تاریخ
تحولات اجتماعی

(۳ جلد در یک مجلد)

مرتضی راوندی

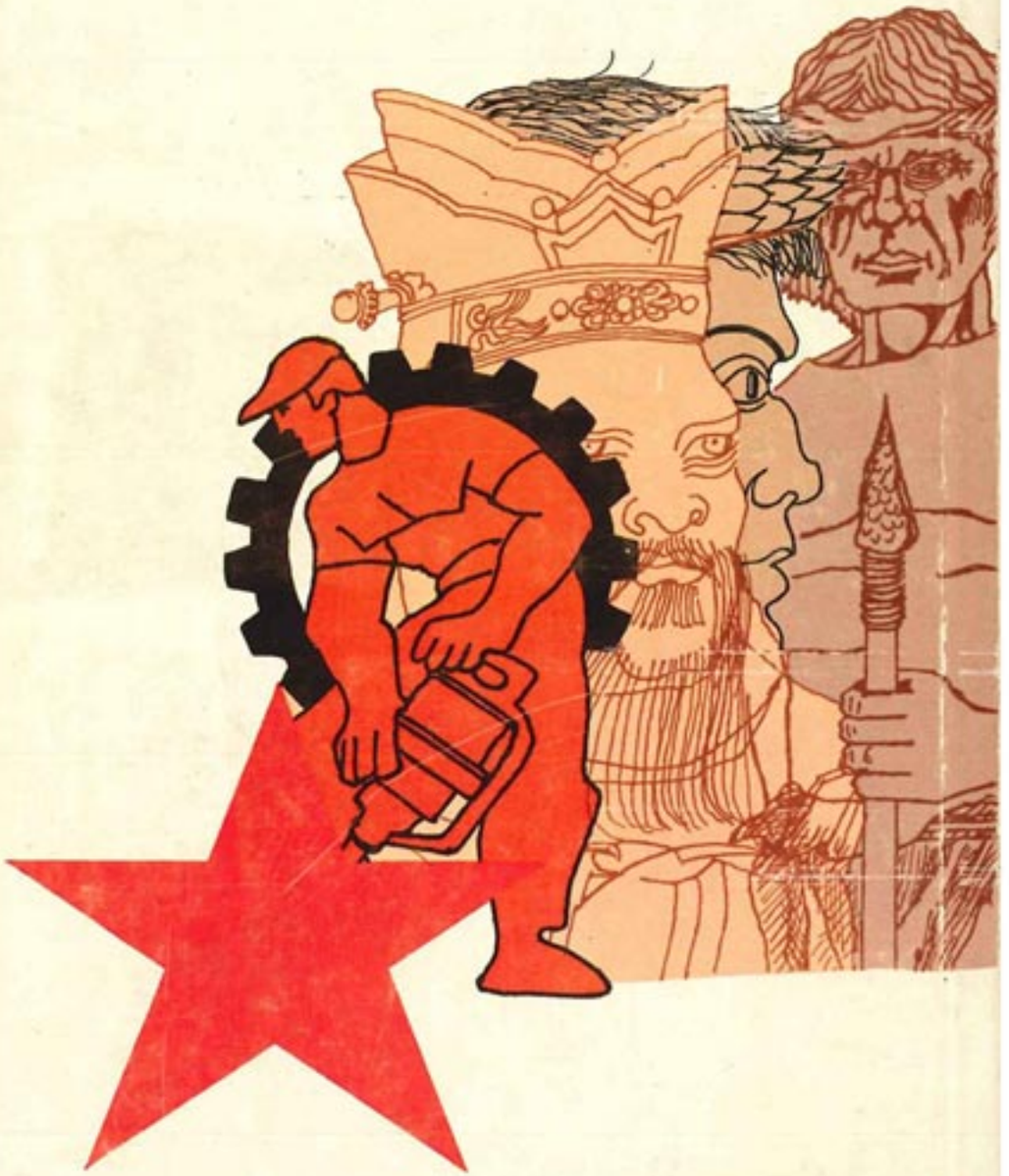

www.adabestanekave.com

فهرست

جلد اول

مقدمه

۱. اصول وقوانین تاریخی [کلیات] ۱
۲. سرگذشت زمین وموجودات آن ۱۷

قسمت اول

وضع زندگی بشر در دوران کمون اولیه

فصل اول ۲۳
فصل دوم ۲۶

قسمت دوم

وضع اجتماعی وفکری بشر در دوران بردگی

فصل سوم ۳۳

وضع اجتماعی و طرز حکومت در روم قدیم

فصل چهارم ۳۶

نظری به‌اوضاع اقتصادی وطرز حکومت در یونان قدیم

فصل پنجم ۵۳

دوران اسارت بشر درقید خرافات
فصل ششم ۶۶
علل ظهور متفکرین وبشردوستان درمیان قوم یهود
فصل هفتم ۸۵
سیر دانش در دنیای قدیم
فصل هشتم ۹۶
افکار وآراء فلسفی در یونان قدیم
فصل نهم ۱۰۱
نظری به‌تمدن واحوال اجتماعی ایرانیان درعهد باستان
فصل دهم ۱۴۴
وضع اجتماعی ایران از انقراض دولت هخامنشیان تا استقرار حکومت ساسانیان
فصل یازدهم ۱۶۶

جلد دوم

سازمان اجتماعی و تشکیلات سیاسی عهد ساسانیان
فصل دوازدهم ۱۷۷
پایهٔ فرهنگ ودانش درعصر ساسانیان ۱۹۷
وضع اقتصادی ایران در دورهٔ ساسانیان ۲۰۲
ظهور متفکرین وبشردوستان درسرزمین ایران
فصل سیزدهم ۲۱۰
اعیاد باستانی ایران ۲۲۸
پیدایش تمدن اسلام، ظهور وآثار آن
فصل چهاردهم ۲۳۲
افکار فلسفی دراسلام
فصل پانزدهم ۲۵۶
فرق اسلام
فصل شانزدهم ۲۷۲
مناظری ازتمدن اسلامی
فصل هفدهم ۲۷۶
فرهنگ اسلامی ۲۸۱
آنانکه با دین و دولت به‌مبارزه برخاستند (مدعیان خدائی و پیغمبری) ۲۸۸

قسمت سوم

مختصات اجتماعی وفکری اروپائیان درقرون وسطی
فصل هجدهم ۲۹۳
صنایع وحرف درقرون وسطی
فصل نوزدهم ۳۰۸
مذهب کاتولیك در قرون وسطی ـ دوران استبداد کلیسا ـ انکیزیسیون وتفتیش عقاید وافکار
فصل بیستم ۳۱۲
خونهائیکه درراه تعصبات مذهبی ریخته شده
فصل بیست ویکم ۳۲۰
جنبشهای اعتراضی درقرون وسطی
فصل بیست ودوم ۳۲۹
۱. جنبش کشاورزان ۳۲۹
۲. جنبشهای کارگران ۳۳۱
۳. مشروطیت انگلستان ۳۳۳
۴. مبارزه با خرافات وبدعتهای مذهبی ۳۳۵
سیر افکار وعلوم در قرون وسطی
فصل بیست وسوم ۳۴۰
سیر تکاملی دانش در اواخر قرون وسطی ۳۴۶
نظریات فلسفی ۳۵۰
عقاید اقتصادی در قرون وسطی ۳۵۳

قسمت چهارم

جلد سوم

دوران نهضت بورژوازی

فصل بیست وچهارم ۳۵۹

چگونه بورژوازی گور خودرا می‌کند؟ ۳۶۶

وضع اجتماعی ومبارزات طبقاتی

فصل بیست وپنجم ۳۷۳

جنبشهای اجتماعی علیه بیدادگران ۳۷۶

استقرار رژیمهای استبدادی

فصل بیست وششم ۳۸۶

تغییر درسازمانهای جنگی ونظامی ۳۸۹

وضع زندگی مردم ۳۹۲

کلیسای کاتولیك در دوران بورژوازی ۳۹۴

رنسانس ۳۹۷

سیر علوم وافکار در دوره بورژوازی

فصل بیست وهفتم ۴۰۲

مقدمات نهضت فرهنگی فراهم می‌شود ۴۰۸

ترقی علوم ریاضی ۴۲۵

پیشرفت در علوم طبیعی ۴۲۹

عقاید وآراء فلسفی ـ رشد افکار مادی وظهور

راسیونالیسم و ماتریالیسم ۴۴۳

دکارت ۴۴۸

نویسندگان عالیقدر دائرةالمعارف ۴۷۰

منتسکیو ۴۷۶

نظریات جدید اقتصادی ۴۸۵

سوسیالیسم تخیلی ۴۹۰

وضع اجتماعی وفرهنگی ایران پس ازسقوط حکومت ساسانیان

فصل بیست وهشتم ۴۹۴

مبارزهٔ مردم‌آسیای میانه علیه اشغالگران عرب ۵۰۵

جنبش ابومسلم وروی کارآمدن بنی‌عباس ۵۱۰

حکومت سامانیان ۵۳۳

حکومت سلاجقه وخوارزمشاهیان ۵۵۱

سازمان سیاسی وطرزحکومت ایران ازحمله عرب تاایلغارمغول ۵۵۸

مبارزه طبقاتی در ایران بعد ازاسلام ۵۹۱

مناسبات طبقاتی در ایران بعد ازاسلام ۶۰۹

مبارزات منفی در ایران بعد ازاسلام ۶۳۹

نظری به‌وضع اقتصادی ایران و بعضی ازکشورهای

آسیای میانه بعد ازاسلام ۶۵۹

رشد وتوسعهٔ علوم و ادبیات فارسی ۶۸۵

رشد علوم وافکار ۷۱۷

رشد علوم تجربی در ایران ۷۲۱

www.adabestanekave.com

مقدمه

(۱)

اصول و قوانین تاریخی

کلیات

تاریخ از نظر علمی

تاریخ که‌مطالعه درگذشته جامعه‌های انسانی‌است‌از یك قرن پیش باینطرف در نتیجهٔ انقلاب صنعتی و تغییر شرایط و اوضاع اقتصادی و اجتماعی عالم صورت دیرین خودرا ازدست داد. استقرار رژیمهای دموکراتیك ومداخله ملتها در تعیین سرنوشت خود سبب‌گردیدکه تاریخ نیزجنبهٔ انحصاری و اشرافی خود را از دست بدهد ومورخین نیزتحت تأثیر شرایط جدید روش سابق را ترك‌گویند و بجای‌آنکه کتاب تاریخ را بیشتر بشرح احوال سلاطین وامرا وتوضیح وقایع‌مهم نظامی انحصاردهند خصوصیات زندگی اجتماعی مردم را قبل ازهرچیز منظور نظر خود قرارداده ودرراه روشن کردن جزئیات زندگی‌مردم درهردوره‌تلاش و کوشش نمایند تا علاقمندان بتاریخ ضمن مطالعه در احوال‌گذشتگان بطرز تولید ورژیم اقتصادی موجود در هردورهٔ، روابط ومبارزات طبقات بایکدیگرودرجهٔ استقلال اقتصادی‌آنها، طرز حکومت و حدود مداخلهٔ مردم دردستگاه حاکمه، چگونگی رفتار فرمانروایان، وضع‌مالکیت وطرزتوزیع ثروت، پایهٔ‌فرهنگ ودانش‌عمومی و سایر خصوصیات زندگانی مردم درادوار مختلف تاریخی آشنا ومأنوس گردند. وعلل منطقی تحولاتی‌که در زندگی اجتماعی یك ملت در ادوار مختلف روی داده است دریابند.

قوانین تکامل اجتماع

قبل ازآنکه جامعه‌شناسان جدید قوانین ماتریالیسم تاریخی را کشف واشاعه دهند ، مورخین مبنای تحولات اجتماعی را در اراده اشخاص، تعبیر سلسله سلاطین و نبوغ و درایت افراد جستجو میکردند مثلا پیدایش فاشیسم را درآلمان وایتالیا ، نتیجهٔ میل واراده هیتلر وموسولینی میدانستند وانقلاب فرانسه‌را مولودانتقادات نویسندگانی نظیر منتسکیومیخواندند وبمناسبات اقتصادی و اجتماعی مردم که ریشه انقلابات اجتماعی است توجه نداشتند ، ولی بعدها علم بطلان این نظریات‌را به‌ثبوت رسانید ونشان داد که‌تحولات جامعه بشری مولود تغییر طرز تولید و وضع زیربنای جامعه است وبرای درك وضع حقیقی اجتماع در هردوره نخست باید وضع اقتصادی آن عصر و روابط ومناسبات مادی مردم‌را بایکدیگر توضیح وتشریح نمود. علمای اجتماعی جدید میگویند: اگر دنیا قابل شناختن است ومعلومات ما نیز در خصوص قوانین تکامل‌طبیعت معتبروحقیقی‌است پس زندگی وتکامل‌اجتماعی نیزقابل شناختن بوده و احکام علمی در خصوص قوانین تکامل اجتماع نیز قابل درك است .

علم‌تاریخ اجتماع‌باتمام پیچیدگی پدیده‌های زندگی‌اجتماعی میتواند مانند بیولوژی علم دقیقی شود وبرای تطبیق عملی قوانین تکامل اجتماعی قابل استفاده گردد ـ جریان تاریخ نشان میدهد که همیشه حیات مادی و خصوصیات زندگی مردم دردرجه اول وزندگی معنوی وفکری بشرحاصل و نتیجهٔ آنست .

بنابراین نباید منبع حیات معنوی اجتماع واساس مفاهیم وتئوریهای اجتماعی و عقاید وسازمانهای سیاسی را در خود مفاهیم وتئوریها وعقاید و سازمانها جستجو نمود ، بلکه باید در شرایط‌زندگی مادی جامعه ودر وجود اجتماعی که این مفاهیم ، تئوریها وعقاید انعکاسی ازآن میباشند تجسس کرد .

پس اگردرادوار مختلف تاریخ جامعه، نظریات اجتماعی مختلف و عقاید و سازمانهای سیاسی متفاوت ملاحظه میکنیم و اگر در عصر ژریم بردگی بفلان نظریه و تئوری اجتماعی یافلان سازمان سیاسی برمیخوریم

ودرعصرفئودالیزم انواع دیگری از آن ملاحظه میکنیم ، و بعد در دوران سرمایه‌داری هیچکدام از آنها را نیافته و با صورتها و سازمانهای نوی مواجه میشویم . علت کلیهٔ اینها اختلاف در طبیعت و خاصیت تئوریها و نظریات وسازمانهای‌سیاسی‌نیست بلکه‌این تغییرات‌معلول شرایط‌گوناگون حیات مادی جامعه درادوار گوناگون تکامل اجتماعی میباشد. بطورخلاصه هرطور که هستی و شرایط حیات مادی جامعه باشد ؛ عقاید و تئوریها و نظریات سیاسی و سازمانهای اجتماعی نیز همانطور خواهد بود، بااینحال نباید اینطور نتیجه گرفت که تئوریهای اجتماعی و عقاید در شرایط مادی جامعه اثر متقابل نمیکنند ، طرفداران مکتب جدید نه تنها منکر این‌حقیقت نیستند بلکه نقش افکار وعقایدرا مصرانه درزندگی اجتماعی نشان‌میدهند، حال به بینیم عقاید جدید اجتماعی چگونه بوجود میآید .

علل ظهور عقاید جدید اجتماعی

نظریات جدید اجتماعی فقط وقتی ظاهر میشود که حیات مادی جامعه بامسائل نوینی روبرو شود، در این‌موقع است که‌جنك‌بین تئوریهای فرتوت وآراء و نظریات جدید در میگیرد در این مبارزه غلبه کلی و نهائی با تئوریها ونظریاتی است که بهتر وبیشتر باتکامل حیات مادی جامعه سازگار باشد.

اکنون ببینیم‌مختصات‌حیات مادی‌جامعه کدامست:

تأثیر محیط طبیعی

یکی از عواملی که در چگونگی حیات مادی جامعه تأثیر دارد محیط جغرافیائی است ، سازگاری یا ناسازگاری محیط‌جغرافیائی ممکن‌است سبب کندی یاتندی تکامل اجتماع‌باشد ولی هرگز محیط جغرافیائی نمیتواند سرنوشت حیات مادی جامعه را معین کند، زیرا تحولات اجتماعی بمراتب سریعتر از تکامل محیط جغرافیائی است ، زیرا در طی سه هزار سال در اروپا چهار نوع رژیم اجتماعی بوجودآمد و تغییر یافت و حال آنکه در طی این‌مدت در وضع جغرافیائی اروپا تغییر محسوس‌رخ نداده‌است ـ تغییر کلی درمحیط جغرافیائی معمولا درطی ملیونها سال صورت میگیرد درحالیکه برای‌تغییر رژیم اجتماعی ده‌هاسال‌کافی‌است. ازاینجانتیجه میگیریم که وضع جغرافیائی نمیتواند علت‌اصلی رشد اجتماعی‌باشد زیرا آنچه تقریباً درعرض ده‌ها

سال بلاتغییر میماند نمیتواند علت اصلی آنچیزی قرار گیرد که محل ومورد تحولات اساسی در عرض چند سال است .

نقش جمعیت

تعداد نفوس و درجه تراکم آن نیز در زندگی مادی جامعه مؤثر است زیرا انجام هر گونه فعالیتی بدون جمعیت امکان‌پذیر نیست، ولی نباید تصور کرد که کثرت جمعیت‌موجب تکامل رژیم اجتماعی است ، بلکه نیروی اصلی که مختصات اجتماعی ونوع رژیم هرجامعه را مشخص میکند عبارت است از ابزار و وسائل تولید و مناظر گوناگون حیات مادی از قبیل خوراك و پوشاك و کفش و مسکن و سوخت وغیره که برای ادامهٔ حیات مادی ضرورت قطعی دارد، تغییر در طرز تولید موجب تغییر رژیم اجتماعی و افکار و عقاید سیاسی میگردد وسبب میشود که یکباره نظام اجتماعی دگرگون گردد، طرز تولید جامعه هرطور باشد طرز تفکر ومعتقدات مردم نیز همانطور خواهدبود یابعبارت دیگرمردم شهرنشین با بادیه‌نشینان و کسانیکه درکاخهای مجلل با جدیدترین وسائل‌زیست میکنند، باآنها که‌دردهات دورافتاده بابدوی‌ترین‌وسائل وبا محرومیت بسیار گذران میکنند دارای‌دوطرز تفکر ودونوع جهان‌بینی مختلف میباشند .

نقش شخصیت در تاریخ

ازمجموع مطالبی که گفته‌شد نتیجه میگیریم که‌کلید کشف قوانین تاریخ هـر جامعه را نباید در نبوغ جهانگیران وسپهسالاران یادرمغز افراد برگزیدهٔ اجتماع جستجو نمود وباین ترتیب برخلاف نظریهٔ پاسکال کـه میگوید: « اگرمغزکلوئوپاترکمی کوچکتربودحال دنیا غیر ازاین بود » اشخاص‌در جریان تکامل اجتماع تنها میتوانند مؤثر واقع شوند و هرگز قادر نیستند سیر تاریخ‌را یکباره عوض نمایند یابعبارت دیگر نوابغ ورهبران اجتماعی هردوره خود مولود وضع اجتماعی وشرایط زمان و مکان بوده‌اند نه‌خالق تحولات اجتماعی. وچه بسا ممکن است که اگرشرایط محیط ، برای قبول تحولات اجتماعی آماده‌نباشد اندیشهٔ نوابغ‌مدتها صورت عمل‌نگیرد بعقیدهٔ یکی از بزرگان « اکنون باید آخرین و کامل‌ترین علت حرکت تاریخی بشر را درتکامل نیروهای مولده جستجو نموده و ملاحظه کرد که تغییرات متوالی مناسبات‌اجتماعی انسانها معلول نیروهای مولده است.»

تأثیر نیروی تولیدی در وضع اجتماع

باید دانست که تولید عبارت است ازفعالیتی که بشر و طبیعت هردو درآن سهیمند دراین فعالیت انسان میکوشد که روابط بین‌خود وطبیعت‌را بطوردلخواه تنظیم و کنترل نماید در حقیقت میتوان گفت تولید چیزی جزنبرد با طبیعت نیست اجتماع انسانها بعلت تولید از اجتماع حیوانها ممتاز گردیده تولید مادی پایه واساس زندگی اجتماعی است برای زندگی کردن بایدخوراك، پوشاك و مانند اینها را فراهم وتولید نمود وبرای تولید آنها باید ابزار تولید وجودداشته باشد که با کمك آن‌انسان بتواند مایحتاج خودرا بوجود آورد- ابزار تولید که بکمك آنها کالاهای مادی تولید میشود وهمچنین افراد بشر که این‌آلات‌را بکاربرده مایحتاج خودرا تولید میکنند نیروهای مولد اجتماع را تشکیل میدهند ـ طـرف دیگر طرز تولید را روابط و مناسبات انسانها بایکدیگر در جریان عمل تولید تشکیل میدهد انسان‌ها با طبیعت مبارزه میکنند و برای تولید مایحتاج ازطبیعت استفاده مینمایند و اینکار بشکل دسته جمعی صورت میگیرد این مناسبات ممکن است بشکل همکاری ومعاونت متقابل بین‌افراد وبدون استثمار صورت گیرد وهم‌ممکن است که این مناسبات بین فرمانفرما و فرمانبردار یابین استثمار کننده و استثمار شونده صورت عمل گیرد .

یکی ازخصوصیات تولید اینست که هیچگاه برای مدتی‌دراز بوضعی ثابت باقی نمیماند وهمیشه در حال رشد وتغییر میباشد ضمناً تغییر درطرز تولید ناگزیر موجب تغییررژیم اجتماعی، افکار اجتماعی، نظریات سیاسی و بالاخره سبب تجدید سازمان اجتماعی میگردد . تاریخ نشان میدهد که بتناسب تغییر طرز تولید از دوران زندگی اشتراکی اولیه تاعصر حاضر بتناسب مراحل مختلفه تولید رژیم اجتماعی، انسانها وحیات معنوی آنان بصورگوناگون در آمده است بنابراین بایدگفت چگونگی زندگی مردم هرطور باشد چگونگی تفکرشان هم همانطور خواهد بود.

منظرهٔعمومی تکامل قوای تولیدی

قوای تولیدی از زمانهای قدیم تا امروز تغییراتی یافته که میتوان با رعایت کمال اختصار باین ترتیب بیان کرد :

ادوات خشن‌سنگی به تیر و کمان تحول یافتند وپس ازمدتها دورهٔ شکار باهلی‌نمودن‌حیوانات‌ودام پروری تبدیل یافت ؛ آلات‌سنگی بادوات فلزی تبدیل شد و هم‌آهنگ این تغییرات‌پرورش گیاه و کشاورزی آغاز گردید ، در آلات فلزی برای تهیهٔ مواد بهبود جدیدی حاصل شد و کورهٔ بادم وهمچنین سفال سازی بوجودآمد وبالنتیجه پیشه‌وری کاملتر وبتدریج از کشاورزی جداگردید و کالاهای مستقل وسپس مانوفاکتور پیدا شد و سپس‌آلات تولید دستی بماشین تحول یافت و تولید مانوفاکتوری (دستی) بصناعت‌مکانیزه تبدیل گردید آنگاه‌سیستم ماشین وصنایع بزرگ‌مکانیکی جدید بوجودآمد این‌بود نمودار بسیارمختصری‌ازتکامل‌نیروهای‌تولید کننده اجتماع درطی تاریخ طولانی بشر .

ادوار گوناگون تاریخ بشری

درتقسیم تاریخ به‌ادوارمختلف دوروش معمول است یکی طرز تقسیم علمی تاریخ از لحاظ تغییراتی که در مناسبات تولیدی بشر پدید آمده و دوم طرزی که فعلا در کشورما و بعضی از ممالك معمول است و تاریخ را از لحاظ وقایع وحوادثی که بطور مجرد درزندگانی اجتماعی پدیدآمده تقسیم‌بندی میکنند مورخین اخیرالذکر برای تاریخ چهار دوره قائلند اول‌تاریخ قدیم از قدیمترین ایام تاسال تقسیم امپراتوری روم بقسمت غربی وشرقی (سال ۳۹۵ میلادی) ـ دوم تاریخ قرون وسطی از تقسیم امپراطوری روم‌تافتح قسطنطنیه بدست ترکان عثمانی (در سال ۱۴۵۳ میلادی) سوم تاریخ قرون جدید از فتح قسطنطنیه تاظهور انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ بعد از میلاد) چهارم تاریخ معاصر از انقلاب کبیر فرانسه تاکنون.

از نظر علمی تاریخ عمومی بشر از لحاظ تغییراتی که در مناسبات تولیدی پدید آمده به۵ دوره تقسیم میشود:

۱ ـ دوره کمون اولیه ـ در این دوره مردم بطور اجتماع بکمك آلات سنگی وتیرو کمان علیه عوامل نامساعد طبیعت و حیواناتی که باید شکار شوند مبارزه میکنند و برای مدجوع و جنك با حیوانات درنده همکاری مینمایند ازمختصات این دوره‌یکی اینکه مالکیت خصوصی وجود نداشته و تقریباً همه یکسان زندگی میکردند و اگر جنگی بین قبائل در

میگرفت‌اسرای جنگی‌را بی‌درنك‌میکشتند وازگوشت‌آنهاامعاشه مینمودند پس از اختراع تیر و کمان شکار حیوانات آسان شد و کم‌کم استفاده از گوشت انسان ممنوع گردید ولی اسرای جنگی کماکان بقتل میرسیدند .

۲ـ دورهٔ بردگی ـ دردورهٔ‌بردگی اساس‌روابط تولیدی‌را مالکیت بروسائل تولید وبرده که تولیدمیکند تشکیل میدهند؛ صاحب برده‌میتواند برده‌را خرید وفروش کرده‌یابکشد، اینگونه مناسبات تولیدی باافزارهای تولیدی آن دوره متناسب است در این دوره تربیت حیوانات صنایع دستی و تقسیم کار در شعب مختلف تولید ظاهر میشود و در اثر مبادله و تولید اضافی تراکم ثروت در دست اشخاص معین میسر میشود و اقلیت موفق میشوند اکثریت را برده و تابع خودکنند و چنانکه خواهیم‌گفت بکمك دولت از حاصل‌کار آنها بهره‌مندگردند ازاین دوره ببعد تاریخ بشرچیزی جزجنگها و مبارزات طبقاتی نیست در این رژیم‌کار اجباری بردگان بنفع اربابان بیکار جالب توجه است .

۳ ـ رژیم فئودالیته ـ دراین دوره فئودال مالك وسائل تولیداست ولی برخلاف دورهٔ بردگی حق ندارد کارگر تولید کننده یعنی سرف را بکشد ولی در خرید و فروش او آزاد است در ایندوره فئودال مالکیت فردی خودرا برمزارع ومراتع وادوات تولیدی مستقر کرد ، ودایرهٔ تولید اقتصادی دراین عهد نسبت بدورهٔ قبل بسط و توسعه بیشتری حاصل نمود ـ از آهن نه‌تنها درامر فلاحت بلکه درنساجی وسایر صنایع ابتدائی‌استفاده میکردند ، کارگران و زارعین در ایندوره سهم ناچیزی از محصول کار بدست‌میآوردند بااینحال‌جنگ طبقاتی‌عامل‌اصلی ومشخص‌رژیم‌فئودال‌است.

٤ ـ رژیم سرمایه‌داری ـ در این سیستم سرمایه‌داران فقط مالك ادوات تولیدی میباشند یعنی نه تنها حق کشتن‌کارگران‌را ندارند بلکه‌حق فروش نیز از آنان سلب شده ولی با اینحال در عصر حاضر در ممالك سرمایه‌داری کارگران مانند وسیله و ابزاری برای تولید تلقی میشوند . و برای ادامهٔ حیات چاره‌ای جزفروش نیروی کار خود ندارند ، مقصوداز نیروی کار توانائی و قدرتی است که برای تولید بکار میرود ، هرگاه سرمایه‌داران ارزشی را که نیروی‌کارکارگران ایجاد میکند بی کم وکاست بپردازند مسلماً سودی نخواهندبرد پس باید دید سود سرمایه‌داران یعنی

ارزش اضافی چگونه بوجود میآید .

سرمایه‌داران معمولا باپرداخت مزد ، نیروی‌کار زحمتکشان‌را مثلا برای مدت ۱۰ ساعت خریداری مینمایندکارگر درمدت ٦ ساعت ازاینمدت محصولی تهیه میکندکه ارزش آن برای تهیه خوراك و پوشاك و مسکن وضروریات اولیه زندگی او کافی است در طی ٤ ساعت دیگر (زمان‌کار اضافی) کارگر ارزش‌اضافی یامحصول اضافی تولید میکندکه سرمایه‌دار از این جانب چیزی باو نمیدهد .

٥ ـ رژیم سوسیالیزم ـ در این سیستم اجتماعی تولید براساس همکاری برادرانه قرارگرفته و مالکیت فردی برادوات تولید جای خودرا بمالکیت جمعی داده است بهمین علت در این رژیم بهره کشی و استثمار انسان ازانسان وجود ندارد وازبحران وبیکاری فقر وفحشاء اثری نمیتوان یافت دراین رژیم که‌نمونهٔ کامل‌آن دراتحاد جماهیرشوروی است بهرکس که کارکند به تناسب کار وبرحسب لیاقتی که دارد اجر ومزد میدهند.

تأثیر محیط مادی در عقاید و افکار

محیط مادی و شرایط زندگی اقتصادی مهمترین و اصلی‌ترین عامل تعیین کنندهٔ عقاید وافکار مللاست یکی از محققین در این باره میگوید « تجربه‌بما نشان میدهدکه اگر محیط مادی (نور، درجه‌حرارت، رطوبت‌وغیره) تغییر کند درساختمان‌وطرزعمل اعضای موجودزنده نیزتغییرات نظیرآن‌بظهور میرسد . مغز نیز تابع این قانون است ، اما اجتماع خود نیز از عوامل مؤثرخارجی‌است زیرااجتماع وسیع‌ترین دستگاهی‌است که جمیع‌ارتباطات افراد انسان را در بردارد؛ اساس این ارتباطات برکار است و بواسطهٔ‌این ارتباطات افراد بشر در یکدیگر تأثیر متقابل دارند، اگردوبرادر همزاد راکه ساختمان مغزشان تقریباً یکی‌است دردو جامعهٔ متفاوت که طرزتولید مواد ؛ زراعت و صنعت ، آداب و رسوم و مذهب وغیره در آنها فرق‌دارد تربیت کنیم، طرز تفکر دوبرادر بایکدیگر اختلاف خواهد داشت بعبارت دیگر یك شخص در خرابه ودر قصر دونوع فکر میکند درجه تمدن یعنی وسائل لازم بجهت تولید وتقسیم مواد ضروری بشر واطلاعات اوازطبیعت خارج دائماً در تغییر بوده ومیباشد ، در نتیجه عقاید کلی وی نیز همواره

تغییر کرده ومیکند» پس فکر هرانسانی نمایندهٔ جمیع عوامل مادی است که در وی و اسلاف وی یعنی اساساً در تشکیل او مؤثر بوده است .

ریشهٔ تحولات اجتماعی

ایده‌آلیست‌ها یعنی‌دشمنان تفکرعلمی برای تغییرات و تحولات اجتماعی علل و جهات گوناگون ذکر میکنند از جمله بعضی تحولات اجتماعی یك کشور را نتیجهٔ تحول فکری مردم آن میدانند و برخی دیگر پیدایش تحول را فرع ظهور نوابغ و شخصیت‌های برجسته میدانند‌در حالیکه مکتب علمی تاریخی باطرد کلیه عقاید و نظریات موهوم اجتماعی معتقد است که فعالیت وکوشش انسان وانقلابات اجتماعی تابع‌احتیاجات ووسائلی است که برای رفع نیازمندیها در اختیار بشر بوده ومیباشد بنابراین جریان تاریخ تابع خصوصیات طبیعی بشریعنی نژاد ؛ محیط ، سرشت طبیعی Temprament نمیباشد و تأثیر این عوامل در رشد و تکامل اجتماع ناچیز است. مطالعه و بررسی تاریخ از نظر مادی بمانشان میدهد که طبیعت بشر خود تابعی است از روابط اجتماعی اگر این روابط با تغییر طرز تولید تغییر کند و بصورت دیگردرآید طبیعت بشر وکلیه خصوصیات آن نیزتغییر خواهد کرد بطور کلی میتوان گفت که سازمان هراجتماعی که در نظر گیریم تابع‌وضع قوای تولیدی درآن اجتماع است ، هرتغییری که در روابط تولیدی حاصل شود دیر یا زود درسازمان اجتماع‌هم تغییر خواهد داد، تاریخ نشان‌میدهد هرجا که قوای تولید در حال رشد ونمو باشد سازمان اجتماع نیز درحال تزلزل و تغییر خواهدبود؛ یعنی‌قوانین ونظامات اجتماعی بتناسب تغییراتی که در وضع تولیدی حاصل میشود تغییر می‌کند. مارکس وانگلس می‌گویند «... تمام تاریخ اجتماعات بشری تا به‌امروز تاریخ مبارزه طبقات است .... اساس و پایهٔ مبارزات طبقات روی تناقضات بین روشهای تولیدی و روابط تولیدی است ... پس از پایان دوره اشتراك اولیه طرز تولید ایجاب کرد که جامعه بطبقات مختلف‌المنافع تقسیم گردد از آن‌تاریخ تاکنون دوقطب مخالف در اجتماع پدید آمده است ، افراد این دوقطب خواه وناخواه دارای منافع متضادی میباشند و از تصادم این منافع است که منازعات طبقاتی ایجاد میشود و تاریخ جریان مییابد ... تاریخ ثابت میکند که‌جنگهای سیاسی‌همان جنگهای طبقاتی‌است. این منازعات طبقاتی

که برای آزادی صورت میگیرد با اینکه صورت سیاسی دارد در آخرین تحلیل برای آزادی اقتصادی میباشد...»

جهش در تاریخ

تجربه و علم نشان میدهد که نه‌تنها درعالم طبیعت بلکه در اجتماع نیز تغییرات کمی وتدریجی ناگهان و بطور جهش به تغییرات کیفی تبدیل میگردد، برای اینکه این مسئله اساسی روشن شود نخست اصل جهش را در طبیعت مورد مطالعه قرار میدهیم :

۱ــ در مایعات ــ آب درنتیجهٔ بالارفتن درجه حرارت ناگهان به‌بخار ودر نتیجهٔ کم شدن تدریجی درجه حرارت ناگهان به‌یخ تبدیل میشود یعنی در اثر تغییرات تدریجی کمی به‌ناگهان تغییرات کیفی در آن ظاهر میشود.

۲ــ در حیوانات ــ تخم‌مرغ پس از آنکه مدتی در زیر مرغ قرار گرفت پس ازیك سلسله تغییرات تدریجی، رفته‌رفته مواد داخلی آن تغییر شکل داده و در موقع معین یکمرتبه تخم شکسته شده جوجه از آن‌خارج میشود.

۳ــ در نباتات ــ پس ازافشاندن دانه وظهور تغییرات کمی تدریجی در آن ناگهان دانه شروع به نمو نموده حالت گیاهی بخود میگیرد.

از امثلهٔ که یاد کردیم اصل جهش در طبیعت به ثبوت رسید حال باید بدانیم که در محیط اجتماع نیزاین حکم جاری‌است و جهش و تغیر اجتماع نیز معلول یك‌سلسله تغییرات کمی تدریجی است چنانکه میدانیم در جامعهٔ اشتراکی اولیه اثری از طبقات وجود نداشت ولی بعدها درطی‌هزاران سال در اثر تغییرات کمی یعنی کشف افزارهای جدید وتغییر طرزتولید وپیدایش مالکیت واستثمار ناگهان ماهیت جامعهٔ اشتراکی تغییر پذیرفت ودر نتیجهٔ این تحولات جامعهٔ طبقاتی پدیدآمد.

همین تغییرات کمی و تدریجی سبب گردید که در طول تاریخ رژیم بردگی به‌فئودالیزم‌واصول فئودالیزم به‌سرمایه‌داری وسازمان سرمایه‌داری به سوسیالیزم تبدیل یابد پس معلوم شد که در اجتماع نیز مانند طبیعت تغیر کمی ناگهان به تغیر کیفی بدل میشود منتهی جهش و تغیر ناگهانی در وضع اجتماع هنگامی پدیدمیآید که دراثر تغییرات وتحولات کمی جامعه

بیك حالت بحرانی برسد، در این موقع است که تضاد منافع طبقاتی عدم رضایت اکثریت، ناتوانی هیئت حاکمه درحفظ وتثبیت اوضاع سابق سبب میگردد که طغیان‌عمومی علیه‌نظام موجودبصورت یك‌انقلاب‌سیاسی بظهور رسد، و وضع جامعه را دگرگون ساخته ماهیت و رژیم آنرا تغییر دهد. یکی از دانشمندان بزرگ اجتماعی میگوید « تمام تاریخ اجتماع بشری تا به‌امروز تاریخ مبارزه‌طبقات است، مرد آزاد وبنده، پاتریسین و پلبین بارون وسرف، استاد پیشه‌ور وشاگرد، خلاصه ستمگران و ستمکشان، برای یك نبرد بلاانقطاع برضد یکدیگر قد برافراشته و از مبارزه دست برنداشتند .... »

انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه نتیجهٔ تضادی بود که بین فئودالیزم کهن سال با جنبش بورژوازی فرانسه درگرفته بود، فئودالهای فرانسه در عین حال که قادر بحفظ موقعیت سابق خود نبودند حاضر نمیشدند که از مزایا و افتخارات اباء واجدادی خود درگذرند، از طرفی بورژوازی جوان و توده انبوه کارگران و کشاورزان ناراضی فرانسه نیز منافع اقتصادی و سیاسی خود را در سرنگون ساختن وضع موجود و در هم ریختن نظام فئودالیزم میدیدند این حالت بحرانی که نتیجه یك‌سلسله تحولات وتغییرات تدریجی در سازمان اقتصادی و اجتماعی فرانسه بود سرانجام منتهی بتغییر کیفی یعنی انقلاب ۱۷۸۹ گردید واصول فئودالیزم‌را درفرانسه برانداخت.

انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ درروسیه تزاری نیز مولود همین تضادها بود، یعنی بین سرمایه‌داران و اقلیت حاکمه با تودهٔ مردم شکاف وسیعی پدید آمد و سرانجام منتهی بسقوط حکومت سرمایه‌داری واستقرار رژیم سوسیالیستی گردید.

قانون اساسی انقلاب

مارکس، برای ظهور انقلابات اجتماعی دو شرط اساسی زیررا لازم می‌شمارد،

« قانون اساسی انقلاب که تمام انقلابها و بویژه هرسه انقلاب روسیه در قرن بیستم آنرا تأیید نمود، از اینقرار است: برای انقلاب کافی نیست که توده‌های ستمکش واستثمار شونده‌بعدم امکان زندگی بطرز سابق پی‌ببرند و تغییر آنرا مطالبه نمایند؛ برای انقلاب ضروری‌است که استثمار کنندگان نتوانند دیگربطرزسابق زندگی

کنند وحکومت نمایند . فقط درموقعیکه «طبقات پائین» دیگر نظام کهنه را نخواهند و «طبقات بالا» هم پیروی از طرز سابق‌را نتوانند ، فقط دراین موقع انقلاب‌میتواند فاتح شود؛ این حقیقت‌را باعبارت دیگر اینطور میتوان بیان نمود :

انقلاب بدون یك‌بحران عمومی ملی (که هم دامن استثمار شوندگان وهم دامن استثمار کنندگان را بگیرد) غیر ممکن است . بنابراین برای انقلاب اولا لازم است که اکثریت کارگران (یا در هـرصورت اکثریت کارگرانیکه آگاهی طبقاتی دارند ، فکر میکنند و از حیث سیاسی فعال میباشند) بلزوم انقلاب کاملا پی‌برند و آماده باشند که در راه آن جان خویش‌را فدا کنند ثانیاً لازم‌است طبقه حاکمه بچنان‌بحران حکومتی دچار شده باشد که حتی عقب مانده‌ترین توده‌هارا بسوی سیاست جلب مینماید... حکومت‌را ناتوان‌میسازد و به انقلابیون امکان میدهد سریعاً آنرا سرنگون سازند . »

غلبه نهائی با رژیم های مترقی است

در مواردی کمه بحکم جنگ یا تحت تأثیر علل و عوامل دیگرقومی مجبور است حاکمیت قوم دیگر را بپذیرد حکومت و غلبه نهائی عملا با ملتی‌است که رژیم اقتصادی، اجتماعی وسیاسی او بردیگری تفوق دارد صحت این مطلب از بررسی دروضع دهاتیهائیکه باشهرنشینان رابطه‌دارند آشکارمیشود مردم ده‌تاموقعیکه بحکم‌شرایط اقتصادی مجبور به تماس مداوم با شهرنشینان نیستند طرز لباس پوشیدن و آداب و رسوم مردم شهری را بباد مسخره میگیرند ولی‌همینکه مقتضیات آنانرا بارتباط همیشگی باشهری مجبورساخت ناچارکلیه مختصات تمدن‌شهری‌را سرمشق خود قرار میدهند- دربرخورد اقوام وملل مختلف نیزاین حکم جاری‌است یعنی هروقت بین ملت متمدن با یك ملتی عقب مانده تصادم وجنگی روی دهد بفرض‌پیشرفت ظاهری ملت عقب مانده مآلا غلبه قطعی با ملت وقومی خواهد بود که از لحاظ تمدن و فرهنك برقوم دیگر تفوق دارد در چنین شرایطی ملت حاکم ناچار است که در ادارهٔ مملکت و نظم و نسق امور از تجارب و کارشناسان ملتیکه مترقی‌تر است برای جریان کارها استفاده نماید چنانکه‌حملهٔ قبائل وحشی بروم قدیم، حمله اعراب بادیه‌نشین بایران

و سایر ممالك ، ترك تازی و تجاوز مغولها بکشور ما و ممالك آسیای غربی و بالاخره حملهٔ وحشیانه فاشیستها باروپای غربی . و شرقی بخوبی نشان داد که چگونه ملل غالب پس از پیشرفت ظاهری در ممالك مغلوب ناچارشدند برای‌ادارهٔ این کشورهاتمدن وخصوصیات اجتماعی اقوام مغلوب را (در صورتیکه در مرحلهٔ عالیتری از لحاظ تکامل اجتماعی باشند) بپذیرند و آداب و سنن قدیمی خودرا ترك‌گفته وبقبول مظاهر تمدن‌جدید گردن نهند .

آیا هرملتی شایستهٔ حکومتی است که دارد

برای پاسخ باین سئوال لازم‌است ، طرز حکومت و حدود آزادی هر کشوری را دقیقاً مورد مطالعه قرار داد و سپس از شایستگی یا عدم لیاقت آنملت سخن گفت .

اگر ملتی ازهرجهة آزاد باشد، ونفوذ استعمار یافشار اقلیت حاکمه سدی دربرابرتمایلاتش ایجاد نکند، مردم بخوبی‌خواهند توانست‌نمایندگان مجلس و هیئت حاکمه را برحسب میل و اراده خود انتخاب کنند حال اگر چنین ملتی باداشتن‌آزادی‌کامل درتعیین وتشخیص مصالح خوداشتباه کند و اشخاص ناصالحی را بوکالت مجلس یااداره کشور بگمارد ، شایسته تنقید است و در هرحال چنین ملتی شایستهٔ همان حکومتی است که دارد ، ولی اگر جریان بعکس باشد یعنی کشوری بطور مستقیم یا غیرمستقیم زیر نفوذ محافل استعماری باشد، مردم ازحکومت ملی وآزادی انتخابات بی نصیب باشند. آیا بازهم میتوان حکومت موجود چنین کشوری را مولود میل و اراده اکثریت دانست ؟ و ملتی را بااین شرایط شایستهٔ حکومت تحمیلی موجود شمرد ؟ - بهترین مثال دراین‌مورد میهن‌ما ایران‌است، امروزعموم طبقات میدانند که نمایندگان‌مجلس، وزراء وگردانندگان دستگاه حکومت این مملکت بچه نحو بکارهای خود منصوب میشوند، همه ازمداخله زور و زر وتلگرافهای رمز درهنگام انتخابات مجلس ، تلفنها ودستورات محافل استعماری بوکلا و وزرای ایران وتشبثاتی که در راه فنا و فساد ملت ما میشود باخبرند ، حال اگر کسی باتوجه به‌این امور ملت ایران را مستحق وشایسته حکومت فعلی بخواند وایرانی‌را بعدم لیاقت وفساد متهم کند، در

حقیقت بنفع استعمار تبلیغ کرده وملت مستعد وتیزهوش مارا بعدم تشخیص حقایق متهم‌ساخته‌است .

علل ترقی و انحطاط ملل

ازآنچه درسطورقبل گفتیم معلوم‌شد که محیط مادی یعنی شرایط زندگی اقتصادی در طرز تفکر مردم تأثیر فراوان دارد و آنها که در یك محیط مساعد زندگی‌میکنند ودرمقابل‌آرزوها وتمایلات‌طبیعی خود سد ومانعی نمی‌بینند، با کسانیکه قدم بقدم با مانع و مشکلی روبرو هستند یکسان فکر نمیکنند بلکه هریك ازاین دو دسته درباره امور جهان و قضایای مختلف زندگی نظریاتی مخصوص بخود ابراز میکنند .ـ یك‌انسان محروم ومحتاج اگر راهی برای نجات خود تشخیص ندهد واز مبارزه مثبت عاجز باشد، ناچار منفی‌باف میشود، برای تأمین زندگی خود دروغ وتملق میگوید ، وشاید بحکم احتیاج دست خودرا به‌دزدی وفسادهم آلوده کند، برای اینکه مطلب بخوبی‌روشن‌شود جمله‌ای چند ازنطق آقای بوین وزیرامورخارجه بریتانی کبیر را دراینجا نقل میکنیم تاخوانندگان به‌تأثیر محیط مادی درطرزعمل ورفتار مردم پی برند وبینوایانی را که بحکم اضطرار دست به‌دزدی دراز میکنند ذاتاً فاسد ونالایق نخوانند، بوین میگوید «... من‌خودرا در کوچه ها بیکار وسرگردان دیدم، برای فرار ازگرسنگی ناچار بودم دزدی کنم واکنون ازگفتن آن ابائی ندارم، اگر روزی دوباره بیکار شوم ، حاضر نخواهم بود ازگرسنگی بمیرم... اگر بشر بخواهد چنین ظلمی را درحق من روادارد ، بقوانین ومقرارت اجتماعی که او بنا نهاده‌است پشت‌پاخواهم زد... درآن‌روز دزدی برای‌من امرطبیعی بود، اگر امروزهم بآن وضعیت گرفتار آیم دوباره بآن‌کار متشبث خواهم‌شد...»

همین حکم دربارهٔ خانواده‌ها ، اجتماعات بزرگ وبالاخره اقوام و ملل مختلف کاملا صدق میکند، ملتی که در زیر نفوذ استعمار طلبان قرار گرفته، یا اقلیتی ازمالکین وسرمایه‌داران داخلی و خارجی شیرهٔ جان و حاصل دسترنجش را بغارت میبرند، هرقدر لایق ومستعد باشد بعلت فقرو وناتوانی، ازفرهنگ وبهداشت بحدکافی‌استفاده نخواهد کرد درنتیجه قوا واستعداد مادی و معنوی او رشد نکرده ودر طریق انحطاط عقب خواهد رفت حال اگر چنین ملتی را غیرمستعد بخوانیم کمال بی‌انصافی است زیرا

شرایط اقتصادی ابواب موفقیت و پیشرفت را بروی مردم بسته و بآنان امکان رشد وتکامل نداده است تابتوانند استعداد ذاتی‌خودرا آشکار کنند.

برای آنکه به رابطهٔ وضع مادی مردم با جرائم وجنایات واقف شویم لازم است که بآمار جرائم درکشور های اروپا در دوران جنگ رجوع کنیم .

درممالك اسکاندیناو وسوئیس که چشم وچراغ ممالك سرمایه‌داری بشمارند، مردم دردوران‌جنك بعلت‌احتیاج وآشفتگی‌وضع اقتصادی بجرائم و جنایات بی‌سابقه‌ای دست زدند ، بطوریکه میزان جنحه وجنایت درزمان جنگ۸۰درصد بردوره ماقبل‌آن فزونی‌گرفت.

ازمطالب بالا به‌این‌نتیجه میرسیم که هیچ ملتی ذاتاً فاسد وهیچ‌قومی بی‌جهة مترقی نیست، باید علل فسادرا ازبین برد وکاری کرد که کلیه ملل عالم قطع نظر ازنژاد، ملیت ومذهب درشرایط اقتصادی واجتماعی‌واحدی زیست کنند، آنوقت خواهیم دید که بین هندی وامریکائی وحبشی‌وفرانسوی درهیچیك ازشئون زندگی اختلاف اصولی وجود ندارد .

تئوری نژادی

بعضی بغلط طرفدار تئوری نژادی هستند و وملل ونژاد های خاصی‌را شایستهٔ حکومت وسلطهٔ برجهان می‌دانند و قوم یهود یا نژادهای پست! را محکوم میخوانند، آنها بجای آنکه تیشه بریشهٔ صفت یهودائی یعنی‌خیانت پیشگی سرمایه‌داری بزنند قوم یهود را که درموارد بسیار مصدر خدمات گرانبهائی بعالم بشریت شده بباد انتقاد میگیرند. استاد احسان طبری ضمن رساله‌ای که بعنوان جامعه و جامعه‌شناسی برشتهٔ تحریر درآورده است دراین باره مینویسد «تجربه نشان داده است که یهودیان در شرایط مساعد فقط رباخوار وپول پرست نبوده اند بلکه شاعران متذوقی مانند هاینریش‌هانیه H. Heine ودانشمندان‌پرارزشی‌نظیر اینشتین A. Einstein وفروید واجتماعیون وبشردوستان بزرگواری همچون کارل‌مارکس ازمیان این طایفه بیرون آمده اند.» سپس اضافه میکند «... این مشاهدات ثابت میکند که چیزی بنام خواص نژادی مبدع تمدن نیست ، بلکه تمدن عبارت است ازسیر تکامل زندگی مادی و معنوی بشر وآن مطابق قوانین معینی درهمه‌جا، باکم‌وبیش شباهت، تکرار میگردد .

فراموش نشود که پس‌از شکست فاشیسم، نظریهٔ نژادی برای همیشه مدفون نشده است ، بلکه امپریالیسم این مومیائی را آزمندانه سر پا نگهمیدارد وحتی بجعل نژاد های تازه وملتهای مصنوعی دست میزند ... تنها زمانی که امتیازات اقتصادی درجامعه برافتد امتیازات نژادی وخونی نیز که زائیده لاینفك آن‌است باتمام اثرات‌شومش ازمیان خواهدرفت ....»

دولت و انقلاب

دولت محصول تضادطبقاتی‌است،وبرای حفظ ونگهداری طبقهٔ فرمانروا بوجودآمده است ــ در حقیقت دولت نیروئی است،که مافوق جامعه قرار می‌گیرد وخودرا بیش از پیش از جامعه برکنار وازطبقات محروم دور می‌کند، بنابراین برای‌آنکه اکثریت ازتجاوز وستمگری اقلیت رهائی‌یابد چاره‌یی جز**انقلاب** ندارد وانقلاب وموفقیت‌آن بدون محو وازبین بردن **دستگاه دولتی** که طبقه حاکمه‌را بوجودآورده است امکان پذیر نیست. انقلابیون برای نجات خود وبدست‌آوردن قدرت سیاسی باید ازراه مبارزه ماشین دولتی یعنی قدرت نظامی و اداری بورژوازی را منکوب ومغلوب نماید واز این راه فرمانروائی طبقه محروم را عملی و برقرارسازد (مأخوذ ازکتاب «دولت وانقلاب» نوشتهٔ لنین)

www.adabestanekave.com

(۲)

سرگذشت زمین و موجودات آن

قبل‌ازآنکه ازتحولات اجتماعی سخنی بمیان آید بارعایت اختصار وضع زمین وسرگذشت موجودات زنده ایکه درروی‌آن پدید آمده‌اند از نظر میگذرانیم :

کره زمین یعنی سیارهٔ کوچکی که امروز جولانگاه انسان است از روزگارقدیم بصورت کنونی نبوده بلکه مطابق‌تازه‌ترین‌نظریات دانشمندان علوم‌طبیعی کرهٔ زمین درحدود دوبیلیون‌سال قبل بشکل‌تودهٔ گداخته ومایعی ازخورشید جداگردیده است ، دراین دوره کلیه عناصر این سیاره بصورت بخار یاگاز بود وهنوز اثری از دریا ، کوه وخشکی پدیدار نشده بود . از این تودهٔ گداخته بعدها تکه‌ای جداگردیده و کره ماه پدید آمد، این‌توده آتشین بمرور زمان روبسردی رفت وازترکیب عناصر مختلف با یکدیگر مواد شیمیائی بوجودآمد وبتدریج دراثر کم‌شدن حرارت روی زمین‌را قشر نازکی فراگرفت ودراثر نزول باران دریاهای گرمی بوجودآمدند ریزش باران سبب گردید، هوای غلیظ مه‌آلود وآمیخته به‌بخار ، رقیق و روشن گردد و کم‌کم نور آفتاب بزمین برسد، قشر خارجی زمین باگذشت زمان ضخیم‌تر شد بااینحال هرچند یکبار تودهٔ گداخته درونی ، قشر خارجی را میشکافت ودراثر زلزله وآتش‌فشان مواد درونی‌را بیرون میریخت، پس‌از

ملیون‌ها سال قشرخارجی زمین ضخیم‌ترشد ودریاها، خشکی‌ها ورودخانه‌ها بوجود آمدند وطبقات مختلف زمین آشکار گردید امروز علمای طبیعی از روی این طبقات و خصوصیات وآثاری که از اعصار پیش باقی مانده عمر خارجی زمین را ازسیصد تاششصد ملیون سال تخمین زده وتحولات آنرا درچهار دوره باین ترتیب توضیح میدهند:

۱ـ دوره خیلی قدیم ـ دراین‌دوره بتدریج آثار حیات ظاهر میشود ونباتات ساده‌ای نظیر گیاههای دریائی وقارچها وحیوانات یك سلولی و چند سلولی مانند مرجانها و جاندارانی شبیه به کرم بوجود میآیند ، آثار حیات دراین دوره منحصراً دردریا دیده شده است.

۲ـ دوره قدیم ـ طبقات مربوط باین‌دوره نشان میدهد که موجودات این عصر عبارت بودند از مهره داران که دردریا زندگی میکردند وبعضی ازانواع دوحیاتین وخزندگان ازاواخر این دوره بتدریج زمین اسعداد و قدرت پرورندان موجودات زنده را پیدا نمود .

۳ـ دورهٔ وسطی ـ دراین‌دوره خزندگان روبتکامل‌میروند وپرندگان وپستانداران بوجود میآیند.

٤ـ دوره جدید ـ باظهور دوره جدید پستانداران باطراف واکناف عالم روی میآورند واین طبقه ممتاز وتوانا در زمین ودویا رخنه میکند و درنواحی مختلف آثاری از خود بیادگار میگذارد ، دراواخر این دوره انواع حیوانات و از آنجمله میمون های انسانی شکل قدم بعرصه وجود گذاشته اند .

از روی آمار ونقشهائی که درسنگهای رسوبی ومطبق از روزگار قدیم باقی‌مانده، علمای طبیعی حدس‌میزنند که‌درحدود یك‌میلیون وچهارصد هزار سال قبل موجوداتی بحال حیات درروی زمین زیست میکردند باین ترتیب می‌بینیم که فسیل ها درحکم مدارك پیدایش زندگی در روی زمین بشمار میآیند و تاریخ زندگی نباتات و حیوانات را بطور تخمین و تقریب آشکار میکنند .

اصل انواع

تا قرن هیجدهم که علوم طبیعی پیشرفت محسوسی نکرده بود، نه تنها مردم عامی بلکه دانشمندان و صاحب‌نظران نیز گمان‌میکردند که‌انواع موجودات

بهمان اندازه و بهمان صورتی که امروز هستند آفریده شده وظاهرآنها ازآغاز جهان تاکنون تغییر نکرده است ولی‌بعدها دراثر مطالعات‌دقیقی که در احجار رسوبی و لایه های زمین بعمل آمد آثار فراوانی از حیوانات و نباتاتی که در اعصار قدیم وجود داشتند بدست آمد بوفون Buffon (۱۷۰۷ ـ ۱۷۸۸) قبل از همه به مفهوم تغییر پذیری انواع وظهور انواع جدید پی برد و ثابت کرد که دراثر تغییرات طبیعی ، انواع بی‌پایان حیواناتی را که امروز می‌بینیم پدید آمده است وی درآثار خود مینوشت که‌کلیه حیوانات‌از یك حیوان پدیدآمده و کیفیات خارجی ، درجهٔ حرارت ، اقلیم ، غذا باهمکاری زمان درتحول موجود مؤثر میباشد و در این جریان همواره ناقص ترین، ظریف‌ترین ، کم‌کارترین وبی سلاح ترین انواع نابود شده یانابود خواهندشد، پس‌از بوفون عده‌ای دیگر ازمحققین طبیعی نظریهٔ تحول‌را قبول کردند ازجمله‌لامارك برای نخستین‌بار بصورت یك‌فرضیه عقیده تحول‌را اظهار نمود ولی این‌نظریات تازه بهیچوجه‌مورد قبول معاصرین وحتی‌دانشمندان زمان واقع نمیشد وهمیشه کهنه پرستان پیروان این‌افکاررا به‌بادناسزامیگرفتند وباحربه‌تکفیر بجنگ‌آنان‌میرفتند.

موضوع اصل انواع و تحول موجـودات سر انجام در سال ۱۷۵۹ بطرزی علمی‌تر بیان‌گردید داروین بدون توجه به آراء محققینی که قبل از وی دراین باره اظهارنظر کرده‌اند به‌تغییر انواع پی‌برد وچنین‌پنداشت که درنتیجه جنگ عمومی که برای بقاء وحفظ زندگی روی میدهد همواره عضو زائد و موجود ضعیف از میان میرود و پیروزی و موفقیت نصیب موجودی میشود که بهتر بتواند خودرا بامحیط از جهات مختلف سازگار و همآهنك سازد ، باین ترتیب طبیعت در میان انواع موجودات ؛ افراد و انواعی که مجهز و تواناترند برمیگزیند . ما در فصول بعد بتفصیل از نظریه‌داروین وانتقادیکه بربعضی ازعقاید او واردشده صحبت‌خواهیم کرد.

پیدایش زندگی

طبق نظر عده‌ای از علمای طبیعی زندگی بخودی خود در اثر نیروها و قوای طبیعی از ماده بیجان پدید آمده ، این نظریه یعنی اعتقاد به‌تولید خودبخود ازقدیم طرفدارانی داشته و امروز نیز جمعی از علما میگویند همانطوریکه لجن‌ها، گل‌ها ، آبهای فاسد برای ظهور و پیدایش کرم‌ها ، قورباغه‌ها ، زالوها و بعضی

موجودات زندهٔ دیگر مساعدند درگذشته نیزشرایط مساعد سبب گردید که موجوداتی پا بعرصه وجود گذارند .

راجع به مبدأ حیات وزندگی نظریات مختلفی ابراز شده ولی‌نظریه تولید خودبخود بیش از سایر آراء وفرضیه‌ها معقول ومنطقی بنظرمیرسد نخستین موجودات‌زنده بقدری‌ظریف بودند که اثری‌ازآنها درروی سنگها باقی نمانده ولی بعدها ساختمان مادهٔ زنده بقدر کافی سخت شد بطوریکه آثاری از خود درروی سنگها باقی‌گذاشت عده‌ای‌معتقدندبین‌نخستین‌ماده زنده و انسان فقط ۲٤ مرحلهٔ وجود دارد .

این مراحل ، تکامل زندگی را ازحیوانات یك سلولی، چندسلولی، کرمها ، ماهیها ، خوکها ، خرندگان ، پستانداران اولیه تا انسان‌نشان میدهد بنابراین پیش‌از انسان موجودات بسیاری درسطح زمین میزیسته‌اند که هریك بنوبه خود ظاهر شده ، تغییر شکل یافته و ناپدیدگردیده‌اند، از آغاز پیدایش انسان اولیه تاکنون بیش از دویست هزار سال نمیگذرد و این مدت نسبت بتاریخ گذشته زمین بسیار ناچیز است.

وضع کنونی زمین

وضع کنونی زمین نیز پیوسته در تغییر است وکلیه محتویات آن درحرکت وتحول‌میباشند، یعنی‌تجزیه شده یا در ترکیبات تازه ای وارد میشوند، غالباً چیزهای ثابت وپابرجا را بکوه تشبیه میکنند ، غافل ازاینکه کوهها نیز دستخوش تغییرات دائمی میباشند سرمای شدید زمستان سبب میشود که‌آب درشکافهای کوه منجمد شده ، قسمتهای سطحی آنرا ترك داده واز کوه جدا کند، قسمتهای سست نیز بعلت سیل یانزول باران ازقسمت‌های سخت کوه جدا و بدره‌ها سرازیر میشوند، بنظرزمین‌شناسان روزی‌خواهد رسید که کوهها بکلی‌ازبین بروند.

یکی ازعوامل ونیروهائی که باعث تغییر وتبدیل درکره زمین‌است موجود زنده میباشد ؛ متجاوز ازپانصد هزار کیلومتر مربع ازسطح زمین توسط موجود زنده اشغال شده است کـه فقط در طبقه نازکی از پوستهٔ خارجی زمین که محل تلاقی آب و خاك و هواست میتواند بزندگی خود ادامه دهد بنابراین چون زندگی فقط در شرایط محدود ومعینی امکان‌پذیر است اثری از مادهٔ زنده در مناطق نامساعد نمیتوان یافت .

عده‌ای از محققین پس از مطالعات فراوان باین نتیجه رسیده‌اند که

فقط در نقطه بسیار کوچکی از سراسر گیتی یعنی درکره زمین زندگی و حیات امکان پذیر است و در سایر کرات وستارگان که بدور خورشید در حرکتند ظاهراً اثری از ماده زنده وجود ندارد .

بطوریکه اشاره شد همه جای کره زمین برای نشو و نمای موجود زنده مساعد نیست تنها درچند کیلومتر بالای سطح دریا وچند کیلومترزیر آن ادامه زندگی ممکن‌است ، بزرگترین کوهها کوه هیمالیااست که‌بیش از ۸۸۰۰ متر بلندی ندارد و خیلی پیش از آنکه انسان بقله آن برسد اثری ازموجودات زنده‌مشاهده نمیکند خلبانها میگویندخیلی پیش ازآنکه به بیست هزار متر بلندی برسیم حشراتی که تصادفا با ما همراهند بیجان شده و میمیرند ، زیرا در آن ارتفاع بعلت کم بودن اکسیژن برای تنفس، کمی فشار جو ، و شدت سرما، ادامه زندگی ممکن نیست .

عمیق‌ترین نقاط دریا نیز بیش از ده‌هزار متر گودی ندارد ودردریا هم تحت شرایط معین موجودات زنده میتوانند بحیات خود ادامه دهند، در اقیانوس‌ها انواع موجودات زنده وجود دارند وحجم‌کلیه آنها بمراتب از موجوداتی که در خشکی وجود دارند بیشتر است .

نظریه قدما راجع بزمین

آنچه گفتیم نتیجه تحقیقات علما طی یك قرن اخیر بود، افکار ونظریات قدماراجع بزمین‌بسیارسطحی و فاقد ارزش علمی است ، مثلا هومر(Homère) زمین را قرصی تصور میکرد که اطراف آنرا دریا ، یاشط اقیانوس فرا- گرفته‌است، بعضی دیگرقرص زمین‌رارویستونهای محکمی فرض‌میکردند که بردوش رب‌النوع اطلس استوار بوده است ، معتقدین برهما نیزعقایدی مشابه یونانیان داشتند ، وگمان‌میکردند که‌زمین روی چهارفیل‌عظیم‌الجثه قرارگرفته است ، بعدها بهمت دریانوردان فنیقی میزان اطلاعات بشرنسبت به خشکیها و دریاها وسعت‌میگیرد،آمد ورفت تجار وبازرگانان‌وجنگ کشورگشایان سبب گردید که ستونهای هرکول (جبل الطارق) و قارهٔ افریقا کشف گردد .

از قرن چهارم قبل از میلاد دانشمندانـی نظیرفیثاغورث، اراتوستن (Erathostène) واسترابون(Esterabon) وبطلیموس نظریات‌وعقایدی درباره قسمت اعظم اروپاوافریقا ابراز وعلم‌جغرافیارا پایه‌گذاری کردند.

اکثر محققین قدیم تصور میکردند که زمین مرکز عالم است وکلیه

ستارگان دور زمین درگردشند بعدها چنانکه خواهیم دید علم بطلان این این نظریات را ثابت نمود و مطالعات منجمین وعلمای طبیعی نشان داد که زمین جزو ستارگان منظومه شمسی‌و دارای دو حرکت است در حرکت وضعی زمین در مدت یك شبانه روز (بیست و چهار ساعت) یکبار بدور خود حـرکت میکند و در حرکت انتقالی زمین در ظرف سیصد و شصت و پنج روز یعنی یکسال حرکت خود را بگرد آفتاب انجام میدهد.

پیشوایان مذهب کاتولیك عقیده داشتند که زمین درچهارهزار وچهار سال قبل از میلاد مسیح بطور ناگهانی بوجود آمد ، این نظریه که ناشی از تفسیر تحت‌اللفظی تورات است امروز از طرف محققین طبیعی رد شده و دانشمندان چنانکه اشاره کردیم سن زمین را از سیصد تا ششصدمیلیون سال تخمین زده‌اند .

قسمت اول

وضع زندگی بشر در دوران کمون اولیه

فصل اول

پیدایش انسان ونخستین اجتماعات بشری

تاریخ ظهور انسان بطور دقیق معلوم نیست ، لیکن از روی آثار و دلائلی که بدست آمده یکی از شعب پستانداران در سیر تکاملی‌خود به میمونهای انسان‌نما وبالاخره بانسان تبدیل‌یافته است ، مطالعات علمـای طبیعی نشان میدهد که ساختمان‌کاسه سر ، و حجم مغز این میمونها به‌حجم مغز انسان‌خیلی‌شباهت داشته، تحقیقاتی که‌یکی ازعلمای‌طبیعی بنام دوبوآ Dubois درچین وجاوه بعمل آورد ، بخوبی سیر تکاملی اسکلت ومغزمیمونهارا ، تا مراحله‌ای که بصورت انسان درآمده‌اند نشان میدهد .

درمیان علمای‌طبیعی نخست‌لامارك Lamark فرانسوی (۱۸۲۹-۱۷٤٤) به خویشاوندی و ارتباط انسان با حیوانات اشاره کرد لیکن پس ازاودانشمند معروف‌انگلیسی داروین (Darwin ۱۸۸۲-۱۸۰۹) درآثار خودازجمله در کتاب بنیادانواع ثابت کرد که انسان ازعالم حیوانات پدیدآمده ویکی‌ازشاخه‌های میمون‌های قدیمی است، این دانشمند درجواب کسانیکه نظریات اورا تحقیر به مقام انسانی میدانستند گفت : «انسان‌نباید این موضوع را درباره خود تحقیری بپندارد ، برعکس باید افتخار کند که درطول میلیونهاسال سعی‌وزحمت ودرنتیجه تکامل تدریجی دارای ساختمان

کامل امروزی شده است » سپس داروین میگوید : « اگر بدن انسان از مس یا طلا بوجود میآمد آنوقت ممکن بود معتقد شویم که انسان جداگانه آفریده شده و هیچ نزدیکی و ارتباطی با حیوانات ندارد ، در صورتیکه گوشت ، خون ، رگها ، اعصاب ، استخوانها و اجزاء دیگری کـه بدن انسان را تشکیل میدهند در حیوانات نیز وجود دارد . » مطالعات بعدی محققین طبیعی روز بروز صحت این نظریه به‌ثبوت رسانید و نشان داد که وجوه اشتراك و شباهت‌های زیادی بین انسان و میمون وجود دارد از جمله اینکه میمون‌های انسانی شکل بحال اجتماع زندگی میکنند و بطور معمول هنگام وضع حمل یك بچه میزایند ، دوران بارداری آنها به‌انسان شبیه است و مانند انسان قاعده میشوند، مدت یکسال بچه‌های خودرا شیر میدهند اطفال‌آنها مانندا‌طفال انسان درماههای اول‌ولادت‌عاجز وناتوانند، دم ندارندگوش و چشم آنها مانند انسان است، مغزآنها از۳۵۰ الی۶۰۰ سانتیمتر مکعب حجم دارد و شباهت آن بمغز انسان بیشتر است ، علاوه برآنها از میان تمام حیوانات فقط میمون ها خونشان از لحاظ ترکیب و مواد مانندخون انسان است امراض میمونهای انسانی شکل شبیه به امراض انسانهاست این میمونها نیز به مرض سفلیس، مالاریا ،گریپ و غیره مبتلا میشوند انگل های انسان و میمون تقریباً هردو یکسان است یعنی شپش ، ساس، وکنه در بدن انسان ومیمونهای انسانی شکل ممکن‌است دیده‌شود، جالب توجه این است که این میمونها به کمك یکدیگر شپش وسایرانگلها راازبدن‌خوددورمیکنند وازجهت‌احساسات‌وفعالیتهای‌روحی(پسیکولوژیك) نیزمانندانسانند یعنی‌آنها نیز گاهی شادمان وزمانی‌غمگین میشوند میمون‌های‌نزدیك به‌انسان‌گاه برای‌رفع احتیاجات خود ازوسائل‌وآلات وابزاری که در اطراف خود میبینند استفاده میکنند چنانکه برای عبور ازرودخانه از چوبهای مسطح و برای دست یافتن به چیزی که از آنها دور است از قطعات چوب‌دراز بعنوان‌نردبان استفاده میکنند. اگرمیمونهارا باحیوانات دیگری که یك درجه از انسان پائین ترند مقایسه کنیم باز به شباهت های زیادی که بین آنهاهست برخواهیم خورد واگر مقایسهٔ موجودات راباتوجه بدرجه تکامل حیوانات از بالا به پائین انجام دهیم سرانجام به جانداران یك سلولی خواهیم رسید .

آغاز اجتماع بشری

از آثار و دلائلی که بدست آمده معلوم میشود که از روزگار بسیار قدیم عده‌ای ازمردم در مناطق گرم و مرطوب اروپا و آسیا بزندگانی ابتدائی خود در دامان طبیعت ادامه میدادند ، در ایندوره جنگلهای عظیمی ازنوع درخت غار و غیره قسمتی از اروپا و آسیارا فراگرفته بود و در مناطق گرم‌ومساعداین‌قاره حیواناتی ازنوع‌فیل درجوارجنگلها و کنار رودخانه‌ها زندگی میکردند که امروز از بسیاری از آنها اثری باقی نیست در این دوره مردم بطور دسته جمعی و گله‌وار ، برای مبارزه باطبیعت ومقاومت درمقابل حیوانات وحشی دورهم جمع‌میشدند وازقطعات سنگ که به‌طرزی ناموزون حجاری‌شده‌بود برای دفاع ورفع‌احتیاجات خوداستفاده میکردند شکار حیوانات کمتر معمول بود انسان از حلزون و نوعی از حشرات واز میوه و ریشهٔ بعضی از درختـان تغذیه مینمود وبه سبب اعتدال ومساعدت طبیعت مردم به فکر تهیه لباس و تأمین پناهگاهی برای خود نبودند بلکه کوشش آنهامصروف تهیه خوراك وحفظ وحمایت خود در مقابل حیوانات وحشی بود .

بتدریج در احوال طبیعت تغییراتی عظیم پدید آمد و مناطق مساعد و سازگار قدیم به مناطقی سرد و ناسازگار تبدیل یافت عده‌ای از مردم و حیوانات این مناطق به‌نواحی جنوب روی آوردند واز طریق مهاجرت جان بسلامت بردند وبسیاری ازآنان درشرایط نامساعد جدید تاب‌مقاومت نیاورده از بین رفتند، دراین دوره است که بشر به کشف‌آتش توفیق‌مییابد و از راه تصادم دو قطعه چوب خشك یا دو قطعه سنگ چخماق به تهیه آتش و حفظ و نگاهـداری آن مبادرت مینماید و از این وسیله و سلاح جدید برای مبارزه با سرما و حمایت‌خود از حیوانات وحشی وطبخ ماهیها وگوشت‌حیوانات دیگراستفاده مینماید، درطی هزاران سال قسمت شمالی اروپا و آسیا را برف و یخ فراگرفته بود ولی بعدها به تدریج دراحوال طبیعت تغییراتی روی داد و جز درمناطق شمالی درسایر نقاط آثاربرودت و سرما روبکاهش نهاد ریزش باران و رطوبت بسیار سبب پیدایش ورشد جنگلها و علفهای‌گوناگون دراین مناطق گردید، استپها یعنی جلگه‌های بزرگ علف‌ خیزی در بسیاری از نقاط از جمله در جنوب روسیه بوجود

آمد ، در جنگلها و کنار رودخانه ها حیوانات عظیمی از نوع ماموت و گوزن بوجود آمدند ، در ایندوره حیوانات وحشی وخطرناك نظیر شیر و خرس در کوهها و غارها زندگی میکردند، هرقدر ازشدت سرما کاسته میشد ، مردم بیشتر بشمال روی میآورند .

فصل دوم

کمون اولیه

انسان با وسائل دفاعی که بمرور زمان برای خود فراهم‌میکرد برای‌مقابله باحیوانات‌وحشی ومشکلات گوناگونی که در هرقدم اورا تهدید میکردند، بطور دسته جمعی مبارزه مینمود ، و از این راه حیوانات بزرگی نظیر ماموت ؛ وگاو های وحشی را شکار و تغذیه میکرد ؛ در ایندوره تقریباً تمام اموال اشتراکی بود ، مالکیت خصوصی وجود نداشت، ازفقیر وغنی اثری نبود؛ زیرا بهره کشی و استثمار انسانی ازانسان دیگر آغاز نشده‌بود ابزار تولیدی بسیارناقص بود؛ مردم‌برای حمایت‌خود ازسرماوبناهگاههائی درزیرزمین تعبیه میکردند وگاه‌بکمك قطعات‌بزرگ سنگ واستخوان حیوانات، اطاقهای مخصوصی برای خود میساختند ، سقف این اطاقها مخروطی بود و کف آنها از استخوانهای حیوانات گوناگون پوشیده شده‌بود، امروز در سایه تحقیقاتی که‌باستان شناسان شوروی بعمل‌آورده‌اند بیش‌ازدویست نمونه ازمساکن مردم اولیه‌درسیبریه کشف شده است که ازمختصات زندگی مردم آنسامان حکایت میکند ـ باید متذکر بود که اتحاد و همکاری بشر در این دوره بطور طبیعی وغریزی صورت گرفته است، یعنی انسان روی حساب وتفکر، اجتماعی نشده ، بلکه سنجش وتفکر محصول ونتیجهٔ زندگی اجتماعی‌است وچنانکه میدانیم زندگی اجتماعی‌ما درعالم طبیعت بی‌سابقه نیست، بسیاری از حیوانات مانند سگهای آبی ، مورچه ، زنبور عسل ، بطور انفرادی محکوم بزوالند ، در حالیکه برخی دیگر اساساً بطور انفرادی زندگی میکنند . با اینکه ساختن و استعمال و سائل تولید در برخی از حیوانات نیز دیده شده ولی آنچه انسان‌را ازسایر حیوانات متمایز میکند عمل‌تولید است، بهمین مناسبت فرانکلین‌انسان‌را حیوانی افزارسازخوانده است یکی دیگر ازمحققین عالیقدر اجتماعی میگوید « ممکن است انسان را بواسطه شعور یا مذهب .... ازحیوان متمایز کنند ولی‌انسان ازلحظه‌ای که تولید وسائل زندگی خود را آغازنمود از حیوان متمایز گردید . »

دورهٔ مادر شاهی
L Matriarc

در دورهٔ کمون اولیه بهره برداری از کار عمومی وفعالیت دسته‌جمعی سبب گردید که‌روابط مردم باهم برپایهٔ ثابت واستواری قرار گیرد، در طی هزاران سال بشر با استفاده از حاصل تجارب و امتحانات گذشتگان از سنگ و استخوان افزار هائی نظیر تبر ، اره ، چاقو ، وخنجر ، تیر کمان ، و غیره بوجود آورد و باصاف کردن و صیقل دادن آلات و افزار مختلف و تهیهٔ دسته ای برای آنها ، بتدریج در استعمال و استفاده از آنها تسهیلاتی پدید آورد با استفاده از خنجر و تیر کمان شکار حیوانات بمراتب آسانتر از سابق انجام میگرفت ، از این دوره است که خاك‌رس برای ساختن ظروف گوناگون مورد استفاده قرار میگیرد و با تهیه تنك وظروف دیگر وسائلی برای نگهداری آب ومواد مورد نیازدیگر فراهم میگردد ودرنتیجه این موفقیتها مرحله بربریت‌آغاز وقدمهای تازه‌تری درراه تکامل اجتماعی برداشته میشود، صنعت بافندگی با استفاده از الیاف نباتات مختلف از این دوره شروع می‌شود و بتدریج از کتانهای درشت بافت لباس ، کیسه و سایر احتیاجات فراهم میشود ازدوره بربریت فعالیتهای تولیدی بشرفزونی‌میگیرد، تهیه‌دام برای شکارحیوانات، استفاده از خنجر و تیر و کمان برای مبارزه وشکار حیوانات، کاشتن گندم وسایرغلات، کوشش درانتخاب زمینهای‌مساعد درجوار رودخانه‌ها، استفاده ازکج‌بیل چوبی برای آماده کردن زمینهای نامساعد در شمار فعالیتهائی است که در این دوره صورت میگرفته است .

وضع خانواده

در آن دوره همانطور که‌کار وتولید عمومی بود، زنها و مردها نیز بیکدیگر تعلق داشتند، مرگان محقق آمریکائی در این باره میگوید « .....
در اثر تحقیقات باین نتیجه میرسیم که خانواده در طول عمر بشرشکلهای مختلفی بخود گرفته که با شکل امروزی آن کاملا مخالف است ، امروز اینطور تصور میکنند که در دنیا خانواده فقط بر روی وحدت زوج و زوجه (مونوگامی Monogamie) قرار داشته ، ولی مطالعه تاریخ بدوی بشر نشان میدهد که روزگاری بوده که تعدد زوجات و تعدد ازدواج یکدیگر را تکمیل میکرده است، و روابط جنسی بشردر داخل قبیلهٔ بهیچ قاعده و اصولی مقیدنبود. هرمرد بهرزن وهرزن بهرمرد تعلق داشته است..... حسد و فکر زنای با محارم وجود نداشت. زیراکه نه

فقط در ادوار اولیه برادر و خواهر بایکدیگر زن و شوهر بودند، بلکه حتی امروز هم روابط جنسی میان والدین و فرزندان در میان عده‌ای از قبایل در آلاسکا ، در مرکز امریکای شمالی ، شیلی و هندوستان مجاز است، ... درهیچیك ازشکلهای خانواده‌های گروهی، نمیتوان بتحقیق‌دانست پدرفلان فرزند کیست ولی مادرش‌معلوم است ، مادر ،کلیه فرزندان خودرا فرزندان خانواده مشترك میخواند و نسبت بآنها وظایف مادری دارد و سلسله نسبت از جانب مادر معین میشود .. » ولی بعدها باگذشت زمان روابط جنسی‌میان برادران وخواهران وانشعابات دورتر آنها یعنی‌زناشوئی دربین اقوام ممنون‌تحریم شد وخانواده (سندیاسمیك Syndiasmique) بوجود آمد ، در این مرحله، یك مرد با یکزن زندگی میکند ولی تعدد زوجات و رابطه داشتن با زنان دیگر یکی از حقوق مردان است ، ولی زن باید کاملا بمرد خود وفادار باشد وزنای او باقساوت ، تنبیه ومجازات میشود .

در دورهٔ مادرشاهی فعالیت کشاورزی و سایر اعمال مهم اقتصادی بهمت زنان صورت میگرفت بهمین مناسبت مردم آن روزگار برای زنان ارزش ومقام‌بزرگی‌قائل بودند ونسوان‌رامظهر نعمت وفراوانی میخواندند و قوام و دوام اجتماع را بوجود آنان موقوف میدانستند، ارزش اقتصادی زنان سبب شده بود که ریاست اقوام و قبائل با آنان باشد ، از مختصات این دوره یکی اینکه فرزندان فقط در کلان مادر وارد میشدند وفقط ازاو فرمانبرداری داشتند و شوهر ها نیز در قبیله مادران وارد میشدند و از بانوی قبیله پیروی‌میکردند، ومردم فقط به‌اجداد مادری‌خوداحترام مینمودند، مقصرین و گناهکاران بوسیله کلان تعقیب و مجازات میشدند ، انتقام قبایل از یکدیگر سبب بروز جنگهای دامنه‌داری بین آنان میشد ، برای جنگ کلانها بصورت واحدی متحد میشدند وهر کلان از صدها نفر تشکیل میشد که یك‌واحد اقتصادی‌را بوجودمیآوردند، قبایل که ازاجتماع کلانها تشکیل میشد دارای چندین هزار جمعیت و در حقیقت یك اجتماع جنگی بود ، در اجتماعات قبیله‌ای، مردم یعنی زنان ومردان رؤسای خودرا تعیین میکردند و راجع بجنگ و صلح تصمیم میگرفتند ، دراین دوره غالباً روسای‌قبیله‌از بین زنان انتخاب میشدند بهمین علت‌است که این دوره‌رادوره مادرشاهی میخوانند از این زمان کم کم تربیت حیوانات شروع میشود و انسان سگ

را قبل از سایر حیوانات اهلی کرده و بخدمت خود میگمارد .

دوره‌پدرشاهی
Le Patriarcat

مسئله اهلی کردن حیوانات وحشی‌اهمیت‌خاصی در حیات‌اقتصادی(کلان)داشته‌زیرااین‌حیوانات،ذخیرهٔ غذائی گرانبهائی برای‌بشر آنروزبودند وباتربیت‌و افزایش آنهامیتوانستنداز شکار که‌بازحمت وبه ندرت‌بدست میآمد صرفنظر کنند،غیر ازسگ‌وگوزن، در طول زمان‌بشر به اهلی کردن گاو، گوسفند، خوك واسب‌توفیق‌یافت‌ودیری‌نگذشت که‌تربیت حیوانات‌بصورت‌یکی‌ازشعب اساسی اقتصاد بشری در آمد ، ابتدا درتمام مدت سال حیوانات‌را درجوار مساکن خود بچرا میبردند ولی بعدها مردم بفکر افتادند که برای تغذیه زمستانی حیوانات علف خشك ذخیره نمایند ، و محل سکونت خود را از طویله حیوانات متمایز گردانند. چون‌تهیه علف ومایحتاج زندگی حیوانات دریك محل ثابت ممکن‌نبود ناچار برای فراهم کردن آذوقه ازمحلی بمحل دیگر میرفتند و با زندگی شبانی درطلب چراگاه مناسب غالباً درگردش بودند ، چوپانها کم کم به ترکیبات شیر پی‌بردند و به تهیه پنیر ، کره، و روغن نیز موفق گردیدند، پس از چندی بطرز آبستن کردن حیوانات وراه تولید و تکثیر آنها نیز آشنا شدند .

یکی از دانشمندان بزرگ اجتماعی میگوید : اهلی کردن حیوانات و تربیت‌گله ها ثروت جدید و بسی سابقه‌ای بوجود آورد تامرحله پایین بربریت ثروت قبیله‌ها عبارت‌بود از محل سکنی، البسه، جواهرات خشن ظروف لازم برای تهیهٔ غذا، زورق، اسلحه ،اثاثیه‌بسیار ساده خانه، دراین دوره هر کس ناچار بود غذای هر روز را برای آن روز تهیه کند ، ولی از زمانیکه قبایل چوپان بتحصیل گله‌هائی از شتر ، خر ،گاو ،گوسفند ، بز ، و خوك توفیق یافتند ، از شکار که سابقاً یك عمل ضروری بود دست برداشتند و زندگی بشر از برکت ذخیرهٔ گوشت وشیر فراوان بیش‌ازپیش تأمین‌شد،موضوع تهیهٔ لباس‌دراین‌دوره‌توجه بشررا جلب‌میکندوبافندگی‌بیش ازپیش‌معمول‌میگردد، تربیت‌حیوانات و استفاده ازوجودآنها کم کم‌در مردم این‌فکررا قوت میدهد که از حیوانات برای مساعد کردن زمین ومهیا کردن آن برای زراعت نیز استفاده کنند ، از این دوره انسان اولین و ابتدائی ترین وسیلهٔ شخم زدن را اختراع میکند و نخستین قدم را در راه صنعت

کشاورزی برمیدارد ، اولین وسائل شخم زنی از چوب بود و معمولا یك شاخه یا ریشه سر کج و نوك تیز را برای این منظور مورد استفاده قرار میدادند .

ریشه و اساس پدرشاهی

ابتدا تربیت ونگهداری‌حیوانات‌اهلی‌بوسیله مردان صورت‌میگرفت درحالیکه‌کار پرمشقت زراعت‌بوسیله زنان انجام میبافت ، کم کم اهمیت و تأثیر چوپانی در زندگی اقتصادی کلانها آشکار شد و انسان موفق گردید که ازگاو و گوسفند و اسب برای فعالیتهای کشاورزی وشخم زمین استفاده نماید وبار سنگین کشت و زرع را از دوش زنان بردارد از ایندوره است که مقام و ارزش زنان باتغییر طرزتولید تنزل میبابد و احترام وقدرت مردان فزونی میگیرد و به این ترتیب دوره مادرشاهی سپری میشود و دوره پدرشاهی جای آنرا میگیرد .

دگرگونی وضع خانواده

پس ازآنکه روابطجنسی‌میان برادران وخواهران و انشعابات دور تر آنها تحریم شد گروههای خانوادهٔ شرکائی بصورت « ژنس » درآمد یعنی حلقه نابتی‌ازخویشان همخون ازشاخهٔزن‌بوجودآمد که اعضای‌آن نمی‌توانستند میان یکدیگرازدواج نمایند ــ تامدتی‌که نسب فقط ازسمت زنان معین میشد، میراث‌معمولا بنزدیکترین اقوام یعنی‌به‌همخونهای سمت مادرمیرسید، زیرا ثروت ژنس میبایست درخودژنس باقی بماند به‌این ترتیب اگر مالك گله میمرد گله های او بین برادران وخواهران اوواخلاف آنها تقسیم میشد و فرزندان متوفی از پدر خود ارثی نمیبردند ولی بازیاد شدن ثروت واستقرار رژیم پدرشاهی قدرت مرد فزونی گرفت و کم کم‌نسب بجای آنکه ازسمت مادرتعیین شود ازسمت پدر تعیین گردید وحقوق ارثی در بین همخونهای سمت پدر تقسیم شد یکی از دانشمندان بزرگ اجتماعی **واژگون شدن رژیم ماتریارکال را بزرگترین انقلاب خانواده و شکست بزرك تاریخی جنس‌زن میشمارد زیرا از این پس‌زن اسیر اقتصادی و بندهٔ شهوت مرد و افزار ساده توالد و تناسل میگرددو مرد در خانه نیز فرمانروای مطلق میشود .**

آغاز دوره مس و برنز

از دورهٔ پدرشاهی استفاده از فلزات معمول شد و انسان توانست ابزارهای جدیدی ازمس وبرنزتهیه کند ووسائل سنگی‌قدیم‌را ترك کند ، طرزاستفاده از این فلزها بسیار ابتدائی و ناقص بود و این ادوات قابل انعطاف وبی دوام بودند، پس ازچندی انسان به‌آلیاژ مس و برنز پی‌برد واین اکتشاف کمك بزرگی به تکامل ابزارهای فلزی نمود چون برنز زودتر از مس و با حرارت کمتری ذوب میشود مدتها مردم ابزارها و ادوات جنگی خودرا از آن میساختند.نخستین ابزارمس که‌در قسمتی از آسیا کشف‌شده متعلق‌به هزاران سال قبل از تاریخ است آسیای مرکزی وحدود کوههای قفقاز و اورال مرکز تمدن عصر برنز بوده و از اینجا مصنوعات فلزی به نواحی دیگر منتقل شده است .

در دوره‌های قدیم و در ایامی که شکار یگانه فعالیت اصلی انسان بود اختلاف محسوسی در زندگی کمونهای اولیه مشهود نبود ولی بعدها نوع فعالیتهای اقتصادی عوض‌شد درمناطق جنگلی که حیوانات وحشی‌زیاد بودندشکارحیوانات فوق‌العاده مشکل‌بود درحالی که درنزدیکی رودخانه‌ها و کنار دریاها ماهیگیری در زندگی اقتصادی مردم نقش اساسی را بازی میکرد ودر مناطق ودشتهای حاصلخیز و پرباران کشاورزی عامل اساسی زندگی مادی مردم بشمار میرفت و معمولا از مناطق علف‌خیز و استپها برای چرای حیوانات اهلی استفاده میکردند .

در ایندوره هنوز کمون اولیه و اصول اشتراکی آن‌بحال خودباقی بود مردم در مساکن مجزا وساده قدیمی زندگی میکردند ، در استپهای ساحلی دریای‌سیاه مقابری کشف شده که درآنها استخوانهای انسان‌بخوبی مشهود است در کنار مردگان اسلحه و سایر ضروریات زندگی آنها را نیز دفن میکردند ،گاه در این مقابر دواسکلت دیده میشود میتوان حدس زد که در آن ایام زن‌را پس ازمرگ شوهر در کنار او بخاك می سپردند از اشیائی که در قبر مردگان یافته‌اند این مسئله به ثبوت میرسد که بعضی از آنها غنی وبرخی فقیر بوده‌اند مقبره‌هائیکه برای رؤسای‌قبائل ساخته میشد بسیار مجلل بود و طول آنها از ۱۰ متر تجاوز میکرد و جسد این

مردگان‌را باالبسه فاخرمیآراستند وبا طلا، جواهرات، انگشتر وگردن‌بند و سایر آلات تزیین،مقبره‌را زینت میدادند سقف مقابر نیزباآلات وفلزات گرانبها مزین بود ودر اطراف مقبره‌مجسمه هائی ازگاو که باطلا یانقره ساخته شده بود قرار میدادند، بعضی از مقابرنشان میدهد که چون رئیسی میمرد نزدیکان او را نیز باوی بخاك میسپردند .

آغاز عصر آهن

طبق نظر محققین وکارشناسان نخستین ابزارهای آهنی که در قسمت شمالی ایران وقسمت غربی‌آسیا دیده شده‌متعلق به۲هزارسال قبل ازمیلاد مسیح‌است درآندوره‌آهن‌بعنوان زینت بکار میرفت ولی از حدود هفت یاهشت قرن قبل از میلاد مسیح بشر بساختن ابزارهای آهنی توفیق یافت و در حدود پانصد سال قبل از میلاد در آسیای مرکزی استفاده از آهن معمول و متداول شد و استعمال آن در صنعت کشاورزی و سایر صنایع رو بفزونی نهاد استفاده از آهن به انسان فرصت وامکان داد که مناطق جنگلی ونامساعد را به‌کمك آن آماده کشاورزی نماید زیرا قدرت کار و نیروی استقامت آهن باهیچیك از از افزارهای پیشین قابل‌قیاس نبود باین ترتیب دیدیم که قرنها قبل ازمیلاد بعلت تغییرطرز تولید واستفاده از آهن در کارکشاورزی آثار و مقدمات اجتماع‌طبقاتی‌در قفقازوآسیای صغیر و حدوددجلهٔ ونیل ونقاط مساعددیگر آشکارشده‌و مقدمات‌پیدایش رژیم بردگی فراهم‌گردیده است .

www.adabestanekave.com

قسمت دوم

وضع اجتماعی وفکری بشر در دوران بردگی

فصل سوم

ماهیت رژیم بردگی

در دوران رژیم اشتراکی اولیه مردم از مفهوم استثمار و زورگوئی بی‌خبر بودند ، پس از قرنها در نتیجه تربیت حیوانات وفعالیت کشاورزی انسان موفق میشود که زائد براحتیاج خود تولید کند ، از این دوره نیروی کار بشر ارزش مبادله پیدا میکند و در معرض فروش قرار میگیرد ودر نتیجهٔ استثمار انسانی از انسانهای دیگر بازار مبادله دربین کلانها وسعت‌مییابد ودر جنگها متجاوزین بجای کشتن اسراء آنان را بکار اجباری میگمارند و از حاصل دسترنج آنان استفاده میکنند ، در حالیکه در دورهٔ بربریت، هنگام جنگ دشمنان خود را میکشتند یا آنها را بعنوان برادر در قبیلهٔ فاتحین میپذیرفتند ، زنان را شوهر میدادند یا آنها و فرزندانشان را در شمار اعضای قبیله قبول میکردند ولی در دورهٔ بردگی وضع بکلی عوض میشود یعنی در این دوره هدف متجاوزین تنها بدست آوردن غنائم نیست بلکه کوشش آنها بیشتر مصروف جمع‌آوری عده‌ای غلام است تا غنیمت بیشتری از حاصل کار آنان بدست آورند باین ترتیب جنگهائیکه دراین دوره بوقوع پیوسته خود عامل مؤثری در تغییر وضع اقتصادی وافزایش اختلاف طبقاتی بین غلامان و صاحبان آنها شده است در این دوره

اربابها غلامرا جزودارائی‌خود میدانستند ودربهره کشی ، فروختن‌و کشتن آنها اختیار تام داشتند در حالیکه غلام از هرگونه حقی بی نصیب بود و ازکار مداوم اوبا بی‌رحمی بسیار درفعالیت‌های تولیدی‌استفاده میکردند .

در دوران بردگی هر کس به اربابی مقروض میشد و در موقع مقرر قرض خودرا ادا نمیکرد بغلامی دائن برده میشد، و نظم‌غلط اجتماعی‌انسان آزادی را ازکلیه حقوق محروم میکرد وتا درجات حیوانی پائین میآورد .

غلام حق نداشت زنی اختیار کند ، ارباب هروقت مقتضی میدید زنی را در اختیار غلام میگذاشت تا از این راه برتعداد غلامان خود بیفزاید ، زن غلام ، کنیز ارباب بود و ممکن بود ارباب او را بهمخوابگی خود یا دیگران درآورد .

چه مردان وزنان لایق وشرافتمندی که بحکم نظامات غلط دوران بردگی در زیر پنجه سفله‌ترین مردمان جان سپردند، بااینهمه بیدادگری بسیاری از فلاسفه و هنرمندان ازبین غلامان برخاستند وامروز دنیا بآثار جاویدان آنها بدیدهٔ تحسین مینگرد . با اینحال اگر این دوره از نظر تکامل اجتماعی و اقتصادی با دورهٔ زندگی اشتراکی اولیه مقایسه گردد معلوم خواهد شد که رژیم بردگی بمراتب ازرژیم اشتراکی‌اولیه مترقی‌تر بوده است .

پیدایش دولت در رژیم بردگی

در دورهٔ کمون اولیه چون همهٔ مردم دارای حقوق متساوی بودند از استثمار و زورگوئی اثری نبود بهمین علت‌وجود دولت ضرورت نداشت درایندوره اختلافات و منازعات بوسیله اجتماع حل‌میشد، بین‌حق وتکلیف فرقی‌نبود، در تشکیلات « ژنس» اثری ازسرباز، ژاندارم، پلیس ، اعیان ، واشراف، پادشاه ، حاکم، رئیس شهربانی ، قاضی وزندان دیده نمیشد و همه چیز جریان طبیعی خود را طی‌میکرد .

ولی در دورهٔ بردگی هرقدر اختلاف دارائی و ثروت بین دو طبقه برده و صاحب برده فزونی مییافت و مبارزهٔ طبقاتی حدت میگرفت وجود دولت یعنی یك سازمان قهریه‌ای برای انقیاد غلامان و حفظ نفوذ و قدرت فرمانروایان بیشتر احساس میشد . هرقدر برده‌داران دراثر جنگ غلامان

بیشتری را در قید اسارت خود در میآوردند بهمان نسبت در اثر استثمار وبهره کشی ثروت و نیروی فراوان‌تری تحصیل میکردند این احوال‌سبب گردید که برده‌داران درصدد برآیند که قدرت ومقام خویش‌را تثبیت کرده و به ارث به اولادهای خودمنتقل نمایند برای اجرای این نقشه قوا ودسته های نامرتب سابق‌کافی نبود، بهمین‌علت صاحبان‌قدرت دستگاه وسازمانی بوجود آوردند که ازتودهٔ واقعی جدا و وظیفه آن حکومت برمردم وحفظ نیروی طبقه‌حاکمه بود. در این رژیم اجرای عدالت بامحاکمی است که از طرف اقلیت حکمروا برای‌حفظ حقوق ومنافع آنها تعیین وانتخاب‌شده‌اند در حالیکه در رژیم اشتراکی اولیه‌عمل دادرسی باآداب و رسوم مخصوص وبااصولی عادلانه‌تر درمقابل افراد قبیله صورت میگرفت ازدورهٔ بردگی قوانین یکطرفی برای‌حفظ منافع اربابان تدوین واجراگردید معمولا در رژیم بردگی دولت‌ها در اثر تسلط وحکومت برقبائل مجاور حوزه‌قدرت خود را وسعت میدادند ولی چون غالباً قبائلی که در زیر حکومت دولتی قرار میگرفتند ارتباط اقتصادی محکمی با هم نداشتندحکومت برآنها بی‌دوام بود ، یعنی همینکه قدرت شمشیر حکمرانان نقصان مییافت پایهٔ حکومت نیز متزلزل میشد باین ترتیب در دوران بردگی با ظهور یك فرمانروا یاپادشاه جنگجو و جابرقبائلی چند بحکم اجبار تحت حکومت واحدی فرارمیگرفتند ولی‌همینکه قدرت‌فرمانروا کم‌میشد دولت نیزازهم متلاشی میگردید .

فصل چهارم

وضع اجتماعی وطرزحکومت در روم قدیم

۱ـ سازمان اجتماعی در روم قدیم هر « قبیله » از ده « کوری» وهر کوری از۱۰ «ژنس» ترکیب یافته بود ژنسها و کوریها چنانکه قبلا نیز متذکر شدیم ـ سازمانهای خونی ونسبی بودند، برای آنکه کسی جزو مردم رم بحساب آید و از حقوق اجتماعی بهره‌مند شود باید عضو یکی از ژنسها باشد اعضای سنا معمولا از قدیمترین و سابقه‌دارترین افراد ژنسها انتخاب میشدند که آنهارا پدر (یا Pater پاتر) میخواندند، شرکت درمجلس سنا واحراز مقامات رسمی حق‌این خانواده‌ها یعنی پاتریسینها بود ، مجلس‌سنا حق داشت دربسیاری ازمسائل‌مهم تصمیم بگیرد ولی غیر از سنا مرجع دیگری برای طرح امور مهم وجود داشت که آنرا اجتماع ملت یا اجتماع کوریها میتوان نامید، بعدها دراثر تکامل طرز تولید و رشد تجارت ومبادله، مالکیت اجتماعی متزلزل گردید و مالکیت فردی روبوسعت نهاد جمعیت روم دراثر فتوحات ومهاجرت اقوام مجاور فزونی یافت ولی این مهاجرین وتازه واردها جزو ملت‌رم بحساب نمیآمدند وازحقوق اجتماعی‌بی‌بهره بودند وطبقه متوسط ومحروم‌راتشکیل میدادند وپلبین نامیده میشدند .

تغییرشرایط مادی واقتصادی رم قدیم سبب گردید که امتیازات نسبی و خونی جای خود را به امتیازات مادی بدهد در سازمان نوین اجتماعی

کسانیکه فعالیتهای نظامی انجام میدادند برحسب دارائی وثروتشان به ۵ طبقه تقسیم میشدند طبقه ششم یا پرولتر ها از فقیر ترین مردم رم تشکیل میشدند و بعضی ازافراد این طبقه بحدی فقیر بودند که به‌اصطلاح آن‌روز جز سر خود دارائی دیگری نداشتند ، در این دوره بطور کلی کار های تولیدی پست شمرده میشد ومهمترین کارها اشتغال به‌امور جنگی و نظامی بود وجنگاوران ازاین راه حاصل کار ،ذخائر تولیدی وزمین دیگران را غصب کرده و بمالکیت خود درمیآوردند و مردم غارت شده را بنام غلام بخدمت خود میآوردند و به استثمار آنها میپرداختند ـ در نتیجه جنگهای دائمی قدرت پاتریسینها فزونی میگرفت و وضع اقتصادی پلبین ها وطبقات متوسط اجتماع ، بفلاکت میگرائید وبرتعداد پرولترها افزوده میشد ، در این‌دوره عده‌ای باگرو گذاشتن زمین بانرخی سنگین ازپاتریسین‌ها قرض میکردند وغالباً بعلت عدم پرداخت دین خود نه‌تنها زمین‌را ازدست‌میدادند بلکه بغلامی آنها درمیآمدند .

همین اوضاع وتحمیلات گوناگون پاتریسین‌ها ، مبارزه‌طبقاتی‌را بین پاتریسین‌ها و پلبین‌ها ازقرن پنجم قبل‌از میلاد تشدید نمود، دراین‌مبارزات که بمنظورالغاء قروض، استفاده ازاراضی‌دولتی، وشرکت درمشاغل‌رسمی صورت میگرفت غلامهانیز باپلب‌ها همداستان بودند ودرجنبشهای اعتراضی آنان شرکت میکردند .

درنتیجهٔ این مبارزات وتغییر شرایط اقتصادی پاتریسین‌ها بعدها مجبور شدند بنفع طبقات محروم قدمهائی بردارند .

۲ـ وضع اقتصادی در روم قدیم پس از استقرار رژیم بردگی عده‌ای با بدست آوردن اراضی وسیع ، وسائل تولیدی وغلامان‌بسیارموفق شدند که زائد براحتیاج شخصی امتعه وکالاهای مختلف تهیه نمایند . تولید کنندگان اولیه مدتها فعالیت تجاری را از راه تعویض جنس بجنس انجام میدادند ولی‌بعدها مبادله جنسی منسوخ گردید وتعویض جنس در مقابل وزن معینی ازفلزات معمول شد ولی چون نبودن مسکوك معین و ثابتی برای مبادله ، تولید اشکال مینمود دولت روم مداخله نمود و ظاهراً مس را بصورت مسکوك در آورد ، بطوریکه ازنیمهٔ قرن سوم‌قبل

از میلاد ، سکه‌های دولتی صورت عمومی یافت وزادوستد تسهیل گردید ، قرض دادن وتنزیل گرفتن معمول شد ونرخ ربح در مواقع بحرانی تا۴۸ درصد میرسید .

در نتیجه رباخواری ، استثمار شدید غلامان و تجاوز بسرزمینهای همجوار و غارت هستی مردم عده‌ای ثروت منقول و غیرمنقول فراوانی کسب کردند چنانکه درقرن اول‌قبل‌ازمیلاد شخصی بنام کراسوس Crassus ۳۵ میلیون فرانك طلا ثروت داشت.

علاوه براین قبول سمتهای مهم و شرکت در مناقصه‌ها ومزایده‌های دولتی عده‌ای را ثروتمند کرده بود در این‌دوره گرفتن مالیات عمومی، به داوطلبان اینکار از طریق مزایده واگذار میشد و آنان بهرنوع که مایل بودند با مردم بیچاره رفتار میکردند. ساختمان عمارات، جاده‌ها، باربری وتهیهٔ ملزومات ارتش نیزمیان بانکداران بمناقصه گذاشته‌میشد این‌جریانات به تجمع ثروت دربین اقلیت وفقر وپریشانی اکثریت کمك ومبارزه‌طبقاتی را تشدید میکرد .

طبقات اجتماعی

درروم‌قدیم‌رئیس هرطایفه‌راپاتر Pater میخواندند، پاتریسین‌ها Patriciens یعنی‌اشراف‌درجه‌اول‌روم، صاحب اختیارمطلق بودند وباداشتن وسائل‌تولیدی‌واراضی‌وسیع،حکومت سیاسی واقتصادی خودرا باکثریت وسیع مردم یعنی طبقه متوسط یاپلبینها Plébéieans و سایر محرومین تحمیل میکردند . محرومیت‌اکثریت از حقوق اقتصادی و اجتماعی سبب گردید که مبارزه‌های دامنه‌داری بین‌عامهٔ مردم بااقلیت حاکمه درگیرد و در هریك از این مبارزات موفقیت تازه‌ای نصیب طبقه محروم گردد .

منظورما دراین‌فصل توضیح خصوصیات اقتصادی واجتماعی رومیان در دوران طولانی بردگی نیست بلکه مقصود اساسی در این فصل تصویر مختصری‌است ازوضع‌اقتصادی، سیاسی وفرهنگی‌رومیان درعصرجمهوریت که از۵۰۹ تا۲۷ قبل از میلاد ادامه داشته و درخشان ترین دوران تمدن باستان این کشور بشمار میرود .

جمهوریت در روم قدیم

با اینکه کلمهٔ ریوبلیك Republique یا جمهوری بمعنی(امورعامه یاامورجمهوراست) درروم‌قدیم‌مانند آتن‌همیشه اغنیاء تشکیلات‌سیاسی‌واقتصادی مملکت

رابدست نمایندگان خصوصی خود میسپردند وعامهٔ مردم‌را جزکار وزحمت حق و وظیفه‌ای نبود و اکثریت نمیتوانستند کسی را به‌نام نماینده انتخاب کنند ـ اشراف روم برای انجام مقاصد خود و ادارهٔ امور بنفع خویش بجای یك سلطان دائمی دونفررا بنام کنسول ازمیان خود انتخاب میکردند وزمام امورلشگری و کشوری‌را بدست آن‌دو میسپردند. هرگاه خطری روی میداد یك نفر را بنام « دیکتاتور » برای مدت ۶ماه با اختیارات تام انتخاب میکردند و پس از پایان خطر وی را از مقام انتصابی منفصل میکردند.

مجلس سنا

مظهر دموکراسی اشرافی درروم قدیم مجلس‌سنا بود دراین‌مجلس‌نمایندگان اشراف مجتمع‌میشوند وکنسولها مکلف بودند در امور مهم سیاسی و اجتماعی باآنان مشورت کنند وعقیده ونظر آنها را در هرمورد بموقع اجرا در آورند اصولاسنا برای‌اظهارنظردرکارهای‌دولت‌احضارمیشدکارهای اساسی این‌مجلس‌عبارت بوداز‌تعیین تاریخ انتخابات، رفع اختلافات بزرگان، انتصاب‌فرمان فرمایان ایالات، تعیین میزان مالیات، تنظیم خزانه‌عمومی، تصویب مخارج، پذیرفتن سفرای خارجی و اعزام نماینده بخارجه تصویب جنگ و عقد صلح ، در جلسه سنا نخست رئیس مجلس موضوع مذاکره را بیان میکرد سپس نظر نمایندگانی که در **یمین ویسار** اونشسته بودند استعلام میکرد ، کرسی خطابه معمول نبود بلکه هریك از نمایندگان بپاخاسته جواب میدادند و میتوانستند هرقدر میخواهند صحبت کنند و رئیس نمیتوانست مانع نطق سناتورها شود ـ در پایان مذاکره رای میدادند ،گاهی دستها را بلند میکردند و زمانی موافق و مخالف درسمت **راست و چپ** رئیس قرار میگرفتند . پس ازاخذرای، رئیس مجلس با ادای این جمله « ای پدران محترم که اسم شما در دفتر نمایندگان ثبت‌است بیش ازاین شمارا مزاحم نمیشوم . » ختم جلسه را اعلام میکرد. تصمیم سنا بمنزله قانون بود وبنام رای ملت اجرا میشد.

طرز انتخابات

اشخاص صاحب حقوق یعنی اقلیتی که ازکار وزحمت مداوم اکثریت زندگی کرده و خود را ملت روم میخواندند همه ساله در ماه ژوییه در میدانی مجتمع میشدند و در امور

مهم مانند عقد صلح ، اعلان جنگ ، تعیین نمایندگان و حکام و قضات و غیره نظر خود را اظهار میکردند، در این دوره نیز انتخابات بحال‌عادی صورت نمیگرفت و کسانیکه داوطلب (کاندیدا) بودند ازراه رشوه، دروغ و ریاکاری مردم را فریب میدادند برای اینکه به ماهیت وطرز انتخابات آنروز وشباهت آن باطرز انتخابات امروزی بعضی از کشورها آشناشویم توصیه های (کنتوس سی سیرون) را یکنفر داو طلب نمایندگی است عیناً نقل میکنیم «در طبقات مختلف مردم دقیق‌شو وتمیز بده که ازهر کس چه‌کاری ساخته است تا بتوانی کمك و همراهی او را تحصیل کنی..... تمام شهر ، همه اصناف ، جمیع قراء و مزارع مجاوررا درنظر داشته‌باش ..... آداب معاشرت که برای یکنفر آدم تربیت شده لازمست در توجمع است اما در صورت لزوم با تملق و مداهنه باید کار کرد ، در غیراین موقع ، غرض خدمت بدیگران لازم نیست ؛ اما اگر امروز باحرارت هرچه تمامتر بجمع کثیری‌وعدهٔ مساعدت ندهی هیچکس توراکاندیدا نخواهد شناخت...»

بطوریکه میبینیم امروز نیز بسیاری از داوطلبان وکالت و ریاست جمهور از اندرزهای سی‌سرون پیروی میکنند وبادروغ ومداهنه وتطمیع وتهدید ازاجرای انتخابات طبیعی جلوگیری میکنند .

مبارزات طبقاتی در روم قدیم

مبارزات خونینی که بین عوام وخواص در روم‌قدیم صورت گرفته مانند مبارزات کنونی اجتماعات‌بشری ریشهٔ اقتصادی داشت طبقهٔ خواص یا (پاتریسین‌ها) مالك زمین و سایر افزارهای تولیدی بودند و اکثریت مردم از داشتن زمین وهرگونه حقوق اجتماعی محروم بودند. غالباً افرادطبقهٔ عوام‌بحکم احتیاج مقروض میشدند واگر در سرموعد قادر بپرداخت قرض خودنبودند زندانی میشدند و یادر عداد بندگان در میآمدند، ازجمله مطالبات مشروع اکثریت یکی آن بود که آنها را در کار حکومت و ادارهٔ کشور مداخله دهند و موافقت نمایند تا نمایندگان اکثریت نیز درحل وفصل امورشرکت جویند ولی طبقه خواص مدتها در برابر این درخواست مقاومت کردند. در نتیجه‌طبقات محروم برای اجرای مقاصد خویش به‌اقدامات وانقلابات‌شدیدی دست زدند .

البرماله در تاریخ روم مینویسد «چون عوام ازفقر وپریشانی‌بستوه آمده بودند ، تصمیم گرفتند خواص‌را ترك‌گویند، موقعیکه در اردوبودند متفقاً کناره‌جوئی اختیار کرده، در نزدیکی شهر به‌تپه‌ای که کوه مقدس‌نام داشت‌پناه‌بردند. هموطنان خودراباحدات‌شهری که باروم‌رقابت‌نماید تهدید نمودند، خواص ترسیده صلاح‌را درتسلیم دیدند ، سپس نماینده‌ای ازطرف خواص نزد عوام آمد وپس از مذاکره مقرر گردید خواص از قرض فقرای عوام صرفنظر کنند واشخاصیکه بواسطه عدم تأدیه دین خود بحالت غلامی افتاده‌بودند آزادشوند، علاوه‌براین عوام موفق شدند که برای خودحامیانی موسوم به تریبون Tribun انتخاب کنند. (۴۹۳ قبل‌ازمیلاد) ...»

به این ترتیب پس ازدوقرن مبارزه وخونریزی؛ طبقهٔ اشراف‌مجبور شدند بنفع اکثریت در مواردی چند عقب‌نشینی نمایند وازتحمیلات سنگین اندکی بکاهند و باکثریت اجازه دهند تا دو نفر را بنام نماینده انتخاب نمایند این نمایندگان که باسم تریبون خوانده میشدند میتوانستند تا حدی از تحمیلات بیجا و تعدی اشراف و تصمیمات ظالمانه مجلس سنا و کنسولها جلوگیری کنند . در آندوره هر کس به یکی از تریبونها که نمایندهٔ واقعی اکثریت بودند پناه میآورد از تعقیب خواص مصون بود و در منزل آنها همیشه باز بودومحل (بست) شمرده‌میشد این دونماینده بااینکه در ادارهٔ امور مداخله نداشتند درتعدیل‌سیاست جابرانه اشراف نقش مؤثری را ایفاء میکردند وسوء قصد بآنان گناهی بزرگ و کیفر آن اعدام بود .

حق وتو

مهمترین اختیاری که تریبونها یعنی نمایندگان محرومین در روم قدیم بدست‌آوردند حق وتوبود بمحض اینکه تریبون کلمهٔ لاتینی وتو (یعنی من مخالفم) را ادا میکرد ، اجرای قانون یا هر امری که بزیان اکثریت بود موقوف میشد ، به این ترتیب می‌بینیم که حق وتو که امروز درشورای امنیت مورد استفاده قرار گرفته سابقه‌ای بس کهن دارد و نخستین بار نمایندگان اکثریت محروم

یعنی تریبونها برای مخالفت با تصمیمات ظالمانه سنا از این حق استفاده کردند (۱)

الواح دوازده‌گانه

درنتیجهٔ فشار طبقهٔ عوام یعنی اکثریت مردم هیأت حاکمهٔ رم برای خاموش کردن هیجانات و انقلابات داخلی مجبور شدند هیئتی‌را برای تدوین قوانین‌و نظامات جدید تعیین نمایند .

نظر قانون‌گزاران رومی این بود که بیاری قوانین و نظامات جدید اجتماعی موقعیت طبقاتی خود را بیش از پیش محکم نمایند و مظالم و شکنجه‌هائیکه ازطرف اربابان وهیئتهای حاکمه بمردم اعمال‌میشد طبیعی وقانونی جلوه دهند تا ازاین‌پس هیچ غلامی قانوناً نتواند ازشکنجهٔ‌ارباب بگریزد هیچ پیشه وری قانوناً نتواند خود را جزو نجبا قلمداد کند هیچ بزرگری قانوناً جرئت نکند ثمرهٔ کار خودرا ازغارتگران قانونی مطالبه نماید طبق این قوانین و نظامات آزادی شغل از مردم سلب گردید یعنی مشاغل موروثی شد هر کس مکلف بود پیشهٔ آباء واجدادی خود را تعقیب کند ، حق زناشوئی از زحمتکشان سلب شده بود و استفادهٔ از این حق فرع ارادهٔ‌اربابان بود ازاین‌جریان بخوبی پیداست که **هر قانونی‌مظهر عدالت‌وانصاف وقابل‌احترام نیست** بلکه ازروزگار قدیم قوانین‌را هیئتهای‌حاکمه برای‌حفظ موقعیت‌اقلیت تدوین کرده‌اند بدون اینکه بمصالح وآرزو های اکثریت توجه داشته باشند ـ هیأتی که برای تدوین الواح دوازده‌گانه تعین شده بود جملگی ازاشراف ودرشمار جباران بودند این هیأت پس‌ازیکسال مطالعه، قوانینی‌تدوین کرد که فقط برای‌تحکیم‌موقعیت اشراف مفید بود و ظاهر آن بـا حقیقت اختـلاف فراوان داشت یکی ازمواد این قانون این بود «**در روم سلطنت حق ملت‌است** وبهر کس

(۱) وتو درشورای امنیت

ناگفته نماند که شورای امنیت مرکب است از ۱۱ نفر نماینده که عضویت ۵ نفر آنها یعنی شوروی ، انگلستان ، امریکا ، فرانسه و چین دائمی است ، تصمیمات شورا با رأی مثبت ۷ عضو که آراء تمام اعضای دائم جزء آن باشد قانونی ومعتبر است . بنا براین هر تصمیمی با رأی مخالف یکی از اعضای دائم شورای امنیت غیرقانونی میگردد «وتو»

مصلحت میداند تفویض میکند ... **و قانون دربارهٔ همهٔ افراد یکشهر یکسان است.**» باید دانست که منظور از کلمهٔ (ملت) و (همهٔ افراد یك شهر) فقط طبقهٔ اشراف بوده واکثریت‌زحمتکش ازحق‌حاکمیت ومساوات دربرابر قانون بی نصیب بودند ـ مادهٔ دیگر «اگر مقروض نتواند دین خودرا بپردازد داین حق دارد اورا بکشد یا در ممالك ماوراء (تیبر) بفروشد ـ هرگاه تعداد طلبکاران ازیك نفر تجاوز کند میتوانند بعداز ۶۰ روز بدن مقروض را قطعه قطعه کنند»

الواح دوازده‌گانه شامل احکام جزائی نیز بود از جمله «کسیکه عمداً و از روی شرارت عمارت یا خرمن مجاور خانهٔ را آتش زند باید بازوانش را بسته چوبش زده او را بسوزانند ـ کسیکه باسحر و افسون محصول دیگری را فاسد کند قربانی خواهدگشت ـ آنکه اعضای‌دیگری را بشکند محکوم بقصاص خواهد شد مگر اینکه جبران خسارت کند و دیه بدهد ـ دیهٔ جراحتی که بصورت مرد آزاد وارد آید سیصد آس است...»

چون این‌قوانین بهیچوجه حافظ منافع اکثریت نبود مبارزات‌طبقاتی خاموش نشد بلکه روز بروز دامنهٔ آن وسعت یافت .

ریشهٔ جنگهای طبقاتی را در روم قدیم باید در استثمار شدید تودهٔ ملت وسیاست خشن استعماری رومیان جستجو نمود

فیلیسین‌شاله Felicien Challaye در کتاب‌تاریخ مالکیت مینویسد «بگفتهٔ توتن Toutin در کتاب اقتصاد کهن ، منشاء سرمایه داری رومی را باید درمکیدن شیره جان ملتهای زیردست ، و لخت کردن دسته جمعی آنان جستجو کرد خرج تراشیهائیکه ارتش‌اشغالگر رومی بمردم‌مستعمرات تحمیل میکرد ، باج و خراجی که بعنوان خسارت یا غرامت ازملت شکست خورده دریافت میشد، ظلم وجوروشکنجهٔ مأمورین بی‌پروا ولجام‌گسیخته، فشار بانکداران برمردم وتنزیل پول‌وبخصوص جنگهای متوالی ، بازدیاد سرمایه رومیها کمك شایان کرد .»

بااینکه نویسنده ، کلمات سرمایه وسرمایه‌داری‌را بموقع استعمال نکرده معذلك گفته های او نمودار استعمار وحشیانه‌آن‌عصر است ضمناً نباید فراموش کرد که تودهٔ مردم در دوشیدن مستعمرات واستثمار ملتهای مغلوب شرکتی نداشتند .

بین دارائی اغنیا و فقیران تفاوت از زمین تاآسمان بود ، در نتیجهٔ توسعهٔ مناطق استعماری وغارت اموال‌مغلوبین، اشراف ومتمولین ، بامور تجملی و تزئینات توجه مخصوص نشان دادند . و در اثر جنبش تجاری و فعالیتهای دیگر ، غیراز نجبا واعیان قدیم طبقهٔ جدیدثروتمندان بنام « شوالیه » بوجود آمد و مالکین متوسط و کوچك ازرقابت‌وکار مجانی غلامان و تحمیل مالیاتهای سنگین بکلی از بین رفتند و دو طبقه متمایز دارا و ندار در محیط اجتماعی روم عرض اندام نمود ـ با توسعهٔ مستعمرات، غلامان زیادی ببازار آوردند و به‌این ترتیب‌غلام بصورت متاع کم‌ارزشی درآمد ، وقیمت غلام از۱۵۰۰ فرانك به۱٤ فرانك تنزل یافت و غالباً اغنیاء در املاك و قصور خود صد ها و بلکه هزار ها غلام نگاه میداشتند .

وضع غلامان

در نظر قانونگذار و هیئت حاکمه روم غلام یك شخص یاانسان‌نیست، بلکه غلام موجودی‌است‌یابقول یکی ازمورخین لاتینی آلتی‌است که میتواند حرف بزند بنابراین‌هیچگونه حقی ندارد .ـ اگر اربابی بندهٔ خود را آزاد میکرد، بندهٔ آزاد مکلف بود در باقی مدت عمر، بعضی وظایف را نسبت به آقا انجام دهد ، اگر بتعهدات‌خود وفا نمینمود ، دوباره طوق عبودیت بگردنش میافتاد. دراثر فزونی تعداد غلامان وضع اجتماعی آنها بدتر شد در روز های تعطیل که چهارپایان ازکار معاف بودند ، غلام محکوم بکار بود، اگر بندهٔ درانجام خدمت قصورمینمود، چوب میخورد، زنجیر میشد، بآسیابش می‌بستند، بحفر معادن میگماشتند ، در زیر زمینهای مخصوص حبس میشد و اگر گناهش بزرگ بود بدارش میزدند .

به‌این ترتیب بین شرایط وحقوق اجتماعی یك ارباب باغلام اختلاف فاحش وجود داشت، طبقه اغنیا را اصیل زادگان و تنی چند از عوام تازه بدوران رسیده تشکیل میدادند ، وحال‌آنکه قسمت بزرگ تودهٔ مردم از طبقه فقیران بودند ، همین اختلاف عظیم طبقاتی منشاء بروز جنگها و تصادمات شدیدی بین ستمگران و ستمکشان‌گردید . در چنین شرایطی تیبریوس **گراکوس** Gracchus که خود ازپلبین‌ها ومردی شجاع وبشر دوست بود، اعتماد محرومین را بخود جلب کرد و در سال ۱۳۳ قبل از

میلاد بمقام«تریبون» یعنی نمایندگی پلبنهاانتخاب‌گردید ، وی برای‌تعدیل اوضاع پیشنهاد کرد که بموجب قانون، املاك ازانحصار اشراف و مالکین بزرگ خارج شود و ملك هیچکس ازهزار جریب رومی تجاوز نکند ، گراکوس در گفتار تاریخی خود وضع محرومین ایتالیا را بدین نحو توصیف‌میکند «حیوانات وحشی دارای لانه وسوراخی‌میباشند وحال‌آنکه مردم بیچاره‌ای که برای سعادت ایتالیا میجنگند جزهوا ونور خورشید که بیدریغ برآنها میتابد هیچ چیز ندارند، بی‌مسکن وبی‌پناه بازن‌وبچه خود ازشهری بشهری مانند ولگردان مهاجرت میکنند ، نجیب زادگان، زمانی که برای حفظ مقبره وکانون خانوادگیشان جنگی لازم باشد تابتوانند‌این بیچارگان را میفریبند .

آیا در میان عدهٔ فراوان توده ملت حتی یکی‌را میتوان نام برد که یك معبد خانوادگی یامقبره‌ای داشته باشد که اجدادش‌درآن آرمیده‌باشند؛ **اینها فقط جنگ میکنند و میمیرند برای آنکه زندگی مجلل دیگران را تأمین کنند ، همه میگویند ملت آقا و ارباب دنیاست وحال‌آنکه حتی یك وجب زمین ندارند تادرآن‌مسکن گزینند.»**

گراکوس باایرادنطقها وپیشنهاداتی که برای‌تعدیل زندگی‌اقتصادی عامه کرده بود ، موردکینه نمایندگان سنا و مالکین و اشراف رومی قرارگرفت ودرسال ۱۳۲ قبل ازمیلادتوطئه و جنجالی علیه او ویارانش برپاکردند و در نتیجهٔ تیبریوس گراکوس و ۳۰۰ نفر از یارانش را بکشتن دادند :

با وجود قتل تیبریوس قانون اراضی ملغی نشد، عوام وطبقه متوسط قدرت کافی کسب کردند وعلی‌رغم اشراف درسال۱۲۳ قبل‌ازمیلاد**کایوس** Caius برادر تیبریوس‌را بمقام تریبون بالا بردند .

کایوس‌گراکوس، مردی ، جسور وشجاع‌بود وهنگام نطق‌گفتارش درمستمعین نفوذوتأثیر فراوان داشت وپس ازآنکه به‌نمایندگی برگزیده شد ، رابطه خودرا با ملت قطع نکرد وبااتکاء و پشتیبانی پلبین‌ها قانون غلات را بتصویب رسانید و مقرر گردید که هریك از اهالی شهر هرماه ٤۳ لیتر گندم بقیمت ارزان بخرد، بااین قانون نه‌تنهافقراء نان پیدا کردند بلکه اصول رشوه‌گیری در امر انتخابات ممنوع گردید .

زیرا مردم که نان خود را تأمین شده دیدند ؛ بجاه طلبانی که گندم تقسیم کرده . ورای ملت را میخریدند اعتنا و توجه نکردند .

کایوس باپشتیبانی مردم از اختیارات مجلس سناکاست حق تسویه و تنظیم مسائل مالی و سیاسی‌را ازاو گرفت واختیار تعیین حکام و کنسولها را ازسناسلب کرد وبه‌اتکاء انجمنهای ملی درسال۱۲۲ مجدداً به‌نمایندگی مردم انتخاب شد .

کایوس میخواست‌بکمك‌ملت، حکومت جمهوری‌را ازصورت اشرافی و انحصاری خارج کند وجمهوریت ایتالیا را بمعنی واقعی این کلمه نزدیك سازد تا سکنه آزاد ایتالیا از کلیه حقوق سیاسی بهره‌مند گردند .

کوشش کایوس سبب گردید که سناواشراف‌روم‌برای مبارزه‌باکایوس صف واحدی تشکیل دادند و برای فریب مردم حیله‌ها ودسایس گوناگون بکار بردند، ازجمله هرپیشنهادی که کایوس بنفع مردم میکرد یکی دیگر از سناتورها با اجرای سیاست «مزایده» پیشنهادی میداد که ظاهراً نفعش برای ملت بیشتر بود ، با این تدبیر سناتورها موفق گردیدند که عده‌ای از ساده‌لوحان خوش‌باور را بفریبند ؛ کارشکنیهای سناتورها و تزویر وریائی که آنان درراه اجرای آرزوهای مردم بکار بردند سبب گردید که دشمنان ملت موفق گردند کایوس را بکارتاژ گسیل دادند و بااین دسائس نگذارند کایوس باردیگر بسمت تریبن ونمایندگی مردم انتخاب گردد پس از آنکه اشراف و سناتورهای ایتالیا بین کایوس وملت جدائی افکندند ویرا بطرزی‌دلخراش بقتل‌رسانیدند.

پلوتارك ، سرگذشت کایوس را پس از قتل چنین توصیف میکند « مردی سر(کایوس)را بریده برای کنسول‌میبرددربین‌راه یکی‌ازدوستان «اپیمیوس»سررا ازاو گرفت زیرادراول جنگ اعلان کرده بودند هر کس سرکایوس وطرفدار او(فولویوس)را بیاوردهم وزن‌آن طلاخواهدگرفت.

سپتمولیوس تقلب را بر جنایت افزوده ، مغز سراورا بیرون‌آورد . وبجای‌آن سرب ریخت . جنازه کایوس و فولویوس و سایر کشتگان را به تیبر انداختند، در این‌گیرو دار تقریباً سه هزار نفر بقتل رسیدندواموال آنها مصادره شد . »

بامرگ کایوس نمایندگان سنا بهیچیك ازمواعید خود عمل‌نکردند و بیش از پیش کینه توزی و ریاکاری اربابان و اصحاب قدرت‌را به ثبوت رسانیدند .

نباید فراموش کرد که کوشش برادران گراکوس بیشترمتوجه تأمین منافع پلبین‌هایعنی‌طبقه‌متوسط‌وخورده‌مالکین‌ورشکست‌شده‌بود که‌نیروی‌مهمی نبودند، درحالیکه عامل‌اساسی‌انقلاب دراین‌دوره غلامانی بودند که دائماً ازمستعمرات‌ایتالیا کسیل‌میشدند وبعلت محرومیت شدید چاره‌ای جزعصیان نداشتند ـ قیام غلامان که‌ازآغازقرن دوم قبل‌ازمیلادشروع میشود، یکی‌از درخشانترین صفحات تاریخ مبارزه ستمکشان جهان را تشکیل میدهد ، در طول این مبارزات هربار غلامان تلفات و ضایعات زیادی به اربابان وارد میکردند و پس از چندی شکست میخوردند .

در این جنگهای دامنه‌دار نبرد غلامان سیسیل (از ۱۴۱ تا ۱۳۱ ق . م) و مبارزه شجاعانه اسپارتاکوس Spartacus و یارانش ازجهت نظم وترتیب ، و وجود سازمان و نقشه قابل توجه است .

در تمام این مبارزات هدف اساسی انقلابیون مبارزه با غلامداران و ثروتمندان کاخ نشین وکمك و یاری بمحرومین کلبه‌نشین بوده است.

در نتیجهٔ مبارزات دامنه‌دار غلامان هیئت حاکمه روم‌برآن شدند که اصول جمهوریت‌را براندازند ورژیم دیکتاتوری‌مطلق‌را جانشین‌آن‌سازند مقدمات این کاربدست سولا Sylla (از ۱۳۶ تا ۷۸ قبل از میلاد) که از اشراف زادگان بود فراهم‌گردید این شخص با ظلم و ستمکاری شدید به اکثریت مردم بنیان جمهوریت را متزلزل ساخت بااین حال وباتمام‌فشاری که به طبقات محروم وارد میشد روزبروز اعتراضات و طغیانهای غلامان علیه‌نظام موجود فزونی میگرفت یکی ازدرخشانترین جنگهائیکه غلامان برای نجات خود ازمظالم اربابان بپا ساختند نبرد **اسپارتاکوس** بود که مدت ۲ سال بطول انجامید باین ترتیب که در سال ۷۳ قبل از میلاد از بین ۲۰۰ نفر غلامی که برای مسرگ به گلادیاتور میبردند فقط ۷۶تن از آنها دست اتحاد بهم داده به سرکردگی اسپارتاکوس راه فرار پیش گرفتند و پس ازتهیه اسلحه ووسائل دفاعی بیاری غلامانی که ازهرطرف به جانب آنها میشتافتند قوای دولتی را شکست دادند .

اسپارتاکوس در دوران قدرت خویش جشنی بشادی روح یکی از همکاران خود برپا ساخت در این جشن فرمان داد که بانتقام خونها وفجایع بیشماری که ثروتمندان واربابان مرتکب میشدند ، سیصدتن ازنجبای اسیر روم را مانند گلادیاتورها بجان یکدیگر انداختند ، تا مزه بیدادگری و خون ریزی را برای اولین بار بچشند ـ اسپارتاکوس پس ازدوسال باوارد کردن تلفات سنگین بدشمن، شکست خورد، **گراسوس** جلادرومی دستورداد ۶هزاردار بپاساختند وکلیه یاران و همرزمان اسپارتاکوس را بدارآویختند. نبرد اسپارتاکوس با اینکه سرانجام بهشکست او ویارانش پایان یافت معذلك درس عبرتی برای هیئت حاکمه زمان بود و به آنها فهماند که باید درروش سابق خود تاحدودی تجدیدنظر کنند. والاهرروز باعکس العمل تازه‌ای روبروخواهند شد مبارزات و شورشهای دامنه‌دار غلامان سبب گردید که طبقات محروم حقوق و امتیازات جدیدی بدست آورند تا جائی که غلامان را در استفاده از محصول سهیم ساختند . و از تعدیات خود به‌آنان کم وبیش کاستند به این ترتیب پس از صدها سال مبارزه بساط غلامی برچیده شد و اصول **سرواژ و فئودالیته** جای آنرا گرفت این تحولات کـه مولود مبارزات مداوم غلامان بود در قرن چهارم بعد ازمیلاد بوقوع پیوست وتا ۱۴ قرن یعنی تا قرن ۱۸ اصول سرواژ ادامه یافت و چنانکه خواهیم دید سرانجام باظهور جنبش بورژوازی اساسی فئودالیسم نیز برچیده شد در پایان این فصل بی‌مناسبت نیست که سطری چند راجع به تفریحات وخوشگذرانیهای اشراف رومی نوشته شود .

تفریح اشراف وطبقات ممتاز

طبقات ممتاز رومی برای تفریح خاطر خویش تماشاخانه هائی بزرگ و مدور میساختند و درآن داستانهائی قبیح و دور از عفت و اخلاق نمایش میدادند ـ درتماشاخانه های رومی پس‌ازآنکه امپراطور وسران دولت و اشراف وارد میشدند شیپور شروع به‌نمایش نواخته میشد سپس ازیك در ستمکشان وبندگان سیه‌روز واز در دیگر جانوران درنده وگرسنه نظیر شیر و ببر و پلنگ پا بمیدان میگذاشتند همینکه بندگان در چنگال این حیوانات درنده گرفتار شده وفغان وضجهٔ آنها بلند میشد صدای شوق و شعف اشراف نیز بگوش میرسید علاوه براین اشراف برای تفریح خاطر

خویش ۲دسته ازمردم بیگناه را باشمشیر برهنه بجان یکدیگر میانداختند این غلامان را (گلادیاتور) میگفتند.

اگوست در دورهٔ امپراتوری خود ۱۰ هزار گلادیاتور و تراژان امپراتوردیگر همین‌عده را درعرض ۴ماه بجان‌هم انداخت، این‌جنایتکاران ازچنین منظره وحشتناك وخونباری مسرور میشدند ـ معمولا اسرابیش‌از سایر محرومین باچنین سرنوشتی مواجه میشدند چنانکه (ترایانوس) پس از بازگشت ازحوزه دانوب ۱۰هزار اسیر همراه خود آورد وآنانرا در ۱۲۳ نشست برای تفریح خاطر خود واشراف باتیغ برهنه‌برجان یکدیگر انداخت، کسانیکه باین سرنوشت شوم رضا نمیدادند بدست سربازانی که گرداگرد میدان جمع شده بودند قطعه‌قطعه میشدند.

در مجالس بزم تکیه‌گاه بزرگان پستان وسینه کنیزکان جوان بود، آنها مجبور بودند درطول ساعتها چون بالش بیروحی ازجای نجنبند .

یکی دیگر ازتفریحات این بزرگان اصیل! این بود که غلامان را مجبور کنند ، دست خود را دراستوانه‌ای پراز زنبور وعقرب فروبرند تا اربابان ازتشنجات چهرهٔ آنها مسرور وخندان گردند .

حقوق رومیان

چنانکه قبلایاد کردیم پایه‌های اولیه‌حقوق رومیان ازسده هشتم قبل‌ازمیلاد گذاشته شده وسیرتکاملی آن تاقرن ششم بعداز میلاد یعنی تا دوران امپراطوری ژوستی‌نین ادامه یافته است، در طی اینمدت طولانی برحسب تغییراتی که درشرایط اقتصادی و اجتماعی مردم پدید آمده وبا تحولی که در طرز تولید ومناسبات مادی مردم پیدا شده‌است، قوانین نیز مانندکلیه شئون مدنی واجتماعی دستخوش تغییر و تحول گردیده است ، قوانین رومی در عهد ژوستینین یعنی درقرن ششم میلادی که مقارن ظهور اسلام است مرتب و مدون گردیده و تا عصر حاضر باقی مانده است، چون قوانین رومی دراراء فقهای اسلامی بی‌تأثیر نبوده وبسیاری ازمواد واصول آن درعصر جدید ودوران‌جنبش بورژوازی مورد استفاده قانونگذاران اروپائی قرار گرفته‌است، بی‌مناسبت نیست اگر به‌بعضی احکام ومقررات آن‌توجه کنیم وسیر تکاملی آنرا ازنظر بگذرانیم. از آغاز قرن ششم میلادی وضع اقتصادی و شرایط اجتماعی امپراطوری روم ایجاب میکرد که قوانین ومقررات واحدی درسراسر کشور ومستعمرات

مجری ومعمول گردد ، بهمین مناسبت درعهد ژوستینین برای تأمین منافع امپراطوری ورفع احتیاجات اجتماعی هیئی‌چند ازاهل علم واستادان حقوق برای انجام اینمقصود بتحقیق ومطالعه مشغول شدند وسرانجام نتیجه کاوش و مطالعات خودرا در **دوهزار جلدکتاب که حاوی ۳ میلیون سطر بود** مدون و منتشر نمودند ، پس ازآنکه قوانین، مدون ومنظم گردید، ژوستینین کوشش کرد تامفادآنرا درسراسرروم‌ومستعمرات‌آن بموقع‌اجرا گذارند و مندرجات آنرا در مدارس قدیم مخصوصاً در دارالعلم بیروت ، اسکندریه ، آتن ، قسطنطنیه تعلیم و تدریس نمایند، پس ازآنکه بیروت و اسکندریه در سده اول هجری جزو مناطق مفتوحه اسلامی در آمدند ، بین فقهای اسلامی و محققین و حقوق دانان رومی ارتباط و تماس نزدیك حاصل شد و همین جریان سبب گردید که بعضی از مقررات وقوانین رومی در فقه اسلامی راه یابد .

سیر تکاملی قوانین رومی

درادوار قدیم درروم وسایر ممالك باستانی‌هر کس از دیگری صدمه و آزاری میدید شخصاً در مقام انتقام و کینه‌توزی برمیآمد ، بهمین علت غالباً بین طرفین جنگ‌تن بتن رخ‌میداد وگاه اختلاف دوتن باجنگ بین دوخانواده پایان می‌یافت واین امور تحت تشریفات خاصی صورت میگرفت ومقررات آن سینه بسینه از نسلی به نسل دیگرمنتقل میشد، برجسته‌ترین وقدیمیترین قوانین مدون‌دنیای قدیم قانون الواح ۱۲ گانه است که بعضی ازمواد آنرا قبلا یادکردیم ، در این قوانین حس انتقام جوئی ، شدت دیرین خود رااز دست داده و اقدام در قصاص و اخذ دیه و مطالبه ترمیم خسارت باشخص مدعی نیست بلکه بانظر حاکم صورت میگیرد، در روم قدیم صدور حکم با پرتور Proetor یا حاکم بود و عملیات تحقیقاتی و رسیدگی بدست قاضی و بانظارت حاکم صورت میگرفت .

نمونه‌ای از قوانین قدیم رومیان

۱ـ هرگاه در اجرای قصاص بیم‌مرگ باشدقصاص به دیه اجباری تبدیل میشود .

۲ـ هرگاه دزددرحین ارتکاب گرفتارشود دراختیار صاحب مال قرار میگیرد ولی هرگاه بعد ازارتکاب گرفتار شود فقط‌باید دو برابر مال را بپردازد .

۳ـ هرگاه مدیون ازپرداخت دین امتناع کند بستانکار میتواند، با اطلاع حاکم او را تا شصت روز در خانه خود زندانی نماید در این مدت اگرشخص ثالثی برای تصفیه امرمداخله نکند ویا ترتیبی درپرداخت بدهی فراهم نشود بستانکارخواهد توانست مدیون‌را بکشد یا در بیرون از مرز کشور بفروشد .

در روم قدیم پدر صاحب اختیار مطلق بود و زن ودختر تاآخرعمر تحت سرپرستی شوهر یا پدر خانواده قرار میگرفتند وازهرنوع حق‌تملك بی‌نصیب بودند و هرگاه ازعمل آنان زیان مالی یاجانی بکسی واردمیشد پدر یا رئیس خانواده میتوانست که زیان را ترمیم نکند ومرتکب رااگر غیر از زن و دختر بود بمدعی خصوصی تسلیم نماید .

باگذشت زمان و تغییر شرائط اجتماعی ارزش و مقام انسانی بالا رفت و از تعداد کیفرهای وحشیانه قدیم اندکی کاسته شد و دیه به غرامت تبدیل گردید و حکام و قضات معتقد شدند که در اخذ غرامت بایدمالداری یا بی‌چیزی متهم و اوضاع و احوال امر را در نظر گرفت . باید ازصدور احکام ثابت و قطعی و یکسان در مورد مجرمین خودداری نمود ـ بعدها در طرز دادرسی ، تعداد جرائم و نوع کیفرها نیز تغییراتی پدیدآمد مثلا بموجب یکی ازقوانین ازفاعل زیان سوال میشد که عمل انتسابی‌را تصدیق دارد یانه هرگاه متهم ارتکاب عمل‌را تصدیق وترمیم آنرا میپذیرفت‌فقط یك مقابل والا بایستی دومقابل زیان را بپردازد ، علاوه براین قضاةغالباً شقوق و علل و عواملی که موجب اضرار غیر میشده در نظر میگرفتند و سپس بصدور حکم مبادرت میکردند حاکم رومی میگوید « من اعمالی‌را که تحت تأثیر اکراه و تهدید انجام یافته باشد ترتیب اثر نخواهم داد .» علاوه براین‌درمجموعهٔ قوانین ژوستینین حقوق‌را عبارت ازفن‌عدل وپندار نیك میدانند و بقاضی رومی اجازه میدهند که دعوی‌را برطبق عدل ونصفت حل وتصفیه کند (اولپین) یکی ازدانشمندان حقوق روم میگوید « اصول حقوقی عبارتند از زندگی کردن باشرافت، ضرر نرسانیدن بدیگری ، رد نمودن بهر کس آنچه را که به اوتعلق دارد .»ـ به‌این ترتیب دیدیم‌قوانین رومی در طی زمان در راه کمال پیش رفته و برخلاف گذشته قاضی‌رومی

کوشش کرده‌است تادرهنگام تعیین کیفر وترمیم زیان به‌باطن امر، حقیقت موضوع ، نیت فاعل ، تقصیر وعدم تقصیر او توجه کند و با توجه بجزئیات و خصوصیات برای مجرم کیفر شایسته تعیین نماید .

مثلا در مجموعه حقوقی ژوستینین این نکته ذکر شده که «...شخص دیوانه و طفل نمیتوانند تقصیر کار باشند و برای ترمیم زیان قابل تعقیب نخواهند بود ... »

این‌امور چنانکه میدانیم درحقوق جدید بورژوازی نیز مورد توجه قرارگرفته است وتوجه به این مسائل است که مقام واهمیت حقوق روم را آشکار میکند . (۱)

برای کسب اطلاعات بیشتررجوع کنید به‌جلد اول«تاریخ اجتماعی‌ایران» تألیف مرتضی راوندی ازص۳۴۵به‌بعد.

www.adabestanekave.com

(۱) اقتباس از کتاب مبانی حقوقی نوشته آقای دکتر موسی جوان

فصل پنجم

نظری‌باوضاع اقتصادی و طرز حکومت

در یونان قدیم

درتاریخ دوران بردگی، دو کشور باستانی یونان‌وروم ازنظرآثار تمدن، طرزحکومت ومتفکرینی که دردامان‌خود تربیت کرده‌اند نام‌ونشان واهمیت فراوانی کسب کرده اند .

پایه نخستین تمدن اروپائی درحدود۳هزار سال قبل‌از میلاددرجنوب شرقی آن قطعه یعنی در منطقه دریای (آگیا) Eg6é ریخته شد مردم این سرزمین در نتیجه مسافرت بمصر و آسیای صغیر و برقرار کردن روابط تجاری باآن کشورها بسیاری ازمظاهر تمدن ازجمله خط و کتابت را از آنان فراگرفتند و درحدود ۲هزار سال قبل‌از میلاد دراثر مهاجرت قوم آریائی واقامت آنان درقسمت جنوبی شبه‌جزیره پلوپونز مقدمات آشنائی قوم‌آریا باتمدن « تروآ وهی‌تیت» فراهم گردید .

وضع اقتصادی

قوم آریا بتدریج به کشاورزی و فعالیتهای مختلف اقتصادی مشغول‌شد وعده‌ای ازآنان‌موفق گردیدند که مازاد محصول منطقهٔ‌خودرا ازراه تجارت باامتعهٔ دیگر مبادله نمایند.

مارکس، دانشمندبزرگ اجتماعی‌اوضاع‌اقتصادی این‌دوره‌را باین‌ترتیب تشریح میکند. «تجارت مانند یك‌واسطهٔ ضروری بین دوتولید کننده بوجودآمد وبدوشیدن هردوطرف مشغول‌شد ازآنوقت به‌بعد طبقه پارازیت یعنی‌انگل جامعه بنام **تاجر** بوجودآمد ومقدار زیادی ازثروت عمومی‌رابخودمنحصر کرد - تجارت برای راه افتادن چرخ‌های خود به‌پول مسکوك احتیاج‌دارد پول برای بازرگان بهترین وسیله ایست که بتواند تولید کننده‌ومحصولش را همیشه در دست خود داشته باشد **پول. ارباب و صاحب تمام مال‌التجاره‌ها، آنچیزیکه با قدرت سحار خود هر لحظه قابل تبدیل به محبوبترین ومطلوبترین مواهب وخواستنیهای دنیاست بوجود آمده بود هر کس پول داشت آقای دنیا وارباب‌تولید کنندگان بود** و این پول فقط در دست تجار وجود داشت - پس از تعویض جنس ومال‌التجاره درمقابل پول، کم کم موضوع قرض‌وتنزیل‌وربا بوجود آمد، از آنزمان تنها زمین قابل فروش نبود بلکه بعنوان تضمین درمقابل‌پول نیز بکارمیرفت، همینکه مالکیت افراد برزمین‌ها محرز گردید موضوع رهن وبیع شرطی نیز فوراً اختراع شد - تکامل مالکیت‌درجامعه‌های آندوره تغییرات فوری وشگفتی را باعث شد توسعه تجارت و رواج پول و رباخواری، مالکیت زمین و رهن و معاملات شرطی سبب شد که تمول وپول درمیان طبقه معدودی ازمردم تمرکز یابد و این تمرکز پول به‌سرعت‌عجیبی باعث فقر توده مردم وازدیاد عده بیچارگان‌شد - پیشرفت تجارت وبازرگانی سبب گردید که فکر کشتی سازی درآن دوره پیداشود وبازرگانان به کمك کشتیهای تجاری پارچه های پشمی، ظروف، آلات زینت،اسلحه وغیره‌رابه‌ممالك‌همجوارصادر نمایندو کم کم‌ازراه‌جنگ موفق شدندمستعمراتی برای‌صدوراجناس گوناگون‌فراهم کنند،سواحل‌آگیاوآسیای صغیربهمین‌منظور تصرف گردید ازاین دوره‌است که‌استثمارشدیدازغلامان‌و بعضی‌ازمردم‌آزاد شروع میشودوجنگ طبقاتی‌آشکار میگرددر این دوره آتنی‌هادرخانه هائی که ازخشت خام ساخته بودند زندگانی‌میکردند معابر جملگی‌خاکی‌بود اطاقهاپنجره نداشت ودرشبهای سرد مردم‌پنجره‌رابسته‌و درموقع‌ضرورت ازچراغ‌نیمسوزی که روغن زیتون داشت استفاده میکردند

لباس آنها ساده بود و زنان در زندگی اجتماعی کوچکترین مداخله ای نداشتند.

حکومت اعیان و آغاز مبارزه طبقاتی

دریونان قدیم بین طبقات مختلف‌المنافع یعنی میان اشراف و دموکراتهای برده‌دار با غلامان و توده ستمکش جنگی وسیع و دامنه دار وجود داشت که آثار ونتایج آن در مبارزات سیاسی، اقتصادی و فلسفی یونان قدیم بخوبی مشهود است پیشرفت بازرگانی و شدت استثمار سبب گردید که تمام قوای مادی مملکت در دست اشراف واعیان جمع شد و دیری نگذشت که آنان نه‌تنها اقتصاد بلکه سیاست عمومی یونان‌رانیز در دست خودگرفتند ودرحدود ۷قرن قبل‌از میلاد مسیح حکومت سلطنتی منقرض‌گردید و ادارهٔ امور کشور بدست اعیان‌افتاد وآنهاموفق‌گردیدند با قساوت بسیار از غلامان بهره‌کشی نمایند. دراین دوره بندگان مانند حیوانات وظیفه ای جز کار کردن نداشتند و از کلیه حقوق اجتماعی بی‌بهره بودند.

وضع غلامان

یکی از دانشمندان اجتماعی وضع غلامان‌را درآن دوره باین نحو بیان میکند. «برای غلام امکان اینکه بدن خودرا نظافت کند یا اندام برهنه خودرا بپوشاند موجود نبود و دراینجا اغماض ورحم حتی به‌بیماران وپیران وزنان و کودکان مفهومی نداشت، همه بایستی کار کنند وهمه در زیر ضربات تازیانه مجبور به کار کردن میشدند، فقط مرگ بود که میتوانست به شکنجه و آلام آنان پایان بخشد.»

وضع رقت‌بار غلامان برای طبقه حاکمهٔ آن عصر امری عادی بود نه تنها طبقه ممتاز بلکه متفکرین و دانشمندانی نظیر ارسطو تحت تأثیر منافع طبقاتی و محیط اجتماعی وجود غلام را برای اداره امور اقتصادی لازم میشمردند. همین جریانات علت اساسی بروز نبرد های خونین طبقاتی بود - **فوستل دوکولانژ** مختصات این جنگهای داخلی را بدین ترتیب مشخص میکند: هرموقعیکه بیك جنگ داخلی برخورد میکنیم جبهه اغنیا را دریك سمت وجبهه فقرا را درمقابل آن می بینیم.

نمونه‌ای از جنگهای طبقاتی

فقرا میل دارند برتمول وثروت اغنیا دست یابندو حال‌آنکه اغنیا میخواهند دارائی‌خودرا حفظ کنند، یاآنکه تمول ازدست رفته را دوباره بازیابند ... یك مورخ یونانی دیگر میگوید : در تمام جنگهای داخلی منظور اصلی انتقال دارائی‌است. آرامش شهرهای یونان همیشه دستخوش‌دونوع انقلاب بوده است یکی انقلابی که به‌سلب مالکیت ازمالکین واغنیا پایان میبافت ودیگر انقلابی که باعث بازگشت تمول‌به‌اغنیا میشد. بگفته ارسطومبارزه احزاب سیاسی دریونان قدیم برای بدست‌آوردن پول، جدی‌تر از مبارزه برای کسب افتخارات است .

فوستل‌دوکولانژ مینویسد دموکراسی برای اغنیا عبارت ازتسلط وحکومت چند خانواده بخصوص برمملکت ودموکراسی برای فقرابمعنی تحمل جور و ستم آن چند خانواده بوده است ـ ستمگران با جلب اعتماد فقیران و دادن وعده مبارزه با اغنیا ، روی کار میآمدند و کسب قدرت میکردند از همان موقع جنگ علیه ظلم وجور ومبارزه برای کسب‌آزادی آغاز شد ولی درزیر این عنوان وبدین نام درحقیقت اغنیا وفقیران بودند که با هم میجنگیدند ، آزادی یعنی رهائی ازتسلط متمولین که در رأس حکومت قرارگرفته بودند و از منافع خود دفاع میکردند وجنگ برای آزادی یعنی جنگ برای نجات ازستم آنان ، ناامنی و رنج ودرد ووضع درهم یك اجتماعی که ارکان آن بسبب جنگ ومبارزه با مالکیت از هم گسیخته است .

در این دوره کارکردن ننگی عظیم تلقی میشد نه‌تنها طبقه اشراف بلکه طبقهٔ آزاد فقیر نیز بحکم مقررات اجتماعی تن بکار نمیدادند و از دولت حقوق میگرفتند . در نتیجه فقط غلامان بودند که وسایل معیشت را فراهم میکردند وچون این طبقه وطبقه آزاد فقیر که اکثریت مردم یونان را تشکیل میدادند از زندگی وطرزحکومت ناراضی بودندموجبات سقوط حکومت اریستوکراسی و استقرار رژیم دموکراسی‌را فراهم کردند و این رژیم یعنی حکومت دموکراسی نیز در حدود ٤٠٠ سال قبل‌از میلاد محکوم به شکست گردید و درجنوب شرقی اروپا قدرت و اعتبار بدست

حکومت‌اسپارت افتاد ، اینك نظری‌به‌طرزحکومت‌عامه ومعنی دموکراسی درآن دوره بیفکنیم .

حکومت دموکراسی دریونان قدیم

درنتیجهٔ بسط صنایع دستی‌وتجارت دراغلب ازشهر های بزرگ یونان‌نظیر آتن، ملط ، افسوس وغیره عده‌ای از بازرگانان موفق شدند سرمایه فراوانی گرد آورده و زمام امور اقتصادی را در دست‌گیرند این طبقه تازه نفس پس‌از چندی ازعدم رضایت طبقه آزاد فقیر وغلامان استفاده کرده وبکمك اسلحه‌ئی که ساخته بودند موفق شدند که قدرت را از کف ملاکین بزرگ واعیان قدیم بدرآورند وبیاری فشون وقدرت اقتصادی خود، اداره کشور را در دست‌گیرند و به اصطلاح حکومت دموکراسی یا حکومت عامه را برقرار سازند ولی باید دانست که حکومت عامه آن زمان با حکومت دموکراسی‌حقیقی که امروز دربعضی ازممالك جهان وجود دارد قابل‌قیاس نیست دموکرات های آن‌زمان خودجزو برده داران بودند وبمردم اجازه نمیدادند که درزندگی خود مداخله نمایند چه درآن ایام فقط اقلیت‌ناچیزی حق مداخله درامور کشور را داشتند واکثریت بگناه غلام یا اجنبی بودن نمیتوانستند درادارهٔ امور سیاسی واجتماعی شرکت‌جویند. ارزش‌اجتماعی یك غلام درآن دوره مانند حیوانی بود که قوه نطق و بیان داشته باشد بطوری که محققین تخمین زده‌اند درحدود قرن پنجم ازچهارصدهزارسکنه آتن تنها ٤٠هزار نفر در مجمع شرکت میکردند و ازهرچهار هزار نفر تنها ۳نفر به‌نحو مؤثری درکار جمعیت وسیاست دخالت میکردند.

درکلیه بلادتمول انحصار به‌عدهٔ معدودی داشت یعنی زمین، کارخانه، صرافخانه ، کشتیهای تجاری وکلیه سرچشمه های ثروت و عایدی در دست اقلیت وخواص بود، همین جریان روز بروز کشمکش اغنیا وفقرا را تشدید مینمود . در اسپارت تعداد مالکین به صد نفر نمیرسید و بگفته **پلوتارك** «بقیه مردم که جماعتی محتاج و بیکاره بودند به‌پریشانی عمر میگذاشتند وبدلسردی بادشمن خارجی میجنگیدند و مدام انتظار تغییر یا انقلابی را میکشیدند» هراکلیددوپن Heraclide de pont مینویسد«درمیله، فیمابین اغنیا وفقرا جنگی درگرفت در بدو امر فقرا پیش بردند واغنیا از شهر

گریختند ولی بعد فقرا افسوس خوردند که‌چرا آنهارا نکشتند ولذا اطفال آنهارا آورده درانبارها زیر گاواندا‌خته خورد وخمیر کردند پس‌از چندی اغنیا دوباره به‌شهر برگشته اختیارات را بدست‌گرفته و اطفال فقرا را با صمغ اندوند وزنده آتش زدند»

شرط مداخله در کارحکومت

چنانکه یادآور شدیم طبق قوانین آنروز بندگان وکسانیکه اجنبی بودند حق مداخلهٔ در سیاست و امور اجتماعی نداشتند بلکه این حق انحصار به ـ کسانی داشت که پدر ومادرشان یونانی باشند وپس‌از هجده سالگی این سوگند را که **سولون** نوشته یاد کنند « سوگند یاد میکنم که سلحشوری را بدیدهٔ بی‌احترامی‌ننگرم وهم‌میهنان خود را درصف جنگ تنهانگذارم وبرای‌نگاهداری معابد ومنافع میهن‌خواه به‌تنهائی خواه بهمدستی‌دیگران بجنگم وکاری کنم که موقع درگذشتن ازاین جهان کشور خود را بهتر از آنکه تحویل‌گرفته بودم ببازماندگان بسپارم ، بقوانین کشور فرمانبردار باشم و دین کشور را احترام کنم» پس‌از انجام این مراسم جوانان به‌فرا ـ گرفتن فنون نظامی میپرداختند ـ از مختصات دموکراسی آنروز یونان یکی این بود که اگر کسی فرد ذیحقوقی را میکشت مجازاتش اعدام بود ولی‌هرگاه شخص اجنبی را میکشت فقط مجازاتش تبعید بود بااین حال نباید فراموش کرد که سکنه خارج یونان یعنی بیگانگان نسبت به‌بندگان حقوق ومزایای بیشتری داشتند ، دراین دوره بندگان تعدادشان ۱۰ برابر صاحبان حقوق‌بود علت بندگی این سیه‌روزان یکسان نبود بعضی درجنگ اسیر شده بودند ، برخی زرخرید آتنی ها شده و جماعتی بدست دزدان دریائی افتاده وازاین راه در زمرهٔ غلامان بشمار میرفتند ـ بنده دریونان مانند سایر کشورها ملك طلق مالك بود ومیتوانست آنرا چون متاعی در معرض خرید و فروش قرار دهد .

یکی از دانشمندان بزرگ اجتماعی درتوصیف این دوره مینویسد «... اگر بزارع اجازه میدادند که بعنوان مستأجر دراراضی بماند وبایك ششم محصول کارش زندگی کند وپنج ششم آنرا بصاحب زمین بدهد خیلی خودش را خوشبخت میدانست... **اگر محصول زمینی برای پرداخت کافی نبود** و اگر قرض بدون دادن تضمین انجام گرفته بود **بدهکار میبایست فرزندان خود را بعنوان غلام به بیگانگان بفروشد تا قرض دائن‌را بپردازد** ... فروش فرزندان بوسیله پدر، اینست اولین ثمر خانواده جدید ، اگر آن داین ، آن حریص خونخوار باز هم راضی نمیشد میتوانست خود بدهکار را هم بعنوان غلام بفروشد ، این بود طلیعه محبوب تمدن ، نزد ملت آتن...»

بااینمقدمه بخوبی میتوان دریافت که دموکراسی‌آنروز یونان مانند دموکراسی بورژوازی امروزبنفع اقلیتی‌محدود بود واکثریت نمیتوانستند از مزایای آن برخوردار شوند .

طرز انتخابات در آتن

درسرزمین‌آتن چون صاحبان‌حقوق ورأی‌دهندگان چندان زیاد نبودند انتخابات بطور مستقیم صورت میگرفت ، یعنی صاحبان حقوق درمحلی گرد آمده و پس از بحث وگفتگو های لازم درامورمهم اجتماعی نظرخودرا اظهار میکردند بنابراین درآن دوره انتخاب وکیل معمول نبود و صاحبان حقوق اجتماعی درهرسه یاچهار ماه یکبار درمحوطه معینی جمع شده و پس از انجام قربانی ودعا ونفرین به‌اغفال کنندگان ملت، مقصود ازتشکیل‌انجمن اعلام میشد ، سپس خطاب به‌مردم میگفتند . کی اجازه نطق میخواهد؟ در این موقع هرفرد ذیحقوقی که میل داشت ، در روی سکوی سنگی قرار میگرفت وتاجی از مورد برسر میگذاشت وشروع به‌سخن‌گفتن میکرد ، دراین‌هنگام آنانکه درسخنوری مهارت‌داشتند بهتر میتوانستند شنوندگان خودرا تحت تأثیر درآورند ، پس‌ازآنکه ناطقین درمسائل مختلف نظریهٔ خودرا اعلام میکردند بابلندکردن دست رأی میدادند این رأی قطعی بود وبحکم همین آراء ، قوانین جاریه ، سیاست خارجی مملکت تکلیف‌جنگ وصلح و زمامداران مملکت تعیین و معلوم میشد ـ در این دوره انتخاب اشخاص به‌مقامات مختلف‌دائمی‌نبود بلکه هر کس برای مدتی‌معین‌به‌مقامی گماشته میشد واعمال و رفتار او ازطرف انتخاب کنندگان مورد نظارت قرار میگرفت وخطاکاران ازمقام خود عزل و به‌محاکمه دعوت میشدند . پس‌از آنکه عامه براعیان غالب آمدند بتدریج اختیارات مجلس اعیان را محدود کرده وخود مجلسی مرکب‌ازپانصد تن ازنمایندگان تشکیل دادند

وآنها را به‌دسته های ۵۱ نفری تقسیم کردند وهمه‌ساله یکماه مجلس را مفتوح وبکار های کشوری رسیدگی میکردند .

انتخاب نمایندگان و قضات

برای حل و فصل دعاوی نیز یك مجلس قضائی که تعداد نمایندگان آن به ۶هزار نفر میرسید تشکیل میدادند و نمایندگان را به شعب پانصد نفری‌تقسیم و برای رسیدگی بدعاوی مختلف یکی از شعب را به حکم قرعه انتخاب میکردند و در تحت ریاست یکی از ولات بموضوع رسیدگی میکردند ، دفاع معمولا به‌عهده متهم بود وچنانچه اوقدرت اینکار را نداشت دیگری لایحه‌ای تنظیم میکرد واو از برمیخواند، اعضای محکمه بدون مشاوره‌با مهره رأی میدادند، برای آنکه خوانندگان به‌روش محاکمات وطرزدفاع متهمین درآن‌دوره آشناشوند قسمتی ازمدافعات سقراطراعیناً نقل‌میکنیم:

قسمتی از دفاع تاریخی سقراط

پس از آنکه مدعیان سقراط دعوی خود را اقامه نمودند و اورا به مخالفت با ارباب انواع وگمراه کردن جـوانان متهم ساختند . وی موقع را مغتنم شمرده خطابهٔ دفاعیه خود را آغاز وبسیاری از نظریات اجتماعی خود را درضمن دفاع بیان کرد سقراط گفت: من راکنه‌کار میدانند ومیگویند بعلت کنجکاوی میخواهم اوضاع آسمان و زمین را دریابم و طریقه ضلال‌اختیار کرده قصد دارم دیگران را به‌متابعت آن وادارم وعقاید خودرا به‌آنان بیاموزم سقراط در ضمن بیانات خود قسمتـی از اتهامات وارده را ناروا دانست و بطلان آنها را به ثبوت رسانید سپس گفت علت دشمنی بعضی از دانشمندان با من اینست که من با آنان مصاحبه و گفتگو میکنم . ودراین ضمن آنان‌را به‌جهل خویش واقف میسازم واین جمله سبب میشود که مورد بغض و عداوت آنان قرارگیرم ، من وآنها هیچیك معرفتی نداریم لیکن این‌اختلاف بین‌ما هست که آنها باآنکه هیچ نمیدانند خودرادانا میپندارند و حال آنکه من چنین پنداری ندارم و لذا در جهل مرکب نیستم پس از گفت و شنود بسیاری بین سقراط و ملیطوس (یکی از مدعیان) سقراط گفت ممکن است مرا محکوم به قتل یا تبعید یاضبط اموال یامحرومیت از حقوق ملی سازید واین جمله در نظر ملیطوس ویارانش بلائی بزرگ‌است

ولی درنظرمن‌چنین نیست ومعتقدم‌بالاترین شقاوتها کاریست که**انوطوس** میکند یعنی سعی درقتل بیگناه .... بعداً سقراط‌گفت بعقیدهٔ من «استرحام از قاضی وطلب عفوبوسیله استغاثه والتماس صحیح نیست وباید اورا قانع نمود وبی‌تقصیری خود را ثابت کرد چه‌قاضی بر کرسی قضانشسته تاپیروی میل وهوای مردم کند بلکه بایدمتابعت قانون نموده عدالت‌را حاکم قرار دهد وباین‌شرط سوگند یاد کرده، ودرقدرت اونیست که هر کس راخواهد ببخشد پس ما نباید شما را به مخالفت باسوگند معتاد کنیم شما هم نباید بگذاریدگرفتار این عادت شوید ... » پس از آنکه بیانات سقراط پایان یافت‌قضات رأی دادند، ۲۸۱ نفر او را مقصر و۲۷۵ نفر بی‌تقصیر دانستند سپس سقراط به بیانات خود ادامه داد و از جمله چنین گفت «... امیدوار نبودم اشخاصیکه بگناهکاری من‌رأی میدهند این‌اندازه قلیل‌باشند اکنون میبینم اگر یك رأی دیگر میداشتم بیگناه بودم .... گناه من آنستکه از آسایش گذشته و از پـی‌مال و منافع شخصی و مشاغل دولتی و مناصب نظامی که سایر مردم با نهایت شوق و ولع دنبال میکنند نرفتم و هرگز داخل هیچیك ازدسائس ودسته‌بندیها و کنکاشها که دراین شهر رایج‌است نشده‌ام و خودرا اعلی و اشرف آن دانستم کـه باین وسایل رذیله متوسل شوم ... هم واحد من مصروف بوده است باینکه بهریك از شما بالاترین نعمتها را عاید کنم یعنی‌معلوم نمایم که اول بایدنفس خودرا مراقبت نموده و عاقل و کامل گردید وآنگاه به امور دیگر خویش پردازید پس ازآنکه قضات رأی آخرین خود را اعلام واورا محکوم کردند سقراط چنین گفت « ای آتنی‌ها درحقیقت بواسطه بیصبری بار ملامتی بردوش گرفتید وموقع بدست عیبجویان خود دادید تا از جهت مرگ سقراط دانشمند برشماسرزنش کنند زیرا هرچند من دانشمند نیستم‌آنها علی‌رغم شما من‌را دانشمند خواهندخواند ولی‌اگر اندکی صبر کرده بودید من که پیرم وپابرلب گور دارم موقع مرگم بالطبیعه میرسید ومقصود شما حاصل میشد ... نقص کار من آن بود که وقاحت نکردم و نخواستم آنچیز را که شما طالب شنیدن آن‌هستید بگویم وبرای خاطر شما ندبه وزاری کنم وگریه واستغاثه‌نمایم و همان رذالتهائیکه هرروز از متهمین مشاهده میکنید و مـن لایق خود نمیدانم ظاهر نمایم ، اما من برای احتراز از مخاطره شایسته ندانستم‌باین

مرتبه از ننگ وعار تنزل کنم و اکنون که حکم داده‌اید پشیمان نیستم... پس ای کسانیکه مرا محکوم نموده‌اید اینك آنچه که برشما واقع میشود پیشگوئی میکنم زیرا چون مرگ نزدیك میشود بهتر میتوان پیشگوئی کرد پس بشما اعلام میکنم که چون من بمیرم مجازات شما بزودی خواهد رسید و آن بخدا تلخ‌تر خواهد بود از شربت مرگی که به من میچشانید ، مرا دفع میکنید برای اینکه مزاحم خاطرشما شده وقبح اعمالتانرا ظاهر میسازم اما بدانید عکس آنچیز که مقصود دارید حاصل خواهد شد و بجای من که یکی بیش نیستم جمع کثیری به سرزنش شما قیام خواهند کرد .... این شیوه برای استخلاص از دست ملامتگر نه شایسته است نه مؤثر بلکه طریقه سهل الوصول وپسندیده آنستکه بجای بستن دهانها و بریدن زبانها، نفوس خود را مهذب ساخته تغییر مسلك دهید .... »

در ایامیکه سقراط در زندان بود مکالماتی جالب ودلپذیر بین او و اقریطون که یکی از شاگردان و مصاحبین اوبود درگرفت ، همینکه روز مرگ فرا رسید سقراط با دوستان وزن و دوفرزند خود وداع کرد، در اینموقع خادم زندان حاضر شد و خطاب باو گفت « سرزنشی که بدیگران میکردم البته برای تومورد نخواهد داشت؛ زیرا که چون بآنان حکم قضاة را ابلاغ میکردم که باید شوکران بنوشید برمن خشم میکردند و دشنام میگفتند ، اما تورا همواره بردبارترین و رامترین و بهترین اشخاصیکه به این زندان آمده‌اند یافتم و یقین دارم که تو برمن غضبناك نیستی و اگر خشم‌داری بکسانی است که سبب بدبختی توگردیده‌اند وآنها را میشناسی اکنون‌ای سقراط میدانی باتوچکاردارم، بکوش‌تاآنچه‌را که‌ازآن گریزی نیست با متانت تحمل کنی .... این بگفت و روی بگردانید و اشك ریخت و دور شد ... » سقراط گفته او را اجابت کرد وجام زهررا تاآخرنوشید. در اینموقع دوستان ویاران اوزاری وشیون کردند، لیکن سقراط بامتانت آنان را تسلی داد و لحظه‌ای بعد جان سپرد .(۱)

نمونه‌ای از قوانین عهد قدیم

در دورهٔ حکومت دموکراسی برای نظم و نسق امور وحفظ منافع‌خود ، بازرگانان و طبقهٔ حاکمهٔ زمان بقوانین ونظامات ثابتی احتیاج داشتند بهمین

(۱) اقتباس از کتاب حکمت سقراط بقلم افلاطون ترجمه مروغی

مناسبت دراکون Dracon مقنن آتنی در ۶۲۴ قبل‌ازمیلاد بتدوین قوانین سختی مشغول شد علت تدوین قوانین ظالمانهٔ دراکون این بود که آتنیان ومردم ناراضی برای مبارزه باظلم وبیداد وتغییر نظامات موجود ازچندی پیش بقیام و مبارزه برخاسته بودند طبقهٔ ممتاز برای اینکه باین مبارزات پایان بخشد دراکون را مأمور تدوین قوانین کرد تا بیاری آن قوانین بتوانند مقاصد خود را عملی کنند قوانین دراکون که مظهر افکار هیئت حاکمه آن دوره بود ظاهراً درشمار نخستین قوانین مدون دنیای قدیم‌است قوانین ظالمانهٔ دراکون بهیچوجه تغییری در احوال اجتماعی مردم نداد زیرا جملهٔ این قوانین بنفع طبقات ممتاز بود بموجب قوانین دراکون کوچکترین مجازات مرگ بود یعنی نه تنها قاتلین و تبهکاران محکوم بمرگ میشدند بلکه اشخاص تنبل و بیکاره و آنانکه بعلت احتیاج بدزدیهای کوچك دست میزدند نیز بکیفر مرگ محکوم میشدند شدت این قوانین بحدی بود که میگفتند قوانین دراکون باخون نوشته شده حتی امروز هم هرقانون جابرانه‌ای را **قانون دراکونی** مینامند. واضح است که دراکون‌شخصاً بتدوین‌وتنظیم این‌قوانین مبادرت نکرده بلکه نظریات او مولود ارادهٔ طبقهٔ حاکمه آنزمان بود که میخواستند بااین‌نوع قوانین ظالمانه درمقابل اعتراضات و جنبشهای عمومی سدی ایجاد کنند دراکون بعلت تدوین این قوانین مورد قهر و غضب آتنیان قرارگرفت و سرانجام در زیر پنجهٔ انتقام مردم جان سپرد چون آراء و احکام دراکون با کمال سختی وشدتی که‌داشت نتوانست به‌نظام درهم ومبارزات‌آن‌زمان پایان‌دهد ناچار سلون Solon (۵۵۸ الی ۶۴۰ ق م) که خود از اشراف زاده های آتنی‌بود برای‌آنکه بتواند بتضاد طبقاتی تخفیفی‌داده باشد به‌تنظیم‌قوانین تازه ای که با شرایط تکامل یافته اجتماع بردگی سازگاری‌داشت دست زد ازجملهٔ قوانین سلن الغاء

قوانین سلون

شکنجه های بدنی ، الغاء وامها ولغومقررات قبیله‌ای بودسولون‌بااعلام این اصل که اشیاء غیر منقول نیز قابل انتقال است لطمهٔ بزرگی به‌فرمانروائی اشراف ایلات‌وارد ساخت‌وازاین پس‌بجای اصالت خانوادگی میزان ثروت ملکی افراد عامل تعیین کننده حقوق اجتماعی افرادگردید .

علاوه براین بموجب احکام او کسانیکه در اثر عدم پرداخت دین بصورت غلام درآمده بودند آزاد شدند و زمین‌هائیکه در گرو مالکین بود به صاحبان آنها ردشد اختیار اعیان وطبقهٔ اشراف درخرید اراضی کشاورزان محدود گردید .

سلن مقرر داشت که احکام دادرسان در یك هیئت سی نفری که بطور قرعه انتخاب میشوند مورد رسیدگی مجدد قرار گیرد ومجلسی از نمایندگان طبقات مختلف (از هرطبقه صدنفر) انتخاب گردد واز بین این نمایندگان هیئتی برای رسیدگی بامور کیفری انتخاب گردند باین ترتیب سلون قسمت اعظم قوانین ظالمانهٔ دراکون را حذف نمود و نظریهٔ خود را راجع به تقسیم اراضی بین دهقانان اعلام کرد ودهقانان فقیررا از پرداخت مالیات معاف نمود .

ولی قسمتی از آراء و نظریات او که مخالفت شدید بامنافع طبقهٔ حاکمه داشت بکلی صورت عمل نگرفت و با مخالفت اشراف روبروشد. سلون مجموع قوانین خودرا در صفحات تخته‌ای نوشت ودرمعابر ومجامع عمومی بدیوار آویخت و برای بهبود اوضاع در اوزان و مقادیر و وضع پول نیز تغییراتی بعمل آورد- مجموعهٔ قوانین سلن و نطق‌های هیجان‌آمیز او نیز برای جلب عطوفت هیئت حاکمه چندان مؤثر نیفتاد و بهمین علت حکومت دموکراسی یونان نیز مانند حکومت آریستوکراسی نتوانست بااین تشبثات بجنگ طبقاتی و تضادهای داخلی پایان دهد و قوانین سلون و کاردانی پریکلوس فقط مدت کوتاهی سقوط دموکراسی یونان را بتأخیر انداخت ولی نتوانست باشکالاتی که ریشهٔ اقتصادی داشت پایان دهد زیرا در این دوره مالیات سنگین مالیات بردوش زحمتکشان بود و مالیاتی که با این روش جابرانه اخذ میشد در راه آسایش و راحت اعیان و طبقه اشراف صرف میگردید ازخزانهٔ دولت بمأمورین ودادرسانیکه جزمحکوم کردن محرومین وظیفهٔ‌ای نداشتند حقوقی گزاف پرداخت میشد. برای جمع‌آوری مالیات اصولی نبود ودولت مالیات را باشخاص معین میفروخت وهر که درمزایده بیشتر میخرید مالیات محل را باو واگذار میکرد و این اشخاص مالیات را چند برابر از مردم بینوا میگرفتند همین جریانات ، نبودن امنیت ، تجاوز مأمورین و فشار مالکین سبب گردید که کشاورزی یعنی مهمترین فعالیت اقتصادی آن

زمان تنزل فاحش کند و کشاورزان غارت‌شده بعلت فشاردولت و نیازمندی، اراضی خودرا بیهای ناچیزی بمالکین بفروشند. همین عوامل علت اساسی سقوط حکومت دموکراسی وانحطاط تمدن یونان گردید. به این ترتیب دیدیم که علت خرابی وضع یونان برخلاف آنچه کج فکران مدعی هستند وجود دموکراسی نبوده بلکه آنچه سبب اضمحلال وخرابی وضع اجتماعی یونان گردید وجودرژیم بردگی وسازمان غلط اقتصادی آن بود که هرگونه فعالیت را برمردم آزاد ممنوع میساخت و اکثریت را از حقوق سیاسی و اقتصادی محروم می‌کرد. (برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید بجلد اول «تاریخ اجتماعی ایران» صفحه ۲۸۶ به‌بعد.)

فصل ششم

دوران اسارت بشر در قید خرافات

دردوره‌ای که بشر گله‌وارو بحال اشتراکی‌زیست مینمود بسبب‌نقصی که در وسائل تولیدی و دفاعی وجود داشت تمام کوشش انسان مصروف حفظ حیات وادامه زندگی بود، بهمین علت‌برای کسی مجال مطالعه وتفکر باقی نمیماند ، ولی بعدها در اثر تکامل افزار تولید و تغییر وضع معیشت، عده‌ای زائد براحتیاج خود تولید کردند وجمعی‌را بخدمت خود گماشتند وبه این ترتیب استثمار انسان از انسان آغاز شد وتمدن بشری نسبت بدوران اشتراکی اولیه (کمون اولیه) قدمی‌چند بجلورفت وباتغییر شرایط‌زندگی و تکمیل افزارهای تولیدی ، مجالی برای مطالعه وتفکر در عالم طبیعت و اجتماع حاصل گردید و عصر اساطیر و افسانه‌ها آغاز شد. در ایندوره چون مردم نمیتوانستند ، رابطه علت و معلولی قضایا و علل ظهور حوادث گوناگـون طبیعی را کشف کنند ناچار برای هرحادثه و پیش‌آمد علت و عاملی که مانند خود انسان ذیروح باشدقائل میشدند این‌عقاید خرافی نتیجه مستقیم اوضاع مادی زمان بود ، در ایندوره تودهٔ مردم ، برای اصحاب قدرت کار میکردند و از کلیه حقوق فردی و اجتماعی محروم بودند ، در چنین شرایطی بشرمغلوب، عاجز ، ضعیف و محروم از لذات در جستجوی یك وسیله تسلی بود ، بهمین مناسبت دست بدامان خدایان زد و به بقاء

و جاودانی بودن روح و تحقیر لذات جسمانی معتقدگردید . بنابراین اگر اجداد و اسلاف ما برای تسکین دردها عقاید خرافی و مافوق‌الطبیعه را اختراع کرده‌اند، علتش‌روشن‌بود وبر بانیان آن‌افکارخرده گیری روانیست، زیرا بشر آنروز با معلومات نارسا و جزئی خود نمیتوانست بادانش و روشهای عقلی آشنا ومانوس‌گردد :

ولی امروز روی‌گردانیدن از دانش، و پشت کردن بچشمهٔ فروزان علم تنها نتیجهٔ جهل وبی‌خبری نیست بلکه اغراض ومنافع اقتصادی‌بعضی طبقات با اتخاذ چنین رویه ای سازگاری کامل دارد ، کسانی که با این‌همه دلائل روشن بحکومت‌عمل و استدلال و تجربه ایمان نمیآورند و مردم را به‌اصول ماوراء الطبیعه و کیش « موهوم پرستی» دعوت میکنند هدفی جز گمراهی و غارت ملتها در سرندارند .

جامعه شناسان و دانشوران مترقی ، تغییرات تکاملی عالم را مولود قوا وانگیزه‌های مرموز نمیدانند ، بلکه بشدت با این سنخ عقاید مبارزه میکنند ، آنها میکوشند تا علل علمی و اساسی تغییرات و تحولات طبیعی واجتماعی‌را دریابند ، وبگفتهٔ‌جان لوئیس john Lewis دانشمندانگلیسی ، اگر در جریان پژوهش و تحقیق « ... حلقه‌ئی از زنجیر قانون علت و معلول مفقود و رابطه دوپاره زنجیر مقطوع شد ، دانشمند برای‌جستن حلقه مفقود دست بدامان معجزات نمیشود ، بلکه روی این اعتقاد، که حتماً حلقهٔ مفقود را خواهد جست به تفحصات خود ادامه میدهد ، علمای مـادی دراثر مجاهدات پیگیر و تسلیم نشدن به امورغیر معقول ، مسائل بیشماری را حل کرده‌اند که اگر بعالم مافوق الطبیه قائل بودند هرگز بحل آنها توفیق نمییافتند . »

در عصر حاضر ، یعنی در دوره‌ای که فقر و توانگری با هم قوس صعودی میپیمایند و جنگ و بحرانهای اقتصادی حیات ملل‌را تهدیدمیکند، هنوز کسانی هستند که براثر هجوم‌بلایا وندانستن‌راه چاره، خودرا بازیچهٔ قوای مرموزی میانگارند، غافل از اینکه راه حل‌معقول این معضلات‌فقط با کشف علل اقتصادی فقر ، بیکاری و جنگ امکان پذیر است ، علم و مشاهدات روزمرهٔ نشان میدهد که این بلایا نتیجهٔ غیر قابل اجتناب رژیم

سرمایه‌داری و خاصیت یك اجتماع طبقاتی است ، و فقط با پایان دادن بحکومت طبقات مختلف المنافع واستقرار حکومت ملی واقعی این‌دردها برای همیشه درمان خواهد شد .

جان لوئیس میگوید : «کسی که بمافوق‌الطبیعه معتقد است ، بدون اینکه علل علمی بیماری را بجوید ، آنرا بسحر سیاه وشیطان یامجازات خدائی نسبت میدهد ، بجای آنکه راه رستکاری طلب کند، بآغوش ادعیه و قربانیها پناه میبرد ، بومیهای افریقای مرکزی وقتیکه از ذوب آهن‌با ادوات ابتدائی خود مأیوس میشوند ، بجای اینکه دنبال اشتباه فنی خود بروند، ناکامی‌خودرا معلول سحر وجادومیشمرند به‌این ترتیب‌موهوم‌پرستی نه تنها انعکاسی از نادانی‌است بلکه سبب‌جاوید ساختن آنست ، **در نظر موهوم‌پرستان، دانش‌چیزی کفر آمیز است**وبیرون کشیدن‌موضوعات از عرصهٔ حکومت ارواح یا قدرت کاملهٔ الهی لامذهبی است. دهقانان عهد تزار قحطی را مولود کمی محصول نمیدانستند ، بلکه آنرا بخشم خدائی نسبت میدادند ، بآنها یادداده بودند که امراض را بعنوان اعمال منظم و ثابت روح بپذیرند .

درهندوستان‌امروز،موهوم پرستی‌مانع‌بزرگ پیشروی ترقیخواهان است ، حتی درانگلستان بحرانهای اقتصادی؛ جنگها، امراض، وفقر، بنظر عده‌ای نتیجه مقدرات الهی یا معلول قوای مقاومت ناپذیر و مرموز است که کوشش برای‌درك ورفع‌آنها بی‌ثمروگستاخانه است (۱) .»

اکنون که بعلل پیدایش عقاید خرافی واقف شدیم ، نظری بگذشته اجتماعات بشرافکنیم و سیر عقاید وافکار، وراه‌ورسمهای دشواراجتماعی را بطور اجمال دردوران بردگی تحقیق و مطالعه کنیم .

عصر اساطیر و افسانه‌ها

چنانکه گفتیم در دنیای قدیم مردم از علل بروز حوادث طبیعی و سبب ظهور محرومیتهای اجتماعی بی‌خبر بودند ، ناچار در عالم خیال برای هرواقعه

۱ــ نقل از کتاب ماتریالیسم وایدالیسم جدید نوشته جان لوئیس ترجمه داود نوروزی .

و پیش آمدی علت ودلیلی میتراشیدند وبرای تسکین دردها و تسلی‌خاطر خود دست بدامن قوای مرموز وماوراء الطبیعه زده و بامید بقاء جاودانی روح لذات جسمانی را بچیزی نمیگرفتند ، چنانکه طی‌سطور بعد خواهیم دید در ممالکی که درجه اسارت و محکومیت ملتها بیشتر بوده عقاید و افکار خرافی‌ریشه ودامنه وسیعتری پیدا کرده‌است بالعکس در کشورهائی که اوضاع طبیعی ، اقتصادی وجریان حکومت کمتر حق زندگی راازمردم سلب کرده ، افکار و عقاید خرافی رسوخ چندانی پیدا نکرده است .

عقاید مذهبی در یونان

ملل‌یونان وروم درباره روح وجسم ومعمای مرگ عقاید ونظریاتی داشتند از جمله گمان میکردند که روح انسان پس‌از مرگ زندگی مجدد خویش را را در دنیای جدیدی ادامه خواهد داد ، بهمین جهة نسبت بگور مردگان ومراسم تدفین‌آنان توجهی مخصوص‌داشتند ومعتقد بودند که روح‌مردگان درفضای‌وسیعی که درزیر زمین واقع‌است بکیفراعمال دنیائی خودمیرسند، درحقیقت بشر آن دوره چون‌گور را محل آرامش وآسایش جاوید خود میشمرد ، بی‌گور ماندن را از مرگ دشوارتر میدانست و تصور میکرد که اگر روحی بی‌گور بماند ، دراثرسرگردانی به‌آزار زندگان مشغول خواهد شد وکشت و زرع ومسکن وماوای زندگان را تباه خواهدساخت و سبب بروز امراض گوناگون خواهد شد ، توجه قدما بحیات جاویدان بشر در زیر خاك بحدی بود که همواره مردگان را با لباس و آلات و لوازم بخاك میسپردند وبرگورآنان شیروشراب‌میریختند تاسدجوع کنند، واسبان وغلامان را سر میبریدند به‌این امید که مانند دوران‌حیات بخدمت صاحب خویش مشغول شوند .

قبایل سیت Scythe

که بین‌ولگا ودنیستر بحال شبانی زیست‌میکردند نیز نسبت بمردگان خود عقاید خاصی داشتند ، در بین این قوم اگر رئیس قبیله میمرد، جسد اورا در عرابه ها مینهادند وبعموم مردم نشان میدادند، مردم پس‌از نظارهٔ مرگ پیشوای خود موظف بودند تأثر بی‌پایان خودرا باتراشیدن موها ، بریدن قسمتی ازگوش ومجروح کردن سروصورت اعلام کنند ، پس‌از انجام این

مراسم برای فرمانروای خود مقبرهٔ بزرگی ترتیب میدادندواورابااسلحه و ظروف غذا خوری و طلا ها و اسبان و زن وفرزندانش جملگی بخاك میسپردند و این اعمال دلخراش را برای احترام بشخصیت پیشوای خود لازم میشمردند.

درمکزیك

سکنهٔامریکای مرکزیومکزیك نیز بوجودزندگی پس‌از مرگ عقیده داشتند و میگفتند اگر مرده دارای مکارم اخلاقی باشد پس‌از مرگ در زیر درختهای گلدار نشسته و درجشنهای آسمانی نیز شرکت خواهد کرد... ولی بدکاران پس‌از مرگ بجهنم ترسناك رهسپار میشوند و تا ابد مجبورند که در ظلمت مطلق و سرمای فوق‌العاده راه بروند تشریفات مذهبی اینقوم بسیار خونین و وحشت انگیز بود یعنی در بعضی از جشنهای مذهبی پس‌از انجام مراسم باشکوهی بدن انسان قربانی راکه تاج گل برسر اوگذاشته و روی بدن او را نقاشی کرده بودند با نیزه های خود سوراخ میکردند و بعداً یك روحانی سینهٔ اورا شکافته وبایك حرکت قلب اورا بیرون میآورده است.

مذهب فنیقیها

فنیقیها « بعل » را مظهر خیر وخوشی میدانستند هروقت برای‌شهر خطری روی‌میداد چنین استنباط میکردند که بعل متغیر است و برای فرو نشاندن آتش خشم اوکودکان بی‌گناه را باصوت وصدای نای وشیپور بپای مجسمه بعل میآوردند و در حالیکه زنده بودند آنها را آتش میزدند درچنین حالی پدر ومادر اطفال بالباس‌عید بتماشامیپرداختند، هرسال‌درموقع گرمی‌هوا مردم عزای‌بزرگی میگرفتند وبرای خداگریه میکردند وقربانی‌میدادند ودسته‌هائی ازنسوان باگیسوان پریشان‌وسرهای تراشیده ولباسهای پاره در کوچه‌ها میدویدند، سینه میزدند و فریاد های دردناك برمیآوردند و صورت خود را با ناخن مجروح میکردند ودرآخرپائیز که‌باران پائیزی نزول میکرد بساط‌شادی وشعف برپا میکردند واین اعمال را شرط ادامه زندگی خود میشمردند

درمصر

درمصر قدیم نیز عقیده بزندگی پس‌ازمرگ‌وجود داشته ، منتها آداب مومیائی کردن ابتدا انحصار بجسد شاه داشت ولی بعدها اجرای این‌مراسم درمورد کلیه افراد طبقات

ممتاز وحتی نویسندگان وزارعین نیزمعمول گردید. تا بتوانند جملگی‌بمقام خدائی نائل شوند. مصریان قدیم میگفتند پس از مرگ (مرده بطرف قلمرو زیر زمینی براه میافتد وبجائی‌میرسد که کشتی در انتظار اوست در مدت مسافرت مبهم وتاریك بزندگی گذشته خود اندیشه وفکرمیکند بعداً وارد اطاق عدالت میشود Osiris ازیریس روی تخت نشسته واطراف او ٤٢ خدای ایالات یك‌محکمه مهیبی را تشکیل میدهند، نزدیك ترازوی ابدیت خدای شغال، خدای هوش ورب‌النوع حق قرارگرفته ویك حیوان مهیب دورگه که ازاختلاط شیر و کرکدن آبی بوجود آمده با دهان باز در آنجا نشسته ، مرده اوراد مشهور زیر را ادا میکند « من بد نکرده‌ام ، من هدیه ها را نثار کرده‌ام ، من کسی راگریان نکرده‌ام ، من پلید وناپاك نبوده‌ام ، من آتش‌را خاموش نکرده‌ام ، من پاك هستم، من پاك هستم ، من پاك هستم» در ایئموقع مرده را در یك کفه ترازو و پر شتر مرغ را در کفه‌دیگر میگذارند وخدای شغال و هوش تصمیم‌محکمه را اعلام میکنند (۱)

درمصر ابتدا هرشهر خداوندی مخصوص بخود داشت ولی بعد ها آن خداوندان ، معبود عموم اهالی مصرگردیدند و معروفترین آنها که قبول عامه پیدا کرده بود ازیریس وایزیس بودند ، علاوه براینها بعضی حیوانات نیز مورد پرستش و احترام مصریها بودند چنانکه برای گاو «آپیس» که دارای نشانیها وعلائم مخصوص بود احترام و ارزش زیادی قائل بودند ، مصریها درهریك از معابد خود یکی از حیوانات مقدس را زنده نگهمیداشتند واورا بعنوان خدا میپرستیدند. یکی از کشیشان عیسوی در اسکندریه این رسم را مورد استهزا قرار میدهد و مینویسد « چون شخص داخل‌معبدی شود یکنفر کاهن‌با کمال وقار نزدیك‌او میآید، سرودی میخواند وپرده‌را بلند میکند تاخداوندرا نشان‌دهد ، دراینحال شخص‌تازه وارد ، یك‌گربه یا یك نهنگ یا مار یا حیوان دیگر را بعنوان معبود یا خدای مصریها مشاهده میکند که روی فرش ارغوانی آرمیده است.»

در مصر قدیم هرسال یك روز بافتخار «ازیریس» نوحه و فریاد

(۱) از کتاب مذاهب بزرك تألیف امانوئل اژرتر ترجمه تاجبخش

میکردند وبیاد مویه‌های ایزیس موهای خودرا میکندند.

مصریها معتقد بودند که اموات از خوردنیها وتصاویرآنها بهره‌مند میشوندوبهمین‌خیال روی‌سنگ‌مقبره‌مطالبی به‌اینمضمون مینوشتند «سجده میکنم به ازیریس برای اینکه» آذوقه ازقبیل نان ومایعات وگوشت گاو و قاز وشیر وشراب ولباس و عطریات و همه چیز خوب پاك که خداوند بآن گندران میکند بمثال مرده عطا فرمایه»

مصریها نیز برای‌اموات مخصوصاً پدران‌واجداد خود احترام‌فراوان قائل بودند و برای آنها معابد و کتیبه هائی میساختند و خطاب بآنها میگفتند «ای پدر من بیدار شو وسر خودرا بسوی آسمان بلندکن ، ای پدر من که مانند خداوندی، این‌منم که اسم تورا زنده میکنم، من‌مستحفظ تو میباشم من برای تو و پرستش هر روزه تو مالها کنار گذاشته‌ام محض خاطرتو من بکهنه اجرت میدهم که آب مقدس را روی خاك تو بریزند ، املاك جنوبی را برای تو وقف کرده‌ام که حاصل آن بمصرف خدمت معبد تو رسد.»

مصریان‌اجساد مردگان‌را باتشریفات خاص‌مومیائی (حنوط)میکردند وامروز نمونه‌های زیاد ازاجساد مومیائی‌شده درموزه های بزرگ‌موجود است، علاوه براین پرستش اموات درمصر نیز معمول بوده و مرده را در مقبره هائی که مانند خانه های زیرزمینی بود میگذاشتند ووسائل تغذیه و استراحت اورا فراهم میکردند وپرستش اموات را مانند پرستش ازیریس وظیفهٔ خود میدانستند وبمحاکمه وحساب اموات نیز عقیده داشتند.مصریها فرعون پادشاه مستبد وخونخوار خودرا پسر خورشید میخواندند و مانند خدا او را میپرستیدند ، در روزهای رسمی فرعون با جلال بسیار حرکت میکرد ، دراین حال ۲۲ نفر کاهن مجسمه آمین (یکی ازخدایان) را روی شانه حمل میکردند پادشاه برتخت می نشست و ۱۲ نفر با لباسهای فاخر تخت او را حمل میکردند و دراطراف شاهزادگان، مستحفظین قرار میگرفتند ، کهنه و پیشوایان مذهبی مصر نیز مراتب و درجاتی داشتند ، یکنفر کاهن روزی دوبار غسل میکرد ، هر روز تمام مو های بدن خود حتی ابرو ها را میتراشید ، لباس ساده کتانی میپوشید ، گوشت گوسفند ، خوك ، ماهی ولوبیا نمیخورد غالباً روزه بود وبیش‌از یك‌زن نمیگرفت .

وضع رقت بار مردم مصر و مظالم نا محدودیکه در حق اکثریت روامیداشتند ، یأس و حرمان عمومی را تشدید و کمك بزرگی به رسوخ افکار خرافی دراین کشور باستانی نمود .

کشاورزان مصر بیش‌از کشاورزان دیگرممالك قدیم رنج میبردند تقریباً تمام عمر آنها درصحرا باکار وزحمت سپری میشد از خوراك کافی بی نصیب بودند ، مردم لنگی بکمر می بستند و زنان پیراهن کتانی بتن میکردند ، اطفال لخت بودند خوراك آنها سبزیجات وساق پاپیروس بود. رعایا مجبور بودند بیشتر محصول خودرا به‌انبار شاه حمل کنند هر سال مأمورین شاه با چوب و شلاق رو بجانب دهقانان میآوردند و کسانی را که غله نداشتند روی زمین خوابانیده وباطناب می‌بستند و تا کنار نهر او را میکشیدند و سر اورا در زیر آب میکردند، وقتی که فرعون میخواست عمارتی بسازد. حاکم محل دستورمیداد که برای بیگاری جار بکشندمردم مجبور بودند روز بعد باآذوقه ۱۵روزه وگاه باآذوقه یکماهه تحت نظر بنا ها ومعماران کار کنند ، معماران دراجرای انواع مجازات در حق‌آنان اختیار داشتند ، همین که دوره بیگاری سپری میشد آنها که زنده مانده بودند مراجعت میکردند وعده‌ای دیگر بمحل کار اعزام میشدند ، طبیعی است در کشوری مانند مصر که اکثریت قاطع مردم جزکار و بندگی حق و وظیفه‌ای نداشتند ، رسوخ عقاید خرافی در اذهان مردم امری است اجتناب ناپذیر .

کلده و بین‌النهرین

دربین‌النهرین وسایر ممالك باستانی‌عقیده بزندگی پس‌از مرگ وجود داشت منتها طرز عمل ومراسم تدفین درهر کشور بصورتی مخصوص عملی میشد .

احترام‌ملل باستانی‌بمردگان بحدی‌بود که عموم آنهارا چه‌خوشخوی و چه زشتخوی ، در عداد خدایان و قابل پرستش میدانستند ، منتها عقیده داشتند که اشخاص زشتخوی در حیات ثانوی واجد همان خصوصیات قبلی خواهندبود یعنی به‌آزار واذیت زندگان خواهند پرداخت، پرستش‌مردگان درهندوستان مانند یونان ، روم ومصر معمول بود ، بطورکلی مرده‌پرستی از قدیمترین مذاهب بشر در دوران جاهلیت بود و غالباً زندگان چون بگوری‌میرسیدند میگفتند «ای‌آنکه درزیرخاك نهانی برما مهربان‌باش.»

کلدانیها معتقد بودند که بعضی ازمردگان ازقبر بیرون‌آمده ومردم را میخورند ، آنها تصور میکردند هر کس مریض شود، شیطان واردبدن او شده است برای معالجه بیماران از خداوندان مخصوصی استعانت می‌طلبیدند ، ازجمله خطاب بخداوند آتش چنین میگفتند «ای‌آتش ، ای فنا کنندهٔ‌دشمنان، ای‌حربهٔ سهمگین که طاعون‌رادورمیکنی ای‌آتش‌درخشندهٔ فراوان، این‌دردرا برطرف کن،کلدانیها برای‌مبارزه باشیاطین‌وجلوگیری ازخطر آنان مجسمه‌گاو های بالدار باسر انسان را در طرفین در عمارت میگذاشتند به‌این امید که ارواح موذیه را طرد کند. درموزه لوور پاریس مجسمه کوچکی از مفرغ هست که مظهر شیطان است ، سر این مجسمه‌سر مرده‌ای است مزین بشاخ بز وبدنش بدن سگ و پایش پای عقاب و دمش دم عقرب و دستش دست انسان که منتهی به چنگالهای شیر میشود ، این حیوان عجیب مظهر بادی است که همه‌چیز را هنگام عبور خراب و ویران میکند. عقیده بسحر وجادو وچشم‌زخم وطلسم که هنوز درشرق طرفدارانی دارد یادگارکلدانیان قدیم است .

ایران باستان

در کتب باستانی ایرانیان نیز نمونه‌هائی از عقاید خرافی بچشم میخورد از جمله در افسانه‌هائی که راجع به پیدایش انسان ذکر شده نوشته‌اند « اهورامزدا نخست کیومرث را بیافرید او سی سال سرگردان بود هنگام مرگ از صلب او نطفه‌ای خارج شد که پس از تصفیه در اشعهٔ خورشید در زیر خاك محفوظ بماند ، پس از چهل سال از آن نطفه گیاهی روئید و بعداً بصورت دو انسان در آمد یکی نر موسوم به « میشه » و دیگری ماده موسوم به « مشایه » پس از ۵۰ سال آن دو با هم ازدواج نمودند و پس از ۹ ماه از آنان‌یك جفت نر و ماده بوجود آمدند واز آنها ۷جفت پسر ودختر متولدشدند... که کلیه نژادهای مختلف و ایرانیان از پشت آنان میباشند .»

دارمستتر از این افسانه‌ها نتیجه میگیرد و میگوید « باین طریق اهورمزدا با دختر خود که عبارت از زمین است ازدواج واز این ازدواج کیومرث پا بعرصهٔ وجود گذاشت .»

در دین زردشت ، روح جاودانی است، درسه روز اول پس ازمرگ

روح درگرداگرد بدن پروازمیکند ومانند ایام حیات رنج و شادی راحس میکند ، سپس روح دربرابر پل«چینوت» حاضرمیشود ودربرابر سه‌داور حساب‌گذشته خود را پس میدهد ، اگر روح دادگر باشد پل‌گشاده است وعبور ازآن بسهولت صورت میگیرد، اگر روح بیدادگر باشد پل‌بحدی باریك میشود که پاهای بدکار میلغزد و بزمین میافتد .

روح مرد دادگر پس از عبور از خانهای اندیشهٔ نیك ، گفتار نیك و کردارنیك بروشنائی جاودانی ، و روح بدکاران بخانه دردمیرسد ـ در میان‌بهشت ودوزخ برزخی هست که روح کسانیکه نیکی وبدی آنهامساوی است بدانجا میرود و«همستگان» نام دارد.

پرستش آتش

پیشینیان ازدیرگاه برای‌آتش قدرت ونفوذ فراوان قائل بودند و آنرا وجودی روحانی میدانستند واز آن مال و سلامتی و عقل و پاکدلی مسئلت میکردند و برای هریك از مردان در خانواده پرستشگاهی بودکه در آنجا همواره آتش میدرخشید این آتش مقام خدائی داشت ومورد پرستش قرار میگرفت ومضمون یکی از ادعیه آنان این بود «ای آتش جاودان زیبا که پیوسته روشنی وروزی ما از خوان نعمت تواست، سعادت و خرمی از ما دریغ‌مدار، هدایای مارا به نیکی بپذیر ، و در عوض با صحت و نیکبختی مارا شیرین‌کام ساز. » معمولا پدران از آتش طلب میکردندکه فرزندانشان را سلامتی و مال و زنی‌مهربان یاشوهری نجیب عطا کند، پرستش آتش مقدس انحصاربسکنه یونان و ایتالیا نداشت ، بلکه بسیاری از ملل باستانی نظیر هندیان و ایرانیان آتش را مقدس میدانستند وعلاج دردها وانجام مستدعیات‌خویش را از آن طلب میکردند و جهت ارضای خاطر او قربانی میدادند ، و قبل ازهرکار چوبهای مخصوصی برآتش مینهادند وشراب وبخور وروغن وچربی‌های مخصوصی درآن میریختند وچون آتش شعله کشیده ودرخشان میشد درمقابل آن شروع بدعا میکردند وانجام آرزوهای خودرا ازآتش فروزان مسئلت میکردند .

مذهب خانوادگی

در روزگار قدیم پرستش خدای واحد معمول نبود در یونان هرخدائی بخانواده‌ای‌خاص منسوب بود،

و هیچکس جز پدران خودرا ستایش نمیکرد و در موقعیکه برای مردگان طعام و شراب میبردند ، حضور بیگانگان قدغن بود وفقط افراد خانواده میتوانستند بخدای خود نزدیك شوند بعقیده آنان مرده‌ای که پسر نداشت تا ابد از غذا و هدایا محروم وگرسنه و حیران بود ، بگمان آنها افراد یك خانواده هرقدر بیشتر بمردگان خود تفقد ومهربانی میکردند ، بیشتر در مقابل امراض و بلایای گوناگون در امان بودند و پدر خانواده بیشتر وبهتر ازآنان سرپرستی میکرد، به‌این‌ترتیب مرکز ادیان ومعبد پیشینیان منازل ومساکن اجدادیشان بود. وبشرمحکوم و بیچاره‌آن‌روز که خودرا در مقابل عوارض و بی‌مهریهای طبیعت سخت ناتوان میدید جزاختراع خدا و توسل بقدرت او برای تسکین دردهای خویش چاره‌ای نداشت، ازعقاید خاص قدما یکی این بود که سعادت وشقاوت مردگان را نتیجه اعمال‌خود آنها نمیدانستند بلکه توفیق و سعادت مردگان را فرع رفتار بازماندگان و قربانیها و طعام وشرابی میدانستند که پس ازمرگ برای مردگان‌نثار میشد ، همین معتقدات مذهبی در سازمان خانواده نیز تأثیری بسزا داشت زیرا فقط مردی میتوانست در سلك خدایان وارد شود که پس از مرگ کسی برای او طعام برد وگرنه اشخاص بلاعقب در شمار مردان سیه‌روز بشمار میآمدند .

مقررات مدنی

ازدواج بمنظور بقاء خانواده امری اجباری بود و مجرد زیستن چون گناهی نابخشودنی تلقی میشد ، عمل ازدواج برحسب میل طرفین صورت نمیگرفت، بلکه منظور ازاین عمل تولید نسل‌بود هرگاه ازعمل ازدواج اولاد ذکور بدنیانمیآمد درحقیقت منظور عملی نشده بود ولذا مردان میتوانستند زنان سترون (بدون اولاد) را طلاق دهند وزنی دیگر اختیار کنند درصورتیکه شوهر علت نازادن بود ، زن باید خودرا به برادر شوهر یا مرد دیگری تسلیم کند، پسری که ازاین ازدواج بوجود میآمد فرزندشوهر اول‌محسوب میشد ومیتوانست آداب مذهبی‌را برای دوام خانواده وسعادت پدران‌انجام دهد . افلاطون قرابت را اشتراك در پرستش خدایان خانگی میداند ـ پلوتارکوس نیزمیگوید «دو برادرآن دومردی‌هستند که قربانیهای واحد

داشته و قبرستان خانوادگی آنان مشترك باشد . »

به این ترتیب مشاهده میکنیم که در هندوستان و یونان و ایتالیا مدتها قرابت مذهبی برقرار بودلیکن این دوران پس از چندی سپری‌شد و قرابت نسبی‌جای قرابت مذهبی راگرفت و بعلت ندیدن برکت واعجازی از خدایان در ایمان و معتقدات دیرین حال تزلزل و تردیدی آشکارشد.

در هندوستان ، یونان و روم دختران از حق ارث محروم بودند و این عمل در مجموعه قوانین «مانو» قید شده است « پس از مرگ پدر میراث اورا بایدمیان برادران تقسیم نمود . » بعدها برای اینکه این ظلم را جبران کنند ، بموجب قانون اجازه داده شد که برادر و خواهری که از یك‌مادر نباشد باهم ازدواج کنند همچنین پدر میتوانست پسری رابفرزندی قبول کند و دختر خود را به او بدهد تا او پس از مرگ آداب مذهبی‌را بجای فرزند انجام دهد.

در آن دوره برادران بخواهران خود هنگام ازدواج چیزی بعنوان جهیز میدادند ـ مردم حق وصیت نداشتند و انتقال اموال از مردی بمرد دیگر طبق مقررات‌مذهبی عملی میشد، پس ازچندی دراثر تکامل اجتماعی بیزاری مردم از این راه و رسم آشکار شد

چنانکه افلاطون در یکی از آثار خود از زبان مردی که در حال مرگ است چنین میگوید « ای خدایان آیا در پیشگاه شما سزاواراست که مرا در اموال خویش اختیار نباشد و نتوانم آنرا بمیل خود میان دوستان به نسبت محبت هریك تقسیم کنم . » آنگاه از طرف قانونگذار روش‌ظالمانه زمان خودرا توضیح میدهد: «تورا در حیات خود نیزاختیاری نیست و در این جهان مسافری بیش نیستی ، پس انجام این امـور نیز از حدود اختیار تو خارج است ، وجود ودارائی تو از آن خانواده تو: یعنی در اختیار اعقاب و اسلاف تست .»

نظیر این قواعدو مقررات با اختلافی چند درهندوستان وروم نیز معمول بود ولی این قواعد و نظامات که برپایه ظلم و بی‌عدالتی استوار بود بتدریج مورد انتقاد قرارگرفت چنانکه‌درعهد روشتی نیانوس قوانین قدیم جرح و تعدیل شد و از الواح ۱۲ گانه از این جهت که همواره

مردان را برزنان ترجیح میدهند و آنانرا از حق ارث محروم و بی‌بهره میسازند انتقاد شده است .

به این ترتیب در دوران قدیم مادام که قوانین مذهبی قدرت و نفوذ خود را از دست نداده بود مردان ازحق وصیت بی‌بهره بودند یکمرد در حقیقت امانتدار و نماینده موقتی خانواده بود .

معمولا خانواده‌های قدیم از یك پدر یك مادر و چند اولاد وعده‌ای غلام تشکیل میشد که سرپرستی و قیادت آنها بیش از همه با خدای آتش بود علاوه بر این پدر خانواده بیش از سایرین در مقابل آتشگاه احترام داشت در این خانواده ها اولاد ذکور براناث و پسر ارشد بر برادران خود تفوق داشت ولی زن از کلیه حقوق و آزادیها محروم بود ، چنانکه بموجب قانون مانو « زن در زمان کودکی باید مطیع پدر باشد ودرعهد جوانی فرمان‌برادر شوی واگر شوی او مرد باید اطاعت پسران را گردن نهد و هرگاه پسر نداشت خویشاوندان نزدیك را فرمان برد . چه زنان را در اعمال خود مختار نمیتوان کرد. »

باید متذکر بود که قوانین یونان روم وهند در مورد حقوق زنان کم‌وبیش باهم شباهت دارد.

حقوق پدران

بنابرآنچه گذشت پدر نه‌تنها ریاست‌مذهبی‌خانواده را بعهده داشته بلکه از حقوق و اختیارات زیرین برخوردار میشده است :

۱ـ حق قبول یا رد فرزند ۲ـ حق طلاق دادن زنان (خواه بعلت نازاد بودن یابعلت بدکار بودن) ۳ـ حق شوهر دادن دختر و زن دادن فرزند ٤ـ حق خارج ساختن پسر ازقیمومیت وقبول پسری بفرزندی‌خود ٥ ـ حق مالکیت واستفاده ازعواید آن منحصراً به‌پدر تعلق داشت وپدر میتوانست حتی پسرخودرا بفروشد زیرا پسر جزو اموال خانواده‌محسوب میشد، هیچیك ازافراد خانواده غیرازپدر شخصیت حقوقی‌نداشتند، محاکمه زنان وفرزندان در محیط خانواده صورت میگرفت و حق قضاوت با پدر بود و حکم او قطعی و غیر قابل پژوهش تلقی میشد وبسمت قاضی، پدر میتوانست زن وفرزند خودرامحکوم بمرگ سازد. یکی‌دیگرازخصوصیات خانواده های قدیم اینستکه مذهب اختلاط دو خانواده را ممنوع میساخت

ولی ممکن بود چند خانواده بدون اینکه از مذهب مخصوص خود چیزی بکاهند برای انجام شعایر دینی‌مشترك، باهم متحدگردند وبرای سعادت و نیکبختی‌خود ازخدایان استمدادجویند، هنگام بروزخطرخانواده‌ها مجتمع وجملاتی ازاین قبیل برزبان میراندند. «ای حافظین برج و باروهای ما ، این شهررا ازدشمن درامان دارید» بطورکلی شیرینی وشراب وقربانیها ، عطریات والبسه وجواهر وساز وسروری که در راه خدایان نثار میکردند جملگی برای جلب احسان و کرامت آنان بود تا در جنگ و ستیز ها و هنگام بروز زلزله، طوفان وسیل وسایر حوادث گوناگون طبیعت خدایان به‌آنها کمك کنند ـ بااین تشریفات اگر از خدایان اثری ندیده و شکست می‌یافتند آتش خشم پرستندگان شعله میگرفت وکار بجائی میرسید که‌معبد خدایان را سنگسار میکردند .

بطورکلی شکست شهر باشکست‌خدایان توام بود. پیشینیان‌خدایان را زمانی کمك ویار خویش‌وزمانی ازدشمنان‌خونخوار نوع بشرمیپنداشتند و در هرکار دخالت آنان را حتمی وواجب میشمردند چنانکه صرف طعام وشرکت درمراسم اعیاد و حتی امور مربوط بمجامع و سنا و محاکم و امورلشکری بدون‌مداخله دین صورت نمیگرفت ودرهرحال اجرای‌مراسم ذیل‌لازم وضروری‌بود چنانکه فی‌المثل صرف طعام همواره بادعا وشراب فشانی و خواندن سرود آغاز میشد ـ خدایان رومی بهیچوجه به ارباب انواع یونانی که وجود هائی عالیمقام وفناناپذیر بودند شباهت نداشتند و برای خدایان خود مجسمه و معبد نمیساختند زیرا معتقد بودند که خدایان آنها در بعضی اشیاء نظیر در عمارت ، آستانه خانه و شعله اجاق وجود دارند عدهٔ خدایان آنها فوق‌العاده زیاد بود و تعداد آنها به پنج هزار میرسید ـ رومیها در عبادت دقت فراوان داشتند پیش‌ازآنکه معلوم میشد برای حل مشکل بکدام خدا باید توسل جست جملات معینی را باحرکات و اشارات مخصوص ادا میکردند . و برخی ادعیه را درحال چرخیدن بدور خود تلاوت میکردند و بعضی ادعیه را ۲۷ بار تکرار کرده هردفعه بطور مخصوصی آب دهان را بیرون می‌انداختند ، علاوه بر این مؤمنین، میوه، گل، شراب وشیرینی بخدایان خود تقدیم میکردند و در راه جلب رضایت آنها خوك ، قوچ ویاگاومیش قربانی میکردند.

به‌این ترتیب دیدیم که چگونه بشرجاهل ، بشری که ازکلیه اسرارو رموز طبیعت بیخبر بود به اختراع وایجاد خدایان اقدام کرده و خود را محکوم دین خیالی خویش ساخت. درحالیکه همواره از خدایان خود که بعضی ازآنها ژشتخوی و نامهربان بودند سخت بیمناك و ناراحت بوده و برای ارضای خاطر و جلب محبت‌آنان از خواندن ادعیه و اجرای مراسم مذهبی خودداری نمیکرد .

سلاطین دراین دوره قدرت سیاسی ومذهبی را باهم دارا بودند و با اینکه مردم شاه را خدا نمیدانستند ولی عقیده داشتند جز شخص او هیچکس قادر نیست آتش خشم خدایان را فرونشاند ، پس‌ازآنکه در اثر انقلابات ومبارزات طبقاتی کاخ سلطنت واژگون واصول‌جمهوریت‌استقرار یافت بازکنسولها وحکام قدیم‌ازامتیازات سیاسی ومذهبی برخوردار بودند یعنی مقامات لشکری وقضائی دراختیارایشان بود ودرحقیقت کنسول‌واسطه بین خدایان وخلق محسوب میشد .

معمولا حکام بحکم قرعه انتخاب میشدند و عقیده داشتند که قرعه برحسب اتفاق بنام کسی اصابت نخواهد کرد بلکه کسی که لطف خدایان شامل حال اوست بحکم قرعه انتخاب خواهد شد وچنین کسی مظهر اراده خدایان وشایسته حکومت برخلق خواهد بود .

حقوق قدیم ومجموعه قوانین پیشینیان برپایه عدالت و برای تأمین منافع مردم تنظیم نمیگردید بلکه مجموع قوانین آن زمان نیز رنگ مذهبی داشت وغالباً سینه به سینه از نسلی بنسلی دیگر منتقل میگردید و مردگان وبیگانگان حق استفاده از قانون را نداشتند وهرگاه جرمی‌از آنان سر میزد بدون محاکمه مجازات میشدند ، دربعضی شهرها حق تأهل وتملك نیز ازبیگانگان سلب شده بود وهرگاه طفلی ازآنهابوجود میآمد حرامزاده تلقی میشد ، قوانین هر شهر مانند مذهب آن شهر با شهر های دیگر یکسان وهم‌آهنگ نبود وگاه بین شهرها در اثر اختلافات مذهبی جنگهای خونین بوقوع می‌پیوست وهریك ازدولشکر ازخدایان‌خود برای سرکوبی دشمن استمداد میجستند وپس از اداء جملاتی ار این قبیل «ای خدایان بردشمنان‌ما باران بیم‌وبلا فروبارید وجملهٔ آنان‌را ازنورخورشید محروم کنید ، ای‌کاش شهر ومزارع و روح و اجساد ایشان یکباره فدای

شما گردد .» با بی‌رحمی وقساوت بسیار بجان‌هم میافتادند ـ درپایان جنك مدینه غالب برجان ومال مغلوبین اختیار وتسلط کامل داشت وغالباً پس‌از تصرف شهری برجان ومال احدی ابقا نمیکردند ومرد وزن وخردوبزرك را بحکم تعصبات مذهبی از دم تیغ میگذرانیدند ـ پس از قرن‌ها براثر تغییر شرایط اجتماعی بتدریج چند شهر باهم متحد شدند وحکومتی واحد بوجود آوردند ، در حالیکه هرشهر خدایان، آتشگاه واعیادی مخصوص بخودداشت .

مردم یونان وروم غیراز آنچه ذکر شد. بقیود وآداب دیگری‌پابند بودند ازجمله رومیها همه روزه درخانه، وهرماه در(کوریا) وسالی چند مرتبه در(ژنس) خود به‌تقدیم قربانی مبادرت میکردند ـ و هنگام‌خروج ازخانه‌چون بایکی ازمقدسات مذهبی نظیر قبرستان ، معبد، یامکانیکه از صاعقه ویران شده بود مصادف میشدند بی درنگ ایستاده دست بدعا برمیداشتند . هنگام خروج ازخانهٔ به‌آسمان می نگریستند وهرگاه پرندهٔ شومی برواز میکرد قدم ازخانه بیرون نمی‌نهادند ودرهرامری ازخدایان اجازه واستمداد میجستند ـ ازخانه باپای راست بیرون میرفتند وموی‌سر را جز درمهتاب نمی‌چیدند و بی‌دعا وتعویذ حرکت نمیکردند ، مردم آتن به‌آداب و رسوم قدیم علاقه وتوجهی مخصوص داشتند وایشان‌مانند سکنه روم برخی ازایام سال را شوم پنداشته ودرآن ایام از معامله ، ازدواج ، حضور درمجامع و صدور احکام قضائی خودداری میکردند علاوه بر این آتنیها برای مبارزه بامرض، خشکسالی وطاعون وبرای حفظ محصول و نزول باران سالی چند بار قربانی میکردند و بتفأل و غیب‌گوئی عقیده داشتند و بهمین علت عدهٔ کهنه ، معبرین و غیبگویان درآتن وبسیاری از بلاد قدیم فراوان‌بود، یکنفر آتنی تابه‌پرواز طیور مراجعه‌نمیکرد ازدواج نمینمود وچون بیماری روی میداد تعویذ و دعا بگردن میآویخت تا ازاین راه خودرا ازبلا حفظ کند .

حدود آزادی فردی

دردوران بردگی بطوریکه دیدیم‌مردم درزندگی فردی خود آزادی نداشتند چنانکه در بسیاری از شهرهای یونان قدیم مجرد زیستن ممنوع بود ودر

اسپارت غیراز اشخاص مجرد کسانیکه دیر متأهل میشدند کیفر و مجازات میدیدند هیئت‌حاکمه درآتن میتوانستند مردم‌را بکار ودراسپارت‌به‌بیگاری محکوم کنند .

در اسپارت و روم قدیم حکومت بپدران حکم میکرد که فرزندان کریه‌المنظر وناقص‌الخلقه خودرا بکشند.

مبارزات طبقاتی و تأثیرآن درقوانین ونظامات آن دوره

چنانکه درتاریخ تمدن قدیم اثر فوستل دو کولانژ بتفصیل یاد شده ، در یونان و روم قدیم مبارزه‌ای مداوم وناگسستنی بین طبقات بالا و پائین اجتماع برقراربود ، درنتیجه انقلاباتی که درحیات‌اقتصادی واجتماعی مردم پدیدآمد ودراثر خونهائیکه درراه سرنگون ساختن‌اصول ظالمانه قدیم ریخته شد، زمینه اوضاع اجتماعی برای ازدست‌دادن مقررات قدیم وقبول نظامات جدید کم وبیش آماده گردید .

سلن که خود از طبقات ممتازه بود کوشش بسیارکرد که با وضع قوانین جدید تعدیلی دراحوال عمومی پدیدآورد قوانین سلن والواح ۱۲ گانه که مولود مبارزه بین توانگران وستمکشان‌آنعصراست پایه مقررات مذهبی قدیم را سست گردانید وقانونگزاران بدون توجه بعقاید مذهبی و بی آنکه نامی از خدایان ببرند به تدوین نظامات تازه ای که با شرایط تکامل یافته اجتماع مطابقت داشت دست زدند درنتیجه این‌احوال حقوق و قوانین تغییر کرد واصول دینی قدیم روبفراموشی نهاد در الواح ۱۲ گانه برخلاف گذشته تقسیم میراث پدر بین‌تمام برادران تجویز شده‌بود همچنین قید شده بود که پدر بیش‌از سه‌بار نمیتواند فرزند خودرا بفروشد ، علاوه براین پدران درحق وصیت آزاد بودند و پسر وارث قطعی بشمار نمیرفت درقانون سلن نیز نظامات جدیدی وضع شده بود چنانکه حق‌فروش پسر یا دختر را درصورتیکه گناهی مرتکب نشده باشند از پدران سلب کرده بود دردورهٔ جدید بجای‌حکومت مذهب ظاهراً صلاح‌عامه (غیرازبندگان) مورد نظر بود وعمل قانونگذاری بوسیله مجلس سنا صورت میگرفت در این دوره لوایحی که ازطرف مجلس سنا تهیه میشد درمعرض افکارعمومی قرار میگرفت و کسانیکه واجد شرایط خاص بودند میتوانستند بنام خطیب

سخنرانی کنند ومردم بادقت گفته های آنان‌را گوش میکردند وپس‌ازبحث بسیار خواص قوم اظهار نظر میکردند ونظرآنان قطعی ومعتبر بود

بی اعتباری خدایان

فکر یکتا پرستی ومبارزه خدایان گوناگون، پیش از ظهور مسیحیت در مغز بسیاری از مردم روشن بین پیدا شده بود ، مثلاحمورابی Hamourabie که یکی از قانونگذاران و متفکرین دنیای قدیم است ، برای نخستین‌بار در بین‌النهرین علم مبارزه با خدایان را برافراشت و مردم‌را به یکتا پرستی دعوت نمود ولی اندیشه او وتلاشی که همفکرانش دراین راه کردند بعلت عدم آمادگی محیط اجتماعی مؤثر نیفتاد، ولی بعدها در نتیجهٔ تغییراوضاع اقتصادی و اجتماعی، توسعه روابط بازرگانی وآمدورفت باملل همجوار، و نیز در اثر اجابت نشدن تقاضاهای مردم ازطرف خدایان، روزبروز از شدت تعصبات مذهبی کاسته‌شد و کم کم اعتقاد به‌پرستش خدایان گوناگون روبه سستی نهادوپس‌ازمدتی درمغز مردم عقیده بخدای‌واحد قوت گرفت.

اناگزاگراس وفیثاغورث قبل ازدیگران به‌ترک‌پرستش‌خدایان‌فتوی دادند وسوفسطائیان‌وشکاکان بیاری‌بحث‌وجدالی که‌درامورمختلف‌میکردند به سست کردن پایه معتقدات قدیم کمك فراوان کردند ، این عـوامل سبب گردید که نه تنها معتقدات مذهبی بلکه نظامات اجتماعی نیز صورت اولیه خود را از دست بدهد و با اوضاع جدید هم‌آهنگ شود.

افلاطون از قول یکی ازسوفسطائیان میگوید «ای کسانیکه دراین مجلس گرد آمده‌اید من شما را چون خویشاوندان یکدیگر مینگرم، زیرا ازلحاظ‌طبیعت همه‌اهل‌یك مدینه‌اید، امااف‌سوس **که‌قانون‌ستمگر** در بسیاری از امور مخالف طبیعت است . »

سقراط از جمله کسانی بود که بارسوم غلط زمان خویش سر جنگ داشت وبهمین علت او را بگناه امتناع از پرستش خدایان محکوم بمرگ کردند ، لیکن بامرگ سقراط جنبشی که باقتضای شرایط جدید اجتماعی علیه خدایان و نظامات فرسوده اجتماع آغاز شده بود خاموش نگردید ، بلکه شرایط اجتماعی خواه و ناخواه مردم را بترك نظریات قدیم وادار مینمود ، ارسطو این حقیقت غیرقابل اجتناب‌را دریافته بود وخطاب بمردم

مصر خود میگفت «**نباید آنچه‌را که باعادات نیاکان‌ما موافقت‌دارد پذیرفت . بلکه باید آنچه‌را که بنفسه‌نیکو و پسندیده است جستجو نمود**» و روی همین استدلال ارسطوقانونی‌را صحیح میدانست که بحق وعدالت مقرون‌باشد وبرخلاف کهنه‌پرستان‌میگفت«قوانین‌ونظامات بشری باید بمرور زمان تغییر پذیرد» یکی از نویسندگان قدیم ازقول رواقیون میگوید که این‌جماعت عقیده داشتند که **برعموم افراد بشر باید مانند افراد یك شهر نگریست وآنان‌را از حقوق مساوی برخوردار نمود . (۱)**

www.adabestanekave.com

(۱) بعضی از مطالب این فصل از کتاب تمدن قدیم اثر فوستل دو کولانژ ترجمه نصرالله فلسفی اقتباس و نقل شده است .

فصل هفتم

علل ظهور متفکرین و بشر دوستان در میان قوم یهود

وضع اقتصادی

گوشهٔ جنوب شرقی‌دریای مدیترانه، یعنی سرزمینی که امروز بنام فلسطین معروف است در روزگار قدیم مرکز تجمع ومهاجرت اقوام سامی مخصوصاً کنعانیان وعبرانیها بوده و ظاهراً مهاجرت اقوام سامی ازجنوب ازحدود سه هزار سال قبل‌از میلاد مسیح آغاز میشود .

قوم یهود در آغاز امر بحال شبانی زیست میکرد و غالباً در طلب آب ومرتع مناسب تغییر محل میداد. مالکیت زمین بین‌آنان اشتراکی‌بود وگلهٔ گوسفند ثروت اصلی آنها بشمار میرفت و از لبنیات و پشم آنها خوراك وپوشاك خودرا تأمین میکردند، بین‌مردم ازجهت شرایط زندگی اختلاف محسوسی وجود نداشت .

قوم بنی‌اسرائیل پس ازچندی دراثر ترقی وسایل تولیدی اززندگی شبانی و چادرنشینی دست کشید وبزراعت و شهرنشینی و تربیت حیوانات اهلی همت گماشت ، تقسیم زمین بین مردم سبب گردید که آثار نابرابری

در شرایط زندگی ظاهر گردد وبعضی از مالکین که نفوذ وقدرت بیشتری دارند املاك دیگران را در حیطهٔ قدرت خود در آورند .

دراین دوره فلسطین از برکت موقعیت مناسب جغرافیائی‌خود، یکی از مراکز فعالیتهای اقتصادی وبازرگانی دنیای قدیم بود و انواع کالاهای مصر ومحصولات‌بابلی ازقبیل‌ظروف‌مفرغ، محصولات گوناگون کشاورزی وپارچه‌ها وجواهر آلات دربازارهای فلسطین خرید و فروش میشد همین خصوصیات و رواج بازار دادوستد سبب گردید که قوم یهود برای تنظیم حیات اجتماعی خود خط و کتابت‌را ازبازرگانان فنیقی وآرامی فراگیرد ومانند مصری‌ها روی اوراق پاپیروس مطالب مهم را بادداشت کند باین ترتیب براثر پیشرفت فعالیتهای اقتصادی ورشد تمدن ملت یهود بیش از پیش خود را محتاج قوانین ونظامات جدید دیدگذشته ازاین دراثر ترقی بازرگانی و رواج تجارت عدهٔ از مالکین و بازرگانان ثروت کلانی گرد آوردند و مظاهر اختلاف طبقاتی و زندگی اشرافی آشکار شد و پس از چندی شاه و اطرافیان او ، مالکین بزرگ، بازرگانان و کسانیکه ازراه چپاول و غارت ثروتی گرد آورده‌بودند زندگی مجلل و باشکوهی برای خود مهیا کردند بطوریکه از مدارك تاریخی آن عصر برمیآید بزرگان برای خود قصرهای زمستانی وکاخهای ییلاقی ترتیب دادند ، روی مخده‌ها لمیدند و باآهنگ دف وچنگ مطربان همه روزه بتناول غذاهای گوشتی وشراب مشغول شدند، زنهای خود را با انواع لباس و زینت‌های مجلل و گرانبها میآراستند و پول زیادی در بهای لوازم آرایش میپرداختند .... برای آنکه اغنیا بتوانند محل این مخارج گزاف را تأمین کنند روزبروز برفشار خود به‌فقرا افزودند چون مأمورین وقضات از میان گروه متمولین انتخاب‌میشدند، با داشتن قدرت تامیتوانستند حق ضعفا وبیوه‌زنان ویتیمان وکودکان صغیر بی‌دفاع‌را به نفع خود پایمال میکردند، باربحهای سنگین بافراد طبقهٔ پائین قرض میدادند و چون شخص مقروضی قادر بـه پرداخت قرض خود نبود زمین ، ملك و اموال او را مصادره میکردند و اورابا فرزندانش به غلامی میفروختند بدین ترتیب به تدریج خرده‌مالکین از بین رفته وتمام کشور تبدیل باملاك وسیع وبزرگی شد که فقط بعده‌ای محدود تعلق داشت .

همین جریانات سبب گردید که جمعی از متفکرین و خیرخواهان در مقام اعتراض برآیند و بامید اصلاح درد های اجتماعی از طریق اندرز و نصیحت غارتگران را برعایت عدالت وانصاف دعوت کنند ـ کسانیکه بنام پیغمبر بین قوم بنی اسرائیل تظاهر کرده اند بطورکلی مردمی خیر خواه ونوع دوست بوده اند ومردم را به‌پرستش خدای واحد دعوت میکردند و خدای خودرا «یهوه» میخواندند و برای او قدرت و توانائی بسیار قائل بودند و درراه او قربانی میکردند. یکی ازآنها خطاب بمردم زمان‌خود گفت : دینداری واعتقاد حقیقی بزیادی قربانی نیست بلکه باید تقوی و حق‌گزاری پیشه کرد همچنین‌اشعیاء خطاب‌بمردم‌زمان خودگفت «...اینهمه قربانی برای چیست من ازقربانی قوچ وچربی گله های شما سیرم ، من از خون‌گاو میش‌وبره ومیش لذت نمیبرم... کی این‌قربانیها را ازشماخواسته است وقتیکه زیاد استغاثه میکنید من‌گوش نمیدهم زیرا دستهای شماپراز خون است ، خودرا بشوئید و پاك‌کنید افکار بد خود را از نظر من دور نمائید، ازبدی دست بکشید، **نیکی کنید ، دنبال حق‌بروید، مظلومین را حمایت‌کنید ، حق یتیم را فرونگذازید** ، بیوه زنان را در ظل عنایت خود بگیرید ، آنوقت نزدمن آئید و از قول خودتان بگوئید در اینصورت اگر گناهان شما مانند شنجرف قرمز باشد مانند برف سفید خواهد شد...»

درمیان متفکرین بنی‌اسرائیل حضرت موسی ازنظر احکام وقوانینی که بنام او باقیمانده اهمیت بیشتری دارد پس‌ازآنکه قوم بنی‌اسرائیل از نقاط مختلف گرد آمده و دولتی تشکیل داد در پناه امنیت و آرامشی که حاصل شده بود وبیاری پیشوایان مذهبی طومارهای دینی، تواریخ‌وقوانین حضرت موسی ، مزامیر داود وامثال سلیمان وسایر خطبه ها وسرود های پیغمبران راگردآورده اجزاء تورات را جمع‌آوری کرد .

بدین ترتیب تاریخ قوم یهود ، در قسمت اول تورات که عهد عتیق نام دارد مضبوط است و شامل داستانهای دورهٔ بداوت ، قوانین مذهبی ، تاریخ فلسطین وسرود های جالب ودلپذیری است که از روح ادبی دنیای قدیم حکایت میکند .

قوانین موسی

قوانین مدنی و اصول عقاید مذهبی قوم‌اسرائیل در زمان حضرت موسی تنظیم شده و ظاهراً موسی سیزده قرن قبل از میلاد مسیح قوم بنی‌اسرائیل را به پرستش خدای واحد دعوت کرده، عبادت درمذهب موسی عبارت از نذورات، قربانی، اجتناب ازخوردن گوشت حیوانات ناپاك اجرای مراسم مذهبی درعید فصح وسایر اعیاد بوده است، علاوه بر این چون موسی در دوره‌ای میزیسته که اصل مالکیت تحکیم یافته وجنبش تجاری وبازرگانی روبرواج بود موسی‌برای تنظیم امور اجتماعی قوانینی در زمینهٔ مالکیت، خانواده، حقوق افراد، گناهان وعقوبت آنها وقصاص تدوین کرده است.

«بعضی ازاحکام وقوانین موسی شبیه به مجموعهٔ قوانین حمورابی پادشاه آسوری است که (از۱۹۴۸ تا۱۹۰۵ قبل‌ازمیلاد) حکومت‌میکرده قوانین‌حمورابی مانند قوانین‌موسی مربوط است بطرز رفتار بابیوه‌زنان، رحم به‌یتیمان، طرز کیفر گناهکاران، قواعد ورسوم زناشوئی، حقوق زن وشوهر وسایر حقوق افراد.

این قوانین مولود دوره‌ایست که بابل مرکز فعالیت های اقتصادی اقوام وملل مختلف بوده و نسخهٔ از این قانون درسال ۱۹۰۱ در شوش بدست آمده است.

درقوانین‌موسی مانند قوانین حمورابی‌تعلیماتی درزمینه‌های مختلف اجتماعی دیده میشود.

نمونه‌ای از تعلیمات وقوانین موسی

«پدر ومادر خودرا محترم بدار تا درزمینی که‌خدا بتو عطا کرده است عمرت طولانی بشود، دربرابر کسانیکه مویشان سفید شده فروتنی پیشه کن و پیرمردان را احترام نما، دنبال کینه کشی نرو... درحکم دادن ونظامات و اوزان ومقادیر هیچگاه برخلاف انصاف قدمی نگذار، شهادت دروغ در باره همسایه مده، پیرامون آزار بیوه ویتیم مگرد، هرگاه ازبنی‌اسرائیل زرخریدی داشتی اگر ٦سال خدمت توکرد سال هفتم آزاد است، سرخود میگیرد وچیزی بتو نمیدهد، هیچکس را بشهادت یکنفر نمیتوان محکوم کرد، آنکه پدر یامادرش‌را بزند جزایش قتل‌است، آنکه‌یکی‌ازهمشهریان

خود را مجروح کند مستحق همان رفتاری است که ازخود اوسرزده یعنی اگر عضو کسی را بشکنی همان عضو تو را باید بشکنند، و اگر چشمی راکور کنی چشمت را باید کور کنند «العین بالعین السن بالسن.»

چگونگی پیدایش جهان از نظر تورات

دربخش اول تورات که سفر پیدایش یا تکوین نام دارد دربارهٔ ماهیت جهان وچگونگی پیدایش آن چنین اظهار نظر میشود «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید وزمین تهی وبائر بود وتاریکی سطح آبهارا فروگرفت وخدا گفت روشنائی بشود وروشنائی شد وخدا روشنائی‌رادید که نیکوست وخدا روشنائی‌را ازتاریکی‌جدا ساخت وروشنائی‌را روز وتاریکی‌را شب نامید (روز اول)

در روز دوم خدا گفت فلکی باشد در میان آبها و آبها را ازآبها جدا کند... وچنین شد وخدا فلك‌را آسمان نامید. در روز سوم خدا گفت آبها زیر آسمان دریکجا جمع شوند وخشکی ظاهر گردد و خدا خشکی را زمین نامید واجتماع آبهارا دریا نامید وخدا گفت زمین‌نباتات‌برویاند.

روز چهارم خدا گفت نیرها درفلك آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند... خداوند دونیر بزرگ ساخت نیر اعظم را برای سلطنت روز ونیر اصغر را برای سلطنت شب.

روز پنجم خدا گفت آبها بانبوه جانوران پرشود وپرندگان بالای زمین برروی فلك‌آسمان پرواز کنند ...

روز ششم خدا گفت زمین جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد... وخدا گفت آدم را بصورت‌ما وموافق شبیه ما بسازیم تابرماهیان دریا وپرندگان آسمان وبهائم وتمامی زمین و حشراتیکه برزمین میخزند حکومت نماید ...»

روز هفتم خدا ازکارهای خود فارغ میشود واین روز را مبارك و میمون میخواند.

سپس‌درباب سوم تورات‌مینویسد خدا بنی‌آدم را ازخاك‌زمین سرشت و درینی اوروح وحیات دمید وآدم نفس‌زنده‌شد وباعیال‌خود درباغ عدن جای‌گرفت و چون از میوهٔ درختی که خدا منع کرده بود اندکی بخورد

مورد خشم خدا قرار گرفت و از بهشت رانده شد و قرار شد ازآن پس بنی‌آدم باتحمل سختی در دنیا زیست کند ـ در باب ششم تورات مینویسد خداوند پس‌از چندی از کردهٔ خویش پشیمان شد وتصمیم گرفت نسل‌آدمی را براندازد پس به نوح فرمان داد که برای رهائی خود و کسانش کشتی بسازد واو کشتی ساخت و طوفان درگرفت و همهٔ مخلوقات را جزآنها که در کشتی بودند بدیار نیستی فرستاد .

سپس تورات مینویسد که پسران نوح هر یك در یکی از قطعات سه‌گانه جای‌گرفته بزندگی وزاد وولد مشغول شدند مردم‌افریقا فرزندان حام اروپائیان فرزند یافت وسکنهٔ آسیا اولاد سام میباشند .

تعلیمات وآموزشهای موسی نتوانست مشکلات اجتماعی آنروز را حل کند و روز بروز اختلاف طبقاتی فزونی یافت بطوریکه قاطبهٔ اهالی بدوطبقهٔ مشخص تقسیم شدند . یکی طبقه بزرگان واغنیا که عدهٔ آنهاخیلی کم بود ودیگر طبقهٔ رعایا وکارگران که شمارهٔ آنها فوق‌العاده زیاد و تقریباً ساکنین عمدهٔ کشور را تشکیل میدادند این جریان فریاد اعتراض غلامان وبینوایان را بلند کرد ـ صاحبان قدرت برای آنکه از طغیان قطعی مردم ناراضی جلوگیری کنند با تدوین موادی چند از هیجان مردم کاستند مواد برجستهٔ این قوانین عبارتست از :

۱ـ غلام اگر یهودی باشد می تواند پس از ٦ سال خدمتگزاری آزاد شود .

۲ـ طلبکار نباید برای وصول طلب خود به‌بدهکار فقیر فشار آورد اگر شخصی پالتو خودرا نزد کسی برهن گذارد وشب چیزی نداشته باشد که او را از سرما محفوظ دارد طلبکار باید پالتو گروئی را در اختیار بدهکار بگزارد .

۳ـ هرهفت سال یکبار مالك باید ازکاشت وعوائدزمین خودصرفنظر کند واجازه‌دهد برداشت آنسال برعیت تعلق داشته‌باشد. چون این‌قوانین عملی نشد ونتوانست به‌تیره بختیهای اجتماعی پایان‌دهد عدهٔ ازخیرخواهان قوم پیشنهاد کردند که مردم باصول چادرنشینی سابق بازگردند و اساس مالکیت وشهرنشینی‌را فراموش کنند ولی اندرز آنان مؤثر نشد وعقربك

تاریخ زمانه‌بعقب برنگشت بلکه‌آثار اجتماعی رژیم بردگی باتمام تضادها واختلافات‌غیرقابل‌اجتناب‌آن‌درمیان‌قوم‌بنی‌اسرائیل‌تظاهر نمود وخیرخواهان بنی‌اسرائیل هرچه به‌نکوهش اصحاب پول وزور پرداخته و آنانرا بعواقب اعمال خود تهدید کردند مؤثر نیفتاد ازجمله عاموس «طبقهٔ متمولین را که برتخت عاج تکیه میزنند و با بهترین عطریات بدن خود را میشویند واز بره و گوسالهٔ که ازگلهٔ بینوایان ربوده‌اند خوراك‌میخورند نکوهش‌میکند وباوضوح تمام اظهار میدارد که «**زندگی باشکوه و مجلل یك طبقه حتماً در نتیجهٔ فقر و بینوائی طبقهٔ دیگر است**» وی در جای دیگر گفت « بوسیلهٔ باج و خراجی که شما ازگندم بیچارگان دریافت مینمائید عمارات قشنگی برپا میکنید فقرا خوراك اغنیا هستند و اغنیا بی‌نوایان‌را چون‌گاو میدوشند . »

درنیمهٔ دوم قرن‌هشتم قبل‌ازمیلادیکی ازبشردوستان‌قوم بنی‌اسرائیل غارتگران عصر خود را بدین نحو انتقاد میکند « خداوند کسانی را که پیوسته پهلوی‌خانه خودخانهٔ دیگری میسازند وبمزرعهٔ‌خود مزرعهٔ دیگری میافزایند وخودرا اربابدیگران مینامند وبرای‌فقیران‌جائی باقی‌نمیگذارند بلعنت ابدی‌گرفتار مینماید . »

پس ازچند قرن، صنوعیان یعنی گروهی ازقوم یهود برای نجات‌خود جمعیتی تشکیل دادند و مصرف طلا ونقره‌را ممنوع ساخته ومالکیت‌فردی راموقوف کردند هیچیك‌ازآنهاخانه‌انحصاری نداشتندبطور اجتماع‌زندگی میکردند درخانه ایشان‌بروی همه‌رفقا که ازخارج میآمدند گشاده‌بودجماعت صنوعیان که در قرون دوم قبل از میلاد مسیح زندگی میکردند فقط برای آنکه بخور و نمیری تهیه کنند بکار زراعت وماهیگیری مشغول میشدند از بیم‌آز وطمع‌وعشق جمع‌آوری مال، هرگز، به‌تجارت نمیپرداختند بااینکه همه‌آزاد وباهم برابر بودند کوشش آنهابرای جدائی‌خود ازجریان عمومی دوران بردگی مؤثر نشد و پس از چندی جمعیت آنان ازهم پاشیده شد.

ظهور مسیحیت وچگونگی انتشار آن

تعلیمات عیسی مسیح چکیده سخت ترین ایام دوران بردگی است طبق مدارك و روایات موجود مسیح مانندسایر بشردوستان قوم‌بنی‌اسرائیل برضد

ثروت و علاقه بمال ودولت قیام کرده است مسیح درفقراء و قصبات گردش میکرد وبرای آنکه شنوندگان بیانات اورا دریابند غالباً امثال وحکایاتی که مفهوم اخلاقی داشت تقریرمینمود، چون تعلیمات و تبلیغات او بامنافع و نفوذ دیرین کشیشان یهود تناقض داشت در مقام مخالفت با او برآمدند و به هدایت یکی از حواریون بنام یهودا عیسی را در شورای عالی یهود تحت ریاست کشیش بزرگ تشکیل میشه بمحاکمه دعوت کردند و دراثر اصرار و تحریك کشیشان یهود حکم اعدام او بدون اجازه حاکم رومی صادر و اجراگردید وعیسی‌را دروسط دونفر بدکار که بهمین کیفر محکوم شده بودند مصلوب کردند عیسی پس‌از سه ساعت رنج وعذاب جان سپرد.

نمونه‌ای از تعلیمات مسیح

قسمت‌دوم‌انجیل‌به‌عهدجدیدموسوم‌وشامل‌چهارقسمت است: انجیل متی، مرقوس، لوقا ویوحنی وبعدازآن رسالهٔ‌اعمال رسولان‌است که‌ازاحوال‌اولین‌اجتماعات مسیحیون حکایت میکند بموجب مندرجات انجیل (یعنی خبرخوش) عیسی خود را مسیح موعود بنی اسرائیل، پسر خدا و منجی خلایق خوانده است ومیگوید (برای تکمیل ادیان‌آمده‌ام نه‌برای نسخ‌آنها) در میان متفکرین قوم بنی‌اسرائیل هیچکس مثل او نوع دوستی ، عفو گناهکاران ، فروتنی وگذشت از مال دنیارا به این پایه توصیه نکرده بود عیسی میگوید: (بنی نوع خود را مانند خویش دوست خواهی داشت شنیده‌اید که درتورات گفته شده چشم را بعوض چشم دندان را در عوض دندان قصاص کنید اما من به شما میگویم **درمقابل آدم فاسد وشریر مقاومت نورزید** برعکس **اگر کسی طرف راست تورا سیلی بزند طرف دیگر را بسوی او** بگردان و اگر کسی خواهد با تودعوا کند وقبای تورا بگیرد عبای خود را نیز بدو واگذار ـ آنکه دربند حفظ جانست از دستش میرود و آنکه جان فدامیکند برخوردار است ـ اندیشه ندارید که چه خورید وچه آشامید یا چه پوشید، مرغان نه میکارند نه‌میدروند ونه ذخیره میکنند پدرآسمانی شما آنها را میپرورد ـ نه آنچه بدهان فرومیرود انسان را نجس میکند بلکه آنچه از دهان بیرون میآید (سخن زشت) ـ اگر شتر از سوراخ سوزن‌میگذرد شاید، دولتمند در ملك خدا داخل نخواهد شد ـ شنیده‌اید

که گفته شده است که ، همسایه خود را محبت و بادشمن خود عداوت کن ، اما من به شما میگویم که دشمنان خودرا محبت کنید و برای لعن کنندگان برکت بطلبید و به آنانکه از شما نفرت کنند احسان کنید وبهر که به‌شما فحش‌دهد و جفا رساند دعای خیر کنید ... انجیل متی)

بطوریکه دیدیم مندرجات‌انجیل برخلاف تورات‌بسیاراخلاقی ومردم را بر تسلیم و رضا واجتناب از مقاومت در برابر حوادث ومشکلات دعوت کرده‌است، دراحکام عیسی‌اثری از کیفر وقصاص نیست و برای گناهکاران و متجاوزین کیفری منظور نشده درحالیکه درشریعت موسی غیر ازاحکام و وظایف مذهبی دشوار برای غالب امور اجتماعی تکلیفی‌خاص‌تعیین شده یعنی برای تقسیم ارث ، کیفر مجرمین و بدکاران و سایر مسائل اجتماعی احکام خاصی وجود دارد و این جمله مولود محیط مادی زمان موسی بود که توضیح‌آن گذشت ولی‌شریعت‌عیسی حاوی تعلیمات‌اخلاقی پیغمبران‌سلف است که با روح گذشت و تصوف‌آمیزی توضیح و بیان شده است ، عیسی غضب را چون قتل و خیالات ناپاك‌را بازنا برابر میداند، از جمله‌میگوید (شنیده اید که باولین گفته شده است که زنامکن لیکن من بشما میگویم هر کس بزنی نظرشهوت اندازد همان‌دم دردل خود بااو زنا کرده است، پس اگر چشم راستت ترا بلغزاند قلعش کن واز خود دورانداز زیرا بهتر آنستکه عضوی از اعضایت تباه‌گردد ازآنکه تمام بدنت درجهنم افکنده شود... وگفته شده است هر که اززن‌خود مفارقت جویدبایدطلاق نامه باو بدهد لیکن من بشما میگویم هر کس بغیر علت زنا زن خود را از خودجدا کند باعث زنا کردن او میباشد و هر کس زن‌مطلقه‌را نکاح کند زنا کرده باشد ...)

علل انتشار مسیحیت در میان مردم

پس از رحلت مسیح دین او بعلت آمادگی محیط منتشر گردید باآنکه روحانیون یهود برای حفظ منافع و موقعیت خود عیسی و پیروان او را مردی ملحد وکافر میخواندند وآنان‌را بامشکلات‌فراوان روبرو میکردند معذلك دیری نگذشت که نه‌تنها توده‌های اسیر و غارت شده دوران بردگی بلکه طبقه حاکمه آنزمان برای تثبیت موقعیت خود و جلوگیری از طغیانها از

آئین مسیح استقبال کردند ودرراه نفوذ مسیحیت برای تخدیر افکارعمومی کوشش فراوان نمودند.

مسیحیت در دوران بردگی و در موقعی که اکثریت قاطع مردم در آتش ظلم و بیدادگری موالی جان میکندند ظهور کرد ومردم ناراضی، مأیوس و غارت شده عصر خویش را به صبر و تحمل و ناچیز شمردن دنیا دعوت نمود و زخم درون آنان‌را باتریاك تصوف و بی‌اعتنائی بامورحیاتی دارو بخشید و مظلومان را بامید ملکوت آسمان دلخوش گردانید چنانکه میگفت: « بیائید نزد من ای زحمتکشان و گران زباران من شمارا آرامی خواهم بخشید » درجای دیگر میگوید: « ازبهر جان خود اندیشه مکنید که چه خورید و چه آشامید و برای بدن خود که چه پوشید آیا جان از خوراك وبدن ازپوشاك برتر نیست؟»

باین ترتیب **طبقه حاکمه** زمان نیز **از تعلیمات عرفانی مسیحیت به نفع خود استفاده کردند** و از احکام او که روح مبارزه و مخالفت راباطبقه حاکمه زورگو میکشت استقبال شایان کردند وبه ترویج وانتشار آن همت گماشتند.

علاوه براین عامل‌دیگری که برواج وانتشارآئین مسیح کمك کرده، سست شدن ایمان مردم به خدایان و ارباب انواع قدیم بوده است.

رومیان قبل‌از قبول مسیحیت چندی به‌پرستش یکی‌از رب‌النوع‌های آسیای صغیر که سیبل Sibéle یاوالدهٔ بزرگ نام دارد گرویدند وبعدها به رب‌النوع مصری ایزیس و شوهرش ازیریس روی آوردند و یکچند عقاید زرتشت ومذهب مترا (رب‌النوع آفتاب) در روم شیوع یافت، تعمید این‌مذاهب غالباً باخون وبوضعی دلخراش صورت میگرفت.

باید دانست که قبل از انتشار مسیحیت مذهب زردشت و آئین یهود که دشمن شرك بود و مبانی اجتماعی و اخلاقی داشت در بین رومیان و مردم انطاکیه واسکندریه طرفدارانی پیدا کرده بود ودر همین ایام بود که عده‌ای ازمردم باعقاید فلاسفه‌ومتفکرین یونان وروم و تعلیمات امثال سقراط وارسطو وذیمقراط و غیره آشنا ومأنوس شده بودند وکم وبیش به بی‌پایگی عقاید قدیم پی برده و درمقام تغییر معتقدات خویش برآمده بودند، این جمله سبب گردید که مردم یونان وروم که درطی قرون‌متمادی

بحال شرك زندگی کرده واز خدایانی که مانند انسان برای‌آنها توالد و تناسل، اکل وشرب، خوابیدن وجنگیدن، زخم برداشتن، دزدیدن وزنا کردن وسایر صفات انسانی قائل بودند دست برداردند وبه‌آئینی که‌بمراتب ساده‌تر ازمذاهب قدیم بود وباشرایط مادی و اجتماعی آنان سازگاری داشت رغبت وتمایل نشان دهند.(۱)

کلیسای انجیلی

سازمان‌کلیسا درآغاز امر بسیار ساده بود و هر محفل عیسوی‌را (یك‌لاوك) یعنی نگهبان، اداره مینمود، قدیمترین افرادمؤمنین، شورائی تشکیل میدادند که درادارهٔامور جمعیت به‌اسقف یاری کند، اعمال واحکام مذهبی بسیار ناچیز بود، عیسویان به‌تقلید قوم یهود یکی ازایام هفته یعنی روزیکشنبه‌را بخدا اختصاص‌داده واینروز را روز قیام عیسی میخواندند وبهمین مناسبت همیشه‌صبح یکشنبه درمحلی گرد آمده کتاب مقدس را قرائت وبا خواندن آهنگهای مذهبی ایستاده نماز میخواندند و طرف عصر بیاد آخرین طعامی که عیسی مسیح بایاران خود تناول کرده است نان وشرابی را که اسقف اقدس تبرك کرده بود بین خود تقسیم میکردند.

هر کس میخواست در زمرهٔ عیسویان درآید ناچار بود بدواً به‌آئین مسیح وقوف یابد و سپس تعمید شود و آنان که مرتکب گناهی شده اند باید نهانی یاآشکارا بگناه خود اعتراف نمایند. کلیسای انجیلی چنانکه به‌تفصیل خواهیم دید درقرون بعد ازصورت ساده اولیه خارج گردید وچون سنگر نیرومندی برای حفظ موقعیت طبقات حاکمه و عناصر مرتجع زمان تظاهر نمود وراه مناسبی برای مداخلات استعماری جهانخواران وسرمایه‌داران‌بین‌المللی بازنمود بطوریکه بجرأت میتوان گفت اعمال ددمنشانه‌ای که ملل مسیحی برای غارت منابع اقتصادی ملل ضعیف روا‌داشته اند در تاریخ سابقه ندارد وازهیچ نژاد خونخوار وسنگدلی سرنزده است.»[۲]

۱ــ ناگفته نماند که بعضی از مورخین بدلائلی وجود عیسی مسیح را اساساً انکار کرده اند.

۲ــ برای‌کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به«تاریخ اجتماعی ایران» جلد اول، ص۲۰۴.

فصل هشتم

سیر دانش در دنیای قدیم

در دوران قدیم مردم بروابط علت و معلول قضایا بهیچوجه آشنا نبودند وبرخلاف امروز که نمودها ومظاهر طبیعت را تابع قوانین دقیق‌و ثابتی میدانند درآن ایام چنین عقیده‌ای وجود نداشت. بلکه جادوگران‌و ساحران مدعی بودند که بااجرای فلان نسخه ویا باانجام فلان‌عمل فلان‌درد معالجه خواهد شد یامنظور معینی انجام خواهدگردید.

نخستین اکتشافات پس‌از صدها سال یك‌روز شخصی بحکم تصادف‌از مشاهده جریان فلزی که از سنگ ملتهب اجاق سرازیر میشد بوجود فلزات درداخل بعضی ازسنگها پی‌برد وبه‌این ترتیب عصرمس بوجودآمد ودوره مفرغ بفاصله کمی ازآن آغاز شد.

حساب بعد ها احتیاج سبب پیدایش حساب میگردد یعنی مثلا چوپان برای‌آنکه هنگام مراجعت از چراگاه ازتعدادگله خود باخبر شود وزارع برای اینکه از وسعت مزرعه وحدود آن مطلع باشد بفکر وسیله ای افتاد و برای انجام اینمنظور به انگشتان دست متوسل شد از شست تاانگشت کوچك میشمرد و دوباره روی همان دست بسمت انگشت شست بازمیگشت.

ظاهراً قدیمترین ملل‌باستانی که درراه‌حساب وشمارش قدم برداشته

اند سومریها هستند و بعد از آنها بابلی‌ها ومصریها نیز در این مرحله پیشرفتهائی کرده اند دراین دوره از چهار عمل اصلی یعنی جمع و تفریق وضرب وتقسیم فقط جمع کردن را میدانستند و برای ضرب عددی در عدد دیگر عدد اولی‌را بعدهٔ دفعات معین باخود جمع میکردند.

هندسه در میان ملل باستانی آنها که به اقتضای شرایط اقتصادی و طبیعی آمادگی بیشتر داشتند قبل از دیگران در رشته های مختلف علوم بکشفیاتی نائل آمده اند، مثلا در سرزمین فلاحتی مصر، چون دراثر طغیان نیل حدود اراضی ازبین میرفت، مردم ناگزیر بودند بیاری حساب وهندسه حدود اراضی را مشخص کنند، بهمین علت علم هندسه تجربی نزدآنان اهمیت یافت وبه‌اکتشافاتی در این رشته نائل آمدند، چنانکه مساحت دایره و عدد « پی » (۳/۱۶ بجای ۳/۱۴) ومساحی‌ومحاسبه بعضی اشکال‌هندسی ازقبیل مربع، مربع‌مستطیل، مثلث، ذوذنقه ازطریق تجربه وبطور ناقص برای مصریها معلوم گردید، علاوه براین طرز نوشتن اعداد، ترکیب علامات، نمایش واحد، ده وصد و رعایت ترتیب دراعداد یعنی آحاد، عشرات ومآت نتیجه تجارب این‌قوم است ـ مصریها چون قبررا برای‌زندگی ابدی‌میساختند، به‌استحکام‌آرامگاه خود واهرام آن اهمیت بسیار میدادند. مجسمه سازی و توجه به‌نقاشی و حجاری‌نیز مولود معتقدات مذهبی اینقوم‌است ـ درهیئت نیز دراثرمطالعات وتجربیاتی که بعمل‌آوردند، بحرکت‌آفتاب و ماه و کواکب پی بردند، در مورد آسمان‌گمان میکردند که دریای آبی‌است که بر زمین احاطه دارد و کواکب قایقهای خدایان هستند.

اختراع خط مصریها ومخصوصاً سومریها بواسطه بازرگانی که باقوام وملل مختلف داشتند، ناچار بودند،مطالب مختلف را یادداشت کنند، بهمین علت این دوقوم قبل‌از دیگران در راه کشف خط و کتابت قدمهای عملی برداشتند ـ خط درآغازامر بسیارناقص و دشوار بود، درحدود سه‌هزار سال قبل‌از میلاد مسیح برای نشان دادن مقصود غالباً خود شیئی مورد نظر را در روی سنگ، آجر، استخوان ویا پاپیروس منعکس میساختند و نمونه زیادی از این نوع خط در نتیجهٔ کنکاشها و تحقیقاتی که بعمل‌آمده درممالك متمدن قدیم دیده شده است.

خط تصویری یا (هیروگلیف Hiéroglyphe) قدیمیترین‌وابتدائی ترین خطوط باستانی است، آقای پورداود در کتاب فرهنگ ایران‌باستان درباره این‌خط مینویسد «... نویسندگان این خط میبایستی نقاشی دانسته باشند تا بتوانند برای هرچیز وهراندیشه ومعنی، شکل وتصویری بکشند، مثلا نقش چشم بمعنی دیدن است ، نقش دوبازو یکی با تبرزین ویکی با سپر ، مفهوم جنگیدن را میرساند ، دادگری با تصویر پر شتر مرغ تبیین میشود ...»

درطول زمان بجای تصویر خودشیئی ، علائم اختصاری بکاربردندو بیاری علائم قراردادی ، به‌نشان دادن مقصود توفیق یافتند ، پس از قرنها سومریها به‌نوشتن خط میخی موفق شدند و سایر ملل ازجمله ایرانیان خط میخی را ازآنها فراگرفتند یعنی نخست آلامیها وآشوریها خط میخی را ازسومریها یادگرفتند وسپس ایرانیان این خط را ازآنها آموختند ، با این تفاوت که خط‌آشوری ۷۰۰ علامت وخط آلامی ۳۰۰ علامت داشت و حال آنکه ایرانیها فقط ٤۲ علامت از خط میخی را برای تنظیم الفبا انتخاب کردند .

اختراع خط که مولود احتیاجات مادی بشر است کمك مؤثری در پیشرفت تمدن کرده است ازاین دوره که باید آنرا آغاز دوره تاریخی نام نهاد ، انسان موفق گردید که مقاصد ، وقایع، احکام وقوانین را برشتهٔ تحریردرآورد وبیاری‌قلم مطالب مورد احتیاج وزاده های فکرخودرا از فراموشی وتحریف در امان دارد .

نجوم

کلدانیها به‌اقتضای وضع زندگی‌اقتصادی‌واجتماعی خود و بعلت کوچ کردنها و جنگهائیکه با قبائل مختلف‌داشتند به‌آتیه امورتوجه مخصوص نشان‌میدادند وستارگان‌آسمان، درمسافرتها و تغییر محلها ، هادی و راهنمای آنان بود ـ هرفرد برای خود ستارهٔ مخصوصی قائل بود وآتیه وسعد ونحس زندگی خودرا به‌آن ستاره مرتبط میدانست همین جریان سبب‌گردید که شناسائی ستارگان Astrologieمورد توجه مخصوص‌آنان‌قرارگیرد وبیاری کهنه وشبانان‌در معابد، رصد خانه هائی برپاگردد بعد ها در طول زمان حرکت آفتاب ، اختلاف ثوابت وسیارات ومحاسبه سال وماه وروز وساعت و کشف بعضی

آلات ازقبیل **ساعت‌آبی وشاخص** برای محققین معلوم وممکن گردید .

علاوه براین در حساب وهندسه نیز به اکتشافاتی موفق شدند از جمله تقسیم دایره به۳٦۰درجه، تشخیص کسوف وخسوف‌را بعضی‌بکلدانیها نسبت میدهند .

طب

طبابت درآغاز دوران بردگی چیزی جز افسون و جادوگری نبود ، هر وقت کسی مریض میشد می‌گفتند روح خبیثی دربدن او حلول کرده و باید آن روح خبیث را خارج نمود وبرای این‌کار دواهائی میدادند که ازآنجمله بود زرداب خود طبیب و امعاء و احشاء غزال ، ساحری که شغل او طبابت بود مقام و اهمیت بسیار داشت .

درایران باستان نیز، قرنها علت اصلی بروزامراض‌را مداخلهٔاهریمن و دیوهای مختلف دربدن بیمار تصور میکردند وراه علاج را در خواندن ادعیه واوراد جستجو میکردند ، بطوریکه از کتب اوستائی برمیآید پس از قرنها عمل طبابت وبیطاری وحق‌العلاج بیماران تحت قیود و شرایطی درمیآید. مثلا یکنفر جراح برای اخذگواهی، مکلف بود که‌سه‌عمل جراحی بانتیجه مثبت روی بیماران غیرزردشتی صورت دهد تابتواند اجازه طبابت وبیطاری را کسب کند .

دردورهٔ هخامنشی‌طبابت باتداوی روحی ومعالجه بادواوبوسیله‌عمل جراحی‌نیزمعمول میشود ونه‌تنها پزشکان ایرانی بلکه اطباء هندی‌ویونانی نیز بمعالجه خواص‌میپرداختند ـ درسایرممالك نیز قرنها کارطبابت‌آمیخته باعمال‌خرافی‌بود. پیر روسو درتاریخ علوم مینویسد «اگر کسی‌میخواست زخم یا تاولی را معالجه نماید آنها اطمینان میدادند که برای اینکار کافی است ریشه‌گل شاه‌پسند راگرفته آن‌را به‌دوقسمت تقسیم کنند یك‌قسمت را بگردن مریض بیندازند وقسمت دیگر را درروی آتشی که دود داشته‌باشد نگهدارند ، بتدریج که قسمت دوم خشك میشود زخم شروع بخشك شدن میکند ـ یا اگر کسی میخواست دشمن دور دستی را بکشد آنها میگفتند برای اینکار مجسمه کوچکی ساخته سوزنی در قلب او فرو کنید .

درقانون حمورابی درباره طبیب میگوید :

«هرگاه طبیبی باکارد مفرغی جراحی، عمل مهمی درمورد مریضی

انجام دهد که موجب نجات او گردد ، یا زخمی را باکارد عمل باز کند و چشم بیماررا علاج نماید ده سیکل نقره دستمزد دریافت خواهد کرد. اگر مریض یك نفر غلام آزاد شده باشد ۵سیکل خواهد پرداخت واگر بنده و برده باشد صاحب او دوسیکل دستمزد خواهد داد ــ هرگاه طبیبی باکارد مفرغی جراحی، عمل مهمی انجام دهد ومریض را بکشد وبازخمی را باکارد عمل باز کند وچشم بیمار را کور کند ، هردو دست طبیب را خواهند برید.»

از دایره اطلاعات وروش معالجات قدیم اطلاع کافی دردست نیست وفقط ازالواح وپاپیروس های طبی که از آندوره بیادگار مانده مطالبی که ازحدوداطلاعات طبی دنیای قدیم حکایت میکند بدست میآید، دریکی ازپاپیروسهای قدیم مصر، یك دستور مثبت در رشته جراحی نوشته شده ، طبیب میگوید: من درمورد شخصی که «... از زخم دهان گشاده‌ای بر سر خود رنج میبرد ، زخمی که تا استخوان پیش رفته جمجه را خورد کرده و بیماری که از تصلب گردن می نالد ...» اقدام بمعالجه نخواهم کرد سپس مینویسد «نباید هرگز اورا نوارپیچ نمائی ، او را حرکت مده و بگذار بیحرکت وثابت بماندتاوقتی که زخمش التیام یابد.» اینهابود نمونه‌هائی از پایهٔ اطلاعات ملل باستانی در رشته های مختلف علوم که بعد ها بهمت متفکرین یونانی درراه کمال پیش رفت.[1]

www.adabestanekave.com

۱ــ نگاه کنید به «تاریخ علوم» و «تاریخ صنایع واختراعات» اثر پیردوسو ترجمه حسن صفاری.

فصل نهم

افکار و آراء فلسفی دریونان قدیم

علل ظهور آراء فلسفی

چنانکه اشاره‌شد درادوارماقبل تاریخ دردوره‌ایکه بشر بحال اشتراکی و بطور دسته جمعی زندگانی مینمود، دراثر نقیصه‌های کمی و کیفی که درابزارهای تولیدی وجودداشت انسان قادر نبود که مایحتاج زندگی خود را حتی برای مدت کوتاهی تامین نماید بلکه فقط از راه کوشش دسته جمعی میتوانست بحیات دشوار خویش ادامه دهد ، همین وضع اقتصادی مجالی برای تفکر و اختراع ادیان و مذاهب مختلف بمردم آنروزگار نمیداد ولی پس از آنکه انسان در جریان کار تولید بکمك تجربه وعمل به کشفیاتی نائل آمد و بساختن ابزارهای فلاحتی وصنعتی توفیق یافت و در نتیجه محصول اضافی زائد برمصرف شخصی بدست آورد، یکباره جریان تاریخ دگرگون شدو رژیم اشتراکی اولیه جای خود را برژیم بردگی بخشید و مالکیت اشتراکی بمالکیت فردی تبدیل گردید ، واین جریان سبب شد که بمرور زمان فاصله بین صاحبان ابزار تولید و طبقه زحمتکش فزونی گیرد وآثار مبارزات طبقاتی در رشته‌های اقتصادی ، اجتماعی و فلسفی تظاهر نماید، پس از پیدایش رژیم بردگی در یونان و سایر کشورها چون طبقات ممتاز یعنی دارندگان ابزارهای تولیدی ازهرگونه کار بدنی خودداری میکردند و از برکت مجال و فرصتی که داشتند ، میتوانستند در مسائل گوناگون فلسفی ، اجتماعی و طبیعی به بحث و اظهارنظر مشغول شوند، بهمین علت

از قرن هفتم قبل از میلاد مسیح آثار فرهنگ و هنریونانی در بعضی از بلاد آسیای صغیر ظاهر شد و از آنجا به یونان اصلی راه یافت وچنانکه خواهیم دید مدت چند قرن یونان و بزرگترین مرکز آن یعنی آتن مجمع محققین و صاحب‌نظران بود .

تلاش انسان در راه کشف اسرار عالم

در ایام قدیم انسان ازچگونگی دنیای مادی بیخبر بود و نمیتوانست رابطه علت و معلولی قضایا را کشف کند و پرده از روی معمای جهان بردارد ، بهمین علت بـرای ارضای نفس خـویش اساطیر و افسانه‌هائی وضع میکرد وآنهارا پایه معتقدات خویش قرار میداد چنانکه گفتیم یونانیهابرای بسیاری ازمظاهرطبیعت‌شخصیتی‌خاص قائل‌بودندو بعضی از آنان را لایق پرستش و برخی را در خود پرهیز میدانستند و بـاین عقیده رسیده بودند که هریك از موجودات عالم را رب‌النوعی است که حالات وخصوصیات نفسانی بشر را شدیدتر وقوی‌تر دارا میباشدوبامردم دنیا بهرنحویکه اراده کند رفتار میکنند ، در حقیقت در آن دوره انسان خودرا مانند یك واحد سنجش در کلیه قضایا بکار میبرد یعنی چون خـود احساسات و حب و بغض داشت گمان میکرد که خدایان و سایر موجودات نیزدارای چنین احساساتی هستند این عقاید ناشی از این بود که یونانیان قدیم مانند دیگر ملل باستانی از درك ماهیت آب وهوا و زمین وآسمان خورشید و ستارگان ، و کشف علل بروز حوادث طبیعی ، نظیر باد و طوفان و زلزله و سیل و قحطی و غیره عاجز بودند و غالباً بروز حوادث ناگوار را به خشم خدایان و غضب ارباب انواع منسوب مینمودند و با این قبیل افکار واهی وجدان خود را قانع میساختند، ازقرن ششم‌قبل ازمیلاد شرائط اقتصادی واجتماعی به‌متفکرین یونان اجازه داده که برای کشف اسرارجهان به‌مطالعات نظری مشغول‌شوند، مسائلی که درآن‌دوره بیشتر جلب نظر متفکرین را مینمود از این قبیل بود :

من که هستم؟ تکلیف من‌چیست؟ تغییروحرکت‌دائمی عوامل گوناگون طبیعت قاعده واصولی دارد یا خیر ؟ آیا غیر ازمحسوسات، وجود وحقیقتی در عالم هست ؟ منشاء تغییرات و تحولاتی که در عالم میشود چیست ؟ آیا این عالم بخودی‌خود موجـود است یا صانع و ایجاد کننده‌ای دارد ؟

چگونه انسان مطالب مختلف‌را درك میکند؟ آیاآنچه درك میکند حقیقت دارد یا خیر ـ انسان دراعمال خود مختار است یا مجبور وبالاخره حقیقت کدام است و تکالیف بشر در زندگی چیست ؟ این مسائل و امور دیگری از این قبیل همواره پیشینیان را به تفکر و تعقل وامیداشت تاشاید پرده از روی اسرار مکتوم بردارند و حقیقت را چنانکه هست دریابند.

در میان محققین و حکمای قدیم جمعی براساس منافع طبقاتی خود باین نتیجه رسیدند که آنچه انسان حس‌میکند وبچشم میبیند واقعیتی ندارد و یا بعبارت دیگر محسوسات و مدرکات انسان را قابل اعتبار نمیدانستند و در این عقیده راسخ بودند که حصول علم ویقین برماهیت طبیعت وآثار آن برای انسان میسر نیست .

سرسلسله این جماعت افلاطون است که او را باید پایه‌گذار مکتب ایده‌آلیسم نامید .

در مقابل، عده‌ای دیگر از صاحب‌نظران بمطالعه درمظاهر طبیعت مشغول شدند و مدرکات و محسوسات را معتبر دانستند سر آمد این دسته ازحکماء هراکلیتوس یا هراکلیت است . (Heraclites) اوبرای‌نخستین بار مخلوق بودن جهان را بی پایه تشخیص داد و جریان عالم را محکوم قوانین مادی دانست بنظراو همه چیز درجریان است وکلیه مظاهر طبیعت دائما درتغییر وتبدیلند، این دانشمند در موقعی که یونانیان برای هریك از مظاهر طبیعت رب‌النوعی‌قائل بودند اعلام کرد که جهان بوسیله هیچیك از خدایان وانسانها آفریده‌نشده چون‌اوبرخلاف افلاطون محسوسات ومدرکات را قابل اعتبار میداند ، ویرا پایه‌گذار وپدر دیالکتیك میدانند .

فلسفه مادر علوم

فلسفه ما در علوم و دانشهای بشری است انشعاب علوم ازفلسفه ازدوران قدیم آغاز گردید چنانکه ارشمیدس بمبحث مکانیك واقلیدس برشتهٔ هندسه توجه خاص‌معطوف داشتند ولی تقسیم علوم وتجزیهٔ آن از فلسفه درقرون اخیربطرز بارزی صورت‌گرفته است‌گوبلو Goblot در کتاب خودموسوم به سیستم علوم مینویسد :

«علوم از فلسفه متولد گردیدند ، فلسفه علوم را پرورش داد ، ودر آغوش خود تاحد رشد طبیعی تربیت نمود، واینك خود بعنوان یك‌رسوبی از آنها باقی است و در واقع فلسفه آن قسمتی از معرفت انسانی است که هنوز نتوانسته است مختصات علمی را دارا شود و ارزش علم را شامل گردد ... بهمین جهت فلسفه باید سرانجام در علوم حل شود .

امروز فلسفه بعنوان مقدمه علوم و میدان طرح مسائل کلی معرفت باقی است ومانند باقی رشته‌های دانش بشری و محصولات فکر جداًتابع تحولات زیربنای اجتماع یعنی شرایط مادی زندگی انسان است و بهمین لحاظ است که‌افکارفلسفی‌درطول‌تاریخ بشرهمواره‌جنبهٔطبقاتی داشته‌است.»

نخستین آراء فلسفی

در یونان قدیم لفظ فلسفه مفهوم‌کلی داشت وشامل کلیه معلومات نظری و علمی انسان میشد ومعمولا کسی را فیلسوف میخواندند که عاشق و دوستدار حکمت و خرد باشد و حکمت را عبارت از درك واقعیت زندگی، وتکامل عواطف عالی انسانی میدانستند .

باین ترتیب در آن دوره فیلسوف کسی بود که بردانشهای نظری و و عملی عصر خود واقف باشد واز افکار و عقایدی که راجع به طبیعت و انسان و فلسفه اولی و مسائل هنری و اخلاقی ابراز شده است آگاهی و اطلاع کافی داشته باشد .

حال به بینیم در عصر ما ازکلمه فلسفه چه میفهمند، مردم بی اطلاع تصور میکنند مقصود از فلسفه زندگی در عالم خیال و بی‌توجهی بامور زندگی است ــ در حالیکه اهل تحقیق برعکس فیلسوف به کسی اطلاق میکنند که برای هرسئوالی پاسخی داشته‌باشد وبمسائل مشکل جهان‌جواب روشن و صریحی بدهد .

باین ترتیب فلسفه بمعنی واقعی عبارت است از (توضیح جهان ، شرح طبیعت و بررسی کلی‌ترین مسائل، پس فلسفه ازعلم جدانیست بلکه ادامه علوم ومقدمهٔ‌آنست) .

چنانکه اشاره‌شد انسان‌اولیه بعلت‌جهل وبیخبری ازجهان وخویشتن اطلاعی نداشت بهمین‌جهت تمام حوادث‌را بقوای توانائی که درفوق طبیعت

قرار دارد نسبت میداد چون درعالم خواب آشنایان خود را میدید تصور میکرد هرانسانی دارای دو وجود است جسم و روح و این دو را از هم جدا میدانست، علاوه براین‌انسان قدیم‌بوجود خدایانی که ازانسان تواناترند عقیده داشت و پس از قرنها بوجود خدای واحد عقیده پیدا کرده است.

از میان آراء و نظریات فلسفی آنها که طرفدار تشریح و توضیح علمی جهان هستند و ماده محسوس را عنصر اصلی میدانند مکاتب مختلف ماتریالیسم را بوجود میآورند و آنانکه جهان را مخلوق دانسته و عقیده دارند که روح ماده را آفریده‌است ، اردوی ایده‌آلیسم را تشکیل میدهند چنانکه طی‌فصول بعد خواهیم‌دید ترقی علوم و معارف بشری روز بروز صحت منطق مادیون را بیشتر به ثبوت رسانیده است و مخصوصاً در قرن هیجده ماتریالیسم قدیم یونان با اتکاء بعلم و تجربه بسیار غنی‌گردید و به همت دیدرو و سایر اصحاب دائرة المعارف در خط ترقی و کمال پیش رفت و در قرن نوزده با ظهور مارکس و انگلس ماتریالیسم برپایه‌های متین علمی استوار گردید و مکتب ماتریالیسم دیالکتیك پایه‌گذاری شد.

حال که به‌کلیات‌مسائل فلسفی آشناشدیم بعقب برگردیم وآراءمادی و ایده‌آلیستی دنیای قدیم را از نظر بگذرانیم .

افکار فلسفی در یونان

محققین یونانی غیر از مطالعات نظری و بحث در مسائل گوناگون برای‌وقوف باسرارطبیعت واطلاع از تمدن و فرهنگ دیگر ملل عالم بسیر وسیاحت و تحقیق درعلوم وآداب اقوام مختلف پرداختند واز جمله در نتیجه تماس با ملل باستانی شرق و نزدیکی بااقوام ایرانی ، هندی ، مصری وکلدانی باختلاف عقاید و افکار ملل ونحل مختلف پی‌بردند وبه‌بسیاری ازدانشهای معموله بین‌آنان نظیر هندسه وحساب واحکام نجوم وستاره‌شناسی‌آشنائی حاصل نمودند و در اثر مطالعات و تحقیقات خویش و استفاده از ذخائر فکری سایرملل حکمت ودانش‌را بمقامی رفیع بالا بردند بطوریکه یکی از بزرگترین متفکرین معتقد است که « تقریباً نطفهٔ تمام رشته‌های علوم جدید را میتوان در جهان‌بینی یونانیان قدیم پیدا کرد . »

فلاسفه طبیعی در یونان قدیم

دریونان قدیم ازحدود قرن هفتم قبل‌ازمیلاد مسیح شرائط واوضاع اقتصادی‌واجتماعی برای‌رشدافکار مادی مساعدگردید، زیرا در این دوره در غالب بلاد یونان مخصوصاً درناحیه (ملط) جنبش صنعتی وتجاری بی‌سابقه‌ای‌پیدا شده بود، صنایع اسلحه سازی، پشم‌بافی، ظرف سازی. کوزه گری وغیره رشد و ترقی میکرد و کاروانهای تجاری این نوع امتعه را بنقاط مجاور حمل ونقل مینمود دراین دوره کلیه فعالیتهای عملی بوسیله غلامان صورت میگرفت وطبقه‌متوسط ومتمول‌اجتماع یونان ازبرکت‌کارغلامان‌میتوانستند درمسائل مختلف طبیعی واجتماعی به‌بحث ومطالعه مشغول شوند.

متفکرین این‌عصر تحت تأثیر همین عوامل مادی ودرسایهٔ موفقیتهای اقتصادی که‌نصیب‌آنان میشد موفق گردیدند، گریبان‌خودرا ازچنگ اوهام و خرافات معمولی زمان رها ساخته و بجنگ با فانتزیها و افسانه های اجنه و ارواح روحانیون برخیزند وازطریق استدلال وتکیه برمحسوسات ومشهودات، رابطه علت ومعلولی قضایا را کشف کنند.

طالس ملطی

طالس (۵۴۷-۶۲۴ق - م) یکی ازمتفکرین مادی این دوره است او برای نخستین‌بار بوحدت اساس تمام موجودات پی برد منتها چون طالس در بندر زندگی میکرد و دائماً باآب‌سروکارداشت آب‌را بعنوان جوهراصلی (مادةالمواد) تمام موجودات میشمرد، یابعبارت دیگر آب‌را اساس طبیعت میپنداشت وی درشمار نخستین کسانی بود که قوای ماوراءالطبیعه را نفی وانکارمیکرد وبرای نمودهای طبیعی دلایل معقول ذکر مینمود.

مردم باو میگفتند علت اینکه باران میآید آنست که خدای باران چنین‌خواسته است اما وی‌جواب میداد که اینطورنیست «خدایان‌کاری باین کارها ندارند بلکه هوا تبدیل بآب‌شده برزمین میریزد»

ابراز این عقیده در دوره‌ایکه برای هریك ازمظاهر طبیعت خدا و رب‌النوعی‌مخصوص قائل‌بودند حائز کمال‌اهمیت است طالس‌روی احتیاجات مادی عصر خویش در نجوم و ریاضیات نیز مطالعاتی کرد چنانکه قضیه عروس را از او میدانند ومیگویند حدوث کسوفی را قبل‌از وقوعش‌اطلاع

داده است. طالس غالباً برای سیاحت آسمانها بقعر چاه فرومیرفت‌گویند خادمه‌اش بشوخی میگفت «او پیش پای خود را نمیتواند ببیند ولی برای اطلاع ازاحوال آسمانها بی‌تاب است.»

بعقیده پیر روسو فقط چهارحکم ازاحکام هندسی بوی منسوب است که برای آنها دلیل وبرهانی اقامه نکرده و فقط بساختمان عملی آنها بوسیله‌خط کش‌وپرگار اکتفا نموده است. ۱-هریك از اقطاردایره‌آنرا بدوجزء برابر تقسیم مینماید ۲- زوایای طرفین قاعده یك‌مثلث متساوی‌الساقین برابرند.۳- ازتقاطع دو خط راست دوزاویه متقابل بدست میآید که بایکدیگر برابرند ٤- هرمثلث قائم‌الزاویه را میتوان دریك‌نیمدایره محاط کرد.

بنا بگفته هردوت‌طالس، بمردم ملط توصیه مینمود که یك شورای عمومی ازنمایندگان شهر های یونان تشکیل دهند وپایه وحدت یونان را درآنجا بریزند، طالس میگفت «حرف زیادنمیتواند دلیل برمعقول بودن عقیده باشد».

اناکسیمندر Anaximander

پس‌ازطالس دوتن ازپیروان‌او اناکسیمندر (۵٤۶-۶۱۰ق- م) واناکسیمن Aanximene آراء فلسفی استاد خودرا درراه کمال پیش بردند - اناکسیمن برخلاف استاد خود آب یاماده معین ومشخص را بعنوان مادةالمواد معرفی نکرد بلکه برای رهائی ازاشکالی که استاد او طالس باآن روبرو شده بود، آپیرون Apirone را بعنوان مادةالمواد خود معرفی کرد وآنراچنین توصیف نمود:

«... این ماده منشاء و آغازی ندارد ولی خود منشاء و مبدأ اشیاء دیگراست، جامع همه‌چیز وحاکم برهمه چیز است»

آپیرون‌ابتداء صورت یك‌تودهٔ مشخص ومه‌آلودی را داشته‌وبتدریج تمام آسمانها وکلیه عوالم موجود درآسمانها ازآن پدیدار شدند دائماً در حرکت است وحرکت مستدیر دارد و درجریان این‌حرکت است که اشیاء جهان بوجود میآیند - دربارهٔ هیئت نیز اناکسیمندر نظریاتی دارد ازجمله اینکه زمین مرکز عالم‌است و درسه حلقه آتشین که عبارت از خورشید و ماوستارگان باشد محاط شده بنظراو ستارگان ازهمه بزمین‌نزدیکترند-

اناگسیمندر تحول موجودات زنده را ناشی از رطوبت میدانست و عقیده داشت که نخستین موجودات زنده بشکل ماهی درآب زندگی میکردند بعد دراثر حرارت آفتاب از دریا خارج شده بسطح زمین‌آمدند .

آناکسیمن
(۵۲۴–۵۸۵ ق-م)

این فیلسوف هوا را نامحدود و بی‌پایان دانست و منشاء طبیعت معرفی نمود بنظر او هوا چون‌منقبض شود به‌ترتیب‌باد ، ابر ، خاك وسنگ بوجود میآید وچون منبسط گردد آتش پدیدار میشود - قبض و بسط هوا جریانی است دائمی وهمیشگی وبهمین علت مظاهر طبیعت پیوسته درتغییرند وازصورتی بصورت دیگر درمیآید .

این‌بود خلاصه‌ای ازجهان بینی دانشمندان ناحیه ملط که مکتب‌ملطی را تشکیل داده ومنطق مادی را پایه‌گزاری کردند .

هراکلیتوس
(۴۸۴–۵۴۴ ق-م)
Heraclites

پس‌از فلاسفه ملطی هراکلیتوس تحقیقات آنان را در راه تفسیر و توضیح مادی جهان ادامه داد و قانون تکامل و دیالکتیك را پایه‌گذاری کرد و برای نخستین‌بار حرکت وتغییر دائمی جهان‌را بیان نمود. بنظراو «**همه چیز درعین حال‌هم وجود دارد وهم‌وجود ندارد زیرا همه‌چیز در جریان است همه چیز در تغییر دائمی است همه چیز پیوسته در حال بوجود آمدن و از بین رفتن میباشد**» .

هراکلیت که دردورهٔ که یونانیان به‌پرستش بتها وخدایان‌گوناگون سرگرم‌بودند نظرفلسفی‌خودراراجع به‌پیدایش‌جهان اعلام کردبنظراو «دنیا را خالق وصانعی نیست ، بلکه **جهان مادی خارج ازتصورات‌بشری همیشه وجودداشته ودائماًدرحال تغییر و تبدیل‌است** دنیا یکی‌است بوسیله هیچیك ازخدایان وانسانها آفریده نشده ، همیشه چه درگذشته و چه درحال‌وآینده بسان آتش‌جاودان ودرخشنده است که هم فروغ گرفتنش وهم خاموش شدنش برطبق قوانین جبری صورت میپذیرد» .

هراکلیتوس به جبر معتقد بود ومیگفت ایجاد وحرکت مواد برطبق قوانین جبری که در اختیار خدایان و انسان نیست صورت میگیرد و هیچ

ارادهٔای درآن تأثیر ندارد او تغییر وتبدیل جهان‌را برودی تشبیه میکند که پیوسته روان است ویکدم مانند دم دیگر نیست ، بنظر او هرچه را بنگری بیك اعتبار هست وبیك اعتبار نیست و **بهیچ چیز نمیتوان گفت میباشد بلکه بایدگفت میشود...** زندگی یکی مرگ دیگریست وعدم این مایه وجود آن‌است.

جملات زیر ازگفته های هراکلیت و معرف منطق مادی او دربارهٔ حرکت وتغییردائمی جهان میباشد «نه‌تنها هرروز بلکه پیوسته ولاینقطع خورشید تازه است . . . » - « در یك رودخانه واحد دو دفعه نمیتوان وارد شد .»

بطوریکه دیدیم در یونان قدیم مادام‌که آثار شوم اقتصاد بردگی آشکار نشده بود متفکرین یونانی که اغلب از طبقه اشراف و وابستگان بآنها بودند در نتیجه موفقیت های پی در پی وسود کلانی که از صنعت و تجارت و استثمار بیرحمانه غلامان بدست میآوردند مادی و منطقی فکر میکردند و درآثار وافکار آنها کمتر اثر تصوف وایده‌آلیسم دیده میشد، وچنانکه دیدیم ماحصل مطالعات آنان این بود که جهان مادی درخارج‌از ذهن بشر وجود دارد وخالق و صانعی آنرا بوجود نیآورده، طبیعت‌دائماً درتغییر وتحرك است ، عالم محسوسات آغاز وانجامی ندارد، اساس‌کلیه موجودات بروحدت استوار است پیدایش وظهور این فکر که جهان ازیك یا چند ماده بوجودآمده وکلیه تغییرات وتحولات ، مولود تجزیه وترکیب عناصر است خود قدم بزرگی بجلو بود ، بطور کلی فلسفه قبل از سقراط جنبه طبیعی ومادی داشت، یعنی اهل تحقیق بجای‌آنکه نمودهای طبیعی‌را بکمك ارباب انواع ونزاع وآشتی توضیح دهند درمقام تحقیق وجستجوی عناصر مشکله طبیعت برمیآمدند .

تمدن یونانی‌سرانجام درنتیجه‌تضادهای‌اقتصادی روبانحطاط‌گذاشت کار اجباری غلامان ، اختلاف بین فقراء و متمولین آزاد و تباین سیاسی بین جبهه اریستوکراسی و دمکراسی موجب انحطاط تمدن یونان‌گردید ، درنتیجه این شکست‌ها که علت آن حتی برمتفکرین زمان مکتوم‌بودآثار تصوف و ایده‌آلیسم در آراء و عقاید فلاسفهٔ یونان راه یافت و با ظهور

افلاطون ایدآلیسم یونانی بحد کمال خود رسید .

مکتب آلئات ها (سوفسطائیان)

کلمهٔ الئات ازشهر الئا (یکی از شهر های جنوب شبه جزیره ایطالیا مشتق شده و چون فلاسفهٔ این مکتب بیشتر ازشهر آلئا برخاسته اند ایندسته از فلاسفه را پیروان مکتب آلئات مینامند - این مکتب کم و بیش از منطق مادی منحرف گردید و نظریاتی که بیشتر رنگ ایده‌آلیستی داشت ازخود ابراز نمود علمداران این‌مکتب میکوشیدند تا ازراه سفسطه وجدل طرف خود را متقاعد کنند **کسنوفان ، برمانید و زنون** از افراد برجسته این مکتب بشمار میروند وآنها را **سوفسطائیان** نیز میخوانند .

کسنوفان

که درحدود قرن ششم قبل‌از میلاد میزیسته، چندتا پرستی یعنی عبادت خدایان متعددرا مورد استهزاء قرار میداد بنظر او عالم مخلوق وحادث نیست بلکه جاودان وبی‌آغاز و انجام است زیرا اگر بگوئیم عالم حادث است ناگزیر باید قبول کنیم که قبل از حدوث در وادی عدم بود در صورتیکه **عدم نمیتواند صورت هستی بخود بگیرد** ویا به‌چیزی وجود به‌بخشد و ممکن نیست چیزی از عدم بوجود آید .

برمانید
Baramenide

(درحدود قرن پنجم قبل‌ازمیلاد) ازعلمداران فلسفه سوفسطائی است و درآراء او آثار فکری مکتب مادی و ایده‌آلیستی هر دو دیده میشود بنظر او «وجود» یك کل واحد وبهم‌پیوسته است که تمام فضا را پر کرده و«عدم» نه موجوداست ونه‌قابل‌تصورزیرا اگرفکر کنم که‌عدم وجوددارد خودبخود عدم‌را نفی کرده ایم زیرا همین‌فکر که عدم وجود دارد بخوبی میرساند که عدم وجود است نه لاوجود .

برمانید برخلاف مادیون به‌تبدیل وحرکت معتقد نبود وعالم‌را ازلی وابدی ولایتغیر وغیرمتحرك میدانست وعقیده داشت‌که عالم وجود نه‌آغاز دارد نه انجام چه اگر آغاز میداشت ناچار باید فرض کنیم که یا از وجود برآمده - یا ازعدم، اگر ازوجود برآمده ، زادهٔخود است وحادث نیست‌و اگر بگوئیم ازعدم ناشی شده که عقل ازقبول آن امتناع دارد .

زنون
Zenon

مظاهر تفکر ایده‌آلیستی بیش ازهمهٔ سوفسطائیان در آراء زنون مشهود است اوازراه سفسطه وجدل میکوشید که مثلا وجود حرکت‌را انکار کند وعقیده داشت که هرچه‌دارای تناقض‌است حقیقت ندارد وعقل قادر بقبول آن‌نیست.

زنون با بیان زیر میکوشید وجود حرکت را نفی ومثلا سیر تیررا در فضا انکار نماید .

«تیر»ی که از کمان پرتاب میشود ثابت است چه‌اگر این تیررا در حرکت فرض‌نمائیم بناچارخط سیری باید برای‌آن‌قائل‌شویم واین‌خط‌سیر چیزی جزمجموعه‌ای از نقاط ساکن نیست و نیز در هرلحظه که موردنظر باشد شاغل یکی ازاین نقطه هاست و چون نمیتوان قبول نمود که ازجمع یك سلسله سکون‌های متوالی حرکت بوجودآید پس ناگزیریم اعتراف نمائیم که حرکت فاقد حقیقت است و نمیتوان آنرا در یك مفهوم علمی بیان نمود .

نظریات فلسفی در قرن پنجم قبل ازمیلاد

افکارایدآلیستی‌الئات‌ها وسوفسطائیان‌ازمغز کسانی برخاسته که جزو طبقه حاکمه و اشراف عصرخود بودند این دسته ازمتفکرین میدیدند که روز بروز وضع اقتصادی‌اجتماع بوخامت نزدیك میشود ولی ازکشف ریشهٔ بدبختیها عاجز بودند و نمیدانستند که خرابی وضع عمومی مولود استثمار اجباری و نامحدود غلامان و بیکاری اشراف و طبقه آزاد فقیر است ، چون از درك این حقایق عاجز بودند برای آرامش خیال‌خود و فرونشاندن جنبش‌های اعتراضی میکوشیدند تا اینطور وانمود کنند که سرنوشت بشر تغییر ناپذیراست و در اوضاع عالم هیچگونه تغییری روی نداده و نخواهد داد و مثلا باید غلامان و محرومین اجتماع بنفع طبقه حاکمه کار کنند و اساساً کارستمکشان بنفع ستمگران امری ازلی، ابدی و بی‌پایان است مخصوصاً درمیان متفکرین یونان در قرن پنجم‌آنها که وابسته باشراف و مالکین بزرگ بودند بیش از مخالفین خود یعنی دمکرات‌ها ، ایدآلیستی و ارتجاعی فکر میکردند ، در حالی که در بین محققین دمکرات جسته‌جسته افکار مادی و انقلابی دیده میشود .

فیثاغورثیان

فیثاغورث(۵۷۱-۴۹۷-م) یکی‌ازاشراف زادگان یونان واز مخالفین سرسخت دمکرات‌ها بود، او وطرفدارانش نه تنها با ایجاد اتحادیه‌ای درایطالیا بجنگ بادموکراسی برخاستند بلکه با اشاعه افکار ایدآلیستی در جبهه ایدئولوژیك نیزجنگ دامنه‌داری علیه‌مخالفین خود آغاز کردند، در فلسفه فیثاغورث اطاعت‌مردم از اشراف امری طبیعی و منطقی جلوه‌گر شده و رستاخیز و جنبش ملت در مقابل ظلم و ستمگری « خودسری سیاه » تلقی گردیده است.

فیثاغورث میگفت کـه انسان باید از طریق تزکیه و تصفیه نفس و گرایش بعلم و دانش خود را از عوارض زندگی رهائی بخشد.

او نظریات مثبت ایونیها را به چیزی نمیگـرفت و آنان را لعنت مینمود و بریدان خود میگفت ازسرچشمه عقاید قدیم خودرا سیراب سازید وی به تناسخ نیز معتقد بود یك روز از زدن سگی جلوگیری کرد وگفت «نزنید نزنید، او ازدوستان قدیمی است و من‌اورا ازصدایش میشناسم»

درنظر فیثاغورثیان تمام‌صوروجود ومظاهرطبیعت‌قابل اندازه‌گیری و شمارش است اجزاء و اشیاء جهان هریك باعددی سروکار دارند، عدد حقیقت اشیاء وواحد حقیقت، اعداد است، بنظر فیثاغورثیان هرصورتی از صور وجود، جامع یك یاچند تضاد است و خود نیز مولود تضاد میباشند، تعداد تضادهای‌اصلی جهان برده نوع است وسایر تضادها از این ده‌ریشه میگیرند، اضداد ده‌گانه اصلی عبارتند از کران وبیکران، فرد و زوج، واحد و کثیر، راست و چپ، مذکر و مونث، ساکن و متحرك، مستقیم و منحنی، روشنی و تاریکی، نیك وبد، چهاربر وچندبر، فرق اساسی فیثاغورثیان باهراکلیتوس این‌بود که فیثاغورثیان‌کلیه اضدادرا جدا ومجرد ازهم میپنداشتند درحالیکه هراکلیتوس عقیده‌داشت که اضداد باهم مرتبط و پیوسته بیکدیگر تبدیل میشوند.

فیثاغورثیان در تمام رشته‌های ریاضی و مخصوصاً در هندسه مقام بزرگی‌دارند اختراع جدول‌ضرب و کشف قضیه‌عروس‌بآنها منسوب است.

ابقراط Hippocrate

این شخص پایه‌گذار علم‌طب واز محققین مادی‌این عصر است از وی نظریهٔ فلسفی ابراز نشده ولـی عقاید او در زمینه طبابت قابل توجه است.

تا زمان وی یعنی آغازقرن چهارم قبل‌ازمیلاد مداوای بیماران‌مانند معالجاتی بود که درمشرق زمین معمول بود یعنی با انجام تشریفات مذهبی وبعضی مراسم کوشش میکردند تا روح خبیثی که دربدن بیمارحلول کرده خارج کنند از دوران ابقراط به بعد طبابت به اصول علمی نزدیك شد،در زمان او نظریه چهارعنصری طرفداران بسیار داشت وپایه فکر آنها این بود که بدن انسان ازچهار عنصر خاك و باد و هوا و آتش تشکیل یافته و برای این چهار عنصر خاصیت گرم و سرد و خشك و مرطوب را قائل بودند و میگفتند هروقت یکی از این چهار از تعادل خارج شود سلامتی انسان در خطر میافتد و برای جلوگیری ازغلبه یکی از طبایع چهارگانه پزشك **پرهیز از غذا، امساك، حجامت، فصد**، خوردن مواد مهوع را تجویز مینمود. دراین دوره معاینه **ودقت دراحوال مریض مورد توجه پزشکان بوده است** یعنی صورت، چشم، زبان، دستها، حالت عمومی، اخلاط و مدفوعات را مورد وارسی قرار میدادند، ابقراط میگوید « باید هرچه راکه میتوان دید، شنید و احساس کـرد مورد دقت قرارداد. وقضاوت طبیب بایدبوسیله چشم وگوش ودست وبینی‌بعمل بیآید.

وی به‌رعایت اعتدال عقیده داشت و میگفت افراط چه در خواب و چه در بیداری زیان بخش است وی نیز از تأثیر آب وهوا و مکان در سلامتی غافل نبود ودربارهٔ این مسائل کتبی ازخود بیادگار گذاشته است.

عقاید فلسفی در دوران بحرانی اجتماع بردگی

در میان فـلاسفه و متفکرین این دوره انباد کل Anpedocle (۴۲۳ - ۴۷۳ ق- م)وآناکساغور Anaxagor (۴۳۸ - ۵۰۰ ق - م) و دمکریت آراءو نظریات‌جالبی‌دارند. انباد کل‌نخستین‌متفکریست که نظریه تحول Evolution عالم جاندار را بیان نموده و راجع به تکامل حیوانات و نباتات اظهارنظر کرده است.

اناکساغور

کسی است که در اثر مخالفت با خدایان بدستور روحانیون‌ازشهر آتن‌اخراج گردید وی‌نظریاتی‌راجع به‌جوهرمادی‌ابراز کرده‌است بنظر اوجوهرمادی ابدی‌است یعنی «همه‌چیز همیشه برابرباخودش‌میباشد **وهرگزماده‌ازغیرماده بوجودنخواهد**

آمد و به غیر ماده تبدیل نخواهد شد » بعقیده او از بین رفتن وبوجود آمدن امکان ناپذیر است بلکه تغییر و یا پیدایش اشیاء نتیجه تجزیه یا ترکیب اجزاء مادی مرکبه آنهاست ـ **هرجسمی از تخمه‌های بسیار کوچك و بی‌نهایت کثیری بوجود آمده است** وتخمه تمام اشیاء در یك شئی موجود است منتها در هـرشئی تخمه مخصوص آن شئی برسایر تخمه‌های موجود غلبه داردمثلا دریك قطعه گوشت مادهٔ استخوان، گوشت، رگ، پی وچیزهای دیگر وجود دارد ولی مادهٔ گوشتی درآن غالب است.

بنظرآناکساغور ، کون وفساد ، مرگ وولادت چیزی جزجدائـی اجزاء ازیکدیگر نیست واین‌امور احتیاج بعامل خارجی ندارد وباین‌ترتیب از تعالیم خود نتیجه میگرفت که جهان را خالق و صانعی نیست .

دمکریت

(٤٧٠ ـ ٤٦٠ ق ـ م) دمکریت وابسته به جبهه دمکرات های قدیم یونان بود وی از برکت پول سرشاری که ازپدر خویش بارث‌برد بسیر وسیاحت رفت و با متفکرین زمان به مصاحبه وگفتگو پرداخت و پس از مطالعات بسیارعقاید ونظریات جالبی‌ازخود ابرازنمود ـ دمکریت مردی سیاستمدار بود و عقیده داشت که « **« سیاست مهمترین و بزرگترین هنر است، تحصیل سیاست و اشتغال بفعالیتهای سیاسی مفید است زیرا به زندگی انسان عظمت و درخشندگی میبخشد »** .

او میگفت که انسان از حکمت، سه‌نتیجه میگیرد :

۱ـ باید و میتواند خوب فکر کند .

۲ـ باید خوب گفتگو کند .

۳ـ باید خوب عمل نماید.

فکرخوب آنست که باواقعیات وفق دهد وعمل نیك آنست که انسان چه ازلحاظ جمع ثروت وچه‌ازنظر افکار سیاسی طریق اعتدال پیش گیرد و از افراط و زیاده روی خودداری نماید .

پیر دوکاسه Pierre Ducassé نویسنده فلسفه‌های بزرگ‌میگوید « تأثیر ذیمقراطیس در طرز تفکرقدما فراوان بوده است و موضوعات محاوره وحتی معلومات فلسفی کـه افلاطون و ارسطو از این‌حکیم بعنوان

استشهاد میآورنددلیل واضحی براین‌مدعا بشمارمیرود. تمایل این‌فیلسوف به محققین و تتبع و عدم توجه او به جنبه غم‌انگیز زندگی و سرنوشت ، و همچنین انسان دوستی عالمانهٔ او ... همه اینها مسائلی است که نماینده عصر جدیدی بشمار میرود و این همان عصر سوفـطائیان و سقراط ، و روزگاری است که فلسفه درشهر آتن مستقر میشود ...»

نخستین فرضیه اتم

دمکریت برای نخستین‌بار فرضیه اتم‌را پیش کشید و کلیه اشیاء و اجسام جهان‌را متشکل از خلاء و م دانست ، بعقیده او « از ترکیب نا محدود اتم ها کادارای انواع واشکال بی‌نهایت گوناگونی‌هستند و شکل کـروی دارند اشیاء مختلف بوجودمیآید .»

اتم‌هاشبیه به‌ذرات غباری میباشند که درسیر اشعه‌نور وقتی ازپنجره بدرون اطاق‌میتابد دیده‌میشود این‌اتم‌ها که درهمه‌جا پخش‌شده‌اند عناصری هستند که سراسر طبیعت از آنها ترکیب میگردد . »

دمکریت عاشق کشف رابطه علت و معلولی قضایا بود تا جائی که میگفت « کشف و توضیح یك جریان علت و معلولی را بر تحصیل تاج و تخت ایران ترجیح میدهم . »

دمکریت با اعلام فرضیه اتمی‌خود، وجود مجرد مطلق را نفی نمود بنظراو اتم انواع مختلف دارد وبرحسب شکل وصورت، خردی وبزرگی، نظم وترتیب ووضع ومکان ممکن‌است بصورت‌های مختلف وگوناگونی درآید بطوریکه بعضی‌ازآنها بعلت خردی محسوس نیست وبرخی‌بواسطهٔ عظمت وبزرگی قابل اندازه‌گیری نمیباشد.

دمکریت اتم هـا را ازلی و ابدی میدانست بطوریکه نه منهدم و معدوم میگردند ونه ازنو ایجاد شده وتکوین پیدا میکنند، غیرقابل قسمت ولایتجزی و نفوذ ناپذیرند و پیوسته موقعیت خود را در فضای لایتناهی تغییر میدهند .

چنانکه گفتیم دمکریت و طرفداران او بوجود خلاء معتقد بودند و میگفتند که اگر خلاء وجود نداشت نه تنها اشیاء نمیتوانستند در حرکت دائمی باشند بلکه هیچ چیزی نمیتوانست پدیدارشود ودرجای معینی‌بطور

فشرده باقی میماند .

دمکریت جبری بود وعقیده داشت که **ضرورت‌جبری درسراسر طبیعت حکمفرماست و جهان را جائی برای ظهور اتفاقات و تصادفات نیست** او جهان را قابل شناسائی تشخیص میدهد ولی عقل را یگانه وسیله حصول معرفت میشمارد و میگوید از طریق مدرکات حسی حصول علم کامل ممکن نیست و در عین حال معتقد است که تعقل و ادراك عقلی اشیاء بدون محسوسات امکان ناپذیر است چون حواس برای عقل مواد تهیه میکنند وعقل نیز بوسیله ربط واتصال این مواد بماهیت قضایا واشیاء پی میبرد، دمکریت محسوسات را به‌تنهائی قابل اعتبار نمیداند واز این جهات مانند یك راسیونالیست فکر میکند ، این جنبه ضعف همواره مورد استفاده واستناد ایده‌آلیست ها و مرتجعین جهان قرار گرفته است.

دمکریت میگفت «احتیاج، همه‌چیز را بمردم‌آموخت ما ازراه تقلید وتأسی مهمترین کارها را از حیوانات یادگرفته ایم و بخصوص شاگردان عنکبوت‌هستیم زیرا بافندگی‌وخیاطی‌را ازاو گرفته‌ایم، شاگردان‌چلچله‌ایم چون طرز ساختن خانه را از او تقلید کرده‌ایم ، شاگرد مرغان هستیم‌زیرا خواندن آواز را ازمرغانی نظیر قو وبلبل یادگرفته‌ایم.

دمکریت وجود خدا را انکار میکرد وهیچ چیز را مخلوق ومصنوع نمیدانست .

ظهور تصوف و ایده‌آلیسم دریونان

آشفتگی وضع اقتصادی ، جنگهای دائمی برای جلب غلامان ، تنگ بودن کار برای طبقه آزاد و تحمیل هزینه زندگی این طبقه بدولت ، روز بروز اختلاف طبقاتی و ورشکستگی رژیم اقتصادی را در یونان قدیم تشدید مینمود ، آتن درنتیجه همین مشکلات اقتصادی ازاهمیت ومقام دیرین افتاد واسپارت مقام اول‌را احراز نمود ولی اسپارت نیز تحت تأثیر همین‌عوامل اقتصادی پس‌از چندی بسرنوشت آتن دچار گردید.

شکستی که دراوضاع اقتصادی آتن پدید آمده بود بنیان عقاید و افکار مادی ومنطقی قدیم را که مولود شرائط مساعد اقتصادی آن عصر بود سست گردانید وعجز وبیچارگی اکثریت سبب گردید که روح تصوف

وایده‌آلیسم درافکار عمومی وآراء فلاسفه و متفکرین زمان منعکس گردد وتفکرات مادی ومنطقی قدیم جای خودرا به‌تصوف وخیالبافی وسفسطه و جدل بسپارد .

فلاسفه ایندوره چون از کشف علل تیره بختی و فساد جامعه عاجز بودند ناچار برای تسکین هیجان عمومی و تحکیم موقعیت خود و طبقهٔ حاکمه زمان باشاعه تصوف کمك کردند و کوشش کردند باداروی‌نصیحت واندرز های اخلاقی دردهای اجتماعی را درمان کنند .

برای‌آنکه‌بآراء سفسطه‌آمیزاین‌عصر آشناشویم **نظریه‌پروتاگور** Protagores (۴۱۷-۴۸۰ق-م)راراجع بدرك‌وتشخیص‌حقیقت‌ذکرمیکنیم پروتاگور میگفت اساساً حقیقتی‌وجود ندارد زیرا انسان برای درك‌حقیقت ازحواس‌خود استمداد میطلبد وادراك حواس هم دراشخاص یکسان‌نیست، درنتیجه هر کس هرچه را حس میکند معتبر میداند درحالیکه خود میداند که دیگران همان را طور دیگری حس میکنند از طرفی اموری هم که بحس‌درمیآید ثابت وبی‌تغییر نیست بلکه ناپایدار ومتحول میباشد، این‌است که یك‌جا ذهن‌را باید میزان همه امور بدانیم و درجای دیگر باید قبول کنیم که‌آنچه درك میکنیم حقیقت نیست ودرنتیجه به‌حقیقتی قائل نباشیم ، یکی دیگر از سوفسطائیان **گورگیاس** Gorgias است (۳۷۵ - ۴۸۳ ق-م) که وی نیز درسفسطه مهارت فراوان دارد ازجمله گفته‌های او یکی این است که وقتی ما قبول کردیم که عدم موجود ووجود نیزموجود است درحقیقت بین وجود وعدم فرقی قائل نشدیم بنابراین‌اگر وجودرا لاوجود بدانیم مرتکب اشتباه نشده‌ایم .

سقراط (۳۹۹-۴۶۹ق-م) ازجمله کسانی که‌دراثر انحطاط تمدن یونان وآشفتگی وضع اقتصادی برای درمان دردها متوجه تعلیم مسائل اخلاقی شده و کوشش کرده است که ازاین راه مشکلاتی را که در نتیجه غلط بودن سازمان اقتصادی حاصل شده درمان نماید، سقراط متفکروخطیب معروف یونان است .

ازسقراط نوشته‌ای‌برجای نمانده؛ این‌حکیم همهٔ وقت‌خودرامصروف آن میداشت که در بازار و باغ های عمومی و چهارراه ها و میدانهای ورزش با سئوالات استادانه ای که طرح مینمود شنوندگان را از عهدهٔ

باسخ گفتن عاجز سازد وخودپسندی و ادعای بیجای آنان را آشکار کندو باین ترتیب آزارشان دهد درنتیجه همین روش بود که عوام فریبان، لاف زنان و زورمندان او را به بیدینی متهم ساختند تا عاقبت ناچار شد در سن هفتاد ویك سالگی بسال ۹۹ پیش‌از میلاد جام شوکران را بنوشد و جان تسلیم کند.

سقراط کلامی نافذ و مؤثر داشت و شنونده را تحت تأثیر میگرفت افلاطون دروصف اومینویسد «... هنگامیکه من سخنان اورا میشنوم قلبم بشدت بتپش میافتد واشك از دیدگانم جاری میشود ومی‌بینم گروه کثیری ازمردمان دیگر همان تأثرات را درخود حس میکنند...»

سقراط برای آنکه مفهوم عدالت، نیکی و یا خیر را تشریح نماید بروش‌زایمان متوسل‌میشد یعنی یکنفررا مخاطب قرار میداد وازومیپرسید «خیر» چیست پس‌ازگفت وشنود وانتقادگفته های طرف بالاخره بفرمولی که تاحدی جامع وقابل قبول باشد میرسید، وی‌میگفت من مانند مادرم‌فن مامائی دارم او کودکان را در زادن مدد میکرد ومن نفوس بشری‌رابرای درك حقیقت یاری و کمك میکنم.

او باروش استهزائی خود مردم را وادار میکرد که هنگام قضاوت اشتباه نکنند وبدانند آنچه از روی وهم وخیال بآن علم وایمان دارند در واقع نسبت بآن بصیرت واطلاعی ندارند.

وی معتقد بجاودانی بودن روح بود و بهترین راه اصلاح جامعه را درتزکیه نفس وتشخیص خوب ازبد میدانست ومیگفت چون خوبی دانستنی است آموختنی هم میباشد وعقیده داشت هیچ کس آگاهانه پیرامون شرو فساد نمیگردد، سقراط گمان میکرد که اگر امراء ومدیران جامعه خوب تربیت شوند تمام درد ها درمان خواهد شد وازاین معنی غافل‌بود که‌امراء ترتیب شده نیز هدفی جزحفظ موقعیت طبقاتی وتأمین منافع مادی درسر ندارند و مادام که راحت اقلیت در رنج اکثریت است یعنی ستمگران و ستمکشان دربرابرهم قرارگرفته‌اند مشکلات اقتصادی واجتماعی ازطریق اندرز ونصیحت حل نخواهد شد.

بحث وگفتگو در مسائل مختلف اجتماعی سبب گردید که سقراط متوجه مسائل منطقی گردد او عقیده داشت که تعریف‌صحیح نقش مهمی در

فهم مطالب بازی میکند بهمین علت بکلیات مسائل منطقی نظیر نوع، جنس، تصور، تصدیق، برهان وقیاس پی‌برد - ارسطو بااستفاده ازکلیاتی که توسط سقراط در زمینه مسائل منطقی طرح و بی‌ریزی شده بود علم منطق‌را وضع کرد. سقراط ازطریق استقراء واستنتاج بتوضیح و تشریح مسائل اخلاقی واجتماعی مشغول میشد و کوشش میکرد تاازاین راه امور مختلف را مطالعه وتوضیح نماید.

بااینکه سقراط اطاعت از قوانین شهر و مدینه را وظیفه هر کس میداند ومعهذا درمکالمات خود باهیپیاس توضیح داده‌است «...**عدالت واقعی برتر از قانون میباشد و در مقام بالاتری واقع شده، همچنانکه حقیقت برتر ازعرف وعادت میباشد...**»

افلاطون

(۴۲۷-۳۴۷ ق-م) افلاطون ازشاگردان معروف سقراط بود ومدت ده سال در مکتب او بتحصیل حکمت واستماع مناظرات اشتغال داشت، پس از مرگ سقراط افلاطون بسیر وسیاحت پرداخت و پس از مراجعت بآتن باغی را که خارج از شهر داشت برای‌ترویج عقاید خودبرگزید این‌باغ که بنام‌آکادمی Académig معروف‌شده مرکز اجتماع پیروان او بود، افلاطون خود ازجناح اشراف و اریستوکراتهای یونان و وابسته به ارتجاعی ترین محافل حاکمه زمان بود، وی تحت تأثیر شرائط بحرانی عصر خود متوجه معنویات و تخیلات وعالم «مثل» گردید، واز توجه وتحقیق درعالم محسوسات اعراض نمود، بنظر او فیلسوف حقیقی کسی است که برای کشف اسرار عالم در خود فرورود وروح خویش‌را پرورش دهد، او محسوسات وآنچه بکمك‌حواس انسان قابل‌تشخیص‌است اصیل وواقعی نمیدانست، وفقط معقولات ومعنویات را دارای حقیقت واعتبار میشمرد.

مثل افلاطونی

افلاطون برای موجودات، دو عالم قائل بود، که یکی را عالم مثل یا معقولات و دیگری را عالم محسوسات بااشباح میخواند، بنظر او عالم مثل عالمی‌است حقیقی وواقعی وعالم اشیاء عالمی است مجازی و فناپذیر، آنچه حقیقی وابدی‌است‌همان معقولات است، افلاطون برای‌توضیح نظریه خود واثبات اینکه‌عالم‌جسمانی

پرتو و اثری از عالم مثل است میگوید «کسانی را بنظر آورید که در غاری محبوسند و روی آنها بدیواری است که مقابل در غار قرار گرفته ، این اشخاص چون پشت بدر غار ایستاده اند قادر نیستند آنچه را که خارج ازغار تحقق میپذیرد مشاهده نمایند ، و بنابراین بااشیاء حقیقی سر و کار ندارند ، اشخاصی که در بیرون غار و با محمولات گوناگون درحرکتند وقتیکه با بارهای خود ازمقابل غار میگذرند سایه آنها از روزنه بدیوار مقابل میافتد و زندانیان این اشباح را می بینند ولی از حقیقت این سایه ها بی‌خبرند و به غلط با خودگمان میکنند که سایه‌ها حقیقتاً دارای شخصیتی هستند ...»

افلاطون از این مقدمه نتیجهٔ ایده‌آلیستی بزرگی میگیرد و میگوید که کلیه محسوسات ومدرکات بشری ازحقیقت عاری است ومردم روی زمین مانند زندانیان غار آنچه را که حس میکنند وحقیقت می‌پندارند درحقیقت مانند همان سایه هائی است که از روزنه غار بدیوار میافتد وتمام مدرکات حسی انسان جزسایه وشبح چیز دیگری نیست .

افلاطون مشهودات ومحسوسات را حقیقت نمیدانست

باین ترتیب «اساس حکمت افلاطون باین است که محسوسات ظواهراند نه حقایق وگذرنده اند ، نه اصیل و باقی، وعلم بآنها تعلق نمیگیرد بلکه محل حدس وگمانند وآنچه که علم بآن تعلق‌میگیرد عالم معقولات است ، باین معنی که هرامری از امور عالم چه مادی باشد مانند حیوان ونبات وجماد وچه معنوی مانند زشتی ، خردی ، شجاعت ، عدالت و غیره اصل وحقیقتی‌دارند که بحواس درك نمیشوند وتنها عقل آنهارا درك میکند وآن حقیقت صورت یامثال اشیاء است باین ترتیب افلاطون میگفت حقیقت کبوتر خود کبوتر که حیوانی‌پرنده، مرئی‌ومحسوس‌است‌نمیباشدبلکه مثال یا (ایده Idée) را حقیقت کبوتر میدانست - افلاطون میگفت روح انسان قبل‌ازآنکه درزندان جسم اسیر شود کلیه حقایق‌را درعالم‌مجردات درك نموده وبه‌حقیقت زیبائی ونیکوئی پی برده‌است - بنظراو محسوسات ما دراین عالم فقط وسیلهٔ تذکراست ونقش مهمی در معرفت اشیاء ندارد روح انسان جاودانی وپس ازمرگ ازبدنی به‌بدن دیگرمنتقل‌میشود، علم اکتسابی نیست بلکه ذاتی روح است.

بسیاری ازنظریات ایده‌آلیستی افلاطون‌بشدت مورداعتراض‌ارسطو شاگرداو قرارگرفت ارسطو با رد نظریه مثل‌ثابت کرد که نه‌تنها باقبول «مثل» مشکلی حل نمیشود بلکه بر تعداد مشکلات‌افزوده‌خواهد شد - ارسطو دریکی ازآثار خودگفت : «بااینکه هم افلاطون وهم حقیقت را دوست دارم ولی‌وظیفهٔ مقدس بمن‌فرمان میدهد که حقیقت‌را ارجح‌بدانم».

پیر روسو در کتاب خود میگوید «افلاطون رابطه های ظریف و حساسی‌را که مابین فکرعلمی‌وحقیقت درحال پیداشدن بود قطع کردوچون برخلاف‌اراده خود شاگرد سوفسطائیان بود بعلم جنبه عرفانی داد وآنرا واردردرظلمات‌مسائل‌غیرمنطقی‌نمود، وعلم چه‌رنجهاوزحمتهادید تاخودرااز این ظلمت رهائی بخشید. که میداند که اگر قوانین قطعی برای علم وضع نمیکردند ترقی‌آن تا چه‌اندازه پیشرفت میکرد ، این‌دانشمند اصرارداشت منجمین را به‌بیان حرکات دورانی سیارات باسرعتهای ثابت وادارنماید... تا وقتیکه کپلر Kepler جرئت کرد وامریه اورا باطل نمود...»

نظریات اجتماعی افلاطون

بااینکه افلاطون در کتاب جمهوریت‌وقوانین،سخنی از زندگانی اشتراکی بمیان آورده ودرطرحی که برای اصلاح زندگانی مردم ریخته پیشنهاد کرده است که شعراء تبعید وعموم مردم تحت تربیت سخت قرارگیرند وثروت و زنان ازانحصار عده‌ای معدود خارج شود ، معذلك باید وی‌را طرفدارجدی اختلاف طبقاتی شمرد، اودرباره دولت میگفت هدف دولت باید این باشد که مناسبات بین اصناف وطبقات مختلف را حفظ کند ونگذارد غلامی در صف پیشه‌وری وارد شود ویا پیشه‌وری در صف تجار درآید ، افلاطون طرفدار جدی حکومت اشراف قدیم واریستوکراتها بود و در راه تجدید قدرت آنان کوشش بسیار کرد بعقیدهٔ اوهیئت حاکمه درحکم سر، سپاهیان و قوای تأمینیه بمنزله سینه، وپیشه‌وران و کشاورزان که برای رفع حوائج مادی کار میکنند مانند شکم میباشند .

با وجودکوشش های عملی که افلاطون برای حفظ اوضاع موجود عصر خود کرده است و با تناقضاتی که درآراء او موجود است، نظریات

ایده‌آلیستی وی راجع بجامعه اشتراکی (در کتاب جمهوریت) نیز قابل توجه است .

فلیسین شالای Felicien Challaye در کتاب تاریخ مالکیت، نقشه ایده‌آلی افلاطون‌را راجع بیك اجتماع نوین، منظم وهم‌آهنگ به‌این نحو تلخیص میکند « حکومت برای برآوردن نیازمندیهای مردم بوجود میآید، فرد برای ادامه زندگی خود بدیگران نیاز دارد تایاری‌آنان‌منزل داشته باشد ، غذا بخورد ، لباس داشته باشد حمایت و حفاظت بشود و بطورکلی اداره شود ، تمام افراد از روز تولد خود باخصائص واستعداد های مختلف بوجود میآیند. دولت باید بادرنظرگرفتن این صفات مختلف کارها را میان اهالی شهر تقسیم کند ، مردم باید بسه طبقه قسمت شوند : کشاورزان وصنعتگران، جنگجویان، وکارمندان دولت. طبقه اول‌باید تابع طبقه دوم وطبقه دوم زیرنظر طبقه سوم باشد .

دراین‌اجتماع که ازنظر سیاسی هرطبقه زیرنظر وتسلط طبقه‌دیگر است نباید تسلط اداری بتسلط اقتصادی تبدیل شود ، بلکه منافع مادی باید میان مردم بطورتساوی تقسیم شود ـ درمورد کشاورزان وصنعتگران افلاطون معتقد نیست که اموال آنان بفرزندانشان به‌ارث برسد ولی بآنان اجازه میدهد که از دسترنج خود آزادانه استفاده کنند ، مشروط برآنکه مقداری نیز برای کمك بزندگی دیگران بدولت بپردازند .

جنگجویان باید درمورد دشمن کشور خویش‌بسیار بیرحم‌باشند ولی بهموطنانشان بهیچوجه جور وستمی روا ندارند ، البته چنین مردم وظیفه شناسی، فقط درسایه آموزش وپرورش درست، بوجود میآیند وآن مردم تربیت شده را مقررات منطقی وصحیحی باید اداره کند»

در کتاب سوم جمهوری، قسمت اصلی نظریه افلاطون‌راجع‌بزندگانی اجتماعی مردم است:

«من قبل‌از همه چیز معتقدم که این مردم نباید چیزی داشته باشند که فقط بخودشان تعلق‌گیرد، هیچ خانه یادکانی نباشد که کسی حق ورود بآنرا نداشته باشد، همه سر یك‌میز باهم غذا بخورند وباهم بدون تکلف زندگی کنند .

سربازان باید زیر چادر ودرخیمه ها بطور تساوی باهم بسربرند برای سربازان، نگهداشتن پول زیر سقف منزل‌خود وتزیین‌لباس خویش با طلا و نقره ، غذا خوردن در ظرفهای قیمتی و حتی دست زدن بپول ممنوع است .

مردم برای‌آنها غذا حاضر میکنند ووسائل زندگی‌را مهیامینمایند، زیرا اگر جنگجویان صاحب پول وطلا ونقره باشند، حتی بصرفه جوئی و نگهداری آن نیز علاقمند میشوند ، حس جمع آوری تمول و رقابت و حسادت و بیشترخواهی درآنان تقویت می‌یابد و دراینصورت بجای اینکه مدافع دولت باشند، مخالف ومبارز باهیئت حاکمه میشوند .

جنگجویانی که ابراز لیاقت کرده باشند، پس‌از سن معینی واردطبقه سوم شده وبعضویت دولت وهیئت حاکمه درمیآیند :»

افلاطون معتقد است : همانطورکه ثروت باید بین مردم مشترك باشد ، زنان و بچه ها نیز مال همه است « بمنظور ایجاد نسل و تکمیل افراد مملکت ، دولت بمردان و زنان اجازه میدهد ، بچه هائیکه بوجود میآیند به شیرخوارگاههای عمومی سپرده شوند و بوسیله دایگانی غیراز مادر خود، بزرگ شده در دیستانهای همگانی پرورش یابند . زمانیکه ثروت و زن و فرزند ، عمومی ومال همه شد، غم وشادی نیز میان مردم بتساوی تقسیم میشود ، بدین ترتیب یگانگی واتحاد کشور بوضع مطمئن‌تری تأمین میشود زیرا بزرگترین خوشی وسعادت برای دولت ومملکت ، اتحاد و اتفاق ، و اسفناك‌ترین وضع برای آنان ، نفاق و جدائی طبقات مختلف است .»

آراء ایده‌آلیستی افلاطون ، پس‌از انتشار مورد انتقاد قرارگرفت از جمله شاگردش ارسطو نیز بمخالفت با نظریات او برخاست افلاطون در پایان عمر دریافت که نظریات او جز درعالم خیال صورت‌پذیر نیست، بهمین جهة به‌تعدیل آراء خود همت‌گماشت ازجمله بامالکیت خصوصی با قید اینکه محدود باشد موافقت نمود ، برای ازدواج مقرراتی قائل شد و مهریه را ممنوع کرد .

جملات زیر منسوب بافلاطون است:

« زندگی برای انسانی که با موانع حیات خویش میجنگد بسیار جالبست ، ازضعف وناتوانی منال، ازچیزی گله وشکایت مکن، زیرا حاصل آن تأثر و دلسوزی است که آنهم تراوش روحهای ناتوانست ، کوشش برای پیشرفت بجلو، هدف زندگیست.

غالب بیماریهای اجتماعی وسیاسی که ازآن رنج میبری در اختیار خود تست ، فقط اراده وقدرتی برای تغییر آنها لازمست ، میتوانی بطرز دیگر ، بشیوهٔ خردمندانه‌تری زندگی کنی ، اگر درآن باره بیندیشی و واندیشهٔ خودرا بکار بندی»

ارسطو Aristote

ارسطو در پانزده سالگی دراثر مرگ پدر، تحت سرپرستی قیمی دانشمند قرارگرفت وتحت تعلیمات او بمطالعات علمی مأنوس گردید پس از چندی از (استاگیرا) بآتن که مرکز فعالیتهای سیاسی‌واقتصادی بود مسافرت نمود ودرآنجا رحل‌اقامت افکند و درصف پیروان افلاطون درآمد ولی دیری نگذشت که ازمتابعت اودست کشید ویك‌چند برحسب دعوت فیلیپ‌مقدونی بمعلمی اسکندر اشتغال ورزید، بعد ها پس‌از مراجعت بآتن مکتب فلسفی خودرا بنام لیسه Lycée تأسیس نمود .

آراء ونظریات ارسطو بعلت وضع طبقاتی‌او وبهبودی که دراوضاع اقتصادی و اجتماعی یونان در اثر فتوحات اسکندر حاصل شده بود کمتر جنبه ایده‌آلیستی داشت ، بطوریکه میتوان فلسفه اورا مرحله عالی تکامل فلسفه یونان بشمار آورد . ارسطو چنانکه اشاره شد حس واقع بینی و کشف حقیقت‌را باندیشه غوروتتبع برای وصول به(مثال) و کمال مطلوب ترجیح میداد ، منطق ارسطو برخلاف افلاطون کوشش میکند که فکر را ازآسمان بزمین آرد وحقیقت و واقعیت را دراشیاء خصوصی وجزئی‌نشان دهد ـ ارسطو باوضع علم منطق آلت وافزار واسلوب نوینی برای‌تجزیه وتحلیل مسائل مختلف بدست‌آورد ، افلاطون بطالبان مکتب خود میگفت «هر کس هندسه نمیداند باینجا قدم نگذارد.»

ولی‌ارسطو باوضع علم منطق فقط‌آشنایان باین‌علم‌رادرمکتب خود میپذیرفت وباآنان از در بحث ومطالعه درمیآمد، پس‌ازآنکه ارسطولیسه

را افتتاح کردتصمیم گرفت‌آثارعلمی‌وفرهنگی‌عصرخودرا نظم‌وترتیبی‌دهد. پیر روسو مینویسد که ارسطو «شاگردان خودرا بدسته های چندی تقسیم کرد که هریك ازآنها میبایست درقسمت‌معینی ازمعرفت انسان‌مطالعه نماید و از این‌کار مشترك یکدایرةالمعارف باعظمتی نتیجه گردید که از منطق مطلق شروع شده وبه حیوان شناسی ، فیزیك ، نجوم ، هواشناسی وغیره میرسد ، بنا براین همانطوریکه آقای لئون روبن Leon rubin اظهار داشته است «بسیاری از مطالعات مفصلی که درآثار ارسطو دیده میشود ممکن است تألیف خود او نبوده وفقط درمکتب او مطالعه شده باشد». این نظریه با توجه بمقام و نفوذ سیاسی ارسطو شایان توجه و قابل قبول است .

ارسطو معلومات عصر خویش را در چهار بخش مورد مطالعه قرار دارد .

۱ ـ ارگنون Organon که در بارهٔ منطق و کشف و بیان حقیقت گفتگو میکند .

۲ ـ الهیات یافلسفه اولی«متافیزیك» که درباره منشاء واصل‌وجود گفتگو میکند .

۳ ـ طبیعیات یافلسفه سفلی (فیزیك) که متضمن‌بحث درمسائل‌طبیعی وعلمی است .

٤ ـ سیاسیات که از امور و مسائل اجتماعی نظیر دولت ، حقوق و تکالیف بشری گفتگو میکند .

ارسطو کوشش کرده است که کلیه اطلاعات علمی و هنری عصر خویش را بااسلوبی صحیح‌تر ازپیشینیان دردسترس مردم قرار دهد ، برای این منظورحکمت‌را به‌سه‌شعبه تقسیم میکند .

۱ ـ حکمت نظری ـ دراین رشته انسان کوشش میکند بیاری فکر خود صحت و سقم فرضیات و تصورات خود را کشف کند ، حکمت نظری شامل الهیات ، طبیعیات و ریاضیات است .

۲ـ حکمت علمی ـ دراین شعبه از حکمت که شامل اخلاق ، اقتصاد وسیاست است انسان بیاری علم ، کردار و رفتار خودرا هدایت و

رهبری میکند .

۳ ـ حکمت هنری ـ که بیاری آن علم ومعرفت برای تجسم و بیان وجلب منافع مورد استفاده واقع میشود. حکمت هنری شامل شعر، نقاشی، مجسمه سازی وغیره میباشد .

ارسطو برخلاف افلاطون درمورد طبیعت، مادی فکر میکرد یعنی بواقعیت خارجی محسوسات معتقد بود . وی میگفت « **سعی در اثبات اینکه طبیعت وجود دارد مضحك است ـ زیرا این موضوعی است واضح و بدیهی**... »

ارسطو میگوید « هیچ تجربه‌ای بما نشان نمیدهد که کدام انسانی « فی‌نفسه » انسانهای جزئی را بوجود آورده است یا از کدام درخت بلوطی فی‌نفسه درختهای بلوط جزئی‌ناشی شده... بلکه تجربه بمامیآموزد که انسان جزئی هست که انسان جزئی را تولید میکند پس‌فرضیه‌افلاطونی بهیچوجه با تجربه وفق نمیدهد . . . آنچه وجود دارد گروه بیشماری از افراد است وهیچ چیز بجز افراد وجود ندارد واین افراد بعضی ساکن و پاره‌ای جاندارند و دربین خود توالد وتناسل میکنند وهمیشه انسان جزئی است که انسان جزئی را تولید میکند و وجود « جوهری » همان وجود فردی است و نباید آنرا در جای دیگری جستجو کرد ـ ارسطو میگوید هرفردی را ممکن است از ده صورت مختلف مورد بررسی قرارداد واین ده صورت‌را «معقولات» نامیده ـ راجع بیك «فرد» میتوان گفت که‌وجود دارد «جوهر» و دریك مکانی هست (مکان) ودریك لحظه‌ای‌هست (زمان) و دارای پاره‌ای صفات است (کیف) و در کمیتی هست (کمیت) و پاره‌ای روابط با دیگران دارد (اضافه) و نشسته یا خوابیده است (وضع) و تحت بعضی تأثیرات است (انفعال) وبرخی اعمال انجام میدهد (فعل) و بالاخره پاره‌ای تملکات دارد (ملکیت). وهر کس فرد را از این جنبه های مختلف مورد بررسی قرار دهد ازاو شرح وبسط کاملی دارد. ـ اما داشتن شرحی ازافراد کافی‌نیست بلکه برای شناختن باید به‌بینیم رشتهٔ عللی که هرواقعیت فردی بدان وابسته‌است کدامند؟ ارسطو این علل را ٤نوع تقسیم میکند : علت مادی ، علت صوری، علت فاعلی و علت غائی، علت مادی عبارت از

چیزی است که شیئی باآن ساخته میشود مثلا درمجسمه مفرغی، مفرغ علت مادی مجسمه است.

علت صوری «قالب» و«جوهری»است که وقتی بماده متصل گردید علائم مشخصه‌ای را که درتمام افراد همنوع دیده میشود بوجود میآوردمثلا علت صوری یك مصنوع انسانی مثل مجسمه همان صورت وشکلی است که مجسمه‌ساز بمجسمه خود خواهد داد .

علت فاعلی عبارت ازمجموعه اعمالی‌است که اثری‌رابوجود میآورند این‌علت منشاء حرکت است علت فاعلی مجسمه مفرغ مجموع حرکاتیست که مجسمه‌ساز بوسیلهٔ آنها مجسمه خودرا طرح ریزی کرده ـ یا مقاربت مرد و زن علت فاعلی پیدایش فرزند است.

علت غائی مقصدی است که بخاطر آن هرچیز یافعلی بوجود آمده است مثلا مجسمه‌ساز یابرای سود شخصی ویابمنظور کسب افتخارویا برای ایجاد یك‌اثر هنری مبادرت بساختن مجسمه میکند .

ارسطو جهان را جاودانی میداند و آغاز و انجامی برای دنیا قائل نیست .

وی مکان‌را «جهان» محدود وزمان را عبارت از لحظه بی نهایت کوچکی میداند که بین گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد وآینده‌ای که هنوز نیامده قرار گرفته است(۱)

ارسطو مدار عالم‌را برقوه وفعل‌میدانست، قوه یعنی استعدادوامکان برای بودن یك‌شیئی وفعل یعنی بودن ووجود خارجی‌آن‌شیئی، پس وجود گاه بالقوه‌وگاه بالفعل است چنانکه گل بالقوه آجر است وهمینکه عمله درآن کار کرد و حرارت دید بالفعل آجر میشود و یا تخم هرگیاه بالقوه گیاه است ...

ارسطو بحرکت معتقد بود وطبیعت را مبداء حرکت وتغییرمیدانست ومیگفت حرکت درخارج ازاشیاء وجود ندارد بلکه حرکت وتغییر ذاتی اشیاء است او دریکی ازرسالات خود به شش نوع حرکت که عبارتند از :

۱ـ اقتباس از کتاب ارسطو از اندره کرسون ترجمه : کاظم عمادی

ظهور ، نابودی ، نمو، کاهش، تغییر کیفی، وتغییر مکانی‌است اشاره میکند ارسطو ضمن بحث درمقوله حرکت ازمحرك اول یامحرك جاودانی سخن میگوید بنظراواین‌محرك منشاء حرکت وعلت اساسی کلیه تغییرات‌وتبدلات است ، این نظریه ایده‌آلیستی ارسطو ظاهراً یادگار تعلیمات استاد او افلاطون‌است ـ درقسمت روح نیز نظریه افلاطون باارسطو سازگار نیست زیرا افلاطون عقیده داشت که روح مستقل ازجسم، وجود خارجی دارد در حالیکه ارسطو دراین مورد نظری مادی ومنطقی داشت ومیگفت «روح بدون جسم نمیتواند وجود داشته باشد»

ارسطو برای وجود مراحل ودرجاتی قائل است و میگوید جمادات چون کمال یافته ونمو کرده اند بصورت نبات درآمده اند ونباتات حساس گردیده بمرحله حیوانیت رسیده‌اند وبمرور زمان حیوانیت تاانسان کمال یافته‌است. وامتیاز انسان برسایر حیوانات بتفکروتعقل است‌ارسطودرآثار فلسفی خود ازمنطق بنام یك‌علم جداگانه نام میبرد ، بااینکه ارسطو هم ازمنطق عینی وهم از منطق ذهنی سخن گفته ، ولی همواره برای منطق عینی که مبتنی برمحسوسات ومشهودات‌است ارزش ومقام بیشتری‌قائل شده است منطق ارسطو چون ریشه های ایده‌آلیستی داشت در قرن نوزده در مقابل منطق دیالکتیك عملا محکوم گردید.

نظریات اخلاقی ارسطو

بنظر ارسطو آنچه انسان انجام میدهد برای سود وخیر است ومطلوب نهائی انسان خوشی وسعادت است، منتهی مفهوم‌خوشی وسعادت برای‌همه‌یکسان نیست ، بعضی خوشی را درجمع مال، برخی دراحراز مقام و جمعی خوشی را درلذات جسمانی میدانند بنظر او فضیلت دراعتدال است و انسان باید بین زیاده‌ونقصان حد وسط را انتخاب کند زیرا فی‌المثل تهور وجبن هردو ناپسند وحد وسط آن یعنی شجاعت مطلوب وپسندیده است .

ارسطو در کتاب اخلاق درتوصیف عدالت میگوید «عادل کسی‌است که ازقوانین پیروی کند و دررفتار خود بادیگران قواعد تساوی‌وبرابری را رعایت نماید ، ظالم کسی است که هم ازقوانین سرپیچد وهم‌درثروتها

خوشیها نصیب خود را بیشتر از آنچه بایستی طلب کند و در اموری که بخوشی منتهی نگردد سهم خود را کمتر سازد » .

نظریه ارسطو درباره دولت

ارسطو میگفت انسان درعین حال که منافع عمومی رادرك میکندمیکوشد تازندگی‌شخصی‌را براساس واصول بهتری قراردهد اوانسان‌را حیوانی‌سیاسی میدانست و چون بین غلامان وصاحبان برده اختلاف اصولی قائل‌بود واین تباین‌را امری عادی وضروری تصورمیکرد عقیده داشت که‌جسم درغلامان و روح در آزادگان مقام اول را احراز کرده است و چون روح همواره برجسم حکومت میکند پس حکومت آزادگان برغلامان نیزامری عادی و لازم وضروری‌است اوحتی‌عقیده‌داشت که غلام بودن‌بنفع وصلاح زیردستان است و غلام جزو آلات و وسائل جاندار خانه است .

شکل‌دولت از نظر ارسطو

ارسطو حکومت جمهوری را بمعنی اخص اختلاطی از اولیگارشی و دموکراسی میداند و میگوید معمولا حکومت هائی را جمهوری میخوانند که تمایل بطرف دموکراسی دارند و حکومتهای اشرافی حکومتهائی هستند که بیشتر بطرف‌اولیگارشی متمایلند. بعقیده ارسطو نجابت‌وتربیت پسندیده خاص ثروتمندان است. منشاء اختلافات اجتماعی، بعقیده‌اوعدم تساوی مردم در آزادی، ثروت وفضیلت است .

ارسطو با حکومت جباران و مستبدین مخالف است و اعمال شخص جبار Tyran را بدین نحو توصیف میکند ، **سرکوب کردن گردن فرازان ، راندن مردان قویدل، جلوگیری از تشکیل اجتماعات، مبارزه باآموزش و بیداری افکار، جلوگیری ازرفت‌وآمد از شهری بشهر دیگر ، اعزام جاسوس دربین‌مردم** برای‌گوش دادن بحرفهائی که دراجتماعات گفته میشود کاشتن تخم نفاق و افترا بین مردم ـ اصل دیگر استبداد فقیر کردن مردم است ، برای اینکه خلق را بتأمین معاش روزمره خود سرگرم‌سازد تا دیگر وقت اینکه برضداو توطئه‌چینی کنند نداشته باشند **جبار بجنك میپردازد** تا فعالیت رعایای خود را بدانجانب معطوف کند ـ جبار جز نابکاران‌را دوست ندارد زیرا تشنهٔ تملق

و مزاج گوئی است و هیچ‌روح آزادی نیست که در برابر اوحاضر بزبونی و تملق شود.

بطوریکه‌میبینیم توصیفی که‌ارسطو ازجباران کرده‌امروز نیزدرباره مستبدین و مرتجعین زمان صادق است واین عناصر امروز نیز ازاصولی که سقراط در بیست ودوقرن پیش یادکرده برای حفظ موقعیت ناپایدار خود استفاده میکنند.

علت انقلاب

ارسطوعلت‌اساس کلیه‌انقلابات‌اجتماعی‌را دراختلاف زندگی‌مادی‌مردم‌میدانست ومیگفت درمحیط‌اجتماع عدهٔ ای در رفاهیت وجمعی دربدبختی بسر میبرند و همین منشاء اختلافات ومبارزات‌اجتماعی وسبب‌اصلی‌تغییر دولتهاست.

بنظر ارسطو **انقلاب هنگامی رخ میدهدکه‌مردم درحقوق یکسان نباشند** و از نظر اموال و اجر ومزد ومراتب ودرجات میان‌آنها تناسب و استحقاق رعایت نشود.

ارسطو بهترین نوع‌حکومت‌را حکومت جمهوری دمکراسی میداند ومعتقد است که‌کلیه مردان آزاد Citoyen باید دراتخاذ تصمیمات شرکت کنند و آزادی و برابری برای‌همه‌آنهارعایت شود.

ارسطو باحکومت اشراف وسلاطین درصورت‌رعایت مصالح عمومی روی موافق نشان میدهد، بنظر ارسطو فضیلت حاکم بافضیلت هر فردی که جزو مدینه شمرده شودیکسان‌است‌هر کس باید فرمان‌دادن وحکومت کردن را از فرمان بردن واطاعت نمودن‌آغاز نماید.

وی میگوید زندگی از فعالیت وآسایش یا ازجنگ وصلح ترکیب یافته، مقصود ازجنگ رسیدن بصلح ومقصود ازکاررسیدن بآسایش است.

نظریات اقتصادی ارسطو

ارسطو موضوع‌تحقیقات اقتصادی‌را، تدبیر درحسن ادارهٔاموال خانه، شهرو کشور وپیدا کردن وسائل ازدیاد درآمد میدانسته است، فروغی در کتاب سیر-حکمت‌از قول ارسطو مینویسد :« بشر در زندگی‌بمال وثروت‌محتاج‌است وابتدا آنرابطورساده وطبیعی ازآب وخاك تحصیل مینمود. ودرجمعیتهای کوچك بخوشی زیست میکرده است ، کم کم مال فراوان شد و معاوضه

پیش‌آمد و چون دامنه مبادلات وسیع گردید، بزندگی اجتماعی فساد راه یافت ، مشکلات معاوضه منتهی باختراع نقود شد ، مسئله ارزش و بهای اجناس و بازرگانی و صرافی و مرابحه و ربا و کارگری وکارفرمائی و مزدوری پیش‌آمد و مردم از زندگی سادهٔ خود دور شده بتعیش و تفنن افتادند ... بهترین اشکال اجتماع اینستکه دول، کم وسعت و کم جمعیت‌و مرکب از ملاکان و فلاحان باشند وازاین‌جمع آزادگان صاحب زندگانی و زن وفرزند بوده بفراغت بکسب‌معرفت بپردازند وزیردست خودبندگان داشته باشند که حوائج زندگی‌را فراهم سازند ...» درجای دیگر ارسطو چنین میگوید « ... نظر باینکه مردم در استعداد و فهم و هوش یکسان نیستند و یونانیان ازاقوام دیگر اشرفند ، اگر آنها را به بندگی بگیرند رواست که آزادگان باید بفراغت بوظائف‌انسانیت و کسب معرفت وتفکر بپردازند وکارهای بدنی را به‌بندگان واگذارند که درحکم بهائم وبمنزله آلات و ادواتند ... » درمورد زنان‌ارسطو میگوید زن ذاتاً پستتر‌ازمرد است وباید تحت نظر مرد اداره شود.

این‌بود خلاصه‌ای ازاصول‌عقاید‌اقتصادی‌ارسطو که‌ظاهراً برجسته‌ترین افکار نظری دوران بردگی است- لفظ (اکونومی Economi) ازآن زمان بیادگار مانده ومرکب ازدوکلمه یونانی (ایکس Oixos) بمعنی مجموع اموال یکنفر و(نوموس Nomos) بمعنی قاعده وقانون میباشد و امروز هم اشخاص صرفه‌جو را «اکونوم» میگویند.

ارسطو بزرگترین متفکر یونان باستان ودنیای قدیم است نظریات فلسفی و کتب و آثار او که خلاصه‌ای از معلومات بشر در آندوره است تا انتهای قرون‌وسطی یعنی‌قریب‌بیست‌قرن‌برافکار بشرحکومت وفرمانروائی داشته است.

درقرن یازده ودوازده مبارزه بین مادیون وایدآلیستها درانگلستان و سپس در فرانسه آغازگردید و چنانچه خواهیم دید پس از چند قرن ، مبارزه سرانجام، دوران حکومت فکری ارسطو پسری گردید. مرگ‌وی در۶۲سالگی یعنی‌در۳۸٤ ق. م اتفاق افتاده است.

اپیکور

(۲۷۰ - ۳٤۳ ق- م) دراواخر قرن چهارم‌یعنی در دوره‌ایکه در اثر تضادهای داخلی در بعضی از

نقاط یونان‌طبقات محروم علیه اربابان‌خود بپاخاسته ومشغول مبارزه‌بودند و آثار شکست رژیم غلامی کم‌وبیش مشهود بود. اپیکور باشاعه نظریات فلسفی خود مشغول شد وی‌منسوب بیکی از خانواده‌های فقیر یونانی بود. پس ازچندی بکسب زندگی متوسط ومناسبی توفیق یافت چون زندگی او مصادف‌باایامی است که‌طبقات محروم‌قدمهای اعتراضی‌علیه ظلم‌وبیدادگری برداشته‌اند ، منطق او برخلاف منطق اسلاف، که در رکود وخمود ایام بردگی ظهور کرده‌کم وبیش جنبه مادی و منطقی دارد اپیکور میگوید «هیچ چیز ازعدم بوجود نمیآید بعبارت دیگر همه‌ازهم ناشی شده‌اند بدون اینکه بهیچ مبدأ یا مبادی احتیاج داشته باشند... **غیر ازطبیعت هیچ‌چیز دیگری نیست که بتواند در آن نفوذکند یاباعث تغییرش گردد.**»

اپیکور دوعلت اساسی برای تیره‌بختیهای مردم عصر خویش ذکر میکند که یکی وحشت از خدایان و دیگری بیم از مرگ است .

درباره ترس از خدایان میگوید : انسان در اثر جهل و بی‌خبری بجای آنکه بفکر کسب سعادت باشد ، و بیاری علم فیزیك طبیعت واقعی اشیاء را کشف وتوجیه نماید بی‌جهت میکوشد تابیاری روحانیون واز راه نذر ودعا زندگی بهتری برای خود تأمین نماید ، غافل از آنکه خدایان کوچکترین مداخله‌ای در کار بشر ندارند و بین زمین و آسمان زندگی میکنند، اگر ظهور حوادثی نظیر ، رعد و برق ، طوفان ، زمین لرزه و خسوف وکسوف ناشی ازاراده وغضب خدایان بود، هیچوقت‌صاعقه، معابد و مجسمه‌های پارسایان و حرمهای خدایان را باخاك یکسان نمیکرد بلکه گنهکاران را کیفر میداد وآنان‌را بدیارنیستی میفرستاد، پس بهترآنستکه برای توضیح‌وتعلیل جهان دستخوش وهم وخیال نشویم، بلکه بعالم طبیعت رجوع کنیم و ماهیت اشیاء را چنانکه هست دریابیم .

اپیکور میگویدهیچ‌چیز ازعدم‌بوجودنمیآید وهیچ‌چیز بعدم نمیپیوندد اگر ممکن بود هرچیزی از عدم بوجود آید هیچ‌چیز بدانه وتخم محتاج نبود و ممکن بود از دریا انسان و از درخت مرغ بوجودآید .

عناصر تشکیل دهنده هرشئی پس از انهدام باز بهستی خود ادامه میدهند ونیست ونابود نمیشوند، اپیکوربرای توضیح‌جهان مانندمو کریت فرضیه اتم را پیش کشید و گفت اتمها حقایق و عناصر بسیطی هستند که‌نه

از چیزی بوجود آمده ونه مرگ وفنا برآنها چیره میشود ، اتمها تجزیه ناپذیر و بی‌حرکتند، بعضی از آنها نوك تیز ، بعضی منحنی ، بعضی‌منظم وبرخی نامنظمند این اتمها پس‌از آنکه پهلوی‌هم چسبیدند اشیاء مختلف را بوجود میآورند.

غیر ازاتم « خلاء » نیز وجود دارد و فقط‌در اثر وجود خلاءهست که حرکت اشیاء گوناگون‌صورت میگیرد .

اپیکور انسان و حیوان را مخلوق خدا نمیداند ، بلکه معتقد است که انسان اولیه مانند کرمها وموجودات دیگر اززمین متولد شده ودرطی قرون بیاری هوش و تدبیر به استخراج فلزات و تربیت حیوانات و سایر مظاهر تمدن پی‌برده‌است بنظر او تمدن بشر ثمرهٔ کار وتجربه انسانهاست نه نتیجهٔ لطف و عنایت خدایان .

اپیکورمیگوید مرگ چیزترسناکی‌نیست، مادام که ماهستیم مرگ نیست ووقتی که مرگ فرا رسید ما دیگر نخواهیم بود ـ عقیده به‌تناسخ خطاست زیرا هیچکس درزندگی خود خاطره‌ای از زندگی پیشین ندارد، پس این فکر که روح از کالبد انسان بکالبد حیوان یاانسان دیگری منتقل میگردد قابل قبول نیست ، همین که جسم فانی شد روح‌نیز فانی میشود و رابطه‌ای بین روح وجهان باقی نمیماند.

اپیکور میگوید بد بینان وکسانی که هردم از ادامه زندگی شکایت میکنند درگفتارخود صادق نیستند، زیرااگر براستی اززندگی سیرشده‌اند چرا رشتهٔ حیات خود را قطع نمیکنند ؟ـ وی رعایت اعتدال را بهترین راه کسب سعادت میداند و توصیه میکند که برای حصول خوشبختی دائره آرزوهای خودرا محدود کنیم وفقط‌امیال‌طبیعی وضروری‌نظیر میل‌بخوردن خوابیدن ، لباس پوشیدن وامثال اینهارا اقناع کنیم و زامیال غیرضروری افزودن خواهی و جاه‌طلبی خودداری کنیم . وی معتقد است که اعتدال نه فقط مانع حصول لذات نیست بلکه بزرگترین لذات را نیز برای مافراهم میسازد .

مبارزه وجنگی که اپیکورعلیه قدرت‌خدایان آغاز کرد سبب گردید که او را از روزگار قدیم تا قرون معاصر مورد طعن و لعن قرار دهند تاجائیکه هگل فیلسوف ایدآلیست آلمان میگوید «خدارا شکر که‌نوشته

های او از بین رفته است .

اپیکور بهترین راه کسب سعادت‌را تحصیل فلسفه میدانست ومیگفت باید در تمام مراحل از خردسالی تاپیری بآموختن فلسفه اشتغال ورزید .

یکی از طرفداران اپیکور « بنام (لوکرس) میگوید « بشریت بدبخت وبیچارهٔ ادیان‌است، زیرا دین بانسان‌میآموزد که پس‌ازاوروح‌باقی میماند ومیتواند تاابدعذاب‌بکشد، همین‌ترس باعث شده که آدمی‌درزندگی از خوشی روی برتابد ، بایستی این وحشت را از بین برد .... »

در اواخر قرن چهارم قبل ازمیلاد دراثر آشفتگی اوضاع وشکست بزرگی که در حیات اقتصادی مردم یونان آشکار شده بود روح تصوف و عرفان وبی‌علاقگی بزندگی مادی در افکار فلسفی راه یافت وبازار منطق صحیح‌وواقع‌بینی‌روبه کسادی گذاشت،ازجمله **مکتب‌سنیك** Cynics وکلبیها طرفدار اصول اخلاقی بودند وراه سعادت را دراعراض از علائق زندگی میدیدند کلبیون عاقل و حکیم کسی را میدانستند که فقر و برهنگی ورنج وگمنامی را برلذات زندگی ترجیح دهد و قوانین و نظامات اجتماعی را بدیدهٔ استهزاء بنگرد ، علمدار این افکار **دیوژن** Diogem معروف است که از علائق زندگی جزکاسهٔ سفالین چیزی نداشت روزی جوانی را دید که با مشت بنوشیدن آب مشغول‌است فوراً کاسه‌را بدور افکند وگفت معلوم میشود که دراین جهان باین‌هم نیاز نیست ـ کلبیها با دولت ومذهب مخالف‌بودند چنانکه **دیوژن** درباره مذهب میگفت «خدایان یالازم‌نیستند یا مضر میباشند . »

رواقیون

در سراشیبی و انحطاطی که در حیات اقتصادی و اجتماعی مردم یونان پدید آمده بود عقاید مختلفی که‌همه آنها کم وبیش روح ایدآلیستی داشت دربین متفکرین یونانی‌ظاهر شد در میان مکاتب فلسفی‌آن‌دوره رواقیون‌بااینکه بروح‌وخدا معتقدبودند طبیعت را منشاء تمام قضایای جهان میدانستند و وجود را مستعد همه‌گونه تغییر و تبدیل و تحول و تکامل میشمردند ، بنظر آنها درك و استنباط مرمطلب دارای چهارمرحله است که عبارتند از: وهم ، گمان ، درك وعلم.

حصول‌علم موقعی امکان پذیراست که جهت تصورات ماکاملا معین و روشن باشند . پیدایش فلسفه رواقیون تقریباًهم زمان با فلسفه اپیکورانست، پیروان این مکتب نیز میکوشند تا دوائی برای درد های اجتماعی پیدا کنند، منتها جنبه های مثبت تعلیمات رواقیون بیش از اپیکوریهاست . زنون که یکی از علمداران این مکتب است از یك **جمهوریت جهانی برپایه برابری ومساوات** سخن میگوید، بنظر این‌جماعت رژیم‌بردگی باید از بین برود ، نباید بین غلام وآزاد اختلافی وجود داشته باشد . باید کاری کرد که کلیه اقوام و ملل عالم از هرطبقه ونژاد از حقوق و مزایای اجتماعی بطور یکسان برخوردار شوند .

به‌این ترتیب رواقیون بجای دموکراسی طبقات ممتاز ، حمایت خود را از دموکراسی و آزادی عموم افراد بشر اعلام کردند و در راه اشاعه و اجرای مقاصد اجتماعی‌خود تاحدامکان سرسختی وپافشاری نشان‌دادند، پیروان این مکتب دراثر آمدورفت وتماس بااقوام وملل مختلف واستفاده از ذخائرفرهنگی آنان به‌این نکته پی‌بردند که نژادیونانی برخلاف‌عقیدهٔ ارسطو مافوق نژادهای دیگر نیست وکلیه ملل واقوام میتوانند درمراحل علم و کمال، ترقی و پیشرفت نمایند.

ازنظر اخلاقی میگفتند انسان باید عقل‌را حاکم براعمال خود بداند پس عمل نیك و فضیلت آنستکه با عقل موافق باشد .

بنظر این مکتب انسان باید برطبق تمایلات طبیعی خود زندگی کند و در راه حصول سعادت ونیکبختی کوشش نماید، و هرگز نباید «لذت» را با « خوشبختی » اشتباه کند ، زیرا لذات و شهوات حیوانی زودگذر و ناپایدارند در حالیکه خوشبختی که عبارت از آرامش فکر و خشنودی روح از اشیاء و امور است ممکن است ثابت و پایدار باشد ، یعنی در صورتیکه مابتوانیم برتصورات‌واندیشه‌های‌خودنظارت کرده وبرقضاوتهائی که میکنیم مسلط باشیم‌خوشوقت خواهیم بود . بعبارت دیگر معتقدند که : «قضاوتهای ماهرطورباشد، اشیاءخارجی‌هم همانطورجلوه خواهند کرد.» واز گفته‌خودنتیجه‌میگیرند که «همه‌چیز عقیده‌است‌وعقیده‌هم‌بما بستگی‌دارد .»

اصحاب‌شك
Sceqticisrs

آثارحرمان‌ونومیدی که‌مولودخرابی‌اوضاع‌اقتصادی وانحطاط تمدن‌یونانی‌بود، درعقایدشکاکان‌به‌بهترین وجهی آشکار شد، این جماعت امکان حصول‌معرفت راامری غیرممکن میدانستند ومیگفتند دانش انسان درهرامری نسبی‌است و حواس بشری که یگانه وسیله کسب اطلاعات است خطا و اشتباه میکند، علاوه براین شکاکان دایره معلومات بشری را محدود میشمردند ومیگفتند چون‌حقیقت یکی‌است وجودآراء وعقاید مختلف بین‌فلاسفه بخوبی میرساند که انسان قادر نیست که علم حقیقی‌را بدست آورد و باسرار عالم پی‌ببرد، پس بهتر آنست که از اتخاذ تصمیم قطعی خودداری کنیم و درطلب تحصیل احکام ثابت سرگردان نشویم.

پیرهون

(۲۷۵ـ ۳۶۵ق ـ م) پیشوای‌این جماعت میگوید چون راهنمائی حواس و دلایل عقلی ما معتبر نیست بهتر آنست که از هرگونه اظهارنظر اعم ازمثبت و منفی درباره اشیاء و نمودها خودداری کنیم وچون نمیتوانیم برخوبی وبدی قضایا و برعادلانه یاظالمانه بودن امور اطلاع صحیحی حاصل‌نمائیم بهترآنست که روح‌خویش را در آرامش کامل نگاهداریم .

اصحاب شك و کسانیکه ازمنطق شکاکان (یااصحاب احتمال) پیروی میکردند ضمناً میکوشیدند با اشاعه افکار خویش در مقابل‌عقاید جاهلانه، تعصب‌آمیز و بی‌چون وچرای مردم عصر خود ، ایستادگی و مقاومت کنند وتوده را از تعقیب افکارسخیف وپرستش ارباب‌انواع بازدارند وباشتباه وگمراهی خویش واقف گردانند .

انتقال حوزه های علمی و فلسفی ازیونان‌به‌اسکندریه

پس از آنکه در حدود قرن چهارم قبل ازمیلاد در اثربی‌نظمی وعدم‌تعادل اقتصادی وسیاسی فرهنگ وتمدن‌یونان محکوم‌به‌شکست گردید حوزه‌مطالعات علمی و فلسفی به‌اسکندریه منتقل شد ، اسکندریه در این‌دوره نیزاهمیت خاص داشت ودرحقیقت دروازه شرق وغرب‌محسوب میشد، از برکت این موقعیت‌جغرافیائی محققین، این ناحیه میتوانستند با دانشمندان و صاحب نظران یونانی وایرانی ودیگر ملل آسیای غربی(که

در آن‌تاریخ جملگی در تحت قدرت پادشاهان هخامنشی زیست میکردند) باب مباحثات علمی و فلسفی را مفتوح نگاهدارند واز مطالعات وتحقیقات آنان درزمینه‌های مختلف استفاده نماید .

ارزش اقتصادی وتجاری اسکندریه و زندگی‌مثمر سکنه آن سبب گردید که درطی‌قرون دوم وسوم قبل‌ازمیلاد عده‌ای‌ازمحققین ودانشمندان این سرزمین بجای منفی‌بافی واعراض ازعالم زندگی به‌تفحصات وتحقیقات علمی همت گمارند وبرای‌اولین‌بار بجای بحث درکلیات، تمام هم و کوشش خود را در راه مطالعه در رشته خاص مصروف دارند .

بطلمیوس یکی از سرداران نامی اسکندر تحت تأثیر شرایط مساعد آنروز درراه‌دعوت دانشمندان‌و تشویق آنان‌بمطالعات علمی کوشش‌فراوان نشان‌داد وبا تأسیس کتابخانه ، رصدخانه و تربیت ونگهداری حیوانات‌و نباتات‌گوناگون در باغهای مخصوص، زمینه را برای بررسیها ومطالعات دقیق علمی فراهم کرد ، و پس از چندی موفق گردید مشهور ترین مردان علم و هنر را بدور خود جمع کند و با خریداری کتب نفیس بقیمت گران، کتابخانه‌ای ترتیب داد که ششصدهزار جلد کتاب‌درآن موجودبود. از محققین بنام این دوره اقلیدس و ارشمیدس که در هندسه و ریاضیات و جراثقال مطالعات گرانبهائی کرده‌اند قابل ذکر میباشد .

اقلیدس

(۳۳۰ قبل ازمیلاد) ـ وی درسن سی سالگی‌برای تدریس عازم اسکندریه شد وبرای اولین بارمسائل هندسی عصرخویش‌را بامهارت واستادی بسیاردر کتاب واحدی گردآورد، هندسه اقلیدسی درقرن بیستم نیز ارزش ومقام خودرا از دست‌نداد وامروز تقریباً همان اصول را با جرح وتعدیلی در مدارس تدریس میکنند .

ارشمیدس

درسال ۲۸۷ قبل ازمیلاد درسیراکوز متولد گردید و موقعی باسکندریه آمد که اقلیدس مرده بود او یکی از بزرگترین مکتشفین دنیای قدیم بشمارمیرود، معروف است پس‌از کشف اصلی که بنام خود اومعروف است لخت‌وعور از حمام بیرون‌آمد و در کوچه‌های سیراکوز شروع بدویدن کرد بعضی وی را بزرگترین نابغه قدیم و پدر دکارت و نیوتن ولایب نیتز میدانند «ارشمیدس‌توانست‌سطح

و حجم اجسامی از قبیل کره، استوانه و مخروطرا حساب نماید ... وبرای بدست آوردن این نتایج همه سنن و طرق معمول زمان را بکنار گذاشت و نوعی از استدلال را بکار برد که پس از او فقط نیوتن و لایب‌نیتز از آن استفاده کردند .

ارشمیدس کتابی درعلم استاتیك Statique یعنی علمی که از تعادل اجسام گفتگو میکند برشته تحریر درآورد و بعداً کتاب هیدرو استاتیك یعنی علم‌تعادل مایعات‌را نوشت واکتشافات خودرا بزبان ریاضی بیان‌نمود.

سایر محققین و دانشمندان در این دوره

درموضوع هیئت‌ونجوم **ارسطرخس** Aristarque **وهیپارك وابرخس** نظریات جالبی‌ابراز کرده‌اند ـ ارسطرخس برای نخستین بار بحرکت زمین بدورخورشید ومرکزیت خورشید پی برد، نظریهٔ ارسطرخس زمین‌را ازمرکزیت عالم خارج نمود واعلام کرد که کرهٔ زمین بین‌زهره ومریخ‌ودردستگاه منظومه‌شمسی قرار گرفته‌است، این‌اظهارنظر غوغای عجیبی برپا کرد و جمعی اورا ملحد شمردند و فریاد کردند که « چطور میخواهند آتش مقدس ایدی را از اجاق خدایان بربایند ، **چه جسارت بزرگی**».

دیگرازمحققین این دوره **بطلیموس**(قرن‌دوم‌بعدازمیلاد) بزرگترین علمای هیئت قدیم و نویسندهٔ کتاب **المجسطی** است که نظریات او راجع بمرکزیت‌زمین‌وحرکت‌اجرام‌سماوی‌بدورآن تاقرن‌شانزده‌میلادی‌طرفدارانی داشته، دررشته طب‌وامراض‌نیزعده‌ای ازمحققین‌نظیرجالینوس که‌درقرن‌دوم میلادی میزیسته‌اندنظریات ذیقیمتی‌ابراز کردند بطوریکه بسیاری از آراء آنان تاطلوع‌طب‌جدید مورد استفاده ودستورمعالجهٔ بیماریهای مختلف‌بوده است ، **جالینوس پایه گزار علم فیزیولوژی است وی خوك ، گوسفند، گاووفیل‌را تشریح کرد ومتوجه‌شباهت‌ساختمان بدن‌انسان ومیمون گردید**، راجع به‌استخوانها واعصاب تحقیقاتی کرد وتفاوت خون وریدی وریوی‌را شرح‌داد، بایددانست که اسکندریه نه تنها مرکزعلما و محققین بود بلکه بزرگترین دانشگاهها ومهمترین مریض خانه ها نیزدر آنجا بوجودآمده بود پیرروسوتعداد دانشجویانی راکه ازمناطق مختلف

بآن‌ناحیه میشتافتند تاچهارده‌هزارتن نوشته‌است .

دراین‌عصررشتهٔ‌طبابت کم وبیش‌ترقی کرد، تشریح مردگان‌وزندگان خیانتکارمعمول‌شد،هروفیر Herophire تشریح‌عمومی‌را معمول کرد،اومغز را مرکزهوش دانست ووضع ورید وشریان‌را مشخص‌نمود، تعداد ضربات نبض‌را باساعت آبی معین کرد، بعدها علم وظائف‌الاعضاء ، امراض‌زنانه ، مداوای‌چشم، ادویه شناسی وغیره بوسیلهٔ دانش‌پژوهان اسکندریه مراحل مقدماتی‌خودراطی کرد (۱)

افکار فلسفی دراین‌دوره

پس ازآنکه مرکز تحقیقات علمی وفلسفی بجهاتی که نام بردیم از یونان باسکندریه منتقل گردید، موقعیت جغرافیائی اسکندریه وارتباط ونزدیکی‌آن بامصرویونان وممالك آسیای غربی سبب گردید که فلاسفهٔ این سرزمین با دانش و فرهنك ملل آسیائی ویونان بخوبی آشنا ومأنوس گردند ، چون جمعی ازفلاسفه باختلافات وتناقضات‌آراء فلسفی‌قدیم پی‌بردند درمقام‌تلفیق واختلاط آراء حکماء برآمدند باین‌ترتیب که ازهریك ازفلاسفه‌قدیم نظری را که مناسب حال دیدند انتخاب وباترکیب‌آراء مختلف، فلسفهٔ مختلطی‌را پدیدآوردند، بهمین‌مناسبت این‌جماعت‌را اصطلاحاً التقاطیون Eclectiques می نامند .

دانشمندان وحکماء رم

چنانکه گفتیم در این دوره آثار اقتصاد بردگی در رم بیش از سایر نقاط در اثرجنگهای طبقاتی ، وآشفتگی اوضاع اقتصادی محسوس بود، این‌وضع سبب گردید که حکماء حوزهٔ اسکندریه که اکثرآنها اصلا اهل‌رم بودند و باآراء فلسفی رواقیون وافلاطونیان‌آشنائی داشتند نظریاتی مشابه آنان ابراز نمایند .

پیرروسو می‌نویسد : « چقدر تأسف آور است که یك قرن بعد از ارشمیدس علوم‌پرافتخاریونانی‌خط سیرخودرا تغییرداد ووارد درمزبله‌دان کیمیاگری گردید واین‌مرض‌مسری بسرعت پیشرفت کرد واهالی‌اسکندریه

(۱) مأخوذ ازکتاب تاریخ علوم ازپیرروسو ترجمه صفاری

که روش تحقیقی ارشمیدس را کنار گذاشته از آن اجتناب میکردند سرگرم هرمس (یکی ازخدایان مصری) گردیدند و بعضی معتقد شدند که علم لیاقت آنرا ندارد که رهبرما دربارهٔ کشف نمودهای طبیعی گردد ، این فکرباطل چنان دراذهان نفوذ کرده بود که جمعی منکر حقانیت علوم شده وازمشاهده وتجربه وتحقیق دست کشیدند یکی ازاطباء این دوره میگوید: جستجوی علل تاریك اعمال طبیعی کارجسارت آمیزیست زیرا اصولا نفوذ در طبیعت امکان ندارد، برای معالجهٔ مریض اطلاع ازتشریح لازم نیست، فقط باید بدانیم که برای معالجهٔ فلان مرض فلان دوا مفیداست» همین نظریات درآراء فلسفی حکماء این دوره کم و بیش منعکس شد .

بااینحال ضمن مطالعه درتاریخ فلسفی این ایام به متفکرین وحکمائی برمیخوریم که تحت تاثیر شرایط خاص اجتماعی خود بجنبه های عملی زندگی توجه کرده ودرمواردی چند درراه اجرای نظریات خود مقاومت و پافشاری کرده اند.

پس ازآنکه سرزمین یونان ازطرف رومیها اشغال شد تمدن هلنی یعنی افکاروآراء فلسفی یونانیان بسرعت درروم انتشار یافت، مخصوصاً منطق اجتماعی رواقیون بهمت **سیسه رون** Ciceron (۱۰۶-۴۳) و **سه نك** Senèque (۶۵-۳) دررم پیروان وطرفدارانی بدست آورد . معتقدین باین فلسفه میکوشیدند تا بافکارخود جنبهٔ عملی بدهند، ونظریات خویش را درقوانین ومقررات ودستگاه دولتی منعکس سازند، سیسه رون که در اواسط دورهٔ اشکانیان میزیسته پس ازمطالعه درآراء فلسفی حکمای روم ازهرچمن گلی چید وفلسفهٔ التقاطی خودرا که مجموعه ای ازآراء حکمای قدیم بود پایه - گذاری کرد، بنظراو بهترین قوانین قانونی است که ازعقل سلیم سرچشمه گیرد، چنین قانونی باید ابدی وهمه جائی باشد یعنی عموم ملل ونحل عالم در هرزمان ومکان باید ازمزایای آن برخوردارباشند. سیسرون مانندرواقیون معتقد و کوشابود تااجتماعی که متکی بعدالت ومحبت باشد بوجودآید، وی میگفت که حقایق گرانبهای فلسفی ، اجتماعی واخلاقی را نباید بملتی خاص منحصر نمود بلکه بایدطرخی ریخت که این اصول مقدس درسراسر گیتی بسط یابد ودرقوانین و نظامات اجتماعی منعکس گردد.

دردوره ای که قیصر های روم با استبداد مطلق حکومت میکردند

رواقیون با سرسختی در راه آزادی عقیده و حفظ حقوق بشر مبارزه میکردند سه نك یکی ازمجاهدین نامداراین عصر،خطاب بمبارزان اجتماعی میگوید «**اکنون وقت بحثهای دیالکتیکی سپری شده، باید به آنهائی که غرق میشوند، اسیرند، ناخوشند ویا سرشان زیرشمشیر جلاد است کمك و یاری نمود**، این وعده ای است که توبآنها داده ای» . سه نك بااصول بردگی بهراسم ورسمی مخالفت مینمود، اوویارانش دراثر تبلیغات پرشوری که میکردند، برای اولین بار کلمات **آزادی ، انسان دوستی و حقوق بشری** را ورد زبانها کردند تاجائیکه آراء فلسفی واجتماعی آنان کم وبیش درحقوق روم وقوانین ومقررات آنعصر منعکس گردید.

دیگرازحکمای این دوره اپیکتیوس Epictete غلام یونانی است، این متفکر که اصلا یونانی ودررم درعداد بندگان بود تحت تأثیر شرایط زندگی، تعلیمات اومبتنی برعایت اخلاقیات ومبارزهٔ منفی است بنظروی انسان باید مهارفکرخودرا در کف گیردو بر نفس خویش حکومت کندوازاموال واشخاص وغیره چشم بپوشد تاآسایش جهان نصیب او گردد وازاین حیث آزاد ومستقل باشد. اومیگفت: «اگر بخواهم همه چیز بنفع من سیرخواهد کرد- اگر بخواهم دیگر نگرانی وآلام برای من وجود نخواهد داشت- اگر بخواهم بهیچ چیزو بهیچ کس نیاز نخواهم داشت . »

اپیکتیوس عملا ازمنطق خویش تبعیت میکرد چنانکه دردوران بردگی روزی خواجهٔ بیرحم اوپایش را باآلت شکنجه میفشرد اوباحال متانت گفت پایم راخواهی شکست، همینکه پای اودراثر فشارخواجه شکست اپیکتیوس با نرمی وملایمت گفت نگفتم پایم را میشکنی- باین ترتیب دیدیم رژیم وحشیانه بردگی دررم قدیم وعدم تشخیص راه حل مشکلات اقتصادی وسیاسی خواه وناخواه عده ای ازفلاسفه را محکوم افکارایدآلیستی، تسلیم ورضا دربرابر حوادث وناچیز شمردن زندگی نمود، دربعضی موارد کارباس وبدبینی بجائی میرسید که مثلا هژزیاس Hegesias برای وصول به لذت حقیقی، ترك علاقه و پیوند وخودکشی را بعنوان یگانه راه منطقی پیشنهاد میکند.

یکی دیگرازحکماء این عصر **مارك اول** (۱۲۱-۱۸۰ بعدازمیلاد)، امپراطور رم است که باوجود نفوذ وقدرت فراوان، تحت تأثیروضع رقت بار اجتماعی

ازتفکر منطقی بی نصیب بود وراه‌حل‌مشکلات‌را درخیراندیشی ونیك‌خواهی میدانست اومیگفت همانطوریکه درخت بدون‌توجه بمردم میوه‌میدهدانسان نیزباید بدون توجه وتعمد وجودش‌منشاء خدمات مفیدی به‌ابناء نوع باشد اوهمواره‌وجدان خودرامخاطب‌ساخته‌ازخودمیپرسیدچه کردی ؟ کدام‌عیب‌را ازخود دورنمودی‌چه دردی‌را درمان کردی‌وی‌غالباً خودرا باسیلی‌اعتراض بیدارمیکردوروح‌خویش‌رامورد‌ملامت‌قرارمیدادومیگفت: آیابالاخره‌روزی آنقدرتوانا‌خواهی‌شد، که دیگر بهیچ‌چیزحسرت نبری‌وآرزوئی نداشته‌باشی اگربوضع‌حاضرت‌خرسند باشی‌ازآنچه اکنون‌وجوددارد لذت‌خواهی‌برد..»

هیچ پیش آمدی برای هیچکس اتفاق نمیافتد که نتواند آنرا بطور طبیعی تحمل کند... هرپیش‌آمدی که روی‌میدهد همانطورعادی‌است که گل‌دربهار ودرو در تابستان . ـ وقتی که تو ازوقوع پیش‌آمدی آزرده میگردی این حادثه نیست که تورا آزار میدهد، بلکه قضاوتی که توددربارهٔ آن میکنی باعث ملال تواست .

افلاطون گمان‌میکرد که‌اگر «فلاسفه پادشاه‌شوند،یاپادشاهان‌فیلسوف گردند» وضع مردم‌اصلاح‌خواهد شد، دردوران سلطنت مارك‌اورل‌آرزوی دیرین افلاطون تحقق پذیرفت بدون اینکه هیچیك از درد های اجتماعی درمان شود .

فلوطین (وفات۲۷۰میلادی)ـ سرسلسلهٔ عرفا ومتفکرین این‌دوره فلوطین‌نامی‌است ازیونانیان‌مصر که اصلارومی بود، این‌متفکردرآراء خود ازنظریات ارسطو، افلاطون‌وعرفاء شرق استفادهٔ فراوان کرده است‌بنظر اوهدف غائی فیلسوف عبارت از فنا وجذبه Extase میباشد وبرای درك این‌حالت باید درجات ومراتب روحانی وجودرا تامرحلهٔ عشق طی کرد و سرانجام بمرحلهٔ فنا وبیخودی رسید، فلوطین در عالم تصوف وایده‌آلیسم دست کمی ازافلاطون ندارد وگاه درمسافرتهای متافیزیکی وسیر درعالم روحانی ازاستادخود افلاطون جلو افتاده‌است، میگویند ازگفتن روز تولد خویش امتناع میکرد تابنام تولداوعیدی برپانشود وبه تصویرشمایل خود رضانمیداد ومیگفت تن‌اصلی‌چه ارزشی‌دارد که بدلی‌هم برای اوایجاد کنند، از لحاظ فلسفی بوحدت وجود معتقد بود و خدارا اصل‌ومنشاء کلی وجود

میدانست وی برای خدا علم وادراك قائل نبود واورا مافوق علم وادراك میدانست، آراء اوتر کیبی‌است ازعقاید افلاطون، ارسطووورواقیون با این اختلاف که‌فلوطین‌مطالب‌آنهارا درقالب الفاظ تازه‌ای بیان کرده‌وجنبه‌های عرفانی وتصوفی‌پیشینیان‌را باآب وتاب‌بیشتری توصیف‌کرده است.»[1]

www.adabestanekave.com

۱ــ برای‌کسب اطلاعات بیشتر رجوع‌کنید به«تاریخ اجتماعی ایران» جلد اول از ص۲۸۶ به‌بعد.

www.adabestanekave.com

فصل دهم

نظری بتمدن واحوال اجتماعی ایرانیان

در عهد باستان

شادروان احمد قاسمی ضمن «تحلیل تاریخ ایران» چنین می‌نویسد، « وقتی که از تاریخ ایران سخن بمیان میآید ، عموماً آغاز آنرا تشکیل دولت هخامنشی حساب میکنند ، و وقتی که از شئون اجتماعی ایران ، از خانواده ، از طبقات ، از آداب و رسوم و قوانین گفتگو میشود ، بازهم پائین‌تر میآیند و از روزگار ساسانیان آغاز مباحثه میگذارند، اگرمافقط در پی‌تاریخ کتبی باشیم وفقط دوران تمدن ایرانرا درنظر گیریم میتوانیم فعلا این برداشت را قبول کنیم، ولی بدیهی است که ایرانی پیشتر ازدوره تمدن نیزوجودداشته وتاریخی ازسر گذرانیده است که اگرچه نوشته‌نیست نمیتوان آنرا نفی کرد ، مخصوصاً که ازلحاظ منطق اگربخواهیم مرحله‌ای از زندگی ملتی‌را خوب بفهمیم باید قبلا مرحلهٔ پیشتر ازآنرا موردتحقیق و دقت قرار دهیم .

ازتاریخ پیش ازتمدن ایران، متأسفانه اطلاعات دقیقی دردست نیست، اما چون دانشهای کنونی ، بطورکلی ثابت کرده است که بشر پس از جدا

شدن از حالت حیوانی چه‌مراحلی را طی کرده وازچه راههائی بمرحلهٔ‌تمدن رسیده است ، این اطلاعات کلی میتواند ما را در روشن کردن تاریخ‌پیش ازتمدن ایران‌راهنمائی کند وخبرهای جسته گریخته‌ای که علاوه براطلاعات مذکور در دست میباشد ما را بازهم دراین‌راه جلوترخواهد برد..... اما دوران‌تمدن‌ایران‌را بعقیدهٔما میتوان بسه‌دورهٔ مشخص تقسیم کرد. ۱ـ دورهٔ هخامنشی و ساسانی۲ـ دوره بعدازاسلام وعرب. ۳ـدوره‌نفوذتمدن باختر.

مقصود از یك دورهٔ تاریخی دوره سلطنت یك پادشاه یا یك سلسله نیست ،کسانی که درتقسیم تاریخ‌بذکر تعویض‌پادشاهان واقراض وتأسیس سلسله‌ها اکتفا مینمایند میتوان گفت که بانظر نافذبتاریخ نگاه نمیکنند و بجریانهای عمیقی که در دل اقیانوس اجتماع میگذرد توجه ندارند .

تاریخ یك ملت زا با تاریخ یك یا چند فرد ویك یاچند سلسله نباید اشتباه کرد وباید درنظر داشت که تاریخ هیچ‌فرد وهیچ سلسله‌ای رابدون تحلیل تاریخ ملت نمیتوان درك کرد .

تشکیلات اجتماعی ایران وزندگی ملت ما، با وجود حوادث شگفتی که از سرآن گذشته ، و هجوم قبایل مختلف و متعددی که برآن تاخته‌اند کمتر در معرض تغییرات اساسی قرارگرفته است و این موضوع مخصوصاً در دورهٔ پیش ازاسلام بچشم میخورد.

دراین دوره فقطدرعهد اسکندر وجانشینان اودرتشکیلات اجتماعی ایران تزلزلی پیداگردید ، اما این تزلزل سطحی بود و بزودی درزمان اشکانی‌ها و مخصوصاً ساسانی‌ها بنیاد استوارتری برای تشکیلات ما گذاشته شد. اسلام و عرب تکانی بهزندگی ملت ایران دادند و آثاری باقی‌گذاشتند ، ولی میتوان بزرگترین تحولی را که در انتظار ملت ایران میباشد تحولی دانست که زمینه آن ازتاریخ نفوذتمدن غرب‌در ایران شروع شده است .

در این میانه‌اقوام متعددی، مانند چنگیزیها، تیموریها برایران‌چیره شدند ، وبدیهی است آثاری در تشکیلات ومخصوصاً روحیات ایرانی‌باقی گذاشتند اما چون اقوام متمدنی نبودند در حقیقت مغلوب تمدن ایرانی شدند و جنبهٔ مذهبی نیز نداشتند، دورهٔ آنهارا ازلحاظ‌تشکیلات اجتماعی،

میتوان دنباله تشکیلات قبلی دانست . از اینجهة ما این سه دوره را برای تقسیم کافی میدانم ... »

پایه‌های تمدن آریائی

تاقرن۱۹ اهل تحقیق برای اطلاع ازخصوصیات زندگی اقتصادی و اجتماعی ایرانیان و سایر ملل باستانی راهی جز مراجعه بکتب و آثار مورخین یونانی و رومی و ارمنی و غیره نداشتند وآثار این دسته از مورخین بعلت اغراض خصوصی وحب وبغض‌های‌ملی‌ومذهبی چندان مورد اعتمادنبود . پس‌ازآنکه در طی یکقرن اخیر خاور شناسان بخواندن خط میخی توفیق یافتند از روی کتیبه‌ها ومسکوکات وآثاری که درایران ،کلده، آشور، سوریه،مصر، ترکستان، ازبکستان وافغانستان بدست آمد بعضی ازرموزو اسرارتمدن باستانی‌ما روشن گردیدوپرده ازروی قسمتی ازاساطیر وافسانه های قدیم برداشته شد، بااینحال‌هنوزتاریخ‌ایران ازبسیاری جهات‌مبهم وتاریك است. ولی تئوری نوین تاریخی میتواند برای روشن ساختن تاریخ گذشته ما کمکهای گرانبهائی بنماید .

قبل‌ازتشکیل دولت‌هخامنشی، اقوام‌دیگری درایران حکومت داشتند که تاریخ آنها برما روشن نیست درمیان این ملل تنها «مادی»ها ایرانی بودند و تقریباً برتمام ایران حکمروائی یافتند و زمینه را برای استقرار حکومت هخامنشی فراهم کردند .

مهاجرت آریاها

اقوام آریائی که باید آنان را تیره‌ای از نژاد هند و اروپائی دانست در تاریخ نامعلومی در حدودسه هزار سال قبل از میلاد مسیح مسکن دیرین خود را ترك گفته ودر مرحلهٔ وسط‌دوران‌بربریت‌وشبانی برای‌تحصیل‌زندگی‌بهتر بطرف‌دشتهای‌حاصلخیز ایران‌سرازیر شدند. وعده‌ای ازآنان در آسیای صغیر وشبه جزیره بالکان اقامت گزیدند ، در نتیجهٔ این مهاجرت سیمای تمدن قدیم از جهاتی عوض شد و دیری نگذشت که نژاد تازه نفس آریائی، در نتیجهٔ آمیزش بااقوام سومری ، آسوری، یهودی ، قبطی، اژی ومصری به‌بسیاری از خصوصیات زندگی‌آنان‌آشنا گردید و باگذشت‌زمان‌مردم‌درکار زراعت تربیت‌حیوانات اهلی موفقیتهائی بدست آوردند وبدوره تمدن نزدیك شدند.

خانوادهٔ آریائی

ایستارك مینویسد که «سلول‌جامعه‌آریائی عبارتست ازگروه‌خانواده‌ها یعنی‌اجتماع اشخاصی که زیریك سقف زندگی‌میکنند وزمین را بطور اشتراك مالك هستند ویك «نیا»را پرستش‌میکنند.» بطور کلی آریاها مانند دیگر اقوام عالم مراحل‌ابتدائی تمدن‌راسیر کرده‌اندوپس‌ازآنکه بزراعت‌خوگرفتندشهرنشینی اختیار کردند.

یکی ازپژوهندگان معاصر عقیده دارد که مطالب شاهنامه مخصوصاً دردوره پادشاهی پیشدادیان‌نمودار ادوارگوناگون تحول‌زندگی ایرانیان است ومینویسد که «خاطره‌های این‌دوره‌ها، بامعتقدات ایرانیان‌ادوارتمدن درآمیخته ورنگ پادشاهی وسایر آثارتمدن بآن زده شده است، مثلا پیش ازدوره هوشنگ بشهادت‌مندرجات‌شاهنامه، ایرانی ازمیوهٔ درختان‌زندگی و از برگ درختان برای خود پوشاکی تهیه میکرده است .

دردوره هوشنگ مردم درتکمیل وسائل زندگی موفقیتهائی کسب کردند که کشف آهن، ساختن‌اره، تبر،تیشه، راه‌ورسم تخم‌پاشی وزراعت، کشف‌آتش ،اهلی کردن حیوانات، تهیه‌لباس وغیره‌ازآنجمله است.ـ درعهد طهمورث‌نیزتوفیقهای جدیدی نظیراختراع‌خط وکتابت نصیب‌مردم شده‌است.

اینك بیتی چند از شاهنامه‌را بعنوان شاهد ذکر میکنیم:

نخستین یکی گوهر آمد بچنگ — بدانش زآهن جدا کرد سنگ
چوبشناخت، آهنگری پیشه کرد — کجا زو تبر ، اره وتیشه کرد

در جای دیگر میگوید:

پس از پشت میش و بره پشم و موی — برید و برشتن نهادند روی
بکوشش از آن پوشش آمد بجای — بگستردنی بد همو رهنمای

وضع خانواده‌ها

چنانکه‌اشاره‌شد درروزگارقدیم خانواده‌ها براساس وحدت زوج وزوجه تشکیل نمیشده، ولی‌باگذشت زمان و تغییر اوضاع اقتصادی قیود ومقرراتی برای روابط جنسی مردم بوجودآمد وپس‌ازطی‌مراحلی چندسرانجام خانواده (مونوگامیك)بوجود آمدوعادت براین جاری شد که درکنار یك مادر حقیقی یك پدرحقیقی‌قرار گیرد،دراین‌خانواده برخلاف گذشته‌تعیین‌نسب ازجانب پدربعمل‌میآیدوقدرت و نفوذ اقتصادی در دست او متمرکز میشود، اختیار پدرخانواده فقطوقتی

محدود میشد که باقدرت سایر رؤسای خانواده‌ها برخورد کند .

دکتر تقی نصر در کتابی که راجع بتاریخ حقوق ایران قبل از اسلام نوشته‌است چنین مینویسد «شرق شناسان اروپائی بطورکلی عقیده‌دارند که ازدواج میان قوم وخویش‌ها حتی درقرابت درجه اول ودوم ومیان‌پدر با دخترش وپسر با مادرش وبرادر با خواهرش، جائز بوده است.

شرق‌شناسان مذکورادعای خودشان‌رابرروی شواهدتاریخ واوستاو ادبیات پهلوی‌قرارمیدهند..... قوم وخویشی‌نه‌تنها مانع ازدواج نبود. بلکه برقدر وقیمت‌آن میافزوده وجنبه‌تقدس الهی‌بآن‌میداده‌است»... دارمستتر، با استناد بکتاب دین کرد یعنی کتاب اعمال دینی زردشتیان کاملترین نوع زناشوئی را عبارت از ازدواج میان پدر ودخترش، مادر وپسرش، برادرو خواهرش میداند.

پس ازاستقراز اصول « پاتریارکال » و تمرکز قدرت اقتصادی و اجتماعی دردست‌مردان‌رژیم ماتریارکال یامادرشاهی که برپایه نفوذمادران استواربودبرافتاد و کم کم درنتیجه کشف آهن و تغییر طرز تولید شالوده تمدن و شهرنشینی ریخته شد .

طبقات اجتماعی

قبل‌ازتشکیل دولت‌هخامنشی‌درایران جامعهٔ‌دودمانی وجود داشت که براساس منافع صنفی وطبقاتی‌برپا نشده بود بلکه جامعهٔ دودمانی مجموعه‌ای از افرادهم نسب بود که خودرا ازیك سلاله میدانستند .

هردوت مینویسد پارسی‌ها به۱۰ یا۱۲ قبیله تقسیم میشدند وهرقبیله مشتمل برچند تیره یادودمان وهرتیره مشتمل برچند خانواده‌بود ....

رؤسای خانواده‌ها رئیس تیره و رؤسای تیره‌ها رئیس قبیله را انتخاب میکردند ، رئیس قوم یاولایت نیز در اوائل انتخابی بود ولی‌چون فرماندهی لشگر را در موقع جنگ بعهده داشت بعدها براختیارات خود افزود ولی نه به اندازه‌ای که اختیارات رؤسای خانواده‌ها و تیره‌ها بکلی ملغی گردد ...

بعد از تشکیل دولت هخامنشی و تغییر اوضاع اقتصادی و اجتماعی کم کم جامعه طبقاتی جای جامعه دودمانی راگرفت ولی رؤسای دودمانها

از برکت اراضی و اموال فراوانی که گردآورده بودند قدرت سیاسی و اقتصادی خودرا حفظ کردند تاجائیکه داریوش‌بکمك آنان توانست بردیای دروغین ، جانشین کمبوجیه را از میان بردارد .

نظم جامعهٔ دودمانی درنتیجه تغییر اوضاع اقتصادی ازهم پاشیده‌شد تشکیل‌دولت‌متمرکز هخامنشی، استقلال جامعه دودمانی‌را متزلزل گردانید ازطرف دیگر تساوی اعضای دودمان که براساس همخونی استوار بوددر اثر استقرار مالکیت خصوصی در دست رئیس خانواده از بین‌رفت وسران دودمانها پس ازتوسعه دولت هخامنشی املاك واموال فراوانی گردآوردند واین وضع سبب گردید که اختلاف عظیمی در شرایط اقتصادی و اجتماعی افراد دودمان پدید آید .

به این‌ترتیب کم کم اهمیت واعتبار رؤسا فقط دراثر وابستگی آنها به دودمانهای بزرگ‌نبود بلکه قدرت آنها مولود اراضی واموال زیادی بود که دراختیار خود داشتند، باگذشت زمان بعناوین مختلف خانواده‌های جدیدی بدون توجه به‌اصل ونسب‌آنها درصف طبقات حاکمه وارد گردیدند .

وقدرت پول‌جای قدرت خون راگرفت .

جامعه دودمانی‌ایران برای‌آنکه ازتعرض حکومتهای مجاور درامان باشند چاره‌ای جزایجاد تمرکز و پایان دادن به استقلال دودمانها نداشت ولذا همینکه‌دولت هخامنشی تشکیل‌شد اساس جامعه‌دودمانی متزلزل گردید یعنی اموال مشترك قبیله بمالکیت خصوصی رئیس‌قبیله درآمد، اصل‌تساوی که‌بین اعضای دودمان وجود داشت از بین‌رفت و باتمرکز ثروت دردست رؤسای قبایل ، روزبروز آثار اختلاف طبقاتی بیشتر آشکار میشد.

با تشکیل دولت هخامنشی و تمرکز قدرت در دست سلاطین آثار اختلاف طبقاتی‌رو به تزایدگذاشت و باگذشت زمان وتکامل ابزار تولید ارزش و مقام اجتماعی هریك از طبقات معلوم و مشخص گردید ، منتها در آغاز تشکیل حکومت هخامنشی تضادهای طبقاتی‌چندان بارز وآشکارنبود وهنوز نیروهای تولیدی وفعالیتهای تجاری دردست‌عده‌ای معدود متمرکز نشده بودولی پس از استحکام حکومت هخامنشی و ایجاد راهها و تأمین امنیت، موجبات‌پیشرفت کشاورزی و ترقی صنایع دستی فراهم گردید وبین متصرفات‌شرقی ومستملکات غربی هخامنشیان ازطریق دریا وخشکی‌روابط

بازرگانی برقرار شد ودراثر ورود وصدور امتعه وکالاهای مختلف ثروت وقدرت نصیب عده‌ای بنام مالك وبازرگان گردید و مظاهر اختلاف طبقاتی از عهد داریوش به بعد بیش‌ازپیش آشکار گردید .

طبقات اجتماعی

هردوت میگوید «ایرانیها وقتی در کوچهٔ بهم میرسند روبوسی میکنند و اگر با یکدیگر تفاوت طبقاتی داشته باشند پست‌تر پای عالی‌ترا میبوسد ... » دراین دوره طبقات مختلف اجتماعی عبارت بودند از طبقهٔ ۱ بزرگان و اشراف ۲ مغان یا روحانیون ۳ برزگران ۴ بازرگانان ۵ پیشه‌وران.

اشراف و بزرگان

کلیه شاهزادگان و کسانیکه درراه استقرارحکومت هخامنشی کوشش کرده بودند، حکمرانان و پادشاهان کوچکی که سپاه خودرا دراختیار شاه میگذاشتند درشمار اشراف محسوب میشدند ولی درمیان آنها فقط رؤسای **شش خانواده** بزرگ میتوانستند واردکاخ شاهی شوند ودر امور مهم نظر خود رااعلام دارند و شاه معمولا زنان خودرا از بین دختران آنها انتخاب میکرد.

برای آنکه از قدرت ونفوذ فراوان رؤسای دودمانهای قدیم باخبر شویم کافیست که بگفته هردوت توجه کنیم : هردوت در این باره میگوید « از آن ۷ تن ایرانی که علیه مغ (بردیای دروغی) قیام کرده بودند یکی (انیتافرن) بود که بزودی بعد ازشورش بواسطه یك حرکت جسارت‌آمیز بقتل رسید. وی خواسته بود داخل قصر شاهی شده بایادشاه در خصوص کاری مذاکره نماید قانون هم مقررداشته بود که همهٔ آن‌چند نفری که درقیام شرکت کرده‌اند میتوانستند بدون اجازه داخل قصر شوند. مگر اینکه شاه در مصاحبت با یکی از زنان خود باشد. بنابراین اوانتظار اجازه ازاحدی نداشت و چون یکی از آن ۷ نفر بود حق خود میدانست که بدربار داخل شود ، با وجود این سرایدار کل و دربان از ورواو ممانعت کردند، چون میگفتند که شاه با یکی از زنان خود بود ، ولی انیتافرن تصور کرد اینها دروغ میگویند ، پس خنجری بر کشید وبینی وگوشهای آنها را برید و برافسار اسبهای‌خود آویخت وافسار راهم درگردن آنها پیچید وگذاشت بروند «از آنجااین دومرد بحضور شاه رفته خودرا نشان دادند، داریوش

سخت متوحش‌شد که مبادا براثر رضایت مشترك آن۶ نفراینعمل شده‌باشد پس‌بترتیب دنبال‌ایشان فرستاد وپرسید که آیارفتار انیتافرن موردتصدیق ایشان بوده است چون ازپاسخهای ایشان فهمید که عمل‌انیتافرن باموافقت ایشان نبوده داریوش حکم قتل او و فرزندان و منسوبینش‌را صادر کرد وسخت بدگمان شده‌بود که شاید او ودوستانش درصدد شورش بودند...»

برزگران

باآنکه برزگران‌انبوه‌ترین‌طبقات اجتماعی‌راتشکیل میدادند و مؤثرترین فعالیت اقتصادی بدست آنان انجام میشد با اینحال ازخصوصیات زندگی آنان‌اطلاع دقیقی دردست‌نیست ظاهراً مورخین اعم از داخلی وخارجی باپیروی ازمقتضیات اجتماعی‌عصر خودبرای طبقهٔ عظیم کشاورز آنقدرارزش قائل نبودند ، تا مختصات‌حیاتی این طبقه‌را ضمن حوادث ووقایع‌تاریخی متذکر گردند فقط درمیان‌مورخین خارجی گزنفون مینویسد :

«شکی نیست که برزگر مورد توجه‌بود، امااینکه آنها آزادبودند از جائی‌بجائی بروند یانه، هیچ‌نمیتوان تصور کرد که آزادبوده باشندزیرا در دوره ساسانی‌هم مقیدند ...»

ازاین جمله‌میتوان دریافت که زندگی کشاورزان مقرون‌بمحرومیتها و تحمیلات فراوان بوده است چه آنها وابسته بزمین بودند و نمیتوانستند محل کار یا شغل خود را تغییر دهند قرائن ودلائل تاریخی نشان میدهد که در دوره هخامنشی کار کردن و مالیات دادن وظیفه اساسی طبقه کشاورز بود، پس ازانقراض دولت هخامنشی دردوره سلوکیها نیزحال بدین منوال بود وچنانکه مورخین نوشته‌اند دراین عهد نیز«رعایای املاك حق‌خروج ازملك اربابی نداشتند وهنگام خرید وفروش، زمین بابرزگران بفروش میرسید واین‌وضع تاحدی باشرایط زندگی‌سرفهادراروپا مطابقت دارد .

بااینکه در کتب باستانی به‌کلمه «بنده» برمیخوریم نباید تصور کنیم که در ایران باستان چه در دورهٔ هخامنشی و چه در عهد ساسانی اصول بردگی باهمان خصوصیاتی که در رم‌ویونان وجود داشته درایران نیزمعمول بوده است، بلکه درایران باستان‌هم بین کشاورز ومالك ومیان ملل‌مغلوب وایرانیان اختلافاتی وجود داشته ولی‌نه‌به‌آن پایه که آنان درعداد بندگان

محسوب شوند و ازکلیه حقوق انسانی بی‌نصیب کردند .

«حکایت کورش‌بزرگ که یهودیان را ازقید اسارت رهائی بخشید ویا بیابل رفته دست مجسمه خدای بابلیان را با احترام در دست گرفت از مهربانی و تسامح ایرانیان باستان با ملل مغلوب حکایت میکند . » نامه تنسر میگوید « هرگز پادشاهان ما بقتل وغارت وغدر وبی‌ادبی وبیدینی منسوب نبودند واگر دوپادشاه را مخالفت افتادی... سبایا (یعنی اسیران) را نگذاشتی که نام بندگی نهند و برقیت دعوی کنند ...» پارت‌ها نیز در دوره قدرت خود بگفته «ژوستن» باغلامان مانند فرزندان خودشان رفتار میکردند وبه‌آنان سواری وتیراندازی میآموختند.

بااینحال‌درایران‌عهدهخامنشی‌دهقانان‌بی‌زمین‌بامشکلات‌ومحرومیتهای گوناگون مواجه بودند ولی هیچگاه جزو دارائی ارباب نبودند .

مغ‌ها یا روحانیون

این طبقه همان کاهنان ومجربان آئین مذهبی‌بودند شغل آنها موروثی بود و همیشه در اجرای مراسم قربانی دعوت میشدند، تعبیر خواب ، تعیین ایام‌سعد ونحس وحل پاره‌ای مشکلات بیاری آنان صورت میگرفت .

دراین دوره مغ ها نفوذ و تأثیر چندانی درامور سیاسی واجتماعی نداشتند ، مذهب ایرانیان مانند بسیاری ازاقوام قدیم پرستش خیر وشر بود یعنی عوامل مساعد طبیعت مانند روشنائی ،آفتاب ، باران وبادهای بموقع را مظاهرخیر وقحطی ومرگ ومرض وزمستان وشب را مظهر موجودات خبیثه یا «شر» می‌پنداشتند بااینحال مذهب ایرانیان را در این دوره یك نوع مذهب ترکیبی میدانند که درنتیجهٔ نزدیکی واختلاط مذاهب‌آریان ها که عبارت ازپرستش مهرومقدس داشتن‌آتش بود بامذهب زردشت وعقاید دینی‌عیلامیها وبابلی‌ها مذهب مخصوصی بوجودآمده بود، همین وضع‌یعنی نبودن یك مذهب رسمی درسراسر ایران موجب گردید که مغ ها ورؤسای مذهبی نتوانند دراجتماع طبقاتی‌آن عهد مقام وارزش چندانی کسب نمایند این وضع تاقرن‌سوم میلادی یعنی‌تادورهٔ ساسانیان که مذهب زردشت مذهب رسمی ایرانیان گردید ادامه داشت [1]

۱ ــ ناگفته نماند که بعضی از مورخین باستناد بمدارکی مغ ها را اساسا ایرانی نمیدانند

پیشه‌وران و بازرگانان

درتاریخ تفصیلی‌هخامنشی‌نوشته مرحوم مشیرالدوله نه تنهااز کشاورزان واحوال‌آنان چنانکه بایدسخنی درمیان نیست بلکه دربارهٔ پیشه‌وران وبازرگانان وطرز زندگی وحقوق اجتماعی وقدرت اقتصادی‌آنان نیز بحثی نشده است بااینحال ضمن‌توضیح احوال‌اقتصادی ایران‌میتوان کم وبیش بوضع اجتماعی این دوطبقه نیزآشنا گردید .

اوضاع اقتصادی

باتشکیل دولت هخامنشی که‌قسمت اعظم ملل‌متمدن آن زمان را دربرداشت . فعالیتهای اقتصادی پیش از پیش تسهیل شد . زیرا اغلب سلاطین برای آنکه بتوانند امپراطوری کثیرالملهٔ هخامنشی را اداره کننده بامردم رفتار بالنسبه معتدل و ملایمی پیش گرفتند وغالباً از اختلافات و تصادمات ملت ها جلوگیری میکردند ، همین جریان به امنیت راه ها واستقرار روابط بازرگانی ورشد اقتصاد و تجارت کمك کرد، روش‌معتدل وعاقلانه بعضی ازسلاطین هخامنشی در کتب وآثارمورخین یونانی وتورات کم وبیش منعکس شده‌است ، قبل ازتشکیل دولت‌هخامنشی غالباًسلاطین برای‌غارتگری ویابعلل‌دیگر به‌نهب‌وغارت کشور های مجاور میپرداختند چنانکه آسوربانی‌پال پادشاه آسور بیادگار فتح ایلام کتیبه‌ای نوشته ومیگوید سراسر این منطقه را باخاك یکسان کردم ومردم‌را ازعبوردادن‌حشم‌وگوسفند ونیزاز نغمات موسیقی بی‌نصیب‌ساختم‌و بمارهاوجانوران‌اجازه دادم که‌آنرافراگیرند، درحالیکه حکومت هخامنشی هیچگاه به‌این قبیل امور اقدام نکرده است .

وضع تجارت وسوداگری

در این دوره معمولا ده‌نشینان مازاد محصول خود را اعم از غلات، مواشی وغیره بشهرمیآوردند وبا محصولات دیگری که مورد احتیاج بود مبادله می کردند وگاه بجای مبادله جنسی متاع خودرا باغلام زرخرید یاباشمش‌طلا مبادله‌مینمودند، ازدوره داریوش ببعد بحکم‌ضروریات اقتصادی ضرب سکه معمول‌شد وبتدریج مبادله‌جنسی‌ومبادله باشمش‌طلاونقره راه‌فراموشی‌سپرد باتبدیل شمش به سکه طلا ونقره بشرحی که خواهیم دید مسئله‌بازرگانی‌و سوداگری‌رواج‌بیسابقه‌ای‌حاصل‌نمودواین‌وضع‌سبب گردید که‌بازرگانان‌ازشرایط

مساعدی که مخصوصا ازدوره داریوش ببعد فراهم شده بود به نفع خویش استفاده کنند وبکمك راههای ارتباطی و کاروانسراها، چاپارخانه های منظم وامنیت وآرامشی که حاصل شده بود موجبات ارتباط اقتصادی رابین مناطق وسیعی که تحت حکومت هخامنشی درآمده بود فراهم سازند، باین ترتیب درایران غیرازطبقه مالکین بزرك واشراف وابسته به دربار طبقه جدیدی بنام بازرگان و تاجر عرض اندام نمودند ، طبقه بازرگان باداشتن پول موفق گردیدند که کالاهای داخلی وامتعهٔ خارجی راخریداری ودردسترس مشتریان قرار دهند وازاین راه بدون اینکه خود زحمتی برای تولید جنس متحمل شوند ازراه دلالی ووساطت ثروت کلانی تحصیل کنند بنا براین با توسعهٔ تجارت و رواج پول اختلاف طبقاتی در ایران رو بشدت نهاد وغیرازمالکین واشراف قدیم ، بازرگان نیز بامکیدن خون مردم جزوطبقات ممتاز بشمار رفتند وبا استقرار حکومت پول بتدریج آداب وسنت های اخلاقی قدیم رو بفراموشی گذاشت وبطوری که **گزنفون** مورخ یونانی متذکر شده ازاواسط عهد هخامنشی ببعد بازارحیله وتزویر ، تقلب ودروغ برای کسب ثروت رواجی تمام حاصل نمود: «پارسیان ومردمانیکه تابع ایشانند امروز تقدسشان نسبت بخدایان و احترامشان بوالدین وانصافشان درباره خلق و دشمنانشان، درموقع جنگ، خیلی کمتر از آنست که درسابق بود ... حالا نه فقط اشخاص جانی را حبس و مجبور میکنند که طلا داده مجازات خود را بخرند بلکه بااشخاص بیگناه هم برخلاف انصاف چنین معامله‌ای میکنند انتقادات گزنفون از اوضاع اجتماعی ایران در آندوره ، با توجه بوضع اقتصادی وطبقاتی ایران دورازحقیقت نیست چه همین اوضاع ناگوار وتحمیلاتی که با کثریت مردم وارد میشد سرانجام اساس حکومت هخامنشی رامتزلزل گردانید وبا حمله اسکندر مقدونی بساط حکومت هخامنشی برچیده شد .

نوع کالا

غیرازالواح وآثاریکه براثر تحقیقات اخیر خاورشناسان بدست آمده در کتاب اوستا نیز جسته جسته مطالبی که از پایهٔ تمدن ونیروی اقتصادی ایران درعهد قدیم حکایت میکند بدست میآید درکتاب تاریخ ایران اقتصادی(۱) مطالبی حاکی از وضع اقتصادی ایران برشتهٔ تحریر درآمده که ما بارعایت اختصار بعضی ازمطالب آنرا

۱ــ تالیف زحیم زاده صفوی

ضمن توضیح اوضاع اقتصادی هردوره اقتباس ویا عیناً نقل میکنیم

بنابمندرجات این کتاب مدتها قبل ازقرن ششم قبل از میلاد وتأسیس دولت هخامنشی هنرمندان و صنعتگران ایرانی در حدود بلخ و سند و هرات و همدان و غیره در ساختن انواع آلات و زیورهای فلزی از طلا ونقره ومس ماهر بوده‌اند ــ از زره طلا ؛ کمر طلا، جام طلا یا نقره، نعل اسب، لباس پشمی، گلیم وپوستین درشگه‌ها وعرابه‌هائیکه باطلا مزین شده بودند، پارچه‌های لطیف از کرك بز، ظروف برنجی وگلی، کارخانه زرگری کورهٔ آهن گدازی و صنایع دیگر غالباً در اوستا نام برده شده است و نشان میدهد که سکنهٔ قدیم فلات ایران ازمدتها پیش درشهرنشینی ومدنیت مقام و موقعیتی داشته‌اند .

فعالیتهای اقتصادی در این دوره

(۵۵۰ ق م تا ۳۳۰ قبل از میلاد) در عهدهخامنشی ایالات ومناطق مختلفه ایران هریك دررشتهٔ ازامور اقتصادی شهرت واستعداد داشتند چنانکه شرابسازی زرگری و طلاشوئی درناحیهٔ لیدیا یعنی نزدیکی مرزآسیای صغیر معمول ومتداول بود و در ناحیهٔ سیلیسی گندم و میوه وپارچه‌های پشم شتر و در قسمت سوریه که شامل صیدا و صیدون ودمشق و فلسطین بود انواع خرما زیتون، انجیرواقسام پارچه‌های بافته‌ای ورنك مشهوربارغنون بدست میآمد در الجزیره یعنی ناحیهٔ شمالی واقع مابین دجله وفرات صنایع آهنی معمول بود و مردم آنجا بکار تجارت و بازرگانی رغبت زیادی نشان میدادند در ناحیهٔ پارس که مرکز آن استخر بود تربیت مواشی ، صنعت پارچه بافی، اسلحه سازی ، حجاری و صنعت تراش و صیقل رواج داشته ودر ناحیهٔ ماد که شامل عراق عجم و آذربایجان فعلی بود ازغله وپشم واسبهای ممتازو قاطر وگوسفند ومنسوجات واسلحه سازی برای صدور از این نقطه بنقاط دیگر استفاده میشده‌است. علاوه برآنچه گفته شد درسایر ایالات و نواحی ایران نیزانواع فعالیتهای فلاحتی و صنعتی وجود داشته وپس از آنکه در اثرجنگهای متمادی حدود قدرت سلاطین هخامنشی وسعت گرفت میدان فعالیت اقتصادی درمنطقه پهناوری که شامل عربستان ، فنیقیه ، مصر، هندوستان و غیره بود نیز بسط و توسعه یافت .

راهها، امنیت، تفتیش دولتی، مقیاسها، چاپار دولتی ووسائل نقلیه

درعهد داریوش کبیر ضمن اقدامات عدیدهٔای که برای تسهیل ارتباط بین ممالك مختلفه بعمل‌آمد ظاهراً بحفر ترعهٔ سوئز نیز اقدام شد(۱) وراه های‌مهمی‌ازمغرب ویونان‌بپایتخت هخامنشی‌متصل گردید وبطرف‌هندوستان ادامه یافت و شعبی از آن بشمال و جنوب و سایر نقاط کشیده شد بگفته هردوت این راهها امن و آسوده بوده وهمه‌جا از مناطق آباد میگذشته است وبنا باظهار اودرفاصلهٔ ۹۴ فرسنگ ونیم، ۱۰ کاروانسرا ساخته‌بودند و برای حفظ امنیت بایجاد استحکامات وقلاع نظامی اقدام شده بودعلاوه براین بفاصله‌های معین مهمانسراها و کاروانسراهای دولتی وجود داشته . امنیت نواحی مختلف بوسیلهٔ مأمورینی که از طرف ساتراپ‌ها بهر ایالت اعزام میشدند تأمین میشد ، بتصدیق مورخین غرب در میان دول باستانی دولت هخامنشی نخستین دولتی است که در راه تنظیم پست وچاپارخانه‌ها اقدامات مؤثری کرده وازبهترین حیوانات تندرو، برای‌این منظوراستفاده میکردند، درکتاب ایران اقتصادی مینویسد «هرچند شبانه‌روزی که‌مسافت بین دو ولایت است بهمان اندازه چاپارخانه موجوداست ودر هرچاپارخانه یك چابك سوار با دو رأس تکاور ازمابین همقطاران خود نوبت میدهند، نه‌روز، نه‌شب، نه‌برف، نه باران، نه سرما ونه گرما نمیتوانند ازجنبش و کوشش چاپارها بکاهند، یك چاپار به‌چاپارخانهٔ دیگر نرسیده چابك‌سوار نوبتی در آنجا براسب نشسته منتظر است که امانت را از همکارش گرفته راه افتد » .

استفاده ازرودخانه‌های بزرگ برای حمل ونقل معمول بود وسائل نقلیه‌آن دوره عبارت بوده است ازاسب،شتر، قاطر، الاغ،گاو، یابو، تخت روان عرابه‌های گوناگون . یعنی در حقیقت از شتر ویابو وقاطر در حمل و نقل مال‌التجاره واز اسب و درشکه و عرابه‌های سرگشاده وتخت‌روان وشتر جمازه‌برای حمل‌ونقل مسافرین استفاده میکردند بگفتهٔ هردوت‌اهالی

۱- بعقیده عده‌ای ازاین راه بحراحمر بدریای مدیترانه مرتبط گردیده وقدم مؤثری برای تسهیل تجارت شرق وغرب برداشته شده‌است

ارمنستان و ایالات مجاور آن کشتیهائی از پوست‌گاو میساختند و آنرااز کاه پرمیکردند و امتعه خود را بوسیله آن از رودخانه عبور میدادند.

مسکوکات

ظاهراً درمشرق‌زمین‌داریوش کبیر نخستین‌پادشاهی است که بحکم مقتضیات اقتصادی بضرب سکه‌اقدام کرده‌است سکه‌های ایندوره بحسب عیاروارزش سه‌نوع بود وسکه‌هائیکه از نقره و برنز ترکیب میشد پست‌ترین نوع آن بود وبرای مصارف‌عادی بکارمیرفت، دولت در مواقع مقتضی طلا و نقره‌هائیکه از ایالات مختلف گرفته‌بود بصورت‌شمش‌درمیآورد و بضرابخانه‌ها برای‌ضرب سکه‌میفرستاد.

وضع صناعت و کشاورزی

از وضع اقتصادی ایران در عهد هخامنشی اطلاع دقیقی در دست نیست ولی آنچه از اسناد و مدارك تاریخی برمیآید از عهد داریوش ببعد کشت پنبه‌در نواحی باختری و مشرق ایران رواج گرفته وچون اهالی مغرب زمین آنرا لطیفتر از پشم یافتند بخرید این‌کالا رغبتی شایان نشان دادند بهمین جهت کارگاههای پنبه ریسی و پنبه بافی در حدود باختر و نواحی سند توسعه یافت و تدریجاً مصنوعات پنبه‌ای یك قلم عمده از صادرات آن ایالات را بممالك غربی تشکیل داد .

بطورکلی در دوره هخامنشی فعالیتهای کشاورزی از طرف دولت تشویق میشد تا جائیکه کوشش مأمورین ایرانی در راه آبادانی مملکت مورد غبطه خارجیان قرار میگرفت گزنفون از زبان سقراط مینویسد«آیا باعث شرمساری ماست که تقلید از شاهان پارس کنیم» همو در جای‌دیگر می‌نویسدکه دردوره هخامنشی«... هرکس‌زمینهای بی‌حاصل‌را بواسطه‌کشاورزاز آبیاری آباد کند تا٥ پشت عایدات آن زمینها از آن او واعقابش باشد» در اینجا معلوم نیست مقصود از هرکس « کشاورز » یا « مالك » است با توجه به رژیم اجتماعی آن دوره چنین بنظر میرسدکه توده کشاورز بی‌زمین از حق تملك و استیفای منافع بی‌نصیب بوده و معمولا مالکین و دهگانان از حاصل کار آنان برخوردار میشدند .

علاوه براین دلائلی در دست است که در این دوره صنایع ابریشمی بصورت فرش و ملبوس معمول بوده پلوتارك مینویسد : « از جمله غنائم

شوش که بتصرف اسکندر درآمد فرش‌مخملی بود که ۵ هزار تالنت طلا میارزید و با آنکه از ۱۹۰ سال‌قبل استعمال میشد هنوز درخوبی ورونق فرقی نکرده مانند روز اول بود.»

علاوه براین‌ملیله‌دوزی، زردوزی، مخده پشمی در این دوره معمول بود. و انواع اسباب واثاثه منزل کاسه، بشقاب، دیگ، قابلمه، جامهای شربت خوری طشت، مشربه، تاس وسایر وسائل زندگی توسط هنرمندان و زحمتکشان برای طبقات ممتاز و ثروتمندان تهیه و تدارك میشده - از صنایع ظریفهٔ این دوره میتوان بازوبند، گردن‌بند، خلخال، طوق و یاره حمل‌وبند شمشیر، شرابه، قاب شمشیر، قاب خنجر وآلات مرصع دیگری را نام برد.

استخراج نفت

بنابگفته هردوت در این دوره ازوجود نفت آگهی داشتند و برای استخراج آنرا بادلو ازچاه کشیده و بمحل سرپوشیده‌ای میریختند و از آنجا بوسیله لوله‌ای به انبار دیگر میرفت ... قسمت مایع که به این ترتیب بدست میآمد نفت و ته‌نشین آنرا قیر وموم مینامیدند و از ملح بلورینی که بدیوارهای انبار میبست در کار مومیائی اموات استفاده میکردند.

مقیاس

در این دوره مقیاس وزن **درهم**، **من**، **تالان**، **وارتاب** Artabe بوده یك درهم معادل یك مثقال امروزی و یك من مساوی ۱۰۰ درهم وتالان معادل ۷۰ من‌وارتاب مساوی ۵۵ لیتر وکمی بیشتر از ۱۸ من کنونی بوده است، مقیاس طول دراین دوره تیرپرتو (تیرپرتاب)، میدان وفرسنك بود، وهرفرسنگ‌معادل ۵۵۵۰ متر بوده است.

سازمان سیاسی و اجتماعی در عهد هخامنشی

چنانکه گفتیم غلبه قطعی اقوام‌آریائی بردولت‌های قدیم از حدود قرن ششم قبل ازمیلاد بدست‌سلاطین هخامنشی شروع شد ودر دوران کورش، کمبوجیه و داریوش این موفقیت به اوج کمال رسید چنانکه برای اولین‌بار در دنیای قدیم دولت عظیمی از رود سند تا صحرای‌افریقا و قسمتی ازشبه جزیره بالکان و از قفقاز تا جزیرةالعرب و اقیانوس هند

تحت نفوذ دولت هخامنشی در آمد و متجاوز از دوقرن دوام یافت (۵۵۰ تا ۳۳۰ ق.م)

طرز حکومت

در دورهٔ هخامنشی در ایران ازنظر اقتصادی‌رژیم شبانی ونوعی ازفئودالیزم وجودداشته که ازجهاتی با مفهوم فئودالیته که بدوره معینی از تاریخ اطلاق میشود مطابقت ندارد و از لحاظ سیاسی‌ظاهراً اصول استبداد (اتوکراسی) حکومت میکرده است وکلیه‌اختیارات از شخص شاه ناشی میشد و نفوذ و قدرت حکمرانان درحوزهٔ مأموریت محدود، وعزل ونصب آنان بانظرشاه بود وباین‌ترتیب میتوان گفت که در آن دوره یکنوع تمرکزسیاسی وجود داشت، سلطنت موروثی بود وشاه خودرا نماینده آهورامزدا میدانست.

با اینحال بموجب بعضی مدارك عده‌ای معتقدند در ایران آن دوره یك نوع دموکراسی اشرافی (حکومت آریستوکراسی) وجود داشته‌یعنی قدرت و اختیارات اساسی شاه ازمجلسی که نمایندهٔ طبقات ممتاز ایران‌بود ناشی‌میشد هردوت در تأیید این نظر مینویسد «(در ایران سلاطین و حکمرانان بهیچوجه درکار آزاد نیستند و نظریات وگفته و خیالات خود را در مجلس ملی پیشنهاد مینمایند تاپس از مصلحت و تصویب بموقع‌اجرا گذاشته شود.)»

ونیزدینشاه ایرانی درکتابیکه بنام (اخلاق ایران باستان) نوشته متذکرمیشود که «**درعهد هخامنشیان دربار سلطنتی مجلس سنائی ازاشراف وروسای قبایل تشکیل میداد وپادشاه در مواقع‌مهم راجع بامور سیاسی باآنها مشورت میکرد وآخرین رای قطعی از آن مجلس مشاوره صادر میشد.**»

با اینحال نباید تصور کرد که پادشاه در این دوره از کلیه مقررات معموله پیروی میکرده‌است چنانکه هردوت‌درجای‌دیگر مینویسد که کمبوجیه عشق شدیدی بیکی از خواهران خود احساس کرد، چون ازدواج باخواهر معمول نبود قضات شاهی را دعوت کرد ونظریه آنان را پرسید قضات‌پس از مشاوره و مطالعه گفتند «هیچ قانونی نیست که برادری‌را در زناشوئی با خواهرش مجاز گرداند اماقانون دیگری هست که بپادشاه اجازه میدهد

هرچه دلخواه اوست بکند.» این جمله نشان میدهد که شاه درامور شخصی آزادی کامل داشته و بعید نیست در امور سیاسی واجتماعی نیز اختیارات وسیعی داشته است.

با اینحال گفته هردوت و سایر محققین راجع بوجود مجلس مشاوره در عهد هخامنشی ممکن است صحت وواقعیت داشته باشد زیرا مقارن این ایام چنانکه دیدیم درممالك یونان وروم نمونه‌های کاملتری از دموکراسی اشرافی وجودداشته است ازطرف دیگرحسن ادارهٔ کشورهای وسیع هخامنشی که هریك دارای مذهب زبان وآداب ورسوم مخصوص بودند بدون مشاوره و اجرای نقشه و برنامهٔ صحیح امکان پذیر نبود.

در کتاب ایران اقتصادی نوشته شده «بنادر ایرانی درسالهای اولی که تحت تسلط ایران درآمد غالباً توسط تیرانها Tyrans (مستبدین) اداره میشد پس ازشورش مردم درعهد داریوش ... مردانیوس مستبدین یونانی را معزول وبرحسب میل آنها اختیار داد که سرزمین خودرا باصول جمهوریت اداره کنند واین سیاست زیبای شاهنشاه هخامنشی باعث اعجاب مورخین یونانی گردید. هردوت مینویسد «آنهائیکه وجود عقیدهٔ دموکراسی را در بزرگانی مانند (اوتان) تردید دارند آیا در بارهٔ این اقدام مردانیوس چه خواهند گفت».

در کتب مذهبی قدیم ایران نیزهمواره سلاطین باجرای حق وعدالت دعوت شده‌اند مثلا در (مینوفرد پرسش ١٤) نوشته شده «آن حکمران و پادشاهی راست ودرست است که در آبادی کشور کوشیده وبینوایان را آرامش و آسایش بخشد و آئین راست برپا دارد وبیداد و ستم را ازخود و ملت خود دورسازد» همچنین در (مینوفرد باب ١٠) نوشته شده «یك دهخدای عادل و درستکار بهتر است از پادشاه ظالم یك مملکت» علاوه براین زردشت درگاتها میگوید «پادشاهان خوب بااعمال وتعالیم نیك باید سلطنت کنند نه آنکه شهریاران بد، برمافرمانروا گردند» در همین کتاب زردشت مردم را بمبارزه باسلاطین بیدادگر دعوت کرده و کسانیرا که برای حکومت جابرخدمت میکنندسخت مذمت کرده است وبآنانکه دربرانداختن حکومت ظلم وجور کوشش میکنند درود میفرستد علاوه براین در (یسنا

٤١ فقره ٢) نوشته شده «ای مزدااهورا، بشود که جاودان از کشور نیك تو بهره‌مند شویم. بشود که شهریار نیك در هردو جهان بما چه مرد وچه زن سلطنت کند، توای در میان موجودات خوبترین» چون نظر حکومت هخامنشی مخصوصاً در عصر کوروش و داریوش تنها کشور گشائی نبوده سلاطین کوشش میکردند با حسن سلوك، ملل مغلوب را راضی نگهدارند بهمین علت مردم را در اقامهٔ مراسم مذهبی آزادی کامل میدادند و غالباً شخص شاه برای جلب قلوب ملل تابعه آداب ورسوم مذهبی آنانرا نیزانجام میداد وبا اجرای این سیاست میکوشید تانزد مردم محبوب ومحترم باشد همین تدابیر وکاردانیهای حکومت هخامنشی سبب گردید که سی ملت مختلف متجاوز از دو قرن در تحت نفوذ سلاطین هخامنشی زندگی نمایند.

درمیان سلاطین هخامنشی کوروش وداریوش بیش ازدیگران برعایت عدل و انصاف و حفظ حقوق مردم توجه داشتند، داریوش دروصف خود میگوید «من و دودمانم بد دل و دروغگو نبودیم، من موافق حق و داد پادشاهی کردم هیچ بنده‌ای را نیازردم و برهیچ ضعیفی ستم روا نداشتم».

داریوش پس ازآنکه بیاری دوستانش براسمردیس مغ (که سلطنت هخامنشی را غصب کرده بود) فائق آمد بارفقای خود، راجع بطرزحکومت به بحث و مطالعه پرداخت **اوتانوس** یکی از یارانش با حکومت فردی مخالف بود **و حکومت عامه** را برسلطنت مطلقه رجحان میداد. **مگابیز** رفیق دیگراو **حکومت اولیگارشی** یعنی حکومت چند خانواده متنفذ و اشرافی را (چنانکه در آتن مرسوم بود) برحکومت اکثریت ترجیح داد ولی داریوش **حکومت فردی** را بخیر و صلاح مردم تشخیص داد وچون رفقای دیگرش در این معنی با او همصدا بودند موفق گردید زمام امور را بدست گیرد.

داریوش دردورهٔ زمامداری در تقسیمات کشوری، سازمان لشگری، اخذ مالیات و سایر امور، رامورسم نوینی برقرار ساخت در دورهٔ او در نتیجهٔ بسط امنیت، تأمین راهها وطرق ارتباطیه بازارصنعت وتجارت رواج گرفت وبرای جلوگیری ازجنبش‌های مخالف وحفظ قدرت ومنافع طبقات ممتاز، داریوش ده هزار سپاهی بنام **سپاه جاویدان** مجهز و آماده نمود و بیاری این قوا وقشون نامنظمی که از ملل مغلوب گردآوری میشد دشمنان

حکومت هخامنشی سر کوب میشدند.

نسبت عدالتخواهی و دادگستری دربارهٔ عموم سلاطین هخامنشی صادق نیست چه افرادی از این خاندان برای فرونشاندن خشم وغضب خویش ویا بمنظور حفظ مقام وموقعیت خود بکشتارهای بیرحمانه‌ای دست زدند چنانکه کامبوجیه در سالهای آخر سلطنت خود درمصر بکشتار فجیعی دست زد و بسیاری از بزرگان وبستگان خودرا ازبین برد واردشیر سوم چون بسلطنت رسید برای آنکه کسی مدعی مقام او نشود کلیه شاهزادگان و شاهزاده خانمهای هخامنشی را بقتل رساند .

بی‌لیاقتی و عدم توجه سلاطین اخیر هخامنشی بمصالح مردم، تشدید اختلافات طبقاتی، خوشگذرانی و عیاشی طبقات ممتاز وعدم رضایت اکثریت مردم ازسازمان اجتماعی سبب گردید که حکومت هخامنشی دردوران سلطنت داریوش سوم در برابر اسکندر مقدونی محکوم بشکست گردد و دولت ۲۲۰ ساله هخامنشی پایان پذیرد .

عادات ورسوم مردم دراین دوره

راجع به عادات و رسوم و خصوصیات اخلاقی و اجتماعی اکثریت ملت ایران دراین دوره اطلاع دقیقی ازمورخین قدیم بدست ما نرسیده بلکه آنچه تاریخ نویسان بنام عادات و رسوم ایرانیان نوشته‌اند منحصراً مربوط به طبقات ممتاز ایرانی است .

هردوت درباره اخلاق ایرانیان دوره هخامنشی مینویسد که «ایرانیان از دروغگوئی پرهیز میکردند و برای آنکه هرگز دروغ نگویند از قرض کردن وحتی ازمعامله وتجارت که گاهی احتیاج به دروغ دارد خودداری میکردند، به سواری و تیراندازی توجه داشتند، وجوانان را به فراگرفتن این دو فن، ترغیب میکردند، جشن روز تولد در بین ایرانیان قدیم مرسوم بود وبرای آن اهمیت فراوان قائل بودند، خوردن شراب نیز معمول وغالباً در موقع مستی به بحث و مذاکره میپرداختند، باآنکه پارسیان خودرا از سایر ملل برترمیشمردند همینکه رسوم وآداب ملتی را باطبع خودسازگار میدیدند بیدرنگ به فراگرفتن آن میپرداختند .

ایرانیان برخلاف بسیاری از ملل قدیم مردگان را با اشیاء گرانبها

زینت نمیدادند وچون آتش نزد آنها مقدس بود ازسوزاندن مرده خودداری میکردند، بلکه بگفته **استرابون** ایرانیان مرده را موم‌مالیده ودفن میکردند ولی مغ‌ها تاطیور مردگان را نمیدرید دفن نمیکردند .

طبقات بالای اجتماع هریك چند زن عقدی وچند زن غیر عقدی داشتند، تولید نسل یکی از مفاخر ایرانیان بود فرزندان تا سن ۵ سالگی نزدپدر خود کمترمیرفتند واز سن ۵ تا ۲۰ سالگی پدران به فرزندان خود اسب سواری، ورزش وتیراندازی وراستگوئی میآموختند، ازدواج دراول بهار صورت میگرفت وداماد تمام روز ازخوردن غذا خودداری میکرد ولی قبل ازدخول درحجله، قدری میوه ومغز استخوان شترمیخورد، پارسیان همسایگان را از سایر اقوام بیشتر محترم میشمردند .

پس از آنکه دولت هخامنشی تحت تأثیر عواملیکه قبلا یاد کردیم وسعت و اعتبار کافی حاصل نمود و نیروی اقتصادی و تجاری آن قوت گرفت وضع سابق بکلی عوض، وبه تشریفات وطمطراق ظاهری اشراف افزوده شد وبتدریج روح شهامت و سلحشوری و توجه به صدق و صفا در طبقات عالی اجتماع ایران ضعیف شد و چنانکه لازمهٔ زندگی اشرافیست عیاشی و خوشگذرانی و بی‌اعتنائی به حقوق طبقات زیردست امری عادی و معمولی گردید و این جمله موجب بدبینی و نفرت طبقهٔ وسیع کشاورزان و سایر طبقات تولید کننده اجتماع گردید .

گزنفون در توصیف ایرانیان این دوره مینویسد : «بعضی پارسیها اکتفا نمیکنند . باینکه دربسترهای خیلی نرم بخوابند بلکه میخواهند پایه های تختخواب آنها برقالیها باشد، درزمستان اکتفا نمیکنند که سروبدن وپاهارا بپوشانند بلکه دستها را درپوستهای ضخیم وانگشتان رادرقالیها (مقصود نوعی دستکش است) نگهمیدارند .

پارسیها عده‌ای بیشمار گلدان وجامهای گرانبها دارند و ازداشتن آن بخود میبالند امااینکه تمام این تجملات باچه وسائل شرم‌آوری تحصیل میشود باعث شرمساری آنان نیست، بیعدالتی و جلب منافع ناشروع اینقدر نزد آنان طبیعی شده است ... »

همو، درتوصیف اشراف ایران میگوید: «امروردربان، نانوا، آشپز،

آبدار، حمامی، پیشخدمت، خدمه‌ایکه باید آفایان را در رختخواب کند و درموقش آنهارا بیدار ومشت ومال کند، عطر بزند ودر همه‌حال مراقب آنها باشد دررکاب آنها حرکت میکند . »

گزنفون ، هرودوت ، پلوتارك ، دوتودر وبرخی دیگر از محققین آن دوره بامقایسه پارسیان دورهٔ کوروش ، بایارسیان ادوار بعدو دورهٔ اردشیر دوم نشان میدهند که چگونه اقلیتی از ایرانیان پس ازآنکه دراثر جهانگیری، منطقه وسیعی‌را درحیطهٔ قدرت خود در آوردند از راه‌تجارت واستثمار ملل مغلوب، در ناز ونعمت وتن‌آسانی فرورفته و زندگی ساده دیرین را ترك گفتند و بتدریج حیله وتزویر وتجاوز به‌حقوق زیردستان که لازمهٔ زندگی اشرافی است در بین طبقات ممتاز معمول گردید .

دادگستری درعهد هخامنشی

دردوره هخامنشی، درهریك ازولایات ایران‌برای رسیدگی بدعاوی‌مردم دادرسانی تعیین میشدند که تحت‌نظرحکام محلی‌انجام‌وظیفه میکردند بطوریکه ازگفته‌ها وآثارمورخین‌قدیم‌برمیآید‌بعضی ازسلاطین‌برای حفظ‌امپراطوری وسیع هخامنشی، به‌عدالت‌ودادگستری توجه‌داشته داریوش در کتیبه نقش رستم میگوید: «اهورامزدا دعای‌مرا اجابت کند ای انسان ... ازراه‌راست مگرد اندیشه بدمکن ازگناه بپرهیز» ونیز داریوش در کتبه بیستون گفته: « ای‌آنکه پس از من شاه میشوی سخت از دروغ بپرهیز، اگرمیخواهی کشور از بدی در امان باشد فریب دهنده را کیفر ده .

ظاهراً دردورهٔ داریوش برای کلیهٔ ملل‌تابعه یکدوره قوانین تنظیم شده ودرسراسردنیای قدیم‌شهرت واهمیت یافته تاآنجا که در کتب‌مورخین یونانی وکتاب دینی قوم یهود کراراً از قوانین و مقررات آنعهد یادشده معمولادادرسانی که‌ازحدودحق وعدالت‌منحرف‌میشدند شدیداً کیفر میدیدند چنانکه در زمان کمبوجیه پوست قاضی رشوه‌خواری را کندند وبرجایگاه داوری اوگستردند تاجانشین او براین پوست نظر کند واز طریق عدالت رونگرداند ، با اینحال ظاهراً در دوره هخامنشی کمتر مجرمین رابه کیفر اعدام ومجازاتهای سخت محکوم میکردند واز خصوصیات دادرسی دراین دوره یکی این بود که اعمال نیك وکارهای زشت مجرمین را باهم مقایسه

کرده وسپس در مقام قضاوت برمیآمدند یعنی باتوجه به‌سوابق مجرم‌تعیین مجازات میکردند، باتمام این احوال معلوم نیست که قوانین و مقرراتی که در آن دوره بوده شامل حال اکثریت کشاورزان وسایر زحمتکشان‌میشده یاخیر،ظاهراً اینطور بنظر میرسد که اکثریت‌زحمتکشان‌ایرانی‌ازحقوق‌مدنی و اجتماعی بی‌نصیب بودند .

سلاطین‌اولیه هخامنشی‌میکوشیدند تا رسوم جابرانه‌ایرا که در بعضی ازممالك سابقاً وجود داشته براندازند چنانکه داریوش ازمردم‌کارتاژتعهد گرفت که از سوزاندن و قربانی اطفال خودداری کنند ، همچنین درروش اجتماعی سایراقوام غیرآریائی‌دردورهٔ هخامنشی تغییراتی روی‌داد درمیان قوم **نیکا** شرط مردی‌آن بود که شخص، دشمن خودرا بکشد واز پوست او دستمالی تهیه کند وبا کاسهٔ سراو جامی ترتیب‌دهد، این قوم وحشی‌انسان را برای خدایان خود قربانی میکردند و اگر رئیس قبیله ای میمرد زن سوگلی اورا باپنجاه اسب وپنجاه خادم میکشتند. وبااو به‌خاك میسپردند این رسوم مشئوم در دوره حکومت هخامنشیان بتدریج منسوخ گردید .

نیروی نظامی

سازمان کشوری ایران از دورهٔ داریوش ببعد سرو صورتی گرفت ودولت هخامنشی یکعده دههزار نفری مجهز به‌بهترین‌وسائل آنروزهمواره دراختیار داشت وبهمین جهت‌آنهارا **سپاه‌جاویدان** نامیده‌اند غیرازاینعده درهنگام جنگ ازملل تابعه عده‌ای سرباز، گردآوری میشد. سپاه‌آنزمان بدوصنف پیاده وسواره‌تقسیم‌میشدند پیاده نظام مسلح به نیزه وتیر وکمان وخنجر وفلاخن وکمند وسپر بود و افراد سوار غیر از آنچه که ذکر شد زوبین نیز همراه داشتند. و بعضی‌از آنها زره و کلاه خود بکار میبردند .

www.adabestanekave.com

فصل یازدهم

وضع اجتماعی ایران از انقراض دولت هخامنشیان تا استقرار حکومت ساسانیان

پس ازآنکه با قتل داریوش سوم ، در نتیجهٔ مقدمات و عللی که از خیلی پیش فراهم شده بود دولت ۲۲۰ ساله هخامنشی بسررسید ، ممالك شرقی ایران‌درحیطهٔ قدرت اسکندر مقدونی درآمد ، این سردار یونانی باریختن خونها و نهب وغارت شهرها ومحوبسیاری ازآثارگرانبهای‌تمدن باستانی ما موقعیت خود را برای مدتی تثبیت نمود .

پلوتارك در این باره میگوید : اسکندر در پارس همه مردهـا را قتل عام کرد سپس برای‌آنکه زمینه را برای نفوذ تمدن و فرهنك یونانی آماده سازد بقتل دانشمندان وسوزانیدن کتب وآثار ، اقدام کرد وغیر از بعضی از کتب فلسفی وعلمی که بیونان منتقل کردید بقیه‌آثارهنری وفکری باستانی ما دستخوش حریق وتطاول شد .

روش وحشیانه اسکندر کم وبیش از طرف سلوکیها تعقیب شد تـا دوران حکومت به‌اشکانیان رسید ، اسکندردردوران قدرت خویش کوشش بسیارداشت که‌آداب ورسوم قوم یونانی را به‌اجداد ما تحمیل کند ولی در

این راه توفیقی نیافت و ناچار بمقدونیهای سرکش گفت « ما نباید فقط اخلاق وعادات خودمان را برخارجیها تحمیل کنیم ، بلکه باید بعض اخلاق وعادات‌آنها را هم بپذیریم ، عقاید مذهبی ایرانیان ازجمله چیزهائی بود که اشخاص فکوریونانی ومقدونی با نظراحترام بآن می‌نگریستند ، مجرد و لامکان بودن خدا ، جاویدان بودن روح ومخصوصاً تأکید براستگوئی توجه یونانیان ومقدونیها را جلب میکرد ، اسکندر ... ایرانی‌ها راپست‌تر از مقدونیها نمیدانست . اگر چنین نبود ازواج مقدونیهارا با زنان ایرانی هرگزتجویز نمیکرد ... » (۱)

با اینحال نباید تصور کرد که ایرانیان و یونانیها ازهرجهت‌مساوی بودند بلکه درهر حال عنصریونانی بر ایرانی درکلیهٔ شئون تقدم داشت . چون‌اسکندر، درکشورداری‌وسیاست مهارتی نداشت وحکومت‌تحمیلی او برسازمان وتشکیلات صحیحی‌استوارنبود بامرگ اوسه دولت جدیدتشکیل شد ، دولت‌سلوکی درآسیای غربی دولت بطالسه درمصرودولت‌مقدونی دریونان و اروپا .

دولت اسالکه یا سلوکیها برمتصرفات‌آسیائی اسکندردست یافت ، سلوکوس سرسلسله پادشاهان سلوکی درسال ۳۰۶ پیش ازمیلاد خود را شاه خواند وبعدها منطقهٔ حکومت خود را به ۷۲ بخش تقسیم کرد وبرای هـر یك حکمرانی معین کرد ، حکمرانان سلوکی درحوزه قدرت خود با اختیار تمام فرمان‌روائی میکردند وچون بـرعایت حقوق اکثریت توجهی نداشتند نتوانستند بیش از۱۹۸ سال بحیات خود ادامه دهند دراین دوره والی ایالت‌را (ساتراپ) میگفتند وسایر مأمورین یعنی رئیس قشون ، امین مالیه ، دژبان‌وکاهن مذهب وغیره درمقام پائین‌تری قرارداشتند، سلوکیها چون‌مورد نفرت ایرانیان بودند برای‌حفظ موقعیت‌خود، برای عنصریونانی ارزش و احترام بیشتری قائل بودند ویونانیان نیز درمواردی چند به‌آنان کمك فراوان کردند، مرحوم مشیرالدوله مینویسد «... رفتارسلوکی‌ها با ایرانیان مانند رفتار آقایان بااتباعشان بود . یا مثل رفتار مردمان غالب بمردمان مغلوب ... اما درباب تشکیلات ... اولا مرکزیت دورهٔ هخامنشی

۱ــ نقل ازتاریخ مشیرالدوله جلد سوم

بخصوص مرکزیت زمان داریوش اول در دورهٔ سلوکی عقب رفت وآثار ملوك‌الطوایفی پدیدآمد ، ثانیاً پرستش پادشاه یاچنانکه‌میگفتند«عبادت پادشاه » ایجاد شد ، پائین‌تر خواهیم دید که این دوبدعت چه‌آثاری در ایران گذارد ... »

درنتیجه بدرفتاری ها ومظالمی که سلوکیها درحق مردم رواداشتند شخصی بنام (پارتیا) بیاری مردم سربشورش و انقلاب برداشت و پس از مبارزات دامنه‌داری سلسلهٔ اشکانیان (یا دولت پارت) روی‌کارآمد وقریب ۵ قرن یعنی‌از۲۵۰ قبل ازمیلاد تا ۲۲۶ میلادی حکومت کرد، منطقهٔ نفوذ دولت اشکانی دردوران قدرت از شرق تا هندوکش و پنجاب از شمال تا رود جیحون و دریای خزر و از جنوب تا دریای عمان وخلیج فارس و از مغرب تا رود فرات بوده است .

طرز حکومت در دوره اشکانیان

یکی‌ازمحققین معاصردراین باره مینویسد : درزمان اشکانیان ، ملوك‌الطوایف که همهٔ آنها از طرف شاهنشاه انتخاب‌میشدند،کاملادرادارهٔ کشورخودشان آزاد بودند ، کلمه ملوك‌الطوایف که بعهد اشکانی اطلاق کرده‌اند ترجمهٔ لغت (کذك خدائی) پهلوی است که بمعنی صاحب خانه ووالی میآمده است قلمروحکام اشکانی‌خیلی کمترازشهربان (ساتراپ‌های هخامنشی) بود . ولی قدرت واختیارآنها نسبت‌بشهربانها بیشتربود . وشخصاً فرمانداران‌شهرها ودهکده ها را معین میکرد وآزادانه از زمین های قلمرو خودش استفاده مینمود ، مالیات وضع میکرد ، سکه میزد و بالاخره‌آنچه خیلی مهم است روابط خود را با همسایگان منظم مینمود ، درحالیکه دردوره‌هخامنشی بازرسان مخفی ازطرف شاه بولایات اعزام میشدند و این مامورین اعمال حکام را تفتیش میکردند وآنهارا **چشم‌وگوش** وخبرنگارشاه میگفتند .

بعلاوه ملوك‌الطوایف مذکور هیچگونه مالیات و باج و خراجی نمیپرداختند ودرهرولایتی که مزداپرستان تسلط داشتند ، آتشگاه‌بزرگی که مظهر خود مختاری آنها بود ساخته بودند ، شاهنشاهان اشکانی فقط حق داشتند از ملوك‌الطوایف بخواهند وقتی که میبایست ازکشور دفاع شود و یا دشمن مورد حمله قرار گیرد ، برای‌آنها لشکر بفرستد ، در عوض

شاهنشاهان اشکانی، هرگاه شاهان محلی مورد تعرض وتجاوز همسایگان قرارمیگرفتند ،آنها را تحت حمایت خود قرار میدادند .

بهریك ازحکمرانان وسرداران، منطقه‌ای بنام **تیول** واگذارمیشد، اطلاعات صحیحی در باب امتیازات و اختیارات صاحبان اقطاع نداریم همینقدرمسلم است که شاه ضمن واگذاری شغل باشخاص تیولی هم‌به‌آنان واگذار میکرد ولی ازحدود قدرت و اختیارات والی هائی که از طرف دولت‌انتخاب میشدند اطلاع دقیقی‌دردست نیست ، قدرمتیقن اینستکه‌رعایای این املاك ، مالیات‌خودرا بصاحب اقطاع یابدولت یا بهردو میداده‌اندودر تحت‌فرماندهی‌صاحب اقطاع‌مجبوربانجام خدمات نظامی بوده‌اند. ممالکی که زیرنفوذ اشکانیان قرارداشتند ، ازلحاظ درجه استقلال دونوع بودند ، یکی کشورهائی که حکمران‌آنها ازطرف دولت اشکانی تعیین میشد ، دوم ممالکی که با داشتن پادشاهی مستقل ازجهاتی تابع دولت اشکانی بودند نظیر آذربایجان وارمنستان وغیره .

بطورکلی اگر سترابهای عهد هخامنشی را با حکمرانان دوره اشکانی مقایسه کنیم به این نتیجه میرسیم که حدود قدرت واختیارات‌درعهد اشکانی بمراتب بیشتر از ساترابهای عهد هخامنشی بوده و بهمین مناسبت غالباً با عنوان « **شاهی** » حکومت میکردند ، در این دوره شورائی از اشراف تشکیل میشد و قدرت شاهنشاه‌را محدود میکرد، پس ازمرگ‌شاه بزرگان در**مجلس مهستان یامغستان** مجتمع میشدند وپسرشاه را بجای اوبرمیگزیدند ودرصورت بروزاختلاف بین شاهزادگان و اشراف و نجبا حکومت قطعی ونهائی باشمشیر بود، دردوره‌حکومت‌اشکانی حدود قدرت فرمانروایان محلی‌بسیارزیاد بود ، بهمین علت سلاطین اشکانی برای حفظ موقعیت خودگاه باآنان مدارا کرده و دربعضی موارد که درخود قدرت میدیدند ، ازدرجنگ وارد میشدند بعضی‌ازسلاطین اشکانی برای حفظ خود از درباریان و رقباء ، فرمان قتل‌کلیهٔ افراد خاندان سلطنتی را نیز صادر کرده اند . اشکانیان سپاه منظم وثابتی نداشتند بلکه هنگام بروز جنگ بجمع‌آوری سپاه میپرداختند .

وضع سپاه روشتن مورخ رومی‌هنگامی که‌ازارتش‌پارت‌هاصحبت‌میکند

میگوید « قسمت اعظم این ارتش از غلامان تشکیل میشود که عدهٔ آنها روزبروز درتزاید است زیرا هیچکس نمیتواندآنها راآزاد کند وبچه‌های آن‌ها نیزغلام بشمارمیآیند .... وقتی که آنتوان بکشورپارتها هجوم آورد آنها ۵۰ هزارسوار بمقابل اوآوردند که فقط چهارصد نفرآنها از مردان آزادبودند هموبعداً میگوید که «پارتها غلامان را مانند فرزندان‌خودشان تربیت میکنند »

قشون آن دوره از دوقسمت پیاده و سواره تشکیل‌میشد ولی لشکر پیاده اهمیت چندانی‌نداشت نیروی‌سوار، خود به‌دوقسمت‌میشد یکی‌سواران سبك‌اسلحه که سلاح‌آن‌ها منحصر به تیرو کمان بوددیگری سواران‌سنگین اسلحه که به‌اسلحه تعرضی ودفاعی مجهز بودندوزرهی‌تازانودر برمیکردند و کلاه خودآهنین برسر میگذاشتند و شلوار چرمی فراخی می پوشیدند وسلاح‌آنان نیزه‌ای بلند وتیرو کمان وشمشیر بود و اسبان راگاه با زره می پوشانیدند .

در دوره اشکانیان برخلاف عهد هخامنشی سپاه دائمی (جاویدان) وجود نداشته بلکه سپاه ، درموقع جنگ گردآوری میشده، قشون اشکانی در جنك دفاعی قویتر از جنگ تعرضی بودند یکی از شاهکارهای آنان این‌بود که قوای مهاجم‌را بداخله کشور میکشیدند و در ضمن عقب نشینی آذوقه ووسائل زندگی‌را ازبین میبردند تادشمن مستاصل شود سپس بروی میتاختند، هنگام‌بروز جنگ‌اشراف زادگان کمتردر کارزارشرکت‌میکردند بلکه بگفته پلوتارك قسمت اعظم سپاه را ستمکشان یعنی بندگان، اسراء و اسیر زادگان تشکیل میدادند، از لحاظ محرومیتهای اجتماعی، اختلافی بین بندگان و اسراء وجود نداشت .

در ایندوره اشراف دراملاك وسیع خودبعیش وشکار وخوشگذرانی مشغول بودند و هرچند یکبار برای غارت مناطق همجوار آتش جنك‌را روشن میکردند .

وضع ادارات

راجع بسازمان اداری ایندوره نیز اطلاع صحیحی در دست نیست همینقدر معلوم است ، که در ایندوره مجلسی از رجال و اعیان شبیه بمجلس سنای رومیها تشکیل میشده ولی‌از کیفیت اداره دولت اشکانی اطلاعی نداریم ظاهراً در

دوره اسالکه واشکانیان مانند عهد هخامنشی شاه کسی‌را که مورد اعتماد بوده بنام وزیر اعظم انتخاب میکرد . و اینشخص عده‌ای را با تصویب شاه برای‌اداره دفترخانه‌سلطنتی، امورجنگی،مالیه، چاپارخانه، ضرابخانه، گمرکات وغیره انتخاب میکرده است .

وضع اجتماعی و طبقاتی

اوضاع‌اجتماعی واحوال طبقات‌مردم‌ازحمله اسکندر تا استقرار حکومت ساسانی بیش ازسایر قسمتهای تاریخی‌ایندوره‌مکتوم وپوشیده است، ظاهراً تعصب ملی‌ایرانیان وتنفر آنها ازدولتهای متجاوز، درمحو آثار تاریخی‌ایندوره بی‌تأثیر نبوده‌است چنانکه فردوسی‌طوسی تاریخ ۴۷۵ ساله اشکانی رابه ۱۸ بیت برگزار کرده ودربیت آخر میگوید :

از ایشان بجز نام نشنیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام

بااینحال قرائن‌تاریخی وجریان اوضاع گواهی میدهد که دردوران‌حکومت سلوکیها واشکانیان یعنی درطی ۶قرن همان اصول وسازمان طبقاتی عهد هخامنشی باکم‌و بیش تغییری باقی مانده‌است‌یعنی کار کردن وشرکت‌عملی در فعالیتهای تولیدی ، انجام خدمت سربازی و حفظ امنیت مملکت وظیفه ستمکشان‌وطبقات‌محروم اجتماع‌بوده واستفاده ازحاصل‌کار اکثریت حق ! درباریان، اشراف ، نجبا ، روحانیون وسایر انگلهای اجتماع بوده است .

در حقیقت رژیم اقتصادی و سازمان اجتماعی ایران را در ایندوره باید دنباله اصول و سازمان عهد هخامنشی‌دانست.

وضع دهقانان

در دوره سلوکیها اکثریت مردم ایران‌را ساکنین دهات یا ایلات وعشایرتشکیل میدهند ، **«سکنه دهات‌بزمین‌وابسته‌اندواز آزادی‌محرومند، نمیتوانند بی‌اجازهٔ اربابی نزد ارباب دیگر بروند .**

عشایر وایلات‌بالنسبه آزادندزیرامقیدداشتن‌آنهابازندگی عشیره‌ای امکان پذیر نبود- از جلد سوم تاریخ مشیرالدوله» دردوره اشکانیان نیز حال بدین منوال بوده و دهقانان از نعمت آزادی بی‌بهره بودند .

راجع‌بحصه دهقانان ازمحصول وسایر خصوصیات اقتصادی اکثریت ملت ایران در ایندوره اطلاعی دردست نیست ولی خواص قوم زندگی‌مرفه

و آسوده‌ای داشتند یعنی « همه قسم گوشت میخوردند ، شراب خرما زیاد میآشامیدند ، جنگ و شکار را دوست داشتند ، انواع بازیها وورزشهادر نزد آنها معمول‌بوده ودر آخر مجالس مهمانی میرقصیدند، آلات‌موسیقی آنها نی و تنبور بوده . »

وضع زنان

از وضع زندگی اجتماعی و اقتصادی زنان وابسته بطبقات محروم اطلاعی دردست‌نیست، آنچه‌در کتب تاریخی این‌دوره نوشته‌شده مربوط بزنانی‌است که بطبقات ممتاز بستگی دارند طبق مدارك موجود تعدد زنان‌غیرعقدی درنزد پارتیها معمول بوده ولیکن بیش ازیك زن عقدی نمیتوانستند داشته باشندطلاق جز در موارد زیر جایز نبود :

۱ـ وقتیکه زن عقیمه باشد .
۲ـ بجادوگری بپردازد .
۳ـ اخلاقش فاسد باشد.
۴ـ ایام قاعده را از شوهر پنهان دارد .

مورخین از ازدواج شاهان اشکانی بااقرباء وخویشان نام میبرند در ایندوره برخلاف عهدهخامنشی مداخله زنان‌درکارهای درباری ودولتی کم میشود و بطورکلی مقام زنان درنزد پارتیها بمراتب پست‌تر ازارزش‌زنان نزد مادیها وپارسیها بوده است .

وضع اقتصادی

دردوره اشکانیان مخصوصاً ازعهد اشک ششم‌ببعد از برکت امنیت وآرامشی که حاصل شده بودبازار مبادلات جنسی و نقدی رواج یافت و کاروانهای تجاری وسوداگری جان تازه‌ای گرفت و در هرشهر یکی از ایام هفته برای فروش و عرضه کالاها تعیین گردید، دوشنبه‌بازار،چهارشنبه بازار،آدینه بازار،یادگارآنعهداست. ظاهراً در ایندوره هنوز بازرگانان محل ثابتی برای متمرکز کردن‌کالاها نداشتند بلکه فقط غلامان و کنیزان را در مراکز ثابتی بمعرض خرید وفروش میگذاشتند ، دردوره اشکانیان ظاهراًگرفتن عوارض از امتعه و کالاهای‌داخلی معمول‌نبوده ولی‌ازمحصولات خارجی حقوق‌گمرکی‌دریافت میداشتند .

بهمین علت‌زمامداران ایران به‌نمایندگان بازرگانی کشورهای‌دیگر

اجازه نمیدادند که در مبادلات تجاری بین ممالك چین و هند و کشورهای غربی مداخله نمایندو کوشش داشتند که تجارت ابریشم چین بدست آنان صورت گیرد واین‌جریان، برشدصناعت‌داخلی ایران کمك میکرد، درنامه‌ای که **کاراکالوس** امپراطور روم به‌اردوان پنجم‌شاهنشاه‌اشکانی نوشته‌ضمن خواستگاری دختر او مینویسد : « پس از انجام این امر دیگری امتعه و افسته و ادویهٔ خاك اشکانی را ناگزیر نخواهند بود که پنهانی بخاك روم وارد کنند یا فلزات رومی‌را بطور قـاچاق به آنجا صادر کنند و تجارت آزادانه فیمابین صورت خواهد گرفت ... » ـ صادرات مهم ایران در این دوره پارچه های ابریشمی، قالی قالیچه، پارچه‌های پشمی، شال ، ادویه ، و نفت وغیره بود و واردات نیزبیشتر ازنوع قماش پشمی و کتانی ، دیبا ، ارغوان وفلزات وآلات واثاثه فلزی. سکه‌های معمول در این‌دوره یـکی درهم بود که ۶۷ گندم ونیم وزن داشت ودیگر ٤ درهمی که ٤۷ نخودونیم یا ۲۵۰ گندم‌وزن‌نقره‌آن بود، سکه های این دوره شباهت‌زیادی بسکه‌های یونانی داشته است .

مذهب

در دوره اشکانیان مانند قرون پیش در ایران کیش معین ومشخصی‌نبود وحکومت اشکانی نیزدرپیروی ازمذهب‌معین ومشخصی اصرارنداشتند ، اشکانیان درابتدا مانند سایر ملل باستانی به پرستش نیاکان وقوای طبیعت سرگرم بودند . لیکن بعدها در اثر نزدیکی با ایرانیان بقبول دین زردشت رضا دادند ، در این دوره نیز روحانیون و مغان تنها به امور مذهبی اشتغال نداشتند بلکه افرادی از این طبقه بکارمعلمی ، منجمی وپزشکی نیزاشتغال میورزیدند، ازمختصات این دوره نیزمانند عهد هخامنشی‌آزادی اقلیتهای یهودی، ارمنی ویونانی در اقامه مراسم مذهبی است .

خط وزبان

زبان‌ایرانیان دراین دوره زبان پهلوی وخط‌معمولی خط‌آرامی است ولی خط میخی نیزمعمول بود . ـ ادارات دولتی بایکدیگرمکاتبه میکردند، بجای‌کاغذ دراوائل کتان وبعدها پاپیروس وکاغذ حصیری معمول شد دراین دوره بعلت شرایط‌خاص‌اجتماعی واقتصادی‌اثری ازشاهکارهای‌هنری‌معماری وحجاری دیده نمیشود وبازار این نوع فعالیتها ظاهراً تا حکومت ساسانی رواجی نداشته است .

تاریخ
تحولات اجتماعی

www.adabestanekave.com

جلد دوم

سازمان اجتماعی و تشکیلات سیاسی عهد ساسانیان

چنانکه در دو فصل قبل‌ضمن توضیح اوضاع اجتماعی ایران درعهد هخامنشیان و اشکانیان یادآور شدیم ، رژیم اجتماعی ایران چه در دورهٔ باستان و چه بعد از ظهور جنبش اسلامی، با اصول و سازمانی که درهمان قرون در ممالك غرب حکومت می‌کرده است،کاملا شبیه و همانند نبوده است بلکه مناسبات اقتصادی طبقات، وحقوق فردی واجتماعی مردم این‌دوقاره از بعضی جهات باهم اختلاف و تباین داشته است.

دراینکه طبقات زحمتکش اجتماع‌ایران مانند رنجبران و ستمکشان غرب ، درشرایط بسیار نامساعدی زیست میکردند جای شك وتردید نیست ولی اگر تصور کنیم ، کلیه مختصات اجتماعی و اقتصادی رژیم بردگی و فئودالیسم ، بهمان صورتی کـه در مغرب زمین وجود داشته در ایران نیز حکومت می‌کرده است، از حقیقت دور افتاده‌ایم، بهمین علت ضمن تحلیل و تقسیم تاریخ ایران بـه ادوار مختلف به اشکال میتوان دوره حکومت هخامنشیان، اشکانیان ویاساسانیان‌را منطبق بادوران بردگی یافئودالیسم ملل غرب دانست . ظاهراً بهترین راه برای تعیین وتوصیف رژیم اجتماعی

ایران اینستکه‌درهردوره وجوه‌اشتراك وموارداختلافی که تاریخ اجتماعی ایران با تاریخ ملل غرب دارد یادآور شویم تا ماهیت وضع اقتصادی و اجتماعی ایران تا آنجا که مدارك نا رسا و ناقص کنونی اجازه میدهد آشکار گردد .

سازمان سیاسی

کریستن‌سن دانمارکی درتوصیف ایندوره مینویسد که دستگاه حکومت ساسانیان در حقیقت دنباله و یادگار سازمان و عناوین عهد اشکانیان است .

در تشکیلات عهد اشکانی نجبای ملوك الطوایف از جهت قدرت و نفوذ در ردیف نجبای درباری وهریك در مملکت خود صاحب نفوذ ونیمه مستقل بودند وگاه دربودن قدرت شاهنشاه بریکدیگر سبقت میگرفتند.

اردشیر ساسانی در دورهٔ ۱۷ سالهٔ سلطنت خود پس ازتجهیز قوا باکمك معنوی نجبای درباری و روحانیون زردشتی بنیان قدرت فئودالهای دورهٔ اشکانی را متزلزل گردانید و تمرکزی استوار در سازمان کشوری پدید آورد، درایندوره حکومت ساسانی ازدو قسمت تشکیل میشد : ایران و انیران- ایران یا ایرانشهر شامل سرزمین قدیم ایران بودوانیران (یعنی بجز ایران) شامل قسمتهائی‌بود که حکومت ساسانی بزور گرفته و بخیطهٔ نفوذخود افزوده بود سلاطین ساسانی بدون اینکه بتوانند رژیم فئودالیزم را براندازند برای آنکه از خطر طغیان فئودالهای بزرك درامان باشند هرولایت را بقطعات کوچك تقسیم و بجای نجبای درجه اول نجبای درجه دوم‌را برای ادارهٔ امور ولایات انتخاب نمودند، از این تاریخ دایرهٔقدرت پادشاهان ساسانی وسعت گرفت تاآنجا که برخلاف عهد اشکانیان بآزادی جانشین خود را انتخاب میکردند این‌وضع تامرگ شاپور دوم ادامه‌داشت از این پس یك دورهٔ ۱۲۰ سالهٔ پیش‌آمد که شاه وبزرگان مملکت برای حکمرانی در ستیز بودند و باین ترتیب دوران ملوك الطوایفی تجدید گردید ، در ایندوره اشراف و روحانیون بیاری هم‌سدی عظیم در برابر قدرت‌شاه‌بوجود آوردند ولی‌همواره تفوق‌معنوی‌با روحانیون‌بود بطوریکه اگر چند مدعی برای سلطنت پیدا میشد رأی روحانی اعظم قاطع بود .

طبری مورخ معروف میگوید که فقط اردشیر اول ، شاپور اول ،

شاپور دوم ، قباد و خسرو اول جانشینان خود را معین کردند وپس ازآن سلطنت در خاندان ساسانی انتخابی‌شد باینمعنی که انتخاب شاهرا موکول بنظر هیئاتی کردند مرکب از مؤبدان مؤبد ودبیران دبیربد،واران‌اسپهبد و اگر در میان ایشان اتفاق رای نمیشد مؤبدان مؤبد با مؤبدان دیگر شور میکرد واظهارنظر مینمود و باین‌ترتیب شاه انتخاب میشد. شاه‌خود را پیشوای مذهب و صاحب شکوه یزدانی و فر ایزدی میخواند .

قدرت سلاطین

سلاطین دورهٔ ساسانی مانندپادشاهان دوره سلف در نهایت قدرت حکومت میکردند و بهیچ قاعده واصولی پابندنبودند فقط‌مقررات دینی ونفوذروحانیون تاحدی قدرت‌ایشان رامحدود میساخت در کتاب مذهبی دینکرد درموردصفات وتکالیف پادشاه چنین‌مینویسد « رعایت مقررات دینی، عقل سلیم، اخلاق نیکو، قوهٔ عفو و اغماض ، محبت با رعیت ، تهیه آسایش برای رعایا، شادی،تذکر دائم‌بر- اینکه جهان‌گذران‌است، تشویق مستعدان و کاردانان، تنبیه نالایقان،حسن سلوك با رؤسای کشور ، صدور اوامرعادلانه، ایفاء رسم بارعام ، سخا، دفع‌آز ، بی بیم کردن مردمان ، تشویق‌نیکان،مواظبت درنصب کارگزاران مملکت ، اطاعت تام بخداوند » ولی شاهان ساسانی در عمل بمندرجات کتب مذهبی توجهی نداشتند و هنگام کشورگشائی و از بین بردن رقبا و دشمنان داخلی و خارجی از ریختن خون و نهب و غارت اموال مردم خودداری نمیکردند در ایندوره‌مهمترین مقام‌را بزرگ فرماندار ووزراء تابع اوبعهده داشتندعلاوه برآنها گروه‌بزرگان وآزادان نیزمقامی رفیع داشته و در تاجگزاری شاه حاضر میشدند و بساو تبریك میگفتند نفوذ و قدرت ایندو گروه‌بقدری بود که گاه‌شاه‌را خلع کرده ودرصورتیکه منافع خود را در خطر میدیدند بقتل او اقدام میکردند شاه از مردم دور بود و حتی بین شاه و عمال درباری پردهٔ آویخته بود که او را از انظار پنهان میساخت،هنگامی که‌شاه‌نزدیکان‌خودرابحضور میخواندیکی‌ازخدمتگذاران بربالای بام میرفت و فریاد میزد « زبان خودرا نگه‌دارید زیرا در برابر شاهید » دردربار ساسانیان سازندگان ونوازندگان موقعیت مهمی‌داشتند

و سلاطین وطبقات ممتاز بآنان توجه وعلاقهٔ مخصوص نشان میدادند چنانکه درزمان خسرودوم امثال باربد، نکیسا، بامشاد، رامتین، وغیره بعلت مهارتی که درفن موسیقی داشتند دردربار ساسانی اهمیت ومقام خاصی بدست آوردند. سلاطین ساسانی مانند پادشاهان هخامنشی قسمت اعظم عمرخودرا درتفریح و خوشگذرانی سپری میساختند استبداد دربار ساسانی ازدورهٔ خسرواول بکمال خودرسیدمعمولا پادشاهان این سلسله هنگام عیدنوروز وعیدمهرگان و در مواردیکه درامور مهم مملکتی شور میکردند درانظار مردم پدیدار میشدنددراین روزها هیچکس را اجازه نبوددربرابرشاه سخنی برزبان آورد.

هفت خانواده

دردورهٔ اشکانیان اداره امور کشوربه هفت خانوادهٔ مهم که از نجیب زادگان بشمار میرفتند محول شده بود باینمعنی که هریك از آنان سرپرست قسمتی از خاك ایران بودند که بطور اقطاع و تیول در اختیار آنان بود و از عایدات آن بنفع خود و خانوادهٔ خویش استفاده میکردند این خصوصیت در دورهٔ ساسانیان نیز برقرار ماند باینمعنی که در دورهٔ ساسانیان نیز هفت خانواده هر کدام سرپرست قسمتی از خاك ایران بودند واز عواید آن بدون آنکه بخزانهٔ شاهی چیزی بپردازند، منتفع میشدند.

انتخاب شاه

شورای سلطنتی در زمان ساسانیان از نمایندگان این **۷ خانواده** تشکیل میشد وهروقت شاه میمرد این شوری بشرکت مؤبدان مؤبد جانشین اورا ازمیان شاهزادگان ساسانی انتخاب میکردند و در همان محل مؤبدان مؤبد بدست خود تاج شاهی برسر او میگذاشت.

وضع اجتماعی وطبقاتی ایرانیان در دورهٔ ساسانیان

دردورهٔ ساسانیان جامعهٔ ایرانی بردور کن مالکیت و نسب استوار بود و حدود مقررات اجتماعی و طبقاتی با شدت بسیار نجبا و اشرافرا ازعوام الناس جدامینمود بنا به مندرجات نامهٔ تنسر امتیاز آنان «به لباس و مرکب و سرای و بستان وزن و خدمتکار بود». در جای دیگر میگوید «اشرافرا بلباس ومراکب وآلات تجمل وزنان ایشان همچنین بجامه‌های ابریشمین و قصرهای منیف و کلاه وصید و آنچه آئین

اشراف است و مردمان لشگری برفاهیت وآسایش امن ومطمئن برخانه‌ها بمعاش و برسرزن وفرزندان فارغ نشسته.»

از مختصات ایندوره حفظ اصول طبقاتی است چه هیچیك از افراد طبقات پائین نباید خواهان مقام ومرتبتی فوق آنچه بحکم ارث واصل ونسب باو تعلق میگیرد باشد، درآندوره آزادی شغل معنی ومفهومی نداشت وهر کس مکلف بود که به پیشه وشغل موروث ومعین اجدادی خود اشتغال ورزد بگفتهٔ ابوالفداء« شاهان ایرانی هیچیك ازامورخاصه را بمردم پست نژاد رجوع نمیکردند» بالارفتن ازطبقهٔ پائین به طبقهٔ بالامجازنبود مگرزمانیکه شخص کفایت و لیاقت بسیار ازخودبروزدهد و خلوص خود را نسبت به طبقهٔ بالا برساند دراینحال پس ازتشریفات خاص انتقال از طبقهٔ پائین بطبقهٔ بالاتر صورت میگرفت باین ترتیب جامعهٔ ایرانی دراینده‌وره جامعهٔ اشرافی وتمام حقوق ومزایا برای طبقات ممتاز بود.

مورخین نیزهنگامیکه ازایرانی صحبت میکنند باکثریت مردم نظری ندارند بلکه فقط طبقات ممتاز راموردنظر و توصیف خویش قرار میدهند چنانکه امین مارسلون دربارهٔ ایرانیان چنین مینویسد «همهٔ ایرانیان تقریباً قامتی رسا ورشیق ورنگی تیره یاپریده ونگاهی تند وابروانی مقوس و ریشی زیبا وموئی بلند و ژولیده دارند بی‌اندازه بدگمان و محتاطند .... اهتمام دارندبرخلاف ادب کاری نکنند ... ذرهٔ ازبدن آنانرا برهنه نمیتوان دید بازوبند و طوق زرین مرصع بمروارید و جواهر می‌بندند و پیوسته شمشیری حمایل دارند ، کلمات بیهوده وبیمعنی بسیار دارند... حیله گر و مغرور و کم رحمند رفتاری آزاد دارند با نازقدم برمیدارند .... چنانکه شخص ازظاهر حکم میکند که این قوم چون زنان‌ست وضعیفند درصورتیکه حقاً دلیرترین مردان روی زمینند ... **خودرا صاحب اختیار غلامان و رعایای زیردست خویش میدانند** و هیچیك از ملازمانی که بخدمت مشغولند یادر کنارمیزغذا ایستاده اندجرأت لب گشودن ندارند»

در خلاصه عجایب دربارهٔ ایرانیان نوشته شده « همهٔ اقوام جهان برتری ایرانیان را اذعان داشتند خاصه در کمال دولت و تدابیرعالیهٔ جنگی وهنررنك آمیزی وتهیهٔ طعام وترکیب دوا وطرزپوشیدن جامه و تاسیسات

ایالات ومراقبت در نهادن هرچیزی بجای خود وشعر و ترسل و نطق وخطابه وقوت عقل و کمال پاکیزگی ودرستکاری...»

خصوصیات طبقات مردم دراین دوره

بنابمندرجات کتاب اوستا و بموجب مدارك و آثاریکه ازآن دوره بیادگار مانده است جامعه ایرانی از چهار طبقه روحانیون ، سپاهیان و جنگیان ، عمال کشوری : برزگران و پیشه‌وران تشکیل میشده است.

هریك ازطبقات نامبرده خود بشعبی چند تقسیم میشدند چنانکه طبقه روحانیون به‌امنای‌دین(مغان، موبدان،هیربدان، وغیره) وقضات (داور)و دستوران واهل‌علم ومعلمان نیز اطلاق‌میشده‌است.وجنگیان بدوصنف‌پیاده وسوار تقسیم میشده است و دبیران شامل کارمندان دولت یعنی منشیان ، محاسبان و نویسندگان احکام و قراردادها، مورخان، پزشکان ومنجمان بوده - و تجار و اصناف و کشاورزان وسوداگران وسایر پیشه‌وران‌طبقهٔ آخر را تشکیل‌میدادند

هریك از طبقات مذکور رئیسی داشتند و از مقررات خاصی تبعیت میکردند ورزگان و آزادان جزو طبقات ممتازآندوره بشمار میآمدند و معمولا وزراء و رؤسای ادارات ازبین ورزگان انتخاب میشدند دهقانان‌از لحاظ طبقاتی جزو نجبای درجه دوم و بچند دستهٔ تقسیم میشدند و دارای قدرت واختیارات خاص بودند ازجمله این‌طبقه بزارعین و زحمتکشان هر حوزه اعمال‌زور میکردند وباوسائل مختلف مالیات گرانی‌از کشاورزان برای تامین مخارج دولتی وهزینه‌جنگها اخذ میکردند ـ هریك ازصنوف دهقانان بوسیلهٔ جامهٔ مخصوصی که برتن داشتند شناخته‌میشدند وچون این طبقه از کم‌و کیف اراضی ونوع محصول و میزان عایدی هرمنطقه اطلاع کافی داشتند مأمورین دولت همواره از بصیرت آنان برای اجرای مقاصد خویش استفاده‌میکردند

روحانیون

چنانکه دیدیم در دورهٔ هخامنشی مغان ریاست دین‌مزدیسنی‌را که مذهبی غیرزردشتی بودبعهده داشتند و دردستگاه حکومت قدرت ونفوذ چندانی بدست نیاورده بودندولی درعهد ساسانی روحانیون زردشتی با نجبای ملوك‌الطوایف‌درسایه‌وحدت

منافع همدوش و همقدم شدند و درمبارزات اجتماعی بیاری هم برخاستند تاجائیکه‌شاه نیز از قدرت آنان بیم داشت، روحانیون دراینده‌ره در کلیهٔ شؤن مدنی واجتماعی مداخله میکردند یعنی قضاوت ، رسیدگی بدعاوی گوناگون مردم،ترتیب‌وتمشیت امورمهمه زندگی‌نظیر ثبت‌ولادت،عروسی، تطهیر وقربانی باآنها بود . روحانیون با اخذ جرائم گوناگون مذهبی و عشریهٔ صدقاتی، وقف وحبس‌املاك ضیاعوعقاروثروت فراوان‌گرد آورده بودند و درحقیقت میتوان گفت با تاثیر ونفوذی که درحیات اجتماعی مردم داشتند دولتی در دولت ساسانی بوجود آورده بودند ناگفته نماند که روحانیون فرودست ازاین‌مزایا بی‌نصیب بودند ـ ریاست عالیه مذهبی در این دوره با موبدان‌موبد بود که درعموم مسائل عملی و نظری فتوی‌میداد و شاه درمواقع‌لازم نظر اورا محترم میشمرد ـ زندگی مردم در ایندوره بامذهب رابطهٔ‌محکم وناگسستنی‌داشت‌چنانکه‌احکام طهارت اصناف‌اعتراف گناهان وعفوو بخشایش آنها، تعیین‌میزان کفارهٔ گناهان و جرائم، انجام تشریفات مذهبی وبستن کمربند مقدس، عروسی‌وتشییع جنازه وشرکت در اعیاد مذهبی ازوظایف‌خاص‌آنان‌بود.

وظایف مذهبی یك نفر زردشتی

برای آنکه بهتر به‌نفوذ روحانیون در زندگی روزمره واقف گردیم متذکر میشویم که هر زردشتی مکلف بود روزی‌چهاربار آفتاب‌وماه وآتش وآب را موردستایش قراردهد، هر کس‌باید هنگام‌خواب‌و برخاستن وشستشو وبستن کمربند و خوردن غذا وقضای حاجت وزدن‌عطسه و چیدن ناخن‌و گیسو وافروختن‌چراغ وامثال‌آن دعای‌مخصوصی تلاوت کند ـ آتش اجاق‌نباید هرگز خاموش‌شود نورآفتاب نباید برآتش بتابد وآب با آتش نبایدملاقات کند ظروف فلزی‌چون مقدس بودند نباید بزنك آلوده‌شوند، بعضی‌ازاین‌آداب وتکالیف باید با مباشرت نمایندگان مذهبی صورت‌گیرد روحانیون غیر ازاجرای تشریفات مذهبی هدایت معنوی واخلاقی مردم و تعلیم وتربیت طبقات ممتاز را برعهده داشتند، چه‌تنها این طبقه بودند که باعلم و کتابت سروکار داشتند و بفرهنك و دانش عصرخویش کم وبیش واقف بودند .

نفوذ روحانیت

پس‌ازآنکه روحانیون زردشتی باجمع‌مال‌ومنال بسیار ونفوذ دردستگاه حکومت درصف‌اشراف و درباریان وارد شدند بکلی تعلیمات و اندرز های زردشت را فراموش کرده وبرای‌حفظ‌موقعیت سیاسی‌و اقتصادی‌خویش بانواع مظالم‌وجنایات دست میزدند و باجمود وبیرحمی بسیار مخالفین خودرا کیفر میدادنددر فصل ۵۹ از میوك‌خرد صفات روحانیون زردشتی را چنین توصیف میکند «... الحاد،منافقی ،آزوری، فراموشکاری، سودطلبی وبددینی» وچنانکه کریستنسن دانمارکی متذکر شده است **«اصحاب دین جنبهٔ قدس خویش را شامل‌حال حکومت دنیوی نموده بودند** و خود نیز ببرکت حمایت دیوانیان در کلیه مسائل مهم زندگی هر فرد ایرانی دخالت میکردند و بعبارت دیگر **شخص را ازگاهواره تا گور در چنگال خویش داشتند .** »

احوال کشاورزان

دردورهٔ‌ساسانیان نیزتودهٔ‌عظیم کشاورزان‌بی‌زمین، در شرایطی سخت و ناگوار زیست میکردند و از کلیهٔ حقوق مدنی واجتماعی بی‌نصیب بودند وبحکم مقررات جابرانهٔ زمان مجبور بودند تمامی عمر به‌بیگاری مشغول شوند .

(آمین مارسلون) در این باره میگوید « گروه گروه از این روستائیان ازپی‌سپاه میرفتند،گوئی‌ابدالدهر محکوم بعبودیت هستند بهیچ وجه مزدی وپاداشی بآنان نمیدادند . » در جای دیگر میگوید «اشراف مزبور خود را صاحب اختیار جان غلامان ورعایا میدانستند . »

باین ترتیب وضع کشاورزان بی‌زمین در ایندوره با زندگی غلامان و بردگان اختلاف چندانی نداشت و باتمام مقام وارزشی که آئین زردشت برای کشاورزی قائل‌بود منافع طبقاتی‌روحانیون زردشتی‌ومالکین بزرگ بآنان اجازه نمیداد که برای تودهٔ‌عظیم زحمتکشان مقام انسانی‌قائل شوند

مقایسهٔ شهریان باکشاورزان

کریستنسن دانمارکی مینویسد « ... وضع ساکنین شهرها بسیار موافقتر ونافعتر بحال ایشان بود تا وضع روستائیان بحال خودشان شهریان نیز مانند روستائیان مالیات‌سرانه میدادند لیکن ظاهراً ازخدمت نظامی معاف‌بودند

و ممکن بود از تجارت و پیشه‌وری مالی جمع کرده باعتباری نائل شوند اما یکنفر (فرومایه!) جرأت نداشت که افتخار مردمان(کریم الاصل!) را توقسم کند و ادعا نماید . « از این جمله بخوبی میتوان بحدود و قیود طبقاتی آن عصر واصراری که هیئت حاکمه آنزمان در حفظ آن‌مقررات واصول‌داشتند پی‌برد پادشاهان وگردانندگان حکومت ساسانی بهیچ یك از طبقات خاصه کشاورزان «فرومایه!» اجازه نمیدادند که از حدود صنفی و طبقاتی خویش قدمی فراترگذارند زیرا چنین اقدامی را بحال سلطنت و طبقات ممتاز زیانبخش میدیدند .

حدود و قیود طبقاتی

اردشیر بابکان دروصیت نامه خویش‌بجانشینان خود تأکید میکند « ازانتقال صنفی از این اصناف از مرتبهٔ خویش بمرتبهٔ دیگر جلوگیری کنید زیرامنتقل شدن مردم از مراتب خویش سبب‌سرعت انتقال شاهی ازپادشاه است خواه بخلع خواه بکشتن، بنابراین نبایداز **هیچ‌چیز چندان‌ترس داشته‌باشید که ازسری که‌دم گشته‌و یاازدمی که‌سر گشته...**زیرا که‌از گردیدن‌مردم‌ازحالی‌بحال‌دیگر نتیجه آن میشود که هر کس چیزهائی نه در خور او وبرتر از پایهٔ‌منزلت اومیجوید وچون برآنچه جست‌برسد چیزهائی برتر ازآن میبیند وآرزوی آن میکند ودرطلب آن قدم میگذارد ومعلوم است که درمیان عامه کسانی هستند که بشاهان‌نزدیکتر ازدیگرانند **وانتقال مردم ازحالات‌خویش باعث میشود که آنهاکه درپایهٔ تالی شاهند طمع در شاهی‌می‌بندند و آنانکه پس ازایشانند هوس مقام ایشان میکنند...»**

در عهد ساسانیان‌بعضی‌مشاغل ازراه ارث‌بروسای۷ دودمان‌میرسیده مثلا یك خانواده عهده دار نهادن تاج برسر شاهنشاه است ، خانواده دوم درامور لشگری نظارت میکند، خانواده سوم‌مسئول کارهای کشوری‌است، خانواده چهارم‌کارش حکمیت درحق اشخاصی است که باهم‌اختلاف دارند، خانواده پنجم‌دروصول مالیات وحفظ‌خزانه سلطنت نظارت‌میکند وخانواده ششم‌فرمانده سوارنظام‌وخانواده هفتم‌مواظب اسلحه ومهمات لشگری‌است.

همین محدودیتهای اجتماعی و کوششی که طبقات ممتاز برای حفظ موقعیت خود ابراز میکردند سبب گردید که قرنها ذوق و استعداد طبقات

پائین‌اجتماع میدانی برای‌ترقی وتکامل پیدانکند، همین مظالم و جریانات غیر طبیعی سبب گردید که افکاری علیه نظام موجود پدیدآید و زمینه را برای قیام مزدك و پیروان او فراهم سازد .

چگونگی اخذ مالیات

در دورهٔ ساسانیان بزرگترین منبع عایدی دولت مالیات ارضی بود که آنرا خراك مینامیدند و در زبان عربی به خراج مبدل شد غیر از این مالیات دیگری بنام «گزیت» وجود داشت که آنرا مالیات سرانه میخواندند و ظاهراً کودکان، زنان و پیرمردان ازپرداخت مالیات‌ارضی‌معاف‌بودند **درمیان طبقات مختلفه‌اجتماع ایران طبقهٔ ممتاز، روحانیون، جنگاوران وخدمتگزاران شاه‌ازانجام کارهای تولیدی وپرداخت‌مالیات معاف بودند و وظیفهٔ آنان منحصراً حفظ دستگاه موجود وسر کوبی مخالفین بود**، بار سنگین مالیات بیش از همه به طبقهٔ محروم کشاورزان تحمیل میشد میزان‌خراج‌بدرجهٔ حاصلخیزی زمین وخوبی‌وبدی آن سنگی داشت و از $\frac{۱}{۶}$ تا $\frac{۱}{۳}$ حاصل دسترنج کشاورزان بعنوان مالیات اخذ میشد- چون مأمورین دولت درگرفتن مالیات ازطریق‌عدالت منحرف میشدندغالباً مخالفتها ومبارزاتی بین کشاورزان ومأمورین وصول مالیات‌یعنی کشاورزان‌درمیگرفت. کریستنسن دانمارکی‌مینویسد«مأمورین وصول در هنگام توزیع خراج و وصول آن اجحافات بسیار میکردند و چون مطابق این روش سال‌بسال درآمد دولت تغییر میکرد ممکن نبوده پیشاپیش وضع مالیه‌را معلوم ومصارف‌را تخمین‌نمود علاوه براین‌بازرسی آنهم‌اشکال فراوان‌داشت واکثر نتیجه این‌میشد که چون جنگی فرامیرسید پول در خزانه نبود آنوقت وضع خراجهای فوق‌العاده ضروری میشد...»

باین ترتیب وضع مالیه ایران تا ظهور جنبش مزدك بسیار در هم و مظالم و تبعیضات گوناگونی در مورد مؤدیان اعمال میشد چنانکه «**کشاورزان قبل از ادای مالیات جرات نمیکردند بمیوه های درختان دست بزنند** و اگر مأمور دارائی دیر میرسید میوه بردرخت میگندید و کشاورز بیچاره از این راه زیان بسیارمیدید.»

اینهمه ظلم و ستمگری و اجحافاتی که نسبت بکشاورزان و سایر

طبقات مولد روا میداشتند زمینهٔ افکار عمومی‌را برای قبول افکار مخالف وانقلاب‌آماده‌ساخت‌پس‌ازظهورمزدك‌وگرویدن‌قباد‌بآئین‌او بسیاری‌ازاموال منقول و غیر منقول که سابقاً درانحصار طبقات ممتاز بود دردسترس عامهٔ مردم قرارگرفت ودرروش اخذ مالیات تجدید نظر گردید واسلوب‌ظالمانه دیرین چندی فراموش شد لیکن باسقوط حکومت قباد و روی کار آمدن انوشیروان‌اوضاع دگرگون شد و بفرمان انوشیروان اموال منقول وغیر منقولی که مزدکیان گرفته بودند بمالکین مسترد گردید .

انوشیروان برای تثبیت موقعیت خود و جلوگیری ازقیام جدیدمردم ناچار گردید که درروش اخذ مالیات قاعده واصولی‌را ملحوظ دارد بهمین علت دردورهٔ اونرخهای جدیدی برای مالیات منظور گردید ازجمله برای هرجریب گندم‌وجو هفت‌درهم میپرداختند مالیات‌شخص نیزازکلیهٔ کسانیکه سنشان‌بین بیست تا پنجاه‌بوداخذ میشد باستثنای بزرگان، نجباءروحانیون، دبیران، سربازان و سایر خدمتگزاران دولت.

مؤدیان برحسب ثروتی که‌داشتند بچندین قسمت تقسیم‌میشدند، طبری ضمن توضیحی که راجع بدفاترمالیاتی زمان خسرو میدهد آشکار میسازد که چگونه مالیاتها بنفع اشراف وبزیان طبقات پائین تنظیم وتعیین میشد.

جلسهٔ مشورتی

انوشیروان دریك‌جلسه مشورتی‌خطاب به‌نمایندگان طبقات گفت که پدران‌مامیخواستندراه ورسم‌مالیاتی راتغییردهند ولی‌فرصت نیافتند، اکنون مااین کاررا انجام دادیم وفرمودیم که برمقدار معین اززمین مقدار معین مالیات مقرر دارند و اشخاص امین هرچهار ماه یك قسط از مالیات‌را اخذ کنند «شما در این‌باره چه‌میگوئید و چه میبینید» همه خاموش شدند و کسی جواب نداد چون ساعتی گذشت انوشیروان گفت پاسخ دهید، زیرامن میخواهم که وضع این‌قانون برضای شما باشد تا موافق عدالت افتد یکی از میان مردمان برخاست وگفت پادشاها زمینی که امروز بر آن خراج مینهی فردا ویران میشود ولی مالیات تو همچنان برآن میماند انوشیروان گفت ابلهی و نادانی نکن که گفتار خود را نمیفهمی، نشنیدی که گفتم هرسال زمینها را مساحت میکنم و هرزمینی که ویران است خراج از وی برمیگیرم وهرزمینی که از دست

کس بیرون شود مالیات از نام او برمیفکنم؟ پس گفت تواز کدام گروهی؟ گفت از گروه دبیرانم گفت دبیران فضول باشند و بفرمود که دوات برسرش همی زدند تا بشکست پس جمله مردمان گفتند تدبیر آنستکه ملك فرموده و از کمال عدالت اوست که در این باره با ما سخن گفت ... »

بعضی از سلاطین ساسانی برای جلب قلوب و یا از بیم قیام مردم ، هنگامیکه بر اریکه سلطنت جلوس میکردند مردم را از پرداخت مالیات های معوقه معاف میکردند ، غیر از کشاورزان از صنعتگران و کسبه جزء برحسب درآمدی که داشتند مبلغ معینی گرفته میشد و طبقهٔ سوم ناگزیر بودند از سن ۲۰ تا ۵۰ سالگی سه ماه به‌سه ماه مالیات سرانه بپردازند علاوه‌براین ازتودهٔ مردم مالیاتهای دیگر بنام باج شخصی خیریه بیگار وهدایائی بنام آئین جبرأدریافت‌میشد مردمان‌غیرزردشتی (یهود ومسیحی) مالیات سرانه دیگری نیز میپرداختند که بار آنها را بمراتب سنگینتر میساخت باین ترتیب‌بااخذ این مالیاتها هزینهٔ دولت و دربار ساسانی و مخارج‌جنگ جمع‌آوری‌میشد بنابراطلاعی که دردست‌است درسال‌هیجدهم سلطنت خسرو دوم‌پرویز یعنی در سال۶۰۸ میلادی‌جمع عایدات شاهنشاهی ساسانی ۷۲۰/۰۰۰ هزار مثقال طلامیشد که ۶۰۰/۰۰۰ ملیون درهم ارزش‌داشته است وپیداست که این‌پولها باچه وضع دلخراشی ازتوده زحمتکش ایرانی بنفع اقلیت دریافت میشده است .

وضع مدنی واجتماعی ایران

از وضع خوراك و پوشاك و جزئیات زندگی روزمره تودهٔ ایرانی دراین‌ایام اطلاع کافی در دست نیست ـ رولنسون انگلیسی در توصیف ایرانیان قدیم چنین‌مینویسد«... صورتها قدری بزرك‌وترکیب‌آن مطبوع و وضع ورفتارساده ونجیب ودرآن اوقات اکثر این سبك‌را می‌پسندیدند جزاینکه دردربارسلطنت‌فی‌الجمله‌زینت‌وتجملی درکاربوده‌است اکثراهالی ایران یا فارس دراراضی کوهستانی‌خود سکنی داشته و اوقات خود را در زراعت وشکار میگذراندند ورسوم وآداب آبا واجدادی‌خود را از دست نمیدهند، فی‌الجمله درشت اطوار بودند ولی‌نه‌بآن اندازه که نسبت‌خشونت بتوان بآن‌داد لباسی که میپوشیدند عبارت بود ازیك‌لباس‌تنك یا جامهٔ‌بود

ازچرم که بزانو میرسید وآستینها تامچ و دورلباس کمربندمی‌بستند که‌از طرف جلوبسته میشد کلاه‌گشادی ازنمد برسر میگذاشتند و کفشهای بلند برپا میکردند غذای معمولی آنها نان‌تخم مرغ وبعضی از سبزیها یا تخم ترتیزك‌ومشروب ایشان‌منحصربآب بود ، البته بزرگان ونجبا وضعی‌ازاین بهتر ازاکل وشرب و غیره داشتند و جامه‌ها بسبك البسهٔ ظریف و بلند و اهل‌مد میپوشیدندوانواع گوشتها تناول‌میکرده وشراب زیاد میخوردند و اغذیه راباطول‌وتفصیل درسفره‌می‌چیدند...»

با اینکه اظهارات رولنسون راجع‌بخصوصیات زندگی ایرانیان‌قدیم معلوم نیست مربوط بکدام دوره است معذلك بطور ناقص نمونه‌هائی از زندگی اجتماعی ایرانیان را روشن میکند ،آنچه مسلم است این توصیف شامل‌حال اکثریت مردم‌ایران‌نیست.

دردوره ساسانیان مبارزات و اختلافات طبقاتی بیش از ادوار پیش وجود داشته ودراثراستثمار شدید تودهٔ کشاورزان و همکاری روحانیون زردشتی با طبقات ممتاز روز بروز بدبینی مردم بآئین زردشت و روش پیشوایان آن فزونی‌میگرفت و این‌بدبینی و مخالفت مخصوصاً در دوران سلطنت قباد بالاگرفت

چنانکه این حقیقت از نوشته چشنوف شاه به‌تنسر برمیآید آنجا که میگوید «... زبانهای مردمان بخونریختن شاهنشاه درازشد...» و هم او درجای دیگر میگوید «مردم را شهنشاه ازفراخی‌معیشت وتوسع درانفاق منع‌میفرماید ...»

زندگی خانواده ها و قوانین مدنی

در دورهٔ ساسانیان قوانین مدنی مفصلی برپایهٔ احکام زندواوستا وجود داشته که‌برآنها فتاوی مختلفهٔ قضات وفقها نیز اضافه میشده‌است.

دراین دوره‌مانند دورهٔ هخامنشی‌اصل تعددزوجات باعتبارخود باقی بودوعدهٔ‌زنان‌اشراف بمیزان ثروت‌آنها بستگی‌داشت، مردم زحمتکش وبی‌بضاعت بیش‌ازیك‌زن نداشتند وگاه‌بعضی بعلت‌فقر ازداشتن‌یك‌زن‌هم‌بی‌نصیب بودند .

وضع اقتصادی و اجتماعی زنها

رئیس هرخانواده درحقیقت‌مقام‌ریاست دودمان را داشت وسوگلی‌ترین زنان اوبعنوان«پادشاه زن» ازحقوق ومزایای بیشتری برخوردارمیشد، درحالیکه زنان خدمتکار بعنوان « چاکر زن » خوانده میشدند . ظاهراً کنیزان زرخرید وزنان اسیر جزوچاکر زنان‌بشمارمیرفتند وازجهت‌حقوق ومزایای اجتماعی بین‌آنان وزنان سوگلی اختلاف زیادی وجود داشته ـ شوهرمکلف‌بودزن برگزیدهٔ خودیعنی پادشاه زن را درتمام دورهٔ‌زندگی مراقبت ونگهداری کند هرپسری تاسن بلوغ وهردختری تاهنگام ازدواج تحت‌حمایت پدرخود اداره‌میشد اما فقط اولاد ذکور زوجه‌هائی که عنوان چاکر زن داشتند درخانواده پدری‌پذیرفته‌میشدند.

ازدواج با محارم

در این دورهٔ ظاهراً بعضی از ایرانیان ازدواج با محارم راجایز می‌شمردند و این رسم درعهد هخامنشیان نیزجاری بود ومردم مجاز بودند با مادر ، دختر و یا خواهر خویش ازدواج کنند ، چنانکه بهرام چوبین خواهر خود (گردیه) را بزنی گرفت .

رسوم خانوادگی

هنگام تولد طفل صدقه میدادند و معمولا صدقه پسران بردختران فزونی داشت ـ در نامگذاری اختیار نام کفار راگناه میشمردند ، طفل خردسال‌را ازچشم بد محفوظ میداشتند و در شبهای اول تولد عصارهٔ نبات و مواد مخصوص دیگر باو می‌چشانیدند ودر پرستاری وتربیت اودستوردین را مرعی‌میداشتند،تربیت طفل با مادربود ـ اگرپسری‌به‌پدرخود حرمت‌نمیگذاشت ازحق‌ارث‌محروم میشدو حق او بمادر تعلق میگرفت ، مراسم نامزدی در کودکی و عمل ازدواج در جوانی بدون رضایت طرفین برای حفظ اصالت دودمان صورت می‌گرفت پس ازتعیین مهر، شوهرمبلغی به‌پدرزن خود می‌پرداخت. اگر دختر جوانی که در موقع مناسب اورا شوهر نداده‌اند بامردی ارتباط نامشروع پیدا میکرد حق نفقه ازپدر داشت واز بردن ارث محروم نمیشد مشروط براینکه آن‌ارتباط را قطع‌نماید و اولادیکه از این ازدواج بوجود میآمد نفقهٔ اوبعهده پدر اولاد بود .

اگر مردی میمرد و فرزند بالغ نداشت صفار واموال میت را بقیم

میسپردند و اگر میت توانگر بود شخصی را بنام (پسرخوانده) قائم مقام او میشناختند تاماترك اورا اداره کند .

چون کسی میمرد مؤبدان طبق وصیت‌نامه عمل میکردند واگرچیزی نداشت بازماندگان او را مؤبدان اداره میکردند ـ هرگاه کسی هنگام مرك قسمتی از دارائی خودرا باشخاص بیگانه میداد عمل اوصورت‌قانونی نداشت ـ اینها بود نمونه‌ای چند ازقوانین مدنی ایران در آن عصر، وبا مراجعه بکتب مذهبی آنزمان میتوان ازبسیاری ازقوانین آندوره آگاهی حاصل نمود .

دادگستری دردورهٔ ساسانیان

دستگاه قضائی در ایندوره مانند عهد هخامنشیان جنبهٔ طبقاتی داشته ارزش و اعتبار احکام قضات‌با مدارج تحصیلی‌آنان‌بستگی‌داشت. دراینده‌روحانیون وقضاة فراگرفتن‌علوم‌مختلف زمان‌رابخود انحصارداده‌بودند وطبقات‌پائین بحکم مقررات ونظامات غلط‌زمان، ازنعمت‌علم وفرهنگ بی‌نصیب بودند ، در دورهٔ ساسانیان قضاتی بودندکه از ده الی پانزده سال علم فقه‌تحصیل میکردند و پس از آمادگی دراین راه قدم میگذاشتند ، چون ریاست‌قوهٔ قضائیه‌با شاه‌بود اشخاصی که درمراجع عدلیه‌محلی،به‌حقوق خودنمیرسیدند میتوانستند بشاه شکایت کنند وچون شاه‌ازتودهٔ مردم خیلی دوربود اینکار عملاصورت پذیر نبود. ظاهراًدرایام مخصوص ودر اعیاد نوروزومهرگان شاه بارعام میداد و بدعاوی‌رسیدگی مینمود ، در چنین ایامی در حضور هیربدان هیربدنخست شکایاتی‌که طرف‌آن، خود شاه بود رسیدگی می‌شد، اگر حکم علیه شاه صادر میشد باید جبران وتلافی کند در غیر اینصورت شاکی حبس میشد و کیفر میدید ، با توجه به استبداد مطلق سلاطین آن ایام نمیتوان باور کرد که کسی را قدرت و جرات آن باشد که علیه مظالم شاه اقامه دعوی کند و از عمال جابر و زورگوی او دادرسی وحق‌طلبی خواهد ـ بنابراین در ایندوره قانون و عدالت در حق عموم طبقات اجرا نمیشد بلکه طبق اصول کلی قوانین و نظامات اجتماعی نیز جنبهٔ طبقاتی داشته وبرای سرکوبی مخالفین وطبقات محروم، وتثبیت قدرت طبقه‌حاکمه تدوین و اجرا میشده است و شاه و هیئت حاکمه برای حفظ منافع خویش

بآن‌قوانین‌توجه‌خاص داشتند و مردمانی مجرب ومورد اعتماد را باین شغل میگماشتند و غالباً آن مقام بروحانیون زردشتی واگذار میشد ورتبهٔ آنان در ردیف دستوران ، مؤبدان و هیربدان بود.

انواع جرم

آمین مارسلون‌میگوید «ایرانیان از قوانین بسیار میترسیدند ، قانون راجع به ناسپاسان و فراویان سپاه مخصوصاً بسیار سخت بود . تا جائیکه در برابر خیانت یك تن تمام خویشان او را میکشتند در ایندوره جرائم برسه نوع بود:

۱ـ گناه نسبت بخدا .

۲ـ گناه نسبت بشاه .

۳ـ گناه نسبت به‌همجنس- دو گناه اول یعنی جرم‌نسبت به‌شاه وخدا کیفرش اعدام بود اما گناه سوم یعنی ارتکاب جرمی به‌همجنس را بطرزی خفیف‌تر کیفر میدادند .

محاکم هرناحیه را یکنفر قاضی روحانی اداره مینمود و مراقبت میکرد که احکام رؤسای غیر روحانی درحدود قوانین موجود صادر شود. هرقریه نیز یك‌مرجع قضائی داشت که ادارهٔ آن بادهقان یاقاضی‌مخصوصی بود که بآن قریه اعزام میشد ، راجع باعمال و حدود اختیارات این قضات اطلاعات کافی در دست نیست قضات تحقیق هنگام‌بازجوئی‌جملات فریبنده میگفتند تا مجرم‌را به اعتراف وادار کنند، اگر کسی شرکاء جرم رامعرفی میکرد پاداش مییافت کسی که مال‌مسروقه‌را پنهان میکرد کیفر او به‌اندازهٔ سارق بود - باسارقین بومی و بیگانه یکسان رفتار میشد.

مبانی حقوق عهد ساسانی

مبانی حقوق وقوانین عهد ساسانی از کتاب‌اوستا و تفاسیر آن واجتماع‌نیکان! یعنی‌مجموع‌فتاوی علمای روحانی‌آن‌زمان بدست می‌آمد - ظاهراً در آن دوره مهلتی برای احضار شهود و مقرراتی برای‌جلوگیری‌ازاشخاص دغل وستیزه‌کار وتعقیب‌قضات مغرض وجودداشته‌است.

در کتاب **نیکا دوم نسك** مقررات و طرز تعقیب کسانیکه مرتکب سرقت، راهزنی، قتل، زنا ، تهدیدبه‌زنا ، توقیف غیرقانونی ،محروم کردن زخوراك، کاستن‌مزدکارگران برخلاف‌قانون،وخساراتی که براثرجادوگری برشخصی‌واردآید‌تعیین‌وذکرشده‌است.

آزمایش متهم

درمواقعی که نسبت به‌تقصیر یابی تقصیری متهم مشکوك بودند به امتحان متوسل میشدند و آن بردونوع بود امتحان‌گرم عبارت بود ازعبور ازمیان آتش و امتحان سرد بوسیله شاخه‌های چوب‌مقدس بعمل میآمد(راجع‌به‌چگونگی آزمایش سرد توضیحی‌داده نشده) درآن‌دوره کسانیکه علیه‌نظام‌موجود قدمی‌برمیداشتند ومرتکب‌عصیان، خیانت بدولت، فرار ازجنك و سرپیچی ازمقررات مذهب زرتشت میشدند مجازاتشان اعدام بود علاوه براین کیفردزدی ، راهزنی ، هتك ناموس ، را جزای بدنی وگاه اعدام تعیین میکردند از جمله قوانین ناهنجارآندوره یکی‌آن‌بود که ارتکاب پاره‌ای‌جرائم‌سیاسی ومذهبی‌موجب هلاك مجرم وکلیه‌خویشاوندان اومیشده است .

انواع کیفر در عهد ساسانیان

بطوریکه متذکرشدیم در دوره ساسانیان مجرمین سیاسی و کسانیکه علیه حکومت مطلقه سلاطین و روحانیون زردشتی قیام میکردند به بدترین وضعی مورد شکنجه قرار میگرفتند و بعضی ازآنان به‌قلعه فراموشی (درخوزستان) گسیل میشدند وبوضعی‌دلخراش جان‌میسپردند کیفرهائیکه درمورد این دسته از مجرمین اعمال‌میشده‌بقرار زیر است :

ریختن روغن گداخته در دیده ، فروبردن میل‌سرخ درچشم، کندن تمام یا قسمتی ازپوست بدن ، مصلوب وسنگسار کردن ، بایك‌پا سرنگون بردار کردن ، مجرم را با تازیانه زدن و برمحل زخمها سرکه و نمك، ریختن ، قطع کردن اندام، کندن‌پوست سر ، بریدن زبان ، ریختن سرب گداخته درگوش و چشم ، فروبردن جوال دوز درچشم وسایر نقاط بدن، کندن گوشت بدن مجرمین باشانه‌آهنین‌وریختن نفت‌براستخوان وآتش‌زدن آن ، شکنجه چرخ واعدام‌برروی خرمن‌هیزم سوزان غیر از این کیفرهای سبعانه که علیه مخالفین‌دین‌ودولت اعمال میشده دربعضی موارد نیززنجیر درگردن وبعضی‌دیگر ازاعضای بدن‌زندانیان میافکندند وآنان‌رادراماکن مرطوب وتاریك بازداشت میکردند وگاه دستبند وزنجیر وکندبردست و پای‌محبوسین افکنده‌وجانورانی را برای‌خوردن‌آنها رها میکردند غیراز آنچه ذکرشد دهشتناکترین شکنجه‌های‌آندوره شکنجهٔ معروف‌به‌**نه‌مرك**

است باین ترتیب که جلاد به‌ترتیب انگشتان دست و انگشتان پاوبعددست را تامچ وپارا تاکعب وسپس دست را تاآرنج وپاراتازانو،وآنگاه گوش وبینی وعاقبت‌سر راقطع‌میکرد.

باآنکه قسمتی از کیفرهای مندرجه دربالا ازکتاب اعمال شهدای عیسوی نقل شده و بهمین‌علت نمیتوان مندرجات آن را از شائبه اغراض و تعصبات مذهبی وسیاسی دورانگاشت ، معذلك چون‌درسایر کتب‌وآثاریکه از آن‌دوره بیادگار مانده کم‌وبیش شدت عمل‌وقساوت دستگاه حاکمه آنعصر تشریح شده است نمیتوان کیفر های نامبرده را بکلی عاری از حقیقت دانست .

محدودیتهای‌مذهبی

در نتیجه رسمی شدن آئین زردشت قدر و مقام روحانیون بالا گرفت وتعصب‌آنان دراشاعهٔ آئین زردشت فزونی یافت درنتیجهٔ این احوال‌آزادیهای مذهبی برخلاف دوران حکومت هخامنشیان‌واشکانیان ازملل‌مختلفیکه‌زیر نفوذ دولت ساسانی‌بودند سلب‌گردید ـ کشتار وحشیانه فرقه مانویه و پیروان‌آئین مزدك و روش ظالمانه ونامطلوبیکه نسبت بجماعت یهودیان وعیسویان پیش‌گرفتندنشانه ومظهرهمکاری صمیمانه دین ودولت‌درفرونشاندن عقاید وافکارجدیدمذهبی و اجتماعی است ـ پس ازآنکه دولت امپراطوری روم مذهب عیسوی را برسمیت شناخت عیسویان ایران درمقام تبلیغ مذهب خویش‌برآمدندوبفکر نزدیکی بادولت امپراطوری روم افتادند ، همین جریان سبب‌قیام دولت ساسانی‌علیه عیسویان گردید.

تحدید عقاید و افکار

در ایندوره غیر از مذهب زردشت که مذهب‌رسمی عهدساسانی‌است هرگونه‌تظاهرات مذهبی ازطرف شاه وقوهٔ‌مجریهٔ او قدغن‌شد. اظهارات انوشیروان در این‌باره بهترین مؤید این معنی است .

« .... مؤبدان مؤبد در فهرست ، نام‌گروهی از بزرگان واشراف را بما تقدیم داشت که برخی از ایشان مقیم دربار و پایتخت بودند وبرخی در بلاد دیگر ، این اشخاص پیرو دینی شدند غیر از دینی که ما ازپیغمبر خود و علمای خویش بارث دریافتیم و اینان پنهانی راجع بدین خود بحث کرده مردمان را بـه آن میخوانند و این امر مورث‌فساد مملکت میشود زیرا ملت‌را از داشتن یك مقصود هم‌آهنگ محروم میسازد ، در حالیکه سعادت وسلامت ملك‌مستلزم آنست که همگی رعایابا‌پادشاه خودیکرنگ بوده آنچه راکه پادشاه مطابق دین خود حلال میشمارد حلال شمارند و آنچه راکه او حرام میشمارد حرام بدانند ...»

ازسال ۳۳۹ بعد از میلاد تامرگ شاهپور تبعید وکشتار عیسویان ادامه داشت ، در سال **۳۶۲ نه‌هزار نفر** از عیسویان به خوزستان تبعید شدند و در عهد حکومت شاهپور **شانزده هزار نفر** از عیسویان از دم تیغ جهل و تعصب گذشتند پس ازاستقرار روابط دوستی بین ایران وروم یك چند مجادلات مذهبی که رنگ سیاسی گرفته بود رو به‌نقصان نهادولی دیری نگذشت که دراثر جسارت وبیباکی عیسویان واصراریکه آنجماعت در اعلام عقاید مذهبی خود داشتند دوران جنگهای خونین مذهبی آغـاز گردید ، برای‌آنکه به عقاید وافکار ونحوهٔ مباحثات مذهبی در آن دوره آشنا شویم قسمتی ازنامه‌ای راکه **مهرنرسی** پس از مشاوره بابزرگان قوم به نجبای ارمنستان نوشته و آنان را به تبعیت از مذهب زردشت فرا‌خوانده و پاسخی‌راکه روحانیون عیسوی دررد این‌تقاضا داده‌اند دراینجا ذکر میکنیم :

« .... ما اصول دیانت خود راکه مبتنی برحقیقت و متکی براساس وقواعد محکم‌است نوشته‌برای شما فرستادیم میل داریم شما که وجودتان تا این حد برای کشور مفید و برای ما عزیز است کیش مقدس و حقیقی ما را بپذیرید و دیگر درآن دیانت که همه میدانیم باطل و بیفایده است باقی نمانید ... »

نجبای ارمنستان در جواب نوشتند :

« .... ما هنگامیکه درحضور شاهنشاه بودیم مغان راکه مقننین شما بودند مورد استهزاء قرار نمیدادیم، حال اگر مارا مجبور کنید که نوشته های آنها را بخوانیم وگفتاریرا بشنویم که ابداً قابل‌توجه وشایسته تفکر ما نتواند بود همچنان به‌استهزاء مغان میپردازیم ازاینرو محض خاطرشما آن نامه‌راکه‌موجب استهزاء میشد بازنکردیم و دستخط شمارا نخواندیم،

زیرا دینی را که میدانیم تحقیقاً باطل است و نتیجه اوهام مشتی مجانین و ابلهان بیش نیست و تفصیل موهومات آنرا علمای مزور شماشرح داده‌اند هرگز قابل‌پیروی نشناخته واصول آنرا شایسته استماع وقرائت نمیدانیم، درهرحال‌خواندن شرایع شمامایه خندهٔما میشود،هم قانون،هم قانونگذار؛ هم پیروان قانون در نظر ما شایسته استهزاء هستند ، از اینجاست که ما برخلاف امریکه کرده‌اند اصول دیانت‌خودرا ننوشته‌ونزدشما نفرستادیم... چطور میتوانیم دین حق وشریعت الهی خودرا در برابر جهل شما عرضه کنیم و آنرا هدف دشمنان و استهزاء شما قرار دهیم ، اما راجع به‌اصل دینّ خود اجمالا گوئیم که مانند شما عناصر و خورشید وماه وباد وآتش را نمیپرستیم و اینهمه خدایانیکه شما در زمین و آسمان دارید ستایش نمی‌کنیم، بلکه یکتا خدائی‌را عبادت مـی‌کنیم کـه‌آسمان و زمین وهرچه در آنهاست‌آفریدهٔ اوست...» (تلخیص ازتاریخ کریستنسن)

این جریان بار دیگر آتش اختلافات مذهبی را برای مدتـی دراز دامن‌زد ولی هیچگاه زجر وشکنجه‌هائیکه در عهد شاهپور دوم جاری‌بود تکرار نگردید و عیسویان در سایهٔ مبارزه و مقاومت، کم‌وبیش در اقامهٔ مراسم مذهبی آزادی یافتند .

نیروی نظامی در آندوره

اداره حکومت ساسانی باتضادها واختلافات شدید طبقاتی بدون سپاه وقدرت جنگی امکان پذیر نبود، تاعهد انوشیروان فرمانده‌کل سپاه‌ایران باشخصی بنام (اران‌سپهبذ)بود لیکن از دوره انوشیروان به‌بعد برای آنکه‌قدرت نظامی در شخص واحدی متمرکز نباشد سپاه ایران به چهار قسمت منقسم گردید ، قشون ایران در این دوره نیز ازدو صنف سواره وپیاده تشکیل میشد و دستهٔ اسواران‌را بیشتر نجبا و اشراف اداره میکردند و غالباًساز و برگ و اسلحه و لوازم جنگی را شخصاً تدارك مینمودند ، تجهیزات این دوره عبارت بود از شمشیر ، نیزه ، سپر ، گرز ، تبرزین ، کمند، تیر، کمان ،زره نیم تنه؛ جوشن ران، جوشن سینه و برگ استوان وزره اسب و غیره صنف پیاده را توده مردم تشکیل میدادند و چون باوسائل وساز وبرگ وغذای کافی‌مجهز نبودند تلفات آنان بسیار سنگین بود وظیفه آنها

بیشتر خراب کردن قلعه‌ها و حفظ اسرا و نظایر آنها بود .

پایه فرهنگ ودانش در عصر ساسانیان

در دوره‌ساسانیان قسمت اعظم کشاورزان وشاید عموم اینهابیسواد بودند ظاهراً دهقانان که جزو نجبای درجه دوم و رئیس قریه محسوب میشدند و برای رسیدگـی به‌حساب کشاورزان و کمك در اخذ مالیـات در راه فرا گرفتـن خط و سواد صرف وقت میکـردند و همین‌هابودند که پس از انقراض دولت ساسانی روایـات تاریخی و افسانه های گذشته را جمع‌آوری کرده‌اند، علاوه‌براین جماعت، بعضی ازتجار و کسبه شهرها برای تنظیم‌کار ورتق‌وفتق امور مالی‌خود ازقرائت و کتابت وتنظیم‌حساب اطلاع مختصری داشتند، از این اقلیت که بگذریم بقیه‌مردم ازعالم‌فرهنگ و دانش بی‌خبر بودند و علم و سواد منحصراً در خانوادهٔ روحانیون بود و کاملا جنبهٔ مذهبی و طبقاتی داشت ومعمولا روحانیون بفرزندان طبقات ممتاز خواندن و نوشتن را میآموختند .

کریستنسن دانمارکی راجع به طرز تعلیم کودکان و طبقات ممتاز چنین مینویسـد :

« نجیب زادگان مانند عهد هخامنشی در دربار با جوانان خاندان سلطنتی در تحت ریاست آموزگـار به تعالیم مشغول میشدند ... خواندن و نوشتن و حساب و چوگان بازی وشطرنج و سواری وشکاررا درآنجا فرا میگرفتند ... »

ظاهراً جوانان طبقات عالیه در سن پانزده سـالگی مکلف بودنـد تربیت بدنی و اخلاقی‌را طبق اصول دیانت از روی اوستا و زند فراگیرند و در سن بیست سالگی مورد آزمایش دانشمندان و هیربدان قرارگیرند، از مختصات عهد ساسانیان نفوذ تمدن و علوم و آراء فلسفی یونانیان در ایران است دراین‌دوره فقط عده‌ای ناچیز ازطبقات ممتاز ایران وقت‌خود را صرف مطالعات علمی وفلسفی مینمودند .

حدود علم

در متن و تفسیر کتاب اوستا فصل جامعی راجع به نباتات طبی و انواع معالجه و مقام اطباء ذکرشده است ازجمله در توصیف پزشك شایسته میگوید : « طبیب دانا کسی است که‌بتواند بدقت بیماران‌را معاینه کند و کتاب بسیار خوانده باشد، اعضای بدن و مفاصل را بشناسد، و اطلاعاتی راجع به ادویه داشته باشد، محبوب و شیرین سخن باشد و با رنجوران ازروی شکیبائی ومهربانی رفتار کند» **مدرسه طب ،گندی شاهپور** که پس از انقراض ساسانیان باقی ماند، مرکز مهم علم طب بشمار میرفت **و برزویه** طبیب دانشمند معروف که درعهد خسرواول میزیسته ریاست اطباء را به‌عهده داشته‌است؛ دراین‌دوره عقاید فلسفی از سرزمین یونان و هند بایران راه یافت و با وجود تحدید شدیدعقاید و افکار از دورهٔ انوشیروان ببعد کم‌وبیش نظریات وآراءفرق گوناگون در ایران منتشر گردید ، بموجب معاهدهٔ صلحی که بین ایران و روم منعقد شد شاه ایران مکلف گردید که عیسویان‌را درابراز عقایدمذهبی آزادی بخشد بهمین مناسبت انجیل بزبان پهلوی ترجمه گردید .

افکار فلسفی

در نتیجه لشکر کشی اسکندر و آمد و رفت های اقتصادی وسیاسی وبکمك‌جمعی از**عیسویان‌عقاید فلسفی یونانیان در ایران منتشر شد ،** از جمله یك نفر از عیسویان ایران بنام (Poulus-Persa) پولوس پرسا مختصری ازمنطق ارسطو را ترجمه کرد وی‌با مراجعه بآثار فلاسفه یونان عقاید ونظریات مختلفی‌را که‌راجع به‌خدا وجهان‌وجود دارد چنین‌توصیف‌میکند.

« بعضی بیك خدا قائلند وبرخی به‌خدایان بسیار عقیده دارند، جماعتی گویند خداصفات متضاد دارد و برخی‌منکر آن صفات‌درخداهستند ، جمعی معتقدند که خدا برهمه چیز قادر است ، وگروهی انکار میکنند که برهمه‌چیز قادرباشد،جماعتی گویند دنیا ومافیها را اوآفریده وبعضی انکار میکنند که او خالق تمام چیزها باشد برخی معتقد به‌حدوث‌وبرخی معتقد به قِدم عالمند ... »

(ازکتاب کریستنسن)

پلوس درکتاب خودمقام فلسفه را مافوق دین دانسته‌است ـ ازجمله وقایع عهد خسروانوشیروان یکی‌اینستکه درسال۵۲۹ مدرسه فلسفی آتن تعطیل گردید و هفت تن‌از فیلسوفان عالیقدر یونانی‌بحکم ضرورت بخاك ایران پناه آوردند این‌دانشمندان پس ازاقامت درسرزمین ایران‌ومشاهدهٔ وضع ناگوار اجتماعی این‌مملکت از کردهٔ خودنادم‌شدند و ازتعدی‌اشراف به‌زیردستان ومظالم‌هیئت‌حاکمه‌به‌تنك‌آمده‌ازایران‌رخت‌بربستند، کریستنسن دراین‌باره مینویسد .« ... طبعاً ازبعضی رسوم ایرانیان مثل قواعد ازدواج وطرز معامله با اموات رنجیده‌خاطر شدندولی‌تنهااین‌علت نبود که‌زندگی درایران را برای‌آنان ناگوار ساخته بود بلکه بیشتر **ازاصول طبقاتی ایران وفاصله‌ایکه‌میان‌طبقات‌وجود داشته وتنگدستی‌عامه‌منزجر شدند ...** » باوجود بازگشت این هیئت افکار فلسفی یونانیان از طرق مختلف درایران منتشر گردید و به‌بیداری ملت ایران کمك کرد بعقیده کریستن‌سن« ایرانیان همواره ازدانش یونان و رم استفاده میکردند، در آن‌زمان اشخاصی بوده‌اند که کمابیش‌اوقات‌خود رامنحصراً‌صرف‌مطالعات علمی مینموده‌اند.» غیرازروحانیون ؛ دهقانان، بعضی ازافراد طبقات ممتاز و زنان وابسته به‌آنها نیز گاهی تعلیمات بسیارعمیقی تحصیل میکرده‌اند؛ فرهنك هندی نیز درمیان ایرانیان رواج یافت وبطوریکه از کتاب (رساله شطرنج) که ازعهد ساسانیان بیادگار مانده استنباط میشود غیر ازبازی شطرنج بعضی کتب سودمند هندی نیزبزبان‌پهلوی ترجمه شده ـدراین‌دوره اندرزهای اخلاقی و اجتماعی براساس مذهبی منتشر میگردید بااینحال‌روز بروز ازقدرت ونفوذ روحانیون که گفتارآنان با کردارشان اختلاف‌فراوان داشت کم میشد و توده مردم به‌سستی پاره‌ای ازمعتقدات خودپی‌میبردند و تعصبات مذهبی تخفیف می‌یافت تاجائیکه بگفته کریستن‌سن **در محافل دانشمندان «..حکمت عملی به‌احکام دینی پیشی گرفت‌وباتوسعهٔ افق و انبساط افکارجدید رفته رفته دامنهٔ شك وسعت یافت و سادگی افسانه‌های باستانی که در اجزای دین مزدیسنی وارد بود تدریجاً حتی علمای دین را ناراحت و مشوش نمود** ناچار تأویلات استدلالی برای حکایات مزبور پیش‌آوردند و ازراههای عقلی در

اثبات آنها کوشیدند»...ازجمله یکی ازمغان درمباحثه بایك نفر روحانی عیسوی گفته است :« ما بهیچوجه آتش را خدا نمیدانیم بلکه بوسیله آتش خدا را میستائیم .»- تحت تأثیر افکار جدید و دراثر انحرافات اصولی روحانیون زردشتی ماهیت این مذهب تغییر کرد وبسیاری از تعلیمات سودمند آن از بین رفت و دراثر فقر ویأس که مولود غارتگری اقلیت حاکمه بود زمینهٔ افکار تصوفی و میل به زهد وترك دنیا درمردم محروم و غارت شده ایران فراهم شده بود؛ همین شرایط اقتصادی و اجتماعی سبب گردید که تصوف در دین زردشت راه یابد دراین دوره عقاید **زروانیان** که سراپا تصوف بودو بقضا و قدر اعتقادی تمام داشتند اشاعه وانتشاریافت این جماعت میگفتند: « مرد هرچند صاحب عقلی قوی وروحی نیرومند باشد باقضا برنتواند آمد زیرا چون قضای محتوم مردی را سعید یا شقی کرد ، دانا از کار فروماندو نادان بداندیشه درکار چست وچالاك گردد ، کم دلان دلیر و دلیران کم دل شوند مردم کوشا کاهلی گزینند وکاهلان به کوشش درآیند.»

بـاین ترتیب تحت تـأثیر شرایط نـامساعد اقتصادی زمینه برای اشاعهٔ افکار تصوفی آماده شد وچنانکه دیدیم زروانیان یکباره منکر نتایج کارو کوشش شدند و قضا وقدر را اصل حیات بشری خواندند . برای آنکه بهتر به تشتت فکری آنعهد واقف گردیم جمله‌ای چند از کتاب موسوم به **شکند گونانیك ویزار** (یعنی توضیحی که شك وگمان را براندازد)را دراینجا ذکر میکنیم :

« طایفه‌ای موسوم به دهری که منکر وجود خدایتعالی هستند برآنند که هیچ تکلیف دینی برآنان وارد نیست ، و مکلف به عمل خیر نیستند ،... گویند این عالم باحوادث گوناگونی که در آن رخ میدهد و ترکیب اجسام و ترتیب اعمال و تضاد اشیاء و اختلاط عناصر بایکدیگر همه ناشی از تحولات زمان نامتناهی است و مدعی اند که نه برای عمل نیك پاداشی هست و نه برای گناه کیفری، نه بهشتی هست نه دوزخی، نه چیزی که انسان را بکارزشت یاعمل نیك بکشاند و نیز گویند که جز مادیات چیزی درعالم نیست روح وجود ندارد...»

برزویه طبیب که از دانشمندان دوران اخیر حکومت ساسانی است اوضاع فکری واجتماعی آن زمان را چنین توصیف میکند «...خلاف میان اصحاب ملتها هرچه ظاهرتر ، برخی بطریق ارث دست درشاخی زده، طایفه‌ای از جهة متابعت پادشاهان وبیم جان پای برر کنی نهاده جماعتی ازبهرحطام دنیا و رفعت منزلت میان مردمان؛ دل در پشتوان پوسیده‌ای بسته و تکیه براستخوان توده‌ای کرده واختلاف میان ایشان درمعرفت خالق وابتداء خلق وکاربینهایت ؛ هرچه ظاهرتر، **ورای هریك براین مقر که من مصیبم خصم من مبطل ومخطی** ، بااین فکرت دربیابان تردد وحیرت یکچندی بگشتم » ودرفراز ونشیب آن لختی پوئیدم ، البته نه راه سوی مقصد بیرون توانستم بردنه برسنت راه حق دلیلی نشان یافتم، بضرورت؛ عزیمت مصمم گشت برآنکه علماء هر صنف را به بینم و از اصول وفروع معتقد ایشان استکشافی کنم وبکوشم تا بینتی صادق و دلیذیر بدست آید ، این اجتهاد بجای آوردم و شرایط بحث اندرآن برعایت رسانیدم وهرطایفه که دیدم در ترجیح دین وتفضیل مذهب خویش سخنی میگفتند و گرد تقبیح ملت و نفی حجت مخالفان می گشتند، بهیچ تاویل دربی ایشان نتوانستم رفتن ودردخویش را درمان نیافتم وروشن شد که بنای سخن ایشان برهوی بود وهیچ چیز نگشاد که ضمیر اهل خرد آن را قبول کردی ... سرانجام برزویه مینویسد که **«صواب آنست که برمواظبت وملازمت اعمال خیر که زبدهٔ همهٔ ادیان است اقتصار نمایم .»**

به این ترتیب از اواخر حکومت ساسانی ، در نتیجهٔ تغییر اوضاع اجتماعی آمدورفت‌های تجارتی، مهاجرت عده‌ای ازفلاسفه یونانی به ایران، و ترجمه و انتشار بعضی ازآثار متفکرین یونانی تضاد شدید طبقاتی، ربا کاری و تعدی و تجاوز روحانیون و علل وعوامل دیگر بنیان عقاید مردم نسبت بدین و دولت سست شده بود . تحت تأثیر همین جریانات روحانیون زردشتی دریافتند که برای بقاء آئین زردشت ومقاومت دربرابر منطقهای جدید چاره‌ای جز کاستن اوهام و خرافات دینی ندارند لذا ناچار موضوع پرستش خورشید واساطیر مربوط بتکوین جهان وپیدایش انسان وبسیاری دیگر ازنظریـات دیرین مذهبی را ازبین بردند. وسعی کردند بین دین وعلم و عقل تا حدی که ممکن است سازگاری پدیدآورند.

وضع اقتصادی ایران در دورهٔ ساسانیان

در دوره حکومت ساسانی درنتیجه امنیت وتمرکز نسبی که حاصل شده بود زمینه برای پیشرفت تجارت وبازرگانی آماده گردید، آمدورفت تجار سبب شد که اطلاعات جغرافیائی دربارهٔ آسیا ، اروپا وافریقا وسعت گیرد و مردم کم‌وبیش از اوضاع چین و بعضی از ممالك افریقا و آسیا باخبر گردند .

در نتیجهٔ سوداگری واستثمار شدید دهقانان ، عده‌ای ثروت‌فراوان گرد آوردند و جمعی با فقر وتنگدستی دست بگریبان شدند، بهمین‌علت خیرخواهان‌وبعضی‌ازپیروان‌آئین زردشت‌مردم‌را بعدل‌وانصاف‌دعوت کردند و رباخواری و حتی وام دادن را عملی ناپسند خواندند ، ولی اندرز های آنان در دل اصحاب قدرت مؤثر نیفتاد . و روزبروز فشار و تحمیلات به اکثریت مردم فزونی گرفت ، چنانکه خواهیم دید ظهور جنبش مزدکی و قیام عملی مردم‌علیه محتکرین وغاصبین، عکس‌العمل مظالم وزور گوئی های طبقات ممتاز بود و چنانچه این جنبش صورت نمیگرفت هرگز قباد وجانشین‌اوانوشیروان قدمی‌درراه تعدیل مالیات‌ها وبهبودوضع کشاورزان برنمیداشتند .

دستگاه حکومت‌ساسانی ازراه‌تحدیدات گمرکی قسمتی‌ازبازرگانی دنیای آنروز را بخود انحصار داده بود ، دکتر تقی نصر در کتاب علم اقتصاد مینویسد :

« .... برای ترویج صنایع ابریشم در ایران‌ازعبور ابریشمهای خام چین از کشور بمقصد اروپای شرقی جلوگیری مینموده‌اند تاایرانیان آنرا خریده و بافته صادر کنند ، همچنین ازپیمانهائیکه باروم بسته‌اند، پیداست که متوجه تعیین گمرکها و خطوط تجارتی بصرفه کشور بوده‌اند - بعلاوه ساسانیان یك‌نیروی دریائی تجاری‌تأسیس نموده ورفته‌رفته نیروی‌دریائی رومیها و حبشیهارا از دریاهای خاور، دور ساختند ، اهمیتی که در حقوق

ساسانیان بمالکیت شخصی وپیمانها داده میشد یك عامل مؤثر دیگر در تعیین اوضاع اقتصادی باید محسوب گردد . »

در کتاب ایران اقتصادی از قول دانشمند رومی Sénèque le Tragique که درقرن اول‌میلادی میزیسته چنین‌مینویسد . «...امروز دریاها مقهور آدمیزاده شده‌اندیگر بکشتیهائی که‌ساخت «مینرو» باشد (مقصود یکی از خدایان رومی است) و یك شهریار یونانی آنراناخدائی کند احتیاجی نمانده ، قایقهای عادی از روی گردابها بسهولت میروند و میآیند ، حدود ممالك تغییر یافته ، در ماوراء بحار شهرها آبادان شده ، درعرصه جهان که جسارت آدمی‌آنرا مینوردد، هیچ چیز برجائی که داشت باقی نیست ، هندی برصفحهٔ یخهای ارس گردش میکند وایرانی آب رود های رن وآلب را میآشامد، چندقرنی نخواهدگذشت که عبور ازاقیانوسها نیز ممکن شده و دنیاهای تازه‌تری کشف گشته ، زمینهای نوینی زیرپای آدم طی شوند ... »

مدارك تاریخی نشان میدهد که در همین ایام در کشور چین، حبشه، یمن ، مصر و سراندیب وبعضی دیگر از کشورهای آسیا ، اروپا وافریقا جنب وجوش و فعالیتهای بازرگانی وجود داشته وسفرا و نمایندگانی بین این ممالك آمد و رفت داشته‌اند، شهر اسکندریه در این دوره مقام بسازرگانی مهمی داشته و بطوریکه یکی از رجال عهد نرون نوشته است « .... در آنجا سوداگران هندی، ایرانی ، باختری و... تجارت داشتند .. »

سیاست اقتصادی در این دوره

دردوره ساسانیان مانندعهد اشکانیان کوشش‌دولت این بوده است که ازارتباط مستقیم چین‌وهندوستان با ممالك غرب جلوگیری نماید و ابریشم و سایر کالاها را از ممالك شرق خریداری و بقیمتی گرانتر بکشورهای غربی بفروشد آمدورفت و فعالیتهای بازرگانی دراین‌دوره نه‌تنها ازراه‌خشکی بلکه از طریق دریا نیز صورت میگرفت، زیرا دریا نوردان دراین عصر بوجود بادهای موسمی پی‌برده بودند و کشتیهای رومی‌اواسط تابستان که باد مغرب میوزید روبهندوستان بادبان کشتی را بلند میکردند ، این طرز استفاده از کشتیرانی تا کشف قوه بخار درغالب ممالك معمول‌بود دردوره

ساسانیان نیروی دریائی ایران با روم رقابت مینمود پرفسور «رنو» ضمن توضیح علل زوال قدرت روم مینویسد :

« ... بزرگترین عامل ایجاد چنین وضع ناهنجاری ایرانیان بودند، برای مرد محقق مشکل است ، جدوجهد و کوششی را که حکومت ایران‌در جلب جنبشهای تجاری عالم بخاك خود مبذول میداشتند اندازه بگیرد .... باچنان مهارتی‌ایرانیان بکارپرداختند که یکوقت امپراطوری‌روم ملتفت‌شد که هرجا روی میآورد با ایرانیها مقابل است . »

مصنوعات ایران

در عهد ساسانیان نیز با اینکه بزرگترین فعالیت اقتصادی را کشاورزی‌تشکیل میدادمعذلك در بعضی از شهرهای ایران مانند عهد هخامنشی فعالیتهای صنعتی نیز وجود داشته است بطوریکه از کتب وآثار آن دوره برمیآید در بعضی از نقاط ایران ، تهیه پارچه‌های لطیف از پشم و کرك وابریشم معمول بود ، مخصوصاً در مرو ، ری ، اهواز ، شوشتر ، شالهای کرکی، پشمی، حریر، دیبا درکارگاهها تهیه میشده ، علاوه براین صنعت نجاری و آهنگری در ایران‌خالی از اهمیت نبود . چنانکه کالسکه‌های ساخت ایران ، در ظرافت و زیبائی مشهور بوده است ، کارخانه شیشه‌گری نیز در ایران بود و ظاهراً صنعت شیشه سازی در نیمه اول قرن پنجم بعد از میلاد از ایران بچین منتقل گردیده است .

علل سقوط حکومت ساسانیان

چنانکه ازمطالعه دراوضاع اجتماعی‌ایران دردوره ساسانیان بر میآید ، مردم این مملکت ؛ مخصوصاً در دوره اخیر حکومت این سلسله بیش ازپیش از وضع عمومی‌خود ناراضی‌بودند، اختلاف عظیم طبقاتی، بیکاری وزور گوئی اشراف و طبقات ممتاز و معاف بودن آنان از پرداخت مالیات و انجام کارتولیدی، تعدی‌مالکین‌ودهقانان‌نسبت بکشاورزان،تحمیل‌خراجهای‌سنگین بطبقات پائین، ظلم و بیدادگری بااقلیت‌های‌مذهبی‌ومخالفین‌حکومت،ادامه سیاست جنگ باملل مجاور ناتوانی‌هیئت‌حاکمه‌ودیگر علل‌اقتصادی‌وسیاسی بنیان‌حکومت ساسانی را متزلزل کرده بود ومردم ستمدیده ایران همواره منتظر و مترصد بودند تا از عوامل مساعد داخلی و خارجی بنفع خویش

استفاده کنند و زنجیرهای محکم مقررات اجتماعی را که جزرنج اکثریت وراحت اقلیت چیزی دربرنداشت ازهم بگسلند وخودرا ازمظالم نامحدود سلاطین و خداوندان پول وزورخلاصی بخشند ـ در اواخر تشتت واختلاف در دستگاه حکومت بحدی بود که درمدت ٤ سال ۱۰ تن دعوی سلطنت کردند و هریك چندی براریکه سلطنت تکیه زد، تاعاقبت یکی ازاخلاف خسروپرویز که در فارس متواری بود بکمك عده‌ای از اشراف بسلطنت رسید ، نفرت عمومی ازدستگاه سلطنت بحدی بود که چون‌شیرویه دعوی پادشاهی کرد ، خسرو پا بفرار نهاد ولی اورا دستگیر کردند وبخانه‌ای که انبار گنج بود جای دادند هنگامیکه خسرو را از خانه مزبور میبرند یکی از پیشه‌وران (کشفکری) در راه با آن جماعت که خسرو را میبردند مصادف شد و شاه را در زیر روپوشی که براو افکنده بودند شناخت وبا قالب کفشی که در دست داشت ضربتی براو نواخت ـ اکثریت قاطع ملت ایران یعنی طبقه کشاورزان و کارگران وپیشه‌وران جزء ازحداقل زندگی و از کلیه حقوق مدنی و اجتماعی بی‌بهره بودند و جزکار کردن ؛ پرداخت مالیات وشرکت‌درخدمات سربازی برای آنان‌حق ووظیفه‌ای قائل‌نبودند؛ همین عوامل روزبروز برعدم رضایت عمومی میافزود؛ حکایت وهرام که قسمتی از آنرا در اینجا نقل‌میکنیم نمونه‌ای ازوضع پریشان اکثریت‌مردم درآن‌دوره است «...وهرام پس‌ازآنکه حکومت‌مستعجلش‌بسرآمدروبگریز نهاد ودرخانه پیره‌زنی‌درآمد . عجوز درغربالی کهنه، نان کشکین پیش‌او نهاد وچون‌جام نداشت شراب را در پوست‌گدوئی بخت.»

برای آنکه بهتر به اختلاف عظیم طبقاتی واقف گردیم لازم است نمونه‌ای چنداز تجملات دربار سلاطین و اشراف ایرانی‌را نیردرآن دوره ذکر کنیم :

کریستنسن‌مینویسد: ۱۲ چیز شگفت آمیز از دستگاه خسرو حکایت کرده‌اند که ازآنجمله است «قصر تیسفون، درفش کاویانی ، زن اوشیرین رامشگران ومغنیان دربار ؛ سرکش وباربد ، ریدك خوش‌آرزو، شبدیز، وفیل‌سفید...» دیگر ازعجایب دستگاه خسروپرویز «... یکی شطرنجی‌بود که مهرهایش را از یاقوت و زمرد ساخته بودند ، دیگر نردی‌ازبسد و

فیروزه؛ دیگر قطعه‌زری‌بوزن ۲۰۰ مثقال که‌چون‌موم‌نرم بودومیتوانستند باشکال مختلف درآورند ، دیگر دستاری که شاه دست‌راباآوپاك‌میکرد و چون‌چرکین میشد درآتش میافکندند ، آتش چرك را پاك‌میکرد ولی آنرا نمیسوخت »ظاهراً این دستار ازپنبه کوهی بود. « خسروتاجی‌داشت که ۶۰ من‌زرخالص درآن بکار برده بودند و مرواریدهای آن تاج هریك بمقدار بیضهٔ گنجشك‌بود، یاقوت‌های رمانی آن‌درشب چون چراغ‌روشنائی میداد وآن را درشبان تار بجای چراغ بکار میبردند ؛ زمرد هایش دیدهٔ افعی را کور میکرد، زنجیری بطول ۷۰ زرع ازسقف آویخته و تاج را بقسمی بـآن بسته بودند کـه برسر پادشاه قرار میگرفت و از وزن آن آسیبی به‌اونمیرسانید .»

اما بزرگترین نفایس خسروپرویز تخت‌طاقدیس‌بود (یعنی‌تختی که بشکل طاق است) وثعالبی آن راچنین توصیف میکند« این‌سریری بوداز عاج و ساج که‌صفایح ونرده‌های‌آن ازسیم وزربود؛۱۸۰زراع‌طول و ۱۳۰ زراع عرض داشت روی‌پله‌های آنرا باچوب سیاه وآبنوس زر کوب فرش کرده‌بودند ،آسمانه این تخت از زرولاجورد و صور فلکی و کواکب و بروج سماوی وهفت کشوروصور پادشاهان‌وهیئت های آنان را درمجالس بزم وایام رزم وهنگام‌شکاربرآن نقش کرده‌بودند ، درآن آلتی‌بودبرای تعیین ساعات روز ، چهار قالی از دیبای بافته مرصع بمروارید و یاقوت در آن تخت گسترده‌بودند که هریك تناسب‌با یکی ازفصول سال‌داشت..» زندگی سلاطین و درباریان آمیخته به‌انواع شکوه و جلال بود مرحوم مشیرالدوله مینویسد «خسروپرویز بعداز انوشیروان معروفترین‌شاه‌ساسانی است ، ازقصور عالی‌وحرمسرا و تجملات دربار اوحکایت‌ها مانده و از او شعرای دوره اسلامی داستانها گفته یا سروده‌اند خزانه‌ها و گنجهاوتجملات او را احدی ازشاهان سابق ساسانی نداشته عدهٔ زنان این‌شاه را مورخین سه‌هزارنوشته‌اند ، علاوه‌براینها چند هزار کنیزك برای سرودن و نواختن جزوحرمسرای اوبودند ، ازاینجا میتوان‌فهمید که مخارج دربار ایران‌در آنزمان چه‌بوده و اگر درنظرآوریم که خسروپرویز درمجلس در مقام مدافعه ازخودمیگفته که موجودی خزانه ایران را ٤ برابر کرده ومخارج

جنگهای۲۵ ساله او را با بیزانس علاوه کنیم ، به‌آسانی میتوان دریافت چه‌تحمیلاتی درزمان اوبمردم ایران‌میشده ...»

علاوه‌براین طبقات ممتازنیز هریك‌برحسب‌قدرت ونفوذی که داشتند زندگی مرفه وپرطمطراقی برای‌خود فراهم میکردند و با دوشیدن شیرهٔ جان مظلومین وسایل تعیش و راحت‌خویش را فراهم‌میکردند« توانگران و مردان‌صاحب مقام برای‌هرفصلی جامه‌ای ازپارچه خاص داشتند» هیونك تسیانك گوید جامه ایرانیان ازپوست یا پشم یا نمد یا ابریشم منقش ساخته شده‌است موی‌سررا منظم‌میکنند وسر برهنه راه میروند .

عیاشی وخوشگذرانی بازنان‌در دربار و درمیان طبقات‌عالیه رواجی بسزا داشت دریکی ازرسالات آن دوره درتوصیف زیباترین زنها چنین نوشته « بهترین‌زن آنستکه پیوسته دراندیشه عشق ومحبت مرد باشد اما ازحیث اندام‌وهیئت نیکوترین زن کسی‌است که بالائی‌میانه و سینه‌فراخ و سروسرین وگردنی خوش‌ساخت وپاهائی خرد وقامتی بازیك و کف‌هائی مقعر و انگشتانی کشیده وتنی‌نرم و استواردارد ، باید پستانش چون به‌و ناخنش‌چون برف سفید باشد و رنگش سرخ چون انار وچشمش بادامی و مژگانش‌بناز کی پشم‌بره‌و دندانش سفید وظریف و... وگیسوانش درازو سیاه مایل بسرخی باشد وهرگز گستاخ سخن‌نراند ..» همیشه‌دربارسلطان وقصوراشراف ازبوی‌عود، عنبر، اشهب و مشك وکافور وصندل معطربود و ازبهترین ومطبوع‌ترین اغذیه تناول‌میکردند با بهترین شرابهاسرمست عیش میشدند ، از آواز بهترین رامشگران وسازندگان‌لذت میبردند.

اینها بود مظاهری از اختلاف زندگی اشراف با طبقات‌محروم و ستمکش؛ ایران دردوره ساسانیان . غیر از عواملی که یاد کردیم عامل دیگری که به انقراض حکومت‌ساسانی کمك کرد؛انحطاط‌اخلاقی‌روحانیون رزدشتی وهمکاری وهمقدمی آنان باطبقه اشراف بوده است در فصل ۵۹ مینوگه‌خرد درباره عیوب روحانیون چنین مینویسد ارتداد ؛ حرص،غفلت، مشاغل تجاری، دلبستگی‌بسیار بحطام‌دنیوی و سستی‌ایمان‌در مسائل‌دینی.»

به‌این ترتیب در دوران‌اخیر حکومت ساسانی فاصله طبقات بسرعت فزونی میگرفت وطبقـه حـاکمه و ثروتمندان جزدر راه منافع شخصی

قدمی برنمیداشتند و اکثریت زحمتکشان جز کار پرداخت مالیاتهای سنگین وشرکت درجنگهای بیحاصل حق ووظیفه‌ای نداشتند، برای آنکه بمصائب و بدبختیهای مردم درایندوره واقف گردیم، بهتر آنستکه قسمتی از گفتار برزویه را که آئینه اوضاع اجتماعی آنزمان است عیناً نقل کنیم « در این روزگار تیره که خیرات براطلاق روی بتراجع نهاده است وهمت مردمان از تقدم حسنات قاصر گشته ... میبینیم که کارهای زمانه میل به ادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی و افعال ستوده و اقوال پسندیده مدروس گشته و عدل ناپیدا و جور ظاهر ولوهودنائت مستولی ، و کرم ومروت متواری و دوستیها ضعیف و عداوتها قوی ، و نیکمردان رنجور و مستذل ، و شریران فارغ ومحترم و مکر و خدیعت بیدار ووفا و حریت در خواب و دروغ مؤثر و مثمر و راستی مهجور ومردود وحق منهزم ، و باطل مظفر و مظلوم محق ذلیل ؛ عالم غدار وزاهد مکاربدین معانی شادمان وبحصول این ابواب تازه روی وخندان ... »

طبیعی است با وجود چنین اختلاف عظیمی‌دوام حکومت امکان‌پذیر نبود ؛ پس از ظهور اسلام مردم محروم و غارت شده ایران برای رهائی از قیود قدیم در برابر نیروی مهاجم عرب مقاومتی نشان ندادند ؛ بهمین علت در مدتی کوتاه دولت ساسانی وسازمانهای آن درحیطه قدرت‌اعراب قرارگرفت و مردم ایران برای نجات از مظالم دولت ورهائی ازمقررات طبقاتی عهد ساسانی ازمذهب اسلام که نسبت‌بمذهب زردشت منطقی مترقی و انقلابی داشت وسخن از برابری و مساوات میگفت استقبال نمودند ودر مقابل قوای مهاجم عرب پایداری مؤثری نکردند ؛ در خلال این جنگها بسیاری از مفاخر و آثار تمدن قوم ایرانی دستخوش نهب و غارت گردید، درفش کاویانی که مظهر قیام ملت ایران علیه ظلم و استبداد بود با کلیه جواهرات آن وقالی معروف به‌بهار کسری که نمونه‌ای ازهنرملت‌باستانی مابود بدستور عمر قطعه قطعه گردید و بین اصحاب او تقسیم شد ؛ کلیه خزائن ؛ اموال وجواهراتی که از راه‌ظلم و ستمگری ازملل مغلوب‌آسیای غربی و مردم ایران گردآوری شده بود بین اعراب تقسیم شد .

به‌این ترتیب حکومت ساسانی که درنیمه اول‌قرن‌سوم (۲۲٤میلادی) بدست اردشیر بابکان پایه‌گذاری شده بود درسال ٦٥۲ میلادی باشکست یزدگرد پایان یافت ولی ملت مبارز ایران همچنان پایدار ماند و چنانکه در فصل بعد خواهیم دید؛ دردوران حکومت عباسی عملاایرانیان‌بودند که حکومت‌اسلامی‌را اداره‌میکردند وخلفا درحقیقت مجری تعلیمات‌ونظریات وزرای ایرانی بودند .

www.adabestanekave.com

فصل سیزدهم

ظهور متفکرین و بشر دوستان در سرزمین ایران

پایه معتقدات آریاها پایه معتقدات مذهبی آریاها پرستش قوای طبیعی بود ولی بعد ها به‌پرستش خدایان معنوی و اخلاقی نیز گرویدند ، ظاهراً «اهور» پروردگار ومظهر پیمان وحقوق بود . ومافوق اهورا ؛ «مزدا» قرارداشته است، مزدا برای نوع بشر سعادت، تمدن، عمران وآسایش طلب میکرد .

درحالیکه « دیوا» طالب نکبت وتیره‌بختی مردم بود - اهورامزدا خدای بزرك طوایف متمدن وشهرنشین بود وبقبیله وقوم خاص تعلق نداشته بلکه اوخالق جهان وآفریننده انسان محسوب میشد

ظهور زرتشت تاریخ ظهور زرتشت بطور مشخص معلوم نیست . اهل تحقیق تاریخ ظهور او را از دوهزار تا ۶۰۰ سال قبل ازمیلاد مسیح حدس زده‌اند وظاهراً دریکی ازنواحی شرقی ایران قیام کرده و با تکمیل و اصلاح آئین مزدائی مردم را به‌دین جدید خود دعوت کرده است.

در کتاب اوستا که منسوب بـه‌زرتشت است درطول زمان تغییرات

زیادی روی داده است و معلوم نیست که چقدر از کتاب حاضر نتیجه فکر زرتشت است ، این کتاب درآغاز امر درهزاران پوست گاو با دقت بسیار نوشته‌شده، ولی با گذشت زمان وحمله‌اسکندر بسیاری‌ازنسخ آن‌دستخوش نیستی و زوال شد ؛ ظاهراً در زمان اردشیر بابکان جمع آوری وتدوین اوستا آغاز گردید ودردوران‌سلطنت شاهپوردوم باتصویب یکی‌ازموبدان کتاب اوستا کاملا گرد آوری‌شد و مورد قبول عامه ومظهر آئین زرتشت گردید .

اصول عقاید زرتشت آئین زرتشت در سرزمین ایران یعنی کشوریکه سکنه‌آن بکار فلاحت اشتغال داشته‌اند ظهور نمود بهمین‌علت درمذهب زردشت فعالیتهای کشاورزی تاکید وتوصیه شده است « کسیکه تخم زراعت می‌پاشد ، آشوئی میکارد ودر ترویج آئین مزدا میکوشد پاداش چنین کسی باصد دعا و عبادت یکسان و ازهزاربار اداء مراسم مذهبی وصدهزار قربانی نیکوترخواهدبود.»

(وندیدادفرگرد ۳فقره۳۱)

بگفته دکتر تقی ارانی «عقاید زرتشت یـك عـامل ترقی برای آن زمان بوده است و مردم را بزندگی دهقانی، شهرنشینی، محبت بحیوانات اهلی مفید و سگ وگاو و احترام به آب وبه درخت و زراعت دعوت میکرده است ، ولازم نیست ما شرح دهیم چگونه اینمذهب نیزکاملا تحت تاثیر شرایط مادی محیط ظاهر شده است.

احترام سگ‌برای پاسبانی گله و احترام گاو برای زراعت واحترام بآب و درخت در سرزمین گرم و خشك صرفاً بواسطه احتیاج مادی است. اگر صرف ترحم بموجودات زنده از نظر اخلاق مورد توجه زردشت بود ممکن بود بجای سگ وگاو مثلا سوسمار ووزغ را برای احترام پیشنهاد کند . چون مذهب زردشت مادی است اصولا عاری از عناصر عرفان‌است منتها این مذهب نیزمانندسایر مذاهب بعدها دستخوش پیش‌آمدهای‌تاریخ شده است »

(از عرفان واصول مادی)

نمونه ای چند از تعلیمات مادی زردشت

دربهرام یشت کردهٔ ۲۰فقره ٦۱ نوشته شده«نیرو برای حیوانات، درود بحیوانات ، نوازش بحیوانات ازبرای خوراك وپوشاك ، زراعت برای‌حیوانات ، ازبرای معاش خودمان بایدآنانرا پرورش‌دهیم.»

(اهورامزدا اندك چیزی‌را برای اسراف نیافریده دختری که پنبه میریسد اگر ذره‌ای از آن تلف کند خطاست)

«وندیدادفرگرد ٥ فقره ٦۰»

(... هرکس چیزی خوردکه ازکاروکوشش خود بدست نیاورده باشد چنان نمایدکه سر دیگری را در کف گرفته مغز آنرا میخورد .)

« میو خردپرسش ۱ باب ۲ . »

(کسی که نسبت‌بدیگران مطابق‌وظیفه‌خود رفتارننماید **دزدوظیفه** باید خوانده شود زیرا ازآن خدمت که باید انجام دهد کوتاهی میورزد.)

« وندیدادفرگرد ٤ فقره ۱ »

(از تو میپرسم ای اهورا، چه چیزاست سزای آن کسی که ازبرای سلطنت بدکنشی و دروغ پرستی در کار و کوشش است، آن بدکنشی که جزازآزار کردن بستوران‌وکارگران دهقان، کار دیگری‌ازاو ساخته‌نمیشود، هرچند که از دهقان آزاری به او نمیرسد)

«گات یسنا»

ای آفرینندهٔ جهان مادی، ای یگانه پاك، چهارمین کسی که زمین‌را بکمال نشاط آورد کیست ؟

اهورامزدا جواب‌میدهد «آنکس که بیشترین مقدار گندم کشت‌نماید؛ بیشترین سبزیها بکارد وبیشترین درختها غرس نماید ، کسی که زمین‌خشك را آب دهد و زمین پررطوبت (باطلاق) را خشك وقابل‌کشت نماید»

« وندیدادفرگرد سوم فقره ۲۳»

چه‌بدحال است زمینی که زمان ممتدی بدون بذر وبذر افشان‌متروك و در انتظار کشاورز ماهری مانده است ، مانند دوشیزهٔ زیبائی که زمان

طولانی بی‌فرزند مانده واشتیاق شوهر خوبی را دارد.»

« وندیدادفرگرد سوم قسمت سوم فقره ۲٤ »

زردشت دوگاتها که قدیمترین قسمت اوستاست پیروان خودرا از تقلید و متابعت کورکورانه بازداشته و در یسنا قطعه ۲ میگوید **«آنچه را بشنوید ، بعقل صحیح و منش پاك وروشن سنجیده، آنگاه بپذیرید . »**

ثنویت در مذهب زردشت

وضع طبیعی‌ایران، ازلحاظ حاصلخیزی وچگونگی آب و هوا دارای اختلاف شدید است و غالبا در جوار یك منطقه حاصلخیز صحرای بی‌آب و علفی قراردارد، از طرفی بین‌شب وروز وفصول چهارگانه‌اختلاف هوامحسوس است ، آئین‌زردشت تحت تاثیر این عوامل به توضیح دو عامل خیروشر و یزدان واهریمن پرداخت ومردم‌را بفرار ازبدی و پیروی از نیکی ترغیب نموده ، علاوه براین جنگ وستیزی که بین قبایل مرفه و آسوده باصحرا نوردان غارتگر در گیر بود به ظهور ثنویت درمذهب زردشت کمك کرده است ارتور کریستنسن مستشرق دانمارکی مینویسد چون بعضی از قبایل چادرنشین درمناطق مساعد زیست میکردند... واز هجوم قبایل صحرانورد و غارتگر در آزار بودند خصومت سیاسی دوفرقه بعقاید دینی‌هم سرایت کرد، زردشت دیوا ها را عفاریت شریر شمرد واز تضاد دو دسته خدایان سابق‌الذکر کم کم این اعتقاد دراو راسخ شد که ازآغاز آفرینش‌هم همین نزاع وجود داشته ... »

بنابمندرجات کتاب اوستا ازروزگار قدیم بین «مزدا» و«آکامنو» یعنی بین‌خیروشر جنگ و ستیز بوده ودر مبارزه‌ای که بین ایندو درگیر است‌سرانجام «خردنیك» پیروز خواهد شد.

در این مبارزه کهن بشریت وظیفه‌ای خطیر و دشوار برعهده دارد و باید با تقویت قوای « زندگی » و غلبه برقوای « مرگ » یعنی با تقویت و کمك بمظاهر تمدن، توسعه کشاورزی و کار و کوشش به‌پیروزی سپاه‌سعادت یاری کند، اندیشه‌نیك ،گفتارنیك ، کردار نیك سه‌رکن‌اخلاقی یکنفر زردشتی است و وصول بسعادت ابدی جز با پیروی از این ملکات

امکان پذیر نیست . کیفر بدکاران، عذاب طولانی و نصیب نیکان بهشت و تندرستی است .

زردشت طرفدار جدی صلح وسلامتی است.

در (سروش یشت‌ها دوخت کرده ١٤) میگوید **« ما صلح و سلامتی را میستائیم که جنك وستیز را درهم شکند »** (در یسنا ١٢-١٢) نوشته شده .

«ما میستائیم آئین مزد یسنا را که طرفدار خلع سلاح، وضد جنك‌وخونریزیست.»

و نیز در (اردیبهشت یشت ١٥)گفته شده است « در میان نزاع جویان آنکه نزاع جوینده‌تر است برخواهد افتاد. »

دستورهای مذهبی

در کتاب وندیداد «یعنی قانون‌علیه دیوان» ابوابی چند در زمینه اقسام نجاسات و طریقه ازالهٔ آنها ، انواع معاصی و راه توبه و کفارهٔ آنها و مطالبی درباب تعدی وتجاوز وقتل موجودات «اهورائی» وطرز رفتار بامردگان دیده‌میشود. زردشتیان برای آنکه ازپلید شدن‌خاك جلوگیری کنند، اجساد مردگان را در برج فراموشی یعنی در دخمه‌های مخصوصی میگذاشتند تا طعمهٔ حیوانات شکاری شود ــ بطوریکه از نصوص متعدد اوستا برمیآید، پرستش عناصر طبیعی ازاصول مذهب‌زردشت بوده وارزش ومقام بزرگی برای خورشید فروزان قائل بودند ، و همواره کوشش میکردند که آب و آتش و خاك آلوده نشود و برای آب آنقدر ارزش قائل بودند که حتی صورت خود را در آن نمیشستند و جز بمنظور آشامیدن و آب دادن نباتات از آن استفاده نمیکردند ــ درآئین زردشت روزه گرفتن چون‌مولد ضعف و ناتوانی است ممنوع شده ، در مذهب زردشت بارهبانیت وانزوا و عقایدی که با کار و کوشش سازگار نیست مبارزه شده ، چنانکه در (وندیدادفرگرد سوم فقره ٣٣) نوشته شده « .... آنکس که سیر غذا میخورد توانائی مییابد که عبادت بکند ، زراعت نماید و فرزندان بوجود آورد ، جاندار از خوردن زنده میماند واز نخوردن میمیرد . »

مبدأ و معاد در نظر آنان

میتوان مذهب زردشت را مذهب «توحیدی» ناقص دانست زیرا در«یسنا ١٢ــ١» نوشته‌شده است(من اهورا مزدارا آفریننده همه‌چیز میدانم، و استوارم براینکه او نیکی و راستی است ، مقدس است ، فروغمند است ، دانا و توانا است ، همه‌نیکی‌ها ازاواست ، نظم وقانون‌طبیعت که درسراسر گیتی دیده‌میشودازاوبوجودآمده و کره‌های‌درخشنده‌ازفروغ بی‌پایان‌اودرخشانند) ونیزدر گاتها «اهورامزدا» آفریننده کل خوانده شده «ازتو میپرسم ای اهورامزدا براستی مراآگاه‌فرما ، **کیست نگهدار این زمین در پائین و سپهر در بالا** کیست‌آفریننده آب و گیاه ، کیست‌به‌باد و ابر تندروی آموخت ، کیست ای مزدا آفرینندهٔ منش پاك ، کیست آفریننده روشنائی سودبخش و تاریکی ، کیست‌آفرینندهٔ خواب‌خوشی‌بخش وبیداری ؛ کیست آفرینندهٔ بامداد ونیمروزوشب»

زردشتیان، بمبدأ و معادوپل صراط عقیده داشتند و دربارهٔ ماهیت جهان‌وچگونگی پیدایش‌آن‌نیزمعتقداتی‌داشتند ازجمله عمردنیارا١٢ هزار سال میدانستند ومیگفتند در٣هزارسال نخست عالم«اوهرمزد » یعنی‌عالم روشنائی با عالم«اهریمن» یعنی تاریکی الفت و نزدیکی داشتند ؛ سپس موقعیکه‌اهریمن‌درمقام‌جنك‌بانوربرآمداوهرمزدبااطلاع‌اهریمن نقشه‌مصافی برای مدت ٩هزارسال با اوطرح نمود وخبرداد که‌دراین‌نبرد سرانجام‌عالم ظلمت باشکست روبروخواهدشد ، اهریمن چون این‌خبرشنید ٣ هزار سال درعالم تاریکی بی‌حرکت باقی‌ماند ، دراین‌مدت اوهرمزد فرصت یافت‌تا دست به‌آفرینش‌جهان زند؛ چون‌کارخلقت پایان‌یافت اهریمن برآفریدگان اوهرمزد حمله‌برد و به‌آلودن عناصرپاك وخلقت‌حشرات‌وحیوانات‌زیانبخش قیام نمود ونبرد خیروشر آغازگردید ، انسان دراین‌مبارزه برحسب‌اعمال نیك یا بد خود درشماراعوان‌ظلمت ، یایاران‌نورخواهدبود ؛ هر که درراه راست قدم‌نهد، پس ازمرك براحتی از **پل صراط** خواهدگذشت‌وبه بهشت خواهدرسید ولی خیل‌بدکاران چون به‌پل‌رسند؛ آنرا از دم‌شمشیر نازکتر بینند وهنگام‌عبوربسوی‌جهنم خواهندغلطید وعذابی متناسب باتبه‌کاریهای خودخواهند دید وکسانیکه اعمال نیك وبدآنها مساوی‌است درعالم‌برزخ «همستگان» بسرخواهندبرد

بنظر پیروان این مذهب زردشت سه‌هزار سال پس از ظهور انسان برای تعلیم خلق وهدایت نوع بشر ظهور نمود وهنگام ظهور بیش از سه‌هزار سال ازعمر جهان باقی نمانده بود ، پس از پایان هزار سال سوم منجی نهائی ظهور خواهد نمود و جنك خیر و شر بشدت آغاز خواهد شد و با سقوط ستارهٔ دنباله دار سراسر زمین مشتعل شده و معادن فلزات چون سیل خروشان جاری خواهند شد، دراین هنگام است که بنی آدم ازمرده وزنده بپاخواهند خاست وبحکم اجبار ازاین سیل خواهند گذشت ولی فقط آنان که دردوران زندگی به نیکی گرائیده و بخدمت خلق کوشیده‌اند ازاین آب جوشان چون شیر گرمی عبور کرده به بهشت میعاد قدم خواهند نهاد ، دراین هنگام است که جهان پایان می یابد، واهریمن الی الابد درظلمت فرومیرود وصلح وصفا برای همیشه مستقر میشود.

مانی

مانی ازنجبای ایران بود که درسال ۲۱۵ یا ۲۱۶ بعد ازمیلاد مسیح متولد شده است ، ولی پس ازمطالعاتی که دراطراف دین زردشت ومذهب عیسی ودیگر مذاهب عصر خویش کرد ، بدعوت مردم پرداخت وخودرا «فارقلیط» که مسیح ظهور او را خبر داده بود معرفی کرد و گفت «درهر زمانی انبیاء حکمت وحقیقت را ازجانب خدا بمردم عرضه کرده‌اند ، گاه درهندوستان بوسیله پیغمبری بودا نام و گاهی در ایران بوسیله زردشت پیغمبر وزمانی درمغرب زمین بوسیله عیسی، عاقبت من که مانی پیغمبر خدای حق هستم مامور نشر حقایق در سرزمین بابل گشتم .»

مانی چون میخواست معتقدات خود را در سراسر جهان پراکنده کند میکوشید؛ تا باقتضای زمان ومکان دین خود را با عقاید واحوال ملل متنوع سازگار کند، همین مسئله سبب گردید که آراء مانویه بصور گوناگون منتشر گردد .

عقاید مانی

قسمتی ازعقاید مانویه ظاهراً ماخوذ ازفلاسفه یونان ومتفکرینی است که قبل ازاوظهور کرده‌اند، ازجمله میگفتند که ازآغاز جهان دو اصل اصیل که یکی نیکی و دیگری بدی است وجودداشته است ، نیکی به پنج صورت که عبارت از ادراك، عقل، فکر، تامل وارارهاست تجلی میکند ونیز برای نیکی پنج صورت روحی ومعنوی که عبارت از عشق؛ ایمان، وفا، مروت وحکمت باشد قائل بودند.

عقیده داشتند که ظلمت به ۵ صورت که عبارت ازدود؛ مه ؛ حریق، بادهای سام و آبهای ملوث است آشکار میشود.

برای زمین و آسمان نیز ۵ عضو قائل بودند

ومیگفتند که اعضای آسمان ازحلم ، عقل ، علم غیب وفطانت واعضای زمین ازنسیم؛ باد ، نور، آب و آتش پدید آمده است.

وچون جهان، آخر رسید، آتش سراسر جهان رافراخواهد گرفت واینحال تا سال ۱۴۶۸ دوام خواهد یافت ودراینمدت اجزاء نور از ظلمت جدائی خواهد گرفت وصلح ابدی برقرار خواهدشد.

تعلیمات اخلاقی و اجتماعی

اصول اخلاقی واجتماعی فرقه مانویه را از ۷ «مهر» (بضم میم) که سه تای آنرا عموم پیروان این مذهب باید نصب العین خودقرار دهند میتوان استنباط کرد

سه اصل یا سه مهری که پیروان مانی رعایت آنرا برخود فرض و واجب میشمردند عبارت بوداز «مهردهان» یعنی **خودداری ازگفتار بد** «مهردست» یعنی **خودداری ازتجاوز ورفتارزشت** و دیگری «مهر دل» یعنی **خودداری ازشهوات** نفسانی. تعلیمات فرقه مانویه تحت تاثیر شرایط اجتماعی آن روز ایران رنك عرفانی داشت .

استبداد مطلق سلاطین ، محرومیت اکثریت و فشاریکه طبقات حاکمه درهرمورد بمردم ایران روا میداشتند به رسوخ تصوف ورشد افکار عرفانی کمك فراوان کرد ؛ برگزیدگان این جمعیت شغل و پیشه‌ای اختیار نمیکردند.

خوردن گوشت حیوانات، چیدن گیاه‌ها ، آشامیدن شراب برای آنها ممنوع بود ، بیش ازغذای یك روز ولباس یکسال از مال دنیا نباید داشته باشند، باید بی زن برای نشر پاکی درسراسر جهان سفر کنند مردم عادی از این حدود وقیود آزاد بودند ولی آنها نیز مکلف بودند بدنیا دلبستگی پیدا نکنند وغذای برگزیدگان را فراهم آورند ودربرابر ایشان گذارند.

تقدیم زکوة، اداء نماز وگرفتن روزه تکلیف عمومی بود

آداب مذهبی

پیروان مانی درهر ۲۴ ساعت ۴ مرتبه روبخورشید نماز میخواند و قبل از نماز باآب صاف دست و

روی خود را می‌شستند و در موقعیکه آب نایاب بود با خاك یا ریك تیمم میکردند و درهر نماز ۱۲ مرتبه سجود میکردند ، صدقه بین آنان معمول بود ولی معمولا لباس یا پول را بعنوان صدقه بکفار نمیدادند .

آثار علمی و هنری مانی

مانی در دوران حیات خود آثار و کتب زیادی از خود بیادگار گذاشته، که قسمت اعظم آنها با گذشت زمان از بین رفته است، مانی از لحاظ ادبی در خط و زبان ایرانیان اصلاح مهمی نمود وموفق گردید که خط پهلوی را که بسیار پیچیده ومشکل بود . بخط سریانی که سهلتر وآسانتر بود تبدیل نماید - بطوریکه ابن‌الندیم در فهرستنامه خود ذکر کرده است ازمانی **۷ کتاب** که یکی بزبان فارسی و٦تای دیگر بزبان سریانی بود، باقی‌ماند واین آثار پس‌از مرك اومدتها بین‌ملل و نحل مختلف طرفدارانی داشته ، ازجمله آثاراو **«ارژنك»** که مجموعه‌ای ازتصاویر زیبا وجالب بوده بیشترجلب نظر مردم را کرده و این اثررا بمنزله معجزه اوشمرده‌اند

درسال ٤٨٥هجری ابوالمعالی محمدبن عبداله دروصف او مینویسد «مردی بوداستاددرصناعت صورتگری وبروزگار شاهپوربن اردشیر بیرون آمد درمیان مغان وپیغمبری دعوی نمود وبرهان اوصناعت قلم وصورتگری بود گویند درپاره‌ای حریر خطی فرو کشید، چنانکه یك تار حریر بیرون کشیدند آنخط ناپدید گشت و کتابی کرد بانواع تصاویر که آنرا ارژنك مانی گویند ودرخزائن غزنین است»

فرقه مانویه غیراز پاکدلی و پیروی از معتقدات مذهبی و اخلاقی خویش، به پدیده‌های زیبای طبیعت ومظاهر گوناگون حسن وجمال دلبستگی و علاقه‌ای مفرط نشان میدادند ، چون عقاید وافکار آنان بامنافع اشراف و روحانیون زردشتی سازگار نبود موردتعقیب وعناد آنجماعت قرار گرفتند، پس‌ازآنکه بهرام اول مانی را بموبدان زردشتی تسلیم نمود مجلس محاکمه ومباحثه‌ای تشکیل دادند ولی قبل‌ازآنکه به‌استدلال او توجهی نمایندویرا محکوم ومغلوب خواندند ، ظاهرا مانی پس ازتحمل شکنجه بسیار در سال ۲۷٦ درزندان در گذشت ولی عده‌ای عقیده‌دارند که پس ازمحاکمه مانی را پوست کندند وپوستش را پراز کاه کرده بیکی‌از دروازه‌های جندی‌شاهپور

آویختند. پس از مرگ مانی پیروان او آرام ننشستند و با سالوس وریای موبدان وسیاهکاری اشراف ایرانی بمبارزه برخاستند، بهمین جهت دین ودولت دست بدست هم دادند ودر دوران قدرت نرسی و هرمز دوم بار دیگر بکشتار بی‌رحمانه این‌جماعت اقدام کردند. این جریانات سبب گردیدکه پیروان مانی ازاین پس، بطورمخفی وپراکنده به‌اشاعهٔ افکار خود مشغول شوند.

www.adabestanekave.com

جنبش مزدکیان

راجع بمزدك واصول عقاید و طرزگسترش افکار او اطلاعات دقیقی در دست نیست. بعضی مؤسس ایمن نهضت را زرتشت می‌دانند ومعتقدند پس از آنکه ادارهٔ جمعیت به‌دست مزدك افتاد رفته رفته نام مؤسس اصلی فراموش‌شده وپیروان این فرقه به‌اسم **مزدکیه** معروف شدند.

بعقیدهٔ ادوارد براون مزدك میگفت، «همه شرور را باید منتسب به دیوهای رشك وخشم وآز دانست زیرا این دیوها مساوات بشر راکه حکم خدا است نابود ساخته‌اند.» مزدك می‌گفت هدف اواین است که مساوات را باردیگر برقرار سازد، زهد و پرهیزکاری شدید از او صاف ممیز مانویان بود که زرتشتیان قویاً بسر آن اعتراض داشتند و این اخلاق و صفات کمابیش درکیش مزدك هم به‌صورت منع خونریزی و گوشتخواری جلوه‌گر است (تاریخ ادبی ایران ص۲۵۲)

آنچه برای ماشایان توجه وقابل مطالعه است علل‌وعواملی است که نهضت مزدکی را بوجودآورد.

مقارن ظهور مزدك ، درنتیجه تحمیل مالیاتهای سنگینی به‌اکثریت ملت ایران ،(کشاورزان وپیشه‌وران) وجود مقررات ومحدودیتهای شدید

طبقاتی ، جنگهای خونینی که در اثر رقابت امپراطوری ایران و روم‌در استثمار وغارت ملل کوچك براه‌میافتاد،استبداد مطلق‌سلاطین وحکمرانان تعدیات ومظالم روحانیون‌زردشتی وتباین آشکاری که‌بین‌تعلیمات زردشت و کردار آنان وجودداشت ودرنتیجه تضادهای اقتصادی و اجتماعی دیگر ، محیط ایران برای ظهور یك‌جنبش اعتراضی آماده بود ، درچنین‌شرایطی نهضت‌مزدك وپیروانش‌علیه نظام موجودآغاز گردید.

عقاید مزدك

بنابربعضی روایات دین مزدك اصلاحی در دین‌مانی و سایر ادیانی است که قبل‌از اوپیدا شده است .

در مذهب مزدك مانند مذهب مانی از جنگ بین نوروظلمت سخن رفته این جماعت مانند فرقه مانویان معتقد به‌پرهیزکاری وترك علایق دنیوی بودند و بعید نیست‌که مزدکیان خود یکی از شعب مانویان باشند. شاید برگزیدگان این جمعیت نیز مانند برگزیدگان جامعهٔ مانوی برای خود محدودیتهایی قائل بودند.

محمدبن جریر طبری در جلد دوم تاریخ خود عقاید اجتماعی و را بزبان عربی توصیف میکند که ترجمه آن اینست « مردی بنام مزدك و یارانش گفتند که خداوند ، ارزاق را از اینجهة در روی زمین آفرید که

مردم بین خودشان بمواسات تقسیم کنند، امامردمان بریکدیگر ظلم کردند و نیز مزدکیان ادعا کردند که ازتوانگران برای تهی‌دستان میستانند واز آنها که زیاد دارند گرفته بآنهائی که کم دارند میدهند ، کسی که چیزی ازمال وزن وکالازیاد دارددراستفاده ازآنها بردیگران اولویتی‌ندارد.»

مزدك چون ریشه اختلافات‌را درعلائق مادی یعنی خواسته وزن‌میدید کوشش کرد تا این دومثل آب وآتش وزمین در دسترس عموم قرار گیرد و بهرهٔ از خوشیها و تعلقات دنیوی بعده‌ای معدود منحصر نباشد ، افکار مزدکیان مانند عقاید زردشت و مانی تنها جنبه نظری نداشته، بلکه‌فرقه مزدکیه، درراه اجرای آرزوهای‌خود نیزقدمهای عملی برداشته‌اند بعضی میگویند مزدکیان درآغازامر برای حصول سعادت‌از کین وقتال خودداری کرده و برای تامین سعادت بکشتن شهوات وخواهشهای نفسانی مبادرت میکردند ولی بطوریکه کریستنسن متذکر شده پیشوایان متاخر مزدکیه راه جدیدی پیش گرفتند «پیشوایان مزدکیه دریافتند که **مردمان عادی نمیتوانند از چنگال شهوت و هوس‌مادی نجات‌یابند، مگر آنکه بتوانند برآنها بدون مانع برسند** ، پس این فکررا مبنای عقایدخود قرار دادند و چون دنبال این اصل‌را گرفتند وسیله بدست دشمنان افتاد که آن‌طایفه‌را عموما متهم‌به‌اباحه وترویج فحشاء ومنکر کردند، درصورتیکه این کارها در اصل آئینشان نبود ومباینت تام بازهد وپارسائی اصلی‌آنان داشت ، چنانکه گفتیم برای پیشوایان متاخر مزدکیه چنین‌شد که موانع و قیود را بردارند تا حرص و آز فرونشیند ، ... مزدك و زردشت هردو تاکید میکرده‌اند که انسان مکلف بعمل خیر است ، در اصل شریعت‌آنان نه قتل بلکه اضرار بغیر هم ممنوع بود، در مهمان نوازی میگفتند که هیچ چیزرا نباید از مهمان دریغ داشت، ازهرطایفه و ملتی که میخواهد باشد، حتی با دشمنان هم باید با مهربانی و عطوفت رفتار کرد . » وی درجای دیگر مینویسد «بامطالعه دقیق درمآخذی که‌راجع بآئین‌مزدك دردسترس ماست میتوانیم تصوری ازبسط‌وتوسعه این مذهب درزمان سلطنت‌طولانی قباد بدست‌آوریم ، آئین مزدك در بدو امر طریقتی مذهبی بود که مردی صاحب خیالات عالی آنرا تبلیغ مینمود ، جنبهٔ اباحی این آئین در درجه

دوم اهمیت قرار دارد ، قوانینی که قباد دردورهٔ اول پادشاهی خود وضع کرد انقلابی بود ولی نه بحدیکه در نظر بیگانگان جلوه کرده است .... افکاراباحی درمتخیله مردمان‌پست که‌قرنها رنج میبردند شروع به‌پیشرفت کرد ، بدواً خیلی بکندی ولی بعد بسرعت رو بانتشار گذاشت ، رهنمایانی پدیدآمدند که دیگر مانند مزدك زهد و تقوی و بیعلاقگی بدنیا نداشتند ، نا رضامندی شدت یافت ، طبقات پست مردم ازبسیاری شمارهٔ خودگستاخ شدند وخشونت‌آغاز کردند ، همه جا برضد اشراف طغیان کردند .... ودر بعضی جاها املاك را تصرف کردند ... »

فردوسی درباره مزدك میگوید :

برو انجمن شد فراوان سپاه — بسی کس به بیراهی آمد زراه
همیگفت هر کو توانگر بود — تهیدست با او برابر بود
نباید که باشد کسی برفزود — توانگر بود تارودرویش بود
از این بستدی چیز ودادی بدان — فرو مانده از کار او مؤبدان
چوبشنید در کار او شد قباد — بگیتی ز گفتار او بود شاد
وراشاه بنشاند بر دست راست — ندانست مؤبد که جایش کجاست

درجای دیگر فردوسی میگوید که بیچیزان وزحمتکشان بآئین‌مزدك گرویدند .

بر او شد هرآنکس که درویش بود
وگر نانش از کوشش خویش بود

در جای دیگر از زبان مزدك میگوید :

زن و خواسته باید اندر میان — چودین بهی را نخواهی زیان
بدین دوبود رشك وآز و نیاز — که با خشم و کین اندرآید براز

نزدیکی مزدك با قباد

بعضی معتقدند که قباد برای آنکه به نفوذ فراوان اشراف وروحانیون لطمه‌ای واردسازدباازآزمندی آنان بکاهد با مزدك از در دوستی درآمد. آری حقیقت همانست که ابوریحان بیرونی از قول بعضی ازایرانیان نوشته ومتذکرشده است که **«گرویدن قبادبآئین مزدك ازراه‌اضطرار بود؛ چه‌قدرت سلطنت در مقابل نفوذ پیروان این آئین اثری نداشت.»**

اگر مزدك بدون تکیه بمردم ناراضی افکار خودرا باقباد در میان مینهاد بیشك قباد به اتکاء شخص مزدك باروحانیون و بزرگان که درتمام شئون اجتماعی و اقتصادی نفوذی عمیق داشتند از در مخالفت در نمیآمد بلکه آنچه بقباد نیرو و شجاعت بخشیده ویا اورا از مزدك مرعوب‌ساخته است‌تودهٔ کثیری ازمردم بودند که‌ازمزدك و عقاید اوپیروی میکردند.

ثعالبی راجع بقباد و آشنائی او با مزدك چنین مینویسد «این‌پادشاه تازمان ظهور مزدك پسر بامداد اهل‌نسا، بااسلوب پسندیده حکمرانی کرد مزدك دیوی بود بصورت مردی ، با صورت زیبا و سیرتی زشت، گفتارش دلنشین و کردارش ناپسند، قباد فریفته سخنان چرب‌وی‌شد و گمراه‌گردید، هنگام خشکسالی بزرگ که بسیاری ازمردمان ازگرسنگی بمردند مزدك از قبادپرسید (اگر کسی را تریاق باشد وازمارگزیده‌ای دریغ داردسزای او چیست ؟) قبادگفت « مرگ » دیگر روز مزدك گدایان و مستمندان را برابرکاخ شاهی گردآورده و بایشان وعده داد که آنچه‌را برایشان‌لازم باشد فراهم آورد ، سپس از قباد پرسید (چیست سزای کسی که بیگناهی را در خانهٔ محبوس و خوردنی از وی مضایقه کند ؟) فرمود « مرگ » مزدك بدریوزگان دستور داد تاانبارهای غلات‌را غارت کنند ومیپنداشتند که امر شاه را که بوسیله مزدك ابلاغ شده اجرا میکنند ، شاه از اینکار متعجب شد و از مزدك توضیح خواست ، مزدك‌گفت شاه در جوابی که به پرسشهای وی داد. خود به تقسیم آذوقه اجازه فرموده، طبقات پست‌مردم مزدك را چون پیغمبری‌گرامی میداشتند و او کار را بجائی رسانیده بود که میگفت. (خدا وسائل زندگی را آفریده تاهمه به تساوی ازآن‌بهره‌ور بشوند . واختلاف دراثر زور وبیداد پیداشده، هیچکس‌را برزن وخواسته بیشتر از دیگری حقی نیست ...) قباد از این تجاوزات چشم میپوشید، چه هم مزدك راگرامی میداشت و هم ویرا آن توانائی نبود که از بدکاران جلوگیری نماید ... »

فردوسی نیز جریان نزدیکی قبادرا با مزدك کم‌وبیش مانند ثعالبی توضیح میدهد بااین اختلاف که مزدك خطاب بمردم‌گرسنه‌میگوید «بروید و هرجاگندم پنهان است بیرون آورید و بهای آنرا زر بسپارید.» ودر

جواب اعتراض قبادمیگوید ای شهریار، درنزد مردم گرسنه نان در شمار پازهر است .

اگر دادگر باشی ای شهریار در انبار گندم نیاید بکار

بسیاری از مردمان مردند که جان آنها را انبار مردمان آسوده گرفته است .

قباد از گفتاراو تنگدل و آشفته شد . پرسشهائی کرد وپاسخهائی شنید ومزدك را مردی روشن و بیداردل یافت کریستن‌سن دانمارکی معتقد است که اصلاحاتیکه قباد برای رفع قحط وغلا کرد به اشاره مزدك بوده است « اصلاحاتیکه این پادشاه باشاره مزدك برای رفع قحط و غلا کرد همه برای صلاح رعیت وازروی محبت و غمخواری نسبت برعایای ناتوان بوده است ونیزاصلاحی که قباد راجع بخراج درنظرگرفت وعاقبت جانشین او موفق‌به‌اجرای‌آن‌شد همچنین‌مبتنی برعدل‌واحسان ورحم وشفقت‌بوده‌است»

نظام‌الملك درسیاستنامه مینویسد « مزدك گفت مال بخشیدنی است میان‌خلایق که بندگان خدایند وفرزندان‌آدم بهرچه حاجتمند گردد ، باید مال یکدیگر خرج میکنند تا هیچکس را درهیچ معنی درماندگی نباشد و متساوی باشند . »

قتل‌مزدك ومزدکیان

درمورد قتل‌مزدك ویاران اومانند سایرخصوصیات اجتماعی این فرقه اطلاع دقیقی در دست نیست آنچه از مدارك موجود استنباط میشود در هنگام تعیین جانشین قباد بزرگان و موبدان کوشش فراوان کردند ونگذاشتند که‌کاوس فرزند ارشد قباد که با مزدکیان ارتباط و نزدیکی داشت بجانشینی قباد انتخاب شود در نتیجه انوشیروان دشمن سرسخت مزدکیان بجانشینی انتخاب شد ، با روی کار آمدن انوشیروان زمینه برای مبارزه با مزدکیان فراهم گردید و چنانکه **کلمان‌هوار** مینویسد « فقط درآغازسلطنت خسرواول بود که‌شاهنشاهی ایران خود را باندازه‌کافی برای مبارزه با کمونیسم قوی دید . »

پس برای‌مبارزه بااین جماعت مجلس مباحثه ومحاکمه ای تشکیل دادند و بگفته نظام‌الملك موبد خطاب بمزدك گفت « این پل و رباط و خیرات که میکنند نه ازجهت مزدآن جهان میکنند ؟ گفت بلی . گفت چون

مالها میان یکدیگر مباح گردد خیرات که بکنند ، مزد آن کرا باشد ...»

ودیگر گفت «... مهتری و کهتری دردرویشی‌وتوانگری است چون مرد ، درویش‌باشد ازجهة کسب معیشت لابدمزدوری توانگریش‌باید کرد، وچون‌مال‌مباح گردد مهتری‌و کهتری ازجهان برخیزد... » ظاهراً موبدان وسران دین و دولت ساسانی نمیخواستند اینمطلب ساده را درك کنند که اگرمساوات برقرارشودوهمه تن‌بکاردهند دیگراحتیاجی‌بخیرات‌و کمك‌این وآن نخواهد بود و کهتری و مهتری و درویشی و توانگری خود بخود ازبین‌خواهدرفت ، پس ازپایان‌این‌مباحثه‌سربازان‌شمشیر درمزدك‌ویارانش نهادند ودرهرشهر ودیار بکشتارآنان پرداختند

نظام‌الملك مینویسد هنگامیکه انوشیروان و قباد راجع بقتل‌مزدك ویارانش شور میکردند « قباد گفت .... اگر امروز ماقصد مزدك کنیم کشتن او سهل است ولیکن تبع بسیاردارد ، بگریزند ودر جهان‌پیرا کنند ومردم را دعوت کنند و کوههای محکم بدست‌آورند . » وراجع بتعداد مزدکیان مینویسد چون قباد آمار آنان را خواست مزدك «جریده پیش قباد نهاد چون بشمردند بالغ بر ۱۲ هزار مرد بود از شهری و روستائی و لشکری .»

صاحب کتاب الاغانی راجع بقتل مزدکیان مینویسد « آنگاه فرمود تا تمام مزدکیان را بکشتند و دریك نیمروز بین‌جارز ، نهروان و مدائن صدهزار زندیق‌بدارآویخته‌شد ،»

فردوسی‌شماره مزدکیانی که‌نزدقبادآمدندصدهزارنفرمیداند

بدشت آمد ازمزدکی صد هزار برفتند شادان بر شهریار

این‌روایات، ازریشه‌عمیق نهضت‌مزدکی‌درتوده‌مردم‌حکایت‌میکند.

چنانکه دیدیم درمیان مورخین ونویسندگان کسی که‌بیش‌ازهمه درتوصیف مقام‌مزدك ویاران او ازطریق بیطرفی خارج‌شده وازایراد تهمتهای ناروا و اعمال اغراض طبقاتی خودداری نکرده است ، نظام‌الملك وزیر ملکشاه سلجوقی است وی با آب وتاب زیاد توطئه خسرو اول را علیه مزدکیان

بیان‌میکند ومیگوید انوشیروان ازمزدك خواست که‌عموم یاران خود را حاضر کند تابا دادن خلعت وشمشیر آنان‌را مجهز وآماده انتشاراین‌مرام گرداند ، مجلس جشن باشکوهی ترتیب‌داد ، سپس درنهان فرمان‌داد تادر میدان و باغ مجاور ۱۲ هزار چاه بعمق یك گزونیم کندند سپس مهمان ها را بیست بیست و سی‌سی بعنوان پوشیدن‌خلعت بدرون‌باغ‌روانه میکردو چهارصد پهلوان مسلح‌بیدرنك آنان را لخت و پا درهوا درچاه میکردند تاجمعیت تمام‌شد

سپس نظام الملك مینویسد « نوشیروان و قباد و مزدك ماندند نوشیروان گفت همه را خلعت پوشانیده‌ایم وآراسته درمیدان ایستاده‌اند ، برخیزید وچشمی‌برافکنید قباد ومزدك برخاستند و درآن سرای شدند و ازسرای بمیدان شدند ، مزدك چندان که‌نگاه کرد همه‌روی‌میدان پایهادید درهوا ، نوشیروان‌روی‌سوی مزدك کرد وگفت ... توآمده‌ای تا پادشاهی ازخاندان ما ببری باش تا تو را خلعت فرمایم ... فرمود تامزدك‌راتا سینه درچاه کردند چنانکه سرش بالابود و پایهایش درچاه آنگاه برگردنش گچ فروریختند ... گفت اکنون درگروندگان‌خویش‌نظاره کن... درمیدان بگشادند تا مردم‌شهری ولشکری درآمدندونظاره‌میکردند ...»

پس ازاین فجایع وخونریزیها بطوریکه صاحب اغانی مینویسد:

خسرو اول بلقب انوشیروان یعنی« صاحب‌روان‌جاوید» خوانده‌شد .

به‌این‌ترتیب می‌بینیم که کینه‌توزی‌هیئت‌های‌حاکمه‌باجنبش‌های‌توده‌ای سابقه‌ای بس کهن‌دارد .

همانطور که در روم‌قدیم امثال اسپارتاکوس ویاران وپیروانش را از دم تیغ ظلم و زورمیگذراندند وبردگان عاصی یونانی را بگناه‌مطالبه حق زندگی درخاك وخون غرقه میکردند درمیهن‌باستانی مانیز بارهادین و دولت دست‌بدست‌هم دادند و برای حفظ‌موقعیت طبقاتی اشراف هزاران نفر از زحمتکشان رابگناه‌حق‌طلبی بطرزی‌ناجوانمردانه ازپادرآوردند

اتهامات ناروا بمزدك ویاران‌او

احمد قاسمی در این باره مینویسد « ما از زندگی‌مردی گفتگومیکنیم که‌عقایدی برخلاف‌عقاید رسمی زمان‌خود ابراز داشته‌و درراهی قدم‌گذاشته

که بامصالح طبقات حاکمه آن‌زمان مخالف بوده است ، بقول‌یکی‌ازجامعه شناسان ، بدیهیات هندسی نیز اگر با منافع آزمندان مباینت داشته باشد یقینا در مقام انکار آنها بر میآیند ، پس جای تعجب نیست که سراسر مورخانی که نانخور طبقات حاکمه بوده‌اند ، درمقام انکار عقاید مزدك و مسخ چهرهٔ حقیقی‌او برآمده باشند ، امروز که قرنهااززمان‌مزدك دورشده وبه«عصردانش» پاگذاشته‌ایم ، هنوز ابرازعقایدی که با اباطیل‌افسانه‌ای برخورد مینماید ، موجب هزاران تهمت و افترا میشود ، پس عجب نیست که‌عقاید مزدك را درهمه‌جا درمیان غشائی ازتهمت وافترا وناسزاپوشیده به‌بینیم ، این‌نسبت‌ها خاص مزدك نبود ، بلکه‌هر کس‌ازستمکاران‌روگردان شد وقدمی بسوی افکارنو برداشت مشتی‌لجن‌بسروروی او پرتاب کردند... بهرحال مسلم است که‌مزدك برای اجرای‌عقایدکلی‌اجتماعی خویش‌راه‌هائی داشته وقوانینی آورده است ، آئینی که توده‌های مردم را جمع کرد ، و نیروئی بوجودآورده‌وسالهادرمیان‌عده کثیری‌ازمردم جاری‌بوده‌نمیتوانسته است مبتنی برهرج ومرج و تاراج و چپاول‌باشد ، ما درخلال نوشته های مورخین.می‌بینیم که مزدك یك‌مردحادثه‌جو وبی‌نظم نیست بلکه‌مردی‌است که درزندگی پابند قاعده وقراری بود ... البته وقتی که دشمنان طبقاتی مزدك‌خواسته‌اند او را رسوا کنند کلیاتی ازافکارش راگرفته ونتیجه‌هرج ومرج ازآنها خواسته‌اند .... مسلما مزدك علیه‌مقررات خشك وآزاردهندهٔ طبقاتی برخاسته وتحریم مزاوجت میان طبقات رابرانداخته‌وشایدهم‌مقررات آزادانه‌تری آورده‌است، ولی‌اینکه مزدك مجوزهرج ومرج خانواده‌بوده باشد و هیچگونه راه حلی برای حفظ اجتماع نشان ندهد بهیچ‌وجه‌معقول بنظر نمیرسد، »

کریستنسن میگوید« گاهی نیز درمیان تفسیرات کینه‌آمیز عقاید اشتراکی که‌طرف‌تنفر مولفین شرقی وغربی است جملاتی دیده میشود که ازجنبه‌های بشردوستی این افکار انقلابی ... سخن‌میراند.» کریستنسن در جای دیگر اضافه‌میکند« که هیچیك ازنویسندگان زمان قباد ازقوانینی که این‌پادشاه درباره مشترك بودن اموال و اثاثیه وضع کرده است سخن

نرانده‌اند ... شاید فقط مالیاتهائی به‌اغنیابسته باشد تاازعواید آن‌تخفیفی درعسرت بیچارگان بدهد یا اقداماتی‌نظیرآن کرده باشد»

وبازمیگوید «هیچ ماخذی دلالت براین نمیکند که قباد ازدواج را منع کرده‌باشد واگرهم چنین خیالی داشت اجرای آن غیر مقدور بود ، ممکن است بوسیله قوانین ، چند قسم ازدواج آزاد تری مرسوم کرده باشد . »

کریستن‌سن گواهی میدهد که« هیچیك‌ازمنابعی که‌درایام‌پادشاهی قباد یا کمی بعد ازآن نوشته شده قباد را صاحب اخلاقی‌فاسد معرفی نمی‌نماید ... بعقیده اوآئین‌مزدك‌اثرنوع‌پروری و عاطفه‌ای دراخلاق شاهنشاه ایران گذاشته‌بود . »

دیگر از متفکرین ودانشمندان بنام ایران باستان برزویه طبیب‌است که شمه‌ای از عقاید و افکار اودر فصل قبل ازنظر خوانندگان گذشت از سایرمتفکرین وصاحبنظران‌ایران‌باستان‌بعلت‌حمله‌اسکندروحوادث‌تاریخی‌دیگر اثری دردست نیست .

اعیادباستانی‌ایران

قدمت اعیاد و جشنهای باستانی ایران بطور صریح معلوم نیست . ظاهرا ازعهد ساسانیان جشنهای سالیانه‌ای درمیهن ما معمول‌بود که بیشتر مربوط به اموردهقانی بوده‌وهریك ازآنها یادگار یکی ازوقایع تاریخی یا پهلوانی عهدقدیم بشمار میرفته‌است.

دراین اعیادمخصوصا درعید نوروز ومهرگان ضمن‌اجرای تشریفات مذهبی مردم بخوشی وشادی مشغول میشدند وبا نواختن آهنگهای نوروز بزرك و نوروز کیقباد ونوروز خردك و ساز نوروز وباد نوروز وغیره و خواندن‌آوازها جشنی‌بزرك برپا میکردند

عید نوروز

از دوره ساسانیان کلمه نو روز متداول شده است وتنها عیدی است که از دیرباز تاکنون مورد

علاقه و استقبال عموم بوده است، عیدنوروز که‌آنرا (نوك‌روز) میگفتند مدت ٦ روزمتوالی‌دوام‌داشت ، دراینمدت‌زحمتکشان دست‌از کارمیکشیدند وبشادی وطرب میپرداختند؛ درروز اول مالیاتهای وصول‌شده را نزد شاه میآوردند و شاه بعزل ونصب‌حکام میپرداخت و سکه میزد آتشکده ها را پاك وطاهر میکردند وهر کس خانه وکاشانه‌خود راآراسته مینمود ، مردم صبح‌زود برمیخاستند وبکنار نهرها وقناتها رفته‌پس از شستشو بیکدیگر آب می‌پاشیدند وشیرینی تعارف‌میکردند وصبحگاهان قبل ازآنکه کلامی اداء کنند شکرمیخوردند وبرای حفظ سلامتی به‌بدن خود روغن میمالیدند اغلب‌شعرا ومورخین راجع به‌این عید ومراسم آن‌مطالبی ذکر کرده‌اند . واغلب تصورمیکنند که از قدیم این عید بروز اول بهار اطلاق میشده در حالیکه بعضی‌معتقدند که‌عیدنوروز ازعهدساسانی‌متداول شده وازآغازامر بروز اول‌بهار اطلاق نمیشده ومحل‌ثابتی درسال‌شمسی نداشته است بلکه مانند اول محرم سال عربی باگذشت زمان در فصول اربعه سیر میکرده است ، لیکن بعدها برای اینکه مبدأ ثابتی بدست آید روز اول فروردین را نوروزخواندند واینکار ظاهراً بامرملکشاه سلجوقی درسال٤٦٧هجری قمری پس ازمشاوره با منجمین زمان‌صورت گرفته است وازاین‌پس‌مقامات رسمی دولتی اول بهار را نوروز خوانده‌اند نکته دیگری که توجه بآن ضروری است اینکه طبق‌نظر یکی ازمحققین معاصر درایران قبل ازاسلام سال‌جلوس هرپادشاهی مبداء وآغاز تاریخ بود ، و پس ازمرك او سال جلوس‌شاه جدید مبداء تاریخ میشد، وچون پس ازیزدگرد کسی بپادشاهی ساسانی نرسیدجلوس اومبداء تاریخ زردشتیان گردید ،وبهمین‌علت‌تاکنون زردشتیان تاریخ‌خود راباهمان تاریخ‌یزدگردی‌حساب میکنند که سال‌اول آن با١٦ ژوئن٦٣٢مسیحی مطابقت‌دارد

جشن‌مهرگان

غیر ازنوروز - (مهرگان) نیز یکی از اعیاد ملی و باستانی ایرانیان است‌نزدروستائیان‌وزحمتکشان ایران، نوروزجشن آغازکار ومهرگان جشن‌پایان‌کار است ،

جشن مهرگان ذولود پیروزی و غلبه ملت ایران به ستمگری

ضحاك است ، مردم ايران در روزمهر از ماه مهـر به بيدادگری اوپايان بخشيده اند ، طبری مينويسد « گويند روزی که درآن فريدون برضحاك غالب آمد روزمهرازماه‌مهر بود ، مردم اين‌روزرا عيدگرفتندومهرگانش ناميدند ، چون رفع بلای‌ضحاك واقعه بزرگی بود .»

درايام مهرگـان ونوروز معمولا پارسيان مشك وعنبر و عود هندی بيکديگر هديه‌ميدادند وبشادی‌وسرور مشغول‌ميشدند ،ازالحان‌وآهنگهای آن‌دوره اکنون‌جز اسامی الحان‌مهرگانی‌ومهرگان‌بزرك‌ومهرگان‌خردك چيزی‌باقی نمانده‌است

چون ايرانيان باستان‌معتقدبودندکه درروزمهرگان‌خورشيددرجهان آشکارشد، شاه نيز دراين روزتاجی‌که صورت آفتاب برخودداشت برسر مينهاد ودرمراسم‌جشن شرکت‌ميجست

ابوريحان بيرونی فيلسوف ودانشمند بزرك ايرانی‌مينويسد. « روز بيست و يکم که راه‌روزنام دارد ، مهرگان بزرك است ، علت برپا داشتن اين‌عيد پيروزی فريدون برضحاك است... که مردم ازشر اوخلاص شدند و وعيدگرفتند وفريدون‌آنان راگفت که کج(کمربندمخصوصی‌است) برميان بندند و زمزمه کنندوبهنگام غذا ازسخن گفتن بازايستند ، شکرانه آنکه، پس ازهزارسال ترس وهراس ، اکنون ميتوانستند بآسودگی بزيند واين سنت عادی‌شد و باقی‌ماند .» همين دانشمند درجای ديگر ميگويد « مردم ايرانشهر از اول‌مهرگان تا ۳۰ روز تمام جشن‌ها برپا ميکردند و طبقات مختلف‌مردم، همچنانکه درذکر نوروزگذشت عيد ميگرفتند. و دراينمدت هرطبقه‌ای پنج‌روز عيد داشت .» پس از حمله عرب بازکم و بيش مراسم جشن‌مهرگانی صورت ميگرفت ليکن پس از حمله مغل يکباره اين جشن ملی ازخاطره‌ها رفت تا در سالهای اخير بار ديگر توده‌های وسيع ملت به اقامه اين‌جشن قيام کردند وبا تظاهرات اجتماعی اين سنت ديرين‌ملی را بيادآوردند

جشن سده

اين‌جشن معمولا روز دهم ازماه‌بهمن (آبان روز) گرفته ميشد از رسوم جشن‌سده در عهد ساسانيان

هيچگونه اطلاعی نداريم ولی‌قرائن نشان‌ميدهد که اين جشن پيش‌از اسلام بامراسم باشکوهی‌معمول بوده است

غير از اعياد نامبرده عيدهای ديگری درايران باستان معمول‌بوده که ازآنجمله است جشن ۳۰ وهمن ماه که‌مردم‌برای‌نزول‌باران(ابهريزان يا آبريزان) به‌اقامه‌آن مشغول ميشدند وجشن‌هلاك موجود است ضاره که که‌درآن‌هر کس هرقدر ميتوانست حيوانات موذی‌وغيرمفيدرا ميکشت.

www.adabestanekave.com

فصل چهاردهم

پیدایش تمدن اسلامی ، علل ظهور و آثار آن

وضع اقتصادی و اجتماعی عربستان مقارن ظهور اسلام

مقارن ظهور اسلام در نظام اقتصادی و اجتماعی سکنه شبه‌جزیره عربستان تغییرات و تحولات تازه‌ای آشکار شده بود، زندگی عشیره‌ای بادیه‌نشینان متزلزل میشد و فئودالیسم جدید توام با گله‌داری و شبانی در حال رشد و تکامل بود، بعضی از شهرهای عربستان ازجمله مکه مرکز فعالیتهای تجاری و بازرگانی شده بود، کاروانهای بزرگی که بگفتهٔ بعضی ازمورخین مرکب (از ۱۵۰۰) شتر بوددربین شهرهای معمور ومراکز تجاری آمدو رفت میکردند وکالاهائی ازقبیل انواع پارچه‌ها، بخور، احجار کریمه وامتعه دیگررا بمصر وشام صادر مینمودند وازآنجا کالاهای مورد نیاز راهمراه میآوردند .

علاوه‌براین بازرگانان عمان ، حضرموت، یمن، بصره، شامات وبیت المقدس و سوداگران رومی ، حبشی ویمانی نیز درجنبش اقتصادی نوین شبه جزیره عربستان سهم بزرگی داشتند و غالباً نمایندگان آنها درشهر مکه که یکی از مراکز مهم فعالیتهای اقتصادی آن دوره بود اقامت‌داشته یا آمدورفت میکردند وبکار خرید و فروش اشتغال داشتند، در نتیجهٔ این احوال بین زندگی شهرنشینان جدید وطرزمعیشت بادیه‌نشینان وقبایل مختلف

اختلاف زیادی پدیدارشدومقارن ظهوراسلام بحرانی سراسرمحیط اجتماعی عربستان‌رافراگرفت وبخوبی احتیاج بوجودقوانین ونظامات‌جدیداحساس‌میشد، رونق بازار تجارت سبب گردید که اقلیتی ازمردم ازراه بازرگانی ودلالی ثروت کلانی بدست آورند، همین بازرگانان، پس ازبسته‌شدن راه‌ترانزیتی مکه بعلت کسادی بازار به‌استثمار شدیدطبقات‌متوسط وپائین‌اجتماع‌مشغول شدند، واز راه رباخواری وبهره کشی ازتولید کنندگان براختلاف طبقاتی بیش‌ازپیش افزودند .

قبل از ظهور اسلام، بسیاری ازقبایل عرب به‌پرستش مظاهرطبیعت وبت پرستی سرگرم بودند وخانه کعبه بتخانه اعراب بود وتا مدتی پس‌از ظهور اسلام ۳۶۰ بت از قبایل مختلف در آنجا موجود بود ، ولی نباید فراموش کرد که قبل ازطلوع اسلام بعضی از مردم دراثر مراودات تجاری و تماس با قوم یهود ونصارا ازپرستش اصنام وخدایان متعدد دست کشیده و بعبادت خدای واحد مشغول بودند.

قبایل مختلف عرب درطی زمان و در نتیجه تغییراتی که در وضع معیشت آنان پدید آمده بود اززدوخوردها واختلافات داخلی دست کشیده و فکر تمرکز طلبی واتحاد در زیر لوای قدرت واحدی در آنان رسوخ کرده بود ، از طرف دیگر محرومین اجتماع عربستان و کسانیکه دراثر استثمار و رباخواری ثروتمندان ازپا در آمده بودند ، خواهان اصول و نظامی بودند که به‌این طرز بهره کشی وحشیانه پایان بخشد، علاوه‌براین جمله، ناسازگاری محیط طبیعی و اقتصادی ، فکر توسعه‌طلبی و نفوذ در کشورهای آباد ومساعد همجواررا درعموم طبقات بیدار کرده بودو کوچ نشینهای غرب که باتمدن وآسایش ملل‌همجوار آشنائی کامل داشتنداعراب را بحمله وتعرض تشویق میکردند.

در این ایام مردم جزیرةالعرب و گردانندگان جنبش اقتصادی آن یعنی **قبیله قریش** ، علاقه فراوان داشتند که اصل تمرکز و وحدت در «دین» و «دولت» رسوخ کند ، یعنی بجای پرستش بتها وخدایان واصنام گوناگون خدای واحدی را بپرستند و با اطاعت از یك دولت واحد به زدوخوردها واختلافات سابق خاتمه دهند .

ناگفته نماند که در این ایام طایفه توانای قریش تجارت مکه رادر دست داشت واز مبادلات تجاری که بین‌اقیانوس هند ودریای روم صورت میگرفت ، استفاده کلانی میکرد .

مخصوصاً قبیلـه قریش ، برای آنکه بهتر بتواند بفعالیتهـای تجاری ادامه دهد ، کوشش میکرد ، که راههای تجاری مکه معمور و از دستبرد و تجاوز در امان باشد، ومیل فراوان داشت که باایجاد امنیت و تمرکز بجای ماههای محرم، صفر ، ذیقعده و ذیحجه در تمام ماههای‌سال جنگ و ستیز قدغن و بازار تجارت گرم و برقرار بماند ، این قبیله تاجر پیشه بهیچوجه تعصب‌مذهبی نداشت واز مدتها پیش ازظهور اسلام بابتهای گوناگونی که هرقبیله به‌آنجامیآوردند بادیده‌عطوفت وتساهل‌مینگریست وهمواره میل داشت که بتهای خانه کعبه فزونی گیرد تاقبائل بیشتری‌بآنجا روی‌آرند ودرنتیجه بازار تجارت گرمتر باشد.

به این ترتیب دیدیم کـه برخلاف تصور بسیاری از مورخین جنبش اجتماعی اسلام بی‌سابقه نبوده بلکه مبتنی بعلل‌وعوامل محر که اقتصادی و اجتماعی چندی بوده است که بدون وجود آنهامسلماً چنین نهضت عظیمی تحقق نمییافت .

احمد قاسمی ضمن‌تحلیل جنبش‌اعراب وشکست‌ایرانیان چنین مینویسد «عموم تاریخ نویسان قدیم وحتی بعضی از مورخین جدید ، چنین‌جلوه میدهند که جنبش عرب‌یك جنبش بی‌سابقه وبدون‌عوامل محر که اجتماعی‌بوده‌است، یکی‌ازنویسندگان فرانسوی‌میگوید: وقتی که دانشجوی اروپائی در صدد تتبع فتح عرب برمیآید، در موقع مطالعه کتابهای این موضوع، اینطور حس میکند که گوئی درمقابل معمای اسرارآمیزی قرار دارد ، هیچیك از این کتابها، علل ونتایج این گردباد بشری‌را که درعرض چند سال فاصله میان دریای چین و اقیانوس اطلس را فراگرفت برای او توجیه نمیکنند ، اگرهم مورخینی مانندجرجی زیدان پیدا شدند که بسابقه تاریخی عرب مختصر اشاره‌ای کردند، اشاره آنها بیشتر براساس تعصبات ملی‌بوده است که خواسته‌اند افتخاراتی برای‌عربها بجویند ولی‌تحلیل‌وقایع و نتیجه‌گیری از آنها را فراموش نموده‌اند ...» سپسْ در پایان این‌بحث

علل جنبش عرب وشکست ایرانیان را بدین‌نحو خلاصه میکند :

«...۱ـ تکامل‌زندگانی اقتضامیکرد که تمرکزی درعربستان‌بوجود آید، مخصوصاً منافع‌تجارت پیشگان وامثال‌آنها دراین‌بود که درعربستان یك نیروی بزرگ ایجاد شود .

۲ـ حملات‌مسلحانه ایران وروم‌لزوم ایجاداین نیرورا تقویت میکرد.

۳ـ برخورد مذاهب مختلط در عربستان از پیدایش یك سنتزجدید خبر میداد .

٤ـ مصالح تجارت ومنافع‌تجار اقتضامینمود که مکه‌همچنان پایتخت مذهبی باقی‌بماند واین نیروی مذهبی همچنان‌پشتیبان تجارت قریش‌وامثال آنها باشد .

٥ـ کوچ نشینهای عرب در کشور ایران وروم‌چشم اعراب‌را بدنیای متمدن و نعمت‌های آن باز کرده ومحرك حرص‌وطمع درآنان قوت‌گرفته بود ، همانطور که دولت روم غربی در اثر کوچ‌نشینهای ژرمن و دولت خوارزمشاهی و کوچ‌نشینهای ترك راه را برای مهاجمات‌اقوام باز کردند کوچ‌نشینهای عرب در مجاورت ایران و روم بمنزله چنگالهائی بودند که آنها دربدن‌این دوملت فرو کرده بودند وبوسیله آنها خود را بالا کشیدند

٦ـ جنگ ذوقار و زدوخوردهائی نظیر آن ، بعرب‌ها نشان داد که خیال آنها در مورد غلبه برسایر اقوام خیال محالی نیست.

۷ـ جامعه طبقاتی ایران دوره پیشرفت خود را طی کرده وبحال در جازدن رسیده و امکان ادامه آن‌سیری شده‌بود یك تلنگر ازخارج لازم بود که این هیولای مخوف ولی پوسیده ازهم بپاشد.

۸ـ ناخشنودی توده‌های وسیع ملت ایران و عاصی شدن آنان از تحمل مالیاتها و سایر عوارض لشکر کشی‌ها باعث شد، که آنها درمقابل فریاد عرب که الغاء طبقات را اعلام میکرد چهره تسلیم نشان بدهند.»

پیشوای اسلام

محمدبن‌عبدالله‌ص‌پیشوای نهضت‌عظیم‌اسلامی یکی‌از افراد قبیله حاکم عربستان یعنی قبیلهٔ قریش‌بود که در نتیجه مسافرتها و مشاهده جنبش جدید اقتصادی و اجتماعی عربستان و ملل

همجوار قبل از دیگران بلزوم استقرار قوانین و نظامات تازه اجتماعی پی‌برد وعنان این جنبش بزرگ را درکف گرفت.

حضرت در سال(۵۸۰م) متولد گردید، قبل‌از تولد اوپدرش عبدالله‌وفات یافت، ومادرش نیزدر هنگامیکه‌محمدص۴ ساله‌بود درگذشت. در نتیجهٔ این احوال جدش‌عبدالمطلب که مردی‌باتجربه وکاردان‌بود درسن پیری‌تربیت‌محمدص را بعهده گرفت و چون عبدالمطلب بدرود حیات گفت، تعلیم وتربیت محمد بعهده ابوطالب که او نیز مردی عاقل و مطلع بود تفویض گردید .

دوران کودکی وآغازجوانی محمدمقرون به‌انواع مصائب ومشکلات بود، زیرا دراین سنین‌حضرت بکارهای سخت ودشواری اشتغال میورزید.

محمدص تا سن ۲۵ سالگی عمر خودرا بتجارت وسیاحت گذرانیدوبا اقوام و ملل مختلف و ادیان و مذاهب و آداب و سنن گوناگون آشناشد و از این راه سود مادی و معنوی فراوان حاصل نمود وچون قوم عرب‌را از جمیع اقوام مجاور عقب مانده‌تر دید ، فکر صلاح طلبی وروح طغیان علیه نظام و اصول موجود در وی قوت گرفت .

بطوریکه « توماس کارلایل » مورخ انگلیسی در کتاب خود بنام « قهرمانان » نوشته است محمدص زمانیکه بسن بلوغ و جوانی رسیددر سفرهای تجاری باعم خود مصاحبت ومعاونت میکرد و در ضمن سفری که بشام کرد سرجیاس راهب «بحیرا»را ملاقات وبا اصول مسیحیت وتعلیمات آن آشنا گردید.

وضع اجتماعی‌سکنهٔ شامات وفعالیتهای گوناگون مردم آنسامان‌در افکار او تأثیری عمیق بخشید ، محمد ص درسن ۲۵ سالگی با خدیجه که زنی۴۰ ساله بود ازدواج کرد، ثروت فراوان وکاردانی این‌زن درپیشرفت کار واجرای مقاصد محمد ص موثر افتاد .

با آنکه حضرت امی بود یعنی خواندن ونوشتن نمیدانست ازتدبیر وکاردانی بهرهٔ‌فراوان داشت، پس ازاعلام پیغمبری خود، هنگامیکه تصمیم گرفت بتهای خانه کعبه را خراب کند ، خدام خانه کعبه قصدجان او کردند، بهمین جهت حضرت ازمکه بمدینه مهاجرت کرد و این مهاجرت مبدأتاریخ

مسلمین گردید (سال اول هجری از سال ۶۲۲ میلادی آغاز میشود.)

محمدص پس‌ازتجهیز قواوآمادگی کامل بمکه‌مراجعت کرد. وبشکستن بتها اقدام نمود و با صدای رسا گفت جاءالحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا پس‌ازانجام اینکار هنگام‌حمل «حجرالاسود» بجای خود ، بین اعیان قریش اختلاف درگرفت وهر کس میخواست افتخار حمل آنرابخود اختصاص‌دهد پیشوای اسلام برای آنکه باین اختلاف پایان‌دهد گلیمی‌روی زمین پهن کرد، سنگ‌را میان آن گذاشت ودستور داد که هریك ازسران یك گوشهٔ آنرا گرفتند وبه این ترتیب متفقاً سنگ‌را بمحل خودرسانیدند، رهبر اسلام چنانکه خود گفته است انسانی معمولی بود. «ان بشر مثلکم» و از کلیه غرائز انسانی بهره‌مندبود بزن وبوی خوش وسایر مظاهرحسن و جمال علاقه فراوان‌داشت . محمد(ص) ۹زن‌عقدی داشت گوستاولوبون با استناد بقران در کتاب خود متذکر گردیده که « .. محبت پیغمبر بزن تااین درجه بود که یکروزچشمش بزن‌زید که بدون لباس بود افتاد ، میلی در وی پیدا شد ، فرمود تبارك‌الله احسن‌الخالقین‌وقتی که زید مطلع شد او را طلاق داد وبحباله نکاح پیغمبر درآمد پس‌از آنکه محمدبن عبدالله درسال ۶۳۲ میلادی رحلت نمودچون‌جانشین خودرا ظاهراً انتخاب نکرده بود صحابه و نزدیکان از طریق اجماع ابوبکر را بخلافت انتخاب کردند خلفای راشدین یعنی ابوبکر (از سال ۶۳۲-۶۳۴) عمر، (از ۶۳۴ تا ۶۴۶) عثمان (از ۶۴۴ تا ۶۵۵) وعلی ع (ازسال ۶۵۵ تا ۶۶۰میلادی) بمقام خلافت رسیدند .

دموکراسی صدر اسلام

از میان خلفای راشدین ابوبکر ، عمر وعلی کم و بیش‌ازروش‌پیشوای‌اسلام‌تبعیت کردندوبا صمیمیت و علاقه‌به‌اشاعه اسلام‌واجرای اصول‌آن همت گماشتند وزندگی شخصی خود را از هرگونه پیرایه و آرایشی بری داشتند .

بنابروایت ابوالفدا حضرت محمد دراوان مرض و کمی قبل از آنکه بدرود حیات گوید ؛ ببازوی دونفر ازصحابه تکیه کرد، بمسجد رفت وبمنبر موعظه برآمد و خطاب بمردم گفت :

« ای مردم؛ اگر پشت کسی از دست من صدمه دیده پشت من‌حاضر است؛ بیاید تلافی کند ـ اگر بکسی ناسزائی گفته‌ام بمن ناسزا بگوید ـ

اگرمال کسی‌را گرفته‌ام بیاید بازبستاند، ازاینکه طرف کینه من واقع‌شود برخود بیمی راه ندهد ؛ زیرا در جبلت من کینه نیست. »

در این اثنا مردی سه درهم از او مطالبه کرد و حضرت بی‌درنگ پرداخت .

ابوبکر نیز هنگامیکه دیده از جهان فروبست جزیکدست لباس ؛ یك شتر ویك خادم چیز دیگری ازخود باقی نگذارد ودر تمام مدت‌خلافت روزی ۵ درهم برای معاش از بیت المال میگرفت ؛ زندگی شخصی عمر؛ و مخصوصاً حضرت علی‌ع ؛ با سادگی؛ صرفه‌جوئی و عدالت مقرون بود.

از میان خلفای راشدین عثمان از این اصل عدول کرد وبستگان و یاران خود را (مانند معاویه) بدون رعایت استحقاق و شایستگی بمشاغل و مأموریتهای مهم گسیل داشت.

از دوره او بازار تبعیض و حق کشی رواج گرفت ؛ اراضی موقوفه بدست یاران‌عثمان‌افتاد وراه ورسم دیرین ترك شد؛ از دوره او تجمل و تشریفات دردستگاه‌خلافت راه‌یافت، مسعودی نقل میکند که عثمان وصحابه عمارات مجلل و زیبائی برای خود ترتیب دادند- علی‌ع در دوران کوتاه خلافت خود بعلت اختلافات گوناگون موفق به‌اجرای نقشه‌های بشردوستانه خود نگردید وتاآنجا که توانست قسمتی‌ازخرابیهای دوره عثمان‌را جبران کرد وعمال صالح به‌نواحی مختلف اعزام نمود.

طرز انتخاب خلیفه

در دوره خلفای راشدین خلیفه در راس دولت‌قرار داشت و مجلسی مرکب ازمردان معمر وکاردان که از بین صحابه انتخاب میشدند در حل و فصل امور بخلیفه یاری میکردند .

« در دوره حکومت ملی؛ خلیفه باتفاق‌آراء اهل مدینه انتخاب‌می‌شده است ؛ و این انتخاب مورد قبول مردم خارج شهر واقع میشد و اعتراضی نمینمودند ؛ تشریفات انتخاب در مسجد جامع بعمل میآمد ؛ باین معنی که همه‌مردم در آنجا جمع شده مراسم تحلیف‌را بعمل میآوردند...»

«نقل از کتاب عرب و اسلام»

چون دمو کراسی اسلامی‌ریشهٔعمیق اجتماعی نداشت و برپایهٔاقتصادی وطبقاتی استوارنبودوازطرف دیگرچون‌توده‌های وسیعی که ازدمو کراسی اسلامی بهره‌مند شده بودند متشکل ومتحد نبودند ؛ با تغییر زمامداران صالح وضع دگرگون گردید و مردم اعتراض موثری در راه حفظ اصول وسنن قدیم بعمل نیاوردند.

از زمان معاویه خلیفه اسلام مانند کشورهای سلطنتی جانشین خود را معین میکرد و امرا دربرابر اوقسم وفاداری یادمیکردند ودراطراف؛ امرا وفرماندهان ازطرف سلطان ازمردم بیعت میگرفتند بیعت باینطریق بود که شخص دستهای خود را در میان دستهای خلیفه قرار میداد وقسم‌یاد میکرد که باو خیانت نکند .

خلفا معمولاًدر روزهای جمعه برای نماز و ایراد خطابه و در سایر ایام هفته برای اداء نمازیومیه بعنوان امام‌درمسجدحاضرمیشدند وبا مردم تماس نزدیك داشتند ولی این راه و رسم بعد ها فراموش‌شد و از خلفای بنی‌امیه فقط‌معاویه ، عبدالملك، وعمردوم برعایت این اصل‌پابند بودند

بطورکلی درحکومت بنی‌امیه اصول دمو کراسی اسلامی به‌استبداد مطلق‌تبدیل گردیدوگاه مخالفین این دستگاه درمساجدازراه‌نطق، تناقض اعمال خلفا را با مندرجات قرآن وسنت محمدی گوشزد میکردند ، این روش کم وبیش در دوره ۵ خلیفه اولیه عباسی نیز ادامه داشت یعنی کلیه کارهای اساسی بدستور خلیفه و برحسب میل و اراده او صورت میگرفت ولی از دوره خلافت مامون شورائی از نمایندگان ملل تابعه اسلامی تشکیل گردید تادرمهام امورنظرآنها را استعلام کنند وپس‌ازشورومطالعه اتخاذ تصمیم‌نمایند.

گسترش نهضت اسلامی

مذهب اسلام ازمیان قبایلی بظهوررسید که‌درداخل شبه جزیره عربستان و در بیابانهای بی‌آب وعلف درحال‌بادیه‌نشینی‌زیست‌میکردند،وطوایف گوناگون آن غالبا باهم درجنك وستیز بودند ، وچون جمعیت‌آنها روبفزونی بود ، برای تامین حوائج زندگی مجبوربودند وسیله‌ای برانگیزند و بخارج از شبه‌جزیره خشك عربستان راه‌یابند . درجوار این کشور بی‌آب وعلف دو

کشور متمدن ایران وروم وجود داشت که بحال استقلال ودر شرایط مساعدی زیست میکردند، چون قوم عرب هیچ کالای مهمی برای مبادله با کشورهای همجوار نداشت برای رفع مشکل اقتصادی ، حمله وهجوم و غارت و کشتار ملل همجوار را بعنوان مسلمان گردن آنها تجویز نمود واصولی برای تقسیم اموال غارت شده قائل گردید در نتیجه قوم عرب که سالیان دراز در سختی گذران میکرد، در پناه شماره لنا احدی الحسنین» **یا فتح میکنیم و غنیمت میبریم یا کشته می‌شویم وبه‌بهشت میرویم**، به تسخیر ممالك همجوار و قتل کفار همت گماشت. سوره ۴۷ از آیه ۴-۷ قرآن نیز اینمعنی را تایید میکند.

چون بکافران میرسید آنان راگردن بزنید ، چندانکه کشتاری عظیم شود، پس اسیران را سخت بربندید ، آنگاه پس ازجنك برآنان منت نهاده .آزادشان کنید یافدیه بستانید و رهائی بخشید ، کارچنین است واگرخدامیخواست خودبرآنان نصرت میبافت لکن مشیت او براین است که شما را بوسیله یکدیگر بیازماید . آنانکه در راه خدا کشته شده‌اند، خدا اجراعمالشان را باطل نمیکند ؛ بزودی آنها راراهنمائی وکارشان را اصلاح خواهد کرد ودر بهشتی که برای آنها تعریف نموده داخل خواهدفرمود »

یکی از دانشمندان مینویسد ظهوراسلام ... درعربستان مصادف است باموقعی که در ایران فشار مالیات وتحمیلات مغها و اعیان یعنی عواملی که مزدك را بظهور رسانید بحداعلا رسیده بود ـ خرافات دینی ،سنگینی مالیات ، فقدان امنیت عمومی ، فقری که ازجنگهای باروم نتیجه شده بود، عیاشیها وتجملات امثال خسروپرویز تمام این عوامل بدون ارتباط باوضاع عربستان اسباب اضمحلال ایران را بهرصورتی که پیش آید فراهم کرده بود نظیر این قضایا و مشکلات درممالك روم نیز وجود داشت ـ پس اسباب انقراض ساسانی و انتزاع مستملکات رومی قبل از ظهور اسلام داشت فراهم میآمد. »

فتوحات مسلمین

خلفای اسلام ابتدا ناحیه بابل و شام را بتصرف درآوردند ، سپس در دوران خلافت عمر عراق عرب و ایران و مصر و نوبه ضمیمه ممالك اسلامی گردید و در دوره عثمان

عساکر اسلامی تا قفقاز وهندوستان پیش تاختند ، بعد از عثمان در دوره خلافت علی (ع) دراثر اختلافات داخلی پیشرفت محسوسی درحوزه نفوذ اسلامی حاصل نشد ، پس از قتل جانگداز علی (ع) دوره حکومت خلفای راشدین سپری شد وبا روی کارآمدن معاویه واستقرار خلافت بنی‌امیه دورهٔ صفا و پیراستگی حکومت اسلامی بسر رسید ،شکوه و جلال و تشریفات دربارهای ایران و روم در دربار خلفای اموی تجدید گردید و اصول تبعیض ، تملق ،زور گوئی و تجاوز بحقوق زیردستان در حوزه اسلامی نیز راه یافت و نخستین بذر نارضایتی وانقلاب درقلوب ملل تابعه کاشته شد.

در دوره بنی‌امیه حوزه قدرت اسلامی روبوسعت نهاد و مسلمین موفق شدند با تصرف سیسیل عبور ازجبل الطارق و اشغال اندلس (اسپانی) و تصرف هندوستان وحدودجیحون درقرن اول هجری مناطق جدیدی رابتصرف خودآورندودرقرن دوم هجری نیز مسلمین قدم درخاك فرانسه گذاشتند ولی ازشارل مارتل شکست خوردند و سرانجام شارلمانی مسلمین را از جنوب فرانسه بیرون راند ، در ایندوره حکومت اسلامی از بنی امیه به بنی‌عباس منتقل گردید و از ایندوره جهانگیری اسلامی پایان پذیرفت.

علل جنبشهای اعتراضی

در نتیجه تضادهای داخلی، عدم رضایت ملل تابعه،ضعف حکومت وزور گوئی واستبداد خلفای اموی وفراموش شدن سنتهای اولیه اسلامی ازقرن دوم هجری نهضتهای استقلال طلبی در ممالك اسلامی آغاز گردید و در اسپانیا ؛ مصر ؛ حلب وشامات وایران و غیره جنبشهای اعتراضی شدیدی علیه دستگاه خلافت بوجودآمد ، ازلحاظ ایدئولوژی نیزچون احکام اسلام ومقررات آن آرزوو تمایلات بسیاری ازطبقات مردم را اقناع نمیکرد چندی پس ازظهور اسلام مردم شاخه‌ها و انشعابات مختلف الشکلی در دین پدید آوردند نهضتهای مقاومت در ایران چنانکه خواهیم دید از همه‌جا وسیعتر و دامنه‌دارتر بود زیرا مبارزه ملت ایران بادستگاه خلافت تنها درزمینه‌های نظامی وسیاسی نبود بلکه در میدان ایدئولوژی (مذهب، فلسفه وعرفان) نیز از طرف آزادیخواهان ایران ودیگر ملل خاورمیانه آراءونظریات تازه‌ای ابرازگردید وسرانجام بسلطه کامل ایرانیان منجر گردید .

حکومت سیاسی اعـراب در قرن دهم از سراسر جهان برافتاد و اثری از آن باقی نماند تنها دین اسلام و زبان عرب در بعضی از ممالك باقی ماند .

خصوصیات تمدن اسلامی

پس از آنکه دوران کشور گشائی سپری گردید ، خلفا برای رتق‌وفتق امور واداره کشورهای وسیعه اسلامی مجبور شدند بتقلید دو دولت ایران و روم سازمان وتشکیلات بالنسبه‌منظمی‌بوجودآورندومخصوصا ازحاصل‌اطلاعات وتجارب ایرانیان‌برای‌انتظام امور کشوری ولشگری‌استفاده نمایند. بهمین مناسبت برای اداره هراستان یکنفر بنام والی انتخاب میشد که با قدرت و اختیار بنام خلیفه حکومت میکرد در هر حوزه برای رتق‌و فتق امور و جلوگیری از تعدی وتجاوز عده‌ای ازبهترین افراد مسلمین بمقام‌قضاوت انتخاب میشدند و در حل وفصل دعاوی؛ اجرای احکام شرع ؛ حفظ حقوق صغار و محجورین ، اداره اوقاف ، اجرای کامل وصیت نامه‌ها و نظارت در حفظ حقوق مسلمین صرف وقت میکردند اینده‌سته از مأمورین وظایف خود را بکمك اعضای علی‌البدل و عده‌ای کارمند و منشی انجام میدادند علاوه براین عده‌ای بنام « محتسب » برای حفظ نظم و مبارزه با دزدان و تبهکاران در شهرها انجام وظیفه میکردند .

برای تسهیل‌مسافرت و آمدورفت کاروانهای تجارتی، جاده‌ها.اصلاح شد وطرق جدیدی احداث گردیده چاپارخانه‌هائی بتقلید ایرانیان ورومیها در هرایالت تأسیس گردید .

پس از آنکه بنی‌العباس بخلافت رسیدند دخالت عنصر ایرانی در کارها فزونی گرفت و خلفا بتقلید ایرانیان برای‌اداره امور مختلف وزراء ومسئولینی انتخاب کردند مهمترین سازمانهای آن دوره هفت‌دیوان‌خانه بود که‌بامورمالی، کشوری، جنگی،حسابداری، دادگستری، رسائل،بندگان و غلامان رسیدگی مینمود.

بنابراین وقتی که‌ماازتمدن اسلامی‌سخن‌میگوئیم بهیچوجه‌منظورمان تمدن عرب نیست بلکه مقصود از تمدن اسلامی نتیجه‌ای است که ازآمیزش و اختلاط تمدن‌اقوام ایرانی، مصری،هندی، یونانی‌رومی، باقوم عرب‌حاصل

شده‌است ودراین‌جریان‌چنانکه کلیه مورخین بیطرف‌معتقدندسهم ملت‌ایران در رشد وتکامل تمدن اسلامی بیش از سایر ملل است- یکنفر ایرانی در حضور یحیی بن خالد برمکی خطاب بیکنفر عرب چنین میگوید «مابشما ملت عرب هیچوقت احتیاج پیدا نکردیم ، هیچ چیزی راهم از شما اقتباس نکردیم چون دولت شما بکار آمد شما از ما بی نیاز نشدید بهمه چیز ما احتیاج داشته و دارید، خوراك، پوشاك ودیوان و امثال اینها را یا عیناً از ما ربوده و استعمال کردید یااندك تغییری بدان داده بخود بستید.»

نقل از کتاب ضحی الاسلام

مالیات وعوارض

درآمد کشورهای اسلامی از سه منبع تأمین میشده است :

۱- عشریه که از تمام مسلمانان بابضاعت گرفته میشد.

۲- مالیات ارضی که از رعایای غیر مسلمان بنام خراج اخذ میشد.

۳- مالیات سرشماری «جزیه»

مالیات ارضی وجزیه درصدر اسلام بارعایت وضع مؤدیان اخذمیشد ونسبت به پیروان آئین یهود، عیسی و مجوس و سامری بیشتر از پیروان مذاهب دیگر رعایت انصاف میشده .

پس‌ازپایان حکومت‌خلفای راشدین، بعلت‌توسعه حوزه‌قدرت مسلمین وجود سازمان و تشکیلات منظمی احساس گردید وادارات و سازمانهائی برای انتخاب وتعیین مأمورین وصول مالیات، ونظارت در مخارج وعواید و جلوگیری از حیف ومیل بوجودآمد ودر اجرای این نقشه‌ها از تعلیمات وسوابق ایرانیان استفاده شد و چون تجملات دربارخلفا وسازمان‌لشگری و کشوری اسلامی روبوسعت بود روز بروز برمیزان مالیات و انواع آن اضافه‌میشد بطوریکه در کتاب عرب‌واسلام مینویسد دردوره خلافت عباسی درآمد کشور تشکیل میشد از :

۱- مالیات ارضی.

۲- عشریه یا مالیات بردرآمد وزکوة وصدقات .

۳ـ یك خمس درآمد معادن ومراتع وچراگاهها.
٤ـ جزیه.
٥ـ حقوك گمرکی
٦ـ مالیات ماهی ونمك.
۷ـ مالیاتی که از دکانداران وفروشندگان معابر گرفته میشد.
۸ـ مالیات کارخانجات.
۹ـ مالیات اشیاء تجملی.
۱۰ـ مالیات برواردات.

برای آنکه بیشتر براه و رسم مالیاتی آندوره واقف‌شویم جمله‌ای چند از کتاب رسالة الصحابه ابن مقفع راکه خطاب بعمال دولت نوشته‌در اینجا نقل میکنیم: « ... چون زمینها و کشتزارها از حیث خوبی وبدی و سختی وآسانی آبیاری متفاوت است، بنابراین بایدمالیات آنهاهم متفاوت باشد، ازاین گذشته باید تمام جریانات دردفاتر مخصوصی از روی قواعد تدوین شود، زمین را باید مساحی کرد که مالیات آن متناسب خود زمین و مقدار کشت و زرع مقرر شود، قرض مالکین هم معلوم و اندازهٔ مالیات معین ودر دفاتر مخصوصی از روی قواعد تدوین شود، زمین‌را بایدمساحی کرد که الیات آن متناسب خود زمین و مقدار کشت و زرع مقرر شود چنین اقدامی موجب فزونی ثروت وجلوگیری از خیانت وتجاوز مأمورین ومحصلین میشود، این عمل محتاج مخارج بسیار وانتخاب رجال درستکار میباشد، نتیجه این اقدام‌بزودی حاصل نمیشود ولی‌فایدهٔ آن‌در آینده‌بسیار خواهد بود.»

طبقات اجتماعی پس‌ازظهوراسلام

درصدراسلام، یعنی در دوره ای که‌هنوز ازلحاظ معیشت وشرایط‌زندگی مادی بین اعراب اختلافی بوجود نیامده‌بود، اصول تساوی وبرابری کم‌وبیش رعایت‌میشد ولی پس‌ازآنکه‌اسلام ازشبه‌جزیره عربستان به‌آسیا وافریقا و اروپا راه یافت اوضاع اجتماعی این ممالك به‌نوبت‌خود دراسلام‌موثرافتاد وآثاراختلاف طبقاتی دربین‌اعراب نیز آشکارشد.

ازقرن اول‌هجری ببعد، دراثر استقرارامنیت، ایجادراههای‌ارتباطی، آمد و رفت کاروانهای تجاری بین ممالك مختلف، بازار تجارت رونق گرفت ودرنتیجه این احوال بازرگانان، مالکین وارباب حرف، مال و منال وسرمایه فراوان گردآوردند درحالیکه برزگران و سایرزحمتکشان وضع‌خوشی‌نداشتند.

از طرفی در دوره بنی‌امیه دراثر موفقیتها و فتوحاتی که نصیب اعراب بادیه‌نشین شده بود جنون تفوق ملی و نژادی درآنان بیدار شد و وملل غیرعرب را«موالی»خواندند وانواع تحقیر درحق‌آنان رواداشتند و شعار (انماالمومنون الاخوه) وگفتار محمد(ص) که بین سید قرشی و سیاه حبشی فرقی نیست یکباره فراموش شد؛ در نتیجه صدق و صفا و حدود و قیودیکه در صدر اسلام وجود داشت در دوره حکومت بنی امیه و بنی‌العباس از بین رفت غالبا ثروتمندان و سرمایه داران از پرداخت دین و اجرای فرائض مذهبی و کمك‌به‌نیازمندان‌سرباز میزدند و مانند خلفا ودرباریان، منافع‌شخصی‌را برمصالح مسلمین ترجیح میدادند، همین جریانات سبب شد که از قرن دوم هجری بسیاری از سکنهٔ ممالك مفتوحه و توده‌هائیکه ازنهضت اسلام به امیدمساوات وبرابری و شکسته شدن سدهای قدیم پشتیبانی و استقبال کرده‌بودند،ازرامهاووسائل‌مختلف علیه دستگاه خلافت بمبارزه برخیزند و مخالفت خود را از راه قیامهای استقلال‌طلبانه وایجاد ادیان ومذاهب مختلف با حکومت مرکزی اسلامی اعلام دارند

بردگی دراسلام

طبق‌مقرارت اسلامی کلیه سکنه‌شهرهائی که‌مسخر اعراب میشدند و نیز کلیه کفاریکه هنگام جنگ باسارت درمیآمدند درعداد موالی وبردگان بشمار میآمدند، هرگاه‌اسیر کافر، مسلمان میشد بندگی‌ورقیت او ازبین نمیرفت برده درحکم مال و دارائی اشخاص محسوب میشد هنگامیکه مجاهدین برده‌ها را به امام‌وقت عرضه میکردند او یك‌پنجم آنها بخدمات عمومی میگماشت و بقیه را در اختیار مجاهدین میگذاشت وآنان این متاع را در معرض خرید و فروش ورهن و اجاره قرار میدادند ـ درغالب شهرها بازار مهمی برای‌خرید و

فروش انواع برده‌ها از مرد وزن وجودداشت طبق احکام اسلامی‌هر کس میتوانست چهارزن عقدی وهرقدربخواهد کنیز برای‌تمتع‌خود اختیار کند ، بهمین جهة از صدراسلام همواره در داخل خانواده‌ها بین بانوان‌و کنیزان اختلاف ونزاع داخلی وجود داشت وهمیشه زادگان (بانو) بفرزندان کنیز بدیده تحقیر وپستی می‌نگریستند ـ پس‌ازپایان‌حکومت خلفای راشدین‌در دوران حکومت بنی‌امیه ، بسیاری ازتعلیمات اسلامی فراموش گردیدوحس تفوق ملی ونژادی دراعراب بیدار گردید وبرخلاف مندرجات قرآن‌و گفته پیغمبر(ص) که فرموده «عرب‌برعجم‌برتری‌نداردمگردر نتیجه‌پرهیزکاری» اعراب خاصه در دوره حکومت بنی‌امیه باموالی درنهایت سختی رفتار کردند

یکی ازمورخین مینویسد « اعراب تاظهور دولت بنی‌العباس عادت داشتند که اگریکی ازآنها ازبازار بخانه برگردد هرمتاعی که در دست داشت‌بهر که ازموالی میرسید تحمیل‌میکرد که‌برای اوبلاعوض حمل کند و اگریکی ازاعراب پیاده ومولی سوار بود مولی‌مرکوب‌خود را مجبور بودبعرب بدهد و دررکاب اوراه‌برود »(۱)

این طرزرفتار، حس‌ملی‌ایرانیان وسایر مللی‌راکه‌به‌امیدآزادی،ومساوات اسلام‌آورده‌بودند علیه اعراب و دستگاه خلاف‌برانگیخت و آنان رابکار شکنی وبدخواهی وادارنمود ـ ایرانیان برای رهائی ازچنگ عرب ازراه دین‌وارد شدند وبنی‌هاشم راکه به‌پیغمبر نزدیکتر ازبنی‌امیه بود تقویت و یاری کردند وحکومت بنی‌العباس را بافکر و بازوی خود روی‌کار آوردند جاحظ میگوید « بنی‌العباس ایرانی و خراسانی و دولت بنی‌امیه عرب و بدوی بود»

ازدوران حکومت‌منصور خلیفه عباسی موالی مصدر امورمهمی‌شدند وبسیاری ازآنها براعراب‌ریاست وبرتری‌یافتند ، حکومت‌ایرانیان‌ودخالت موثرآنان در دستگاه خلافت مخصوصاً درزمان مامون فزونی گرفت‌احمد امین محقق‌مصری‌در کتاب ضحی‌الاسلام (پرتواسلام) مینویسد «چیزیکه‌بر نفوذواقتدارایرانیان افزود فتح‌آنان دردومین‌باربود همانطور که‌ایرانیان

از پرتو اسلام نوشته احمدامین

بنی‌امیه را مغلوب و بنی‌العباس را یاری کردند نسبت بمامون کمك کرده به نصرت او شتافتند ، اعراب نیز امین را یاری کردند و دراین نبرد ظفر نصیب ایرانیان شدبنابراین غلبه مامون عبارت ازغلبه ایرانیان بود .»

درنتیجه غلبه ایرانیان وضع موالی دگرگون شد وعنصر ایرانی در اداره‌حکومت عرب نفوذ فراوان حاصل نمود و تقریبا تمام مقامات موثر نظیر وزارت وحکومت در انحصار ایرانیان بود وهمین‌جریان سبب گردید که‌بسیاری ازسنن‌وآداب و رسوم اجتماعی‌واداری ایرانیان دربین اعراب رخنه وبنام‌تمدن اسلامی تجلی‌نماید

وضع بردگان

بعضی معتقدند که وضع‌غلامان‌واوضاع‌اجتماعی‌آنان درحوزه قدرت اسلامی ازغلامان و بردگان اروپا بمراتب بهتر بود .ازجمله‌مسیوآبو(About)میگوید:

«عیب بردگی درممالك اسلامی تا این‌اندازه کم‌است که بسیاری ازسلاطین قسطنطنیه که امیرالمومنین بودند ازکنیز بوجود آمده واز این راه بحیثیت و مقام یا شجاعت وبهادری آنها خللی وارد نشده است . » با اینحال نباید منکر محرومیتهای اجتماعی‌بردگان‌شد وفراموش کرد که اسلام اصولا بردگی را تجویز کرده و اگر مزایائی برای غلامان وجود داشته فقط منحصر به‌بردگان زیبا وصاحب‌جمال بوده است وغلامان زشت صورت‌و کریه همواره‌چون متاع‌ناچیزی خرید وفروش‌میشدند وانجام‌دشوار ترین کارها بعهده‌آنان بود.

وضع زنان

بعضی معتقدندقبل‌ازظهور اسلام‌یعنی‌دردوره‌جاهلیت اعراب برای‌طبقه نسوان‌ارزش ومقامی‌قائل‌نبودند و اولادزن برای‌هرخانواده بدبختی ومصیبتی عظیم‌بود چنانکه آیه ۶۰ و ۶۱ ازسوره نحل‌مؤید اینمعنی است اذابشراحدهم بالانثی‌ظل وجهه‌مسوداً وهو کظیم یعنی«چون مژده دختربکسی میدادند رنك‌ورویش سیاه میشدو خشمناك میگردید ودرآیه ۶۱ میگوید باشنیدن این‌خبر ناگوار از مردم پنهان می‌شد نمیدانست که‌آن دختررا با خواری نگاهدارد یادرزیر خاك پنهانش کند»

پیشوای اسلام بنفع زنان وبردگان دستورات و تعلیماتی‌داد ازجمله

درهشتم ذیحجه (مطابق ۷مارس۶۳۲) درمکه‌خطاب‌بمردمی که گرداوحلقه زده‌بودند چنین گفت :

«... ایمردم حقی شما اززنان‌خود دارید وحقی‌هم آنهااز شمادارند.. بازنان خود به‌محبت ومهربانی رفتار کنید .... و امادرخصوص برده بآنها بخورانید همان‌غذائی را که خود میخورید وبه‌آنها همان لباسی‌را بپوشانید که خود می‌پوشید واگر خطای غیرقابل گذشتی ازآنها سرزد،بایدآنهارا از خود جدا کنید چه این بیچارگان هم بندگان خدایند و نباید با آنها بدرفتاری نمود ... ای‌مردم بسخنانم‌توجه کنید .... وبدانید که‌تمام‌مسلمانان باهم برابر و برادرند ، بلکه همه شما بمنزله یك‌جانید ... ای‌مردم مراقب باشید تاکاری‌برخلاف عدل‌و دادازشما سرنزند...»

در کتاب تاریخ عرب و اسلام می‌خوانیم،زنان‌درصدر اسلام کاملاآزاد بودند دربسخنرانیهای مذهبی واجتماعی زن و مرد درمحل وعظ و خطابه حاضر میشدند ،بانوی عرب درنیزه‌بازی سواره، شمشیر بازی‌وسایرمسابقه های‌ورزشی بی‌حجاب‌حاضر میشد.

مویدٔ اینمعنی خطبه بلیغی است که‌حضرت زهرا در سال اول رحلت پیشوای اسلام درمدینه ایراد کرد وپس ازتشریح‌خدمات محمد (ص)حضرت امیررا بعنوان تنها شخصیت لایق برای احراز مقام خلافت معرفی نمود و ضمناً ناحیه«فدك» را بعنوان ارث ، حق‌مشروع‌خود دانست؛ علاوه‌براین خطبه‌های فصیح‌حضرت زینب در کوفه و شام نموداری از مداخله زنان آن دوره درامور اجتماعی وسیاسی است . ناگفته‌نماند که درجنك«احد»یکی از قهرمانان میدان نبرد زنی‌بودبنام **ام‌عماره** که پیشاپیش جبهه جنك از پیشوای اسلام دفاع‌میکرد.

بعضی معتقدند پس‌ازآنکه اوضاع اقتصادی واجتماعی‌عربستان‌تغییر یافت اعراب‌به‌بسیاری ازسنن نامطلوب اجتماعی‌خودپی‌بردند .

ازجمله مقام وارزش اجتماعی زنان راتا حدی‌بالابردند، قبل‌ازاسلام نه‌تنها قوانین عادی بلکه مقررات مذهبی نیز غالبـا بزیان نسوان بود چنانکـه در توراة مینویسد « زن تلخ تراز مرك است» و در جای دیگر

میگوید « هر کس در نزد خدا محبوب است خود را از شر زن محفوظ خواهد داشت»

بطورکلی در این دوران چون‌زنان‌درفعالیتهای اقتصادی‌نقش‌موثری نداشتند غالبا مورد بی‌احترامی مردم واقع‌میشدند چنانکه فی‌المثل‌هندیها میگفتند « قضاء حتمی ، طوفان ، موت ، جهنم ، سم ، مارگزنده و آتش سوزان‌درمیان تمام‌آنها هیچیك ازجنس زن بدترنیست» اسلام باپیروی‌از تمایلات عمومی مقام نسوان را تا حدی ترقی‌داد و رسوم‌قدیم را مذموم‌و محکوم شمرد از جمله ازدواج با محارم را بموجب یکی از آیات قرآن قدغن نمود .

« ای مومنین ازدواج وهمخوابی بامادران ، دختران ؛ خواهران، عمه‌ها ، خاله‌ها ، برادر زاده وخواهر زاده ومادران رضاعی و خواهران رضاعی‌وزنان‌پسران ونیزدوخواهر حرام است»

اسلام برسم تعدد زوجـات که قبلا نیز بین اقوام شرقی مانند یهودیان ، ایرانیان و اعراب شایع بوده ایرادی وارد نکرده است ، بموجب قانون اسلام هرمرد میتواند چهارزن‌عقدی وهرچه بخواهد زن‌صیغه اختیار کند ، اختیار طلاق بامرداست‌ولی درهرحال پرداخت نفقه و کسوه با مرد خواهدبود وزن درپرداخت مخارج خانوادگی تعهدی نداردوهنگام طلاق حق دارد مهرخود را مطالبه کندونیزحق هر گونه تصرف‌ومعامله‌را دراموال خوددارد .

نباید فراموش کرد که درقرون‌بعد بعضی‌ازاحکام و قوانین اسلام‌تغییر معنی‌وصورت‌داد ازجمله بعضی‌آیه ۳۸ سورهٔ نساء را(الرجال قوامون علی النساء بمافضل‌الله بعضهم‌علی‌بعض) یعنی«مردان برزنان برتری‌دارندبدانچه خدا مزیت‌داد برخی‌را به‌برخی»وسیله‌حکومت‌مطلقه‌خود برزنان‌قراردادند ونه‌تنهاآنان را ازحقوق و وظایف اجتماعی خودمحروم ساختند بلکه‌طبقه نسوان را محکوم بگوشه‌گیری و تنظیم امور داخلی‌نمودند . درخاتمه‌باید در نظر داشت که بعضی‌از محققین اروپا ازجمله برك‌هایس Brokhais نویسنده‌آلمانی معتقداست وضع عمومی نسوان قبل‌ازظهور اسلام‌بهتربوده و اسلام با مقـررات خویش برمشکلات حیاتی آنان افزوده است .

طبق مقررات اسلام مرد می‌تواند زن خود را طلاق دهد ولی مکلف است نفقه و مهر اورا بپردازد. زنان مکلف به پرداخت هزینهٔ زندگی نیستند و درمداخله در املاك شخصی اختیار کامل دارند واگر شوهر آنهامردتا یك سال نفقهٔ خود را از ترکهٔ شوهر می گیرند وعلاوه براین ارث مشروع خود را خواهند گرفت

نمونه‌ای چند از تعلیمات قرآن

متن قرآن کـه پایه اساسی اسلام بشمار میرود در دوران زندگانی محمد (ص) تدوین نگردیده بلکه در آن روزگار تنی چند از اصحاب آیات را از برداشتند این آیات در طول ۲۳ سال برحسب اوضاع و مقتضیات زمان برزبان‌حضرت جاری‌شده، پس‌ازرحلت پیشوای‌اسلام اوراق قرآن‌متفرق‌بود عمر بدستور ابوبکر بگردآوری آیات مشغول شد و آنهارا بر اوراقی بنوشت ولی قرآن‌هائی که به‌این‌ترتیب جمع‌آوری شده بودباهم شباهت نداشت وهریك از شهرهای مهم یکی از آنهارا ملاك عمل خود قرار داده بودند بهمین‌مناسبت برای جلوگیری از تشتت در زمان خلیفه سوم پس از مشاوره ومطالعه ومقابله سوره‌های مختلف یکی را از آن میان انتخاب و بقیه را نابود ساختند.

قرآن بسیاری از روایات و سنن مذهبی‌را که درمحیط جزیرةالعرب وجود داشت در خود منعکس مینماید گوستاولوبون میگوید «دیانت‌اسلام و دیانت یهود و نصاری بمنزله شاخی هستند از یك درخت و یك شباهت تامی بین آنها موجود میباشد .... خلقت عالم در٦ روز ، قضیه حضرت‌آدم در بهشت ومسئله اخراج او تماماً از کتاب مقدس مأخوذاست همچنین‌مسئله ثواب وعقاب آخرت... »

ولی در عین حال اسلام به‌اقتضای محیط نشو و نمای خود و بحکم شرایط اجتماعی و اقتصادی زمان نسبت بسایرادیان دارای جنبه‌های‌مثبتی است یعنی مردم را بکسب وکارتشویق میکند واز رهبانیت وترك‌زندگی برحذر میدارد و برخلاف مذهب عیسی بجهاد و کیفر و قصاص تبه‌کاران توجه مخصوصی دارد وبملل‌ونحل مختلف به‌دیده برابری‌ومساوات مینگرد و برای طبقه نسوان حقوق و مزایائی در نظر میگیرد ؛ اینك نمونه‌ای از تعلیمات قرآن :

لن‌تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبّون سوره‌آل عمران آیه ۸٦ اگر از آنچه دوست دارید انفاق کنید ثواب کرده‌اید- والذین یکنزون‌الذهب والفضه و لاینفقونها فی‌سبیل‌الله فبشرهم بعذاب الیم سوره توبه آیـهٔ ۳٤

آنانکه طلاو نقره ذخیره میکنند ودرراه‌خدا انفاق نمیکنند ایشان رابعذاب دردناك مژده‌بده - انما الخمروالمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون : همانا که شراب وقمار وانصاب‌وازلام پلید استو کارشیطان، دوری کنید از آن شاید رستگار شوید سوره‌مائده آیهٔ ۹۲ .

در قرآن آیات وجملاتی دیده میشود که معنی ومفهوم آنها کاملا معلوم نیست ازآنجمله است آیات « والعادیات ضبحا » و « والذاریات ذروا » وآیـه «والـفجـر ولـیـال عشر» کـه مقـصـود از ۱۰ شب معلوم نیست .

درآیهٔ دیگر راجع بشراب وقمار میگوید :

یسألونك عن‌الخمروالمیسرقل فیهما اثم کبیر و منافع للناس واثمها اکبرمن‌نفعهما یعنی سؤال میکنند ازتو از شراب وقمار بگودراین‌دوچیز گناهی بزرك ومنافعی برای‌مردم‌هست ولی گناه‌آنها برنفعش فزونی‌دارد.

یابنی آدم خذوا زینتکم عندکل مسجد و کلوا واشربوا ولاتسرفوا ان الله لایحب المسرفین سوره اعراف آیه ۲۹ ای بنی آدم چون بمسجد میروید زینت خودرا بردارید وبخورید و بنوشید واسراف نکنید که خدا اسراف کنندگان را دوست نمیدارد.

ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون سوره نحل آیهٔ۸۸خدا امرمیکند بعدل و نیکوکاری و دستگیری نزدیکان ونهی میکند ازکار زشت وناروا ودشمنی‌وبدخواهی، پند میدهد شما را باشد که پند بگیرید.

نظر قرآن راجع بخلقت آدم

اسلام چنانکه گفتیم مانندیانت‌یهود ونصاری‌خلقت عالم را ناگهانی ودر مدت ٦ روز دانسته است :

الله الذی خلق السموات والارض و ما بینهما فی ستة ایام‌ثم استوی علی العرش مالکم من‌دونه من ولی ولاشفیع افلاتتذکرون : خدائیکه آسمانها وزمین وآنچه را که مابین‌آنهاست در٦ روز آفرید و بعد برعرش مستولی شد جزاو شما را ولی وشفیعی نیست آیا متذکر نمیشوید ؟ و در مـورد پیدایش آدمیان در قرآن میخوانیم ، فاذا

سویته و نفخت فیه من روحی ، پس چون بر پا داشتم اورا و از روح خودم در او دمیدم سوره حجر آیه ۲۹ .

خلق‌الانسان من صلصال کالفخار و خلق‌الجان من مارج من نار ، انسان خلق شده از گلی خشك شده وجن هم خلق شده از مخلوطی از آتش.

افلا یذکرالانسان اناخلقناه من‌قبل ولم‌یك شیئاسوره مریم آیه۶۹ آیا فکر نمیکند انسان که ما اورا آفریدیم وحال آنکه قبلا چیزی نبود.

طرز دادرسی

در صدر اسلام خلفا ودادرسانی که از طرف آنان به نقاط مختلف گسیل میشدند به‌امر دادرسی‌توجه وعلاقه زیادنشان میدادند ودر راه تشخیص حق از باطل کوشش میکردند بااین حال چون همواره قضاوت ازروی ظواهر امورصورت میگرفت‌بیشتر کسانی که زبان وبیان گویائی نداشتند در دادرسیها محکوم میشدند .

محمد بن عبدالله (ص) میفرمایند «بعضی ازمتخاصمین بهترمیتوانند بیان بکنند ودلیل بیاورند اگر من روی حسن بیان حکم دادم محکوم له خوب دقت کند اگر ذیحق نباشد حق برادر خود را هرگز پا مال نکند والاحکم من برای اویك پاره دوزخ خواهد بود.»

نقل از کتاب عرب و اسلام

بعد ازرحلت حضرت‌دادرسی ومحاکمات بوسیله‌خلفا صورت‌میگرفت چنانکه از قول میمون بن مهران میگویند که «ابوبکر در محاکمات که نزد او مطرح میشد نخست قرآن را میدید ... والا از روی سنت یا حکم پیغمبر رأی‌میداد واگر هیچکدام آنها نبودمسلمین راگردخود جمع کرده مسئله را مطرح و رأی آنها را میخواست همینکه رأی عموم بریك حکم قرار میگرفت اجرا میکرد ... » با اینکه عمر بیش از سایر یاران‌پیغمبر بعقیده و رأی خود عمل میکرد بعضی معتقدند که وی نیز چون مشکلی روی مینمود بااصحاب اطلاع شور ومطالعه میکرد سپس‌اعلام نظرمینمود.

عمر برای‌حل وفصل دعاوی‌برای هرشهر قاضی‌مخصوصی معین‌نمود وسازمان شهربانی‌را برای اولین‌بار بوجود آورد.

قاضی هر شهر هنگام طرح دعاوی با کارشناسان ومطلعین‌محل، مشورت میکرد وسپس اظهار نظر مینمود، معمولا این آراء که مبتنی بر قرآن و

سنت و یا عقیده ورأی قضاة بود پایه ورویه‌ای برای احکام و آراء بعدی قرار میگرفت .

مجاورت اعراب باملل‌متمدن سبب گردید که بسیاری ازمظاهر علمی وعملی واجتماعی آنان درجامعه اسلامی رسوخ‌یابد وتاتمدن اسلامی درهم آمیزد ازجمله بعضی معتقدند که پاره‌ای ازقواعد فقهی روم‌عینا نقل ومورد استفاده مسلمین قرارگرفته است ازجمله قاعده«البینة علی‌المدعی والیمین علی من انکر» را مأخوذ از قواعد فقهی رومیان میدانند .

بطورکلی درصدر اسلام دادرسی ورسیدگی بشکایات‌مردم ازطرف خلیفه یا دادرسانی که از طرف او معلوم میشدند صورت میگرفت و این دادرسان درکار خود آزاد بودند واز احکام امرا تبعیت نمیکردند و عملا قوه قضائی ازقوه اجرائی منفك بود .

پس از پایان حکومت خلفای راشدین و استقرار حکومت بنی امیه مظاهر زندگی طبقاتی روزبروز آشکارتر شد ومقررات وقوانین مذهبی و اجتماعی در مراجع قضائی به‌نفع ارباب پول وزور تعبیر وتفسیر گردید وهمه‌چیز حتی قوانین بخدمت طبقه حاکمه در آمدند .

مقررات مدنی و اجتماعی در اسلام

احکام‌ومقراتیکه‌امروز دربعضی ازممالك‌اسلامی‌معمول است ازآغازامرمرتب ومدون‌نبوده، پایهٔفقه‌اسلامی ازقرآن است که حاوی دستورهای کلی‌است، پس ازقرآن، سنت وحدیث یعنی گفتار یا کردار پیغمبر ملاك عمل مردم قرار گرفت وبعد از رحلت حضرت طرز عمل اصحاب هم بسنت اضافه شد زیرا صحابه اعمال و گفتار حضرت را فراگرفته برای دیگران نقل میکردند از روی‌حدیث یعنی گفتار محمد(ص) بسیاری ازآیات‌قرآن که مجمل وسربسته است تفسیر وتوضیح شده مثلا در قرآن از نماز بطور اجمال یاد شده در حالیکه حضرت بطور تفصیل وقت و کیفیت‌آنرا توضیح داده است ، چون حدیث در کتابی مدون نشده بود ازدوران حیات محمدص جعل حدیث‌آغاز گردید چنانکه حضرت فرمود هر کس ازروی عمدبرمن افترازند دردوزخ جاخواهد گرفت بعد از رحلت بازار جعل حدیث رواجی تمام یافت چنانکه عبدالکریم بن ابی العوجا که بجعل حدیث مشهوربود چون بپای دار آمد

گفت « من هزار حدیث که مشعر بر حلال و حرام است جعل نموده‌ام. »

احمد امین استاد مصری در کتاب «پرتو اسلام» مینویسد :

«... علماء اصول برحدیث وسنت چیز دیگری افزودند وآن عبارت از عقیده ورأی است که پیغمبر بموجب رأی خود عمل میفرمود نه از روی وحی وتنزیل همان علما معتقدند که پیغمبر خطاهم میکند...»

چون درقرون اولیه نهضت اسلامی، بعلت گرمی تجارت وفعالیتهای گوناگون اقتصادی وجود قوانین و مقررات ثابتی برای عقود و معاملات ضرورت داشت و چنین قوانینی در قرآن موجود نبود ، عده‌ای از علمای فقه با توجه بدستورات کلی قرآن و اعمال و اقوال پیغمبر و جانشینان او بتدوین قوانین فقه اسلامی همت گماشتند و از میان سلسله محققین و فقها دستورهای امام ابوحنیفه، امام‌شافعی، امام‌مالك وامام حنبل مستند ومبنای کار مسلمانان درکلیه عقود وایقاعات وامور جزائی میباشد، احکام هریك از ائمه نامبرده بنوبهٔ خود مورد شرح وتفسیر نیزقرار گرفته است هرفرقه از اهل تسنن رأی یکی از چهارتن مزبور رامنات اعتبار قرار داده ازآن پیروی میکنند، در حالیکه اهل تشیع ازگفته‌های ائمه تبعیت میکنند وباب اجتهادرا برای حل‌مسائل مهم‌مفتوح میدانند، یعنی مجتهدین جامع‌الشرایط در هرموقع به اقتضای زمان درمسائل موردنظر اظهار عقیده مینماید.

ابوحنیفه معتقد است که نماز را ممکن است بزبان فارسی خواند و بجای الله اکبر میتوان گفت خدا بزرگ است و نیز ممکن است قرآن را بفارسی ترجمه کرد و بهمان زبان خواند در حالیکه امام مالك و شافعی بانظر او مخالفت دارند بعقیده ابوحنیفه هرزن بالغه‌آزاد ،میتواند بدون مداخله ولی‌خود شوهر کند ولی‌مالك وشافعی انتخاب شوهررابدون اجازه ولی جایز نمیدانند .

درامورجزائی نیزمبنای عمل، قوانین قرآن است و اساس‌آن مانند قوانین موسی برقصاص‌ومجازات بمثل قرارگرفته است منتها بموجب‌احکام توراة جانی یا یکی ازافراد خانواده او مجازات میشدندرحالیکه‌دراسلام برای‌جلوگیری از خونریزی‌وجنگهای‌خانوادگی قانون دیه معمول گردید، یعنی اصولا جزای قتل عمد اعدام است مگر در موردیکه ورثه مقتول

حاضر بگرفتن دیه باشند وبرای قتل غیر عمد یکصد شتر دیه معین شده است .

قواعد ارث بطور جزئی و دقیق درقرآن معین شده ، ارث به‌سلسله نسب‌پدری میرسد و زن‌نصف‌مرد ازتر که سهم میبرد علاوه‌براین‌درقرآن برای‌عده‌ای بفرض حقی ثابت ازتر که منظورشده است ـ امکان‌وصیت‌برای موصی محدوداست‌یعنی هیچکس‌نمیتواندزائدازثلث مال‌خودرابرای‌مصرف درامورموردنظروصیت نماید.

نمونه‌یی از قوانین جزائی

در مورد قتل اسلام کوشیده است که حتی‌الامکان بـا پرداخت دیه، قتلی رخ ندهد، یا ایهاالذین آمنواکتب علیکم القصاص فی‌القتلی...» ای مومنین فرض شده بر شما قصاص در کشته‌ها آزاد به آزاد وبنده به‌بنده، زن را بجای زن ـ اگر اولیای مقتولی در مطالبهٔ قصاص قاتل سختگیری نکنند ، باید قاتل بقدرامکان بی‌درنگ دیه را بپردازد ، در قرآن اخذ دیه و گذشت از قاتل مـورد تمجید قرارگرفته وتجاوز از قصاص گناهی بزرگ شمرده شده است. ودر مورد دزدی مرد وزن (السارق والسارقه) مقرر شده است که دست هردوی آنها قطع شود.

در مورد قتل‌غیر عمد ورثه مقتول مکلف هستند که یکصد شتر بعنوان دیه بگیرند دیه خراجات مختلف فرق می‌کندو بر پدر ومادر مرتکب یاتمام خاندان او واجب است‌که از عهده ادای آن برآیند ـ مجازات راهزنی حبس یا قطع یکی از اعضاست، حکم‌مجازات زنای محصنه سنگسار است ، مشروط بر اینکه چهار نفر گواه عینی وقوع آنرا گواهی دهند و مجرم هم اقرار کند . مجازات شرابخواری چهل تازیانه است.

نمونه‌یی از قوانین حقوقی

در مورد ملکداری وشقوق آن در قرآن فقط اشاراتی شده، ولی فقها و ائمه درباره آن بشرح‌وتفصیل سخن گفته‌اند مسلمین درطی‌فتوحات خود از اراضی مفتوحه مالیاتی‌نمی‌گرفتند وآنرا بصاحبش مسترد می‌کردند.بموجب قانون اسلام‌هرکس زمینی را تصرف واحیاکند مالك آن خواهد بود .

ارث در اسلام‌درمورد ارث برای هر پسر سهم دو دختر تعیین شده است یوصیکم‌الله فی‌اولادکم للذکرمثل حظ الانثیین...» واگر اولاد دودختر و زیاده باشند، سهم آن دو سوم از ارث است واگر یك دختر باشد نصف ارث فرض و سهم اوست وبرای هریك از پدر ومادر میت شش یك ترکه است ...»

فصل پانزدهم

افکار فلسفی در اسلام

چنانکه قبلا متذکر شدیم ، پس‌از سپری‌شدن دوران کشور گشائی در حوزه قدرت اسلامی امنیت وآرامشی بی‌سابقه حاصل گردید وازبرکت آن موجباب رشد جنبشهای علمی و فلسفی فراهم شد و دراثر ترجمه آثار فلاسفه و متفکرین یونانی ، عقاید وافکار واطلاعات‌جدیدی در رشته‌های مختلف بین ملل و اقوامی که‌زیرپرچم اسلام‌گرد آمده‌بودندمنتشر گردید وآثارآن درنهضت علمی وفلسفی‌و اجتماعی مسلمین‌آشکار شد .

ازقرن اول هجری باب‌بحث و مطالعه درآیات قرآن مفتوح شد و جمعی ازهوشمندان بمطالعه وغور درمعانی‌آیات‌قرآن مشغول‌شدندوباتوجه به‌آراء حکمای یونان دربرخی مسائل نظیر قضا وقدر، فاعل مختاربودن، جبرو تفویض،سرنوشت ، حکم‌ازلی‌وغیره به‌تحقیق‌ومطالعه مشغول شدند.

دی‌بورT.J de boer درکتاب تاریخ وفلسفه در اسلام به‌تحولات اجتماعی وفکری‌آن‌ایام اشاره کرده ضمنا متذکرمیشود که زد و خورد بین دسته‌های سیاسی سبب‌گردید که هردسته دین را وسیله اجرای‌اغراض سیاسی‌قراردهند و احکام ومقررات اسلامی را برحسب منافع اجتماعی و سیاسی‌خودتعبیر و تفسیر کنند ، نخستین دسته های مسلمین دین اسلام را بی‌چون‌وچراگردن‌نهادند لیکن پس‌ازچندی که‌حوزه‌قدرت مسلمین‌بسا کن زردشتیان ، برهمانیان و مسیحیان رسیدپای بحث و فحص درماهیت قرآن

بمیان‌آمد وجمعی به تناقضات و اختلافاتی که در آیات قرآن است خرده گرفتند وعده‌ای‌قرآن‌را کتاب‌آسمانی ندانسته مولود فکر بشر خواندند . باین ترتیب از دوره امویان دراثر مقاصد سیاسی واقتصادی‌ودراثرانعکاس افکار فلاسفه یونان دربین مسلمین عقاید و فرق مختلفی در جامعه اسلامی تظاهرنمود که ازآنجمله مذهب معتزله رامیتوان نام‌برد.

فرقهٔ‌معتزله انسان‌را فاعل ومختارمیدانستند . یعنی‌اعمال واقوال‌بشر را مولود اراده‌خدا ندانسته وعقیده‌داشتند که هرکس مسئول‌اعمال‌وخالق کارهای‌خویش میباشد ونیزمعتزله‌جهان‌را حادث‌دانسته وباکسانیکه بقدم و دیرینگی جهان‌ایمان‌داشتندمخالفت میکردند.

بعدها جمعی‌ازمعتزله عقل را پیشوا و رهنمون‌خود دانستندتاجائی که حکم عقل‌را برنصوص‌قرآن‌ترجیح داده و درمقام سنجش ادیان و مذاهب مختلف باآراء فلاسفه قدیم‌برآمدندوسرانجام بمذهب‌فطری‌عقلی که‌باعقاید ومذاهب گوناگون همصدا باشد روی آوردند .

درنتیجهٔ ابراز این‌نظریات عده‌ای معتزله‌را متهم کردند که به‌قرآن ارزش واحترام شایان‌نمیگذارند و هرگاه مندرجات آن را بامقاصد خود سازگار نبینند آیات راطوری تاویل و تفسیر میکنند که منظور آنان را تامین کند .

معتزله .رطول‌زمان بفرقی چند منقسم شدند که‌ازآنجمله‌است‌واصلیه، هزیانیه ،نظامیه،جاحظیه، هشامیه‌وغیره.

درفاصله بین خلافت مامون و متوکل یعنی از ۱۹۸ تا ۲۳۲ جمعیت معتزله باوج‌قدرت‌رسیدند .

مأمون که‌خود بعلم کلام‌آشنائی داشت بامعتزله‌وطرفداران‌بحثهای‌فلسفی روی خوش نشان میداد ودانشمندان را بترجمه‌کتب فلسفی‌یونان تشویق میکرد عباس‌اقبال درکتاب‌خاندان نوبختی‌مینویسد... بیشترمیل او(مامون) این‌بودکه متکلمین فرق‌مختلفه بایکدیگر مباحثه کنند وبااقامه برهان وحجت‌حقانیت عقایدخود را به‌ثبوت‌برسانند وخود او میگفت که من **دوست دارم که غلبه‌بر خصم بحجت باشد تابقدرت‌چه‌غلبه بقدرت همینکه‌قدرت**

ازمیان رفت دوره‌حکومت آن‌نیز بپایان میرسد ولی غلبه بحجت را هیچ چیز نمیتواند ازمیان ببرد تاریخ‌بغداد. خطیب بغدادی.» آقای عباس اقبال در جای دیگر مینویسد که :

« ... تدوین کتب درباب تاریخ ادیان و مذاهب و فرق دینی برای نخستین‌بار ازطرف متکلمین فرقه‌معتزله شروع‌شده و گویا معتزله این‌قبیل کتب‌را بمناسبت آشنائی‌بفلسفه یونان واحوال وآراء حکمای آن‌سرزمین بتقلید کتبی که حکما و مورخین یونانی در شرح مقالات حکما و مذاهب مختلفه ایشان داشته‌اند تألیف کرده‌اند بعد از معتزله سایر فرق اسلامی نیز بتبعیت ازایشان اینکاررا پیش گرفتند... وغالباً غرض در پرداختن اینگونه کتب رد آراء سایر فرق و بر کرسی نشاندن حرف «حق» فرقه خود که فقط همان‌را **فرقه ناجیه** میدانسته‌بود... غالباً نگارندگان کتب برمخالفین خود طعنها زده واقسام تهمتها برایشان بسته‌اند واین حال کمتر از همه‌در کتب معتزله که بیشتر اهل استدلال عقلی بوده‌اند دیده میشود وبیشتر از همه اهل سنت و متکلمین ظاهری و متاخرین اشاعره (۱) وامامیه دراین راه باقدم تعصب پیش رفته‌اند ...»

حسن رازی در کتاب تبصرة‌العوام مینویسد :

«معتزله خود بفرق ودستجات چندی تقسیم شدند که شمارهٔ آنها را از ۷ تا ۲۰ نوشته‌اند . ــ نظام واتباعش میگویند که خدای تعالی برفعلی قادر است که بداند صلاح خلق درآنست ... واز نعمت اهل بهشت وعذاب اهل دوزخ چیزی کم وزیاد نمیتواند کرد وگویند خدا نمیتواند درویش را توانگر، تندرست را مریض وبینا را کور کند .

معمر و اصحابش میگویند که اجسام بطبع و اختیار خود پدیدار میشوند وخدای را درکار ایشان دخالتی‌نیست وموت‌وحیات وقرآن ودیگر کتب مذهبی نیز کار خدا نیست.

ابن قتیبه در کتاب مختلف‌الحدیث گوید :

ثمامة الاشرس (از فرقه معتزله) خلق را دید که روز جمعه بمسجد

۱ــ اشاعره ــ اشاعره بعموم اهل سنت اطلاق میشود که بعدالت خدا معتقد نیستند و میگویند خدا اراده‌اش فعال مایشاء است.

جامع میرفتند به بعضی از یاران خویش گفت « این خران‌را به بینید که چگونه این اعرابی (مقصود محمد بن عبدالله ص) ایشان را سرگردان کرده است ... »

در زمان خلافت مأمون فلسفه اهمیت وارزش فراوانی حاصل کرد و باب بحث و گفتگو در مسائل دینی و دنیائی باز شد. اولسیر میتویسد « در تاریخ‌عالم شایداین اولین‌دفعه است که میبینیم که یك‌حکومت مطلقه مذهبی با هسر فلسفهٔ همراه شده و کاملا در ترقی و پیشرفت آن شریك و سهیم گردیده است. »

دردورهٔ‌مأمون عقاید معتزله عدهٔ‌زیادی طرفدار پیدا کرد، این‌جماعت میکوشیدند که احکام وعقاید مذهبی را بااصول عقلی سازگاری دهند و آراء غلط وقشری متقدمین را از خاطرها محو کنند از جمله میگفتند که:

۱ــ انسان در افعال خود وقبول نیك وبد آزاد ومختار است .

۲ــ خدا باچشمان ظاهری دیده نمیشود والا لازم است جسم باشد .

۳ــ صفات خدا عین ذات است نه‌خارج ازذات .

٤ــ قرآن حادث است نه‌قدیم .

دیگر ازفرق اسلامی **مرجیان**را باید نام برد که‌آنان نیز به‌۵شعبه تقسیم میشوند و هریك نظری‌خاص درباره معرفت وشناسائی‌خدا دارند .

فرقه **کرامیان** یکی از فرق اسلامی است که بعضی از آراء آنان بمادیون شباهت‌دارد، پیشوای این‌جماعت **ابوعبدالله کرام** در کتاب‌السر در مقام اعتراض بعالم خلقت چنین مینویسد:

« ... چه‌فایده است در آفریدن سباع‌وچرا باید که قوت‌آنان گوشت باشد وآنها برحیوانات مسلط گردند گوشتشان بخورند، در حالیکه ممکن بود که قوت‌آنان ازنباتات‌باشد واگر چنین‌بودی بحکمت‌نزدیکتر بودی... چه‌فایده‌است درآفریدن مارو کژدم وموش که میفرماید آنهارا بکشند...»

قسمت اعظم مندرجات این کتاب اعتراض بخدا وعالم خلقت اوست.

دیگرفرقه **مشبهه‌ومجسمه** که‌آنان نیز بدستجاتی چندتقسیم‌میشوند، این‌جماعت، خدا را به انسان تشبیه میکنند وبرای او اعضا وجوارح‌قائلند ومیگویند خدابرعرش نشسته وپاها بر کرسی نهاده دیگر اصحاب تناسخ،

این جماعت قیامت را عبارت از بیرون آمدن روح از بدن و رفتن بیدنی دیگر میدانند و میگویند که اگر روح مصدر اعمال خیر باشد بیدن‌شخص نیکی منتقل میشود و اگر خبیث باشد بیدن شریر منتقل میشود ، و گویند که عالم دوار و گردانست وجز دنیا هیچ سرای دیگر نیست وحشرونشر و قیامت و صراط و میزان وحساب و بهشت و دوزخ همه محالست. «اقتباس از کتاب تبصرة‌العوام حسن رازی»

جمعیت اخوان الصفا

این جماعت در صدد بودند که میان فلسفه طبیعی و دستورهای دینی توافقی حاصل کنند وآن دو را با هم تلفیق کنند . پیروان این‌مکتب بیشتر از بین‌ملل تابعه اسلامی برخاسته ودرلباس عقایدمذهبی وفلسفی میکوشیدند تااحزاب و اجتماعاتی بمنظور مبارزه با دستگاه خلافت بوجود آورند .

عبدالله بن میمون سرسلسله قرمطیان اصلا ایرانی و در قرن سوم هجری میزیسته اینشخص میخواست بین اهل دین واهل زندقه توافقی‌پدید آوردوی پس‌از کوشش بسیار موفق گردید که حزبی عظیم‌برای واژگون کردن‌دولت عباسی پدید آورد ، پرچم این جماعت سفید رنك بود و افراد آن‌عقیده داشتند که جان افراد باید درراه مقصود وهدف جمعیت نثارشود.

بطوریکه دی‌بور در کتاب تاریخ فلسفه دراسلام نوشته‌است جمعیت اخوان‌الصفا دارای سازمان مرتب ودقیقی بوده وافرادآن‌برحسب سن‌وپایهٔ معلومات به‌سه دسته‌منقسم‌میشدند.

بیاری دانشمندان و محققین این‌جمعیت ، کتب ورسالاتی که حاوی دانشهای آن زمان‌بود جمع‌آوری و تدوین گردید، میتوان‌مجموع‌آن کتب را(دایرة‌المعارف‌فلسفی)آنان‌نامید که‌به۵۰ رساله بالغ‌میگرددوبرشالوده علوم‌طبیعی استوار است و درپس‌آن اغراض و مقاصد سیاسی نهفته است بگفته دی‌بور (این‌مذهب مربوط بیك جماعت رنجبراست) وهمه کس باید به‌این کیش تادم مرك‌وفادارباشد آنها معتقدبودند« **مرك‌درراه اصلاح اخوان‌جهاد واقعی‌است.**»

مرکز این‌جماعت دربصره ، کوفه وبغدادبود و سعی میکردند که حکمت‌همه‌امت‌هاوانبیاء را ازقبیل ابراهیم ، موسی،عیسی سقراط،افلاطون،

زردشت ، محمد وعلی را جمع آوری کنند آنان همان احترامی را که‌برای علی وفرزندانش درنظرمیگرفتند برای امثال سقراط و زردشت نیزمنظورنظرقرارمیدادندو میگفتند هرشریعتی که بصلاح« عامه » باشد داروئی برای نفوس ناتوان خواهد بود ـ بسیاری از آراء و نظریات انتقادی ایشان در رساله (جانور وانسان) منعکس است و نویسندگان‌آن برای فرار ازتکفیر،مطالب ومقاصد خود را از زبان حیوانات‌برشته‌تحریر درآورده‌اند .

بعضی جمعیت اخوان‌الصفا وقرمطیان رایکی میدانند ولی اینمعنی مسلم‌نیست ، درهرحال جمعیت اخوان‌الصفاازنظر اصولی‌میگفتند**یك کیش عقلی دربالای تمام ادیان و مذاهب وجود دارد که استنباط و درك آن بعهده عقلاست** بنظر این‌جماعت**اعتقاد به‌اینکه خدابندگان خود را باآتش شکنجه میدهد و یا عقیده بخشم و غضب‌خدا و معتقداتی ازاین‌قبیل مورد قبول عقل نیست وهرچه هست دراین دنیاست** ونفس تبهکار باید دوزخ خود را دراین‌جهان به‌بیند.

جمعیت اخوان‌الصفا بعلت کوششی که در راه تلفیق علم ودین‌داشتند ازآغازکار مورد بغض ونفرت اصحاب دین قرارگرفتند تاآنجا که‌بعضی از پیشوایان دین دربرابرمنطق آنان مقاومت نکرده به‌سوزاندن رساله‌های خطی‌این جماعت‌فتوی‌دادند .

چون‌جمعیت اخوان‌الصفا بظاهرقرآن توجه‌نداشته‌ومندرجات‌آنرا بمیل خود تفسیرمیکردند ، مردم روشن‌بین‌و کسانیکه بجهات اجتماعی باسالوس و ریای خلفا و رهبران دین سرجنك داشتند بکتب و انتشارات آنان‌توجه و رغبتی شایان نشان دادند ، بطوریکه نسخه‌های خطی این کتب بین‌دسته های‌مختلف، نظیرباطنیان،اسمعیلیان، حشاشین‌وغیره دست بدست‌میگردید وبکمك این‌جمعیت بسیاری ازآراء مترقی فلاسفه یونان بین ملل اسلامی منتشر گردید.

فرقه جبریه

این دسته برخلاف جماعت قدریه معتقد بودند که انسان بهیچ وجه در اعمال خود مختار نیست بلکه کلیه فعالیتهای بشر نتیجه تقدیرات ازلی است و روی‌همین اصل انسان‌رادر

اعمال خود مسئول نمیدانند این فرقه برای اثبات نظریات خود به آیات قرآن توسل میجویند و به‌استناد آیهٔ « یفعل‌الله مایشاء ویحکم مایرید » وآیهٔ «یهدی من یشاء ویضل من‌یشاء» و آیهٔ «تعز من تشاء و تذل من تشاء » میگویند که خدا ازروز اول عده‌ای را برای بهشت وجمعی را برای جهنم خلق کرده وتلاش آدمی در راه صلاح ورستگاری بی‌حاصل است.

غیراز دوفرقه جبریه وقدریه ، جمعی راه تعبد وایمان را پیش گرفتند وگفتند اگر درآیات قرآن مفاهیم متضاد دیده میشود و یا اگر بسیاری ازآیات قرآن خالی ازربط منطقی است، ما نباید راه کنجکاوی پیش گیریم زیرا بی‌شك در این مورد رازی در میان بوده و این معما باید بر ما مکتوم بماند.

علاوه‌براین طایفهٔ مرجئه که درنیمه دوم قرن اول هجری در دمشق میزیسته‌اند عقیده داشتند که‌هر کس به اسلام گروید ، اگر گناهی مرتکب شود دلیل کفر او نیست وقضاوت دراعمال هر کس باخداست بهمین‌علت درمورد بزهکاران حکمی نمیکردند.

مرجئه ازلفظ ارجاء که بمعنی امهال و درنك است اخذ شده مقصود این فرقه این است که بدکاران سرانجام بسزای اعمال خود خواهند رسید و مالایق حکم دربارهٔ آنها نیستیم بعقیدهٔ آنها گناه هرقدر بزرك باشد منافی ایمان نیست اگر فرقه‌ای فرقه دیگر را تکفیر کند مرجئه درباره آنها حکم نمیدهند و تا کسی قصد جان آنهارا نکند خون اورا نمی‌ریزند.

نویسنده تبصرة‌العوام عقیده جبریه را به‌این نحو بیان میکند« خیر و شر و کفر وایمان وفسق و فجور و فواحش و هرفسادی که درعالم واقع میشود چون خدای تعالی آفریده باراده ومشیت خدای تعالی بوده و بنده بهیچ چیز قادر نیست.»

مادیون و زنادقه

ظهور زنادقه و مادیون چنانکه اشاره شد مولود فکر استقلال‌طلبی ومبارزه باقدرت مادی و فکری خلفا بود پیروان این‌مکتب جز بمادیات و امورمحسوس ومعقول بچیز دیگر عقیده و توجه نداشتند ومیگفتند چه‌لازم است که انسان هرچه‌مربوط بماده و وجود است بقوای ماوراءالطبیعه منسوب نماید نویسندهٔ تبصرة‌العوام در

توصیف این‌جماعت میگوید «بدان که این‌قوم ... جمله شریعتها و دین‌های رسل واخبار گور وعذاب وحشر ونشر وحساب وترازو وصراط و بهشت و دوزخ وثواب وعقاب وملائکه وملك‌الموت همه را محال وهذیان دانند و گویند که کتب رسل‌سخن‌ایشان است‌وهر که‌را بدین چیزها که یاد کردیم ایمان بود او را جاهل‌خوانند‌و گویند رسولان‌جمله‌حکما بودند...»

طرفداران‌این‌فکربنام زنادقه وطبیعیون‌معروف‌شده‌اند ، ازجمله آنها عبدالله‌بن مقفع ، ابوالعلای معری وابن ابی‌العوجا را میتوان نام‌برد عقاید مادی‌عبداله بن‌مقفع ازمطالعه باب‌برزویه درکلیله‌ودمنه که‌گویا اضافه خود اوست آشکارمیشود.

ناگفته‌نماند دراین‌دوره تنها به‌باده‌گساران وقماربازان لفظ زندیق اطلاق نمیشد بلکه بیشتر مخالفین دین و دولت را زندیق میخواندند یکی ازمورخین آن دوره دروصف زندیقان چنین میگوید«آنچه که بچشم دیده نشود یا عقل آنرا نمی‌پذیرد تکذیب و حاضر را برغایب ترجیح میدهند و آنچه در کتب واردشده اگر مقرون بمنطق باشد قبول والارد میکنند ، ابوالعلاء دررساله الغفران میگوید«زندیقان‌و کسانی که‌دهری‌نامیده‌میشوند قائل‌به‌پیغمبر و کتاب آسمانی نمیباشند»

عبدالله بن مقفع

درنیمه اول قرن دوم‌هجری یکی ازفرزندان مبارز و دانشمند ایران که بتاریخ و زبان وآداب اجداد خود آشنائی داشت وزبان عربی را نیز بخوبی میدانست ، ضمن‌قبول خدمت مسلمین به انتشار واشاعه افکار و عقاید دینی ، فلسفی و اخلاقی ایرانیان عهد ساسانی همت گماشت ، چون‌آثار وافکار اومظهر تمایلات ترقیخواهان وصاحبنظران آنعصر است بی‌مناسبت نیست بعضی ازآثار وافکار اورا در اینجا ذکر کنیم :

ابن‌مقفع برای کمك به‌انقلاب فکری مردم وبرای‌آنکه زمینه‌راجهة کنجکاوی وبحث وجدل وتحقیقات فلسفی‌آماده سازد نخست کتب مرقیون وابن دیصان ومانی‌را بعربی ترجمه کرد **مرقیون** یکی ازعلمای روحانی مسیحی قرن دوم میلادی است که از طرف پیشوایان دین تکفیر شده وی آسمانی‌بودن قسمتی ازانجیل وتوراةرا انکار کرده و دراصول‌مذهب‌عیسی

تغییراتی داده است **ابن‌دیصان** نیز ازحکمای شام واز کسانی است که در اثر اشاعه افکار خود ازطرف عیسویان بنام مرتدخوانده شده‌است‌ابن‌مقفع باترجمه وانتشاراین کتب و باافزودن‌باب برزویه‌طبیب بر کتاب‌کلیله‌ودمنه باب بحث و گفتگو ومطالعات فلسفی رابازکرد وسپس باترجمه کتب‌منطقی ارسطو ازپهلوی‌بعربی راه رابرای ترجمه دیگرآثارارسطووفلاسفه‌یونان هموارگردانید .

بااینکه ازنیم قرن قبل‌ازمقفع اساس فرقه بزرك معتزله ریخته شده ولی‌فعالیت اساسی این‌جماعت ومبارزه جدی‌آنان بابعضی افکار خرافی از عصرمقفع به بعدآغاز شده است ومراد ازانتشار این آثار مبارزه با فکر تفوق نژاد عرب، سست کردن بنیان‌عقاید و تعصبات مذهبی وتامین‌آزادی قوم ایرانی بوده است.

قسمت‌اعظم عمرابن‌مقفع دردوران حکومت بنی‌امیه سپری‌گردید و چون ناظر مظالم و فجایع اعراب نسبت بموالی بود در نهان و آشکار با معتقدات غلط وباکسانیکه دین‌را وسیله تحقیر ملل قرارداده بودندشروع بمبارزه کرد .

از آثار فکری او آنچه اکنون دردست ماست کتاب، الادب‌الصغیر، الادب‌الکبیر، رسالة‌الصحابه‌وکلیله‌ودمنه‌میباشد، کتاب الادب الصغیرحاوی اندرزهای فلسفی واخلاقی است ازجمله در این کتاب میگوید «٤چیزاست که اندك‌آنرا نمیتوان خرد وناچیز شمرد، آتش، بیماری، دشمن وقرض- زیان‌را نمیتوان‌ضرر دانست اگر نتیجهٔ آن‌سود باشد- سود راهم‌نمیتوان نفع خواند اگر عاقبت آن زیان باشد .

در کتاب الادب الکبیر درطی هرفصل یکی‌ازمسائل اجتماعی‌مطرح شده است در این کتاب وی از نقایص دستگاه حکومت، مظالم حکمرانان وکشاکش بین عقل ودین سخنها گفته است.

در کتاب رسالة الصحابه ابن مقفع رفتار درباریان وصحابه و یاران خلفا را مورد حمله قرار میدهد ومیگوید قطع نظر از امور مذهبی،کلیه مسائل اجتماعی باید بدست دولت وبا توجه به اوضاع زمان ومکان منظم

ومرتب گردد وی اطاعت کور کورانه سربازانی را که میگفتند «اگرامیر- المئومنین‌امر کند که درنماز پشت بقبله کنیم خواهیم کرد .» موردسرزنش وانتقاد قرار میدهد .

ابن مقفع ، عدم توجه به لیاقت و استعداد افراد ، احاله کارهای‌مهم به اشخاص نا آزموده ومداخله نظامیان‌را در امورمالیه مملکت وبی‌قیدی بکار تعلیم وتربیت عمومی راگناهی بزرگ میشمارد.

اودرترجمه کتاب کلیله ودمنه از زبان پهلوی رنج بسیار کشید و فصولی برآن افزود وبا ترجمه وتألیف این کتاب از زبان حیوانات مظالم حکومتها ومفاسد اجتماعی عصر خود را آشکار کرد .

وی در یکی از آثار خود نشستن خدا به عرش واینکه هنگام‌صعود پیغمبر بمعراج فاصله او با خدا باندازه دو کمان بوده و نظیر این عقایدرا بباد سخریه و استهزا میگیرد و میگوید « خدا باتمام قدرتی که داردچرا بندگان خود را بیمار و مریض یا دچار انواع بلاها مینماید، خدا چگونه به انسان تکلیف میکند تا به آنچه که مورد قبول عقل نیست ایمان آورد وتصدیق کند یا چگونه شیطان برخدا غالب شده عده‌ای از مردم رامطیع خود نمود .» به این ترتیب ابن‌مقفع نه‌تنها بدین اسلام بلکه بکلیهٔ ادیان ومذاهب بدیدهٔ تردید واعتراض مینگریست ودر اثرآزادی فکروشجاعتی که‌درابرازنظریات خود نشان داد درجوانی بنام بی دینی و زندقه به امر منصور عباسی کشته شد وبه‌این ترتیب چراغ عمریکی ازمتفکرین عالیقدر ایران برای همیشه‌خاموش شد.

ابن ابی العوجاء

این مرد نیز از زنادقه ودارای افکارمادی است «چنانکه‌اشاره به کعبه‌نموده‌خطاب‌به‌امام‌جعفرصادق می‌گوید :الی‌کم تدوسون بهذاالبیت و تلوذون بهذاالحجر و تعبدون هذا البیت المرفوع بالطوب‌والمدرو تهرولون‌حوله ه‌رولة‌البعیراذانفر الان من‌فکر فی‌هذاعلم انهذا فعل‌سفیه غیرحکیم ولاذی نظر فقل فانت‌راس هذاالامر

وابوبکر راسه و نظامه (۱)

ابن ابی العوجا برای مبارزه با اسلام چهارهزار حدیث دروغ در احادیث پیغمبر وارد کرد و بهمین جهة بقتل رسید.

با اینکه نظریات فلسفی مسلمین غالبا از عقاید یونانی سرچشمه گرفته معذلك بین آنها کسانی دیده میشوند که آراء فلسفی مستقلی از خود ابراز داشته‌اند.

محمد زکریا

محمد بن زکریای رازی از دانشمندان ایرانی، متوفی بسال ۵۲۹ طبیب و فیلسوف رافضی است؛ که جهان را مرکب از ۵ گوهر ازلی میدانست:

عقل فعال، روح، ماده، مکان و زمان. بنظر او **زمان و مکان حرکت و جسم، بی‌نهایت و قدیم است و زمان جوهری است دونده و بیقرار.**

«زکریای رازی دارای عقاید مادی و از اصحاب هیولی است و هیولی را دارای اجزاء بسیط و ذی ابعاد میدانست و در کتابی که تحت عنوان «کتاب فی المدة وهی الزمان وفی الخلاء والملاء وهما المکان» نوشته آشکارا میگوید **عقل نمی‌پذیرد که ماده و مکان آن ناگهان، بدون اینکه سابقا ماده یا مکان موجود باشد بوجود آید چون همواره هر چیز از چیز دیگر پدید میآید و ابداع محال است»** (از عرفان و اصول مادی اثر تقی ارانی)

رازی بعلت ابراز این عقاید تکفیر شد و بسیاری از آثارش دستخوش نیستی و فنا گردید، در مقابل نظریات مادی رازی عده ای نظیر ناصر خسرو علوی و بوعلی سینا بمخالفت برخاستند.

امام غزالی محقق و فیلسوف اسلام در قرن یازدهم و ابن رشد اندلسی آراء و نظریاتی ابراز کرده‌اند که از وسعت نظر آنان حکایت میکند ـ

(۱) تا کی این کشتزار را لگد میکنید و به این سنك پناه میبرید و این خانه‌ای که از سنك و گل ساخته شده میپرستید و مانند شتر فراری پیرامون آن میدوید هان براستی هر که در این بیندیشد داند که اینکار کار نادان نابخرد است تا کار مرد صاحب نظر، پس پاسخ گوی چه تو در راس اینکاری و پدرت نیز پیشوا و مایه نظام آنست.

ابن رشد مسئله بقای روح و عالم عقبی و حشر و نشر را انکار میکند و در منظومه فلسفی خود بوجود اسراری که بالاتر از عقل باشد قائل نیست وی میگوید «... غیر از پاداشی که انسان از اعمال خود در دنیا می بیند جزا و سزای دیگری نیست..» در جای دیگر میگوید «از جمله چیزهای بی‌اساس خطرناك یکی این است که آدمی اقدام بعمل نیك میکند که در آتیه به او جزا و پاداش داده خواهد شد، پس مطابق این عقیده خود عمل نیك ذاتا پسندیده نیست چه انسان برای این ترك لذات جسمانی میکند که چندین برابر آن باو عوض خواهد رسید عرب برای این خود را در دهان مرك میاندازد که از یك هایله و مصیبت بزرگی خود را خلاصی بخشد، یهود برای این از خوردن مال غیر پرهیز میکند که در مقابل آن عوض خواهد یافت ـ سپس میگوید این حرفهای بی اساس در مردم خصوصا اطفال خیالات باطل و زیان بخشی را تولید میکند چه بسا اشخاصی که به این اوهام عقیده ندارند و پیرامون بدی و فساد هم نمیگردند ابن رشد چون عقل را بالاتر از دین میدانست فقها در تکفیر او تردید را جایز ندانسته دستور دادند تا آثارش را در آتش بسوزانند.

ابوالعلای معری

افکار و آراء فلسفی در شعر و ادبیات عرب نیز راه یافت چنانکه ابوالعلای معری (۹۷۳ـ۱۰۵۸) که در قرن دهم میلادی میزیسته مردم روی زمین را به دو دسته تقسیم میکند یکی آنها که عقل دارند و دین ندارند دیگر آنها که دین دارند و عقل ندارند اثنان اهل الارض ذو عقل بلا ـ دین و آخر دین لا عقل له ـ ابوالعلا ضمن قصیده‌ای چنین میگوید:

« این مذاهب وسائلی است که دنیا را در کف رئیسان میاندازد، بیدار شو ای گمراهان، دیانت شما فقط نیرنگی است از پیشینیان منظورشان این بود دارائی جهان را گرد کنند، بدست آوردند و تلف شدند و زشتکاری هم با آنان مرد ـ شریعتها میان ما کینه‌هائی برپا کرد و اشکال گوناگون دشمنی را برای ما گذاشت انسان ذاتا کارهای نکو را برای اینکه خیر است و نکو انجام میدهد نه بخاطر ثواب.

ابوالعلاء درمقابل پرسش یکی از شاگردان خود بنام ام عمرو راجع بدنیا و معاد چنین میگوید:

اتترك لذة الصهباء عمداً لما وعدوك من لبن وخمر
حياة ثم موت ثم بعث حديث خرافة يا ام عمرو

آیا لذت می‌را بعمد ترك میکنی چون شیر وشراب بهشتی بتو وعده شده است ـ زندگی ، بعدمرك وسپس رستاخیز از داستانهای موهوم است ای ام عمرو

چنانکه دیدیم معری یکی ازدهریان و زنادقهٔ عصر خویش بود بهیچ دین ومذهبی معتقدنبود ومذهب را وسیله حکومت وفرمانروائی ثروتمندان میدانست ، دردیوان لزومیات و در رساله غفران یابهشت و دوزخ باطرزی شیوا ودلپذیر اعتقاد بروزرستاخیز ، عرصه محشر، جن وپری ،شیطان وعقیده به شفاعت را بیادسخریه واستهزاء گرفته.

بعضی ابوالعلای معری را بمناسبت افکار آزاد ونظریات فلسفی که در نثر اودیده میشود فیلسوف شعرا وشاعرفلاسفه میخوانند وی حکومت عقل را برحکومت رهبران وپیشوایان ترجیح میداد ومیگفت« **جمعی را می‌بینم که شب و روز در انتظارند که پیشوائی ظهور کند و آنان را براه راست هدایت نماید وحال آنکه پیشوائی جز عقل سراغ نداریم وخوب است که همه اورا فرمانبری کنیم.**»

بهشت و دوزخ اثر معری ترجمه داناسرشت

تصوف در اسلام

ازآغاز قرن هشتم میلادی درایران و بعضی ازممالك اسلامی نوعی مبارزه منفی بصورت تصوف علیه دستگاه خلافت و روحانی نمایان عصرظاهر گردید رهبران و پیروان این افکار که بیشتر از طبقات متوسط و ستمکش اجتماع بودند چون در خود قدرت وتوانائی مبارزه علنی ومثبت را نمیدیدند از راه مبارزه منفی پا در میدان نهادند .

وباآنکه بصورت ظاهرخود را وابسته به اسلام وطرفدار دین معرفی میکردند ، درعمل باتبلیغات ومعتقدات خویش تیشه بریشه بسیاری ازاصول و عقاید مذهبی میزدند. و مسلك خود را اصل و رسوم شرعی را فرع میخواندند . پیروان این منطق دربصره ، کوفه ، بغداد وبعضی ازشهرهای

ایران، افغانستان، هندوستان ومصر با معتقدات مشابهی ظهور کرده وعلیه دستگاه دین ودولت برخاستند.

دکتر تقی ارانی علل مادی ظهور تصوف رادردوره اسلامی بدین نحو بیان میکند «... فشار بنی امیه وتجمل پرستی آنها ،جنگهای پی درپی وگسستگی فکری که تحت تاثیر این عوامل دراسلام آن زمان پیدا شده بود یکدسته (مخصوصا دسته‌ای را که اسلام مخالف با منافع مادی آنها بود) نسبت باسلام بدبین کرده بود ، ایندسته چون علاج مادی درمقابل نمیدیدند در لباس عرفان شروع بمخالفت کردند ... یك متفکر مادی میتواند با فکر منطقی خود پیش بینی کند که درقلمرو عباسی باختصاص میان طبقه‌ای که میخواهد خود را اززیربار خلفاء خلاص کنند ولی بواسطه عوامل اجتماعی قدرت اقدام عملی را ندارند بایستی عقاید عرفان بار شیوع پیدا کند ولی متوازی باآن درممالکی که میخواهند با اقدام وعمل اززنجیر خلفا خلاص شوند بایستی عقاید مادی بیشتر رواج داشته باشد وهمین طورهم بود. تاانقراض بنی عباس (٦٥٦هجری) دوسلسله عقاید متوازی با هم تشکیل میشود ، از یکطرف عرفان و اصول ایده آلیسم در مراکز ناامید ومایوس وازطرف دیگر افکارطبیعیون وزنادقه وفلاسفه درممالك دورازمرکز یااقوام مغلوب غیرعربی که بتحصیل استقلال امیدوارند ... طرفداران عرفان ازطبقه دوم بودند وچون در مقابل فشار خلفا در خود قدرت قیام نمی‌دیدند درگوشه خانقاهها بهم اسرارهم را میگفتندوازترس استبداد پیش عموم ساکت بودند وخودرامخزن اسرارنهانی میدانستند ومیگفتند:

هر که را اسرارحق آموختند ـ مهر کردند ودهانش دوختند . این طبقه متوسط عرفان مآب که درحقیقت به اصول عقاید اسلام پشت پازده بودند... تامدتی متواری ومخفی عقاید خودرا ترویج میکردند، برای ما طرفداران مکتب مادی مهم این نیست که اسم و محل یك صوفی را بدانیم بلکه باید توجه کنیم چه دسته از مردم این فکر را پذیرفتند ، مهم اینستکه تودهٔ دهقان باین عقیده متوجه شده است و طرفداران عرفان در دهات زیاد بوده است .

(عرفان واصول مادی)

دومینیك سوردل نویسندهٔ کتاب اسلام در توصیف این جماعت چنین مینویسد«...صوفی درآتش عشق‌میسوزد، جزادراك وحدت الهی اندیشه‌ای ندارد و در برابر خدای واحد به یگانگی خود پی‌میبرد ودر پایان خلسه وجذبه شخصیت عارف ناپدید میشود ودرذات خداتجلی‌میکند (فنای‌فی‌الله، بقای فی‌الله) «من آنکسی شده‌ام که اورا دوست دارم وآنکه اورا دوست دارم بصورت‌من درآمده است، مادوروحیم که دریك بدن‌حلول کرده‌ایم.»

حلاج- انامن‌اهوی ومن‌اهوی انا — نحن روحان حللنا بدنا
و اذا ابصرتنی ابصر ته — و اذا ابصرته ابصرتنا
دیدم بسی بخویش‌وندیدم بغیر یار — کردم‌بخویش‌جلوهٔ‌معشوقی‌اختیار

حالت جذبه چون دست دهد معرفتی لدنی و الهامی که از علم‌رسمی جداست و برآن برتری دارد پدید میآید **این اکتساب باطنی واقعیت، مقام‌صوفی‌را ازمقام پیغمبر که وسیلهٔ‌الهام‌است بالاتر میبرد ....** صوفی چون در درون خود خدارا میجوید اورا میابد آداب ورسوم‌شرعی را از فروع مسلك خویش میداند.... ونیت را بالاتر از عمل میشمرد وبی آنکه بنیاد قانون را درهم بریزد فکر ونیت خود را از آن بالاتر میبرد. با این کیفیات چون علم عرفان با تعلیمات دینی و رسمی مخالفت مینمود پیروان آن بنام‌زندقه به‌آزار مردم‌گرفتارآمدند (زندیقان درآغازمانویان را میگفتند وسپس رافضیان و بیدینان را)... شخصیت حلاج ذروه اعلای عرفان مسلمان را نشان میدهد ... محاکمه حلاج از تناقض تصوف وقانون اسلام پرده برمیگیرد واین راز پنهانی را آشکار میکند...»

خلاصه حلاج بعلت ابراز این عقاید بسال ۹۲۲ میلادی دربغدادبدار آویخته‌شد (باید دانست که منظور حلاج درحقیقت دعوی خدائی نبودبلکه اووهمفکرانش میخواستند اختلاف صانع و مصنوع را انکار کنند وازاین راه قدرت خلفا را متزلزل سازند.)

اهل تصوف به فرق و دستجات مختلفی تقسیم شدند که فرقه اتحاد، عشاق وواصیله از آنجمله‌اند.

حسن رازی در کتاب تبصرةالعوام که در نیمه اول قرن هفتم هجری

برشته تحریر در آورده در توصیف فرقه واصیله چنین مینویسد:

«فرقت‌چهارم ازصوفیان ایشان‌را (واصیله) خوانند، گویندماواصلیم بحق نماز وروزه وزکوة وحج واحکام دیگر از بهرآن‌نهاده‌اند تاشخص اول‌بدان مشغول شود و تهذیب اخلاق حاصل کند واورا معرفت حق حاصل شود و چون معرفت حق‌حاصل شود واصل بود، بحق رسیده باشد و چون واصل شد تکلیف از او برخاست و هیچ چیز از شرایع دین بروی واجب نبود و جمله محرمات ازخمر وزنا ولواط بروی حلال بود و کسی‌را بروی اعتراضی‌نبود.»

www.adabestanekave.com

فصل شانزدهم

فرق اسلامی

پس‌ازرحلت‌محمد بن‌عبدالله(ص)برسرجانشینی اوبین‌مسلمین‌اختلافاتی پدیدآمد، عده‌ای بخلافت ابوبکر رضایت دادند وبعضی بهواخواهی‌علی‌ع برخاستندازاین‌دسته‌برخی که‌بنام «خوارج»معروفند باداوری وحکمیتی که درجنگ صفین بعمل‌آمد مخالفت کردند وبا حکومت‌شروع بمبارزه‌نمودند بعدها خوارج بچند فرقه تقسیم شدند وبمخالفت خود باخلفای اموی ادامه دادند و عده‌ای از آنان هنوز در افریقای شمالی ، طرابلس و زنگبار باقیمانده‌اند .

این فرقه سیاسی درباره خلافت عقیده داشتند که خلیفه باید بطور آزاد از بین بهترین افراد مسلمین انتخاب شود ، تجمل را حرام میشمردند و پاره‌ای از آیات قرآن را بیهوده دانسته و معتقد بودند که صفای ذهن وپاکی نیت برادای نماز تقدم دارد .

در کتاب الملل والنحل علت ظهور مذهب شیعه‌را درایران بدین‌نحو تفسیر میکند « ... ایرانیها قومی بودند دارای مملکتی وسیع ... تاآنجا که‌خود را ... آزادگان وسایرین‌را بنده میخواندند، چون برنج و زوال دولت خود بدست عرب که پیش از ایشان بیقدر ترین اقوام بودند دچار گردیدند، این پیش‌آمدرا بسی‌ناگوار یافتند.... ابتدابقصد اسلام بجنگ

برخاستند و بریاست امثال سنباد ،استادسیس و مقنّع قیام کردند و چون دیدند این‌تدبیر موثر نیفتاد گروهی از ایشان اظهار اسلام کردند وبا ابراز محبت بخاندان رسول‌الله بتشیع گرویدند و ظلمی را که بعلی بن ابیطالب وارد آمده بود-شنیع- شمردند و شیعه را براههائی مختلف بردند تاایشان را از اسلام خارج کردند . »

(نقل از کتاب خاندان نوبختی نوشته عباس‌اقبال)

تشیع

مذهب شیعه چنانکه گفتیم مولود یك هدف سیاسی است به‌این‌معنی که‌پس‌ازمحروم کردن‌علی‌ع‌ازخلافت عده‌ای برای تامین خلافت موروثی درخاندان علی بمخالفت بابنی امیه‌قیام کردند وبعدها بصورت یك فرقه مذهبی تظاهر کردند .

علمدار این نهضت ایرانیان بودند که از نخوت اعراب و سالوس و ریای دستگاه خلافت ناراضی بودند، بهمین مناسبت ، برای اجرای مقاصد سیاسی خود ومخالفت با حکومت عرب گرد علی‌ع حلقه‌زدند واعلام کردند که حق رهبری بعداز پیغمبر فقط باعلی وفرزندان اوست.

در زمان خلافت بنی‌عباس **مذهب شیعه** بچندین فرقه تقسیم شد که ازآنجمله**زندیه، اثنی عشریه ، اسمعیلیه و فاطمیه**را میتوان نام‌برد .

در میان فرق نامبرده فرقه اسمعیلیه که بجای امام موسی‌ع اسمعیل فرزند امام جعفر را مبعوث به‌امامت میدانند، در حیات سیاسی و اجتماعی ایرانیان واعراب تاثیری‌فراوان باقی گذاشتند وچون‌درعقایددینی وسیاسی خود متعصب‌بودند بنام باطنیه نیز مشهور شده‌اند.

دمینیك سوردل در توصیف اینجماعت مینویسد « ... شریعت، برای اسمعیلیه وسیله تعلیم و تربیتی است که ارزش نسبی یاموقت دارد، قرآن نیز هنگامی معتبر است که معنای باطنی آن بوسیله تفسیری بسیارمستعار بدست آمده باشد ، اسمعیلیه با تبدیل وتغییر اصول دین اسلام وتجاوز از آن موفق شده‌است که حقیقت نسبی کلیهٔ ادیانی‌را که مانند‌اسلام‌مستعدتفسیر میباشند بشناسد . »

در عمل کسانیکه مایل بودند وارداین مسلك شوند مراحلی راطی میکردند ، این فرقه- نه تنها با اقدامات سیاسی و اجتماعی خود ، بلکه

بانفوذ منطق خود در فکر و ادبیات عرب تاثیری عمیق بافی گذاشت.

فرقه اسمعیلیه که آنها را باطنیه نیز میگویندعقیده دارند که قرآن و احادیث دارای ظاهر وباطنی است ، ظاهر بمنزله پوست وباطن بمنزله مغز است و در وصف (خدا) میگویند که نه موجود است نه معدوم، نه‌زنده است نه‌مرده، نه‌قادر است نه‌عاجز نه‌عالم‌است نه‌جاهل... این جماعت عقیده داشتند که عیسی مرده را زنده نمیکرد بلکه دلهای مرده را باگفته‌های موثر ودلنشین خود زنده میکرد ، آنها تعالیم وتکالیف ظاهری رابرخلق واجب نمیدانند ومیگویند مراد از نماز اطاعت از مولا ومقصود اززکوة کمك بمحتاجان است .

فاطمیه

از فرقه **فاطمیه** نیز چندین فرقه منشعب شده است که از آنجمله است فرقه دروزیه که خلیفة الحکیم را پس از مرگش خدا دانستند... و دیگر فرقه بصیریه که افکارشان با عقاید اسمعیلیان بسیار نزدیك است .

فرقه‌وهابیه

یکی از تازه ترین نهضتهای مذهبی در عالم اسلام نهضت فرقه وهابیه است که ازمحمدبن عبدالوهاب که‌درسال ۱۱۱۵هجری درنجدتولدیافته پیروی‌میکنند؛وهابی‌ها به‌بسیاری ازبدعتها ومقررات‌معمول‌عالم اسلامی پشت‌پازده‌اند، از جمله،آنان مراسم تشییع جنازه ، سوگواری برای اموات مسلمین را حرام میدانند و هرگز از ارواح پیغمبران، ائمه وغیره‌برای بهبود حال‌خویش استمداد نمیجویند ومیگویند آنان دردنیا وآخرت کوچکترین تاثیری دراحوال مردم‌ندارند، همچنین این جماعت از القاب وتشریفات واحتراماتیکه برای پیغمبر وائمه قائلند بیزاری وتبری میجویند واحترام بمقبرهٔ پیغمبر وائمه‌را حرام‌میدانند و بپا کردن بنا و دستگاه ضریح را برای قبور مقدسه در حکم بت پرستی دانسته بتخریب آنها فتوی میدهند.

بدون شك یکی از جهات مبارزه وهابیها با زائرین بیت‌الله‌الحرام روی همین منطق بوده است.

قسمتی از اصول عقاید فرقه‌وهابیه امروز در عربستان سعودی‌طرفدارانی دارد.

دیگر ازجنبشهای نوین اسلامی جنبش‌بابیه است که‌درسال ۱۸٤٤ میلادی بوسیله میرزا علیمحمد باب اعلام گردیده است ، این فرقه بسیاری از قوانین ومقررات اسلامی را حذف کرده و قواعد تطهیر را از بین بردند وازنظر اجتماعی مسلك خود صبغه افکار تجددخواهی دادند ، پیشوای‌این راه درسال ۱۸۵۰ محکوم بمرك گردید ، پس ازاو مذهب بهائی بدست یکی از پیروان باب بنام بهاءاله (متوفی بسال ۱۸۹۲ میلادی) تاسیس گردید.

www.adabestanekave.com

فصل هفدهم

مناظری از تمدن اسلامی

دموکراسی اسلامی بکجاانجامید

بطور کلی خلفای راشدین به اصول جمهوریت و دموکراسی اسلامی توجه‌داشتند و به‌افکار و نظریات مردم احترام میگذاشتند چنانکه علی(ع) دردعوائی که علیه یکنفر اقامه کرده بود شخصا درمحکمه‌حاضر شد ودلائل‌حقانیت خود را اعلام داشت ، درتاریخ تمدن‌اسلام نوشته شده که«پادشاه‌نصرانی غسان‌بعدازقبول اسلام برای ملاقات عمر بمکه‌آمد ، یکروز،اتفاق افتاد که عربی غفلتاً به اوتنه‌زد پادشاه درغضب شد و او را زد ؛ عرب شکایت نزد خلیفه برد پس ازرسیدگی حکم‌شد که‌پادشاه قصاص شود و عرب مذکور هم اورا بزند پادشاه از این حکم متحیر شد وگفت ای امیرالمومنین آیا میشود یك‌آدم عادی بطرف پادشاه دست‌دراز کند ؟ خلیفه گفت قانون‌اسلام همین است ، دیانت اسلام نه برای هویت و شخصیت امتیازی قائل است نه برای درجه ومقام...»

درحالیکه اسلام مردم را به‌برادری وعدالت فرا میخواند درممالك همجوار جزیرةالعرب اصول استبداد مطلق،اختلاف شدیدطبقاتی ومقررات دشوار«کاست» حکومت میکرد واحدی را یارای آن‌نبود که ازمقررات و مشاغل اباء واجدادی خود قدمی فراتر گذارد وباسایرطبقات همراهی وهمقدمی نماید .

درمصر نیز اختلاف طبقاتی شدیدی‌وجودداشت، پس‌ازآنکه‌عمروعاص مصر را بتصرف درآورد ضمن نامه‌ای بعمر نوشت « در اینجا مردمانی زندگی میکنند که‌گوئی فقط برای این‌خلق شده‌اند که مثل زنبور عسل بنفع دیگران‌کار کنند وازثمرهٔ کار خودشان بهره‌مند نشوند...»

این‌خصوصیات وعوامل اجتماعی دیگر سبب گردید که‌ملتها درمقابل حمله‌مسلمین ، چندان‌پایداری نکنند ولی بعدها نقض دموکراسی اسلامی، تشدید روزافزون‌اختلافات طبقاتی ؛ تعیش و خوشگذرانی خلفا و پیشوایان دین وعدم‌توجه آنها بمبانی اسلامی ، اهانت بملل‌غیرعرب واطلاق نام‌برده و کنیز به‌آنان ، انتشار آراء فلسفی یونانیان در بین ملل اسلامی و علل اجتماعی واقتصادی دیگر سبب گردید، که‌جمعی ازصاحبنظران‌وآزادمردان ایرانی بکمك مردم ناراضی باحربه دین وسیاست مقدمات رهائی خود را ازقید حکومت عرب فراهم‌سازند و درمقام احیاء دین و زبان و سنن ملی خود برآیند .

تفتیش‌عقاید وافکار

برخلاف عقیده کسانی که میگویند درعصر حکومت عباسی مردم‌درعقایدوافکارخودآزادی‌داشتنددلائل زیادی نشان‌میدهد که تفتیش‌عقایدوافکاردرآنعصر نیز بحد کمال‌وجودداشته است«مامون‌شنیده‌بود که ده‌نفردربصره‌زیست میکنند که‌بکیش مانی‌وبه‌نور وظلمت معتقدند آنهارا نزد خود احضار نمود. یك‌یك را خواند وامتحان کرد ازهر که پرسید دین‌توچیست‌جواب داد اسلام ، صورت مانی را بآنها نشان داد، وادارشان نمودبه‌آن تف‌اندازند چون خودداری کردندآنهارا کشت»

در ربیع‌الاول سال ۲۱۸ مأمون بدستیاری مشاورین معتزلی دیگر خودحکمی صادر کرد که بموجب‌آن عمال دولت، قضاة ومحدثین را تحت آزمایش ـ (که درآن زمان «محنه» میگفتند)ـ می‌آوردندتاکسانی که بمخلوق بودن قرآن عقیده دارند باقی باشند و مخالفین را از کار برکنار کنند ـ پیروی ازین روش دردوران خلافت معتصم شدت گرفت تا جائی که معتصم **امام‌احمدبن‌حنبل** را که درعقیده‌خود پافشاری‌میکرد درسال۲۱۹ مدت سه روز درحضور جمعی بترك رأی خود مجبور کرد و با مخالفین به‌بحث

ومناظره واداشت چون نتیجه‌ای‌ازکارخود نگرفت‌فرمان داد تا اورا آنقدر تازیانه زدند که امام حنبل بیهوش افتاد و پوست بدن او برآمد چون از اعتراض پیروان امام حنبل بیم داشت از کشتن اوصرفنظر کرد و ... فرمان داد تا اوراحبس کردند .

محاکمه افشین ـ یکی از محاکمات تاریخی این دوره محاکمه افشین سپهسالار کل لشکرهای معتصم است ، این سردار ایرانی را بنام تمرد وتوطئه علیه حکومت عباسی به دادرسی خواندند و وی را بگناهان زیرین متهم ساختند :

گناه اول ـ دونفرخانه‌ای راکه درآن بت وبت پرست بود خراب کردند و بتها را شکستند و خانه را مسجد نمودند یکی امام مسجد و دیگری موذن شده بود ، افشین چون بر این حادثه آگاه شد ، هر یك را هزارتازیانه نواخت ودرقبال این اتهام گفت که میان من وپادشاه سغد عهد وپیمان بود که مردمرادر کیش خودآزاد گذاریم، امام وموذن تعدی کردند من آنها را مجازات کردم زیرا آزادی دیانت برعهدهٔ من بود .

دومـ در خانه او کتابی یافتند که بزر و گوهر مزین ومرصع بود درآن کتاب عبارات کفردرج شده‌بود ، او دفاع کرد که چنین کتابی دارم متضمن آداب ایرانی و حکم و پندهای پارسی ، من از ادب آن بهره‌مند میشوم و بکفر آن اعتنا نمیکنم احتیاج هم ندارم که زر و گوهر و دیبای آنرا بفروشم، آن کتاب مانندکلیله‌ودمنه و کتاب مزدك است که امثال آنها درمنزل قضات وروحانیون میباشد وهیچکس برآنها اعتراض نمیکند .

سوم ـ متهم بود که گوشت حیوان سر بریده را نمیخورد بلکه حیوان‌را خفه کرده . وسپس ازگوشت آن تناول میکند افشین چنین تهمتی را تکذیب کرد .

علاوه‌برآنچه گفته شد ویرا به توطئه علیه حکومت عباسی‌و کوشش درراه استقرارحکومت ایرانی درسراسرحوزه اسلامی وغیره متهم کردند بااینکه بادلائلی‌چند،این‌تهمتهارانارواخواند،بدفاع‌اووقعی ننهادندزندانیش

کردند وآنقدرنان وآب باوندادند تا جان داد سپس‌تن اورا بدارآویختند وجسدش راآتش زدند .

بافشاردستگاه‌حکومت، ایرانیان وحتی‌اعراب ازاعلام‌معایب‌حکومت عباسی‌دست برنمیداشتند، ابن‌ابی‌العوجا، صالح بن عبدالقدوس ، یونس‌بن ابی‌فرود وجمعی دیگربا اشاعه افکارزنادقه وابرازنظریات‌خود به تزلزل بنیان خلافت وبیداری ملل اسلامی کمك کردند ، بیشترزنادقه از موالی و ایرانیان بودنددرآن دوره نیزهر کس علیه‌حکومت وقت سخنی میگفت و از سالوس وریای روحانی نمایان لفظی بر زبان میراند به تهمت زندیق تعقیب میشد و بطرزی وحشیانه کیفرمیدید با اینحال گوستاولوبون عقیده دارد که ازقرن هشتم تا دهم میلادی یعنی دردوره‌ای که دراروپا تعصب و جاهلیت حکومت داشت درممالك اسلامی بازارعلم و دانش بی‌رونق نبود واهل علم درابراز عقاید طبیعی وفلسفی چندان محدود نبودند تا جائیکه « دراکثرمباحثات مذهبی وعلمی بغداد ، نمایندگان هر مذهبی ازیهود و نصاری وهنود وگبر ودهری درآن شریك بودند ... تمام نمایندگان فرق مذکوربا کمال‌آزادی نطق‌میکردند وبیانات هر کدام با کمال تامل وغور شنیده میشد وفقط تقاضائی که ازآنها میشد این بود که مراقب باشند که‌در بیانات خود ؛ بمدارك و اسناد مذهبی توسل نجویند ، بلکه مباحثاتشان متکی بدلایل‌و براهین عقلی و منطقی باشد . » وی معتقد است که این پایه ازدموکراسی‌دراندلس وصقلیه بطرزی بارزتروجود داشت ـ بااینکه گفته‌های گوستاولوبون راجع بدموکراسی اسلامی‌اغراق‌آمیز بنظرمیرسد معذلك نباید فراموش کرد که درممالك اسلامی دموکراسی ، آزادی فردی واجتماعی‌وفرهنك ودانش عمومی بمراتب از کشورهای‌آنروز اروپا بیشتر بوده است .

تعصب مسیحیان نسبت بمسلمین

باوجودارفاق‌وتساهلی که‌مسلمین‌دراسپانی‌وبعضی‌از ممالك‌مفتوحه‌روا میداشتند، پس‌ازچندقرن، دراثر عنادوتعصب کشیشهاوتحریك‌افکارملی‌ونژادی‌جنجال ومخالفت‌شدیدی‌علیه مسلمین‌دراسپانیابوقوع پیوست‌وپیشوایان‌دین‌بقتل‌پیرو جوان ومردوزن مسلمان فتوی دادند تااینکه فیلیپ دوم‌بفرمان پاپ‌بوضعی

ناهنجار فرمان اخراج مسلمین را از سرزمین اسپانیا صادر نمود ، لیکن قبل‌ازآنکه مسلمین موفق بفرارشوند سه چهارم‌آنها بحکم‌کلیسیا درخاك وخون غلطیدند و کسانی که جان خود را با هول وهراس ازخطر مرگ نجات دادند بعد ها بدستور محکمه تفتیش عقاید جملگی محکوم به اعدام گردیدند ـ بعدازفیلیپ دردوران‌زمامداری فردیناند ، شارل پنجم وفیلیپ دوم مسلمین در فشارو محدودیت فراوان زیست میکردند درطول اینمدت قریب ۳ میلیون مسلمان ازدم تیغ تعصب وجاهلیت گذشتند .

بعد ازاخراج مسلمین که مردمی مطلع و اهل حرفه وصنعت بودند ، دراداره‌امور کشوری سستی ورکودی محسوس،آشکارشد ، جمعیت مادرید ازچهارصدهزار به دویست‌هزارنفررسید، موسسات صنعتی بسرعت‌روبتعطیل رفت وبطوریکه درتاریخ تمدن اسلام نوشته شده در اشبیلیه که از برکت اقدامات مسلمین ۱۶۰۰ کارخانه دایربود و ۱۳۰ هزارکارگردرآنجامشغول بودند فقط سیصدکارخانه باقی ماند و درطلیطله از ۵۰ کارخانه پارچه بافی فقط ۱۳ کارخانه باقی ماند .

دراثرتعطیل مؤسسات صنعتی ، رکود بازارتجارت، عدم توجه بکار ودانش ورواج بازارتعصب وجاهلیت کوکب اقبال ملت اسپانیا راه افول پیمود تا جائیکه درقرن ۱۸ وقتیکه در (سقوبیه) یك کارخانه پارچه‌بافی تاسیس گردید برای‌اداره فنی‌آن‌دست نیاز بسوی کشور هلند دراز کردند.

میتوان گفت‌محکمه تفتیش عقاید جزتوراة ، وانجیل کتابی برای‌ملت اسپانیا باقی‌نگذاشت این درجه ازانحطاط مدتها ملت اسپانیا راازکاروان تمدن عقب راند وزمینه رابرای مداخلات استعماری فراهم گردانید ودامنه این مداخلات تا نیم قرن پیش ادامه داشت.

پس از بر افتادن خلافت بغداد هریك از ملل اسلامی با سرنوشتی روبرو شدند ، مصردرتحت فرمانروائی ترکان عثمانی قرارگرفت وبعدها سیاست شوم استعماری انگلستان در این کشور باستانی سایه افکند ، هندوستان، ایران وسایرممالك اسلامی‌آسیا پس ازتحمل‌لطماتی که دراثر حمله مغول‌وتیمورمتوجه آنان گشت‌باخطر خانمانسوز سیاست‌استعماری‌انگلستان روبروشدند وهنوز درزیرپنجه استعماردست وپا میزنند .

فرهنك اسلامی

بین‌رحلت محمد(ص) درسال ۶۳۲ وشکست‌اعراب‌درپواتیه (۷۳۲) یعنی‌طی‌یکقرن‌اعراب موفق گردیدند که تمام‌ممالك‌افریقائی‌ساحل مدیترانه واسپانیا و کشورهای آسیائی را تاهند متصرف‌شوند .

قوم عرب‌درنتیجه‌نزدیکی وتماس باملل‌متمدن، کم کم به‌امورفرهنگی علاقمند شد ، تاجائی که **المنصور** دستورداد که کتب‌یونان‌را بعربی‌ترجمه کنند و هارون الرشید روش او را تعقیب کرد و برای شارلمانی ساعت زنگداری فرستاد که غربیان آنرا هشتمین عجایب عالم دانستند در زمان مامون نیز بعلت مساعدت شرائط اجتماعی فرهنك اسلامی درطریق کمال پیش‌رفت وپس‌ازآنکه برمیشل سوم غلبه یافت یکی از شرایط صلح را تحویل یك‌نسخه ازتمام کتب یونانی‌قرارداد .

درنتیجه این‌جنبش فرهنگی بسیاری ازکتب سودمند علمی وفلسفی یونان بعربی ترجمه شد ، پس‌ازآنکه اعراب‌بزبان یونانی آشنا شدند کار ترجمه‌وانتقال فرهنك‌یونانی تسهیل گردید. دراین‌دوره‌غیراز دانشگاههای مهمی نظیر دانشگاه قاهره ، بغداد ، قرطبه ، طلیطله وسائل مطالعه و تحصیل برای طالبان علم تاحدی فراهم بود یعنی درجوار سازمانهای‌علمی به‌اندازهٔ کافی کتابخانه ، رصدخانه ... وجود داشت ،چنانکه دراندلس ۷۰ کتابخانه عمومی موجودبود و درقرطبه‌بگفته مورخین اسلامی‌در کتابخانه الحاکم ۶۰۰ هزار جلد کتاب وجودداشت که ۴۴جلدآن‌مخصوص‌فهرست کتابخانه بود ، دیگر از مختصات فرهنك علمی اسلامی توجه بمشاهده و تجربه وتحقیقات علمی است .

مسیو«سدی‌یو» دراین‌باره مینویسد « درتعلیمات دارالعلم بغداد چیزیکه‌نهایت مهم بوده این‌است که طرزاستدلال‌آنها کاملا مبتنی‌براصول علمی بود یعنی‌اکتشاف امورغیرمعلومه ازامور معلومه ، مشاهده وقایع و

حوادث بطور صحیح ، استخراج علل بوسیله معلومات ، تصدیق و قبول مسائلی که از روی تجربه به‌ثبوت‌رسیده باشد ... این‌طریق مهم که‌محققین عصرما بوسیله‌آن پس‌از سالیان دراز موفق به‌اکتشافات‌و اختراعات مهم گردیده‌اند برمسلمین درقرن نهم میلادی معلوم بوده‌است.»

علوم ریاضی

در رشتهٔ ریاضیات، مخصوصا جبر و مقابله مسلمین پیشرفت شایانی کردند ، مامون عباسی درقرن‌نهم میلادی به محمدبن موسی که از ریاضی دانهای بنام عصر بود دستورداد که کتاب ساده وسهلی برای استفاده‌عموم درجبرومقابله تالیف کندظاهراً پایه گذار علم جبر و مقابله مسلمین بودند وبوسیله آنان بین ملل اروپائی منتشر شده‌است دررشته نجوم نیزمسلمین پس‌ازفراگرفتن اطلاعات علمی‌یونانیان موفقیتهائی کسب‌کردندکه قسمتی از آثار علمی آنان در اثر حوادث وتعصبات مذهبی‌دستخوش فنا شده‌است بااینحال جمعی عقیده دارند که‌بیضوی بودن مدار سیارات وحرکت‌زمین بدورآفتاب ازجمله مسائلی است که‌قبل‌از کپلر و کپرنیك علمای‌اسلام‌آنرا کشف کرده‌اندوزیج معروف‌الفنسی(الفنس‌دهم) نتیجهٔ کارمسلمین‌است .

جغرافیا

در رشته جغرافیا نیز مسلمین تحقیقات گرانبهائی نموده‌اند چنانکه مسعودی در کتاب مروج‌الذهب و ابن‌حوقل درآثارخود درباره اقوام وملل که درشرق‌وغرب درحدود سال ۳۳۰هجری (قرن‌دهم‌میلادی) میزیسته‌اند توضیحاتی‌میدهند وعادات،رسوم، مذاهب، ممالك، صحاری ، جبال، بحار ، تقسیمات ملکی،سلسله سلاطین ، شعب‌قبایل‌وسرحدات،شهرها،قصبات،شطوط‌وانهار، بحار،راه‌ها،فاصله‌آنها باکشورهای همجوار واجناس مهم‌تجاری وسایرخصوصیات‌طبیعی اقتصادی واجتماعی‌این ممالك‌راروشن‌میکنند‌دیگر ازجغرافی‌دانان اسلامی‌ابن‌بطوطه است که ازسال ۱۳۲۵ میلادی شروع بسیاحت کرده و درطی ۲٤ سال از راه طنجه، افریقای‌شمالی،مصر، فلسطین، عراق‌عجم ،قسمت‌شمالی‌عربستان قسمت‌جنوبی‌روسیه. قسطنطنیه ، بخارا، خراسان، قندهارهندوستان،سیلان سوماترا و جاوه ، یعنی ربع مسکون آنوقت رمین راسیاحت کرده‌است.

بطور کلی محققین اسلامی باوسائل ناقصی که درآن ایام در دست

داشته‌اند تحقیقات گرانبهائی نموده‌اند ، ابوالفداء علمای جغرافیای عصر خویش را به ٦۰ تن احصا کرده که اهم آنها اصطخری، ادریسی،قزوینی ویاقوت‌حموی است، نتیجه مطالعات ادریسی وعده‌ای‌دیگر از محققین مدت ۳۰۰سال جزو کتب‌درسی اروپا بود .

فیزیك و شیمی وعلوم دقیقه

در رشته فیزیك وشیمی ، جراثقال وعلوم دقیقه نیز مسلمین نه‌تنهامعلومات متقدمین را فراگرفتندبلکه درسایه تحقیقات ومطالعات خود بر خرمن اطلاعات عصرخویش افزودند .

تا آنجا که دررشته فیزیك‌وشیمی نیزقرنها نتیجه تحقیقات‌دانشمندانی نظیررازی وجابر، مورد استفاده محققین اروپائی قرار گرفته است مسلمین پس ازفراگرفتن اطلاعات دانشمندان یونانی درسایهٔ تحقیقات و مطالعاتی که بعمل‌آوردند بکشف مواد مهمی که یونانیان ازآن بیخبربودند توفیق یافتند که از آنجمله تیزاب سلطانی ، الکل ، جوهر گوگرد ، تیزاب فاروق را میتوان نام برد ، در کتب وآثارجابر و ابوبکرمحمدبن زکریای رازی که پیشوای شیمی دانهای اسلام است‌اطلاعات سودمندی ازتجزیه‌وترکیب مواد که بمنظور کشف اکسیر بعمل‌آمده مشاهده میشود . جابردر کتاب‌خود از جوهرشوره، تیزاب‌سلطانی، نوشادر، سنك‌جهنم، داراشکنه، جیوه‌قرمز نام میبرد وبه بیان و توضیح بعضی عملیات شیمیائی نظیرتجزیه، ترکیب ، تقطیر، انحلال، تبلور،تبخیروغیره مبادرت‌میورزد.

پیشرفت درعلم طب

دررشته‌طب نیزمسلمین پس‌ازاستفاده ازذخایرعلمی یونانیان خود درمقام تحقیق وتجربه برآمدند ـ از میان محققین بیش ازهمه محمدبن زکریای رازی بمطالعات علمی و عملی همت گماشت یعنی غیرازبکاربستن دستور حکمای سلف خود برای معالجه بیماران تحقیقات و تجارب عملی نمود ، در علم تشریح اطلاعاتی داشته و برای اولین بار کتابی بنام علاج‌الاطفال در بیماری کودکان تدوین کرد و دربیماری‌تب،آبله، سرخچه، تبهای بثوری‌آثاری‌تدوین‌نمود نتیجه‌تحقیقات اودر کتاب حاوی الکبیروالمنصوریه جمع‌آوری شده و کتاب اخیر مشتمل بر ۱۰ بساب است تشریح ، امـزجه ، اغـذیه و ادویـه ، حفظ‌الصحه ،

مزنیات بدن ، لوازم حفظ‌الصحه سفر ، جراحی ، سموم ، کلیه امـراض ، غیر از رازی مطالعـات و تحقیقات ابو علی سینا (۹۸۰ - ۱۰۳۷) نیز قرنها مورد استفاده محققین قرار گرفته ، نفیسترین اثر علمی اودر رشته‌طب کتاب قانون است که درآن ازفیزیولوژی ، حفظ‌الصحه، امراض، معالجات و خواص‌الادویه بحث شده است ، در قسمت جـراحی نیر **البقاسس** که از بزرگترین جراحان عرب درقرطبه بود . تحقیقات گرانبهائی کرد و آلاتی بمنظورعملیات جراحی اختراع کرده است ودر کتاب جراحی‌خوددر پیرامون عملیاتی که‌بوسیله چاقوی جراحی‌صورت میگیرد بحث میکند ازقبیل‌جراحی چشم، دندان، فتق ووضع‌حمل، علاوه‌براین ازداغ کردن‌وپاره‌ای معالجات دیگرنیز بحث میکند .

غیرازکسانی که‌نام بردیم جمعی‌دیگرازعلمای اسلامی‌درباره‌بیماریها ومعالجات‌آن‌مطالعات وتحقیقاتی کردند ونظریات‌آنان دررشته‌های‌مختلف مانندآثار وتتبعات رازی تا قرن ۱۷ و۱۸ مورد استفاده محققین اروپائی ودرشمار کتب درسی‌بود.

مسئله‌رعایت حفظ‌الصحه ، امساك درغذا ، پرهیزازخوردن‌مشروبات الکلی، استحمام، واستفاده ازآب‌خوب و هوای آزاد مورد توجه پزشکان بود غیرازادویه مفرده‌مانندسلوس، سنا، تمرهندی، قرمزدانه‌معدنی، کچوله؛ کافور وعنبر. مسلمین به ترکیب ادویه نیز توفیق یافتند و انواع شربتها مشمعات ، اقسام روغن ، مرحم . عرق وغیره را برای معالجه بیماران استعمال میکردند .

به‌این‌ترتیب مسلمین نه‌تنها فرهنك یونانی وبهترین‌اکتشافات کشور های دست‌نشانده را جمع‌آوری کرده و بما انتقال داده‌اند ، بلکه درسایهٔ تحقیقات و مطالعات‌خود دانش عمومی عصرخویش را غنی کردند ، بعقیده پیرروسو اعراب هندسه و فلسفه را ازیونانیان ، علم شیمی را از مصریان دستگاه اعشاری را از هندیان و علم جبر را ازاهالی بابل و سومریها و یونانیها فراگرفتند.

آثار هنری وصنعتی دراین دوره

همانطور که تمدن اسلامی ، حاصل و نتیجه ذخائر علمی وعملی‌قوم‌ایرانی ، یونانی، هندی ، مصری و سایر ملل متمدن آسیائی است، صنایع مستظرفه‌و هنرهای زیبائی که در دورهٔ طولانی تمدن اسلامی ظاهر شده . درحقیقت محصول ذخائرهنری اقوامی است که خیلی قبل‌ازپیدایش‌تمدن‌اسلام به‌امور ذوقی وهنری‌توجه داشته‌اند.

ازروی ابنیه وآثاریکه امروز در دست است بخوبی میتوان بدرجه استعدادملل اسلامی درصنایع مستظرفه، حجاری ، معماری، نقاشی ومهارت آنان درساختن ظروف گلی ، زجاجیات ، خاتم‌کاری، زرگری ترصیع‌آهن وفولاد ، آبنوس‌کاری، کنده‌کاری وغیره‌پی‌برد ، ازروی همین‌آثار و دقت در ابزار کار و وسائل تولیدی و محصولات و مصنوعات آنان میتوان از زندگی و وضع‌معیشت و درجه فرهنك واستعداد مردم‌آنعصر کسب اطلاع نمود ـ در رشته نقاشی بااینکه اسلام کشیدن صور ذیروح را ممنوع کرده معذلك ، ازآثار و کتبی که بدست‌آمده ، توجه مسلمین به‌نقاشی‌وتصویر ومظاهر حسن وزیبائی آشکارمیشود ـ در رشته معماری نیز مسلمین آثار گرانبها و نفیسی از خود بیادگار گذاشته‌اند مخصوصا ، طاقهای هلالی ، مناره‌ها ، گنبدها ، قبه‌های عمارات و مقرنس کاری و سایرنقش و نگارها و تزئیناتی که درعمارات طلیطله ومسجد قرطبه در اندلس ومسجد عمر و مسجدالاقصی در دمشق و مسجدطولون ، ازهر،مسجد عمر، فایت‌بای ، در مصر وقصور ضیراء درسیسیل ومسجدشاه اصفهان دیده میشود نمونه‌هائی ازصنعت معماری مسلمین و مظاهری ازفعل وانفعال و تاثیر متقابل تمدن ملل اسلامی است، بطور کلی میتوان گفت در طی ۸ قرن اقوام و مللی که در زیرپرچم اسلام گردآمده بودند ، ازخصوصیات‌ذوقی، هنری‌وعلمی‌یکدیگر کم‌وبیش استفاده کرده‌اند و نتیجه این‌تعاطی معلومات درآثار آن دوره کاملا متجلی است.

روابط اقتصادی مسلمین با دیگر ملل عالم

در دوره ساسانیان چنانکه یاد آور شدیم بازار تجارت ایران باکلیه ممالك معظم‌آن دوره‌در کمال رونق و رواج‌بودلیکن با سقوط‌آندولت‌واستقرار حکومت مسلمین فعالیت تجاری یك‌چند راکد ماند

پس‌ازآنکه دایره‌فتوحات مسلمین وسعت گرفت‌وجنك وخونریزی‌پایان‌یافت باردیگر داد وستد وتجارت بین ملل مختلف شروع شد.

درسال ۹۶ هجری‌بین‌خاقان‌چین با نماینده‌حکومت اسلامی‌مذاکرات و مناسبات اقتصادی برقرار شد و روابط بازرگانی بین طرفین باگذشت زمان توسعه یافت بطوریکه در قرن چهارم عده مسلمانان کانتن بهزاران نفر میرسید و عده‌زیادی ازآنان برای‌فعالیتهای اقتصادی درآن‌شهر رحل اقامت افکنده‌بودند،درآن‌دوره کشتیهای تجاری،دائما ازبنادرخلیج‌فارس بجانب بنادرچین در رفت‌وآمدبود .

ارتباط بازرگانی بین مسلمانان با هند از صدراسلام آغاز گردید هندوستان بعلت داشتن انواع محصولات گرانبها کمتر بکشورهای خارجی نیازمند بود وهمواره صادراتش برواردات فزونی داشت .

ارتباط ، بازرگانی مسلمین باهند، هم ازطریق دریا وهم ازخشکی صورت میگرفت وکالا های مورد معامله عبارت بود از پارچه‌های حریر ، کتان، عقیق، یاقوت ، طلا ونقره؛ مشك، عنبر،عود ، انواع‌عطریاب وغیره مسلمین باممالك غرب نیزروابط‌تجارتی برقرار کردند وکاروانهای‌تجاری غالباً بین روم شرقی و قسطنطنیه و ممالك اسلامی درحرکت بود در طی جنگهای صلیبی یعنی درمدت دوقرنی که ایالات فلسطین سوریه و سواحل شمالی‌فرات میدان جنگهای خونین‌بین مسلمین ومسیحیان بود ، راه‌تجارت مشرق، بمصر که مرکز خلفای فاطمی بود منتقل گردید ولی از قرن هفتم هجری ببعد با خاموش شدن‌آتش جنگهای صلیبی مجدداً جاده ایران و آناتولی و شام بحال سابق برگشت و ازمیر ، اسکندرون و غیره مرکز فعالیتهای تجاری گردید .

پس‌ازآنکه حیطه نفوذمسلمین بجزایرقبرس ردس، سیسیل و کورس بسط یافت واسپانی بتصرف مسلمین درآمد ، درقرن ۳ و ٤ هجری روابط تجاری شرق وغرب اهمیت ووسعت فراوان یافت درهمین ایام یعنی‌درحدود قرن سوم وچهارم هجری بین مسلمین با ممالك اروپای مرکزی نیزارتباط اقتصادی برقرارشده بود ونخستین قدم اساسی دراین راه درعهدشارلمانی

برداشته‌شد درسال۳۰۹ المقتدرعباسی درراه‌استقارروابط بازرگانی با بلاداو کرانیا ، لهستان وبلغارستان اقداماتی نمود ، درهمین ایام ترکهای اطراف دریای سیاه ازتجارت انسان سود کلانی بدست می‌آوردند ، به‌این ترتیب که تجاربرده فروش ، پسران زیبا وخوش اندام ودوشیزگان خوش طلعت را ، پس ازتعلیم وتربیت وآموختن موسیقی بقیمتی گزاف درمعرض خرید وفروش قرارمیدادند .

ناگفته نماند که در این ایام بعلت نبودن وسائل موتوری وگرانی فوق‌العاده نرخ ربح (درحدود صدی نودوپنج) قیمت کالاهای تجاری بسیار گران‌بود ، بهمین جهة استفاده‌ازکالاها فقط‌برای ثروتمندان‌امکان‌پذیر بود.

تاثیر تمدن اسلامی درممالك غرب

درقرن نهم ودهم‌میلادی یعنی دردوره‌ای که‌مسلمین از برکت فرهنك باستانی یونان و ایران و دیگر ملل متمدن‌آسیائی درراه کمال پیش میرفتند ، ملل اروپا درحال ملوك‌الطوایفی زیست میکردند یعنی‌اربابان وفئودالها‌بجنك وخونریزی وغارتگری مشغول بودند و علماء قوم را رهبانان وپیشوایان مذهب مسیح که مردمی جاهل ومتعصب بودند تشکیل میدادند ، این جماعت که دشمن علم وعقل بودند غالباً به تباه کردن کتب علمی باستانی مشغول بودند واغلب اوراد و ادعیه پوچ مذهبی را با حك کردن آثار دانشمندان قدیم برروی اوراق پوستی مینوشتند .

ازقرن دوازدهم ببعد مقدمات نهضت فرهنگی جدیدی دربسیاری از ممالك اروپا فراهم گردید وبتدریج‌ملل‌اروپا درنتیجه تغییراوضاع‌اقتصادی استقرار روابط تجارتی با اسپانیا و سایرممالك اسلامی ووقوع جنگهای صلیبی ورفت وآمدمسافرین، بدرجه جهل و بیخبری خود پی‌بردند ، علاوه براین درا ثرسست شدن مقررات فئودالیسم و ایجاد شهرها و رشد سریع صنایع دستی‌مقدمات رستاخیزاجتماعی وفرهنگی اروپائیان فراهم گردید و از طریق اندلس و جزیره صقلیه و ایطالیا بسیاری ازآثار علمی وهنری مسلمین به اروپا راه یافت .

در سال ۱۱۳۰ در طلیطله دارالترجمه عظیمی برای انتشار کتب مشهورعرب بزبان لاتین تاسیس گردید و دیری نگذشت که دایره این نوع

موسسات فرهنگی برای انتقال تمدن آسیائی بغرب رو بوسعت نهاد ، چشم و گوش اروپائیان بازشد، وبتدریج درطرز تفکر و معتقدات ایشان تغییراتی پدید آمد ، خوشه چینی اروپائیان از خرمن دانش و فرهنك ملل متمدن آسیائی تا قرن ۱۵ و۱۶ ادامه یافت ، ودراینمدت نه تنها بسیاری از کتب محققین وفلاسفه اسلامی نظیر رازی ، البقاسس ، ابن‌سینا، ابن رشد بزبان لاتینی که زبان علمی آنعصر بود ترجمه شد بلکه آثارجالینوس، بطلمیوس دموکریت، ارشمیدس، افلاطون‌وارسطو واقلیدس نیز بزبان لاتین ترجمه و دراختیاردانش پژوهان قرار گرفت .

آنانکه با دین و دولت بمبارزه برخاستند

((مدعیان خدائی وپیغمبری))

غیرازمبارزات ایدئولوژیك وجنگهائیکه ازراه‌قیام‌مسلحانه علیه‌دین ودولت اسلامی صورت گرفته است، جمعی بکمك طبقات‌ناراضی برای‌درهم ریختن دستگاه سالوس‌وربای خلفا ، جمعیتهائی‌تشکیل‌دادند واحیانا‌دعوی خدائی وپیغمبری کردند ومبارزات اقتصادی وسیاسی رابصورت‌های دیگر ادامه دادند که دراینجا چندموردآنرا ذکرمیکنیم:

عقیده ابوذر غفاری

ابوذر که یکی ازپاکترین و پرهیزکارترین مردم عصرخود بود برای‌تعدیل زندگی مردم درشام قیام کرد بنا بنوشته طبری او میگفت « ... ای گروه توانگران بافقرا وتهی‌دستان کمك و مواسات کنید، وای بحال کسانیکه سیم وزر راگرد آورده نهان میکنند ،آنها برای‌خود داغ ذخیره میکنند فردا باهمین سیم وزر سرورو وپشت وپهلوی آنها داغ خواهد شد.» در نتیجه تبلیغات ابوذر جمعی ازتهیدستان علیه توانگران قیام کردند وآنهارا به‌تقسیم‌دارائی واداشتند معاویه ازبیم قیام مردم شام، ویرا نزدعثمان گسیل

داشت چون بمدینه‌رسید عثمان‌ازاوپرسید علت شکایت ازتوچیست‌جوابداد: توانگران مال‌راجمع وذخیره‌میکنندمن‌بیاری فقرابرخاسته‌ام. جمعی‌معتقدند که این عقیده که با آئین‌مزدك ازجهاتی شباهت دارد ازعراق‌ویمن بممالك عربی راه‌یافته و بوسیله ابوذر منتشر شده است.

قیام مختار

مختاربن ابی‌عبیدثقفی در نیمه دوم قرن اول هجری بخونخواهی ازشهدای کربلا قیام کرددراین‌مبارزه ایرانیان کوفه ، بصره و الجزایر بیاری اوو سردار شجاعش مالك اشتر برخاستند و سبب‌پیروزی او گردیدند ولی مختار دردعوی‌دوستی‌باآل‌علی صادق‌نبود بهمین علت پس‌ازچندی ادعا کرد که براو وحی‌نازل‌میشود،چون نتوانست دلیلی‌برگفته خودبیاورد اعتقادمردم باوسست‌شدوبالاخره‌درمقابل سپاه عبدالملك مروان شکست‌خورد .

پس‌ازپایان‌کارِ مختارِ جنبشهای اعتراضی خاموش‌نشد و خراسان و ماوراءالنهرمرکز اجتماعات سری برضد بنی‌امیه گردید در این جریان‌نیز ایرانیان وشیعیان محرك‌ومشوق‌مردم بمخالفت بادستگاه‌خلافت بودند.

قیام زید

در صفرسال ۱۱۸ جمع کثیری از ایرانیان مداین ، بصره ، موصل و خراسان برهبری زید بمبارزه با خلافت بنی‌امیه برخاستند ، دراین‌مبارزه سرانجام زید شهیدگردید و جسد اورا پس‌ازآویختن بدار سوزاندند .

فرقه راوندیه - پس‌از خاموش شدن قیام زیدیه فرقه دیگری از شیعه که بشیعه آل عباس یا راوندیه مشهور شده بودند در بلاد شرق اسلامی ریشه دوانیده و به‌تبلیغات دامنه‌داری برضد دستگاه خلافت اموی مشغول‌شدند وازخلافت بنی‌عباس‌حمایت کردند این جماعت جامه سیاه برتن میکردند بهمین‌علت‌آنها بنام«مسوده » نیزمعروف شده‌اند واکثرشان از دهقانان خراسان و نجیب زادگان ایرانی بودند که سرانجام بدستیاری ابومسلم خراسانی وابوسلمه‌دولت اموی را پس‌از۹۱ سال‌حکومت‌درتاریخ ۱۳۲ هجری برانداختند وباپیروزی عنصر ایرانی فصل جدیدی در تاریخ تمدن‌اسلامی باز گردید.

ابومسلم یکی‌ازشخصیتهای بزرك ایران بعد ازاسلام است، اوازکلیه نقاط ضعف حکومت بنی‌امیه برای‌استقرار حکومت عباسیان استفاده کردو

باتبلیغاتی که‌ازخیلی پیش برای اثبات حقانیت بنی‌هاشم شده بود ، شیعیان را بمبارزه بادستگاه اموی برانگیخت علامت این‌جمعیت پرچمهای سیاهی بود که(رایت‌ظل)خوانده و هنگام حرکت ازشهری‌بشهر دیگر میبردند و عمال‌بنی‌امیه‌را بیرون میراندند ــ ابومسلم بعلت نفوذ و قدرت فراوانی که داشت موردوحشت عباسیان‌قرار گرفت وسرانجام از طریق نیرنك و اغوا بدست‌عمال منصور کشته شد .

مقنع

پس‌ازمنصور پسرش مهدی بخلافت‌نشست در زمان خلافت مهدی شخصی بنام هاشم‌بن حکم ظهور کرد اینشخص چون همیشه نقابی بر صورت داشت وی را مقنع میگفتند ، از جمله تعلیماتی که به‌پیروانش میداد یکی این بود که خدا بصورت انسان درمیان بشر ظاهر میشود او آدم ، نوح ، ابومسلم وشخص‌خود را خدامیدانست ، اعمال مذهبی را یکسره زائد می‌دانست تعالیم او جنبه اجتماعی و انقلابی داشت وی بیاری همفکرانش علیه خلیفه قیام کرد و یکچند پیروزی یافت ولی سرانجام شکست خورده بقتل رسید . چون پیروان مقنع جامه سفید برتن میکردند آنان راسفیدجامگان‌میگفتند با کشتن مقنع‌نهضت‌اوخاموش نشد بلکه پس ازچندی جماعتی باهمان افکار بنام سرخ‌پوشان در گرگان علم‌مخالفت برافراشتند و دردوره‌خلافت مهدی به‌اشاعه‌افکارمزدك و مانی مشغول‌شدند ومردم رابه گسستن قیودمذهبی واعلام‌آزادی واستقلال وجنك با حکومت عباسی تشویق کردند .

حلاج بیضاوی

درایام غیبت صغری یعنی دردوره‌ایکه طایفه امامیه منتظرظهور امام غایب‌بودند ، منصورحلاج بیضائی صوفی‌معروف درمراکز تجمع شیعیان یعنی درقم وبغداد به‌تبلیغ و انتشار عقاید خودپرداخت، و پس‌از چندسال وعظ و مسافرت جمعی از شیعیان و رجال درباری وارباب قدرت را درحلقه ارادت خود وارد نمود ، اینشخص که ابتدا خود را رسول امام غایب و وکیل‌آنحضرت معرفی مینمود،بعدها ادعای معجزهٔ رسالت و ربوبیت نمود و کوشش کرد که افرادبرجسته دین‌و دولت را درسلك یاران‌خود درآورد و دراین‌کار تاحدی توفیق یافت‌ولی ابوسهل‌نوبختی که پیرمردی مجرب‌بود با اوازدرمخالفت‌درآمد ودرافشای

اسرار و بی‌پایکی دعاوی او کوششها کردتا سرانجام بعضی ازپیشوایان‌دین بتعقیب و ریختن خون او فتوی دادند، بالاخره اورا دستگیرومدت۸سال زندانی کردند و درذیقعده ۳۰۹ پس‌از۷ماه محاکمه بحکم‌قضات‌وائمه‌دین بدارآویخته‌شد .

ادعای شلمغانی

درآغازقرن چهارم‌هجری شخص‌دیگری‌بنام‌ابوجعفر محمدبن علی‌از اهالی قریه شلمغان از قراء واسط بتاسیس مذهب جدیدی قیام کرد که او را ابن‌الغراقر و پیروانش را (غراقریه) میخوانده‌اند ــ اینشخص که یکی ازعلما ودانشمندان شیعه‌امامیه بود ، مدتها به‌نیابت حسین بن‌روح موقعیت مذهبی مهمی را برعهده‌داشت ودرنتیجه نزدیکی وتماسی که باخواص وعوام داشت عده‌ای را بدین خود دعوت‌کرد و جمع کثیری دعوت او را اجابت کردند ، دراینجا قسمتی از اصول عقاید او را که در کتاب خاندان نوبختی ذکر شده است عیناً نقل میکنیم :

«... اصول عقاید و دعاوی شلمغانی درست معلوم‌نیست ... امرمسلم اینکه شلمغانی نیز مانندحسین منصورحلاج از حلولیه بوده وبین‌بسیاری از عقاید او وحلاج تفاوتی نیست ... بطورکلی اصول عقاید او را بشرح زیر میتوانیم خلاصه کنیم :

۱ــخداوند درهرچیز به‌اندازهٔ تحمل‌آنچیز حلول میکند و شلمغانی کسی است که روح خداوند در او بتمامه حلول کرده ، چون شلمغانی دراینخصوص خودرا بمسیح‌وحلاج تشبیه‌نموده است اورا روح‌القدس، مسیح وحلاج خوانده‌اند.

بعقیده شلمغانی خداوند در هرچیزی و بهر صورتی ظاهر میشود و اصولا خدا اسمی است جهة معانی وخاطره‌هائی که بقلب مردم حلول‌میکند وآنچه را که برمردم پنهان است متصور مینماید تاآنجا که گوئی مردم آن را بمشاهده درمی‌یابند ،هر کسی که مردم بواحتیاج پیدامیکنندخدای ایشان است بهمین‌جهة هرفردی‌ازافرادبشر میتواندواستحقاق‌مقام«الوهیت» حاصل کند وبنام خدائی‌خوانده شود، پیروان شلمغانی‌هریك‌خودراخداوند کسانی که مادون اوبودند میدانستند .... و موسی و محمدبن عبداله (ص)

را خائن میشمردند ، ملائکه بنظرایشان کسانی‌هستند که زمام نفس‌خودرا دردست داشته وحق را بشناسند وبه‌بینند ، بهشت‌شناختن ایشان وپیروی‌از مذهب‌آنان‌است وآتش، نشناختن آنجمع وبرگشت از مسلك ایشان است عقیده‌شلمغانی‌این بود که روح خداوند درآدم حلول کرده وبعد از آدم در «شیث»وبهمین ترتیب دریکی‌یکی ازانبیا و اوصیاء...

۲ـ غراقریه بترك‌نماز و روزه و غسل معتقد بودند و برروش سنت ازدواج نمیکردنـد و عموم زنان را برخود مباح میدانستند و این‌کار را خوش‌آمدی برنفس خود میشمردند ومیگفتند ، درنتیجه اینعمل‌شخص فاضل ازنور خودمفضول را بهره‌مند میسازد ... شلمغان ویاران اوازآل‌ابیطالب وبنی‌عباس نفرت داشتند وهلاك ایشان راواجب میشمردند.

۳ـ ازمهمترین عقاید شلمغانی عقیده اوست به « ضد » باینمعنی که شلمغانی میگفته‌است که‌خداوندوجود ضد را خلق‌کرده است تابوسیله‌آن پی‌بمخالف‌آن‌برده شود تا اضدادبه‌برگزیدگان‌خداطعن نزنندفضیلت‌ایشان ظاهر نمیگردد .(۱)

www.adabestanekave.com

۱ـ برای‌کسب اطلاعات بیشتر رجوع‌کنید به‌کتاب خاندان نوبختی نوشته آقای عباس اقبال

قسمت سوم

مختصات اجتماعی و فکری اروپائیان

در قرون وسطی

فصل هجدهم

زندگی اجتماعی و اقتصادی‌مردم دراین‌دوره

تبدیل غلام بسرف

چنانکه دیدیم در دوره بردگی اساس مناسبـات تولیدی‌را مالکیت بر وسائل تولید و برده (که تولیدکننده بود) تشکیل میداد ، در آن دوره صاحب برده حق داشت و میتوانست برده‌را مانند حیوانات دیگر خرید و فروش‌کند یابکشد ، از مختصات اقتصادی دوره‌بردگی تربیت حیوانات، توجه‌بفلاحت وصنایع‌دستی وتقسیم کار درشعب مختلف تولید بود ، مبادله کالابایکدیگر ازاین دوره شروع‌میشود ودرنتیجه تولید اضافی،تراکم‌ثروت‌دردست اقلیت امکان‌پذیر میشود واکثریت‌درزیرفشار استثمار اقلیت‌قرار میگیرند ،چنانکه‌درفصول قبل‌دیدیم دراین دوره‌جنك بین اغنیاوفقرا و مبارزه بین صاحبان حقوق و اشخاص بی‌حق‌باشدت تمام‌خود نمائی میکرد ، درنتیجه تغییر طرز تولید و

مبارزات مداوم غلامان اصول بردگی بر افتاد و پایه های فئودالیسم ریخته شد .

بعقیده لوفورددنوئت Lefebvre de Noètte ازبین‌رفتن بردگی فقط بعداز اختراع ابزارشخم وگاوآهن میسر گردید. کشف طریقه جدید شخم بوسیله اسب‌وسایر حیوانات قوی، کاملا وضع وشرایط‌زندگی‌مادی بشر راتغییرداد .

در رژیم فئودال وضع تغییر میکند در این رژیم مناسبات تولیدی براساس مالکیت فئودال بروسائل تولید ، و مالکیت محدود او بردهقان تولید کننده یعنی «سرف» (Serf) قرار میگیرد ،درحالیکه فئودال حق ندارد اورا بکشد دراین رژیم سرف جزو ضمایم زمین بحساب میآید یعنی نمیتواند محل‌کارخود را تغییردهد. هنگام انتقال زمین از مالکی بمالك دیگر تعداد کشاورزان ، نوع فعالیتهای اقتصادی که درطی‌سال باید انجام بدهند بطورمشخص ذکرمیشدواین خصوصیات‌یعنی کمیت و کیفیت‌دهقانان‌در ارزش‌زمین موثر بود .

در دوره بردگی نتیجه کار و کوشش غلامها متعلق به ارباب بودو جز بخور ونمیر چیزدیگری بآنها نمیدادند ، بهمین علت‌غلامان هم در اثر بیعلاقگی، کارموثری انجام نمیدادند.

ولی در دوره فئودالیته مالکین مجبورشدندبرای جلب‌رضایت، بهر غلام قطعه‌زمینی واگذار کنند ، مشروط به‌اینکه قسمتی ازمحصول کارخود را به‌ارباب بدهد وبرای اوکارمجانی «بیگاری» انجام دهد درنتیجه این تغییرات، علاقه دهقانان بزمین وکار اندکی بیشتر و از بیقیدی و بیعلاقگی آنها کاسته‌شد . این زارعین را«سرف» و این دوره را دوره سرواژ یا فئودالیته میگویند - در این دوره برخلاف دوره بردگی ، سرف وابسته بزمین بود ،خانواده وخانه‌ومزرعه داشت، اربابش نمیتوانست اورادرجای دوری‌بفروش رساند؛ وحق‌نداشت زن‌وبچه‌هایش‌راازاوبگیرد،ونمیتوانست خانه و مزرعه‌ای راکه ازاجدادش باو رسیده ازاومسترد دارد،ضمناًسرف هم نمیتوانست بدون رضایت ارباب با یك شخص آزاد مزاوجت نماید و

نمیتوانست زنی‌را که درقلمرو ارباب دیگر بود بدون رضایت ارباب خویش بزناشوئی بپذیرد.

درصورت‌تخطی ازاین‌اصل‌سرف به بیگاری یاجریمه نقدی محکوم میشد اگرفرزند رعیت درخانه پدربسر نمیبرد ، چون رعیت میمرد ارثش بارباب‌میرسید - اگر زمینی بین‌چندنفرمشاع بود صاحبان‌زمین میتوانستند فرزندان رامیان‌خودقسمت کنندچنانکه ازشرح زیر،اینمعنی برمیآید .

« مارهبانان ... مشترکارعایای خانه‌زادی از زن و مرد داشتیم که بهر کدام ما سهمی ازآنها میرسید لذا در سال ۱۰۸۷ درتاریخ ٦ ژوئن بچه‌های نرینه ومادینه راکه ازچند پدر و مادر بودند فیمابین خود قسمت کردیم ... یك دختر شیرخوار از تقسیم بر کنار شد ... اگر آسیبی باو نرسد ملك مشترك همه‌خواهد بود مگر آنکه قرار مخصوصی دراین باب گذاشته شود .

«از کتاب‌آلبرماله»

باید متذکر بود که آثار شوم رژیم فئودالیسم قرنهای متمادی‌دربین بعضی‌ازاقوام حکومت‌داشته است.

انگلس، در کتاب منشاء خانواده ودولت (ترجمه‌انگلیسی صفحه٥٤) مقررات بیشرمانه‌ای راکه درناحیه‌آراگون Aragon تا فرمان فردیناند کاتولیك‌در(١٤٨٦) برقراربوده است باین ترتیب بیان‌میکند.

«ما قضاوت و اعلام‌میکنیم که‌لردهای مزبور (سنیورهاوبارون‌ها) وقتی رعیتی بازنی ازدواج کرد نباید با زن‌او درشب‌اول نزدیکی‌نمایند... ونیزنباید با استفاده ازعنوان اربابی‌خود درشب‌عروسی بفراش‌زوجه‌رعیت داخل‌شوند وهمچنین بدون‌میل رعیت‌اربابان حق‌ندارند ازدختران وپسران رعیت‌باعوض‌یا بلاعوض استفاده نمایند ...»

باین‌ترتیب دیدیم که در دورهٔ قرون‌وسطی وضع‌سرفها بسیاردشوار بود وارباب‌ملك وفئودالها باشامی گوناگون‌نتیجه وحاصل کارآنان‌رابیغما میبردند؛ حقوق‌اساسی فئودالها بقرارزیر بود:

۱- هر سرفی که در زمین ارباب کار میکرد همه ساله مبلغی بنام

مال‌الاجاره میپرداخت و مقداری از محصول ، گله ، مرغ وغیره‌را بارباب تسلیم میکرد .

۲ـ دهقان آزاد نیز همه‌ساله مقداری مالیات به‌ارباب میپرداخت درحالیکه از سرفها بهرمیزانی که میلشان بود مالیات میگرفتند.

۳ـ بیگاری، بزرگترین مشقت سرفها بودچه آنها مکلف بودند زمین اختصاصی ارباب را بکارند علفش را بچینند ، خندقهای قلعه را پاك کنند وشراب اورا درموعد مقرر برسانند ودرمواقع لازم بخدمات نظامی برخیزند ودربالای قصور ارباب به‌دیده‌بانی ومراقبت مشغول شوند، درحقیقت بیگاری حدواندازه‌ای نداشت وبمروت ارباب ملك بستگی داشت. .

٤ـ مادام که ارباب محصول خود را نفروخته سرفها اجازه نداشتند خرمن خود را درو نمائید و بمعرض فروش بگذارند ـ ولینعمت هروقت میخواست میتوانست باهمراهان خودمزاحم سرف شود.

اینها بود نمونه‌ای از تحمیلات فئودالها، نباید فراموش کرد که دراین ایام درممالك اسلامی روابطی مناسبتر بین مالکین و دهقانان وجودداشت و درمواردیکه اختلاف مادی بین مالك و دهقان چندان زیاد نبود دهقان میتوانست دختر ارباب خودرا عقد کند وبا او درسر یك سفره غذابخورد؛ علاوه براین قوانین اسلامی برای زارعین و کسانیکه اراضی موات‌را احیا میکردند حقوق ومزایائی منظور کرده بود تاجائیکه اگر کسی در زمین غصب زراعت میکرد محصول ازآن او بود . (الزرع للزارع ولو کان غاصبا)

ولی این راه و رسم درممالك اسلامی نیزدوامی نیافت.

وضع زندگی داخلی سرفها

دراین دوره سرفها بیش ازیك اطاق نداشتند ومعمولا هر اطاق یك بخاری داشت ، روشنائی بوسیله یك در باطاق میرسید و اگر در اطاق خود ، پنجره نیز میگذاشتند جلوی آنرا بادریچه یا باعلف میگرفتند چه دراین دوره شیشه بسیار گران و کمیاب بود ، اثاثهٔ آنها بسیار مختصر و ناچیز بود ، معمولا تخته‌هارا برروی چندپایه گذاشته و کیسه‌ای پرازپوشاك روی آن میگستردند واین تخته خواب مورداستفاده عموم افرادخانواده بود؛ برروی کاه می‌نشستند

وبرای خوردن غذا دوری وکاسهٔ چوبی استعمال میکردند غذای معمولی آنها باقلا، کلم، شلغم وپیاز بود .

ازقرن ۱۲ ببعد دراثر رشدصنعت وتجارت وایجادشهرهای جدیدوعلل وعوامل دیگر طبقه بورژوازی بوجود آمد و وضع زندگی اجتماعی عوض شد؛ لذا مالکین و فئودالها بحکم مقتضیات جدید ناچار شدند با زندگی شهر نشینان آشنا ومأنوس شوند واز رسوم و آدابی که مقدس شمرده میشد دست بردارند .

چون استفاده ازتمدن جدید بورژوازی با عواید اغلب مالکین هم آهنك نبود جمع کثیری ازآنان مقروض و ورشکست شدند وغالباً برای تهیه پول باگرفتن وجهی سرفها راآزاد میکردند ـ عده‌ای ازسنیورها برای آنکه ازفرارسرفها جلوگیری کنند آزادی آنها را اعلام میکردند باین ترتیب جذبه شهرها وایجادموسسات صنعتی سبب گردید که عده‌ای از سرفها از راه فرار یابا پرداخت وجه مختصری به‌ارباب، مساکن اولیه را ترك گویند وبشهرهاوموسسات جدیدروی آورند ـ مبارزه سرفها بامالکین، وتلاشی که این طبقه وسیع برای تحصیل آزادی خود میکردند زنجیر مقررات قرون وسطائی را سست گردانید و سرفها درطول زمان بکسب حقوق واختیارات بیشتری توفیق یافتند ولی اساس فئودالیسم تاانقلاب ۱۷۸۹ باقی مانده‌بود با پیروزی انقلابیون فرانسه نظم نوین بورژوازی جانشین راه ورسم کهن گردید وکلیه نظامات ومقررات قدیم روبفراموشی رفت.

قوانین و نظامات

در آغاز قرون وسطی ؛ قوانین و مقررات محلی ثابت ومشخصی وجود نداشت بلکه هرمنطقه برطبق قوانین و مقررات خاصی عمل میکرد و در هرحال قوانین آن دوره کاملا جنبه طبقاتی داشته چنانکه درازای قتل یك اسقف درناحیهٔ فرانك بایستی نهصددینار وبه‌ازای قتل یك بنده بیست دینار پرداخته‌شود.

یکی‌دیگر ازقوانین محلی میگفت «هرگاه کسی یا یادست کسی‌را قطع کند یا یك چشم اورا درآورد یا گوش یا بینی او را ببرد صد دینار خواهدداد؛ هرگاه دست نیفتد بلکه آویزان بماند ٤٥ دینارخواهدداد هرگاه دست‌را پیچیده و کنده‌باشد باید ٦۲ دینار بدهد ؛ هرگاه کسی شست پایا

دست‌را قطع کند٤٥ دینارخواهدداد... هرگاه کسی‌زبان کسی‌راچنان‌ببرد که‌ازنطق بیفتد صددینارخواهدداد، صورتی‌نیز برای غرامت دشنام وناسزا ترتیب‌داده بودند چنانکه«هرگاه کسی دیگری را ترسوخطاب کند مکلف به‌ادای ٦دینار میشود .»

امتحان مجرم ـ هرگاه برای ثبوت تقصیر یا بیگناهی‌متهم‌بمدرك یا بشهادت اشخاص‌دسترسی‌نبود به‌آزمایش متوسل‌میشدند؛ به‌این‌ترتیب که متهم را مجبورمیکردند که دست‌خود را در آب جوش فروکند و یاآهنی گداخته را چندقدم ببرد ؛ هرگاه سه‌روز بعد ازاینعمل بردست متهم اثری از سوختگی نبود و یا سوختگی بشکل خاصی نمایان نمی‌شداو را بیگناه میدانستند

محاکمه خدائی ـ محاکمه خدائی یا (قتال‌قضائی) باین ترتیب بود که متهم ومفتری یا مبارزینی که نماینده‌آنهابودند بجنك میپرداختند وحق بکسی داده میشد که در مبارزه فائق آید و گمان میکردند خدا اشخاص بیگناه را نجات میدهد

دوئل Duel یکی از وسائل دادرسی‌درقرون‌وسطی بود وغالباً سنیورهای مجهز با سرفهای برهنه وبی‌دفاع دوئل میدادند.

معمولا فرامین و احکام فئودالها و سلاطین که برای حفظ قدرت زورمندان ویا بمنظور تامین منافع کلیسیا صادر میشد حکم قانون داشت وبرای‌مدتی عملی و اجرا میشد

شارلمانی‌در۷۸۵طی فرمانی‌چنین‌گفت«هر کس‌بعنف‌واردنمازخانه‌ای شود کشته خواهد شد . هر کس‌به وسوسه شیطان شریك اوهام مشرکین شود وهم‌نوع خود را (چه مردوچه‌زن) به‌بهانه اینکه‌سحر میکند‌بسوزاند یاگوشت او را بخورد یا بخورد دیگران بدهد ... مجازاتش اعدام‌خواهد بود ، هر کس‌جسدمرده‌ای را برسم مشرکین تسلیم‌شعله آتش کند محکوم باعدام خواهد شد . هر کس ازمردم ساکس که‌غسل تعمید نکرده ... واز تعمید روگردان باشد و بخواهد مشرك‌بماند کشته خواهدشد. هر کس در ایفای فدویت خود بالنسبه بپادشاه قصور کند مجازاتش اعدام است ....

این اقدامات سخت دوام نیافت و از سال ۷۹۷ میلادی قوانینی معتدل تری برقرار شد .»

نقل از کتاب تاریخ قرون‌وسطی نوشته البرماله

معمولافرامین شاه پس ازشور با پیشوایان دین و فئودالهای محلی صادرمیشد ازفرامین ودستورات شارلمانی ٦٥فرمان‌بدست‌آمده است که جملگی برای حفظ استبدادکلیسیا و تامین‌قدرت فئودالهای محلی تدوین شده است .

شارلمانی دریکی ازقوانین‌خودمیگوید «آنکه‌یك‌دینار ازسر کردهٔ خودگرفت‌دیگر نباید اورا ترك کند...»

شارلمانی درفرامین‌خود بحکام مطالب‌زیر راگوشزد میکند «هیچ حاکم نباید بقضا بنشیند مگر قبل‌ازغذا وموقعیکه دستخوش شهوت‌وغضب نباشد ـ حکام نباید بخاطر شکار یاسایر لذات قضا را بتأخیر اندازند یا سرسری‌بگذرانند . حکام باید برحسب‌قانون مدون‌رای‌بدهند نه‌بمیل‌شخصی خود ـ حکام‌حق این جسارت راندارند که‌تقدیمی بپذیرند ومردم‌را ازخدمت نظام معاف سازند .» قدرت حکام نامحدود بوده و تنها نفوذ اساقفه یعنی پیشوایان‌دین‌مسیح‌در برابراستبدادآنها عرض‌اندام میکرد ـ بامرك‌شارلمانی باردیگر قدرت‌حکومت وقضاوت در دست فئودالهای محلی متمرکز شد و تمرکز ناقصی که پدیدآمده‌بود ازبین رفت.

طرز ازدواج درقرون‌وسطی

درتمام‌ادوار باستانی ودردوره‌قرون‌وسطی‌ازدواج بوسیله والدین وبدون‌توجه به‌تمایلات زن‌ومردبعمل میآمد یکی‌ازدانشمندان‌بزرك ضمن‌توصیف«عشق» و«زناشوئی»در دوره فئودالیته مینویسد«...عموما می‌بینیم که مثلا نامزد فلان‌شاهزادهٔ جوان را پدر و مادر او ودرصورت فوت‌آنها بزرگان قوم انتخاب میکنند ، و غیر از این هم نمیتواند باشد ، زیرا که ازدواج برای «شوالیه» ، یا«بارون» و شاهزاده دورهٔ فئودال درحکم یك‌عمل سیاسی است ...آنچه درازدواج اثرقاطع‌دارد مصلحت«دودمان»است نه « اراده

شخصی» در اینصورت چگونه ممکن بود که در عقد ازدواج عشق دارای رأی قاطع باشد ؟

... تاآخرقرون‌وسطی ... درمیان‌طبقات مختلف هر کس که بدنیا می‌آمد شوهر یا زن‌اومعلوم بود یعنی ازآغازتولدش زن یا شوهر گروهی ازمردان وزنان بشمارمیآمد... » پس‌ازطلوع سرمایه‌داری همه‌چیز به‌کالا و مال‌التجاره مبدل گردید وراه ورسم آباء واجدادی‌برافتاد، بهمین‌علت‌طرز زناشوئی تغییر کرد و ازدواج در داخل هرطبقه تادرجه‌ای بارضایت‌طرفین صورت گرفت ولی چنانکه خواهیم‌دید دراین‌مرحله تاریخی نیز زنجیرها و قیودطبقاتی سدراه عشق‌وآمال طرفین است.

زندگی خصوصی مردم

دردوره قرون وسطی مانندعصرحاضر وضع لباس وپوشاك مردم همیشه‌یکسان نبود یعنی گاه‌لباسهای گشاد، تنك وآنچه دراز بود کوتاه میشد، چیزیکه ازقرن۱۲ ببعد درتغییروضع‌لباس و طرز غذاخوری و سایر سنن اجتماعی مردم موثربوده، تغییراوضاع اقتصادی، ایجادشهرها، آمد و رفت مردم و وقوع جنگهای صلیبی است ــ مجموع این امور درتغییرافکاروآداب‌مردم موثر بوده‌است.

آنچه مسلم است درطول قرون‌وسطی اکثریت‌مردم یعنی سرفها از خوراك وپوشاك کافی و مسکن مساعد بی‌بهره بودند ، بهمین‌علت‌قشرهای محروم اجتماع اساساً نمیتوانستند راجع به‌تنوع وتغییرخوراك و پوشاك‌و مسکن فکری‌بخود راه دهند ولی طبقات‌مرفه اجتماع کم و بیش باین‌امور توجه داشتند . بطورکلی میتوان گفت ازقرن یازدهم تا سیزدهم‌لباس رفته رفته گشاد و درازشد تاآنجا که پوشاك مرد و زن تقریباً یکسان گردید ازاوائل قرن۱٤ استفاده از زیرپیراهن معمول‌شد لباس‌رویپراهنی چسبیده ببدن بود که‌تازانو میرسید پاها را باجوراب ساقه بلندی‌می‌پوشانیدندروی لباس‌شنلی می‌انداختند . اززمان شارلمانی کوتاه کردن مو وتراشیدن‌ریش معمول گردید دراواخر قرن ۱۲ مجدداً زلف گذاشتن‌معمول شدباین‌ترتیب که‌آنرا حلقه‌حلقه کرده پریشان می‌نمودند ، زنها دربدو امرگیس خود را دوتا کرده می‌بافتند . کلاه‌نیز تغییرات‌زیادکرد وانواع گوناگون داشت

شب‌کلاه، کلاه‌نمد ، کلاه‌پروکلاه‌گل که درمواقع رسمی‌برسرمیگذاشتند درطرزغذاخوری ونوع‌اغذیه نیز بمرورتغییراتی‌پدیدآمد درخانه اغنیاروی میز، سفره‌سفید دولا میگستردند ولوازم سفره را روی‌آن‌میچیدند گوشت وماهی زیادمیخوردند شراب را روی‌برف ویخ میگذاشتند تا خنك شود زن‌بزرك‌زاده‌ای که بفلاکت افتاده با افسوس ازغذاهائی که‌سابقا میخورده بدین‌نحو یادمیکند.

«قو ، طاوس ، کبك ، قرقاول ، مرغابی ، شکارخوب ماهی ، فلفل چاشنی‌زده، نان‌ماهی، انواع‌کلوچه وشهد، نان‌شیرینی ، نان کره‌ای، نان، گوشت ، انگبین، شراب گاسکنی ، شراب‌بون‌وغیره» ـ دراین دوره‌مردم متمول‌شهری به‌تزئینات‌واثاث‌البیت ظریف‌توجه کردند منسوجات‌رنگارنك، شیشه‌های‌الوان،صندلی دسته‌دار، تخت‌خواب‌وغیره معمول شد وباین‌ترتیب مقدمات‌ظهور تمدن‌بورژوازی فراهم گردید.

قدرت سلاطین درقرون‌وسطی

در دوره فئودالیته‌اصول خان‌خانی ورژیم ملوك‌الطوایفی درسراسر اروپا حکومت داشت و اگر دربین‌قوم‌فرانك یا اقوام‌دیگر کسانی‌بنام«پادشاه» خوانده میشدند درحقیقت قدرت و نفوذی نداشتند بلکه با مشتی القاب و عناوین دلخوش بودند ، چنانکه بعضی ازسلاطین خاندان«مروه » بتقلید سلاطین قدیم‌برای خود عنوان«اعلیحضرت‌قویشوکت »اختیار کردند و در فرامین خود مانند امپراطوران کهن نوشتند«ارادهٔما براین است ما مقرر میداریم»علاوه‌براین برای‌خوددرباری‌ترتیب‌دادند عده‌ای‌رابنام‌فراش‌خلوت، خلاصه‌نگار ،پیشکار حکومتی وپیشکاردرخانه بخدمت‌خودگماشتندبااینحال تا دوران امپراطوری شارلمانی سلطنت در اروپا اسمی بی‌مسمی‌بود وتمامی‌قدرت دردست فئودالها وملوك‌طوایف‌بود.

البرماله ازقول وقایع‌نگاریکه بعهدشارلمانی میزیسته وضع‌پادشاه را باین‌نحو توصیف میکند « دلخوشی‌پادشاه فقط باین‌است که باگیسوان دراز و ریش‌بلند ... برتخت‌قرارگیرد و سفرای‌خارجه را بپذیرد وهنگام رخصت بازگشت ، رسانیدن پیامی را که‌قبلا باو تلقین کرده‌اند از ایشان بخواهد ازپادشاهی جزنام‌نمانده وگنران پادشاه ازمری غیرثابت بود که

پیشکاردرخانه بمیل‌خود بجهة وی‌معین‌میکرد ...

موقع سواری برمرکوبی که گاو براو می‌بستند و گاویاری آنرا میبرد می‌نشست وبقصر میرفت یا بمجلس عمومی حاضر میشد و باز بخانه برمیگشت ، اداره امور داخل وخارج، صدورکلیه اوامر و احکام‌باپیشکار درخانه بود.» ازقرن هشتم ببعد دربعضی ازنقاط اروپا قدرت‌سلطنت‌فزونی یافت‌چنانکه درفرانك سلاطین خاندان شارل و مخصوصا شارلمانی نسبت بسلاطین‌سلف نفوذ وقدرت بیشتری کسب کردند واراضی و املاك وسیعی را بتصرف‌خود درآوردند .

معمولا سلاطین این دوره برای آنکه چشم ترسی از مردم بگیرند بفجایع وجنایات‌گوناگونی دست میزدندازجمله شارلمانی برای‌آنکه‌مردم ساکس رابه‌اطاعت خود و قبول مسیحیت مجبور کند دریك‌روز در ناحیه وردن verden ٤٥٠٠ نفر را سر برید و چندین قبیله رابنه کن به‌ناحیه گل کوچانید ـ تمرکز ناقصی که در دوران‌قدرت‌شارلمانی پدید آمده‌بود با مرك او پایان یافت و اصول فئودالیسم وحکومت ارباب ملك باردیگر خودنمائی نمود.

چون‌قدرت سیاسی، فرع قدرت اقتصادی‌است واغلب پادشاهان‌دراین دوره قدرت‌اقتصادی نداشتند وزحمتکشان تحت نظر واسال‌ها و سنیورها اداره میشدند معمولاپادشاهان برای‌حفظ‌موقعیت‌خودناچاربودندبه‌سنیورها متوسل شوند ودرموقع بروزخطر ازآنها استمدادجویند.

وضع فئودالها

دردوره قرون وسطی مخصوصاً درقرون ۱۱ و۱۲ میزان قدرت‌و توانائی ارباب ملك بحداعلای خود رسیده بود ، سرکردگان وفئودالها درپناه قلعه محکم خود با اختیارتام سلطنت میکردند وزندگی خصوصی آنها بانواع وسائل لازم برای‌تفریح واستراحت‌مجهز بود.

درقرون وسطی بسیاری ازمالکین کوچك ومتوسط برای رهائی‌از بار سنگین مالیات وبرای نجات از تجاوزات نامحدود ارباب قدرت، خودشان را تحت‌حمایت مالکین بزرك‌قرارمیدادند وغالبا برای آنکه تا پایان عمر ازهرتعرضی درامان باشند حق مالکیت رابمالك بزرك واگذار میکردند

وبنام «واسال» تحت‌حمایت سنیورها قرارگرفتند و درمقابل‌آنها سوگند وفاداری یاد میکردند.

شغل‌اساسی این اقلیت مقتدر و توانا روشن کردن آتش جنگها و واختلافات بین‌دسته‌های مختلف، شکارکردن، شمشیربازی، عیاشی‌وراهزنی بود ، بهمین علت امنای دین در این‌دوره اقدام بجنك وخونریزی رادرایام و مواقع معینی تحریم کردند . اسقف لائون وضع فئودالها را درقرن ۱۱ باین‌نحو توضیح‌میدهد :

«مردم به‌دوصنف تقسیم میشدند . صنف اول مرکب از اهل‌عبادت‌و آخرت وسرکردگان یا بزرگان که‌مردم‌رزم وجنگند ـ صنف دوم مرکب است ازمردم زحمتکش یاطبقه اول که تهیه پول خوراك و پوشاك عموم به‌ذمه آنها است . مردم‌آزادنیستند بلکه‌درنتیجه قول وقرارها هستی‌عده‌ای دردست بعضی دیگر است. تا جائیکه زحمتکشان نمیتوانند مولد خود را ترك‌گویند بهمین علت‌آنان‌را «خانه‌زاد میگویند.»

دراین‌دوره هر کس مکنتی داشت ومیتوانست برای‌خود اسب‌واسلحه تهیه کند در شمار نجبا محسوب میشد عده‌ای از فئودالها، نجبا و اشراف در نتیجه ضعف سلاطین برحدود قدرت واختیارات خود افزودند تا جائیکه حق اعلان جنگ ، انعقاد صلح ، رواج مسکوك ، استعمال نشان و پرچم و غیره را برای خود کسب کردند وقلاع آنان به (شاتو) وقصور عالی تبدیل یافت . در فرانسه دوکها نخستین رتبه را داشتند و بعد از آنها مارکیها ، کنت‌ها، ویکنت‌ها ، بارون‌ها وشوالیه‌ها در مراتب پائین قرار داشتند .

(آلبرماله) در تاریخ قرون وسطی زندگی داخلی یك فئودال را چنین توصیف میکند : « آنچه برای نفس انسان لذت‌بخش است جهت‌خود فراهم میکردند مانندگرمابه وسیع وخزینه وحمام آب سرد وگرم وملایم و عطرخانه و تابستان خانه وعمارت زمستانی، خاتم‌کاری، واستراحت‌گاه و کتابخانه و سرسرائی که گردشگاه انس است و رواقی که بباغ پرنقش ونگار بازمیشود وسفره گسترده واثاث‌البیت منقح و اسباب سفره گرانبها واصطبل کامل ومرکوب راحت.»

در حالیکه فئودالها در کمال خوشی زندگی میکردند ، دهقانان (سرفها) در فقر و فلاکت زیست میکردند شرف معمولا یك کلبه محقر چوبی باسقف گلی در مجاورت اصطبل‌وآغل‌داشت لوازم زندگی اوبسیار مختصر وناچیز بود، خوراك ولباسش‌منحصر بمحصولاتی بود که بارضایت ارباب برای او باقی میماند غذای او معمولا نان سیاه ؛ سبزیجات وگاهی شیر ، ماهی وگوشت خوك‌بود وهمین سختی معیشت سبب میشد که دهقانان ازگرسنگی سربکوه وبیابان میگذاشتند واز شدت عسرت به‌دزدی وراه زنی مشغول میشدند.

استفاده از نباتات جدید

در آغاز قرون وسطی کشت گندم و انگور بسیار معمول بود از نباتات صنعتی فقط کتان و شاهدانه زراعت میشد .

کشت پنبه چندان معمول‌نبود ازنباتات رنگی فقط کشت نیل‌ورواس متداول بود ولی در قرون بعد دراثر آمدورفت‌های تجاری، وقوع‌جنگها و عوامل دیگر بین ملل اروپا و ممالك آسیای غربی نزدیکی و ارتباط بیشتری حاصل گردید واروپائیان موفق گردیدند بسیاری از نباتات ورسوم کشاورزی آسیای غربی را در اروپا معمول سازند .

چنانکه کشت زعفران ، برنج، زرت ،گندم سیاه، اسفناج، بادنجان، موسیر، ترخون، زردآلو وغیره ونیز طرز استفاده از آسیای بادی، ضمن بسیاری از آثار تمدن شرق به اروپا منتقل گردید.

علاوه براین تربیت چهارپایان مخصوصاً پرورش خوك وگوسفند موردتوجه قرارگرفت نگهداری زنبورعسل بیش‌ازپیش معمول‌شد وساختن شمع از موم آن متداول گردید ؛

ابزار کشاورزی

شخم زمین در این دوره با بیل وکلنك صورت می‌گرفت و اکثر سرفها قادر نبودند حیوانی برای شخم‌زمین خریداری کنند خیش گاوآهن غالباًچوبی بود ، بهمین علت پس از مدتی کوتاه میشکست یا ازکار میافتاد در این دوره انتقال محصولات از منطقه‌ای بمنطقه دیگر معمول نبود بهمین علت سرفها بدون‌توجه به استعداد وموقعیت زمین محصولات متنوعی میکاشتند

که حاصل آن رضایت بخش نبود .

طرز کشاورزی

درآغاز قرون‌وسطی طرز کشاورزی بسیارابتدائی بود و کشاورزان چندان دخل و تصرفی در زمین نمیکردند ولی از قرن ۱۱ و ۱۲ ببعد استفاده از کود معمول شد .

در فرانسه اراضی وسیع باطلاقی را خشك و جریان رودخانه‌ها را منظم کردند واز راه تقسیم آب زمینهای وسیعی را مستعد زراعت نمودند، در تربیت مواشی نیزاسلوبهای بهتر و عملی‌تری بکاررفت استفاده از کود برای باروری نباتات معمول شد چون هنوز وسیله مبارزه با آفات نباتی کشف نشده بود برحسب معمول در ابتدای کشت هر محصولی ادعیه و اورادی میخواندند برای مبارزه باانواع بلیات، زارع قبل ازشخم زمین کمی نان وجو سیاه‌را بایك شمع افروخته سه‌بار دور گاوآهن میچرخانید و برای آنکه کرمها ازباغ فرار کنند کله مادیانی را زیر خاك میکرد.

عوارض و بلیات اجتماعی

عدم توجه بمسئله نظافت وبهداشت و خرابی وضع معیشت اکثریت، سبب بروز امراض وبیماریهای گوناگون میگردید و چون مردم وسیله ای برای معالجه بیماران نداشتند غالباًهنگام بروز امراض مسری عدهٔ کثیری نیست ونابود میشدند ، شهرها در ایندوره‌مملو ازکثافت بود ، کوچه‌ها تنهاراه عابرین، وبسیار تنگ وتاریك بود ومردم کثافات منزل را نیزدر کوچه‌ها میریختند .

بهمین علت‌هنگام نزول باران کوچه‌های شهر به لجنزار متعفنی‌بدل میشد . فیلیپ اگوست روزی در کنار پنجره نشسته بود، تصادفاً عرابه‌ای از کوچه میگذشت ناچار ازمیان لجن‌ها ردشد درنتیجه‌بوی عفونت‌شدیدی برخاست که فیلیپ از آن بوغش کرد.

در ایندوره قبرستانها وسط شهر بود ، حتی قبرستان شهر پاریس که در قرن ۱۲ نیز عروس جهان‌بشمار میرفت دروسط شهر تعبیه شده‌بود وغالبا بازرگانان در فضای قبرستان بساط خود را میگستردند ، جزام و

طاعون خطرناکترین امراض آن دوره بود در سال ۱۳۴۸ ثلث سکنه اروپای غربی در اثر طاعون طعمه مرگ شدند .

ازجزامیها، درخانه‌های مخصوص پذیرائی میکردند ؛ تنها درفرانسه در حدود دوهزار «جزام خانه» وجود داشت.

حریق

حریق نیز یکی از بلیات اجتماعی آن‌عصر بود و چون خانه ها غالبا از چوب بود همینکه خانه ای دستخوش آتش سوزی میشد دامنهٔ آن بتمام شهر سرایت میکرد .

درقرن۱۲ شش شهر مهم فرانسه دچار حریق‌شد واز سال۱۲۰۰تا ۱۲۲۵ شهر (زوان) ٦بار سوخت .

قحطی

دردوره فئودالیته مخصوصا درقرون اولیه آن‌یکی از وسائل غارتگری فئودالها برافروختن آتش جنگهای خصوصی بود ، درنتیجه‌این مبارزات‌آبادیها ومزارعی که‌دهقانان با خون دل وبا وسائل ناقص آنروزی فراهم کرده بودند بباد تاراج‌میرفت و در اثر بروز قحطی حیات آنان بخطر میافتاد، در طول قرن ۱۱ چهل وسه‌بار قحطی شد ودرقرن ۱۳ یازده‌بار سیمای مخوف قحطی‌وگرسنگی خودنمائی کرد، که یکدورهٔ آن ٤ سال طول کشید ومردم هزار هزار از گرسنگی میمردند .

رائول Raoul از کشیشهای قرن ۱۱ یکی از قحطیهای آن عصر را چنین توصیف میکند :

«... چندی باگوشت حیوانات‌وطیورسدجوع کردند ولی چون‌دستها از آن کوتاه شدگرسنگی روبشدت گذاشت ، مردم ریشهٔ گیاه میخوردند و علف جویبار میکندند تا از چنگال مرگ بگریزند ... عاقبت کار به آدمخواری کشیدسرراه‌ها، اقویا ضعفا راگرفته میدریدند و کباب کرده بدندان میکشیدند ..... بسیاری از مردم بوسیله سیب یاتخم‌مرغی اطفال‌را بکناری کشیده سرمیبریدند ومیخوردند، چندجا مرده‌را ازخاك درآوردند .... بینوائی گوشت پخته انسانی را بیازارآوردچون دستگیر شد و از عمل خود تحاشی نکرد ، سوزانده شد ؛ دیگری شب‌هنگام رفته، همان گوشت را از خاك بدر آورده خورد اوهم بهمین عقوبت گرفتار آمد ... » فقر

وفلاکت‌عمومی‌موجب‌بروز عصیانهای‌شدیدی گردید. واعظی درآن دوره میگوید «از یأس برحذر باید بود زیرا دیده شده است که رعیت خانواده ولینعمت خود را کشته و قلعه را آتش زده است. »

مبارزات‌عدیدهٔ دهقانان‌علیه فئودالهاوارباب ملك‌بعلت فقدان‌سازمان صحیح اجتماعی غالباً بلانتیجه‌بود وگاه باعقوبت وحشیانه مالکین روبرو میشدچنانکه درعصیان کشاورزان نرماندی که در اواخر قرن دهم صورت گرفته حکمران‌وقت بانمایندگانی که برای تنظیم‌رابطه دهقانان بامالکین گردآمده بودند بطرزی سبعانه رفتار کرد وفرمان داد که نمایندگان را دستگیر و بادست وپای بریده بُولایت خودگسیل دارند تادهقانان دیگر عبرت گیرند ولی‌این‌مظالم آتش اعتراض‌آنان‌را خاموش نمیکرد وهرچند یکبار شعله دیگری فروزان میشد .

این مبارزات و تغییر شرایط اقتصادی و اجتماعی یعنی رشد صنایع دستی، ایجادشهرها، تأمین‌راههای ارتباطی ، مبارزه خورده بورژواها با ارباب‌ملك، پیشرفت تجارت ، تضادهای داخلی رژیم فئودالیسم سبب گردید که اربابها بنفع دهقانان قدمهائی بردارند، ازعوارض و بیگاریهای‌آنها کم کنند وگاه باگرفتن پول به آزادی آنان رضایت دهند.

www.adabestanekave.com

فصل نوزدهم

صنایع و حرف در قرون وسطی

وضع شهرها

در دوره فئودالیته جمعیت شهرها ازچند هزار نفر تجاوزنمیکرد زیراقلمروهرسنیور ازهرجهةاستقلال اقتصادی داشت و از محصولات خارج بی‌نیاز بود، بهمین‌علت‌تجار، بسیارمعدود وتجارت‌خیلی محدودبود، ومعمولا کشاورزان ماهی یکبار برای خرید وفروش به‌شهر میآمدند، این نوع تجارت فقطدر مواقع قحطی سروصورتی بخود میگرفت، تجارآندوره بقدری کم سرمایه بودند که غالباًکالاهای خودرا دربقچه میبستند وازطریق(طوافی)یعنی‌رفتن از شهری بشهر دیگر کالاها را میفروختند این احوال تاقرن ۱۲ ادامه داشت و بطوریکه یکی ازدانشمندان فرانسه مینویسد اولین تاجرهای‌قرن ۱۰ و ۱۲ همان اشخاص خانه بدوش بودند که در طلب روزی باین طرف و آن طرف میرفتند، این اشخاص کم کم حس کردند که اگر با هم جمع بشوندخطرات کمتری متوجه آنها خواهد بود و بهتر بحمل اجناس موفق خواهند شد.

به این‌ترتیب با اجرای این‌نقشه، آنها ثروت کلانی بدست آوردند و شرکتهائی بوجود آمد، کم کم در کنار مؤسسات تجاری، شهرهائی بوجودآمد وسازمانهائی‌برای رفع احتیاجات مردم تشکیل شد. صنعتی که

بیش از همه اهمیت یافت صنعت پارچه‌بافی بود، درقرن ۱۲ درشهرمیلان شصت هزار کارگر پارچه بافی میکرد. هرقدر براهمیت شهرها افزوده میشداهمیت‌ونفوذبورژواها فزونی‌میگرفت‌وپایه‌های‌فئودالیسم‌لرزان میشد.

اصناف

تاریخ پیدایش اصناف بطور دقیق معین نیست بموجب مدارکی که دردست است اساسنامه بعضی از اصناف، اواخرقرن ۱۲ نوشته شده است، ودرقرن۱۲ یکصد و پنجاه صنف در فرانسه وجود داشت **عضویت در اتحادیه ها موروثی بود** وهیچکس نمیتوانست بمیل‌خودحرفه وشغلی انتخاب کند هر حرفه بچندین صنف تقسیم میشد، مثلا صنف پاره دوزجزو صنف کفشدوزنبود، ریسنده، بزاز، رنگرز، خیاط و غیره هر یك‌اتحادیه جداگانه ای تشکیل میدادند و محله ای مخصوص بخود داشته، و فعالیتهای اقتصادی هر یك از آنها بوسیله یك کورپراسیون Corporation انجام میگرفت ـ درهرصنف شاگردواستادباهم عضوبودند، عضویت دراتحادیه اجباری بود هرصنف درکارخودمنحصربفرد بود وسعی داشتند سایراصناف باوی ازدررقابت درنیایند، مثلاآشپزها میگفتند کباب پزنباید خورش‌بپزد و کباب پزها میگفتند، آشپزنباید کباب هم بفروشد و برسراین امورغالباً با هم نزاع داشتند.

درجات ومراحل صنفی

هرصنف ازچهاردسته تشکیل میشد شاگرد، کارگر استادکار، ریش سفید، تازه واردها معمولا بتفاوت حرفه‌ای که پیش‌میگرفتند از ۳ تا۱۲ سال‌شاگردی میکردند، استاد، خوراك و منزل شاگرد را میداد و به اوکار میآموخت، پس از شاگردی دوره کارگری میرسید وکارگران یا بطور روزمزد ویا برای یکهفته یا یکسال اجیرمیشدند. برای رسیدن بمقام استادی لازم‌بود هر کس مدتی شاگردی یاکارگری کرده باشد و ریش سفیدان اورا به‌این مقام بشناسند.

معمولا ازداوطلب استادی امتحانی بعمل میآمد پس‌ازآنکه شاهکار اومورد قبول ریش سفیدان قرار میگرفت. با اجرای مراسم مخصوص و سوگند به‌درستکاری واحترام به‌اساسنامه صنف درصف‌استادان واردمیشد.

ساعات‌کاربرحسب فصل فرق میکرد و معمولاکارگران ازطلوع تا

غروب آفتاب کار میکردند ، ایام تعطیل در این دوره زیاد بود ، شب کاری معمول نبود ، کارگران مزد کافی میگرفتند ، مثلا مزد روزانه یك کارگر نجار معادل قیمت ۵ جوجه بابیست لیتر شراب بودو اختلاف وجدائی بین زندگی استادان و کارگران وجود نداشت شاگرد را کومپانیون Compagnon میگفتند که آنرا هم سفره یا هم کاسه میتوان ترجمه کرد .

تجارت در قرون وسطی

تجارت در قرون وسطی رونق نداشت .و سازنده معمولا خود فروشنده نیز بود ، ارباب صنایع غالباً امتعه خود را در بساطی میگستردند ودر نظر عموم قرار میدادند ، ولی تجارت کلی خالی از اهمیت نبود ، سوداگران بنقاط دوردست میرفتند و چه بسا که مال التجاره آنها مورد نهب و غارت قرار میگرفت ، دراین دوره ارباب ملك ازتجار حق العبور مطالبه میکردند مثلا برای اینکه متاعی از شهر «رآن» به «نانت» برسد ۷۴ مرتبه رسوم و عوارض میپرداخت وهمین مسئله سبب گرانی کالا میشد ، بطوریکه ازامتعه تجاری جزطبقه اشراف و ثروتمندان کسی نمیتوانست استفاده کند .

ولی این اوضاع ازقرن دوازدهم ببعد دراثر تغییر شرایط اقتصادی ، ترقی سازمانهای صنعتی وتامین طرق ووسائل حمل ونقل ، تسطیح راهها، بسته شدن پل روی رودخانه‌ها ، تأسیس مهمانخانه‌ها درمناطق صعب العبور استفاده از فانوس بحری ، استعمال قطب نما و نقشه دریائی و غیره در راه تغییر وتحول پیش رفت .کار مبادله و تجارت رونق گرفت و بحکم همین مقتضیات شهرهائی نظیر قسطنطنیه ووینزواسکندریه وغیره بصورت مراکز تجاری درآمد . تجار نیز دراین دوره مانند ارباب صنایع مجتمع شده تشکیل انجمن میدادند تا بهتر بتوانند ازمنافع خود دفاع کنند پس ازچندی نفوذ وقدرت انجمن تجار برانجمن اصناف فزونی گرفت و تاثیر سیاسی و اقتصادی آنان محسوس گردید . صنایع دستی توسعه یافت وبرتعداد کارگران افزوده شد بطوریکه دربعضی ازشهرها چندین هزار کارگر پارچه باف بکار مشغول بودند ، دراواخر قرون وسطی چنانکه متذکر شدیم غیر از فئودالها وروحانیون ، عناصر دیگری بنام بازرگان ، دلال و صاحبان صنایع دستی

بعلت فعالیتهای اقتصادی وسود کلانی که بدست آورده بودند صاحب قدرت و نفوذ اقتصادی شدند و هرقدرصنعت وتجارت ترقی میکرد حیثیت آنان فزونی میگرفت وازقدرت ونفوذ دیرین فئودالها کاسته میشد .

از اواخر قرن ۱۴ کارگران که سابقاً دستیار استاد خود بودند و از جهت شرایط زندگی اختلاف فاحشی بااو نداشتند ، بصورت کارگر روزمزد درآمدند وباین ترتیب کارومزد درمقابل هم قرار گرفتند ومبارزه کارگر وکارفرما آغاز گردید ازاین دوره ببعد برای اینکه کارفرمایان و بوژواها بتوانند مقاصد خودرا بکارگران تحمیل کنند بمراکز قدرت یعنی به پادشاهان و اطرافیان اووسنیورها نزدیك میشدند و تکیه گاهی برای اعمال زور فراهم میکردند .

حمایت صنایع داخلی

با تمام تضادی که درداخل شهرها بین کارگران و کارفرمایان ازیکطرف وبین ارباب صنایع ازطرف دیگروجودداشت؛ نفع عموم آنها اقتضاداشت که ازراه تقویت انحصارها ازورود کالاهای خارجی جلوگیری نمایند تا نرخ کالاها و دستمزد کارگران تا حدی ثابت باشد ازقرن ۱۴ ببعد شرکتهای بزرك تجاری برقرار گردید وتجار برای تنظیم امورخود به تهیه دفاتر، و باز کردن اعتبار مبادرت کردند و درسال ۱۴۰۷ نخستین بانك با مفهوم جدید درشهرژن تأسیس شد .

www.adabestanekave.com

فصل بیستم

مذهب کاتولیك درقرون وسطی

دوران استبداد کلیسیا - انگیزیسیون و تفتیش عقاید وافکار

ازقرن سوم میلادی ببعد دراثرغلبه روم به‌اروپای مرکزی مقدمات انتشارمسیحیت دراروپا فراهم گردید .

قوم گل قبل از اقوام دیگر بوسیله مبلغین دین مسیح بقبول مسیحیت دعوت شدند .

قبل‌از این ایام، سکنه گل مانند یونانیان قدیم به پرستش مظاهر طبیعت سرگرم بودند وبرای‌آب، جنگل ، رعد و نور و غیره رب‌النوعی قائل بودند وبرای خداوندان خود معابد مجلل بنا میکردند ، به ادامه زندگی پس ازمرك‌عقیده‌داشتند وبهمین علت‌به‌بسیاری ازمردم‌قرض‌میدادند تابدهکاردرآخرت‌دین‌خودرا ادا کنند . عبادتی که مردم در حق خدایان‌خود روا میداشتند یکی‌قربانی‌بود ودیگری‌نذرونیازی که بدریاچه‌هامیریختندو یا بشاخه‌های بلوطمیآویختند ـ برای‌قربانی، اغلب‌انسان‌را سربریده،بدار کشیده ویا میسوزاندند .

ازقرن سوم‌میلادی امنای دین مسیح با دادن تلفات و تحمل رنج و مشقت بسیار به انتشار مسیحیت توفیق یافتند بطوریکه درقرن‌چهارم جمع کثیری به‌آئین مسیح روی آورده بودند . وامنا و پیشوایان دین بتدریج قدرت سیاسی ومذهبی‌رادردست گرفتند.

درقرن ششم وهفتم یعنی در دوره‌ای که فئودالها بابی‌رحمی به نهب وغارت وراهزنی وخونریزی میپرداختند کلیسیا برای‌حفظ منافع‌وموقعیت اجتماعی خود ارباب قدرت و پادشاهان را بحفظ آرامش دعوت میکرد و مخالفین را ازتکفیر که موجب‌خروج از دین و عقاب ابدی است میترسانید درنتیجه ادامه غارتگری و فقر ومسکنتی که ازاین رهگذر نصیب سکنه اروپا شده بود زمینه برای بسط رهبانیت مسیحی فراهم گردید و مردم مایوس وغارت شده آنروز، دردهای اجتماعی خودرا با تعلیمات عرفانی مسیح تسکین میدادند ، همین وضع اقتصادی واجتماعی موجب شد که در مدتی کوتاه‌تعداد موسسات مذهبی فزونی‌یابد ومبلغین‌مسیحی‌به‌آسانی‌مردم راتحت نفوذخود درآورند .

ازنیمه‌دوم‌قرن‌ششم، جامعه روحانیت درایتالیا ودیگر نقاط، متروکات و دارائی واموال زیاد بدست آورد ومقدمات این کار مخصوصاًدردوران قدرت پاپ گرگوار کبیر اسقف روم‌فراهم گردید ونخستین‌سنك‌قدرت‌ونفوذ مادی پاپ گذاشته شد .

ازقرن‌هفتم ببعددعاة ومبلغین مسیحی برای‌اشاعه دین‌خود بسرزمین آنگلوساکسنها ، ژرمنها و دیگر اقوام اروپائی روی آوردند و بعلت آمادگی محیط اجتماعی بتدریج در این راه پیشرفت کردند . بطوریکه در قرن هشتم تقریباً تمام‌اقوام‌آن روز اروپا بدین‌مسیح گرویده‌بودند.

دوران استبداد کلیسیا

مقام پاپ

پاپ ازکلمه یونانی پاپاس Papas یعنی پدر آمده است که ابتدا به کشیشان واسائفه اطلاق‌میشد وبعد لقب‌خاص اسقف روم گردیده، ازآغاز قرن۶ میلادی بتدریج مقام و منزلت

پاپ بالاگرفت ولی در هر حال قدرت او بحوزه روحانیت محدود بود و درکارسیاست وحکومت مداخله‌ای نداشت امپراطوران مقتدر میگفتند که کشیشان باید مانندچاکران‌سلطنت‌فرمان‌برند و کسانی را که مطیع شاه نبودند توقیف‌یا نفی‌بلدمیکردند.

از سال ۷۵۶ میلادی که قیصر پادشاه فرانسه مقداری از اراضی متصرفی را به‌پاپ واگذار نمود مقدمه زندگی پرجلال پیشوایان مسیحیت فراهم گردید ودیری‌نگذشت که پاپها با تصرف‌اراضی بسیار وتوجه‌به‌امور مادی برای‌حفظ قدرت اقتصادی وسیاسی خود ناچارشدند که بجای پیروی ازاحکام اخلاقی وعرفانی مسیح درکلیه‌مسائل مهم سیاسی واقتصادی‌اروپا شرکت‌نمایند.

درآغاز قرون‌وسطی کوشش‌روحانیت‌آن‌بود که‌ازخشونت‌فئودالها و جنك طلبی آنان بکاهد بهمین مناسبت دراثر کوشش روحانیون حرمت جنك که ابتدا منحصر به‌روزیکشنبه‌بود ازعصرچهارشنبه تاصبح دوشنبه را شامل شد.

ازقرن یازدهم بیعدحیطهٔ‌قدرت‌مادی ومعنوی‌پاپ‌وسعت‌یافت‌تاجائیکه غالباً بین پاپهاوامپراطوران جنك سختی درمیگرفت و درغالب موارد،غلبه نهائی باپاپ‌بود، برای‌آنکه‌خوانندگان بچگونگی این کشمکشها پی‌برند بارعایت‌اختصارچندمورد را ذکرمیکنیم.

درسال ۱۰۷۵ پاپ گرگوار هفتم خرید وفروش مناصب روحانی را منسوخ کرد واعلام داشت که هرگاه امپراطور یا والی یا مرزبان‌یاحاکم یامقام غیرروحانی دیگر کسی را به‌رتبه اسقفی یاغیرآن بگمارد محکوم به‌تکفیرخواهد بود،هانری‌چهارم امپراطورآلمان‌بفرمان‌مخصوص‌پاپ‌دراین باره وقعی ننهاد ودرپاسخ اوچنین نوشت « توفروتنی من را حمل برجبن کردی وبی‌محابا برضد سلطنت که خدا بودیعه بمن‌داده است‌برخاستی وپایه جسارت را بجائی‌رسانیدی که مرا بخلع ترسانیدی مثل اینکه توآنرا بمن سپرده‌ای یاآنکه زمام امر در کف تست نه درقبضهٔ قدرت‌خدا ، اما من‌از زبان اسقفه‌ام بتومیگویم دورشو ازمسندی که بغصب‌آنرا تصاحب کرده‌ای مسند پطروس جایگاه کسی است که درصدد نباشد جور وجبررا لباس دین

بپوشاند من‌هانری که‌بموهبت‌الهی پادشاهی‌یافته‌ام با اسقفه‌خود میگویم فرودآ ، فرودآ»

روز بعد پاپ هانری را تکفیر و از مقام سلطنت خلع نمود و چنین گفت :

ای‌پطروس سعید وپیشوای حواریون! خداوند به‌التماس‌تو رتق‌وفتق اموردودنیارا بمن‌واگذاشته ... من‌بنام خداوند متعال،اب‌وابن‌وروح‌القدس وباستنادقدرت وشأن‌تو، پادشاهی‌را که بااین کبروتنمر احترام‌کلیسیای‌تورا نگاه‌نداشته ازحکومت برآلمان وایتالیا ممنوع میدارم ...»

از کتاب البرماله

پس‌ازصدور این‌نامه دشمنان‌هانری نغمه مخالفت‌را ساز کردند و از پاپ طرد او را خواستند ، درنتیجه این‌احوال هانری باتمام‌نخوت‌وغروری که داشت‌برای حفظ مقام خویش بپیشگاه پاپ‌آمد جامه‌توبه کاران پوشید وپوزش‌طلبید پاپ بقصد استخفاف اوسه روز او را درآستانه قلعه منتظر گذاشت دراینمدت‌هانری مانند بینوایان پیراهن پشمی دربرنمود و با پای برهنه اشك میریخت واستغفار میکرد ، پس‌ازپایان مدت سه‌روز پاپ عذر اورا پذیرفت.صدسال بعد بین‌فردریك باربروس وپاپ‌آتش اختلاف‌روشن شدروزی نماینده پاپ اعلام کرد که‌تاج‌امپراطوری‌ازجانب پاپ‌بامپراطور داده‌شده ، فردریك ازاین‌جمله برآشفت وبرعایای خود نوشت که سلطنت ودیعه‌ای است که خداوند باوسپرده پس‌ازسالها مشاجره‌سرانجام‌فردریك ازدراطاعت درآمد ودرحالیکه پاپ برمنبربزرگی‌تکیه زده بودامپراطور ازاسب بزیرآمد وخود را بپای پاپ انداخت پاپ براورحمت‌آورد چون‌از نمازخانه بیرون‌آمدند فردریك رکاب‌گرفت تا پاپ براسب بنشست وسپس لجام مرکب اورابدست‌پیچید وچندقدم پیشاپیش اوبرفت - پاپ (اینوسان) ازتمام اسلاف‌بیشتر بعظمت مقام روحانیت معتقد بود اومیگفت «پروردگار عالم دوستاره درآسمان‌آفرید که دنیا را روشن کند ، یکی خورشید که روزحکومت میکند و دیگری ماه که شب طالع میشود - درآسمان دیانت نیزخداوند دومقام عالی قرارداده است مقام پاپ که برروح مردم حکومت

میکند و مقام سلطنت که برجسم فرمانروائی دارد لکن مقام اول بر ثانی بسیار بچربد همچنانکه ماه از خورشید کسب نور میکند رونق وقدرت سلطنت نیزمرهون قدرت پاپ است .

در مبارزاتیکه بین ژان پادشاه انگلستان، باحوزه روحانیت روم درگرفت غلبهٔ نهائی نصیب پاپ گـردید ، در سال ۱۲۰۵ مسند خلافت کانتوربری Cantorbéry بلا متصدی بود چون بین ژان و پاپ اینوسان سوم برسر نامزد این مقام اختلاف درگرفت ومادهٔ کدورت غلیظ شد پاپ حکم تحریم جاری ساخت . از این حکم ژان سخت درغضب شد و خطاب باساقفه گفت « بدندان عیسی که اگر کلمه تحریم را بر زبان جاری کنید قاطبه اهل علم را روانه دیارپاپ میکنم وتمام اموالشان را بمصادره‌میبرم وآنچه رومی در این کشور بیابم چشم میکنم وبینی میبرم و بولایت خود باز میگردانم تا بهر سرزمینی بروند انگشت نمای خلق باشند ، شما هم اگرازجانتان سیر نشده‌اید زود از دم نظرمن دور شوید . » ولی دیری نگذشت که ژان بخواری وزبونی افتاد وضمن دستخطی چنین نوشت « ما راسروش غیبی‌چنین‌اشارت کرد که بالطوع والرغبه وبا کمال میل؛بی‌آنکه ازتحریم هراسی داشته باشیم ، کشور انگلستان ومملکت ایرلند را بعیسی وحواریون اوو‌ولینعمت خودمان پاپ اینوسان وجانشینان‌کاتولیك وی‌نیاز کنیم ... ما ازاین ببعد ممالك مزبوره را از جانب پاپ ومقام روحانیت و بسمت نایب‌السلطنه در دست خواهیم داشت ما را رای بر این قرارگرفت که روحانیت روم هرسال به دوقسط هزارلیره انگلیسی نقره ازمابگیرد اگر ما یا یکی از اعقاب ما با مدلول این دستخط مخالفت کنیم از حق سلطنت بر این مملکت محروم خواهیم بود . » اینهاست نمونه ای چند از استبداد مطلق‌کلیسای روم ومداخله پاپها درامورسیاسی اروپا .

اصول انکیزیسیون و تفتیش عقاید وافکار

ازاواخرقرون‌وسطی درنتیجه تغییرشرایط مادی، رواج بازارصنعت وتجارت، پیدایش مانوفاکتوروموَسسات صنعتی. ایجاد شهرها و وسائـل

حمل و نقل ؛ تامین راه‌های ارتباطی‌جدید،آمیزش اقوام و ملل مختلف با یکدیگر و ترجمه و انتشارآثار فکری ملل اسلامی دراروپا ، نه تنها در ظاهر تمدن و حیات مادی اروپائیان تغییراتی روی داد بلکه بموازات این تغییرات‌مادی، دراصول عقاید وافکارمردم نیزتحولاتی عمیق حاصل گردید این تغییرعقاید وافکاررا مخالفت شدیدکلیسیا که منطق آن برتعبد وتقلید استوار بود مواجه گردید . اصحاب کلیسیا میگفتند که انسان بایدازتجسس وتحقیق دست بکشد وبحقارت وضعف خویش درمقابل ایمان وعقیده و در برابر الهامات و معجزات اعتراف نماید و به آئین مسیح چشم بسته ایمان بیاورد ودرمقام درك حقایق برنیاید وچون بسیاری ازمندرجات کتاب‌مقدس با حقایق علمی سازگارنبود وعقل وعلم بطلان‌آنها را ثابت میکردناچار کلیسیا میکوشید که عقل وعلم را در خدمت ایمان وآئین مسیح درآورد و آزادی فکر و استقلال رأی‌را در مردم‌آن‌دوره بکشد . روحانیون برای تحکیم موقعیت خود وجلوگیری ازافشاء حقایق ، کسانی را که ازطریق تتبع و تحقیق بکشف مسائل مجهول توفیق میبافتند یا با منطقی صحیح بطلان نظریه پیشینیان رانابت میکردند با حربه تکفیروحبس کیفرمیدادند وچه بسا منادیان حق وحقیقت را بدستور رهبران دین مسیح بوضع فجیع محکوم‌بقتل‌میساختند. یکی ازمتهمین‌آن دوره سرگذشت‌خودرا چنین‌شرح میدهد « دستهایم را به پشت آورده چنان محکم بستند که‌ازناخونهاخون میآمد آنگاه مرا بگودالی انداختند ، اگرباز بچنین شکنجه‌ای دچارشوم آنچه گفته‌ام انکار خواهم کرد و هرچه آنها بخواهند خواهم گفت » متهم دیگری که اسباب شکنجه را دید فریاد برآورد **«اگر بخواهید حاضرم اقرار کنم که عیسی را نیز من کشته‌ام »**

تکفیر

یکی ازحربه های خطرناك کلیسیا در دوره قرون وسطی تکفیر بود، در بسیاری مواردتکفیرشدگان ازحوزه‌مومنین‌خارج‌میشدندو کسی‌راجرأت‌سخن گفتن‌باآنان‌نبود وچنین کسی حکم‌طاعون گرفته‌را داشت ، با اینکه درآغازامر تکفیرشدگان درمحضر عموم بمحاکمه دعوت میشدند ، پس از چندی کلیسیا از بیم افشای حقایق جلسات محاکمه‌را بطور مخفی تشکیل میداد ، متهم با متهم کننده روبرو

نمیشدند و گاه نام اورا هم نمیدانست دفاع و تعیین وکیل معنائی نداشت، اگر متهم بمیل یا بزور اقرار میکرد بعذابی محکوم میشد و اگر زیر بار توبه نمیرفت بی درنگ در حالی که زنده بود طعمه آتش میشد .

در عهد سن لوئی یکی ازمامورین تفتیش عقاید امرداد **در یك بار ۱۸۳ نفر را بگناه ارتداد زنده در آتش سوزانیدند** . بیمناسبت نیست تشریفاتی را که برای اجرای تکفیرصورت میگرفت یادآور شویم :

برای آنکه صیغه لعن خوانده شود عده‌ای ازاهل علم مشعلی بدست گرفته ، اطراف اسقف می‌ایستادند واسقف حکم را بصوت بلند درمقابل حضارمیخواند ، قسمتی‌ازصیغهٔ لعن ازاینقرار بود « هرجا که هستید درتمام ساعات چه روز وچه شب چه درخواب و چه دربیداری ، چه درزبان روزه و چه در حال خوردن وآشامیدن از فرق سر تا قدم بلعنت خدائی گرفتار باشیدانشاءالله ، ازچشم کورواز گوش کر، ازدهان لال بشوید وزبانتان بکام بچسبد و دستتان بچیزی نرسد و پایتان از جا حرکت نکند و تمام اعضای بدنتان بلعنت گرفتارآید ... انشاءالله با سگ و خر مدفون و گرگهای حریص شمارا بدرند ...» (به‌نقل از البرماله،تاریخ قرون وسطی).

توبه ـ ارتکاب معاصی کبیره (جنایت و جنحه) مستلزم اخراج از دین بود و مرتکب چاره‌ای جز توبه نداشت و توبه از راه روزه داشتن تازیانه خوردن، واردصومعه شدن و بزیارت جای‌دوررفتن انجام میگرفت

ازقرن ۱۶ ببعد دامنه تتبعات علمی روبوسعت گذاشت بهمین مناسبت کلیسای‌کاتولیك بوضعی سبعانه‌تر بجنك با عقاید جدید برخاست چنانکه (جوردانوبرونو) و (وانینی) ایتالیائی بجرم فکر کردن و افشای حقایق علمی بعقوبت زنده سوختن گرفتار شدند .

(راموس) فرانسوی چون در کتاب خود عقاید ارسطو را ناصواب خواند کتابش را آتش زدند و پس ازآنکه مورد شکنجه‌های سخت قرار گرفت ، در واقعه سن بار تلمی بقتل رسید (اتین دوله) فرانسوی را نیز بگناه بیان حقایق، زنده زنده سوزاندند ونظیراین عقوبت ها را در عصر

انکیزیسیون(۱)و تفتیش‌عقاید وافکاردرمورد بسیاری‌ازنفوس‌بشری اعمال کردند وچنانکه‌مارسل‌کاشن در کتاب‌علم ودین‌نوشته دراین‌دوره ۵میلیون از نفوس بشری را بجرم فکر کردن و تخطی ازفرمان پاپ بدار آویختند و تا حد مرك درسیاه چالهای تاریك و مرطوب نگهداشتند تنها ازسال (۱۴۸۱ تا ۱۴۹۹) یعنی‌طی ۱۸ سال‌بنابد ستورمحکمه تفتیش « ۱۰۲۲۰ نفررازنده‌سوزانیدند ؛ ۶۸۶۰نفرراشقه کردندو۹۷۰۲۳نفررابقدری‌شکنجه دادند که نابود شدند»

دامنه استبداد کلیسیاچنانکه‌خواهیم دید تاقرن هجدهم وآغازانقلاب کبیرفرانسه ادامه‌یافت دراین دوره نیزمحققین‌ودانشمندانی نظیراسپینوزا، گالیله ؛ دکارت، داروین ، ولتر و هوگوهمواره بجرم اعلام افکاروآراء جدید مورد تعقیب‌یا باخطرمرك مواجه بودند .

روی همین خصوصیات دردوران تفتیش‌عقاید وافکاراهل تحقیق‌برای نجات از مرگ ناگزیر بودند نظریات تازه خود را با احکام دین مسیح کم وبیش سازگارسازند تاازتعرض‌کلیسیا درامان باشند باین ترتیب‌معلوم شد که در قرون وسطی هیچکس اجازه نداشت قدم از فرهنك و دانش پیشینیان فراترگذارد ونظریات وافکارجدید خود را که مبتنی برمشهودات وواقعیات بود اظهارنماید .

www.adabestanekave.com

۱ـ Inquisition

فصل بیست ویکم

خونهائیکه درراه تعصبات مذهبی ریخته شده

چنانکه دیدیم پس ازسپری شدن دوره اشتراکی اولیه ، واستقرار رژیم بردگی جهل و بیخبری مردم سبب ظهور ادیان و مذاهب وخدایان بیشمار گردید ، ودرطی قرون متمادی بسیاری‌ازنفوس بشر که ازعلت‌بروز حوادث ورابطه علت و معلولی قضایا بی‌خبر بودند برپایه معتقدات مذهبی وبرای ترضیه‌خاطرخدایان بجان یکدیگرمی‌افتادند وبسا شهرهاوآبادیها که در اثر این جنگهای خونین دستخوش فنا ونیستی شد ؛ پس از قرنها که بشربه بی‌اعتباری خدایان پی برد ، برای‌آرامش وجدان خویش‌بخدای واحد گروید ، از این پس پیروان مذاهب مختلف بعلت اختلافی که در اصول و فروع دین با هم داشتند بجان یکدیگر می افتادند ولی در واقع در این دوره نیز مانند ادوار قبل اغراض و مقاصد اقتصادی سبب ظهور جنگهای خونین مذهبی میشد وهمیشه صاحبان قدرت وفئودالها ازبیخبری و تعصب مردم برای اجرای نیات مادی خود استفاده میکردنـد و آتش اختلافات مذهبی‌را دامن‌میزدند ، مطالعه عمیق درعلل بروزجنگهای‌مذهبی این حقیقت را نشان میدهد مثلا مبارزاتیکه در دوره حکومت ساسانیان بین مسیحیان ارمنستان و پیروان مذهب زردشت رخ داد ریشه اقتصادی داشت‌حکومت ایران وروم هردومیکوشیدند ، تا ارمنستان‌را درشمار ملل

تابعه خود درآورند و ازحاصل‌کاروخراج ارامنه بهره‌مند شوند ، درنتیجه محاربات خونینی بنام دین بین ارامنه و ایرانیان درگرفت و تنها درعهد شاهپور ۱۶هزارنفرازعیسویان وجمع کثیری از ایرانیان بهلاکت رسیدند کوششی که درقرون بعدکلیسیای روم برای بسط مسیحیت ومبارزه باشرك دراروپای‌قرون‌وسطی‌بعمل‌آورد وجنگهائی که‌پس‌ازظهور اسلام‌بین‌اعراب وایرانیان‌وشیعه وسنی‌وسایرفرق‌اسلامی‌درگرفته‌است‌وبالاخره‌تلاشی که در قرون‌اخیر کلیسای‌انجیلی برای‌اشاعه مسیحیت دراقطارعالم‌بعمل‌آورده‌است جملگی درآخرین تحلیل برای بسط قدرت مادی وتأمین منافع اقتصادی و سیاسی هیئتهای حاکمه وقت بودوهمیشه دراین جریانات ازتعصبات‌مذهبی وبیخبری توده‌هابرای‌اجرای مقاصد خداوندان پول وزوراستفاده شده‌است

چون در این کتاب منظورما تشریح اوضاع اجتماعی مردم در دوره فئودالیته است برای اثبات نظر خود نمونه‌ای چند از جنگهای مذهبی این ایام‌را یادآورمیشویم .

خونین‌ترین مبارزات مذهبی قرون وسطی جنگهای صلیبی است .

محرك اساسی جنگهای صلیبی علل وعوامل اقتصـادی بود باین معنی که فئودالها و عده‌ای از مردم سودپرست بامید کسب تمول بمشرق زمین که‌درآن ایام ثروت زیادمشهوربود روی‌آوردند وسرفها وسایرمحرومین اجتماع نیز به امید نجات ازاستثماروحشیانه فئودالها و بدست آوردن یك قطعه زمین‌مناسب درراه جنگهای دامنه‌دارصلیبی قدم نهادند ، البته دراین میان متعصبین‌وساده‌لوحانی نیز بودند که برای زیارت تربت عیسی ودرك بهشت جاویدان به این امرخطیررضا میدادند ، آنها باآنکه درخودنیروی جنك‌نمی‌دیدند به امید شهادت وارد میدان میشدند وبمردان جنگی‌میگفتند « شما که رشید و نیرومندید جنك خواهید کرد ، اما ما مثل عیسی عقوبت میکشیم وبهشت را میگیریم . »

مسیحیان مانند مسلمانان ریختن خون کفاررا واجب میشمردند،بهمین علت درطی‌این جنگها طرفین ضمن تحمل مشقات فراوان بفجایع ومظالمی دست زدند که درتاریخ کمترسابقه دارد .

در سال ۱۰۹۸ مسیحیان ضمن عبور از آسیای صغیر دسته‌دسته از

عطش میمردند (فوشه دوسارت) مینویسد «... پرطاقت‌ترین مردم روی شن درازمیکشیدند وسطح سوزان خاك رامیکاویدند تا بلکه زیرآن‌زمین نمناکی بیابند ولب خشکیده خود رابرآن گذارند» چون اکثردواب تلف شدند ناچار مردم بنهٔ خود را برگوسفند و بزو خوك وسك بارمیکردند چنانکه هم جای خنده بود وهم جای گریه سواران جنگی‌چون اسبی‌نمانده بود ناچارسوارگاو میشدند .

بگفته میل **Mile** درطی جنك اول صلیبی مسیحیان بنام اشاعه دین و فتح بیت‌المقدس جنایات گوناگونی مرتکب شدند .

قتل عام ، دستبرد،وغارت و هتك ناموس در ضمن راه پیمائی و در جریان‌جنك ادامه داشت در محاصرهٔ انطاکیه سر دوهزار نفر ترك‌را از بدن جدا کردند وبگفته میشو **Michoud** این قوم وحشی ، اطفال‌را در آغوش‌مادران پاره کردند ، اعراب را نیزدر کوچه‌ها ودرمنازلشان قتل‌عام میکردند بگفته یکی از مورخین درمسجد عمر « درروا‌ق این مسجد نهر خون عمقش باندازه‌ای بود که تا سرزانو و یاآنها که سواربودند تا عنان اسبشان را میگرفت . »

بطوریکه در تاریخ عـرب واسلام نوشته شده « جنك سوم صلیب بدین ترتیب خاتمه یافت که درآن صدها هزارنفوس تلف شدند و هزاران معموره وکاشانه از طرفین درشرق و غرب ویران گردید ... و ازاین جمله نتیجه‌ای که بدست‌آوردند تصرف (عکا) بود وبس . »

درسال۱۰۹۸دراثرمحاصره‌قشون‌ترك‌قشون‌صلیب بقحطی‌وگرسنگی افتادند و کاربجائی‌رسید که مردم بخوردن چرم وعلف وگوشت مردگان پرداختند .

قشون صلیب پس از سه سال محاربه و از دست دادن بسیاری از سربازان خود درتاریخ ٦ ژوئن ۱۰۹۹ چشمش به‌بیت المقدس افتاد،یکی از مبلغین این جنگ ضمن نامه‌ای بپاپ نوشت :

« اگر میخواهید بدانید با دشمنانی که در بیت‌المقدس بدست ما افتادند چه معامله شد همینقدر بدانید که کسان ما در رواق سلیمان و در معبد، در گردابی از خون مسلمانان میتاختند و خون تا زانوی مرکب

میرسید تقریباً **۱۰ هزار مسلمان قتل عام شد و هرکس درآنجا راه میرفت تابندپایش را خون میگرفت** از کفار هیچکس جان‌نبرد و حتی زن و اطفال خرد سال را هم معاف ننمودند . کسان ما چون از خونریزی سیر شدند بخانه‌ها ریختند و هرچه بدستشان افتاد ضبط کردند. هرکس چه‌فقیر چه‌غنی بهرجا وارد میشد آنرا ملك طلق خود میدانست و این‌رسم‌چنان‌ساری بود که گوئی قانونی است که بایدموبمورعایت شود...»

در هریك از جنگهای صلیبی جمع کثیر از مردان وزنان و کودکان و بسیاری از شهرها و آثار تمدن دستخوش فنا ونیستی میشدند درتاراج قسطنطنیه که در ۱۲ آوریل ۱۲۰٤ صورت گرفت.

ویل آردوین Viilehardouin اهل شامپانی که بعدهاتاریخ جنگ صلیب را نوشته چنین میگوید:

« غنیمت بدرجه ای رسید که افراد حساب طلا و نقره و ظروف و جواهر و اطلس و حریر و بالاپوش پوست خز، سنجاب و البسه فاخره را گم کردند ... از بدوخلقت عالم تاکنون هیچ شهری تا این درجه ثروت نداشته است . هرکس بدلخواه خود جاگرفت و جابرای احدی کم نیامد ، از این افتخار وهم ازذوق نعمت خدا داد. قشون صلیب درپوست نمیگنجید زیرا کسانی که بفقر و مسکنت میگذرانیدند بعز وغنا رسیدند و بتاراج قسطنطنیه قشون صلیب مانند اقوام‌جاهله معامله کرد مثلا مرمرها راخورد نمود و آثار مستظرفه را شکست تا سیم وزر و احجار کریمه آنرا ببرد مجسمه‌های مفرغی راکه شاهکار هنرنمائی قدیم بود ذوب کرد تا از آن سکه کند، از آثار متبرکه وظریفه‌ای که بعد ازغارت ۱۲۰٤ ازقسطنطنیه آوردند امروز هم در ونیز وبعضی دیگر ازبلاد مغرب‌آثاری‌دیده میشود.

ابن‌اثیر وسایر مورخین متفقاً مینویسند که شهرقسطنطنیه را آتش زدند و یك چهارم شهررا خاکستر نموده برباد دادند، دامنه حریق ۸روز و هشت شب تا ٦ کیلومتر توسعه یافت وپرجمعیت‌ترین نقاط شهر را فرا گرفت در این احوال زنان و کودکان از بیم‌وهراس به‌اینطرف وآنطرف میدویدند واز دشمن متعصب وخونخوار امان میخواستند.

در پایان جنگهای صلیب ساده‌لوحانی که آلت‌دست سودجویان شده

بودند کم‌وبیش از کرده‌خودنادم شدند وبقبح‌اعمال‌خویش پی‌بردند بقول روتبوف Rutebeuf شاعر، کسی که‌مخالف‌جنگ‌بودمیگفت ـ شمامیخواهید که من از دارائی خود چشم بپوشم و نگاهداری فرزندان خود را بعهده سگها بگذارم؟ من گمان نمیکنم که خداوند باین امر راضی باشد... مرد مؤمن میتواند بی‌آنکه از جای خود تکان بخورد و دنبال سوانح برود از دارائی خود زندگی کند .... برای جستجوی خدا چرا باید راهی باین دوری بپیمود؟ اگر خدا را مکانی باشد محققاً در فرانسه است...»

در نتیجه جنگهای صلیبی بازار تجارت بین شرق وغرب گرم شد و بسیاری ازآثار وافکار شرقیان بمغرب زمین راه‌یافت، دوران‌قدرت‌بسیاری از فئودالها سپری شد و زمینه برای نفوذ سلاطین فراهم گردید. در خلال این احوال بسیاری از مسیحیان همین که خود را از لحاظ اقتصادی درامان دیدنددین ووطن دیرین‌را فراموش کردند وبسنن وآداب شرق خوگرفتند یکی از امنای دین مسیح مینویسد:

« ما که ازمغرب بودیم بصورت مردم مشرق در آمدیم وطن خودرا فراموش کردیم یکی‌خانه وخدم‌دارد چنانکه گوئی بارث به‌اورسیده‌دیگری بجای آنکه ازهموطنان خود، زن بخواهد یکی ازاهل شام وعرب‌را بزنی گرفته ... اکنون که مشرق تااین‌حد بحال ما مساعد است برگشتن بمغرب چه ضرورت دارد . »

اگر تاریخ‌جنبش اسلامی‌وجنگهائی را که متعاقب‌آن‌بین فرق‌اسلامی درگرفته بخاطر آوریم باز با صحنه‌های خونین و وحشت‌انگیزی روبرو خواهیم شد ، بعنوان نمونه چند جمله از کتاب تبصرة‌العوام نوشته رازی‌را در اینجا نقل میکنیم :

« معاویه بفرمود تا در جمله دیار اسلام برمنبرها و مناره‌ها لعنت‌به علی میکردند ، نامه‌ها نوشت که هر کجا از شیعه علی بیابند ، یا کسی که فضایل ایشان گوید یاروایت کند اورا بکشند... **زیاد** عامل یمن‌بود **هفتاد هزار** شیعه علی در یمن بکشت وفقها وقضاة بعضی از ترس قتال وبعضی از بهر مال وجاه فتاوی برخلاف اقوال ائمه میدادند...»

جنگهای‌اقتصادی‌وسیاسی‌بین‌ملل‌اسلامی‌غالباً بصورت‌جنگهای مذهبی

تظاهر مینمود و دامنه این نوع مبارزات تاقرون اخیر کشیده‌شده چنانکه در آغاز قرن ۱۷ استبداد مذهبی شدیدی در اسپانیا حکومت داشت .

فیلیپ دوم‌پادشاه اسپانیااسقف غرناطه‌را وادار کرد تافرمانی صادر کند که‌اعراب درظرف ۲٤ساعت، زبان، آداب ورسوم ومذهب‌خودراترك گویند وبالاخره چون اینکار عملی نبود «مسلمانان‌را از مرد وزن وبچه در جلوی چشم خود مثل گوسفند قربانی کردند، تمام ناحیه (الپوکسا) را به ویرانه مبدل ساختند ـ فیلیپ سوم نیم میلیون از مسلمانان را بسواحل افریقا و دویست هزارتن از آنان را بمرر فرانسه تبعید کرد وجمع کثیری از مسلمین در اثر اعمال سیمانه مسیحیان بدیار عدم رهسپار شدند ، بطور کلی ازتاریخ سقوط غرناطه تاسلطنت‌فیلیپ‌سوم درحدودسه میلیون‌مسلمان از اسپانیا رانده شدند...»

نقل از کتاب عرب و اسلام

در اروپا جنگ های شدید مذهبی در طی قرن ۱٦ و ۱۷ همچنان ادامه داشت .

انتشار نظریات وافکارلوتروکالون دربسیاری ازممالك اروپا سبب گردید که بین کاتولیکهای متعصب و پرتستانهای اصلاح طلب؛ جنگهای خونین بوقوع پیوندد ، جنگهای سی‌ساله مذهبی درفرانسه از (۱٥٦۳ تا ۱٥۹۲) ومبارزات ۳۰ ساله مذهبی درآلمان از(۱٦۱۸ تا ۱٦٤۸) غیراز ریشه‌های‌اقتصادی تا حدی مولودتعصبات مذهبی‌ولجاج پادشاهان ورهبران مذهب کاتولیك نیز بوده. بیان تفصیلی این وقایع وخونهائیکه دراین راه ریخته شده از حوصله این کتاب خارج است در اینجا بعنوان نمونه حادثه سن‌بارتلمی را یادآورمیشویم :

واقعه سن‌بارتلمی

این حادثه خونین در ۲٤ اوت ۱٥۷۲ در پاریس بوقوع پیوست دراین شب بیش از دو هزارنفر از پیشوایان‌پرتستان که‌دردربارشارل‌نهم دعوت‌شده بودند باتوطئه‌قبلی‌بوضعی وحشیانه بقتل رسیدند ودامنه کشتارتا چندروزادامه یافت بطوریکه‌متجاوز از ده هزارنفرازپرتستانهای فرانسه بدست کاتولیکها کشته شدند درنتیجه

این حادثه پرتستانهای انگلیس روش خصمانه‌ای باکاتولیك‌ها پیش گرفتند بطوریکه پیروان مذهب کاتولیك را ازخدمات دولتی حق وکالت و انتخاب نماینده محروم کردند، وضع کاتولیکها درایرلند بمراتب دشوارتر گردید بطوریکه علاوه برآزاروشکنجه بدنی املاك و اراضی کاتولیکها را نیز تصاحب میکردند وآنان‌را بکار مجانی در اراضی لردان انگلیسی مجبور میساختند وحق خرید وفروش و انتقال املاك، ازایشان سلب شده‌بود این اوضاع درطی قرن ۱۶ و۱۷ ادامه داشت، دراواخر قرن ۱۸ پس ازظهور انقلاب کبیرفرانسه درنتیجه مقاومتها و انقلاباتی که در ایرلند وسایرنقاط انگلستان علیه این مظالم بعمل‌آمد بین پرتستانها و کاتولیکها امتیازی باقی نماند . ودوران جنگهای مذهبی سپری گردید .

بطور کلی جنگهای مذهبی و مبارزه با اقلیتهای نژادی تا قبل از انقلاب کبیر فرانسه درغالب ممالك اروپا وجود داشته است .

رفتاروحشیانه ترکان عثمانی با ارامنه وعیسویان مقیم بالکان (قبل ازحل مسئله شرق) وخونهائیکه‌درفرانسه وآلمان درطی‌جنگهای‌سی‌ساله مذهبی ریخته شده و مظالمی که اسلاوها و پیروان مذهب ارتدکس در روسیه نزاری علیه اقلیت‌های مذهبی ونژادی روا میداشتند همه ازفقدان آزادی عقاید وافکاردراروپای قبل ازانقلاب حکایت میکند .

تغییرشرایط اجتماعی واقتصادی اروپا ومظالمی که درحق اقلیتهای مذهبی و نژادی روا میداشتند افکار عمومی را متوجه لزوم آزادی مذهب گردانید بهمین مناسبت چنانکه خواهیم دید نویسندگان قرن ۱۸ به‌تبعیت ازافکارو انتظارات عمومی معتقد شدند که ملل عالم را باید در پیروی از شعائرمذهبی آزاد گذاشت و مبارزه با اقلیتهای نژادی را عملی غیرانسانی و دوراز عدالت وانصاف شمرد با اینحال تا قبل‌ازانقلاب فرانسه اقلیت‌ها دراجرای‌شعائرمذهبی،انتخاب‌شغل ومحل اقامت، روش تعلیم‌وتربیت‌آزادی نداشتند وحدود وقیود بسیاری زندگی را برآنان ناگوارساخته بود .

انواع عقوبتهای بدنی

تاریخ پرحادثه زندگانی‌بشرازقدیمترین ایام تاآغازقرن ۱۹ آمیخته

بانواع مظالم وعقوبتهائی است که درحق طبقات زحمتکش‌ومظلوم اعمال شده است .

سلاطین مستبد اروپا ، روحانیون ، سنیورها و کلیه طبقات ممتاز برای اینکه بتوانندآزادانه به استثمارشدید توده‌های ملل ادامه دهند و مخصوصاً برای مرعوب ساختن اکثریت مظلوم بفجایع وجنایات گوناگون دست میزدند وبه انواع وسائل کسانی را که‌گردن از اطاعت دین ودولت کشیده وسخن ازحق وعدالت گفته‌اند کیفرداده‌اند ، برای نمونه قسمتی از کیفرهای معموله را یادآورمیشویم ،

کند ـ پا های متهم رالای تخته‌ها گذاشته بوسیله پیچی‌می‌فشردند .

آب ـ به زور در دهان متهم آنقدر آب میریختند تا معده‌اش متورم شود .

بادکنك ـ گذاردن بادکنك‌دردهان‌متهم ومتسع‌ساختن‌آن‌بنحوی که متهم احساس خفقان‌نماید .

قطع مفاصلـ بستن متهم‌بچنداسب و کشیدن آنهادرجهات‌مختلف.

سوزاندن محکوم روی توده‌های‌هیزم ، شکم بریدن ، بدارآویختن گردن زدن ، مثله کردن (گوش و بینی بریدن) وغیره جزو عقوبتهای معمولی‌بود .

درکتاب(شکنجه وامید)از تألیفات احسان طبری ضمن توضیح سرگذشت فکری واجتماعی بشر وسائل کیفری‌محکومین به‌این ترتیب بیان شده است ،

(تخته شکنجه . گلوله سربی(برای کوبیدن محکوم)چنگك‌خاردار. صفحه سرخ‌شده ـ طناب‌برای‌فشردن عضلات‌محکوم، ظرف‌آب جوش‌وغیره هربرت جایل‌در کتاب تمدن چین مینویسد (در قوانین جزائی راجع بمرك تدریجی عنوانی‌بود وآن‌باین ترتیب انجام میگرفت که ابتدایکدست‌وسپس دست دیگر و آنوقت هریك از پا ها و یکی پس از دیگری می‌بریدند و آنگاه شکاف در سینه میدادند و قلب را می کندند و سرانجام سر میبریدند .)

حتی کونك‌فوتسه حکیم چین که طرفدار وضع عمومی ومدافع نظام

اجتماعی زمان خود بود بغلط بودن وقباحت این‌قساوتها پی‌برده‌بودحکایت میکند که زمانی یکی ازاشراف چین از اوپرسید چرا سرقت‌اینقدر زیاد شده در پاسخ گفت بعلت آزمندی شما پرسیدآیا قتل محکومین رواست گفت اگر نیات شما درست‌باشدبکشتن احدی‌نیازنیست .

در دوره‌های‌اخیر برای گرفتن اقرار ازمتهمین وسائل دیگراختراع شد که‌ازآنجمله‌است‌خون گرفتن اززیر ناخنها استعمال دستبندقپانی،آویختن وزنه به‌بیضه، اماله‌آب‌جوش ، انژکسیون‌هوا وغیره

درنتیجه تغییر شرایط اقتصادی و اجتماعی اروپا و رشد نهضتهای دموکراتیك، توده‌های‌بیدارملل‌بمبارزه بااین‌نوع‌عقوبات‌وحشیانه برخاستند و کتب وآثارزیادی در زشتی وشناعت این‌نوع کیفرها انتشاریافت‌ازجمله (بکاریا) ازنویسندگان بزرك ایتالیا و(جان‌هوارد) انگلیسی درآثارخود بشدت بروش کیفر ها و عقوبتهای آنروزی تاختند و الغاء آنها را خواستار شدند .

درفرانسه تاآغاز انقلاب کبیر (۱۷۸۹) برای۱۱۵ نوع‌جرم‌مجازات اعدام قائل بودند ـ دکتر گیوتین (۱۸۱٤ـ۱۷۳۸) استاد دانشگاه‌پاریس برای پایان‌دادن به‌زجر کشی گناهکاران وسیله قاطعی اختراع کرد که‌بعداً بنام اوبه(گیوتین) معروف‌شد اززمان انقلاب ببعد درفرانسه محکومین به اعدام راتوسط‌آلت برنده‌گیوتین معدوم میسازند.

چنانکه درفصول بعدخواهیم دید ازقرن ۱۸ ببعد تحت تاثیر شرایط جدید اجتماعی درقوانین جزائی تغییراتی روی‌داد و جرائم را ازحیث شدت وضعف تقسیم کرده وبرای هرجرم به‌تناسب اهمیت آن کیفری‌قائل شدنداز این‌دوره ببعد فکر مبارزه بامجازات اعدام در اروپا پیداشد وجماعتی‌این نوع مجازات را مقرون بعدالت ندانستند و متذکر شدند که در موارد بسیاری پس‌از اجرای‌حکم اعدام بی‌گناهی محکومین به‌ثبوت رسیده پس بهتر است این نوع مجرمین را بمجازاتهای قانونی دیگر محکوم کرد. اشاعه این نظریات سبب شد که امروز در بسیاری از ممالك اروپا نظیر سوئد شوروی ایتالیا وغیره مجازات اعدام‌ملغی گردیده‌است.

نبایدفراموش کرد که‌هنوزدرایران‌وبعضی‌ازمستعمرات کیفرهای‌قرون وسطائی بوسیله مامورین ساواك و پلیس و ژاندارمری عملی میشود .

فصل بیست و دوم

جنبشهای اعتراضی درقرون وسطی

درنتیجه استثمار وحشیانه سرفها ، دوام جنگهای داخلی،سست‌شدن پایه‌های فئودالیسم، غارت وآتش‌سوزی دهات‌وسایرجریانات نامساعد، در طول قرون‌وسطی جنبشهای اعتراضی چندی بوقوع پیوست که‌تقریباً تمام آنها بعلت عدم وجود سازمان صحیح به‌شکست‌معترضین پایان‌یافت .

۱ـ جنبش کشاورزان

طغیان نرماندی در۹۹۷

البرماله مینویسد«درولایات مختلفه نرماندی‌رعایا به اتفاق آراء مجالس عدیده برپا داشته ، عزم کردند که مدار زندگی خود را بردلخواه خویش بگذارند و انتفاع از آب و جنگل را برطبق قوانین خود جاری نموده ، هیچیك از تکلفاتی راکه سابقاً مقرربود درنظر نگیرند، بعلاوه هرمجلس دو نفر نماینده انتخاب کردکه به مجمع عمومی بروند و مقررات مجلس را از تصویب مجمع بگذرانند ، مجمع قرار بود در مرکزآن خطه منعقد شود ، چون والی ازقضیه آگاه شد فوراً **راثول** راباسوار فرستاد تا بتادیب مردم روستا پردازد و مجمع‌عمومی را بهم‌بزند، راثول‌بلاتأخیر

مشغول کار شده قاطبه نمایندگان وجمعی‌دیگررا دستگیر ساخته ودست وپایشان را برید وباین‌حال‌نزد کسانشان‌فرستاد.» با این‌عمل سبعانه‌اعتراض محرومین پایان نیافت ، بلکه پس‌ازچندی اعتراضات سرفها بصورت‌های دیگری آشکارشد ولی بزرگترین شورش سرفهادرسال۱۳۵۸ اتفاق‌افتاد وبه**ژاکری** موسوم‌شد .

این‌جنبش نیزدریکی از ایالات فرانسه شروع شد وپس از مدتی در سراسر فرانسه راه‌یافت و کلیه مردمان متوسط الحال وناراضی با آنها همداستان شدند ولی این‌بارنیز سنیورها بیاری‌هم برخاستند واین‌جنبش را با ریختن خون شورشیان پایان دادند وبگفته یکی از دانشمندان معاصر «... برای‌چندین‌مرتبه‌درتاریخ‌بشرنشان دادند که هیچوقت حق راباالتماس و درخواست بانسان نمیدهند و زورگویان دنیا درمقابل اشك چشم مردم ناتوان چیزی جزفریاد سبعانه ونوك سرنیزه‌ندادند.»

ازاین‌پس‌کلمه **ژاکری** معنای اولیه خود را ازدست‌داد و امروزهر طغیانی راکه بامجازاتهای خونین مواجه شود ژاکری مینامند.

درنتیجه این‌اعتراضات وفرارسرفها ازمزارع،سنیورها مجبورشدند بنفع‌طبقات محروم قدمی‌چند عقب‌نشینی نمایند.

نظیر این‌وقایع‌درآغاز قرن۱٤ درانگلستان نیزبوقوع پیوست‌به‌این ترتیب‌که درسال ۱۳۱۸ دهقانان سربشورش برداشتند و جمعی ازدشمنان خودوعمال شاه راکشتند ، پس‌ازورود بلندن شاه وعده مساعدت‌دادوآنها را با فرمانها ونامه‌های پرآب وتاب فریفت وعده‌ای ازآنان رابااین‌وسیله بدیار خودفرستاد همینکه جمعیت تقصان‌یافت شاه‌خطاب بدهقانان‌گفت شما جزمن سرکرده‌ای ندارید بلطف‌من امیدوارباشید.

پس‌ازآنکه دهقانان به‌دهات خود رفتند شاه‌بیاری عمال خود بجان آنها افتاد ومخالفین راصدتاصدتا بدارآویخت و ماهیت سلطنت و ارزش گفتارپادشاهان ودرباریان‌را به‌ثبوت‌رسانید

۲- جنبشهای کارگری

وضع کارگران در قرون وسطی

از اواخر قرون‌وسطی ، درنتیجه رشدصنایع‌دستی، وسعت‌شهرها،ایجادراه‌های‌ارتباطیه،ضعف‌فئودالیسم آزادشدن‌سرفها وتمرکزآنان درشهرها،کانونهای اولیه جنبش بورژوازی بوجودآمد ، دراین‌دوره‌شهر فلاندر واقع‌درشمال شرقی فرانسه وناحیه تسکان در ایتالیای مرکزی مهمترین مناطق صنعتی اروپا بشمار میرفتند ، تنها درناحیه فلاندر ۲۰هزارکارگر درسه یاچهار هزارکارگاه مشغول‌کار بودند . درهرکارگاه یك استاد وچند شاگرد کار میکردند واختلاف محسوسی درشرایط زندگی استادان باکارگران‌وجود نداشت وحقوق‌کارگران برای امرار معاش آنهاکافی‌بود ، بگفته یکی از مورخین درناحیه **فلاندر** سه چهارم بهای ماهوتی را کـه یکنفر کارگر میبافت بخود اوتعلق داشت، بهمین‌علت مبارزه و اختلافی بین کارگران و استادان آنها وجودنداشت ، ولی‌پس‌ازآنکه صاحبان بعضی از کارگاهها نفوذ اقتصادی خود را وسعت دادند و کارگاههای تازه ای برکارگاه خود ضمیمه کردند ، آثاراختلاف طبقاتی بین‌آنها و کارگران روبفزونی‌نهاد ، بطوریکه از اوایل قرن ۱۲ این استـادان تاجر پیشه برای حفظ منافع خـود و مـبارزه بـا کارگـران نخستین اتحادیـه را بـوجـود آوردنـد ، موضوع جالب‌توجه اینکه از همین تاریخ بورژوازی جوان اروپا کوشش میکرد تا باپراکندن‌تخم نفاق، تهدید به‌اخراج، وتطمیع دسته‌ای علیه‌دسته دیگر، سازمانهای کارگری را از هم‌بپاشد ، ازجنبش‌های اعتراضی آنها جلوگیری کند واز رقابت سرفهای فراری و آزاد شده بنفع جیب خود استفاده‌نماید.

از همین تاریخ است که بتدریج صاحبان کارگاههای کوچك ، در

اثر رقابت موسسات بزرگ محکوم بورشکستگی شده درشمار کارگران معمولی درمیآیند.

درهمین ایام دراثرایجاد مانوفاکتور و موسسات بزرگ صنایع دستی هجوم سرفها بشهر وافزایش کارگران بیکار؛ کارفرمایان ازراه تقلیل میزان دستمزد وافزایش ساعت کار بیش ازپیش بمکیدن خون کارگران مشغول میشوند وساعت کار، گاهی از ۱۶ ساعت تجاوز میکرد.

نخستین اعتصاب

درنتیجه این مظالم کارگران شهر «دوئه» واقع درشمال شرقی فرانسه بزای اولین باردرسال ۱۲٤٦ اعتصاب واز کار کناره گیری کردند درسال ۱۲۸۰ کارگران دوشهردیگر فرانسه باکارگران دوئه متفقاً برای بهبود شرایط زندگی دست باعتصاب زدند ومزایائی بدست آوردند ـ درسال ۱۲۷۷ عده‌ای ازکارگران پاریس برای تقلیل ساعت کار اعتصاب کردند، پس از رسیدگی به‌اعتراضات آنها مقررشد که کار درشب قدغن شود وهر کس شب کار کند بشه‌جریمه دهد و باین‌ترتیب کارشب برای‌مدتی قدغن گردید ـ درسال ۱٤۹٦ در زمان‌هانری هشتم دراثر اعتراض کارگران، اساسنامه‌ای برای تقلیل ساعت کار تنظیم شدومقرر گردید که ساعت کار از ۵ صبح تا ۸ بعدازظهر یعنی ۱۵ ساعت ادامه یابد ویکساعت برای‌خوردن غذا منظورشود.

چون بااین مقررات ظالمانه منظور زحمتکشان تامین نمیشد دامنه اعتراضات وسعت گرفت.

از مختصات این دوره وجود انضباط و ارتباط جالبی است که بین کارگران حکومت میکند، چنانکه کارگران چاپخانه لیون و پاریس در سال ۱۵۲۹ دست به‌اعتصاب ممتد و هم‌آهنگی زدند و درخواستهای‌خود را از قبیل دریافت وجهی بعنوان نوآموزی، حق عروسی و غیره اعلام داشتند.

۳ـ مشروطیت انگلستان

ائتلاف امرا و بزرگان علیه استبداد فردی

در آغاز قرن ۱۳ میلادی در نتیجه استبدادمطلق سلاطین، و شکستهائی که در اثر اشتباه آنهانصیب امرا، روحانیون و عموم طبقات مردم شده بود زمینه اوضاع اجتماعی برای‌استقرارسلطنت‌مشروطه در انگلستان فراهم‌شد، غیرازامراوروحانیون انگلستان که در تحدیدقدرت‌پادشاه منفعت مشترك داشتند، بورژوازی جوان آن مملکت نیز برای انجام‌مقاصد اقتصادی و سیاسی خود با طبقات ممتاز همداستان شد ـ تا سال ۱۲۱۳ مذاکرات امرا وبزرگان برای پایان دادن به‌استبداد پادشاه (ژان‌سان‌تر) جنبه سری و محرمانه داشت ولی از سال ۱۲۱٤ موضوع از پرده بیرون افتاد و طبقات ممتاز آشکار نغمهٔ عصیان را ساز و سوگند یاد کردند تا تسلیم‌ژان ازپای ننشینند، ژان سرانجام حاضر بمذاکره شد ولی نتیجه‌ای بدست نیامد.

بالاخره‌درعیدفصح ۱۲۱۵ باردیگر بزرگ‌زادگان سراسرانگلستان دست اتحاد بهم دادند و مصمم شدند که اگر شاه بی‌درنگ به پیشنهادات آنان‌صحه نگذارد قلاع واستحکامات اورا بگیرند و اورا به‌انجام تعهدات مجبور گردانند.

«... شاه چون‌این بشنیدسخت برآشفت وباتمسخر فریادی‌برآورد که چرا امرا مملکت انگلستان را از من نخواسته اند ... و عاقبت قسم یاد کرد که هیچگاه از اینگونه آزادیها که مرا برده امرا میکند اعطا نخواهم کرد.»

اما ژان سان‌تر در این ایام وسیله‌ای برای مقاومت نداشت نه تنها بزرگان قوم بلکه تمام ملت به‌او اعتراض کرده بودند و انقلابیون در رود ۲٤ مه ۱۲۱۵ وارد شهر شدند در اینحال جز ۷ سوار جنگی کسی در

اطراف ژان نایستاد، شاه ازشدت غضب برخود میپیچید وچاره جزآن ندید که هرچه میخواهند بدهد، موادی که امرای انگلستان برای پایان‌دادن به استبداد شاه تنظیم کرده بودند **دستخط کبیر** نامیده‌میشود واصول برجسته آن از این قرار است:

۱ـ حقوق و مزایای دیرینه روحانیت و امرا و بلاد تایید میشود ... بعلاوه مزایا و سنن سایر بلاد و شهرها و قصبات و بنادر مملکت راباآنها برمیگردانیم .

۲ـ توقیف خودسرانه موقوف میشود : « هیچ فرد آزادی را نمیتوان دستگیر نمود یا بزندان انداخت یا جریمه یا نفی بلد کرد یازیانی براو وارد آورد جز بموجب حکم قانونی سر کرده او یا برطبق قانون مملکتی . »

۳ـ آزادی تجارت برقرار میشود سوداگرانی که برای‌داد وستد به خاك انگلیس رفت‌وآمد دارند ودر آنجا باقامت ومسافرت میپردازند در خشکی وآب محروس ومأمون‌اند...»

٤ـ اخذ مالیات خودسرانه ممنوع میشود .

٥ـ شورای عمومی‌ازنمایندگان خلفا، اساقفه، کشیشان وامراتشکیل خواهد شد .

٦ـ شاه حق ندارد درامور مذهبی مداخله کند ودر انتخاب کشیشها واسقفها اعمال قدرت نماید.

۷ـ شاه حق ندارد قبل از پرداخت قیمت ، ملك یاچیز دیگری را از اختیار مالك آن خارج کند . سلب مالکیت باید بموجب حکم محکمه صورت بگیرد .

۸ـ برای اطمینان باجرای این مواد مقررشد که ۲۵ نفر از اسقفها و بارنها انتخاب و مراقب اجرای این مواد باشند تااگرشاه تعهدات‌خود را نقض کرد ، اراضی او را تامیزان خسارت تصرف نمایند .

با صدور دستخط کبیر، غلبه فئودالها ، روحانیون وطبقه بورژوازی انگلستان برپادشاه مسلم شد ولی ژان‌سان تر سخت در غضب بود که چرا باید بمراعات دستخط کبیر سوگند یاد کند یکی از معاصرین اومیگوید :

«دندانهای خودرابهم‌میفشرد وچشمان غضب‌آلودرادرچشم خانه‌میگردانید و چوبی را بدندان میگرفت ... »

در اساس مشروطیت انگلستان باگذشت زمان تغییراتی پدیدآمد و چند مرتبه در اثرعهد شکنی سلاطین مشروطه آن مملکت تعطیل شد ولی سرانجام سلاطین مستبد شکست خوردند و مشروطیت انگلستان در طریق کمال پیش رفت.

در سال ۱۲۵۸ بموجب **دستخط اکسفرد** شورائی مرکب ازبازده نفر از نمایندگان امرا تشکیل شد تا در کلیه امور نظر خود را بشاه گفته هرگونه اصلاح وتصحیحی راکه لازم میداند بعمل آورد ، مجلس شوری سالی سه‌بار منعقدگردد وصاحبان مناصب مهم دربار ازقبیل قاضی، خزانه دار و رئیس دفتر یکسال متصدی مقام خود باشند و انتصاب و بازجوئی از آنان بعهده مجلس شوری باشد ومردم بتوانند از رفتار مأمورین شاه بمجلس شوری شکایت کنند .

از سال ۱۲۹۵ بزرگ زادگان درجه دوم، روحانیون درجه دوم و مردم بلاد و قصبات نیز نمایندگان خود را بمجلس شوری گسیل داشتند و با این مقدمات اساس مشروطیت کنونی انگلستان ریخته شد.

بااینکه استقرار اصول مشروطیت درانگلستان‌ریشهٔ توده‌ای‌نداشت، معذلك در تعدیل اوضاع اجتماعی واقتصادی طبقه سوم آن مملکت تاحدی مؤثر افتاد و همین مسئله مانع بروز انقلابات شدید اجتماعی در آن سر زمین شد، زمزمه برقراری حکومت مشروطه‌درانگلستان و کوتاه‌شدن‌دست شاه از اداره مملکت در سراسر اروپا طنین انداخت و پس از چندی ملت فرانسه ودیگرملل‌اروپا باگسستن‌زنجیر استبدادمقدمات استقرارجمهوریت و حکومت ملی را فراهم کردند .

٤ـ مبارزه با خرافات وبدعتهای مذهبی

چنانکه گفتیم محرومیت شدید اکثریت رواج بازار جهل و مرض و

ناامیدی مردم درطول قرون وسطی برواج مسیحیت در سراسر اروپا کمك فراوان کرد ، پس از چندی پاپها و مبلغین آئین مسیح که خود بتعلیمات عرفانی عیسی عقیده و ایمانی نداشتند ازبی‌خبری وتعصب مردم استفاده کرده برجان و مال پیروان خود تسلط یافتند وتوده‌های ملل اروپائی‌نیز کور کورانه و با خلوص نیت اوامر آنان را اطاعت میکردند .

چنانکه درقرن ۱۱ همینکه پاپ‌فرمان جهاد وشروع جنگهای‌صلیبی را صادر کرد عموم مردم بارغبت تمام فرمان اورا گردن نهادند. از اواخر قرون‌وسطی مخصوصاً درقرن ۱۴و۱۵ دردین مسیح فساد وخرافات زیادی راه یافت و پاپها چنانکه گفتیم اغراض ومقاصد شخصی وسیاسی را باحربه دین عملی و اجرا میکردند و گاه قدرت و نفوذ آنان بجائی میرسید که سلاطین اروپا را وادار باستعفا میکردند و یا آنان را برای پوزش از گناهان بحضور خود فرامیخواندند و در مواردیکه بعضی از سلاطین در مقابل امیال خصوصی پاپ مقاومت میکردند کار بین آنها و پاپ بجنگ میکشید .

از نظر شخصی پاپها با قدرت و تمکن بسیار زندگی میکردند و اراضی فراوان در اختیار خود داشتند و با کشاورزان بانهایت قساوت وبی رحمی رفتار میکردند و آنجا که پای منافع اقتصادی آنان در میان بود بهیچوجه بدستورات مذهب مسیح و مندرجات کتاب مقدس توجهی نداشتند و اگر کسی به عملیات آنان خورده میگرفت بنام مرتد بوضعی فجیع کشته میشد .

زندگی پاپهاآمیخته به انواع رذائل ومفاسد اخلاقی بود حتی‌حاضر نبودند در ظاهر رعایت تقوی و پرهیزکاری را بنمایند . هرتبه کاری که بآنان پول مفت میداد آمرزیده میشد پایهٔطمع وریاکاری‌آنان بجائی‌رسیده بود که بهشت را قطعه قطعه بسر مریدان ساده لوح خود میفروختند تا عاقبت رندی سراسر دوزخ را خرید ولی رهبران آئین مسیح باز هم از فروش بهشت دست برنداشتند .

درنتیجه این جریانات ورواج بازار سالوس وریا جماعتی ازمومنین اصلاح طلب‌جان بر کف دست نهاده بجهاد با خرافات و تصفیه آئین مسیح

از بدعتهای غلط برخاستند و با وجود خطرات بسیار در این راه دشوار پیش رفتند .

ازجمله این مجاهدین ژان هوس Jean Huss از اهالی چك‌را میتوان نام برد ، این شخص به تعقیب روش انتقاد آمیزی که پیش از او (ویکلیف Wyclif) در انگلستان پیش گرفته بود ادامه داد و از راه بحث و انتقاد موفق شد که جمع کثیری را بجنگ باخرافات و اصلاح دین مسیح برانگیزد چون پاپ سیادت وآقائی دیرین خود را در خطر دید او رابمجا که دعوت کرد بالاخره درسال ۱۴۱۵ این مردرا بگناه حق‌گوئی سوزاندند و سپس برای دفع پیروان او حکم جهاد صادر شد . مبارزه بین مریدان پاپ وهواخواهان «هوس» تاسال ۱۴۷۱ بطول انجامید وباتمام شقاوتی که عمال پاپ از خود بروزدادند سر انجام‌طرفداران مکتب هوس موفقیتهائی کسب کردند .

بعدازژان‌هوس، مارتین‌لوتر Martin Luther آلمانی‌بزرگترین دشمن سرسخت بدعتهائیست که پاپها بغلط‌برپیروان‌خود تحمیل کرده بودند این مرد در سال ۱۵۱۷ پس از یك سلسله مطالعات و بررسی دقیق کتاب مقدس دریافت که قسمت اعظم اظهارات و عملیات پاپ با محتویات کتاب مقدس مغایرت‌دارد ، بهمین مناسبت باوجود مشکلات بسیارمردم‌را بمبارزه با این بدعتها دعوت کردو موافقت خودرابا تقسیم اراضی پاپ اعلام کرد و بالاخره او و دوستانش بیاری کسانی که از حق‌کشیها و غرض ورزیهای مبلغین مسیحی بجان آمده بودند سر از اطاعت پاپ پیچیدند معترضین و پیروان مکتب جدید بنام (پرتستان) مشهور شدند وهدف آنان مبارزه با کلیه بدعتها و تصرفاتی بود که مبلغین آئین‌مسیح برای منافع خصوصی دراین مذهب وارد کرده بودند افکار ونظریات این جماعت بعلت آمادگی محیط در مدتی کوتاه در سراسر اروپا رسوخ کرد و کم کم پرتستانهاموفق‌شدند که‌دین‌مسیح‌را ازخرافات‌جدید یعنی‌غسل‌تعمید، روزه‌های مذهبی،خوردن نان مقدس، آشامیدن شراب مقدس، ریاضیتهای مذهبی وغیره پیراسته سازند ومذهب پرتستان را از جهت میزان خرافات از مذهب کاتولیك متمایز گردانند .

دراین ایام‌دهقانان غارت شده‌ای که درزیر فشار مالیاتها، جریمه‌ها

و بیگاریها از پا در آمده بودند علیه روحانیون و اشراف شوریدند ودر آئینه خیال خود حکومت واقعی مسیح را نقش میبستند و خواهان رژیمی بودند که در آن «از پادشاه و کشیش اثری نباشد واملاك واموال‌عمومی و مشترك گردد » لیکن لوتر که به بورژوازی و ملاکین درجه دوم متکی بود دهقانان حق جورا « سگان‌هار » میخواند و پیروان خود را بجنگ با آنان تحریص میکرد و آشکارا میگفت « اگر زبردستان ، زشتکار و بیدادگر هم باشند ، زیردستان نباید برایشان عاصی شوند.» در نتیجه‌این احوال درآلزاس ۱۸ هزار ودرسواب ۱۰هزار دهقان مبارزراخفه کردند غیر از علل اقتصادی بیداری مردم اروپا ، اختراع فن چاپ و طبع و نشر کتاب مقدس مردم را به اختلافی که بین تعلیمات مسیح و روش پیشوایان دین موجودبود واقف گردانید .

مردم دیدند مسیح بشریت ، را بفقر ومسکنت ، چشم‌پوشی ازعلائق دنیا ، نرمخوئی ، فروتنی وخاکساری‌دعوت کرده درحالیکه رهبران دین ، بانخوت و ثروت فراوان گذران میکنند و با فروش بهشت و اخذ وجوه هنگفتی‌بنام « بخشش گناه» زندگی مجلل و باشکوهی برای خود فراهم میسازند .

انجیل از سال ۱٤۱۷ تا ۱۵۱۷ چهار صد بار بطبع رسید و مردم با مطالعه این کتاب خواستاو شدند که وضع کلیسیا و مذهب به سادگی نخستین، بازگردد.

لوتر باقسمتی‌ازعقایدخرافی مخالفت‌ورزید بهمین‌علت پاپ‌اوراتکفیر کرد، روزی که تکفیرنامه باورسید لوتر یاران‌خود را جمع کردتکفیرنامه را درآتش انداخت بااینکه لوتر ابتدا میگفت«هر کس‌مجازاست که‌انجیل رابرحسب ضمیر ووجدان‌خود تفسیر کند». پس‌ازچندی روش‌خودرا تغییر داد و گفت « اگربتوانیم نباید بگذاریم که در یك دولت چندین مذهب مخالف یکدیگرحکمروا باشد..» باین‌ترتیب طریقت لوتر نیز باعث‌آزادی مذهب نشد .

کالون ـ غیر از لوتر یکنفر فرانسوی بنام کالون علمدار طریقت جدیدی درعالم مسیحیت شد اونیز تنها کتاب مقدس را معتبر میدانست و

میگفت خداپیش ازآفرینش گیتی عده‌ای را سعید وبا ایمان‌آفریده وهیچ چیز نه گناه ونه‌پرهیز کاری نمیتواند مشیت خداوندی‌را تغییر دهد ـ کالون طرفدار استبداد کلیسیا بوده او میشل‌سروه **Michel Servet** طبیب اسپانیائی راکه در کتاب خود الوهیت مسیح را انکار کرده بود در آتش سوزانید(۱۵۵۳) ومیگفت «مرتدان‌را ازدم تیغ‌بگذرانید .»

رفرم مذهبی درانگلستان بدست پادشاه صورت گرفت هانری هشتم اینکار را بعهده گرفت ومذهب را درحیطه نفوذ سلطنت وارد کردومذهب **انگلیکان** را ایجاد نمود .

بطورخلاصه میتوان گفت اصلاح‌مذهبی‌بحال ملل‌اروپائی مؤثرومفید نیفتاد بلکه ازنفوذ دیرین‌کلیسیاکاست وبرقدرت‌پادشاهان افزود وزمینه‌را برای استقرارحکومتهای استبدادی آماده ساخت، علاوه‌براین بجنش‌نوین بورژوائی وتخریب بنیان فئودالیسم کمك کرد.

درنتیجه این‌جریانات جمعی ازنمایندگان بزرك مذهب‌کاتولیك‌برای مبارزه با مذهب پروتستان و جلوگیری از انقراض قطعی مذهب کاتولیك مجامعی تشکیل دادند وتصدیق کردند که توجه‌پاپها بجمع مال وجاه‌طلبی وعیاشی برخلاف اصول‌مسیحیت بوده‌است .

از این پس با ایجاد مجامع تبلیغاتی به نشر تعالیم مذهبی و رواج آئین کاتولیك در سراسر عـالم مشغول شدند ، همین موسسات مذهبی ، چنانکه خواهیم دید درقرون بعد مرکز تشبثات سیاسی و پایگاهی برای نفوذ محافل استعماری گردید.

www.adabestanekave.com

فصل بیست و سوم

سیر افکار و علوم در قرون وسطی

چنانکه دیدیم دریونان قدیم دسته متوسط وطبقه متمول بهیچ کاری دست‌نمیزدند ، هرگونه کوشش عملی را ننك وعار میشمردند و زندگی آنها ازحاصل کار مداوم غلامان تامین میشد ، بهمین‌علت این‌دسته ازمردم متوانستند با خیال‌آسوده راجع بمسائل گوناگون طبیعی؛ روابط علت و معلولی قضایا و موضوعات اجتماعی و اخلاقی به‌بحث و مطالعات نظری مشغول‌شوند وافکار وآثاری از خودبیادگار گذارند .

لیکن در دوره قرون‌وسطی حال‌بدین‌منوال نبود، یعنی‌آرامش‌خیال وامنیتی که طبقه‌آزاد یونان قدیم‌داشتند؛ دراین‌دوره برای‌فئودالهاوارباب ملك موجودنبود بلکه‌سنیورهای‌ملوك‌الطوایف، روزگار خودرابجنگهای داخلی وتصرف اراضی و املاك مجاور میگذراندند وگاه غالب و زمانی مغلوب میشدند وبه‌این‌ترتیب مجالی‌برای تحقیقات ومطالعات فلسفی‌وعلمی برای آنان‌نبود.

دراین دوره فقط کشیشان‌ورهبانان مسیحی‌درسایه سکوت‌وآرامشی که درمحیط کلیسا حکمفرما بود میتوانستند درمسائل علمی و فلسفی‌فکر کنند ولی‌چنانکه خواهیم‌دید چهارچوب خشك‌عقایددینی‌به‌ایشان جرأت‌چنین کاری را نمیداد .

به‌این‌ترتیب‌میتوان‌حدس‌زد که‌جنك‌وجدالها، محرومیت اکثریت‌مردم از کلیهٔ حقوق انسانی ، جهل و بیماری تا چه‌حد به‌انتشارمسیحیت، رسوخ تصوف‌وایدالیسم ورواج‌رهبانیت‌وعقایدخرافی دربین‌مردم کمك کرده‌است.

پیرروسو Pierre Rousseau دانشمندفرانسوی‌در کتاب‌تاریخ علوم مطالب جالبی درتوصیف اوضاع اجتماعی و فرهنگی اروپائیان در قرون وسطی ذکرمیکندو ما قسمتی ازمطالب آن کتاب را عینا یابطور اجمال‌دراین‌فصل‌ذکرمیکنیم ازجمله‌پیرروسووضع اجتماعی این‌ایام‌راچنین توضیح‌میدهد « قرون‌وسطی‌ازقرن‌پنجم‌تا قرن‌دوازدهم یکی‌ازدردناکترین ادوارتاریخ است .

عامه مردم درمنتهای فلاکت و بدبختی زندگی میکردند،سنیورهای ملوك‌الطوایف همگی، پادشاهان کوچکی بودند وحکومت‌مطلق‌داشتند ، آنقدرجنگهای متوالی وقتل‌وغارت های پی‌درپی فکرمردم رامشغول کرده بود که هیچکس نمیتوانست درفکر علم‌باشد غالب‌آثار قدما بکلی معدوم شده‌بود فقط .... دراعماق صومعه‌ها و عبادتگاه‌ها بعضی از آثار .... را استنساخ‌میکردند شارلمانی(۸۱۴ـ۷۴۲) که خودبزحمت میتوانست‌بنویسد کوشش کردکه باکمك آلکن Alcuin زندگی فکری و فرهنگی را دوباره معمول ومتد اول‌سازد اما موفق نشد که دراین‌جامعه خشن ،نادان وخونخوارحتی جرقه‌ای نیز ایجادنماید و برای آلکن چنین اعتراف کرد **ایجاد یك آتن مسیحی نه کار من‌است نه‌کار شما ...** اگر اروپای غربی دراین سقوط وحشتناك فرو رفته و اینقدر فسرده و خاموش بود ، درعوض نیمی‌از امپراطوری‌قدیم که‌درمقابل‌هجوم اقوام‌وحشی‌مقاومت کرد وپایتخت‌آن‌شهرقسطنطنیه بودتاآنحد دچارزوال نشده‌بود .

بدون‌شك بعضی‌ازنوشته‌های عهدعتیق دراینجاحفظ شده بودومسلماً هنوزکتب ارسطو را دراینجا مطالعه میکردند ، اما اشتغال مردم بیشتر بمسائل مذهبی وبعلوم الهی‌بود و جنك وزدوخورد نجویون غالبا جانشین

جستجوهای علمی شده بود» این تمدن مختصر روم شرقی سرانجام وسیله و واسطه انتقال تمدن و فرهنگ دنیای قدیم به تمدن نوین اسلامی گردید .

محققین عالم اسلام نه تنها گنجینه‌های فرهنگ باستانی را بمیهن خود انتقال داده ودرحفظ وحراست آنها کوشیده‌اند بلکه کم و بیش درراه ترقی و تکامل دانشهای بشری کوشش کردند .

درهمان زمان که خلفا مطالعات علمی را تشویق و تایید میکردند «لوتر Lothaire جانشین شارلمانی امرداد تا نقشه جهان نمای اجدادش را که برروی نقره حك شده بود خورد کنند، تابتواند با آن بسربازان خود جیره ومواجب بدهد.

رواج عقاید خرافی

سال هزار نزدیك میشد (مقصود پایان قرن دهم میلادی است) سالی که پیغمبران که تعداد آنان در آن زمان بسیار زیادبود، **خاتمه جهان را پیش بینی کرده بودند اصلاح کردن چه فایده دارد** ، منظور از جمع کردن چیست ، این کلمات وحشت آمیز سخنانی بودند که روحانیون و کشیشها از روی منابر بمردم میآموختند.

ساحران و رمّالان وغیبگویان بهترین پیشگوئی را میکردند؛ یکنوع جنون دسته جمعی برمردم جهان مسلط شده بود ، بربشریتی که ازشدت غم واندوه میلرزید.... خورشید اولین روزسال ۱۰۰۱ طلوع کرد ، درحالیکه کارجهان همچنان میگذشت و بشریت زندگی خود را ادامه میداد، اشخاصی که نفس خود راحبس کرده وانتظار داشتند که درآتیه نزدیك بحضور خدا شرفیاب شوند دوباره شروع بنفس کشیدن کردند و خوشحالی خود را هویدا نمودند، همچون کسی که از مرگ نجات یافته بود گمان میکرد از نو درجهان متولد شده است!»

اسکولاستیك Scolostique

چون دردوره قرون وسطی فراگرفتن علم و دانش فقط درمحیط کلیسیا و درحدود تعلیمات اولیای دین مسیح صورت میگرفت ازاین رو دانش آن دوره را منسوب به اسکولا نموده نام اسکولاستیك برآن نهاده‌اند.

در این دوره محافل علمی تحت نفوذ مستقیم کلیسیا بوده ، محاکم تفتیش عقاید وافکار مرتبا کسانی را که ازحدود کتب مذهبی قدم فراترمینهادند بنام کافر وملحد نابودمیکرد ، کسی بطبیعت توجه نداشت ، اصحاب دین میگفتند **چه فایده دارد طبیعت را مورد مطالعه قراردهیم ، چه لزومی دارد راجع به نمودهای طبیعی بیندیشیم** ، زیرا کتاب مقدس تمام توضیحات لازم را داده است ، مدت چهارقرن ازقرن نهم تاقرن سیزدهم منطق قربانی مذهب شده بود، همواره بحث در کلیت بود .

مسائل مورد بحث

مهمترین مسائل مورد بحث ازاین قبیل بود: فرشتگان ازجنس نرهستند یاازجنس ماده ـ آیا خدا میتواند سنگی بیافریند که خودش نتواند آنرا بلند کند ـ آیا مادرخدا باکره بوده است یا خیر ـ آیا موقع روبروشدن با سوانح باید بادوانگشت بروی سینه صلیب کشید یا باسه انگشت ـ آیا علم خدا افزایش پذیراست یاخیر ـ آیا کبوتری که روح القدس بصورت اودرآمده حیوان واقعی بوده ـ عیسی را چون بدار کشیدند دست و پا و پهلویش را مجروح کردند بعد که دوباره زنده شد آیا جای زخمهای او باقی بود ـ پیش از خلقت آدم فرشتگان کجا منزل داشتند ـ حضرت آدم هنگام هبوط بچه قد وقامت بود ؟ وازاین قبیل .

محصلین این دوره ، باسری انباشته ازمعلومات اسکولاستیك ازمدرسه خارج میشدند ، درحالیکه قادرنبودند یك عمل جمع وتفریق ساده راجز بمدد انگشتان دست خود انجام دهند ـ روزی یکی از تجار ثروتمند آلمان که علاقه مندبود تعلیمات دقیق تجاری بفرزند خود بیاموزد ، پس از آنکه در مقام پرسش ازیکی ازدانشمندان برآمد، دانشمند باو گفت «موضوع دوتاست، اگر میخواهید که فرزندشما فقط جمع وتفریق را بیاموزد میتوانید او را درهر کدام ازدانشگاههای آلمان که مایل هستید بگذارید؛ اما اگر علاوه برآن سودای آموختن عمل ضرب رانیز در سر میپرورانید فقط یکی از دانشگاههای ایتالیاست که ممکن است اینموضوع را باویادبدهند.»

بالاخره بی خبری وجمود فکری اروپائیان باتغییر شرایط اقتصادی و اجتماعی واستقرار روابط فرهنگی بین شرق و غرب روبه نقصای نهاد ، عده‌ای ازجوانان فرانسوی، انگلیسی و آلمانی که به دانشگاههای اسپانیولی

عرب نظیر اشبیله ، طلیطله و قرطبه راه یافته بودند ، پس از فراگرفتن فرهنك اسلامی وآشنائی بافنون وعلوم‌جدید بمیهن‌خود باز گشته مقدمات اشاعه و انتشار فرهنك جدید را فراهم ساختندو با اعلام عقاید جدیدخود ضربت محکمی باصول وانضباط خشك‌اسکولاستیك‌وارد نمودند،از اواخر قرن ۱۲ عده‌ای‌از دانشمندان فرنك‌با فراگرفتن زبان عربی به‌ترجمه آثار اقلیدس . ابقراط، جالینوس بطلمیوس وسایر محققین همت گماشتند و با انتشار نظریات جدید ازظلمت جهل و بیخبری مردم اندکی کاستند اشاعه افکار ارسطور و ترجمه وانتشار کتاب جمهوریت افلاطون افکار مردم را تکان‌داد و عده‌ای را به‌اختلاف عظیمی که بین علم و حقیقت با مندرجات کتب مذهبی وجود دارد واقف گردانید ،همین جنبش‌فکری ناقص ،اصحاب کلیسیا را بوحشت انداخت . وپس ازآنکه باحربه تکفیر درمقابل منطق ارسطو و دیگر دانشمندان قدیم شکست خوردند ، ناچار به‌اندرز یکی‌از روحانیون بنام **البرت کبیر** (۱۲۸۰- ۱۱۹۶) گوش فرادادند و بحکم اجبار با ارسطووآثار وافکار او ازدرسازش‌وآشتی درآمدند .

البرت میگفت بجای آنکه با ارسطو از در جنك وارد شویم بهتر آنستکه بااوآشتی کنیم و اورا جزوهمدستان ومتفقین‌خود قراردهیم .

سن‌تماس اینکار را باشایستگی تمام انجام‌داد ومدتی‌مشغول‌مطالعه آثار ارسطو گردید وسرانجام بین منطق‌ارسطوو مسیحیت سازشی‌بوجود آورد این سازش بحال‌تکامل دانش‌بشری‌مفیدنیفتاد بلکه بر کودآن کمك فراوان کرد .

دوران حکومت ایمان

بطور کلی اصحاب کلیسیا میگفتند **ایمان برعقل مقدم است** اول باید ایمان آورد و سپس درمقام فهم مطالب برآمد ؛ باپیروی‌ازاین‌اصل اولیای‌دین مسیح فقطآن دسته ازآراء حکماء قدیم را که‌جنبه علمی نداشت و ازعلت غائی‌وجود، ومسائل ماوراءالطبیعه بحث‌میکرد‌پذیرفتند وآثارفکری امثال بطلمیوس ؛ جالینوس ؛ اقلیدس ؛ ابقراط و دموکریت رابدست فراموشی سپردند .

جمودفکری‌اروپائیان‌یکباره پایان نیافت‌بلکه‌قرنهاآثارآن‌باقی بود؛

یکی از استادان دانشگاه پیز درسال ۱۵۷۶ چنین مینویسد «هنگام بیان مطلب بمستمعین‌خود چنین میگویم، ارسطواینطورتعلیم‌داده‌است؛ افلاطون چنین‌فرموده‌است‌این‌است قول‌ابقراط ؛ نظرجالینوس‌چنین بودتا کسانی که حرف‌مرامیشنوند‌بدانند که کلام بوریس‌خالی ازصحت‌نیست‌**وخود او نیست که‌صحبت‌میکند، بلکه مشهورترین‌مردان‌جهان ازدهان اوصحبت میکنند** ... اگر افکاری که بنظرم میرسد درمتون‌قدیم‌پیدا نکنم؟آنهارا کنار میگذارم ، زیرا حتماً غلط یادارای اشتباهاتی است ؛آنقدرآنها را ذخیره نگاه‌میدارم وبیان‌نمی کنم تاقبل‌از تولد نابود ومعدوم شوند .... » این جملات که درقرن ۱۶ از دهان یکی‌از استادن دانشگاه بیرون آمده بخوبی‌میرساند که تا عصر رنسانس که دوران تجدیدحیات علم وهنر است هنوزجماعتی‌ازمحققین ؛ عدول ازگفته قدمارا گناهی‌نابخشودنی می‌دانستند وهمواره خود را درپیشگاه فرهنگیان قدیم کوچك وناچیز می‌انگاشتند ؛ بااینحال چنانکه خواهیم‌دید ازقرن ۱۳ ببعد بحکم تغیر شرایط اقتصادی و اجتماعی درکلیه شؤن مدنی تغییراتی روی‌داد وضربتهائی‌شدید بمنطق سکولاستیك واردآمده بود .

حدود علم در این دوره

رکود اوضاع اقتصادی و اجتماعی در طی قرون وسطی‌بکلیسیا فرصت‌دادتابرای تامین حکومت‌خود بجنگ‌علم‌برخیزد ومخصوصا فراگرفتن علوم‌طبیعی و فکر تتبع و تحقیق را با حربه تکفیر والحاد درمغز مردم بکشدآلبرت کبیر با اینکه از دانشمندان بنام آن دوره است ، در دایرةالمعارف خود فقطآثار ارسطورا استنساخ کرد وتبصره‌ای چند برآن افزود-علم طب با اینکه‌مورد نیاز عموم بود بحال رکود وانحطاط باقی بود واز حدود گفته های ابقراط و جالینوس تجاوز نمیکرد، تشریح و مطالعه عملی در احوال مرضی‌معمول نبود فقط گاهی بتشریح خوك مبادرت میکردند .

دواهای این دوره عبارت از علفهائی بود که نسخه‌های آن از قدیم باقی بود ، معمولترین مداوا حجامت و فصد (رگ زدن) بود، که انجام

آنهم در خور مقام اطبا نبود ، بلکه اینکار بوسیله سلمانی ودلاك که در حقیقت جراحان زمان‌بودند صورت میگرفت ، تعویذودعا بسیار معمول بود، برای بدست آوردن اکسیر حیات جاوید، شب روز عده‌ای درقرع وانبیقها، علفها ودواهای عجیب و غریب را میجوشانیدند بدون اینکه نتیجه‌مطلوب را بدست آورند، در نتیجه فقر و فلاکت و محرومیت‌های اجتماعی زمینه برای پیشرفت نظریات خرافی و افکار ماوراءالطبیعه کاملا مساعد بود پیرروسو مینویسد :

« مبتلایان بامراض عصبی در کوچه‌هامیدویدند، جن‌زده‌ها ومجانین زیاد بودند و از چپ و راست معجزاتی رخ میداد ، همه کم‌وبیش باعوالم خارج از دنیای محسوس روابطی داشتند ، بعضی با خدای آسمان، برخی دیگر باسلطان جهنم، اشخاص‌علیل ومفلوج هرروزبپای مساجد وکلیساها جمع میشدند و فریادهای مهیبی میکشیدند ، آنگاه کشیش باظرف طلائی متبرك بالای سرآنها میرفت و بتلاوت ادعیه مذهبی مشغول میشد .

سیر تکاملی دانش در اواخر قرون وسطی

بعضی ازمورخان، تمام‌دورهٔ هزار ساله قرون وسطی را عهدر کود مطلق بازار علم و دانش میدانند، وحال آنکه این نظر صحیح نیست‌زیرا از قرن ۱۲ و۱۳ ببعد دراثر رشد سریع صنایع دستی، رونق بازارتجارت افزایش قدرت سلاطین در انگلستان و فرانسه ، ضعف تدریجی فئودالها، پیدایش تمرکز ناقصی درامور اقتصادی وسیاسی، تامین راه‌های ارتباطی بین شرق و غرب، و برقراری مناسبات تجاری بین اروپا و آسیا وروی کارآمدن بلاد مستقل تجاری نظیر ژن، فلورانس، و نیز، لیسبون، پاریس، آنورس، لندن، هامبورك وغیره وعلل وعوامل دیگرمقدمات جنبش‌علمی، فکری وصنعتی اروپائیان فراهم گردید .

یکی از نتایج نزدیکی اروپائیان با ملل اسلامی شیوع استفاده از

صنعت کاغذ سازی است ، ساخت کاغذ بهمت چینی‌ها اختراع‌شد ، ایرانیان قبل از اسلام این صنعت را از آنان فراگرفتند و مسلمین پس از تسخیر ایران برموز این‌صنعت آشنا شدند و بعدها اروپائیان ازراه اسپانیاصنعت کاغذ سازی را از مسلمین فراگرفتند، فراوان شدن کاغذ تاحدی به‌ارزانی و فراوانی کتب کمك کرد ولی نهضت اساسی در فرهنگ اروپا ازتاریخی شروع میشود که فن‌چاپ در آلمان اختراع ودرسراسراروپاممعمول میشود، ازاین دوره کتب گوناگون نخست بزبان لاتین وپس ازچندی بزبان‌معمولی اقوام وملل مختلف‌اروپا چاپ و منتشر گردید ونخستین قدم درراه تدوین زبان ملی اروپائیان برداشته شد.

احیاء علوم قدیم

برای سیر در مدارج ترقی و کمال لازم بود که اروپائیان نخست ازذخائرفرهنگی قدما باخبرشوند و سپس در راه تکمیل دانشهای قدیم گام بردارند، براساس این فکر جمعی از فدائیان علم بدون آنکه ازتهدید کلیسیا بیمی بخود راه دهند در مقام ترجمه آثار دانشمندان کهن برآمدند واز قرن۱۲ عده‌ای با فراگرفتن زبان عربی و لاتین به ترجمه و انتشار آثار و افکار ارشمیدس ، ارسطو ، اقلیدس ، ابقراط،جالینوس و بطلمیوس وغیره‌همت گماشتند و به این ترتیب روشنائی مختصری در افکار مردم پدید آمد، در این ایام تنی چند از اهل علم علی‌رغم تعلیمات کلیسا درمقام تحقیق وتجربه برآمدند و بمطالعه درآثار قدما قناعت نکردند سرآمد این جمع **روژه بیکن راهب انگلیسی است. (۱۲۹۴-۱۲۱۴)**

روژه بیکن RogerBacon

این مرد در سایه کوششهای خود به تعیین کانون آئینه‌های مقعر ، توضیح علت پیدایش رنگین کمان و اختراع اطاق تاریك توفیق یافت و بجرم همین تحقیقات علمی از طرف کلیسیا به ۱۴سال حبس محکوم گردید، فداکاری بیکن بهدر نرفت و پس از اوباب تحقیقات کم‌وبیش گشوده شد و ترقیات فنی پیشرفت علوم نظری‌را تحت‌الشعاع خودقرارداد بیکن دشمن سرسخت ارسطو بود و میگفت اگر میتوانستم تمام آثار او را میسوزاندم زیرا

مطالعه آنها موجب گمراهی و اتلاف وقت است ـ **وی به آینده علوم خوش‌بین بود و پیشرفت سریع علوم مادی‌را پیش بینی میکرد ،** در قرن ۱۳ میلادی میگفت «باید چرخهائی ساخت که بدون احتیاج به‌ستور بسرعت باور نکردنی سیر کند ، میتوان چرخی برای پرواز تعبیه کرد که اگر کسی در میان آن جای گیرد و اسبابی را بچرخاند بالهای مصنوعی آن هوا را بشکافد و مانند پرندگان ببرد ، همچنین ممکن است چرخی ترتیب داد و باآن بدون هیچ خطری زیر دریا رفت . »

افکار و پیش‌بینی‌های بیکن بتدریج صورت‌عمل گرفت ، اختراع فن چاپ، اکتشاف مجدد قطب‌نما وآئینه‌های مسطح و کروی و کشف عدسیها و اکتشافاتی که در رشته دریانوردی نصیب بشر گردید مقدمات رنسانس Renaissance و تجدید حیات فرهنگی اروپائیان را فراهم کرد غیر از بیکن که دشمن تعبد وتقلید بود ژان بوریدان Buridan نیز در گسستن زنجیر اسارت‌علم سعی فراوان کرد وحکم علم وعقل را بر گفته‌های ارسطو ترجیح دارد .»

ارسطو میگفت « وقتی که جسمی حرکت میکند ، بدان علت است که در تمام طول راه یك نیروی محرك برای پایدار نگاهداشتن حرکت او وجود دارد.

بوریدان این‌دلیل بی‌اعتبار را ردمیکند ومیگوید علت اساسی حرکت ذخیره‌ای است ازانرژی . عامل‌دیگری که بجنبش اقتصادی‌وفکری‌اروپائیان کمك کرد توسعه اطلاعات‌جغرافیائی واطلاع ازتمدن ومنابع زرخیز ممالك آسیائی است .

اطلاعات جغرافیائی

دایره اطلاعات جغرافیائی‌اروپائیان درآغاز قرون وسطی حتی بپایه یونانیان و رومیان قدیم نمیرسید ملاحان و کارشناسان این دوره جزحدود مدیترانه یعنی ساحلهای‌مراکش، الجزیره، تونس، طرابلس، دلتای نیل، مصر، شام، فلسطین وآسیای صغیر جائی‌را نمیشناختند.

کارشناسان اروپائی میگفتند زمین کروی نیست زیرا در این‌صورت باید سکنهٔ نیمکره دیگر هنگام راه رفتن سرشان بسمت پائین باشد واین نامعقول وغیر ممکن است.

نقشه‌زمین راگاه بشکل دایره وزمانی بصورت‌مربعی بزرگ‌نمایش میدادند و بیت‌المقدس را همیشه مرکز آن تصور میکردند و خشکیها را دردریائی بزرگ‌محصور میکردند ومناطق منجمدشمالی و گرمای‌سوزان جنوب را مانع عبور خود میپنداشتند.

با اینحال سوداگری و عشق جمع‌آوری پول ازآغاز قرن‌سیزدهم اروپائیان‌را بسیر وسیاحت‌درآسیا برانگیخت‌انتشارسفرنامه (مارکوپولو) بنام **کتاب عجایب** در برانگیختن حرص وآز اروپائیان بسیار موثرافتاد این‌سیاح ونیزی در طی بیست سال از ناحیه ختا یعنی مملکت چین وسر زمین خانبالغ که اکنون پکن‌خوانده میشود دیدن کردوهنگام مراجعت از طریق هندوچین، هندوستان وایران به اروپا بازگشت.

وی در سفرنامه خود چنین نوشت « ... بلادی هست که تنها حقوق گمرکیشان در سال از۱۵ ملیون وهفتصد هزار کیسه زرمیگذرد ودرآنها هرروز متجاوز از هزار ارابه ابریشم وارد میشود و نیز بندرهائی وجود دارد که بیش از ۵ هزارسفینه در کنارشان لنگر انداخته است وبجای یك کشتی فلفل که به اسکندریه میآید صد کشتی فلفل و شاید بیشتر بآن بنادر داخل میگردد ، سپس از فراوانی محصولاتی نظیر، ادویه، قند، عطریات، مروارید، الماس، فیروزه، یاقوت‌وغیره اظهار شگفتی میکندومیگوید در سرزمین زی‌پانگو Zipangu یعنی درخاك ژاپن آنقدر طلا فراوان‌است که قصر شاه را بقدر دوانگشت از طلا مفروش کرده‌اند . »

ناگفته نماند که‌درآغاز قرون‌وسطی بعضی‌امتعه کمیاب مانندابریشم، مخمل، مروارید، عطریات، کندر، عود، احجار قیمتی و مخصوصا ادویه‌از قبیل‌میخك، دارچین، جوزهندی، فلفل وزنجبیل برای‌تجارفوائد کلانی‌داشت این امتعه بوسیله بازرگانان عرب از دوراه خشکی و دریا بدست ایشان میرسید ، در ایندوره هنوز اروپائیان برای خرید کالاهای مختلف رنج‌سفر را برخود هموار نمیکردند و منابع زرخیز آسیا هنوزدیدهٔ آزمند آنان‌را بخود جلب نکرده بود، تجار عرب‌گاه **از راه بری یا راه ابریشم** که از آسیای مرکزی میگذشت و بدریای‌سیاه منتهی میشد و زمانی از **راه بحری یاراه ادویه** که‌مسیرش اقیانوس‌هندو بحراحمر بود بمملکت‌مصر

وشهر اسکندریه کالاهای مختلف‌را وارد میکردند و کشتیهای‌ژن، وسفاین و نیزی، محمولات بازرگانان عرب را بشهرهای ژن وونیز که در این‌ایام مرکز فعالیتهای مهم اقتصادی وسیاسی بود منتقل میکردند، منفعتجوئی و علاقه بتحصیل مال از اواخر قرن ۱۳ ببعد ملل بحر پیما را برآن داشت که برای‌رسیدن بهندوستان که‌منبع این‌همه‌مال‌ومتاع‌است ازپای‌ننشینند بخصوص که دراین‌ایام‌عده‌ای عقیدهٔ‌خودرا دربارهٔ کرویت زمین اعلام کردند ازجمله پیردالی Pierre d' Ailly در کتاب‌خودموسوم‌به(تصویردنیا) گفت‌بین دوانتهای مملکت اسپانیا و هندوستان‌نباید مسافت زیادی‌وجودداشته باشد، کریستف‌کلمب با استفاده ازاین کتاب وتوجه‌به‌آراء یونانیان‌قدیم سرانجام دراین‌راه قدم‌گذاشت وچنانکه خواهیم دیدبکشف آمریکا توفیق یافت.

نظریات فلسفی

بطوریکه اشاره کردیم درآغاز قرون‌وسطی تاقرن‌دوازدهم، بازار جهل‌وتعصب وعقایدخرافی‌رواجی بکمال‌داشت‌تنها محیط‌فرهنگی‌آنزمان‌دیر وکلیسا بود که‌آنجانیز باصراحت تام‌میگفتند **ایمان بر عقل‌مقدم‌است** یعنی نخست بایدچشم‌بسته بحقایق دینی‌ایمان‌آورد سپس‌درمقام‌فهم‌موضوع برآمد ازقرن‌پانزدهم‌ببعد مقدمات‌تحقیقات علمی‌وفلسفی دراروپافراهم گردید طلاب این‌دوره‌نخست قواعدزبان، بلاغت‌ومنطق‌را فرامیگرفتند، وسپس بتحصیل حساب ، هندسه ، موسیقی و نجوم میپرداختند ولی درهرحال مقید بودند که از حدودگفته پیشینیان قدمی فرا نگذارند وکسانی که بخود جرات چنین کاری را میدادند ؛ بطرزی وحشیانه مجازات میشدند طبیعی است، درچنین شرایطی‌آراء ونظریات‌فلسفی‌نیزازحدود تصوف وایدآلیسم‌تجاوز نمیکند.

آنسلم
Ancèlme

آنسلم یکی از محققین و متفکرین قرن ۱۱ میلادی است؛ او معتقد است که باید بحقایق ایمان آورد و سپس‌دربارهٔ‌آنهاتعقل نموددرباره آفرینش میگوید خدا موجودات را از عدم بوجود آورده است یعنی موجودات ابتدا در علم خدا بوده‌اند ووجود خارجی نداشتند بعدها مشیت خدا براینقرار گرفت که بآنها وجودخارجی بدهد. بعقیده اوصفات خدا عین‌ذات اومیباشند یعنی نباید

گفت خداکامل‌است یاعادل است بلکه بایدمعتقد بود که خدا فی‌نفسه کمال وعدل محض‌است آنسلم مانند افلاطون معتقد بحقیقت کلیات بود وبرخلاف ارسطو افراد واشیاءرا حقیقی نمیدانست درقرن سیزدهم دراثر ترجمه‌آثار فلاسفه یونان جنبش فکری اروپائیان‌وسعت گرفت ومتفکرینی نظیرالبرت بزرك وتوماس قدم بمیدان گذاشتند.

سن توماس داکن
TohcmasD'Aquin

مظهر کامل فلسفه اسکولاستیك سن توماس‌داکن ایتالیائی است.اوفلسفه مشاء یعنی آراءفلسفی‌ارسطو را باتغییرات‌وتصرفاتی با اصول‌دیانت‌مسیح‌سازگار وهم‌آهنك نمود بعقیده اوخداوندبمیانجیگری حضرت عیسی برخلق‌آشکار شده است وبشرچاره‌ای ندارد جزاینکه به‌این‌حقیقت ایمان داشته باشد ؛ عالم‌آفرینش باتمام خصوصیات آن‌کاملترین و بهترین عوالم است چه‌اگر خلاف‌آن بیندیشیم‌منکرقدرت وحکمت الهی شده‌ایم ـ تماس درراه‌تحکیم قدرت کلیسیاو مداخله دین در سیاست کوشش‌فراوان کرد «بعقده توماس وضع قوانین کشور باید بانظر اجتماع مردم بشود؛ قیام‌بردولت‌جابرجایز است ؛ اما تخلف ازاوامردولت باید بوسیله و اجازهٔ اولیای دین باشد ؛ یعنی روحانیت بردولت نیزحاکم است؛ اما در مسائل دینی آزادی فکر و بیان جایز نیست و هر کس از مذهب حق بیرون رود تعقیب کردنی بلکه کشتنی است» ۱

توماس بااستفاده از نظریات ایدالیستی ارسطو و با اقتباساتی از افلاطون، موفق گردید اسکولاستیك را نیرو وقدرتی بخشد وبیاری‌آن نزدیك چهار قرن در برابر سیر تکاملی فرهنك انسانی سدی خطرناك ایجاد نماید .

اکام
accam

ویلیام اکام انگلیسی‌برخلاف توماس‌ازصاحبنظرانی است که برای کلیات جز درذهن حقیقتی‌قائل نیست ومعتقداست که **برای کشف حقایق و نفوذ در طبیعت بایدبکشف وشهود ومطالعه وتجربه توسل‌جست وازسیر**

۱ــ از کتاب سیرحکمت نوشته‌محمدعلی‌فروغی

درعالم تصور وخیال دست کشید .

بعقیده اوبراهینی که معمولا برای اثبات خدا و وحدانیت او اقامه میکنند کافی و قانع کننده نیست او کوشش فراوان کرد که حکمت الهی را ازفلسفه جدا کند وبیاری استدلال‌وتجربه بنیان اسکولاستیك رامتزلزل سازد ؛کوشش اکام به‌نتیجه‌رسید وازقرن ۱٤ ببعداهل‌تحقیق تعلیمات اورا دنبال کردندوبکشفیاتی گرانبها نائل آمدند.

طرز تحصیل در قرون‌وسطی

ازقرن۱۲ ببعد بعللی که ذکرشد، جنبشی‌درفرهنك و ادبیات‌وصنایع ظریفه بظهور رسید ودارالعلمهای تازه‌ای بوجودآمد که دربعضی ازآنها هزاران نفر بکار آموزش وپرورش مشغول‌بودند.

معلمین دراین دوره از دولت حقوق‌نمیگرفتند بلکه معاش آنان از حق‌الزحمه‌ای که طلاب میدادند تامین میشد . مدارس ودارالعلمهای‌آنعصر ازجهة انضباط ورعایت مبانی اخلاقی بسیار عقب‌مانده‌بود؛ استادان‌برروی منبر قرار میگرفتند و محصلین یا روی زمین و یا روی کاه می‌نشستند ؛ خانه های درس بوسیلهٔ محصلین کرایه میشد و غالبا از نظر صحی برای تحصیل مساعد نبود ، ولی‌بعدها بهمت دانشجویان و در اثر مداخله دولت وضع‌بهتر شد ، دراین دوره محصلین ازلحاظ کتاب سخت درمضیقه‌بودند نسخ خطی کتابها که با ماهها صرف وقت تهیه میشد بسیار گران بود و دانشگاههای‌آنعصر هرگز تعداد مجلداتشان بصد نمیرسید فقط کتابخانه شارل‌پنجم دارای ۹۰۰ جلد کتاب بود این‌وضع ناگوار تاسال ۱٤٤۰ که گوتانبرك Gutenberg به اختراع صنعت چاپ توفیق یافت ادامه داشت .

درنیمه اول‌قرن ۱٤ در دارالعلم پاریس که نمونه‌ای از دارالعلمهای بزرك‌آنعصر بود رشته‌های‌زیرین‌تدریس میشد :

۱ـ شعبهٔ‌علوم الهی.
۲ـ شعبه‌علوم‌روحانی .
۳ـ شعبهٔ طب.
٤ـ شعبه فنون .

تعداد کسانی که درشعبه فنون مشغول تحصیل میشدند از سایر شعب بیشتربود وهرطلبه‌ای قبل‌ازآنکه در رشته ای خاص وارد شود لازم بود که رشته فنون را بخوبی فراگیرد . دروس شعبه فنون ۷ قسمت بود، سه قسمت ادبی که درآنجا صرف و نحو ومنطق و معانی وبیان تدریس‌میشد و٤ قسمت‌علمی که درآن موسیقی، علم اعداد ، هندسه‌وعلم‌افلاك‌میآموختند.

کلیه این شعب بزبان لاتین تدریس میشد وزبانهای ملی هنوز احیا نشده‌بود، زبان لاتین درحقیقت زبان‌**دین‌ودانش** بود، دراین‌دوره کتب‌را برروی‌کاغذ خانبالیغ مینوشتند وچون این‌نوع کاغذ بسیار کمیاب وگران بودمحصلین ناگزیربودند مطالب‌را از راه‌گوش‌بذهن‌بسپارند .

درجات تحصیلی

محصلین این‌دوره بایدنخست شعبه فنون را به‌بینند واین‌شعبه را در دودرجه طی‌نمایند؛ امتحان از هر درجه پس‌ازچندسال مطالعه وتحصیل صورت‌میگرفت ، برای‌فارغ‌التحصیل شدن‌باید مدرسین لیاقت وشایستگی داوطلب را تایید کنند،برای‌آنکه کسی دررشته علوم الهی برتبه اجتهاد برسد ، لازم بود که ۸ سال درس‌بخواند و ۳ جواز مقدماتی و یك جواز فارغ‌التحصیلی کسب نماید ولااقل ۳٤سال عمرداشته باشد.

دارالعلمهای آنروزی‌اروپا

ازآغاز قرن۱۳ مقدمات جنبش فرهنگی اروپاییان فراهم میشود ؛ اغلب موسسات علمی و فرهنگی‌این دوره بدون مداخله دولت‌باهمت وعلاقه‌مردم‌تاسیس شده‌است ؛ چنانکه دارالعلم پاریس باکوشش دانشجویان ومعلمین درسال ۱۲۰۰ و دارالعلم تولوز ؛ و من پلیه در سال ۱۲۲۰ و دارالعلم بلنی وپادو در سال ۱۲۲۹ و دانشگاه کمبریج بسال ۱۲۳۱ تاسیس گردید علاوه‌براین دراورلئان ؛ پراك، سالامیك و شهر های دیگراروپا بتدریج دانشگاههائی بوجودآمد و کم کم درمراحل‌ترقی‌و کمال پیش‌رفت.

عقاید اقتصادی درقرون وسطی

در دوران بردگی در یونان‌وروم قدیم‌راجع بمسائل فلسفی‌واجتماعی آراء ونظریات جالبی ابرازشده ولی دربارهٔ اموراقتصادی به‌نظریه‌مهمی برنمیخوریم دراین‌میان گزنفون کتابی بعنوان اقتصاد(اکونومیك) تالیف

نمود ؛ ولی در آن بیشتر ازخانه‌داری بحث و گفتگو کرده است ؛ درمیان صاحبنظران قدیم ، سوفسطائیان ورواقیون بحمایت افراد در مقابل‌دولت برخاستند و باوجود طبقات مختلف المنافع و بنده داشتن و تفوق طبقات ممتاز کمابیش مخالفت کردند وصنعت وتجارت رامفید تشخیص دادند .

غیرازآنهاافلاطون در کتاب جمهوریت وقوانین و ارسطو در کتاب سیاست واخلاق‌جسته‌جسته مطالبی که ارزش‌اقتصادی دارد نوشته‌اند (خلاصه آراء آنان در صفحات ۱۲۲ ـ ۱۲۳ ـ ۱۳۱ جلد اول این کتاب ذکر شده) به‌این‌ترتیب دردنیای قدیم تا قرن۱۲ از طرف اروپائیان نظریات جالب اقتصادی اظهار نشده است ؛ درقرون وسطی کلیسیا از روح اولیه مسیحیت دورترافتاد باینمعنی که کشیشان مانند اربابان وتیولداران املاك وسیعه و عده‌زیادی سرف ومباشر ؛بخدمت خود گماشتند.

آراء اقتصادی این دوره که غالباً ازطرف پیشوایان دین اعلام شده بیشتررنك مذهبی دارد **سنت‌اگوستن** (۴۳۰ ـ ۳۵۴) میگوید « خداوند مالك مطلق عالم‌آفرینش است و فقط او میتواند هرچه راکه مایل است بمخلوق خودارزانی‌دارد ، بعضی ازکافر کیشان مانند **مانی** مذهبان بطور کلی ازطلاونقره بیزاری جسته‌اند مسلما این گروه خطا میکنند زیرا **طلا و نقره بنفسه بد نیستند فقط نباید بد استعمال شوند** ... کسانی که بکمك بخت واقبال بدولت ومالی رسیده‌اند ... باید از ذخیره خود بآنان کـه ندارند ببخشند ... ثروت خصوصی همیشه میان مردم ، مایه ، تحقیرها، مخالفتها ، جنگها ،گناهها، بی عدالتیها و قتل و کشتارها بوده است ،آیا برسردارائی همگانی هیچوقت موردی برای جدال پیدا میشود؟ مثلا خورشید ازآن همگان است ونورآن‌بتساوی برهمه میتابد » .

سن‌توماداکن ۱۲۷۴ ـ ۱۳۲۶ در باره مسائل اقتصادی نظریاتی دارد اومعتقد است که « انسان اصولا حق دارد ازنعمتهائی که برایش‌خلق شده است استفاده کند واگربآن پشت‌پا بزند زندگیش بخطرخواهدافتاد اما انسان باید مقداری ازاین نعمتها را برای صدقه به بیچارگان وترحم بـر بینوایان اختصاص دهد بهره برداری اززمین برای مردم یك تکلیف اخلاقی وشرعی‌است ... مالکیت فردی‌سبب میشود که ازثروت سودبیشتری حاصل شود و کسیکه این حق مشروع به او ارزانی شده میتواند هرنوع

بهره‌ای ازآن برگیرد ؛ لیکن نباید فراموش کرد که نعمتهای زمین مال همگان است ... اساس زندگی اجتماعی برتقسیم وظایف ویاری یکدیگر گذاشته شده ، چون هر کس‌ازنتیجه‌کاردیگران برخوردارمیشود بنابراین باید باکوششهای جسمانی وروحانی خود برای پرشدن خزانه عمومی‌یاری کند ، سود و صلاح همگان را از نظردور ندارد وبه نصیب وقسمت مقدر خود راضی باشد ... دربین افرادبشرعده‌ای قویترند ؛ عده‌ای با هوشترند عده‌ای با وجدان‌ترند و عده‌ای بهشتر بدرددیگران میرسند طبقات مردم با هم متفاوتند وهرطبقه به‌تناسب خدماتش ارزش دارد ... **هرفرد بایددر همان طبقه‌ای که از طرف ذات باری برایش مقدر شده باقی مانده بخدمت خود ادامه دهد .** » (۱) سن‌توماداکن بـا ربح و تنزیل پول مخالفت میکند ولی باگرفتن‌اجاره بها موافق است ، بطور کلی صاحبنظران این دوره بارقابت مخالفت دارند ومیگویند تولید کننده نباید از نیازمندی فـروشنده سوء استفاده کند ، بعدها با تغییر شرایط اقتصادی ورشد روزافزون جنبش بورژوازی عقاید اقتصادی نیزتغییریافت مسئله بهای‌عادلانه **Juste Prix** وسود عادلانه موردموافقت‌قرارمیگیرد و بالاخره از اواخرقرن پانزدهم عقاید سوداگری **Mercantilisme** طرفدارانی پیدا میکند پیروان این نظر میگویند بایددولت برای انتظام تجارت و فلاحت وصنعت مقررات وقوانینی وضع کند ، چه دولت بصیرت‌و اطلاع بیشتری‌دارد و بیش از افراد منافع جامعه را تامین میکند وطـلا و نقره را شرط اساسی فعالیت اقتصادی میشمارند سیاست اقتصادی آنها عبارتست از ۱ ـ منع صدور فلزات گرانبها ۲ ـ کوشش در اینکه بهای صادرات بیش از بهای واردات‌باشد ۳ـ اخذ حقوق‌گمرکی از مصنوعات خارجی ٤ـ تشویق مصنوعات داخلی .

پیدایش این نظریات درست در ایامی است کـه اصول فئودالیسم متزلزل شده ودرنتیجه رشدصنایع، تامین راهها، رواج تجارت وافزایش قدرت سلاطین موجبات رشد جنبش بورژوازی و زوال ملوك‌الطوایفی فراهم گردیده است .

۱ـ ازکتاب تاریخ‌مالکیت ترجمه بانو فخری فاطمی

تاریخ

تحولات اجتماعی

www.adabestanekave.com

جلد سوم

قسمت چهارم

دوران نهضت بورژوازی

فصل بیست وچهارم

«سرمایه داری شکوفان»

مقدمات پیدایش جنبش بورژوازی

چنانکه اشاره شد از قرن ۱۱ ببعد درنتیجه تغییر اوضاع اقتصادی ، رشد تدریجی صنعت و تجارت استقرار روابط بازرگانی بین شهر ها و ممالك مختلف وعلل وعوامل دیگر، درداخل اجتماع فئودالیته، غیراز طبقه سوم وطبقه نجبا و روحانیون ، کم کم بحکم ضروریات اجتماعی طبقه جدید و تاجرپیشه‌ای بنام «بورژوازی» بوجودآمد، این طبقه تازه بدوران‌رسیده، بقیمت مبارزات گوناگون ازقرن۱۲ ببعد موفق گردید که بعضی ازشهرها را ازقیود فئودالیسم رهائی بخشد، وکار صنعت و تجارت را بیش‌ازپیش رونق دهد ، از قرن ۱۱ ببعد دریای مدیترانه مرکز روابط تجاری شد ، تجار اروپائی برای خرید ابریشم شام و چین ، قالی ایران ، عاج افریقا ، ادویه هندوستان و عطریات عربستان به‌بندرهای شام و اسکندریه‌میآمدند واین‌جریانات براهمیت قسطنطنیه وارزش‌اقتصادی‌آن‌میافزود.

www.adabestanekave.com

تجارت درقرن ۱۱ و ۱۲

بطوریکه یکی ازدانشمندان‌فرانسه میگوید«اولین تاجرهای قرن ۱۱ و ۱۲ عبارت از همان اشخاص خانه‌بدوشی بودند که درطلب روزی به‌اینطرف و آنطرف میرفتند ، این اشخاص کم کم حس کردند ، که اگر باهم جمع شوند، خطرات کمتری متوجه آنها خواهد شد و بهتر میتوانند اجناس را حمل ونقل کنند . باین‌طریق اولین‌شرکتهای تجاری بوجودآمد وبرثروت آنها افزوده شد ، کم کم این شرکتها توسعه یافت ، و این جهانگردان توانستند کاروانهای بزرگی راه بیندازند، در اول. مردم ازاینها وحشت داشتند، ولی‌بتدریج چون اجناس ممالك دوردست را ازدست‌آنهاخریدند باآنها انس گرفتند، کم کم در کنار جاده های تجاری شهرهائی پیدا شد و باین‌طریق رونق زندگی شهری آغاز گردید ، هرقدر تجارت رونق میگرفت عدهٔ اشخاصی که وابسته به‌اینکاربودند زیاد میشدند ، در سرراه بازرگانان، موسساتی نظیر گاری سازی کشتی‌سازی بوجود آمد عده‌ای نانوا و قصاب وپارچه‌باف درمحلهای مناسب گردآمدند، کم کم احتیاجات مردم زیاد میشد وبرمیزان مصرف افزوده میگشت ، زیادی مصرف کالاها سبب گردید که برمیزان تولیدهم افزوده شود . درنتیجه صنعت روبوسعت نهاد وقبل‌ازهمه صنعت پارچه‌بافی رونق گرفت، بطوریکه درقرن ۱۲ در شهر میلان ۶۰ هزارکارگر پارچه‌باف وجود داشتند ، بدین‌ترتیب بحکم ضروریات اجتماعی بورژوازی باوجود مشکلاتی که در راه داشت قدم‌بقدم پیش‌میرفت ، فئودالها اصرار داشتند حمل ونقل کالاها را در املاك خود تحت کنترل ومقررات شدیدی قراردهند تا بتوانند هرقدر بخواهندمالیات وعوارض بگیرند ، چون این‌ترتیب موجب گرانی کالا و فلج‌شدن فعالیت تجاری بود بورژواها بکمك عناصر ذینفع به ایجاد شهرهای آزاد همت گماشتند ومقررات کرپوراسیونهای قرون وسطائی را عملا نقض کردند ، بطوریکه درقرن ۱۴ در یك کارخانه پارچه بافی کارگران دویست پیشه مختلف را در زیر یك سقف جمع کردند ، درحالیکه اگر میخواستند از مقررات فئودالیته پیروی کنند ناچار بودند هر یك از عملیات مربوط به رنك زدن ، جور کردن تابیدن و غیره را بیك کورپوراسیون مخصوصی

محول کنند و این کارها چنانکه میدانیم باسودجوئی بورژوازی‌سازگاری نداشت .

به‌این‌ترتیب‌می‌بینم که بورژوازی‌برای‌آنکه بتواندآزادانه به‌سوداگری خود ادامه‌دهد احتیاج فراوانی به **«آزادی»** داشت ، مقصود بورژوازی ازکلمه‌آزادی ، **آزادی مردم** ازقید استبداد واستثمارنبود بلکه منظور بورژوازی ازآزادی‌لغوکلیه‌مقرراتی بود که برای‌تامین‌منافع‌آنهامفیدواقع نمیشد ، بورژوازی مایل بود بتواند آزادانه از محلی بمحل دیگر برود ، تعهد بسپرد، تعهد بگیرد، دراموالش درموقع مقتضی دخل وتصرف نماید، این‌آزادیها بامقررات پرپیچ وخم دوره‌فئودالیته سازگاری نداشت، بهمین مناسبت بورژوازی بیاری عناصرمتحدالمنافع بحنك بانظامات‌قدیم‌برخاست وقدم‌بقدم برمشکلات فائق‌آمد.» (۱)

صف‌آرائی کارگر و کارفرما

درنتیجه رشد صنعت وایجادموسسات بزرك، تعداد کارگران فزونی گرفت، شرایط اقتصادی‌واجتماعی این کارگران بابیشه‌ورانی که سابقاً در بازارهای محلی مجتمع میشدند اختلاف فراوان داشت ، چنانکه دیدیم‌کارگر سابقاً دستیار استاد خود بود ؛ در زندگی او شرکت داشت، غالبا با او وصلت میکرد وگاه‌جانشین اومیشد ولی دراین ایام کارگران روزمزدی که در صنایع بزرك کار میکردند باارباب خود در یك ردیف نبودند ، استقلال اقتصادی‌خود را ازدست‌داده وبصورت «پرولتر» کارگرروزمزد درآمده بودند، بهمین علت‌کارگران برای نجات از رقیت اقتصادی وتعیین شرایط عادلانه‌ای در نرخ دستمزد و ساعت کار ازقرن ۱۳ ببعد دست بطغیانها و اعتصاباتی‌زدند و مبارزه‌کارگر وکارفرما آغازشد، درنتیجه‌توسعه‌موسسات صنعتی، کارگاههای کوچك درمیدان رقابت شکست‌خوردند و مدیران این قبیل موسسات کوچك غالباً بحکم اجبار بصورت پرولتر درآمدند از این دوره است که دیگر هیچ کارگری امیدوار نیست که بمقام و موقعیت کارفرما برسد .

۱ـ نقل وتلخیص از جامعه را بشناسید. نوشته احمد قاسمی

فردریك انگلس ضمن مقاله‌ای انحطاط فئودالیته ورشد بورژوازی را بطرزی‌جالب توصیف میکند وماقسمتی ازآنرا ذیلا نقل‌میکنیم :

« هنگامیکه نجیب‌زادگان فئودال به‌نبردهای وحشیانه خود ادامه میدادند درتمام اروپای باختری کارطبقات زحمتکش باسکوت بی‌مانندخود پایه‌های سیستم فئودال راآرام آرام تخریب میکرد ، بتدریج صحنه را بر سنیور فئودال تنگتر مینمود، بی‌شك هنوز دردهات اصیل‌زادگان‌فئودال سخت بیداد میکردند ، سرفهارا شکنجه میدادند، محصول آنها راپایمال وزنها ودخترانشان را بعنف هتك‌ناموس می‌نمودند . اما دراطراف‌شهرها برپا میشد درایتالیا ، درجنوب فرانسه ودرساحل رن و درآلمان‌شهرهائی با باروهای بلند ایجاد میشدند وبمنزله قلعه‌های مستحکمی بودند که تنها دربرابر یك‌ارتش بزرك ممکن بود تسلیم شود وازاین‌جهة از قصور نجبا واصیل‌زادگان ممتازمیشدند .

درپس‌این حصارها وخندقها، بتدریج گروه پیشه‌وران قرون‌وسطی، در کرپوراسیونها رشدمیکردند ، نخستین سرمایه‌ها متمرکز میشدواحتیاج به‌تجارت بین شهرهای‌مختلف،باهم وسایرنقاط جهان . همراه‌بالزوم‌حمایت از این داد وستد زائیده میشد .

از قرن پانزدهم ببعد، بورژواها برای جامعه ، بمراتب ضروری‌تر از فئودالها شده بودند، بدون شك فلاحت، مشغلهٔ تودهٔ عظیمی ازمردم وبمنزله شاخه اصلی تولید محسوب‌میشد .

...وجود شهرهای بورژوازی برای نجیب‌زادگان فئودال که بچپاول و غارتگری روزگار میگذاشتند نیز واجب مینمود ، زیرا از این شهرها ارباب فئودال، وسائل تولید، زره واسلحه و سایر وسائل زندگی ازقبیل اثاثیه منزل ، منسوجات ، جواهرات . ابریشم ایتالیا ، عطریات عربستان ، ادویه هندوستان ، میوه های مشرق وغیره را خریداری مینمود . در این موقع تجارت جهانی‌هم رونق داشت ایتالیائیها، مدیترانه وسواحل‌اقیانوس اطلس تا فلاند را طی‌میکردند، تجار هلندی و انگلیسی در رقابت های تجاری شرکت میکردند ، هر قدر طبقه نجبا سد راه تحول و تکامل میشدند ، بورژوا های ساکن شهرها، بصورت طبقه‌ای در میآمدند که

باخود پیشرفت تولید وتجارت وترقی فرهنك، وموسسات‌سیاسی واجتماعی را همراه داشتند . بورژواهای زنده و فعال با تمام محدودیتها سبب شدندتااجتماع فئودال که بدون‌جنبش درجای‌خودایستاده درجامیزد، منقلب‌و واژگون گردد.

نقش پول بعلاوه بورژوازی‌شهرها، سلاح برنده تری در کف‌داشت وآن**پول** بود، دراقتصادفئودال قرون‌وسطی‌پول‌موقعیت‌ناچیزی‌راحائز بود. سنیور فئودال ، تمام مایحتاج خود را، ازدست سرفهائی که در زیر سلطه داشت، خواه‌بصورت کار، خواه بشکل محصولات ساخته‌شده بدست میآورد زنها میرشتند ومی‌بافتند، واز کتان وپشم برای اولباس درست میکردند، مردها مزارع را کشت میکردند ، بچه‌ها چارپایان او را بچرا میبردند و میوه‌های جنگلی وچوچه برای وی فراهم میکردند بعلاوه خانواده سرف میبایستی، گندم، میوجات، تخم‌مرغ ، کره، پنیر ، پرندگان خانگی‌ونوزاد چار پایان خود ، خلاصه آنچه را در عرض سال با رنج بی پایان بدست میآورد بی‌چون وچرا ودودستی تقدیم ارباب کند ، درواقع درقلمرو ارباب فئودال‌کلیه مایحتاج اوفراهم میشد، باج جنك‌هم بامحصول پرداخته میشد. تجارت ومبادله وجود نداشت و پول چیز زائدی بود، اروپا بمیزانی عقب رفته بود که گوئی میخواهد تمدن‌قدیم را ازسر شروع کند... در واقع‌پول وسیله پرداخت مالیات بود و اغلب از طریق غارت ویغما بدست میآمد . ولی بعدا همه‌چیز عوض وپول وسیله مبادلهٔ عمومی شد ودرنتیجه میزان آن افزایش یافته بود. حتی‌طبقه‌نجباهم‌نمیتوانست‌ازآن‌بگذرد وچون‌دیگر چیزمهمی برای‌فروش‌در کف‌نداشت وغارت‌وچپاولگری هم‌سهولت قدیمی خودراازدست‌داده‌بود.لذاناچاربودازبورژولژی‌رباخوارقرض‌بخواهد، خیلی قبل‌ازآنکه‌قصرهای باشکوه فئودالها باضرب‌گلوله‌های‌توپ‌درهم‌فروریزد سکه‌های‌پول پی‌های‌مستحکم این‌قلاع‌مرتفع‌راست وبی‌اعتبارساخته‌بود ، پول برای مساوات سیاسی بورژوازی راه صاف کن خوبی بود ... بتدریج ارباب ورعیت اولین قدمها را در راه تبدیل خود بمالك زمین‌و اجاره‌دار برمیداشتند، بطوریکه حتی دردهات‌هم موسسات فئودالی پایه‌های‌اجتماعی

خود را ازدست‌دادند .

هرقدر ، در اواخر قرن پانزدهم ، فئودالیته از درون بواسطه پول زنگ‌زده وسست بنیان میگردد ، عطش طلا که اروپای غربی را در این عصر فراگرفته است بآن نمایش و منظره درخشانی میدهد، این طلا بود که پرتقالیها آنرا درسواحل افریقا، هند وتمام شرق‌دور جستجومیکردند، **طلااین‌کلمه سحرآسابود که اسپانیولیهارا برانگیخت تاآقیانوس اطلس را طی کنند و بسواحل امریکا دسترس یابند** . طلا اولین چیزی بود که سفیدپوست بمحض ورودبیك ساحل کشف شده تقاضامیکرد.

اما این احتیاج بمسافرت‌های پرحادثه بنواحی دوردست باوجودشکل فئودالی یااقلانیمه فئودالی آن، درواقع بافئودالیته که اساس آن‌فعالیتهای زراعتی،وهدف جنگهای کشورگشایانه‌اش تصرف‌اراضی‌بود سازش‌ناپذیر مینمود ، بعلاوه دریانوردی یك‌صنعت‌کاملا بورژوا بود که حتی خصلت‌های ضدفئودالی آن برناصیهٔ ناوگان جنگی جدید نیزنقش بسته‌است. بدینقرار در قرن پانزدهم فئودالیته‌درتمام اروپای باختری درحال انحطاط وزوال بود ، شهرها بضرب پول ، فئودالها را از لحاظ اجتماعی وحتی در بعضی جاها ازنظر سیاسی تحت اراده وتابعیت خود درآورده بودند ... همه‌جا در شهرها و دهات عناصری رشد میکردند که قبل‌از همه‌چیز درخواستشان این بود که این جنگجوئی‌های مداوم وبیهوده فئودالها ومنازعات داخلی آنها که موجب ویرانی وتخریب پیدرپی‌است هرچه‌زودتر قطع گردد، این عناصر که برای‌اجرای این آرزوی دیرین بسیار ضعیف بودند ... تکیه‌گاه پابرجا ومحکمی یافتند وآن مقام سلطنت بود.

دوره‌ای که سلطنت عامل ترقی و پیشرفت بود

سیس‌انگلس اضافه میکند «روشن است که دراین هرج ومرج وبی‌نظمی عمومی ، سلطنت یك عنصر ترقی وپیشرفت بشمارمیرفت، اودربی‌نظمی، نمایندهٔ نظم بود ، تمام عناصر انقلابی که در قشر فئودالیته ایجادمیشدند مجبور بودند برسلطنت‌تکیه کنند، چنانکه سلطنت نیز ناگزیر بود برآنها متکی باشد ، تاریخ اتحاد بین‌سلطنت و بورژوازی از قرن دهم آغاز میگردد ، این اتحاد که گاه در اثر منازعاتی گسیخته میشد ...

باز دوباره محکم تر و نیرومندتر تجدید می‌گشت تا فئودال‌ها را بزانو درآورد .

قوانین بورژوازی

دراین‌دوره سلاطین‌مانند بورژواها میکوشند تابین حقوق‌دانها « Juriste » تکیه‌گاهی پیداکنند ، سعی دارند تاحقوق وقوانین روم قدیم که درآن مالکیت خصوصی محترم شمرده شده احیاگردد ومالکیت فئودالی که براساس حسب ونسب استوار است روبفراموشی رود ، کم‌کم بورژواها موفق به اجرای قوانینی شدند که بهیچوجه شرایط مالکیت فئودال را برسمیت نمیشناخت وکاملا برروی مالکیت‌خصوصی جدید تکیه میکرد ، مجموع این جریانات، انتشار چاپ، تجدید مطالعه ادبیات‌قدیم، جنبشهای فرهنگی که از ۱۴۵۰ ببعدبیش‌ازپیش تقویت وعالمگیر میشدند، جنگ بورژوازی وسلطنت‌را بافئودالیته تسهیل میکرد ، در نتیجه این عوامل درنیمه‌دوم قرن۱۵ سلطنت برفئودالیته‌پیروز گردید وفتح بورژوازی نزدیك شد.

تغییر در نظامات اقتصادی

سلاطین وسینیورها تا اواخرقرن۱۴ درمقابل اخذ حقوق راهداری ازبازرگانان حمایت میکردندولی ازاوایل قرن۱۵ دولتها برای‌تأمین مقاصد اقتصادی بورژواها ، در صدد برآمدند از صنایع داخلی در مقابل صنعت و تجارت خارجی حمایت کنند و اینکار نخست درانگلستان صورت گرفت وبعدها این فکر در سایر ممالك راه‌یافت به‌این‌ترتیب درطی قرن ۱۵و۱۶؛ درممالك اروپائی فکر ملی کردن قوای اقتصادی توسعه یافت ، در نتیجه از ورود بیقیدوبند مصنوعات‌خارجی درداخل کشور جلوگیری‌بعمل‌آمد، بازارتجارت داخلی درنتیجهٔ بهبودوسائل‌حمل‌ونقل، امنیت‌راه‌ها ، تسطیح‌واصلاح‌جاده‌ها روبرونق نهاد . بازارهای تجاری بطوربی‌سابقه وسعت گرفت ومعاملات بازرگانی نسبت بقرون قبل بسیار جالب وپرسود گردید ، از طرفی چون صنایع ومحصولات داخلی کشورها برای تأمین احتیاجات داخلی کافی نبود بین دول اروپا قراردادهای بازرگانی‌منعقد گردید ، درنتیجه تغییراوضاع اقتصادی احتیاج بپول وتحصیل فلزات گرانبها پیش‌ازپیش‌احساس گردید ، وهمین احتیاج، به‌اکتشافات‌جغرافیائی ایندوره کمك کرد ، کم کم ضروریات

اقتصادی سبب پیدایش اعتبار واستفاده ازاوراق بهادار گردید وچندی بعد تجارت اوراق بهادار معمول شد واعتبار که تاآن‌زمان وسیله تنظیم‌معامله بود بخودی‌خود بیك شیئی قابل معامله و انتقال تبدیل گردید .

در نتیجهٔ این قبیل معاملات عده‌ای از مردم گمنام وحادثه جو ثروت کلانی بدست آوردند «عموم مردم نسبت به‌این خانواده‌های تازه بدوران رسیده ، نظرخوبی نداشتند، برای کسیکه بحجم کوچك کارها، بسودانك وبمنافع ناچیز تجاری وبه‌ثابت ماندن نسبی‌میزان ثروت‌عادت‌داشته، توسعه معاملات ومنافع‌عظیم، ترقی کردن سریع افراد خانواده ، موجب تعجب و باعث‌مخالفت‌بود مخصوصامعاملاتی که در آن‌یك‌قطعه کاغذ جانشین‌محصولات مورد معامله میگردد، معاملات موجل که تمام یاقسمتی از بهای آن بعداز مدت معینی تسلیم میشد گوئی برروی هیچ بنانهاده شده بود و در نظر کسانی که ذهنشان از این نوع معاملات خالی بود غریب میآمد ...

« نقل از کتاب جامعه را بشناسید »

چگونه بورژوازی گور خود را میکند ؟

دراواخر دوره فئودالیته هنگامیکه بورژوازی جوان‌اروپا درردیف کارگاههای کوچك پیشه‌وران ، بتأسیس بنگاههای مانوفاکتوری آغاز نمود، مسلمانمیدانست وبفکرش‌هم نمیرسید که این‌پیش‌آمد تازه چه‌عواقب اجتماعی دربرخواهد داشت، بورژوازی نمیدانست وپی‌نمیبرد که این‌بدعت کوچك در نیروهای اجتماعی چه‌سازمانها و دسته‌بندیهای تازه‌ای بوجود خواهدآورد، بورژوازی پیش‌بینی‌نمیکرد که رشدجنبشهای توده‌ای‌سرانجام روزی منتهی بانقلاب علیه حاکمیت شاه ، نجباء و اشراف خواهدگردید ، بورژوازی فقط در آنموقع میخواست کالاها را ارزانتر تمام‌کند وهرچه بیشتر بیازار های آسیا و آمریکا که تازه کشف شده بود صادر نماید

ومنافع‌بیشتری بدست‌آورد، فعالیتی که بورژوازی ازروی‌شعور انجام‌میداد از دایره محدود این عملیات خارج نمیشد .

در روسیهٔ تزاری حال بدین‌منوال بود یعنی موقعیکه سرمایه‌داران روس باهمراهی سرمایه‌داران خارجی، صنایع ماشینی معاصررا در روسیه باجدیت تمام برقرار میکردند، مسلما ازنتایج اجتماعی رشدجدی نیروهای مولده بی‌خبر بودند ودر این‌باره نمیاندیشیدند ومتوجه نبودند که از این جهش جدی در رشته نیروهای مولده جامعه چه نیروهای اجتماعی جدیدی بوجود خواهد آمد و نمیدانستند که پرولتاریا بکمك روستائیان انقلاب سوسیالیستی‌فاتحانه‌را انجام خواهدداد .

در روسیه تزاری سرمایه‌داران فقط میخواستند تولید صنعتی را بمنتهی درجه‌توسعه‌داده بازاربزرك‌داخلی‌را باختیارخودگرفته ازاقتصادیات ملی‌هرچه بیشتربهره‌برداری نموده‌سودبرند، فعالیتی که ازروی شعورانجام میدادند همین بود ازاینرو مارکس میگوید:

« آدمیان در تولید اجتماعی خود داخل مراوداتی معین و ضروری میشوند که درحیطه اراده ایشان نیست »

یعنی‌وارد مناسبات تولیدی میشوند که بادرجه معینی‌ازترقی وتکامل نیروهای مولده مادی آنان متناسب است ، مجموعه این روابط تولیدی سازمان اقتصادی جامعه را تشکیل میدهد که برروی آن رو بنای قضائی وسیاسی استوار میگردد، طرز تولید وسائل زندگی رابطه ناگسستنی با حیات معنوی جامعه دارد، هستی اجتماعی جامعه یعنی طرزتولید ومناسبات تولیدی افراد، فهم وشعور جامعه وحیات معنوی‌آنانرا روشن میکند.

مختصات رژیم سرمایه‌داری

در رژیم سرمایه‌داری مالکیت برتولید کنندگان وجودندارد یعنی‌سرمایه‌دار نمیتواندکارگر روزمزد زا بکشد یا در معرض خرید وفروش قراردهد، در این رژیم سرمایه‌داران مالك وسائل تولیدند ، وطبقه کارگر از داشتن وسائل تولید محروم است ، چون هیچگونه وسیله تولیدی دردست ندارد، برای‌آنکه ازگرسنگی‌تلف‌نشودمجبوراست **نیروی کار**خودرا بسرمایه‌دار بفروشد وزنجیر استثماررا برگردن‌نهد.

در کنار مالکیت سرمایه‌داران بروسائل تولید مالکیت خصوصی دهقانان وپیشه‌ورانی که از قید سرواژ آزاد شده وبکار شخصی خوداتکاء دارند دربدو امروسیعاً شیوع دارد ، در ایندوره کارگاههای پیشه‌وری و مؤسسات مانوفاکتوری و کارخانه های بزرگی که بوسیله ماشین مجهز گردیده‌اند پیدا شده ، مزارع اربابی که با وسائل بدوی دهاقین زراعت میشد جای خود را بزراعت سرمایه‌داری میدهد که بر پایه علوم فلاحتی استوار بوده، و ماشینهای کشاورزی در اختیار دارد . نیرو های مولده جدید ایجاب مینماید که تولید کنندگان تربیت شده‌تر وبافهم‌تر ازسرفهای جاهل وعامی باشند تابتوانند ماشین را بشناسند وآنرا درست بکاربرند.

تضاد سرمایه‌داری

سرمایه‌داری پس‌از آنکه نیروهای مولده‌را بدرجه هنگفتی ترقی‌داد گرفتار تضادهائی که برایش لاینحل است‌شده وسردرگم میگردد، سرمایه‌داری باتولید روزافزون کالاوپائین آوردن نرخ کالا رقابت را شدیدتر میکند ، توده خرده مالکین و خرده بورژوا را خانه خراب کرده ، آنها را بة پرولتر تبدیل میکند، استطاعت خریدن‌را پائین میآورد درنتیجه فروش کالاهائی که تولید کرده است غیر ممکن میشود .

ازطرف دیگر سرمایه‌داری باتوسعه تولید و باجمع کردن میلیونها کارگر درفابریکها وکارخانجات عظیم ، جریان تولید **خاصیت اجتماعی** میبخشد وهزاران کارگر **متحدالمنافع** را در محل واحدی جمع میکند و بدینطریق بدست خود اساس‌کار خویش را منهدم میسازد ، **زیرا خاصیت اجتماعی هر تولید ، مالکیت اجتماعی بروسائل تولید را ایجاد میکند ، برای نجات از بحرانها و تضادهای داخلی یگانه راه اینست که وسائل تولیدی اجتماعی شود و در اختیار خلق قرار گیرد ومالکیت فردی بروسائل تولید ازبین برود.**

در نتیجهٔ بقاء مالکیت خصوصی تضادهای سختی بشکل بحران‌های متناوب (نظیر تولید بیش از مصرف) متظاهر میگردد ، در این موقع سرمایه‌داران که خودشان توده کثیرمردم‌را ازهستونیست ساقط کرده‌اند،

بعلت‌نداشتن خریدار برای‌کالای خودمجبورمیشوند محصولات رابسوزانند، کالاهای تهیه‌شده‌را نابود سازند، تولیدرا متوقف کنند قوای تولیدکننده را منهدم نمایند، در حالیکه میلیونها مردم نه‌بعلت عدم کفایت‌کالا ، بلکه بعلت فراوانی آن ناگزیرند بیکار مانده وگرسنه بسربرند، پس مناسبات تولیدی سرمایه‌داری دیگرباخواص قوای تولیدکننده جامعه مناسب نبوده وباقوای مزبور تضاد آشتی‌ناپذیر دارند، پس سرمایه‌داری آبستن‌انقلابی است که مالکیت‌اجتماعی سوسیالیستی‌راجانشین مالکیت‌فعلی سرمایه‌داری بروسائل تولیدی مینماید، پس‌مبارزه‌شدید طبقاتی میان استثمارکنندگان واستثمار شوندگان خصلت اساسی رژیم سرمایه‌داری است.

پیدایش‌سرمایه‌داران صنعتی

راجع بطلوع سرمایه‌داری صنعتی ومظالمی که از اینراه بتوده‌های ستمکش جهان واردآمده است مطالب جامعی درکتاب سرمایه، شاهکارتاریخی مارکس مندرج است‌که ما قسمتی از آنرا بارعایت اختصار ذکر میکنیم.

مارکس میگوید :

«سرمایه پولی، که بوسیله رباوتجارت ایجاد شده درراه تبدیل‌خود بسرمایه صنعتی بادوموانع اساسی‌روبروگردید :

در روستا و دهات مقررات پر پیچ و خم فئودالیته و در شهر ها سازمانهای مخصوص صنفی‌مانع پیشرفت‌کار بورژوازی بود ولی ایندوموانع با از بین رفتن مقررات فئودالیته و زوال تدریجی سازمان های صنفی از بین رفت .

درانگلستان میان‌شهرهائی که‌دارای‌سازمانهای‌صنفی‌بودواین‌مراکز نوین صنعتی پیکاری شدید درگرفت.

کشف معادن زروسیم امریکا ، کشتار مردم بومی آن سرزمین ، دست یافتن بهند شرقی واستفاده از ذخائرگوناگون آن شکار سیاهان ورواج بازار برده‌فروشی طلوع عصر سرمایه‌داری‌را نویدمیدهد. پس‌از آن‌مبارزه مللاروپا برای کسب‌مناطق استعماری آغازمیشود، وکشورهای اسپانیا، پرتقال، هلند، فرانسه، و انگلستان یکی بعد از دیگری دراین راه قدم میگذارند، بورژوازی باتکاء قدرت دولتها و نیروی سرمایه و اجرای

اصل‌حمایت‌صنایع‌داخلی Protectionnisme مسئله‌تغییر تولید فئودالی بتولید سرمایه‌داری‌را تسریع میکند ، کشورهای سرمایه‌داری برای کسب مستعمرات بجان ملل ضعیف میافتد و بگفته «هاویت»:

«اعمال وحشیانه وخونخواریهای شرم‌آوریکه ملل‌باصطلاح مسیحی در همه‌جا برضد توده‌ای مقهور واسیر رواداشته‌اند درهیچیك ازدوره‌های تاریخ جهان مانند نداشته واز هیچ‌نژادی هراندازه وحشی و خونخوار و بی‌آزرم سرنزده است.»

درقرن هفدهم هلندباقتضای شرایط اقتصادی خود وبعلت خالی‌بودن میدان ازرقبادرراه‌استعمار قدم گذاشت وبرای‌سودجوئی بجنایات بیسابقه‌ای دست‌زد که ازآن جمله میتوان تلاش هلندیهارا درراه ربودن سکنه «سلب وجاوه» نامبرد هلندیها کودکان را میربودند وآنها را در زندانها مخفی نگهداری مینمودند همینکه آنها بسن‌مقتضی میرسیدند ، برای فروش‌آنها را بخارج گسیل میداشتند .

یك گزارش رسمی دراین‌باب میگوید:

«شهر ماکاسار انباشته از زندانهای نهانی است که یکی‌ازدیگری وحشت‌زاترست ، در این زندانها جمع کثیری از قربانیان نگون‌بخت آزو ستمگری که به جبر وعنف از خانوادهایشان جداشده‌اند درزیر غل‌وزنجیر بسرمیبرند . »

انگلستان شرکت انگلیسی هند شرقی‌را بوجود آورده پس‌ازچندی قدرت سیاسی‌را درهندوستان بکف گرفت سپس این‌حصار مطلق، تجارت چای وحمل ونقل کالاها را بین اروپا وقسمتی از آسیا بخود انحصار داد وبا استفاده از نیروی دریائی خود حمل‌ونقل نمك، تریاك، فلفل وغیره را منحصر بخود نموده و سرچشمه‌های خشك نشدنی ثروت را بدست آورد ، قیمت‌ها را شرکت معین میکرد وبدینوسیله‌آسانتر ازکیمیاگران، زرناب بدست میآورد، مظالم وحق‌کشی‌های انگلیسها ازحدو شمار بیرون است، بطوریکه از یك گزارش تقدیمی بپارلمان برمیآید، بین سالهای ۱۷۵۷-۱۷۶۶ هندیها مبلغ شش ملیون لیره استرلینك بحکم اجبار بعنوان هدیه بانگلیسها تسلیم کردند ودر سال‌های ۱۷۶۶ تا سال ۱۷۷۰ قحطوغلای مصنوعی ایجادنمودند درحالیکه تمام‌محصول برنج‌برای سودجوئی‌خودشان

احتکار شده بود .

درسال۱۷۰۳این بیروان‌ومبلغین‌دو آتشه مذهب‌پروتستان‌بنابر تصمیم انجمن ، برای هرهندی یا سرخ پوست اسیر ، چهل لیره پاداش تعیین کردند ودرسال ۱۷۲۰ این‌پاداش را بصدلیره افزایش‌دادند و بالاخره در سال۱۷۴۴ که یکی‌ازقبایل ضرشورش برداشت قیمت‌هرمردان و زنان و کودکان ازآنهم تجاوز کرد .

روش استعمارطلبی اروپائیان وافزایش روزافزون بازارفروش‌سبب گردید که تجارت روزبروز رونق بیشتری کسب کند ، در نتیجه تعداد مانوفاکتورها روبافزایش نهاد ، ثروتهائی که ازمستعمرات بقیمت‌حنایات گوناگون وبردگی وچپاول‌ملل درخارج اروپا گردآمده بودبسوی کشور اصلی «متروپل» روان‌مشد ودرآنجا بسرمایه مبدل میگردید، ازاینروه است که «ارزش‌اضافی» یگانه هدف‌سودجویان است.

دردوران سرمایه‌داری قرضه‌عمومی یکی ازوسائل رشدسریع‌جنبش ضرمایه‌داری است، درنتیجه قرضه‌عمومی، پول، قدرت‌تولیدی کسب میکند وبصورت‌سرمایه درمیآید، وامها باوراق اعتباری سهل‌الانتقال‌تبدیل‌میشود ومانند سکه‌های‌زر وسیم در بازار بجریان میافتد ، دراین‌دوره‌شرکت‌های سهامی برای‌تسهیل فعالیت‌خود داد و ستد اوراق‌بهادار ، سفته‌بازی، بورس ودستگاه بانکداری جدید را معمول ومتداول میسازد، این‌بانکها که‌بغلط عنوان ملی برخودنهاده‌اندازآغاز چیزی‌جز شرکت‌های‌خصوصی‌سفته‌بازان نبوده‌اند ودرپناه حمایت دولت بآنها مساعده و قرضه میدادند .باین‌ترتیب جنبش‌استعماری ، قرضه‌عمومی، افزایش روزافزون مالیاتها وعوارضی که ازتوده‌مردم میگرفتند . حمایت ازصنایع داخلی ، رقابت سرمایه‌داران با یکدیگر پس از استقرار صنایع بزرگ و تعطیل کارگاه‌ها و صنایع مانوفاکتوری ، بفقر وفلاکت و ورشکستگی عده زیادی از مردم بیگناه منتهی میشود .

چنانکه‌دیدیم مانوفاکتورها برای‌تأمین منافع اربابان‌خود، کودکان بینوا را ازکلبه‌ها ودارالتادیب‌ها بیرون میکشیدند وآنان راتاسپیده‌دم‌در زیرفشار، خسته‌و کوفته‌میکردند، این‌روش‌ظالمانه پس‌ازاستقرار کارخانجات جدید تغییری نکردمارکس توضیح‌میدهد که درمناطق‌جدیدصنعتی بخصوص

در «لانکاشایر» برای دوشیدن شیره جان زحمتکشان هزار تن از اطفال ۷ تا ۱۴ ساله را از دارالتادیب‌ها بیرون کشیده و با بیرحمانه‌ترین وضعی آنان را استثمار می کردند، اربابان برای آنکه بهتر بتوانند از حاصل کار این کودکان برخوردار شوند از شکنجه دادن آنان خودداری نمیکردند بطوریکه برای این بیچارگان جز پوست‌واستخوان چیزی نمی‌ماند، پس‌از آنکه با کار روزانه‌رمق عده‌ای را میمکیدند، جمع دیگر را برای کارشبانه‌روزانه‌میکردند بطوریکه هیچوقت رختخوابها سرد نمیشد یعنی همینکه دستهٔ روزکار میرفت دسته شب‌کار جای آنرا میگرفت پس‌از آنکه درسال ۱۷۴۳ دولت انگلستان اسپانیا را مجبور کرد که اجازه‌حمل چهارهزار و هشتصد سیاه پوست را باو واگذار کند، سرمایه‌داران شرافتمند! انگلستان از تجارت بردگان سود کلانی بدست‌آوردند بطوریکه درسال ۱۷۹۲ یکصد وسی‌ودو کشتی برای‌این‌منظور درفعالیت‌بود، سپس‌مارکس اضافه میکند که به‌بهای چنین ددمنشی‌ها و غارتگریها تولید سرمایه‌داری استوار گردید و جدائی بین کارگران وشرائط کار پدیدارشد.

ازیکطرف افزارهای اجتماعی تولید بصورت سرمایه درآمد و از طرف‌دیگر توده کثیری ازمزدوران به‌یك‌سپاه‌آزاد زحمتکش تبدیل یافت **وباین‌ترتیب سرمایه‌داری درحالیکه ازپای تاسر آغشته‌بخون‌است زائیده میشود.** (۱)

(۱) ازکتاب کاپیتال (سرمایه) شاهکار مارکس

فصل بیست و پنجم

وضع اجتماعی ومبارزات طبقاتی

طبقات

وضع طبقاتی ملل اروپا در آغاز رشد نهضت بورژوازی اختلاف زیادی باسازمان اجتماعی دوره فئودالیته نداشت، یعنی اختلاف‌شدید طبقاتی واصل عدم‌تساوی مانند قرون پیش برقرار بود وروز بروز برحدت‌آن‌افزوده‌میشد، این‌تضادمنافع در کشور فرانسه بیش‌ازسایر کشورها بچشم‌میخورد.

در جامعه فرانسوی در این دوره سه‌طبقه مشخص یعنی روحانیون، نجبا وطبقه سوم عرض‌اندام میکردند، درفرانسه اعضاء طبقات سه‌گانه در پایان قرن هفدهم از اینقرار بود:

طبقه ممتاز ۱۵ هزارنفر وطبقه سوم هجده ملیون وپانصد هزارنفر، یعنی از نوزده ملیون سکنه فرانسه هفده ملیون کارگر و دهقان و ازکلیه‌حقوق اجتماعی‌محروم بودند وبقیه‌افراد ملت‌درعداد طبقات ممتاز و روحانیون‌ویادرشمار بورژوازی بحساب‌میرفتند.

روستائیان در این ایام بعنوان **قاطربارکش** دولت وجامعه خوانده می‌شدند.

روحانیون

این‌طبقه که مقتدرترین طبقات اجتماعی بودند، کاری جز گمراه کردن افکار عمومی‌واستثمار خلق، انجام نمیدادند، واز برکت املاك و موقوفات فراوانی که بدست آورده بودند باجلال وجبروت بسیارزندگی میکردند وبآنچه اساسا توجه نمیکردند

تعلیمات عرفانی عیسی‌مسیح بود . عواید املاك وعشریه‌ایکه ازاراضی‌مردم میگرفتند درسال به‌صد ملیون‌لیور میرسید ، درقرن‌هفدهم مجموع عواید سالیانه این‌طبقه خداپرست ! ازسیصد ملیون لیورمتجاوزمیشد ، روحانیون پائین‌دست وضع اجتماعی خوبی نداشتند وبعضی از افراد این طبقه برای حفظ منافع‌خود درانقلاب‌فرانسه شرکت‌جستند وعلیه‌قدرت سلاطین،اشراف؛ وروحانیون مسلح‌شدند وعملا‌ای درمیدان مبارزه‌نهاوند.

بعضی از کشیشان متوسط‌الحال تاریخ ولادت ، عروسی ، و وفات اشخاص را ثبت میکردند و درحقیقت دفترسجل احوال را اداره میکردند وروزهای یکشنبه هنگام‌دعا مقاصد دولت را باطلاع‌عموم‌میرساندند ، در اینصورت‌منبروعظ جانشین روزنامه رسمی‌بود.

نجبا

این‌طبقه همان سنیورها و شاهزادگان قدیم بودند که‌املاك‌بزرگ‌را دردست داشتندومانندروحانیون درجه اول ازپرداخت مالیات وانجام‌کارهای سودبخش معاف‌بودند . آنها مانندطبقه آزاد یونان کارکردن را ننگ و عار میدانستند درمیان آنهـا کسانیکه برعایت‌اصول اشرافیت پابند نبودند درحقیقت نجابت ! وشرافت! خود را ازدست‌داده بودند، چنانکه یکی ازنجبا که گاوی‌چندخریده بود تا پس‌از فربه‌شدن بفروشد وازاینراه‌سودی‌ببردبانك ورسوائی‌ازصف‌اشراف اخراج گردید .

بعضی از این اشراف کهنه پرست بشاه اعتنا نمیکردند تا جائیکـه لوئی‌چهاردهم ناچار بجنگ‌آنان برخاست و سیصد وپنجاه نفر ازآنها را اعدام کرد .

طبقه سوم

زحمتکشان واشخاص‌بی‌امتیازیکه‌درشمارروحانیون ونجباء نبودند جزو این‌طبقه محسوب‌میشدند .

و بورژواها

چنانکه‌اشاره کردیم دراین‌دوره درنتیجه‌رشدصنعت وتجارت طبقه مؤثر وفعالی بنام بورزوا در جامعه عرض‌اندام میکرد ولی‌طبقات‌صاحب‌امتیاز حاضر نبودند که این‌طبقه تازه بدوران رسیده‌رابحساب‌آورند وبرای‌آنها حقوق وامتیازاتی‌منظوردارند، باین‌ترتیب تجار، بازرگانان، کارخانه‌داران، وکلای‌دعاوی، آموزگاران،

پزشکان وکارمندان‌دولت جزوعناصر بالای‌طبقه‌سوم‌وکارگران وزارعین‌جزء عناصر پائین این‌طبقه بحساب‌میآمدند.

بار سنگین مالیات بعهده طبقه سوم بود ، هیئت حاکمـه برای کشاورزان وکارگران‌هیچگونه مقام وارزشی قائل نبودند،درسال ۱۸۵۱۰ درسالنامه‌ای نوشته‌شده‌بود« هرچندروستائیان‌بیش ازدیگرانندولی‌درباره ایشان‌مجال بحث نیست ؛ فقط میتوانگفت که‌آنان مالیات ارضی‌میپردازندو برای تهیه‌آذوقه، زمین‌راکشت وزرع‌میکنند.»وضع‌دهقانان‌را«لابرویر» چنین توصیف میکند:

«حیواناتی‌وحشی دیده‌میشوند که دربیابان پریشانند زمین‌رامیکاوند زیر ورومیکنند .. اینها انسانند ، شب‌هنگام بسوراخ‌های خود میروند و درآنجا بالقمه‌نان سیاه وآب وریشه گیاه زندگی میکنند؛ این‌مردم مشقت تخم‌پاشی و کشت‌کاری وبرداشت محصول را ازگردن دیگران برداشته‌اند وبهمین‌سبب‌رواست ازنانیکه دسترنج‌ایشانست بی‌نصیب‌نمانند.»

درسال۱۶۷۵یکی‌ازحکام فرانسه‌میگوید«بیشترمردم‌زمستان‌را بانان آرد بلوط ونباتات‌گذرانیده‌اند و اکنون نیز پوست درخت و علف وچمن میخورند ».

(مادام دوسوینیه) حکایت‌میکند:

« من بجز اشخاص بی‌نان اشك باری که روی کاه میخوابند کسی نمی‌بینم.»

(ویان) که درسراسر فرانسه مسافرت کرده‌بود جمعیت گدایانیکـه گرسنه وبرهنه وبی‌خانمان‌بودند بدوملیون که عشرجمعیت فرانسه‌است‌تخمین زده است. سلطنت‌لوئی‌چهاردهم وجنك‌طلبی و عیاشی و عمارت‌سازی او بمراتب بدبختی واسارت‌مردم‌افزود وکاررا بجائی‌رسانید که دزدی‌واحتکار امری معمول ومتداول گردید ومردم ازسلطان و درباریان بیزار شدند و خبرمرك لوئی‌چهاردهم موجب‌مسرت عمومی گردید.

مردمیکه ازبیدادگری سلاطین وآشفتگی‌رژیم‌اقتصادی وفقر وجهل بجان آمده بودند قبل از هـر چیز منشاء بدبختی را **در استبداد** مطلق‌سلاطین **وعدم مداخله نمایندگان**خود درامور کشور تشخیص‌دادند فنلون استبداد شاه‌رامنشاء بدبختی‌ها شمرد وراه‌علاج رادرتشکیل‌مجلس

ملی دانست «وبان» گفت **برای علاج درد اکثریت باید از عموم افراد ملت به نسبت عایدات مالیات گرفت.**

در نتیجه این بحثها ملت‌خواهان دو اصل شدند که یکی شرکت‌جستن در اداره مملکت و دیگری مساوات در پرداخت مالیات بود ولی این دو آرزوی بزرگ کاری نبود که زورگویان و غارتگران بآسانی به‌قبول آن گردن نهند. بهمین‌مناسبت مردم‌خود را مجهز و آماده کردند و ازضعف و ناتوانی دولت استفاده کرده علم‌طغیان را برافراشتند و با انقلاب ۱۷۸۹ قسمتی از آرمانهای دیرین خود را عملی و اجرا کردند. با این انقلاب، بورژوازی بنیان حکومت فردی را درهم‌ریخت و از بقایای فئودالیزم اثری نماند و زمینه خودمختاری مطلق طبقهٔ بورژوازی فراهم گردید.

جنبشهای اجتماعی علیه بیدادگران

الف ـ طغیان دهقانان:

چنانکه قبلا اشاره شد، محرومترین طبقات اجتماعی در این دوره کشاورزان بودند که درزیر بار مالیات، بیکاری، استبداد و انواع مظالم دیگر رنج میبردند وهمواره درانتظار فرصتی بودند تا علیه بیدادگران قیام کنند ولی فئودالها وسینیورها که ازقیام پرشور دهقانان درقرون وسطی باخبر بودند برای جلوگیری از طغیان مردم ناراضی برتعداد زندانها وسیاه‌چالها که معمولا در کنار قصرخود تعبیه میکردند بمیزان زیادی افزودند تا بدینوسیله از هرگونه قیام وجنبش اعتراضی جلوگیری نمایند.

بااینحال، دهقانانی که ازظلم و گرسنگی بجان آمده بودند، یکبار درسال ۱۶۴۳ درنواحی مرکزی وجنوبی فرانسه وباردیگر درسال ۱۹۳۹ درزمانه‌ی سربشورش برداشتند این‌شورش که بنام **شورش پابرهنگان** مشهور شد با کمال ستمگری ازطرف دولت وفئودالها سرکوب شد وجمع کثیری ازقیام کنندگان‌را نیست ونابود کردند وبرتعدی وفشارخودبرآنها افزودند تا جائیکه در بعضی از نقاط نرماندی دهقانان مجبور شدند برای پرداخت مالیات پیراهن تن‌خودراهم بفروشند.

قیام دهقانان بروتانی در ۱۶۷۵

باوجودتلاش و کوشش دولتهای استبدادی وسینیورها برای جلوگیری از طغیان مردم، بار دیگر آتش اعتراض درسال ۱۶۷۰ درناحیه‌ویواره **Vivarais** و در سال ۱۶۷۵ در منطقه بروتانی مشتعل گردید ودهقانان ازپرداخت مالیات نمك وسایر عوارض ظالمانه خودداری کردند ولی «کلبر» ده‌هزار سرباز عنان‌گسیخته بمناطق انقلابی گسیل داشت و با کمال بیرحمی برای حفظ قدرت‌سینیورهای خون‌آشام عموم قیام کنندگان را بدار مجازات آویخت.

«حاکم بروتانی درباب گروه‌بدارآویختگان بکنایه‌میگوید، درختان بواسطه سنگینی اشیائی که بدانها آویخته شد بجانب جاده‌های بزرك خم گشته است.»

آلبرماله از قول «مادام دوسوینه» که آنوقت در بروتانی ناظرجنایات بی‌حدوشمار جلادان فئودالیزم بود چنین مینویسد:

«جزدزدیدن و کشتن کاری نیست همین دیروزطفلی خردسال را به‌سیخ کشیدند.»

هرقدر فشاراقتصادی برطبقات محروم‌فزونی میگرفت وخطرعصیان ستمکشان بیشتر میشد دولتها برشمار سیاه چالها، زندانها و قیدوبندها میافزودند در آغاز قرن ۱۸ تقریباً بیست باستیل ودرسال ۱۷۷۹ این‌شماره به‌سی رسید، هرکس مورد سوءظن صاحبان قدرت بود بدون محاکمه و رسیدگی بازداشت میشد وبانواع مختلف عذاب میکشید، کشیشها در این ایام غالبا متصدی امور زندان بودند وهمین علمداران حمایت مظلومین و مبلغین تعلیمات عرفانی واخلاقی مسیح، هرکس را که کوچکترین جملهٔ ازحق‌وعدالت برزبان میراند، به‌بهانه‌های دینی وبعنوان کفر والحاد بدیار نیستی یعنی به‌سیاه چالهای زندان میفرستادند وباآلات شکنجه اوراعذاب میدادند تا از رنج و گرسنگی جان‌دهد.

ب ـ اعتصابات کارگری

چنانکه قبلا اشاره‌شد ازقرن یازدهم ببعد تشکیلات اصناف کورپراسیون «Cor poration» دراروپا رواج داشت، درآن تشکیلات برخلاف اتحادیه‌های

کنونی کارگر و کارفرما درمقابل هم قرارنداشتند بلکه استاد و شاگرد در آن شرکت میکردند ، وعضویت در اتحادیه اجباری بود ، استاد شدن کارآسانی نبود، کسیکه میخواست نوآموزشود، بایدمبلغی بپردازد وسالها برای گذراندن دوره‌نوآموزی، صادقانه کارو کوشش نماید، ولی‌این‌مقررات بازشد تدریجی جنبش بورژوازی روبه‌فراموشی گذاشت، درقرن شانزدهم ببعد کارخانه‌داران که فقط طالب سود شخصی بودند بمقررات قدیم پشت‌پا زدند و اعلام کردند که بدون هیچ قیدوشرطی هر کس بخواهد میتواند در کارخانه مشغول کار شود .

باینترتیب بگفته مارکس سرمایه‌داران صنعتی یعنی همان اربابان کوچك و پیشه‌ورانی که در اثر استثمار روزافزون کارگران بسرمایه‌دار واقعی تبدیل شده بودند پس از چندی برای تأمین منافع بیشتری مقررات مربوطبه کورپوراسیون‌هارا لغو کردند .

هرقدر مؤسسات صنفی وسعت میگرفت وضع زندگی کارگران بدتر میشد. مزدآنها کمتروساعات کارشان افزایش مییافت و گاه‌مدت کاربشانزده ساعت میرسید.

طبق اساسنامه‌هائی که درسال ۱۴۹۶ دردوره **هانری هشتم** تنظیم شد، مدت‌کار روزانه از ساعت پنج صبح تا هفت یا هشت بعداز ظهر تعیین شد وبرای صرف غذا یکساعت مهلت منظور گردید این تحمیلات وفشارها سبب گردید که فریاد اعتراض‌کارگران بلند شود وطبقه کارگر برای حفظ منافع خود باعتصاب دسته‌جمعی مبادرت نماید .

در همین ایام سرمایه‌داران بیاری هیئت حاکمه و بکمك هیئت‌های مذهبی کوشا بودند تابهروسیله‌ایکه ممکن‌است‌افکار عمومی‌کارگران‌را ازراه صحیح مبارزه منحرف سازند و از راه تطمیع وتهدید مانع مبارزه‌آنان‌شوند.

دراعتصاب‌سال۱۶۷۸عده‌ای ازکارگران برای دریافت‌حق‌نوآموزی دست باعتصاب زدند ومدت‌یك‌ماه ازکار کناره گیری کردند ولی‌دولت‌آرام ننشست ورهبران اعتصاب را به‌شش‌سال خدمت درنظام‌محکوم کرد.

درنتیجه این‌اعتراضات کارفرمایان کاغذسازی مجبور شدند با تدوین مقرراتی ازاعتصاب‌کارگران‌جلوگیری کنند، ازجمله‌استادرا موظف کردند

خوراك‌شاگردخودراتامین کند، همچنین‌استادمکلف‌شد که‌هروقت بخواهد بخدمت‌کارگری‌خاتمه‌دهدشش‌هفته قبل اوراآگاه‌سازد ونیزکارگران‌مکلف بودند که اگربخواهند خدمت‌خودرا ترك‌گویند شش‌هفته‌قبل استاد خویش را مطلع‌سازند. هیچ‌استادی‌حق‌نداشت کارگری راکه درکارگاه دیگری کارمیکند استخدام کند ؛ مدت‌نوآموزی‌حداقل سه‌سال تعیین گردید؛ علاوه براین ساعت‌کار روزانه نیزتعیین شدولی بااین مقررات اعتراض کارگران موقوف نشد بلکه‌زحمتکشان برای افزایش مزد وتقلیل ساعت کاربمبارزه خویش ادامه‌میدادند.

درسال ۱۷۲۷ دراثرمبارزات کارگران قانونی مشتمل‌بر۲۰۶ ماده بتصویب رسید که بموجب‌آن کارگران نباید زودتر از سه‌بعداز نیمه شب شروع به کار کنند ، بموجب‌این قانون‌برای‌استادان‌متخلف پنجاه‌لیورجریمه تعیین گردید

نکته‌جالب‌توجه اینکه از آغاز رشد جنبش بورژوازی دین و دولت بیاری«سرمایه» برخاستند .

مبلغین‌دین‌بوسائل‌مختلف‌بگمراه کردن کارگران‌پرداختند تاجائیکه عده‌ای ازکارگران ساده، فریب خورده‌پیشنهادکردند ساعت‌کار ازیك‌بعدازنیمه شب‌تعیین‌شود تابتوانند بعدازظهر درکلیسا حضوریابند وبدعا ونمازمشغول شونددولتهانیزبکمك‌سرمایه‌داران بجنگ‌باکارگران برخاستندودرموارد عدیده به‌قتل وحبس وشکنجه‌آنان قیام کردند واعتصاب کارگران‌را نوعی ازطغیان وباغیگری‌خواندند .

درسال ۱۷۸۳ مباشرشامپانی بوزبردارائی فرانسه‌مینویسد:

«فکر تشکیل جمعیت وباغیگری که همیشه درکارگران کاغذسازی وجود داشت امروز بیش‌ازپیش قوت گرفته‌است. مقررات فعلی برای برقراری نظم کافی نیست؛ کارگران بین‌خود قراردادهائی میبندند ومانوفاکتورها را تهدید به تعطیل میکنند. »

ازاین‌پس مقامات حاکمه برای خاموش کردن جنبش‌های اعتراضی و اطلاع ازنقشهٔ کار زحمتکشان عده‌ای جاسوس بین‌آنها میفرستند تاهرگونه اطلاع لازم را بدولت وکارفرما برسانند؛ علاوه‌براین دولت وکارفرمایان

برای جلوگیری از تعطیل کارخانه و نقل‌وانتقال کارگران موافقت کردند که از حدمعینی، مزدکارگران تجاوز نکند و هراستادی که زائد برمبلغ معین بکارگر میپرداخت محکوم بپرداخت صدوپنجاه لیور میگردید.

باید متذکر بود که در ایندوره هنوز عمل اعتصاب از طرف دولت برسمیت شناخته نشده‌بود بهمین علت اعتصاب بامخالفت علنی دولت وحبس و محکومیت سران اعتصاب پایان میبافت، طبقه کارگر هنوز تجربه کافی نیندوخته بودوبعلت نداشتن «صندوق» نمیتوانست برای‌مدت‌زیادی باعتصاب ادامه دهد وطبقات زحمتکش هنگام بروز اعتصاب چنانکه باید همصدا و همقدم نبودند.

معذلك جسته‌جسته نمونه‌هائی از صمیمیت وهمکاری کارگران بچشم میخورد و نشان میدهد که از قرن هجده به بعد کارگران کمابیش بوحدت منافع‌خود پی‌بردند، چنانکه‌درسال۱۷۶۶، یکی ازکارگران که دراعتصاب عمومی کارگاه‌ها شرکت نکرده‌بود طبق درخواست کارگران ازکارگاه اخراج شد، ولی کارگر نامبرده پس‌از چندی درکارگاه شهردیگری بکار مشغول شد، کارگران برای اینکه پیمان‌شکنی اوبدون مجازات نماند‌دست باعتصاب زدند واخراج فوری اورا خواستار گردیدند.

ونیز در سال ۱۷۸۹ بعلت توقیف عده‌ای از کارگران شهر کاستر Castra تمام کارگاههای کاغذسازی شروع باعتصاب کردند این‌جریانات نشان میدهد که از قرن هجده به بعد طبقات زحمتکش بوحدت منافع خود پی‌برده بودند ودشمنان طبقاتی خودرا میشناختند وبرای اجرای تصمیمات خود باقدامات همگانی دست میزدند.

ج . تحکیم بنیان مشروطیت در انگلستان

باانقلاب۱۶۸۸ حق‌حکومت فردی ازشاه‌سلب میشود وسلطنت طبقات ممتاز جایگزین آن میگردد.

چنانکه اشاره شد پس از تنظیم فرمان کبیر و تحدید قدرت نامحدود شاه بنوان‌مشروطیت‌انگلستان چندین‌بار درنتیجه قدرت‌طلبی سلاطین متزلزل گردید ولی‌توده‌ملت وطبقات ممتاز درهرحال تسلیم نمیشدند ومیکوشیدند تاقدرت سلطنت‌را بیش‌ازپیش محدود کنند. پس‌از آنکه «ژان‌بی‌زمین» فرمان کبیرراصادر کردطبقات‌ممتازو

بورژوازی انگلستان تاحدی بوسیله نمایندگان خود دراداره امور باشاه شرکت میکردند در اینموقع در انگلستان دو مجلس تشکیل میشد یکی مجلس لردها که مجمع سینیورهاو کشیشهای‌بزرگ‌بود ودیگرمجلس‌عوام که‌مخصوص‌نجباء، کنت‌نشین‌هاوصاحبان‌املاك‌واراضی‌شهرها بود، شاه‌هنگام وضع قانون جدید و اخذ مالیات ناچار بود که نظرپارلمان را جلب کند، نمایندگان حق داشتند بشاه اخطار واعتراض کنند و اورا از احساسات و تمایلات ملت درباب اوضاع حکومت آگاه سازند، همین حقوق واختیارات ناقصی که نصیب مردم شده‌بود سبب گردید که درزمینهٔ عقایدومسائل‌مذهبی نظریات تازه‌ای ابراز گردد، دراینده‌ره عده‌ای برفورم‌مذهبی‌قائم‌بودندو میل داشتند که مذهب‌آنگلیکان **Anglicane** بصورت مذهب رسمی در آید وعده‌ای‌پیروعقاید‌کالون بودند وبهیچ اصلی‌ازاصول‌مذهب‌کاتولیك‌پای‌بند نبودند، جامهٔ کشیشان را «جامهٔ شیطان» میخواندند و کلیسا را جز منبر وعظ و میز مخصوص زینتی نمی‌شمردند، با طبقه‌بندی روحانیون و اسقفها که آنانرا «گرگان درنده وخدمه شیطان میخواندند» دشمنی داشتند. ومیگفتند باید کشیشانی که برگزیده شاهند برکنارشوندومردم خود،مانند سکنه ژنو روحانیون‌را انتخاب کنند. غیرازاین جماعت فرقه استقلال‌طلبان که جمعیت تازه‌ای بودند میگفتند که باید مردم را آزادگذاشت تاهر کس بهدایت فکر خویش، راهی پیش‌گیرد و دستور کار خود را در انجیل جستجو نماید.

اختلافات مذهبی در انگلستان سبب بروز جنگهای دامنه‌داری شد وسلاطین مستبد همواره میکوشیدند تابایکی‌ازفرق مذهبی‌هم‌آهنگ شوند وعلیه فرقه دیگر به‌جنك برخیزند وازاین راه بنیان استبدادرا برای‌مدتی استوارسازند چنانکه ژاك‌اول بامذهب انگلیکان همداستان‌شد ودرنخستین سال پادشاهی‌**ششهزارکاتولیك** رابه‌محاکمه کشید واسباب‌نارضایتی‌مردم را فراهم‌کرد، بهمین علت جمعی‌قصدجان او کردند وتصمیم گرفتند اوواعوان وانصارش‌را بدیارنیستی بفرستند، برای‌اینکار زیرتالار چلیك‌های باروت قراردادند تا روز افتتاح جلسه شاه وخانواده او ولردهارا جملگی ازبین ببرند، لیکن این نقشه کشف شد «۱۶۰۵» وسبب گردید که پس‌از این با پیروان مذهب کاتولیك سختگیری بیشتری بعمل‌آید، وقتیکه کاتولیك‌ها

خودرا مقیددیدند راه‌مهاجرت پیش گرفتند ودرساحل‌شرقی امریکای‌شمالی مهاجرنشین‌هائی تأسیس کردند وباینترتیب مقدمات نفوذسیاسی انگلستان در آن قاره فراهم گردید .

پس‌از ژاك اول پسر اوشارل اول نیزراه استبداد پیش گرفت و با اینکه به نمایندگان گفته بود که کلیه آزادیهائی را که ملت بدست آورده محترم خواهد شمرد بوعده خویش وفانکرد ومخالفین را به‌حبس وجریمه محکوم نمود.

در این ایام مردی بنام « هامپدن » علیه بیدادگری شاه قیام کرد وی گفت بموجب فرمان کبیر هیچ‌مالیاتی بی‌اجازه پارلمان‌قابل وصول‌نیست بنابراین من‌ازدادن‌مالیات بشاه مستبدخودداری‌خواهم کرددرنتیجه' کاراو بمحاکمه کشید ولی او اززجر وحبس وتوقیف اموال نهراسید، درداد گاه فریاد اعتراض خود را بلندتر کرد و بمردمی که در جلسه دادرسی حضور داشتند گفت :

اگر شما ازمن تأسی کنید وبشاه ستمگر مالیات ندهید دیگر کسی جرأت زورگوئی نخواهد داشت .

جریان این‌دادرسی ووقایع بعدی به‌بیداری افکار کمك کرد صدای اعتراض روز بروز بلندتر میشد بهمین‌علت شارل اول ازبیم قیام عمومی بدعوت‌پارلمان‌رضایت‌داد، چون‌پارلمان تشکیل شدنمایندگان‌تصمیم گرفتند که ازتجدید حکومت استبدادی‌جلوگیری کنند ، پس عده‌ای از وزراء و عمال خیانت‌پیشه شاه را توقیف کردند وچندتن را بقتل رسانیدند و رای دادند که ازاین‌پس مجلس جزبرحسب اراده وکلا انحلال‌پذیر نیست، ملت انگلیس ازاین تصمیم‌صمیمانه دفاع کرد وهمینکه شاه عزم گودتا کردمردم بپا خاستند و برای دفاع مجلس و نمایندگان مسلح شدند. شاه با اینکه ازغضب ملت آگاه‌بودآرام‌ننشست تاآنکه **کرمول Cromwel** که‌ازنمایندگان معمولی مجلس عوام بود از بین دهقانان قشونی ترتیب دادو از تعصبات مذهبی‌آنان برای‌سرکوبی سلطان جابر که هنوز اشراف قدیم برای او احترامی قائل بودند، استفاده شایانی کرد وشجاعانه گفت،

«اگرمن شاه را درمیدان‌جنك به‌بینم ویرا، مانندشخص‌عادی هدف گلوله خود خواهم کرد.»

شاه درحالیکه مشغول دسته‌بندی بود محکوم‌شد ولی در زندان هم دست ازتوطئه برنداشت وجنگهای داخلی را دامن‌زد ، سپاهیان که از دو روئی‌شاه عصبانی بودندمحاکمه ومجازات‌اورا طلب کردندولی‌نمایندگان شاه با این تصمیم موافقت‌نکردند بهمین‌علت صاحبمنصبان کودتا کردند و صدوچهل‌تن ازوکلای شاه‌دوست‌را ازمجلس بیرون‌راندند ، سایروکلا به محاکمه شاه راضی شدند، شاه درجلسه دادرسی سخنی نگفت ومحکمه‌را غیرقانونی‌شمرد ولی دادرسان درمیان فریاد کینه‌آمیز لشگریان ، شاه را بنام«**ظالمی‌خائن‌ومردم‌کش ودشمن‌مملکت**»محکوم‌باعدام کردند و درمقابل قصرسلطنتی جانش‌را گرفتند .

پس‌ازقتل‌شاه**حکومت‌جمهوری** برقرارشد، مجلس‌لردها منحل‌شد ومجلس عوام وشورای دولتی اداره‌مملکت را بعهده گرفتند ، دراینموقع اعضاء پارلمان بملت اخراج وکلای شاه بصد نفر میرسید وچنین مجلسی نماینده حقیقی ملت بشمار نمیرفت از طرفی وکلاءاز بیم تجدید استبداد،حاضر نبودند که مجلس راترك گویند؛ عاقبت کرمول بزور توسل جست و تصمیم گرفت که:«پرگویان‌راخاموش کند» پس‌به‌مجلس رفت و معرکهٔ برپانمود ووکلاء را سست وفاسد ورسوا وباعث ننگ انجیل‌خواند، پس‌پای‌برزمین کوبید وگفت :« شما نمایندگان ملتید؛ بروید خارج‌شوید چنانکه دیگر نام‌شما شنیده‌نشود.»

پس‌ازآنکه تفنگداران وارد شدند وکلا ناچار تالارجلسه را ترك کردند سپس کرمول درمجلس را قفل کرد وبرآن‌نوشت:

« خانه اجاره‌ای بی‌اثاث» پس‌ازاین‌جریانات مدت پنج سال کرمول باخودسری‌حکومت کرد دراین‌مدت‌چهاربارپارلمان گشوده‌شد ولی هردفعه که وکلا ازاستقلال وآزادی‌خود سخن گفتند، درمجلس‌را بست ، در تمام ایندوره حکومت‌نظامی برقرارنمود بااینکه موفقیت‌های کرمول‌درسیاست خارجی اندکی برتحمل مردم در مقابل دیکتاتوری افزوده بود ، معذلك عاقبت عدم‌رضایت عمومی آشکارشد ، پس‌از مرگ کرمول پسرش چندی حکومت کرد ولی‌سرانجام سریرسلطنت بشارل دوم تفویض‌شد ولی‌او نیز سودای استبداد درسرمیپرورانید ومراقبت پارلمان را نمی‌پسندیدومیگفت «مادامیکه گروهی گردهم می‌نشینند وبکارهای من مداخله میکنند وازمن

حساب میخواهند و باعمال وزرایم خورده گیری میکنند من خودرا پادشاه نمی بینم» بااین حال اواز گذشته عبرت گرفت وبحکم اجبار دربرابر پارلمان وافکار عمومی سرتسلیم فرودآورد، ازاواخرقرن هفده کسانیکه طرفدار مداخله شاه درامور مملکت بودند بنام محافظه کار یاتوری Torys و هواخواهان تفوق نیروی پارلمان را آزادیخواهان یاویك Whigs میخواندند

ژاك دوم که پس ازشارل دوم زمام اموررا بدست گرفت ازآغاز کار بآزار مردم پرداخت ومحاکم بسیاری که «بمحاکم جنائی خونین» معروف است بوجودآورد، چندین صدنفر را باعدام وهزاران نفررا به حبس محکوم کرد، این عملیات آتش خشم ملت را تیز کرد، درنوامبر ۱۸۸۸ «گیوم - دارنژ» با چهارده هزار نفر بلندن روی آورد درخط سیر او همه علیه سلطنت بشورش برخاستند ناچار شاه منفور، طریق فرار پیش گرفت و بدرگاه لوئی چهارده پناه برد، ملت نیز او را از سلطنت برکنار نمودند، ازاین پس مردم انگلستان برای تحکیم اساس مشروطیت بتدوین اعلام نامه حقوق پرداختند، درمقدمه این اعلامیه نخست باعمال قانون شکنانه ژاك دوم اعتراض شد. وسپس کلیه حقوق و آزادیهائی که ملت طی مبارزات بدست آورده بود یادآورشدند ودرپایان نوشتند که:

«موقوف داشتن اجرای قانون؛ اخذمالیات، سرباز گیری و نگهداشتن قشون هنگام صلح جز با اجازه صریح پارلمان برای شاه ممکن نیست، انتخاب وکلا و شور وبحث درمسائل مختلف باید با آزادی کامل صورت گیرد و احدی را نمیتوان بسبب اعتراض بشاه، مضطرب و پریشان کرد علاوه براین باید کارهای قضائی و مراسم مذهبی با آزادی کامل صورت گیرد.»

باین ترتیب درسال ۱۸۸۸ مشروطیت انگلستان یعنی حکومت اشراف وسرمایه داران درآن مملکت تحکیم پذیرفت ومردم از مداخله شاه درکار حکومت آسوده شدند واین جریان فرصت داد که بورژوازی انگلستان بخارج کشور توجه کند وسیاست شوم استعماری خودرا باخیالی فارغ ادامه دهدو درمحیطی آرام، اقتصادیات وفرهنك بورژوازی را بطرف کمال پیش راند بااین مقدمات چنانکه دیدیم طی مبارزات مداومیکه از نیمه اول قرن سیزدهم تااواخر قرن هفده ادامه داشته طبقات ممتاز انگلستان بیاری دهقانان وسایر

زحمتکشان بنیان حکومت خود را استوار کردند، دست شاه را ازحکومت کوتاه وزمام اداره مملکت را بدست نمایندگان خود سپردند. مشروطیت انگلستان ازآغازامر تاعصر حاضر رنك اشرافی خود را ازدست نداده و هنوز نمایندگان اکثریت مردم بعلت قید و بندهای انتخاباتی وجلوگیری ازفعالیت احزاب چپ نمیتوانند درپارلمان انگلستان شرکت کنند.

قانون انتخاباتی درانگلستان

برای آنکه بمعنی دموکراسی اشرافی درانگلستان پی ببریم کافی است که قانون انتخابات آن کشور را مورد مطالعه قراردهیم:

بموجب قانون مزبور درابتدا فقط ملاکینی که عایدی سالیانه آنها به چهل شلینك میرسید حق شرکت درانتخابات را دارا بودند، و درشهرها وقصبات فقط افراد اتحادیه های اصناف ازاین حق استفاده میکردند، بهمین جهت عدهٔ انتخاب کنندگان باسکنه حقیقی مملکت متناسب نبود، بطوریکه حتی تاآغاز قرن بیستم ازبیست ملیون سکنه مملکت فقط چهارصد و چهل هزار نفرحق شرکت درانتخابات رادارا بودند، این عده ناچیز بایستی ۶۵۸ وکیل انتخاب کنند درحالیکه هیچیك ازوکلاء ازطرف ملت حقیقی انگلستان یعنی از طرف زحمتکشان نمایندگی نداشتند - نقص دیگر قانون انتخابات انگلستان دراین بود که نمایندگان بین نقاط مختلف کشور عادلانه تقسیم نمیشدند. بطوریکه مردم ناحیه انگلستان دوبرابر سایر نقاط بریتانیای کبیر به مجلس نماینده میفرستادند، درشهرها وقصبات نیز عدهٔ وکلاء باتعداد جمعیت هم آهنگ نبود، مثلا شهر لندن که درقرن چهارده پنجاه هزار جمعیت داشت بااینکه در قرن نوزده جمعیت آن بیك ملیون رسیده بود بازبه تعداد قرن چهارده وکیل انتخاب میکرد وبعده نمایندگان آن افزوده نشده بود این جریانات سبب اعتراض مردم شد و سرانجام به تغییراتی درقانون انتخابات منتهی گردید باوجود تغییراتی که درطول زمان درقانون انتخابات انگلستان بعمل آمده هنوزدرآن کشور عمل انتخابات آزادانه وبدون مداخله دولت وسرمایه داران صورت نمیگیرد و زحمتکشان نمیتوانند نمایندگان حقیقی خود را بکرسی مجلس به نشانند. راجع بدموکراسی انگلستان و خصوصیات آن درفصول بعدنیز صحبت خواهیم کرد.

مناظری ازاوضاع اجتماع اروپا

((استقرار رژیم‌های استبدادی))

دوره‌ایکه سلطنت عامل فساد و انحطاط است

ازاواخرقرن شانزدهم بنیان حکومت‌های‌استبدادی استوار میشود، سلاطین ایندوره برخلاف پادشاهان اسمی دوره فئودالیته که بمشتی القـاب و عناوین دلخوش بودند . درنتیجه شکست های روز افزون فئودالها ، نفوذ وقدرت‌زیادی کسب کردند و مانند امپراطوران روم قدیم خود را صاحب اختیار مطلق رعایا میخواندند و اوامر و دستورات خود رابمنزله قانون میشمردند،چون‌مردم حاضر نبودند زیر بار زور بروند‌اساس رژیم‌های استبدادی در کشورهای اروپا جز با جنگ و خونریزی و دوام حکومت‌های نظامی شدید برقرار‌نمیشد ، تمر کز قدرت درسلاطین‌بزوال سریع قدرت فئودالها وحکومت خانخانی کمك شایانی کرد ، اشراف قدیم یعنی فئودالها پس از آنکه کلیه اقطاعات و اَملاك خود را از کف دادند. ناچار بخدمت شاه وارد شدند ودرپناه قدرت او بعیاشی و ولخرجی‌ادامه دادند ، در دوره فرانسوای اول شماره فئودالها بچندین هزارنفر میرسید که جملگی ازخزانه ملت بهره‌میگرفتند و از بذل وبخششهای شاه متمتع میشدند .

در ایندوره خرج دربار هرسال بپول امروز فرانسه‌بدوهزار ملیون‌فرانك بالغ میشد، چون شاه‌برای اداره دربار بپول احتیاج داشت، مشاغل‌عمومی ازقبیل تحصیلداری ، وشغل قضا را بمعرض بیع و شری میگذاشت . تا زمان هانری دوم از «وزیر»اسمی درمیان نبود،هانری دوم چهارنفرازمنشیان. شورای دولتی را برای اداره کارها، انتخاب وبهریك مسئولیتی‌محول کرد عوائد دربار از املاك سلطنتی واخذ مالیات‌های مختلف وفروش املاك و مشاغل‌مختلف‌تامین میشد؛ ولخرجی‌های شاه راهیچ‌قدرتی محدودنمیکرد،

هانری سوم برای عروسی ندیم‌مخصوص خود هجده ملیون فرانك پول‌داد، این مخارج بی‌حساب سبب میشد که خزانه تهی گردد وشاه مجبور بقرض شود . غالبا مشاغل مختلف رامیفروختندو بورژواها یعنی‌خریداران مشاغل جدید ازاینراه سود کلانی‌میبردند شغل‌تراشی معمول شده بود بطوریکه درعهد لوئی‌چهارده‌عده‌ای‌بنام« ناظرزلف‌عاریه »ومتخصص«چشیدن کره نمك‌دار» برسر کارآمدند .

درباریان کاری‌جز تملق گوئی‌و تحکیم بنیان‌استبداد نداشتند«قانون» دراین‌ایام ازطرف شاه وبنفع او ودرباریانش وضع‌میشد و«فرمان»نامیده میشد وهمیشه درپایان‌فرمان این‌جمله‌ذکر میشد«چون‌دلخواه‌ماچنین‌است» « در رم قدیم نیز چنین بود یعنی شاه را قانون زنده میخواندندوهرچه دلخواه شاه بود قدرت قانون‌داشت .

پس‌ازآنکه درانگلستان قدرت سلاطین را محدود کردند،درفرانسه نیز دراثر تغییر اوضاع اجتماعی‌شور آزادیخواهی دردلها افتاد ودرژوئن ۱۶۴۸ عده‌ای‌ازصاحبمنصبان‌دیوان‌عالی‌وشورای کبیر که ازشاه **ومازاران** ناراضی بودند، درتالاری که اطاق سن‌لوئی خوانده میشد مجتمع شدند و درباب اصلاح امور به‌بحث ومطالعه مشغول شدند سرانجام درژوئن ۱۶۴۸ اعلام‌نامهٔ مشتمل‌بر بیست وهشت ماده‌نوشتند ومقررداشتند که‌کلمه‌اختیارات فوق‌العاده ازبین‌برودو**هیچکس قبل‌ازشور و بدون موافقت‌پارلمان مالیاتی وضع ننماید** وهر کس غیراین کند اعدام شود، ونیز هیچیك از رعایای‌شاه «هر که باشد» پیش‌از استنطاق وتسلیم به‌قضات صالح بیش‌از **۲۴ ساعت** در توقیفگاه نماند، این اعلام‌نامه موجب وجد وشعف‌پاریسیان وملت ستمدیده فرانسه گردید ، ولی طبقات ناراضی آماده مقاومت نبودند واز طرف دیگر این تصمیمات از جانب نمایندگان تمام ملت فرانسه‌تأئید نشده بود بهمین علت بین‌طرفین جنگ در گرفت، فروند پارلمان نتوانست مقاومت مؤثری بنماید وپس‌از سه‌ماه محاصره مجدداً قدرت پادشاه تثبیت شد واساس استبداد تحکیم یافت. به‌لوئی چهارده ازهنگام خردسالی گفته بودند «**تو نایب خدا و پرودگار مرئی هستی**» نخستین سرمشقی که باوداده بودند این‌جمله‌بود «سزاوار احترام پادشاهانند که بدلخواه‌خویش کار میکنند» روی همین القاآت لوئی چهارده ازآغازسلطنت خودرانایب

خدا میدانست و با کبر و نخوت فراوان برجان ومال مردم حکومت میکرد درباریان چاپلوس به‌تختخواب وحوله اونیز تعظیم میکردند .

پس‌از مرگ مازاران‌لوئی چهارده وزیران را بحضور خود طلبید وگفت : «تا امروز میل داشتم که دست دیگران در حل‌وعقد امور گشاده باشد ولی‌ازاین ببعد من صدراعظم خویش خواهم بود...»

لوئی چهارده ازاین‌پس مدت پنجاه‌وپنجسال باقدرت واستبداد تمام سلطنت کرد وملت فرانسه‌را بافقر وناتوانی قرین ساخت.

لوئی پانزده در عیاشی ، آسایش‌طلبی و حیف و میل خزانه دولت ازلوئی چهارده دست کمی نداشت . پس از آنکه صدراعظم او درگذشت درحقیقت پادشاهی فرانسه واداره‌امورمملکت به‌معشوقه‌های لوئی پانزده سپرده‌شد ، شاه عیاش وبی کفایت فرانسه به‌محبوبه‌های‌خود اختیار مطلق داده‌بود وآنان نیز بااعمال بی‌رویه خودبیش‌ازپیش بفساد دستگاه‌افزودند وزمینه نارضایتی‌ها را فراهم‌ساختند .

ولخرجی شاه و درباریان

در زمان سلطنت لوئی پانزده فقط سیصد و پنجاه ملیون لیور برای ساختن عمارات تازه بکار رفت درحالیکه کل‌درآمد کشور درسال، ازصد وچهل و هفت ملیون لیور نمیگذشت فقط مخارج دربار بهفتاد ملیون‌لیور بالغ میشد وهریك ازمعشوقه‌های شاه‌جداگانه برای مخارجات‌خویش مبلغی‌میگرفتند چنانکه، «مارکیز دوپمپادور» سی‌وشش ملیون وجه نقد گرفت و یکی از سوگلی‌های شاه قریب دوملیون‌لیور صرف‌آتش‌بازی کرد، بهمین‌جهات ، غالباً حقوق سربازان چندین‌ماه‌پرداخت‌نمیشد.- ولخرجیهای‌شاه‌ودرباریان وشکست‌های سیاسی او نفرت عمومی رابرانگیخت ، تاجائیکه پس‌ازمرك لوئی‌پانزده ازبیم مردم، شبانه‌جسد اورا بقبرستان‌بردند.

لوئی شانزده نیزدنبال‌کارهای بی‌رویه پدر راگرفت وقتی که «نکر Necker» قسمتی ازمخارج بی‌اساس دربار را کم کرد فریاد اعتراض مفتخواران ودرباریان بلندشد

نکر برای‌آنکه پرده از روی مساد دربار بردارد صورت مخارج دربار را منتشر کرد و بمردم نشان داد که چگونه بیت المال ملت برای بوالهوسی‌های درباریان، حیف ومیل میشود این جریانات‌بیش‌ازپیش‌مردم

را بلزوم استقرار حکومت ملی متوجه میکرد، پس‌از آنکه انجمن بلدی در استان بری Berry منعقد گردید - مردم برای نخستین‌بار اعلام کردند که **انتخاب مدیران کشور باید با رأی اکثریت صورت‌گیرد** ، ولی شاه و طبقات ممتاز بااین نظر موافق نبودند، ومدتها انجام این منظور را بعقب انداختند ، ولی بالاخره چون وضع مالیات های جدید ضرورت داشت شاه ناچارگردید **مجلس طبقات عمومی Etats Generaux** را دعوت کند این‌مجلس برای اولین‌دفعه در سال هزار وسیصد و دو تشکیل شد ازآن‌پس سلاطین فرانسه مجبور بودند برای‌وضع مالیات به‌تشکیل مجلس طبقات عمومی مبادرت کنند ولی در این مجالس نمایندگان طبقات ممتاز شرکت میکردند ، پس از چندی مجلس طبقات عمومی مصمم شدکه از اختیارات شاه بکاهد از این تاریخ بین‌مجلس وشاه کشمکش افتاد وشاه باتشکیل آن‌موافقت نمیکرد چنانکه از سال ۱٦۱٤ تا سال ۱۷۸۹ یعنی در مدت ۱۷۵ سال فقط یکبار این مجلس منعقد شد. پس‌از آنکه بحکم اجبار لوئی شانزده به‌تشکیل مجلس طبقات عمومی رضایت داد، پارلمان پاریس میگفت عده وکلای طبقه سوم بایدمانند مجلس سال ۱٦۱٤ باوکلای طبقات دوگانه دیگرمساوی باشند ونمایندگان‌هرطبقه‌جداگانه‌رأی‌دهند،بدینترتیب‌وکلای۸۹درصدملت‌فرانسه همواره‌دراقلیت بودند پس‌ازمبارزات بسیارشاه دردسامبر ۱۷۸۸ موافقت کرد که وکلای طبقه سوم دو برابر شود در نتیجه مجلس طبقات عمومی تشکیل شد، جمع وکلای مجلس عمومی ۱۱۹٦ نفربود که ۵۹۸ نفرازآنها منتخب طبقه سوم بودند واز ۳۰۸نفر وکلای روحانیون نیز۲۰۵نفر جزء روحانیون طبقه دوم وبا آرمانهای اجتماعی وسیاسی طبقه سوم موافق و همصدا بودند،درنتیجه درمجلس اکثریت بدست نمایندگان طبقه‌سوم افتاد وبااین مقدمات؛ زمینهٔ انقلاب فراهم گردید.

تغییر در سازمانهای جنگی و نظامی

چنانکه اشاره‌شد پس‌ازآنکه بورژوازی جوان‌اروپا بحکم‌ضروریات

اقتصادی واجتماعی به‌پیشرفتهائی نائل‌آمد بکمك مقام سلطنت که خواهان تمرکز بود اصول فئودالیزم ورژیم خانخانی‌را در هم‌ریخت وبرای‌ایجاد هم‌آهنگی اقتصادی وسیاسی بجنگهای داخلی‌سنیورها ومشکلاتی که این طبقه غارتگردرراه پیشرفت کار بورژوازی ایجاد کرده بودند پایان‌بخشید ولی‌اینکار بطوریکه‌فردریك‌انگلس یادآورشده‌بیاری ارتشی که‌خودفئودالی بودممکن نبودصورت گیرد زیرااین‌سربازها بارباب‌خودبیشتر علاقه‌داشتند تابفرمانده بزرگ سلطنتی بهمین علت‌ممکن‌نبودبیاری‌آنهاعلیه‌فئودالیزم بجنگ‌برخاست،ازاوائل‌قرن‌چهاردهم‌سلاطین کوشش میکنند که‌بجای‌ارتش نامنظم‌فئودالی،ارتشی‌مخصوص‌بخودایجاد کنند،برای‌این‌منظورمرتباً‌باستخدام واجیر کردن سربازان‌مبادرت ورزیدند، دراواخرقرون‌وسطی بشوالیه‌هائی برمیخوریم که باکلیهٔ سربازان خود، در خدمت شاهزادگان خارجی اجیر میشوند و کمر بخدمت آنان میبندند وبااین عمل زوال وزبونی فئودالیزم را اعلام‌میکنند. تاانتهای قرن‌سیزده جنگها بیشتر بکمك‌سوار نظام‌صورت میگرفت از قرن چهارده‌فعالیت پیاده نظام بطور محسوس‌افزایش یافت. انگلس مینویسد «درقرن‌چهارده باروت‌وتوپ بوسیله اعراب ازراه‌اسپانیا باروپا وارد میشود ، اسلحه آتشین هنوز ارزش کافی کسب نکرده بود ، تیر کمان داران از تفنگهای لوله صاف پیاده نظام «واتراو» مطمئن‌تر بهدف اصابت‌میکرد، توپهای صحرائی مراحل‌طفولیت خودرا سیرمیکرد، درمقابل توپهای سنگین که تاآن‌وقت مکرر حصارهای محکم قلعه‌های شوالیه‌ها را ویران کرده بود به نجیب زادگان فئودال اعلام میداشت که سرانجام،باروت مدخل کاخ تسلط آنان را لاك ومهر کرده است»

سازمان لشگری

از آغاز قرن هفده ببعد در سازمانهای لشگر و طرز آرایش قشون ونوع اسلحه‌ها تغییراتی پدید آمد، بجای آنکه در میدان جنك ده‌یادوازده صف پشت سرهم ازنقطه‌ای حرکت کنند ازاینده‌وره ببعدبیش‌ازدو یاسه‌صف درنقطه‌ای مجتمع نمیشدند، کم کم مقاطعه‌دادن قشون کشی، وانتخاب سربازان‌مزدور ازممالك مختلف موقوف گردید ، در اینده‌وره قشون ازپیاده وسواره تشکیل میشود ومانند سابق سواره‌نظام برپیاده‌نظام مزیت‌دارد، زره‌پوشان یعنی آخرین‌یادگار

سواران قرون وسطی دراینده‌وره نیزباقداره دراز وششلول درمیدان‌جنك وارد میشوند، پیاده از تفنگدار ونیزه‌دار تشکیل میشد وعده‌ای نیزمأمور اداره توپخانه بودند .

وضع ارتش اروپا قبل‌از قرن هفده‌وهجده چنانکه اشاره‌شد بسیار درهم وآشفته بود، سربازگیری هیچ قاعده واصولی نداشت در شهرهای بزرك مردان بی‌خانمان‌را بنام‌سرباز اجیرمیکردند، دردهکده‌ها مأمورین سربازگیری بخانه‌ها میرفتند و پول و طنابی‌را که‌در دست داشتند نشان میدادند ومیگفتند « **یا سرباز یا دار** » بدون رعایت هیچ اصلی هر کس را مییافتند بهوج میبردند واز راه پیاده‌روی زیاد سرباز توانارااز‌ناتوان تشخیص میدادند واین عمل حکم معاینه طبی را داشت، هریك از سربازان لباس خاصی برتن داشتند ، **هیچکس نمیدانست برای‌که و برای چه میجنگد** ، همه قسم میخوردند که به «پرچم» وفادار باشند وچون پرچم بدست خصم میافتاد سربازان به‌سپاه دشمن‌ملحق میشدند، **سربازان‌برای ادامه زندگی، چاره‌ای‌جزغارتگری نداشتند** وخانواده‌سربازان نیز در این غارتگریها شرکت میکردند عبور سپاهیان برای دهقانان سرراه مصیبتی عظیم بود ویکباره هستی آنها به‌یغما میرفت، هرگاه سربازان‌نزد روستائیان گمان پولی‌میبردند آنان‌را برای نشان‌دادن‌دفینه شکنجه‌وآزار میدادندآتش‌زدن وطناب پیچ کردن وشکنجه دادن‌روش معمولی آنان بود.

جنگهای دائمی لوئی چهارده سبب تغییرات وتبدلاتی درسازمان و فنون جنگی گردید کم‌کم بجای سپاه موقت قشون همیشگی و منظم معمول شد ، یعنی بجای آنکه هنگام بروز جنك بگردآوری قشون مبادرت کنند سپاهی دائمی استخدام وآنانرا کمابیش بفنون جنگی‌آشنا میکردند دراثر کشف سلاحهای جدید بتدریج این فکر پیدا شده بود که تنها در جنگها شجاعت‌وبی‌پروائی کافی نیست وبایدبفنون وامور جنك‌آشنابود، سربازان جدید تحت‌نظامات ومقررات واحدی تربیت‌میشدند، قشون بقسمتهای مختلف تقسیم‌بندی‌میشدوصاحبمنصبان بزحسب‌سابقه‌ولیاقت‌دردرجات‌مختلف‌قرارمیگرفتند لباس‌لشگریان‌یك‌شکل‌وهمرنك‌وسلاحشان ازحیث‌وزن،حجم، و اندازه‌یکسان گردید،دراینده‌وره‌مردم‌دهات‌رابامیدزندگی‌بهتر بشغل‌سربازی‌دعوت میکردند

وبعضی ازمردم سیه‌روز باینکاررضایت میدادند، کم کم درسازمان واسلحه پیاده‌نظام وتوپخانه تغییرات‌مهمی‌پدیدآمد ومقام‌وارزش‌پیاده‌نظام‌برسواره نظام فزونی گرفت وبرمقام وارزش نظامی توپخانه در جنگهای تعرضی و تدافعی افزوده شد .

وضع زندگی مردم

اخلاق، مسکن‌و لباس

در نتیجه تغییراتی که براثر رشد جنبش بورژوازی در زیربنای اجتماع فئودالیته پدید آمد، لازم بود که وضع زوبنایعنی‌اخلاق وآداب وقوانین ونظامات ومسکن ولباس‌مردم نیز تغییر پذیرد وکیفیاتی که باوضع تکامل یافته اجتماع هم‌آهنگی دارد بوجودآید وخشونت وبی‌تربیتی دوران فئودالیزم جای خودرا بتعارفات و نزاکتهای بی‌مغز دوره بورژوازی بسپارد ـ آثار این تغییرات از قرن شانزده ببعد در زندگی اروپائیان آشکار شد و **بتدریج محترم داشتن بانوان تکریم‌وتعظیم‌اشخاص پیرودانشمند ورعایت حال کودکان وغیره معمول گردید** وسادگی در رفتار و کردار،شیوه عمومی شد ، و سختی وخشونت‌قدیم روبفراموشی رفت ـ زنان‌تاقبل‌ازرشد جنبش‌بورژوازی از احترامات ظاهری هم برخوردار نبودند چنانکه لوئی سیزده درجشنی آخرین جرعه جام خودرا برسبیل مزاح برسینه خانمی پاشید ولی پسرش لوئی چهارده بحکم‌مقتضیات جدیدهمینکه از کنار زنی‌میگذشت بنام‌احترام از برداشتن کلاه خودداری نمیکرد.

در مناسبات مردم بایکدیگر نیز نرمی ونزاکت راه یافت ، سابقاً همینکه بین دو تن اختلافی اساسی روی مینمود **جنگ تن‌به‌تن** «دوئل» شروع میشد و غالباً این دوئل‌ها بانامردی وقساوت توأم بود، در نه‌سال سلطنت هانری چهارم ، چهار هزارنفر «ژانتی‌ئوم» در دوئل کشته شدند از جمله سنیور جوانی در سی‌سالگی هفتادودونفر راکشته بود از اواسط قرن هفده این روش وحشیانه ازبین‌رفت .

سبك بنا

در سبك بنانیز تغییراتی‌روی‌داد، سابقا بنا، معمولا یك تالار بزرك داشت ودر این تالار چندپنجره ، باشیشه‌های کوچك و کم‌نوردیده‌میشد چنین‌تالاری‌هم خوابگاه وسفره‌خانه وهم اطاق پذیرائی مهمانان بود . در عمارات سبك جدید تالار بزرك از بین‌رفت ، برای خواب ، و پذیرائی مهمانان و سایر احتیاجات اطاق‌های جداگانه‌ای ساختند، وسعت اطاقها کم شد کف آنهارا بجای سنك فرش از تخته پوشانیدند وپنجره‌ها را بشیشه‌ای بزرك و قابهای چوبین و متشابه مجهزساختند، اثاثیه خانه‌ها تغییر یافت در سفره خانه‌ها میزهای‌بیضی شکل میگذاردند، در اطاق مهمانخانه صندلی راحت و نیمکتهای مخملی وابریشمی وپارچه‌ای متداول شد بعدها ساختن بخاریهای بزرك سنگی و مرمری واستفاده از آئینه‌ای بزرك رواج یافت، تیرهای سقف‌را برخلاف سابق پوشانیده وبرآن چهل چراغ بلورین آویختند ودر شاخه‌های آن شمع‌میگذاردند، در کف اطاق‌فرش میگستردند، درهای اطاق‌را برخلاف سابق پهن وبلند می‌ساختند، و از آثار هنری ومجسمه‌ها وگلهای زیبا برای زینت اطاقها استفاده می‌شد .

وضع لباس

در وضع لباس باقتضای شرایط جدید تغییراتی روی‌داد، جوراب‌وتنکه‌معمول‌شد،جلیقه‌های‌آستین‌دار منسوخ گردید ؛ یقه‌های‌بزرگ لوله‌ای شکل و آهاردار معروف به فرز «Fraise» ازبین رفت ودر دوخت لباس ظرافت وسادگی‌بسابقه‌ای‌بکار رفت یقه جانشین فرزشدنیم‌تنه،چکمه و کلاه نمدی‌لبه‌دار متداول گردید ، استفاده‌ازپارچه‌های گران‌قیمت‌معمول‌شد وتغییراتی‌دروضع‌وبلندی‌وگشادی لباس‌روی‌داد دردوره«**کلبر**» البسه ماهوتی رواج‌یافت، کراوات بگردن می‌بستند وکلاهی نمدی وسه گوش برسر میگذاشتند ـ داشتن موئی بلند درعصر لوئی سیزده معمول‌بودولی در دوره‌لوئی‌چهارده سررامیتراشیدند **و گیسوان مصنوعی** بسیار بزرگی که مانند جبه‌ای ، شانه‌هارا میپوشانید برسر میگذاشتند . **تازمان لوئی‌سیزده‌گذاشتن ریش وسبیل‌معمول بود** ولی از سال ۱۶۷۰ ببعد تراشیدن ریش وسبیل عمومیت‌یافت‌درقرن شانزده دروضع لباس زنان تغییراتی روی‌داد زنان برای حفظ‌زیبائی‌نقابی

ازمخمل سیاه می‌بستند و برای اینکه سفیدی پوست را جلوه گر سازند تافته‌ای مشکی بروی میانداختند، دستکش خوشبو ، بادبزن، چتر و گاهی عصاهم باخود داشتند در ایندوره استحمام چندان معمول نبود وعدم توجه باین موضوع سبب شده بود که مردم برای جلوگیری ازبوی عفونت عطر استعمال کنند میگویند لوئی چهارده در تمام عمر فقط یکبار حمام رفت بااینحال استعمال صابون وشستن دست وروی باآن عادت شده بود .

کلیسیای کاتولیك

در دوران نهضت بورژوازی، کلیسا همچنان عامل جهل و خونریزی و دشمن علم و دانش بود

نه تنها در دوره قرون وسطی بلکه درقرون جدید وایام رشد نهضت بورژوازی نیز کلیسای کاتولیك و شعب وفرق مذهبی آن عامل ارتجاع و انحطاط وسنگر موثری علیه ترقیخواهان وانقلابیون بشمار میرفت، علت وحشت کلیسا این بود که پیشوایان دین ومرتجعین زمان بخوبی میدانستند که اگر مردم بیدار شوند زیربار ظلم وخرافات نخواهندرفت عوائد کلیسا کم ومالیاتهای ظالمانه موقوف خواهدشد وازبیگاری واستثمار وحشیانه اکثریت مردم اثری باقی نخواهد ماند بهمین علت ارتجاع درپناه دین، تمام قوای خود رابرای حفظ اصول موجود بکار انداخت . از قرن سیزده ببعد که نهضت فکری اروپائیان آغازشد ، هر کس بیاری مشاهده . وتجربه ودرسایه تحقیق وتتبع یکی ازمسائل مجهول علمی واجتماعی را کشف میکرد ویا با هزاران دلیل روشن بطلان نظریات امثال ارسطو وافلاطون وسایر متقدمین را به ثبوت میرسانید بیدرنك اورا بنام ارتداد وبیدینی باشعله‌های فروزان آتش آشنا میکردندوخاکسترش رادر برابر مردم بیادمیدادند، کنده‌های هیزم درهر کوی

وبرزن روشن میشد تانور دانش وبینش را خاموش کند ومردم را به تعبد وتقلید وپیروی ازآراء گذشتگان وادار نماید چنانکه دیدیم از قدیمترین ایام همواره مذهب اسلحه توانائی بدست هیئت‌های حاکمه زمان بودو بکمك آن همیشه صاحبان قدرت دشمنان اقتصادی وسیاسی خود رابیدترین وضعی کیفر میدادند.

نمونه‌ای چند از فجایع دربار و کلیسیا

ازقرن شانزده ببعد، هانری هشتم پادشاه انگلستان برای استقرار حکومت استبدادی تصمیم گرفت که روحانیون را در سلك مستخدمین دولت درآورد ، چه دراین هنگام روحانیون باداشتن ثروتی هنگفت و انجمن‌ها و محاکم مخصوص بقدرت پادشاه لطمه میزدند بهمین علت هانری، با کلیسای رم قطع رابطه کرد وچون کاتولیك‌ها و پرتستان‌ها هیچیك درعقاید مذهبی با او همصدا نبودند وی بقتل و کشتار مردم پرداخت و در دوران قدرت خود **پنجاه هزار نفر را بدارآویخت یا درآتش سوزانید** وقسمت اعظم اموال کلیسیا را ضبط کرد نتیجه اصلاحات مذهبی کالون و لوتر درانگلستان و آلمان افزایش قدرت سلاطین وانتقال املاك و اراضی فئودالها بشاه بود، در فرانسه بنام دین خون‌های زیادی ریخته شد. درسال ۱۵۳٤ دریك روز در چندشهر بزرگ علیه مذهب و کلیسیا اعلاناتی منتشر شد ، پادشاه فرانسه برای مبارزه بامرتدان بدون رسیدگی **چهل نفر تیره بخت را محکوم به اعدام کرد ودرآتش سوزانید سه شهر و چهل ودو دهکده را آتش زدو سه هزار نفر را خفه کرد و عده‌ای کودك را بنام پرده به ترکها فروخت.** خلاصه پادشاه فرانسه بفجایعی دست زد که حتی کشیشان زبان باعتراض گشودند یکی از کشیشان اعدام پیروان لوتر را درسال ۱۵۳۵ **«عدالت مهیب و وحشت انگیز نامید»** پس ازآنکه مذهب کالون بفرانسه راه یافت کشتن وشکنجه وآزار پیروان این مذهب شروع شد ، درمدتی کمتر از سه سال درمحکمه‌ای بنام «محکمه پرشور» پانصدنفر محکوم شدند.

درجنگهای مذهبی ، طرفین بدون هیچگونه رحمی ازهرفرصت برای کشتن مخالفین خود استفاده میکردند، درسال ۱۵۶۹ « کولین بی » در

یکی ازتالارهای قصر فرمان‌داد **دویست وشصت** دهقان کاتولیك راخفه کردند و بالاخره چنانکه قبلاگفته شد در قتل‌عام اوت ۱۵۲۲ یعنی در واقعه«سن‌بارتلمی» **دوهزارنفر** ازپرتستانهای‌فرانسه کشته‌شدند .

پس‌ازخونهای فراوانی که‌بنام دین ریخته شد هانری چهارم بموجب فرمان «نانت» که درسیزده اوت ۱۵۹۸ صادرشده آزادی پروتستانها و کاتولیك‌ها را ازهرجهت اعلام کرد ولی این فرمان عملا بکینه‌توزیهـای مذهبی خاتمه نداد ، در سایر کشورها نیز مردم در آتش تعصبات مذهبی میسوختند، دراسپانیا نیز وضع پروتستانها دلخراش بود چنانکه دراواخر قرن‌شانزده **هشتصدنفر** ازآنان را درآتش سوزاندند در سرزمین هلند نیز کشتارهای مذهبی وجود داشت درعرض سه‌ماه‌درمحکمه‌خون **هزارو هشتصدنفر** را محکوم‌به‌قتل‌ساختند ـ درفرانسه باوجود فرمان نانت بار دیگر در سال ۱۶۲۷ در دوران زمامداری ریشیلیو آتش تعصبات مذهبی علیه پروتستان‌ها روشن شد ـ پروتستان‌ها موضع گرفتند وسخت مقاومت کردند عاقبت گرسنگی، مدافعین‌را وادار به‌تسلیم کرد دراین جریان **یازده هزارنفر** تلف‌شدند وآدم سالم بیش‌از۱۵٤نفر کسی برجای‌نماند. ریشیلیو میگوید :« موقعیکه شاه بشهرآمد در کوچه‌ها نعش‌ها رویهم ریخته بود و از لاغری و ضعف و گرسنگی بجـای آنکه متعفن شده باشند **خشك** شده بودند ».

بالاخره فرمان نانت در اکتبر ۱٦۸۵ بدون مطالعه وتوجه بعواقب آن‌ازطرف‌لوئی‌چهارده‌نقض گردید طبق‌فرمان«الغا» تمام‌معابدپروتستانها بایدخراب شودو کشیشان پروتستان‌باید پانزده روزه ازمملکت‌بیرون‌روند وگرنه باعمال شاقه محکوم خواهند شد از این فرمان ظالمـانه فضلا و نویسندگانی نظیر«بوسوئه، راسین، لابرویر،لافونتن» نیزپشتیبانی کردند و وابستگی خود رابهیئت‌حاکمه‌نشان دادند ولی‌ولتر وسن‌سیمون این‌عمل جنایتکارانه را مورد سرزنش قرار دادند درنتیجه پروتستانها که مردمی فعال و زحمتکش بودند برای نجات از مظالم بی‌حد وشمار مخالفین چاره را در مهاجرت دیدند و باوجود مشکلات و مراقبت‌هائی که در کار بود دویست‌هزار نفر ازمال وخاندان ووطن‌خود دست کشیده آزادی وجان‌خودرااز خطر نجات دادند و بانگلستان وهلند وآلمان روی آوردند. در نتیجه‌این‌احوال

ناحیه براندبورك و برلین ازبرکت‌وجود این مردان پرشوروفعال آبادان گشت وفرانسه ازاین‌رهگذر زیان‌فراوان دید .

آتش جنگهای مذهبی‌تاانقلاب فرانسه بکلی خاموش نگردید ولی ازشدت‌آن تاحدی کاسته شد پس ازپیروزی انقلاب باز مذهب گاه‌وبیگاه برای اجرای سنت‌های کهن و جنگ با علم و دانش قد علم میکرد ، و بیاری ارتجاع میشتافت ولی دیگرچشم و گوشها بازشده بود و کسی‌بحرف کهنه پرستان گوش نمیداد.

رنسانس Renaissance

یا تجدید حیات علم و هنر

علل انقلاب‌فکری درقرن ۱۵ و ۱٦

دردوران‌رشد نهضت بورژوازی،قرن۱۵و۱٦ بعصر رنسانس تعبیر میشودچه‌در ایندوره در اثرتغییراوضاع اقتصادی ، ایجاد راههای جدید ، استقرار روابط سیاسی واقتصادی بین‌شرق وغرب وترجمه آثار متفکرین وفلاسفه در علم ، هنر وادبیات وعقاید وافکارمردم اروپا تغییرات مهمی پدیدآمده وفرهنك وتمدن ایندوره را از سایر ادوار متمایز ساخته است تغییر اوضاع مادی اروپا دراین ایام‌موجب شد که حیات‌معنوی اروپائیان یعنی مذهب، سیاست، حقوق،هنر، آداب وبالاخره ایده‌ها وتئوریها وسازمانهای سیاسی آندوره نیز تغییریابد وصورت دیرین خودرا ازدست بدهد.

عوامل دیگری که در این نهضت تاثیر داشته است

غیراز علل اقتصادی، عوامل دیگری که بطور غیر مستقیم در انقلاب فکری اروپائیان موثر افتاده و به بیداری آنان کمك فراوان کـرده از این قرار است :

۱ـجنگهای‌صلیبی ـ در اواخر قرون‌وسطی یعنی از قرن (۱۱تا

قرن ۱۳) برای گرفتن شهر مذهبی بیت‌المقدس ازطرف پاپ اعظم فرمان جهاد صادر شد .

بهمین مناسبت ۸ بار عده‌ای کثیر ازملل مختلف اروپا بمناطق اسلامی روی آوردند ، بااینکه دراین قشون کشیها لطمات مادی بسیاری بمردم اروپا وارد آمد ونتیجه مطلوب یعنی فتح بیت المقدس حاصل نشد . معهذا در اثر آمیزش وآمد ورفت مسیحیان باملل اسلامی اسرار تازه‌ای برای اروپائیان کشف شد ومردم متعصب اروپا به‌قسمتی ازخرافات ومقررات دشواراجتماعی خودپی بردند وبابسیاری ازمختصات تمدن شرق وآزادیهائی که مسلمین از آن برخوردار بودند آشنا و مانوس گردیدند و بعدها با انتشار نظریات خوددربین ملل غرب به‌نهضت فکری اروپائیان کمك کردند.

پرفسور «ارنست بارکر» معتقداست که طرزاستعمال منجنیق، طرق نقب‌زدن ، استعمال آلات تخریب وراه بکاربردن مواد قابل احتراق در طی این جنگها بمغرب زمین منتقل شد ودر نتیجه رشد روابط بازرگانی وآمدورفت مسافرین نباتات‌جدیدی ازقبیل ذرت، برنج، کنجد، لیمو، خربوزه ذرت، زردآلو، موسیر وغیره برای ملل‌غرب به‌ارمغان برده‌شد ، معاشرت باملل آسیای غربی درتغییر آداب ورسوم‌ومعتقدات مردم‌اروپاتاثیرفراوان بخشید وبسیاری از آثار هنری و صنعتی آسیا نظیر ململ موصل ، حریر دمشق پارچه‌های ابریشمی بغداد وفالیهای‌آسیای مرکزی ورنگهای‌طبیعی وعطریات ووسائل آرایش وظروف‌شیشه‌ای وسفالین‌واشیاء مختلف‌دیگر به اروپا صادر شد ، علاوه‌براین جمله دراثر جنگهای صلیبی و آمدورفت زوار، بنادر وشهرها وموسسات جدیدی درمسیر مردم بوجودآمد .

۲ـ فتح قسطنطنیهـ فتح قسطنطنیه که‌درسال۱۴۵۳ بدست‌عثمانیها صورت گرفته است در نظرمورخین بورژوازی آخرین واقعه قرون وسطی ومبدأ تاریخ‌قرون جدید بشمار میرود، پس‌ازآنکه عثمانیها اینشهرتاریخی را بتصرف درآوردند مذهب و شعائر خود را بزور بمردم آنجا تحمیل کردند وآزادی عقیده را حتی از دانشمندانی که در آنشهر پناهنده شده بودند سلب کردند، نتیجهٔ این رفتار خشونت‌آمیز این شد که اهل علم و دانشمندان اینشهر ناچار راه اروپا پیش گرفتند و بترویج آثار علمی و هنری خود درمیان مللی که به اقتضای شرایط واوضاع جدیدآماده‌پذیرش افکار نوبودند مشغول شدند وبانشر آثار خود وترجمه کتب علمی وفلسفی یونانیان و مسلمین بنهضت علمی وهنری اروپائیان کمك کردند

۳ـ کشف آمریکا وراه دریائی هند ـ درنتیجهٔ استقرارحکومت عثمانیهادرممالك‌شرقی، طرق بازرگانی سابق ازبین‌رفت، وامتعهٔ آسیائی دراروپا کمیاب‌شددرنتیجه‌عده‌ای از، ملاحان وسودجویان تصمیم گرفتنداز طرف‌مغرب‌اروپابااز‌طریق‌جنوب‌افریقا راهی به‌آسیای جنوبی‌پیدا کنند،در اثراین مسافرتهاقطعه جدید امریکا وراه بحری هند وبسیاری مناطق‌دیگر مکشوف گردیدوزمزمه‌این‌اکتشافات‌جدید وتسلط‌اروپائیان بهندوستان در تحول‌اقتصادی‌اروپا وانقلاب فکری مردم موثر افتاد.

۴ـ استعمال باروتـ استعمال بـاروت را ابتدا مسلمین از چینی‌ها فراگرفتند وبعدها درآغازقرن۱۴ اروپائیان بطرز استفاده از آن آشنا شدند و سلاطین اروپا بااستفاده ازاین ماده مخرب موفق گردیدند قصور فئودالها را برانداز‌ند ومقدمات استقرار حکومتهای متمرکز استبدادی و سلطه اقتصادی وسیاسی بورژوازی رافراهم‌سازند.

۵ـ استفاده‌ازکاغذ ـ ازجمله صنایعی که اروپائیان ازملل آسیائی فراگرفتند طرزساختن کاغذاست.

اختراع کاغذ ابتدابدست(تسای‌لاك) درچین صورت گرفت، پس‌ازچند قرن درنتیجه زدوخوردی که بین اعراب وچینی‌ها درگرفت ،بوسیله اسرای چینی این‌صنعت درممالك اسلامی معمول‌شد.وپس‌ازآنکه‌قرنها مسلمانان‌از این‌صنعت استفاده کردند. دراثر توسعه‌فتوحات‌مسلمین‌وآمدورفت‌مسیحیان‌در ممالك اسلامی‌دراوایل‌قرن۱۳ این‌صنعت‌وبسیاری‌ازآثارعلمی‌وفلسفی‌مسلمین ازطریق‌اسپانیاوسیسیل دراروپا معمول گردید وصنعتگران موفق شدند از کهنه و پنبه بیاری دست و افزار های کوچك دیگر کاغذهای مخصوصی تهیه کنند .

قبل‌ازاین تاریخ کاغذهای پوستی در اروپا معمول بود که علاوه‌بر گرانی؛ استعمال‌آن بسیاردشوار بود، صنعت کاغذسازی درقرن۱۸مکانیزه شد وبصورت امروز درآمد.

۶ـ فن‌چاپ ـ صنعت چاپ ابتدا درچین معمول گردید ودرآغازکار، نقایص‌واشکالات بسیار داشت، بعدها این‌صنعت‌درممالك اسلامی برای‌انتشار کتب مذهبی رواج گرفت . و مسلمانان وسیله انتقال آن بممالك اروپا گردیدند .

دراروپا صنعت چاپ بوسیله «کوتنبرگ»Gutenberge آلمانی

درسال ۱۴۵۵ تکمیل شدو پس ازچندی بصورت کنونی درآمد، تاآن تاریخ بیشتر کتب خطی و بهمین مناسبت بسیار نادرو کمیاب بود، ولی بعدهادر نتیجه تکمیل و اشاعه فن چاپ کتب زیادی در رشته های مختلف منتشرشد ودردسترس عموم قرار گرفت ومسئله روزنامه نگاری درقرن ۱۷ اهمیت ووسعت زیادی حاصل کرد، چنانکه امروزماشینهای جدیدچاپ بادو نفر کار گردرهر ساعت ۳۰ هزارشماره ۸ ورقی روزنامه تاشده بیرون میدهد. ازقرن ۱۵ ببعد با اشاعه صنعت چاپ وانتشار کتب فراگرفتن خط وسواد که ازمدتها پیش درانحصار روحانیون ونجبا بود تاحدی جنبه‌های انحصاری خود را ازدست‌داد، همین جریان کمك موثری به نهضت فکری اروپائیان درقرون جدیدنمود.

۷ـ استفاده از قطب‌نما ـ استفاده از عقربك مغناطیسی، از دیرزمانی در چین معمول بوده، ایرانیان در نتیجه روابط بازرگانی که با چین داشتند استفاده ازقطب نمارا ازآنها آموختند ووسیله انتقال آن بین سایر ممالك گردیدند ایتالیائیها در اواخر قرن ۱۳ درنتیجه روابط تجاری، استفاده از قطب‌نما را ازمسلمین فراگرفتند وبعدا نواقص آن‌رارفع وبصورت کنونی درآوردند قبل‌از کشف قطب‌نما ملاحان فقط درجوار سواحل مسافرت میکردند ولی پس‌از رواج قطب‌نما، بیم‌مسافرت دردریا مرتفع گردید و مقدمات استقرار روابط بازرگانی از طریق دریا بین ملل مختلف و اکتشافات جدید جغرافیائی فراهم‌شد، چنانکه درسال ۱۵۹۲ قاره‌امریکابدست کریستف کلمب کشف گردید.

احیاء زبان و ادبیات ملی

دیگرازعواملی که به‌ترویج علم ودانش وتعمیم آن کمك بسزائی کرد . احیاء زبان وادبیات ملی در کشورهای مختلف‌اروپاست، «انگلس» ضمن توصیف انحطاط فئودالیته و رشد بورژوازی متذکر میشود که در اواخر قرون وسطی السنه که مشخص‌شده بودند پایه‌هائی برای تشکیل دولتها می‌شدند وملیت‌ها Nationalité بانمو تدریجی‌خود مبانی‌ایجاد ملت‌ها را پی ریزی میکردند... تمایل به‌برقراری دولتهای ملی که روز بروز بطرزبارزتر وآگاهانه‌تری تجلی میکرد یکی از اهرمهای عمده ترقی و پیشرفت در قرون وسطا است.»

تاقبل ازاحیاء زبانهای ملی اهل‌علم برای فراگرفتن معلومات عصر

خویش چاره‌ای جزآموختن زبان‌لاتین نداشتند ولی ازقرن ۱۵ و ۱۶ ببعد زبان ملی کشورهای مختلف‌احیاء گردید و کتب و آثار گوناگون به‌السنه ملی ترجمه ودردسترس عموم قرار گرفت.

مشخصات فرهنگی دردورهٔ رنسانس

ازاواخر قرون وسطی درنتیجه یك‌سلسله تغییراتی که درطرز تولید ووضع معیشت مردم اروپا ظاهر شده بود؛ زمینه افکارعمومی برای قبول عقایدتازه وازدست‌دادن‌سنن ومقررات کهنه‌فراهم گردید، دراین‌دوره‌نه‌تنها کشاورزان وکارگران یعنی اکثریت قاطع زحمتکشان بلکه طبقه جوان سرمایه‌دار نیزمنافع‌مادی‌خودرادرتامین‌آزادی فردی‌ومحوکلیه‌مقررات قرون‌وسطائی میدانست، به‌این‌ترتیب ازقرن ۱۲ ببعددرنتیجه پیشرفت صنعت، پیدایش شهر های‌بزرك تجاری، تامین‌راهها و وسائل ارتباطیه استقرار روابط‌بازرگانی علمی‌وفرهنگی‌بین‌اروپا بامماله‌ك آسیائی، ترجمه کتب‌علمی‌وفلسفی‌دانشمندان یونان‌وممالك اسلامی؛ ظهورجنگهای صلیبی، رواج کاغذ واستفاده‌ازصنعت چاپ وتوجه ورغبت عده‌ای ازخواص بفراگرفتن علم ودانش وعوامل‌دیگر مقدمات رستاخیزوتحول فکری‌درممالك اروپائی ظاهر گردید وبتدریج‌در معتقدات دینی ودنیائی مردم‌تغییراتی‌پدیدآمد .

ترجمه وانتشار کتب‌علمی وفلسفی بمردم‌اروپا که عادت به‌تعبد و تقلید کرده‌بودندنشان‌داد که‌ازروزگارقدیم مردم‌درمسائل‌مختلف‌عقایدونظریات گوناگونی ایراد کرده‌اند، ترجمه وانتشار آثار رواقیون، سوفسطائیان و کتب ارسطو و افلاطون و رسائل سیسرون ، ذهن مردم اروپا را بمحاسن حکومت دموکراسی ومعایب حکومت استبدادی مانوس گردانید، علاوه‌براین ازقرن ۱۵ ببعد ملل‌اروپائی دراحیاء زبان وادبیات ملی‌ونشان دادن‌آثار ذوقی وهنری‌خودرغبتی‌تمام‌نشان‌دادند؛ غیرازهنرمندان‌واهل‌ذوق که در ایتالیا ، فرانسه و دیگر ممالك اروپا آثارگرانبهائی از خود بیادگار گذاشته‌اند، جمعی‌ازدانشمندان درباره اطلاعات وذخایرعلمی بشر بتحقیق پرداختند، از جمله، هواخواهان **فرهنگ هومانیسم** Humanisme یا هومانیست‌ها به گردآوری آثارعلمی‌وهنری‌وفلسفی‌دنیای‌قدیم‌همت گماشتند.

هنرمندان و نقاشان

در دوره رنسانس امور ذوقی و هنری مخصوصاً نقاشی وحجاری طرف توجه قرار گرفت؛ هنرمندان قدیم برای نمودن زیبائی‌ها غالب اوقات بدن را

برهنه و عریان مجسم می‌نمودند و جز بیان جمال و زیبائی بچیزی توجه نمیکردند .

ولی دردوره قرون‌وسطی بملت نفوذمسیحیت نقاشان برعایت حجب وحیاپابندشدندوبدنرا باپارچه‌ای میپوشانیدند، ولی‌هنرمندان دوره‌رنسانس این سدرا شکستند وبرای آنکه مظاهر حسن وجمال را بهترنشان دهند بدنرا بطور برهنه نقاشی میکردند،موضوع نقاشی نیز در ایندوره عوض میشود، دردوره‌قرون‌وسطی نقاشان‌بیشترمناظرروز محشروشهادت بزرگان دین‌را نشان‌میدادند ویاوضع‌زندگی روزانه‌رامجسم‌میکردند ولی‌هنرمندان دوره رنسانس به‌نمودن مظاهر زیبای طبیعت بیشتر علاقه داشتند، رفائیل جزصورت زیباچیزی‌نقاشی نمیکردوچنانکه خودگفته همواره برهنمائی‌ذوق خویش کار میکرده است.

پادشاهان‌وامراواصحاب‌قدرت، بصنایع‌وهنرهای‌زیباتوجه‌ورغبتی‌شایان نشان‌دادند . جمعی به‌تأسیس کتابخانه‌های‌معتبروعده‌ای‌بگردآوری‌مجموع آثارمتفکرین‌قدیم‌مشغول‌شدند،درظلمت‌قرون‌وسطی کثیشان‌بسیاری‌ازآثار نفیس‌محققین‌قدیم‌رابعناوین مختلف محو کرده‌ویامیشستندودرروی کاغذهای پوستی‌آن دعامینوشتند وبمردم بی‌خبربرای درمان‌بیماریها تسلیم‌میکردند، این‌جریان‌سبب‌شد که‌بسیاری ازآثارفکری قدمادستخوش فناونابودی‌شود.

دراینده‌وره برای جبران غفلت گذشتگان کوششهاشدیکنفریونانی‌سه کرورفرانك خرج کردتا ۶۰۰جلداز کتب‌خطی‌محققین‌یونان‌رادر کتابخانه‌ای گردآورد .

فصل بیست و هفتم

سیر علوم و افکار دردوره بورژوازی

مقدمه

مطالعه درتاریخ‌تکامل علوم وبررسی درمشکلات‌و موانع گوناگونی که علمابا کوشش‌وسرسختی بسیار

از سرراه خود برداشته‌اند، یکی ازمباحث جالب ودلنشین تاریخ انقلابات فکری بشررا تشکیل میدهد، دکتر تقی‌ارانی درپایان کتاب «علم الروح» خود در این‌باره بحث میکند و از جمله مینویسد «... انسان در ابتدا خودرا درمقابل دوسلسله احتیاجات ظاهرا متفاوت دیده ودرصددرفع آنها برمیآید، که عبارت باشد ازاحتیاجات مادی ومعنوی ولی‌اختلاف ایندورشته احتیاج فقط ظاهری‌است؛ چه اساس هردو **حفظ بقاء** وتکامل وارتقاء فرد و نوع است ، و ازهمین جهت عملیات **مادی قضایای معنوی‌را کاملا تحت‌الشعاع خودقرارمیدهد** ، چنانکه در زیرخواهدآمد ،احتیاجات مادی اساس تمام‌تغییرات و عملیات در زندگی‌بشراست ، از تجلیات‌روح باید، علم و مذهب ، صنایع مستظرفه و اخلاق رادر مد نظر آورد .

روح در نتیجه پیش‌بینی ؛ دوبدبختی بزرك را برای خویش احساس میکندیکی‌آنکه خودرادر میدان لایتناهی‌طبیعت که بقول پاسگال‌مرکزش همه جا و محیطش هیچ جا نیست درك‌کرده بنا اینحال غروری‌که دارد مجبور بسپر انداختن میشود ، تا حدی که درخشان ترین فکر های نوع بشر با کمال‌یاس درمیدان افکار پروبال‌سوخته وعاجز میمانند ، سقراط یونانی اعتراف میکند « تا بدانجا رسید دانش من ـ که بدانم همی که نادانم » بوعلی سینا فریاد میکند . دل‌گرچه دراین بادیه بسیار شتافت ـ یك‌موی ندانست ولی موی‌شکافت... خیام نیشابوری‌بیچاره‌شده‌میگوید :

دوری که دراو آمدن‌و رفتن ماست آنرا نه‌بدایت نه نهایت پیداست

.... آناتول فرانس درحسرت است که در دورهٔ زندگی اطراف و جوانبش پر ازاین همه علامت سئوال«؟» میباشد .

بشر این بدبختی‌را از روزاول حس نموده درصددرفع آن برمیآید یعنی پناهگاهی طلب میکند که بتواند آنرا پشتیبان خود قراردهد **واین پناهگاه ، عقاید مذهبی است** و چنانکه بعدخواهیم دید، مادیات در تولید ، و مقدرات مذهب دحالت اساسی میکند .

بدبختی دوم‌بشر این است که حس‌میکند ، دردوره زندگی‌فقط‌برای حفظ حیات و بقا بایدبجنگد ، لذا درصدد برمیآید که پناهگاهی نیز برای آسودگی فکر وروح خود تهیه‌نماید ، تا آنی از نزاع دائمی خلاص گردد و ازاین‌روصنایع مستظرفه‌رابرای‌خود ایجاد میکند و با رشته‌های‌مختلف

هنر از ذوق نوع خود افاده و استفاده مینماید .

دراینجا اگر درست دقت نمائیم، ریشهٔ اصلی صنایع مستظرفه بر مادیات قرار میگیرد ، مثلا اگرشخص ازیك پرده‌نقاشی که چمن وباغ را نشان میدهد لذت میبرد و یااز تصویر یك حیوان مهیب میترسد دلیل این است اصل که خود چمن یا حیوان مهیب باشد با زندگی رابطه دارد ، علاوه برمذهب (که دنباله آن بعقاید فلسفی‌وعلمی منجر میشود) وصنایع مستظرفه (که پایه آنها بطور غیر مستقیم برروی مادیات است) روح‌یك سلسله تجلیات دیگر نیز دارد که مستقیما اززندگی مادی اونتیجه میشود، مانند علوم عملی از قبیل فلاحت ، تجارت ، تکنیك و طب و علوم اجتماعی...مذهب ودنباله آن که عبارت‌ازعقاید فلسفی میباشد،بنوبه خوداز مجموعه تئوریهای علمی (مخصوصا علوم‌طبیعی) نتیجه میشود ؛ یعنی اگر از نقطه نظر علوم جدیده دقت کنیم دیگر علم مستقلی باسم فلسفه وجود ندارد ؛ واصل‌کلی رابطه علت و معلول عمومی ، دیگر برای فلسفه باقی ، محلی آزادنمیگذارد .

غیر از علوم عملی‌وصنایع مستظرفه که برای‌رفع حوائج مادی‌اولیه است،قوانین ونوامیس اجتماعی واخلاق نیز برای‌حفظ منافع مادی وتعیین روابط افراد نوع بشر در هیئت جامعه بایکدیگر است ...

علوم و ادیان ـ مذهب از ابتدا کمك برای‌روح بشر بوده ، خواه برای نفوذ درمیدان تاریك‌حقایق ، وخواه برای‌تسلی ازصدمات طبیعت که بشر ساده برای فهم و برطرف کردن آنها قادرنبوده است .

یکی‌از عوامل مهم ظهور عقاید مذهبی اینستکه بشراولیه روح را مستقل از بدن فرض میکردومردن‌یعنی باقی ماندن جسم ورفتن روح این عقیده را تقویت میکرد ...

اعتقادبخدایان که هریك برای یکی ازقوای طبیعت بود ...فرض‌اجنه وارواح ودردوره‌های‌بعدفرض‌قوای‌طبیعت‌وخدایان‌مخصوص‌به‌آنها...مولود احتیاج وعجز بوده‌است‌یعنی **«ترس واحتیاج، مادرهرمذهب است»** وقتی که‌خدایان از عهده رفع بدبختیها برنمیآیند طبقه‌روحانیون برای حفظ حرفت و ممر معاش خود بهانه‌هائی میتراشیده و میگویند قربانی بخوبی

انجام‌نشده یااینکه خدایان پاداش‌آنرا برای دنیای دیگر نگاهداشته‌اند... ولی عقاید مذهبی دائما با تغییر اوضاع‌مادی تغییر میکند ، دوره خدایان و نیمه خدایان واعصار پهلوانی بظهور میرسد... کم کم‌خدایان متعددزمین بخدای واحدآسمانی مبدل‌میگردد ومذاهب موحد ازقبیل‌زردشتی ،یهودی عیسوی ، اسلام وغیره و عقاید فلسفی تازه‌ای تحت تأثیر زندگی مادی بظهورمیرسد..مذاهب‌جدیدنیز باگذشت‌زمان‌وتغییراوضاع‌اقتصادی‌واجتماعی بدست امثال لوترو کالون اصلاح میشوند ، غیب‌گوئی وسحاری محدود میشود ، خدا فقط یکی است وهمه‌جاهست و مافوق افکار بشری‌میباشد ، مذهب‌در این‌دوره پناهگاه مجهولات‌و مبهمات میشود وموجب تسلی‌خاطر یکدسته مضطرب‌میگردد سه‌خاصیت مهم مذهب را رو بفنا میبرد :

۱ ـ اختلاف **مذهب** با علم ،**مذهب** اگر صحیح باشدباید ثابت‌باشد وحال آنکه علم متغیر است و انسان متمدن منکر ادراکات خود نمیتواند بشود،واگرشدمذهب‌هم که‌ازادراکات‌اوست‌نابودمیگرددواگرمذهب‌مانندعلم تغییرپذیرد،پس‌هریك‌از حالات‌آن‌نیز **صحت‌مطلق** راازدست‌میدهدوخودرا معدوم میکند .

۲ ـ **مذهب** تولید اختلاف‌ونزاع مابین پیروان و هم مذاهب مختلفه میکند،**چه هریك‌خودراحق ودیگران‌را باطل میدانند**،درصورتیکه تمام از یك ریشه تولید شده، دارای صفات عمومی و مطابق هم می‌باشند .

۳ ـ **مذهب** همیشه آلت دست طبقه مقتدر جامعه است وبرای‌مغلوب کردن طبقهٔ زیردست‌همواره **تسبیح‌وصلیب‌باسرنیزه‌دریك‌صف حرکت مینماید** ، همین صفات باعث انقراض اساسی مذهب‌میشود ...

مذهب هرچه را که درطبیعت می‌بیند باتصورات وخیالات بآن‌شاخ‌و برك میدهد ، درصورتیکه علم‌نتیجه تمام ملاحظات‌خودرا ابتدا جمع‌آوری نموده ، ترتیب‌میدهد، طبقه‌بندی‌میکند، تجزیه‌وترکیب‌مینماید وازروی‌آنها قوانین‌کلی علمی را استنباط میکند .

معلوم‌است درعلم هم انسان گاه مجبور میشود که از تصورات و خیالات کمك بگیرد و به‌این ترتیب تئوریهای علمی را احداث میکند...ولی اختلاف اساسی که‌بین تئوریهای علمی‌وعقاید‌مذهبی موجوداست ،اینستکه

علم خودمیداند که تئوری،خیال وتصور است و او را موقتا برای تسهیل تحقیقات عصای‌دست‌خود کرده، ازاین‌جهة هرمحقق‌علمی‌خود همواره‌میگوید « تئوریها حق ندارند ادعای ابدیت کنند» ولی در مذهب اینطور نیست وعقاید مذهبی‌درفواصل لایتناهی اززمان ومکان ادعای صحت دارند .

به‌این‌ترتیب دیدیم که‌مذهب معلومات‌موجود را بدست خیالات‌میدهد ولی‌علم‌آنهارا بوسیله‌منطق وتجربیات یعنی‌بکمك‌فکر کامل‌میکند ،مذهب رعد را نتیجه فریاد یاصدای تازیانه مامور ابرها میداند.ولی علم رعدرا باتجربه‌عملی خوددر لابراتوار تولیدمینمایدوعلت آنرادر تخلیه‌الکتریسته میداند .

اشخاص سطحی معتقدند اگر مذهب نبود جامعه بشری بیشتر ترقی میکرد ، درحالیکه مذهب مانند کلیهٔ تجلیات روح ، درتاریخ بشر کار مخصوصی راعهده‌دارشده وچون تاریخ وجود آنرا ایجاب مینموده است بظهور رسیده ... چنانکه روحانیون‌بموقع‌خود جزو عناصر ترقی محسوب میشدند و آنها بودند که تخم اولیه علم راکاشته‌اند؛ اولین معلومات هیئت و نجوم‌از کهنه بابل و مصر است ...باید گفت مذهب‌دارای تخمی‌است که بعلوم فلسفی مبدل شده آن نیز بنوبه خود علوم طبیعی را در مهد خود پرورش میدهد، کلیات علوم طبیعی‌فلسفه را منقرض میکند و فلسفه مذهب را از بین میبرد ...»

مراحل تکاملی علم ـ دکتر ارانی در باره سیر تکاملی علم نیز تحقیق گرانبهائی کرده و ما قسمتی‌از آن را اینجا نقل‌میکنیم :

« رشته‌های مخصوص معلومات‌بشر وبطورکلی علم دائما درتغییرو تکامل است .در این امر مانند تکامل تمام پدیده‌های طبیعت‌دوجریان مشخص‌دیده میشود : ۱ ـ تکامل تدریجی . ۲ ـ انقلابی.

در تمام انواع تکامل وتغییرات، اعم از اینکه قضایا طبیعی باشد یا اجتماعی یاروحی هر دونوع مزبور رامیتوان ملاحظه نمود، درعلوم‌طبیعی مشاهده میشود که درجه حرارت یك مایع‌رامیتوان متدرجا بالا برد درضمن حرارت‌دادن درمایع«تغییر کمی» بظهورمیرسد یعنی عددی که نمایش‌درجه

حرارت است‌متدرجا بالا میرودولی موقعی میرسد که این‌تغییر کمی به‌تغییر کیفی مبدل میشود . یکمرتبه مایع بخار میگردد ـ درحالت اول تکامل تدریجی ودرحالت ثانی انقلابی است .

دراجتماع این‌حالت کاملاوجود داردمثلادرمهدحکومت‌های‌فئودالیزم افکار آزادی سرمایه و سرمایه‌داری بتدریج تولید شده ونمومیکند ولی پس از سیر تکامل تدریجی و یك‌سلسله‌تغییرات کمی« وضع شدن بعضی قوانین بنفع‌آزادی مزبور وبرای محدود کردن قدرت استبدادی »یکدفعه تغییرناگهانی روی میدهد وشکل اجتماع در دست انقلاب تغییر مینماید » در پسیکولوژی‌وعلوم دیگراین حالت را میتوان ملاحظه نمود ـ درتاریخ هرعلم میتوان سه‌دوره تکامل تدریجی که فاصله بین‌آنهایك تکامل انقلابی است تشخیص داد .

الف ـ **دوره‌حکایتی** ـ هرعلم‌دارای یکدوره حکایتی است یعنی مبانی آن فقط جسته وگریخته بشکل حکایات بیان میشود مثلا در مراحل اولیه تمدن،بشر معتقد بود که امراض توسط روح‌های پلید که هنگام شب وارد منازل میشوند تولید میشود ... علم جدید که پیدایش امراض را بموجودات‌زنده کوچك‌منسوب‌میکند نظریات قبلی را نسخ میکند .

ب ، دوره منطقی یا علمی . ایندوره در تاریخ بشر با تمدن شهرهای آسیای صغیر و یونان شروع میشود، طالس‌ملطی که ابوالفلسفه نامیده میشود ، اصول‌عقاید علمی رابرتفکر و استدلال و علت ومعلول میگذارد، اینطریقه‌بتدریج نمومیکند و درفلسفه‌هراکلیت اصول‌دیالکتیك راملاحظه مینمائیم که فقط منطق‌بلکه استدلال رابا ملاحظه جریان قضایا درتفکرات معمول‌میکند چنانکه میگوید«دریك رودخانه نمیتوان دودفعه داخل شد » دوره‌منطقی تمام قرون‌قدیمه و قرون وسطی را شامل‌میشود درطول اینمدت تکامل‌علم تدریجی است ، درقرون جدیده که در اجتماع تقسیم‌کار نموزیادی پیدا میکند علم نیز به‌شعب مختلفه تقسیم میگردد ، درفاصله بین قرون جدیده و معاصر که دراجتماعات بشر انقلابات شدیدی بظهور میرسد ، علم نیز تغییرات و انقلابات ناگهانی میکند و دوره‌سوم علم ظاهر میشود .

ج - دوره تجربه . دردورهٔدوم بشر بتفکر منطقی قناعت‌میکرد و مشاهده وتجربه درکار نبود ، راجع بخلقت عالم و عنصر بودن آب، آتش خاك و باد در دوره اسکولاستیك بحث میشد ولی‌چون تجربه درکار نبود منطق هم دردرجه دوم قرار میگرفت و محاوره و مغالطه رواج داشت ، شروع دوره مشاهده‌و تجربه مانندکلیه تغییرات انقلابی و ناگهانی بایك سلسله اشکالات مواجه میشود، کپرنیك بآسانی نتوانست درمقابل«الشمس تجری...» عقیده‌خودرا اظهار کندومدت دوازده سال‌آنرا پنهان نگهداشت گالیله مجبورشد در مقابل پاپ زانو بزمین زده‌و درباب عقیده خودراجع بحرکت‌زمین استغفار کند جوردانوبرونو که این احتیاط را بخرج نداددر آتش غضب پاپ سوخت، ولی همین شعله‌فصل مشترك دودوره مشخص‌یعنی مظهرتکامل ناگهانی و انقلابی‌بود. بالاخره پس‌ازاین فداکاریها ، دوره سوم شروع‌شدوتکان شدیدی در پیشرفت علم‌بظهور رسید بطوریکه قرن هجده، نوزده وبیست‌رابابد دوره‌تجربه درتاریخ زندگی بشردانست .

در نتیجه توام‌شدن تجربه با تفکر علمی و کامل‌شدن منطق وظهور دیالکتیك بشر امروزی‌موفق‌شده‌است قضایای طبیعت‌رابیش بینی کند .

اینك که ازتوضیح کلیات فارغ شدیم بارعایت اختصار سیر تکامل دانش بشری را از نظر میگذرانیم و این بار نیز از مطالعات و تحقیقات پیرروسو دانشمند فرانسوی‌برای توضیح نهضت علمی اروپا استفاده‌میکنم.

مقدمات نهضت فرهنگی فراهم میشود

چنانکه دیدیم در نتیجه استیداد مطلق کلیسا قرنهای متمادی اهل علم مجبوربودند از حدود گفته‌های ارسطوقدمی فراتر نگذارندوازمطالعه طبیعت‌و تحلیل نمودهای آن‌خودداری کنند؛دانشمندان‌قرون وسطی بمشاهده وتجربه‌معتقدنبودندمثلابرای‌اطلاع‌براحوال نباتات‌بجای‌آنکه‌نبات‌موردنظررادر باغ‌جستجووشخصاآنرامورد‌مطالعه‌قراردهند، بکتاب‌ارسطورجوع‌میکردندوبا دقت تمام مندرجات آنکتاب را درباره نبات مورد نظر طرف توجه قرار میدادند ، محققین این دوره بجای آنکه مطالعات مادی امثال بطلمیوس،

ارشمیدس ، وجالینوس را ادامه دهند با اصرار زیاد آثار متافیزیکی و مباحث‌ایدالیستی محققین قدیم را مطالعه میکردند ، با تمام این خصوصیات از قرن سیزده وچهارده زیربنای‌اجتماع فئودالیته و سازمان اقتصادی آن درحال تغییر بود ، کارگاههای کوچك به‌بنگاههای‌بزرك‌مانوفاکتوری‌تبدیل میگردید جاده‌ها اصلاح میشد وسائل‌حمل‌ونقل روبتکامل میرفت ، ارتباط اقتصادی و فرهنگی شرق وغرب فزونی میگرفت‌وبا این تغییرات کمی و تدریجی مقدمات تغییرات کیفی یعنی استقرار رژیم بورژوازی فراهم میشد. از قرن پانزده و شانزده‌ببعد ضروریات اقتصادی واجتماعی علم‌را جبراً بطرف کمال پیش‌میبرد باین‌ترتیب که دانشمندان‌نخست سنگرهای ازدست رفته را بدست‌آوردند وکلیه‌اکتشافات گرانبهای دوران بردگی که بوسیله بطلمیوس،ارشمیدس‌ودیگران دررشته‌های‌هیئت‌و فیزیك‌وطب‌وغیره‌حاصل شده‌بود فراگرفتندوازقرن شانزده ببعد اهل تحقیق باوجودکارشکنی‌هاو تهدیدات‌کلیسا به‌کار تتبعات علمی‌ادامه دادند وفتوحات مختصری که توسط امثال زکریای رازی وبوعلی‌درمشرق‌وروژه‌بیکن‌وبوریدان‌درغرب‌آغاز شده بوددنبال کردندازموفقیتهای بزرك‌علمی این دوره اختراع صنعت‌چاپ اکتشاف مجدد قطب‌نما ، آئینه‌های‌سطحی و کروی ، عدسی‌ها و نیز اکتشافات دریانوردی است .

دراواخر قرن‌شانزده بجای‌ساعت‌های آبی‌وشنی ساعتهای مکانیکی وقابل حمل ونقل اختراع شد ، با این اکتشاف‌و مخصوصابا اختراع قطب نماهای جدید بحرپیمائی و دریانوردی تسهیل شد وملاحان بکمك ساعت و قطب‌نما موفق‌شدند بدون وحشت ازگمراهی بمسافرت‌های بزرك‌دست بزنند درنتیجه اطلاعات جغرافیائی بشر که درآن‌ایام بسیار محدود بود بسرعت افزایش یافت و دراثر تماس با اقوام و ملل مختلف در عقاید و نظریات‌مردم تغییراتی پدید آمد دیاز Diaz بدماغه امید نیك‌رسید،واسکو دو گاما Vasco de Gama پس ازگذشتن ازدماغه مذکوربهندوستان دست‌یافت‌ودرسال۱۴۹۲ سرزمین امریکابهمت کریستف‌کلمب کشف شدو متعاقب آن ازسال ۱۵۱۵ تاسال ۱۵۲۲ توسط ماژلان گردش‌دور دنیا صورت گرفت .

باین ترتیب در دوره‌ایکه دانشگاه‌ها ومحافل علمی درنتیجه فشار

کلیسا بحاشیه نویسی و تفسیر گفته‌های ارسطو مشغول بودند مقتضیات و شرایط جدید اقتصادی به پیشرفت‌علم کمك‌شایانی کرد وموفقیت‌های‌فنی که مولود احتیاجات مادی بشر بود پیشرفت‌علوم نظری را تحت‌الشعاع خود قرارداد .

از قرن شانزده میلادی بجهاتی که نامبردیم در ادبیات‌وهنرهای‌زیبا مخصوصا نقاشی،حجاری و مجسمه‌سازی و معماری‌پیشرفت شایانی حاصل گردید وعصر رنسانس‌آغازشد مردم‌ایندوره باقتضای شرایط جدید ،امور ذوقی علاقه فراوانی نشان دادند، یکی از مراکز این‌نهضت ایتالیابود در این کشور باستانی صدها معمار، پیکرساز ونقاش ظهور کردند که ازآن جمله لئو ناردووینچی Leonard de Vinci رفائیل Rephael میکل‌آنژ Michel Ange را میتوان نامبرد ، علاوه براین در ایتالیا شعرا و نویسندگانی نظیر ماکیاول . گیشاردن وتاس بـا بعرصه وجود گذاردند .

ماکیاول که درسال ۱٤٦۹ متولدشده یك چند بکارهای سیاسی اشتغال‌داشته وسپس بکارنویسندگی پرداخته است درمیان عقایدسیاسی‌او نظریه‌وی‌را راجع بدولت ذکر میکنم ماکیاول‌میگفت که:

دولت‌ممکن است بوسیله‌فاتحین بیگانه ویابدست سکنه بومی‌اداره شود وی‌ازدولتی که توسط‌خارجیان اداره میشود سخنی نمیگوید ولی در باره دولتیکه توسط اهالی‌بومی اداره میشود میگوید :

چنین‌حکومتی یا بدست شخص‌واحد و یا با مداخله نمایندگان‌اکثریت اداره‌میشود، ماکیاول معتقداست که نه‌تنها دیکتاتورها از اختیارات‌خودسوء استفاده‌میکنند بلکه نمایندگان نجبا وطبقه سوم نیز پس از احرازمقام نمایندگی منافع‌خودرا برمصالح اکثریت‌ترجیح‌میدهند باین ترتیب متناوباً حکومت شخص‌واحد بحکومت نجبا و حکومت نجبـا بحکومت‌عامه‌وحکومت‌عامه باردیگر بحکومت‌شخص‌واحد تبدیل‌میشودو با این دوروتسلسل حکومتها عوض‌میشوند .

ماکیاول‌نمیدانست که‌اگر حکومت‌مردم‌برمردم‌برقرارشود وتوده‌ها حق نظارت‌و کنترل اعمال نمایندگان خودراداشته باشند هرگزهیچیك‌از برگزیدگان خلق‌جرأت نمیکنند ازطریق منافع اکثریت منحرف شونـد

زیرا درصورت انحراف از منافع اکثریت مورداعتراض‌وتعقیب مردم قرار خواهند گرفت .

روش ماکیاولی- ماکیاول‌میگفت ، برای وصول بهدف‌واجرای نقشه نباید از دروغگوئی، ریاکاری وسایر اعمال نـاروا روگردان‌شد ، وی ارتکاب هرجنایتی را برای‌حصول‌مقصودتجویز میکند - چنانکه تاریخ نشان‌میدهد ازخیلی‌قبل از ماکیاول یعنی‌از دوران بردگی همواره اصحاب قدرت، برای‌اجرای نقشه‌های خودازروش ماکیاولی‌پیروی کرده‌اند وبرای فریب وانحراف افکار عمومی‌ازهیچ عمل‌خلافی فروگذارنکردند .

سیر دانش بشری در دوران رشد

نهضت بورژوازی

پایه‌های‌سلطنت‌فکری ارسطومتزلزل‌میشود

تغییرشرایط زندگی مادی خواه‌ناخواه درحالت فکری مردم مؤثر افتاد و با تمام مقاومتی که محافل‌مذهبی‌ازخودنشان میدادندعلم گام‌وبیگام زنجیر اسارت را پاره‌میکرد وقدمی چندبجلو میراند ،پیرروسو مینویسد که درهمان ایامیکه «... قدو قامت عظیم ارسطو بیش از پیش بین انسان وطبیعت فاصله شده‌بود در ایتالیا یکدوران تجددفرهنگی آغازگردیـده بود ....» و فلورانس مانند شهر ملطیه«میله» دوران بردگی پیشرو و علمدار این تجدد فرهنگی شد، در رشته‌های علوم طبیعی بـا اشکالاتیکه وجودداشت پیشرفتهای محسوسی‌حاصل‌شد ، اهل تحقیق دریافتند کـه برای کشف طبیعت باید بطبیعت‌نزدیك‌شد وازطریق آزمایش‌و مشاهده‌بماهیت نمودهای طبیعی پی‌برد.

انتقال‌مراکزفرهنگی ازشرق بغرب

چنانکه‌اشاره‌شد، پس از یونانیها مسلمین علمدار فرهنك جهـانی شدندو پس‌از فراگرفتن فرهنك یونانی خود درراه‌نشوو نماو ترقی علم کوشش

نمودند در این دوره مسلمین در رشته طب، معدن شناسی، گیاه شناسی، شیمی، فیزیك و مباحث علمی دیگر به تحقیقات بی سابقه‌ای دست زدند و امثال رازی و ابن سینا در باره بسیاری از امراض به تحقیق و مطالعه مشغول شدند، رازی در کتاب «الحاوی» در خصوص سرخجه و آبله و بعضی ناخوشیهای دیگر مطالعات علمی سودمندی بعمل آورد کتاب «قانون» ابن سینا و کتاب «خواص ادویه» ابو منصور و رساله‌های سودمند علی ابن عیسی بغدادی و عمار موصلی در خصوص امراض چشم و جراحی ، معالجه و بهداشت آن تا نیمه اول قرن هجده در اروپا تجدید طبع میشد و مورد استفاده اهل علم قرار میگرفت .

دکتر ماکس میرهف مینویسد : «در جنگهای صلیبی مسلمین به پزشکان اروپائی میخندیدند زیرا معلومات آنها را بسیار مقدماتی میدانستند... ترجمه‌هائی از کتب ابن سینا، جابر، حسن بن هیثم و رازی اکنون در دست است ولی مترجمین آنها معلوم نیست. در قرن شانزدهم باز می بینیم که در ایتالیا کتب ابن سینا و ابن رشد را ترجمه کرده‌اند این کتابها در دانشگاههای ایتالیا و فرانسه تدریس میشد . باین وسیله علوم شرق مانند باران رحمت بر خاك خشك اروپا باریده و آنجارا حاصلخیز ساخت، کم کم اروپائیان با علوم شرق آشنا شده کتابهائی در جراحی امراض زنانه و ناخوشیهای چشم نوشتند .» از قرن دوازده ببعد فرهنك اسلامی در ظلمت ماوراءالطبیعه فرورفت و بقول چارلز سینگر «انسان شناسی از میان رفت و برای آنکه ناخوشی اشخاص را پیش بینی کنند بکف دست او نگاه میکردند گیاه شناسی منحصر به تشخیص ادویه گردید موهومات و خرافات را داخل در طب کردند و آنرا بصورت مجموعهٔ از فرمولها و طلسمهای بی معنی در آوردند ...» در همین ایام در پارهٔ از ممالك اروپا نطفه‌هائی از علوم مادی رشد میکرد و علوم تجربی بتدریج پیشرفتهائی مینمود و نمایندگانی در رشته‌های مختلف بظهور میرسیدند.

www.adabestanekave.com

پیشرفت در دانش طب

لئونار داوینچی «۱۵۱۹-۱۴۵۲»

از کسانیکه عملا بروش ارسطوئی اعلان جنك داده و توجه بعلوم تجربی را تأیید کرده است لئوناردا وینچی است وی میگفت: « کسیکه به سخن بزرگان اقامه دلیل و برهان میکند در حقیقت بجای استفاده از عقل خویش از حافظه خود استفاده مینماید» درجای دیگر علم واقعی را علمی میداند که در نتیجه تجربه بدست آمده باشد وی از پاپ ژول دوم اجازه داشت که نعش انسان را تشریح کند اما او اکتفا بحدودیکه در اجازه نامه پاپ ثبت شده بود نمیکرد و فقط باحتیاجات هنری خود که دقت در ساختمان استخوانهای انسان بود نمیپرداخت بلکه بکنجکاوی خود آزادی عمل عطا کرده بود وی درباره حرکات قلب مطالعاتی کرد و ضمن جلوگیری از عفونت اجساد کشف کرد که استخوانهای ساق پای انسان و پاهای عقب اسب چگونه عمل مینماید و نیز از طرز عمل مفاصل انسان آگاه شد ... از کتاب پیر روسو »

فراکاستور Fracastore ۱۵۵۳- ۱۵۱۰ این دانشمند نیز خود را ازظلمت ماوراءالطبیعه نجات داد و اعلام کرد که امراض عفونی مانند تخمیر نتیجه وجود موجودات کوچکی است در همین ایام راموس فرانسوی «Ramus» ۱۵۱۰-۱۵۷۲ ضمن رساله‌ای نظریات خود را درباره بطلان احکام ارسطو اعلام کرد و بالاخره در اثر اعتراضات سایر محققین بآراء ارسطو کاخ کهنسال فلسفه قدیم بلرزه در آمد و حیثیت و اعتبار ارسطو بسرعت رو بنقصان نهاد .

ژان فرنل Jean Fernel ۱۵۵۸-۱۴۹۷ این مرد که بغلط در تاریخ طب شهرتی کسب کرده طبابت را مجدداً بپرتگاه ماوراءالطبیعه سوق داد او نوشت: «شروع مرض هنگامی نیست که اولین آثار آن پیدا میشود بلکه باید حساب کرد که در آن اوقات ،ماه داخل در کدامیك از بروج بوده است .» در حالیکه فرنل چنین نظریه باطلی را اشاعه میداد دانش طب راه تکامل خود

را می‌پیمود درعین‌حال همین فرنل کسی‌است که بکدرجه عرض جغرافیائی را تعیین کرده‌و اندازه‌محیط کره زمین‌رابطور تقریب مشخص‌نموده‌است.

پاره Paré ۱۵۱۷-۱۵۹۰ که ابتدا شاگردسلمانی بود درزخم بندی موفقیت‌هائی کسب کرد وبجای آنکه بسبك‌قدیم بوسیله آهن گداخته و روغن جوشان از خونریزی جلوگیری‌نماید بنوار پیچی زخم متوسل شد

طب جالینوس از اعتبار میافتد

پیشرفت‌تدریجی‌علوم تجربی‌نه‌تنهااسکولاستیك را متزلزل میسازد بلکه نظریات علمی قدمارا نیز بی‌اعتبار میکند وزان Vesale ازاهالی بروکسل درسال ۱۵۳۷ در راه تشریح و مطالعه **کارخانه بدن انسان** موفقیت‌های بی‌سابقه‌ای کسب‌نمود وطب جالینوسی و افکار ارسطوئی را ازدرجه‌اعتبار ساقط کرد «وی‌علاوه‌براینکه استخوانهاو مفاصل وعضلات بدن را بدقت‌شرح‌داد وطبقه‌بندی کرد بدن انسان را بمنزله یك دستگاه مکانیکی کامل دانست که هیچیك‌از اعضاء آن نمیتوانند جداگانه بعمل خود ادامه دهند وی عضلات بدن و استخوانها را در وضع عادی زندگی نشان‌داد وروی اشکال کتاب که‌کار یکی از شاگردانش بود شکل واقعی عضلات واستخوانها رامعین کرد .... روزی او را بیالین یکی از نجیب زادگان که درجنك تن‌به‌تن مجروح شده‌ودرحال مرك‌بود احضار کردند اما چندلحظه بعد باتعجب‌دیدند که دانشمند وعالم‌تشریح سینه‌اوراشکافته وقلب‌اورا که نمایان‌بود تماشامیکند. آیاوی‌بعشق علم ودانش آن‌بدبخت را کشته‌بود ؟ همه‌کاری درآن‌اوقات‌امکان داشت‌درهرحال‌دیوان‌تفتیش‌عقاید وزال‌رامحکوم‌باعدام کرد، اما «شارل کن» مداخله‌نموده اورا به‌بیت‌المقدس تبعیدنمود.از کتاب‌پیرروسو...» -غیرازوزال،میشل‌سروMichelServet درخراب کردن‌دستگاه جالینوسی‌سهم بزرگی دارد ، این شخص که‌درسال ۱۵۱۱ متولدشده‌بود در کتابیکه بنام«میراث‌نصرانیت» انتشارداده توضیح میدهد که‌خون‌وریدی از ریتین عبور کرده در آنجا بوسیله هوائیکه تنفس میکنیم تصفیه میشود ، در مقابل این‌اکتشاف ،کلیسا دشمن خونخوار علم آرام نه نشست‌ودرسال ۱۵۵۵ویرا بعنوان ملحددرآتش سوزانیددیگر از

کسانیکه درپیشرفت علم‌طب کوشش‌فراوانی کرده‌اند یکنفرانگلیسی است بنام **ویلیام هاروی** Harvey قبل از اوطبق نظریهٔ جالینوس گمان میکردند که‌قلب‌مرکز وجایگاه روح‌است، خون‌در کبد وجوددارد ،غذابعد از واردشدن درمعده هضم میشود، آنگاه توسط روده‌وارد کبد شده ودر آنجا تبدیل بخون میشود و برای آبیاری بدن حرکت میکند، قرنها بعد هاروی عقاید خود را که مبتنی بر تجربه ومشاهده بود اعلام کرد و با طرد آراء بی‌پایه جالینوسی گفت«تشریح و وظایف‌الاعضاء را در کتابها نمیتوان‌آموخت بلکه وسیله آموختن آن کالبدشکافی وتجربه است وراه پیشرفت‌دراین فنون گفتارفلاسفه نیست بلکه مشاهده بدن‌است.»

هاروی گردش‌خون را کشف کرد

وی پس‌ازمطالعاتی که روی قلب‌انسان بعمل آورد باخود گفت : «فرض کنیم که قلب۷۳ بار در دقیقه بطپدوحفره‌ایکه خون‌ازآن صادرمیشود فقط‌شصت گرم خون داشته‌باشد، دراینصورت‌طی یکساعت قلب انسان درحدود۲۵۰ کیلوگرام خون‌را بداخل بدن میفرستد' این‌همه خون‌بکجا میرود؟-آنگاه فرض عمده‌خود را پیش کشید ، بنظر من این‌موضوع را میتوان بوسیله جریان دائمی خون در بدن توضیح‌داد ... بعدا استدلال وتجربه صحت این نظریه را بثبوت رسانیدند - دراین‌ایام باز جمعی ازاطبا قدیمی که‌بعظمت فکرجالینوس وابقراط ایمان داشتند علیه افکارجدید شروع بتبلیغ کردند آنها راضی‌نمیشدند هیچ‌نظریه جدیدی جانشین نظریه چهار طبع ابقراط شود وبقول مولیر نسخه‌ها ودستورات طبی‌آنها ازتنقیه ، فصد ، و سپس مسهل تجاوزنمیکرد، به‌نیشتر و روغن کرچك‌هم اهمیت زیادی میدادند - بدست آوردن عنوان طبابت کار مشکلی نبود هر کس لباس و شب کلاه مخصوصی میپوشید وبلاتین دست وپاشکسته‌ای صحبت میکرد خودراطبیب میخواند.باید درنظرداشت که درقرن‌شانزده وهفده‌حدوداطلاعات علمی‌بشر ازآنچه که امروز در مدارس ابتدائی تدریس میکنند تجاوز نکرده بود ، وبرای یك‌انسان کنجکاو کاملا ممکن‌بود که مجموعه دانش زمان خود را فراگیرد، درایندوره لاتین زبان بین‌المللی اهل‌علم بود، بهمین علت یکنفر

استادفرانسوی میتوانست کرسی‌استادی‌خویش رابکشوردیگر انتقال‌دهداز طرف‌دیگراز برکت‌این‌زبان‌مشترك دانشمندان میتوانستند معلومات خودرا دراختیارمحققین سایرممالك بگذارند درعین‌حال‌ازقرن‌هفده‌ببعد دانشمندان تحت تاثیر شرایط جدید جسته‌جسته‌آثار خودرا بزبان مادری و ملی‌منتشر کردند، بیکن، گالیله، ودکارت برای اولین‌بار این‌سد را شکسته و دانش راکمابیش دراختیار توده مردم قراردادند، ازقرن ۱۷ ببعد فکر همکاری دربین دانشمندان قوت گرفت وهمین‌فکر بعدها بتاسیس‌آکادمی علوم در فرانسه وسایر کشورها کمك فراوان‌نمود .

نظریات بطلمیوس مورد حمله قرار میگیرد

از اواسط قرن شانزدهم ریاضیات و نجوم حیات نوین‌خود راآغازمیکند وهمه‌جاعلیه اسکولاستیك اعلان جنك میدهند ولی هرقدر روح عصیان علیه کهنه‌پرستی قوت‌میگرفت این فلسفه شکست‌خورده خودرابمرکز قدرت کلیسانزدیك مینمودوازتل‌های بزرك‌هیزم‌برای‌سوزاندن مخالفین وحفظ‌قدرت ناپایدارخوداستمدادمی‌جست. درهمین دوره‌وحشتناك کتاب کپرنیك درسال ۱۵۴۳ انتشاریافت اما مدتها ناشناس وگمنام باقی ماند نه‌کلیسا را مضطرب کرد، نه‌مدارس را ، زیرا دراینده‌وره نه مدارس وجود داشت‌نه آکادمی، مدتها طول میکشید تا دنیای علم از پیدایش یك اکتشاف جدید مطلع و روح علمی زمان از فوائدآن برخوردارشود ، پس‌ازآنکه بیست وپنجسال ازمرگ کپرنیك گذشت، ناگهان‌فریاداعتراض ازگوشه و کنار بلند شد وبقول‌پیرروسو: «صدای لعنت ونفرین هواخواهان بطلمیوس‌بافریاد تحسین کنندگان‌وطرفداران کپرنیك مخلوط‌شد. بااینکه کپرنیك‌شخصا دررم کرسی استادی داشت و کتاب‌المجسطی بطلمیوس را تدریس‌میکرد حاضرنشد حقایق‌علمی را فدای ایمان کور کورانه کند؛ منتها برای حفظ‌حیات خود، دراین‌راه باقدم احتیاط پیش رفت و درسال ۱۵۰۳ یا ۱۵۰۴ بانظریه، (آریستارك) دانشمند قدیم موافقت، و قبول کرد که زمین درمدت بیست وچهارساعت یکبار بدورخودحرکت میکند وزمین در مدت یکسال بدورخورشیددوران‌دارد، بعقیده اوستارگان همه‌نقاط‌درخشان ثابتی‌هستند وسیارات مانند زمین بدور خورشید دوران میکنند . کپرنیك

پس‌ازچهل‌سال سکوت درپایان‌عمر یعنی درسن هفتاد سالگی کتاب جاوید خود را بپاپ سوم تقدیم کرد و چنین‌نوشت : « اگربرحسب اتفاق مردان پستی پیدا شوند که بدون هیچگونه اطلاعات ریاضی بخواهند در هرموقع آنمقام مقدس را وادار بدخالت دراین‌باره نمایند وباتکاء کتاب مقدس مرا مورد تهمت قراردهند... من ازهمین حالا اعلام میکنم که بوجود ایشان اهمیت نمیدهم وقضاوت آنان‌را همچون‌خاك می‌پندارم **فقط‌ریاضی‌دانان هستندکه حق دخالت درحقایق ریاضی رادارند.»**

از کتاب پیرروسو...

کلیسا برای تسخیر مواضع ازدست‌رفته تلاش میکند

درطی‌چند قرن علم وعقل بکمك مشاهده و تجربه کوشش کردند تا یوغ استبداد سنن قدیمی‌رابدور افکنند ، نخست هنرمندان و متجددین ادبی و هنری ضربه‌ای چند بشخصیت ارسطو وارد کردند بعدا وزال و سروه طب جالینوسی را انکار کردند، کپرنیك بااحتیاط وآرامش احکام بطلمیوس را ازبیخ وبن‌برانداخت،این‌جریانات‌انضباط‌خشك مذهبی واخلاقی قدیم را متزلزل کرد بخصوص که در این ایام درنتیجه رفورم مذهبی کلیسای‌کاتولیك باخطر تازه‌ای روبرو شده بود، این پیش‌آمدهای پیاپی علمداران مذهب یعنی کسانی راکه ازپرتو دین برجان و مال مردم حکومت‌میکردند وادار نمود که باسرعت وسراسیمگی بیاری‌دین‌برخیزند ومذهب را از چنگال دانش‌رهائی بخشند ، بالاخره انجمن بزرگان دین در« ترانت» تشکیل‌شد و تمام کتب ضاله وخطرناك را محکوم بنابودی کرد، **کنجکاوی علمی‌را جزءگناهان کبیره محسوب داشت** و برای اینکه‌درمقابل سیل‌خروشان بی‌دینی وبی‌اعتنائی بشئون مذهبی‌سدی‌بوجود آورد، درگوشه و کنار هیزم‌های بسیار برای‌سوزاندن ملحدین انباشته‌شد و با ازبین بردن طرفداران تجدد بطور موقت سیرتکاملی علم را متوقف کرد، ولی این کوششهای محتضرانه‌کلیسا بجائی نرسید، بگفته پیرروسو: «حقیقت بریش زندان وشعله‌های‌آتش‌میخندید ...» همینکه‌بحث دراطراف مسائل علمی قدغن‌شد پژوهندگان باخودگفتند بهتراست بمشاهده طبیعت بپردازیم - در حالیکه کلیسا مصرانه میگفت که درسراسر اروپا باید

مباحثات ومجادلات علمی کنار گذاشته شود، استدلال موقوف شود وانسان عقل ومنطق را فراموش کند وبمکاشفات ایمان و تشخیص حواس ظاهری قناعت نماید اهل علم آرام نه‌نشسته بمشاهده و تحقیق درنمودهای طبیعی مشغول‌شدند ودرباره ساختمان جهان وتحقیق از شماره ستارگان و تنظیم جداول آنها صرف وقت کردند وکلیسا که از عواقب‌این تتبعات بی‌خبر بود مانعی در راه‌آنها ایجادنکرد وباین‌ترتیب همینکه یکراه بسته‌شد روزنه دیگری برای تحقیقات علمی گشوده گردید .

تیکو براهه
Tycho Brahé

تیکوبراهه که ازاشراف‌زادگان‌دانمارک‌بود درسال ۱۵٤٦ متولدشد، پس‌از آنکه بادانش‌های زمان و بخصوص باعلم نجوم مانوس گردید ، خانواده او که تحصیل علم ودانش را شایسته مقام نجیب‌زادگان نمیدانستند اورابکلی ازخانواده خویش‌طرد کردند، بعدها شهرت‌علمی او بالاگرفت وبرای‌ادامه تتبعات او رصدخانه نمونه‌ای ترتیب‌دادند، وی‌درآن‌رصدخانه ستارگان را ازفراز برجها رصدمیکردوزوایاوفواصل آنها را معین‌مینمود، تیکوبراهه درنتیجه‌پشتکار و فعالیت توانست موقعیت جغرافیائی‌محل‌خود را معین کند سپس بتعیین ارتفاع ستارگان،مطالعه‌درحرکت‌ماه، وتعیین‌خط‌سیرسیارات همت گماشت وبا اجرای رصدهائی بیشمار موفقیت علمی‌بزرگی کسب کرد. پس‌ازتیکوبراهه**شاگرداو کپلر** بکشف‌قوانین‌نجومی توفیق یافت‌پیرروسو قوانین کپلر را باین‌نحو بیان‌میکند :

«قانون‌اول‌بما میآموزد که‌هرسیاره‌بدورخورشیدیك‌مسیر بیضی‌شکلی طی میکند ، قانون دوم ثابت میکنـد که هرقدر سیاره روی این مسیر بخورشیدنزدیکتر باشد حرکت‌آن نیز سریعتراست ، وبالاخره بمددقانون سوم میتوان با در دست داشتن مدت دوران آن فاصله‌اش را از خورشید معین کرد .

نیوتن بامجهز بودن باین قوانین توانست قوانین جاذبه عمومی را کشف کند وباهمین قوانین‌است که منجمان معاصر میتوانند حرکات‌سیارات راپیش‌بینی کنندومسیرآسمانی‌آنهارا ترسیم‌نمایند.»

علاوه‌براین کپلر باتنظیم جداول لگاریتم‌موفق گردید درکارمحاسبه

اعداد تسهیلی بی‌سابقه ایجاد نماید .

گالیله

این‌دانشمند ایتالیائی درسال ۱۵٦٤ در ناحیه پیز متولدشد ودرسال ۱٦٤۲حیات‌پرافتخار وی پایان یافت.پیرروسودرباره‌اوچنین‌مینویسد:

«... روزی که در یکی از مراسم مذهبی کلیسا شرکت کرده بود ملاحظه کرد که دربالای‌سرش چهل‌چراغی درحال نوسان است‌این‌موضوع بسیارعادی بود ولی‌متفکرین بزرك این اختصاص را دارند که هیچ‌مطلبی برای‌آنان بیهوده ونامرئی‌نیست‌وازمسائل ونمودهای بسیار ساده وعادی درسهای بزرك میگیرند، چه‌بسیارند اشخاصیکه حس کرده‌اند بدنشان در آب سبك میشود، یاسیبی از درخت سقوط میکند یا چهل‌چراغی در بالای سرشان به‌تموج درمیآید، اما فقط یك‌ارشمیدس پیدا میشود که ازآن‌اصول «تعادل مایعات» را نتیجه‌میگیرد، تنها یك نیوتن میتواند قانون « جاذبه عمومی» را کشف کند وبالاخره یکنفر گالیله‌است که‌قانون«سقوط‌اجسام» را ازروی‌آن بدست میآورد .

تموج ونوسان چهل‌چراغ کلیسا برای‌دانشجوی جوان منبع‌پربرکتی ازافکار وتخیلات بود، اما این‌افکار مدتهای‌مدید قبل از آنکه جوانه بزند ادامه‌داشتند وفقط درآخرین‌سالهای‌زندگی‌این‌دانشمندبود که میوه‌های‌آن بدست‌آمد، میوه‌هائیکه‌امروزه درخشنده‌ترین‌عناوین‌افتخار گالیله‌محسوب میشوند... گالیله پس‌ازاینکه مقام ثابتی بدست آورد درصددبرآمد که با شدت علیه نفوذ ارسطوبجنگد وثابت کند که هیچگونه مخالفتی با کپرنیك ندارد، مسلما شنوندگان اوسوت کشیدند و هیاهوئی کردند ... اما متقاعد کردن مردمان‌آنزمان کارمشکلی بود، کافی نبود که بایشان بگوئید فلان وفلان اثر دستگاه کپرنیك را ثابت میکند وشما میتوانید این‌آثار را با چشمان خود به‌بینید مطلب مهم‌این بود که دلائل امر را از کتاب مقدس استخراج کنیم ، در این کتاب بود که گالیله باید دلائل خود را جستجو نماید ...»

دوستی گالیله بامقامات مهم وموثر مذهبی مدتها او را ازتعقیب و

مجازات حفظ کرد بالاخره گالیله پس‌ازیکدوره تحقیق و آزمایش دوربین قوی وتوانائی اختراع کرد و بسیر و سیاحت درآسمانها مشغول‌شد و به اکتشافات عجیب وبی‌سابقه‌ای نائل‌آمد« گالیله» ماه را دید که برخلاف نظر ارسطو که‌آنرا کره صاف و صیقلی میدانست تماما پوشیده از کوه و درههائیست که‌نورخورشیدبرجستگیهای‌آنرامشخص‌تر کرده‌است،ستارگان نامرئی بسیار کشف کرد و بخصوص ملاحظه نمود که لکـه متحدالشکل کهکشان تبدیل بگرد وغباری ازستارگان شده ونیزچهار قمر کوچك را دید که بدورسیاره‌مشتری درحرکتند وبالاخره لکه‌های خورشیدراملاحظه کرد... » (۱) پس‌ازآنکه گالیله نتیجه تحقیقات‌خودرا منتشر کرد اهل‌علم‌و متجددین‌خرسند شدندولی کهنه پرستان‌واصحاب‌کلیساخشمناك گردیدندزیرا آنهابهیچوجه برای استدلال‌غیرمذهبی‌احترامی‌قائل‌نبودندجز کتاب‌آسمانی یاتعبیرآن هیچ‌چیزدیگرمخالفین را قانع‌نمیکرد، گالیله پس‌ازآنکه تعرض قطعی‌خودرا علیه‌بطلمیوس اعلام کردواز کپرنیك دفاع‌نمود ازطرف‌کلیسا بروم احضارشد، ولی مقام عظیم علمی او ونفوذ دوستان مؤثرش دردربار کلیسا سبب گردید که بااو مودبانه‌رفتار کنند ، پس‌ازتنظیم‌ادعانامه گالیله را وادار کردند که توبه‌نامه‌زیررا امضاء کند .

«من، گالیله، در هفتادمین سال زندگی درمقابل حضرات‌شما بزانو درآمده ودرحالیکه کتاب‌مقدس را پیش‌چشم دارم و با دستهای خودم‌آنرا لمس‌میکنم توبه مینمایم و اشتباه وسخن خالی‌از حقیقت حرکت زمین را انکار مینمایم، و آنرا منفور و مطرود میدانم .» گزارش‌محاکمه گالیله را ازانظارمخفی کردند تا ابهت‌کلیسا را ازبین نبرد وعفوواغماض بیش‌از اندازهٔ مقامات مذهبی بر سر زبانها نیفتد، زیرا ، واتیکان وظیفه‌های غیر ازاستیلابرافکاروایجادترس ووحشت‌نداشت و نمیتوانست ازشهرتی که در بیرحمی‌ومخالفت باعلم‌بدست آورده‌بآسانی صرفنظر کند ـ گالیله درهفتاد سالگی **علم‌دینامیك** را پایه‌گذاری کردونشان داد که‌چگونه **نیروایجاد حرکت میکندوی** پس از تجارب بسیار باین نتیجه رسید که همه اجسام‌با سرعت متساوی سقوط مینمایند وبمفهوم تعاقب‌و حرکت گلولها نیز توجه کردوثابت‌نمود که‌گلوله درعین‌حال که بوسیله‌نیروی متحرك باروت‌بسمت

۱ ـ ازپیرروسو تاریخ علوم‌ترجمه آقای‌حسن صفاری

جلو میرود درنتیجه‌نیروی ثقل بسمت زمین جذب میشود ـ گالیله در روز هشتم ژانویه ۱۶۴۲ چشم ازجهان فروبست درحالیکه زندگی شیرین و پر افتخاری را سپری کرده‌بود .

تاسیس رصدخانه ـ در دوران‌رشدنهضت‌بورژوازی دولت‌فرانسه برای بدست‌آوردن مستعمرات و ورود وصدور کالاهای مختلف احتیاج بکشتی‌های دریانورد داشت‌و دریانوردان جز بکمك‌ستارگان نمیتوانستند موقعیت خودرا در وسط دریاتعیین نمایند بهمین‌مناسبت از دوران‌صدارت کلبر، دستور داده‌شد که جداولی تهیه‌نمایند که درآن اوضاع سیارات‌در آسمان برای تمام روزهای سال‌معین باشد ، برای اجرای این دستوررصد خانه‌ای مورداحتیاج بود که پس‌ازپنجسال‌آماده‌کار گردید ؛ پس ازفرانسه انگلستان که ازنظر اقتصادی بمسائل دریائی دلبستگی‌داشت درراه‌تاسیس رصدخانه **گرینویچ** قدمهای اساسی برداشت .

متخصصین در مقام تهیه دوربین‌های دقیق برآمدند، در این ایام هنوز ایتالیائیها درساختن‌دوربین نجومی ازهمه استادتر بودند ولی بعدها بتدریج سایرملل برایتالیائیهاسبقت گرفتندچنانچه‌**هویگنس** موفق گردید که‌دوربینی تهیه کند که هفتادمترفاصله کانونی‌آن بود پس‌ازآنکه‌وسائل کارازهرجهت فراهم گردید مطالعات نجومی‌آغازشد، اقمار زحل‌بتدریج کشف‌شد فاصله زمین تاخورشید بطور تقریب‌معین گردید، نقشه ووضع کره ماه بررسی‌شد وسرعت نور موردمطالعه قرارگرفت درایامیکه منجمین فرانسه در رشته نجوم موفقیت‌های بزرگی کسب‌میکردند درگرینویچ شور و هیجانی دیده نمیشد ولی ازآغازقرن‌هجده گرینویچ مقام وموقعیت مهمی‌بدست آورد و منجمین انگلیسی‌بکشفیات مهمی نائل‌آمدند .

پیشرفت در علم جغرافیا

درباره فرو رفتگی قطبین زمین بین اهل علم جدال بزرگی براه‌افتاده بود عده‌ای‌از فیزیك‌دانها معتقد بودند که برخلاف مشهور زمین‌گرد نیست بلکـه طرفین‌آن فرورفتگی دارد، لازم‌بود که راجع‌بصحت و سقم این نظریات که یکبار از طرف نیوتن اعلام‌شده بود تحقیقات عملی‌صورت‌گیرد ، یکی از جغرافی‌دانان درسال ۱۷۳۵ گفت : « ازاین‌بحثی که شما پیش کشیده‌اید

نتیجه‌ای حاصل نمیشود بنظرمن ساده‌ترین‌راه برای تعیین‌اینکه طول قوس یکدرجه نصف‌النهار در استوا طویل‌تر است یادرقطب ، اینستکه برویم و این طول را در محل اندازه بگیریم ، لوئی پانزدهم گفت این نظر صحیح است و وزیر دریاداری من وسائل و مخارج این مسافرت‌را تهیه میکند .»

اینکار صورت عمل‌گرفت وعده‌ای از دانشمندان تحت ریاست **موررتوئی** **Maurertouis** دراین راه پرخطر ودشواز قدم‌گذاردند وپس‌ازتحمل مشقات، قوسی‌را که تقریباً مساوی پنجاه و هفت دقیقه بوداندازه‌گرفتند و طول قوس یکدرجه نصف‌النهار را مساوی صد ویازده هزار ونهصد متر بدست آوردند و باینطریق مسئله فرورفتگی قطبی کره زمین‌مکشوف و ثابت گردید.

مسافرت های نجومی

بعدازآنکه شکل کره‌زمین معین‌شددرصددبرآمدند که زمین را وزن کنند اینکار سرانجام بهمت **کاون دیش** صورت گرفت وی برای کشف این‌حقیقت از آزمایشگاه خودخارج‌نشد وبرای انجام‌مقصود بمحاسبه‌پرداخت وباین‌نتیجه رسید که یك‌مترمکعب از کره‌زمین ۵۴۸۰ کیلوگرم وزن‌دارد وازاین‌راه وزن زمین رامعلوم کرد وعددی که امروز مورد قبول‌است باعددی که او بدست‌آورده بود زیاد فرق ندارد.

فاصله زمین‌ازماه

پس از آنکه وزن زمین معلوم شد تصمیم گرفتند فاصله زمین‌را تا ماه تعیین کنند ، برای انجام این نقشه مردمصمم‌وپرکاری‌موسوم به‌**لاکای**واردمیدان‌شد وی‌گفت برای‌انجام مقصود باید مثلثی ایجاد کرد که رأس‌آن کره ماه باشد هرگاه من بتوانم طول قاعده وزوایای طرفی‌آنرا اندازه‌بگیریم حل مسئله اشکالی نخواهد داشت، اوپس‌از دقت و مطالعه کافی شعاع زمین را بعنوان قاعده انتخاب کرد سپس بااعزام دونفر که یکی در**برلین** ودیگری در دماغه **امیدنیك** قرار داشتند محاسبه خود را اجرا کرد و فاصله زمین از ماه را بمیزان (۳۸۴۰۰۰) هزار کیلومتر معین کرد سپس‌باپشتکارعجیبی موقعیت پیش‌از ده‌هزار ستاره را تعیین نمود همین‌کارهای خسته کننده درچهل ونه‌سالگی ویرا بآغوش خاك‌فرستاد!- کوشش دامنه‌دار لاکای جنبشی پدید آورد و

سبب گردید که دانشمندان درصدد برآیند که فاصله زمین‌تاخورشید را نیز تعیین نمایند،

هرشل باعماق آسمانها نفوذ میکند

برای کشف اسرارآسمانها هرشل‌باشوق بی‌نظیری مشغول‌کارشد وازخواهر و برادر خویش درساختن دوربینهای نجومی استمداد جست ، خانه اوبصورت یك کارخانه ساختمان دوربینهای مختلف درآمد و سرانجام تلسکپی ساخت که وزن‌آن هزار کیلوگرم، فاصله‌کانونی‌آن ۳۹ پا وقطرآئینه آن ۱۴۷ سانتیمتر بود وی پس‌از مطالعه دراجرام سماوی بکشف اورانوس‌توفیق یافت وثابت کرد که برخلاف‌عقیده‌پیشینیان‌دستگاه شمسی‌محدود بزحل‌نیست، علاوه‌براین گفت :

«خورشید درآسمان‌ثابت‌نیست بلکه وضع‌خودرا تغییرمیدهد وتمام ملتزمین‌رکاب یعنی سیارات را نیزهمراه میبرد، دوران حلقه‌زحل راثابت کرد، مدت‌آنرا معین‌نمود وفهرستی ازدوهزاروپانصد سحابی تشکیل‌داد. وی‌اعلام‌داشت که این سحابی ها مجموعه‌ای از ستارگان و توده‌ای از گاز هستند، بالاخره راجع بشکل کهکشان مطالعه نمود وچنین نتیجه گرفت که تمام‌ستارگان مرئی متعلق باین‌توده‌عظیم میباشند... هرشب که هوا صاف و خوب بود اووقت خود را باندازه‌گیری و مساحی آسمان میگذرانید و فهرستی از دارائی وذخائرآسمانی تشکیل‌میداد وساعتهای‌متوالی درپشت عدسی چشمی دوربین می‌ایستاد وستارگان‌را بتدریج وارد میدان دوربین خودمیکرد ونتایج حاصل‌را برای خواهرش کارولین میگفت و اوآنها را یادداشت مینمود آفرین ای کارولین شجاع و باوفا ! غالب اوقات مرکب درداخل دوات یخ‌میبست اماچه‌باید کرد سردترین شب‌های زمستان معمولا صاف ترین شب‌هائی‌است که برای‌مشاهده‌سحابی‌ها مناسب‌است.

« ازپیرروسو ...»

اکتشافات‌جغرافیائی

ترقیات علوم‌تجربی، پیشرفتهای‌سریعی که دررشته ریاضیات حاصل شده بود ، کشفیاتیکه بیاری علم نجوم درآسمان نصیب‌بشر گردید وبالاخره عادت بتجربه و اعتماد بآنالیز

کمك موثری با کتشـافات جغرافیائی نمود ، پیشرفت علوم‌دقیقه، معرفت بچگونگی بادها و جریانات دریائی ، انتشار تقویم‌های دریائی و نجومی سبب گردید کشتی‌ها با اطمینان بیشتری دردریا حرکت نمایند، درنتیجه تجارت نظم بیشتری‌پیدا کرد ومسافرتهای اکتشافی و تلاشهای استعماری بیش‌از پیش موردتوجه واقع‌شد.

درقرن شانزده و هفده غیراز علل نامبرده دوعامل اساسی دیگر محرك اروپائیان با کتشافات جغرافیائی گردید یکی‌آنکه راههای مسافرت بآسیای‌شرقی‌وهندوستان‌دردست پرتقالیهاواسپانیولیهابودودو کشور نامبرده بسایرممالك‌اجازه‌نمیدادند که ازآن دو راه عبور ومسافرت نمایند، بهمین علت‌مسافرین وبازرگانانیکه تشنهٔ **طلا** ومنابع گوناگون طبیعی‌هندوستان وسایرممالك آسیائی‌بودند برآن‌شدند که ازشمال اروپا ویا امریکاراهی پیدا کنند وخودرا بذخایر متنوع آسیا نزدیك نمایند، بهمین‌علت‌مسافرین وسیاحان‌زیادی‌ازممالك‌هلند، فرانسه وانگلستان‌بکمك‌دولت‌وسرمایه‌داران سودطلب عازم مسافرت واکتشافات جغرافیائی گردیدند، موضوع‌دیگریکه محرك‌مکتشفین‌اروپا باین‌سفرهای‌دوردرازشداین‌بود که آنها گمان‌میکردند نیمکره جنوبی‌سرزمین وسیعی است، برای دست‌یافتن باین سرزمین‌خیالی نیز عده‌ای راه سفر پیش گرفتند- در نتیجه مسافرتهای ملاحان و سیاحان انگلیسی وهلندی بتدریج جزایرشمالی سوئد ونروژ و دریای کاراوجزایر شمالی سیبری کشف شد وتاهفتاد وهشت‌درجه عرض‌شمالی پیش‌رفتند - در قرن۱۶ عده‌ای ازملاحان‌انگلیسی‌راه‌آمریکاپیش گرفتندوازحدود گروئنلند گذشتندو برای کشف معبرشمالی غربی رنجها بردند وسرانجام‌خلیج‌هودسن را کشف کردند ودراواخرقرن ۱۶عده‌ای ازسیاحان انگلیسی وهلندی‌بقصد غارت وچپاول کشتیهای اسپانیولی مسافرت کردند و درطی‌این سفر شیلی پرو و کالیفرنیا را غارت کردند وخود را بجزایر ملوك و جنوب افریقـا رسانیدند . ملاحان هلند برای کشف دریاهای جنوبی بمسافرت پرداختند و بالاخره بقسمت پائین ارض‌النار دماغه **هرن**رسیدند ، عده‌ای دیگر از ملاحان هلندی ازجزایر سندگذشته و بسواحل استرالیا رسیدند و نواحی شمال وشمال‌شرقی استرالیاوجزیره تاسمانی برایشان معلوم گردید .

درآغازقرن۱۷عده‌ای ازسیاحان روسیه بکشف نواحی‌مختلف سیبریه همت گماشتند وبالاخره سیاحان انگلیسی وفرانسوی برای کشف مناطق مختلف‌آمریکا صرف وقت کردند وپس‌ازچندی بهمت‌آنان حدود رودخانه می‌سی‌سی‌پی وخلیج مکزیك وحدود شهر کبك معلوم‌گردید - ازقرن۱۸ تمایلات‌استعمارطلبی اروپائیان‌وسعت گرفت وحدود دانشهای‌بشری دررشته علوم طبیعی ونجوم وریاضی بالارفت این موفقیتها بسرعت کار سیاحـان کمك کرد .

عده‌ای ازمکتشفین ودانشمندان فرانسوی برای‌تعیین یکدرجه قوس نصف‌النهار درنزدیك خط‌استوا حرکت کردند وفکرمسافرت دوردنیاقوت گرفت وعده‌ای نظیر کوك ملاح‌انگلیسی باین‌قصد راه سفرپیش گرفتند ، کوك در سال ۱۷۶۸ از طرف دولت انگلستان برای رصد ستاره زهره هنگام عبورآن ازقرص‌آفتاب در جزیره تاهیتی حرکت نمود، پس‌ازانجام این‌ماموریت ازجزیره تاهیتی بجنوب غربی متوجه‌شد وازسواحل‌زلندجدید بجنوب استرالیا رفت وبسیاری از قسمتهای ساحلی آن جزیره را سیاحت کرد وسپس‌از دماغه امیدواری گذشت وتا۶۷ درجه عرض‌جنوبی پیش‌رفت وثابت نمود که قاره بزرك جنوبی که جغرافی‌دانان قدیم ازآن سخن گفته بودند وجودخارجی‌ندارد . ازاواخر قرن۱۸ مسافرت درداخل افریقا آغاز گردید ومخصوصا سیاحان انگلیسی ناحیه حبشه، سرچشمه‌نیل علیا ، وضع رودهاومساحت‌آن سرزمین را موردبازرسی وتحقیق قراردادند- عده‌ای‌از ملاحان وسیاحانیکه برای اکتشافات جغرافیائی و یابمنظور غارتگری راه سفرپیش گرفتند درطی راهها بعلل مختلف جان‌خود را ازدست دادند که ازآنجمله **کوك** سیاح نامی‌انگلیس‌را که درجزیره **ساندویچ** بدست وحشیان کشته‌شده ذکرمیکنم .

ترقی علوم ریاضی

مسابقه های علمی

تاقرن ۱۶ حدود اطـلاعات ریاضی از آنچه قدما میدانستند تجاوزنمیکرد، یکی ازوسائلی که درآن ایام برای کشف‌مسائل‌مهم‌علمی وریاضی‌بکارمیرفت،

تشکیل مسابقه‌های علمی بود، اعلام این جلسات بوسیله جارچیها ومامورین مخصوص صورت میگرفت وهمواره اینطور شروع میشد :

« اشراف، بزرگان، متوسطین، فرومایگان دانسته و آگاه باشید...» مردم باشور وشعف ازاین مسابقه‌ها استقبال میکردند، همانطور که امروز ازیك مسابقه بین‌المللی بوکس یافوتبال استقبال میشود.. ازخیلی پیش راه‌حل معادلات درجه اول ودرجه دوم بدست آمده بود، دراین ایام شخصی بنام «فیوری» بادعوت مردم بمسابقه ۳۰ مسئله ریاضی رامطرح کرد، ومبلغی دریکی از معاضر بودیعه گذاشت ، تاهر کس تا ۳۰ یا ۴۰ روز مسائل بیشتری را حل کندوجه مزبور متعلق باو باشد، دراین مسابقه شخص گمنامی بنام نیکولا تار تاگلیا Nicolas . Tartaglia شرکت جست ودرظرف دوساعت تمام مسائل را حل کرد بعضی ازرقیبان او ازشدت تعجب بحال ضعف افتادند و برخی دیگر بطرف اوحمله کرده ازاو پرسیدند چه کردی؟ چطور از عهده برآمدی؟ راه‌حل را بما نیزیادبده.. رازموفقیت اودراین بود که ازراه حل عمومی معادلات سه مجهولی باخبر بود .

غیرازاو گاردان Gardan نیزدرحل معادلات درجه سوم تحقیقات جالبی کردومسائل تازه‌ای را کشف نمود، به‌این ترتیب درنیمه اول قرن ۱۶ درایتالیا علوم ریاضی پیشرفتهای مهمی حاصل کرد وازحدود معارف قدما خارج شد ولی نباید فراموش کرد که در قرن ۱۶ هنوز بازار **طالع بینی** وپیش بینی وقایع رواجی تمام‌داشت .

کلیه پادشاهان وامرای محلی عده‌ای رمال ومنجم دورخود داشتند ازجمله گاردان ریاضی دان عصر وقتی کمرش زیر بار قرض خم شد محلی برای طالع بینی انتخاب کرد و بکمك این شغل گلیم خود را از آب بیرون کشید ویت Viéte دانشمند فرانسوی متولد درسال ۱۵۳۰ برای علم جبر علائم اختصاری وضع کرد و بکشف معادله درجهٔ چهارم و پنجم توفیق یافت .

علوم ریاضی درآغاز قرن ۱۷ موفقیتهای تازه‌ای کسب کرد فرما Fermat درسال ۱۶۳۷ کتابی راجع به (مکانهای مسطح ومجسم) انتشار داد و درآن مسائل اصلی هندسه تحلیلی را توضیح داد وتوانست خطوط

مماسی بربسیاری از منحنیات را بدست آورد وطول این منحنیها را حساب کند و مساحت آنهارا معین نماید (باید یادآوری کنیم که «مماس» خط راستی است که با منحنی مفروض جز یك نقطه مشترك نداشته باشد مثل ریلهای راه آهن و خطوط واگن که با یکدیگر مماسند) غیرازفرماسایر دانشمندان ریاضی قرن ۱۷ تتبعات گرانبهائی در رشته‌های مختلف علوم ریاضی بعمل آوردند که بزرگترین آنها **بلز پاسکال** Blaise Pascal ریاضی‌دان فرانسوی است پدر پاسکال بزودی به استعداد وقابلیت خارق العاده فرزند خود پی برد ولی باطنا علاقه‌داشت که اوبجای مطالعات علمی در رشته ادبیات صرف وقت کندولی پاسکال راه خودرا می‌پیمود ، یك‌روز پدر پاسکال سرزده وارد اطاق او شدو او را درحال مطالعه و تفکردید از او پرسید چه میکنی ؟ پاسکال جواب داد « من میخواهم ثابت کنم که مجموع زوایای داخلی هر مثلث مساوی بادوزاویه قائمه است» پدردریافت که فرزندش بدون اینکه هندسه خوانده باشد بسیاری از احکام ۳۳ قضیه اولیه اقلیدس را خود بخود کشف کرده از شدت تاثر بدون اینکه سخنی برزبان آورد بسراغ یکی ازدوستان دانشمندخود رفت ودرحالیکه اشك شوق ازدیده میریخت فریاد کشید «به‌بینید فرزند من چه کرده است وی با وجود مراقبت‌های شدید من ، از نو ریاضیات رااختراع نموده‌است .»

پاسکال در ۱۶ سالگی کتابی درباره مقاطع مخروطی نوشت در ۱۸ سالگی برای آنکه از رنج پدرخود که رئیس مالیه بودبکاهد **ماشین چاپ** رااختراع کرد و اهل محاسبه را ازقلم وکاغذ و جمع و تفریق بی‌نیاز نمود و در پایان عمر چرخ دستی خاك کش را بوجود آورد و طرحی برای تهیه وسائل نقلیه‌شهری تنظیم نمودپاسکال در سالهای آخر عمردرنتیجهٔ ضعف‌مزاج و بیخوابی مزمن ودردهای جان‌فرسای دیگر از وادی علم وتجربه بعالم عرفان و رهبانیت مسیحی روی آورد ومجذوب کتاب مقدس و ادعیه واوراد گردید .

درهمین ایام **توریچلی** Toşriceli نشان‌داد که از روی تغییر ارتفاع جیوه میتوان فشارجورا نشان‌داد این کشف تقریبا اختراع **میزان الهوا** بود بکمك آن‌عملادیدند که‌ارتفاع‌جیوه میزان‌الهوادرنقاط مرتفع کم و در مناطق پست که فشار هوا بیشتر است افزایش می‌یابد به‌این ترتیب از

اواسط قرن ۱۷ عالم فرهنك بشری‌ازجهات مختلف با موفقیتهای تازه‌ای روبرو شدهاروی جریان‌خون‌را کشف کرد کپلرقوانین حرکت‌سیارات‌را بدست‌آورددکارت‌قواعدی برای روش علمی معین‌نمود ، ریاضی‌دانان بزرك جهش فوق‌العاده‌بریاضیات دادند وگالیله‌با مطالعه در اجرام‌سماوی به کشفیات عجیبی نائل آمد .

اسکولاستیك پس از قرنها مقاومت لجوجانه ، با شکست قطعی مواجه میشود

نتیجه تتبعات دامنه‌دارعلما و محققین، فتح‌وغلبه قطعی روش‌تجربی بر روش ارسطوئی بود ، اسلوب ارسطو و روش اسکولاستیك در زیر فشار اکتشافات امثال گالیله بکلی‌ازپای درآمد ، کم کم دانشگاهها روش قدیم را ترك میکردند وپیروان افکار دکارت که عقل و منطق رامقدم بر متون قدیم میدانستند بیشتر میشدند ماریوت از دانشمندان روحانی این دوره چنین مینویسد : **غالبایك تجربه یکساعتی بیش از چندین‌سال استدلال بما چیز می‌آموزد** ،وچون درفیزیك دلایلی‌غیر از آنچه که متکی برتجارب قطعی‌است وجود ندارد ... لازم‌نیست که‌درصدد تهیه‌وسایل دیگر برای‌اثبات‌حقیقت‌برآئیم» ، سپس‌پیررو‌سومیگویدوقتی که‌یك کشیش دعاخوان چنین‌مطلبی را میگوید نشانه آنستکه انقلاب قرن دکارت بنتیجه قطعی رسیده‌است ،کلیسیا حس کرد که دیگر نمیتوان جلو این جریان را گرفت یکی دیگر از دانشمندان اینعصر گفت «... **بنظرمن این نشانه نهایت ضعف و نادانی‌است که ما حقایق‌مسلم و بدیهی رامحترم نشماریم‌و عقایدی راکه‌سابقا داشته‌ایم با اصرار و لجاج‌محفوظ داریم**» وی درجای دیگر میگوید«... چیزی که سکون زمین‌را ثابت میکند فرمان کلیسیای روم نیست زیرا که اگر ما دلایل قطعی در دست داشته باشیم که‌زمین‌درحال‌حرکت‌است‌فرمان کلیسیا آنرا‌ازحرکت‌باز نخواهد داشت وهمه مردم نیز همراه آن دوران‌خواهند کرد .»

با اینه کم کم جویبار باریك علوم تجربی و منطق صورت شط قوی وپر قوتی‌را پیدا کرد چنانکه هیچ چیز در مقابل آن تاب مقاومت نداشت - مبلغان‌و توده‌های‌روم‌ارزش‌رسمی علوم قدیمی راحفظ‌میکرد وعقیده گالیله

را «رسما» جزو کفر و الحاد محسوب میداشت اما هیچکدام اینها مانع آن نبود که حتی منجمین روحانی که درظاهر حق را بجانب دیوان‌تفتیش عقاید میدادند ، درخفا و هنگامیکه خود ایشان بکار جستجو و اکتشاف میپرداختنددستگاه کوپرنیك‌راقبول کنند . خلاصه عقل برخرافات‌غلبه کرد و حقیقت در مقابل سنن و احکام قدیم فاتح شد .

لایب نیتز

از فلاسفه و دانشمندان جامع‌قرن ۱۷ بشمارمیرود وی در رشته ریاضیات و (انالیز عناصر بینهایت کوچك)نیز تحقیقات جالبی کرده‌است‌او«اگر میخواست کمیتی مثلاحرارت را مورد مطالعه قرار دهد که از مقدارمعینی تا مقدار دیگر تغییر مینمود چنین تصورمیکرد که‌این تغییرات‌از مجموع بی‌نهایت تغییرات کوچك تغییر یافته است ، وی‌این تغییرات جزئی‌را دیفرانسیل‌و مجموع آنهارا انتگرال مینامید ... همانطور که یك دره بیمقدار شن درمقابل کره زمین بینهایت کوچك‌است وجودزمین نیز درمقابل‌عظمت جهان بینهایت کوچك محسوب میشود ، وی نیز چنین‌تصور کرد که بعضی از اجزاء بینهایت کوچك در مقابل بینهایت کوچکهای دیگر حقیر و ناچیزند ... ورود آنالیز عناصر بینهایت کوچك در قلمرو علوم ، مانند هجوم طوفان و یا موج غیر قابل مقاومتی بود که بکلی دانش ریاضی را زیرورو کرد و بآن صورت‌جدیدی بخشید .

درسال ۱۷۲۹ یکی از اطفال اعجوبه جهان بنام الکسی‌کلرو Clairaut مانند پاسکال‌در۱۶سالگی کتابی بنام «منحنیات دوانحنائی» انتشار داد درنتیجه این نبوغ آکادمی‌علوم مقررات خودرا نقض کرد و او را بعضویت خود پذیرفت وی‌بعدها درباره انالیز عناصر بی‌نهایت کوچك و درمورد مسائل نجومی نیز تتبعات گرانبهائی کرد .

پیشرفت در علوم طبیعی

علم شیمی

روش دکارت واسلوب‌تحقیق‌او‌تدریج‌در‌تمام رشته‌های علوم بسط‌وتوسعه‌یافت .

چنانکه گفتیم دکارت مانند غزالی محقق ودانشمند معروف ایران، برای پی‌بردن بماهیت نمودهای طبیعی وکشف حقیقت جهان، درکلیه مسائل وقضایای عالم شک و تردید نمود و ذهن خود را ازکلیه قضایای قبلی خالی نمود، تمام سنن وامور مسلم را قابل تردید خواند، وبعقل ومنطق اجازه و اختیار کامل داد که برای کسب اطمینان، علم را ازنو آغازکند. بر پایه این اسلوب دکارت نخست از خود پرسید، آیا من وجود دارم؟

بلی من وجود دارم زیرا فکر میکنم، دکارت این حقیقت مسلم را مبنا قرار داد وحقایق دیگری برآن افزود، روش دکارت درحقیقت اعلام جنگ به اسلوب فرسوده اسکولاستیك بود که مبنای آن بر تعبد وتقلید قرار داشت، روش دکارت به پیشقدمان علوم طبیعی نیز اجازه داد که باخیال فارغ بتحقیق و مطالعه مشغول شوند.

علم شیمی تا قرن ۱۷ مجموعه‌ای از افسانه‌ها و قواعد تجربی و دستورهای سحرآمیز بود، درسال ۱۶۷۵ یکنفر فرانسوی بنام لمری Lemery کتابی بنام دورهٔ شیمی منتشر ساخت، دراین کتاب نویسنده برای اولین‌بار رموز کیمیاگری وتعالیم سری آن و اوراد و ادعیه‌ای که از مصر وارد شده بود، واسراری که خاص متخصصین زمان بود بازبانی ساده بیان نمود، کتاب او مانند چراغی شخص بی‌اطلاع را به اسرار ورموز کیمیاگری هدایت میکرد.

دراین کتاب بسیاری ازعقاید گذشتگان منعکس بود، ازجمله درجواب این سوال که چرا ترشی‌ها دارای طعم سوزانی میباشند، جواب میداد: زیرا از ذراتی ساخته شده‌اند که نوك آنها تیز است

بچه جهت از اختلاط آنها با قلیائیات رسوب حاصل میشود؟ زیرا نوك تیز ذرات آنها وارد در ذرات متخلخل قلیائیات میشود، چرا جیوه بصورت مایع است. زیرا ذرات آن گرد و کروی است

علم شیمی ازپرتو تعلیمات وروش دکارتی درراه جدید که مبتنی بر تجربه وحکومت عقل ومنطق بود قدم گذاشت و به افسانه‌ها وافکار ساحرانه و مذهبی قدیم پایان بخشید، خواب وخیالهای عارفانه را تحقیر نمود وبمردم آموخت که در کلیه تعلیمات گذشتگان بدیدهٔ تردید بنگرند وجز به تجربه

وعقل بهیچ چیز اعتماد نکنند روش دکارت بمردم فهماند که طبیعت و تغییر وتبدیلات شیمیائی مولود قوانین عجیب وغریب یا نتیجه قوای ماوراءالطبیعه نیست بلکه برسراسر طبیعت ونمودهای آن قواعد مکانیکی معینی فرمانروائی وحکومت دارد.

روش دکارت (علم زیست‌شناسی) را نیز روحی تازه بخشید یکی ازاطبای عالیقدر فرانسه بنام لامتری Lamettrie ۱۷۵۱ ـ ۱۷۰۹ چون در کتاب خود ازروش دکارت تبعیت کرده ونتایج مادی را که وی درمورد حیوان بکار برده بود درماشین بدن انسان نیز تعمیم داده بود کتابش رادرشمار کتب ضاله محسوب داشتند و مندرجات آن را پراز کفر و الحاد خواندند و در سال ۱۷۴۸ درآتش سوزاندند باتمام این تشبثات وتحریکاتی که علیه دانش پیشرو بعمل میآمد روز بروز احترام عمومی بمقام و منزلت علم فزونی میگرفت

کم کم فراگرفتن علم وتوجه بمسائل علمی به اصطلاح «مد» شده بود، مردم تنها به ادبیات و فلسفه توجه نداشتند بلکه بمسائل علمی نیز اظهار علاقه میکردند درسالنها و مجالس مهمانی زنان و مردان متجدد ضمن بذله گوئیها گاه وبیگاه از اکتشافات دکارت ونیوتون نیز اظهار اطلاع میکردند منتها بگفته پیرروسو «البته خودتان حدس میزنید که اکتشافات علمی از اطاق کار دانشمندان تا مجالس مردمسان بذله گو وخوش محضر چقدر تغییر قیافه میدادو بچه حال زاری درمیآمد، هنوز ریشه عقاید وافکار خرافی خشك نشده بود و با وجودهمه تاثیرو نفوذ دکارت، هنوزعده‌ای در باره سکی که حرف میزند، سوسماری که نگاه کردن به آن موجب مرگ میشود وچشمه‌ای که درتماس بایك زن ناپاك خشك میشود گفتگو میکردند وحتی روزنامه دانشمندان باکی نداشت ازاینکه درباره گل سرخی که بر درخت بید روئیدهٔ بود مقاله‌ای بنویسد و یا از درختی که خود بخود محل خویش را تغییر میداد گفتگو نماید هنوزعده‌ای از مردم گمان میکردند که خدا تمام جهان وموجودات آن را برای این آفریده که مورد استفاده انسان قرار گیرد باتمام این احوال علم مقام و موقعیت خود را بهمه نشان داده بود بتدریج مطبوعات علمی ظهور میکردند درفرانسه روزنامه (گازت دو فرانس) که درهفته‌ای یکبار انتشار مییافت ضمن پخش اخبار سیاسی و

اداری گزارش کنفرانسهای علمی‌را نیز منعکس‌مینمود استقبال مردم‌وتوجه دولت فرانسه وشخص کولبر Colbert بمسائل‌علمی سبب شد که اولین شماره روزنامهٔ‌دانشمندان درپنجم ژانویه ۱۶۶۵ انتشار یابد دراین روزنامه درباره ادبیات ومسائل علمی مطالبی منتشر میگردید وگاه درباره کتب جدید انتقاداتی درج‌میشد توجه مردم‌بمسائل علمی و اجتماعی سبب گردید که شمارهٔ مطبوعات درایتالیا،سوئیس‌وهلند فزونی یابد - درمدت قریب یکقرن زبان فرانسه مانند زبان لاتین زبان علمی بین‌المللی بود و مجلات اروپای مرکزی به این‌زبان نوشته‌میشد .

از قرن۱۵ ببعد تنها تجدد هنری‌و ادبی‌آغاز نشد بلکه ذوق تحقیق درباره آثار طبیعت نزد مردم زمان بیدار گردید خانواده های متوسط و اشرافی‌فرانسه غالبا درخانه‌های خود یك اطاق‌عجایب تشکیل داده‌بودند ونمونه‌هائی ازنباتات خشك‌شده ونعش حیوانات درآن جاداده بودند .

مردم تازه فهمیده‌بودند که ممکن‌است جسدحیوانات‌را درشیشه‌های الکل محفوظ نگاهداشت از اواخر قرن ۱۶ باغ وحشهای عدیده دراروپا تاسیس شده‌و مردم‌با مشاهده حیوانات‌و نباتات جدید غرق‌حیرت میشدند.

پیدایش آکادمی

موفقیتهای‌بزرك‌علم‌ومبارزه‌ای که فرهنك‌جدید‌با سنن کهنه وپوسیدهٔ‌قرون‌وسطی داشت‌سبب گردید که بورژوازی جوان اروپا برای صاف کردن راه‌خود بیاری علم برخیزد بهمین مناسبت‌درسال ۱۶۶۳ کولبر وزیر لوئی۱۴ برآن‌شد که از علماو دانشمندان جهان با اعطای جوائز تشکر نماید و ازاین راه به‌پیشرفت‌علم کمك کند و مجدوعظمت فرانسه رادر نظر جهانیان بالابرد این‌اقدام‌کلبر نتیجه خوبی‌داد ومحققین همینکه دیدند که‌دانش آنها مورد احترام‌عمومی است بیش از پیش در راه مقصود کوشیدند و بالاخره کلبر تصمیم گرفت که آکادمی علوم را تاسیس نمایدولی برای اینکار مدارس ودانشگاهها مناسب نبودند زیرا هنوز این موسسات علمی (پس‌ازیکربع‌قرن) حاضر نبودند ازروش دکارت پیروی کنند و کهنه‌پرستی‌را بدور اندازند، بهمین جهت کلبر تصمیم گرفت مستقیما بدانشمندان‌رجوع کند وازآنان برای تشکیل جامعه‌های‌علمی استمداد جوید - پس ازچندی‌آکادمی‌ها و مجامع‌علمی‌در

انگلستان وپروس وایتالیا نیز بوجودآمد و بتدریج دامنه موسسات‌علمی وسعت یافت .

نقص روش دکارت- نقص‌اسلوب‌دکارت‌این بود که بیشتر بعقل‌سلیم‌و منطق‌اعتمادمیکرد و به‌تجربه‌ومشاهده چنانکه باید توجه‌نداشت‌باوجوداین نقص‌بزرك عده‌ای در(دکارتی‌بودن) و پیروی ازروش او افراط میکردند دانش‌فرانسوی که نسبت‌بعلوم زمان یکقرن‌تمام عقب‌مانده‌بود و تجربه و مشاهده‌را طبق‌تعلیمات‌دکارت‌تقریبا نفی‌میکرد دروضع‌نامناسبی‌قرارداشت بخصوص که‌دراین‌ایام‌هنوز بازارکلیسیا رواج‌داشت‌و کسانی‌را که کاتولیك نبودند برای‌همیشه ازورود بجهان علم ممنوع کرده‌بودند .

نیوتن

درایامیکه کشورهای کاتولیك تحت‌تاثیر تعصبات مذهبی‌قادر نبودند پرده‌ازروی‌اسرارجهان‌بردارند در کشورهای پرتستان تتبعات علمی بدون مانع صورت میگرفت نیوتن دانشمند عالیمقدار انگلیسی (تولد درسال۱۶۴۳) از کسانی‌است که در محیط آزاد انگلستان به‌تحقیقات‌علمی ادامه میداد .

پیررو سودرباره‌نیوتن‌چنین‌مینویسد«هیچ‌انسانی‌نیست که‌بتواناثراورا ازلحاظ عظمت همتای کتاب(اصول)او دانست‌این شاهکاربزرك برای‌اولین بار رازبزرك طبیعت را بانسان‌شناساند ومانندیك نورافکن قوی ،هادی‌و راهنمای انسان بسوی میکانیسمی شد که موجب حرکت‌تمام اختران فلکی میباشد... **لاپلاس** درحق‌وی چنین‌اظهارداشته‌است«این کتاب‌تا ابد همچون بنای معظمی‌عمق دانش نابغه بزرگی‌را که کاشف بزرگترین‌قوانین طبیعت بوده‌است بجهانیان مدلل خواهد داشت »... و بالاخره ولتر بزرگترین ستایندگان او چنین نوشته است . «ای رازدار آسمانها وای جوهر ابدی راست بگو، نسبت به نیوتن بزرك حسادت نمیورزی ؟» نیوتن پس از یك سلسله مطالعات دقیق علمی درسال ۱۶۸۷ بزرگترین شاهکار خود یعنی کتاب«اصول‌ریاضی فلسفه‌طبیعی»را منتشر کرد دراین کتاب‌نیوتن ،بوسیله جاذبه‌عمومی،قوانین کپلر ، جزرومددریاها، اغتشاشات‌حرکات‌سیارات حل وتوجیه شده‌بود ؛علاوه‌براین‌نیوتن دراین کتاب وسیله‌ای برای‌محاسبه‌فرو رفتگی قطبین‌زمین ووزن‌کره، ماه‌بدست‌داده است .

نیوتن غیراز کشف قانون جاذبهٔ‌عمومی دررشته ریاضیات و کشف

حساب‌انتگرال نیز موفقیتهای بزرگی کسب کرد که ذکر یکایک آنها از حوصله این کتاب خارج است .

پیرروسومیگوید کمتر کسی‌است که‌ازداستان‌سیبی که‌درمقابل‌نیوتون از درخت ساقط‌شد وفکر جاذبه‌عمومی را بدوالهام کرد مطلع نباشد ولی بعضی‌ها حدوث چنین واقعه‌ای‌را افسانه‌ای بیش‌نمیدانند ومعتقدند که شخص متملق و سمجی به نیوتون رجوع و سؤال کرد که چگونه توانسته است قانون‌جاذبه عمومی‌را کشف کند، نیوتون‌چون‌دید که بایک‌مغز کودکانه‌سر و کاردارد برای‌آنکه خودرا ازدست‌اوخلاص کند گفت سیبی ازدرخت‌ساقط شد ووی را متوجه‌قانون‌جاذبهٔ زمین‌نمود .

درباره ماهیت نور تحقیق میشود

معمای نور از روزگارقدیم توجه محققین رابخود جلب کرد ، اقلیدس، ارشمیدس، دکارت وبالاخره دراین ایام‌هویگنس ، نیوتن و غیره درباره‌آن تئوریها و نظریاتی ابراز کردند .

نیوتن بتحقیقات دقیق مشغول‌شد، وی پس‌ازآنکه دسته‌ای از اشعه را ازمنشوری عبورداد موفق‌شد تصویررنگین یاطیف‌آن را بدست آورد ومعلوم‌نمود که نورسفیدتمام انوار مختلف را دربردارد وبرای اثبات‌نظر خود اشعه رنگین مختلف را باهم‌مخلوط کرد و از مجموع‌آن نور سفید بدست‌آورد، نیوتن درباره نورچنین‌میگفت« نور از ذرات کوچکی‌تشکیل شده است که‌ازمنبع‌نورانی خارج‌شده وباسرعت۳۰۰هزار کیلومتردرثانیه حرکت‌میکنند»

پیروان نیوتن‌علیه هواخواهان دکارت قیام میکنند

وضع دانش‌بشری را پیرروسو به‌این نحو توصیف میکند «چقدر دراین نیمه‌قرن ۱۸ علم جالب وزیبا بود، ازآن زمان که دکارت درهای طلائی رابروی آن گشود وابرهای افکارغریب‌را که حجاب حقیقت شده بودند از روی‌آنها کنارزدوهوای خالص منطق را وارد درآن‌نمود، درعین‌حال که کنجکاوان‌طبیعت باحرص وحرارات روی‌تمام جاده‌های‌معرفت بحرکت درآمدند، پادشاهان و وزرا نیز بانهایت علاقمندی‌گوش خود را تیز کرده مباحثات‌آنها را می‌شنیدند ودر کیسه‌های خودرا با کمال‌سخاوت بروی‌آنها گشوده بودند، آکادمیها یادداشتی روی یادداشت دیگر منتشر

میکردند ومسابقه پشت‌سر مسابقه‌دیگرترتیب میدادند وجایزه‌ای‌پشت‌جایزه دیگر ، عطا مینمودند . از یک سوتاسوی دیگر اروپا درباره یک نکته ازفیزیک بحث و گفتگو دربین بود، بمحض‌اینکه یکی از مریدان‌لیب‌نیتز موفق‌میشد که‌طبقه‌جدیدی ازمعادلات دیفرانسیل‌راحل کند تمام‌ریاضی‌دانان وشاگردان ومریدان‌آنها غریوشادی ازدل‌برمیکشیدند ... این‌زمان‌همان عهدمردانی‌ازقبیل ولتر...ومنتسکیو بود...»

دکارت چنانکه اشاره شد دشمن سرسخت اسکولاستیک و قوای ماوراءالطبیعه‌وهواخواه جدی منطق واستدلال بود، لیکن بمسائل‌تجربی توجه‌چندانی نداشت درجالیکه دراین‌ایام از برکت پیشرفتهای سریعی که درعلوم تجربی‌حاصل شده بود ارزش مشاهده و تجربه برهمه آشکار بود یکی از دانشمندان‌آن ایام میگوید«علوم دیگر مانند سابق از یک رشته استدلالات‌واهی‌وبی‌اساس‌تشکیل‌نشده است؛ مفروضات واحتمالات‌درمقامی که شایسته‌آنهاست قرارمیگیرند دیگرچیزی که موردمشاهده‌قرار نگیرد قبول وباور نمیکنیم **وعقل فقط درمورد روابط تجارب بایکدیگر وباتکا بآنها استدلال مینماید.»** خلاصه درحدود سال ۱۷۵۰هیچکس علاقه بتدریس اصول دکارتی نداشت، روح تجربی کم کم فکر استدلالی‌را درهمه‌جا ازبین‌میبرد

دنی پاپن
۱۷۱۰ ـ ۱۶۴۷

دنی پاپن پس از تحصیل علم طب بفرا گرفتن رشته فیزیک علاقمند شد وی پس از سال ۱۶۷۵ بساختن دیگ معروف‌خود توفیق‌یافت این دیگ عبارت ازظرفی بود که آب را درآن میجوشانیدندوسرپوش آن دراثر فشار بخارآب از جا بلند میشد ـ پاپن در سال ۱۹۶۰ موفق‌شد ماشینی برای بالا بردن آب بانیروی‌آتش تهیه کند ـ به‌این‌ترتیب درنیمه اول‌قرن۱۸ دررشتهٔ‌ریاضیات وفیزیک‌موفقیتهای‌تازه‌ای‌نصیب‌بشر گردید و گلهای‌علم‌بیش‌ازپیش‌شگفته‌شد ولی در رشته علوم مربوط بطبیعت پیشرفت محسوسی حاصل نشده بود .

بااختراع **میکروسکپ** مقدمات‌مطالعه درطبیعت زنده‌فراهم گردیداختراع میکروسکپ را نیز میتوان منسوب به گالیله‌شمرد ولی میکروسکپی که گالیله ساخت چندان دقیق‌نبود ـ پس‌ازآنکه میکروسکپهای دقیق ساخته شد در حقیقت کلید فتح کشور طبیعت بدست آمد. اهل تحقیق با استفاده از

این‌اسباب بجهان نباتات‌وحیوانات توجه کردند. بدن بعضی حیوانات‌ازجمله زنبورعسل‌موردمطالعه قرار گرفت ، جریان‌خون درعروق‌شعریه بچشم‌دیده شد.کرم ابریشم درزیر میکروسکپ تشریح گردید و امعاء و احشاء این حیوان کوچك مطالعه گردید؛تشریح نباتات وبررسی درنسوج‌نباتی معمول شد ، یکنفر عطار از اهالی آمستردام علاقه خارق‌العاده به تحقیقات میکروسکپی نشان‌داد

وی موفق گردید که تغییر شکل حیوانات ، اعضای داخلی زنبورعسل ودستگاه تنفسی را موردمطالعه قراردهد ویادداشتهائی دراین‌زمینه تهیه نماید ولی چون عقل درستی نداشت دراثر بحران جنون قسمتی از تحقیقات خود را سوزاند ـ بعد ها مطالعه در الیاف نباتات و سلولهای حیوانات معمول‌شد درخلال این احوال ساختمان میکروسکپ کاملتر و دقیق‌ترمیشد درنتیجه اهل‌تحقیق میتوانستند مطالب مهمتری را کشف و دردسترس‌مردم قراردهند، مطالعه دروضع حیوانات کوچك ، تشریح شته‌درخت، ساختمان بدن انواع مگسها ، مورچه و انواع موجودات آبی که باچشم قابل رویت نیستند بیاری میکروسکپ مورد مطالعه قرارگرفت ـ بتدریج مطالعه در حیوانات ذوقفار و تشریح بدن‌آنها مورد نظر واقع شد و کتب و آثاری دراین‌باره‌منتشر گردید. باتمام‌این‌موفقیتهای‌جالب که بعدهامنشاءاکتشافات تازه‌ای شده است هنوز دانش بشری در زمینه حیات شناسی بسیار ناقص و نارسا بود واگر نگاهی بفهرست ادویه عطاران بیفکنیم بیاد سحر و جادوگری قرون پیش‌می‌افتیم پیرروسو فهرستی ازادویه‌آن زمان بدست ما میدهد :

گوگردطلالی : مرمت کننده عادت ماهانه زنان، معالج کبددوای سرفه، دافع‌تب، علاج‌سردرد، مغرق...

ریشه خارخسك مقدس: ملین ، مهوع، مدر، معرق، دافع بلغم ، تریاق، مقوی قلب، محرك هضم، دافع‌خفقان، علاج‌امراض کبد، ضدصرع ، دافع تب، ضد کرم، مقوی باه ومرهم انواع‌زخمها...

اینها همان ادویه‌ای هستند که مورد تمسخر ولتر قرارگرفتند«طب عبارتست ازدانشی که موضوع‌آن واردکردن دواثائی است که نمی‌شناسند درجسمی که اصلا اطلاعی ازساختمان‌آن ندارند.» درهمین‌ایام از برکت

پیشرفتی که در رشته‌های مختلف علوم‌طبیعی‌وشیمی حاصل شده بود فکر تهیه واستعمال ادویه شیمیائی قوت گرفت.

به‌این‌ترتیب روش‌دکارت اندك‌اندك‌شروع بعقب‌نشینی کردومشاهده‌و تجربه‌موردنظر قرارگرفت ودانشمندان‌روی‌قرع وانبیقها خم‌شده‌ودرسایه عمل وتجربه بکشف نمودهای تازه‌ای موفق‌میشدند.

الکتریسته قدم در میدان علم میگذارد

امروز تمام رشته های دانش بشری از ریاضیات طب، فیزیك وغیره بااستفاده‌ازالکتریسته زیروزبر شده و بگفته پیرروسو « تمام دانش جدید متکی برنسوح‌ظریف‌الکترونهاوپروتن‌هاست، الکتریسته ازدوران **آمپر و فاراده** حیات علمی‌خودرا آغازمیکندولی قبل‌ازاین تاریخ جاذبه کهربائی مورد توجه قرار گرفته بود درسال ۱۶۷۱ اولین ماشین ابتدائی برای تهیه الکتریسته تعبیه شد و این نکته به‌ثبوت رسید که دو جسمی که دارای یکنوع الکریستهٔ (مثبت یا منفی) باشند یکدیگر را دفع میکنند .

تجارب الکتریکی بیاری علم فیزیك روبفزونی گذاشت، دیگربجذب کردن پرشترمرغ، یا یك‌قطعه کاغذ اکتفا نمیکردند بلکه در اواخر قرن ۱۷ با ایجاد جرقه الکتریکی میتوانستند یك قاشق از جوهر شراب را آتش بزنند،درسال۱۷۴۵ بطری‌قوی‌تری‌بنام‌بطری**Leyde**لیداختراع‌شدچندی بعد فرانکلین‌امریکائی کشف کرد که‌روشنائی برق‌همان‌جرقه‌الکتریکی‌است یعنی جرقه حاصل‌ازیك باتری‌قوی که مثلا ازبطری لید تشکیل شده‌شباهت زیاد بروشنائی تندرها دارد، نکند روشنائی برق همان جرقه الکتریکی باشد فرانکلین تصمیم‌گرفت که بجای آنکه تیغه فلزی را بطرف هوابلند کند یك بادبادك ساده را روانه آسمان نماید پس‌نخی را که انتهای آن بیك نخ ابریشمی مربوط بود بهوا فرستاد و بمشاهده جرقه الکتریکی توفیق یافت .

باورود الکتریسته درصحنه دانشهای‌بشری مقام ومنزلت علوم‌تجربی بیش‌ازپیش افزایش یافت ، مردم بمسائل علمی مخصوصا ببحث الکتریسته علاقه فراوان نشان میدادند«علم‌ملکه روزمحسوب میشد ودانشمندان‌لااقل

بقدر نویسندگان در سالونها مورد احترام و ستایش بودند ـ در این ایام ملت انگلستان بامحدود کردن قدرت شاه واعلام‌مشروطیت ازنعمت‌آزادی تفکر وآزادی اظهارنظر برخوردار گردید دیگر کسی ازدین نمیترسید مردم میتوانستندآنچه درك‌میکنند بدون بیم وهراس برزبان آورند نظیر این افکار درفرانسه نیز راه یافت مردم برای مبارزه باکلیسیا و استبداد حکومتها مجهز وآماده مشدند تفکرمنطقی‌روزبروز دامنه وسیعتری‌بخود میگرفت کم کم‌شعرا ونویسندگان ازانتشارآثارخود علیه بیدادگری کلیسیا ترسی نداشتند هولباخ **Holbach** در کتاب‌خود مذهب را چنین توصیف کرد «بافته‌هائی ازمهملات، افسانه‌های نامربوط، احکامی‌چرند وپیروچ.» بالاخره آبه لژاندر **Légendre** شعری سرود که در اندك مدتی ورد زبانها شد :

جمعی گویند خدایان‌خالق انسان‌بوده‌اند
بعضی‌دیگر انسان‌را مخترع‌خدایان میدانند
تاوقتیکه وضع‌بهتری پیدا نشده است
خوبست درهمین‌حال که هستیم باقی‌بمانیم

درنتیجه رشدافکارمنطقی وتوجه بمشاهده وتجربه دامنه کفر والحاد بالاگرفت لامتری **La Mettrie** طبیب باانتشار کتاب«انسان وماشین» مورد طعن ولعن قرارگرفت وبه‌آلمان پناه برد .

دیدرو **Diderot** (۱۷۱۳ـ۱۷۸٤) صریحا اعلام کرد که درطبیعت جزماده چیزدیگری‌وجود ندارد وی‌باکمك دالامبر **D' Alembert** و عده ای از قبیل ولتر منتسکیو ، بوفون ، هلوتیوس ، تورگو وغیره به‌تنظیم و ایجاد دائرةالمعارف دست‌زد یعنی معلومات ودانشهای پراکنده را جمع‌آوری وازمجموع آنها یکدستگاه عمومی فراهم آورد ، زیرا در هرحال‌اعمال و کارهای قرون گذشته‌ازبرای‌قرنهای بعد، بی‌استفاده‌نیست، فرهنگ‌دوستان باعلاقه وبی‌صبری منتظر انتشارآن اثرنفیس بودندعده‌ای طالب خرید کتاب قبل‌ازانتشار شدند، باتمام‌کارشکنیها وموانعی که اصحاب کلیسا و کهنه‌پرستان در راه انتشار این شاهکار فکربشری نشان دادنددر سال۱۷۷۳ دائرةالمعارف تمام و کمال انتشار یافت وشهرتی عظیم بکف

آورد ، همه طبقات بفراخور ذوق و استعداد خود به این مجموعه نفیس رجوع میکردند.

بقول پیرروسو «نجبای دربار برای اطلاع ازترکیب باروت شکار بآن رجوع‌میکردند ومادام‌دوپمپادور درباره ترکیب ماتیك‌مخصوص‌لب‌از آن استفاده میکرد... حتی کشیشهای دهات وطلاب علوم دینی نیزمجلات بزرك‌آن‌راورق‌میزدند!اگرچه‌درظاهر،این‌ماشین‌عظیم‌جنگی، بی‌آزار بنظر میرسید ، اما روح آزادی و آزادیخواهی درآن مخفی و با نهایت‌دقت ماتریالیسم (مسلك‌مادی)اداره کننده‌آن را پوشیده داشته‌بودند ... چون دایرةالمعارف تمام معلومات بشری‌را میآموخت وهنرهای معمول ومستعمل و راز مشاغل مختلف را آشکار میکرد وتعاریف‌خودرا بوسیله تصاویر روشن و زیبا واضح‌تر مینمود چندین بارمتوالی بچاپ‌رسید ...»

افکار ضد مذهبی که‌از انگلستان بفرانسه وارد شده بودیس‌ازچندی از فرانسه بسراسر اروپا راه‌یافت‌و دراثرپیروزیهای پیاپی علم روزبروز شك وتردید عمومی راجع بصحت‌ادیان و مذاهب مختلف فزونی میگرفت چه‌مردم‌ملحدوکافر وچه کسانی که کمابیش‌بمبانی مذهبی‌پابندبودند جملگی معتقدبه آزادی‌فکروآزادی قلم‌بودند ودرراه تامین‌آزادی فردی‌وپیشرفت اجتماع بشری صرف وقت‌میکردند .

مردم‌بچشم خوددیدند که بدون‌استعانت وتوسل بخدا میتوانندباقرع و انبیق، بامیکروسکب وباماشینهای مختلف بسیاری‌ازاحتیاجات‌ودردهای اجتماعی را درمان کنند درنتیجه همین مقدمات بود که **دالامبر** این جمله جسارت آمیز را برزبان راند وگفت«جهان یك‌مسئله بسیار ساده مکانیك است»وپس‌ازچندی‌لاپلاس‌اعلام کرد که«برای‌مرتب کردن‌حرکات‌ستارگان آسمان احتیاج ندارد که‌فرضی رابنام «خدا» نیزدر نظربگیرد ، قوانین مکانیك آسمانی بتنهائی ازعهده‌کار برمیآیند»

مطالعه در وضع نباتات و حیوانات

تحقیق دراحوال و انواع حیوانات و نباتات‌فکر تازه‌ای‌نبود اززمان‌ارسطو وپلین عده‌ای دراین‌راه بمطالعه‌وتحقیق مشغول‌شدند ولی‌فعالیت‌دامنه‌دار واساسی دراین زمینه از آغاز قرن۱۸ آغازشد دراین دوره مشتاقان علم

نبات‌شناسی چندین‌هزار گیاه به اسامی گوناگون کشف‌وتشخیص‌دادند. پس ازآنکه مطالعات فردی دانشمندان درباره نباتات مختلف ،حشرات، مارها مرجان‌ها وغیره منتشرشد ،محققین متوجه‌شدند که جمع آوری مجموعه‌ای ازنباتات وحیوانات بیحاصل است،برای‌آنکه بتوانیم ازاین تحقیقات‌نتیجه بگیریم بهتر است. آنها را طبقه‌بندی کنیم بعضی گفتندبهتراست موجودات مشابه‌را دریك‌ردیف قراردهیم، بعدمتوجه‌نقص اینکارشدند وعده‌ای تصمیم گرفتندنباتات‌را برحسب‌شکل برگهایشان‌طبقه‌بندی کنند جمعی دیگر نباتات رابرحسب‌نوع گلهاومیوه‌هاتقسیم کرده‌بودند بالاخره‌عده‌ای‌از نبات‌شناسان. ازروی جنس ونوع نباتات راتقسیم کردند وجمعی‌دیگرنباتات را بیك لپه و دولپه تقسیم کردند و یك دانشمند فرانسوی دیگر تقسیم‌بندی نباتات را برحسب آلت تذکیروتانیث طرح‌ریزی کردوبعدها این گیاه‌شناس معروف این‌نظریه را بسطداد درسال۱۷۷۹ یکنفردانشمند هلندی‌پس از تحقیقات اعلام کردکه نباتات هنگام روزگاز کربنیك‌موجود در هوارا جذب کرده و اکسیژن آنرا دفع‌مینمایند ، محقق‌دیگری مقدار آبی‌را که‌نباتات جذب میکنند و روش صعود شیره نباتی را معین کرد .

منشاء موجودات‌زنده

هاروی درسال ۱۶۵۱ اعلام کرد که هرموجودی ازیك تخم تولیدمیشود چندی‌بعد دانشمند دیگری گفت اسپرماتوزئید یا تخم نر منشاء موجود زنده‌است نه تخم مطلق ، درنتیجه انتشار این نظریه‌بحث شدیدی شروع‌شد که آیا اساس بشریت‌در داخل تخم حوا وجود داشته‌است یادرداخل اسپرماتوزوئیدآدم !

علوم‌الهی درمقابل علوم‌طبیعی تسلیم میشود

در دوره‌ای که هنوز علوم‌طبیعی بطورغیر رسمی خدمتگزار علوم الهی بودند **بوفون** قدم بزرگی در راه طرح مسائل علمی برداشت .ولی باید متذکربود که او بمشاهده و تجربه که اساس‌کار علمای طبیعی است‌چندان توجه نمیکرد و معتقد بود که کون و مکان برای خاطر انسان پدید آمده با اینحال اگر اشتباهات و مزایای آثار عدیدهٔ اورا بسنجیم ظاهراً مزایای آن بیشتراست زیرا درکتاب تاریخ طبیعی، بوفون بمطالب‌علمی پرداخت تاریخ زمین راازروی فسیلها موردمطالعه قرارداد وجز بمسائل علمی بچیز

دیگر توجه‌نکرد و بکلی مندجات کتاب مقدس را درباره تاریخ کره‌زمین وطرزتکوین‌آن ازخاطر خود محونمود. بهمین علت‌مومنین ناراحت شدند شعرای مقدس ازجمله لوئی راسین زبان بتوبیخ او گشودند :

«ای‌طعمه‌های مرك درنظرداشته‌باشید که ایمانتان بیادمیرود

از این جهانهائی که عقل‌شما بمیل‌خود ساخته‌است ـ وشرم نداشته باشید که بخاطرموسی دکارت ونیوتن را ترك کنید »

به‌این ترتیب بررسیهای دقیق علمی دررشته طبیعیات بدون توجه به اسفار و کتب آسمانی‌ادامه یافت پیرروسو میگوید«خوب‌است خود را در محیط قرن۱۸ قراردهیم و کوشش کنیم که با انتشار آثار بوفون با هجو نامه‌های‌ضد کشیشی‌ولتروهولباخ وهلوتیوس‌ونیربا کتبی‌ازقبیل‌دایرةالمعارف و روح‌القوانین و بالاخره باعلاقمندی‌خاص مقامات عالیه کشور باحترازاز احکام کلیسیا رابطه‌ای‌برقرارسازیم ... شهرت عام بوفون بخصوص ازاین جهت‌بود که‌وی آه‌وناله‌های کشیشان وتهدید دانشمندان علوم الهی رابابی قیدی وبی‌طرفی تلقی میکرد و مناظرجدید علمی را بچشمان خیرهٔ‌مردم میکشید ... خلاصه برای‌اولین‌بار درتاریخ،کلیسیا کوتاه‌آمد وتسلیم‌شدو خود را از سرراه کنار کشید وبعلوم اجازه عبور داده ،در واقع **قرار مشترك‌این شده‌بود که‌دو نفرمبارز مزبور(علم‌ودین) برای‌احتراز ازبرخورد و عناد روی دوصفحه متوازی‌حرکت کنند** وهرگزدر صدد بازرسی کار یکدیگر برنیایند، باین ترتیب می‌بایست حقایق علمی از حقایق‌مربوط به‌ایمان ومذهب کاملا مشخص‌ومتمایز باشدواگر برحسب‌اتفاق تناقضی وجودداشته‌باشد، شایسته‌است که آنرا نادیده بینگارند ، آنگاه دانشمندان... آواز خودرا تبدیل بسرود فتح و ظفر کردند ... ریاضیات شعله‌های‌عظیم‌برمیکشید،فیزیك کم کم‌تبدیل‌بشعله بزرگتری‌شده‌بوددرقسمت حیات‌شناسی بتدریج آتشی روشن شد ...»

پیشرفت علم شیمی

شیمی مانند سایر رشته‌های علمی روبه‌تکامل‌رفت دراین دوره آزمایشگاهها مانند دخمه‌های گردو خاك‌آلود سابق نبود که درآنجا کیمیاگران با اعمال نامفهوم وبی حاصل سحر وجادوگری سروکار داشته باشند، بلکه دراین ایام برعکس‌فعالیت

روشن وجالبی در آزمایشگاهها جریان داشت شیمی دانها درباره خواص نباتات طبی ازقبیل حنظل وخشخاش وغیره مطالعه میکردند که کم کم دائره تحقیقات وسعت گرفت پریستلی Priestley به اکتشاف گاز کربنیك توفیق یافت و بعداً درباره جوهر گوگرد ،جوهر نمك وامونیاك مطالعاتی کرد وبرای نخستین بار درسال ۱۷۷٤ به تهیه اکسیژن توفیق یافت ، بعداز او دانشمندان دیگر به تحقیقات جالبی دربارهٔ مواد مختلف مشغول شدند تا نوبت به لاوازیه Lavoisier رسید وی تنفس را نوعی احتراق دانست و ضمن آزمایش تأیید کرد که درجریان یك فعل و انفعال شیمیائی همواره وزن مخصوص اجسامی که وارد درعمل هستند ثابت میماند ، بعبارت دیگر وزن مخصوص اجسام ترکیب شده برابراست با مجموع اوزان اجسام ترکیب کننده حتی در موردی که یکی از این اجسام یك گاز باشد و اعلام کرد که هیچ چیزی درطبیعت ازبین نمیرود وهیچ چیزی تشکیل نمیشود بلکه اجسام ساده همیشه پایدارند وتحت تاثیر هیچ عاملی تجزیه نمیشوند ودرسال ۱۷۸۳ هیدرژن را در داخل اوکسیژن سوزانید وترکیب آبرا تأیید و اثبات نمود صورت اجسام ساده‌ای که اوذکر میکند عبارتست از اوکسیژن هیدروژن آزوت گوگرد فوسفور وغیره .

لاوازیه برای اولین بار اعلام کرد که عمل هضم. آنچه را که انسان در نتیجه تعرق وتنفس ازدست میدهد باوباز میگرداند، نباتات غذای خود را اززمین و از هوا اخذ می کنند حیوانات این نباتات را میخورند و بااین ترتیب جمادات، نباتات وحیوانات مرتبا ازیکدیگر کمك گرفته وبهم کمك میدهند نام گزاری املاح واسیدها معمول شده وبالاخره باانتشار کتاب (اصول مقدمات علم شیمی) لاوازیه قطع رابطه شیمی جدید، با شیمی قدیم اعلام کرد و بعدها پیروان اوعلم شیمی رابمقامی رفیع بالابردند .

www.adabestanekave.com

عقاید و آراء فلسفی

رشد افکار مادی و ظهور راسیونالیسم و ماتریالتسم

چنانکه قبلا یادآور شدیم ازاواخر قرون وسطی سازمان اقتصادی و اجتماعی اروپا روبتغییر نهاد واساس فئودالیسم متزلزل گردید رشد صنعت و تجارت ، تاسیس راهها ، پیدایش امنیت وتمرکز نسبی و ایجاد ممالك وسیعی نظیر فرانسه، آلمان، انگلیس ، ایتالیا واتریش وغیره ، ترجمه و انتشار آراء فلسفی یونانیان و متفکرین اسلامی در ممالك غرب ،فراوانی کاغذ و استفاده از صنعت چاپ، کشف قطب نما ،سیر وسیاحت در ممالك مختلف وعوامل و موجبات دیگر درشرایط مادی زندگی اروپائیان تحولاتی بی سابقه پدید آورد و بموازات این تغییرات مادی درعقاید و افکار وطرز جهان بینی مردم نیز تحولاتی روی داد ، دردوره قرون وسطی ،وضعیت اجتماعی برای تولید بزرك وترقی صنعت وتجارت مساعد نبود، بهمین علت بازار افکار منطقی وتجربی رواجی نداشت ولی بعدها اوضاع مادی اروپا تغییر کرد وبهمین مناسبت افکار مردم نیز درخط تازه‌ای سیر نمود دکتر ارانی مینویسد «اجتماعیکه دارای مراکز مانوفاکتوری، صنعت وحکومتهای مرکزی و درحال ترقی باشد محتاج بیك سلسله افکار مادی تری است ، با تجسمات هوائی و توهمات وفانتزی‌ها نمیتوان جامعه را ترقی داد .ازاین رو درقرن ۱٦ و ۱۷ علماء طبیعی مانند جوردانوبرونو ،گالیله ، فرانسیس بیکن که بتجربه اهمیت میدادند ونیز افکار راسیونالیزم پیدا میشود ، طرفداران این مکتب اخیر بعقل و استدلال ایمان و عقیده دارند مهمترین آنها عبارتند از دکارت، اسپینوزا ولایپ نیتز ....

باید متوجه باشیم که‌چه علت مادی دوباره برای ریاضی و هیئت‌و قوانین طبیعی وفیزیك اهمیت ایجاد کرده بود که برونو، گالیله، دکارت، لایب‌نیتز طرفدار این علوم بودند؛ چون‌بواسطه تمرکز قوا که خودتحت تاثیر یك سلسله عوامل‌دیگر بوجودآمده بود صنعت وتولید مواد بوسیله مانوفاکتور وتجارت رونقی گرفته بود و احتیاج مادی، پیشرفت این‌علوم را ایجاب‌میکرد ایندوره شبیه‌بدوره فلاسفه طبیعی یونان‌است ـ کیست که اهمیت فیزیك و ریاضی را درصنعت و تجارت‌نداند» بطورکلی چنانکه خواهیم‌دید درتمام‌اظهارات وعقایدوافکار فلاسفه ایندوره کم‌وبیش‌نظریات ماتریالیستی وعقاید ایدئالیستی مشاهده میشود و بهمین مناسبت آنها را راسیونالیست میخوانند.

فرانسیس بیکن
۱۶۲۶-۱۵۶۱

بیکن ازبزرك‌زادگان انگلستان بود وی پس از آنکه‌درمراحل‌علم‌و کمال موفقیت‌هائی کسب کرد برآن‌شد که درخدمات دولتی مقام وموقعیت‌مهمی احراز کند وبرای‌حصول‌این مقصود کوشش‌فراوانی‌نمودو سرانجام‌بعضویت مجلس‌ملی انتخاب گردید وپس‌ازچندی‌عنوان‌لردی گرفت، یك‌چندشهردار سلطنتی شد و بعد مقام ریاست قضات کشوری بـاو واگذارشد، بیکن در زندگی سیاسی خود بهیچ‌اصل اخلاقی پا بندنبود با اینکه بیاری اسکس (Essex)مقام و دارائی فراوانی کسب کرده‌بود همینکه اسکس‌درنتیجه اشتباهات‌نظامی وسیاسی محکوم‌شدبیکن‌درجریان‌دادرسی‌وظیفه‌دادستانی را علیه‌او بعهده گرفت‌وبدون اینکه مهربانیهای گذشته‌او رابخاطر بیاورد پس ازصدورحکم اعدام هجونامه‌ای علیه اوتنظیم کرد واقدام‌ناجوانمردانه ملکه راباآب‌وتاب بسیار ستود، دریکی‌ازآثارخود بیکن مینویسد«افتخار درخوش‌خدمتی است» وی‌معتقد است که انسان بایدکاری کند که موردپسند مقامات ذی‌نفوذ قرارگیرد واز فرصت‌های پراکنده، بنفع‌خویش‌استفاده کند ومبانی اخلاقی‌را بدور افکند، این‌مرد این الوقت سرانجام‌بگناه‌رشوه‌گیری بحبس وپرداخت جریمه و محرومیت ازمشاغل دولتی محکوم شد، پس از این محکومیت‌باخیال فارغ به‌تتبعات علمی مشغول‌شد. راجع‌بشخصیت‌علمی و اخلاقی بیکن نظریات وعقاید مختلفی ابراز شده ازجمله دالامبر او را در ردیف بزرگترین وفصیح‌ترین فلاسفه بشمارآورده بر عکس ژوزف

رومتر معتقداست که اواز خرمن دانش خوشه‌ای نچیدمو بااینکه‌طبیعت‌باو قدرت و استعداد شاعرانه‌ای اعطا کرده بود نوشته های او مانند افسانه هنوزسرگرم کننده‌است بعقیده بیکن‌طبیعیات مادر علوم واز تمام‌رشته‌های دانش‌بشری مفیدتر ومهم‌تر است، کشف حقیقت تنها بوسیله تعقل وقیاس‌و استخراج‌جزئیات ازکلیات میسر نیست‌بلکه باید از مشاهده‌وتجربه‌ومطالعه در جزئیات بحقایق پی برد ـ بیکن در کتـاب دوم ارغنون نو مینویسد « بی‌جهت نیست که‌دانشمندان با اینهمه حرارت و ثبات قدم بکالبدشکافی انسان وحیوان میپردازند چون اینکار یکنوع تحقیق سودمند و البته یك روش صحیح برای تعمق درطبیعت‌است ...» در کتاب‌پنجم مینویسد:« بعلت اینکه فلان تجربه بعدم‌کامیابی‌انجامید نباید یکسره دلسرد ونومیدگردید بااینکه انسان درطول تاریخ ازروی روش‌صحیح و یا قاعده و نظم‌کاری نکرده، معذلك باگذشت زمان بحکم تصادف و اتفاق چیز هائی کشف شده ازآنجمله است صنعت‌چاپ، باروت وقطب‌نماء ما نباید دراطراف‌علوم معلومه‌ومسائل کشف‌شده صرف‌وقت کنیم‌بلکه‌باید همواره بوسیله معلومات خود دنبال مسائل مجهول برویم و علوم بشری‌را تقسیم‌وطبقه‌بندی نمائیم. وی میگفت برای کشف‌اسرارطبیعت باید بتحقیق درعلل مادی، صوری‌و فاعلی پرداخت و راجع«بعلل غائی» اندیشهٔ بخودراه نداد بحث دراینکه غایت‌سنگینی‌وزن اجسام‌چیست‌بی‌حاصل و موجب اتـلاف وقت‌است، همین بحثهای بیهوده، پیروان اسکولاستیك را درمنجلاب ایمان کورکورانه و عقاید خرافی غوطه‌ورگردانید، باید طبیعت رامورد مطالعه و تجربه قرار داد و برای کسب نتایج گوناگون بتجربیات مختلفی دست زد، مثلا تحقیق کنیم که پیوند همانطوریکه‌دردرخت میوه مؤثراست در درختهای جنگلی هم مؤثر است؟ـ از تقطیر شراب جوهر شراب بدست میآید آیا از تقطیر جوهر شراب چه چیز بدست خواهدآمد؟عینك بینائی راتقویت میکند آیا شنوائی‌هم‌ممکن است باآلتی مشابه‌آن تقوت‌شود؟ اوبرای پیشرفت‌علوم مادی بپادشاه وقت پیشنهاد میکرد که موسسه علمی بزرگی پدیدآورد تا اهل علم فارغ از فقر و تنگدستی بـا خیـال آسوده ووسایل‌کافی، در آزمایشگاهها،باغها، جنگلها : دریاها وغیره‌بمطالعات دقیق مشغول‌شوند او قدم را ازاین حد فراتر گذاشت و خواهان ایجاد یك‌انستیتوی عظیم

اروپائی شد تا در پرتو آن دانشوران کشورهای مختلف به تبادل افکار وتعاطی معلومات مشغول شوند و هریك مسئولیت تحقیق و مطالعه در مسئله خاصی را برعهده گیرند ـ بیکن معتقد است که اندیشه‌های غلط وقضاوتهای باطل سدراه حقیقت ومانع بزرگی برای روشن شدن مجهولات بشمار میرود .

آثار بیکن

بیکن چنانکه اشاره شد یکی ازفلاسفه راسیونالیست قرن ۱۶ و۱۷ بشمار است ، وی درصدد بود که اثر بزرگی بنام« احیاءالعلوم کبیر بوجودآورد» ولی منظور او بتمامه انجام نگرفت ، بلکه کتاب اول این مجموعه تحت‌عنوان(ارجمندی وفزونی‌دانش) بطور **کامل** و کتاب دوم او موسوم به ارغنون جدید (بجای منطق ارسطو) بطورناقص و نیمه‌تمام برشته تحریر درآمد ـ بیکن در کتاب ارجمندی و فزونی دانش ضمن توضیح مطالب مختلف بانتقاد روش قدما میپردازد و میگوید پیشینیان بعبارت بیشتر ازمعنی توجه میکنند و همواره باقوال و آراء اساتید تکیه کرده و گفته‌های آنانرا در محك عقل وتجربه مورد مطالعه وآزمایش قرارنمیدهند، غالبا میکوشند از راه بحث وجدل برحریف خود غالب‌آیند، وحال‌آنکه پژوهندگان علم نباید برای‌هوای‌نفس، استفاده‌مادی ویاشهرت‌طلبی بتحقیق ومطالعه مشغول‌شوند بلکه **هدف دانشمند باید بهبود زندگی وتامین آسایش خلق باشد** « آنچه که برای ما مردم جالب توجه است ، مسئله زندگی ما ، تأمین وسایل زندگی فرزندان ما و تامین سرنوشت میهن ما وپیروزی‌برطبیعت است برای اینکار باید بتوانیم برطبیعت چیره شویم وازآن در راه مقاصد وهدفهای خود استفاده کنیم.. شناختن طبیعت رابیاموزیم وانواع‌اشیائیکه درآن‌یافت‌میشودموردمطالعه قرار دهیم وبخواص و مصرف آنها پی بریم ... توانائی، فرع دانائی است ... پس فیلسوف واقعی از تلف کردن وقت خود در مسائل بیهوده و مضحك اجتناب میورزد وباعزم جزم راههای جدید را دنبال‌میکند ... اودرمحکمه خود ارسطو را سوفسطائی منفوری میخواند ... وافلاطون درنظر اویك شوخ‌طبع ظریف یك شاعر پرافاده و یك عالم الهی عاری از ذوق سلیم

است ونیز ویرا دروغگو وستایندهٔ موهومات وحماقت مینامد...»(۱)

بیکن میگفت که روش تحقیقی قدما صحیح نبوده است‌ما باید ضمن احترام بفضائل آنان ازپیمودن وتعقیب رویه آنها اجتناب کنیم ، کسانیکه خواسته‌اند بکمك احساسات وعقاید مذهبی یا ازروی سفر تکوین و کتاب ایوب و کتابهای دیگر تورات فلسفه بسازند درحقیقت پایهٔ فلسفه خود را بروهم و خیال گذاشته‌اند .

در کتاب برود فلسفه مینویسد « یك آدم لنك از یك‌راه هموار زودتر بمقصد میرسد تایك دونده ماهر ازیك‌راه ناهموار»

مداخلاتیکه ذهن درامورمیکند سبب میشود که انسان ازجاده حقیقت وانصاف منحرف گردد و بحکم عواطف ونفسانیات وغرور وشهوت تسلیم شود، مثلا اگریکبار خواب شخصی باواقعیت سازگار باشد: همین‌رامأخذ قضاوت قرارمیدهد واگرصدبار دیگر خواب باحقیقت وفق ندهد بازبحکم تعصب برای خواب اصالت وحقیقت قائل میشود ، بیکن این‌بتها را بتهای طایفه‌ای میخواند ـ دیگر خطاهائیکه اشخاص باقتضای طبیعت وخصلت ذاتی خود مرتکب میشوند ، بعضی‌ها درهرباب حکم بی‌مطالعه میکنند ، بعضی اذهان‌همواره دنبال جزئیات میرود وبعضی دنبال‌کلیات مثلا ارسطو شیفته منطق بود وافلاطون هواخواه هندسه بیکن اینها را بتهای شخصی میگوید. علاوه‌برآنچه گذشت بیکن بوجود بتها و موانع دیگری برای کشف حقیقت معتقد بود که ازبحث درباره‌آنها خودداری‌میکنیم .

باوجود ایرادات واعتراضات مختلفی که برآراء علمی وفلسفی‌بیکن وارد آمده باید ویرا یکی از حامیان جدی رشد علوم مادی شمرد وی با صراحت تام‌گفت که بشرباید بیاری علم خود را علیه طبیعت سرکش‌مجهز سازد وزندگی‌مادی ومعنوی را باعلم وعمل وبکمك اکتشافات،ازمشکلات موجود رهائی‌بخشد ؛ بیکن باآراء جدید خود نخستین‌ضربت را به‌پیروان متافیزیك وحامیان مکتب‌اسکولاستیك واردآورد.

۱ـ ازکتاب فلاسفه بزرك اثرآندره کروسن ترجمه‌آقای‌عمادی

دکارت

۱۵۹۶ ـ ۱۶۵۰

رنه دکارت دانشمند فرانسوی در۸سالگی وارد مدرسه « لافلش » گردید پس‌ازفراگرفتن علوم معمولی‌عصرخود بفرا گرفتن منطق،فیزیك ومتافیزیك پرداخت وی ضمن مطالعات علمی بآشفتگی فرهنگ عصرخود پی‌برد و ازشرح و تفسیر آراء کهنه ارسطو و مناقشات و مجادلات لفظی دانشجویان اظهار تنفر نمود، هنگامیکه میخواست مدرسه را ترك کند گفت «از کوششی که دردانشجوئی کردم هیچ‌سودی نبردم جزاینکه بیش ازپیش به‌نادانی خود پی‌بردم» دکارت برای بالابردن اطلاعات خود شروع بسیر وسیاحت کردومصمم شد که جز بعلمیکه « درنفس‌خود» یادر« کتاب‌بزرك طبیعت» یافت‌میشود بعلم دیگر اعتنا وتوجه نکند وبآثار وافکار گذشتگان وعقاید معمول عصرخویش بدیده شك وتردید بنگرد ، درایامیکه درهلند بافراغ خاطر بتفکر وتجربه‌شخصی مشغول بود یکی ازدوستانش که‌بدیدن او رفته‌بودحکایت میکند که‌از دکارت‌محل کتابخانه‌اش راپرسیدم مرا به‌پشت عمارت بردو گوساله‌ای‌را که تشریح کرده بود بمن نشان‌داد و گفت‌بهترین کتابهائیکه بمطالعه‌آن اشتغال‌دارم ازهمین‌نوع است وی‌ضمن مطالعات‌خود بحرکت زمین پی‌برد ومصمم گردید که قسمتی از آثارعلمی خود را منتشر کند ولی‌چون شنید که گالیله را بجرم آنکه گفته است « زمین میچرخد » محکوم کرده‌اند از این‌خیال درگذشت و برآن شد که ازاعلام افکاریکه باسنن‌معمول زمان مغایرت دارد خودداری کند وخویشن‌رادر کشمکش‌های مذهبی واردنسازد، تادرپناه‌آزادی‌فکر بتواند به‌تحقیقات خویش‌ادامه‌دهد دکارت چند سال بعد که اوضاع را اندکی مساعد دید شاهکار خود یعنی «گفتار در روش درست راه‌بردن عقل و طلب‌حقیقت درعلوم » را منتشر نمود، این کتاب که درباره هندسه وکائنات جو مطالب‌جالبی داشت، بزبان

فرانسه یعنی بزبان‌عامه مردم منتشر گردید و برای اولین‌بار دکارت بجای آنکه نوشته‌های خود را بزبان لاتین منتشر کند ، بزبان توده مردم یعنی بزبان فرانسه منتشر نمود بهمین‌علت مورداستقبال بی‌سابقه‌ای قرار گرفت این کتاب که خود مولودمطالعات اجتماعی‌آنروز فرانسه بودبانقلاب‌فکری، فلسفی واخلاقی‌مردم‌فرانسه کمك نمودوروح کنجکاوی‌ومبارزه‌با کهنه‌پرستی را بیش‌ازپیش تقویت کرد ـ ۷ سال بعد دکارت دوتصنیف‌دیگرخود یعنی تفکرات درفلسفه اولی و کتاب اصول فلسفه را منتشر نمود دراین دو کتاب دکارت بدون‌اینکه گریبان خودرا ازقید افکار ماوراءالطبیعه بکلی خلاص کند حکمت ارسطو را بچیزی نمیگرفت و پیروان اورا گمراه میخواند، اظهار این عقیده سرو صدای مرتجعین را بلند کرد تا جائیکه پیروان دکارت درهلند از طرف‌کلیسا بسختی مورد تعقیب قرار گرفتند.

«معلم‌الهیات ... بنام حمایت دین وحکمت‌ارسطو... بمبارزه‌بادکارت برخاست وهنگامه‌ای برپا کرد وموقعی بدست آورده گریبان دریده و خاك برسر نمود وعَلَم‌تکفیر برافراشت، نام دکارت برسرزبانها افتاد .... گفتند برای اثبات وجودصانع دلائل ضعیف آورده دین و خداپرستی را متزلزل ساخته است، کم‌مانده بود که دکارت را تبعید و کتابهایش راطعمه آتش سازند..»

از کتاب سیرحکمت فروغی

دکارت مدت بیست‌سال درهلند اقامت کرد وبنابدعوت « کریستین» ملکه سوئد بآن‌سرزمین شتافت وبقیه حیات خود را درهوای‌ناسازگارآنجا باقیود وتشریفات درباری که‌بافکرآزاداوسازگاری نداشت سپری گردانید ودرسال ۱۶۵۰ در۵۴سالگی‌درگذشت.

فلسفه دکارت

از جمله کسانی که‌با جمودفکری متقدمین وتبعیت کور کورانه از آراء قدماء مبارزه کرده است دکارت فرانسوی است دکارت‌بدون اینکه مجاهدت پیشینیان را انکار کند میگفت متاخرین نباید تنها بفراگرفتن آراء و افکار قدما قناعت کنند بلکه باید راه گذشتگان را بپایان برسانند ودرهای بسته را بگشایندو بیاری علم وعقل کاروان معرفت را بسرمنزل مقصود نزدیك کنند ، دکارت بزودی اسلوب اسکولاستیك را رها نمود و بجهل وبی‌خبری خوداذعان

کرد و برآن شد که روشی جدید برای کسب علم بدست آورد ، وی گفت عقل بین افراد بشر از هرچیز بهتر تقسیم‌شده و کسی نیست که نصیب خود را ازعقل بیش‌ازآنچه دارد آرزو کند، چون‌عقل طبیعتا درهمه یکسان‌است باید علت اختلاف عقاید و استعدادات بشری‌را دراین دانست که مردم‌فکر خودرا براههای مختلف میبرند ومنظورواحدی درنظر نمیگیرند وازروش ثابتی تبعیت‌نمیکنند قدما منطق‌را یگانه وسیله کسب‌علم میدانستند وحال آنکه‌قوانین‌منطق مجهولی را معلوم نمیکند و بحث‌وجدال منطقیون‌دردی را دوا نمینماید چه‌هرگاه مقدماتیکه در دست است غلط باشد نتیجه نیز غلط خواهد بود بیکن اسلوبی راکه برای کشف حقیقت پیشنهاد کرده‌بود مبتنی برتجربه و مشاهده بود. لیکن دکارت میگفت برای کشف‌حقایق‌باید با اسلوبی صحیح قوه فکررا براه‌انداخت تا نتایج مطلوب بدست‌آید وی میگفت علوم مختلف‌همه بهم‌مربوطند و درحقیقت علم یکی بیش‌نیست‌وی ریاضیات را علم‌کل نامید و کوشش کرد علوم طبیعی را نیز تابع قوانین ریاضی کند - برای اثبات قضایا روش و شیوهٔ تحلیلی را بکار میبرد یعنی قدم بقدم ازیك نتیجه به‌نتیجه دیگرمیرسید .

قواعداسلوب‌دکارت

دکارت برای کشف حقیقت‌پیروی‌از چهار اصل را لازم و ضروری شمرد : اول اینکه هیچ چیز را حقیقت ندانم مگرآنکه برمن بدیهی باشدو در تصدیق مطالب‌ازشتاب زدگی بپرهیزم - با پیروی‌از این اصل دکارت عملا معتقد گردید که برای دیگران نباید اعتماد کردو هیچ‌حرفی را نباید بدون دلیل‌و اجازهٔ عقل پذیرفت باین ترتیب دکارت ضربت محکمی‌براصول فرتوت اسکولاستیك وارد آورد و بمردم زمان نشان‌داد که نبایدازآرای قدما چشم بسته‌اطاعت کنند بلکه باید حکومت و قضاوت‌عقل را درهرموضوع ملاك صحت‌وسقم مطالب قرار داد یعنی همانطوریکه چشم اشیاء‌را می‌بیند عقل هم باید معلومات را وجدان‌نماید .

دوم اینکه هریك از مشکلاتی‌راکه بمطالعه‌درمیآوریم برای آنکه بهترمفهوم شود آنراباجزائی چند تقسیم میکنیم‌و پس از تجزیه و تحلیل بترکیب میپردازیم و از این روش قاعده سوم را استنتاج‌میکنیم .

سوم آنکه افکار خویش را بترتیب جاری سازیم و از ساده‌ترین‌چیزها که علم بآنها آسانتر باشد آغاز کرده بمعرفت‌و شناسائی ترکیبات‌برسیم و بالاخره در قاعده چهارم دکارت میگوید درهر مقام شماره امور و استقصاءرا چنان کامل نمائیم‌و بازدیدمسائل را چنان‌کلی سازیم که مطمئن باشیم چیزی فروگذار نکردیم- با تمام ارزشی که دکارت برای عقل قائل است نباید اورا منکر ارزش تجربه بشمار آورد زیرا وی میگوید هیچ تجربه‌ای نیست که اگردرست انجام شود مفید نباشد .

وسائل کسب معرفت

دکارت‌معتقد است که انسان‌برای کسب دانش‌بیش ازدووسیله دراختیار نداردیکی کشف‌وشهوداست که بوسیله حواس صورت میگیرد و دیگری استنتاج که محصول‌خرداست قضایائیکه بگواهی حواس کشف میشوند برسه نوعند :

۱ - قضاوتهای وجودی «این میز وجوددارد چون آنرا می‌بینم و لمس‌میکنم » ۲ - قضاوتهای اسنادی « این میز سیاه است چون چشم‌های من‌آنرا اینطور تشخیص‌میدهد » ۳ - قضاوتهای نسبی «این میز کوچکتر از میز دیگر است چون که من آنرا اینطور می‌بینم» (۱) دکارت سپس میگوید نباید بقضاوت حواس عقیده‌داشت زیرا اغلب‌حواس مادربارهٔ‌صفات اشیاء و روابطیکه بین‌آنها وجود دارد دچار اشتباه میشود .

چنانکه طعم اشیاء درصورتیکه آنها را بعداز غذای شور وشیرین بچشیم‌فرق‌میکند» پس به‌تلقینات حواس قبل‌ازتحقیق نباید دل‌بست‌و اعتماد نمود درباره خرد نیز رعایت احتیاط ضروریست » کیست که بمن اطمینان دهد که وقتی من خیال‌میکنم بحقیقت دست‌یافته‌ام در اشتباه نمیباشم باین ترتیب‌نه حواس نه خرد برای اثبات ارزش یك قضاوت کافی نیست .

شك‌دستوری یاراه وصول به‌یقین

چنانکه گفتیم دکارت‌محسوسات را متغیرمیدانست ومیگفت‌درخواب شخصی مشهودات‌خودرا حقیقت میداند از کجا که معلومات مادر بیداری همان اندازه اشتباه آمیز نباشد پس برای آنکه حقیقت‌را دریابیم بهترآنست که بنا بمصلحت در معتقدات‌خودشك کنیم وکلیه افکارخود را باطل وغیر قابل اعتبار بدانیم وقتیکه ذهن را از قید افکار پیشین رها ساختیم و در

۱ - از کتاب آندره کروسن ترجمه آقای اعتمادی

عالم‌شك وترديدفرو رفتيم باين نتيجه‌ميرسم كه اگر درهمه‌چيز شك كنيم دراين‌مسئله نميتوانيم ترديد داشته باشيم كه «شك‌ميكنيم»

فكر ميكنم پس‌هستم - چون شك ميكنم پس‌فكرميكنم وحتما كسي هستم كه فكر دارم پس مسلما وجود دارم Je pense donc je suis

بعد وحركت

دكارت ميگفت نبايد بخواص اجسام اعتنا و توجه نمائيم - رنك . بو- مزه - گرمي - سنگيني‌وغيره صفات ثانوي اجسام وبهيچ‌وجه قابل‌اعتنا نميباشند، اگرمعرفتي كه‌ازحواس بدست ميآمدصحيح بود بايد همه مردم درصفات ثانوي اجسام توافق داشته باشند و حال‌آنكه اينطور نيست‌حتي حواس مختلف يكنفر باهم سازشي ندارد، چنانكه ممكن است يك‌دست انسان‌آبي را سرد ودست‌ديگر همان آب راگرم احساس كند ياچشم شيئي راست را درآب‌شكسته بيند - بنظر دكارت تنها حقيقت هر جسم بعد است. مراد از بعد هندسي يعني طول و عرض وعمق - خاصيت ديگر هرجسم حركت است دكارت حقيقت عالم جسماني‌را دربعد وحركت‌تشخيص ميدهد ودريكي ازآثارخود مينويسد « بعدوحركت رابمن بدهيدجهان‌راميسازم» دكارت‌عالم‌را نامحدودميداندزيرابراي ابعادآن حدي نميتوان معين كرد وي‌جزء لايتجزي و خلا را باطل ميداند وحركت را جزنقل مكان نمي‌داند جهان بنظراويكدستگاه كارخانه است وحركات اجسام تابع قوانين معيني است ، بدن انسان و ساير حيوانات ماشين‌هائي هستيد خودكار كه داراي هيچ‌شعور ومعرفتي نيستند ، دكارت حركت تن را ناشي ازروح‌نميدانست وميگفت بايدحركت‌اعضاء بدن‌را محصول‌حرارتي دانست كه درآنها بوجودميآيد .

تعليمات اخلاقي دكارت..دكارت انسان را فاعل مختار ميداند وميگويد اراده انسان آزاد است وهيچ مانعي در راه آن نيست و معمولا انسان هرعملي را صلاح‌بداند اقدام مينمايدمنتهاگاه درفهم مصالح خويش اشتباه ميكند وي‌طرفدارمنافع‌جماعت بود وميگفت افراد ازهم‌جدا نيستند ولذا هر كس بايد منافع خودرا تابع منافع حقيقي جماعتي كه‌جزء آنهاست بنمايد و از پيروي هواي نفس خودداري كند - ترديد و دودلي موجب سرگردانسي است پس بايد در هر يك از امور زندگي با تصميم راسخ قدم برداشت.

مقام علمي دكارت

چنانكه گفتيم دكارت جزو فلاسفه راسيوناليست بشمار ميرود زيرا درآثار و افكار اوگاه نظريات مادي وزماني عقايد ايدئاليستي ديده ميشود بااينحال دكارت بعدازبيكن نخستين كسي است كه بشدت بااسكولاستيك مبارزه كرده است و ميگويد ازبحثهائيكه درظرف دو هزار سال بشر درمسائل مختلف منطقي كرده چه‌حاصلي بدست‌آورده است،ازاينكه ما انسان را حيوان ناطق و گياه را جسمي نموكننده بناميم هيچ‌يك ازاسرار وجود انسان ، حيوان يانبات برما مكشوف نخواهدشد. پس‌بهتر آنست كه از حرف درگذريم و پديده‌هاي گوناگون طبيعي را يكي‌يكي مورد مطالعه قراردهيم وازعلم براي‌بهبود زندگي مادي استفاده كنيم دكارت ضمن مطالعات فلسفي خودگاه بابيروي ازآراء فلاسفه ايدئاليست‌محسوسات انسان را معتبر نميداند و ميگويد كه گوش‌آوازهائي را ميشنود اما صوت حقيقت ندارد ، درفلسفه مابعدالطبيعه دكارت بابيروي ازآراءافلاطون‌روح را ذاتي مستقل ميداندوهيچ‌رابطه‌اي بين روح وجسم قائل نيست درجاي ديگر دكارت آراء مادي‌ابراز ميكند وطبيعيات را علم حركت ميخواند وميگويد شناسائي طبيعت بايد سرانجام بعلم مقاديراجسام و حركات‌آنها تبديل شود - بطوركلي جنبه‌هاي منطقي و مادي آراء دكارت برجهات منفي و ايدئاليستي او ميچربد و بهمين‌علت بايد ويرايكي از مخركين علم ودانش‌جديد بشمار آورد ، او از نخستين كساني است كه فلسفه پيشينيان رايكسره باطل دانسته و براي درك‌حقيقت طرحي نو ريخته است، بنظراو غير ازخدا دوقسم جوهر وجود دارد يكي جسم كه حقيقت آن بعد است‌ودبگري روح كه حقيقت‌آن فكر و دانش‌است مدار جهان برجسم وحركت‌آن است يعني‌كليه آثاريكه ازنمودهاي طبيعي مشاهده ميكنيم نتيجه‌بعد وحركت است واين دورا ميتوان باقواعدرياضي بيان كرداين جهان راكارخانه بزرگي‌ميدانست كه بااراده خداحركت‌ميكند فلسفه دكارت را كارتزيانيسم Cartésianisme وپيروان اوراكارتزين گفته اند - آراء فلسفي دكارت سالهاي دراز ورد زبانها بود و بيشتر اهل تحقيق‌با تعصب ازنظريات‌او پيروي ميكردند درميان پيروان دكارت لايب‌نيتز بيش از ديگران بآزادي فكر نظر داشته وي ميگفت « فلسفه دكارت بمنزله دهليز حقيقت‌است ازآن بايد وارد شد ولي نبايد آنجا

توقف نمود» سپس روش پیروان دکارت را بباد انتقاد میگیرد و میگوید اینها نیز مانند پیروان ارسطو تجاوز از اصول ودستورات استادرا جایز نمیدانند و باین ترتیب رویه نامطلوب اسکولاستیك را بار دیگر احیاء کرده‌اند از جمله نظریات بدیع لایب نیتز این است که برخلاف دکارت حقیقت راحرکت نمیداند بلکه نیرو رایگانه حقیقت جهان میشمارد ومعتقداست حرکت مخلوق ذهن است ولی نیرو همواره وجود دارد ، و سکون مطلق در کار نیست وحرکت جز نمایش نیرو نمیباشد بعقیده او تمام موجودات وحوادث وحالات مادی و معنوی مولود نیرواست وی برای زمان ومکان حقیقتی قائل نیست و ایندو را نتیجه وجود جوهر میداند نه علت آن ـ غیرازا کتشافات گرانبهای علمی بیشتر نظریات فلسفی لایب نیتز روح ایدئالیستی دارد و درحقیقت تکرار مطالب فلاسفه قدیم است بهمین جهت از ذکر آنها صرفنظر میکنیم .

پاسکال ۱۶۶۲-۱۶۲۳

پاسکال یکی از نوابغ واعجوبه‌های قرن هفدهم بشمار است ـ این دانشمند متعصب در ۱۲ سالگی اصول هندسه را فرامیگیرد در ۱۶ سالگی رساله مخروطات را مینویسد در ۲۱ سالگی ماشینی جهة محاسبه میسازد و در ۲۳ سالگی بتجاربی برای اثبات وجود خلاء مبادرت میکند و بعد رساله تعادل مایعات را برشته تحریر درمیآورد که هنوز ارزش علمی خود را از دست نداده ، پاسکال اثر گرانبهای ادبی دیگری بنام (پرووِنسیال) منتشر کرده است این محقق فرانسوی با اینکه ازخردسالی درمراحل علم و کمال قدمهای عملی وتجربی برداشته است ، پس ازچندی باقتضاء شرایط خاص زندگی، در منجلاب عقاید خرافی فرو میرود . آندره کرسن در شرح حال او مینویسد «..... در همه عمر با سختترین امراض دست بگریبان بود بقسمی که از ۱۸ سالگی تا دم مرك یکروز را بی‌درد ورنج نگذرانید وبیماری او بحدی شدت یافت که درمدت چهارسال اخیر عمرش ازکار کردن بازماند وجز دراین اندیشه نبود که ازآلامش به بهترین وجهی استفاده کند .... »

همین امراض و عوارض گوناگون که سراسرزندگی اورا فراگرفته بود سبب گردید که پاسکال پس ازچندی در گرداب افکار ماوراءالطبیعه

غوطه‌ور شود وخود را با عقاید خرافی سرگرم سازد پاسکال میگفت حقیقت مسیحیت قابل تردید نیست ونباید برای اثبات مذهبی دنبال تعقل واستدلال رفت زیرا «عقل قادر بشناسائی چیزی نیست» بوجود خدا دل گواهی میدهد نه خردخوشا بحال کسانیکه خدا را بدینسان احساس میکنند، غیرازاینها عده‌ای دیگر بزندگانی خودلاقید هستندو بهیچ چیز خاطرخودرا مشغول نمیکنند وبعضی دیگر بکلی دین ندارند وخود باین معنی اعتراف و افتخار میکنند و دین را بمسخره میگیرند ـ پاسکال این جماعت بیخبران را سخت توبیخ میکند و درمسائل مذهبی و الهیات معتقد است که باید بگفته قدما احترام گذاشت و اقوال آنها را معتبر دانست هر کس از پاسکال سئوال میکرد که «آیا راست است که خدا در کوه سینا برموسی ظاهر شده است. آیا راست است که عیسی معجزاتی ازخود نشان داده وغیره او میگفت فقط در الهیات نقل قول قابل اعتبار است و کشف حقیقت از این راه امکان پذیر نیست درعین حال پاسکال معتقد بود که درمسائل استدلالی و تجربی باید دنبال متأخرین رفت زیرا حدود دانش اینان بمراتب بیش از پیشینیان است اگر قدما درمسائل علمی اشتباه کرده‌اند گناهی برآنها واردنیست وچنانچه امروز میزیستند عقاید و نظریات دیگری داشتند پاسکال چنانکه گفتیم در مسائل الهی دنبال عقل و استدلال نمیرفت بنظر او ادیانی مانند دین اسلام وادیان شرك متکی بافسانه‌ها هستند ولی توراة و انجیل حاوی افسانه نمیباشد!» وی عملا تعلیمات عرفانی مسیح رابکار بست و معتقد گردید که هرشخص متدین بایدازعموم لذائذ اعراض کند دنبال فقر برود، بیچارگان را دریابد و از آنان مواظبت کند .

این جمله عرفانی از اوست «من سعی میکنم حتی المقدور ازهیچ چیز مکدر و ملول نشوم و هر اتفاقی که برایم رخ دهد حمل برخیر ومصلحت نمایم اینست منبع نشاط وصف ناپذیر ، برای مسیحی حقیقی» پاسکال میگفت علم حقیقی برای بشر ممکن نیست فقط انسان میتواند امور متوسط وبینابین را دریابد و مورد مطالعه قرار دهد ،بشر نمیتواند ازآغاز وانجام امور ومسائل مختلف با خبر گردد زیرا پیش وپس مارا دریائی بیکران ازجهل و نادانی احاطه کرده است ـ پاسکال درآغاز امر دربسیاری از مسائل با

دکارت هم‌عقیده بود، ولی پس ازآنکه امراض‌و بیماریهای مختلف او را بعالم عرفان سوق‌داد، یکباره از نظریات استدلالی سرباز زد و دنبال عرفان ومسیحیت‌را گرفت جملات زیر منسوب باوست«همه‌چیز از عدم‌خارج شده و بعدم هم خواهد پیوست ، کیست بتواند این حرکت شگفت اسرار آمیزرا دنبال نماید ،بدیدآورنده‌این عجائب بدین راز آشناست وهر کس دیگر بدان نامحرم» درباره علل وآثار عشق میگوید «علت‌آن یك‌چیز مجهول و ناگفتنی‌است وآثار آن بس وحشت‌انگیز است، زیراهمین چیز مجهول و ناگفتنی‌سراسر زمین راتکان‌میدهد ، پادشاهان و امراء وتمامی دنیا رابلرزه درمیآورد .... عشق هیچ سن مخصوصی ندارد ودرهرموقعی آماده بروز وظهوراست» بنظر پاسکال زندگی مردم دردنیا بدین نحو است« مردمی‌را تصور کنیم که بزنجیرشان کشیده‌اند و همه محکوم بمرك هستند و پاره‌ازآنها همه روزه دربرابر چشم سایرین حاضر میشوند و کسانیکه باقی میمانند حال‌ووضع خودرا درحال ووضع هم زنجیران‌خود می‌بینند و درحالیکه همدیگر رابانگاه دردناك ومایوس مینگرند بنوبه خود درانتظار سرنوشت‌خویش هستند، این‌تصویری ازحال ووضع‌انسانها است .... کمدی‌زندگی ما هراندازه زیبا وقشنك باشد آخرین پردهٔ آن آغشته بخون‌است،عاقبت خاك‌برسر ما میریزند وبرای‌همیشه مارا در دل خاك‌مدفون‌میکنند» پاسکال میگفت‌حقایق اخلاقی واجتماعی برحسب‌زمان ومکان و با تغییر آب وهوا وخطوط مرزی تغییر میابد «... آیاهیچ‌چیز خوشمزه‌تر از این‌هست که یکنفر حق‌داشته باشد مرابکشد چون که‌او در آنور رودخانه ساکن‌است وپادشاهش با پادشاه من سرنزاع‌دارد هرچند که‌من هیچ نزاعی با اوندارم؟» بنظر پاسکال رسم وعادت موجدعدالت و انصاف است، هیچ‌چیز فی‌نفسه درست و عادلانه نیست و همیشه روش و عادت انسان بازمان تغییر و تزلزل می‌پذیرد .

عقاید عرفانی و غیرعلمی پاسکال‌چنانکه گفتیم مولودزندگی‌مشقت بار اوست ، مسلما اگر درآن ایام علم طب قادربود که بیماری های جسمی اورا درمان کند وحیات اورابمجرای طبیعی‌سوق دهد طرز استدلال‌وشیوهٔ تفکراو عوض میشد و بعیدنبود که وی در سایه تتبعات علمی ومادی‌خود راه بیکن ودکارت‌رابپیش گیردولی ناتوانی‌علم‌طب وشرایط خاص زندگی،

ویرا بعالم‌عرفان سوق داد وهمین عوامل‌سبب‌شد که مجرای تفکراو بکلی تغییر یابد .

اسپینوزا ۱۶۳۲-۱۶۷۷

اسپینوزا Spinoza ازیهودیان‌آمستردام‌بود که با وجوداصرار نزدیکانش‌ازقبول‌مقررات‌دین‌یهودسر باززد بهمین مناسب‌از جامعه یهود اخراج‌شد ودر ژوییه ۱۶۵۶ حکم تکفیرش صادرشدویکی ازروحانیون ضمن‌شمردن جنایات،او را دشمن خدا وزندیق قلمداد کرد و لعنتش نمود «خدا ریشه‌اورابکلی از بین ببرد، هیچ کس ماذون‌نیست بااو معاشرت کندوباو نزدیك‌شود ودرزیر یك سقف با اوبخوابد روزو شب باو لعنت‌باد» پس‌ازآنکه اسپینوزابرای حفظ آزادی از قبول دیانت معینی‌سرباز زد یکی از متعصبین دشنه سختی باووارد کرد لیکن این‌ضربت مؤثر نیفتاد و اسپینوزا برای تامین‌آسایش فکری از آمستردام خارج‌شد و درگوشهٔ انزوا بمطالعه و تحقیق مشغول شد،وی‌عقیده‌داشت که فکروجسم هردو باید استراحت کنند ولذادانشمندان باید یك صنعت یدی‌هم فراگیرندتاخود او در تراش دادن شیشه‌ها برای ساختن‌عینکهای نزدیك‌بین مهارت‌داشت ومیتوانست ازآن‌راه امرارمعاش نمایدزندگی خصوصی او مقرون بکمال اقتصاد و صرفه‌جوئی بودیکروز را با سوپ شیرو کره سپری مینمودوهمواره موازنه کاملی بین خرج‌ودخل خود برقرار میداشت ، هروقت ازتفکرات فلسفی خسته میشد با اهل خانه بشوخی و مکالمه میپرداخت وی‌بقدری درزندگی شخصی قانع‌بود که‌یکی از دوستانش خواست دو هزار فلورن باو بدهد تا بتواند آزاد و فارغ بتحقیقات خود ادامه دهد ولی‌وی قبول نکرد وباخذ یك مقرری نا چیز رضایت داد او بادانشمندانی‌نظیر لایب‌نیتزو نیوتن آشنائی‌و مراوده‌داشت اسپینوزادراثر کار و کوشش‌دائمی وعدم‌تغذیه‌کافی در٤٤ سالگی به‌بیماری سل ازپادرآمد، میگویندخواهراوازشرکت‌درمراسم‌تشییع‌جنازه،خودداری کرد اما درمطالبه ارث تأملی بخودراه نداد ولی وقتیکه بسیاهه اموال این فیلسوف نظر افکنند جز چندجلد کتاب چندگراور ـ چند تکه شیشه صیقلی چیز دیگری نیافت .

معتقدات علمی او

اسپینوزا در رسالهٔالهیات‌وسیاست منکروجود خدانیشودولی‌بین‌خدای‌او با خدائیکه‌اسکولاستیك

بوجودآورده بود اختلاف‌زیادی‌موجوداست ، او اختیاروقدرت نامحدودی برای خدا قائل نیست و میگوید که هر شیئی برحسب آنچه که هست عمل میکند وسوای آن قادر نیست عمل نماید او منکر آزادی بی‌بند و بار است ـ خدا را آزاد میداند ولی قادر مطلق نمیشناسد او میگفت انسانرامیتوان از دونظر مورد مطالعه قرارداد یکی ازجهت بعدودیگری از جهت اندیشه ـ جسم بوسیله بعد مشخص میشود و روح وفکر بوسیله اندیشه معین میگردد بنظر او اندیشه صحیح و منطقی مانندافکار ریاضی دلیل یقینی‌بودن‌خودرا همراه دارد روح‌وجسم با هم ارتباط دارند وچیز واحدی هستند .

مراحل معرفت اسپینوزا برای معرفت انسان‌سه‌مرحله‌قائل‌است در مرحله اول انسان دستخوش هوای نفس است و در مرحله دوم میکوشد تا به‌نیروی فکروتجربه ازاسرار علوم طبیعی‌وریاضی آگاهی یابد درمرحله سوم معرفت انسان بعالم متافیزیك صعود میکند .

اسپینوزابسه حالت‌نفسانی نیز قائل است که عبارتند از میل‌وشادی واندوه ـ میل تمایل‌موجوداست بادامه زندگی هر وقت این تمایل زایل شودممکن است‌انسان خود را معدوم‌سازد ـ شادی انتقال از کمترین کمال بکمال بالاتری است و اندوه انتقال از یك کمال بالاتر بکمال پائین‌تری میباشد ، یك شیئی یك شخص ویا یك میل ممکن است عشق و نفرت ویا امیدما را برانگیزدوحالت روحی مارا تغییر دهد وقتیکه ما بیادمیآوریم که یك‌شیئی ویا یك عمل ویا شخصی برای ما سبب اندوه است ازآن گریزان میشویم و بهمین‌مناسبت‌انسان معمولا از تلخی ، اززن زشت واز انسان احمق گریزان است ـ اگر کسی بشخص مورد علاقه ما نیکی کند خرسند میشویم، فقطبیم ما دراین است که‌مبادا شخص‌مورد علاقه ما بیشتر ازخود ما کسی راکه‌باو نیکی کرده است دوست‌بدارد اینجاست که‌نوعی حسادت عالم محبت ما راتیره میکند ـ انسان بخودش علاقه دارد وهمیشه دنبال کسی میرود که بحال‌او سودمند است .

عقاید اجتماعی او ـ اسپینوزابعالم اجتماع بشری خوشبین است‌و میگوید هجو سرایان ، الهیون و شیداصفتان هرچه میخواهند بگویند و زندگی در کوه ودشت را بستایند و ازحیوانات تمجید کنند تجربه پیوسته

بمردم‌خواهد گفت که درسایه اتحادوهمکاری میتوانند خود را ازمخاطراتی که از هر سو تهدیدشان میکند مصون و محفوظ دارند ، وی برای استقرار صلح ونظم اجتماعی پیشنهادمیکند: که اولاهرفرد، مقداری ازحقوق‌طبیعی خود را نادیده بگیرد وکاری راکه بزیان دیگری است انجام ندهد ثانیا چون مردم ضعیف وناتوانند برای جلوگیری ازتعدی وتجاوزبایدمتجاوزین راکیفرداد وموجبات انتقام را باقوانین ونظامات‌شایسته فراهم‌نمود. ثالثا برای حفظ صلح و آرامش اجتماعی باید فکر انسان دوستی واطاعت از قانون بمردم تبلیغ‌شود هرفردکامل بدون‌اینکه بدیگران ضرری وارد کند موجبات خوشی وسعادت‌خویش را فراهم میسازد « خردمند کسی‌است که بتواند باغذای معتدل وگوارا وباعطر وزیبائیهای گوناگون و جامه‌های متناسب‌والحان موسیقی وبازیها ونمایشات وسایرتفریحات، زندگی‌مطلوب ودلنشینی برای‌خودفراهم کند» کمال‌مطلوب درنظراسپینوزا اتفاق‌واتحاد عمومی است ـ هرعاملیکه بهمکاری وصلح‌عمومی کمك کند سودمند است وهرچیز که تخم نفاق را بپاشد جزضرر حاصلی ندارد اومیگفت مردم آن قسمت ازآداب ورسوم وقوانینی راکه بامنافع خود سازگار می‌بینندنیکو میخوانندو هرچه راکه مصلحت شخصی خودنمی‌بینند بدو ناروا میشمارند ولذا فضیلت و زدالت بحوایج اجتماعی بستگی دارد عداوت بدوستان بد وبدشمنان پسندیده‌است پس نیکی وبدی امور اعتباری است وحقیقت‌ندارد کسانیکه بامید بهشت وازترس دوزخ و یابملاحظات دیگر نیکی میکنند ومشکلاتی را تحمل مینمایند چندان فضیلت ندارند زیرا آنها بجای‌اینکه دنبال‌حقیقت بروند ازپی منفعت‌میروند.

اسپینوزا از فلاسفه راسیونالیست عصر خود بود یعنی آثار تفکر ماتریالیستی وایدئالیستی درمجموعه کتب او بخوبی مشهوداست . اسپینوزا جبری بود وبریاضیات ومنطق واستدلال عقیده داشت دکترارانی‌میگوید اگراسپینوزا را ماتریالیست کامل بدانیم تأثیر تکامل اجتماع و علم را در سیصدسال اخیر انکار کرده‌ایم ـ آثار اسپینوزا چه‌قبل ازانتشار وچه‌بعداز آن مورد طعن ولعن مخالفین قرار گرفت زیرا قسمتی از آراء فلسفی او بنیان مذهب وعقاید قدیم را متزلزل میساخت اوخدا را خیرعالی میدانست دشمنانش این‌جمله را نشانه کفر و الحاد دانستند، او میگفت‌پاداش فضیلت

خود فضیلت است وسزای خوبی و بدی درهمین جهان داده خواهد شد وی علل نهائی را نفی‌میکرد ومیگفت وقتی‌ازعلل ظهور نمودهای‌طبیعی بیخبرید انگشت تحیر بدندان نگزید، بلکه دنبال علل‌طبیعی قضایا بروید ومطالعه کنید تا موضوع روشن‌شود، اومیگفت تاوقتیکه شما « باراده خداوندی یعنی پناهگاه جهل وبیخبری‌پناه‌میبرید حقیقت برشما مکتوم خواهدماند» بعقیده اوهر کس‌اشیاء و امور را برحسب‌استعداد وشیوه تخیل‌خود توجیه‌و تعبیرمیکند‌اومنشاءاختلافات‌وتناقضاتیکه‌درآراء وافکارمردم‌موجوداست‌همین میداند وباستنادبگفته کنت کورس میگوید «هیچ وسیله‌ای برای حکومت برتوده موثرتر ازخرافات نمیباشد، میتوان بکمك عقاید مذهبی پادشاهان را مانند خدایان پرستش کرد وگاه آنان‌را چون‌بلای مشتر کی‌موردنفرت قرارداد هم میگوید هیچ کس برای مدت دراز قدرت جابرانه را اعمال نمیتواند کرد ولی قدرت معتدل همیشه دوام دارد آزادی‌تفکر حق طبیعی و مسلم مردم است دریك دولت آزاد هر کس حق دارد هرطوریکه میل دارد فکر کند وآنچه فکرمیکند بگوید ـ برای‌مردم‌هیچ‌چیز دشوارتر از این‌نیست که‌به‌بینند عقایدی که‌خودصحیح ودرست‌میدانند، ازطرف مخالفین تبهکارانه ودرخور مجازات تلقی میشود .

برکلی Berkeley برکلی‌یکی‌از اسقفهاوروحانیون‌انگلیسی‌است(۱۶۸۵ ۱۷۵۳) که باقتضای منافع طبقاتی و برای صیانت دین دربرابر علم، یکسره بنظریات وعقاید متفکرین مادی پشت‌پا زده است ـ اوبرای‌هیچیك ازپدیده‌ها وجودخارجی قائل نیست‌وبطورکلی وجودماده را انکارمیکند، برکلی چنانکه خود درکتاب« مکالمات‌هیلاس وفیلونوئوس متذکرشده است، برای‌آنکه بابیدینی والحاد مبارزه کند و ازشکست قطعی دین درمقابل پیشرفت سریع علم‌جلوگیری‌نماید ، به‌اشاعه آراء فلسفی خودمبادرت کرده ،وچنان در راه ایدآلیسم پیش‌رفت که بحق اوراپدرایدآلیسم نامیده‌اند بنابراین هدف اساسی برکلی‌ازاعلام آراء سفسطه‌آمیزخود، مبارزه‌جدی باماتریالیسم وافکارمادی‌است .

برکلی میگفت، اشیاء وجود دارند و این‌امر مسلم است ولی وجود اشیاء درذهن‌ماست و خارج از ذهن ما اشیاء وجود ندارند ، وقتی که مارنك و طعم وبو و شکل معینی رامشاهده میکنیم این‌مجموعه‌راشی‌معینی

تلقی کرده‌واسم«سیب» برآن‌میگذاریم،همینطوربکمك حواس خود مجموعه دیگری ازتصورات را بنام درخت و کتاب وخورشیده و غیره مینامیم ، درحالیکه این‌اشیاء جملگی‌در ذهن ما هستند واگر گمان کنیم که خارج‌از ذهن چیزی‌هست دچاراشتباه شده‌ایم او برای‌اینکه از راه سفسطه نظریه ایدآلیستی خودرا بکرسی بنشاند مینویسد :

«آیاعقیده باطلی نیست، اگر کسی تصور کند که‌یك شیئی واحد در زمان واحد بتواند متفاوت باشد، مثلا درعین‌حال‌هم‌گرم باشدوهم سرد ـ اکنون فرض کنید که یکی از دستهای شماگرم باشد و دیگری سرد وشما هردو دست خود را درآب ولرمی فرو کنید،آیا دست‌گرم شما آب ولرم راسرد و دست سرد شماآب ولرم راگرم تصور نمیکند ؟» ـ چون‌تصور اینکه‌شیئی واحددرزمان واحدهم‌گرم باشدهم سردباطل و غیرممکن‌است، پس نتیجه میگیریم که این شیئی فقط درذهن ما وجود داردودرجای‌دیگر موجود نیست ـ سپس برکلی میگوید، شما بوجود اشیاء مختلف معتقدید زیرا هرشیئی دارای رنك، بو ، طعم وزن وشکل مخصوص است ولی من معتقدم که این خواص‌فقط درذهن شما وجود دارد و در اشیاء چنین‌خواصی نیست ـ شما میگوئید پارچه سبك است‌اگرآن را بطفل ناتوانی بدهید ، بدون شك آن‌را سنگین‌حس میکند ، همین‌پارچه را اگر تب داشته‌باشید سرد حس میکنید رنك پارچه راکه قرمز میدانیداگر دچار یرقان باشید زرد خواهید دید، باین ترتیب‌لازم می‌آید که‌شیئی واحدی در زمان‌واحد بنظر عده‌ای قرمز ،سنگین وگرم باشد وبنظر بعضی دیگر خلاف آن ، همین جریان نشان‌میدهد که ما دچار خیال واهی شده‌ایم و خواصی را که برای اشیاء میشماریم، جز در ذهن ما درجای دیگر نیست و بدین‌ترتیب باید معتقد شویم که ماده هم چیزی جز تصور ما نیست و یا بعبارت‌دیگر جهان و هرچه‌در او هست **حقیقت عینی** ندارد و هرچه هست**حقیقت ذهنی** است ـ ما درجواب میگوئیم در اینکه حواس انسان گاهی حقایق مادی‌را دگرگون جلوه میدهد و شخص‌راگول میزند حرفی نداریم، بلکه اساس گفتگوی ما در وجوداشیاء است، علم بیاری عمل و آزمایش نشان‌میدهد که جهان مایك حقیقت ذهنی نیست، بلکه‌یك حقیقت عینی است و تصورات ما ساختهٔ دنیای خارج‌است .

مارکس درجواب ترهات او میگوید «جهان مادی که باحواس درك میشود وما خودمان نیز بآن تعلق داریم تنها واقعیت جهان است.... شعور وفکر ما هراندازه هم که عالی بنظر ما آیند جز محصول مغز که دستگاه مادی و جسمی است چیز دیگری نیستند ، ماده مولود روح نیست ، بلکه روح است کـه جز عالیترین محصول ماده چیز دیگری نیست .»ـ مارکس درخصوص ماده و فکر میگوید « ممکن نیست بتوان تفکر را از ماده متفکر جـدا نمود ، ماده اساس تمام تغییراتی است که بوقوع می‌پیوندد . اگر موجودات واقعیت عینی ندارند وکلیه موجودات ساخته تصورات بشر هستند ، خوبست آقای برکلی و همفکران ایشان ازمقابل اتوبوسی که بسرعت بطرف ایشان می‌آید فرار نکنند تا معلوم شود که این واقعیت ذهنی (اتوبوس) آنها را له میکند یاخیر اگر اشیاء زائیده تصورات ما هستند چرا یکنفر ایدآلیست دراین قبیل موارد ماتریالیست میشود ، به‌این ترتیب نتیجه میگیریم که :

۱ ـ روح خالق ماده نیست و هرگز روح مجرد از ماده و خارج از ماده وجود نداشته است ، پیوسته روح بماده مربوطاست و روح هر کس بمغز او که سرچشمه تصورات و تفکرات اوست پیوستگی دارد ، وهرگز نمیتوان شیئی را تصور نمود که در زمان نباشد و مکانی را اشغال نکند و ازتغییرهم مصون بماند .

۲ ـ جهان و اشیائی که درآن است ، خارج از ذهن بشر وجوددارد وتصورات، اشیاء را خلق نمیکند.

لاك
۱۷۰۴ ــ ۱۶۳۲

لاك پس از فراگرفتن، علوم متداول زمان، بمبارزه بافلسفه اسکولاستیك برخاست و در کتاب معروف خود موسوم به «تحقیق درفهم وعقل انسانی » عقاید بی‌پایه پیروان اسکولاستیك را ردکرد.

چنانکه دیدیم عده‌ای ازفلاسفه و حکما محسوسات بشری را حقیقی ومعتبر نمیدانند چنانکه افلاطون مدرکات حسی یعنی آنچه را که بوسیله حواس درك میشود قابل اعتنا نمیدانست وتنها برای معقولات ومثل حقیقتی تصور مینمود .

برخی دیگر ازحکما محسوسات بشری را معتبر وقابل توجه میدانند، ارسطو احساسات وادراکات بشری را معتبر ومنشا دانش بشری میدانست و

وجودطبیعت وآثار آن را انکار نمیکرد، علاوه براین درفلاسفه مادی یونان، هراکلیتوس، اپیکور ورواقیون علم انسان رامنحصر بمحسوسات میدانستند و معلومات را نتیجه محسوسات میشمردند .

دکارت درطرح جدید فلسفی خود، بیشتر برای عقل ارزش واعتبار قائل شد ومحسوسات رابنام اینکه باواقعیت مطابقت ندارند خالی ازاعتبار خواند، دکارت گفت معانی دیگری درذهن انسان هست که فطری و خاصیت عقل انسانی است، لاك دربسیاری ازنظریات فلسفی بادکارت همعقیده بود ولی راجع بوجودمعانی فطری درذهن انسان با دکارت مخالف بود ـ لاك گفت معلومات انسان اکتسابی وحاصل ونتیجه تجربه‌هائی است که درطول زندگی برای شخص حاصل میشود، اگرمعلومات انسان فطری بود ، همه کس حتی وحشیان بدون کسب علم، دارای معلوماتی بودند، درحالیکه درعمل اینطور نیست، وانسان از کودکی بنای کسب معلومات را میگذارد و امورمختلف را بتدریج درمی‌یابد، اینکه بعضیها میگویند نظریات و اصول اخلاقی در نزدعموم ملل یکسان است اشتباه است، بسیاری ازامور درنزد قومی زشت و ناپسند است ـ علاوه براین قضاوت مردم درباره اموریکه عرفا واجب ونیکو است یکسان نمیباشد ، اگر از چند نفر بپرسند عدالت چراخوبست یکی میگوید چون شرافت انسان اینطور حکم میکند ، دیگری میگوید دستورخدا چنین است شخص سوم میگوید ، دل گواهی میدهد ، بنابراین چگونه میتوان بوجودمعانی نظری درذهن انسان معتقد گردید .

لاك راجع بمبدا ومنشاء معلومات انسان میگوید ، که ذهن بشر در آغازامر چون لوح سفیدی است که هیچ‌چیز درآن نقش نبسته ولی باگذشت زمان درنتیجه تجربه معلوماتی درآن نقش می‌بندد، یعنی آنچه را که انسان درنتیجه حواس ازاشیاء خارجی درك میکند، بکمك تعقل و تفکر در ذهن پرورش می‌یابد بنابراین معلومات و تصورات بشری زائیده « حس » و «تفکر» است.

«جزآنچه بحس درآمده باشد هیچ‌چیز درعقل نیست»ـ علاوه براین لاك میگفت همانطور که انسان نسبت بامورمادی تنها عمل جمع و تفریق را انجام میدهد وچیزی کم وزیاد نمیکند ، نسبت بمعانی و تصورات هم جریان چنین است .

ایجاد مفهومات درعقل انسان بوسیله قوای‌زیر میسرمیشود :

۱ــ قوه ادراك که نخستین مرحله علم است .

دوم ــ حفظ؛ که معلومات را درذهن نگهداری میکند .

سوم ــ تمیز، که معانی را ازهم جدامیکند وتشخیص میدهد .

چهارم ــ سنجش ، که نسبت میان معلومات را درمی‌یابد .

پنجم ــ ترکیب ، که معانی بسیطرا باهم جمع کرده معانی ترکیب را میسازد .

ششم ــ تجرید یاانتزاع ، به‌این‌نحو که ازیك پدیدهٔ معلوم یك‌فردرا جدا کنند .

بنظر لاك دانش انسان از دو نوع بیرون‌نیست ، یا دانش وجدان وحضوری است مثل علم نفس بوجودخود و اینکه انسان غیرازحیوان است وخط و یا نقطه فرق دارد و یا اینکه دانش کسبی‌وتعقلی است و آن‌وقتی است که برای درك نسبت میان دو معنی احتیاج بتصور معانی دیگر هست مثلا برای اثبات اینکه مجموع زوایای مثلث‌دو قائمه است ، چون مطلب زیاد روشن نیست تصورهای واسطه‌ای نیز ضرورت دارد .

ازاین دوقسم دانش که بگذریم هرآگاهی که برای ما دست دهد گمان وپندار است .

نظریات‌اجتماعی لاك

از نظر اجتماعی بین نظریات‌هابزولاك اختلاف زیاد است، لاك برخلاف هابز که تسلط و غلبه زورمندان را برضعفا امری‌طبیعی میدانست ، معتقد بود که هر کس برنفس خود مسلط است و هیچکس نباید بنام‌آزادی مسلط برمال وجان دیگران شود و ازمردم سلب حق و آزادی نماید ، درباره مالکیت معتقد بود که هر کس هرچه را از راه کارو کوشش بدست آورد حق اوست ولی مالك نباید مال متصرفی خودرابهدر دهد ویا عاطل وباطل گذارد و دیگران‌را از استفاده ازآن محروم گذارد، بالاخره وی در مالکیت معتقد به اعتدال ومیانه روی بود.

لاك‌درشمار کسانی‌است که‌درقرن۱۷ بمخالفت‌جدی‌با برده‌داری‌و برده فروشی برخاسته و این کاررا نقض‌حقوق اولیه انسانی شمرده‌است ، وی گفت حق تسلط‌پدربر فرزند محدود است ، همینکه فرزندرشیدشد و قوهٔ

تشخیص یافت ازپدر اختیار سلب میشود .

هیئت اجتماعیه دربرابر فرزندان مسئولیت دارد ، هرگاه پدری در پرورش فرزند کوتاهی کند جامعه‌مکلف است که‌اورا از اختیار پدربیرون آورد و تحت تعلیمات صحیح قرار دهد .

لاك مانند هابز معتقد بود که مردم درآغاز امر همه آزاد وخودسر بودند چون‌این وضع تلخ وناگوار بود، مردم برضای خود هیئت اجتماعیه را تشکیل دادند ، تا بکمك جمعیت حقوق طبیعی‌هر کس محفوظ بماند .

علاوه‌براین لاك‌حکومت راتنیجه مواضعه یعنی محصول یك‌قرارداد اجتماعی میشمارد چنانکه میدانیم این دونظریه صحیح و قابل قبول نیست زیرا زندگی‌بشر از آغاز امراجتماعی بوده واین زندگی اجتماعی‌محصول سنجش وتفکر نیست ، و روی حساب‌و مطالعه قبلی صورت نگرفته ،بلکه زندگی اجتماعی‌انسانها مانندزندگی اجتماعی‌بعضی حیوانات نظیر مورچه و زنبور عسل بطور طبیعی و غریزی صورت گرفته است .

تشکیل دولت را نیز نباید نتیجه مواضعه و محصول یك قرارداد اجتماعی شمرد ،زیرا جامعه شناسان جدید بامراجعه بمدارك تاریخی‌نشان میدهند که دولت محصول جامعه طبقاتی است، از وقتیکه استثمار اقلیت‌از اکثریت صورت گرفته و افراد مختلف‌المنافع در جامعه عرض اندام کرده اند وجود دولت یعنی یك سازمان قهریه برای سرکوبی اکثریت استثمار شونده ومحروم ضرورت قطعی یافته است .

بنابراین دولت درهر دوره وزمان وسیله تسلط طبقه حاکمه برسایر طبقات است و همین طبقه‌حاکمه است‌که برطبق مصالح و منافع اقتصادی و سیاسی خود بتدوین قوانین و مقررات اجتماعی مبادرت میکند .

لاك به‌اصل تفکیك قوانین نیز توجه میکند و معتقد است که برای کیفر گناهکاران قوه قضائیه باید اقدام کند و کیفر اشخاص متعدی وزور گو را تعیین نماید و قوه مجریه باید کیفر تعیین شده را بموقع اجرا گذارد .

نظریات لاك که مولود احتیاجات و اوضاع اجتماعی انگلستان در قرن ۱۶ و ۱۷ بود، بعدها درقانون اساسی آنکشور و سایر ممالکی که

که به اقتضای جنبش بورژوازی محتاج بقوانین و نظامات جدید بودند وارد شد و مورد توجه قرار گرفت .

لاک‌معتقد به‌آزادی‌عقاید مذهبی بود ومیگفت‌تفتیش افکار ونظریات مذهبی مردم منافی خیر و صلاح عامه است، باید دین از سیاست تفکیک شودو رهبران دین حق ندارند در مسائل سیاسی مداخله وشرکت کنند .

هیوم Hune
۱۷۷۶-۱۷۱۱
کانت Kant
۱۸۰۴-۱۷۲۴

چنانکه دیدیم تاکنون‌تئوری‌ها و نظریات فلسفی بدو جریان بزرگ یعنی ایدآلیسم و ماتریالیسم تقسیم شده‌است‌وچنانکه انگلس میگوید «مسئله رابطه میان **فکروجود** ، میان روان وطبیعت عالیترین مسئله سراسر فلسفه است.... فلاسفه بر حسب پاسخیکه دراین باره‌داده‌اندبه دواردوگاه بزرگ تقسیم‌میشوند ، آنانکه فکر و روح رامقدم برطبیعت ووجودمیدانند به‌اردوگاه ایدآلیستی وآنها که طبیعت رامقدم میشمرند به‌مکاتب مختلف ماتریالیسم تعلق‌دارند .

هیوم وکانت‌باپیروی ازاصول ایدآلیسم‌بخیال‌خود کوشیدند تا فاصله میان ایدآلیسم و ماتریالیسم را از بین ببرند وفلسفه نوینی پدیدآورند ، ولی همینکه درآراء آنان توجه کنیم بصحت گفتار لنین درباره آنها پی میبریم، لنین‌میگوید «آنهاعقایدوتصورات‌خودرا باتردستی بیشتروشکلی مبهم و تاریك و با استفاده ازیك رشته اصطلاحات «جدید» بیان‌میکنند، تا ساده‌لوحان آنرا بعنوان نوترین فلسفه‌ها بپذیرند .»

پیروان این مکتب میگویندکوشش در راه شناسائی طبیعت واقعی اشیاء بیهوده و بی‌حاصل است ، زیراما جز ظواهر اشیاء چیز دیگری را نمیتوانیم بشناسیم بهمین جهت این فلسفه را فلسفه «لاادریون یا نمیدانم چیست » یا **Agnosticisme** نامیده‌اند(که ازکلمه a علامت نفی و Gnostieos قابل شناخت‌ترکیب یافته‌است) .

هنگامیکه ماتریالیستها و ایدآلیستها دزاین‌بحث می کنند که اشیاء درورراء ذهن وجود دارد یا خیر،آیاحصول علم‌بحقیقت‌اشیاء برای‌ماممکن است یا غیر ممکن ، پیروان این‌مکتب میگویند ، تنها ادراك نمودممکن است وپی بردن بواقعیت وجودمحال. ـ هیوم دراین باره‌میگوید انسان‌بر

طبق غریزه‌طبیعی خود مایل‌است که برحواس خود اعتماد کند، بهمین‌علت است که ما ، وجود عالم‌خارج راقطعی فرض‌میکنیم ، درحالیکه چیزی جز صور و ادراکات در دسترس نفس دراکهٔ ما نیست وحواس چیزی جز حجاری این صور نیست . میزی که‌ما مشاهده میکنیم به تناسب بعدمسافت بزرگتر یا کوچکتر بنظرمیآید ، ولی آن میزواقعی که مستقل از ماوجود دارد ، تغییری در وضع خود میدهد پس روح ما چیزی جز تصور میزرا درك نمیکند این است تذکر عقل ، غیر ازهیوم ، کانت نیز ازعلمداران ایدآلیسم وطرفدار جدی اصالت تصوراست او میگوید، حقیقت وذات‌اشیاء را ادراك نمیکنیم فقط عوارض‌اشیاء را درمی‌یابیم ، درك‌عوارض‌اشیاءهم بیاری ذهن صورت میگیرد و میزان درك و تشخیص ذهن‌هم در اشخاص یکسان نیست ، به‌این ترتیب مبنای علم ماتشخیص ذهن است ، ما نمیدانیم حقیقت چیست وواقع و نفس‌الامر کدام است ، به‌این‌ترتیب کانت در کتاب (نقادی عقل) مانند سایر ایدآلیستها دیوار ضخیمی میان انسان وحقیقت اشیاء میکشد و به‌این‌نتیجه میرسد که‌بماهیت خود شیئی نمیتوان دسترسی یافت وی میگفت « جهان برای ما آن اندازه وجود دارد که آنرا فکر میکنیم یعنی آن اندازه که تابع قوانین تفکرماست .

حال به‌بینیم‌درمقابل‌آراء سفسطه‌آمیز آنان مکتب‌مادی چه‌میگوید لنین درخصوص ماتریالیسم فلسفی مارکس‌میگوید«ماتریالیسم بطورعموم قبول دارد که وجود حقیقت عینی (ابژکتیف) یعنی ماده از شعور و احساسات‌وتجربه مستقل‌است .. شعور.... چیزی‌نیست‌جزانعکاسی ازوجود.. ماده چیزیست که برروی دستگاه حواس ما تاثیر کرده احساس را بوجود میآورد ، ماده حقیقت عینی است که وجود خارجی‌دارد و ما آنرا بوسیله احساس درك میکنیم ... ماده ، طبیعت ؛ وجود جسمانی مقام اولین ولی روح و شعور واحساس نفسانی ودارای مقام دوم میباشند ... مغزدستگاه تفکراست» .

لاادریون با انکار وجود واقعیت عینی میگویند ما نمیدانیم مثلا اتوبوس فکر یا تصوراست یاواقعیت خارجی وبا بیان اینمقدمات اینطور وانمود میکنند که انسان قادرنیست علم بحقیقت اشیاء پیدا کند وهرگونه کوششی برای درك ماهیت اشیاء بیحاصل است ـ درحالیکه علم وتجربه

خلاف گفته ایشان را ثابت میکند، ما در اثر تجربه میدانیم که جهان واشیائی که در آنست وجوددارند ،اگر ادراکات ما از جهان غلط و بی‌پایه بود ، قضاوت‌ها و آزمایشهای ما به نتیجه نمیرسید ، وحال آنکه غالبا ما از تصورات و آزمایشهائی که بعمل میآوریم نتایج مثبت وعملی میگیریم واین جمله میرساند که خارج از ذهن ما جهان مادی وجود دارد، بقول انگلس دلیل وجود(بودینك) خوردن است. اگر این غذا وجود نداشت وخیال و تصور بود هرگز با خوردن آن سیر نمیشدیم .

ازآنچه گفته شد باین نتیجه میرسیم که پیروان این مکتب بازی ایده‌آلیستها را تکرارمیکنند وسرانجام به‌ایده‌آلیسم میرسند . بگفته لنین «لاادری را بتراشید ایده‌الیسم پیدا میشود » بنابراین باید گفت لاادریون همان ایده‌آلیست‌ها هستند وفلسفه سومی وجود ندارد

انگلس فرضیه کانت و سایر ایدالیستها را که معتقد بعدم امکان معرفت به‌احوال دنیا و «ذوات‌مستقل» میباشند مورد انتقاد قرارداده و از نظریه ماتریالیستی مشهور که میگوید معرفت ما معتبر است دفاع میکند وی‌میگوید « قاطع‌ترین دلایل بطلان این بوالهوسیهای فیلسوفانه همانا عمل. مخصوصا تجربه وصنعت است، اگر ما قادریم صحت نظریه خود را درخصوص یك پدیده طبیعی بوسیله بوجودآوردن آن ثابت کنیم یعنی آنرا بکمك شرایط اختصاصیش بسازیم و بخدمت خود بگماریم ، توانسته‌ایم بداستان بیمعنی (ذات مستقل) کانت خاتمه دهیم مواد شیمیائی که ازدستگاه حیاتی نباتات و حیوانات بدست می‌آید زمانی ذوات مستقلی بودند ولی همینکه شیمی‌آلی توانست از عهده تهیه آنها برآید این ذوات مستقل به ذوات متعلق بما تبدیل گشتند . مثل ماده رنگین روناس یعنی آلیزارین که امروز آنرا مانند سابق ازریشه گیاه روناس که در صحراها می‌روید استخراج نمیکنیم ، بلکه باقیمت ارزانتری وبسهولت ازقطران ذغال‌سنك بدست می‌آوریم .

منظومه کپرنیك سیصدسال فرضیه‌ای بیش نبودو باوجوداینکه باور کردنی بود ؛ معذلك فرضیه بود اما وقتی که لوریه باکمك ارقامی که‌روی همین سیستم دردست است ثابت کرد که نه‌فقط وجودیك سیاره که آنوقت مجهول

بود مسلم است بلکه میتوان با حساب مکان فضائی آنرا معین نمود و بالاخره وقتی که گالیله این‌سیاره را دیدمنظومه کوپرنیك ثابت‌شد .

نظریه کانت درباره زمان ومکان

کانت برای زمان ومکان وجودی قائل نیست ومانند سایر ایدالیستها ، زمان و مکان را تصوری ذهنی میداند ، فوئرباخ دراین باره میگوید ، همانطور که پدیده‌های گوناگون طبیعت مستقل از ذهن ما وجود خارجی دارند ، زمان‌ومکان نیز تنها صورپدیده‌ها نبوده بلکه صور حقیقی وجود میباشند، درجهان چیزی جزماده متحرك نیست وماده متحرك هم همواره درزمان و مکان بحرکت خود ادامه میدهند.

انگلس نیز دراین‌باره میگوید « اساس وپایه جمیع اشکال هستی زمان و مکان است و وجود خارج از زمان همان‌قدر بی‌پایه و سست است که وجود خارج ازمکان»

هابز Hobbes

(۱۵۷۹ - ۱۶۸۸)

هابز ضمن مطالعات مختلف علمی و اجتماعی به بی‌پایگی فلسفهٔ اسکولاستیك پی‌برد و با بیکن ودکارت درتخریب بنیان‌آن همداستان شد وی‌درتعریف‌فلسفه میگوید«شناخت معلولها بعلت و شناخت علتها بمعلولشان بوسیله‌استدلال درست» - بنظراوفلسفه چیزی جز تجزیه وترکیب نیست، وچون تجزیه وترکیب فقط به‌اجسام تعلق میگیرد، پس غیرازجسم هیچ‌چیز دیگر موضوع فلسفه وعلم نمیتواند بود وبنابراین موضوعاتی که ازاین‌حد بیرون هستند مربوط بدین وایمان‌خواهندبود .

نفس یا روح هم امرغیرجسمانی نیست ، زیرا محسوسات جزحرکاتی که درمغز وبدن انسان واقع‌میشود چیزدیگری نیستند .

هابز انسان را اسیر نفسانیات میدانست و میگفت محرك انسان در کارها مهر و کین و بیم وامیداست ، عقل قادر نیست درمقابل نفسانیات‌سدی

ایجاد کند، خوبی و بدی امور برحسب سود و زیان آنهاست، یعنی نیك و بد حقیقت ندارد هرچه مصلحت شخصی در اوست نیك است ، پایه کارهای بشر برخودخواهی است ، اگر کسی به بیچارگان مهربانی میکند برای آنستکه مبادا روزی خودش به آن بیچارگی گرفتار آید ـ دینداری، از ترس کیفر و عذاب است ـ از نظر اجتماعی هابز طبیعت آدمی را مدنی و اجتماعی نمیداند، ازجمله آراء سخیف او اینکه میگوید «انسان برای انسان گرگ است» هر کسی هرچه میخواهد برای خود میخواهد ولذا همه باهم درجنك وستیزند ؛ آنانکه قویترند پیش میبرند واین حقی است طبیعی؛ منتهابشر برای استقرار امنیت وجلوگیری ازهرج ومرج ازحق طبیعی خودصرفنظر کرده و خود را بقوانین و مقرراتی مقید ساخته است . وی ازطرفداران جدی حکومت استبدادی است ، ومعتقد است که مصلحت مردم دراین است که زمام امور خود را بشخص واحدی تفویض کنند تا او باقدرت تمام کارها را اداره نماید ، هابز چون در دوران انقلابات اجتماعی انگلستان میزیسته، بی‌شك بی‌نظمی‌های سیاسی واقتصادی آن دوره دربروز این نظریات در وی بی‌تاثیر نبوده است .

نویسندگان عالیقدر دائرةالمعارف

«آنسیکلوپدیست‌ها»

Les Encyclopédistes

تغییر اوضاع مادی اروپا ، رشد صنعت و تجارت ، سست شدن بنیان فئودالیسم ، توسعه شهرهای آباد وپرجمعیت وظهور طبقه فعال و موثری بنام «بورژوازی» زندگی مادی مردم را دگرگون ساخت و سبب گردید که بموازات این تغییرات ، درعقایدوافکاروطرز حکومت‌ها وسایرخصوصیات اجتماعی، تغییراتی پدید آید ویا باصطلاح علمی، همانطورکه زیر بنای اجتماع و طرز تولید عوض شده است روبنای اجتماع یعنی مختصات حیات معنوی

مردم‌نیز تغییر پذیرد.ـ تحت‌تاثیر این‌عوامل عده‌ای ازفلاسفه ، محققین‌مادی مورخین وجامعه‌شناسان نظیر منتسکیو ، ولتر، دیدرو، Diderot دالامبر D ' alemdert ،هلباك Holbach ؛ و غیره که خود زائیده نهضت نوین بورژوازی بودند ، قلم بردست گرفتند و ازنظر ایدئولوژیك ، راه را برای نهضت بورژوازی و پیشرفت این‌جنبش هموارساختند .

ولی شجاعانه‌ترین جنگها علیه نظام کهن و خرافات معموله زمان ، توسط علما وصاحبنظران وفلاسفه مادی صورت گرفت این‌جماعت باشهامت بسیار باعقاید خرافی واصول افکار ایدالیستی مبارزه کردند .

بهمین مناسبت کلیسیا برای حفظ قدرت دیرین خود و دوام دستگاه سلطنت وبقاءرژیم اشرافیت‌قدیم‌قیام میکند وبمنظور حفظ موقعیت‌ارتجاع از رشد افکار انقلابی جلوگیری مینماید ؛ از اواخر قرن ۱۸ جبهه ها کاملا مشخص میشود ، و علوم دقیقهٔ مادی از افکار ایدالیستی و خرافی مجزا میگردد.

مارکس و انگلس دراین باره مینویسند ، متافیزیك قرن۱۷ هنوز شامل جنبه‌های مثبت وعملی بود، دراین‌مورد کافیست گفته‌ها وتعالیم‌دکارت ولایب‌نیتز را بخاطرآوریم ، متافیریك به‌اکتشافاتی در ریاضیات، فیزیك وسایر علوم دقیق که ظاهرا بدان بستگی داشته نائل میآید . ولی ازهمان ابتدای قرن۱۸ این بستگی ظاهری گسیخته شد.

علوم‌مثبت ازمتافیزیك‌جدا شدندو برای‌خود مبحث جداگانه‌ای‌بوجود آوردند ، دامنه متافیریك دراین دوره منحصر بجهان افکار و علوم الهی گردید، واین درزمانی بود که موجودات واقعی واشیاء زمینی توجه عموم را بخود جلب میکردند، متافیزیك سطحی ومبتذل‌شد ، درهمان سالی که آخرین متافیزیسین هـای بزرك فرانسوی یعنی مالبرانش و آرنو بدرود حیات گفتند . هلوسیوس Helvetius و کندیاك Condillac بدنیا آمدند .»

فلاسفه مادی قرن ۱۸ فرانسه بسیار مترقی و انقلابی بودند انگلس درمورد آنان‌میگوید «انقلاب‌فلسفی پیش‌درآمد انقلاب‌سیاسی بود.»

بموازات انقلاب فلسفی ، علوم مادی بسرعت ترقی کرد و اکتشافات

تازه‌ای در رشته طبیعیات، طب، ریاضیات و نجوم نصیب بشر گردید و چنانکه دیدیم بسیاری از مسائل مجهول از راه تحقیق و تتبع و مشاهده و تجربه معلوم و روشن گردید

درچنین شرایطی، امثال دیدرو، لامتری La mettrie و هلباك باشجاعت بسیار باعقاید تخیلی و تجریدی متافیزیك مبارزه کردند در این دوره محافل ارتجاعی نیز برای انحراف افکار عمومی درپناه دین و کلیسیا به‌ایراد تهمتهای گوناگون علیه فلاسفه مادی مشغول شدند در این باره مجلات و رساله‌ها و آثار مختلفی منتشر کردند، ولی همکاری دولت و کلیسیا بجائی نرسید، اذهان و افکارعمومی برای شنیدن و بکار بستن اندرزهای کلیسیا آماده نبود وهمه‌روز حقایق مشهود ومنطق واستدلال صحت گفتار مادیون را ثابت میکرد ، علم وتکنیك روزبروز زندگی مردم را بسعادت ورفاه نزدیك میکرد و پرده‌های اوهام وخرافات را ازهم میدرید .

انگلس میگوید ، «فرانسویها با همه علوم رسمی وکلیسیا وحتی با دولت نبردی آشکار میکنند، آثارآنها آنسوی مرز درایرلند وانگلستان منتشر میشودوخودآنهااغلب به‌باستیل زندان معروف پاریس منتقل میشدند » ـ نوشته‌های لامتری؛ دیدرو هلوسیوس وهلباك توقیف میگردید ودرملاعام سوزانده میشد ؛ دیدرو مینویسد که تعقیب ادبیات مادی وضدخرافی بجائی رسید که‌جوانی را بجرم خریدن دوجلدرساله هلباك بنام«ماهیت‌مسیحیت» باتفاق فروشنده کتاب و زن او درملاعام شلاق زدند، داغ کردند و پس‌از آن جوان را به ۹ سال حبس بااعمال شاقه و کتابفروش را به پنجسال و زن او را به‌حبس‌ابد دردیر محکوم کردند. ولی تمام این تشبثات بی‌حاصل بود نهضت جوان بورژوازی در این دوره به‌بسط علم وصنعت و آزادی سیاسی احتیاج داشت وباتمام قوای مادی خود به‌این جنبش کمك میکرد ، درحالیکه فئودالیسم، سلطنت وکلیسیا دوران تاریخی خود را طی کرده بودند ، ولازم بودهرچه زودتر موقعیت خود را بعناصر جدید تسلیم نمایند.

به‌این ترتیب دیدیم ، افکار مادی که نخست درانگلستان باکوشش امثال لاك نضج و رونق گرفته بود بکمك ولتر و دیگران از انگلستان بفرانسه راه‌یافت‌ودرمحیط‌مساعدفرانسه‌رشد وتکامل یافت، مادیون‌این‌دوره باتمام قشارها وتضییقات کلیسیا با عقاید متافیزیکی (ماوراءالطبیعه) و

معتقدات مذهبی بسختی مبارزه میکردند وآشکارا میگفتند چه‌لزومی‌دارد که یك‌خدای مبهم را بی‌قید وشرط وبدون‌دلیل،منبع‌اصلی تمام‌موجودات و علت‌ظهور جمیع وقایع و اتفاقات بدانیم .

متفکرین وبشردوستان این دوره سعی‌میکردند تا ابرهای جهل و خرافات وقضاوتهای غلط قبلی را ، ازبرابرچشم مردم‌نابود کنند وازاین‌راه علیه مفاسد اجتماعی، تعصبات مذهبی واستبداد سلاطین و کشیشان مبارزه کنند ، وبمردم نشان‌دهند که‌کلیسیا ومذهب سنگر زورگویان وستمگران است، درسراسرجهان حقیقتی مسلم‌تر وبی‌زبان‌تر از«علم» نیست، بشرباید برای سعادت خود ازجستجوی ماوراء طبیعه دست‌بردارد وبجای‌تعقیب نیرو های مجهول دنبال کشف قوانین طبیعت رود و قواعد و رموز و خواص پدیده‌های گوناگون‌طبیعی‌را کشف کند وازقوای‌آن برای‌سعادت وآسایش خود استفاده کند ـ متفکرین این دوره بقوانین مکانیکی معتقد بودند و میگفتند که جزماده‌وحرکت چیزدیگری موجودنیست، روح‌فقط‌یك‌اصطلاح جادوگرانه است ـ دنیا تحت‌قوانین ثابت‌مکانیکی بجریان‌خود ادامه‌میدهد، کسانی که تصورمیکنند، که طبیعت وسراسرجهان برای‌زندگی انسان‌خلق شده اشتباه میکنند انسان‌دربرابر طبیعت یك‌موجود ناچیز وبی‌اهمیت‌است. باید بتوده‌های وسیعی ازمردم جهان که کارمیکنند ورنج‌میکشند و حاصل زحمت خودرا بیك اقلیت بی‌وجدان غارتگر وبی‌اثر تسلیم میکنند نشان‌داد که همه‌چیز درحرکت وتغییراست قوانین ومقررات اجتماعی‌هم ازاین‌اصل کلی مستثنی نیست ، میتوان روابط و مناسبات اجتماعی مردم را عوض کرد شکل حکومت را تغییرداد ، قدرت دولت را کم یازیاد نمود، اگر مردم اراده کنند و تصمیم بگیرند میتوانند امور را بروفق مراد خویش جریان دهندوبدوران زورگوئی اقلیت‌پایان‌بخشند .

دیدرو
۱۷۱۳ ـ ۱۷۸۴

کسی که درقرن۱۸ بیش‌ازهمه در راه تحکیم‌بنیان فلسفه مادی صرف وقت کرد و در این راه دشوار شجاعت وازخودگذشتگی نشان داد دیدرودانشمند معروف فرانسوی است، این‌مرد محقق ۲۰ سال ازعمرگرانمایه خویش‌را برای تدوین کتاب دایرةالمعارف L'encyclopédie صرف کرد ، وی معتقد بود که برای فراگرفتن دانش باید بمشاهده،تعقل وتجربه توسل‌جست

و از پیروی از آراء تخیلی پیشینیان چشم پوشید زیرا پیروی از افکار گذشتگان ودلبستن به‌امور مجهول‌وقوای نامرئی‌حاصلی‌جز گمراهی ندارد .

دالامبر محقق و ریاضی‌دان‌فرانسوی یکچند صمیمانه بادیدروهمکاری نمود ولی پس‌از آنکه‌تهدید وآزار مخالفان شروع شد تاب مقاومت‌نیاورد وهمکار خود را تنها گذاشت. منتسکیو، ژان ژاك‌روسو ، ولتر و جمعی دیگر از دانشمندان نیز مقالاتی درمسائل مختلف بدائرةالمعارف تقدیم کردند ولی کارو کوشش آنان‌درمقابل‌فعالیت خستگی‌ناپذیردیدرو ومقاومت دلاورانه این‌دانشمند قابل‌ملاحظه نیست.

این مرد محقق برای تکمیل این مجموعه نفیس و کسب اطلاع در زمینه‌های مختلف معارف بشری غالبا به‌اصحاب اطلاع رجوع میکرد و از آنان کسب دانش مینمود وگاه‌خود در رشته های مختلف بتحقیق ومطالعه میپرداخت، وحاصل‌کار وتحقیق روزانه رادر کتاب منعکس‌مینمود.

سرانجام درپناه عزم راسخ وپشت‌کار اینمرد کتاب دائرةالمعارف در ۲۱ مجله بطبع رسید ، ولی افسوس که مطابع آن‌زمان‌از بیم حمله وتعرض اصحاب دین بسیاری از مقالات وتتبعات علمی دیدرو را چاپ نمیکردند و به‌این ترتیب‌قسمتی ازکار پرارج این مردگرانمایه بهدررفت ، وی درپایان کتابی که دربیان حقیقت طبیعت نوشته‌است چنین میگوید :« بیان‌خودرااز طبیعت‌آغاز کردم که‌میگویند صنع تست‌و بتوانجام میدهم که نامت درروی زمین‌خداست' خدایا نمیدانم هستی یا نیستی، امااندیشه‌امرا براین‌میگذارم که‌تو بردل من آگاهی، و کردارچنان میکنم که درحضور تو باشم ،اگر بدانم که برخلاف‌عقل‌خود یاحکم توگناهی کرده‌ام اززندگی گذشته‌خود ناخشنودخواهم بود، اما ازآینده‌آسوده‌ام ، چون‌همینکه من گناه خودرا تصدیق کردم تواز آن‌میگذری دراین دنیا ازتو چیزی‌نمیخواهم' زیراآنچه باید بشود اگرتو نیستی بطبیعت‌واگر توهستی بحکم‌تو میشود ،اگرعالم دیگری‌هست آنجا ازتو امیدپاداش‌دارم ، هرچنددراین عالم هرچه کرده‌ام برای‌خود کرده‌ام ، اگراز بی‌نیکی بروم باری نبرده‌ام واگر بدی کنم از توغافل‌بوده‌ام ،خواه توراموجودبدانم‌خواه ندانم ،حقیقت وفضیلت‌رادوست دارم و از دروغ و نابکاری‌بیزارم، چنین‌هستم خواه پاره‌ای از ماده‌واجب و جاوید باشم خواه مخلوق توباشم . اما اگر نیکوکار و مهربانم ، ابناء

نوعم را چه‌تفاوت که بتصادف‌نیکو افتاده‌ام یا به‌اختیارخود نیکی کرده‌ام‌یا فضل ورحمت‌تو شامل حالم بوده‌است.»از کتاب سیرحکمت‌فروغی- دیدرو بعلل غائی معتقد نبود. وهموارمیگفت‌فکر وتامل دراینکه امور برای‌چه واقع‌میشود ، حاصلی‌ندارد باید تحقیق کرد که چگونه واقع میشود.

دایرةالمعارف دیدرو در عصر خود مظهر یکی از انقلابی‌ترین آثار علمی وفکری‌بشر بشمارمیرفت، دراین کتاب دیدرودرصحت ادیان‌ومذاهب تردید کرده و بنظریات ایدآلیستی محققین سلف پشت‌پا زده‌است . بهمین علت متعصبین ومردم بیمایه با انتشارآن مخالفت کردند و بارها دیدرو و چاپ‌کنندگان افکاراورا رنج وآزار رسانیده وزندانی کردندولی مجموع این مصائب در تصمیم قطعی او تغییری نداد - زندگی‌خصوصی دیدرو با فقر وتنگدستی توام‌بود ، بطوریکه برای‌تهیه جهیز دخترخود میخواست کتابخانه‌خودرا بفروشد ولی کاترین دوم امپراطریس‌روسیه از موضوع با خبر شد و به او کمك کرد ومانع این‌کارشد .

هلباك
۱۷۳۷-۱۷۸۹

درمیان‌فلاسفه‌وآزادفکرانی(libre penseur) که با سر سختی و شجاعت، تیشه بریشه عقاید خرافی مردم زده، و ضمن انتقاد به اراء خیالبافان قدیم، فلسفه ماوراءالطبیعه و الهیات را بباد مسخره و استهزا گرفته‌اند هلباك متفکر قرن ۱۸ مقام و موفقیت ممتازی دارد

هلباك‌میگفت دین وکلیسیا علت بدبختی وغم وغصه بشری است دین پناهگاه استبداد سلاطین و تعدی مالکین وسرمایه‌داران است بهمین علت است که همیشه زورگویان خودرا درپشت‌سنگر دین حفظ میکنند ومظالم و غارتگریهای خودرا ناشی از اراده خدا میشمارند. هلباك میگفت‌حقیقت و دین در مقابل‌هم قرار گرفته‌اند . زیراطبیعت‌همواره به انسان میگوید «خودرا دوست‌داشته‌باش ، موجبات شادی وسعادت‌ونیکبختی خودرافراهم کن - ولی دین‌دستور میدهد که فقطیك‌خدای بزرك را دوست داشته باش زندگی را بچیزی مگیر ، زندگی خودرا در راه خدانثار کن وازهر لذتی دست‌بکش- طبیعت‌میگوید درهرموضوع ازعقل ومنطق خود سئوال کن ، عقل‌را راهنمای خودنما' هیچ‌چیزرا بی‌دلیل وبرهان مپذیر . ازاطاعت کور

کورانه برحذر باش، دین میگوید ایمان داشته باش که عقل‌ومنطق تو در پیشگاه‌خدا ناچیزاست ـ طبیعت‌میگویدراه روشن‌علم‌را انتخاب کن وحقیقت رادنبال کن وازمشاهده‌وتجربه‌غافل‌مباش، دین میگوید برای دنیاارزشی قائل‌مشو و بذات‌باری بیندیش ـ طبیعت میگوید پیشرفت و افتخار در کار است،فعال باش‌شجاعت‌پیشه کن‌هنرمندوسازنده باش، دین‌میگویدخاکساری وفروتنی پیشه‌کن وزندگی را در دعا و اجرای مراسم دینی سپری نما و بنفع خود قدمی برندار ـ طبیعت میگویدبرای رفع‌مفاسد اخلاقی باید علل‌فسادرا پیدا کرده‌و با سرسختی با رذائل‌اخلاقی مبارزه‌نمود و کسانی‌را که بحقوق مردم‌تجاوز میکنندبکیفر رسانید ولی‌دین بمردم‌میگوید ازخشم خدابترسید واگر برخلاف تعلیمات و دستورهای او رفتار کردید و جنایتی مرتکب شدید بمعبدروی آرید بدرگاه‌خدا زاری کنید خودرا بپای کشیشان‌وپیشوایان‌دین بیندازیدو با نذرونیازو تقدیمیهاوزیارت قبور خودرا درپیشگاه خداتبرئه کنیدو گناهکاران‌رابیخشید ـ طبیعت میگوید توآزادی وهیچ‌قدرتی درروی زمین‌نیست که‌بتواند قانوناتورا ازحقوق خودمحروم کند ، دین‌فریادمیزند که توبنده محکومی‌هستی ودراین جهان ناپایدار برای تحمل رنج‌ومحنت خلق‌شده‌ای» ـ سپس هلباك میگوید،اعتقاد به این موهومات اخلاق‌عمومی را فاسد و افکار خلق راازراه صواب منحرف‌ساخته است و میدان‌رابرای زورگویان ومتجاوزین بازگذاشته،ازسیر طبیعی علوم‌وافکار بشرجلوگیری کرده وصلح‌وسعادت رابرمردم حرام کرده است ،پس بکوشیم تا با اعلام حقایق پرده‌جهل‌وبی‌خبری‌را بدورافکنیم ومردم‌رابقضاوت‌ها واندیشه‌های باطل‌خویش‌واقف گردانیم. بجای دیرو کلیسیامدارس و دانشکده‌ها تاسیس کنیم‌تابیاری‌علم ودانش که‌دشمن بی‌امان‌جهل وخرافات‌است بمقصودخویش یعنی بتامین سعادت نوع بشر نایل‌آئیم .

منتسکیو

۱۷۵۵ـ۱۶۸۹

منتسکیو نیزدر شمار کسانی است که وضع اجتماعی فرانسه رامورد

انتقاد قرار داده است ، وی در کتابی که بعنوان نامه‌های ایرانی منتشر کرده‌است از زبان دونفر ایرانی آداب‌ورسوم و سازمان اجتماعی فرانسه را مورد انتقاد قرار داده و روشهای نا مطلوب اجتماعی را بطرز دلنشین‌توضیح وبیان میکند،و در کتاب‌دیگر خودبنام «علل‌ترقی وانحطاط رومیان» برای نخستین‌بارمطالب‌تاریخی رابا نظرفلسفی و تحقیقی بیان کرده وبجای ذکر وقایع ، علل بروز حوادث و رابطه علت و معلولی قضایارا کمابیش بیان کرده‌است ـ قبل‌از او محققین و تاریخ‌نویسان غالبا پیش آمدهای تاریخی را نتیجه مشیت الهی وفرع قضاو قدر میدانستند و کسی به‌اراده ملل وتاثیر شرایط زندگی مادی در تکوین عقاید وافکار توجهی نداشت .

منتسکیو برای نخستین‌بار قدمی چند دراین راه ناهموار پیش‌رفت و زمینه را برای تتبعات بعدی فراهم نمود .

دیگراز آثار نفیس او کتاب‌روح‌القوانین(L'esprit des lois) است که درآن از فلسفه وعلل ظهور قوانین‌سخن گفته و مقررات و قوانین اجتماعی را مولود **قراردادو** مشاورمردم دانسته است، نظریات‌منتسکیو که‌مولود اوضاع اقتصادی واجتماعی‌آن دوره ومظهر تمایلات بورژوازی جوان اروپا بود برای‌پیشرفت مقاصد سرمایه‌داران موثرافتاد .

نظریات‌اجتماعی‌منتسکیو تاحدی ازافکارمادی‌لاك وجنبش‌مشروطیت انگلستان الهام میگرفت ،وی با حرارت بسیار از لزوم تدوین قوانین و استقرار آزادی و امنیت سخن‌میگفت و قانون و امنیت‌و آزادی سیاسی‌را برای‌تامین سعادت بشرلازم و کافی میشمرد، منتسکیودرآثار خودهیچگاه از آزادی و امنیت اقتصادی سخن نمیگوید. مرادومقصود او ازآزادی و امنیت همان آزادی و امنیتی است که‌بورژوازی تازه بدوران رسیده‌اروپا برای‌حفظ منافع خودو مبارزه با فئودالیسم بآن احتیاج دارد .

وی‌معتقدبود که یك‌سلسله قوانین که بحال‌عموم اقوام و ملل‌سازگار باشدوجود ندارد، هرقوم وهر کشوری‌مقتضیاتی داردو در قوانین‌ونظامات هرمملکت باید احوال‌اقلیمی ،آداب ورسوم و عقاید دینی و استعداد مردم را مورد توجه و مطالعه قرار داد .

این مناسبات باید مورد توجه قانونگزاران قرار گیرد چنانکه این

امور مورد عنایت هیئت مقننه قرار نگیرد قوانین عملی و قابل اجرا نخواهد بود .

منتسکیو برای حکومت سه‌شکل مختلف قائل است : ۱ ـ حکومت استبدادی ۲ ـ حکومت‌پادشاهی ۳ـ حکومت جمهوری .

درحکومت استبدادی‌یك پادشاه‌خودسر ومستبد بدلخواه خودمملکت را اداره‌میکند. (Despotisme)

درحکومت پادشاهی ، شاه برعایت قوانین و مقرراتی پابند است که باصطلاح‌مونارشی‌میگویند Monarchie

درحکومت‌جمهوری، هرگاه عموم افراد در کار حکومت‌دخیل‌باشند دموکراسی‌یاحکومت‌عامه برقرارمیشود،واگرجماعتی‌ازخواص‌دستگاه‌حکومت راادارہ کنندحکومت‌اریستوکراسی . Arstocratie بوجود خواهدآمد.

منتسکیو برای‌تامین آزادی و امنیت عقیده به تفکیك قوا دارد و معتقد است که قوه قانونگزاری یا مقننه و قوه اجرای قانون یا مجریه و قوه اجرای‌حق برطبق‌قانون یعنی قوه قضائیه‌باید ازهم مجزی ودرکاریکدیگر مداخله‌ای نداشته‌باشند زیرا اگر قوای سه‌گانه درکارهم مداخله کنند ، اجرای‌حق و عدالت‌امکان پذیرنیست باید قوه مجریه ،رئیس دولت‌ووزراء در کار قضات و تصمیمات قوه مقننه مداخله نکنندوهریك ازقوای سه‌گانه بااستقلال کامل‌وظیفهٔ‌خودرا انجام‌دهند .

با اینکه‌بطلان بسیاری از عقایدو نظریات‌اجتماعی منتسکیودرعصر حاضر بثبوت رسیده نباید فراموش کرد که آراءا ووهمفکرانش درقرن۱۸ مانند یك نیروی مادی برای از هم ریختن نظام فرسوده فئودالیسم بکار رفته است بهمین مناسبت افکارمنتسکیو در آن دوره یك عامل ترقی و پیشرفت بود .

ولی‌امروز که ماتریالیسم تاریخی، علل‌و قوانین تکامل‌اجتماع‌وسبب ظهور دولت‌وقوانین ومقررات مختلف را تعیین وتشریح میکند منطق نارساو ناصحیح‌منتسکیو که«بقرارداداجتماعی» معتقداست‌واصل‌تفکیك‌قوارامجرد وسیله آزادی وامنیت‌اجتماعی میشمارد محکوم به‌شکست وفراموشی‌است چه مادام‌که در اجتماعات بشری برای همه امنیت سیاسی واقتصادی تامین

نشودوحق‌کار و استراحت برای‌عموم‌تامین‌نگردد آزادی وامنیت معنی و مفهومی نخواهد داشت، بعبارت دیگر آزادی سیاسی بدون امنیت اقتصادی، حرفی پوچ‌و بیمعنی است .

ولتر
۱۷۷۸-۱۶۹۶

ولتر یکی از نویسندگان و متفکرین بزرك‌قرن ۱۸ بشمار میرود وی از جمله کسانیست که مانند منتسکیوو روسو،بضروریات‌تاریخی عصر خویش پی‌برده و درنهضت نوین بورژوازی برای درهم ریختن سنن قدیم بطور موثرشرکت کرده‌است .

ولتر درراه انتقاد اوضاع ناگوار اجتماعی وخراب کردن بنیان ظلم و استبداد ، از حبس و تبعید نمیهراسید، بهمین‌علت در اوان‌جوانی بحبس باستیل گرفتار آمد،وچون‌نجات‌یافت‌راه انگلستان پیش گرفت‌و از مشاهده دموکراسی بورژوازی انگلستان و مطالعه‌در آثار فکری و فلسفی هبس ولاك وآشنائی با اکتشافات گرانبهای علمی نیوتن استفاده فراوان برد، وتصمیم گرفت قلم توانای خودرا درراه بیداری ملت‌فرانسه وآشنا کردن آنان بحقوق‌فردی و اجتماعی خویش‌بکار اندازد و با ظلم و بیدادگری روحانیون و اجحاف‌وحق کشی‌سلاطین و اربابان اعلان‌جنك‌دهد .

درآثار ولتر، درکتاب فرهنگی‌فلسفی ، ونامه‌هائی که برای‌اشخاص فرستاده و در آثار منظوم و داستانهای وی روح مخالفت با نظام کهن بخوبی آشکار میشود .

دشمنی وعناد او با عوام فریبهاوتعلیمات دروغین مبلغین مسیحی‌سبب گردید که وی را کافرو ملحد وگمراه کننده‌خلق بخوانند ، ولتر بسیاری از مندرجات تورات‌و انجیل را مخالف‌عقل دید و شجاعانه مورد استهزاء وانتقاد قرارداد ، او میگفت‌چه لزومی دارد که گفته پیشوایان دین را در حالیکه با علم وعقل تعارض دارد بپذیریم و تا ابد از دستورهای آنان‌تبعیت کنیم .

چگونه وجود خدا را انکار کردند

ولتر از قول مادیون عصر خود میگوید : «اگر خدا تورات و انجیل را انشاء نموده جای بسی تعجب وشگفتی است، زیرا این‌خدا درباره نجوم دارای افکاربس نادرستی‌است، علم ازمنه و تاریخ‌را نمیداند ، ازجغرافیاهم بکلی بی‌اطلاع

است ... و درموضوع اخلاق باخودش توافق‌ندارد، آیاممکن‌است‌فکر کرد که همان‌خدائی که قانون قصاص(چشم‌درازای‌چشم و دندان‌درازای دندان) را انشاء نموده است در انجیل بما دستور دهد که اگر برگونه چپ ما سیلی زدند گونه راستمان را نشان‌دهیم واگرجامه ما رادزدیدند باز شنل خودرا هم بدزد بدهیم (دربرابر شرور مقاومت‌نکنید) آیا این قانونی است که با حکم تورات توافق دارد ؟

آیا چگونه میتوان بافسانه‌های کتب مقدسه یهود و مسیحی باور کردو معجزاتی را که دائما درطی تاریخ یهود بظهور رسیده باور داشت که درنتیجه ظهور این معجزات عبور از دریای سرخ واردن با پای خشك ومتوقف ساختن‌آفتاب ازطرف یوشع... میسر گشت...چه‌بسا حکایات‌عنیف و باورنکردنی درباره این پیغمبرانی که یکی‌بخوردن مهوع‌ترین غذاهاو دیگری به جماعهای مشمئز کننده‌محکوم گردیده ورسوائی‌های‌دیگری که معلوم نیست خداوند از چه‌رو نصیب‌آنها گردانیده در تورات‌وجود دارد؛ خیر حقیقتا نمیتوان‌ذره‌ای ازاین مطالب بی‌سروته را باور کرد... اینهاهمه را کلیسیا اختراع کرده است... مسیح نابرابریهای کشیشان را منع کرده، لیکن کلیسیا سلسله مراتبی است که روسای آن قادر مطلق هستند وزیر دستان خادمین بیچاره‌ای‌بشمارند، مسیح بی‌جوئی مال وثروت را منع کرده است‌لکن پاپ و مقامات عالیه‌کلیسیائی همه ثروتمند و بی‌نیازند و جزدر بند افزودن ثروت‌خودنمیباشند ، مسیح مردم‌را بعفو واحسان دعوت‌نمود لکن‌کلیسیا سختگیری وشدت را ازخود اختراع کرد . وهمه‌جا تخم نفاق می‌باشد.علیه‌پروتستانها ویهودیهاوآزادفکران جنك‌براه انداخته. هزاران نفر بدست کلیسیا شربت هلاکت‌نوشیده‌اند .... دومین موضوع اصلی فلسفه ولتر راجع‌باخلاق است .

ولتر دائما اینموضوع راتکرارمیکند : کلیات‌اخلاق درهمه‌جایکسان است و همه مردم از عدل و ظلم واز خیروشر تصور واحدی دارند، ونزد تمام فلاسفه و درهمه کتابهای مذهبی کشورهای مختلف وحتی نزد وحشیها بوضع‌مشابهی وجوددارد... تبهکارعقوبتی تحمل‌میکندوآن‌انفعال وندامتی است که هرگز فراموش نمیکند ... و انسان پرهیزکار نیز پاداش خود را باشعف باطنی‌ازاینکه‌وظیفه‌خودراانجام‌دادهوآرامش قلبی‌وستایش‌واحترام

مردم را جلب کرده ، می‌بیند . » درجای دیگرولتر میگوید«آنچه باعث بی‌دینی خداشناسان میشود وجود شر دردنیاست، کسانیکه‌بیك‌خدای پاداش دهنده‌منتقم معتقدندناگزیرندمعتقدباشند که‌این‌خدامیداند که‌آنچه میآفریند برای‌چه میآفریند و دنیائی که آفریده عبارت ازچیست، اماوقتی‌همه‌جانقص مخلوقات‌ازدردجسمی،الم‌روحی،و بخصوص‌بیدادگری‌وتبهکاری‌حکمفرماست، چگونه‌میتوانند بچنین‌امری‌معتقدباشند ، منظره‌جهان‌وحشت‌آوراست، مثل اینست که‌خدابهمه مخلوقات‌خود زندگی نبخشیده، مگر برای اینکه،بعضی بوسیله‌بعضی‌دیگر بلعیده‌شوند .

خردمندی ، عدل،نیکی ازاینهمه در کجای دنیا اثری‌دیده میشود ، یا خدا میتوانست از شر اجتناب ورزد ونتوانسته است ، درفرض اول آیا میتوان‌خدا را عادل‌ونیکوکار دانست‌ودر فرض‌دوم آیاممکن است‌اوراقادر مطلق نامید ؟ اینست ایراداتی که خداشناسان دایرةالمعارف‌نویس، یعنی دیدروها، هولباك‌ها و غیره میگیرند.» درجای دیگر درباره‌دموکراسی انگلستان وقوانین و نظامات‌آن‌مینویسد « قانونگزاری انگلستان عاقبت موفق گشت که‌هرفردی رااز تمام حقوق طبیعی که تقریبا درتمام‌کشورهای سلطنتی افراد ازآن محروم گردیده‌اند بهره‌مندسازد ، این حقوق‌عبارتند از اینکه شخص نسبت‌بخود و اموال خود اختیار داشته‌باشد ، و ازآزادی بیان‌وقلم بهره‌مندباشد،هیچکس در موضوع‌جنائی جز درحضورهیئت‌منصفه مرکب از افراد عادی محاکمه نشودوهرکس درهرموضوع جز بر طبق مواد صریح قانون بمحاکمه جلب‌نگردد وآزادی‌مذهب وعقیده برای همه تامین باشد، اینها همه امتیازات‌نامیده‌میشود ودرواقع‌هم امتیاز بس‌بزرك وسعادت‌بخشی است که شماوقتی میخوابید مطمئن باشید باهمان ثروتی که دیروزدارابودید ازخواب برمیخیزیدوازآغوش‌زن‌وفرزندانتان درنیمه‌های شب ربوده‌نمیشوید برای اینکه‌شمارا به‌سیاهچال یا به‌بیابان بی‌آب وعلفی هدایت کنند ووقتی ازخواب برمیخیزید ، قدرت‌این را دارید که آنچه فکر میکنید بمعرض‌انتشار درآورید واگر براثر بدرفتاری بایدحرفی یابد نوشتن متهم شده‌اید جز بروفق‌قانون،دادرسی نخواهیدشد ..... همچنین شئامت دستگاهی که بار مالیاتها را بر دوش فقرا میاندازد ونجبا وروحانیون را ازپرداخت‌آنها معاف‌میدارد برهمه کس مبرهن‌است

و نیز واضح است که در یك دولت نگاهداری گروهی از رهبانان و راهبه ها که کاری انجام نمیدهند و منشاء هیچ اثری نیستند و همچنین نگاهداری سربازان بیکار در زمان صلح تاچه پایه اسف بار است درحالیکه اینهمه کارهای ضروری برای حفاظت جادهها وقنوات وجوددارد ... **جنك شوم است و ننك آور**... بجوانان میتوان تعلیم‌داد که افتخار واقعی افتخار «قهرمانان مخرب» نیست بلکه افتخار نصیب سازندگان و بنیادگذاران بزرگی است که ... موجبات سعادت و رفاهیت ملت خود را فراهم‌آوردند»(۱) آنچه نوشتیم نخبه‌ای ازبهترین افکار فلسفی واجتماعی ولتر بود؛ چون برخی ازنظریات‌فلسفی واجتماعی وی باعقل‌وعلم‌سازگار نیست از ذکر آنها خودداری کردیم درباره آزادی عقاید مذهبی ولتر معتقد است که،

نباید احدی را بنام پیروی ازمذهب و یامسلك معینی مورد تفتیش و تعقیب قرارداد، بلکه باید عموم افراداجتماع را درانتخاب ادیان ومذاهب آزادی کامل عطا نمود، معتقدات غلط را ازصفحه خاطرها زدود تا زندگی شیرین خلق ازبیم‌آخرت وعقوبت‌روح، تلخ و ناگوار نشود- عقاید ولتر بیشتر مادی بود او فلسفه لاك را به‌تحقیقات ارسطو ، دکارت،اسپینوزا و لایب‌نیتز ترجیح می‌داد وفرضیه‌گردبادی دکارت را در مقابل تحقیقات علمی‌و مستدل نیوتن درباب جاذبه عالم و قاعده حرکات کرات آسمانی بچیزی نمیگرفت فلسفه اولی وماوراءالطبیعه را یکسره باطل و مضر میدانست و میگفت نباید خود را بخیالبافی و انتشار موهومات ونظریات‌پیچیده فلسفی دلخوش کنیم ، بلکه بایدبجای لفاظی وتوسل بفرضیه‌های‌غلط دست‌بدامان عمل زنیم‌وبامطالعه‌درنمودهای طبیعی واکتشافات واختراعات تازه‌زندگی را برابناء نوع آسان نمائیم.

ولتربابحث درکلیات مخالف بوداومیگفت بحث دراینکه نفس‌انسان روحانی‌است‌یاجسمانی ، باقی میماند یا فانی میشود ونظائر اینهاهیچوقت بجائی نمیرسد، آنچه باید مردم جهان بدانند این است که علم بحال بشر سودمند وجهل خطرناك‌وزیانبخش است،راه کسب علم‌تخیل‌نیست بلکه‌حس و تجربه است راه سعادت اجتماعی مبارزه با بیدادگری و رعایت قانون

(۱) نقل‌ازکتاب فلاسفه بزرگ تألیف اندره‌کرسون ترجمه کاظم عمادی

وحق وعدالت است، نیکوکار کسی است که رعایت مصالح اجتماعی را بر منافع شخصی ترجیح دهد ؛ افکار ولتر که زائیده محیط اجتماعی اروپا بود خود درپیداری‌مردم وتهیه زمینه انقلاب ۱۷۸۹ موثر افتاد وبه‌پرورش جنبش بورژوازی کمك کرد .

روسو، Rousseau (۱۷۱۲ - ۱۷۷۸)

ژان ژاك روسو پسر یکنفر ساعت‌ساز فرانسوی است که زندگی اوبا بی‌خانمانی ، دربدری‌وحوادث گوناگون‌قرین بوده است ، درایامیکه نزد یکنفر حکاك بشاگردی مشغول بود، دراثر بیرحمی وخودسری‌استادش بکارهائی دست‌زد که باطبع اوسازگارنبود ، ازجمله دراثر احتیاج بدزدیدن غذا و سایر اشیاء مبادرت کرد همچنین درایامیکه بکار منشی گری اشتغال‌داشت نوار قرمز و سفیدی علاقه اورا جلب کرد و بالاخره بدزدیدن آن نوار اقدام‌نمود،هنگامیکه نواررادربین اثاثه اوپیدا کردنداز‌بیان‌حقیقت‌خودداری کردوآشپزجوان‌بیگناهی‌بنام«ماریون»رامتهم‌نمودمسیودولاروك،وقتی که هردو را ازخانه خودبیرون کرد چنین گفت«وجدان شخص گناهکار به‌اندازه کافی انتقام بیگناه راخواهد کشید» روسو دراعترافات‌خود مینویسد که‌این پیشگوئی درست درآمد و روزی نبود که از توبیخ وملامت وجدان‌خود درامان باشم. آندره کرسون ضمن بحث درآراء اومینویسد« بهمه ملتهای جهان بنگرید؛ همه تاریخها را زیر وروکنید درهمه‌جا یك‌نوع تصور از عدالت وشرافت خواهیدیافت ... آیا در روی‌زمین کشوری وجود دارد که درآن عقیده وایمان داشتن و رحیم ومهربان بودن جنایتی بشمار رود و درآنجا مردنیکوکار منفور وآدم پلید ممدوح باشد ... کسی که به‌پیروی از وجدان خود عمل میکند رضایت باطنی شدیدی درخود احساس‌میکند.. برعکس آنکه برخلاف وجدان خود رفتار میکند بندامتهای مشقت‌باری دچار میگردد ؛ روسو بدون آنکه بعلل مادی انحرافات اخلاقی توجه کندمیگوید«ای انسان دیگرمسبب شر رامجوی ؛ این مسبب‌خودت‌هستی»

ازمطالعه کتاب (اعترافات) روسو میتوان بطبع حساس و درهم او پی‌برد وباتناقضاتی که درافکار او موجود است‌آشنا گردید، روسو یکچند با اصحاب دائرةالمعارف همکاری نمود ولی دیری نگذشت که با اصول

راسیونالیسم و« اصالت‌عقل» مخالفت‌ورزید واحساسات را اصل و اساس زندگی انسانی شمرد.

مهمترین اثر روسو کتاب‌قرارداد اجتماعی Contrat Social و کتاب امیل Emile است ، روسو در آثار خود ازیك نظریه‌ثابت‌علمی‌واجتماعی پیروی‌نکرده است

مثلا بجای آنکه ریشه‌بدبختیهای‌اجتماعی را در آشفتگی‌وضع‌اقتصادی، اختلاف‌طبقاتی‌وتقسیم‌ظالمانه‌ثروت‌جستجو کندوراهی‌برای‌تعدیل‌زندگی‌مادی‌مردم پیشنهاد نماید ؛ یگانه طریق علاج وبهبود زندگی عمومی را دربازگشت بدوران بربریت وترك‌آثار تمدن تشخیص میدهد ، ولتر باشیوه استهزائی خودبگفته‌های روسو میخندد ودرپاسخ اومیگوید:

«حقایقی که شما برمردم‌ظاهر بیفرمائیدخواهندشنید اماعمل‌نخواهند کرد ، زشتی تمدن انسانی‌را ... بهتراز شما کسی‌جلوه‌گر نساخته است و هیچکس این‌اندازه‌هوش وفهم بکارنبرده است که مردم را حیوان کند ... مهاجرت نزدوحشیان‌امریکائی‌را نمیتوانم برخودهموار کنم، زیرا کسالتهای مزاجی ودردهائی‌دارم که درمان آنرا باید ازطبیب‌حاذق اروپا بجویم ... ودیگرآنکه می‌بینم آن مردم هم پیرو بی‌تربیتی ماشده‌شقاوت‌پیشه کرده‌و بایکدیگر زدوخوردمیکنند ..»

از سیرحکمت فروغی

روسو در عین اینکه چنین پیشنهاداتی می‌کرد بخوبی میدانست که برگشت‌بعقب ممکن‌نیست لذا درصدد برمیآید که درآثاربعدی خودراه‌حلی برای تامین مساوات پیشنهاد کند.

از جمله میگوید برای‌آنکه محیط اجتماعی مانندزندان تلقی نشود باید به‌اقتضای زمان و طبق دلخواه در آن تغییراتی داد روسو در کتاب قرارداد اجتماعی برای‌حسن‌جریان‌امور واجرای حق‌وعدالت پیشنهادمیکند که همه افراد مملکت اختیارخود را بجماعت بدهند تاجماعت قوانینی که متضمن مصالح‌عمومی است تدوین نماید، وهمه‌افرادبطوریکسان دراجرای قانون‌بکوشند، روسو اجرای این‌نقشه را تنها دراجتماعات کوچك ممکن می‌بیند ومیگویددرچنین‌اجتماعی مردم‌باید عده‌ای را بنام‌دولت برای‌اجرای قانون انتخاب کنند. بدین‌ترتیب مردم اختیاری ندارند زیرا اختیار خودرا

تسلیم هیئت اجتماع کرده‌اند اما در واقع همه آزادند زیرا اینعمل را بمیل خود انجام داده‌اند ، در چنین‌اجتماعی ظلم نیست زیرا بنظر روسو منشاء ظلم درحکومتهای استبدادی است ظلم اینستکه معدودی جماعت‌را تسابع میل و اراده خودسازند . نظریه« قرارداد اجتماعی» با تمام نقایص آن بمردم نشان دادکه نظامات اجتماعی ازلی ، ابدی وغیر قابل تغییرنیست بلکه مقررات اجتماعی باراده ملتها قابل تغییر و تحول است ، این‌نظریه که با منافع بورژوازی جوان اروپا سازگاری داشت در پیشرفت‌نهضت و ظهور انقلاب ۱۷۸۹ موثر افتاد .

در کتاب(امیل) روسوباردیگر بعقاید پیشین‌نزدیك میشود ومیگوید باید انسان را بطبیعت‌خودواگذاشت نباید کودکان وجوانان‌را بفراگرفتن علوم‌و فنون مخصوصی مجبور کرد بلکه باید ضمن تقویت قوای انسانی‌هر کس‌را در انتخاب‌شغل‌وحرفه آزاد گذاشت‌و بیشتر مردم را بکارهای‌عملی ترغیب کرد. روسو با دین داری و رسوخ عقاید خرافی در اذهان‌جوانان مخالف بود وی میگفت، کهنه‌پرستان برای این ازدین حمایت‌میکنند که‌دین براساس دروغ‌نهاده شده ومردم‌را فریب میدهد،آنها را زود باورومومهوم پرست بارمیآورد، تا جائیکه توده محروم و ستمدیده ظلم و بیدادگری سرمایه‌داران را تنبیه خداوندی می‌انگارند و بندگی و اسارت را به امر ملکوت آسمان تحمل میکنند ، درنتیجه این تبلیغات اولیای دین بجنك‌او برخاستند، کتاب اورا سوزاندند ووی را مورد تعقیب قرار دادند، روسو در ۶۶ سالگی در حالیکه زندگی سخت و پر مرارتی را از سر گذرانیده بود درگذشت ، جسد اورا فرانسویان در (پانتئون) که مدفن‌مردان نامی است بخاك سپردند .

نظریات جدید اقتصادی

چنانکه‌قبلا اشاره کردیم،ازاواخرقرن‌وسطی‌درنتیجهٔ‌تغییراوضاع‌مادی‌نظریات تازه‌ای‌درزمینه‌مسائل‌اقتصادی‌ازطرف‌صاحبنظران‌اظهار گردید،ازجمله‌عده‌ای

طرفدار سیاست مرکانتیلیسم Mercantilisme بودند ، این مکتب که میتوان آنها را طرفداراصول سوداگری شمرد، مداخله دولت را درامور اقتصادی لازم میشمردند و میگفتند اگر دولت با وضع قوانین و مقررات تجارت، صنعت و فلاحت مملکت را اداره کند عوائد و فوائد بیشتری عاید جامعه خواهدشد، درحالیکه اگر مردم را در فعالیتهای اقتصادی آزاد گذاریم بیم آنست که منافع عمومی درخطرافتد. بعقیده پیروان این‌مکتب «هیچکس سود نمیبرد مگر از زیان دیگران» بنابراین چون منافع ملل و طبقات باهم سازگار نیست ، مداخله دولت درامور اقتصادی بنفع‌جامعه پایان خواهد یافت .

آنها برای تامین نظریات خود پیشنهاد میکردند :

۱ ـ دولت از صدور فلزات گرانبها جلوگیری کند .

۲ ـ از مصنوعات خارجی حقوق گمرکی بگیرد .

۳ ـ صنایع داخلی راتشویق کند .

٤ ـ دولت همواره سعی کند که بهای صادرات بیشتر از واردات‌باشد و با بهره‌برداری از کانهای ژروسیم بر ثروت کشور بیفزاید .

آراء این مکتب یکچند در فرانسه و دیگر کشورهای اروپا مورد توجه قرار گرفت چنانکه کلبر وزیرلوئی ١٤ این پیشنهادات را بکاربست، ولی باگذشت‌زمان وتغییر شرایطو اوضاع اقتصادی، ازبین رفتن‌مقررات قرون‌وسطائی، تشکیل‌دول بزرك، کشف راههای‌تجاری جدید، رشدسریع صنعت وتجارت، بورژوازی جوان‌اروپاموفقیتهای بزرگی کسب کردو برای اجرای مقاصد سودجویانه‌خود کوشید تاکلیه قیدوبندهای اقتصادی‌وسیاسی قدیم را ازهم بگسلد و راه را از هرجهت برای‌تامین منافع‌خود بازنماید .

ازاین دوره‌است که به اقتضای‌اوضاع جدید طبیعیون یا طرفداران آزادی اقتصادی ظهور میکنند و نظم طبیعی و جریان خود بخود امور اقتصادی‌را بعنوان‌یگانه راه سعادت جامعه‌پیشنهاد میکنند بعقیده‌این‌جماعت باید افراد رادر تعقیب منافع اقتصادی خودآزادگذاشت و مطمئن بود که همواره منافع هریك از افراد با منافع عموم توافق وتعادل خواهد داشت آنها برای اثبات نظریه سفسطه‌آمیز خود میگفتند «بگذارهر کس برای تامین آسایش‌و منفعت‌خود بکوشد، چون رفاه من موجب سعادت من‌ورفاه تو موجب سعادت تو و رفاه او منتهی بسعادت او خواهد شد ، پس رفاه

من .به‌اضافه رفاه‌تو به‌اضافه رفاه او موجب سعادت عموم خواهدگردید »

آنها تضاد منافع کارگر و کارفرما و اختلاف عظیمی که بین منفعت مالك با رعیت موجود است یکسره فراموش میکردند واین نکته را از یاد میبردند که‌نفع کشاورزان‌یاکارگران‌دراین‌است که‌تمام‌حاصل‌کارو کوشش‌خود را بدست آورند در حالیکه منفعت کارفرمایان و ارباب ملك در این است که فقط بخور و نمیری بکارگر و دهقان تسلیم کنند .

کشاورزان در نظر طبیعیون

طبیعیون‌میگفتند حاصل خالص فقط از راه‌زراعت بدست میآید، هربرزگری‌خیلی بیش‌از آنچه بذر افشانی کرده حاصل بدست میآورد ، بنابراین‌باید تنها برزگران‌را طبقه مولدثروت جدیددانست، بنظر این مکتب‌بازرگانان صنعتگران تولیدثروت تازه‌ای نمیکنند کار بازرگانان مبادله وحمل‌و نقل ثروتهای موجود است و صنعتگر هم کاری جز تغییر صورت وتبدیل مواد موجود انجام نمیدهد ولذا طبیعیون‌آنهارا «عقیم» یا سترون‌یعنی (نازا) خوانده‌اند . طبیعیون مالك را برکشاورز مقدم میشمارند و میگویند بعد ازخدا« مالك» بخشاینده ثروت است .

تجارت

درنظر طبیعیون تجارت‌تولیدثروت نمیکند ،زیرا آنچه ضمن مبادله میدهند معادل عوضی است که میگیرند ؛ وبر فرض که این تعادل برقرار نباشد باز ثروت تازه‌ای ایجاد نمیشود ، بلکه یکی از دو طرف سود برده و دیگری زیان دیده است ، این فرقه چون مظهرتمایلات بورژوازی هستند با آزادی تجارت موافقت دارندو میگویند در سایه آزادی تجارت میتوان اجناسی را به‌بهای گرانی فروخت ، آنها نفع‌را وسیله‌ای برای تکثیر تولید میدانستند .

مالیات

درنظر طبیعیون تنها ثروت تازه‌ای که برداراتی جامعه افزوده میشود (حاصل‌زراعت) است و لذا بایدفقط‌ازمحصولات کشاورزی‌مالیات گرفت‌تنهاطبقه‌ای که‌باید مالیات بپردازد طبقه‌مالك‌است، بنظرطبیعیون باید $\frac{1}{4}$ حاصل‌خالص‌بدولت‌تسلیم‌شود ، دولت بایدسعی کندهزینه‌های خودرا بااین درآمد هم‌آهنك سازد !

آدام اسمیس ۱۷۲۳-۱۷۹۰

با آنکه طبیعیون‌در راه‌تنظیم و تدوین علم‌اقتصاد زحمات زیادی تحمل کردند امروز آدام اسمیس انگلیسی Adam Smith راپایه گذاروموسس

علم اقتصاد میشمارند ، نام اسمیس با انتشار کتاب «تحقیق درباره ثروت ملل» برسر زبانها افتاد اسمیس معتقد به **تقسیم کار بوده** و میگفت **تنها زمین منبع ثروت نیست** بلکه تنها سرچشمه ثروت «**کار**»**است** ، نه تنها کار کشاورزان بلکه فعالیت عموم طبقات جامعه منشاء ثروت است ، بنابراین باید با تقسیم کار وجلب همکاری عموم افراد بر ثروت همگانی افزود ، برای ساختن یك چاقو ، معدنچی سازنده کوره، فخار، بنا ، عده‌ای عمله ،مهندس آهنگر و چاقوساز دست بکار وفعالیت میزنند و با ترکیب هنرهای خود میکوشند تا «چاقو» ساخته و آماده شود ،همینطور در سایر رشته‌های تولیدی گاه همکاری چندین هزار نفر ضرورت قطعی دارد پس تولید منحصر بمحصول زمین نیست و لذا باید عموم تولید کنندگان مالیات بدهند .

طبیعیون میگفتند بایدنظم طبیعی بوسیله یك دولت مقتدر و مستبد بصورت اجرا درآیدولی اسمیس میگفت نظم طبیعی هم اکنون موجوداست او نیز میگفت باید هرفرد را کاملا آزاد گذاشت تاکار و سرمایه خود را رقیب کار و سرمایه دیگران قرار دهد به این ترتیب اسمیس نیز با مداخله دولت درامور اقتصادی مخالف بود .

بدبینان ـ عده‌ای ازعلمای اقتصادی ضمن مطالعه عملی دراوضاع اجتماعی واقتصادی مردم، بچشم خود دیدند که برخلاف گفته طبیعیون و آدام اسمیس نظم طبیعی متضمن خطرات وآثار شومی است که بایداز آنها جلوگیری کرد.

مالتوس ۱۸۳۶ ـ۱۷۷۶ Malthus و **ریکاردو** Ricardo.
چون باآزادی بی‌قید وبند فعالیتهای اقتصادی مخالف بودند در عداد بدبینان بشمار رفته‌اند.

مالتوس میگفت وسائل تولید اقتصادی بااستعداد تکثیر نسل انسان هم‌آهنگ نیست یعنی جمعیت زمین بسرعت افزایش می‌یابد وحال آنکه تولید و منابع تهیه غذا بکندی پیشرفت میکند ، همین عدم تناسب سبب ظهور فقر، جنك، ناخوشی و بلیات اجتماعی دیگرمیشود بتصور او «هرگاه افزایش سکنه زمین با مانع و مشکلی مواجه نگردد ، درظرف هردوره ۲۵ ساله جمعیت دوبرابر میشود، یعنی بصورت یك تصاعد هندسی فزونی می‌یابد و حال آنکه افزایش کشت وزرع درهیچ موقع ازیك تصاعدعددی تجاوز نمیکند آنهم بشرط مساعدت طبیعت و عدم حدوث وقایع غیر منتظره ، بنابراین

برای نجات از خطر باید میزان جمعیت را با قدرت تولید مواد غذائی متناسب وهم‌آهنك نمود وازتکثیر جمعیت بافشار اخلاقی و وسائل دیگر جلوگیری کرد.

ریکاردو نیزمعتقد بود باتکثیر جمعیت بهای محصولات فلاحتی بالا میرود وصاحبان زمینهای زراعتی بدون آنکه رنج بیشتری تحمل کنندسود بدست میآورند،درحالیکه درآمد سایرطبقات روبنقصان میرود، به این ترتیب مالتوس و ریکاردو بااینکه اصولا باآزادی اقتصادی مخالفتی نداشتند با ایراد این نظریات درمحاسن وخوبیهای قوانین طبیعی و آزادی اقتصادی تردید کرده‌اند،چنانکه می بینیم گذشت زمان بطلان این نظریات را ثابت کرد. آدام اسمیس وریکاردو تئوری ارزش را پایه گذاری کردند لنین میگوید «انگلستان زودتر ازسایر کشورها بمرحله رشد و تکامل سرمایه‌داری رسید ، آدام اسمیس و داوید ریکاردو ؛ ضمن بررسی در ساختمان اقتصادی پایه اولیه **تئوری ارزش کار** را گذاشتند **مارکس** کارآنان را ادامه‌داد . اودقیقاً این تئوری را مطالعه کرده ونشان‌داد که ارزش هر کالائی ازروی ساعات کار اجتماعا لازمی که برای تولیدآن کالا مصرف میشود تعیین میگردد

بورژوازی تشنهٔ بازاراست

استالین میگوید «موضوع اساسی برای بورژوازی جوان بازار است،هدف وی اینستکه مال‌التجاره خود را آب کند و در رقابت با بورژوازی ملیت دیگر فاتح بیرون آید ، ازاین‌جا آرزوئی بوجود میآید وآن اینکه بازار «**ملی**» «**خودی**» را برای خویش تامین کند ـ **بازار، نخستین مکتبی است که بورژوازی در آنجا ناسیونالیسم را می‌آموزد** ، ولی معمولا کار به‌بازار ختم نمیشود... بورژوازی ملت فرمان‌روا، اعم از بورژوازی بزرگ و خرده بورژوازی، برای تصفیه حساب با رقیب خود امکان «سریعتر» و«قاطع» تر پیدا میکند نیروها متحد میشوند و یك رشته اقدامات تحدیدی علیه بورژوازی «اجنبی» شروع میشود... مبارزه از محیط اقتصادی به محیط سیاسی کشانده میشود... بورژوازی ... فریاد «وامیهنا» راه میاندازد **و منافع شخصی خود را منافع عمومی توده قلمداد مینماید** ... بدین‌شکل **جنبش ملی** آغازمیشود.»

سوسیالیسم تخیلی

Socialisme Utopique

رشد روزافزون جنبش بورژوازی ، ایجاد کارخانجات وموسسات بزرك صنعتی، شکست کارگاهها وموسسات کوچك در برابر رقابت کارخانجات عظیم، کوشش سرمایه‌داران در تقلیل مزد کارگران و افزایش ساعت کار، روزبروز برشمارهٔ بیکاران وفقر وپریشانی عمومی میافزود، کارگران و دهقانانی که دراثرهرج ومرج ونظام‌غلط بورژوازی واستثمارشدیدمالکین بی‌خانمان وسرگردان شده بودند جزتکدی وراهزنی‌ودزدی چاره‌ای‌برای ادامه حیات خودنمیدیدند، درچنین شرایطی‌دول سرمایه‌داری که درحقیقت مامورحفظ منافع سرمایه‌داران و مالکین بودند بجای‌آنکه علت گدائی‌و دزدی را پیدا کنند ودرمقام‌علاج‌دردهای‌اقتصادی برآیند؛ کسانی‌را که بعلت گرسنگی بعملیات غیرقانونی ؛ مبادرت میکردند مانند امروز به‌چوبه‌دار می‌آویختند وبطوری بی‌رحمانه بابینوایان رفتار میکردند ، این جریانات سبب شد که جمعی ازمتفکرین بشردوست درصدد چاره‌جوئی وانتقادبرآیند ودرآئینه خیال خود جامعه‌ای را که‌ازهرگونه قیدوبنداقتصادی‌آزاد باشد تصویر کنند وخاطره‌جمهوریت افلاطونی را باردیگر تجدیدنمایند.

توماس‌مور
۱۴۸۰ - ۱۵۳۵

Tomas More این مرد که زمانی صدراعظم انگلستان بودچون‌درمقابل مظالم دربار وریاکاری کلیسا سرتسلیم فرود نیاورد و با استبداد سلاطین وخداوندان قدرت، جنك و مبارزه‌نمود ، در دوران سلطنت هانری‌هشتم بارأی قضات درباری بنام«خیانت» محکوم به‌اعدام گردید وبدون‌تشویش واضطراب درسال۱۵۳۵ شجاعانه به‌استقبال مرك‌رفت.

اینمرد در کتاب خود موسوم به‌جزیره خیالی « اوتوپیا » از زبان یك ناخدا که در کشورهای گوناگون بسیر و سیاحت پرداخته است وضع اجتماعی جزیره‌ای را که درآن از ظلم و بیدادگری اثری نیست توصیف

میکند و ضمن تشریح مظالمی که در کشورهای سرمایه‌داری موجود است میگوید « **هرجاکه‌مالکیت شخصی وجود دارد وپول‌معیار همه‌چیز است عدالت ورفاه اجتماعی ازآنجا رخت‌برمی‌بندد و بهترین نعمتها به بدترین و پست‌ترین اشخاص تعلق میگیرد** ، فقط مشتی از مردم تمام ثروتهارا بین خود تقسیم‌کرده، از راحت‌ترین وسائل زندگی بهره‌برمیگیرنددرصورتیکه بقیه‌درمنجلاب فقر ومذلت‌بسرمیبرند» سپس تماس مور بتصویر خیالی جامعه‌ای که درآن مردم در رفاه‌وآسایش بسرمیبرندمی‌پردازد ونشان‌میدهد که چطور مردم‌جزیره خیالی اودر روز ٦ساعت کارمیکنند وبقیه اوقات را بمطالعه وبسط فرهنك‌میپردازند،آنان چون ازخطروجود طلا ونقره بین سایر ملل‌آگاهند خود را ازتصاحب‌آن برحذر میدارند واین فلزات را برای‌ساختن کوزه وتنك و غل‌وزنجیری که برای مجرمین وخیانت کاران لازم است مصرف میکنند؛ تماس‌مورمیگوید درجامعه سرمایه‌داری هر کس ناچار است برای حفظ‌حیات، منافع شخصی را برمصالح عمومی‌ترجیح‌دهد ولی‌دراجتماع‌ما که همه کارمیکنند، انبارها انباشته از انواع مایحتاج بشری است و هر کس میتواند هرچه میخواهد بدون عوض دریافت دارد کار وظیفه عمومی است فقط پیران ، بیماران و اطفال وعجزه‌از کار کردن معاف هستند ازپول‌وتجارت ومبادلات‌خصوصی واحتکار فردی، اثری‌نیست‌قوه‌مجریه مستقیما ازطرف مردم انتخاب‌میشود، مردان وزنان درکلیه حقوق باهم‌برابرند بااینکه درجامعه ما مردم‌درجامه از جنك گریزانند ولی برای مقابله بنا دشمن احتمالی عموم افراد از زن ومرد تیراندازی وفنون‌نظامی را فرامیگیرند

تماس‌مور و سایر سوسیالیستهای خیالی گمان میکردند که با این تخیلات واندرزها میتوان مالکین وسرمایه‌داران وعمال‌آنان را از روش بیرحمانه‌ای که تعقیب میکنند بازداشت و آنان را بحقیقت و صفای سوسیالیسم آشنا نمود ولی تاریخ بطلان اندیشه این دسته از متفکرین‌را بثبوت رسانید .

توماس کامپانلا
Campanella
۱۵۶۸ - ۱۶۴۹

این دانشمندنیز در کتاب‌خود موسوم‌به کشورآفتاب اززبان یك ناخدای کشتی شرح میدهد که چگونه هندیهائی که ازجور و ستم حکمرانان خود فرار کرده بودند به‌تشکیل یك اجتماع مقرون بعدل و

مساوات توفیق یافتند « درسرزمین(کشور آفتاب) منزل،اطاق، تختخواب وهمه‌چیزهمگانی است وهرشش ماه یکمرتبه شورای‌عالی قضاة اطاقی را که هر کس باید اشغال کند تعیین کرده اسمش را بالای درآن مینویسند ، دارائی تمام مردم بیك اندازه است ، هیچکس شخصا ثروتی ندارد ولی بهرچیز احتیاج داشته باشد در دسترسش گذاشته میشود، کار نیز بطور تساوی تقسیم شده است، هیچکس بیش از ٤ساعت دز روز کار نمیکند ، گوشت،سبزیجات،لبنیات و خرما بفراوانی در کشور آفتاب موجود است ، غذا بطور همگانی صرف میشود ، جوانان از پیران پذیرائی میکنند ... خدمتکار درآنجا وجود ندارد وهمه موظفند که کارهای خودشان‌را انجام دهند دراین سرزمین زن وبچه بین‌همه مشترك است ازقتل ودزدی ومردم آزاری اثری‌نیست تنها چیزی که گناه شمرده میشود تنبلی وحق‌ناشناسی، دروغ وغم واندوه‌است...»(۱)

وضع علم مقارن انقلاب کبیر فرانسه

تغییراوضاع اقتصادی ، رشد روزافزون صناعت پیدایش تمرکز و امنیت درداخل کشورها ، تزلزل دربنیان فئودالیسم، ایجاد راههای‌مختلف ارتباطی، پیشرفت سریع بازرگانی، وسایر تغییراتی که درزیر بنای‌جامعه اروپا پدیدآمده بود ، نه‌تنها درپیشرفت علم وهنر وادبیات و فنون تاثیر فراوان بخشید، بلکه علوم ودانشهای بشری نیز بنوبه خود در تغییر وضع زیر بنای اجتماع مؤثر افتاد.

درنتیجه موفقیتهائی که در رشته‌های مختلف علوم طبیعی و ریاضی حاصل گردید مهندسین بیاری علم پلها و ماشینهای عظیمی بوجود آوردند وبه‌این ترتیب نه‌تنها تمدن ، وبهبود زندگی مادی در علوم وآراءوافکارتاثیر کرد بلکه علوم وافکار نیز بنوبه خود دروضع زندگی مادی تغییراتی داد

(۱) از کتاب تاریخ‌مالکیت ترجمه فخری‌فاطمی

بقول پیرروسو، پیشرفت ریاضیات، نجوم، مکانیك ، فیزیك ، حیات‌شناسی شیمی وغیره چهارچوب خشك عقاید کهن را خورد و متلاشی کرد ، روش منطقی دکارت، فکر تجربی نیوتن و جبر علت و معلولی حاصل از انالیز لایب‌نتز وماتریالیسم که موجدآن اکتشافات لاوازیه بوده است با عمق‌و قدرت درمغزها نفوذ کرد .

شهرت فوق‌العاده دائرةالمعارف، اختراع ماشین‌بخار و کشتی‌بخارو پرواز بالون وغیره نه‌تنها ازنفوذ وآثار خارجی نهضت علمی‌حکایت‌میکرد بلکه آثار متقابل علم را در اوضاع واحوال اقتصادی و اجتماعی مردم آشکار میکرد، این تغییرات سریع و عمیق که در روبنا و زیربنای اجتماع پدیدآمده بود سبب گردید که‌کلیه‌آثار تمدن عهد عتیق یعنی زبان لاتین و افکارارسطوجای‌خودرا بعلم‌وتجربه‌تسلیم‌نماید.ولی‌چنانکه‌یادآورشدیم‌حذف زبان‌لاتین‌ورهائی ازقیود کهن‌بسهولت‌انجام‌نگرفت‌بلکه‌این اقدام با نفرین شدید کهنه‌پرستان مواجه گردید .

آخرین نفرین

پیرروسو مینویسد«یکی ازاستادان بنام(والار)... تمام‌کتابهای کهنه خود را با تمام‌کتابچه‌ها و هر چیزی که داشت روی ارابه‌ای ریخت وروی این توده نامنظم نشست و هنگامیکه زنك تفریح محصلین بودعازم رفتن‌شد شاگردان دور ارابه او جمع‌شدند واستاد فریادکشید« شما نیست ونابود شده‌اید ، بعدازاین باید درمحیطی آمیخته باجهل، ونادانی فاسد شوید. ویرژیل ... و سیسرون را ازبرنامه مدارس حذف کرده‌اند، من‌آنها را باخود میبرم دوران عتیق‌شما را ترك‌گفته است بلی ای بدبخت‌ها گریه‌کنید زیرا بعداز این دیگر شما محو ومعدوم هستید ...»

فکرعلمی که از تعلیمات جدید حاصل شده بود بااسکولاستیك پیر تفاوت اصولی داشت، ترقی علوم طبیعی وریاضیات وعلوم مادی وجبرعلت ومعلولی بی‌علاقگی بمذهب را بوجودآوردو کم کم‌علم‌حیطه‌حکومت‌وفرمان روائی‌خود رابرسراسرجهان بسطداد .

www.adabestanekave.com

فصل بیست و هشتم

وضع اجتماعی و فرهنگی ایران پس از سقوط حکومت ساسانیان

یکی‌ازفصول جالب‌ودلنشین تاریخ ملی‌ایران،مبارزات‌ودلاوریهائیست که نیاکان ما ، پس ازشکست از اعراب ، برای کسب آزادی و استقلال ازخود نشان داده و سرانجام دین و دولتی بدلخواه خود بوجودآورده‌اند با اینکه‌مورخین این ایام باقتضای منافع‌طبقاتی خود و یا برای تامین‌نظر سلاطین وخداوندان‌قدرت ازبیان‌حقیقت سرباز زده‌اندو مبارزات حق‌طلبانه مردم را بطرزی مغرضانه توجیه وبیان کرده‌اند ،معذلك از لابلای سطور تاریخ میتوان‌اسرار وحقایق‌زیادی‌را بیرون کشید وازشجاعت ودلاوریهای توده ایرانی‌برای نجات از یوغ بیدادگران کما بیش باخبر گردید وسیمای حقیقی دوستان و دشمنان خلق را نشان داد .

برای روشن شدن‌خوانندگان‌نخست مختصری ازعلل پیروزی‌اعراب سخن‌میگوئیم‌سپس بذکر موجبات قیامهای‌مسلحانه و مبارزات‌ایدئولوژیك ملت ایران میپردازیم .

علل پیروزی اعراب

حکومت ساسانیان پس از متجاوز از چهار قرن، در مقابل مهاجمین عرب محکوم بشکست گردید .

بطور خلاصه علل شکست ،و عواملی که مردم ایران را از حکومت

سابق بیزار کرده‌بود بقرار زیراست :

۱ - تجمل و بیدادگری سلاطین و طبقات ممتاز، ومعاف بودن‌آنان از پرداخت مالیات و انجام کارهای تولیدی .

۲ تحمیل خراجهای سنگین بکشاورزان و سایر طبقات محروم .

۳ - بیدادگری با اقلیتهای‌مذهبی و تحمیلات ظالمانه مغها .

٤ - خودسری فئودالها و نافرمانی آنها ازحکومت مرکزی .

٥ - عدم رضایت شدید توده مردم از دولت و نارضایتی سربازان‌از وضع خوراك و پوشاك و رفتار فرماندهان خود .

٦ - ادامه سیاست جنك با ملل‌همجوار (جنگهای ۲٤ ساله ایران‌و روم) سبب گردید که دولت مالیاتهای تازه‌ای بر مردم تحمیل کند وبیش‌ازپیش طبقات زحمتکش را تحت فشار قرار دهد .

۷ - ضعف واز هم‌پاشیدگی حکومت ساسانی ووجود نفاق واختلاف شدید بین افراد هیئت حاکمه و خانواده سلطنتی .

۸ - اختیارات فوق‌العاده اشراف‌و روحانیون و زورگوئی آنها و انحصار کلیه مقامات لشکری‌و کشوری‌بهفت خانواده اشرافی و محرومیت اکثریت مردم‌از حق مالکیت‌ارضی وسایرحقوق‌اجتماعی. بقول دکتر ارانی‌«همین عوامل ونارضایتی‌ها به‌تنهائی، بدون ارتباط با اوضاع اجتماعی‌عربستان‌مقدمات اضمحلال وانقراض حکومت ساسانی را فراهم‌کرده بود...» در چنین شرایطی قبایل مختلف عرب در زیر لوای‌اسلام متحد و متشکل شده‌بودند وچون‌از لحاظ‌اقتصادی وضع نامناسبی داشتند. برای بهبود وضع معیشت خودهجوم و غارت ملل همجوار را بعنوان مسلمان کردن آنها وسیله قرارداده ودر پناه‌شعار «یاغنیمت‌میبریم‌یا کشته‌شده به‌بهشت میرویم» به‌تسخیر ممالك همجوار همت گماشتند .

توده ایران که از فشار مالیاتها و تحمیلات طبقات حاکم بجان آمده بود و از هر فکر نوی استقبال میکرد، در برابر مهاجمین عرب مقاومت موثری ازخود نشان نداد ، و به‌امید مساوات و برابری و اجرای شعارهای‌بشر دوستانه اسلام، میدان را برای ترکتازی اعراب‌باز گذاشت مردم گمان کردند که شعار انماالمؤمنون اخوه(مومنین برادر یکدیگرند)

وآیه ان‌الله‌یامر کم بالعدل‌والاحسان(خداشما رابعدل و احسان امرمیکند)
وآیه،ان‌اکرمکم‌عندالله‌اتقیکم(هرقدرپرهیز کارتر باشیدنزدخدامحترمترید)
وآیه، قل یااهل‌الکتاب تعالوا الی‌کلمة سواء بیننا وبینکم‌الانعبدالاالله‌ولانشرك بهشیئا **ولا یتخذ بعضنا بعضاً اربابا** من دون‌الله (بگو ای اهل کتاب بیائید بسوی کلمه‌ای که بین ما و شما مشترك است تا نپرستیم مگر خدایرا و چیزی را با اوشریك‌قرارندهیم **وغیرازخداکسی برما ارباب وحاکم‌نباشد**
وسایر دستورهاوشعارهای‌نوع‌دوستانه‌اسلام دربین کلیه ملل بی کم‌و کاست عملی واجراخواهد شدبه‌این امید مقاومت موثری‌نمیکردند ودرحقیقت‌شکست نهاوند درسال ۲۱هجری مبتنی‌براین علل‌ومقدمات بود، ولی‌دیری‌نگذشت که ایرانیان به‌اشتباه‌خود پی‌بردند وقدم پایداری پیش نهادند از این پس اعراب ناچار بودند بدون آنکه بادولت وآرتش معینی روبروشوند شهر بشهر باتودهٔ مردم‌دست وپنجه نرم کنند وبادادن تلفات به‌تسخیر بلاد دست یابند ، جنگهای پارتیزانی و مقاومت مردم دربرابر اعراب سالها بطول انجامید و در طول اینمدت ، هیچگاه اعراب از قیام و مخالفت مردم درامان نبودند .

ملل خاورمیانه بزودی دریافتند که‌اگردرگذشته‌بوسیله غارتگران واشراف‌داخلی استثمار میشدند، اکنون باید حاصل کار و کوشش خودرا بعناوین مختلف بمتجاوزین‌عرب تسلیم کنند، درنتیجه رفتار ظالمانه اعراب ازسال۳۸هجری درجنوب و بسال ٤١ هجری درشرق ایران نهضتهای مقاومت علیه اعراب بوجودآمد .

بااینکه این‌طغیانهای استقلال‌طلبانه بامقاومت وحشیانه اعراب‌روبرو میشد، درفرونشاندن شورآزادیخواهی و استقلال‌طلبی ایرانیان وسایرملل آسیای‌میانه موثر نبود.

یزیدبن مهلب پس‌ازآنکه قیام‌مردم گرگان را فرونشاند، برای‌آنکه مردم را مرعوب کندفرمان‌داد ازخون مردم آسیا را بگردانندتابدینوسیله خلق‌را مرعوب کند، ولی این‌عمل آتش‌عناد راتیزتر کرد وجنبشهای‌مقاومت را وسعت بخشید.

باید درنظر داشت :

« جنك نهاوند که در ۲۱ هجری آخرین مقاومت نیروی مرکزی را در هم شکست، آخرین جنك ایرانیان نبود و نباید آنرا فتح ایران بشمارآورد،زیرا هنوز بسیاری از شهرها گشوده نشده بود ومقاومت همچنان ادامه داشت، اصفهان در ۲۱؛ آذربایجان ، گرگان، طبرستان وخراسان در ۲۲، کرمان وسیستان و مکران در ۲۳ هجری که سال فوت خلیفه مانی بود فتح گردید. یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی، در ۳۱ هجری کشته شد، ولی باز مقاومت ملت ادامه داشت ، برای آنکه پای عرب به‌نقاط دور افتاده برسد وسیادت‌او مستقر شود،کوششهای متمادی‌تری لازم بود، بطوریکه فتح بعضی از ولایات مانند کرمان و سیستان و آذربایجان، چند مرتبه تکرار شد وبالاخره، سلطه تازیان، وقتی درایران‌استوار گردید که دور خلافت به بنی‌امیه رسید (٤١هجری) ونمونه آن حکمرانی عبادابن زیاد برولایت خراسان بود (٤٥ هجری) - پس استقرار سیادت عرب در درحقیقت از نیمهٔ دوم قرن اول باحکومت اموی‌ها شروع‌میشود، وهمین حکومت فرومایه بود که آتش بیداد را در ایران دامن زد، ایرانیان که‌چندی حیرت زده بودند وبه‌بلای آسمانی می‌اندیشیدند ،دراین‌بیدادگریها بزودی هشیار گردیدند دامنهٔ خطر را قیاس‌کردند ودرحالی‌که در قید عرب چهار میخ شده بودند، آغاز کوشش را گذاشتند واولین آثار نمایان این کوشش، در اوایل سدهٔ دوم بظهور رسید ..» (۱)

علل اساسی قیام ایرانیان علیه اعراب

چنانکه متذکر شدیم اعراب یعنی همان کسانی که با ندای مساوات به‌ایران روی آوردند، پس‌از آنکه با تمدن ایران آشنا شدند خواه‌و ناخواه تحت تاثیر تمدن و فرهنك جدید قرار گرفتند و بحکم تاریخ‌سادگی‌ومساوات وبرابری‌ودیگروعده‌های‌دروغ‌خودرافراموش‌کردند و به احکام و دستورات دین‌تا آنجا که با منافع‌اقتصادی آنان سازگاری داشت‌گردن نهادند و سایر تعالیم اخلاقی محمد(ص) و قرآن را یکباره فراموش‌کردند . وهمینکه پایه‌های‌حکومت و فرمان‌روائی آنان اندکی استحکام گرفت با ملل تابع شروع به بد رفتاری کردند تا جائیکه رفتار اعراب با ملل عجم(غیرعرب) شبیه‌رفتار خواجه باغلام بود، ملل غیرعرب حق نداشتند دوشادوش اعراب راه بروند. در جنگها جزو پیاده نظام بودند، حق داشتن لقب نداشتند ، هرگاه در کوی و برزن عربی با بازبا عجمی مصادف میشد ، عجم مجبور بودکه بار اعرابی را بی اجرومزد تا

(۱) نهضتهای ملی از هجوم عرب تا روزگارفردوسی . احمدقاسمی

منزل حمل کند ، واگر اعرابی پیاده واو سوار بود، ناچار باید عرب را به اسب‌خود نشانده و بمقصدبرسانده، اگر جرمی از ملل غیرعرب سرمیزد شدیدا مورد تعقیب قرارمیگرفت‌درحالیکه اگراعراب برمال وجان مردم تجاوز میکردند ، کسی را یارای مخالفت نبود و بالاخره‌کار جنون نژادی اعراب بجائی رسید که ازدواج‌با موالی یعنی ایرانیان ؛ مصریها وعراقیها را ممنوع کردند ، چنانکه عربی را به‌این‌گناه دویست تازیانه زدند وسر و روی و ابروی او را تراشیدند .

غیر از علل نامبرده عامل دیگری که ایرانیان و ملل آسیای میانه را علیه اعراب برانگیخت استثمار وحشیانه و تحمیل مالیاتها وعوارض گوناگون برملل تابعه بود .

« درزمان ساسانیان آنقدر که ما خبرداریم، آخرین اقدامی که برای‌تنظیم وتعدیل مالیات بعمل‌آمد، بعد از قیام مزدکیان و در زمان انوشیروان بود... جرجی‌زیدان، تاریخ نویس عرب، مینویسد که اعراب رژیم مالیاتی هرکشوری‌را که گشوده میشد می‌پذیرفتند و به‌این طریق در ممالک آنها دونوع خراج‌موجود بود، خراج‌مقاسمه. درخراج مساحت زمین را ذرع میکردند و به‌نسبت مساحتش خراج میگرفتند. در خراج مقاسمه محصول زمین را می‌سنجیدند وقسمتی ازآن را بعنوان خراج برمیداشتند عمر وقتی که به اراضی ایران رسید مالیات گندم را بمیزان زمان ساسانی باقی‌گذاشت واز هر جریبی ۱۰ درهم، از نخل‌خرما ۸درهم از نیشکر ٦ درهم . از پنجه ٥ درهم از جو دو درهم مالیات گرفت مالیات سرانه هم نسبت بطبقات مردم عبارت بود از ٤٢ و٢٤ و٤٨ درهم .. پس‌مطابق این حساب مالیات سرانه زمان عمر چندین برابر مالیات سرانه دوره ساسانی بوده است.

امه عمال خلیفه باین اندازه نیز اکتفا نمیکردند و نمونه‌ای از اجحاف آنها اینست که اول در بین‌النهرین از هر نفر بعنوان مالیات سرانه یك دینار نقد ۲ من گندم، ۲ قسط روغن، ۲ قسط سرکه در هرسال‌میگرفتند، ولی‌عبدالملك بن مروان قرار گذاشت از کلیه مردم بطور تساوی ٤ دینار مالیات گرفته شود درموردمالیات ارضی نیزجرجی‌زیدان‌مینویسد « عاملانی که‌ازجانب‌بنی امیه‌درفارس بودند ، میوه باغات را تخمین همی زدند و از آن‌پس بقیمتی غیر از قیمت معموله تقویم مینمودند و صاحب باغ را مجبور میکردند، تاازدوی تخمین غیر عادلانه ، بهای میوه را بپردازد، ودیگر از ترتیبات‌ایشان در افزون ساختن‌مال

خراج بستن براراضی لم‌یزرع بابر بود» (۱)

پس از چندی خلفا برای غارت ملل تابع راه‌های‌تازه‌ای پیداکردند از جمله هر یك از مناطق متفرقه را در مقابل مبلغ معینی خراج بعمال خود واگذار میکردند ودست آنها را در چپاول مردم باز میگذاردند، علاوه براین از راه تقلب در وزن وکیل، واخذ عوارض گوناگون‌ازخانه‌ها وبازارها، وگرفتن‌مالیات از رهبانها ودراویش ونومسلمانان و غیره بیش‌ازپیش جیب‌عمال خلیفه‌وصندوق دولت جابر اموی پر میشد. ابن خلدون از قول مسعودی نقل میکند که (یاران عثمان‌بن‌عفان بجمع مال وتملك اراضی پرداختند وشرح میدهد که عثمان درموقع مرگش یك میلیون ویانصد هزار دینار ویك میلیون درهم در نزد خازن داشت و قیمت املاکش یك میلیون دینار میشد وصاحب عده‌زیادی اسب وشتر بود.. منصور خلیفهٔ دوم عباسی بفرزندش میگوید «همانا من در این‌شهر از بهر تو چندان مال اندوختم که اگر مدت ده سال خراج مملکت را شکست افتد وچیزی بدست‌نشود مرسوم تمامت لشگریان ومصارف دولت وعطای دزیه پیغمبر ومخارج سرحدات با اندوخته من در اینمدت کفایت توانی کردن».. خیزران مادر هارون‌الرشید محصول املاکش در عرض سال بر ۱٦۰ میلیون درهم میرسید.. از گور مادر مقتدربالله ٦۰۰ هزار دینار بیرون آوردند» (۲)

ازهمین مدارك واسناد میتوان به‌بیدادگری خلفا وعمال‌آنان و علل واقعی نهضتهائی که علیه دین و دولت اسلامی پدید آمده است پی‌برد ، این نهضتها بیشتراز دهقانان استثمارشده و خرده مالکین‌سرچشمه‌میگرفت که از مظالم امرا وتحصیلداران‌آنها بستوه‌آمده بودند طبری در تاریخ خودضمن توضیح‌مظالم اعراب دراخذ عوارض گوناگون‌مینویسد:

. . . مردم بجان آمدند و برخاستند و جامه دریدند و باز کفر آوردند ومردم سغد وبخارا از تازیان بازگشته واز نزدیکان یاری خواسته، ناچاراشرس بجنك برخاست و به بابل رسید وسه ماه در آنجا بماندو با ده‌هزارمرد ازجیحون بگذشت و با مردم سغدو بخارا که خاقان ترك با ایشان بودند روبرو شد و از آن گروه شکست خورد. »

مردم برای نجات ازبیدادگری، حاکم عادل میخواستند و درغالب نقاط‌مخصوصا درشمال‌وشمال‌شرقی‌ایران علیه امرای ظالم مردم‌سربشورش برداشتند وبنام (مرجئه) بر ضد اخذ جریمه از نومسلمانان و سایر بدعتهای مذهبی مبارزه کردند، فلوتن مستشرق هلندی مینویسد :

«برخی ازآنها گام فراتر می‌نهندوبر عقیده توحید یك‌معنی‌اخلاقی‌ودینی عمیقی میگذارند، عقیده آنها در توحیداعتراف قلب بوحدانیت‌خداست نه‌زبان.»

(۱) و(۲) تحلیلی از نهضتهای توده ایران . احمد قاسمی

جنبش مرجئه به احکام و دستورات جزئی اسلام پدیده بی‌اعتنائی مینگریست وافکارعمومی را برای قیام ابومسلم خراسانی و دیگران آماده مینمود، تمام این جنبشها بظاهر رنك مذهبی و نژادی داشت، ولی درمعنی عامل محرك مردم، استثمار شدید اعراب از ملل غیر عرب بود.

شعوبیه

مردم این دوران برای اجرای مقاصد خود ومبارزه با سیادت بی‌دلیل اعراب ناچار بودند که با حربه دین بجنك مخالفین برخیزند بهمین‌علت مردان‌روشن‌بینی به‌آیه یاایهاالناس اناخلقنا کم‌من‌ذکروانثی وجعلنا کم شعوبا وقبائل‌لتعارفوا‌بینکم‌ان‌اکرمکم عندالله‌اتقیکم یعنی«ای‌مردم ما شما را ازمرد وزن بیافریدیم و به‌شعوب و قبایل تقسیم کردیم، بایدبدانید که پرهیزکارترین شما ازهمه بزرگوارتر است.» توسل جستند و بمخالفین خودگفتند مگر پیشوای اسلام نگفت که «سلمان پارسی و بلال حبشی‌بعلت تقوی‌و پرهیزکاری بر بسیاری‌ازافراد قوم عرب ترجیح‌دارند» بنابراین اعراب چه‌دلیلی برسیادت وآقائی‌دارند؟ این‌دسته که ازطبقه عظیم دهقانان تا وزرا ونویسندگان وسرداران درآن شرکت داشتند بعدها بفرق ودسته‌های مختلف‌تقسیم‌شدند وجملگی‌طرفدار مساوات سیاسی بودند ودرتاریخ نخست عنوان«**شعوبیه**» خوانده‌میشوند. (شعوب‌جمع‌شعب بمعنای ملت‌است)

درمیان این جماعت عده‌ای برای مبارزه با تفوق اعراب به‌توصیف مفاخر دیرین خود پرداختند بر عرب تفاخر کردند، ازجمله اسمعیل‌بن یاسر (ایرانی) بیتی‌چند درعلومقام وبزرگواری اجدادخویش گفت وبه‌این گناه بدستور هشام خلیفه‌اموی محکوم بغرق درآب گردید.

ابوعبیده که از علمای نامدار عرب است جزو شعوبیه بود و کتابی چند درمذمت اعراب برشته تحریرآورد که ازآنجمله« کتاب‌المثالب‌و کتاب فضائل‌الفرس‌است).

«ازتاریخ ابن‌خلکان»

درکتاب «پرتو اسلام»، **احمد امین مصری**، پس از آنکه شعوبیه‌رایك مسلك سیاسی و مبتنی‌براحساسات ملی‌میداند میگوید: شعوبیه را میتوان مسلك دموکراسی خواند، زیرا شعوبیان باوضع اشرافی ونخوت و تکبر

عرب میجنگیدند، آنها بتدریج که نیروگرفتند پارا ازاین‌حد فراتر گذاشته عرب را خوارشمردند وایرانیان‌را منشاء هر نیکی وهرگونه‌دانش‌دانستند.. چون‌ایرانیان‌سردسته ومنشاء این‌نهضت بودند... بتدریج‌لفظ‌شعوبیه‌مترادف باکلمه ایرانی بکاررفت.

شعوبیه‌یك‌مسلك بغرنجی نبود که‌خاص افراد ممتازباشد، بلکه‌شعوبیه را باید یك‌نهضت ملی وتوده‌ای دانست زیراکلیه کسانیکه از تازیان‌زیان دیده بودند و از آنها تنفر داشتند منتسب بشعوبیه بودند و آنرا خوب میفهمیدند، نمونه‌ای ازسخنان شعوبیه درخوار کردن تازیان‌وبزرگداشتن ایران شعر(متوکلی) از نغمای متوکل است که ترجمه‌آن این است : من فرزند آزادگان ازنژاد جم و دارنده میراث پادشاهان عجم هستم، من زنده کننده بزرگی وجاه پادشاهان‌عجم که نیست‌شده‌وگذشت‌زمان‌آنانرا محو کرده‌است‌هستم، من‌آشکاراخونخواه‌آنانم، واگرهمه‌ازاین‌خونخواهی بازایستندمن‌دست برنخواهم‌داشت. ودرآخرخطاب بعربها میگوید: فعودوا الی ارضکم بالحجاز- لاکل‌الضباب و رعی‌العضم یعنی برگردید بسرزمین خود بحجاز. وبه‌سوسمارخوردن وگله چراندن مشغول شوید البته‌اشعارو کتب ورسالات شعوبیها را چون رسواکننده نژاد وآئین عرب بوده‌است عربها ومسلمانان متعصب ازمیان برده‌اند و جزحکایات پراکنده‌ای که در کتب تاریخ جابجا بچشم میخورد چیزی از آنها باقی نیست، از همین آثار ناچیز بخوبی میتوان تهور وشجاعت شعوبیه را درابراز عقایدوخشم وکینه‌آنهارا بعرب و عشق بی‌تاب آنها را بایران و ایرانی دریافت، اصمعی که ازدشمنان سرسخت شعوبیه است درباره برمکیان میگوید :

اذا ذکرالشرك فی‌مجلس — اضاءت وجوه بنی‌برمك
و ان تلیت عندهم آیة — اتوابالاحادیث عن‌مزدك

یعنی: اگر درمجلسی سخن‌ازکفر بمیان آید رخسارهٔ برمکیان نور میگیرد واگرآیهٔ‌نزدایشان خوانده‌شود فوراً سخنی ازمزدك‌بمیان‌میآورند این‌دوبیت اصمعی خلاصه‌ای ازوصف شعوبیه است.

شعوبیه حتی درفقه‌اسلامی دست‌بردند وآئین‌ایرانیان‌را درآن‌رسوخ دادند، و اولین فقیهی که در احکام فقه **قیاس** را درمقام اول قرارداد و سنت وحدیث راعقب‌زد وبه‌این‌وسیله راهی برای عقل بازکرد **ابوحنیفه**

ایرانی بود ، هرچه عقل وعلم پیش‌تر رفت شعوبیه نیز دراقتدارخودپیش‌تر رفتند ...(۱)

نظری به نهضتهای خلق

پس‌از استقرار سیادت عرب ازاوایل‌قرن دوم هجری‌جنبشهائی‌برای مبارزه بابیدادگری‌عربها شروع‌شد .

«(۲)ابومسلم‌خراسانی(اصفهانی‌الاصل)بیاری مردان‌خراسان‌خاندان‌بنی‌امیه راکه استوارکننده سلطهٔ عرب و دشمن خونخوار ایرانیان‌بودندبرانداخت و طایفه بنی‌عباس را که با امویان معاندت داشتند و بدوستی ایرانیان تظاهر میکردند بحکومت رسانید . مرکز خلافت از دمشق به‌بغداد که نزدیك پایتخت باستانی ایران بود منتقل شد (سال ۱۴۵ ه) واین خودبهترین نمونه اعمال‌نفوذایرانیان دردستگاه خلافت بود، ازاین زمان ایرانیها بافدرت بیشتری با تازیان‌بکشمکش پرداختند و اگرچه مردان آزاده ایران ، یکی پس‌از دیگری بتیغ اعراب بخاك افتادند ولی تمدن‌ایران بتدریج از زیرخاك بیرون آمدودرزیرنام‌اسلام‌بزندگی تازه‌ای پرداخت و در خلافت بنی‌عباس دوره‌ای پیش آورد که بعصر ایران معروف است .

ابومسلم درسال ۱۳۷ هجری کشته شد.

سنبادگبر درهمان‌سال به‌خونخواهی اوبرخاست نیشابور وری را گرفت ولی‌شکست‌خورد وبقتل رسید.

المقنع نیز در ماوراءالنهر خون ابو مسلم را طلب کرد و بسیاری از لشکریان خلیفه را شکست‌داد وپس‌ازمقاومت مردانه‌ای درسال ۱۶۳ کشته شد.

بابك خرم‌دین درسال ۲۰۱ درشمال خاوری آذربایجان خروج کرد مدت ۲۲ سال درآن سامان باستقلال زیست وشکست‌ها برسرداران خلیفه واردآورد ، تا آنکه بمداز قهرمانی‌های فراوان گرفتار شد و در ۲۲۳ در عین مردانگی بقتل‌رسید .

مازیار فرزند قارن که با بابك‌رابطه داشت . . درسال ۲۲۴ راه طغیان درپیش گرفت و اونیز گرفتارشد وپس‌ازکشته‌شدن در۲۲۵ دربغداد پهلوی‌جسد منله شده بابك بدار آویخته شد.

عبدالله مقفع فرزند پرمایهٔ ایران درسال ۱۴۲ یا ۱۴۵ کشته‌شد.

جعفربن یحیی برمکی وزیرهارون‌الرشید درسال ۱۸۹ کشته شد یحیی بن خالد برمکی وزیرهارون‌الرشید درسال ۱۹۰ درزندان وفات یافت.

---

(۱)و(۲) ـ نهضتهای‌ملی ازهجوم عرب تا روزگار فردوسی‌نوشته‌احمدقاسمی

فضل بن یحیی برمکی وزیر هارون الرشید در سال ۱۹۲ در زندان درگذشت

فضل‌بن سهل وزیر ایرانی مامون در سال ۲۰۳ در خراسان بقتل رسید ، ولی همین‌خونهای پرمایه بود که پایه حکومت‌های ایرانی را استوارگردانید.

طاهر ذوالیمینین درسال ۲۰۵ بولایت‌خراسان رسید ودولت طاهریان تا ۲۵۹ باقی‌بود.

یعقوب لیث صفاری درسال ۲۵۹ برخراسان دست‌یافت و او نخستین‌کسی بود که دربغداد نام اورا درخطبه با نام‌خلیفه ذکرکردند . برادرش عمر و لیث خراسان ، عراق ، کرمان ، فارس ، سیستان ، قهستان ، مازندران وغزنه را زیر دست‌خود داشت . تاآنکه درسال ۲۸۷ بدست اسمعیل سامانی‌که بتحریك خلیفه با او جنك‌کرد گرفتار شد و پس از دوسال حبس‌دربغداد ازگرسنگی‌مرد .

نصربن احمدبن‌اسدبن سامان در۲۶۱ بحکومت ماوراءالنهررسیدودولت سامانی تا ۳۸۹ باقی بود.

علی‌بن بویه در۳۲۱ بپادشاهی فارس و عراق‌رسید ،معزالدوله احمدبن بویه کرمان وخوزستان وبصره و واسط راگرفت و بکدست خلیفه المستکفی را گرفته از تخت بزیرانداخت ودستار درگردنش انداخته وی رادرخانه‌خودمحبوس کرد ودیگری را بجای اوگماشت . آل بویه مازندران وگیلان رانیز تحت‌سلطه خود درآوردند ودولت‌آنها تاسال ۴۸۷ دوام داشت.

غزنوی‌ها اگرچه ازنژاد ترك‌ومتکی‌به‌خلیفه‌عباسی‌بودند باید دولت ایرانی بشمارآیند.در۳۸۴ باانتصاب‌سبکتکین‌بامارت‌خراسان نیروگرفتند.محمودغزنوی خوارزم، عراق عجم، قزوین وهند را بگرفت و سلطنت غزنوی تا ۵۶۵ باقی بود.

ازاین زمان بشرحی‌که درجای‌خودگفته خواهد شد، ترکان غلبه‌کردند و دورهٔ تازه‌ای در خلافت عباسی آغاز شد ایرانیان در دوره جنبش‌های خویش ، بزرگترین پناهگاه تازیان راکه مذهب بود مورد حملات شدید قراردادند و در مدت‌کوتاهی بقدری فرقه‌های گوناگون بوجودآمدکه نظیر تنوع‌آنها کمتر در تاریخ دیده میشود شیعه ، معتزله ، مرجئه ، مزدکیان ، سپیدجامگان ، قرمطیان عباسیه ، کیسانیه ، راوندیان اسمعیلیان ، حارثیه ،مسلمیه ، خرم‌دینان، وغیره

متاسفانه جزئیات عقاید این فرقه‌ها در اثر تسلط اعراب و نیز در اثر اینکه آنان‌باطن‌گفته‌های خویش را فاش نمیکردند دردست نیست ولی آنچه از کتابه‌های مغشوش ، مورخان برمیآید ، اینستکه کلیه این فرقه‌ها ، درمخالفت با آئین‌عرب مشترك بوده . وپیوسته دلائلی برضدآن میجستند ، برای‌آنکه‌نمونه‌ای از استدلالات آنان بدست‌داده شود تذکر میدهیم‌که مثلا گروهی معتقد بودندکه خداوند پرتوی است که هرروز بریکی ازآدمیان می‌تابد، یکروز عبدالمطلب ، روز دیگر برابوطالب روزدیگر برمحمد ، روزدیگر برعلی واین پرتوراهمچنان

گردش میدادند ودرهر تنی که میخواستند جامیکردند تا آنکه به ابومسلم خراسانی سردار ایرانی میرسیدند اگر ازاین گروه میپرسیدند که ابوطالب را محمد به اسلام دعوت کرد پس چگونه پرتوخدائی براوزودتر تابیده است، جواب میدادند که این درصورت ظاهر بوده است وآنها میخواستند مردم را مسخره کنند چنانکه درقرآن میگوید فان تسخرو امنا فانا نسخرمنکم یعنی اگر ماوا مسخره کنید ما نیزشما را مسخره خواهیم کرد همه این فرقه‌ها رنك سیاسی داشتند و وارد مبارزات اجتماعی میشدند و قدرت خلافت ضربه‌های کمرشکنی ازپیروان این فرقه‌ها چشیده است.»

بیخبری اعراب – اعراب به‌اقتضای وضع اقتصادی و محیط نشو ونمای خود مردمی جاهل وبی‌خبر بودند برای آنکه بحدود فهم واطلاعات آنان واقف شویم ازمدارك تاریخی چنددلیل می‌آوریم در کتاب تجارب السلف مینویسد «گویندشخصی پاره‌ای یاقوت یافت ، درغایت جودت و نفاست وآن‌را نمیشناخت، دیگری به‌اورسید که قیمت آنرا میدانست آنرا از او بهزار درم بخرید، شخصی بحال او واقف گشت گفت آن یاقوت ارزان فروختی، گفت اگر بدانستمی که بیش‌از هزار عددی هست دربهای آن طلبیدمی.

دیگری را زرسرخ بدست‌آمد درمیان لشکر ندا میکرد **صفرا را به بیضا که میخرد؟** وگمان اوآن‌بود که نقره از زربهتراست. وهمچنین جماعتی ازایشان انبانی پراز کافور یافتند پنداشتند نمك است، قدری در دیك ریختند، طعم تلخ‌شد واثرنمك پدید نیامد ، خواستند که‌آن انبان را بریزند، شخصی بدانست که‌آن کافور است وازایشان‌آنرا بکرباس پاره‌ای که دودرم ارزیدی بخرید» همچنین درکتاب عیون‌الاخبارمینویسد:

«اعرابی‌را برولایتی والی کردند ، جهودان را که درآن ناحیه بودند گردآورد وازآنها درباره مسیح‌پرسید ، گفتند که اورا کشتیم و بدارزدیم، گفت‌آیاخونبهای اورانیز پرداختید؟ گفتند نه گفت‌بخداسوگند که ازاینجا بیرون‌نروید تاخونبهای اوبپردازید .

... ابوالعاج برحوالی بصره والی‌بود، مردی را ازترسایان نزد او آوردند پرسید نام توچیست ؟ مرد گفت (بنداد شهربنداد) گفت سه نام داری.و جزیه یکنفر میپردازی ، پس فرمان داد تا بزور، جزیه سه تن از اوبستاندند.»

www.adabestanekave.com

مبارزه مردم آسیای میانه علیه اشغالگران عرب

((قیام مقنع))

آقای غفوراف در کتاب تاریخ تاجیکستان مطالب جالبی راجع بوضع اجتماعی وسیاسی ایران بعداز حمله اعراب ذکر کرده‌اند که ما قسمتهائی ازآنرا عیناً نقل‌میکنیم : (۱)

«حکومت جنگی ومذهبی اعراب در اوایل قرن هفتم بوجود آمد ، در راس این‌حکومت خلفا قرارداشتند که خود را جانشین‌پیغمبرمیشمردند وحدت طوایف وبوجود آمدن حکومت مسلمین در دوره خلیفه دوم عمر (۶۳۴–۶۴۴میلادی) باعث‌شد سران‌اریستوکرات ویااشراف‌جزیرة العرب فکرتجاوز و لشکر کشی بدیگر ممالك را درمغز خود بپرورانند منظور ازاین جنگها که بصورت‌ظاهر برای بسط تعلیمات اسلامی صورت گرفته در حقیقت اجرای مقاصد اشراف جزیرةالعرب بود، آنها میخواستند باحملات غارتگرانه خویش ازمنابع اقتصادی ممالك همجوار استفاده کنند. اعراب تقریبا دریك‌زمان سپاهیان خودرامتوجه روم شرقی وایران کردند مقاومت

۱– درتاریخ تاجیکستان که بتازگی بهمت آقای غفوراف تحت‌نظر آقای ای براکینسکی برشته تحریر درآمده است، مطالب جالب ومهمی‌راجع بجنبشهای ملی ایران وگذشته کشور ما ذکرشده‌است، بهمین مناسبت دوتن‌از دوستان گرامی بترجمه آن‌همت گماشتند آقای علی‌اصغرچاراقی دوران پس‌ازحمله اعراب وآقای لئون‌بوداغیان عصرباستانی‌را ترجمه ودردسترس اینجانب گذاشتندمطالب‌بین گیومه مأخوذ ازکتاب فوق‌الذکر است .

یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی درمقابل اعراب بی‌نتیجه ماند و در جنگ قادسیه ونهاوند ۶۳۶-۶۴۲ عربها سپاهیان ایران را درهم‌شکستند و بحکومت ساسانیان که ۵ قرن ادامه داشت پایان‌دادند.

موفقیت اعراب درمدت‌حکومت ۱۰ساله عمر بسیارقابل توجه است، دراینمدت اعراب نه‌تنها حدودایران را فتح کردند، بلکه ضربت شدیدی بروم شرقی وازدوفلسطین، سوریه، مصروعراق راتصرف کردند، یزدگرد سوم مدت۱۰سال درشهرهای ایران سرگردان بود، ومیخواست مردم را علیه اعراب فاتح تجهیز کند، ولی مردم چنانکه باید دور او جمع نشدند واودرسال۶۵۲ کشته شد، بامرگ یزدگرد سوم مبارزه متشکل ایرانیان بضداعراب خاتمه‌یافت ومبارزاتی که از این پس بعمل‌آمددارای خصوصیت **پارتیزانی** بود.

علت عدم موفقیت حکومت‌ساسانی و یزدگردسوم این بود که اولا توده اصلی مردم یعنی دهقانان وقشرهای صنعتگر و تاجر بشدت‌استثمار میشدند مامورین دارائی‌آنها را غارت میکردند واشراف وفئودالهاهم بطور بیرحمانه‌ای خون‌مردم را می‌مکیدند، بطور کلی حقوق اجتماعی طبقات‌زحمتکش ایران بسیار محدود بود وجنگهای دائمی‌ساسانیان بیش از پیش وضع‌عمومی مردم‌را خراب‌میکرد.

این‌عوامل سبب گردید که توده‌ایران ازحکومت ساسانیان درجنگ بااعراب حمایت نکردند، بخصوص که اعراب باشعار تساوی مسلمانان، و آزادی مردم از مالیات وبردگی پیش‌میآمدند، گرچه این‌شعارها عوام فریبی صرف بود ولی در مردم تاثیر فراوان کرد وطبقات محروم ایران بغلط این‌نهضت را نظیرجنبش مزدکی شمردند، ثانیاً جنگهای ممتدی که ساسانیان برضد هیاطله وترکها وروم شرقی میکردند، آنها را ضعیف کرد وبکلی نیروی‌سیاسی ونظامی سابق را تحلیل‌برد.

ثالثاً بعلت قدرت‌یافتن‌فئودالهای‌ولایات دولت‌مرکزی بطورمحسوس اهمیت واعتبار خودرا ازدست‌داد وخانهای محلی‌نمیخواستند ازمرکزتبعیت کنند، همین جریانات سبب گردید که حکومتهای محلی در هجوم اعراب باحکومت‌مرکزی کمک وهمکاری‌نکنند، تمام این‌عوامل‌سبب‌سقوط‌حکومت ساسانیان گردید.

سیاست بنی‌امیه

مبارزه بنی‌عباس برای‌گرفتن خلافت

بطوریکه مشهود است تفرقه درمیان مسلمین ۳۰ سال پس‌از مرگ محمدآغاز گردید پس‌از آنکه درسال ۶۶۱ حکومت بدست بنی‌امیه افتاد دامنه اختلاف وسعت گرفت و دو دسته برای گرفتن حکومت بکوشش وتلاش مشغول شدند، اولین‌دسته عبارت بودنداز کسانی که ازروی‌کارآمدن‌سران عرب‌ناراضی بودند وآنهارا **خوارج** میگویند آنها بااصول **وراثت** درامر خلافت مخالف بودند وپیشنهاد میکردند که خلیفه باید مظهر اراده خدا و خلق باشد، این نظریه بعدها مورد توجه فراوان توده های وسیع قرار گرفت زیرا سران این جنبش طرفدار دهقانان بودند.

دسته‌دوم از منافع طوایف قدیمی مکه و مدینه حمایت میکردند و میگفتند که خلافت باید بارث باشخاص منتقل شود واین وراثت‌رادرصورتی قانونی میشمردند که خلیفه ازاولاد یانسل محمد ویا درواقع‌ازطایفه‌قریش وبنی‌هاشم باشد، این‌دسته که همان شیعیان وطرفداران علی خلیفه چهارم بودند، داماد محمد (علی) و اولاد اورا جانشین بحق و رسمی پیغمبر میشمردند، ازاینجافرقه شیعه پایه‌گذاری شد چون‌علی‌وپسر کوچك‌اوبقتل رسیدند. آندوجزوشهدای‌روحانی‌درآمدند،دراطرافشان‌تبلیغات‌زیادی‌بعمل آمد وقتل‌آنان وسیله‌ای برای مخالفت با بنی امیه‌شد. ازاین‌پس شیعیان وطرفداران علی اقلیت مذهبی را بوجودآوردند واز عده‌ای ازآنها برای تضعیف بنی‌امیه‌استفاده‌شد. درابتدای قرن‌هشتم دشمنان بنی‌امیه ازاوضاع نامناسب وعدم‌رضایت عمومی استفاده کردند وشیعیان وبنی‌عباس بمخالفت بابنی‌امیه برخاستند. عباسیان از اولاد عباس که عموی پیغمبر بود از سال ۷۱۸ شروع بکارجدی کردند و بطور مخفی علیه دولت بنی‌امیه به‌تبلیغات دامنه‌داری دست‌زدند. یکی‌ازاعضای موثر این طائفه امام ابراهیم‌بن‌محمد است که در اواخر حکومت بنی‌امیه نهضتهای مخالف را رهبری میکرد و بتمام ممالك اسلامی افرادی را جهت تبلیغ اعزام میداشت، مخصوصاً آنها

بولایات شرقی اهمیت زیادی میدادند. آنها میگفتند که خلافت متعلق بطایفه بنی‌هاشم است ولی صریحاً نمیگفتند که کدامیك از اعضای بنی‌هاشم باید بخلافت برسند و از این لحاظ با شیعیان وحدت نظر داشتند زیرا شیعیان گمان میکردند که بنی‌عباس بنفع آنها تبلیغ میکنند ، عباسیان در تبلیغات خودعلل بدبختی صدساله را ناشی ازطرز کار بنی‌امیه میدانستند و وعده میدادند که اگر حکومت را دردست گیرند خراج و سایر مالیاتها تخفیف می‌یابد ـ کارهای ساختمانی از قبیل ساختن ابنیه و قصور که دهقانان را درساختن آنها مجاناً بکار میگماشتند ازبین‌خواهد رفت . اهالی محلی ازحقوق سیاسی استفاده خواهند کرد و در اداره امور حکومت شرکت خواهندجست ، البته تمام این‌وعده‌ها جز عوام‌فریبی چیزی نبود و عباسیان فقط ازاین‌حرفها میخواستند بنفع خوداستفاده کنند ودرمورد توده‌های‌وسیع ملت آنان نیز ازسیاست بنی‌امیه پیروی میکردند ـ در مبارزه خود علیه بنی‌امیه، بنی‌عباس‌اهمیت خاصی بمردم ماوراءالنهروایران میدادندمخصوصا باشراف صاحب زمین توجه داشتند ، چه آنان نقش مهمی علیه اعراب و دستگاه دولت بازی میکردند، بآنها وعده میدادند که اگر بربنی‌امیه‌فائق آیندازآنها برای حکومت‌محلی استفاده خواهند کرد.

این فرستاده‌های عباسیان درخراسان ازدوران حکومت هشام ، به فعالیت مشغول‌شدند ودرتواریخ ذکرشده که‌دردوره حکومت اسدبن‌عبدالله درخراسان عده‌ای که مظنون بهمدستی باعباسیان بودند دستگیر و دست وپای‌آنها راقطع کردند » نصربن سیارتاروی‌کار آمدن مروان دوم‌برضد شیعیان وعباسیان مبارزات زیادی بعمل‌آورد اما تلاش و کوشش اوبجائی نرسید ونامه‌ها واندرزهای وی‌درگوش خلفای‌اموی مؤثر نیفتاد ، نصربن سیارضمن نامه‌ای که‌بمروان‌آخرین خلیفهٔ اموی‌نوشت ازتکوین‌نطفهٔ‌انقلاب سخن گفت وتگرانی و تأثر خود را از افول دولت اموی ضمن این ابیات آشکار کرد .

ارى بين‌الرماد وميض‌جمر — و يوشك ان يكون‌له ضرام
فان‌النار بالعودين تورى — و ان‌الفعل يقدمه الكلام
اقول‌من‌التعجب ليت‌شعرى — ا ايقاظ امية ام نيام

یعنی : میبینیم که پاره‌های آتش در میان خاکسترها میدرخشند و

نزدیکست که پاره‌های‌آتش مشتعل گردد ، آتش بادوباره چوب‌افروخته میشود و **همیشه حرف مقدمه عمل است**، من باتعجب میگویم . کاش میدانستم که بنی‌امیه بیدارند یاخواب ! « ازتاریخ یعقوبی »

بطوریکه‌ازمندرجات تاریخ‌طبری‌برمیآیدقبل‌ازقیام‌ابومسام‌خراسانی مردی بنام خدیع بن عیسی‌الکرمانی بانکاء و پشتیبانی عده‌ای از مردم ناراضی نزدنصرسیارمیرود وبااوبدرشتی سخن‌میگوید نصرسیارتاب گفتار تندراورا نمی‌آوردوفرمان میدهد تا کرمانی رازندانی کنند دوستان کرمانی اوراباحیله وتدبیررها میسازند . نصرسیار پس‌ازآگاهی ازقدرت کرمانی وباران اوهراسان میشودوبوسیله نماینده خوداز کرمانی معذرت میخواهد ولی کرمانی باردیگر بانماینده نصردرشتی می کند ومی گوید « برو ای دشمن خدای نزدیك امیرت ، ای کول‌زاده وهرچه میخواهی بگوی‌والله که تورا واورا بنزدیك من‌یکذره قدرنیست» نصربرای اینکه جنبش کرمانی وبارانش بالانگیرد دوباردیگر بوسیله نمایندگان خوداز کرمانی پوزش میطلبد ولی کرمانی نمیپذیرد.

سرانجام‌کار بجنك‌میکشد در طول یکسالی که بین یاران کرمانی و قوای نصرجنك بود همیشه پیروزی نصیب کرمانی بود و قوای نصربادادن تلفات زیادشکست میخورند درهمین ایام ابومسلم خراسانی و همراهانش با کرمانی همداستان میشوندوبیش‌ازپیش دستگاه خلافت رابخطرمیاندازد دراین‌ایام‌نصرسیاربکرمانی‌پیشنهادمی کند که برای‌عقدپیمان بشارستان‌مرو آید ، کرمانی پس‌ازشور باابومسلم به اینکاررضا می‌دهد ولی هریك‌از طرفین مصمم‌بودند که بانیرنك‌کار دیگری رابسازند ، عاقبت نصربه‌انجام نقشه‌خود توفیق یافت و کرمانی را کردن زد ونزد مروان فرستاد .

www.adabestanekave.com

جنبش ابومسلم وروی کار آمدن بنی‌عباس در نیمه دوم قرن هشتم

« مبارزه‌اساسی برضد بنی‌امیه راابومسلم‌رهبری میکرد ..ابومسلم اصلادهقان زاده‌ای ازآسیای میانه بود وبعضی ازمنابع حاکیست که اودر ابتداغلام بوده‌است ابومسلم‌درحدود خراسان بطورمخفی بفعالیت مشغول‌شد وخودرا ازنسل پیغمبر معرفی نمود . اشخاص ناراضی دوراوجمع شدند و نهضت اوبتدریج تضج گرفت .

درسال ۷۴۷ همینکه ابومسلم اوضاع را مساعد دید پرچم سیاهی برافراشت ومردم رابمبارزه علنی دعوت کرد ، این پرچم رابنی‌عباس‌برای اوانتخاب کرده بودند ، دعوت ابومسلم ازطرف مردم باگرمی استقبال‌شد وراجع‌باینموضوع « ابوحنیفه دینوری » میگوید :

مردم‌باعجله ازهرات ، پوشنك ، مروورود ، مرو ، ابیورد ، نیشابور سرخس ، بلخ ، چغانیان ، طخارستان ، وشهرهای دیگر دورابومسلم حلقه زدند لباسهای سیاه بر تن کردند و چوبدستیهای خود را تا نیمه سیاه نمودند این اشخاص که سواره یا پیاده بودند تعدادشان بصد هزار نفر میرسید .»

ضمناً اعراب یمنی که قیام آنها مدتی قبل از ابومسلم آغاز شد و بدست مروان سرکوب شده بود بدور ابو مسلم جمع شدند غلامان‌هم باین جنبش پیوستند زیرا امیدوار بودند، این نهضت دروضعیت دشوارآنها گشایشی پدیدآورد، نصربن‌سیار که مامور سرکوبی‌این‌نهضت بود سعی فراوان کرد تا اعراب را برضد ابومسلم متحد سازد ولی سران

طوایف عرب باهم سخت در ستیز بودند ، در داخل طوایف عرب نیز اختلاف طبقاتی وجود داشت ، آنانکه از لحاظ اقتصادی وضع مناسبی نداشتند با نهضت ابو مسلم روی مساعد نشان دادند ، در آغاز سال ۸۴۸ نصربن‌سیار مجبور به‌تخلیه خراسان ومروشد وبه‌نیشابور عقب نشست ، و یکی از فرماندهان ابومسلم که مأمور تعقیب نصر بود در نزدیکی نیشابور شکست‌فاحشی باو واردساخت ومیتوان گفت که‌همین‌نبرد سرنوشت بنی‌امیه را تعیین کرد، بااینکه خلیفه مروان دوم تمام قوای خود را تجهیز کرد ، سیاست سختی علیه مخالفین پیش‌گرفت وحتی‌امام‌ابراهیم عباسی علمدارمخالفین را درملاء عام کیفرداد، باتمام این‌تشبثات نتوانست بنی‌امیه را نجات‌دهد. قیام کنندگان پس‌ازچندضربه‌کاری که درعراق‌برسپاه خلیفه وارد کردند بالاخره مرکز حیاتی بنی‌امیه، دمشق را فتح کردند ، باین‌ترتیب سپاهیان ابومسلم که قسمت‌اعظم‌آنان از اهالی‌آسیای میانه و قشرهای ناراضی اعراب تشکیل‌شده بود درسال ۷۵۰ بقایای‌نیروی‌جنگی بنی‌امیه را شکست‌داده، بحکومت‌آنان پایان‌دادند. عباسیان ازاین جریان استفاده کرده خلافت‌را بدست‌آوردند وشیعیان را از خلافت راندند اولین خلیفهٔ که ازبنی‌عباس بخلافت رسید برادرامام ابراهیم ، ابوالعباس سفاح بود ۷۵۴-۷۵۰ بنی‌عباس پس‌ازآنکه برمسند خلافت تکیه‌زدند بشکنجه وآزار بنی‌امیه پرداختند وکلیه‌آثارآنان را ازبین‌بردند ، ودرساحل رود دجله شهربغداد را بنا کرده نام آنرا مدینةالسلام نهادند ، و پایتخت را بآنجا منتقل کردند، (۷۶۴) پس‌از دردست گرفتن حکومت، عباسیان‌برای یاران دیرین‌خود احترامی قائل‌نشدند، مواعیدی که بملل آسیای‌میانه داده بودند فراموش کردند حتی ابومسلم که بفرماندهی خراسان مأمورشده‌بود نتوانست بنفع مردم‌عملی‌انجام‌دهد.

سغدیها وقتی مشاهده کردند که عباسیان وابومسلم درصدد اجرای مواعیدخود نیستند دربخارا قیامی برپا کردند. شعارقیام کنندگان‌حمایت‌از آل‌علی بود (شریك‌بن شیخ‌المهری) علمدار این‌نهضت، باخلافت بنی‌عباس مخالفت‌میکرد ومیگفت(اکنون که ازخلافت‌مروانیان رهائی‌یافتیم‌فرزندان پیغمبر وعلی را بخلافت‌بگزینیم) ابومسلم برای‌سرکوبی این‌قیام دستهٔ ده هزارنفری فرستاد ولی این‌قیام بقدری دامنه‌دار بود که این‌عده نتوانستند آنراسرکوبی کنند ولی بزودی‌بین‌قیام کنندگان اختلاف‌افتاد و این‌جریان

سبب‌شکست آنان ازابومسلم گردید.

یکی‌ازوقایع مهم‌زمان اولین خلیفه بنی‌عباس تهاجم نیروهای چینی بولایات شرقی‌بود، این‌لشکر کشیها خطر بزرگی را برای‌خلافت‌ایجاد کرد وتامدتی اعراب‌نمیتوانستند درمقابل‌آنها مقاومت اساسی کنند، فقط‌درسال ۷۵۱ اعراب توانستند به‌چینیها شکست‌فاحشی وارد کنند، ازاین‌پس‌اعراب بعملیات‌تهاجمی خود درآسیای میانه خاتمه‌دادند، بااینکه‌ابومسلم‌بادشمنان خارجی وباجنبشهائی که علیه‌خلافت عباسی درداخل مملکت پدیدآمده‌بود مبارزه میکرد، خلفای بنی‌عباس باو اعتماد کامل نداشتند و دائماً بوی مظنون بودند و میترسیدند که مبادا خلافت را در دست گیرد. بهمین مناسبت خلیفه ابوجعفر منصور، ابومسلم را به‌بغداد دعوت کرد و وی را بهلاکت رساند.

ابومسلم یکی‌از اشخاص برجسته ایران ویکی‌از فرماندهان‌عالیمقام زمان خود بود، اوتوانست درزیر لوای‌خود توده‌های‌زجردیده‌آسیای‌میانه رامتحدسازدوآنها رابرضد اشغالگران عرب تجهیز نماید» یکی‌ازمورخین خصوصیات وی‌را بدین‌نحو بیان میکند:« ابومسلم مردی بود کوتاه‌قد، گندم‌گون، زیبا، شیرین‌سخن، گشاده روی باچشمان فراخ، رانها و ساقهای کوتاه با بانکی‌پست، بزبان فارسی وتازی فصیح‌آشنا بود، شعر بسیارمیدانست. ودرکارها دانا بود جزبوقت نمیخندیدی وروی‌ترش نمیکرد وازحالت‌خویش نمیگردید، اگر وی‌را پیشرفت بزرگ روی میداد، شاد نمیگشت وچون دشواری پیش میآمد. غمگین‌نمیشد، چون‌خشمگین‌میگشت دگرگونه نمیشد، وبیش‌ازسالی‌یکبار بازنان نزدیك نمیگشت. درغیرت ومردی ازسخت‌ترین مردم بود.»

«از کتاب وفیات‌الاعیان.»

روی‌کارآمدن‌بنی‌عباس مقدمات مداخلات ایرانیان‌را درامورمختلف فراهم‌ساخت وفرهنك وتمدن قدیم ایرانیان را درممالك اسلامی‌رواج‌داد. بطورکلی این‌نهضت بنفع سران وبزرگان ایران وماوراء النهر تمام‌شدو توده‌های‌زحمتکش وکسانیکه‌بارجنك‌را بردوش‌خود داشتند ازاین‌مبارزات طرفی نبستند. با اینحال پس از استقرار حکومت بنی‌عباس فرمانروائی اعراب در آسیای میانه بطورقابل ملاحظه‌ای متزازل گردید و ازهمین

زمان است که زمینه تشکیل حکومت‌های مستقل در آسیای مرکزی‌فراهم میشود.

قیام های توده ای

پس‌از مرك ابومسلم‌قیامهای چندی علیه عباسیان صورت گرفت، بطوریکه مورخین‌عرب مینویسند یکی از این قیامهای بزرك **قیام سنباد** بود. سنباد یکی‌از نزدیکان وپیروان ابومسلم است، اودرسال ۷۵۵ میلادی تحت‌شعار «ما بایدازخون ابومسلم انتقام بگیریم» قیام کرد و با کوشش بسیار موفق‌گردید از بین قشرهای مختلف اهالی عده‌زیادی را دورخود جمع کند» میرخوند مولف‌روضة‌الصفا درباره‌سنباد ودوستی اوبا ابومسلم چنین مینویسد«سنباد ازجمله آتش‌پرستان نیشابور بود وفی‌الجمله مکنتی داشت ودرآنروز که ابومسلم از پیش امام به مرو میرفت اورا دید وآثار دولت واقبال درناصیه اومشاهده کرد، اورا بخانه برد وچندگاه شرایط‌ضیافت‌بجای‌آوردوازحال وی‌استفسار نمود، ابومسلم در کتمان‌امرخود کوشید، سنباد گفت قصه‌خود بامن بگوی ومن‌مردی‌راز دارم، امینم افشای اسرار تونخواهم کرد، ابومسلم شمه‌ای ازمافی‌الضمیر خود درمیان نهاد، سنباد گفت مرا از طریق فراست چنان بخاطر میرسد که توعالم را زیر وزبر کنی وبسیاری ازاشراف عرب واکابرعجم رابقتل رسانی و او از این مسرور و مستبشر گشت وسنباد را وداع نموده و به نیشابور رفت».

سیاست سنباد

سنباد میکوشید تاپیروان مذاهب ومسالك مختلف را دراین جنبش ضد عرب شرکت دهد واین معنی درسیاست نامه نظام‌الملك کما بیش منعکس است « . . . هرگاه باگبران خلوت کردی گفتی که دولت‌عرب‌شد، که من‌در کتابی‌خوانده‌ام از کتب ساسانیان وبمن‌رسیده بود ومن بازنگردم تا کعبه را ویران نکنم که او را بدل آفتاب بر پای‌کرده‌اند، تاهمچنان قبله دل‌خویش آفتاب راکنیم، چنان که درقدیم بوده‌است و با خرم‌دینان گفتی که مزدك شیعی‌است وشمارا میفرماید که باشیمه دست‌یکی دارید وخون ابومسلم بازخواهید ... وفرسه گروه راآراسته میداشت» یاران‌سنباد بیشتراز از فرق مترقی مذهبی وکسانی بودند که با افکار مزدك وخرم دینان‌آشنائی داشتند.

خرمیان دارای پرچم‌سرخ بودند ودامنه قیام آنها خراسان وطبرستان رافراگرفت ، بنی عباس بازحمت زیادی موفق شدند کـه این قیام‌ها را بخوابانند ، درطی مبارزات سنبادشکست سختی خورد وشصت‌هزارتن کشته داد وخوداو درشهرری مقتول گردید وبچه‌هایش رابغلامی فروختند ، پس ازشکست اوپیروانش آرام ننشستند بلکه بطورمخفی کاراورا ادامه‌دادند اینده‌های مخفی چون ازآرمان ابومسلم پیروی میکردند ، بعنوان مسلم معروف‌شدند ـ اعراب هنوزقیام سنبادراخاموش نکرده‌بودند که درحوالی هرات قیام‌تازه‌ای بوقوع پیوست؛ رهبراین **قیام‌استادسیس** بود که بیاری هزاران نفر ، علیه حکومت اعراب بپا خاسته‌بود .

طبری دراینباره‌مینویسد « . . . دیگرازوقایع این‌سال‌خروج‌استاد سیس با مردم هرات وباد غیس وسیستان وشهرهای دیگرخراسان بود ، گویندباوی سیصدهزارمردجنگجو بودوچون برمردم‌خراسان دست یافتند، بسوی مرورود رفتند ، **اجثم** مرورودی با مردم مرورود بـرآنان بیرون آمد . باوی جنگی سخت کردند اجثم کشته و بسیاری ازمردم مرو رود نیزهلاك شدند، عده‌ای ازسرداران نیز هزیمت گشتند . . . » نهضت‌استاد سیس بالاخره بدست سرداران خلیفه بقیمت‌تلفات‌زیادپایان یافت «بنی‌عباس پس‌ازپایان‌دادن‌بخلافت بنی‌امیه‌نتوانستند بدون‌شرکت نمایندگان اشراف محلی آسیای میانه بحکومت ادامه دهند وشرکت عناصرمحلی درکارهای خلافت‌نتیجه‌اش‌آن‌شد که‌آسیای مرکزی وازآنجمله خراسان اززیرسلطه اشغالگران عرب تدریجاً خارج شود ، در دوران بعدی حکـومت خلفای بنی‌عباس وضعیت تـوده‌های کثیرملت سخت‌تر از دوران بنی امیه شد و مالیاتهائی که ازمحصولات مختلف گرفته میشد بیش ازدوره قبل‌بود ، از زمین‌های دیمی کار ، نصف محصول بعنوان مالیات اخذ میشد واز زمین‌هائیکه هم‌ازآب‌دیمی وهم‌ازآب‌دستی استفاده میکردندیك‌سوم تایکچهارم‌مالیات میگرفتند ، علاوه براین مأمورین مالیاتی بااستفاده از اینکه تقویم قمری اعراب باتقویم شمسی‌مردم بـومی تفاوت داشت دو بار ازدهقانان مالیات می گرفتند یعنی‌یکبار باتقویم عربی‌ویکبار باتقویم‌فارسی ، این‌طرزمالیات. که‌رنك غارتگری داشت‌برعدم رضایت عمومی افزود ، استقرار حکومت فئودالی سبب‌شد که دهقانان درزیر نفوذخانهای محلی‌تحت فشارشدیدقرار

گیرید ، بااینکه زمین‌ظاهرا مایملك خلیفه‌بود ولی درحقیقت قسمت اعظم آن‌تحت‌نظراشراف‌محلی‌اداره‌میشدوآنهااراضی‌راتقسیم کرده‌بخورده‌مالکین اجازه میدادند. خانواده‌های پدرشاهی سابق.استقلال خود را از دست میدادنـد دراین‌دوره تقسیمات طبقاتی درداخل‌خانواده صورت‌نمیگیرد‌بلکه‌درشرایط جدید اشراف‌وملك داران بزرگ،دارای مقام‌وموقعیتی هستند ودراملاك آنهااشخاص نیمه‌آزاد باغلامان‌کارمیکنند، علاوه برآین دراینده‌وره‌غلامانی دیده میشوند که وابسته بزمین هستند .

خلفای بنی عباس رسوم وآداب ساسانیان رااقتباس کرده و پس از چندی شکوه وجلال دربارایران دردستگاه خلافت تجدیدشد وبتبعیت‌آنها اشراف محلی نیزازاین روش پیروی کردند ، دردوره بنی عباس بانیروی دهقانان نیمه‌آزادابنیه زیادی‌برپاشد ساختن‌قصور ، مساجد : مدارس وقلاع وغیره‌باتحمل مشقات‌ومشکلات بدوش دهقانان‌بارو تحمیل گردیدصنعتگران شهری هم وضع خوشی نداشتند ، آنها هم تحت اسارت فئودالها بسر - میبردند وبراثر مالیاتهای گزافی که ازآنها مطالبه میشد درفقروپریشانی گزران میکردند ، مالیاتهای جنسی برای‌ایلات کوچ‌نشین بارسنگینی‌بود ازهم پاشیدگی و پریشانی و فقر بی‌اندازه اهالی

جنبش مقنع زحمتکش سبب گردید که یك جنبش وسیعی علیه بنی عباس پدید آید، این جنبش که تحت نظر**مقنع** رهبری‌میشددرسال ۷۰ قرن‌هشتم‌سراسر ماوراءالنهررافراگرفت‌مقنع‌بعربی یعنی کسیکه توسط چیزی پوشیده‌شده‌باشد وچون‌رهبرقیام‌نقاب سبزرنگی بصورت خود میبست باین‌نام خوانده‌شد ولی‌اسم حقیقی‌او **هاشم‌ابن‌حکیم** است ، مقنع ازاهالی مرو و ازخانواده صنعتگران بود و دربعضی ازمنابع تاریخی گفته شده‌است که گویامقنع یکی از سرداران ابومسلم بود و در جنبشی که برضد خلفای بنی‌امیه صورت گرفت شرکت عملی داشته دلایلی دردست است که مقنع‌تحت تأثیر عمیق‌افکار مزدکیسم‌قرارداشت و همینکه نیروئی گرفته بتبلیغ آراء مزدك پرداخته‌است » درتاریخ بخارا در باره مقنع مینویسد « . . مقنع مردی بود از روستای مرو ، وی نخست‌گازری «رنگرزی» میکرد ، پس‌ازآن بعلم‌آموختن‌پرداخت وازهردانشی‌بهره‌برد بغایت زیرك بود و کتب بسیارازعلوم پیشینیان خوانده‌بود . . .

ودرجای دیگرراجع بمذهب مقنع ویارانش مینویسد « . . . مذهب ایشان آنبود که نماز نمیگذاردندوروزه‌نمیداشتند وغسل‌ازجنابت نمیکردندولیکن

بامانت میبودند واینهمه احوال ازمسلمانان‌نهان میداشتند ودعوی مسلمانی می کردند . . . . »

بطوریکه ازمندرجات تاریخ بخاراوبرخی مآخذدیگر برمیآیدمقنع ویارانش بدون‌اینکه باحکام مذهبی‌توجهی داشته باشند،برعایت‌اصول‌اخلاقی راستگوئی ، امانت‌ورازداری پابندبودند ، چون‌مقنع‌ویاران اویعنی‌سپید - جامگان علیه‌نظام موجود قیام کردند وحمایت ازطبقات محروم را وجههٔ همت‌خویش‌قراردادند ، موردبیمهری‌وعنادطبقات‌حاکم‌واقع شدندومورخین ونویسندگان‌وابسته باشراف‌طعن‌ولعنها واتهامات ناروابایشان وارد کردند، ازجمله درتاریخ بخاراآمده است که سپیدجامگان « . . . زن‌خویش را بیکدیگر مباح‌دارند وگویند همچوگل است هر که بوید ازوی هیچ کم نشود . . . » بااینکه قیام‌مقنع وظهوروی بیست‌سال بعدازقتل ابومسلم بود . بااینحال همواره مقنع و پیروانش ازابومسلم بنیکی‌یاد میکرده‌اند وجنبش خودرا دنباله نهضت ابو مسلم میدانستند .

« . . موقعیکه اعراب پی‌بردند که مقنع بتبلیغات دامنه‌داری دست زده اورادستگیرومانند یك قیام کننده علیه‌دولت برای محاکمه بمرکز خلافت یعنی‌بغداد فرستادندامامقنع ازسیاه‌چال زندان‌فرار کرد وبمرورسید ودرآنجایاران خودراجمع کرد ودرسال ۷۷۶ آنهارابنواحی آسیای‌میانه گسیل‌داشت تامردم آن سامان رابمبارزه علیه مظالم اعراب‌دعوت کنند ، این‌تبلیغات مخصوصاً درناحیه **نسف** وحدود شهر **سبز** که‌درآنزمان بیشتر اهالی‌آنجارا سغدیها تشکیل میدادند با استقبال گرمی روبروشد - دست نشاندگان‌خلیفه‌مساعی‌فراوانی‌برای‌دستگیری‌مقنع بخرج‌دادند،آنهادرساحل جیحون وآموردریا دستجات‌مسلح سوار باندازه کافی‌متمرکز کردندوآنها رامکلف ساختند که شب وروزپاسداری کنند وازعبورمقنع ازمرو‌بجانب سغد جلوگیری نمایند زیرادر شهراخیرروزبروزشماره‌طرفداران‌اوفزونی میگرفت ، اعراب بخوبی میدانستند اگرمقنع بماوراءالنهر برسد موقعیت آنهادشوارخواهدشد مقنع‌علی‌رغم تمام‌این‌موانع‌ازامور دریاعبورمی کندو باتفاق عده‌ای ازپیروان خودبآنطرف رودمیرسد ودر سغد بفعالیت مخفی مشغول میشود ، دراینزمان بطوریکه **نرشخی** مینویسد . . اکثریت‌اهالی دهات پیرومکتب مقنع‌میشوند وازاسلام رومیگردانند ، قیام دامنه‌میگیرد وبرای مسلمانان روزگار سختی فرامیرسد ' نرشخی درضمن بحث راجع

بجنبش مقنع صریحاً نظرخصمانه خودرا نسبت برهبرقیام کنندگان اظهار میکند ، این طرز اظهارنظر درباره مقنع از طرف تمام مورخین دوره فئودالیته یك امر طبیعی است ، از جهت دیگر نرشخی ، تنها اربابانی را مسلمان میداند که اموالشان توسط قیام کنندگان ضبط و بین‌اهالی تقسیم شده است ، برای نرشخی مسلمان فقط آن اعراب و اشراف محلی هستند که ازنظام‌جابرانه عرب وفرمانروائی آنان دفاع کردند ودرپناه‌اسلام باتفاق اربابان عرب خود با کمال شقاوت صنعتگران ودهقانان رااستثمارمیکنند سپس نرشخی میگوید : طبقات پائین باسلام خیانت کرده ودسته دسته به مکتب مقنع میپیوستند . علت‌اصلی اینموضوع که چراتوده‌ها باین مکتب پیوستند اینستکه مقنع میخواست بعدم مساوات دراموال وغارتگری‌اقلیت پایان دهد ، اودرضمن تعلیمات خودبمردم میگفت بآقائی و سیادت اعراب خاتمه دهید - جنبش مقنع بزودی رشد وتوسعه یافت ودرمدتی کوتاه تمام ماوراءالنهر رافراگرفت .

ستاد قیام کنندگان در دهکده نارشاخ نزدیك بخاراواقع شده‌بود، حاکم بخارا **حسین بن معاذ** نیروهای جنگی خودرا بسیج کرد ،این نیروها مرکب‌بودند ازاعراب ودستجاتیکه فئودالها واشراف بآنهاملحق کرده بودند اواین‌سپاهرا برضد عصیان کنندگان حرکت‌داد ، جنگ‌سختی بوقوع پیوست درنخستین برخوردهفتصدتن از طرفداران مقنع کشته‌شدند واعراب پیروزی یافتند ، اما فتحیکه نصیب‌اعراب شد وضعیت رابنفع‌آنها تغییرنداد ، قیام کنندگان که درحومه‌بخارا پناهنده شده‌بودند بنقاطدیگر رفتند ودرآنجا بگرد آوری قوای تازه مشغول شدند. این قیام، مهدی خلیفه را « ۷۷۵ - ۷۸۵ » که مدت ده‌سال خلافت کرده بود بهراس انداخت اوبعجله از بغداد بطرف نیشابور حرکت کرد تا اقدامات موثری برای خاموش کردن جنبش مقنع معمول دارد . « ازتاریخ تاجیکستان » درتاریخ بخارانوشته شده « . . . سپیدجامگان بسیارشدند ومسلمانان اندرکارایشان ناتوان ماندند ونفیر ببغدادرسید وخلیفه مهدی‌بود در آن روزگار تنگدل شد وبسیار لشکرها فرستاد بجنك وی وبآخر خودآمدبه نیشابور بدفع آن فتنه، وبیم آن‌بود که اسلام تباه گردد ودین مقنع‌همه جهان بگیرد . . . » مهدی خلیفه بحاکم خراسان فرمان داد که فوراً برای حاکم بخارا قوای امدادی بفرستد رئیس دستجات اعزامی **جبرئیل‌بن‌یحیی**

بود ، موقعیکه او باسپاهیان خود باستحکامات نارشاخ رسید مدت مدیدی بدون کسب موفقیت باقیام کنندگان دست و پنجه نرم میکرد قیام کنندگان باحملاتی پی در پی سپاهیان جبرائیل را بیچاره و ناتوان کردند بطوریکه او نتوانست بجنگ ادامه دهد در اینموقع از بلخ هفت هزار نفر بیاری او آمدند ولی چون او بنیروی نهضب واقف بود بجنگ تن در نداد ، بالاخره نیروی کمکی هنگفتی برای کمک امیر خراسان گسیل داشتند ولی قسمتی از نیروی اعزامی در راه ضمن برخورد با طرفداران مقنع از بین رفتند و قسمت دیگر پس از رسیدن بمحل ، کاری از پیش نبردند و باینترتیب سپاهیان عرب سرانجام شکست خوردند ، در نتیجه این احوال موقعیت جبرائیل فوق العاده سخت و ارتباط بین بلخ و مرو قطع گردید در این موقع جبرائیل ناگزیر میشود که تمام قوای خود را علیه عصیان کنندگان بکار برد و کلیه وسایل فنی و جنگی خود را بکار اندازد شاید بتواند استحکامات نارشاخ را فتح کند چه در این نقطه تمام قوای اصلی قیام کنندگان متمرکز بود ، چهار بار تمام اعراب ، نارشاخ را محاصره کردند ولی اینعمل برای آنها نتیجه‌ای نداد ، پس از آنکه طرفین از این جنگهای بیحاصل خسته شدند بمذاکره صلح آغاز نهادند ، از آنجا که اعراب خود را فاتح میدانستند سعی کردند که از مذاکرات برای تحکیم موقعیت خود استفاده نمایند و درصدد برآمدند که از راه نیرنگ و خیانت رهبر قیام را ضمن مذاکرات صلح بقتل رسانند ولی کوشش آنها بجائی نرسید و موجب توسعه قیام گردید و استقامت قیام کنندگان را بالا برد .

منابع تاریخی عرب میگویند بالاخره قیام کنندگان در نارشاخ شکست خوردند اما قیام درهمان زمان نواحی تازه‌ای را در آسیای میانه فرا گرفت و مرحله دوم نبرد آغاز شد ، نکته جالب اینکه در مرحله اول جنبش مقنع بعضی از قشرهای اشراف سغدی علیه اعراب با او همداستان شدند ولی در مرحله دوم اشراف از مزدکیسم مقنع بهراس افتادند و برای حفظ **منافع طبقاتی** بطرف اعراب گرویدند ، اما قشرهای عظیم دهقانان سغدی پاسپیدجامگان همچنان بطرف مقنع میشتافتند و جنبش او را تقویت میکردند ، در نتیجه مبارزه دلاورانه آنان سرزمین ماوراءالنهر و مرکز قدرت اعراب از دست آنها خارج شد ، مهدی خلیفه که از این جریانات نگران بود حاکم سغد را تغییر داد و او را بعدم لیاقت متهم نمود و بجای او **معاذ بن مسلم** را تعیین کرد ، معاذ در سال ۷۷۷ در ناحیه بین بخارا و مرو سپاه عظیمی فراهم آورد ، ضمناً سپاهیان امیر هرات

وسایر قوای نظامی اشراف و سران محلی را باین نیرو ملحق کرد و پس از آن بکمک اعراب شکست خورده ایکه در نزدیکی سمرقند متمرکز شده بودند شتافت ، اما لشکر کشی معاذ هم با ناکامی مفتضحی روبرو شد ، قیام کنندگان در زمین مسطحی نزدیک بیکند باسپاهیان معاذ روبرو شدند و چندین ضربت کاری بر آنها وارد آوردند ، در نتیجه معاذ نتوانست لشکر کشی خود را بطرف سمرقند ادامه دهد و ناچار بطرف بخارا راند فقط یکسال بعد ، اعراب با کوشش بسیار و دادن تلفات بتسخیر بخارا توفیق یافتند ، از این ببعد مرحله سوم یا مرحله نهائی نبرد آغاز گردید ، در آنزمان نیروهای اصلی قیام کنندگان در یک قلعه کوهستانی بنام **سنام** نزدیک **کش** متمرکز شده بود ، معاذ این قلعه را محاصره کرد اما بزودی مجبور شد که از محاصره دست بکشد ، مورخین عرب علت اینکار را مربوط بسرمای زمستان میدانند اما علت اساسی ترک محاصره چیز دیگری بود ، معاذ از مقنع شکست خورد و مجبور بود که از قلعه عقب نشینی کند انفصال او از نمایندگی خلیفه در خراسان و اعزام حاکم دیگر بآن سامان مویید اینموضوع است .

بطوریکه نرشخی میگوید معاذ بن مسلم مدت دو سال علیه مقنع جنگید و جانشین جدید خلیفه در خراسان **هسیب بن زهیر** نیز چندین سال بجنگهای خونین با او ادامه داد و سرانجام بعلت کثرت تعداد قوای عرب مقاومت توده‌های ملت ، محکوم بشکست گردید ، اعراب با استفاده از نیروهائی که از لحاظ نفرات و مهمات و تجهیزات بر قوای قیام کنندگان برتری داشت در سال ۷۸۳ قلعه‌ای را که مقنع در آنبود فتح کردند و تمام مدافعین قلعه را بقتل رسانیدند و مقنع که مایل نبود بدست اعراب بیفتد بخودکشی مبادرت کرد ، اما پس از مرگ او همچنان طغیانهایی از جانب سفیدجامگان علیه اعراب در نواحی مختلف صورت میگرفت ـ مبارزه‌ایکه طی سالیان دراز توده‌های ناراضی آسیای میانه زیر پرچم مقنع ادامه دادند نمونه درخشان دیگری از شجاعت و آزادیخواهی مردم این سامان است ، این مبارزه طولانی نشان میدهد که مقنع یک سپهسالار ملی شجاع و نیز یک رهبر جنگی و سیاسی با استعداد بوده که توانسته است خلق را برای نبرد علیه اعراب و استثمار کنندگان وزورگویان داخلی متحد و مجهز سازد .

در خاتمه لازمست خاطر نشان کنیم که قیامهای توده‌ای در زمان بنی‌عباس از نظر ماهیت باقیامهایکه در زمان حکومت بنی‌امیه صورت گرفته

است تفاوت اصولی دارد ، چه قیامهای مرحله اول اساساً برضد متجاوزین و اشغالگران عرب بود و رهبران آن اغلب اشراف وسران محلی بودند ولی درمرحلهٔ دوم، قیام مردم نه فقط برضد بنی عباس بود بلکه این قیامهای پرشور، علیه اشراف، اریستوکراتها وفئودالهای محلی که ازسلطهٔ اعراب پشتیبانی میکردند صورت میگرفت .

جنبش مقنع جنبش قشرهای زحمتکش خلق بود وقبل از همه دربین آنها برزگرانی بودند که بر ضد فئودالیزم شکوفان قیام کرده بودند .

بهمین علت است که قیام مقنع درتاریخ ملتهای آسیای میانه دارای اهمیت ومقام خاصی است ، بااینکه قیام سرانجام باشکست مواجه شده ولی این جنبشها استعداد ورشد فکری توده‌هارا بالابرد وبطور غیرمستقیم در آنها فکر آزادی طلبی وعصیان علیه بیدادگران را تقویت نمود باینترتیب توده‌های ملل آسیای میانه سعی فراوان کردند تا اصول فئودالیزم را که می‌خواست جانشین روابط دوران بردگی شود از پیش محکوم کنند....» از تاریخ تاجیکستان »

چنانکه یادآورشدیم جنبش‌های اعتراضی مردم در دوره عباسیان برخلاف عصر بنی‌امیه تنها برای رهائی ازقیدحکومت عرب نبود بلکه قیام مردم دراین ایام برای نجات ازمظالم خلفا وعمال آنها وبهبودوضع اقتصادی بود، کشاورزان دهات بدست خداوندان ملك، و پیشه‌وران شهری، وبوسیله عمال خلیفه به‌طرز وحشیانه‌ای غارت میشدند وحاصل کار و کوشش آنان بجیب خلفا وعمال ایرانی و عرب میریخت وآنها بااین پولهای حلال!. سفره‌های خود را رنگین میکردند و بعیش وخوشگذرانی مشغول میشدند وچه بسا که برای یك خوشمزگی دهان شاعر درباری را اززر انباشته میکردند؛ خلیفه به **رشید بیك** شاعر متملق چهارصد جامه ازجامه‌های خاص خود را عطا نمود وهادی خلیفه چنانکه در **تجارب السلف** نوشته شده« چهارصد اشتر بارکرده بزر و جامه به یکی ازخدمتگزاران خود میبخشد ــ برمکیان بانفوذ وقدرتی که دردستگاه خلافت عباسی داشتند نه‌تنها برای بهبودوضع اقتصادی مردم قدمی برنداشتند ، بلکه در چپاول بیت‌المال و بیدادگری با توده مردم از عمال عرب عقب نماندند ، دردوره‌ایکه **یحیی بن خالد** برمکی وبرادرش موسی درطبرستان حکومت داشتند از تجاوز بمال و ناموس مردم خودداری نکردند و چنانکه در تاریخ طبرستان نوشته شده

«... از خوف فضل و جعفر کسی‌را زهرهٔ آن نبود که ظلم ایشان برهرون عرضه دارد ...» بااین‌حال درمیان افرادخاندان برمکی کسانی بودند که کمابیش برعایت‌حال زیردستان وحفظ‌حقوق مردم توجه داشتند، در کتاب **عقدالفرید** مینویسد هرون روزی بایکی ازنزدیکان‌خود درباره‌برمکیان سخن گفته ووی‌خطاب به‌هرون گفته است«... ای امیرالمومنین‌چنین‌مینماید که توبمال ونعمت آنان بدیده رشك‌مینگری، ایشان را توخودبرآورده‌ای وبدین پایگاه رسانیده‌ای، آنچه میکنند بفروجود تواست... درباره‌آنان هرچه خواهی توانی کرد ، رشید انکار کرد و گفت چنین نیست که تو میپنداری منا کنون بطفیل ایشان زنده‌ام .. چندان ملك و مال که آنان دارند ازفرزندان من کس ندارد دراینصورت چگونه توانم در حق آنان نیکدل ونیك‌بین باشم..»

بطورکلی امرا و وزراء ایرانی وغیرایرانی که درحلقه حکومت‌خلفا وارد بودند کمابیش درفجایع و مظالم این‌دستگاه شرکت‌داشتند ، در تاریخ‌طبرستان مینویسد پس‌از اینکه خالد برمکی از حکومت طبرستان معزول‌شد «...بازاری‌ئی‌بکنار رودبار ایستاده بودگفت الحمدلله از ظلم‌تو خلاصی‌یافتیم ، اینحال باخالد بگفتند ، بفرمود تا بازاری رابیاورندگفت اگر ازولایت شما معزول کردند ازانتقام توکسی‌مرا معزول نکردگردن بازاری بفرمودزد» بدین‌ترتیب میتوان گفت که دردوره قدرت خلفا غالباً اریستوکراتها واشراف ایرانی برای‌تجدید نفوذ باستانی خود در دربار خلافت نفوذ می‌کردند وکمتر بحال استقلال و بهبود وضع اقتصادی توده ایرانی میاندیشیدند چنانکه احوال برمکیان ووضع ورفتار **فضل بن‌سهل** و برادرش حسن دردربار مأمون این‌حقیقت‌را روشن‌میکند ، دراین‌دوره اخاذی ورشوه‌گیری تنها منبع مهم عایدی وزراء و ارباب قدرت بود ، کارگزاران وسران‌سپاه‌درپناه‌حمایت آنان برجان ومال مردم‌مسلط بودند، غالباً وزراء ازمأمورین مالیه‌پولی بقرض‌میگرفتند وسپس بآنان‌مأموریت میدادند که آن وجه رابتدریج ازمردم بستانند وباین‌وسیله عاملان‌بیدادگر را درانواع ظلم وستم آزاد میگذاشتند ، خلیفه که درحقیقت رئیس‌دزدان وغارتگران‌بود غالباً بنام«استصفاء»ضیاع وعقار وهزاران‌هزار زر نقدی را که وزراء از مردم بیچاره بزور گرفته بودند تصاحب و ضبط مینمود

ابن‌فرات که‌وزیرمقتدر بود گفت سلطان ، من وحسین‌بن عبداله جوهری را مجبور کرد تا هریك ده هزارهزار دینار از مال خود بخزانه سلطان تسلیم کنیم، غالباً کشاورزان وصاحبان اراضی برای‌آنکه ازشرعمال‌دولت درامان باشند زمین خود را بنام یکی از اصحاب قدرت به‌ثبت میدادند و غالبا مرد صاحب نفوذ زمین را تصاحب میکرد وصاحب اصلی زمین تنها درغله وسود زمین‌شرکت‌میجست، درکتاب اغانی مینویسد«... وزیرمعتصم روزی بمظالم نشسته بود وقتی مجلس‌تمام شد مردی را دید که همچنان نشسته است پرسیدآیا حاجتی‌داری؟ گفت‌آری... وزیر گفت که برتو ستم کرد؟ گفت تو وتا کنون... نتوانسته‌ام برتو راه یابم، گفت درچه‌باب‌برتو ستم کرده‌ام . پاسخ‌داد فلان ضیعهٔ مرا وکیل توبه‌غصب‌بسته وچون‌هنگام خراج فرازآمد خراج آنرا من‌خود پرداختم تاآن ملك بنام تو در دیوان ثبت‌نشود ومالکیت من از میان نرود وکیل تو هرسال غله آن میبرد و من همه‌ساله خراج‌آنرا میپردازم وکس ازاینگونهٔ ستم بیادندارد .»

بابك خرم دین ونهضت‌سرخ‌جامگان «درعصر مامون»

پس‌ازخاموش‌شدن‌جنبش‌ابومسلم‌والمقنع،بزرگترین نهضت‌توده‌ای قیامی‌است که برهبری بابك‌خرم‌دین در شمال ایران بوقوع پیوسته است بطوریکه از مندرجات کتاب سیاستنامه برمیآید قبل‌از ظهوربابك خرم‌دینان‌درنواحی‌مرکزی وشمالی‌ایران فعالیتهائی‌داشتند وبمبارزاتی‌علیه دین‌ودولت اسلامی دست‌میزدند «...درآنوقت که هرون‌الرشید درخراسان بود باردیگر خرم‌دینان خروج کردند ازناحیت اصفهان .. ومردم بسیاری‌از ری وهمدان.. بیرون‌آمدند وبااین قوم پیوستند و عدد ایشان بیش‌از صد هزار بود، هرون سوار بحرب‌ایشان فرستاد ایشان بترسیدند و هرگروه بجای‌خویش‌بازشدند» مقدسی درباره آئین و روش این جماعت میگوید «ازریختن خون، جز درهنگامیکه علم طغیان برافرازند خودداری میکنند بپاکیزگی بسیار مقیدند ، میل دارند با نرمی و نکوکاری بامردم دیگر درآمیزند واشتراك‌زنان را بارضایت خودآنان جایز میدانند» ابن‌الندیم درکتاب الفهرست، خرمیه‌را ازپیروان مزدك میداند ومینویسد «...مزدك به‌پیروان خود دستورداده بود که‌همیشه درجستجوی لذات‌باشندودرخوردنی

و نوشیدنی برخود سختی روا ندارند ، دوستی و یاری را پیشه سازند وبا استبداد مبارزه نمایند ، زنان وخانواده‌ها را مشترك بدانند، بااینهمه رفتار و کردار پسندیده دارند و ازپی آزار کسی برنیایند سپس میگوید بابك کسی است که جنك وغارت‌و کشتار را درمیان‌آنان رواج‌دادوپیش‌از آن خرم‌دینان باین‌کارها دست نمیزدند.

بلعمی دربارهٔ آنان میگوید«... مردمان جوان ودهقانان... شرایع اسلام ازنماز وروزه وحج وقربان وغسل جنابت بر ایشان گران بود ... وازمناهی‌خدای عزوجل بازداشتن ایشان‌را خوش نمی‌آمد، چون درمذهب بابك این‌همه آسان یافتند اورا اجابت کردند وتبع اوشدند..»

در تمام جنبش‌های توده‌ای بعداز اسلام رهبران قیام همواره اصل تناسخ (یعنی انتقال روح ازبدنی به‌بدن دیگر) را بین پیروان خود اشاعه میدادند، چنانکه سنباد ، **استادسیس** ومقنع اصل تناسخ را بیاران خود میآموختند و از این راه میکوشیدند تا سنت مبارزه علیه بیدادگران را برای شخصیت‌های برجسته تاریخ آسان‌سازند ، پیروان مقنع معتقد بودند که روح ابومسلم دراو حلول کرده ویاران بابك را عقیده براین بود که روح‌جاویدان در تن بابك درآمده است، به این ترتیب سیاستمداران ایران از اصل تناسخ استفاده سیاسی می‌کردند.

قیام بابك

«... بابك خرم‌دین در آذربایجان درسال ۲۰۱ خروج کرد ودرمدت۲۲سال درآن‌سامان‌باستقلال زیست وشکست‌ها برسرداران خلیفه وارد آورد تاآنکه بعداز قهرمانی‌های فراوان گرفتارشد و در۲۲۳ درعین‌مردانگی بقتل رسید .

ابن‌الندیم مینویسد خرم‌دینان که سرخ‌جامگان معروف شده‌اند از پیروان مزدك‌اند که درآذربایجان ، ری، ارمنستان ، دیلم، همدان، دینور مابین اصفهان واهواز پراکنده‌اند ، بعدا ابن‌الندیم اظهارنظرمیکند که بابك خرم‌دین کسی بود که جنك را درمیان خرم‌دینان که مردان سلیمی بودند بیاورد، خواجه‌نظام‌الملك که قرمطی‌ها وخرم‌دینان‌را یکی‌میداند مینویسد که وقتی خرم‌دینان درزمان هرون و کمی پیش‌ازظهور بابك از دهات اصفهان وری وهمدان‌خروج کردند عده‌آنها صدهزار بود و خلیفه

قشون بزرگی بجنگ آنها تجهیز کرد«.. خلقی بیحدوعد از ایشان بکشتند وفرزندان ایشانرا به‌بغداد بردند وفروختند» اینك که سخن باینجا رسید وماهیت قیام بابك ونظائر اوشناخته شده است، ذکر چندنکته اززندگی بابك میتواند بعضی ازجاهای خالی را پر کند، بابك ازافراد توده ایرانی بود وازاوان‌جوانی به‌سپاه **جاویدان** از روسای‌خرم‌دینان پیوست‌ودرنزد اوتقرب یافت تاحدی که چون‌جاویدان میمرد وصیت کرد که بابك‌جانشین‌او است ، پس‌از مرك جاویدان زنش‌سپاه راگردآورد و مطابق اعتقاد خرم دینان که معتقد به‌تناسخ بودند وباین‌وسیله رشته‌معنوی، میان قائدین خود بوجود میآوردند اعلام داشت که جاویدان درشب مرگش گفت که روح‌او دربدن بابك‌حلول خواهد کرد ، سپس دستورداد گاوی قربان کردند و وپوست اوراگسترد طشتی پراز شراب برروی‌آن نهاد و قطعات نان در پیرامون طشت‌چید، هریك از لشکریان پابرآن پوست مینهاد وقطعه نانی را درشراب‌زده میخورد ودست‌بابك راگرفته میگفت .. آمنت‌بك یا روح بابك‌کما آمنت بروح جاویدان . وبه این ترتیب با بابك بیعت می‌کردند وبه دست دوستی می‌دادند. (الفهرست‌الجزءالتاسع)

وقتی که‌بابك، خروج کرد خرم‌دینان از سایر نواحی باو میپیوستند مأمون، محمدبن حمیدطائی را که پیروزیهای بسیار بدست‌آورده‌وشهرهای قزوین مراغه وبیشتر آذربایجان راگشوده بود بجنك بابك فرستاد ولی پس‌از شش‌جنك که میان‌آنها روی‌داد محمدبن حمید کشته‌شد مأمون‌دراین بار سردار ایرانی عبداله طاهر والی‌خراسان را بجلوگیری بابك گسیل داشت وتمام ولایات ری، همدان،اصفهان(ولایت کوهستان) و آذربایجان را باوبخشید اما بابك به‌دژی پناه‌برد ولشکریانش پراکنده شدندوعبداله طاهر نیزنتوانست کاری ازپیش‌ببرد .

نظام‌الملك مینویسد درسال ۲۱۸ هجری خرم‌دینان اصفهان وپارس وآذربایجان وهمه ولایات کوهستان (ری وهمدان) خروج کردند وهمه‌به یکشب وعده‌نهاده وبهمه‌ولایتها وشهرهاترتیب کاری داده‌بودندودراصفهان مردی برسرآنها بودبنام‌علی مزدك که بیست‌هزار مردراسان دیده‌ونماینده خلیفه‌را شکست داده بآذربایجان رهسپار گردید که ببابك بپیوندد ، باین

طریق ۲۵ هزارنفردر شهر کوهستانی شهرستانه‌جمع‌شدند وبابك‌درآنجا بایشان پیوست ، دراینموقع سردارخلیفه باچهل‌هزار مرد بایشان تاخت و نظام‌الملك مینویسد « مبالغه بنظرمیرسد » که صدهزارنفر ازخرم دینان راکشت ، جمعی ازآنها باصفهان بازگشتند ولی درآنجا نیز تلفات بسیار دادند ، خلیفه عباسی تمام‌همت خویش رابردفع بابك مقصور گردانید ، تا آنکه یکی ازسرداران ایرانی رابنام‌افشین برای قلع‌وقمع وی‌برگزید ، حیدر پسر کاوس باعنوان خانوادگی افشین امیرزاده اشروسنه بود که با پدروبرادرانش بدست‌خلیفه‌اسیرافتادودربغدادبزرك‌شده ودرآنجابسرداری رسیده‌بود ، بااینکه دل‌افشین باایرانیان بودوبالاخره بجرم همدستی با « مازیار » دوست بابك که پس‌ازبابك در مازندران سربطغیان برداشت کشته‌شدمعلوم‌نیست‌چرا افشین بجنك بابك‌رضاداد وچراپس‌از گرفتاری اورا بدربارخلیفه‌آورد، شایداو چنین‌میپنداشت که‌خلیفه بربابك خواهد بخشود «..معتصم‌باوی‌قرار گذاشته بود که‌هرروز که‌اوبجنك برنشیندده‌هزاردرم‌بوی دهد وهرروزکه بر اسب نشیند وبجنگ بیرون نرود پنجهزار درم باوبخشد.» از مقاله سعید نفیسی» از اینجامیتوان اهمیت قیام بابك وتزلزل‌دستگاه خلافت‌را دریافت‌باری، بابك‌مدت‌سه‌سال دربرابرسپاه‌افشین که پیوسته از بغدادنیرو میگرفت مقاومت کرد و روزی که بالاخره مجبوربفرارشد ، با چندتن از یاران خود در کوهستان ارضیه متواری میزیست ، سر انجام باحوال اوپی بردند واوراازراه‌خیانت بشکارگاه کشیدند ودرآنجا دستگیر ساختند ، نظام‌الملك مینویسد بابك واسیران دیگر را ببغداد بردند ، چون چشم معتصم خلیفه ببابك افتادگفت ای‌سك‌چرادرجهان فتنه انگیختی، هیچ جواب نداد فرمودتاهردودست‌وپایش‌ببرند ، چون دستش ببریدند دست دیگر در خون‌زد ودرروی خودمالیدوهمه‌روی خودراازخون خودسرخ کرد ، معتصم گفت‌ای سك این‌چه عمل‌است ، گفت دراین‌حکمتی است ، شماهردودست وهردوپای‌من‌بخواهید برید وگونه‌روی مردم‌ازخون‌سرخ‌باشد ، خون‌ازوی برودزردباشد من‌روی خویش راازخون خودسرخ کردم تاچون خون ازتنم بیرون‌شود نگویند که رویش‌ازبیم زردشد ، فرمودتاپوست گاوی‌باشاخها بیاوردندوهمچنین‌بابك‌ملعون‌رادرمیان‌پوست گرفتند، چنانکه‌هردوشاخ گاو

بربناگوش اوبود، دردی دوختند وپوست خشك‌شد، پس همچنان زنده بردارش کردند. ازسیاست‌نامه»

دیده میشود که نهضت خرم‌دینان نهضتی توده‌ای و پردامنه‌وضداستثمار بود وعوامل اقتصادی عمیق‌داشت ، کسانیکه‌ازمیان توده‌ایرانی برخاسته مردان مبارزی‌بودند که دلیری وایران‌دوستی آنهامیتواند برای فرزندان ایران‌سرمشق قابل‌تحسینی‌باشد ، مبارزه هرروزشکل نوینی بخودمیگیرد دیروز در برابر استثمار گران تازی و امروز در برابر استثمارگران آمریکائی ، در آنروز وقتیکه گونه بابك از خون وی رنگین میشد رخساره خلیفه بغداد میشگفت و امروز وقتیکه مبارزان ضد استعمار در خاك وخون میروند لبهای دلالان وال استریت خندان میشود ، تاریخ نشان خواهدداد که افتخار وپیروزی باکسانی است که همیشه‌درراه رهائی ملت قدم بگذارندوفقط‌آنها فرزندان‌لایق میهن‌اند(۱)

باینترتیب دیدیم که پس از کشته شدن یزدگردسوم آخرین پادشاه ساسانی عملیات نظامی منظم‌علیه اعراب پایان‌یافت ولی‌پس‌ازمدتی کوتاه مقاومتهای محلی علیه‌متجاوزین عرب شروع گردید ، پس ازآنکه خلافت بنی‌امیه بهمت‌ابومسلم وبدستیاری ایرانیان پایان‌یافت‌ودوران فرمانروائی عباسیان رسید مداخله افکاروافراد ایرانی‌درکارها فزونی گرفت وبسیاری ازآداب ورسوم وشعائرملی مادردستگاه خلافت راه‌یافت ، اماعباسیان با اینکه بیاری ایرانیان بمسند خلافت نشسته بودند با یاران قدیم، راه غدر و خیانت پیش گرفتند چنانکه‌ابومسلم بدستورمنصور هلاك‌شد وخاندان‌بزرك برامکه بفرمان هرون الرشید برافتاد وفضل بن‌سهل وزیرکاردان مأمون کشته‌شد ، این‌جریانات بذرآزادیخواهی واستقلال طلبی‌را درمزرع‌دلهای مردم‌کاشت ومقدمات تأسیس دولتهای مستقل ایرانیرافراهم گردانید .

طاهریان

پس‌ازآنکه مأمون بخلافت نشست طاهر ذوالیمینین «ایرانی‌الاصل» را بحکومت خراسان روانه کرد طاهردرسال ۲۰۶ بخراسان رفت وپس از یکسال و نیم فرمانروائی در جمادی‌الاخر سال ۲۰۷ نام خلیفه را ازخطبه بیانداخت، وعلم استقلال برافراشت‌ولی بگفته‌بعضی‌ازمورخین

۱- تحلیلی ازنهضتهای توده‌ای در ایران نوشته . ا. قاسمی

طاهربدست غلامی که جاسوس خلیفه‌بودمسموم شدوپس‌از اوپسرش طلحه وپس‌ازفوت طلحه عبدالله پسردیگرطاهر بحکومت خراسان رسید ، طاهر با اینکه ایرانی‌الاصل بود با بابك خرم‌دین و مازیار که برمرو،رایت‌استقلال برافراشته بودند مصاف داد بابك بشرحی که گذشت پس از شکست از طاهر بدستور خلیفه بدارآویخته شد ومازیارنیز براثرخیانت برادر بدست دشمن‌افتاد ودر ۲۲۵ بدارآویخته شد .

مازیار پسر قارن درسال ۲۰۸ ازطرف مأمون بحکومت طبرستان ودماوند منصوب شد ، پس‌ازچندی بدستیاری‌افشین ازاطاعت خلیفه سرباز زد وراه‌ورسم مسلمانی رهانمود ودین‌پدران‌خودراحیاء کرد وزردشتیان‌و خرمیان رامصدرکار، نمود ومسلمانان‌را ازمشاغلی که داشتند برکنار کرد، این اقدامات خلیفه را نگران نمود وعبدالله‌بن‌طاهر را بجنگ او برانگیخت‌و عبدالله مازیاررا دستگیر ونزد خلیفه فرستاد ، پس‌ازعبدالله فرزندش‌طاهر وپس ازمرك طاهراولادش مجد که مردی‌عیاش بودبخلافت نشست ناگفته نماند که جنبش مازیار و کوششها وتشبثاتیکه افشین درراه سقوط حکومت عباسی‌بخرج داده‌اند بانهضت‌بابك اختلاف‌اصولی داشت ، بابك میخواست با احیاء راه ورسم مزدکی بدوران ستمگری اریستوکراتها و فئودالهای خون‌آشام محلی پایان‌دهد بهمین‌مناسبت تکیه‌گاه اصلی بابك توده کثیر کشاورزان بود ، درحالیکه مازیار و افشین می کوشیدند تا باسست کردن بنیان‌حکومت عباسی اصول اشرافی عهدساسانیان راتمدید کنند ، بهمین علت‌وقتیکه خلیفه‌افشین راماًمورسر کوبی نهضت‌بابك نمودوی درانجام‌این مأموریت تعللی بخوددراه‌نداد .

ظهو یعقوب لیث صفاری

درهمین ایام یکنفرایرانی بنام یعقوب که درسیستان قدرتی بهم رسانده بود ، نامه ای بمحمد بن طاهر نوشت وعبداله و برادرانش را که به یعقوب‌ضربتی زده بودند نزدخود خواند ولی‌محمد از تسلیم آنان سرباززد یعقوب‌نیز بجانب‌نیشابورلشکر کشیدچون‌سپاه یعقوب‌نزدیك شدند محمد نماینده‌ای‌نزدیعقوب‌فرستادو گفت‌اگر بفرمان‌خلیفه آمده‌ای فرمان‌اورا عرضه کن‌وگرنه بازگرد یعقوب‌درجواب‌او شمشیرخودرانشان‌دادو گفت «فرمان

من اینست » پس‌ازآن بنیشابور آمد و بدوران‌حکومت‌آل طاهر پایان‌داد. یعقوب‌مردی‌رویگرزاده‌وازمیان‌توده‌مردم‌برخاسته بود ، نسبت بکشاورزان وسایرطبقات محروم بدیده عطوفت ومهربانی مینگریست و دراخذ مالیات رعایت‌حال آنان رامیکرد ، وازکسانیکه کمتراز پانصد درم مال داشتند بهیچ‌عنوان چیزی نمیگرفت وگاه ازبذل کمك بآنان‌دریغ نداشت ، یعقوب بادوستان وهمکاران خودبکرنك وصمیمی بود بهمین علت محبت ایشان را بخودجلب کرد ودرمدتی کوتاه سراسرسیستان، بلخ ، طخارستان ، کرمان وفارس‌رابحیطه قدرت خود درآورد .

در کتاب زین‌الاخبار گردیزی آغازکار یعقوب بدین‌نحو بیان‌شده است «.. یعقوب‌بن لیث‌بن معدل مردی‌مجهول بود ازروستای سیستان‌ازده قرنین وچون بشهرآمد رویگری اختیار کرد وهمی‌آموخت وماهی‌بپانزده درهم مزدور بود وسبب‌رشداوآن بود که بدانچه یافتی و داشتی جوانمرد بودی وبامردمان خوردی ونیز با آن هشیار بود ومردانه ، همه قربیان اورا حرمت داشتی و بهر شغلی که بیفتادی میان هم شغلان خویش پیشرو ،اوبودی ، پس‌از رویگری - بعیاری شد و پس سرهنگی یافت وخیل‌یافت وهمچنین بتدریج بامیری‌رسید، مشغول تجهیز قوابود، نماینده خلیفه نزداوآمد تامگر باختلاف خاتمه دهد، یعقوب دراین‌حال بستری‌بود ودر کنار اوشمشیر وطبقی ازتره‌وپیاز وچندماهی قرارداشت، یعقوب‌پس‌از آنکه ازپیام‌خلیفه آگاهی یافت گفت « بخلیفه بگوی که میان من و توجز این‌شمشیر نیست ، من‌مردی‌رویگرزاده‌ام و از پدر رویگری آموختم و خوردن من نان‌جوین وپیاز وتره بوده است واین‌پادشاهی و گنج‌ومال‌را از راه مردی بدست‌آورده‌ام نه‌از میراث پدر ونه ازتودارم ، ازپای‌ننشینم تا سرتورا بهدیه نفرستم وخسانوادهٔ تورا ویران نکنم، یا آنکه گفتم بجای آرم ویا برویگری وخوردن نان جوین وماهی و پیاز وتره باز گردم ..» یعقوب‌مردی‌آزاده بود وبخلفای‌عباسی‌وفرامین‌واحکام‌آنان اعتقادواعتنائی نداشت وی باخوارج سیستان که دشمن بی‌امان خلافت بودند از دردوستی درآمد وازاین راه درست کردن بنیان خلافت کوشید، بطوریکه‌درتاریخ سیستان نوشته شده یعقوب پس‌از تسلط بر نیشابور عده‌ای از او فرمان امیرالمومنین خواستند وویرا خارجی شمردند یعقوب چون از جریان‌آگاه

شد فرمان‌داد تاکلیه بزرگان نیشابور رادعوت کنند تافرمان خلیفه‌را بآنان بنماید، پس‌ازآنکه رجال نیشابور گردآمدند « .. یعقوب‌فرمان‌داد تاهزار غلام سلاح‌پوشیدند وهریك سپر وشمشیر و عودی سیمین یازرین از همان سلاح که درنیشابور بود واز خزانه محمدبن طاهر برگرفته بود دردست گرفتند وخود برسم شاهان بنشست و غلامان دوصف پیش‌او بایستادند ، سپس فرمان داد تا نیشابوریان درآمدند و پیش او بایستادند ، گفت بنشینید. پس‌حاجب‌راگفت آن عهد امیرالمومنین بیار تا برایشان بخوانم حاجب اندر آمد وتیغ یمانی میان دستاری مصری پیچیده بیاورد ودستاراز آن بیرون کرد وتیغ پیش‌یعقوب‌نهاد ویعقوب تیغ برگرفت وبجنبانید آنمردمان بیشتر بیهوش گشتند ، گفتند مگر بجانهای‌ما قصدی‌دارد، یعقوب گفت تیغ نه‌ازبهرآن‌آوردم که بجان کسی قصدی‌دارم ، شما شکایت کردید که یعقوب عهد امیرالمومنین ندارد خواستم بدانید که دارم . مردمان باز جای خود آمدند ، بازگفت امیرالمومنین را به‌بغداد نه‌این تیغ نشانده‌است؟ گفتند بلی ، گفت مرا بدین‌جایگاه نیز هم این تیغ‌نشاند عهد من وامیرالمومنین یکی‌است پس‌فرمان‌داد تاهرچه‌ازآن مردمان ازجمله طاهریان بودنددربند کردند بکوه اسپهبدفرستاد .

دیگران را گفت که من‌داد را برخواسته‌ام برخلق‌خدای تبارك و تعالی وبرگرفتن اهل فسق وفساد را ، و اگرنه چنین‌بودمی ، ایزدتعالی مرا تاکنون‌چنین‌نصرت‌ها ندادی ...»

(ازتاریخ‌سیستان تصحیح‌ملك‌الشعراء)

درجای‌دیگر مینویسد «یعقوب بسیارگفتی که دولت عباسیان‌برغدر ومکربنا کرده‌اند نبینی که بابومسلمه وبومسلم وآل‌برامکه‌وفضل‌بن‌سهل باچندان نیکوئی‌کایشان‌را اندرآن دولت بود چه کردند ، کسی مباد که برایشان اعتماد کند ..»

فعالیت خوارج

بطوریکه ازتاریخ سیستان که ظاهراً قدیمترین منابع تاریخی مربوط باین ایام است بر میآید درآن دوران خوارج‌آنی آرام نبودند وبوسایل وعناوین‌مختلف‌موجبات ناراحتی وتزلزل دستگاه خلافت‌را فراهم‌میکردند

درصفحه ۲۱۸ این کتاب یعقوب خطاب بابراهیم که از دشمنان خلافت‌است چنین میگوید «... وابراهیم‌باهدی‌های‌بسیار با اسبان وسلاح نیکو پیش یعقوب‌آمد بطاعت وبندگی ، یعقوب اورا هم برآن عمل‌بداشت و بنواخت ونیکوئی گفت ، پس گفت تو ویاران دل‌قوی بایدداشت که بیشتر سپاه‌من وبزرگان همه‌خوارج‌اند و شما اندرین میانه بیگانه نیستید ... » درجای دیگر یعقوب‌بشخص‌دیگری‌میگوید«...اگرخواهی سلامت‌یابی «امیرالمومنین» از سردور کن وبرخیز وباسپاه خویش دست با ما یکی کن که ما با اعتقاد نیکو برخاستیم که سیستان نیز فراکس‌ندهیم ، و اگر خدای‌تعالی نصرت کند بولایت سیستان اندرفزائیم آنچه توانیم‌واگرایشت خوش‌نیایدبسیستان کسی را میازار وبرهمان‌سنت که اسلاف‌خوارج رفته‌اند همی‌رو ...» در تاریخ سیستان درغالب فصول چندبار ازخوارج و جنگ‌های پارتیزانی و مبارزه آنان باعمال خلیفه مطالبی ذکر میکند ، بااینکه مندرجات این کتاب ازنظر تاریخی چندان‌مورد اعتماد نیست ولی ازمجموع مطالب‌آن میتوان کمابیش ازنفوذ خوارج وجنبش‌های مقاومت ایرانیان‌آن‌عصر باخبر گردید .

شعار مجاهدین وآزادیخواهان آن ایام بفتوای تاریخ سیستان این بود «... بمردی کشته شویم به‌ازآن که اسیر .» خوارج درسیستان بطور مخفی وپراکنده فعالیت‌میکردند وگاهی از راه‌جنگ و گریز وزمانی با قتل و ترور مخالفین را از پای درمیآوردند ، درتاریخ سیستان‌مینویسد معن‌بن زائده‌که از عمال جابر و غارتگر خلیفه بود بدست خوارج کشته شد.معن در بخشش بیت‌المال بشعرا واطرافیان اصرار داشت ، چنانکه‌بمروان بازاء هربیت هزار دینارمیداد چون‌شماره ابیات بده رسید باز معن بغلام گفت هزار دینار‌بده ، غلام‌گفت «... دینار نیز نماند اندر خزینه معن‌گفت بخدای‌تعالی که اگر مرا دینار‌بودی وتوهمچنین تا هزار بیت همی گفتی هربیتی را هزاردینار همی‌دادمی ، **همیشه چنین‌بود ومال‌بجور همی ستدی وبجود همی‌دادی** تا بتبذیر کردن وتدبیر کردن بد، دل‌بخردان از او بشد تاگروهی ازخوارج تبعیت کردند در کشتن او...» درجای‌دیگر ازاین کتاب ازخروج حمزة‌بن عبدالله ایرانی که به‌هرون‌الرشیدخروج کرده

سخن‌رفته وازقول اوچنین نوشته شده‌است«... گفتا که«نگذارید که این ظالمان برضعفا جور کنند... پس‌برفت وبسند وهندشد تا سراندیب.. ازلب دریا بچین وماچین شد وبترکستان و روم رسید وازراه مکران به‌سیستان بازگشت ..»

یعقوب نه‌تنها بخلفا بلکه بادبیات عرب‌نیز بدیده نفرت مینگریست چنانکه پس‌از پیشرفت‌هائیکه درخراسان نصیب اوشد دروصف او به‌تازی شعر سرودند ، چون خواندند یعقوب بمعنی آن پی‌نبرد و خطاب بمحمدبن وصیف دبیررسائل خودگفت«چیزی که من درنیابم چرا باید گفت » پس محمد وصیف‌شعر پارسی گفتن گرفت وشعرپارسی اندرعجم او گفت پیش‌از او کسی‌نگفته بود، که تا پارسیان بودند سخن پیش‌ایشان‌برود بازگفتندی برطریق خسروانه وچون عجم برکنده شدند وعرب‌آمدند شعرمیان‌ایشان بتازی بود.. »

مرگ یعقوب

یعقوب بخلفای بغداد عقیده وایمانی نداشت‌پس‌از آنکه فارس واهواز را بتصرف در آورد عازم بغداد شد ولی‌دشمنان‌آب‌دجله رابطرف‌لشکریان اوبرگردانیدند، درنتیجه بیشترلشکریانش هلاک‌شدندوناچاربهزیمت گردید بنابگفته گردیزی‌یعقوب که تاکنون طعم‌شکست نچشیده بود از این‌جریان بیمارشدودرگذشت «.. اوهرگزازخصمان هزیمت‌نشده‌بود ومکرهیچکس براورروانشده‌بود.. ازتاریخ گردیزی» چون‌یعقوب‌درگذشت برسنك‌گوراو ایندوبیت بعربی نوشتند که ترجمه‌آن اینست :

گرفتم آن خراسان باملك پارس‌یکسان
ملك عراق از من یکسر نبود رسته
جاوید باد گیتی بسا بوی نو بهاران
یعقوب لیث گوئی دروی نبد نشسته

پس از مرك یعقوب برادرش عمر و لیث زمام امور را در کف گرفت وبرای تثبیت موقعیت‌خود یکچند باخلیفه از در دوستی درآمد و بدفع مخالفین پرداخت ، بالاخره میان خلیفه و عمرو بهم خورد و خلیفه برای مبارزه باعمرو نهانی اسمعیل‌بن احمد سامانی‌راعلیه عمرو برانگیخت درجنگی که بین طرفین درگرفت عمرودرحبس خلیفه در سال

۲۸۹ درگذشت جانشینان عمرو نیز هریك چندی باتزلزل حکومت کردند وآخرین آنها خلف بن احمد درجنك با محمود غزنوی شکست خورد و در حالیکه ازحمایت مردم بی نصیب بود ازطرف محمود به یکی از نواحی خراسان تبعیدشد دراین ایام همینکه حکومت مرکزی ضعیف میشد خانهای ملوك الطوایف بلشکر کشی وغارت شهرها ودهات ومبارزه بارقبای خودمشغول میشدند ، اینوضع تاتحکیم حکومت سامانیان دوام داشت .

www.adabestanekave.com

حکومت سامانیان

سامانیان ازاولادسامان نامی بودند که نخست آئین زرتشت داشت و سپس بآئین اسلام درآمد ، پس ازمرك سامان اسدفرزند اوواولادهای اسد نزدمأمون تقرب یافتند وهریك بحکومت ناحیه ای منصوب شدند. اسمعیل بن احمد پایه گذارحکومت سامانی است ، سلاطین نامدارسامانی نه تن بودند که اسامی آنها دراینده بیت مذکوراست :

نه تن بودند زآل سامان مشهور
هر یك بامارت خراسان منصوب
اسمعیلی و احمدی و نصری
دونوح و دو عبدالملك ودومنصور

تضاد طبقاتی در حکومت سامانیان

«بااینکه دردوره حکومت سامانیان ازبرکت امنیت صدساله اقتصادیات، تجارت وفرهنگ ملی رشد وتوسعه یافته است نباید تصور نمودکه اوضاع اجتماعی وطرز معیشت طبقات زحمتکش رضایت بخش بوده است. در دوره قدرت سامانیان مانند عهد صفاریان استثمار توده های وسیع ملت توسط فئودالها همچنان ادامه داشت ، فئودالهای آسیای میانه تاسقوط سلسله سامانیان مانند پیش دراملاك خودصاحب اختیارمطلق بودند ، سلاطین سامانی قسمت اعظم اراضی را بتصرف خود درآوردند و یکی از منابع عایدی آنها همین اراضی بود . بابت خراجی که از اراضی میگرفتند نیز عایداتی بخزانه سامانیان میرسید ، این اراضی در اختیار خرده مالکین و دهقانان بود که بخزانه

حکومتی مالیات میدادند ، میزان مالیات برحسب مقدار و وضع زمین فرق می کرد نمایندگان روحانیون بزرگ و نزدیکان حکومت اغلب املاکی دراختیار خود داشتند و بابت آن هیچگونه مالیاتی نمی پرداختند ، دراین دوره قسمتی از اراضی بنفع امور اجتماعی وروحانیون وقف شده بود و منبع درآمدی برای محافل دینی وروحانی بود ـ در دوره سامانیان از بعضی ازملك داران، عوض خراج، عشریه میگرفتند، مالکین بزرك اراضی زمینهای خود را قطعه قطعه میکردند و آنها را بدهقانان اجاره میدادند درمواردی که دهقانان بعلت فقر وناتوانی غیراز زمین، بذر وابزار وگاو وغیره را نیز از مالك میگرفتند ناچار بودند بهره مالکانه بیشتری باربات بپردازند ، اجاره گیری ازقطعات زمین یك وسیله استثمار توسط مالکین بود تحکیم شکل استثمار فئودالیته در زمان سامانیان باعث شد که توده‌های عظیمی از مردم کاملا فاقد زمین باشند وتبعیت مالکین بزرك را گردن نهند مردم ساده ، دهقانان وصنعتگران همواره نیازمند بودند وفقر وپریشانی ایشان روز بروز بیشتر و عمیقتر میشد ، در اواخر حکومت سامانیان طبقات محروم با وضع ناگواری روبرو شدند ، سامانیان برای خود قصوری مجلل میساختند ومدارس ومساجدی بحساب فقر واستیصال عمومی برپا میکردند ، مخارج عظیم این قبیل کارها بصورت مالیات وهدایا ازمردم خورده پا گرفته میشد ، تمام این عوامل باعث یك سلسله قیامهای دهقانی علیه فشار غیرقابل تحمل فئودالها گردید ، دوران حکومت سامانیان آمیخته باتحریکات، توطئه‌ها و کشتارهای درباری است ، حتی اسمعیل که مؤسس سلسله سامانی بوده دراولین سال حکومت خود مجبور شد برضد یك قیام عظیم دهقانی لشکر کشی کند وقیام کنندگان را سرکوب نماید درباره این قیام نرشخی مینویسد « یکی از راهزنان : چهار هزار نفر از مردان سرگردان ! واوباش ! راجمع کرد وشروع بتجاوز نمود وکار بجائی رسید که قصدفتح بخارا کردند . » در دوره نصر دوم هم جنبش‌های ملی صورت وسیعی بخود گرفت درراس یکی ازاین نهضتها خبازی بود بنام (ابوبکر) که بعدها پس ازشکست اورادر کوره برافروخته‌ای سوزاندند درسال ۹۶۱ بعلت مرك ناگهانی عبدالملك سامانی جنبش ملی بزرگی در بخارا روی داد ، نصرامیر غارت وتوسط مردم ناراضی سوزانده شد ـ بعلت چنین وضع

متشنجی سامانیان نمیتوانستند بملت تکیه کنند ، بلکه همواره ازقیام مردم نگران بودند وبرای خاموش کردن جنبش‌های اعتراضی، از گاردهای اجیر ، از کوچ نشینان ترك که بغلامی خریده ویا باسارت گرفته بودند ویاازاسرائی که از ممالك دیگر بزور میآوردند بعنوان نیروی نظامی برای مبارزه بادشمنان استفاده میکردند ، رفع تضاد شدید بین طبقه حاکمه استثمارگر با توده‌های وسیع زحمتکش از عهدهٔ سامانیان خارج بود، این تضادها علت اساسی سقوط سامانیان گردید .

انقراض حکومت سامانیان در قرن دهم

قیام فئودالها وخشم مردم از سامانیان

در دوره حکومت سامانیان دولت مرکزی مجبور بود با تمایلات فرار از مرکز و جنبش استقلال طلبی فئودالها مبارزه کند ، اسمعیل سامانی و جانشین‌های او با تمام مبارزات شدیدی که برای تحکیم حکومت مرکزی بعمل آوردند نتوانستند در بسیاری از نواحی دور دست مقصود خود را عملی کنند ، خوارزم . چغانیان ختلان ، اسفیجاب رسماً جزو حکومت سامانیان بود ، اما درواقع حکام این نواحی تقریباً بحال استقلال فرمانروائی میکردند .

سامانیان برای جلوگیری ازقیام‌های محلی فئودالها ومتنفذین هر ناحیه را بحکومت میگماشتند ولی این سیاست هم مفید واقع نشد ونتیجه معکوس بخشید ـ چیزی که بنیان حکومت سامانی را متزلزل میکرد **تضاد شدید طبقاتی بود** که بصورت مبارزه بین طبقه زحمتکش دهقانان وصنعتگران ازیکطرف وطبقه حاکمه و فئودالها ازطرف دیگر درجریان بود ـ ازدیاد خراج بشدت این تضاد کمك کرد ، در اکثر موارد مبارزهٔ طبقاتی قیافه ایدئولوژیکی خودرا بصورت برخوردهای مذهبی بین دین رسمی وفرقه‌های دیگر نمایان میکرد ، تحت لوای این فرق طبقات محروم تظاهر میکردند چنین مبارزه‌ای مکرراً در بخارا، سیستان و چغانیان ظاهر شد ـ سامانیان بمنظور سرکوبی جنبش‌های خلق وبرای جلوگیری ازخودسری فئودالها

خویشاوندان وافرادنزدیك درباری‌را بحکومت نواحی‌مختلف گسیل‌داشتند ولی این تدبیر نیز نتیجه‌مطلوبی برای دوام حکومت‌سامانیان ببارنیاورد در بسیاری ازمواردسرداران ترك بااستفاده از نارضایتی فئودالهای‌محلی و مبارزه طبقات ناراضی ، شخصاً برضد حکومت مرکزی قیام میکردند، حتی پس از مرك اسمعیل سامانی (۹۰۷) در کشور شورشهائی بوجود آمد ـ در اوائل پادشاهی احمدبن اسمعیل عم اواسحق‌بن‌احمد سامانی در سمرقند قیامی برپا کرد که پس از یك‌جنك خونین پایان یافت . در ۹۰۹ احمدبن‌اسمعیل ناچارشد برضد حاکم ری که طغیان کرده بود لشکر کشی کند ـ در زین‌الاخبار گردیزی ، قیام‌های محلی بدین نحو توصیف شده « .. قیام حاکم سیستان سر کوبی شد پس از اندك زمانی در همان ناحیه قیام تازه‌ای روی داد ، این قیام در اثر خرابی وضع اقتصادی دهقانان و افزایش مالیاتها و عوارض صورت گرفته بود ، احمدبن اسمعیل لشکریان فراوانی تحت فرماندهی حسین‌بن‌علی مروزی‌برای‌سر کوبی قیام کنندگان گسیل داشت وپس‌از پیکاری‌چند به‌پیروزی رسید » احمدبن اسمعیل‌بعللی چند دشمنی گارد ترك را علیه خود برانگیخت و عاقبت شبی در شکارگاه توسط غلامان خویش کشته شد ـ پس‌از مرك‌وی سلطنت به‌پسر هشت‌ساله او نصردوم رسید (۹۴۳ ـ ۹۱۴) اما چون نصربسن بلوغ نرسیده بود ، باموافقت‌درباریان اداره حکومت‌بدست وزیری بنام ابوعبداله‌محمدبن‌احمد جیهانی سپرده‌شد، جیهانی یکی‌از مردان نامی‌آن زمان است ، بطوریکه گردیزی‌اشاره میکند ، در دوره وزارت‌جیهانی نظم‌مملکت‌دراثرمقاومت فئودالهای محلی‌بسیارمختل‌شده بود وباتمام کوششی که وی برای‌استقرار آرامش‌از خود نشان داد امنیت برقرار نشد ، و فئودالها همینکه موقعیت مناسبی‌میدیدند بمخالفت با حکومت مرکزی برمیخاستند ، طبق نظریه ابن اثیر مورخ عرب در اواخر ۹۱۴ و آغاز ۹۱۵ پسر عموی نصر دوم منصوربن‌اسحق مانند پدرخود درسمرقندطغیان کرد ، برای خاموش کردن قیام‌او نیروی‌زیادی اعزام‌شد و بازحمت زیاد قیام‌کنندگان سر کوب‌شدند پس ازمدتی حسین‌بن علی مروزی که در زمان سلطنت احمدبن اسمعیل در سر کوبی مخالفین خدمات زیادی کرده بود ، خود در سیستان علم طغیان برافراشت ، و دامنه قیام او به‌هرات و نیشابور کشیده شد ، این شخص

بااستفاده از نارضایتی قشرهای زحمتکش که بنام قرامطه یا اسمعیلیان در نواحی جنوبی متشکل‌شده بودند جنبشی بوجودآورد و در رأس آن‌قرار گرفت ـ قرمطیان درقرن نهم‌میلادی ازمیان شیعیان برخاستند ـ شیعیان در ایامی که بنی‌عباس‌برای رسیدن بخلافت درکارو کوشش بودند باایشان به‌رفق ومدارا رفتار کردند ، ولی بنی‌عباس همینکه قدرتی‌بدست‌آوردند شیعیان را که طرفدار آل‌علی بودند برای خود خطرناك تشخیص دادند ، اسمعیلیه بصورت یك نهضت مخفی درداخل شیعه تظاهر نمود و فرقی که ظاهراً اسمعیلیان باسایر شیعیان داشتند این‌بود که‌بجای دوازده امام بهفت امام قائل بودند ، و اسمعیل را امام هفتم میخواندند و او را نماینده خدا میشمردند ، قبلا اسمعیلیان عده زیادی ازفرق قبل از اسلام را که درمیان آنها عناصر مزدکی هم وجود داشتند دور خود جمع کردند ، قرمطیان میکوشیدند رژیم اشتراکی دهقانی روزگار قدیم را تجدید کنند تااعضای آن باستثنای غلامان از آزادی و مساوات برخوردار باشند ـ اسمعیلیان توانستند دربحرین حکومتی بوجودآورند ودامنه حکومت خودرا تاقسمتی از بین‌النهرین که بصره هم‌ضمیمه‌آن بود توسعه دهند ، تبلیغ‌مرام‌مساوات بین کشاورزان، دستجات‌عظیمی‌ازآنانرا که‌توسط‌فئودالها بیرحمانه‌استثمار میشدند باسمعیلیان ملحق کرد وعلت اساسی‌توسعه مرام‌قرمطیان‌درآسیای میانه همین مسئله بود ، در آسیای مرکزی بسیاری از جنبش‌های توده‌ای قرن دهم ویازدهم میلادی بفرقه اسمعیلیان می‌پیوست و بنی‌عباس و عمال آنان بطرزی بیرحمانه باآنان مبارزه میکردند ـ بسیاری از مردم مترقی آن زمان باسمعیلیان که بمنزله اقلیت مخالفی درمقابل طبقات‌حاکمه‌بودند می‌پیوستند ، چه‌دعوت بمساوات اجتماعی‌خواه ناخواه تمایل مردم‌رابطرف آنها جلب میکرد، دلایلی‌دردست است که‌رودکی وفردوسی وجمعی‌دیگر تمایلات قرمطی داشتند ، سران قرمطیان یا اسمعیلیان از تمایلات ملی و استقلال طلبانه برای مبارزه با بنی‌عباس استفاده میکردند ، مثلا در مصر حکومت فئودالی بزرگی ازطرفداران علی تحت‌عنوان فاطمیان که خودرا از نسل فاطمه دخترمحمد میدانستند بوجودآمد .

در داخل جنبش اسمعیلیان باید دو جریان‌مختلف را در نظرگرفت یکی طغیان و عصیان دهقانان و دیگری نظریات سیاسی طبقه حاکم و

اعیان و اشراف محلی که از افکار ناسیونالیستی و تمدن و فلسفه قدیم سرچشمه میگرفت و کمابیش رنك ارتجاعی داشت ـ سر کوبی قیام حسین بن علی بعهده احمدبن‌سهل که ازفئودالهای متنفذ و بزرك بود واگذارشد، اودرسال ۹۹۸ موفق شد درنیشابور حسین‌بن علی را دستگیر و نامبرده پس‌ازدستگیری درحبس مرد، پس‌ازاین واقعه احمدبن‌سهل نیزعلیه‌سامانیان شروع بمبارزه نمود ولی باعدم موفقیت مواجه گردید و عصیانش خاموش شد، سپس ده‌سال تمام آرامش نسبی درسراسر کشور سامانیان برقرار گردید اما تبلیغات قرمطیان درماوراءالنهر ادامه داشت واین‌فعالیت‌تحت رهبری‌فرستادگان مخفی فاطمیان که ازمصر میآمدند اداره میشد ، حسین بن‌علی مروزی که قبلا ازاو یاد کردیم خود توسط این فرستادگان مخفی فاطمیه که بخراسان نفوذ پیدا کرده بودند بفرقه اسمعیلیه پیوسته بود ، فاطمیان سعی داشتند ، ازعدم رضایت توده‌های ملل برای بدست آوردن کرسی خلافت استفاده کنند .

پس از مرك حسین بن علی مروزی رهبری جریان بدست احمد نخشبی در ماوراء النهر سپرده شد ، نخشبی در مبارزات خود موفقیت شایانی کسب نمود ، او بسیاری از سران حکومت سامانیان‌را بطرف خود جلب کرد ، در میان آنان حاجب‌کل یعنی‌منشی شخصی امیرسامانی و رئیس دیوان خزانه قرار داشتند ، توسط این اشخاص نخشبی توانست بدربار نصر سامانی راه یابد ، در اواخر حکومت نصر دوم جنبش اسمعیلیه بطور فوق‌العاده‌ای توسعه یافت، در این زمان نخشبی در تبلیغات خود بقدری موفقیت یافت که حتی امیر نصر دوم بمکتب‌قرمطیان پیوست، بنابخواهش نخشبی امیرنصر موافقت کرد که ۱۱۹ هزار دینار بابت خون حسین‌بن‌علی مروزی که درزندان بخارا ازبین رفته بود بزن خلیفه فاطمی مصر بپردازد، گرایش امیربفرقه اسمعیلیه نارضایتی شدیدی بین‌روحانیون مسلمان تولید کرد، بکمك کاردهای ترك درباری‌روحانیون برای کشتن نصردوم توطئه برپا کردند وسعی‌داشتند ازبین سامانیان کسی را انتخاب کنند که مورداطمینان‌آنان باشد، برای انجام این‌توطئه تصمیم گرفتند که‌مجلس جشنی ازسران‌سپاه‌بمناسبت لشکر کشی امیربرضدمخالفین برقرارکنند ودر این جشن نصر و طرفداران اورا از بین ببرند. اما نوح‌پسر

نصرازاین‌توطئه آگاه‌شده وبه‌پدرخود توصیه کرد که رئیس‌توطئه کنندگان را بنزد خود احضارکند وسپس‌او را ببرد، پس‌از انجام این عمل نصر باتفاق نوح بمجلس‌جشن حاضر واظهار داشت که ازتصمیم سران سپاه آگاه است ودستورداد که سررئیس توطئه کنندگان را درمقابل‌آنان گذاشتند وسپس گفت که بتقم پسرم نوح‌ازسلطنت کناره میگیرم، نوح را کسی نمیتوانست بداشتن تمایلات اسمعیلیه متهم کند، سران‌سپاه ترك که‌ازاین‌وضع‌غیرمترقبه حیران شده بودند درمقابل نظریات نصر سرتسلیم فرود آوردند ، طبق تأیید مورخ اسلامی پس‌ازاینکه نوح بن نصر رسماً بسلطنت‌رسید نخشبی را وادار کرد که با فقهای اسلامی‌به‌بحث‌پردازد ودربرابر عموم مزیت‌دین اسلام‌را اعلام نماید، البته‌دراین‌مباحثه فتح‌نصیب‌مسلمین‌شد علاوه‌براین‌نوح نخشبی‌رابااین‌متهم کرد که‌اوچهل‌هزاردینارازپولی که‌برای‌خلیفه‌فاطمی‌بابت خون‌حسین‌بن‌علی مروزی تأدیه شده بود حیف ومیل کرده است ، نخشبی بنابفرمان نوح دستگیر ودرمیداز بخارا بدار آویخته شد ، امامبارزه با اسمعیلیان‌همچنان ادامه یافت، درخراسان وماوراءالنهر هریك‌ازطرفداران این فرقه که بدست عمال خلیفه میافتاد شکنجه میدید یا بقتل میرسید و دارائی اوضبط میگردید ، ازآن زمان جنبش اسمعیلیه بصورت یك جریان مخفی مذهبی درآمد، این‌تشکیلات مخفی در بخارا فعالیت شدید داشت و این نکته جالب توجه است که بعداز بدارآویختن نخشبی یکروز جسداو را ازدار ربودند.

سقوط فرمانروائی سامانیان

دردوره حکومت نوح‌بن‌نصر (۹۵۴-۹۴۳)علائم سقوط حکومت سامانیان با وضوح تمام آشکار گردید ، این‌سقوط دردرجه اول بستگی مستقیمی با روش حکومت نوح داشت ؛ پس‌از اضمحلال جنبش اسمعیلیه ، نوح ، **ابوالفضل محمدبن احمد فقیه**را بوزارت‌خود انتخاب کرد ، ابوالفضل قسمت اعظم از وقت خود را به‌نماز و عبادت میگذرانید وعلاقه‌ای باداره‌مملکت نداشت ، دراین‌دوره دولت‌دچارمضیقه مالی‌شدیدی‌شد واین‌اوضاع پس‌ازشورشی که درسال۹۴۲ بوقوع پیوست ودرجریان‌آن خزانه‌سامانیان غارت گردید بوجودآمد ، دولت برای‌نجات خود ازاینوضع بحرانی باهالی فرمان‌داد که مالیات سالیانه خود را قبلا

بپردازند اما سال بعد حکومت مالیات‌های پرداخت‌شده را بحساب نیاورد، مضیقه مالی بقدری شدید بود که حتی گاردهای سلطنتی مدتها حقوق نگرفتند و این مسئله باعث عدم‌رضایت شدید سپاهیان شد، در ادبیات آن زمان شکایات‌فراوانی ازسران دیوان‌مستوفی وخزانه‌مشاهده میشود. نصر برای اینکه بی‌تقصیری خودرا ثابت کند وزیرخودرا متهم کرد . ودستور داد اورااعدام‌کنند ـ در سال ۹۴۷ عموی‌نوح، ابراهیم‌بن احمدبکمك‌چغانیان، وابوعلی‌چغانی که از فئودالهای بزرك بود بتخت نشست ـ گارد سلطنتی نوح که پس از مرك نصر حقوق نگرفته بود بطرفداری ابراهیم عموی نوح برخاست ، ونوح مجبورشد ازسمرقند دورشود. اما این‌جریان طولی نکشید وپس‌ازاینکه‌ابوعلی‌بچغانیان‌رفت نوح‌دومرتبه‌بتخت‌نشست‌وعم‌خودو دوپسرش را که در قیام علیه اوشرکت کرده بودند کور کرد ـ در سالهای آخر حکومت نوح‌بن نصرسامانی مهمترین‌کار دولت عبارت از سرکوبی قیام ابوعلی چغانی بود ، نوح‌نتوانست بقدرت نظامی مقاومت ابوعلی را درهم شکند وبهمین‌جهت اومجبور شد که‌امتیازاتی برای ابوعلی قائل‌شود ابوعلی درابتدابحکومت‌چغانیان منصوب وبعداً درسال۹۵۲حاکم خراسان شد ـ پس از مرك نوح پسر ارشد او عبدالملك در سال ۹۵٤ ـ ۹٦۱ بسلطنت‌رسید حکومت اوطولی نکشید ، اما چیزی که‌دراینمدت جلب‌توجه میکند اینست که در زمان او اهمیت فرماندهان گاردهای ترك روز بروز بیشتر میشود ، وتقریبا تمام‌کارهای حکومتی بدست‌آنها می‌افتد ، از نظر سیاسی دراین‌زمان نقش‌البتکین خیلی حساس میشود ، زیرا اوبمقام‌حاجب کل‌ارتقامی‌یابد ورئیس گاردهای ترك میشود ، برای‌اینکه ازنفوذ وقدرت ترکان‌کاسته‌شود . عبدالملك درصددبرآمد که البتکین را ازنزد خود دور کند و به‌اینمنظور اورا بحکومت خراسان میفرستد و یکی از سرداران سابق البتکین را بمقام حاجب‌کلی منصوب میکند .

مرك عبدالملك‌شورشهای جدیدی بوجودآورد و اهالی پایتخت‌قیام کرده و قصر امیر را غارت کرده و آتش زدند ـ باشاره البتکین پسر خردسال عبدالملك نصرسوم بتخت می‌نشیند اماسلطنت او بیش ازیکسال طول نمیکشد زیرا خانواده سلطنتی ، روسای‌گاردهای ترك ، و اشراف پایتخت همگی‌طرفدار نصربن نوح سامانی بودند وبا کوشش‌آنها اوبمقام

شاهی رسید ، البتکین پس‌از این‌جریانات‌راه طغیان پیش گرفت ودرغزنین بطور استقلال حکومت نمود .

زمان حکومت نوح‌باآرامی گذشت وقیامهای مهمی بوقوع‌نپیوست در این‌زمان نیز مخارج دربار وحکومت برعایدات میچربید و همین عدم توازن باعث شد که حاکم خراسان چندبار بمناطق‌آل بویه وآل‌زیار حمله کند واین حملات‌فقط بمنظور چپاول‌مردم وآوردن غنائم صورت‌میگرفت تابتوانند هزینه گاردهای‌شاهی‌را تامین کنند ، دراین‌ایام بین‌رجال مملکت اختلاف بود وهمین جریانات سبب شکست سامانیان درجنك باآل‌بویه‌بود وعتبی دراین‌حوادث کشته‌شد و مبارزات داخلی بین‌دربار ودیوان‌ها شدت یافت ، قیامهای فئودالهای داخلی فزونی گرفت چه آنان طالب استقلال و خود مختاری بودند ، عایدات دولت دراثر لشکرکشی و قیام فئودالها بیش از پیش نقصان یافت ، ضعف حکومت روز بروز افزایش می‌یافت ، درچنین‌شرایطی حکومت‌سامانیان در۹۹۲ باحمله **قراختائیان** ازپادرآمد

تضاد طبقاتی ، مبارزه بین فئودالها و حکومت مرکزی ، اختلاف سران سپاه و بزرگان دربار سامانی ، تحریکات پی‌درپی سران‌دیوانها و حکام ولایات باعث‌شد که حکومت سامانیان متزلزل شود واز اواخر قرن دهم ازقدرت‌آنان فقط خاطراتی در اذهان مردم باقی ماند ، خرابی وضع اقتصادی حکومت ، تمایلات تجزیه‌طلبانه فئودالهارا تقویت کرد بطوریکه فئودالهای محلی‌مسلحانه باتصمیمات دولت مبارزه میکردند و نمیخواستند اوامر حکومت مرکزی را اطاعت کنند .

سامانیان‌هم از بیم‌تهدید خارجیان درخود یارای مقاومت نمیدیدند .

توده‌های اصلی ماوراءالنهر که تحت فشار مالیاتهای سنگین زجر میکشیدند و بارها عدم‌رضایت خودرا باقیامهای مسلحانه نشان‌داده بودند دربرابر حملاتی‌که بقاء دولت سامانی را بخطر می‌انداخت هیچگونه حمایتی از خود نشان ندادند ـ گاردهای ترك که یگانه تکیه‌گاه سلطنت بودند ، چون درمیان توده‌های مردم پشتیبانی نداشتند ، نتوانستند درمقابل‌حملات دشمن پایداری کنند ، روی این علل سلسله سامانیان در سال ۹۹۲ منقرض‌گردید .» (۱)

(۱) از تاریخ تاجیکستان ترجمه فارسی (قبل از انتشار)

آل‌زیار

پس‌ازآنکه تازیان بایران دست یافتند بسیاری از نواحی‌شمالی ایران نظیر طبرستان، گرگان ودیلم در پناه سنگرهای طبیعی سلسله البرز در برابر متجاوزین پایداری کردند و مدتی دراز مذهب و رسوم اجتماعی خود را حفظ کردند همین وضع‌طبیعی ومقاومت‌دلاورانه دیلمیان یعنی مردم‌آنحدود سبب گردید که مناطق شمالی ایران پناهگاه دشمنان و مخالفان حکومت عباسی گردد ، چنانکه حسین‌بن‌زید که ازاسلاف علی (ع) بود درسال ۲۵۰ بحمایت مردم علیه عمال آل طاهر که بامردم ستمکاری میکردند بمبارزه برخاست ومدت ۲۰ سال درطبرستان حکمروائی کرد ، بطورکلی دراین‌ایام اصول خان خانی در مناطق شمالی ایران حکومت داشته و هرچند یکبار یکی‌ازفئودالهاازضعف‌دشمن‌استفاده میکردومناطق‌متصرفی‌اورابحیطه‌نفوذ خودمی‌افزود ، ازجمله امرا و خانهائی که‌دراین ایام درطبرستان و گرگان حکومت کرده و در احیاء رسوم دیرین ایرانیان و مبارزه با عمال خلیفه عباسی سعی‌و کوشش بسیار کرده **مردآویز**است که درسال ۳۱۲ بهمدان لشگر کشید وآنشهر را از دست نماینده خلیفه عباسی بیرون آورد ، وی تصمیم داشت که بغدادرا تسخیر کند و بحکومت تازیان پایان‌دهد ، مدائن را باردیگرآباد نماید و استقلال دیرین‌را بازگرداند ولی عمرش‌وفانکرد و بدست‌ترکانی که‌درخدمت اوبودند کشته شد پس‌از قتل مردآویز برادرش **وشمگیر** بحکومت‌رسید وچون اودرگذشت‌بین‌قابوس و بیستون‌سرجانشینی اختلاف افتاد درسال ۳۶۶ بامرك بیستون‌این اختلاف پایان یافت ولی در دوره‌حکومت **قابوس**مانند دوره فرمانروائی اسلافش‌آتش جنگهای‌داخلی و خارجی هیچگاه خاموش نمیشد چنانکه منوچهر فرزند قابوس و سایر بازماندگان‌آل‌زیارهمواره ناچاربودندباقشون‌سلطان‌محمود وياسلجوقیان دست‌پنجه نرم کنند .

کیکاوس نواده قابوس ملقب به‌عنصرالمعالی نویسنده کتاب نفیس **قابوسنامه** نیریکچندحکومت کرد وپس‌ازاوگیلانشاه‌زمام‌اموررا دردست گرفت ولی قدرت‌او و خاندانش درسال ۴۷۰ باحمله سلاجقه برافتاد .

آل‌بویه

غیر از آل‌زیار فرزندان ابوشجاع بویه‌که بنام‌آل‌بویه معروف شده‌اند یکچند قدرت یافتند وبرای احیاء استقلال وآزادی نیاکان خویش با متجاوزین عرب جنك ومبارزه کردند .

چنانکه احمد فرزندابوشجاع‌پس‌ازتسخیر کرمان وخوزستان به‌بغداد مرکزخلافت عباسی لشگر کشید ، المستکفی‌باله خلیفه وقت ناچار دربرابر او تسلیم شد، وی را معزالدوله ودوبرادر دیگر او علی‌وحسن را عمادالدوله و رکن‌الدوله لقب داد ـ معزالدوله پس از تسخیر بغداد بتلافی مظالم و حق‌ناشناسیهای بنی‌عباس مستکفی را از خلافت خلع کرد و المطیع لله را بجای‌او نشاند یکی‌از مورخین قدیم رفتارمعزالدوله‌را بامستکفی بدین‌نحو توصیف‌میکند«معزالدوله‌روزی‌بدارالخلافه‌آمد... مستکفی‌بفرمودتاکرسی بجهة او بنهادندمعزلدوله برآن‌بنشست ،آنگاه دو کس‌ازاکابر دیلم‌بدستور معزالدوله پیش‌مستکفی‌آمدند ودست دراز کردند. اوپنداشت که‌میخواهند دستش ببوسند ، دست‌بسوی ایشان برد ، دستش بگرفتند و از تختش فرو کشیدند و دستارش درگردن انداختند و کشان کشان میبردند ، معزالدوله برخاست وطبل‌ونای بزدند و مردم بهم درآمد... ومستکفی ... در سرای معزالدوله دربند بود تابمرد .. » پس ازاین واقعه متجاوز از سیصد سال خلافت عباسی دوام یافت تاسرانجام‌هلاکو خلافت پانصد ساله بنی‌عباس‌را برانداخت ولی نباید فراموش کرد که از دوره‌آل‌بویه ببعد درحقیقت‌دوران قدرت سیاسی خلفاسپری‌گردید و دردوره سلاجقه وخوارزمشاهیان زمام اموردردست ایرانیان بود ، عضدالدوله درنظرداشت حکومت‌دینی را هم ازدست خلفا بیرون کشد آل‌بویه وبخصوص پادشاهان‌اولیه‌آن بدین‌ودولت اسلامی عقیده‌ای نداشتند وبرخلاف‌سامانیان وغزنویان درتجدید استقلال سیاسی ایران و تحقیر خلفای بغداد کوشش بسیار کردند و برای آنکه ایرانیان را از تسلط مذهبی اعراب رهائی بخشند در ترویج مذهب شیعه و احیاء علوم و آثار ایرانیان کوششها کردند آل‌بویه با پیروان ادیان و مذاهب مختلف نیز بدیده رفق و مدارا مینگریستند وحتی ازا فرادمطلع و بصیر خارجی خواه مسیحی باشند خواه یهودی برای حل وفصل امور د

انجام خدمات دولتی استفاده میکردند چنانکه نصربن هارون یکی ازوزرای عضدالدوله عیسوی ، وحاکم بندر سیراف یکنفر یهودی بود .

ازوقایع جالب حکومت آل‌بویه فرمان‌روائی زنی است موسوم به **سیده**- پس‌ازمرك فخرالدوله مجدالدوله که طفلی۱٤ساله بود بجای پدر نشست، چون اونمیتوانست کارها را اداره کند مادرش سیده زمام امور را در کف گرفت وباحسن تدبیر متصرفات فرزند خود را از نفوذ متجاوزین حفظ کرد ، چنانکه سلطان‌محمود به‌او پیغام‌داد که یا خراج‌دهد وسکه بنام او کند ویا آماده نبردباشد ، سیده درپاسخ او گفت « تاشوهرم زنده بود بیم‌داشتم که اگر سلطان چنین فرماید چه‌تدبیر کنم ولی اکنون‌بیمی‌ندارم چه‌سلطان‌محمود پادشاهی‌عاقل است ومیداند که کسی ازعاقبت جنك آگاه نیست اگربجنك من‌آید ومرا مغلوب کند کاربزرگی نکرده‌است که برزن بیوه‌ای غالب‌شده ، اما اگرشکست‌یابد این ننك تا قیامت برنام‌وی بماند که ازبیوه‌زنی شکست‌خورده‌است» سیده بااین‌جواب حیطه قدرت خود را ازهجوم قوای‌محمود درامان داشت .

حکومت غزنویان

« در تواریخ سبکتکین را پایه گذار حکومت غزنویان میدانند ، وی پس‌از اعلام خودمختاری ، قندهار و بعضی ازقسمتهای هندوستان را فتح کرد و حوزه قدرت خود را وسعت‌بخشید، محمود پسرارشد سبکتکین ووارث قانونی او بود ، در موقعیکه سبکتکین مریض بود پسر کوچك خود **اسمعیل** را بجانشینی انتخاب کرد واودرسال ۹۹۷ میلادی بسلطنت‌رسید پادشاهی‌او ۷ ماه طول کشید، فئودالهای محلی درمقابل حکومت‌مرکزی استقامت کردند وقیامهای استقلال‌طلبانه آنها فزونی گرفت، محمود ازاین وضع استفاده کرد ، وسپاه خود را بغزنین برد وحکومت را بدست‌آورد، درزمان محمودحکومت غزنوی باوج قدرت‌خودرسید ، شهر غزنین اهمیت واعتبار فراوان یافت برجمعیت ماوراءالنهر بیش‌از پیش افزوده شد - در ایامیکه حکام‌خراسان علیه نوح قیام کرده‌بودند سبکتکین و محمودبیاری او برخاستند نوح بپاس این خدمت سبکتکین را ناصرالدین وپسرش را سیف‌الدین لقب‌داد.

درسال ۹۹۷ موقعیکه محمود ، غزنین را فتح کرد منصوربن نوح سامانی محمود را ازحکومت‌خراسان‌خلع کرد ، محمود درآنموقع‌مخالفتی نکرد ولی همینکه منصور کورشد ، محمود نیروی‌خودرا بجانب خراسان حرکت‌داد و در سال ۹۹۹ یعنی درموقعیکه حکومت سامانیان از طرف قراختائیان مورد هجوم قرار گرفته بود ازجنوب حمله کرد و خراسان را بتصرف درآورد.

پس‌ازآنکه حکومت محمود ازطرف‌خلیفه بغداد برسمیت‌شناخته‌شد، قدرت اوفزونی یافت وبزودی درسال۱۰۰۲ محمود سیستان را فتح کرد و خودرا «سلطان» نامید ولشکر کشی بهندوستان را آغازنهاد این لشکر- کشیها بعنوان گسترش دین‌اسلام‌صورت میگرفت ، ازسال ۱۰۰۲تا ۱۰۲٦ سلطان‌محمود ۱۷بار لشکر کشی کرد ، درنتیجه کشمیر ، پنجاب، کجرات ومناطق وسیع‌دیگری‌ازولایات شمال‌غربی وشمال هندوستان را متصرف شد ، هدف‌اساسی سلطان ازاین جنگها بدست‌آوردن غنائم بود . بهمین مناسبت محمود بجاهائی لشکر کشی میکرد که راجع بثروت‌آن‌مناطق‌قبلا اطلاعات‌کافی کسب کرده باشد. لشکر کشیهای‌محمود برای ملل‌هندوستان خسارات‌وبدبختیهای فراوانی ببارآوردمحمود ضمن غارت هندوستان‌بدست سپاه خود، بسیاری ازیادگارهای‌تاریخی هندوستان ازجمله محراب‌تاریخی سومنات را یکباره خراب نمود ، بسیاری ازشهرهارا باخاك‌یکسان کردو بامردم بومی باوحشیگری بسیار رفتار کرد. درسال ۱۰۱۹ وقتی که قلعه مولتان را تصرف کرد، حاکم قلعه فرار کرده بود محمود بهمین‌بهانه کلیه سکنه آنرا قتل‌عام کرد .»

برای‌آنکه هدف‌واقعی سلطان محمود وطرز غارتگری او روشن شود قسمتی ازجریان فتح سومنات را از کتاب زین‌الاخبار گردیزی عیناً نقل میکنم «پیش‌او(محمود)حکایت کردند که برساحل دریای محیط‌شهری است بزرك وآنرا سومنات گویند وآن شهر مرهندوان‌را چنانست که مر مسلمانان را مکه واندر او بت بسیاراست ، از زر وسیم و منات را که بروزگار سیدعالم‌صلی‌اله علیه‌وسلم از کعبه براه عدن گریزانیدند بدانجاست وآنرا بزر گرفته‌اند وگوهرها اندر او نشانده ومالی عظیم‌اندرخزینه‌های آن بتخانه نهاده‌اند ، اما راه اوسخت پرخطراست ومخوف وبارنج بسیار؛

وچون امیر محمود رحمة‌اله این‌خبر بشنید اورا رغبت اوفتاد که بدان‌شهر شود، چون بشهر نهرواله رسید، شهرخالی کرده بودند، و مردم آن همه بگریخته ، لشکر را بفرمود تا علف برداشتند وازآنجا روی‌سوی‌سومنات نهاد... **کشتنی کردند هرچه منکرتر** وبسیار کفار کشته شدند ... آن بتان را همه بشکستند وبسوختند وناچیز کردند وآن سنك منات را از بیخ برکندند وپاره‌پاره کردند وبعضی ازاو براشتر نهادند وبغزنین‌آوردند .. وگنجی بود اندر زیربتان‌آن‌گنج را برداشت و مالی‌عظیم ازآنجابحاصل برد چه بتان سیمین و جواهر نشان و چه‌گنج از دیگر غنیمتها و ازآنجا بازگشت ... » این‌بود نمونه‌ای از جنگهای سلطان محمود برای اجرای حق! وگسترش اسلام ، با ویران‌شدن معبد سومنات یکی ازآثارگرانبهای هنری‌هندوستان ازبین‌رفت ، سقف این معبد را بشکل‌هرمی ۱۳طبقه‌ساخته بودند و۵۶ ستون‌ازچوب ساج آنرا نگاه میداشت . برفراز بت۱۴ گنبد طلائی قرارداشت، بت درمیان مسجد قرارگرفته بود و تاجی مرصع‌از ، جواهر برسر اوآویخته بودند.

با تمام آثار شومی که لشکرکشی محمود بهندوستان ببار آورد معذلك مورخین چاپلوس و شعرای درباری که اغلب با محمود در سفر سومنات همراه ودرچپاول هستی مردم سهیم بودند زبان بمدح‌او گشودند ، ازجمله فرخی گفت .

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
سخن‌نوآر که نو را حلاوتی‌است دگر

درجای دیگر میگوید:

یمین دولت شاه زمانه با دل شاد
بفال نیك کنون‌سوی‌خانه روی‌نهاد
هزار بتکده کنده قویترازهرمان
دویست‌شهرتهی کرده‌خوشترازنوشاد

عسجدی گفت :

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد
کردار خویش را علم معجزات کرد

« درسال ۱۰۱۹ پس‌از لشکرکشی بهندوستان محمود جواهرات

زیادی بدست‌آورد و ۳۵۰ فیل و۵۳ هزار غلام بغزنین‌برد بعضی ازمنابع تاریخی میگویند اسرائی که توسط سلطان محمود کوچ داده شد، بقدری زیاد بود که درشهرها برای سکونت‌آنها محلی نبود ، ومجبورشدندبرای آنها اقامتگاه جدیدی بسازند. سلطان محمود پس از تصرف هندوستان و مناطق وسیع دیگر در سالهای ۱۰۱۰ ـ ۱۰۱۱ بادادن تلفات سنگینی سرزمین غور رادرافغانستان بتصرف خود درآورد ودرسال ۱۰۱۷خوارزم را ضمیمه دولت خود ساخت، درسال ۱۰۲۴ بافشون فراوانی بجانب‌بلخ حرکت کرد و درمدتی کوتاه بسیاری از نقاط ماوراءالنهر را بتصرف درآورد، سپس‌بجانب ری لشکر کشید وپس‌ازتصرف‌آنجاتمام‌دارائی‌حاکم آن ناحیه را غارت و بغزنین فرستاد باین‌ترتیب منطقه وسیعی که شامل چغانیان، خوارزم، ایران کنونی ، و کشورهای ماوراءالنهراست جزءحوزه قدرت اوقرار گرفتند.

ایجادچنین دولت‌وسیعی نه‌فقط باعث رفاه‌وآسایش‌توده‌های‌زحمتکش نشد بلکه برمشکلات زندگی اجتماعی‌آنان افزود ، لشکرکشی‌های‌سلطان محمود ، مخصوصاً جنگهای او در هندوستان منبع عایدی سرشاری بود جنگجویان درطی این‌مبارزات از راه غارتگری وقتل و کشتار ، ثروت فراوانی بچنك‌آوردند، درنتیجه توده‌های مردم بیش ازپیش فقیر وناتوان شدند . قبل‌ازهرلشکرکشی محمود از مردم مالیاتهای گزافی میگرفت ، این‌مالیاتها بقدری سنگین بود، که پس‌از وصول تقریبا اهالی‌برای‌امرار معاش چیزی نداشتند، همین‌روش‌جابرانه‌موجب میشد که اقتصادیات‌مملکت سقوط‌کند . زیرامردم که اوضاع را درهم وناپایدار میدیدندوازغارتگری دولتهاوفئودالهای محلی بیمناك بودندتن‌بکار نمیدادند وزراعت‌نمیکردند درنتیجه تعطیل فعالیتهای کشاورزی و بیعلاقگی مردم بکارهای ثمربخش درسال ۱۰۱۱ در نیشابور قحطی سختی روی داد بطوریکه در تواریخ نوشته‌اند هزارنفر ازگرسنگی مردند . ناسازگاری طبیعت وسرمای‌قبل‌از موعد و کمی‌باران بیشتر بقحط وغلا کمك کردباآنکه دربازارهای‌نیشابور درحدود ۴۰۰ من گندم موجود بود، مردم بینوا و گرسنه قادر بخریدآن نبودند ، مردم ازروی ناچاری گربه وسك و حتی آدم میخوردند ، کسی شب ازخانه خارج‌نمیشد ، زیرا همواره بیم‌آن بود که گرسنگان‌حمله کنند،

بااینکه محمود غزنوی قادر بود ومیتوانست مردم‌خراسان را از قحطی و مرگ رهائی بخشد ، دراین راه قدمی برنداشت و بحکام دستورداد بمردم کمک مالی کنند ، ولی پول دوای دردنبود ـ گاه دربین دو لشکر کشی محمود به‌ایجاد ابنیه و عمارات میپرداخت ولی مساجد و مدارسی را که محمود درغزنین ساخته توام با تحمیلات گوناگون به‌توده‌های مردم بود، بطوریکه مورخین نوشته‌اند قطعات مرمر وسایر احجار گران‌قیمتی که برای تزئین حیاط و مسجد غزنین بکار رفته ، از راه‌های دور بادست‌حمل میشد تا ازشکستن‌مصون‌ماند ، غالب هزینه‌ها بمردم تحمیل میشد ، حتی مخارج‌سالیانه باغ محمود دربلخ بحساب‌مردم بلخ گذاشته میشد ..

محمود اهالی کشور را به‌دودسته تقسیم کرده بود ، نیروهای مسلح و اهالی محل ، او بسپاهیان حقوق میداد واز آنها انتظار داشت ، که بدون چون وچرا تمام فرامین اورا اجرا کنند وازمردم معمولی بنام اینکه آنها را ازتعرض دشمنان‌مصون‌میدارد توقع وانتظار داشت که‌تمام‌عوارض و مالیاتهای تحمیلی را بپردازند، محمود خود رامسئول تأمین آسایش خلق نمیدانست ، برای آشنا شدن ، بطرز فکر محمود واقعه تاریخی زیر جالب‌توجه است در سال ۱۰۰۶ زمانیکه سلطان محمود در هندوستان بود ، قراختائیان بخراسان و بلخ حمله کردند ، چون مردم در مقابل مهاجمین پایداری کردند ، قراختائیان نیزپس‌ازفتح شهرشروع بغارتگری کردند، محمود بجای‌آنکه‌مقاومت مردم‌را بستاید ، برعکس‌آنهارا تنبیه‌و توبیخ کرد بعقیده اومردم‌حق‌مقاومت ومداخله‌درامورجنگی‌ندارند. محمود بمردم گفت قراختائیان برای‌آن‌شهر را خراب وآتش‌زدند که شمادرمقابل آنها مقاومت کردید ، بهای تمام این‌خسارات را لازم بود که ازشمابگیرم، ولی شما را میبخشم بشرطاینکه اینعمل تکرار نشود، سلطنت ازشمامالیات هدایا وسهمیه میخواهد تاشما را درپناه‌خود گیرد.

حرص‌وآز محمود

محمود مردی‌آزمند وحریص بود تمام جواهرات‌و ثروتهائی را که ازراه قتل وغارت از هندوستان‌و دیگر ممالک آسیای میانه گرد آورده بود ، در گنجینه‌های خود محفوظ میداشت وحاضر نبودآنهمه‌غنائم را درراه‌آسایش عمومی مصرف کند «میرخوند» مورخ قرن ۱۶ میگوید «سلطان محمود

دوروز قبل‌از مرگ فرمان‌داد تا تمام خزائن و گنجینه‌های سلطنتی و درم ودینارطلا وجواهراتی که در دوران پادشاهی گردآورده بود ، در برابر اوبگسترانند، پس‌ازآنکه بجواهرات وسنگهای گرانبهاورنگارنگ‌نگریست اشك‌حسرت ریخت‌وباآنکه میدانست بزودی با علایق جهان وداع خواهد کرد دیناری ازآن مال نبخشید ، بلکه باردیگر جواهرات رابمحل‌نخستین برگردانید.»

حرص‌محمود بجمع‌مال بحدی‌بود، که ثروتمندان از اوامان نداشتند وگاه برای دست‌یافتن به‌زر وسیم وجواهر، آنان را به‌بیدینی متهم میکرد چنانکه در اواخرعمر شنید که درنیشابور مردی ثروت فراوان دارد، وی را بحضورخود طلبید وباو گفت‌شنیده‌ام«قرمطی‌شده‌ای» آنمرد که ازعلت احضارخود باخبربود خطاب‌بمحمود گفت قرمطی نیستم بلکه گناهم‌آنستکه ثروت‌فراوان دارم هرچه هست ازمن بگیر وبدنامم‌مکن ، محمودنیز چنین کرد وپس‌از ضبط تمام دارائی‌او، صفای ایمانش‌را تصدیق نمود ، علما و صاحبنظران آنروزگار نیز همواره بروش جابرانه محمود بدیدهٔ نفرت مینگریستند وبجز مشتی شعرای‌چاپلوس ، اهل علم را رغبت دیدار اونبود فردوسی طوسی شاعر آزاده ایران ضمن توصیف استیلای عرب از روش‌آنها و سلطان‌محمود بزشتی نام‌میبرد ومیفرماید:

بریزند خون ازپی خواسته — شود روزگار بد آراسته
زبان کسان ازپی‌سودخویش — بجویند ودین‌اندرآرند‌پیش

« سلطان محمود سنی وحنفی مذهب‌بود ودراین راه بعلل‌زیر تعصب بسیار نشان‌میداد : ـ

اولا چون بین مردم پایگاهی نداشت به حمایتی‌که خلیفه از اومیکردمتکی‌بود

ثانیا او لشکر کشیهای‌غارتگرانه خود را بحساب دین میگذاشت و آنرا جنك مقدس اسلامی میخواند ، بهمین علت مسلمانها او را تقویت کردند و درپناه همین‌شعارهای فریبنده عده‌ای را بنام مجاهدین اسلام‌دور خودجمع کرد .

ثالثاً محمود، بنام دفاع ازدین‌باهرگونه جنبش اعتراضی خلق‌بعنوان ارتداد وبیدینی‌جنك‌ومبارزه‌مینمود، مخصوصاً باقرمطیان‌اسمعیلیان‌وشیعیان ببرحمانه ستیزمیکرد، واموال آنان را ضبط و باین‌نام برشمارگنجینه‌های

خود میافزود.

در حقیقت طرفداری او از اسلام، بیشتر برای جمع ثروت بود.

مامورین مخفی

محمود بسازمان جاسوسی اهمیت مخصوصی میداد بکسی اطمینان نداشت، همواره میکوشید تا بیاری منهیان و جاسوسان از افکار و تمایلات مردم، و از گنجها و ثروتهای پنهانی اشخاص اطلاع یابد وازطرز کار حکام ومامورین تابعه واقف شود، در دستگاه حکومت او شخصی بود که تنها وظیفه‌اش گزارش اوضاع داخلی کشور وطرز رفتار حکام بود محمود همچنین عده‌ای را مامور مراقبت فرزندان خود کرده بود، ازجمله اعمال مسعود را همواره تحت نظر میگرفت.

محمود غزنوی بدون شك یك سپهدار ماهر وتوانای عصر خود بود و وبیش از کلیه سلاطین غزنوی برای کشور گشائی و کسب افتخارات ظاهری سعی و کوشش کرده است بهمین مناسبت ابنیه و عمارات گوناگون برپا نمود وعده‌ای ازشعرا و دانشمندان را درپناه حمایت خود گرفت ولی او چنانکه گفتیم درراه آسایش مردم ورشد اقتصادیات وتحکیم بنیان حکومت خود قدمی برنداشت بهمین جهة در دوران قدرت او، اقتصادیات ملی شکست خورد مناسبات تجاری بین مناطق مختلف ضعیف گردید، با مرك محمود درسال ۱۰۳۰ سستی و بی‌پایگی دستگاه حکومت او بیش از پیش آشکار شد.»

پس ازمرك محمود سلطان مسعود زمام امور را در کف گرفت دردورهٔ زمامداری او نیز وضع زندگی طبقات محروم بهبودی نیافت عدم رضایت عمومی، بی تدبیری و لشکر کشیهای بیمورد اوسبب ضعف حکومت وطغیان فئودالهای محلی گردید وسرانجام سلاجقه بحکومت غزنویان پایان دادند...»[1]

www.adabestanekave.com

(۱) از تاریخ تاجیکستان، پیشین (قبل از انتشار)

حکومت سلاجقه و خوارزمشاهیان و قیام سنجر

«حکومت سلاجقه تاثیر فراوانی در وضع اقتصادی و فرهنگی ملل ایران و سایر ملل آسیای میانه باقی گذاشت، پس از جنگی که در سال ۱۰۴۰ بین غزنویان و سلاجقه بوقوع پیوست سرنوشت حکومت غزنویان معین شد و پیروزی سلاجقه برسراسر خراسان مسلم گردید، پس از این موفقیت طغرل بیك سلجوقی پادشاهی خود را اعلام کرد وحکومت خراسان را بعهده برادرش واگذار کرد سپس بسوی گرگان لشکر کشید و پس از تسخیر این ناحیه طبرستان، خوارزم وآذربایجان را فتح کرد، سپس حدود متصرفات خود را درباختر ایران وسعت داد، در سال ۱۰۵۵ بغداد پایتخت خلفای عباسی بدست او افتاد از این پس حکومت سلاجقه بیش از پیش رسمیت یافت.

طغرل پس ازآنکه کرمان و فارس را بحیطه قدرت خود درآورد سپاهیان روم شرقی را نیز شکست داد، پس از مرك طغرل پسر عمویش الب ارسلان بسلطنت رسید، اینمرد دایره نفوذ سلاجقه را وسعت بخشید و بعضی از نواحی ماوراء النهر، گرجستان و ارمنستان را که تابع روم شرقی بودند تصرف کرد وپادشاه روم شرقی را مجبور بپرداخت غرامت نمود، پس از مرك الب ارسلان ملکشاه مدت ۲۰ سال باقدرت تمام سلطنت

کرد ، دراین دوره حدود فرمان‌روائی سلاجقه ازسواحل دریای مدیترانه درغرب تامرزهای امپراطوری‌چین امتداد داشته یعنی درحقیقت تمام‌مناطق مسلمان‌نشین در تحت‌فرمان او قرارداشت ، دراین دوره سلطان سلجوقی هم حکومت رسمی را دردست داشت و هم‌بجانشینی خلیفه حکومت‌شرعی را اداره مینمود .

شعار « سلطان سایه خدا برروی زمین است »

ازاین تاریخ در روی‌بعضی ازابنیه وعمارات دیده میشود ، پایتخت سلاجقه‌مرو بود ، این‌شهر بزرك حومه‌ای وسیع داشت ، جویبارها وباغات و درختان‌آن قابل‌توجه بود ، صنوف و صنعتگران، محلاتی‌مخصوص بخود داشتند یاقوت حموی جغرافی‌دان عرب که در اوایل قرن ۱۳ در مرو بود مینویسد « مرو درایام اقامت‌من دارای ۱۰ کتابخانه موقوفه بود ودرآن کتبی نفیس و گرانبها وجود داشت ، و تعداد این کتب در این شهرستان بیش‌از سایر نقاط بود . » مقبره‌سلطان سنجر درمرو قراردارد وازلحاظ نقشه ساختمان بمقابر عصر سامانیان شباهت دارد . در نتیجه مطالعه ای که کارشناسان روی‌این مقبره بعمل‌آورده‌اند معلوم شد که تزئینات خارجی آن ازمقابر ادوار قبل بهتر و دیوارهای آن ازورقه‌های طلای خالص و چینی‌های زیبا ومنقش‌ساخته شده است .

چون سلاجقه یك‌قوم کوچ‌نشین بودند ، از لحاظ فرهنگی در مرحله پائین‌تری ازملل تابعه خود قرار داشتند .

الب‌ارسلان و ملکشاه بکلی بی‌سواد بودند و جانشین‌آنان سلطان سنجر فرق زیادی باآنان نداشت‌بهمین‌علت، پس‌ازچندی فاتحین‌تحت‌تأثیر تمدن وآداب ملل مغلوب قرارگرفتند وبرای اداره حوزه نفوذ خودناچار شدند که از وزراء ومردان سیاسی ایران وترك استفاده کنند .

از وزرای برجسته سلاجقه ابوعلی حسن‌بن علی‌بن‌اسحق از اهالی خراسان است که در دوره سلطنت‌الب‌ارسلان وملکشاه مخصوصا از سال ۱۰۶۳ تا ۱۰۹۲ عهده دار امور وزارت بوده ، این شخص قدرت زیادی در دربار ملکشاه داشت و بعداً باو لقب « نظام‌الملك » داده شد .

مرکز حکومت ملکشاه بطور متناوب در شهرهای‌نیشابور ، ری ، و اصفهان بود .

نظام‌الملك ازنظر شخصی مردی عاقل و بااطلاع بود وبرای اداره کشور سعی داشت سازمان عصر سامانیان را تجدید کند و آداب‌ورسوم آن دوره را در دستگاه وسیع سلاجقه احیا و تجدید نماید .

کوشش نظام‌الملك‌در بهبود اوضاع عمومی مؤثر افتاد ، تمام‌منابع تاریخی آن ایام نشان میدهد که دوران سلطنت سلاجقه ، عصر صلح و آرامش و رشداقتصادیات و توسعه‌تجارت‌بود ، شهرها بیش از پیش‌وسعت یافت ، عده صنعتگران زیاد شد وبصنوف مختلف تقسیم‌شدند .

ولی‌وضع عمومی توده‌های رنجبردرزمان نظام‌الملك بهمان‌صورت دلخراش پیش باقی بود ، زورگوئی و فشار حکام ، مالکین و روحانیون صاحب‌زمین همچنان دوام داشت .

نظام‌الملك ، بسلاطین سلجوقی پیشنهاد کرد که برای تخفیف مظالم فئودالها و اصحاب قدرت اقداماتی بعمل آورند او در کتاب سیاستنامه مینویسد که مالکین پس‌از دریافت بهره مالکانه نباید هیچگونه تجاوزی بحقوق کشاورزان روا دارند ، باید مال وجان و متعلقات‌آنها از هرجهت در امان باشد، چنانچه کسی بخواهد برای اعلام شکایت بدربار سلطنتی بیاید ، مالك‌محل نباید مانع حرکت‌او گردد چنانچه مالکی برخلاف این اصول رفتار کند باید دستهایش قطع ، و ملکش بنفع دولت ضبط شود ، ولی این دستورات مانع بیدادگری مالکین و صاحبان قدرت نبود ، زیرا دراین دوره نیز فئودالها برزگران را شدیداً استثمار میکردند ودرحیطه نفوذ خود هرطور میخواستند فرمان‌روائی میکردند ودستگاه دولتی عملا مداخله درکار فئودالهانداشت، بااینکه‌ظاهراً **اصول‌سرواژ** وجودنداشت دهقانان حق نداشتند که از زمین مزروعی خارج شوند وصاحبان اراضی برای اجرای مقاصد خود باهیچ مانعی مواجه نبودند ، نظام‌الملك کوشش فراوان کرد تایك حکومت متمرکز و قوی بوجودآورد ولی اقدامات او بعلت نفوذ فئودالهای محلی بجائی نرسید ، نظام الملك برای اجرای نقشه های خود احتیاج به اشخاص مطلع و باسواد داشت ، بهمین مناسبت در غالب شهرها مدارسی بنام « نظامیه » تاسیس کرد او درراه توسعه تجارت خارجی‌نیز کوشش بسیار کرد و بسیاری‌از موانع ومشکلاتی که دراین راه بود ازبین برد ، بعضی از مورخین نظام‌الملك را طرفدار

توده مردم معرفی میکنند ، ولی‌اوچنین کسی‌نبود ، زیرا اوفئودال‌مقتدری بود که برای حفظ موقعیت خود وتامین‌قدرت و نفوذ سلسله سلاجقه کوشش و فعالیت میکرد .

اقدامات او در راه از بین بردن نفوذ بعضی از امرا و فئودالها و کوششی که وی برای تأسیس مدارس و بسط فرهنك بعمل‌آورد جملگی برای تحکیم‌قدرت‌سلاجقه، رواج بازارصنعت‌وتجارت‌و افزایش‌عوایدخزانهٔ مملکتی بود وبهیچوجه‌منظورازاین اقدامات بهبودحال‌رعایا نبوده‌است .

هریك ازافراد خاندان سلطنتی حاکم یك‌شهر باحومه‌آن بودند و عایدات شهر وحومه را صرف دربارخود میکردند ، سایر بستگان سلاطین سلجوقی و امرای لشکر نیز بفراخور قدرت خود برمنطقه‌ای حکومت میکردند ، بااینکه قدرت یافتن این‌عناصر بحال فئودالهای قدیمی‌زیانبخش بود واز عایدات سرشارآنها میکاست ، هیچگاه این طبقه حاضر نبودند ، بکمك دهقانان و قشرهای ناراضی علیه دولت سلاجقه ، بمبارزه برخیزند، زیرا عموم فئودالها از رستاخیزتوده ناراضی وبیمناك بودند ، بهمین‌جهة متنفذین محلی برای مبارزه وانتقام‌جوئی ، طریقه دیگری انتخاب کردند ، واز راه ایجاد دستجات مخفی تروریستی بمبارزه با مخالفین برخاستند ، جنبش‌اسمعیلیه دراین ایام‌رنك توده‌ای قدیم‌را ازدست داده بود ودرحقیقت وسیله مبارزه فئودالهای محلی علیه حکومت سلاجقه بود .

خوارزمشاهیان

انوشتکین درنتیجه خدماتی که بنفع دولت‌سلجوقی انجام‌داده بود ، ازطرف ملکشاه بحکومت‌خوارزم منصوب شد ، پس از مرك او قطب الدین محمد بحکومت خوارزم رسید ۱۰۹۷ ـ ۱۱۲۷ اینشخص خود را خوارزمشاه نامید و در تمام دوره حکومت خود را « واسال » و مطیع سلطان سنجر میدانست با مرك او پسرش آتسز فرمانروای خوارزم گردید ۱۱۵۷ ـ آتسزموسس‌واقعی حکومت‌خوارزمشاهیان‌است . او وجانشینانش ازهرفرصت و پیش‌آمدی برای کسب استقلال استفاده میکردند ،آتسز در سالهای اول فرمانروائی خود از سنجر متابعت کرد ودرلشکر کشیهای‌او شرکت جست ، درعین حال کوشش کرد تانقاطی که برای ایلات کوچ‌نشین مناسب‌است (نظیر سواحل سیردریا)را بتصرف خود درآورد ، پس‌از

آنکه موقعیت‌خودرا استحکام بخشید ، درسال ۱۱۳۷ علیه سنجرقیام کرد ولی هردفعه شکست خورد و سرانجام در سال ۱۱۴۸ شخصاً نزد سنجر حاضرشد و خودرا مطیع و فرمانبردار او شمرد ، ازاین‌پس‌آتسز بادادن مالیات موقعیت خود را محکم کرد ، چیزی که در این ایام به‌پیشرفت کار آتسز کمك کرد ، قیام کوچ‌نشینهای غز و قراختائیان بود که سر ازفرمان حکومت پیچیدند وبنواحی مجاور حمله‌ورشدند، سنجربرای‌سرکوبی‌آنان لشکر کشی کرد ولی درگیرودار جنك اسیرترکان غز گردید سنجر پس‌از سه‌سال بمرو بازگشت و یکسال بعد درگذشت، بامرك او بنیان حکومت سلجوقی‌متزلزل گردید وغیرازآسیای صغیر و کرمان ، حکومتهای‌مستقلی درفارس وآذربایجان وخراسان تشکیل گردید وموقعیت سلاجقه نزدخلیفه متزلزل شد و مقدمات پیشرفت کار خوارزمشاهیان فراهم گردید ـ پس از مرك‌آتسز پسرش ایل‌ارسلان وبعداز اوتکش بهوای سلطنت برخاستند علاء الدین تکش پس‌از مدتی برمخالفین خود فائق‌آمد و بیشتر متصرفات سلاجقه را ضبط کرد . چون تکش وفات یافت علاء الدین محمد فرزند او زمام امور را دردست گرفت ، متصرفات دولت خوارزمشاهی در دوره او بمنتهای وسعت‌رسید ، ولی چون مردی جاه‌طلب و بی‌تدبیر بود ، درنتیجه جنگهای‌متوالی، توده مردم‌را ازخوداناراضی کردوچون مصمم شد که‌بغداد رابحیطه تصرف‌خوددرآورد ، ناصر خلیفه‌عباسی‌هم بادشمنان سلطان‌محمد همداستان شد ، وظاهراً برای‌حفظ موقعیت خود مخفیانه باچنگیزرابطه‌ای برقرار کرده بود .

قیام سنجر

درنتیجه علل وعواملی که بعداً متذکر خواهیم‌شد چنگیزخان‌باسپاه عظیمی بمتصرفات خوارزمشاهیان حمله کرد و باوجود مقاومت مردم پس از مدتی مناطق بزرگی‌را بتصرف درآورد ، درایامیکه شهرهای‌خراسان طعمه تیغ بیدریغ مغول بود سلطان محمد خوارزمشاه در جزیره‌آبسکون وفات یافت .

بعد از آنکه محمد خوارزمشاه درگذشت یکچند روحانیون ، فئودالها زمام اموررا دردست گرفتند وسلسله صدر جهان‌را بوجودآوردند ، این جماعت ازطریق استثمار زحمتکشان عواید هنگفتی بدست میآوردند و تحت نفوذ

قراختائیان بودند ، یکی‌از افراد برجسته اینجماعت یعنی « برهان‌الدین » از عواید خود ۶۰۰ نفر از فقهارا نان میداد وهنگامیکه عزم مکه کرد ، صدشتر اشیاء و اموال او را حمل کردند ، ولی چون مورد بغض و نفرت عمومی بود ویرا بجای صدر جهان « صدر جهنم » میخواندند ، زندگی روحانیون این‌دوره بیشتراز راه استثمار نامحدود زحمتکشان تأمین‌میشد مخصوصاً این استثمار درقرن ۱۳ بحداعلای خودرسید ، روحانیون بخارا که بخدمت‌قراختائیان کافردرآمده بودند ، بوسائل گوناگون ملت‌راغارت و استثمار میکردند وبرای فریب مردم‌میگفتندآنچه ازشما میگیریم‌برای قراختائیان میفرستیم ولی حقیقت این بود که قسمت اعظم آنرا برای خود برمیداشتند ، این مظالم سبب گردید که درسال ۱۲۰۶ اهالی بخارا تحت قیادت صنعتگری بنام سنجر برضد ترکتازی وتجاوز روحانیون قیام کنند کسانیکه ازملك‌سنجر حمایت میکردند بیشتر صنعتگران شهری بودند ، دامنه‌قیام بدهات اطراف‌نرسید ، بااینحال این‌جنبش‌اهمیت‌فراوانی دارد ، مورخین کمتر در اطراف این قیام بحث کرده اند ، ولی بطوریکه از مدارك‌ناقص موجودبرمیآید سنجر قدرتمندان ، فئودالها و اریستوکراتها را که مطیع قراختائیان بودند تاحدزیادی ضعیف کردوازنیروی‌آنان‌کاست صدرها وروحانیون متجاوز را بسختی ازشهر بیرون‌راند ودارائی‌آنها را بنفع قیام کنندگان‌ضبط کرد وقصری بزرك برای‌حکومت مردم ایجاد کرد ولی معلوم نیست دوران قدرت سنجر ویارانش تاکی بطول انجامیدآنچه مسلم است اینکه صدرها و روحانیونی که ازمسند قدرت بزیرآمده بودند دست یاری بسوی قراختائیان دراز کردند ، دراین موقع محمدخوارزمشاه نیز از اوضاع استفاده کرده و با نیروی زیاد عازم بخارا شد در نتیجه قیام کنندگان که بجلب حمایت دهقانان توفیق نیافته وآماده دفاع نبودند، درمقابل دشمنان خود مقاومت موثری نکردند و در سال ۱۲۰۷ باردیگر بخارا بدست سلطان محمد فتح و قیادت دیرین صدرها و روحانیون تجدید گردید».

اتابکان

پادشاهان سلجوقی غالباً تربیت فرزندان خود را به« ممالیك» که دردوستی‌ووفاداری باآل‌سلجوق ثابت قدم بودند واگذار میکردند و شاهزادگان

سلجوقی را تحت حمایت آنان بحکومت ولایات مختلف میگماشتند پس‌ازآنکه بنیان‌قدرت‌سلاجقه‌سستی گرفت،اولاداتابکان‌درهرناحیه‌حکومتی مستقل تشکیل دادند . بطورکلی اتابکان‌آذربایجان ، فارس ، لرستان و یزد از نظر قدرت و نفوذ سیاسی نام و نشان و اهمیت و اعتباری ندارند ارزش‌ومقام‌آنان بیشترازاین‌نظر است که جمعی ازدانشمندان ونویسندگان را درپناه حمایت خودگرفته و ازتشویق و احترام‌آنان خودداری‌نکردند درمیان اتابکان فارس اتابك ابوبکربن سعد بمناسبت سیاست و تدبیری که درحفظ‌فارس ازحمله مغول بخرج داد مقامی‌ارجمند دارد ، این مرد برای نجات ازخرابی‌ها و خونریزیهای مغول برادرزاده خودرا بدربار اوکتای فرستاد و باالتزام به‌پرداخت خراج، گردن بفرمان مغول‌نهاد وبااین روش عاقلانه خطهٔ فارس‌را از دستبرد لشگریان مغول‌درامان داشت باین ترتیب اهل‌علم‌ودانشمندانی که‌ازجلوی سیل‌خانمانسوزمغول گریخته ودرجستجوی گوشه امن و راحتی بودند در منطقه قدرت اتابك گردآمدند ، ازآنمیان استادسخن‌شیخ سعدی‌شیرازی کتاب بوستان خودرا بنام او منظوم ساخت .

www.adabestanekave.com

سازمان سیاسی وطرزحکومت ایران از حمله‌عرب تا ایلغار مغول

چنانکه قبلا اشاره‌شد ، پیش‌از آنکه با قیام خلق‌ایران و ظهور امثال ابومسلم خراسانی ، مقنع ، بابك‌خرم‌دین ویعقوب لیث‌صفاری، بنیان حکومت تازیان متزلزل گردد ، تمدن وفرهنك دیرین ایران مقام‌وموقعیت خودرا دردستگاه تمدن اسلامی بدست‌آورد، و دیری نگذشت که خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس برای اداره حوزه وسیع اسلامی ، دست نیاز بسوی کارشناسان ومطلعین ایرانی دراز کردند وازسوابق واطلاعات آنان‌برای اداره کشورهای متصرفی استفاده‌ها بردند، تاجائیکه سلیمان‌بن‌عبدالملك خلیفه اموی گفت « ایرانیان دردوره حکومت هزارساله خود بما محتاج نشدند وماصدسال‌حکومت کردیم وساعتی ازآنان بی‌نیاز نشدیم » وی‌در جای‌دیگر گفته‌است « مادرهرچیز حتی در زبان‌خود بایرانیان نیازمندیم» پس‌ازآنکه بیاری ایرانیان حکومت ازبنی امیه به‌بنی‌عباس انتقال یافت ، نفوذسیاسی وتمدن وفرهنك ایرانیان بیش‌ازپیش در دستگاه خلافت نفوذ کرد **ایوانف**محقق شوروی میگوید «... در زمان خلافت عباسیان وضع ایران کمی بهترشدسیستمهای‌آبیاری‌بوجودآمده وتوسعه‌یافت ، کشاورزی وتولیدات صنعتی کوچك وتجارت بسط واهمیت یافت ونیروهای مولده‌رشد کردند، فئودالهای ایرانی‌دردستگاه خلافت‌بغداد و ایالات ایران مقامات مهمی بدست‌آوردند.» (۱)

(۱) تاریخ مختصر ایران تالیف آقای ایوانف محقق شوروی بتازگی بزبان روسی انتشاریافته است . این کتاب چنانکه مولف‌آن یادآورشده، تاریخ این‌مملکت را ازعهدباستانی تاعصرحاضر ازنظر مارکسیستی موردمطالعه قرار داده است وشعبه‌انستیتوی شرق‌شناسی آکادمی‌علوم شوروی در۳۵ ماه‌مه۱۹۵۱ درجلسه خود این‌اثررا موردمطالعه قرارداده وباتذکرات انتقادی‌خود بنویسنده آن کمك کرده است .

آداب ورسوم، اعیاد ، موسیقی وشعروادب ایرانی بین‌اعراب مرسوم شد وبالاخره نفوذ و قدرت ایرانیان بجائی رسید ، که خلفا برای تحکیم قدرت‌خود بامکروغدر بکشتن‌رجال ایرانی مبادرت کردند .

پس‌از آنکه نفوذ نظامی تازیان پایان‌یافت حکومتهائی در مشرق ایران بوجودآمد که بعضی از پایه‌گذاران آن ترك یا غیرایرانی بودند چون موسسین‌این‌دولتها بطرزاداره‌حکومت‌آشنائی‌نداشتند، خواه وناخواه زمام‌امور بدست وزراء وخبرگان ایرانی‌افتاد.

رژیم اجتماعی

بعقیده آقای ایوانف « پس‌از فتح ایران توسط اعراب ساختمان اجتماعی واقتصادی فئودالیسم‌در این کشورآغاز گردید ، بااینکه‌درزمان‌ساسانیان رشد روابط فئودالیته درایران ریشه دوانیده بود معذلك دراواخرحکومت ساسانیان، ایران در مراحل اولیه فئودالیسم سیر میکرد وآثار و بقایای بسیار قوی رژیم اجتماعی قبلی همچنان باقی بود ، درزمان اعراب اصول خان‌خانی رشد و تکامل یافت(اینکه ایران ازچه تاریخی بطور قطع در مرحله فئودالیته قدم‌گذاشته‌معلوم ومشخص نیست، بعضی ازمحققین‌شوروی براین عقیده‌اند که فئودالیسم‌درایران فقط‌درعصرسلاجقه شکل کاملی‌بخود گرفته است ...»)

طرز اداره حکومت دردوره سامانیان

«پایه‌گذار حکومت سامانیان یعنی‌اسمعیل‌سامانی بخوبی میدانست که تامین استقلال ماوراءالنهر وخارج‌شدن اززیرسلطه خلافت ، فقط براثرایجاد یك‌حکومت پابرجا و متمرکز امکان‌پذیر است ، بهمین علت برای اجرای نقشه خود سیستم اداره حکومت را توسط**دیوان** ها وادارات برقرار نمود.

سیستم دیوان‌ها ، از زمان ساسانیان در ایران برقرار بود و در دوران قدرت عرب فقط درعصر بنی‌عباس این‌روش معمول‌شد، زیرا ازاین دوره فئودالها واشراف محلی بکارهای حکومتی دعوت شده‌بودند.

دردوره سامانیان دستگاه حکومت عبارت بود از دربار شاهی یا «**درگاه**»و دیوان‌ها (ادارات مرکزی نظامی و کشوری)ـ درشرایط زندگی فئودالیته این تشکیلات‌بطور جدی مراعات نمیشد، متنفذین‌درباری

اغلب در کارهای دربار و دیوان‌ها مداخله میکردند ' آنطوریکه نرشخی مینویسد در زمان نصردوم سامانی (۹۱۴-۹۴۳) دراطراف میدان بخارا نزدیك قصرشاهی ، ادارات مرکزی دیوان قرارداشتند ، یعنی ده ساختمان بزرك برای ده اداره احداث کرده بودند ازاینقرار:

۱- دیوان‌وزارت یا حاجب‌کل که مهمترین ادارات مرکزی‌بود. وتمام‌رشته‌های‌سیاسی واقتصادی کشور را کنترل‌میکرد، بطوریکه‌روسای سایر دیوانها تابع‌این‌دیوان بودند .

برای ریاست این دیوان وبرای منصب وزارت معمولا یکی از افراد این سه‌خانواده انتخاب میشدند **جیهانی** ، **بلعمی** ' و **عتبی** ، حاجب‌کل اداره تمام امورنظامی دوره‌سامانیان را بعهده‌داشت.

۲- دیوان‌مستوفی و یاخزانه که تمام امور مالی حکومت وتنظیم دخل وخرج بوسیله این‌دیوان صورت میگرفت .

۳- دیوان‌رسائل یا دیوان عمیدالملك ، این دیوان‌کلیه اسناد و مدارك‌دولتی رانگهداری میکرد واداره امور دیپلماسی باسایرحکومتها بااین‌دیوان بود.

۴- دیوان صاحب‌الشرط - که نظارت برآذوقه، حقوق سپاه‌و طرز رفتار ونگهداری‌آنان بااین دیوان بود .

۵- دیوان‌صاحب‌البرید ، این دیوان که همان اداره پست است وظیفه‌اش رسانیدن اخبار دولتی بود وکارمندان این‌دیوان نه‌فقط‌امورپستی را انجام میدادند بلکه اخبارمخفی راهم بمرکز میرسانیدند وطرز عمل و کارهای حکام وروسای محلی را بمرکز گزارش‌میدادند .

این دیوان واعضای‌آن تابع‌حکام محلی نبودند وبلاواسطه بااداره مرکزی مربوط بودند وفقط ازاوامر مرکز پیروی میکردند' بایددرنظر داشت که اداره پست‌آن زمان تنهاکارهای حکومتی را انجام میداد وبرای رفع احتیاجات وارسال نامه‌های مردم قدمی برنمیداشت .

۶- دیوان‌محتسب - این دیوان ناظربازار ، اوزان ، و خرید و فروش کالاهای دهقانان و صنعتگران بود و میتوانست خرید و فروش کالاهای فاسد وتقلبی‌را غدغن کند وازبالارفتن قیمتها جلوگیری‌نماید.

این‌دیوان بتدریج حفظ امنیت وآرامش شهر را نیز بعهده گرفت و

مراقب بود که مردم ازخوردن مشروبات خودداری کنند و به‌امور شرعی توجه‌نمایند ، آن‌دوره هیچ‌شهری نبود که محتسب‌مخصوص نداشته‌باشد.

۷- دیوان‌مشرف - این دیوان اعمال وکارهای وزراء ومامورین دولت ودخل وخرج خزانه را کنترل وبازرسی میکرد' عضو دیوان اشراف را **مشرف** میگفتند.

غیرازدیوانهای نامبرده دیوانهای دیگری نیز وجود داشت که از آنجمله‌است **دیوان اراضی‌دولتی** ، **و دیوان‌قاضی** (قاضی‌القضاة) که بامور حقوقی وجزائی رسیدگی میکرد.

۸- دیوان موقوفات - که بکار مساجد واراضی‌موقوفه‌رسیدگی میکرد .- ادارات محلی تمام این‌دیوانها غیر ازدیوان پست از دو مرکز دستورمیگرفتند ' ازیکطرف تابع حکام و فرماندهان محلی بودند' واز طرف‌دیگر ازدولت مرکزی کسب دستور مینمودند.

امرای سامانی برای حکومت ولایات معمولا کسانی را انتخاب میکردند که آنها را وزراء یا یکی از سران قوم معرفی کرده باشند ، این‌حکام غالباً ازمیان فئودالهای با نفوذ وازخانواده متنفذین‌محلی‌انتخاب میشدند' ولی این‌سیستم درتمام نواحی کشور مراعات نمیشد، چه‌بعضی‌نقاط فقط ازنظر تشریفاتی خودرا تابع‌حکومت مرکزی میشمردند' مثل‌خوارزم خوتانیان وکازاخستان جنوبی .

درقرن‌دهم روحانیون مقام مهمی‌داشتند، درماوراءالنهر مذهب‌حنفی نقش‌مهمی ایفا میکرد، رئیس‌روحانی را ابتدا استاد می‌نامیدند ولی‌بعدها لقب «**شیخ‌الاسلام**» به‌پیشوایان دین‌داده شد .

وظیفه اساسی ادارات تابعه حکومت مرکزی عبارت بود ازگرفتن مالیات ازبرزگران و صنعتگران وتجار ، دراین‌دوره مالیاتها ، درآمد اساسی دولت را تشکیل میداد' مطابق دلایل وآماری که در دست است بودجه حکومت سامانی مبلغ **۴۵میلیون** درم بود وازین‌مبلغ **بیست‌میلیون** آن برای تامین حقوق‌سپاهیان وامرا خرج‌میشد . ۲

مالیات

پرداخت عوارض و مالیات در‌ایران بعدازاسلام نیز وظیفه طبقات زحمتکش بخصوص کشاورزان وپیشه‌وران بود' وجوهی که بنام مالیات با ظلم

و زور ازمردم محروم بدست میآوردند صرف مخارج شاه و درباریان ، اداره دستگاه دولتی، وزدوخوردهاوقشونکشی‌هامیشد، مهمترین‌مالیاتهای این دوره یکی مالیات جنسی بود که ازاجناس وکالاهای مختلف‌میگرفتند مانند مالیاتی که ازگندم، ارزن وسایرحبوبات ویا مالیاتی که‌ازگوسفند و کاو غیره‌دریافت میشد ودیگرمالیات ارضی که اززمینهای زراعتی‌برحسب جریب أخذ میشد .

ابن‌حوقل مینویسد موقعی که من در ماوراءالنهر بودم هرسال‌دوبار مالیات میگرفتند که جمع کل‌آن بیست‌ملیون درهم بود واگر لازم بود این مبلغ بچهل ملیون درهم‌نیز میرسید ، بطورکلی طرزگرفتن مالیات‌وروش مامورین دولتی درتمام ادوار یکسان نبود درعصر آل‌بویه بعلت جنگهای دائمی فئودالها ونبودن تمرکز، مامورین‌وصول‌مالیات بیش‌ازپیش مردم‌را تحت‌فشار قرارمیدادند .

ابن‌حوقل ازطرزحکومت سامانیان ومقدار حقوقهائی که بکارمندان ادارات سامانیان پرداخت میشده است صورت جامعی داده است که نقل مختصری‌از آن دراینجا خالی ازفایده نیست اومینویسد « دستگاه دولتی سامانی وضعی دارد که لزوم معدلت و دادگستری‌را درمیان‌مردمان‌ایجاب مینماید ، امورخلق بدست‌قاضیان صاحب‌رای وحکمرانان لایق سپرده شده است ، درآنجا قاضی وحاکم ازلحاظ حقوق مساویند و حقوق برید وعامل مالیات نیز ازلحاظ مقدار مانند آن دواست وعدهٔ کارمندان ادارات نسبت باحتیاج زیاد وکم میشود ولی حقوقشان در هر اداره‌ای که باشند با هم مساویست » حقوق کارمندان ۲۰ روز به ۲۰ روز پرداخته میشد و آنرا «بیستگانی» میخواندند حقوق دیوان برید در سمرقند ۷۵۰ در هم در خوارزم هزار درهم دراشروسنه وخجند ۳۰۰ درهم ودربلخ وهرات هزار درهم بود .»

(ماخوذ ازتتبعات آقای گوهرین)

بنابمندرجات **تاریخ سیستان** که یکی از کتب قدیمی‌است پولهائیکه ازمردم بعنوان خراج گرفته میشد بمصارف‌زیر میرسید : حقوق سپاهیان ، حقوق عامل یا فرماندار محل، تعمیربرج و باروی شهر ، تعمیرخرابیهای ناشی ازسیل ، جیره محبوسین، حقوق دیوانخانه عدلیه ومامورین‌انتظامی

ومباشرین شهرها وجاسوسها وموذنان وقرآن‌خوانها ، علاوه‌براین باپول مالیات هرسال صد بنده آزاد میشد و نیز پلها ، رودخانه ها ، جویها معبر کشتیهای هیرمند تعمیر و اصلاح میشد وبفقرا و بینوایان ازاین محل کمکهائی میکردند.

سازمان‌سیاسی‌پس‌از دوره‌سامانیان

پس‌از انقراض حکومت سامانیان میهن ما بارها مورد تهاجم ترکان و قبایل زردپوست آسیای مرکزی قرارگرفت وطی ۳ قرن ترکان سلجوقی ترکان«غز» وقبچاقی وغیره برای‌استفاده‌ازمنابع طبیعی واقتصادی بمملکت ما حمله‌ور شدند، آخرین قبایل ترک‌نژادی که به‌ایران‌زمین روی‌آوردند خوارزمشاهیان بودند، ولی‌کلیه این‌قبایل‌وحشی پس‌ازچندی درنتیجه تماس با ملل‌متمدن آسیای‌میانه محکوم تمدن‌وآداب ورسوم ملل مغلوب گردیدند و بتدریج خلق وخوی وحشیانه دیرین‌را از دست دادند و راه و رسم مملکت داری را از مطلعین و خبرگان ایرانی فراگرفتند .

آنچه ازمدارك تاریخی برمیآید نه‌تنها در دوره سامانیان بلکه در عصر غزنویان و سلاجقه نیز دیوان وزارت نقش مهمی درسیاست دولت‌ها داشته است.

روابط سیاسی با خارجیان

گردلفسکی مینویسد یکی‌ازوظایف دیوان‌وزارت استقرار روابط سیاسی با کشورهای دیگر بود ، این دیوان برای اطلاع از اوضاع نظامی ووضع اقتصادی کشورهای همجوار غالبا عده‌ای را به لباسهای مختلف برای جاسوسی بممالك همجوار گسیل میداشت دردوره سلاجقه ظاهراً « ملك‌الکتاب » که رئیس منشی‌ها بود نقش‌وزیر امورخارجه را ایفا میکرد.

منشی‌ها بعنوان دوات‌دار و ترجمان نیز خوانده شده‌اند و جزو مشاورین سیاسی بشمار میرفته‌اند ، بطوریکه ازشرح‌حال وبیوگرافی پدر (ابن‌بی‌بی) مورخ برمیآید اینشخص مترجم بود ، ودستورات‌سیاسی‌سلطان را انجام میداد ، مترجمین و مسئولین امورسیاسی معمولا از بین اشخاص مبرز ودانشمند انتخاب میشدند ، لازم بود که این اشخاص، بنکته سنجی‌ها

ونکات سیاسی آشنا باشند، ودر گفتگوها ومکاتبات خود دقایق سیاسی را رعایت نمایند بیشتر سیاسیون این دوره چه در دربار سلاجقه مرکزی وچه در دربار سلاجقه روم، خراسانیان بودند نامه‌ها ومراسلات سیاسی غالباً فارسی یا عربی بود در دولت سلاجقه آسیای صغیر (روم) نیز مدتها خط و زبان رسمی فارسی بود ولی بعدها دراثر اعتراض شدید مردم زبان ترکی یعنی زبان محلی معمول شد .

ازسازمانهای اداری این دوره اطلاع دقیقی در دست نیست مورخین این دوره بیشتر دراطراف اشخاص معینی که مصدر امور بودند بحث و گفتگو کرده‌اند واز تشکیلات وسازمانهائی که تحت نظر آنها اداره میشده سخنی نمیگویند، ظاهرا دراین دوره رؤسای دیوان باقدرت واختیار تام حکومت میکردند ، تقریر احکام ، سوگندنامه ومنشور همیشه ممهور بمهر دولتی بود وبعنوان «طغری» خوانده میشد .

مهردار

مهردار یعنی کسی که مهر پای احکام میگذاشت اهمیت فراوان داشت وغالبا چون این اشخاص با جعل مهر وامضا میتوانستند کارهای مهمی انجام دهند مورد نظر متنفذین قرار میگرفتند شمس‌الدین محمد طغرائی، هنگامیکه دردربار برسر جانشینی اختلاف بود سندجعلی مهمی را مهر کرد و بر اثر این اقدام بمقام وزارت نائل شد .

رئیس دیوان یا وزیر دردوره سامانیان بعنوان صاحب خوانده میشد ، این لغت عربی که بمعنی رئیس و آقاست گاه بخانها و فئودالهای بزرگ نیز داده میشد . مثلا رئیس دیوان دمشق (مرکز شام) را صاحب شام میگفتند .»(۱)

قدرت وزراء

گاه دراثر ضعف سلاطین وزراء زمام امور را در دست میگرفتند چنانکه در آخرین سالهای سلطنت ملکشاه مابین شحنه مرو ویکی از پسران نظام‌الملک اختلافی ظهور کرد شحنه مرو از خودسری پسر خواجه بسلطان شکایت برد و بیدادگریهای اورا بشاه اعلام کرد، ملکشاه پس از اطلاع از جریان امر درهم شد وبخواجه پیغام داد که اگر تابع من هستی چرا فرزندان واتباع تو ازحد

(۱) بعضی از مطالب این فصل ، مأخوذ از کتاب تاریخ سلاجقه اثر مستشرق معروف شوروی آقای «کرولفسکی» است که توسط آقای علی اصغر چارلاقی ترجمه شده است

خود تجاوز میکنند «اگر میخواهی بفرمایم دوات از پیش تو برگیرم» خواجه ازاین پیغام درخشم شد ودرپاسخ ملکشاه گفت «دولت آن تاج بابن دوات بسته است هرگاه این دوات برداری آن تاج بردارند.»- همچنین دردربار عزالدین کیکاوس دوم، وزیرش شمس‌الدین محمد اصفهانی درحضور شاه و سران قوم بتخت شاهی تکیه میزد و نشان میداد که شخصیت او تکیه گاه سلطنت است.

پس از پایان قدرت سامانیان شکل حکومت وسازمان اداری وقضائی آن تغییر مهمی نکرد دراین دوره‌ها نیز فئودالهای صاحب نفوذ ویا اشخاصی که درطول زمان مراتب خدمت و وفاداری خود را بشاه ثابت میکردند میتوانستند بمقامات مهم ازجمله وزارت وفرمانداری منصوب شوند .

چنانکه دیدیم ، پس از سقوط حکومت سامانیان حدود طبقاتی و مقررات «کاست» ازبین رفت ونظامات وقواعد سهلتری برای احراز مقامات مختلف تعیین گردید خواجه نظام‌الملک در کتاب سیاستنامه درفصل بیست و هشتم مینویسد «البتکین که بنده و پرورده سامانیان بود بسی و پنج سال سپهسالاری خراسان یافت ».

«دردوره غزنویان نیز رتق وفتق امور دردیوانها صورت میگرفت در دوره سامانیان چنانکه گفتیم ده دیوان وجود داشت ولی شماره دیوانها درسلسله‌های بعدی بطور دقیق معلوم نیست .

وزراء

وزراء دراداره امور نقش مهمی داشتند در دوره پادشاهی امیر نصر سامانی ابوالفضل بلعمی ابوعبدالله جیهانی وابوطیب مصعب مقام وزارت را عهده‌دار بودند، بلعمی دستور داد تا کلیله ودمنه را از عربی بفارسی ترجمه کنند و رودکی شاعر زبردست آن دوره نیز این اثر گرانبها را بنظم درآورد دیگراز وزرای معروف سامانیان ابوالحسن عتبی است.

در دوره پادشاهی محمود سه نفر بوزارت رسیدند.

۱- ابوالعباس اسفراینی

یکی از وزرای ایراندوست دوران حکومت محمود ابوالعباس اسفراینی است اینمرد با پیروی ازروش صفاریان و سامانیان میکوشید تا باردیگر زبان و ادبیات فارسی را رونق دهد و ایرانیان را از

نفوذ لفوی اعراب خلاصی بخشد ، ولی محمود سبکتکین که غلامی ترك بود چون در بین ایرانیان خودرا اجنبی و بیگانه دید سعی کردتا بیشتیبانی خلیفه عباسی و بنام اشاعه دین بنیان‌حکومت تحمیلی خود راقوامی بخشد بهمین‌مناسبت با اسفراینی ازدرمخالفت درآمد وکاری کرد که‌آن وزیر، خود ازکار کناره گرفت .

اسفراینی درمدت ۱۷سال وزارت خود دستورداد کلیه مراسلات و دفاتر دیوانی را بزبان فارسی نویسند و از نوشتن نامه بزبان عربی خودداری کنند.

این‌وزیرایراندوست، شاعرعالیقدر ایرانی فردوسی طوسی‌رابتالیف شاهنامه برانگیخت واورا بیاری محمود امیدوارساخت .

فردوسی دراین‌باره میگوید:

کجا فضل را مسند ومرقد است — نشستنگه فضل بن احمداست
نبد خسروان را چنو کدخدای — بپرهیز وداد و بدین وبرای
که آرام این پادشاهی بدوست — که اوبرسرنامداران‌نکوست
ز دستور فرزانه دادگر — پراکنده رنج من آمد بسر
بپیوستم این نامه باستان — پسندیده از دفتر راستان

احمدبن حسن میمندی

این وزیر برخلاف اسفراینی دستور میدهد بار دیگر فرامین ، دفاتر و مکاتبات را بزبان تازی بنویسند ورسم قدیم را احیا کنند ، پس‌از عزل‌او این مقام را محمود به محمد میکال معروف به « حسنك » میسپارد این مرد ظاهراً بعلت تمایلاتی که بمذهب اسمعیلیه داشته وبسبب‌اختلافاتی که‌با سلطان مسعودپیداکرد بدستور اوبه‌نام‌قرمطی‌بودن بدار آویخته شد.

ظلم وبی دینی سلاطین وامرا

سلاطین این‌دوره‌نیزازهیچ قاعده وقانونی‌پیروی نمیکردند و بانواع لهو و لعب مشغول می‌شدند شرابخوری و تجاوز بمال وجان وناموس مردم برای‌آنها امری‌عادی بود وزراء وامراء نیزبهر نوع ظلم واعتسافی‌دست میزدند درتاریخ بخارا مینویسد که یکی‌ازمحلات بخارا که ازجهة منازل ومستغلات و کشتزارها بسیار ممتاز بود چشم‌طمع حسن‌بن طاهر امیر خراسان را بخود جلب کرد چون صاحبان این محلت

بفروش این‌ناحیه راضی نشدند فرمان‌داد تاآنها را بزندان‌فرستادند ، هفتهٔ یکبارآنها را میخواند وبفروش زمین‌دعوت میکرد وچون‌امتناع‌میکردند مجددا بزندان منتقل میشدند « ... تا ۱۵سال براین برآمد وایشان‌عقوبت ورنج بسیارمیکشیدند واملاك‌خویش نمیفروختند ، روزی وزیر، ایشان را بخواند وگفت روزگاری‌دراز گشت تا شما درعقوبت مانده‌اید آخرچه‌چیز را می باید ، گفتند یکی ازسه‌کاررا می‌یابیم یاآنکه توبمیری یا آنکه خداوندگار تو بمیرد یا ما بمیریم وزیر فرمود تا آن روز بند و عقوبت زیادتر کردند .»

«از تاریخ بخارای‌نرشخی»

ازرفتاری که با طبقات‌ممتاز میشد میتوان وضع کشاورزان وطبقات محروم را دریافت بعلت ظلم وستمی که سلاطین وامرا باغلامان‌وتوده‌های محروم روا میداشتند همینکه فرصتی دست میداد غلامان نیز در مقام انتقامجوئی برمیآمدند چنانکه غلامان احمدبن اسمعیل سامانی شبی اورا درچادرش سر بریدند و فرار کردند ، سلطان‌مسعود غزنوی‌نیزهنگام‌فرار بهند بدست غلامان‌خود کشته‌شد .

در کتاب **آداب‌الملوك** اثرامام فخر ٥٤٤-٦٠٦ مینویسد «بدانکه چون پادشاه سایهٔ خداست و نایب پیغمبر باید او را خصلتها آراسته و طریقتهای پیراسته باشد وبقدرامکان درکل احوال تشبه بپیغامبر کند ومااز آن نه‌صفت اندرین کتاب بیاریم و کتاب‌را برآن ختم کنیم : اصل اول : پادشاه باید که حکیم باشد... اصل‌دوم پادشاه باید که کریم بود ... اصل سوم پادشاه باید که اندیشه او برقول وفعل اوغالب بود وازکارها بمبادی قانع نبود... اصل‌چهارم پادشاه باید که درعفو فرمودن تاخیر نفرماید و درعقوبت کردن اندیشه فرماید زیرا که باشد که درثانی‌الحال پشیمان‌شود وازپشیمانی هیچ‌نفعی حاصل‌نشود... اصل‌پنجم پادشاه باید که برعیت‌نیك مشفق بود وبرطریق داد کردن ملازمت نماید که پیغامبر میفرماید که : عدل‌ساعة خیرمن عبادة سبعین سنة وعلت‌این آنستکه نفع عبادت‌باآنکس گردد ، اما عدل باکافه خلایق گردد.. اصل ششم پادشاه باید که مخالطت و مجالست با اهل‌علم و فضل‌کند، زیرا که پیدا کردیم‌که کار پادشاه در سیاست

کردن ظاهراست و کار عالم سیاست کردن باطنست و نظام و قوام عالم بوجود هردو حاصل‌شود... اصل‌هفتم باید که پادشاه چندان مهیب نبود که اصحاب تجارب‌جهة مصلحت بروی عرضه نتوانند کرد وچندان‌حلیم نبود که هرکس هرچه بایدش باوی تقریر کند...» با تمام این‌اندرزها سلاطین و امرا چنانکه یادآور شدیم عملا بهیچیك ازاحکام دین ومبانی اخلاقی‌توجه نداشتند وبا کمال ظلم واستبداد برمال وجان‌مردم حکومت میکردند، در سیستم فئودالی‌آن دوران مخصوصاً سلاطینی که قدرت و کفایت چندانی نداشتند ناچاربودند کمابیش ازتمایلات اشراف و فئودالهای بزرك تبعیت نمایند والا باکارشکنی‌آنها روبرومیشدند.

سلطان مسعود چون درآغاز پادشاهی درکارها راه استبداد میرفت وبا بزرگان وفئودالهامشورت‌نمیکرد غالباً با کارشکنی ومشکلات‌زیادی روبرو میشد.

درتاریخ بیهقی که گرانبهاترین‌مدارك‌آن روزگاراست‌یکی‌ازجلسات مشورتی سلطان‌مسعودرا چنین‌توصیف میکند.

«... خواجه بزرك‌را بارگرفت با **عارض** وبونصرمشکان وحاجبان بلکاتین وبکتغدی وخالی کردند . (یعنی‌خلوت کردند)- امیرگفت برکدام جانب‌رویم ، خواجه گفت که خداوند را رای‌چیست و چه‌اندیشیده است ، گفت بردلم میگردد غزوی«یعنی‌جنگی» کنیم بجانب هندوستان... تاسنت پدران تازه کرده باشیم... درهندوستان بدانند که اگر پدرما گذشته‌شد ، ما ایشان را نخواهیم‌گذاشت که خواب بینند وتن آسان باشند . خواجه گفت‌خداوند، این‌سخن نیکواست ... اما اینجا مسئلتی است و چون سخن درمشورت افکنده‌اید بنده‌آنچه داند بگوید وخداوند نیکو بشنود تاصواب هست یا نه ، آنگاه آنچه خوشترآید می‌باید کرد ... **علی تکین** ماردم کنده‌است (یعنی دشمن است) و... باقدرخان سخن عقد وعهد گفته‌است و رسولان رفته‌اند ودرمناظره‌اند ... اگر رایت‌عالی قصدهندوستان کند این کارها همه فروماند وباشد که بپیچد... که سلجوقیان باوی یکی‌شده‌اند... بنده را صواب‌تر آن می‌نماید که خداوند این‌زمستان بلخ‌نرود ... چون‌این قاعده استوار گشت و کارها قرار گرفت اگر رای غزو دوردست‌تر افتد توان کرد... شما که حاضرید اندر این که گفتم چه‌میگوئید ، همگان گفتند آنچه خواجه بزرك بیند وداند ماچون‌توانیم‌دید ودانست ونصیحت وشفقت

وی معلوم است... امیرگفت رای درست این‌است که خواجه گفت وجز این نشاید وی ما را بدراست ...»

با اینحال سلطان مسعود بدون توجه باوضاع آشفته خراسان عازم هندوستان شد ولی بزرگان و فئودالها باوی همداستان نبودند ، بهمین مناسبت درجلسه‌مشورتی وزیر گفت« .. من بهیچ‌حال روا ندارم که‌خداوند بهندوستان‌رود چه‌صواب آنست که ببلخ رود و ببلخ هم مقام‌نکند وتامرو برود تا خراسان بدست‌آید ..»

ولی چون شاه آهنك‌هندوستان کرد سران‌قوم گفتند « این‌خداوند را استبدادیست ازحد و اندازه گذشته ... » یکی دیگر از معتمدان گفت «... ندانم‌آخر این‌کار چون بود ومن باری خون‌جگر میخورم و کاشکی زنده نیستمی که این خللها نمیتوانم دید...» پس‌ازشکست سختی که دراثر استبداد رای نصیب مسعود شد یکی از بزرگان ضمن‌نامه‌ای بشاه نوشت «...این‌خللها پدیدآمد ازرفتن‌دوبار: یکبار بهندوستان ویکبار بطبرستان وکارمخالفان امروز بمنزلتی رسیده است که بهیچ سالار شغل‌ایشان کفایت نتوان کرد که دوسالار محتشم را بالشکرگران بزدند ... **دست‌ازملاهی بباید کشیدولشکربیش‌خویش‌عرض کرد وایز حدیث‌توفیر برانداخت..»** شاه پس‌ازشکستهای مکرر ناچار بخطای‌خود اعتراف کرد .

دردوره سلاجقه نیزجلسات‌مشورتی برای‌حل وفصل اموروجودداشت ودرباره مسائلی‌نظیر جنك وازدواج سلطان وغیره بحث میکردندبااینکه دراین جلسات یکی‌ازروسای مقتدر ومتنفذ به‌نام«میرمجلس»خوانده‌میشد ولی درهرحال رای‌شاه مافوق همه‌بود .

درمواردیکه شاه برخلاف میل سران تصمیمی میگرفت و شکست میخورد امرا ومتنفذین میگفتند چون‌شاه باندرزما گوش نداد چنین شد . این مجالس درحقیقت یادگارمجالس‌مشورتی ایلات‌قدیم بود .

مشاغل موروثی

بااینکه دراین‌دوره بطور رسمی و قانونی‌مشاغل موروثی نبود معذلك امرا ومخصوصا کسانی که حرفه‌ای فنی وتخصصی داشتند کوشش میکردند که اطلاعات خودرا به‌اشخاص مورد نظر مثلا بفرزندان خود بیاموزند تا پس‌ازمرك، شاه اورا برای اداره آن‌کار بگمارد مثلا منشی گری کاربسیار

مهمی بود وغالبا لازم بود که منشی بچند زبان آشنا باشد رموزسیاسی را بداند از دفاتر وسیاهخط که خطی مخصوص بود اطلاع کافی داشته باشد، احکام سلطان غالبا کتبی بود حکم مالکیت توسط منشور صادر میشد ، موقعی که سلطان دریایتخت بسرمیبرد دستور شفاهی نیز میداد و گاهی برای اجرای دستورات مهم شاه انگشترخودرا بمامورمیداد تا طرف مقابل بامشاهده آن بی‌درنك دستور را اجرا کند .

طرز قضاوت و دادرسی

پس از استقرارحکومت اسلامی قوانین و مقررات ایران رنك مذهبی بخود گرفت، عمل قضاوت بیشتر بوسیله نمایندگان دین اجرا میشد در حوزه‌های بزرك شخصی بنام قاضی القضاة ودرشهرها یکنفر باسم قاضی بدعاوی مردم رسیدگی میکرد وچون مدعیان اسناد ومدارك محکمی برای اثبات صحت ادعای خود نداشتند غالباً تصمیم قاضی بچگونگی شهادت اشخاص واستنباط شخصی او بستگی داشت ، دراین دوره نیز بازار رشوه وحق کشی رواج داشت بااینحال بندرت ، قضاة پاکدامن و شریفی بودند که بانهایت دقت واحتیاط بدعاوی رسیدگی واظهارنظر میکردند ، درمواردیکه دزدی و رشوه گیری قاضی از حد میگذشت شاه ناچار اورا ازمقامی که داشت عزل میکرد ، غیراز قاضی شخص شاه ، حکام و سران سپاه نیز باختلافات رسیدگی میکردندو برحسب میل خودیکی راحاکم ودیگری را محکوم میکردند، شاه نیز گاهی برای دادرسی ورسیدگی به شکایت مردم حاضر میشد .

نظام الملك مینویسد « چاره نباشد پادشاهرا ازآنکه درهفته دوروز بمظالم بنشیند وداد ازبیدادگر بستاند وانصاف بدهد و **سخن رعیت بشنود بی واسطه**، وچندقصه (یعنی پیش آمد) که مهم تربود باید عرضه کنندودرهریك مثالی (یعنی فرمانی) دهد چون این خبر درمملکت پراکنده شود... ظالمان را شکسته میدارد... دستهای ایشان کوتاه شود و کس نیارد (یعنی نتواند) بیدادکردن ازبیم عقوبت او».

ولی درعمل نه سلاطین عادل بودندونه دسترسی بآنها امکان داشت. غالبا دادخواهان اگر موفق بملاقات شاه یا نمایندگان اومیشدند، فرمانی برای رسیدگی بشکایت آنها صادرمیشد وچون این نامه‌ها و فرامین برای تصفیه دعوی موثر نبود مردم پس از گرفتن نامه بمحل خود نمیرفتند و عمال درباری

بزور آنها را ازدرگاه شاه بیرون میراندند .

ازمختصات دادرسی دراین دوره سرعت عمل قضاة و دادرسان است معمولا دردربار شاه بعداز (امیرحاجب) که مقام مهمی داشت امیر حرس دارای نفوذ وقدرت فراوانی بود و چون کیفر گناهکاران بدست او صورت میگرفت عموم طبقات ازاو بیمناك بودند .

نظام الملك مینویسد که در روزگارقدیم بی‌رحمی وقدرت امیرحرس بحدی بود که مردم ازاو بیش از شاه میترسیدند . وی در کتاب خود ازتجاوز و بی‌رحمی امرای عصرخود شکایت میکند واز زبان وزیر بهرام گور در درحقیقت وضع اجتماعی عصرخود را تشریح میکند و ضمن یکی ازحکایات مظالم صاحبان قدرت و درد دل زندانیان را بطرز جالبی بیان میکند :

«... یکی گفت برادری داشتم با مال و نعمت بسیار وزیر اورا بگرفت ودرشکنجه بکشت وهمه را از وی بستد ، گفتم این مردرا چرا کشتی ؟ گفت بامخالفان مکاتبت دارد ، مرا بزندان کرد ، دیگری گفت من باغی داشتم فاخر و از پدر مرامیرات مانده بود وزیر در پهلوی آن حشمی داشت ، روزی درباغ من آمد و اورا بدل خوش آمد ، خریداری کرد نفروختم ؛ مرا بگرفت و درزندان کرد که دختر فلان کس را دوست میداری وخیانتی برتو روشن شده است ، این باغ را دست بدار وقباله را بیار واقرار کن ، این باغ را فروختم ومرا دعوی نباشد ، حق و ملك وزیر است ، گفتم این اقرار نکنم پنجسال است که تادراین زندان مانده‌ام سومی گفت من مرد بازرگانم وکار من اینست که به بر وبحر میگردم واندك مایه دارم ظرایفی که بشهر می‌یابم بخرم و بشهری دیگر برم و بفروشم وباندك سودی قناعت کنم، مگر عقد مرواریدی داشتم، چون به این شهرآمدم خبر بوزیر ملك شدکس فرستاد ومرا بخواند وآن رشته مروارید را خریداری کرد بی‌آنکه بها بدهد بخزانه خویش فرستاد... روزی برسر راه اوشدم وگفتم اگر عقد شایسته است بفرما تا بها بدهند واگر نیست بازدهند که من برسر راهم. سرهنگی باچهار پیاده برسر راه من آمدند ومراگرفتند و... بزندان بردند وزندانیان راگفتند حکم است که این مرد را زندانی کنی وبندگران برپای او نهی... خلاصه بیش از هفتصد مرد در حبس بودند کم از بیست مرد خونی و مجرم و دزد بودند ، **دیگر همه آن بودند که وزیر بطمع و ظلم بازداشته بود و** وقتی خبر بازداشت وزیر را منادی کردند و مردمان شهر و ناحیت بشنیدند ، دیگرروز چندان متظلم بدرگاه آمدند که ایشان را حدومنتها نبود...»

این حکایت نمونه‌ای از بیدادگری قدرتمندان آن زمان را بدست میدهد .

مسعودسعد ازفرعونان عصرخویش‌شکایت‌میکند ومیگوید:

نه‌سعد سلمان پنجاه سال خدمت کرد
بدست کرد برنج این‌همه ضیاع وعقار
بمن سپرد و ز من بستدند فرعونان
شدم‌بعجز وضرورت زخان ومان‌آوار
بحضرت‌آمدم انصاف‌خواه وداوطلب
خبر نداشتم از حکم ایزد دادار
همی ندانم خود را گناهی و جرمی
مگر سعایت و تلبیس دشمن مکار

درجای دیگر نظام‌الملك ازرفتار جابرانه امرای عصر خود شکایت میکند ومیگوید:

«... امیران این‌زمان ازدینار حرام باك‌ندارند و حق را باطل‌گردانند و عاقبت‌کار را ننگرند.»

درمقدمه همین‌فصل مینویسد موقعیکه عمرولیث خواست گنجینه‌های خود را به‌اسمعیل‌سامانی تسلیم کند وی‌گفت «... تورا گنج ازکجا آمده که پدرشما مردی روبگر بود... این‌گنجها و درم و دینار همه‌آنستکه از مردم بظلم وناحق ستده اید واز بهای ریسمان‌کندهٔ پیرزنان است و از توشهٔ غریبان و مسافران است و از مال‌ضعیفان و یتیمان‌است... اکنون تو بجلدی میخواهی این مظلمه بگردن‌من‌افکنی...» البته این داستان افسانه و ارزش تاریخی ندارد ولی نمودار خوبی از پایه تشخیص و تفکر وطرزعمل هیئت حاکمه آن دوره است.

در آن ایام برای ترساندن متجاوزین غالباً یکنفر را بشدت کیفر میدادند وشهرت میدادند که هرکس بحق دیگری تجاوز کند به‌این نحو مجازات خواهدشد.

بیهقی مینویسد که درزمان سلطان مسعود «... مولازاده‌ای دست بگوسفندی از آن رعیت دراز کرد، متظلم پیش‌امیر آمد بنالید ...» امیر گناهکار را نزدخود میخواهد همینکه متهم اقرارمیکند امیردستورمیدهد تا اورا ازدروازه گرگان بیاویزند واسب وسازش‌را بصاحب گوسفنددهند واعلام کنند که‌هرکس برعیت بیداد کند سزای آن این‌باشد، نظام‌الملك توصیه میکند که مامورین‌دولت دستورات قاضی را اجرا کنند تا حکم او درمردم نافذ باشد «... کماشتگان باید که دست قاضی قوی دارند و رونق

کار او نگاه دارند واگرکسی ... بحکم حاضر نشود واگرچه محتشم بود اورا بعنف وکره‌حاضر کنند ...»

درجای‌دیگر مینویسد: «... این قاضیان همه نایبان پادشاهند و برپادشاه‌واجب است که دست قضاة قوی‌دارد وحرمت و منزلت ایشان باید که بکمال باشد ازبهرآنکه ایشان نایبان خلیفه‌انه ...» درجای دیگر میگوید: «عامل شهر حمص... نبشت که دیوار شهر حمص خراب شده‌است ... جواب نبشت که‌شهر حمص را از عدل دیوارکن و راه ها از ظلم و خوف پاك‌کن که حاجت نیست ازخشت وگل وسنك...» ولی این نظریات و پیشنهادها هرگز اجرا نمیشد وطبقات حاکم برای تامین منافع صنفی و طبقاتی خود از هرنوع بیدادگری خودداری نمیکردند این‌حال، انحصار به عهد سلاجقه ندارد بلکه قبل‌از این تاریخ یعنی دردوران قدرت غزنویان نیز حال بدین‌منوال‌بوده وغالبا امرا وقضاة ازحد عدل وانصاف خارج میشدند واگرقضاتی نظیر (بوالحسن‌بولانی)وپسرش(بوبکر)به‌تنگدستی وفقر ساخته وعطای‌سلطان را نمی‌پذیرفتند وراه حق میرفتند نامشان برسرزبانها میافتاد ودرکتب و تواریخ ازآنها با تعجب نام‌میبردند، بیهقی مینویسد پس‌از آنکه بفرمان شاه بونصر دوکیسه پول بآنها میدهند از قبول پول امتناع میکنند قاضی گفت «این‌صلت فخراست پذیرفتم و باز دادم و من به‌آنچه دارم قانعم...» سپس بونصر پسرش را بقبول وجه‌دعوت میکند او میگوید «من نیز فرزند این پدرم که این سخن گفت و علم از وی آموخته‌ام ... آنچه دارم از حطام دنیا کفایتست و بهیچ زیادت حاجتمند نیستم» سپس‌مینویسد «بونصر از این بلندنظری درشگفت‌شد بگریست وایشان‌را بازگردانید...» پس‌از آنکه جریان به‌اطلاع امیر رسید «امیر متعجب بماند و چند دفعت شنودم که هرکجا **متصوفی** را دیدی یا **سوهان سبلتی** را، دام زرق نهاده یا پلاسی پوشیده، **دل‌سیاه‌تر ازپلاس** بخندیدی و بونصر را گفتی. چشم‌بد دور ازبولانیان(مقصود بوالحسن بولانی وپسراوست)».

در دوره قدرت مسعود جریان بردار کردن حسنك و گفتگوها و تشبثاتی که برای این مقصود شده یکی ازصحنه‌های‌جالب‌تاریخی‌است،

چرا و چگونه حسنك را بدار آویختند

حسنك یکی از شخصیتهای برجسته‌دربار سلطان محمود بود که یك چند بمقام وزارت رسید. دردورهٔ قدرت سلطان محمود حسنك باشاره شاه‌بامسعود از درمخالفت درمیآید و اورا ازخود میرنجاند، ابوسهل که با حسنك دشمنی داشت پس‌از پایان

دولت محمودی و استقرار امارت مسعود، موقع را مغتنم میشمارد واز راه سعایت و کینه‌توزی آتش‌دشمنی دیرینه‌مسعودرا تیز میکندوحسنك‌راقرمطی ودشمن دین ودولت میخواند ، سرانجام مسعود تصمیم بقتل‌حسنك میگیرد وخطاب به بوسهل میگوید :

«حجتی و غدری باید کشتن این مردرا » بوسهل در جواب میگوید « حجت بهتر از این که **این‌مرد قرمطی** است وخلعت ازمصریان استد تا امیرالمومنین القادربالله بیازارد... فرمان خلیفه در این‌باب نگاه باید داشت..»

درهمین ایام خواجه بونصر مشکان وبعضی از بزرگان دولت که ازحقیقت موضوع باخبر بودند نهان وآشکارا میکوشیدند که این‌آتش خاموش‌شود و خون حسنك ریخته نشود ، ولی بوسهل نیز آرام نمیگرفت و همواره ازمکاتبات و اصرارخلیفه مبنی برقرمطی بودن حسنك سخن میگفت ولی چنانکه بیهقی در تاریخ خود یادآورشده در دوران قدرت سلطان محمود کوشش‌خلیفه ودشمنان حسنك بجائی نرسید و محمود درجواب خلیفه گفت « بدین‌خلیفه خرف‌شده باید نبشت که من ازبهر قدرعباسیان انگشت درکرده‌ام درهمه‌جهان‌وقرمطی میجویم وآنچه یافته آید ودرست‌کردد بردار میکشند و اگرمرا درست شدی که حسنك قرمطی است ، خبربه‌امیرالمومنین رسیدی که درباب وی چه رفتی ویرا من پرورده‌ام و بافرزندان و برادران من برابراست **واگر وی‌قرمطی است من‌هم قرمطی باشم.**»

پس‌ازآنکه‌محمود درگذشت کارسعایت بوسهل بالاگرفت‌تاسرانجام با موافقت سلطان موجبات بردار کردن حسنك را فراهم کرد، روزی‌امیر گفت « بطارم باید نشست که حسنك‌را آنجا خواهند آورد با قضاة و مزکیان تاآنچه خریده‌آمده است جمله بنام ما قباله نوشته شود وگواه‌گیرد برخویشتن» خواجه گفت چنین کنم وبطارم رفت وجمله خواجه شماران واعیان وصاحب دیوان رسالت و... همه آنجای آمدند ... وقضاة بلخ و اشراف و علما و فقها و معدلان ومزکیان وکسانی که نامدار بودند همه آنجا حاضر بودند وچون‌این کوکبه راست شد من که بوالفضلم وقومی بیرون طارم، بدکانها بودیم ، در انتظار حسنك ... » پس ازآنکه حسنك بطارم وارد شد جمله اشراف وقضاة باحترام او برخاستند دراینموقع خواجه‌بزرك روی بحسنك میکند ومیگوید « خواجه چون میباشید ، روزگار چگونه میگذارید ؟ گفت جای شکر است ، خواجه گفت دل‌شکسته نباید داشت **که‌چنین‌حالها مردان**

را پیش آید...» دراین‌موقع بوسهل‌بی‌اختیار ازسر عناد ودشمنی‌میگوید « این‌سك قرمطی » شایسته سخن گفتن‌نیست ، حسنك میگوید « سك ندانم که بوده‌است خاندان من‌وآنچه‌مرا بوده است‌ازآلت وحشمت‌ونعمت، جهانیان دانند ، **جهان خوردم** (یعنی از نعمت دنیا برخوردار شدم) **و کارها راندم وعاقبت‌کار آدمی مرگست** ... این خواجه که مرا این میگوید مرا شعر گفته و بردر سرای من ایستاده است در اینموقع فریاد اعتراض بوسهل بلند میشود ولی خواجه‌بزرك آرامش محضررا حفظ میکند سپس میگوید « دوقباله نوشته‌شود همه اسباب و ضیاع حسنك‌را ، بجمله ازجهة سلطان ، ویك‌یك ضیاع‌را نام‌بروی خواندند و وی اقرار کرد بفروختن‌آن **بطوع ! ورغبت !** وآن‌سیم که معین کرده‌بودند بستد وآن کسان گواهی نبشتند وحاکم‌سجل کرد درمجلس ودیگرقضاة نیز علی‌الرسم فی‌امثالها.»

ازاین‌پس مقدمات بردار کردن حسنك را فراهم میکنند ... روزی که اورا ازکران بازار عشاق بناحیه شارستان بردند تابدار آویزند یکی ازعمال بوسهل باودشنامهای سخت داد از جمله اورا **مواجز (یعنی مردوز)** خواند ، ولی‌حسنك پاسخ‌نگفت و **عامه مردم‌گوینده را لعنت کردند** پس‌از آنکه حسنك بپای دار رسید قرآن خوانان شروع بخواندن قرآن کردند سپس خطاب بحسنك گفته شد « جامه بیرون کش » حسنك جبه و پیراهن ودستار بدورافکند وبایستاد « تنی‌چون‌سیم‌سپیدوروئی چون‌صدهزار نگار و همه خلق بدو مینگریستند » سپس‌آواز دادند «سرودویش‌رابپوشید تا ازسنك تباه نشودکه سرش را ببغدادخواهیم فرستاد نزد خلیفه» سپس‌بقصد اهانت به‌او تکلیف دویدن کردند اواعتنانکرد ، **مردم زبان باعتراض گشودند و نزدیك بود غوغائی بزرگ برپا شودکه « سواران سوی عامه تاختند وآن شور بنشاندند** وحسنك راسوی دار بردند و بجایگاه رسانیدند بر مرکبی که هرگز ننشسته بود نشانیدند و جلادش استوار ببست ورسنها فرودآوردند **وآوازدادندسنك‌زنید هیچکس دست بسنك نمیکرد و همه زار میگریستند** خاصه نشابوریان ، پس مشتی‌رندرا زردادند که سنك زنند و مرد خود مرده بود که جلادش رسن بگلو افکنده بود وخفه کرد ... چون‌از این فارغ‌شدند بوسهل و قوم از پای‌دار بازگشتند و حسنك تنها ماند چنانکه‌تنهاآمده بود از شکم مادر ... حسنك قریب۷سال بردار بماند چنانکه بایهایش همه‌فروتراشید وخشك

شد تا بدستوری فرو گرفتند و دفن کردند چنانکه کسی ندانست که سرش کجاست و تن کجا ومادر حسنك زنی بود سخت‌جگرآور (یعنی پردل) چنان‌شنیدم که دوسه‌ماه ازاواین حدیث پنهان‌داشتند و چون بشنید جزعی نکرد چنانکه زنان کنند ، بلکه بگریست بدرد ، چنانکه حاضران از درد اوخون گریستند پس گفت بزرگ‌مردا ، که این‌پسرم‌بود، که پادشاهی چون محمود این جهان به‌او داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان » یکی از شعرای نیشابور درمرثیه‌او چنین گفت :

ببرید سری را که سران را سر بود
آرایش ملك و دهر را افسر بود
گر قرمطی و جهود و یا کافر بود
از تخت بدار بر شدن منکر بود

مطالعه در احوال حسنك و صحنه‌سازیهای عمال مسعود بسیاری از اسرار تاریخی‌آن روزگار را فاش میکند ونشان میدهد که درآن ایام‌نیز مثل دوران‌ما مخالفان‌را بعنوان قرمطی‌بودن محاکمه میکشیدند ، اموال و دارائی آنها را بصورت شرعی! غارت میکردند وخونشان را میریختند، درآن دوره‌نیز چاپلوسان وقوادان همیشه درمحضر سلاطین‌وامرا موقعیتی داشتند و در سایه خوش خدمتی بمقامات مهم میرسیدند قاضی بوالهیثم وقتی که دید « ابوالقاسم رازی » با آوردن کنیزکان ماهروی بمقامی رفیع رسیده ازسرطمن وانتقاد چنین گفت « ای‌ابوالقاسم یاددار قوادگی به‌از قاضی گری است ... »

آقای گردلفسکی در تاریخ سلاجقه خصوصیات محاکم‌آن دوره را اینطور توضیح‌میدهد : « برای‌رسیدگی‌به‌اعمال حکام‌وقضاة اعزام‌بازرس معمول بود قضاة که عثمانیها آنها را شیخ‌الاسلام میگفتند غالباً رشوه میگرفتند، افلاکی‌مورخ‌مینویسد پس‌ازآنکه معین‌الدین پروانه‌وزیرسلطان رکن‌الدین یکی‌ازامرای‌سرحدی‌را برای محاکمه بحضورطلبید، امیربرای آنکه معین‌الدین رشوه زیادی‌مطالبه نکند از جلال‌الدین رومی استعانت وکمك میخواهد- تنبیه ومجازات بفوریت‌صورت میگرفت احکام قطعی و دریك مرحله‌صادرمیشد، کیفرهای تبك عبارت‌بود ازچوب‌زدن چنانکه یکبار یکی‌از امرای دربار را بامرسلطان ۵۰ضربه‌شلاق زدند زیرا اجازه داده

بود بزرگان باقراولان خودوارد دربارشوند .

کسانیکه مظنون‌بخیانت بودند غالباً اموال منقول و غیرمنقول‌آنها ضبط میشد سپس‌مورد مجازاتهای دیگرقرار میگرفتند ، کسانی‌را که علیه حکومت قدمی برداشته بودند خفه میکردند ، سرمیبریدند ویادار میزدند گاه پوست‌این اشخاص راکنده توی‌آن‌کاه ریخته در شهر میگردانیدند ، تادشمنان دولت عبرت گیرند .

یکی ازمجازات‌ها آتش‌زدن متهم بود سلطان کیکاوس اول یکی از سلاجقه‌روم‌فرمان‌میدهد که کلیه‌مقصرین‌را دست‌وپابسته درخانه‌ای‌نگهدارند سپس خانه‌راآتش‌بزنند .

در قرن ۱۴ و ۱۵ نیز این‌طرزمجازات معمول بود لاممی‌شاعر در کلیات‌خود مینویسد یکنفر دانشمند که ازاوضاع به‌تنك‌آمده بود محتسب و قاضی‌را منزل‌خود دعوت میکند بعد دورخانه‌راآتش میزند ، اگر مجرمی زنده بدست نمی‌آمد مرده اوراآتش‌میزدند . «یازجی» که یکی‌ازمخالفین دستگاه حکومت سلاجقه روم بود پس‌ازآنکه کشته شد یارانش جسد اورا قطعه‌قطعه کردند وهر قطعه را در جائی بخاك سپردند تادشمن خونخوار بدن او را نسوزاند ، معمولا پادشاه وقت برای راحتی خیال برادران و نزدیکان خودرا بجاهای دوردست تبعید میکرد ، همینکه سلطان جدیدی بتخت می‌نشست مجرمین راآزادمیکردند وفرمان‌عفوعمومی‌صادرمیشد .»

معمولاقضاة محلی‌ازطرف‌قاضی‌القضاة منصوب‌میشدنددرغالب‌شهرها چندتن بفرمان شاه بعنوان معتمد ، امین‌وعادل تعیین میشدند .

غالبا قضاة انبارهای بزرگی‌دراختیار داشتند که مردم هنگام‌خطر یادر موقع سفر اموال خود را ازنقدی وجنسی، درآن انبارها بامانت‌میسپردند چون یك‌قاضی معزول‌میشد قاضی‌جدید بمحض‌ورود بحال‌زندانیان رسیدگی میکرد و کسانی‌را که مقصر نمیدانست‌آزاد میکردومالهای‌امانتی را اگر درمعرض خرابی‌بودند درحضور معتمدین‌وامنا بمعرض فروش‌میگذاشتند و پول‌آن‌را درصندوق مخصوص ضبط میکرد ، دفاترمخصوصی برای‌ضبط و رسیدگی باموال یتیمان وصغار وجودداشت (۱)

قاضی حمیدالدین (متوفی بسال۵۵۹هجری) در کتاب مقامات‌حمیدی حکایت شیرینی نوشته که بسیاری از اسرار اجتماعی آن ایام را فاش

(۱) مأخوذ ازکتاب 'ایران اقتصادی‌نوشته رحیم‌زاده‌صفوی

میکند وعلت تمول ثروتمندان ، سبب‌فقر بی‌نوایان وطرز رفتار مامورین انتظامی‌آن ایام‌را کمابیش نشان‌میدهد .

موضوع حکایت اینست که شخصی بادوستان‌وآشنایان‌خود هرشب‌در مجلس عیش و سور شرکت میکرد تاشبی پیرمرد مجرب و دانشمندی را بمجلس‌جشن‌خوددعوت‌میکنند، پیرازقبول‌دعوت‌آنان‌سرباز میزندومیگوید « ازجگر خود کباب کردن ' بهتر که ازکاس مردمان شراب خوردن » ، هرچه جوانان اصرار کردند پیر دعوت آنان را نپذیرفت و سرانجام علت امتناع خودرا بیان نمودو گفت که درایام‌جوانی بشهرنیشابوررسیدم وچون قصد توقف‌چند روزه‌داشتم بابزازی طرح دوستی ریختم وبجای‌آنکه در شارع‌عام بنشینم بردکان بزازی‌نشستم وباصاحب‌دکان‌طرح دوستی ریختم و بااو ازهردری سخن میگفتیم تاشبی بزازمرا بمنزل خود دعوت کرد ' پس ازطی‌راه بخانه بزاز رسیدیم پس‌ازساعتی بزاز نزدمن‌آمد و گفت «بدان‌و آگاه‌باش ... که این‌سرای که می‌بینی درعهد قدیم زندانی عظیم‌بوده‌است هنوز درزیر این‌خاك هزارسر بیباك و شخص ناپاکست ومن‌این ... ورثه صاحب‌دار (یعنی صاحب‌خانه) را برسردار برده‌ام ... واین بدان میگویم که تا نصیحت‌بپذیری وپندگیری وبدانی **که کسب‌مال بی‌غصب و وبال نتوان کرد**' وشربت‌خمر صاف ازگزاف‌نتوان‌خورد ... بعدازآنکه‌سرای بدین‌وجه بدست‌آوردم ... امانات‌فقرا ' و ودایع ضعفا براین در ودکان و صحن‌وایوان بکاربرده‌ام ... بدانکه این‌طشت‌را دربازار دمشق بهزارعشق خریده‌ام ... واین‌دستار که پرستاردر گردن دارد در ... طبرستان‌بخریده‌ام ... چون میزبان از پی‌ترتیب خوان برفت‌گفتم... الفرار...من‌سنن‌المرسلین... هنوز وصف ... تابه وتنور مانده است . ازاین قضای مبرم جز گریزروی نیست وازاین بلای‌محکم جز پرهیز بوی‌نه ... دست‌بردرنهادم وبند بسته‌را بگشادم ... و تن بقضا و قدر دادم و راه راست بگرفتم و بتك (یعنی به‌دو) میرفتم ...

بزاز چون . . . . دریافت ..... بزائر من می‌شتافت ..... من چون صید دام گسسته و مرغ از قفس جسته همگی همت در دویدن. . . . . مصروف داشته.... تابدان کشید... که فوجی از عسس (پاسبان) .... از پیش و پس بمن رسیدند و بزخم چوبم گریان کردند، و . . . . . سرو پا برهنه در زندان شحنه کردند وبدست جلادم‌سپردند ... تادوماه درآنچاه زندان بادزدان و

رندان بماندم وهیچ‌دوست ازحال من‌آگاه نه و کسی را بسوی‌من راه نه تاروزی بهردفع بینوائی‌باسم گدائی مرابردر زندان‌آوردند ... کنده‌برپای وخرقه‌ای دربر و کلاه ژنده‌ای درسر ، نمدبرپشت وکاسه درمشت‌برشارع اعظم ایستادم وکاسه دریوزه (گدائی) بردست‌نهادم اتفاق را همشهریئی بمن‌رسید وتیزتیز درمن نگرید ، چون چشم دوم بازبینداخت مرا بشناخت وبچشم عبرت درمن نگریست و براحوال .. من‌زار بگریست ' پنداشت که شوری یافسادی انگیخته‌ام و یاخونی بناحق ریخته‌ام ! چون صورت حال بشنید ، برفت‌وخبر بدیگر یاران برد ... تاسخن‌را باوالی گفتند ، ومثالی ازامیرعسس بوکیل‌حرس‌آوردندومرا بعداز دوماه اززندان بیرون کردند ای‌اصحاب واحباب قصه غصه من ... یکی‌ازهزار واندکی ازبسیار است... آنشب تاروز اینحدیث‌درپیش افکنده بودیم وچون شمع گاه درگریه و گاه در خنده بودیم ... پیر با صبح نخستین همعنان شد و چون شب گذشته از دیده‌ها نهان .

از بعد آن ندانم چرخش کجا کشید
با واقعات حادثه کارش کجا کشید
در گفتگوی نفس و طبیعت کجا فتاد
در جستجوی نقش بد آمدکجا دوید...»

در آثار منظوم شعرا نیز جسته جسته حکایاتی که از بیدادگری سلاطین ، [illegible] ومامورین پلیس‌آندوره (شحنه) حکایت‌دارد بچشم میخورد، نظامی درمخزن‌الاسرار خودمیگوید :

پیره زنی را ستمی درگرفت — دست‌زد و دامن سنجر گرفت
کای ملك آزرم تو کم دیده‌ام — از تو همه ساله ستم دیده‌ام
شحنه مست آمده درکوی من — زد لگدی چند فرا روی من
بی‌گنه از خانه برونم کشید — مری‌کشان برسر کویم کشید
در ستم آباد امانم نداد — مهر ستم بردل و جانم نهاد
گفت‌فلان نیمه‌شب ای کوژپشت — برسر کوی تو فلان‌را که کشت
خانه من برد که‌خونی کجاست — ای‌شه ازاین‌بیش‌زبونی کراست
شحنه بدمست که او خون کند — عربده با پیره‌زنی چون کند
طبل زنان دخل ولایت برند — پیره زنان را بجنایت برند

آنکه دراین‌ظلم‌نظرداشته‌است — ستر من‌و عدل تو برداشته‌است
کوفته شد سینه مجروح من — هیچ نماند ازمن و ازروح من
چونکه تو بیدادگری پروری — ترك نهٔ هنـدوی غارتگری
مسکن شهری ز تو ویرانه شد — خرمن دهقان ز تو بیدانه شد

همچنین شیخ‌عطار از زبان‌اکافی خطاب‌بسنجر میگوید :

خواجه کافی آن برهان دین — گفت‌سنجررا که ای‌سلطان‌دین
واجبم آمد بتو دادن ز کوة — زانکه تو درویش‌حالی‌درحیوة
گرتوراملك‌وزری‌هست‌این‌زمان — هست آنجمله از آن مردمان
کرده‌ای‌ازخلق‌حاصل آن‌همه — برتو واجب میشود تاوان‌همه
چون‌ازآن‌خودنبودت هیچ‌چیز — زین‌همه منصب‌چه‌سودت‌هیچ‌نیز
ازهمه کس گرچه‌داری بیشتر — می‌ندانم کس ز تو درویش‌تر

انواع کیفر

از انواع مجازات و طرز رفتار با زندانیان و محبوسین اطلاعات جامع و دقیقی دردست نیست آنچه مسلم است سلاطین وامرا دراجرای انواع مجازات مختار بودند . نظـام‌الملك میگوید « چون پادشاه برکسی خشم گیرد اورا فرماید کردن‌زدن ودست وپای بریدن وبردار کردن و چوب‌زدن و بزندان بردن ودر چاه کردن .»

بطوریکه از بعضی شواهد ومدارك تاریخی برمیآید کسانی که علیه دین و دولت قیام میکردند غالبا اعدام میشدند وگاه درحبس مجرد تحت مراقبت شدید زندانبانان قرارمیگرفتند زندانهای مجرد، کوچك ودارای روزنی بوده که ازآن نور بزندان میرسیده است ، زندانیان روی‌حصیری میخوابیدند و هنگام شب از داشتن چراغ بی‌نصیب بودند مسعودسعد که قسمتی ازعمرخودرا درزندان گذرانیده است اشعار جالبی دروصف زندان دارد ازجمله میگوید :

سقف‌زندان من‌سیاه شبی است — که دو دیده بدوده انبـارد
روز هر کس که روزنش بیند — اختـری سخت خرد پنـدارد

• • •

دراین حصار خفتن من هست برحصیر
چون برحصیر گویم خودهست برحصا

درهردودست رشته بنداست چون‌عنان
برهردوپای حلقه کنداست چون رکاب

• • •

نه روزم هیزم است و نه شب روغن
زین هر دو بفرسود مرا دیده و تن
در حبس شدم بمهر و مه قانع من
کاین روزم‌گرم دارد آن شب روشن

• • •

محبوس چرا شدم نمیدانم — دانم‌که نه دزدم و نه عیارم
نزهیچ‌عمل نواله‌ای خوردم — نز هیچ قباله باقی دارم

• • •

تاری ازموی من سفیدنبود — چون بزندان‌مرا فلك‌بنشاند
ماندم اندر بلاو غم چندان — که یکی‌موی‌من سیاه نماند

• • •

ازضعیفی ودست‌تنگی‌جای — نیست ممکن که پیرهن بدرم

• • •

ای دل آرای روزن زندان
دیدگان را نعـ[illegible]ـی
بی‌محاق و کسـوف [illegible]
شب‌مرا ماه و روزخورشیدی
همه سعدم تهی از آنکه مرا
فلك مشتـری و ناهیـدی
به امیـد تو زنـده‌ام گر نه
مر مرا کشته بود نومیـدی

• • •

هفت سالم بکوفت سود ودهك — پس از آنم سه سـال قلعه‌نای
بنـد بر پای من چومار دوسر — من براومانده همچومارافسای
ناخن از رنج‌حبس روی‌خراش — دیده از درد بند خون پالای

• • •

مقصور شد مصالح کار جهانیان
برحبس و بند این تن رنجور ناتوان
درحبس و بند نیز ندارندم استوار
تاگردمن نباشد ده تن نگاهبان
هرده نشسته بردرو بربام‌سجن‌من
با یکدیگر دمادم گویند هرزمان
خیزید و بنگرید مبادا بجادوئی
او از شکاف روزن پرد برآسمان
هان‌برجهید زود که حیلتگریست‌این
کزآفتاب پل کند از سایه نردبان
ازمن همی هراسند آنانکه سالها
زیشان همی‌هراسد درکار جنگوان

نظامی عروضی در کتاب‌چهارمقاله خود مینویسد :

محمودغزنوی‌روزی‌درقصرخودنشسته بودخطاب به‌ابوریحان‌بیرونی گفت من‌از کدامیك از این چهار در بیرون خواهم رفت ، حساب کن در پاره‌ای‌کاغذ بنویس ابوریحان بکمك اسطرلاب حساب کرد وبرپارهٔ کاغذ بنو[illegible] محمود فرمان‌داد که تیشه وبیل‌آوردند و درپنجمی کندند وازآن دربیرون‌شد سپس کاغذ ابوریحان‌آوردند نوشته بود «ازاین چهار درهیچ بیرون‌نشود بردیواد مشرق دری کنند وازآن در بیرون شود ...» محمودسخت عصبانی‌شد وفرمان‌داد اورا ازبام بزمین اندا[illegible] بردامی افتاد وآهسته برزمین فرودامدپس‌ازچندی محمود از کرده‌پشیمان شد، خواجه حسن مهمندی جریان را گفت و ابوریحان را نزد محمود برد محمود گفت اگر هیچ‌چیز برتو پوشیده نیست چرا براینحال واقف نبودی ابوریحان طالع تحویل خود بیرون آورد درآنجا ازاین ماجری خبر داده بود، محمود بازدرغضب‌شدومدت۶ماه اورازندانی کرد پس‌ازآنکه‌سلطان محمود اجازه‌آزادی‌داد خطاب‌بوزیرخودگفت« پادشاهان چون کودك‌خرد سال باشند سخن بروفق‌رای ایشان باید گفت» و به ابوریحان‌بیرونی گفت «یا بوریحان اگرخواهی که ازمن برخوردارباشی سخن برمراد من گوی نه برسلطنت علم خویش .»

وضع سپاه و نیروهای انتظامی وجنگی

ابوالفتح درباره سپاهیان عصر سامانیان می‌نویسد «حکومت طبقه حاکمه فئودال بوسیله سپاهیان و گاردهای مخصوص که از ایلات ترك تشکیل میشد تامین و برقرار میگردید ، سپاهیان از دو قسمت تشکیل میشد ، ترکان‌اجیر وغلامان که ازمناطق‌شمالی‌وشرقی‌آسیای میانه (مناطق کوچ‌نشین) میآمدند درراس‌سپاهیان سپهسالاران ترك قرارداشتند که‌اغلب‌آنها فرماندهان ایالات و شهرها بودند آنها درازاء خدمات خود زمین میگرفتند وباین‌ترتیب قشرخاصی ازفئودالهای ترك بوجودآمد . » وی اضافه میکند که« ... درنیمه دوم قرن ۱۱ دردوره حکومت سلاجقه نیز صاحبمنصبان نظامی برحسب‌خدماتی که انجام میدادند از زمینهای‌متصرفی قسمتی را بخود اختصاص میدادند (اقطاع) صاحبان زمین میتوانستند از دهقانان مالیات بگیرند وازحق قضاوت وحقوق دیگر استفاده کنند‌دراین دوره اصول‌سرواژ وجود نداشت واقطاع‌طبق‌حقوق اسلامی‌موروثی نبود (سیستم اقطاع برای‌اولین بار درعصر بنی‌امیه معمول‌شد .) ولی‌بتدریج صاحبان اقطاع که قوای نظامی را دراختیار خود داشتند موفق‌شدند که املاك‌را بمالکیت‌خصوصی درآورند وبتدریج اززیربارخدمات‌نظامی‌شانه خالی کنند ، وهمین جریان به تجزیه حکومت سلاجقه کمك کرد . »

ترکیب ارتش

آقای گردلفسکی درباره‌ارتش وخصوصاًجنگهای آندوره چنین مینویسد : در ارتش این‌دوره‌سوار نظام وپیاده نظام وغلامان خاص سلطنتی اهمیت بسیار داشتند ، اسلحه سپاهیان عبارت بود از تیرو کمان‌زوبین‌نیزه‌وشمشیر، نیزه‌داران‌نه‌تنهادرهنگام‌جنك بلکه‌درموقع صلح‌با نیزه‌های‌خودبشکارحیوانات‌میپرداختندتیرهای کمان‌غالباًآغشته بزهر یادندانه‌دار بود وهنگامی که بیدن فرو میرفت تولید درد وناراحتی‌شدید مینمود، پس‌ازآنکه اسلحه‌آتشین‌معمول‌شد باز تامدتی‌عثمانیهاازتیرو کمان استفاده میکردند ، بقراریکه یکنفر از مطلعین میگوید فقط یك در ده این تیرها اصابت میکرده است ، برای دفاع از ضربات دشمن سربازان لباسهای مخصوصی می‌پوشیدند، وبعضی با سپر وبرخی با پوشیدن‌زره از خود دفاع میکردند ، سلاحهای جنگی درانبارها وزرادخانه‌ها نگاهداری

میشد ، تیر و کمانها بیشتر ساخت‌دمشق یا تاشکند وشمشیرها ازیمن‌وبلاد هندوستان صادر میشد .

معمولا سوارنظام را به بهترین وسائل مجهز میکردند ولی وسائل دفاعی پیاده‌نظام بسیار ابتدائی و نامنظم بود بطوریکه غالبا با چوب و چماق مجهزمیشدند ، جنك بین‌طرفین درفاصله کمی صورت‌میگرفت‌ومنتهی بجنك تن بتن میشد وگاه طرفین گلاویز میشدند.

این‌حوقل‌وضع لشکریان کشورهای‌اسلامی که‌ازقبایل متنوع‌ومردمان مختلف و نواحی گوناگون و شهرهای متفرق جمع‌آوری شده‌اند بطرز جالبی توصیف میکند ومینویسد دراثر بروزشکست، لشکریان‌غالبامتفرق وپراکنده میشوند وی‌میگوید تنها قشون سامانیان که ترکیبی ازغلامان ترك، آزادگان و دهقانان بود چون هریك‌خانه ومسکن معینی‌دارندگرد آوری مجدد آنان دشوار نیست ، حقوق افراد لشکر را نیز دراین دوره بطور منظم میدادند ، این‌طرز اداره قشون کمابیش درعصر غزنویان‌نیز معمول بود ولی دردوره آل‌زیار و دیالمه بعلت حملات بی‌دربی فئودالها وسست‌شدن قدرت سلاطین ، بی‌نظمی زیادی در سازمان لشکری روی‌داد قشون دیالمه ترکیبی بود ازمردم گیلان ، ترك ، دیلم ، عرب وهندو که غالبا بین‌آنها روی‌مسائل‌ملی‌ومذهبی‌اختلاف‌بود دراین‌دوره‌ترکان، سواره نظام را تشکیل‌میدادند.

درهنگام‌جنك پیاده‌نظام رده اول قرار میگرفت وبدشمن‌حمله‌میبرد وازعقب سواره‌نظام حملات آنها را پشتیبانی میکرد پس‌از پیروزی غالباً بین افراد قشون بر سر ربودن غنائم اختلاف در میگرفت در دوره دیالمه گاه خودامراهم قادربخاموش کردن‌آتش‌اختلاف‌نبودندبگفته **ابن‌مسکویه** رکن‌الدوله دیلمی هرچند بظاهر از امرای بزرك دیلم بود ولی در معنی سربازی بود غارتگر که هدفی جز بدست‌آوردن اموال مردمان نداشت وباطرافیان خود درکار چپاول وغارتگری آزادی عمل کامل‌میداد.

تدابیر جنگی

برای شکست دادن بقوای دشمن و محاصره‌قلاع او، ازدوره سامانیان قواعد واصولی‌رعایت‌میشد ازجمله‌محاصره کنندگان‌میکوشیدند تاارتباط‌قلعه را با خارج قطع کنند، پلها را خراب‌کنند ازمنجنیق استفاده کرده و با

انداختن سنگهای بزرك دیوارها را خراب نمایند.

معمولا اهالی درمواردیکه محاصره‌را پیش‌بینی میکردند مقدارکافی آذوقه و مواد لازم نظیرگندم برنج روغن هیزم وغیره را ذخیره وآب انبارها را پر میکردند ، درمواردیکه تسخیر قلعه دشوار بود تدابیر دیگری بکار میبردند ازجمله برای‌خراب کردن روحیه دشمن سر اسرا را به‌نیزه میزدند وگاه‌شخصیتهای محبوب مذهبی را درمقابل مردم‌سرنگون کرده عذاب میدادند تا مردم قلعه ازنظر مذهبی واخلاقی مجبور به‌تسلیم شوند، علاوه‌براین‌به‌آتش‌زدن‌مزارع وباغها نیزمبادرت میشد. درمواردی که این‌نقشه‌ها مفید نمی‌افتاد از راه رشوه وتطمیع وارد میشدندو کوشش میکردند تا کسانی را که قسمتهای حساس قلعه را دردست دارندبهروسیله ممکن است بفریبند.

درمواردیکه دشمن بعلت نرسیدن کمك یا بعلل دیگر تسلیم میشد طبق مقررات شرعی و عرفی اهالی محل از غارت وچپاول‌درامان بودند.

پس‌ازآنکه جنك پایان می‌یافت شاه نظامیان را مرخص میکرد و آنان با اموال غارت‌شده بمحل‌خود میرفتند وگاه قسمتی از دارائی خود را نذر و نیازمیکردند، بهادران وافرادیکه درجنك شجاعت ولیاقت نشان داده بودند ازسلطان جایزه میگرفتند.

درجنگهای پارتیزانی ونهضتهائی که ایرانیان برای‌نجات از تسلط اعراب‌آغاز کردند غالبا دهقانان و سایر طبقات ناراضی داوطلبانه درکار جنك‌شرکت میکردند این‌جریان تادوره صفاریان ادامه داشت ولی‌ازدوره سامانیان وغزنویان‌وسلاجقه‌افرادنظام ازایلات‌ودستجات‌فئودالی‌جمع‌آوری میشد تشکیلات وتجهیزات آنها برحسب اوضاع گاه منظم و زمانی درهم ونامنظم بود وغالباً سربازان ضمن‌راه‌پیمائی برای‌تامین زندگی‌خودبغارت مساکن ومزارع‌دهقانان میپرداختند.

« هنگام پادشاهی سلطان محمود غزنوی عده سپاهیان وی درزمان جنك بصدهزار سوار وپیاده وفیلبان میرسیده وعدهٔ فیلان جنگی وی به۱۷۰۰وگاه بیش ازآن بالغ‌بوده ودرهنگام‌صلح نیز علاوه‌برچهارهزار غلامان خاص وامثال ایشان از ۲۰ تا ۴۰ هزار نفر سپاهی آماده کار بودند سمت فرماندهی کل سپاه همیشه باشخص‌شاه بود... نامه‌ها وفرمانهای لشکری واخبارکشوری‌بوسیله

صاحب برید بدست پادشاه میرسید ، و وظیفه صاحب برید آن بود که سلطان را از تمام جریان امور لشکری و کشوری محل خود آگاه سازد» (۱)

قبل از بسیج، سربازان وسائل حرکت خود را فراهم میکردند، و پس از اخذ اسلحه از **عارض لشکر** بطرف مقصود حرکت میکردند ، معمولا جنگها در بهار و تابستان صورت میگرفت وهنگام زمستان بسربازان راحتی میدادند «بطوریکه **جاحظ** درقرن نهم نوشته ترکان در تیراندازی وسوار کاری مهارت داشتند طایفه اغوز از نظر جنگجوئی ممتاز و برجسته بود هرایل ازعده‌ای عشیره تشکیل میشد بفرماندهان برحسب اهمیت، ملك، امیر، پاشا وسپهسالار میگفتند، تشکیلات نظامی سلاجقه ماخوذ از دوره سامانیان بود مخصوصا اصطلاح سپهسالار یادگار آن دوره است سلاجقه دستجات نظامی ثابتی مثل (ژاندارم) برای حفظ امنیت مناطق مختلف میگماشتند فئودالهائی که ازسلطان زمین گرفته بودند مکلف بودند همه ساله تعدادی معین سربازمسلح بشاه تحویل بدهند ودرموقع لزوم خودشان هم باسب و اسلحه آماده کارزار شوند باین ترتیب در دوره سلاجقه دولت ازداشتن قشون وحفظ ونگهداری آن آسوده بودند دراین دوره شهرمرکز اصلی فئودالها بود، هرفئودال بزرك اراضی را بین خورده مالکین تقسیم میکرد ، آنها نیز درهنگام جنك تحت فرمان فئودال بزرك خدمت میکردند ، هرشهر بزرك بادهات اطراف آن یك واحد جنگی را تشکیل میداد ، بعلت عدم تمرکز، غالبا مانورهای جنگی بخوبی انجام نمیشد ، دستجات فئودالها پرچمهای مخصوص بخود داشتند ونیروهای دولتی دارای پرچم دولتی بود، معمولا روی پرچم علامت «عقاب» داشت.

پرچمهای سلاجقه روم بگفته صدرالدین قونیوی علامت « اژدها » داشت سپاهیان سلاجقه بیشتر از اغوزها بودند نظام‌الملك رهبر سیاسی سلاجقه توصیه میکند که ازمسیحیان سرباز بگیرند بهمین مناسبت بعضی از خانها وفئودالهای مسیحی مکلف بودند سالانه هزار سرباز بدهند وعده‌ای بجای سرباز مالیاتی بنام **بدل** میدادند درموقع جنك عده‌ای از ارباب حرفه در پشت جبهه وسائل و لوازم کار را فراهم میکردند ، طبق اظهارات

(۱) از تاریخ ایران نوشته آقای نصرالله فلسفی

این بی‌بی قوای نظامی سلاجقه خیلی زیاد ولی آمادگی جنگی آنان بسیار ضعیف بود در پایتختها رژه نظامیان معمول بود سلاطین سلجوقی به موزیك اهمیت میدادند مخصوصا در دوره سلطان سنجر موزیك خاصی بود که ۵ دقیقه در روز نواخته میشد وبه (نوبت سنجری) معروف بود، نظام‌الملك دستور داد برای جلوگیری از نهب وغارت دهات و شهرها آذوقه سپاه را همراه ببرند وعلاوه براین چنانکه خواهیم دید همواره نظام‌الملك قبل از اعزام قشون بوسیله جاسوسان ازدرجه قدرت دشمن وخصوصیات نظامی واقتصادی منطقه نفوذ او کسب اطلاع میکرد .

جانشین سلطان درامورلشگری نایب نامیده میشد اینشخص ازسلطان شمشیری طلائی میگرفت و مقام و قدرت زیادی داشت ، نماینده شاه در ولایات نیز نایب نامیده میشد ، فرمانده قوای نظامی را امیرالامراء یا بیگلر بیگی میگفتند ، این لقب درابتدا ازطرف خلیفه عباسی اعطا میشد ولی بعدها سلاجقه خود این لقب را دادند این لقب تاقرن ۱۹ بفرماندهان نظامی ایران داده میشد ، نظام‌الملك در فصل ۳۳ از کتاب خود به سلسله مراتب لشگری آن زمان اشاره میکند ومیگوید هر کس بایدفقط بارئیس مستقیم خود درهر موضوع گفتگو کند وبرحسب درجه ومقام ادب ونزاکت را مرعی دارد « هرحاجتی که لشگر را بود باید که بزبان سرخیلان و مقدمان بود تااگر نیکوئی فرموده شود بدست ایشان باشد ...» ودرفصل بعد میگوید بهترین زینت سپاهیان، اسلحه است دراجع بحقوق ومنبع درآمد سپاهیان نیز نظام‌الملك درفصل بیست‌وسوم مینویسد که اقطاع یعنی زمینهائی که پادشاه بعنوان تیول بلشکریان میدهد بایدمعین ومشخص باشد و کسانی که ازاقطاع بی بهره‌اند بایدحقوق آنها مشخص ومعین باشد نظام‌الملك درفصل بیست و چهارم توصیه میکند که همواره لشکریان را از ملل و نژادهای مختلف انتخاب کنند تابتوان ازنفاق واختلاف زبان ، مذهب وعادات آنها استفاده نمود « چون لشکر همه ازیك جنس باشند ازآن خطر خیزد » واین جمله خود نمونه بارزی است ازوحشتی که فرمانروایان آن ایام از وحدت وهم آهنگی لشکریان داشته‌اند نظام‌الملك همچنین توصیه میکند که ازکلیه امرای تابعه لااقل پانصدنفر بخواهند تادر « درگاه » ومقر پادشاهی مقیم باشند و هنگام احتیاج خدمت کنند .

رسیدگی بحساب - پس ازپایان هرجنك وبدست آوردن غنائم منشی

مخصوص بیاری عده‌ای منشی بحساب اموال منقول وغیرمنقولی که درنتیجه جنك وغارتگری بدست آمده است رسیدگی میکردند ، معمولا درموقع ضبط اموال مغلوبین صورت مجلسی تنظیم میشد ومیزان غنائم واسلحه ومهمات وطلاهائی که بچنك آمده بود درآن ضبط وبدیوان ارسال میشد .

دراین دوره اراضی متصرفی بین سپاهیان تقسیم میشد بهمین مناسبت محاسبه مناطق متصرفی وتعیین حدود آن یکی ازمسائل مهم روز بود، فئودالها وکسانیکه ازاراضی متصرفی سهمی میگرفتند ناچار بودند دین خود را از لحاظ مالیات وتسلیم عده‌ای سرباز بدولت ادا کنند .

القاب

عناوین والقاب ازدوره سامانیان ببعد اهمیت مخصوصی پیدا میکند، بطوریکه نظام‌الملك متذکر شده تاقبل از دوره سلاجقه اعطاء القاب وعناوین ساده وسهل نبود ومقام وموقعیت وارزش اجتماعی اشخاص را بوسیله القابی که به آنها داده میشد تشخیص میدادند مثلا بامراء وبزرگان ، حسام‌الدوله سیف‌الدوله امین‌الدوله وشمس‌الدوله و بخواجگان و عمیدان و متصرفان عمیدالدوله امین‌الدوله ، نظام‌الملك و کمال‌الملك ، جمال‌الملك ، شرف‌الملك ، عمیدالملك وبسلاطین دردوره سامانیان فقط یك لقب میدادند مثلا نوح را شاهنشاه خواندند پدر نوح منصور را (امیر سدید) و پدر منصور را (امیرحمید) و محمود غزنوی را یمین‌الدوله امین‌الملة ابوالقاسم ولی امیرالمؤمنین لقب دادند قضاة و پیشوایان دین را مجدالدین شرف‌الدین شرف‌الاسلام فخرالعلماوامیران جنگجو راظهیرالاسلام ، غیاث‌الدین والدنیا شرف‌الاسلام سیف‌الدین لقب میدادند . نظام‌الملك میگوید سابقاً فقط بملوك ، وزیران، علما وجنگاوران لقب داده میشد ولی « اکنون هر بی‌علمی و نااهلی و مجهولی ، دین و دولت و ملك را در القاب خویش درآورد ... »

در دوره سلاجقه لقب «اتابك » که بمعنی پدرخوانده است بمعلم و مربی ولیعهد اعطا میشد ، القاب وعناوین درعهد سلاجقه خیلی طرف توجه قرار میگیرد لقب شاه نیز گاهی باشخاص داده میشد مثل « بهرامشاه » پدر ابن بی بی مورخ که ازرجال درباری بود «ترجمان» لقب داشت ، دراین دوره لقب افندی که ازیونانیان گرفته شده مخصوصاً در بین سلاجقه روم معمول بود ، رؤسای قبایل که ازطرف سلطان انتخاب میشدند بعنوان (امیر)

خوانده میشدند بعضی از امرا برحسب شغلی که داشتند لقب میگرفتند عثمانی‌ها به امیرآخور میراخور و رئیس شهربانی را «شحنه» میخواندند.

پاسبانان

برای حفاظت شهر و جلوگیری از دزدی و تجاوز شبها اشخاصی برای پاسبانی درشهر گردش میکردند نظام‌الملك برای پاسبانان وسایر مامورین انتظامی اهمیت زیادی قائل است ودرفصل سی‌وپنجم میگوید «درکار پاسبانان دربانان و نوبتیان خاص احتیاطی تمام باید کرد » زیرا اگرآنان با پول فریفته شوند ممکن است اخبار و اطلاعاتی بدشمن برسانند ، در میان پاسبانهائی که درترکیه اروپائی بودند شخصی بنام « پاسبان‌اوغلی» قیام کرد و بعدها درشمار قهرمانان ملی بشمار رفت .

اهمیت و ارزش مخبرین وجاسوسان

یکی از مسائلی که همواره مورد توجه سلاطین ، امرا وفئودالهای ایران بوده‌است ، اعزام جاسوس وکسب اطلاع ازاوضاع مناطق و ممالك همجوار است معمولا جاسوسان وضع راه‌ها، قدرت نظامی، فقر وتوانائی اهالی ، طرز رفتار مامورین دولتی و فئودالها را بوسائل گوناگون برای علاقمندان گزارش میدادند .

در تاریخ گردیزی ضمن توصیف احوال عمروبن لیث می‌نویسد «وهمیشه منهیان داشتی (یعنی جاسوسان) برهرسالاری وسرهنگی ومهتری تااز احوال اوهمه واقف بودی ... » گاه جاسوسان با تغییر لباس و شغل برای انجام ماموریت بمحلی گسیل میشدند در تاریخ بیهقی مینویسد در دوره سلطان مسعود « ... کفشگری‌را بگذرآموی بگرفتندمتهم کونه . مطالبت کردند مقرآمد که جاسوس **بفراخان** است ونزدیك ترکمانان میرود و نامها دارد سوی ایشان وجائی پنهان کرده است، اورابدرگاه فرستادند واستادم بونصر باوی خالی کرد (یعنی خلوت کرد) و احوال تفحص کرد ، او معترف شد وآلت کفشدوزان ازتویره بیرون کرد ومیان چوبها تهی کرده بودندوملطفهای خرد (یعنی نامه‌های کوچك) آنجا نهاد ، پس بتراشهٔ چوب آنرا استوارکرده و رنك چوب کون کرده بودند تابجای نیارند ...» نظام‌الملك مینویسد سلطان محمود برای اطلاع ازاوضاع هرناحیه عده‌ای جاسوس میفرستاد سپس میگوید «... از قدیم باز این ترتیب پادشاهان نگاهداشته‌اند الاآل سلجوق که دراین معنی

دل نیسته‌اند و کم‌فرده‌اند .» در فصل سیزدهم اهمیت و ارزش جاسوسان را به‌این‌نحو بیان‌میکند :

« باید که بهمه اطراف همیشه‌جاسوسان روند برسبیل **بازرگانان و سیاحان و صوفیان و داروفروشان و درویشان** . و از هرچه میشنوند خبر میآورند ... چه‌بسیار وقت بوده است که والیان ... و امرا سرعصیان‌ومخالفت داشته‌اند... وچون‌جاسوسی برسیده وپادشاه راخبرداد در وقت پادشاه .... تاختن برد ، ومفاجا برسرایشان فروشده‌است..»

درفصل دیگرنظام‌الملك مقاصد اساسی سفرا و نمایندگان را باین ترتیب بیان میکند :

« وبباید دانست که پادشاهان که بیکدیگر رسول فرستند نه‌مقصود همهٔ آن نامه وپیغام باشد... بلکه خواهند که بدانند احوال‌راه‌ها وعقبه‌ها (یعنی گردنه‌ها) وآبها ... چگونه است وعلف کجاباشد و کجا نباشد ... و **لشکرآن ملك چندانست** وآلت وعدت بچه‌اندازه است... و خلق و سیرت واحسان ودیدار و کوشش و کرداروبخشش **وظلم وعدل**اوچگونه است و پیر است یا جوان، عالم است یا جاهل **ولایتش‌خراب است یا آبادان، لشکر خشنود است یا نه رعیتش توانگراست یا درویش** ودرکارها بیداراست یا غافل .. وزیرش کافی است یا نه ... تا اگر وقتی اورا بدست‌آرند وبااو مخالفتی ورزند... تدبیرکاراو.. بدانید.» در فصل بیست‌ویکم‌نظام‌الملك تاکیدمیکند که همواره دراحوال سفرا ونمایندگانی که از اطراف می‌آیند دقت‌شود « و خبردهند که این کیست و از کجا میآید وچندسوار وپیاده‌اند وبچه‌کار می‌آیند ومعتمدی باایشان نامزد کنند وچون بازگردند همبر این مثال روند...»[1]

www.adabestanekave.com

۱. سیاست‌نامه نظام‌الملك فصل بیست‌ویکم

مبارزه‌طبقاتی در ایران بعد از اسلام

درایران قبل‌ازاسلام چنانکه دیدیم حدود و مقررات طبقاتی بشدت حکومت میکرد ، انتقال طبقات وتغییر موقعیت اجتماعی‌آنان تقریبا محال بود، اردشیر بابکان در وصیت‌نامه خود تاکید میکند که موقعیت هریك ازطبقات را ثابت وبابرجا نگاهدارید ومخصوصا میگوید بترسید«ازسری که دم‌گشته ویا ازدمی که سر گشته» این‌حدود و قیود با نهضت مزدکی تاحدی ازبین رفت ولی باروی کارآمدن انوشیروان واحیاء قدرت‌طبقات حاکمه باردیگر وضع سابق تجدید گردید واین‌حال تاظهور جنبش عظیم اسلامی دوام‌یافت.

با پیدایش نهضت‌اسلامی وانتشار شعارهای بشر دوستانه آن مردم گمان کردند که اسلام از همان راه ورسم مزدکیان پیروی‌میکند وهدف آن درهم ریختن قیود طبقاتی وبهبود زندگی اقتصادی مردم است، ولی همینکه اعراب قدم در کشورهای همجوار نهادند و پس از قتل و کشتار بغارت مردم وتحمیل مالیاتهای گوناگون سرگرم شدند وخود را «آقا» ودیگران را «موالی» شمردند امید مردم بدل به‌یاس گردید و چنانکه دیدیم دیری‌نگذشت که توده‌های ناراضی‌برای نجات از مظالم‌اشغالگران عرب بقیام‌های استقلال‌طلبانه دست‌زدند وبعدها مردم ناراضی برای بهبود وضع اقتصادی خود تنها به استقلال سیاسی و مبارزه با متجاوزین عرب قناعت نکردند ، بلکه به احیاء نهضت مزدکی همت گماشتند و بیاری

دهقانان و ستمکشان به‌نهضت خود صبغهٔ سیاسی واقتصادی بخشیدند(۱)

چنانکه قبلا دیدیم ، سی‌سال پس‌ازمرك محمد(ص) مقدمات اختلاف وجدائی در بین مسلمانان فراهم شد ' دسته‌ای گفتند که خلیفه باید مطهر اراده ملت باشد بهمین‌علت با کسانی که از راه وراثت میخواستند برمردم حکمروائی کنند مخالفت میورزیدند' خوارج و توده‌های وسیع زحمتکش با این نظریه موافق بودند وبحکم منافع طبقاتی خود میگفتند که خلیفه باید بطور آزاد ازبین مردم انتخاب شود ' همانطور که در عهد خلفای راشدین این‌روش معمول بود .

دسته دوم طرفدار اصول وراثت بودند ومیگفتند خلیفه مسلمین باید از اولاد یا نسل محمد(ص) باشد این‌دسته را شیعه میخواندند که طرفدار جدی علی خلیفه چهارم بودند ، در ابتدای قرن هشتم میلادی دشمنان بنی امیه مخصوصاً عباسیان که از اولاد عباس عموی پیغمبر بودند با شیعیان همداستان شده به‌تبلیغات وسیعی علیه بنی‌امیه دست‌زدند ونمایندگانی‌برای تبلیغ‌آراء خود بکلیهٔ ممالك اسلامی گسیل داشتند وبمردم وعده دادند که اگر زمام امور ممالك اسلامی درکف‌آنان افتد، در رعایت‌حال اکثریت کوشش‌خواهند کرد، ازمیزان‌مالیات‌هاخواهند کاست، بیگاری یعنی‌شرکت درکارهای ساختمانی (کار بدون اجرت) ازبین‌خواهدرفت . اهالی‌هرناحیه ازحقوق‌سیاسی برخوردار خواهندشد و دراداره حکومت شرکت خواهند کرد .

(۱) چنانکه دیدیم درصدراسلام حدود ومقررات مذهبی کما بیش رعایت میشد ونمایندگان خلیفه کمتر بمال وجان وناموس مردم تجاوز میکردند ، ابن خرداد مینویسد:

« عمر بوالی‌خود دربحرین هرماه ۱۵ شاهی حقوق‌میداد، چون به‌اوخبر دادندکه حاکم درآن‌جزیره برای‌خود خانه‌ای ساخته است؛ عمر ازاوپرسید که پول ساختمان خانه را ازچه‌راهی بدست‌آورده‌است.»

ولی ازدوره عثمان مخصوصاً از آغاز حکومت‌بنی‌امیه وضع‌بکلی عوض‌شد چنانکه در دوره هشام‌بن عبدالملك اموی والی عراق ۲۰ ملیون درهم حقوق میگرفت، غیرازصد ملیون درهمی که از طریق اختلاس بدست میآورد . این طرز رفتار مردم را از دین و دولت اسلامی بیزارکرد و مقدمات جنبشهای اعتراضی را فراهم نمود.

بقیه درصفحه بعد

بنی‌عباس بااعلام‌این‌برنامه‌ها توجه توده‌های ناراضی‌واریستوکراتها واشراف شکست خورده را بخود جلب کردند وبا این مقدمات ازنیمه‌دوم قرن‌هشتم جنبش‌های مخالفت با بنی‌امیه آغاز شد خدیع‌بن عیسی‌الکرمانی باتکاء مردم ناراضی نزد نصرسیار رفت وبااو به‌تندی سخن گفت و درطی جنگهای متوالی قوای‌نصر را شکست‌داد وبااوگفت :

برونزدخلیفه که «تورا واورا بنزدیك من یك‌ذره قدر نیست» بعداز کشته‌شدن کرمانی جنبش ابومسلم‌خراسانی تضج گرفت این‌مردکاردان‌چنانکه دیدیم بیاری‌قشرهای ناراضی‌ملل‌آسیای میانه وبکمك سیاستمداران‌ناراضی عرب درسال ۷۵۰ میلادی نیروی نظامی بنی‌امیه را ازپای درآورد ولی بنی‌عباس وخود ابومسلم بموعید خود عمل نکردند بلکه‌آنان نیزهمچنان

بقیه ازصفحه قبل

در تاریخ بخارا مینویسد عبداله زیاد هنگام لشکر کشی بماوراءالنهر «فرمود تا درختان راکندند ودیه‌ها را ویران‌کردند وکاریزها وقنوات راخشك کردند ، تا خاتون حاکم شهربخارا بمصالحه حاضر شد و هزار بار و هزار درم مال بفرستاد وعبداله آن مال بگرفت‌وبازگشت وچهارهزار برده‌باخویش‌برد...»

«صاحب تاریخ بخارا آورده‌است که درسال ۹۴ هجرت قتیبة بن مسلم‌در بخارا مسجد جامع بناکرد و اهل بخارا راگفت تا روزهای جمعه درآنجا جمع شوند وچون مردمان نمی‌آمدند درشهر منادیان فرستادند که هرکس بنمازجمعه حاضر شود دو درم بدهم و«مردمان بخارا به‌اول اسلام در نماز قرآن بپارسی خواندندی وعربی نتوانستندی آموختن وچون رکوع شدی مردی بودی که‌دربی ایشان بانك زدی‌بکنتیا نکنیت و چون سجده خواستندی کردی بانك کردی نکونیا نکونی»،

نرشخی مینویسد« درهزباری اهل بخارا مسلمان شدندی وبازچون عرب بازگشتندی ردت‌آوردندی وقتیبة بن مسلم سه‌بار ایشان را مسلمان کرده بودباز ردت آورده وکافر شده بودند. این‌بارچهارم قتیبة حرب‌کرد وشهر بگرفت‌و از بعد رنج بسیاراسلام‌آشکارکرد ومسلمانی‌اندردل‌ایشان بنشاند بهرطریقی‌کار برایشان سخت‌گرفت و ایشان اسلام پذیرفتند بظاهر ، و بباطن بت‌پرستی میکردند ، قتیبة چنان صلاح‌دید که اهل بخارا را فرمود تا هریك نیمه‌ای از خانه‌های خود را بعرب دادند تا عرب با ایشان باشند واز احوال ایشان باخبر باشندتابضرورت مسلمان باشند... هرکه دراحکام شریعت تقصیری‌کردی عقوبت میکرد...»

بتحمیل مالیاتهای سنگینی به توده‌های ناراضی ادامه دادند و طبقه عظیم کشاورزان وصنعتگران شهری مورد استثمار شدید قرار گرفتند.

ارقام مالیاتی در عهد عباسیان بحدی سنگین بود که مردم آرزوی دوران گذشته‌را میکردندچنانکه درعهد مامون سواد (عراق) ۱۳۰ملیون و۲۰۰هزار درهم ، خراسان غیراز ماوراء النهر ۷۳ملیون و ۲۰۰ درهم فارس ۲٤ملیون درهم واهواز ۲۳ملیون درهم وشهرری‌بتنهائی ۱۰ملیون درهم مالیات میداد ، پولهائیکه بزور از مردم بینوا میگرفتند برخلاف دستورات دین بمصرف‌عیاشی وبذل‌و بخشش‌های بیمورد درباریان‌میرسید هارون‌الرشید ، هرروز هزار درهم صدقه میداد « مامون در شب زفاف باپوران دخت دختر حسن‌بن سهل کیسه‌ای پر گوهر نثار کرد که شمردند بهزاردانه الماس‌تابناك بی‌نظیر بالغ‌آمد ، درآنشب درحجله‌خانه واطراف آن چهل من شمع عنبربن درگیرانیدند و سی ملیون درهم انفاق کردند ، هارون‌الرشید چون‌مرد درخزانه‌او ٦ملیون دینار موجود بود .» (۱)

این‌تحمیلات وفجایع بیشمار خلفای بنی‌عباس چنانکه دیدیم‌سرانجام بجنبش امثال مقنع‌و بابك‌خرم‌دین منتهی گردید ابوالفدا مینویسد «درزمان عباسیان استثمار توده‌های وسیع خلق وازجمله دهقانان کمتر نشد بهمین جهة ازهمان اولین‌سالهای حکومت عباسیان‌بارها نهضتهای دهقانی صورت گرفت ... در آذربایجان کنونی گیلان و مازندران نقطه‌های مقاومت و قیامهای پیگیری ازربع چهارم‌قرن هشتم‌آغاز شد ویکقرن‌ونیم دوام‌یافت توده عمده شرکت کنندگان درقیام را دراواخر قرن هشتم ونهم دهقانان «سرف» تشکیل میدادند ، ضمناً بردگان و صنعتگران نیز در این قیامها شرکت میکردند ... برای اولین‌بار **پرچم سرخ** درطی قیامهای سالهای ۷۷۸ - ۷۷۹ درمناطق جنوبی‌سواحل دریای‌خزر افراشته‌شد... رنك‌سرخ ازاین‌پس‌علامت‌معمولی‌قیامهای دهقانی‌شد ، مورخین عرب‌شرکت کنندگان دراین قیامها را **محمره یعنی سرخ‌جامگان** میخوانند .. »(۲)

نکته‌ای که‌تذکرآن ضروری است این است که قیامهای توده‌ای در دوره بنی‌عباسی ازنظرماهیت باجنبشهای دوره بنی‌امیه اختلاف وتفاوت

---

(۱) از تتبعات آقای گوهرین

(۲) ازتاریخ ابوالفدا‌ترجمه آقای‌علی‌اصغر چاراقی

اصولی دارد ، قیامهای دوره بنی‌امیه جنبه سیاسی صرف داشت و علیه اشغالگران عرب صورت‌میگرفت و رهبران نهضت اغلب اشراف و سران محلی بودند ولی درمرحله‌دوم قیام‌مردم نه‌تنها علیه بنی‌عباس ، بلکه‌برضد اشراف و فئودالهای محلی که از سلطه سیاسی اعراب پشتیبانی میکردند نیزصورت گرفته‌است چنانکه‌جنبش مقنع‌وجنبش بابك‌خرم‌دین درآذربایجان جنبش قشرهای زحمتکش خلق بود که علیه فئودالیسم شکوفان مبارزه میکردند ، بهمین‌علت قیام مقنع‌وبابك‌خرم‌دین درجنبشهای‌اعتراضی‌آسیای میانه مقام واهمیت خاص‌دارد .

پس‌از استقرار حکومتهای محلی درایران ، چون دراساس استثمار زحمتکشان تغییری حاصل نشده بود مبارزات طبقاتی همچنان‌ادامه‌یافت .

چنانکه اسمعیل سامانی دراولین‌سال‌حکومت خود ناگزیرشد برضد قیام عظیم‌دهقانان لشکر کشی کند ، دردوره نصردوم نیزجنبش‌وسیعی‌تحت قیادت «ابوبکر» بوقوع پیوست پس ازآنکه قیام خاموش شد رهبر قیام یعنی ابوبکر را در کوره گداخته‌ای زنده سوزاندند .

ولی این روش‌های بی‌رحمانه درسرکوبی جنبشهای اعتراضی مؤثر نبود ، خرابی وضع اقتصادی دهقانان و تحمیل مالیاتهای گوناگون‌گاه و بیگاه‌کاسه‌صبرآنان‌را لبریز میکردوآنهارا بمبارزه علیه دستگاه‌حکومت وادار مینمود .

پس‌ازچندی قشرهای‌ناراضی‌باقبول‌آراء «قرامطه» یا«اسمعیلیان» بصورت‌دیگری مبارزات اقتصادی را ادامه دادند .

قرمطیان درقرن نهم‌میلادی ازبین شیعیان برخاستند . چنانکه‌دیدیم درآغازکار یعنی قبل‌ازآنکه عباسیان برمسند خلافت تکیه زنند باشیعیان درطرد بنی‌امیه وبرملا کردن فجایع‌آنان همداستان بودند ولی‌پس‌ازآنکه خلافت بدست‌آنها افتاد باشیعیان که طرفدار آل‌علی بودند ازدر مخالفت درآمدند .

قرمطیان (اسمعیلیان) درحقیقت یك‌جریان مخفی در داخل شیعیان بودند و فرقی که این جماعت با شیعیان داشتند دراین بود که اینها بجای ۱۲ امام شیعیان ، فقط به هفت امام قائل بودند و حضرت اسمعیل را امام هفتم میدانستند ، قرمطیان با آراء مزدکی آشنائی داشتند ومیکوشیدند

تا رژیم اشتراکی دهقانی را تجدید نمایند و به‌دوران استثمار فئودالها پایان بخشند.

راجع به‌آراء وافکار وجنبشهای عملی قرمطیان ازطرف‌آقای سعید نفیسی وادیب نیشابوری تتبعات سودمندی بعمل‌آمده است که درمقدمه جلد دوم تاریخ بیهقی منعکس است وما بنقل قسمتی از تحقیقات آنان مبادرت می کنیم :

« کلمه قرمطی که قرامطه جمع آنست ، اساساً درباره گروهی از تازیان و نبطیان (جمعی از سکنه سابق عربستان) سر کش نافرمان نسبت بخلفای بنی‌العباس گفته شده ، که پس از جنگهای صاحب‌الزنج از سال ۲٦٤ هجری ببعد در جنوب بین‌النهرین ونواحی خوزستان بسر کشی آغاز کردند ومسلکی نزدیك مسلك اباحتیان (اباحیه) یا اشتراکیون داشتند که شاید ازمزدکیان پیروی کرده‌باشند وشاید همان مزدکیان بوده‌باشند که از دوره ساسانیان درخفا دراین نواحی‌زیسته واینك بنام دیگردوباره سربرآورده باشند.

قرمطیان سازمانی مخفی در زیر پرده داشتند و با تبلیغات خود کارگران و کشاورزان این ناحیه را بخود جلب کرده بودند ، در احیا دولت مستقلی تشکیل دادند ودرسوریه و یمن عده کثیری بآنها گرویدند ومراکز سر کشی‌ونافرمانی بوجودآوردند که تامدتها باقی بود، درزمینهٔ علمی قرمطیان معارفی را که از یونان، مصر و صابئیان گرفته بودند بزبان عرب درآورده وآنرا درمیان هواخواهان خود انتشاردادند... تعلیماتشان متکی بظواهر قرآن بود که آنرا شامل همهٔطبقات وهمهٔادیان وهمه‌نژادها میدانستند و میبایست متکی برعقل و تساوی افراد بشر و احترام بعقاید دیگران باشد ودرمیان معتقدین باین عقاید درجات وصنوف مختلف قائل بودند وظاهراً همین‌تشکیلات باروپاسرایت کرده واحزاب واجتماعات‌مخفی را فراهم‌آورده‌است...

گویا تردیدی نباشد که کلمه قرمطی و قرامطه ازنام حمدان قرمط آمده ومنسوب بقرمط بوده‌باشند . حمدان قرمط دراطراف (واسط) بنای سر کشی راگذاشت در۲۷۷ درمغرب کوفه‌پناهگاهی برای هواخواهان‌خود ساخت که‌آنرا «دارالهجره» نام گذاشت بفرمان اوهواخواهانش میبایست

وجوه مختلفی به‌بیت‌المال جماعت‌خود بپردازند... درطریقه‌ایشان درجات‌و طبقاتی بود که‌آنها را بلاغات سبعه‌مینامیدند...»

بطورکلی قرمطیان ازنیمه‌دوم قرن‌سوم هجری به‌بعد درنقاط مختلف ایران با اصول و مرام تقریبا واحدی بانتشار نظریات خود مشغول شدند ودرامورمهم با انجمنی که نماینده امت بودشور میکردند ونظرنمایندگان خودرا بکارمی‌بستند ـ قرمطیان چون باکثریت مردم خاصه دهقانان متکی بودند کار اشاعهٔ افکارآنان در بسیاری ازنقاط بالا گرفت و گاه اصحاب قدرت که از نفوذ معنوی این‌جماعت واقف میشدند خودرا درجمع‌آنان‌وارد میکردندوازآراءایشان‌پیروی‌میکردند. دامنه تبلیغات‌آنها تادربارسامانیان نفوذ کرد تاجائیکه نصربن احمدسامانی و عده‌ای از رجال دربار او در سلك قرمطیان وارد شدند . رودکی شاعر معروف این دوره نیز جزو باطنیان بود.

از رودکی شنیدم سلطان شاعران
کاندر جهان‌بکس مگروجز بفاطمی

بعضی معتقدند که میل کشیدن چشم رودکی بی‌ارتباط باعقایدوافکار اونبوده است.

باید متذکربود که دراین ایام اهل سنت از راه تعصب و بدخواهی کلیه کسانی را که مخالف‌خود میدیدند بی‌درنك بعنوان «باطنی‌یاقرمطی» میخواندند ومخصوصاً کسانی را که جزئی رابطه‌ای با خلفای فاطمی‌داشتند قرمطی میگفتند ـ چه‌دراین ایام‌خلفای فاطمی مصر ازبرکت نفوذوقدرتی که تحصیل کرده‌بودند با خلفای عباسی بنای رقابت را گذاشتند . بهمین مناسبت عباسیان برای‌ترساندن مردم مخالفین خود ودوستان خلفای‌فاطمی را با حربهٔ قرمطی بطرزی فجیع ازبین میبردند که داستان بدارزدن‌حسنك نمونه‌ازآنهاست .

قیام ابوبلال

ازسال ۲۹۵ هجری ببعد عده‌ای از مردم کوهپایه غوروقرجستان که از مظالم حکومتها بجان‌آمده بودند تحت قیادت ابوبلال که‌خود را **دارالعدل** میخواند قیام کردند . پیروان اوبیشتر شبان و کشاورز بودند وتعداد آنها متجاوزازده‌هزار نفر بود ، پس‌ازآنکه والی هرات‌جریانرا بامیراسماعیل

بن سامانی گزارش داد جمع کثیری سپاهی مامور سر کوبی وی میشوند وبوسائل مختلف راهها را می‌بندند تاخبر به ابوبلال نرسد ناگهان مخالفین خودرا محاصره وهمه‌را میکشند .

جنبش اعتراضی قرامطه درغالب نقاط شرق نزدیك بصور گوناگون ظاهر شده ، چنانکه **محمد برقعی علوی** دراهواز خروج کرد وعده‌ای از مردم خوزستان وبصره ومخصوصاً زنگیان را دور خود جمع کرد و بیاری آنان اموال خواجگان را ضبط وچندبار لشکر معتمدخلیفه را شکست داد . پیشوای این جماعت چهارده سال وچهارده ماه وشش روز درمصر وخوزستان حکومت کرد وسرانجام بدست موفق برادر معتمدخلیفه گرفتار شد و همهٔ زنگیان‌را پس‌ازاین واقعه کشتند .

بطورکلی تمام مللی که دراین‌ایام علیه خلافت عباسی قیام کرده‌اند تحت‌عنوان خارجیان یا خوارج نامیده شده‌اند . نظام‌الملك درسیاست‌نامه ایشان را بدین‌نحو تقسیم میکند :

« ... بحلب ومصر اسماعیلی خوانند و بقم و کاشان وطبرستان و سیزوار وماوراءالنهر وغزنین و بغداد قرمطی خوانند و بکوفه مبارکی خوانند وبه‌بصره راوندی وبرقعی خوانند و بری حلفی خوانند و بجرجان محمره خوانند و بشام مبیضه خوانند و بلحسا وبحرین جنابی خوانند و باصفهان باطنی خوانند و ایشـان خویشتن را **تعلیمی** خوانند و **رفیق** خوانند ...»

پیروان ابوسعید جنابی

درمیان فرق‌مختلف خوارج پیروان‌ابوسعیدجنابی و پسرش ابوطاهر بیش‌از دیگران با دین اسلام واصول واحکام آن بجنك ومخالفت برخاستند و دربحرین ولحسا در زمان معتضد(۲۸۹ - ۲۷۹ هجری) مردم را بدین باطنیان وطریقهٔ اباحیه دعوت کردند و بسیاری از زائرین بیت‌الله را ازدم شمشیر گذراندند. حجرالاسود و ناودان کعبه را از جای کندند و جامه کعبه را پاره کردند و بغارت بردند و کسانی را که بآئین اسلام گرویده و مقررات آنرا محترم میشمردند بدیده استهزاء مینگریستند. پس‌ازآنکه بلحسا برگشتند هرچه قرآن‌وتورات وانجیل‌بود همه را درصحرا افکندند وازبین بردند. بنظر آنها سه‌نفر مردم‌جهان را

گمراه کردند. شیانی که مقصودشان موسی بود وطبیبی که مرادشان عیسی بود واشتربانی که منظورشان محمد(ص) بود و این اشتربان از دیگران مشعبدتروسبك‌دست‌تر ومحتال‌تر بود. گویند... راه مزدك پیش گرفتند و حجرالاسود را بدونیم کردند و بردر کرانهٔ چاه آن خانه نهادند و چون کسی برسرآن چاه می‌نشست پای‌برآن مینهاد و ابوطاهر فرمان داد که برپیغمبران آشکارا لعنت کنند... چون مسلمانان عراق وخراسان گردآمدند که از راه خشکی ودریا بحج‌روند ایشان‌ترسیدند و حجرالاسود را بردند ودرمسجد جامع کوفه‌افکندند. مردم‌پس‌از دیدن حجرالاسودآنرا برداشتند وبمیخ آهنین استوار کردند وبمکه بردند وبرجای‌خودنهادند. قیام‌بوطاهر بگفته نظام‌الملك تازمان راضی(۳۲۹-۳۲۲) بطول‌انجامید .

بعضی جنبش اسماعیلیه را به میمون قداح و پسرش عبداله میمون ایرانی‌الاصل منسوب میدانند. این‌جنبش دارای هدفهای اقتصادی‌واجتماعی وسیاسی بود اینکه بعضی جنبش اسماعیلیه را جنبشی دینی خوانده‌اندازین جهةاست که جنبش مذکوردریك‌محیط مذهبی بوجودآمده وخواه‌وناخواه بایدرنك دینی بخود داشته‌باشد.

« سیلوستردوساسی میگوید عبداله‌بن میمون مراتبی برای دعوت قرارداد وترتیب این‌مراتب را باختلاف مردمان از لحاظ آئین وکیش و ازلحاظ طرزتفکر وپایه اقتصادی‌آنها نظرداشت، تابا هرگروهی‌ازآنچه خوش‌آیند اوست گفتگو کنند واورا بحیطهٔ دعوت بکشانند واین‌مراتب را طوری‌قرارداد که هر کسی درمرتبه‌ای بوداسرار مرتبهٔ دیگررا نمیدانست سپس‌سیلوستردوساسی میگوید جنبش قرمطیان درعراق جزئی از جنبش اسماعیلیان بود..»

دوزی (Dozy) نیز میگوید : (۱) « عبداله میخواست غالب و مغلوب را درهیئت‌واحدی گردآورد و درجمعیت سری‌واحدیکه درجات و مراتب‌متعددی داشته باشد بین‌آزادفکرانی که دین‌را وسیله ضبط‌عامه‌مردم میدانند وبین متعصبان از هرطایفه که باشد رابطه برقرار گرداند تا باین وسیله از مومنان استفاده کند وملحدان را بحکومت‌رساند و هیئت‌حاکمه

۱) مأخوذ از مقالهٔ نهضت اسماعیلی بقلم دکتر عبدالعزیزدوری ترجمه آقای احمد قاسمی .

را برای سرنگون کردن امپراطوری که ایجاد کرده‌اند مورد استفاده‌قرار دهد... سپس‌دوزی میگوید : عبداله اصلا ایرانی خالص بود و بفرزندان علی با همان نظرمی‌نگریست که بسایر افراد عرب نگاه میکرد وآنها را فقط بعنوان وسیله‌ای برای نیل‌بهدف بکارمیبرد. عبداله معتقد بود که‌ایجاد دولت علویان چیزی‌برای ایرانیان دربرنخواهد داشت وازین‌جهت‌اویاران حقیقی خودرا نه‌درمیان شیعیان بلکه درمیان مانویان و کافران وبت‌پرستان حران واهل‌فلسفه یونان جستجومیکرد وفقط برای اینان ممکن‌بودبتدریج پرده برداشته شود، زیرا که ائمه و ادیان . . . . . چیزی جز گمراهی و بیهودگی نیستند... عبداله برای‌رسیدن بهدف خویش... درنظر داشت که مومنان را درمراحل نخستین دعوت گردآورد وداعیان‌او(که‌بآنهافهمانده بود که اولین‌وظیفه آنها پوشاندن حقیقت تمایلات‌خویش ومدارا کردن با عقاید کسانی که مورد تبلیغ قرار میگیرند) درلباسهای گوناگون ظاهر میشدند و باهر کس بزبان مخصوصی صحبت میکردند و عامهٔ نادان و ساده را بوسیله شعبده‌هائی که درحکم معجزات جلوه میدادند و یابوسیله احادیث مبهم و اسرارآمیز که حس کنجکاوی آنها را برمیانگیخت جلب می‌نمودند دربرابر مومنان خودرا مظهر فضیلت وخداپرستی نشان‌میدادند ودربرابر صوفیان بتصوف تظاهر میکردند و برای امور ظاهری معانی نهانی قائل بودندو امورغیبی ولغزها ومعماهاراتشریح مینمودند ...»

(دی‌خویه) بعداز شرح جنگهای قرمطیان بحرین و روابط آنها با عباسیان به بیان تنظیمات داخلی آنها میپردازد و نشان میدهد که دولت آنها اشتراکی بود... **در آسایش ملت خویش میکوشیدند**، باج و خراج را تخفیف میدادند ثروت را در شهرها نگه می‌داشتند ونمیگذاشتندبخارج بگریزد صنعتگران و زارعین را تشویق میکردند باینطریق که آنچه‌ازحیث پول و ابزار کار لازم داشتند، بطور مساعده بآنها میدادند تا پس از جمع آوری محصول برگردانند ...»

قرامطه برای‌تبلیغ مذهب‌خود نقاط پرجمعیت را انتخاب‌میکردند و داعیها یا مبلغین راتحت‌عنوان بازرگان یا طبیب‌بآنجا میفرستادندتابتوانند با مردم بخوبی تماس بگیرند ، داعی بانواع وسائل میکوشید که توجه عمومی را بخود جلب کند .

برای آنکه بهتر به علل و ریشه های اجتماعی پیدایش نهضت اسماعیلیه پی ببریم نظریهٔ آقای غفوراف را نیز درباره جنبش اسماعیلیه ذکر میکنیم :

« .... سرچشمهٔ ایدئولژیك اسماعیلیه مذهب شیعه است ، مکتب اسماعیلیه درگرماگرم مبارزهٔ داخلی خلفای عرب بوجودآمد درآغازکار نارضایتی قشرهای زحمتکش مردم را درخود منعکس میکرد باین ترتیب دوره اولیهٔ رشد و توسعهٔ این جنبش که با نهضت قرمطیان همزمان است یك‌جنبش وسیع ضد فئودالیته بوده که درعین‌حال جنبه مخالفت با اعراب متجاوز را حفظ کرده بود ، عمال‌خلیفه با فئودالهای داخلی درمبارزه با قرمطیان همداستان بودند. ازنکات جالب‌جنبش اسماعیلیه یا قرمطیان عدم هم‌آهنگی‌آنست زیراکسانی که درآن شرکت داشتند از منطق و اصول اجتماعی واحدی‌تبعیت نمیکردند ، یعنی طبقه دهقان خواهان گسستن قیود فئودالی بود و بزندگی اشتراکی علاقه داشت درمقابل سران اسماعیلیه مایل بودند که اصول بردگی باقی بماند و آل‌علی بخلافت برگردند از آغاز قرن یازده میلادی نهضت اسماعیلیه بیش‌ازپیش خواص دموکراسی را ازدست‌میدهد وجنبه‌های ضدفئودالی‌آن ازبین‌میرود و کم کم‌اسماعیلیزم تابع‌منافع طبقاتی‌فئودالهای قدیمی شده وبصورت اسلحه‌ای درمبارزه‌آنها علیه سلاجقه تجلی میکند.

افراد اسماعیلیه برای‌سیر درمدارج کمال‌ازطی نه‌مرحله ناگزیربودند وکسی که راه ورسم آنها را قبول‌میکرد لازم بود ازین نه‌مرحله بگذرد تایك فرد اسماعیلی‌کامل بشمارآید ، دراولین مرحله شخص‌تازه‌وارد باید خودرا کاملا در اختیار سران جنبش بگذارد وقسم یادکند که هیچ‌یك از اطلاعات‌خود را باحدی نگوید واصول رازداری را رعایت کند هرحرفی که ازبالا باو میگویند با احدی درمیان‌نگذارد وهرگز بمافوق‌خوددروغ نگوید وبدشمنان فرقه اسماعیلیه کمك نکرده وباآنها عهد وپیمانی نبندد پس‌ازآنکه درمرحله اول‌لیاقت شخص بثبوت رسید آنوقت بمراحل دیگر ارتقاء می‌یابد وبتدریج با اساس مذهبی‌وفلسفی اسماعیلیه‌آشنا میشود در مرحله هشتم ازاو میخواستند که دین قبلی خود را ترك‌گوید و درمرحلهٔ نهم کاملا از اداء فرائض مذهبی معاف میشد ودر زمرهٔ سران‌نهضت قرار

میگرفت لازم است گفته شود که ترقی بمراحل عالی کاری مشکل بودوغالباً پس‌از مرحله‌سوم بحدی‌در راه پیشرفت اشخاص دشواریهائی‌ایجادمیکردند که توده معمولی نمیتوانست بمرحلهٔ بالاتری ارتقاء یابد و همیشه بمنزلهٔ اسلحهٔ فرمانبرداری دردست سران باقی میماند.

حسن‌صباح رئیس‌سازمان‌اسماعیلیه‌درقرن یازده‌بود که‌نقش‌بزرگی درتوسعه فعالیت تروریستی درایران‌وسوریه ایفا کرده وبمراحل اسماعیلیه یك‌مرحلهٔ دیگرافزود که‌آنرا مرحله فدائی نامیدند. شخصی که باین‌مرحله میرسید لازم بود که جان‌خود را در راه مرام اسماعیلیه فدا کند . دراین دوره فئودالهای محلی که ازراه ترور میخواستند حکومت‌سلاجقه‌را ازبین ببرند و دوران قبلی را تجدید نمایند باسماعیلیه کمك کرده یا بآنان پیوستند .

پس‌از آنکه حسن‌صباح رئیس‌فرقهٔ اسماعیلیه شد عملیات تروریستی بحد اعلای‌خودرسید.حسن‌صباح شخصی زیرك، صاحب‌نظر وفعال بود، درابتدا بکمك نظام‌الملك بدربار ملکشاه دعوت‌شد اما بزودی بعلت‌جاه‌طلبی میانهٔ او با نظام‌الملك تیره و ازدربار سلاجقه رانده شد پس‌ازاین واقعه او درمدت کوتاهی عدهٔ‌زیادی ازپیروان اسماعیلیه رابدورخود جمع کرد وقلعهٔ‌الموت واقع در نزدیکی قزوین که جای مستحکم بود دراختیار خود درآورد ، از این قلعهٔ مستحکم صباح جنبش‌اسماعیلیه را در ایران و آسیای میانه رهبری‌میکرد .» (۱)

رابطه‌حسن‌صباح با نظام‌الملك

در بعضی از تواریخ نوشته‌اند که نظام الملك ، حسن‌صباح وخیام نزد امام‌موفق بشاگردی‌مشغول بودند روزی حسن صباح گفت ما باید تعهد کنیم که هریك ازما زودتر ازدیگران منصب ومقامی

(۱)- درکتب تاریخی گرویدن حسن‌صباح را بمذهب اسماعیلیه اینطوربیان میکنند:در دوره اقامت در ری حسن‌صباح بجریانات مذهب اسمعیلیه واقف‌شد و درنتیجه گفتگو با سران دین، بمذهب باطنیان پیوست و بالاخره راه‌سفر مصر پیش‌گرفت تا بخدمت خلیفه فاطمی المستنصربالله راه‌یابد هرچندحسن بدیدارخلیفه توفیق نیافت ولی مشمول عنایت‌خاص خلیفه شد وازطرف‌او مامور تبلیغ گردید ایامیکه‌حسن دراصفهان بود روزی بمیزبان خود گفت**«ای‌دریغ، اگردومرد بامن یکدل‌شدندی من‌این ملك‌زیرو زبرکردمی»**

یافت دورفیق دیگر را باخودشریك‌سازد پس‌ازآنکه نظام‌الملك‌بوزارت رسید خیام به‌او رجوع کرد وعهدقدیم بیادآور ، خواجه هم بدلخواه خیام سالی ۱۲۰۰ دینار ازاملاك نیشابور حواله او کرد وخیام بکارهای علمی مشغول‌شد ، پس‌ازچندی حسن نزدخواجه نظام‌الملك‌آمد وبوسیله اوبشاه معرفی شد ودرمدت کوتاه مقامی بزرك‌بدست‌آورد ـ وقتیکه‌سلطان‌صورت جمع وخرج ممالك را از خواجه خواست خواجه دوسال مهلت‌طلبید ولی حسن که‌درحساب دست‌داشت گفت اگر تمام محاسبان دیوان را دراختیارم گذارید اینکار را چهل روزه بپایان رسانم ، حسن ۴۰ روزه صورت را آماده کرد ولی خواجه بوسیله یکی‌از عمالش در روز موعود اوراق را درهم‌ریخت ، حسن‌موقعیکه نزدسلطان باریافت دانست که اوراق مغشوش است بهمین‌علت دربرابرشاه بگفته مورخین(هان‌وهون) کرد خواجه موقع را مغتنم شمرد وگفت « دراتمام‌امری که دانایان دوسال مهلت‌خواهند و جاهلی دعوی کند که آنرا در۴۰ روز تمام کند لاجرم جواب او جزهان و هون نباشد » حسن پس از این شکست از بیم خواجه نتوانست در دربار بماند وبری رفت .

حسن‌صباح پس‌ازرنج بسیار بکمك یاران و همفکران خویش بقلعه الموت راه یافت و در دستگاه حکومت سلجوقی بیم و هراسی افکند . ملکشاه در اواخر قرن دهم‌میلادی ضمن رقعه‌ای‌حسن‌صباح رابه‌اطاعت‌خود میخواند وبا او اتمام‌حجت میکند که اگر از کشتن امرا دست‌برنداری با تو بسختی جنك‌خواهم کرد.

اینك رقعه جلال‌الدین ملکشاه سلجوقی بحسن صباح و قسمتی از پاسخ حسن صباح را که حاوی نکات تاریخی و اجتماعی است دراینجا نقل میکنیم:

نامه‌سلطان بحسن‌صباح : « تو که حسن صباحی دین و ملت تو پیدا کردهٔ و مردم را میفریبی بر والی روزگار بیرون می‌آوری و بعضی ازمردم جهال جبال را برخودجمع کردهٔ **و سخنان ملایم طبع ایشان میگوئی** ، تا ایشان میروند ومردم را بکارد میزنند و برخلفای‌عباسی که خلفای اهل‌اسلامند وقوام ملك وملت ونظام دین ودولت بدیشان‌مستحکم طعن میکنی باید که ازاین ضلالت بگذری و مسلمان شوی والا لشکرها

تعیین فرموده‌ایم وموقوف بآمدن تو یا جواب خواهیم بود ، زنهار زنهار برجان خود ومتابعان خود رحم کنند، وخود را و متابعان خود را درورطه هلاك نیندازد وباستحکام قلاع مغرور نشود و بحقیقت بداند که اگر قلعه‌او که الموتست برجی ازبروج آسمان باشد بعنایت‌ایزدی حق‌سبحانه تعالی با خاك یکسان کنیم . »

درموقعیکه نماینده سلطان درالموت نزد حسن‌صباح بود حسن برای آنکه ارزش نیرو وانضباط پیروان‌خود را بشاه بفهماند بجوانی‌ازپیروان خودفرمان‌میدهد که خودرا بکش، جوان بیدرنك با خنجر خود کشی‌میکند وبدیگری میگوید خویشتن را از باروی قلعه بر انداز اونیز راه اطاعت میرود، سپس بنماینده سلطان میگوید «بسلطان بگوی که من بیست‌هزار تن از اینگونه فدائیان دراختیار خود دارم و این جواب نامه تست ! » ـ علاوه‌براین حسن‌صباح طی نامه مشروحی بگفته‌های سلطان جواب میدهد وخودرا مسلمان واقعی و دشمن سرسخت بنی‌عباس میشمارد و پادشاه را بقلع وقمع ایشان فرامیخواند، وقسمتی‌ازمظالم‌آنان‌را درحق‌امثال‌ابومسلم خراسانی، ابوحنیفه کوفی و منصورحلاج نام میبرد، فساد دربار عباسی و فجایع وعیاشی‌های آنان را ذکرمیکند سپس بذکر مظالم نظام‌الملك و اطرافیان وپسران اومیپردازد بعدمینویسد « ... مردم روزگار را درچنین عجز وفروماندگی بهیچ‌باب امیدنجات نیست. اگربعضی‌از سر اضطرار و عار ترك‌جان خود بگویند ودفع یکی‌یا دو ازاین ظلمه کنند ، دور نباشد واگر کشند معذور باشند... امروز که من بدین مقام رسیدم و دعوت‌خلفای علوی‌ظاهر کردم وچنددستگاه درطبرستان وقهستان وجبال بدست آوردم **ومردم بسیار از رفیقان و مونسان وشیعیان وعلویان برمن‌جمع شدند** وعباسیان بهمه نوع ازمن‌خائف وترسانند... اگرسلطان را سعادت دین ودنیا همراه باشد ... باین کار بزرك برخیزد وشر ایشان از میان بندگان خدای‌تبارك وتعالی کم گرداند...» (۱)

ترورهای حسن صباح

بطوریکه ازمطالعه در اوضاع اجتماعی‌آن دوره بر میآید حسن صباح که گمانهایش باصول افکار قرمطیان و اسمعیلیه آشنائی داشته برای مبارزه

(۱) نامه‌ملکشاه و قسمتی ازپاسخ حسن‌صباح از۸ مقاله‌آقای نصراله‌فلسفی نقل‌شده‌است.

بادستگاه فاسد خلافت و جنك با حکومت جابر سلجوقی مردم ناراضی‌را دورخود جمع‌میکند وافراد شایسته آنان را باانضباط کامل در تحت‌فرمان خود درمیآورد وبکشتن دشمنان خود مبادرت میورزد ، ازجمله جوانی‌از فدائیان اسماعیلی را بنام بوطاهر ارانی در لباس صوفیان بیهانه تقدیم عرضحال نزدنظام‌الملك میفرستد واین‌جوان با ضربه‌کارد نظام‌الملك‌را از پا درمیآورد، پس‌از چندی یکی‌ازاسمعیلیان برکیارق پسرملکشاه‌را که با آنان سرجنك داشت باکارد مجروح میکند ، ولی برکیارق جان بسلامت میبردوازآن‌پس بااین‌جماعت طریق مماشات پیش میگیرد پس‌ازاین‌جریان عمال اسماعیلیه دردربار حکومت‌سلجوقی رخنه میکنند، وقتی‌سلطان‌سنجر پسردیگر ملکشاه با اسمعیلیان از درجنك درمیآید حسن‌صباح اورابصلح دعوت میکند.

پس‌ازآنکه دعوت اوموثر نیفتاد بیکی‌از خواص‌سلطان‌دستورمیدهد درشبی که سنجر مست‌خفته بود کاردی درنزدیکی تخت در زمین فرو کند صبح که سلطان کارد را مشاهده کرد اندیشناك شد ومصلحت رادرسکوت دید درهمین‌احوال حسن‌صباح پیامی باومیفرستد که «اگر نه‌بسلطان‌ارادت خیربودی آن‌کارد را که درشب درزمین درشت‌نشاندند ، درسینه‌نرم‌استوار کردندی ! »

ازاین‌پس سلطان‌سنجر نیز دربرابر او تسلیم میشود حسن‌صباح در دوران سی‌وپنجساله اقامت‌خود درالموت باقدرت تمام فرمان‌روائی میکند وبرای تحکیم قدرت و نفوذ خود کسانی راکه ازاصول تعلیمات او تبعیت نمیکردندبسختی کیفر میدادچنانکه دوتن‌ازفرزندان‌خودرا بعلت‌بی‌انضباطی وتخطی ازفرمان، محکوم‌بمرك‌نمود.

قلاع‌الموت چون از تعصب روحانی نمایان درامان بود پس‌از چندی مرکز تجمع‌دانشمندان‌شد و کتابخانه‌وموسسات فرهنگی چندی‌درآنحدود تشکیل شد بطوریکه در تاریخ جهانگشای جوینی نوشته شده هلاکو کتابخانه گرانبهای الموت را آتش‌زد . حسن‌صباح شخصا اهل‌مطالعه و تحقیق بود مولف تاریخ جهانگشا دراین‌باره مینویسد « ... ازآن‌سرای که مقامگاه بود دونوبت بیش‌بیرون نیامد... وباقی اوقات درآن سرای معتکف بود و بمطالعه کتب و تقریر سخن بدعت خویش و تدابیر امور

مملکت مشغول بود» البته این نظریه‌ای‌است که دشمنان حسن‌صباح‌درباره او اظهار کرده‌اند .

یك جنبش عظیم دهقانی

درایامیکه دهقانان ازداخل و خارج مورد تعدی و تجاوز فئودالها قرارگرفته بودند مرد زیرك وموقع‌شناسی بنام درویش بابااسحق باتکیه بمردم ناراضی سوریه و ترکیه مقدمات نهضت عظیمی را فراهم کرد که دامنه‌آن بایران نیزرسید .

ازنظر اهمیت وآثاری‌که جنبش بابااسحق دراحوال دهقانان‌آسیای میانه وایران داشته بذکرآن مبادرت میکنیم :

قیام دلاورانه بابااسحق

«با اینکه نهضت بابا اسحق دارای تاثیرفراوان اجتماعی‌بود، ازطرف دشمنان‌طبقه کشاورزبزشتی یاد شده و او را یك انسان بی‌عاطفه ، حیله‌گر و عوامفریب معرفی کرده‌اند . این‌نهضت باآنکه ریشه عمیق اجتماعی داشته مورخین مرتجع‌آنرا یك‌جریان اتفاقی‌وتصادفی خوانده‌اند .

بابااسحق دریکی ازشهرهای کرانه راست فرات، یعنی‌در ده(ادسه) تولدیافته. وی پس‌ازچندی بسوریه‌آمد ودرناحیه صامصات که محل‌برخورد ادیان و مذاهب و سنتهای‌گونان اجتماعی بود مسکن‌گزید . مردمی که باین‌ناحیه میآمدند ، دراثر برخورد باروشها وادیان وعقاید مختلف‌نسبت بصحت معتقدات خود مشکوك میشدند . چه‌بسا مردم دیندار و متعصبی که پس‌ازاقامت درین‌شهر ایمان خودرا ازدست‌دادند .

بابااسحق درچنین محیطی نشو ونمای فکری‌یافت وپس‌ازمطالعاتی که در رشته‌های مختلف بعمل‌آورد بتضاد شدیدی که در داخل حکومت سلاجقه وجودداشت پی‌برد .ودیری‌نگذشت که مخالفت خود را عملا ابراز نمود بهمین مناسبت مورخین وابسته بفئودالها اورا مرد خطرناکی معرفی کردند وازایراد انواع اتهامات بوی‌خودداری ننمودند. بطوریکه‌ابن‌بی‌بی متذکر شده بابااسحق بروایات واحادیث مختلف آشنائی داشت ودرآغاز

امر نزد باباالیاس بفراگرفتن علم مشغول‌شد . پس‌ازچندی بامتنفذینی که با روش حکومت مخالفت داشتند ، مقاصدخودرا در میان گذاشت . او بخوبی از بیدادگری فئودالها باخبر بود ، شغلش ابتدا چوپانی بود واز همین‌ایام همواره حال کنجکاوی داشت ومیکوشید تا ریشه محرومیت‌طبقه کشاورز را دریابد وبمبارزه با غارتگران برخیزد . در دوره‌ای که بابا اسحق بین کشاورزان زندگی می نمود باسعی فراوان اختلافات داخلی آنها را حل و تصفیه میکرد وعلاقه ومحبت‌زیادی بآنها نشان‌میداد. همین روش عاقلانه بابااسحق‌سبب گردید که دهقانان ازگوشه و کنار نام او را فراگیرند و درسلك حامیان جدی او درآیند . محبت کشاورزان نسبت به بابااسحق بحدی بود که هنگامی که سپاهیان و مامورین سلطان‌اوراتعقیب میکردند، دهقانان ویرا دردامن مهرومحبت خود حفظ ونگهداری کردند علاقه بابااسحق بزندگی خصوصی دهقانان ، حل اختلافات داخلی آنها و صلحدوستی او توجه دوست ودشمن را بوی‌جلب کرد. بابا اسحق که‌مردی بردبار ، صبور وبا هدف‌بود با پشتکارعجیبی درراه مقصود پیش‌میرفت این‌مرد برای‌اجرای مقصودخود نقشهٔ وسیعی طرح کرد و بیاری دوستان و همفکران خویش بذرمخالفت با دستگاه موجود را درمزرع‌دلهای‌دهقانان کاشت وزمینه را بکمك همدستان خویش برای نهضت آتی فراهم کرد . مریدان ومبلغین آراء بابا اسحق باپیروی ازروش رهبرخود به کشاورزان با مهربانی رفتار میکردند وهمه‌جا بدهقانان، تجاوز سلطان وعمال اورا ازحد عدل و انصاف و مقررات دین و مذهب اعلام میکردند . بابااسحق طرفدارجدی عدالت اجتماعی بود ودرنظریات او آثاری از **افکارمزدك** منعکس است قیام‌وی درحقیقت یك‌مبارزه عمیق وسرسخت طبقاتی بود که ازتضادشدید منافع دهقانان رنجدیده و استثمارشده با فئودالهای استثمار کننده حکایت میکرد **او اصولی‌راکه براساس‌آن کشاورزان باید که در زمان صلح برای فئودالها کارکنند و در دوران جنك بنفع آنها خون بریزند** محکوم و مردود میخواند ، موقعی که دهقانان ستمدیده قیام کردند ازسوزاندن قصر فئودالها و کشتن آنان خودداری نکردند . قیام آنهامتوجه شهر ومناطق فئودال نشین بود. بطوریکه از آثار **ابن بی‌بی** برمیآید شعار بابااسحق ویاران او این‌بود :

(کسانی که درطلب نان و کار هستند می‌توانند درصف ما وارد شوند .)

باین‌ترتیب عدهٔزیادی بمبارزه با فئودالها مشغول‌شدند. پس‌ازآنکه بابا اسحق موفقیتهائی کسب کرد برای تحکیم موقعیت خود ادعای خلافت کرد . مریدان ، اورا برتخت روانی نشاندند و با احترامی تمام وارد ناحیه‌آماسیه شد . در این ایام قیام دهقانان روز بروز وسعت میگرفت . قوائیکه برای سر کوبی قیام کنندگان تحت ریاست امیر علیشیر گسیل شده بود دربرابر عصیان کنندگان محکوم بشکست گردید ولی دشمنان قیام‌آرام ننشستند وپس‌از کوششها ونبردهای سختی رئیس قیام یعنی بابا اسحق دستگیر و بدار آویخته شد ولی شورشیان که باو ایمان مذهبی داشتند باور نمیکردند ومعتقد بودند که رهبرآنها هرگزدستگیر نخواهد شد . پس‌از آنکه با مرگ بابا اسحق بعلت نبودن تشکیلات منظم نهضت دهقانان خاموش شد سلطان خشمگین و کینه‌جو و فئودالهای خون‌آشام علیه کشاورزانی که درنهضت باباسحق شرکت کرده بودند بپاخاستند و بطرزی‌وحشیانه عموم آنان را از دم شمشیر گذرانیدند فقط کودکان دوسه ساله را باقی گذاشتند . تمام دارائی دهقانان غصب‌شد . جنبش فکری و اجتماعی بابا اسحق یکباره‌خاموش‌نشد بلکه‌آثار عملی این نهضت‌درافکار مردم ناراضی سالیان درازباقیماند .

این بطوطه متذکر می‌شود که درقرن پانزدهم هنوز در بین ایلات آراء و نظریات بابا اسحق طرفدارانی داشت وافکارمخالف دولت‌بخوبی ازتضادی که بین شهر و ده‌وجود داشت حکایت میکرد. قیام باباسحق که از آسیای صغیر شروع شده وتاحدودخراسان راه یافته است نموداری از بیداری دهقانان‌شرق و روح مبارزه جویانه آنان بشمارمیرود .

این قیام تقریبا بانهضت دهقانان وپیشه‌وران که درسال ۱۲۳۸ تحت ریاست **محمودفارابی** دربخارا صورت گرفته است همزمان‌است. طبیعی است که‌قیام باباسحق‌چون با کمك پیشه‌وران صورت‌نگرفت خواه‌وناخواه محکوم‌بشکست گردید واین جریان‌باردیگر واقعیت‌وصحت‌اصول‌مارکسیسم را نشان‌میدهد وثابت‌میکند که قیام‌دهقانان موقعی باموفقیت توام‌است که صنعتگران نیز درآن‌شرکت‌موثرداشته‌باشند» (۱)

۱ـ ازکتاب‌تاریخ سلاجقه‌اثر کردلفسکی ترجمه‌علی‌اصغر جارلاقی

مناسبات طبقاتی در ایران بعداز اسلام

با ظهور نهضت اسلامی چنانکه دیدیم قیود طبقاتی و مقررات «کاست» نسبت بدوره‌ساسانیان سست‌شد وبتدریج انتقال طبقات ازمرحله پائین بمرحله بالا کمابیش آسان‌گردید تاجائی که بعضی از غلامان بمقام وزارت، سپهسالاری وسلطنت ارتقا یافتند .

نظام‌الملك درفصل بیست و هشتم سیاستنامه خود چنین مینویسد :

« هنوز درعهده سامانیان این‌قاعده برجای بوده است که بتدریج براندازه خدمت وهنر وشایستگی غلامان را درجه می‌افزودندی ، چنانکه غلامی‌را که‌خریدندی یکسال اورا پیاده خدمت فرمودندی... این غلام را فرمان نبودی که پنهان و آشکارا دراین یکسال براسب نشستی و اگر معلوم‌شدی مالش(یعنی تنبه) دادندی وچون یکسال خدمت کردوشاق‌باشی (یعنی غلام‌باشی) باحاجب بگفتی وحاجب معلوم کردی ، آنگه اورا قبائی واسبی‌ترکی بدادندی... وچون یکسال بااسب وتازیانه خدمت کردی‌دیگر سال اورا قراجوری(یعنی شمشیرسرکج) دادندی تا برمیان‌بستی و سال چهارم کیش (یعنی تیردان) و قربان (یعنی‌جای کمان) فرمودندی تا وقت برنشستن دربستی وسال‌پنجم زینی بهتر ولگام مکوکب(یعنی ستاره‌نشان) وقبای‌رومی‌دادی... وسال‌ششم ساقیی فرمودی با اسب‌داری وقدحی‌ازمیان درآویختی وسال‌هفتم‌جامه‌داری وسال‌هشتم خیمه شانزده میخی‌وسه‌غلامکی نوخریده بدادندی‌ودرخیل‌او کردندی... وهرسال جاه وتجمل‌وخیل‌ومرتبت او می‌افزودندی تا خیل‌باشی شدی پس‌حاجب‌شدی ، اگر شایستگی وهنر

او همه‌جا معلوم‌شدی و کاربزرك ازدست او برآمدی و مردم‌دار و خداوند دوست بودی ، آنکه تا ۳۵ساله نشدی اورا امیری‌ندادندی وولایت‌نامزد نکردندی،**والبتکین که بنده و پرورده سامانیان بود** به‌سی‌وپنجسالگی سپهسالاری خراسان یافت... ودوهزار و هفتصدغلام و بندهٔ ترك داشت ، روزی سی‌غلام خریده بود که **سبکتکین پدرمحمود** یکی‌ازایشان‌بود... حاجب پیش‌آمد والبتکین را گفت که فلان‌غلام وشاق‌باشی بود فرمان‌یافت (یعنی‌مرد) آن ... میراث او بکدام غلام ارزانی باید داشت چشم البتکین به‌سبکتکین افتاد وبرزبانش رفت که بدین غلام بخشیدم ، حاجب گفت ای خداوند هنوزاین‌غلامك‌را سه‌روز بیش نیست که خریده‌ای‌وهنوز یکسال خدمت نکرده باید که ۷سال‌خدمت کند تا بدین منزلت برسد ... البتکین گفت من گفتم و غلامك شنید و خدمت کرد من از وی عطا باز نگیرم .»

ازمطالعه این‌فصل‌میتوان تا حدی بحدود ومقررات طبقاتی‌آن‌دوره پی برد .

حال وضع‌هریك از طبقات را تاآنجا که منابع‌نارسای موجوداجازه میدهد موردمطالعه قرار میدهیم.

الف ـ دهقانان

درایران بعداز اسلام چنانکه متذکرشدیم ماهیت رژیم اجتماعی تغییر نکرد، بلکه دراین‌دوره‌نیز فئودالهای‌آسیای‌میانه باقدرت و اختیار تمام در حوزه قدرت‌خود حکومت میکردند وبا استثمارشدید کشاورزان بزندگی خود ادامه میدادند، روحانیون درباریان وبستگان سلاطین و امرا اغلب املاکی دراختیارخود داشتند وبابت‌آنها مالیاتی بدولت‌نمیدادند .

«مالکین بزرك معمولا املاك‌خود را قطعه‌قطعه کرده بکشاورزان اجاره میدادند، درمواردیکه کشاورزان بعلت فقر وناتوانی بذر وابزارکار وگاورا نیز ازمالك میگرفتند ، مجبور بودند که بهره مالکانه بیشتری بپردازند ، تحمیل مالیاتهای سنگین بکشاورزان و استثمارشدید فئودالها سبب‌تشدید مبارزات‌طبقاتی وقیام دهقانان گردید»(۱) منابع تاریخی‌ایران وسایر ممالك آسیانه‌میانه از ابزارکار ومختصات زندگی کشاورزان و از

(۱) تاریخ تاجیکستان

نهضتهای دهقانی نامی‌نبرده‌اند وگاه ازقیام کنندگان بنام‌عده‌ای راهزن‌و اوباش که بقصدغارتگری بپاخاسته‌اند یاد کرده‌اند.

اکنون‌نظری بمنابع فارسی می‌افکنیم :

در کتاب تاریخ‌سیستان که یکی‌ازقدیمی‌ترین منابع‌فارسی است ضمن توصیف وضع‌طبیعی‌سیستان انواع‌آسیا وشرایط‌آبادانی سیستان‌را اینطور بیان میکند.

«... ودیگرآسیاچرخ کنند تا بادبگرداند وآرد کند وبدیگرشهرها ستورباشد یا آسیاب وآب ، یا بدست‌آسیا کنند وهم ازاین‌چرخها ساخته‌اند تا آب‌کشد از چاه بباغها وبزمین که ازآن‌کشت کنند ، چه اگرچه آب تنك‌باشد، همچنین بسیار منفعت ازباد برگیرند.

(تاریخ سیستان ص۱۲تصحیح‌آقای ملك‌الشعرا بهار)

درصفحه ۲۱ همین کتاب می‌نویسد «شرایط آبادانی سیستان بر سه بند بستن‌نهاده‌اند ، **بستن بندآب و بستن بندریك و بستن‌بند هفتدان** هرگاه که این سه بند اندر سیستان بسته باشد اندر همه عالم هیچ شهر بنعمت وخوشی سیستان نباشد و تاهمی بستند چنین بود وچون ببندند چنین باشد وروزگارآن را قوام باشد.»

آقای بهار در ذیل صفحه توضیح میدهند که « بندریك رامورخان وصاحبان مسالك و ممالك غالبا یاد کرده‌اند منجمله اصطخری درص۲۴۲ ودر کتاب عجایب‌البلدان‌منسوب‌به‌ابوالموید بلخی گوید « گرداگردسیستان ریگیست بسیار وآنجا بادباشد وآسیاهایشان بیادبگردد ، و مردم ازترس آن باد ، سدها و بندها کرده‌اند تا ریك را باد درشهرها و دیها نبرد و بااین‌همه احتیاط بسیار مواضعرا و دیه را بادفروگرفته است ـ ازاین‌چند جمله میتوان تاحدی بپایه صنعت کشاورزی در آن دوره پی‌برد ، در این کتاب از وضع اجتماعی مردم سخنی درمیان نیست ولی از مبارزات‌خوارج که بی‌شك بدستیاری دهقانان صورت‌گرفته است جسته‌جسته باجمال‌سخن رفته‌است، که‌نمونه‌هائی ازآنرا ضمن‌تاریخ صفاریان ذکر کردیم، در کتاب زین‌الاخبار گردیزی ضمن بیان‌احوال عبداله‌بن‌طاهرمینویسد « عبداله بن طاهر را رسمهای نیکو بسیاراست ، یکی آنکه بهمه کارداران نامه‌نوشت که حجت برگرفتم شما راتا**ازخواب‌بیدارشوید، وازخیرگی‌بیرون**

آیند وصلاح‌خویش بجوئید وبا بزرگران ولایت مداراکنید و کشاورزی که ضعیف‌گردد اورا قوت‌دهید وبجای‌خویش‌بازآرید ، خدای عز وجل **ماراازدستهای‌ایشان‌طعام کرده‌است...** وبیداد کردن به‌ایشان حرام کرده است..»

صدور این‌دستور خود دلیل بیدادگری فئودالها ومامورین‌آن‌دوره است، گرفتن مالیات و عوارض ازمردم زحمتکش و کشاورزان حد وقیدی نداشت، بعضی از فرمان‌روایان و سپهسالاران درتحمیلات وتجاوز بحقوق مردم راه افراط میرفتند و برخی ازحد اعتدال تجاوز نمیکردند، درزمان سلطان‌مسعودحکمران خراسان «سوری» درچپاول وغارتگری‌زیاده‌رویها کرد و پانصد حمل هدیه برای مسعود فرستاد ، بیهقی مورخ آن دوره می‌نویسد :

« ... چندان جامه و ظرایف وزرینه وپشمینه وغلام و کنیزك‌ومشك وکافور و عناب ومروارید ومحفوری وقالی وخیش و اصناف‌نعمت بود ، هدیه سوری چنان بود که امیر و همه حاضران بتعجب ماندند که از همه شهرهای خراسان وبغداد و ری وجبال وگرگان وطبرستان نادرترچیزها بدست‌آورده بودند، وخوردنیها و شرابها درخوراین وآنچه زرنقد بود ، درکیسه‌های سرخ وسبز وسیمها در کیسه‌های زرد... ازابو منصور شنیدم.. گفت امیرفرمود تا نهان هدیه‌ها را قیمت کردند ، چهاربار هزارهزار درم امیرمراکه بومنصورم گفت«**نیك‌چاکریست این‌سوری** ، اگر ما را دو سه چنین چاکر بودی بسیار فایده حاصل شدی گفتم هم چنانست و زهره نداشتمی گفتمی **از رعایای خراسان می‌باید پرسید که بدیشان چندین رنج رسانیده باشند .. تاچنین هدیه‌ها ساخته آمده است وفردا روز پیدا آید که عاقبت این‌کارچگونه شود...** و راست همچنان بود که بومنصورگفت که سوری مردی متهور و ظالم بود ... خراسان برسر ظلم ودرازدستی اوشد ..»

شاعری میگوید :

امیرا بسوی خراسان نگر — که‌سوری‌همی‌بندوسازآورد
اگردست‌شومش بماندداراز — بپیش تو کار دراز آورد

هرآن گله‌کان‌را بسوری دهی — چوچوپان بدداغ(۱) بازآورد

سپس بیهقی مینویسد که درزمان‌خلافت هارون‌الرشید، یکی‌از حکام باغارت اموال خلق هدیه فراوانی برای‌خلیفه فرستاد که نظیر آن کمتر دیده شده بود . هارون‌الرشید پس‌از مشاهده‌هدایا به‌یحیی برمکی گفت « این چیزها کجا بود در روزگار پسرت فضل » یحیی درجواب او گفت « .. **این چیزها درروزگار امارت پسرم درخانهای خداوندان این‌چیزها بودند...**» یعنی اموال مردم نزدخود مردم بود و کسی‌دست تجاوز بمال مردم دراز نکرده بود، روزبعد هارون‌از گفتار شجاعانه‌یحیی گله میکند و او پاسخ میدهد که «**سخن راست وحق درشت باشد..**» سپس میگوید که منهیان وجاسوسانی که گماشته‌ام خبرداده‌اند که او « رعایای خراسان را ناچیز کرد واقویا ومحتشمان را بر کند و ضیاع واملاك بستد ولشکرخداوند را درویش کرد و ازده درم که سنده است دو یا سه درم فرستاده است وبدان‌باید کریست که ساعت تاساعت خللی افتد .. »

وزیر ابوعلی بلعمی درترجمه تاریخ‌طبری درباره حکمرانی علی‌بن عیسی درخراسان چنین میگوید« علی‌بن عیسی ازغارت اموال‌مردم‌هدایای گرانی نزد رشیدفرستاد، رشید ازدیدن هدیه‌ها خوشحال‌شد وبه‌یحیی گفت تومارا ازاعزام علی‌بن عیسی منع میکردی وما مخالفت کردیم یحیی گفت «وی‌خواسته (یعنی‌اموال)اینجا نفرستادی تاده‌چندین برای‌خویش ننهاد... **وچندین‌خواسته بسه‌سال از عدل گردنیاید** واواندرین ستمهای‌فراوان کرده واین‌خواستها بقهرستده‌است **واگرستم روا باشد من اندر سه روز امیرالمومنین راگردکنم ..**»

مورخ معروف عمادالدین ابوالفدا در کتاب (البدایة والنهایه) در حوادث سال۱۹۳ مینویسد:

«چون‌هارون بگرگان رسید، خزاین علی‌بن‌عیسی را نزداوبردند که برهزار وپانصد شتربار کرده بودند.»

گرفتن مالیات ازدهقانان وسایرطبقات حد وقیدی نداشت وبه‌اراده شاه‌وفرمانروایان بستگی داشت چنانکه‌یکبار سلطان‌مسعودیکی‌ازمنشیان

(۱) داغ بازآورد، یعنی گوسفندان را تلف‌کند وبرای‌آنکه بگوید گرك خورده داغ آنها را می‌آورد .

را بحضور طلبید و باو گفت:

«بنویس ، آنچه می‌باید که از اهل آمل وطبرستان حاصل شود و آنرا (بوسهل اسمعیل) حاصل گرداند : زرنشابوری هزارهزار دینار ، جامهای رومی‌ودیگر اجناس هزارتا ومحفوری(نوعی پارچه)وقالی هزاردست وپنج هزارتا کیش » وقتی که خواجه ازتوقعات‌وانتظارات بیمورد شاه باخبر شد گفت «... اگرهمه خراسان زیروزبر کنند ، این‌زر وجامه بحاصل نیاید..» درنتیجه فشار وزورگوئی عمال دولت مردم بابفرار میگذاشتند ، بیهقی درتوصیف بعضی ازمامورین آن‌دوره مینویسد « ... مردمان رامیگرفتند میآوردند... وآتش درشهر زدند و هرچه‌خواستند میکردند و هر که را خواستند میگرفتند وقیامت را مانست ...»

با وجود استبداد وخودسری شاه ، گاه مردانی بودند که شجاعانه برفتار و اعمال او خورده میگرفتند واورا بعقواقب اعمال خویش واقف میساختند چنانکه بونصر خطاب بسلطان‌مسعود گفت «زندگی‌خداوند دراز باد یکچندی دست از شادی وطرب می باید کشید ولشکر را پیش خویش عرضه‌کرد و این **توفیرهـا..... برانداخت** و دل لشکر را دریافت و مردمان را نگاهداشت ... **اگر مردمان نگاهداشته نیاید ، مردان آیند و العیاذ‌بالله مالها ببرند و بیم هرخطری باشد و بنده داند که خداوند را این‌سخن ناخوش‌آید وسخن‌حق و نصیحت‌تلخ باشد** اما چاره نیست بندگان مشفق بهیچ‌حال سخن‌بازنگیرند.

یکی دیگر از بزرگان دربار علت‌شکستهای سلطان را بد رفتاری عمال ومأمورین و بیدادگری‌او میشمارد وضمن‌سخن میگوید :

«دولت وملت دوبرادرند که بهم بروند و ازیکدیگرجدا نباشند..» ولی‌سلاطین‌معمولا گوششان برای‌شنیدن اندرز ونصیحت‌آماده نیست چنانکه رازی‌ضمن قصیده‌ای بشاه گفت :

مخـالفان تو موران بدند مار شدند
برآر زود ز موران مار کشته دمار
مده زمانشان‌زین بیش و روزگارمبر
که اژدها شود از روزگاریابد مار

ومسعود ازشنیدن این جملات درهم‌شد و شاعر را بهندوستان تبعید

کرد، ولی درمواردیکه فئودالها واشراف صاحب نفوذ بکارسلطان ایراد میگرفتند شاه مجبوربود که بگفته آنان گوش دهد و از بوالهوسیهای خود بکاهد .

این‌اوضاع یعنی بیدادگری سلاطین وامرا وفئودالها با کشاورزان ورعایا درتمام دوره تاریخی ایران بچشم‌میخورد چنانکه درعصرحاضرنیز میتوانیم آثار فئودالیسم کهن و بیدادگری خانها را در بسیاری ازدهات ایران به‌بینیم.

درعهد سلاجقه نیز این‌وضع ادامه داشت نظام‌الملك که خود یکی ازاشراف آن دوره‌بودوفرزندانش با کمال بی‌رحمی بامردم‌رفتارمیکردند درسیاستنامه خود به‌ملاکین وفئودالها نصیحت میکند ومیگوید «مقطعان که اقطاع‌دارند (یعنی زمینی برای بهره‌برداری بآنها واگذار شده) باید بدانند که ایشان‌را برروایا جزآن فرمان‌نیست که مال‌حق که بدیشان‌حوالت کرده‌اند ازایشان بستانند بوجهی نیکو ، وچون‌آن بستدند ، رعایا بتن و مال وفرزندان واسباب وضیاع ازایشان ایمن بماند... ورعایا اگرخواهند که بدرگاه‌آیندوحال‌خویش بازنمایند ایشان‌را ازآن بازندارند» درجای دیگر نظام‌الملك خطاب بکسانی که اموال رعیت راغارت کرده وحصه‌ای ازآن را نزد اربابان خویش می‌آورند میگوید «... این زیادتی که پیش من‌آوری ازمیراث پدرنداشته‌ای همه آن است که از رعایا بناحق‌ستده ... این‌زیادتی که با تومی‌بینم ازکجا آورده‌ای نه‌آنست که بناحق ستدی..» درفصل دهم میگوید :

«واجب‌است پادشاه را ازاحوال رعیت ولشکرودور ونزدیك‌خویش پرسیدن ، واندك وبسیار آنچه رود دانستن واگرنه‌چنین کند عیب باشدو برغفلت وستمکاری حمل کنند وگویند فسادی و دست‌درازی که درمملکت میرود پادشاه میداند یا نمیداند ، اگرمیداند وآنرا تدارك و منع نمیکند آنست که همچون‌ایشان **ظالم** است وبظلم رضا داده است و اگر نمیداند **پس‌غافل** است و کم‌دان .. همه‌پادشاهان... **بصاحب‌برید** خبرتازه‌داشته‌اند تا آنچه میرفت ازخیر و شر ارآن باخبربودند ... تادیگران بدانسته‌اند که پادشاه بیدار وبهمه‌جای **کارآگاهان** گماشته و ظالمان را دست‌ظلم کوتاه کرده».

درجای‌دیگر مینویسد«عمال‌را که عملی‌دهند ایشان را وصیت کردن باید تا باخلق‌خدای نیکو زیند و ازایشان جز مال حق‌نستانند و آن نیز بمجاملت ومدارا طلب کنند... واگرازرعیت‌چیزی‌زیادستده‌باشد ازوی‌باز ستانند وبرعیت بازدهند ...»

گردلفسکی‌مستشرق‌شوروی که راجع‌بتاریخ سلاجقه‌تتبعات گرانبهائی دارد مینویسد« نظام‌الملك با اصرار زیاد میگوید که برای آسایش و رفاهیت اهالی باید کوشش کرد ولی این مرد فقط حرف‌میزند و هیچگاه قدمهای عملی برای‌اجرای‌حرفهای خودبرنداشته است.»

ب- مقایسه دهقانان با غلامان

«درنتیجه‌تضادشدیدطبقاتی‌واختلاف‌عظیمی که بین فئودالها و کشاورزان وجود داشت ، فئودالها همواره منتظر بودند که دهقانان ناراضی و غارت شده راه طغیان پیش گیرند ، بهمین‌مناسبت برای تامین جانی خود قلاع محکمی ترتیب میدادند ودرمواردیکه خطر بیشتری روی مینمود وفئودالها ازدشمنهای‌خارجی‌هم بیم داشتندبرفراز کوه‌ها برای خود مامنی ترتیب میدادند.

در مناطق فئودال‌نشین اشخاص آزادی که عبارت از نزدیکان و بستگان فئودالهاوخورده‌مالکین بودندزندگی میکردند، اینجماعت‌طرفدار جدی فئودال بودند. در زمینها دهقانان آزاد ودهقانان برده بچشم میخوردند ودرهرحال اساس‌تولید راکار وزحمت دهقانان تشکیل‌میداد، بردگان‌بیشتر درداخل منازل مشغول‌خدمت بودند .

ج- فئودالهای روحانی

وضع فئودالهای روحانی بسیار رضایت‌بخش‌بود، زیرا شاگردان شیخ نیزمکلف بودند بنفع مرشد خود فعالیت کنند مریدان معمولا کار میکردند و حرفه و پیشه‌ای داشتند وخدمت صادقانه را برای (مراد) خود فریضه‌ای مذهبی میشمردند ، درنتیجه لشکر کشیها فئودالها غیرازغنائم مقدارزیادی‌اسیروغلام همراه میآوردند، فئودالها باین‌انسانها یعنی باین ذخایر (نیروی‌کار) با بی‌اعتنائی رفتار میکردند وغالبا‌این‌طبقه بعلت‌نداشتن لباس وغذای کافی ازبین میرفتند ، سپهسالاران معمولا اسرا را بشهرهای مختلف میفرستادند ، بعد از هرجنك بازارهای برده‌فروشی

مملو ازغلامان‌و کنیزکان‌تازه بود که‌بیشترآنهارا ازسواحل‌دریای‌مدیترانه همراه میآوردند، تجارت‌برده درزمان صلح‌هم‌رواج کامل‌داشت‌وبازرگانان ازاین متاع استفاده فراوان‌میبردند ، بطوریکه ابوالفداء نوشته‌ترکمنهای سواحل دریای مدیترانه اغلب بچه‌های مسیحیان را دزدیده میفروختند ، سیاحی درباز گشت بفرانسه مینویسد که دریکی‌از نقاط مجارستان دیدم که جنگجویان پس‌ازگرفتن یك منطقه حلقه‌ها بگردن اسرا می‌انداختند و بطرزی‌وحشیانه بطرف (ادرنه) برای فروش میبردند ، قیافه اسرا کاملا مشخص بود زیرا هریك از آنان حلقه‌ای درگوش داشتند **نظامی** درباره آنها مینویسد: موهایشان تراشیده‌است شلواری تنکه مانند برپا دارند ، کارشان‌پاروزدن درکشتی است، قیافه‌ای تاثرانگیز دارند، چون‌فرار کنند همه کس‌آنها را می‌شناسد و هر کس میتواند آنها را بگیرد - بالاخره فئودالها، این‌طبقه محروم‌را برای‌کار درمنازل ومزارع وگاه برای‌معامله وبخشش مورد استفاده قرارمیدادند ، برده درآن دوره مانند کالائی بود که سنگین‌ترین کارها باو رجوع میشد غالباً کار درمعادن و کندن‌گور بعهده‌آنها بود تمام‌بردگان درشرایط‌واحدی‌نبودند .

بردگانی که از سواحل جنوبی دریای خزر میآوردند وداخل ارتش میشدند بنام غلام‌خوانده میشدند وگاه موقعیت مهمی بدست می‌آوردند ، بردگان جوان وزیباچه‌داخلی وچه‌خارجی ابتدا برای‌پیشخدمتی‌ورامشگری انتخاب‌میشدند واگر محبت سلاطین و امرا را بخودجلب‌میکردند ممکن بود بمقامات عالی برسند. از کتاب گردلفسکی»

برای آنکه باهمیت و ارزش بعضی‌از غلامان پی‌بریم چند جمله‌ای از کتاب‌جوامع‌الحکایات عوفی را دراینجا نقل‌میکنیم:

«... ساعیان بسمع‌سلطان(مقصود محمود غزنوی‌است) رسانیدند که او (یعنی اسفراینی وزیرسلطان‌محمود) غلامی ترك‌دارد«رامش» نام که مادر ایام بجمال اونزاده است و چشم‌روزگار صورتی زیباتر از وی ندیده سلطان میخواست‌آن‌غلام را از وی‌بخواهد وبهانه میطلبید تاروزی باخواجه گفت شنیده‌ام که عمارتی خوب ساخته‌ای ... ما را بمهمانی کی خواهی... وزیرخدمتی کرد وبه‌ترتیب ضیافت مشغول‌شد ... جشنی شاهانه وبزمی خسروانه مرتب گردانید وچون هنگام عرض‌خدمتی آمد ازهر چیز

بسیارخدمت نمود ازآنجمله ده غلام ترك‌بود... محمود چون غلامانرا بدید بپسندید وازآنکس که حال‌آن غلام درخدمت اوگفته بود سئوال کرد که آن‌غلام درمیان اینان کدام است گفت‌آن غلام درین میان نیست ، سلطان فرمود که بدوبگوی که‌آن‌غلام را بمن‌ده واین‌ده‌غلام بازبر که ما این ده بدان صلح میکنیم . خواجه ابوالعباس گفت مرا بی‌او بسر نرود مگر تا سر نرود...» به‌این‌گناه سالها زندانی شد.

«ابن‌بطوطه درقرن ۱٤دردربار سلطانی ۲۰ برده‌خوش‌قامت‌یونانی را دید که لباسهای فاخر ابریشمی پوشیده بودند وباموهای منظم و بلند و بدنی‌سفید وگونه‌هائی سرخ بخدمت مشغول بودند .

هنگام مسافرت درآسیای صغیر ابن‌بطوطه مشاهدات خودرا درباره غلامان مینویسد وخوداوغلامی بنام«نیکلا» و کنیزکی را باسم مارگریت خریداری میکند.

بعدازهرجنك‌قیمت برده تنزل‌میکرد پس‌ازحمله‌ای که درزمان لئون دوم بارمنستان شد قیمت یك‌غلام خوشگل وزیبا ، به‌اندازه بهای‌یك کیك که غذای تغذی‌آن دوره بود تنزل کرد، پس‌از مرك الب‌ارسلان در اواخر قرن ۱۱ یك‌رفرم اجتماعی ناقصی پدیدار میشود بسرفها و غلامان آزادیهائی داده میشود، دهقانان دراین دوره میتوانستند ازنزدفئودالی‌نزد فئودال دیگر بروند ولی‌بعلت‌تساوی‌شرایط غالباً به‌این‌کار دست نمیزدند، هنگام بروزجنك کشاورزان برای‌نجات جان‌خود پا بفرار میگذاشتندوگاه اراضی وسیعی بدون دهقان باقی‌میماند، پس‌ازاستقرارصلح گاه مامورین سلطان وفئوالها برای‌برگشت‌دادن کشاورزان، وعدهٔ بذر وگاو میدهند وباینوسیله دهقانان متواری را بزمین‌و کشاورزی علاقمند میسازند.

پس‌از حمله مغول فئودالها برای جلب رضایت دهقانان غیر از بذر وگاو برای‌مدتی کشاورزان را ازحق‌اربابی و بیگاری معاف کردند تا کسانی که تمام دارائی خودرا دراثر تجاوزغارتگران از دست‌داده بودند باردیگر بزمین‌خودبرگردند .

دراین‌دوره بعضی ازدهقانان ازآزادی برخوردار بودندیعنی نیروی کاروزمین ازآنهاوبذر وگاو ازفئودال بود، درمقابل این‌دسته کشاورزان، دهقانان فقیری بودند که درشرایطی نامساعد زیر سلطه اربابان ملك ،

خدمت‌میکردند ، غیرازاینها ، قبایل چادرنشین وشبان بچشم میخورند که مرتبا باگله‌های خود درطلب مراتع مناسب درحرکت‌هستند و وضع‌ثابتی ندارند وگاه بکارهای زراعتی اشتغال‌میورزند ، فعالیت کشاورزی اینها صرفاً برای رفع احتیاجات شخصی است و هیچگاه نظر مبادله ندارند ، مارکوپولو مینویسد ترکمنها و قبایل کوه‌نشین دردشتها و کوهها زندگی میکنند وهرجا که زمینی بلاصاحب‌باشد مورداستفاده قرارمیدهند .

بستگی دهقانان بزمین

چنانکه گفتیم مدتها دهقانان‌بعلت تساوی شرایط ازمحل مزروعی خود حرکت نمیکردند در قرن چهاردهغازان‌خان مقرراتی‌وضع کردو کشاورزان را بزمین وابسته‌نمود درقرن ۱٦ و۱۷ کشاورزان مطابق قانون وابسته بزمین بودند و دهقانان فراری مطابق قانون باید بزمین‌اصلی برگردندومالك تا ده‌سال حق‌داشت که دهقان فراری‌رابزمین اصلی عودت‌دهد درقانون مغول این‌مدت بسی‌سال تمدید شد درنیمه اول قرن‌پانزده پس‌ازقیامی که‌تحت‌ریاست **بدرالدین** صورت گرفت وابستگی دهقانان بزمین ملغی گردید.

ازین‌تاریخ به‌بعد دولت باهمیت و قدرت فراوان توده کثیر دهقانان پی‌برد. وفئودالها را وادار کرد که‌وضع آنها را تحت‌توجه و مراقبت گیرند. کشاورزان چنانکه گفتیم وضعی ناگوار داشتند زیرا مالکین دارای‌زمین وآب بودند وهم‌بعنوان‌زمین و هم بعنوان آب از کشاورزان حقی مطالبه میکردند دراین‌دورهٔ آب سرنوشت کشاورزان را معین میکرد ودهقانان بعلت احتیاج فراوانی که به آب داشتند ناگزیر بودند که از فئودالها تبعیت کنند.

درآسیای صغیر قبائل چادرنشین و چوپانی مالیاتی برحسب شماره گله می‌پرداختند . یکی‌از قبائل کوچ‌نشین درعهد سلطان‌محمد ثانی از گوسفند وجو ده‌یك بمالك‌زمین می‌پرداخت . غیرازین مالیات سرانه نیز گرفته میشد .

عوارضی که از کشاورزان میگرفتند درهمه‌جا یکسان نبوده‌بعضی‌ها از اغنام واحشام، بعضی از طیور وبرخی با دادن عده‌ای خدمه‌و سپاهی، دین مالیاتی خودرا تادیه میکردند.

علاوه‌براین بیگاری نیزنوعی از عوارض دهقانی بود . بقراری که

ابن جبیر که در اواخر قرن دوازده در سوریه میزیسته مینویسد،

« دهقانان اینجا نصف محصول را بمالك میدادند علاوه براین بازاء هرفرد یك‌دینار واندی مالیات وچنددرخت می‌دادند ، با اینحال‌این دهقانان وضع‌خودرا از کشاورزانی که تحت‌نفوذ فئودالهای‌مسلمان‌زندگی میکردند بهترمی‌دانستند.»

باین‌ترتیب نه‌تنها باب‌زمینی که درآن‌کارمیکردند مالیات می‌دادند بلکه مجبور به‌پرداخت مالیات سرانه نیز بودند . بطور کلی نوع مالیات کشاورزان برحسب رشته‌ای که درآن فعالیت میکردند فرق میکرد مثلا قبائل‌اوغوز نفرات جنگی میفرستادند و همه ساله هدایائی بدربار تقدیم میکردند. دراعیاد بزرك وجشنهای‌خانوادگی، پادشاه هدایای گرانقیمتی مطالبه میکرد وفئودالها وپیشه‌وران و کشاورزان ناچار درپرداخت هدایا شرکت میجستند . درهنگام جنك‌ایلات‌مرزی ازپرداخت عوارض معاف‌بودند واین رشوه‌ای بود که سلطان بآنها میداد تادربرابر دشمن پایداری کنند. درزمان صلح وضع‌دهقانان بیش‌ازپیش سخت و دشوار میشد زیرا در این ایام مباشرین فرصت داشتند که هرگونه جنبش اعتراضی دهقانان را بیدترین وجهی کیفردهند .

دهقانانیکه بکار سربازی اشتغال داشتند و نیز سرداران آندوره چون بکمك‌جنك سود کلانی از غارتگری بدست میآوردند طرفدار جدی جنك بودند . هنگام جنك کشاورزان مکلف بودند که آذوقه سپاهیان را تامین کنند. بااینکه خواجه‌نظام‌الملك این روش را قدغن کرده بود ولی عملا بیدادگری سربازان وسرداران ، بکشاورزان ادامه‌داشت .

باین‌ترتیب‌دهقانان ازداخل وخارج تحت فشار واستبدادوغارتگری خارجیان زیست‌میکردند . همین جریانات ناگوار سبب بروز شورشها و عصیانهائی‌علیه‌نظام موجود گردید. دراین‌جنبش‌های اعتراضی‌نه‌تنهادهقانان بلکه کلیه قشرهای ناراضی اجتماع سر بمخالفت برمیداشتند . یکی از جنبشهای‌درخشان این ایام قیامی است که درسال ۱۲۳۲ تحت‌قیادت‌درویش باباسحق بوقوع پیوست که جریان‌آنرا ضمن‌مبارزات طبقاتی درایران‌بعد از اسلام ازنظرخوانندگان گذراندیم .

دردوره خوارزمشاهیان مقام‌وموقعیت طبقات کاملا موردنظرپادشاه

ودولت‌بود .

در کتاب التوسل‌الی‌الترسل ضمن‌مدارك تاریخی بسندی برمیخوریم که علاءالدین تکش‌خوارزمشاه بحاکم (جند) دستورمیدهد که به‌هریك‌از طبقات ممتاز اجتماعی برحسب وضع وموقعیتی که دارند احترامات‌لازم‌را مرعی دارد، این‌پادشاه فقط به‌فئودالهائی که بفرمان‌او بمقامی‌رسیده‌بودند متکی بود و دربین توده مردم پشتیبانی نداشت بهمین‌علت درمنشور خود فقط بحفظ حقوق‌آنان توجه میکند :

۱ـ سیدها ـ منافع سادات را بنحوی منصفانه تامین کنید واحترام آنان را برحسب مرتبه ودرجه‌ای که دارند مرعی دارید .

۲ ـ ائمه وعلما ـ این جماعت را با تقدیم تحف و هدایا راضی نگهدارید، وسائل‌آسایش‌آنان را فراهم کنید و درامور مملکتی ازآنها فتوی‌بخواهید.

۳ـ قضاتـ ازاینان تصمیمات وقضاوتهای عادلانه‌بخواهید (البته نباید بحیثیت ومقام‌آنان خدشه واردشود).

۴ ـ صوفیان و همراهان ایشان ـ باید وسائل زندگی آنها تامین شود (تا بتوانند با فراغت خاطر بدعاگوئی دولت‌مشغول باشند.)

۵ـ سرکردگان متنفذ ـ بایدازمنافع‌آنها حمایت کرد.

روسای محلی دولتی وغیردولتی وافراد نظامی. ـ آنها را اداره کنید ولی حتی الامکان در اختلافات خصوصی آنها دخالت نکنید ، در پرداخت حقوق آنها نظارت‌کنید تا محتاج بگرفتن رشوه‌ازاهالی نشوند.

۷ـ مجاهدین دین یا حکام‌شرعـ اینان‌را نیز از هرجهة‌تقویت کنید تامراقب اهالی باشند.

درپایان این نامه اشاره‌ای بکشاورزان ، مالکین و صنعتگران و مردم بازارشده وتاکید شده‌که دراحوال آنان نیز دقت ومراقبت شود ، زیرا باکار و کوشش‌اینها وسائل‌کارقشون ازهرجهة فراهم‌میشود .

سپس درباره تجار نوشته شده‌که آنان قاصدان و مامورین پستی خوبی هستند زیرا آنها بدون اینکه پولی مطالبه کنند درخارج از کشور از قدرت دولت ما سخن‌میگویند، در همین‌فرمان خاطرنشان شده‌که لازم است نسبت بترکها وتاجیکها روش یکسانی اتخاذ شود و درخاتمه اهالی

مملکت دعوت شده‌اند که از جانشین سلطان اطاعت و استقبال کنند و تحف وهدایای کاملی برای او بیاورند ، یك‌سوم درآمد سالیانه‌خودرا تقدیم کنند وازشکایات بی‌پایه ، که گویا ، اهالی در فشار ! هستند خودداری شود وکاملا از اوامر سلطان وجانشینان اوتبعیت وفرمانبرداری کنند.

این‌سندهمانطور که «بارتلد» مستشرق‌روسی نیزمتذکرشده‌حاکی‌از اینستکه‌اهالی تاجیکستان درخوارزم زیاد بوده‌اند وازهمه مهمتر اینکه‌در این‌سند تصویر جالب وروشنی ازسازمان اجتماعی فئودالیسم‌آنعصرودرجه استثمار زحمتکشان نقش بسته است.

۵ـ پیشه‌وران و صنعتگران و وضع اقتصادی آنها

زراعت وکارهای دهقانی درآن ایام اساس‌فعالیت اقتصادی ملل آسیای‌میانه را تشکیل‌میداد.

آقای گردلفسکی‌مستشرق شهیرشوروی درمقدمه کتاب سلاجقه مینویسد«فئودالیسم درشرق تاقرن ۱۹ و در برخی نقاط تا قرن بیستم باقی مانده است، درمشرق‌زمین اصول فئودالیسم بطول انجامید ، بطوریکه‌درحال‌حاضرمیتوانیم آثار زندگی قرون گذشته را مشاهده کنیم هردوره تاریخی را که موردمطالعه قرار میدهیم به‌این‌نکته برمیخوریم که وضع‌حاضر انعکاسی است‌ازوضع گذشته .

فئودالها درداخل‌منازل، برای‌زراعت و برای‌ادامه‌جنگهای‌غارتگرانه احتیاج به‌بعضی آلات صنعتی داشتند و تهیه این وسائل بیاری صنعتگران صورت میگرفت .

نجاری، مسگری، پارچه بافی، اسلحه سازی، دباغی، آهنگری و خیاطی مهمترین فعالیتهای صنعتی این ایام را تشکیل می‌دهند، گاه اشخاص صاحب نفوذ بطورتفننی بکارهای صناعی‌میپرداختند چنانکه علاءالدین کیقباداول درایام بیکاری بکارهای صنعتی مشغول میشد ودر نجاری، نقاشی وساختن‌چاقو ماهر بود.

بیشتر صنعتگران درشهر مجتمع میشدند زیرا درشهر خریداو این نوع امتعه بیشتر بود و از طرف دیگر صنعت پیشه‌وران شهری تابع‌نظر فئودالها نبود، دراین‌شهرها معمولا فئودالها بازرگانان و تجار زندگی میکردند، بطورکلی پیشه‌وران بهرجائی که متاع‌آنها خریدار داشت (اعم ازشهر یا ده) روی میآوردند، درشهرها **گروه صنعتگران** وجود داشت،

این صنعتگران اتحادیه‌ای داشتند و کوشش میکردند که تجربیات صنعتی خود را از نسلی به نسل دیگر منتقل کنند عده صنعتگران محدود بودشاگردها و کمك‌استادها وضع‌اقتصادی‌خوبی نداشتندهر کس‌میخواست درصف صنعتگران واردشود باید تعهداتی انجام‌دهد، سه‌روز پشت‌سرهم استاد را مهمان کند بعد به‌استاد خلعت وتحفه بدهد وهریك ازپسران‌استاد را جداگانه دعوت کند، صنعتگران برای‌جلب مشتری کوشش میکردند ، کالاهای خودرا بصورت مطلوب تهیه کنند، صنعتگران ده گاه بزراعت و وگاه به‌صنایع ابتدائی‌مشغول میشدند ولی‌در شهرها صنعتگران فقط‌بامورصنعتی مشغول میشدند ، دولتها از خیلی پیش بمقام و ارزش صنعتگران پی‌برده بودند وهمینکه شهر یا دهی را تصرف میکردند میکوشیدند تاصنعتگران آن ناحیه را بمنطقه نفوذ خود منتقل نمایند، این‌بطوطه راجع بصنعتگران مطالب‌جالبی ذکر میکند از جمله مینویسد ، که بین ایرانیان و ترکها صنعتگران بنام و «هنرمند» مشهورند. مارکوپولو مینویسد بعضی از ارامنه ویونانیهای آسیای‌صغیر کاری‌جز تجارت و صنعت‌ندارند ولی ایرانیان در منبت‌کاری وصنایع‌مستظرفه مهارت دارند ، مهارت یونانی درامورصنعتی بحدی‌بود که **ملای‌رومی** توصیه میکند که برای ساختن ازیونانیها وبرای خراب کردن ازترکها استفاده کنید بموجب مدارك تاریخی یونانیها در آهنگری ، اسلحه‌سازی جواهرسازی و پارچه‌بافی و نظایر اینها مهارت داشتند .

درنتیجه تحمیلات وبیگاری‌های گوناگون صنعتگران ناچار متحد شدند چنانکه خانه جلال‌الدین رومی را یك (کرپوراسیون) ساخت یعنی یکعده ازصنعتگران تعهدساختمان منزل‌اورا کردند، ودرهای‌آنرا اتحادیه نجارها ساخت دراین کورپوراسیونها یاآرتل‌ها عده‌ای که شاگرد بودند روزانه مزد میگرفتند وسایرین به‌نسبت سرمایه‌ای که داده بودند ازمنافع برخوردار میشدند .

صنعتگران هرصنف‌اتحادیه‌ای مخصوص بخود داشتندچنانکه‌نجارها و آهنگرها هریك اتحادیه‌ای مخصوص بخود داشتند ودرمحلی مخصوص بفعالیت صنفی خود ادامه میدادند وضع عمومی صنعتگران وپیشه‌وران در دوره سلاجقه شباهت‌زیادی بصنعتگران اروپا در دوره قرون‌وسطی دارد

و شکل سازمان اجتماعی این صنعتگران از آن ایام تاکنون فرق زیادی نکرده است .

تمام جریانات صنفی و پیشه‌وری ثبت میشد و از هر صنف مالیات مخصوص دریافت میشد.

هنوز صنعتگران بصورت یك طبقه خاصی درنیامده بودند و فئودالها بآنها با نظر بقیدی مینگریستند ، ناصرخسرو درقرن ۱۱ مشاهدات خودرا درباره وضع اهالی شهر «تینیس» چنین مینویسد «دراینجا برخلاف شهرهای دیگری که سلطان ودیوان صنعتگران را مجبور بکارهای مشکل میکنند صاحبان صنایع وحرف آزادی کامل دارند و صنعتگران بکمك اتحادیه‌ها ازحقوق خود دفاع میکنند .»

«از کتاب سیاحت‌نامه ناصرخسرو»

یکبار صنعتگران برای جلوگیری ازمظالمی که درحق آنان اعمال میشد دست بدامان جلال‌الدین رومی زدند ولی او قدمی درراه منافع آنها برنداشت ودراثر توصیه جلال‌الدین آنها حاضرشدند دردها و مصائب این جهان فانی را تحمل کنند .»

«تلخیص از کتاب گردلفسکی»

هـ ـ فئودالها خان‌ها و فئودالهای این‌دوره درحوزه قدرت خود صاحب اختیار مطلق بودند کار آنها عیاشی ، شرابخوری ، غارتگری و تجاوز بمناطق فئودال نشین مجاور بود.

هرقدر نفوذ دولت‌ها کم میشد قدرت فئودالها افزایش می یافت وفکر خودمختاری وتوسعه‌طلبی درآنان قوت میگرفت چنانکه در اواخر حکومت سامانیان ، خوارزم ، چغانیان ، وبسیاری مناطق دیگر ظاهراً تابع حکومت مرکزی بودند ولی درعمل ازاجرای دستورهای حکومت سامانی سرباز میزدند ، بطوریکه یکی ازعوامل شکست دولت سامانی ، دولت غزنوی و سلاجقه و خوارزمشاهیان را غیراز تضادشدید طبقاتی ومبارزه محرومین وستمکشان باید مبارزه بین فئودالها باحکومت مرکزی دانست، بیشترفجایعی که در دربار وشهرها ومراکز حکومتی رخ میداد ناشی ازاختلاف فئودالها واشراف برای بدست آوردن مشاغل بود فئودالها ازمالکیت زمین حدا کثر

استفاده را میکردند، و مالکیت آنها برچند نوع بود بعضی از راه ارث وبرخی ازراه جنك وبخشایش سلطان درزمینی فرمان‌روا شده بودند در دوره سلاجقه سیستم اقطاع خیلی معمول بودیعنی شاه قطعه‌زمینی‌را بعنوان (تیول) باشخاص موردنظر تسلیم میکرد، دراین‌دوره فرمانداران و امرا درحوزه ماموریت خود اختیارات زیادی داشتند وچون شاه ازآنان بیمناك بود هرچندی یکبار محل‌ماموریت وشغل آنها را عوض میکردشعب‌دیوانها تحت‌نظر امرا انجام‌وظیفه میکردند .

فئودالهای کوچك وصنعتگران و کشاورزان تحت‌انقیاد آنها بودند ولی بیش‌ازهمه بطبقه اخیرظلم وستم میشد ، ازسلطان تا وزراوفئودالهای کوچك همگی رشوه میگرفتند . الکسرائی مورخ مینویسد سلطان علاءالدین کیقباد دوم سرسلسله رشوه خواران عصرخود بود .

«عزیز سامیخ» یکی‌ازنمایندگان ترکیه درسالهای ۱۳۱۳و۱۳۱۴ میلادی‌وضع ایلات‌سرحدی‌آذربایجان‌راچنین‌توصیف‌میکند: فرماندارایران که از تبریز آمده بود درظرف سه‌ماه درطول راه تبریز و رضائیه بطرز دلخراشی بغارت مردم پرداخت حکمران برای روسای ایلات لوازم‌واسب میفرستاد ودرعوض ازآنها توقعات گوناگون داشت واگر انجام نمیدادند آنها را تهدید بمرك‌میکرد درتمام این‌دوره حکمرانان و فئودالهای‌محلی با بیرحمی، مردم را غارت میکردند و حکومتهای مرکزی چون در این دزدیها شرکت داشتند اعتراضی نمیکردند.

امرا وسلاطین گاه برای حفظ موقعیت خود، با فئودالها و اشراف محلی ازدردوستی درمیآمدند وبحکمرانان ومأمورین خود دستورمیدادند که از منافع خصوصی آنها حمایت کنند، در تاریخ بیهقی میخوانیم، سلطان مسعود «... حسن‌سلیمان راگفت ما فردابخواهیم رفت واین‌ولایت بشحنگی بتو سپردیم و سخن اعیان را بشنوی و هشیار وبیدار باشی تا خللی نیفتد بغیبت ما ...»

وگاه سلاطین وامرا برای عبرت مردم و مخالفین با دشمنان بسختی وبی‌رحمی رفتارمیکردند بیهقی‌مینویسد«دیگرروزحسن مثال‌داد تااسیران وسرها را بیاورند و هشت هزار وهشتصد واند، ویك هزارو دویست و اندتن

اسیر بودند، فرمان‌داد تا بر آن راه که آن مخاذیل (یعنی سر کوب‌شدگان) آمده بودند سه‌پایها بزدند وسرها را بر آن مینهادند و صد و بیست دار بردند و از آن‌اسیران ومفسدان که‌قویتر بودند بردار کردند وباقی‌اسیران را رها کردند و گفتند بروید وآنچه دیدید بازگوئید وهر کس را که پس از این آرزوی داراست وسر بباد دادن بباید آمد ...»

درتاریخ بیهقی ازاین بیدادگریها یادشده ولی از علل‌بروزوعاملین این‌نهضت‌ها سخنی درمیان نیست ، میتوان حدس‌زد که دراثرقیام دهقانان و عناصر ناراضی بچنین کشتارهای بیرحمانه‌ای دست میزدند .

جنگهای پیاپی فئودالها و سلاطین‌واخذ مالیات‌های طاقت‌فرساسبب گردید که بسیاری ازشهرها ودهات‌خراسان دستخوش قحطی‌شود وخانه‌و کاشانه مردم‌خراب گردد ، بیهقی درتوصیف‌نیشابورمینویسد «... نیشابور این‌بار نه‌چنان دیده بودم که همه خراب گشته و اندك مایه آبادانی مانده و منی‌نان به‌سه‌درم بود ، و کدخدایان‌سقفهای خانه‌ها بشکافته وبفروخته و از گرسنگی بیشی باعیال و اطفال بمرده وقیمت ضیاع‌بشده و درم بدانگی بازآمده » ودرتوصیف محمدآباد مینویسد « ... حال‌این محمدآبادچنان شد که جفت‌واری زمین بیك من گندم میفروختند و کسی نمیخرید و بیشتر مردم‌شهرونواحی بمرد ...» درحالیکه مردم‌بی‌نوا وطبقات محروم‌در کمال عسرت بسرمیبردند اشراف‌وفئودالها در کمال تنعم زندگی میکردند .

ثروت اشراف و فئودالها

بطوریکه از مندرجات کتب تاریخی‌آن ایام بدست می‌آید دارائی اشراف آنزمان ازاین قبیل بود ، زرنقد ، جواهر، ملك‌مستغل وضیاع وعقار ، زرینه وسیمینه ، ملك وده ، آسیا ،کاروانسرا ،کرمابه ، اسب‌وقاطر ،گوسفند ، شتر، بنده درم خرید و کنیز...

مختصات فئودالیسم در این دوره

«جنگهای دائمی یکی از مختصات فئودالیسم در این دوره‌است درموقع‌بروز جنگ اطاعت‌فئودالها ازحکومت مرکزی کم‌میشود سلاطین وحکومتهای مرکزی برای کم کردن‌نیروی فئودالها گاه‌وبیگاه موضوعی را بهانه کرده برسرآنها می‌تاختند و مقداری‌از دارائی‌آنان‌را بیغما میبردند وگاه بین‌ایلات کینه‌های محلی‌ایجاد میکردند . منظورآنها ازاین تشبثات این بود که روسای ایلات را تابع خود کنند ، باین ترتیب

فئودالهای محلی بصورت « واسال » درآمده تحت قدرت سلاطین قرار میگرفتند . واسال‌ها و فئودالهای محلی درهرموردیکه منافع خود را در خطر میدیدند علیه سلاطین و حکومتهای مرکزی کارشکنی کرده نغمه مخالفت‌را ساز میکردند .

بطوریکه از مندرجات کتاب سیرالملوك و سیاستنامه برمیآید در دوره سلطنت الب‌ارسلان و ملکشاه سلجوقی قبایل کوچ نشین بآب وخاك خودعلاقمندمیشوند ، دراین‌دوره هنوز شورای‌قبیله ومناسبات‌اباء اجدادی بحال خود باقیست .

دهقانان و گله‌چرانان نه‌تنها ازلحاظ اقتصادی بلکه ازجهات سیاسی نیز تحت‌نظر خان‌ها وفئودالهای محلی زندگی میکنند یعنی هروقت خان اراده کند تحت‌فرمان اوبغارت‌دهات همجوار مبادرت میورزند ،گاه خان مقام روحانیت‌را نیزدراختیاردارد ودر بعضی‌موارد این‌نوع قبایل‌یك‌رئیس روحانی ویك‌رئیس‌سیاسی و اقتصادی دارد معمولا فجایع و غارتگری‌ها وقتل و کشتارهای رؤسای‌قبایل از طرف حکومتهای مرکزی چشم‌پوشی میشود و شیوخ و رؤسای مذهبی باگرفتن اغنام و احشام وطلا ونقره دم فرومی‌بندند واحکام دین و نظام دولت‌را بکلی فراموش میکنند .

دراین دوره مشاغل وموقعیتهای نظامی موروثی است ریاست‌قبیله ازپدربفرزندمنتقل‌میشود ، دهقانانی که از کشاورزی‌دست کشیده بکارهای نظامی داخل شده‌اند کم‌کم صاحب زمین میشوند این روش مخصوصاً در دوره سلاجقه معمول‌شد ، نظام‌الملك‌برای‌آنکه ازخزانه دولت‌صرفه‌جوئی کند مقررداشت بجای‌حقوق، بسربازان‌مقداری زمین‌داده شود، تاازعواید آن‌امرار معاش نمایند دردوره‌سلاجقه باقبایل‌وعشایر سرحدی بهتر رفتار میشد تاآنان‌درمقابل دشمن مهاجم صمیمانه پایداری کنند ، بیشترتحمیلات مالیاتی وبیگاری‌بسکنه مرکزی واردمیشد .

ازدوره حکومت بنی‌عباس سیستم (اقطاع) درآسیای صغیروبعضی نواحی‌دیگر معمول‌شده بود ، پس‌ازآنکه امپراطوری روم شرقی شکست خورد درنتیجه آمد ورفت‌مسیحیان واستقرار روابط اقتصادی بتدریج‌آداب ورسوم واسامی اروپائی توسط مهاجرین‌وارامنه درآسیای صغیر وممالك شرقی راه‌یافت درطرزپرداخت مالیات وشرایط مالکیت‌نیز تغییراتی‌روی

داد ، اراده سلاطین بیش‌ازپیش در تعیین سرنوشت اشخاص ودولتمند شدن اقلیت ممتازمؤثر افتاد .

در دوره سلاجقه ٤٨ نفر صاحب تیول واراضی وسیع بودند و ٩٢٨ نفر درمناطق کوچکتر (اقطاع) صاحب اختیار بودند .

امراء وصاحبان اراضی بزرگ نیز املاك وسیع خودرا بین عده‌ای سردار و افسر قشونی تقسیم میکردند بااین‌قید که هنگام بروز جنك هریك هزار سرباز بمصلحت خود برای کارزار آماده سازند ، در مواردیکه دستگاه حکومت مرکزی با بحران روبرومیشد ازراه قشون کشی وغارت کشورهای همجوار و آوردن مقداری غنیمت و اسیر موقتاً بمشکلات اقتصادی پایان میدادند ، هروقت سلطان بیکی از فئودالها مظنون میشد حوزه‌ماموریت اورا تغییر میداد .

فئودالهای محلی نیز مانند فرمانداران از اختیارات سیاسی وقضائی نیز برخوردار بودند، در مواردیکه سربازان برای عمران زمین احتیاج بپول داشتند ازطرف شاه مبلغی پول بآنها داده میشد .

بعد از مغول معمول شدکه پس از مرگ فئودال، املاك او مجدداً دراختیار دولت قرار گیرد ولی دراراضی کوچك زمین بین ورثه تقسیم‌میشد پس از مرك سلطان مادام که پادشاه جدید مالکیت فئودالها را تنفیذ نمی کرد مالکیت آنان پا در هوا بود ، همین مسئله منبع عایدی بزرگی برای سلاطین ودولتها بود .

امرا ، فئودالها وسپاهیانی که موردغضب شاهانه واقع و یاگناهی مرتکب میشدند تمام‌دارائی آنها بلاعوض تصاحب میشد وجزو خزانه دولت میشد ـ غیر از نظامیان ، کارمندان دولت ، سیدها ، دراویش ، شیخ‌ها ، علما، مفتی‌ها نیز در پناه قدرت شاه صاحب زمین میشدند واز حاصل کارمداوم کشاورزان به‌آسودگی زندگی میکردند ، باین‌ترتیب‌طبقات بالای‌اجتماع دارای خدم وحشم و عده‌ای سرف و غلام میشدند و بزندگی‌آسوده خود بقیمت رنج ومشقت زحمتکشان ادامه میدادند ، نباید فراموش کرد که در این‌دوره‌نیزمانند عهدسامانیان عده‌ای ازغلامان‌خاصه‌درباری دارای‌اراضی وسیع ومقام وموقعیت مهمی‌بودند .

هر کس‌مایل‌بود مقام وموقعیتی بدست‌آورد ناچار بود علاقه ومحبت شاه را بخود جلب کند جلال‌الدین رومی شاعر معروف که ثروت فراوانی

داشت باقتضای منافع طبقاتی‌خود از حکومتهای وقت جانبداری میکرد ، گاه پادشاه حق استفاده ازعواید یك منطقه را به‌شخص یااشخاص معینی واگذار میکرد .

فئودالها هروقت بیم تعرض و تهاجمی میرفت یا صدای مردم بلند میشد ، از دارائی خود برای‌ساختن مسجد یابناهای عام‌المنفعه مبلغی‌خرج میکردند واسم خود را بالای‌آن مینوشتند و بااین عوام‌فریبیها عده‌ای را بحسن‌نیت خود امیدوار میکردند .

بعضی از فئودالهای مقتدر، خود درباری مجلل داشتند وعده‌ای از سادات ، مفتی‌ها ، مجاورین ، هنرمندان وشعرارا درحوزه قدرت‌خودجمع میکردند وآنان‌را باصلاة وبخششها خشنود میساختند .

پس‌ازانقراض یك‌سلسله، فئودالهای بزرگ دعوی استقلال میکردند وفئودالهای کوچك ازآنان تبعیت کرده هنگام جنك بااسلحه‌واسب شخصی آماده کارزار میشدند .

همیشه قبل از جنگ، سلطان با ارسال‌نامه‌ای فئودالها را فرامیخواند درمجلس عمومی‌آنهارا ازنقشه‌کار وغنائمی که بین‌آنها تقسیم خواهد شد مطلع میساخت .

فئودالها موظف بودندبادهقانان خود درجنگ شرکت جویند، درمواردیکه‌منافع فئودالها با جنگ سازگار نبود بنام دین یا بجهات اقتصادی وسیاسی‌بمیدان جنگ نمی‌رفتند ، حتی در اواخر حکومت سلاجقه شاه برای‌جلب حمایت فئودالها درجنگ بامغل‌برای‌آنان تحف وهدایائی میفرستاد .

امتیازات طبقاتی

امتیازات‌طبقاتی‌سنیورها و واسال‌ها وغیره پس‌از انجام تشریفات‌خاص‌اعطا میشد ارباب‌قدرت‌برحسب مقام و موقعیتی که داشتند در برابر شاه کرنش و تعظیم میکردند وگاه در برابر اوزانو میزدند و کفش اورا می‌بوسیدند ، شاه در دوران قدرت خود، گاهی برای قدرت نمائی به واسال‌ها اهانت میکرد بوسیدن رکاب‌شاه وبزرگان علامت اطاعت وقدرشناسی بود .

نه کرسی فلك نهد اندیشه زیر پای
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

گرفتن دهنه اسب درشرق وغرب علامت تسلیم و اطاعت بود ، در

ایران بوسیدن رکاب تا اوایل جنگ بین‌الملل اول معمول بود.

دردوره سلاجقه بتقلید عهد باستان (دوره ساسانیان) شاه درپشت پرده‌ای قرار میگرفت وواسالها واشراف پس‌ازگذشتن از پرده دربرابر او سر تعظیم فرود میآوردند وآمادگی خودرا برای خدمت اعلام می‌کردند.

قضاوت بین واسالها توسط سلطان‌صورت میگرفت و رأی او نافذ وقطعی بود .

بزرگترین علامت تبعیت‌واسالها ازپادشاه‌این‌بود که‌بنام اوسکه‌زنند و خطبه بخوانند . »

و ـ سلاطین

ضمن بررسی دراوضاع‌اجتماعی دهقانان وفئودالها کمابیش‌بموقعیت‌ونفوذ سلاطین پی‌بردیم بطوریکه ازمندرجات کتب‌تاریخی این‌دوره برمیآید«سلاطین غالباً وضعی متزازل داشتند یعنی‌همواره از دسایس فرزندان ، برادران و فئودالهای متنفذ محلی بیمناك بودند گاه برادران و فرزندان خود را بمأموریت میفرستادند تااز تحریکات‌آنان درامان باشند وگاه به‌ترور و مسموم کردن مخالفین مبادرت میکردند .

پادشاه‌مکلف‌بود منافع طبقاتی کسانی‌را که‌سبب پادشاهی اوشده‌اند مرعی دارد ، سلطان هم‌نماینده حکومت‌بود وهم سرنوشت صلح وجنگ را دراختیارداشت ولی‌درهرحال موظف بود تصمیم خود را پس از جلب موافقت‌فئودالها اعلام واجرا کند ، درمواردیکه سلاطین بدون‌توجه‌بمنافع فئودالها بجنگ مبادرت کرده‌اند باکارشکنی‌آنان مواجه شده‌اندوهرج‌و مرجی سراسر کشور را فراگرفته است ، پس‌ازمرگ شاه مدتی مرگ او را مخفی میداشتند ، پس ازآنکه شاه جدید به‌تخت می‌نشست فئودالها و اشراف‌توسط وزیردربار بشاه معرفی‌میشدند وهریك پس‌ازانجام‌تشریفات قسم وفاداری یاد میکردند و بالاخره شیخ‌الاسلام یعنی رئیس روحانیون سه‌روز درمساجد مراسم‌سوگندبشاه جدید را اجرامیکرد شاه‌جدیدمعمولا مناصب امرا وفئودالها را بادستخطی تأیید میکرد ومالکیت وقدرت‌آنها را تصدیق مینمود البته اینکار وقتی صورت میگرفت که فئودال گردن از اطاعت‌شاه نپیچد وفرمان او را اجرا کند .

بعضی ازسلاطین برای راحتی‌خیال‌خود امرا و فئودالهائی را که در تحکیم سلطنت آنها کوشش کرده بودند بوسائل مختلف ازبین میبردند ،

در هنگام جنگ اگر فئودالها بنظرشاه تسلیم نمیشدند شاه ناگزیر بود از نظریه‌آنان پیروی کند ، فئودالها هروقت شاه‌را سد راه خود میدیدند به کودتادست‌میزدند ، شاه گاهی برای‌حفظ موقعیت‌خود درمقابل‌فئودالهای بزرگ خودرا بفئودالهای‌درجه‌دوم نزدیك میکرد . علاء الدین کیقباداول میگفت (بایددرختهای کهن‌راازریشه کند وبجای‌آنها درختان‌تازه نشاند) یعنی باید نفوذ فئودالهای‌قدیمی را ریشه کن نمود . ولی فئودالهای متنفذ نیز غافل نبودند آنها در دربار ودر حرم شاه جاسوس داشتند وگاه از شعبده‌بازان وخدمه درباری برای کسب اطلاعات لازم استفاده میکردند ، شاه هرجا مسافرت‌میکرد ازطرف فئودالها وسائل‌آسایش‌او فراهم میشد وعده‌ای کنیز ، غلام‌بچه ، وجواهرات واشیاء قیمتی دراختیاراو میگذاشتند فئودالها برای ترمیم ولخرجیهای خود تحمیلات‌گوناگونی بدهقانان‌روا میداشتند وخسارات خودرا ازاین راه جبران میکردند بهمین‌علت دهقانان ازمالکین محلی نفرت بسیارداشتندوفئودالهاکاملا متوجه اینموضوع بودند وگاه ازشرکت در جنگها خودداری میکردند زیرا از عقب جبهه مطمئن نبودند و فکر میکردند ممکن است دهقانان ناراضی سربشورش بردارند دهقانان غارت شده‌گاه بعصیان دست‌زده کاروانسراها و مراکز ثروت فئودالهارا غارت‌میکردند (۱) ـ هیئت‌حاکمه وقت واطرافیان‌آنهاهمواره مردم را باطاعت‌از شاه واطرافیان‌اودعوت میکردند ، نظام‌الملك‌مینویسد « ایزد تعالی پادشاه را زبردست‌همه مردمان‌آفریده است و جهانیان همه زیردست اوباشند ونان‌پاره و بزرگی‌ازاو دارند ، باید که ایشان‌را چنان دارند که حلقه بندگی از گوش بیرون نکنند و کمر طاعت از میان نگشایند ... »

نظام‌الملك که مظهر ایدئولوژی طبقه حاکمه وقت بود همواره بصورت‌ظاهر سلاطین وحکمرانان را برعایت‌حال مردم دعوت میکرد او خطاب به‌آنها میگفت : زررا دشمن گیرند تامردمان شمارا دوست گیرند ولی‌نصایح‌اورا نه‌تنهاسلاطین وامراگوش‌نمیدادند بلکه خوداووفرزندانش نیز برعایت عدل وانصاف پابند نبودند .

دربار همیشه مرکزفساد وعیاشی‌ولخرجی شاه واطرافیان او بود پولهائی که بقیمت‌خرابی دهات وشهرها جمع‌آوری میشد ، درراه عیش و

(۱) ماخوذ ازتاریخ سلاجقه اثر کردلفسکی ترجمه آقای چارلاقی

عشرت شاه و اطرافیان او و بذل و بخشش‌های بیهوده بمصرف میرسید ، بطوریکه بیهقی نوشته هنگام عروسی یکی از فرزندان سلطان مسعود ، بونصر مستوفی وچندتن‌دیگر روزهای متوالی مشغول شمارش جهازیه او بودند وقیمت‌آن «ده‌بار هزارهزاردرم بود » سپس بیهقی مینویسد «من که بوالفضلم‌آن نسخت دیدم بتعجب ماندم ... و از آن یك دو چیز بگویم چهارتاج زرین مرصع بجواهر و بیست طبق‌زرین... وازهزار یکی گفتم‌و کفایت باشد ومیتوان‌دانست ازاین‌معنی که چیزهای دیگر چه‌بوده است..» شاه درایامیکه خوشنود وخندان بود مجلس سور وعیش برپا میکرد واز بیت‌المال‌مردم و جواهراتی که ازراه غارتگری بکف‌آورده بود بشعرای متملق واطرافیان‌خود بذل‌و بخشش میکرد ، بیهقی درمورد سلطان‌مسعود مینویسد «... وآنچه شعرارا بخشیدی خود اندازه نبود چنانکه دریك‌شب علوی راکه‌شاعر بود . یك‌پیل‌وار درم بخشید و هزار هزار درم چنانکه عیارش درده‌درم نقره نه ونیم‌آمدی و فرمود تا آن صله‌گران را در پیل نهادند وبخانه علوی بردند وهزاردینار وپانصد دینار ودههزار درم کم‌و پیش‌را خوداندازه نبود ... »

بیهقی مسافرت مسعودرادرربیع‌الاول۴۲۲ بکرانه جیحون بدین‌نحو توصیف میکند « ... امیردرکشتی نشست وغلامان ومطربان در کشتیهای دیگر نشسته‌بودند ، همچنان‌براندندتاپای قلعه ... کوتوال وجمله‌سرهنگان زمین بوسه دادند ونثار کردند وپیادگان نیز بزمین افتادند واز قلعه‌بوقها بدمیدند وطبلها بزدند ونعره‌ها برآوردند و خوانها برسم غزنین روان شد ، ازبره‌گان ونخجیر وماهی‌وآچارها و نانهای پخته و امیررا ازآن سخت خوش‌آمد ومیخوردند وشراب روان شد وآواز مطربان از کشتیها برآمد وبرلب آب مطربان ترمذ و زنان پای کوب وطبل زن افزون ازسیصد تن دست‌بکاربردند وپای میکوفتند وبازی میکردند وازاین‌باب چندان که در ترمذ دیدم، کم‌جائی دیدم...» در هنگام جشن نوروز و مهرگان نیزبساط شادی‌گسترده میشد « ... امیر بجشن‌نوروز بنشست و هدیها بسیارآورده بودند و تکلیف بسیار رفت و شعر شنود از شعرا که شادکام بود در این روزگار ... وصله فرمود ... ومسعود شاعررا شفاعت کردند ، سه‌صددینار صله فرمود ...»

برای‌آنکه خوانندگان بیشتر به‌تحمیلات درباری‌آشنا شوند قسمتی

از کتاب زین‌الاخبار گردیزی را که نمودار طرز پذیرائی سلطان‌محمود از قدرخان است دراینجا نقل میکنیم :

« وچون قدرخان بیامد بفرمود ، تا خوانی بیاراستند هرچه نیکوتر وامیرمحمود باوی بهم‌دریك‌خوان نان خوردند و چون ازخوان فارغ‌شدند بمجلس‌طرب‌آمدند و مجلس‌آراسته بود سخت‌بدیع ازسپر غمهای غریب‌و میوه‌های لذیذ وجواهر گرانمایه ... وجامهای زرین وبلور وآئینهای‌بدیع ونوادر ، چنانکه قدرخان اندرآن خیره ماند و زمانی نشستند و قدرخان شراب نخورد ، ازآنچه ملوك ماوراء النهر رارسم نیست شراب خوردن ، خاصه‌آن‌ملکان‌ترکان ... وزمانی سماع‌شنیدند وبرخاستند ، پس‌امیرمحمود رحمة‌اله بفرمود تانثاری که بایست‌حاضر کردند ازاداتهای زرین وسیمین‌و گوهرهای گرانمایه‌وظرایفهای‌بغدادی وجامهای نیکو وسلاحهای بیش‌بها واسبان گرانبها باستامهای (یعنی‌دهنه) زرین و مر قدرخان را بااعزاز و اکرام‌بازگردانیدند...»

سپس‌قدرخان درمقابل ، این‌هدایارا برای‌محمود میفرستد « ... پس بفرمود خزینه‌دار را تادر خزینه بگشاد ومال‌بسیار بیرون‌آورد و بنزدیك امیرمحمود فرستاد باچیزها که‌ازترکستان خیزد ازاسبان نیك بانثاروآلت رزین وغلامان ترك باکمر وکیش بزروباز و شاهین ومویهای سمور و سنجاب وقاقم وروباه ... و هردو ملك از یکدیگر جداشدند برضا وصلح ونیکوی . » (۱)

ز ـ مناسبات خلیفه و سلطان

از دوره‌سامانیان ببعد غالباًپادشاهان ایران باخلفا ازدر سازش و دوستی درآمدند بهمین‌علت قدرت مادی و معنوی خلفا فزونی گرفت و بتدریج برای تثبیت مقام وموقعیت خود وجلوگیری‌ازقیام دولتها علیه‌دستگاه خلافت، مانند دول استعمارطلب کنونی سیاست تفرقه ونفاق‌را پیش گرفتندوبیاری‌روحانیون متعصب‌وبیمایه‌بجنگ بااسماعیله ، قرمطیه وسایر مخالفین پرداختند ودرمواردی‌چند بمسموم کردن وقتل مخالفین‌خود دست زدند ، سلاطین غزنوی چون از پشتیبانی توده مردم بی‌نصیب بودند خودرا بدستگاه خلافت نزدیك کردند و از قدرت دین برای جلوگیری از جنبشهای مخالف استفاده نمودند دردوره سلاجقه نیز احترام خلفامحفوظ

(۱) از تاریخ گردیزی

بود ، کردلفسکی مینویسد : سلاجقه آسیای‌صغیر برای خلافت بغداد احترام تمام قائل‌بودند ، هنگامیکه سفیر نامه خلیفه را میخواند شاه روبمقرخلیفه میایستاد وبااحترام فرمان او را می‌شنود ، سلطان علاء الدین کیقباد اول نامه خلیفه را برسرنهاد وانجام‌آن‌را تعهد کرد ، شاه برای‌دریافت‌هدایای خلیفه ازتخت بزیرمیآمد ونعل طلائی قاطر خلیفه را می‌بوسید ، ولی این احترامات ازروی اعتقاد وتعصب‌نبود زیرا پس ازآنکه دستگاه خلافت در برابر قدرت‌مغولها برچیده‌شد سلاطین‌سلجوقی همان‌احترامات‌رادرپیشگاه سلاطین ونمایندگان مغول اجرا میکردند .

از دوره سامانیان ببعد سرسلسله‌ها وجانشینان‌آنها ازطرف خلیفه وقت تأیید میشدند واین‌کاربااعزام نماینده ، تقدیم هدایا وتشریفات‌دیگر صورت میگرفت .

پس‌از ابلاغ‌نامه خلیفه‌درخطبه‌ها نام سلطان‌را باالقاب‌یاد میکردند بسلطان‌مسعود القاب زیر از طرف خلیفه اعطا شده بود « ناصردین‌الله و حافظ عبادالله، المنتقم من اعداءالله، ظهیر خلیفةالله امیرالمؤمنین...» ضمناً خلیفه درمنشورخود خطاب بمسعود نوشته بود که« ... امیرالمومنین‌ممالکی که پدرت داشت ... بتو مفوض کرد وآنچه توگرفته‌ای : ری و جبال و سپاهان وطارم ونواحی وآنچه پس‌ازاین گیری ، ازممالک‌مغرب‌وشرق‌ترا باشد وبر توبدارد . »

برای اطلاع ازطرزپذیرائی نماینده خلیفه‌بغداد و رسوم وتشریفاتی که‌هنگام انتقال‌خلافت ازخلیفه‌ای بخلیفه‌دیگر معمول‌بوده‌است سطری‌چند از کتاب تاریخ بیهقی‌را دراینجا نقل میکنیم :

« ... چون‌صبح‌بدمید چهارهزارغلام‌سرائی دردوطرف سرای‌امارت بچندرسته بایستادند ، دوهزار باکلاه دوشاخ و کمرهای گران ... و باهر غلامی عمودی سیمین ودوهزار باکلاه‌های چهارپر بودند وکیش و کمرو شمشیر وشقا (یعنی‌تیردان) ونیم‌لنك (جای کمان) برمیان بسته وهرغلامی کمانی و سه‌چوبه‌تیر بردست و همگان باقباهای دیبای شوشتری بودند ، وغلامی سیصد ازخاصگان دررسته‌های صفه نزدیك‌امیر ایستادندباجامهای فاخرتر و کلاههای دو شاخ و کمرهای زر وعمودهای زرین همه بزرگان درگاه وولایت‌داران وحجاب باکلاه‌های دوشاخ و کمرزر بودند وبیرون سرای مرتبه داران و حجاب باکلاه‌ها بایستادند و بسیار پیلان بداشتند

تارسول را درمیان‌ایشان گذرانیده‌آید ... ورسول‌را برنشاندند وآوردند وآواز بوق‌و کوس‌ودهل‌و کاسه‌پیل (یعنی‌طبل‌و کوس‌و نقاره) بخاست گفتی که روز قیامت است ورسول را بگذرانیدند برین‌تکلفهای‌عظیم و چیزی دید که درهمرخویش ندیده‌بود مدهوش ومتحیر گشت ودر کوشك شد...»

پس‌ازآنکه نماینده خلیفه باریافت ، نامه خلیفه را بسلطان میدهد وآنرا بعربی‌وفارسی دربرابر امیرمیخوانند ، سلطان بمناسبت‌مرك خلیفه یك‌روز اعلام عزاداری میکند وسه‌روز دیگر بمناسبت حکومت‌خلیفه جدید بساط شادمانی برپا میکنند وبالاخره‌پس‌ازانجام تشریفات زیادبین‌خلیفه‌وسلطان قراردادی منعقد میشود که بموجب‌آن خلیفه ضمن منشوری‌خراسان،خوارزم نیمروز ، زابلستان وجمله‌هند وسندوچغانیان وختلان‌وقبادیان‌وترمذوقصدار ومکران را جزومناطق حکمروائی‌سلطان مسعود میشناسد .

بطوریکه ازفحوای کتب‌آن‌دوره‌برمیآیدغالباًسلاطین‌ووزرای‌ایشان باشخاص موردنظر کارهای مهم را رجوع میکردند و بشایستگی و لیاقت اشخاص توجه نمیشد . نظام‌الملك مینویسد « ... هروقت که مجهولان و بی‌اصلان‌را وبی‌فضلان را عمل‌فرمایند ومعروفان واصیلان‌را معطل گذارند ویك کس‌را پنج ، شش‌عمل‌فرمایند ویکی‌را عمل نفرمایند ، دلیل‌برنادانی وزیر باشدو بدترین‌دشمن‌اینست که ده‌عمل یك مردرا فرماید ودهمرد را یك‌عمل بفرماید ... پس‌اگروزیرعاقل ودانا باشد علامت‌آن‌باشد که کارها بمردم‌اهل‌تفویض کند . تامملکت‌را زوال‌نیابد...» درجای دیگر نظام‌الملك نشان میدهند که‌درآن دوره نیزعده‌ای از دانشمندان وصاحبنظران در پناه دربار میزیستند وشاه برای‌آنکه از زخم‌زبان‌آنها درامان باشد چیزی‌از بیت‌المال بآنها می‌بخشید «... ودیگر گروهی باشند ازاهل‌علم واهل‌فضل وارباب مروت واصحاب شرف که‌ایشان‌را دربیت‌المال نصیب‌باشد ومستحق نظر وادرار باشند ... این طایفه چون امید از آن دولت ببرند بدسگال دولت شوند ، عیبهائی که برعاملان ودبیران‌ونزدیکان پادشاه بود برصحرا افکنند ... وبرپادشاه بیرون‌آیند وملك‌راآشفته دارند ...»

اطرافیان دربار بخصوص‌شعرا بیشتر ازراه تملق وچاپلوسی خودرا بشاه وسایرارباب‌قدرت‌نزدیك‌میکردند اشعار زیر استبداد سلاطین وتملق شعرارا نشان میدهد .

خلاف‌رای سلطان رای جستن — زخون خویش باید دست‌شستن
اگرخودروزرا گوید شبست‌این — بباید گفت اینك ماه وپروین

ظهیرفاریابی در مدح قزل ارسلان گفت .

نه کرسی فلك نهد اندیشه زیر پای
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

سعدی زبان باعتراض گشود و گفت :

چه‌حاجت که نه کرسی‌آسمان — نهی زیرپای قزل ارسلان

بندرت بعضی‌از شعرا وارباب ذوق ، دربار سلاطین وامرارا چنانکه بود توصیف کرده‌اند چنانکه ناصر خسرو درمذمت‌مَلوك وامرا گوید :

چه ناخوبست دیدار بزرگان — شدن چون‌یوسف‌اندرچنك گرگان
همه خود بدتراز‌فرعون مغرور — چو نمرود از پر یك پشه رنجور
ملك‌چون‌خواست‌حاضر گشت‌بردر — گروهی دیو بیند در برابر
یکی چون افعیان سر شکسته — یکی چون عقرب دم بر شکسته
که‌گر اصحاب کهف آیدپریشان — نماید کمتر از سگ در نظرشان
سلامش را جواب‌از ناز ندهند — وگر گوید جوابش باز ندهند
بیاویزند عیسی را بخواری — سم خر را خرند از خاکساری

«دربارسلاطین ایران ازدوره غزنویان‌ببعد بسیار پرطمطراق ومجلل است معمولا چهار پنج‌هزار نفر سربازمسلح (به‌اصطلاح‌ترکی‌خاصه‌عسکری)حاضر وآماده بودند وازآنمیان یك‌عده دویست نفری از سربازان زیبا ، بلندقد وجوان برای‌مراقبت شخص شاه‌گماشته میشدند بااینحال شاه زندگی‌خود را دروحشت وسوء ظن بسرمیبرد و همواره درانتظار کارشکنی بستگان خود و فئودالهای بزرك بود ، هنگام حرکت سلطان یکعده ۱۲۰ نفری مسلح باشمشیرهای زرین پیشاپیش او حرکت میکردند و فریاد میکردند کنار بروید ، کنار بروید : موقعیکه سلطان وارد شهرمیشد شراب سالار بجلو میآمد و دهنه اسب سلطان را میگرفت در داخل قصر چاووشها و دورباشها باچماقهای مخصوص مراقب‌بودند موقعیکه شاه به‌تخت‌می‌نشست «تاج کیانی» برسر میگذاشت .

ج - دربارسلاطین

شاه معمولا بوسیله پرده‌هائی از درباریان‌جدا میشد عده‌ای‌ساده‌لوح‌شاه‌را مظهر قدرت خدامیدانستند ودیدار روی‌سلطان را توفیقی عظیم‌میشمردند

شاه به‌اتباع خود بنظر غلامی مینگریست و همواره قراولان، نگهبانان ، اسلحه‌داران ، جانب‌داران ، فدائیان و مستحفظین شاه با تبرها وسپرهای مطلا و باگرزمخصوص‌آماده بودند تادشمنان شاه را ازپادرآورند ، دولت خانه ، بارگاه دیوان ، جبه‌خانه وجامه‌دارخانه توسط عده‌ای مسئول اداره میشد درجامه‌دارخانه لباسهای‌شاه محافظت میشد وازاینجا خلعت میدادند، طشت‌خانه محل‌روشوئی‌شاه‌بود علاوه‌براین‌اصطبل، رکیب‌خانه، شکارخانه و انبار توسط شخصیتهای بزرك اداره میشد بطوریکه افلاکی مینویسد دراواخر قرن ۱۳ نگهداری شاهین وداشتن‌باز معمول‌شد مناصب‌ومقامات درباری خیلی‌زیادبود درعهدسلاجقه درراس‌دربار **امیر دربار** قرارداشت این مرد هنگام مهمانی بمهمانان جا، نشان میداد، خانسالار سفره را تزئین میکرد، شرابسالار مامورتنظیم مشروبات‌بود اینهادرمجلس‌مهمانی‌شرکت میکردند وغالباً مانند یك‌جاسوس زبردست‌بحرف مهمانان گوش میدادند ومطالب را به‌اشخاص‌ذی‌نفع میرسانیدند ودرمقابل پول میگرفتند دیگر از زائده‌های حتمی دربار منجمین ، شعرا و دلقکهای درباری را میتوان نام‌برد‌بااینکه درحدیث‌آمد که المنجمین‌الکذاب‌یعنی منجمین‌دروغ‌میگویند معذلك منجمین دردربار موقعیت حساسی داشتند سعد ونحس ایام و بروز حوادث‌را پیش‌بینی میکردند و بهمین‌مناسبت درمزاج سلاطین تاثیر عمیقی داشتندهنگام بیماری عده‌ای از بهترین پزشکان بمشاوره میپرداختند و فئودالهای بزرك برای اعلام وفاداری شخصا دامن خدمت بر کمر میزدند سلاجقه روم هنگام بیماری‌از اطباء یونانی و یهودی نیزاستفاده میکردند ابن‌بطوطه باتعجب ازیك‌پزشك یهودی دردربار سلاجقه اسم میبرد که‌کلیه علماء و روحانیون دربرابراو به‌احترام بلند میشوند ووی همواره پهلوی تخت شاه می‌نشست ، در دربار غیراز نوبتچی‌ها ، پرده‌دارها و دربانها عده‌ای ازپسران و دختران‌زیبا بکار ساقیگری مشغول بودند ، فئودالهای بزرك باچکمه‌های مخصوص وعده‌ای‌قراول مسلح داخل‌قصر شاهی‌میشدند ودرمواقع‌رسمی هر کس درمحل‌خودقرار میگرفت وشاه‌درمحل‌مخصوصی می‌نشست‌سالن‌شاه‌ازشمعدانهای‌نقره‌ای روشن‌میشد، درمجالس‌مهمانی‌انواع اغذیه وجودداشت وازشراب‌وشربت‌نیزاستفاده میکردند رامشگران‌با کلاه لباس مخصوص خود بنواختن موسیقی‌مشغول میشدند وسائل موسیقی‌دراین دوره‌عبارت بود از **کوس** ، **نقاره** ، **نفیر** ، **زرنا** ، **رباب** ، **طبل** و غیره

پسران و دختران زیبا بالباسهای فاخر دایره میزدند و آواز میخواندند .

غیرازموسیقی، مسخره گی وشعبده‌بازی نیز درمیان‌درباریان‌خریدار داشت ، موقعیکه‌قیلیچ‌ارسلان‌دوم‌نزد امپراطورمانوئیل میرود شعبده‌بازان بهنرنمائیهائی دست میزنند بطوریکه گوئی به‌پرواز درآمده‌اند از اینجا میتوان حدس‌زد که بعضی‌از هنرمندان عملیات مشکل (اکرباتیك) انجام داده‌اند بطوریکه پرفسور «قی‌یعقوب» مینویسد نمیتوان گفت که دردوره سلاجقه‌تئاتر بمعنی واقعی‌کلمه وجود داشته بلکه کارهای مسخره‌آمیزی که گاه جنبه سیاسی داشته توسط هنرمندان‌صورت میگرفته و غالباً طی این نمایشات وسخنان دشمنان حکومت‌مورد طعن‌وتحقیر قرار میگرفتند .

سلطان‌درساعات‌خوشی بغلامان و کنیزان زیبای‌خود مهربانی‌میکرد ودر سینیهای طلائی خلعت‌میداد وخلعت انواع واقسام‌داشت زن‌شاه دارای خزانه مخصوص‌بخود بود که توسط خزانه‌دار زن‌اداره‌میشد دردوره‌سلاجقه دوم موقعیکه عده‌ای ازدراویش وروحانیون تصمیم گرفتند دخترفقیری را شوهر دهند اورا نزد گرجی خاتون فرستادند ووی جهیز مفصلی که‌عبارت بود ازمقداری پارچه‌لباس، گوشواره انگشتر ، النگو ، ملافه واثاثه‌منزل برای‌او تهیه نمود واین‌معنی میرساند که درآن ایام جهیز زن‌کاملا معلوم بود - دختران شاه توسط زنی باسم (استادخاتون) که هم روحانی و هم باسواد بود تربیت‌میشدند این‌زن ازطرف‌مقامات روحانی‌انتخاب میشد ودر محیط دربار تاثیر فراوان داشت و کمابیش مقاصد روحانیون را درمحیط دربار اجرا میکرد.

« ترجمه‌وتلخیص‌از کتاب گردلفسکی»

www.adabestanekave.com

مبارزات منفی در ایران بعد از اسلام

علل رشد تصوف

چنانکه قبلا گفتیم قبل‌از ظهور اسلام در ایران و سایر ممالك‌آسیای‌میانه بعلت‌استثمار شدید طبقات محروم و زورگوئی و مظالم طبقات ممتاز زمینه اوضاع اجتماعی برای قبول اسلام یا هر جنبش اعتراضی‌دیگر فراهم شده‌بود ولی‌اسلام‌بطوریکه‌دیدیم نتوانست‌انتظارات مردم محروم آسیای میانه را تامین کند ، بهمین‌علت ازقرن اول هجری مبارزات‌سیاسی‌ورخنه دراساس‌دین‌ودولت اسلامی‌شروع شد وصاحبنظران و دلسوختگان بوسائل ولباسهای‌گوناگون بمبارزه بادستگاه ظلم وزور برخاستند . منتها درقرن‌اول‌هجری که هنوزجنبشهای مخالف عرب‌واسلام قدرت و نفوذی کسب نکرده بود بعلت‌آماده نبودن محیط جنبه‌های منفی مبارزه اهل‌تصوف بیشتربچشم میخورد ولی‌ازقرن دوم‌هجری ببعد باظهور جنبشهای مخالف‌وتحریك احساسات ملی مردم ، تصوف‌وعرفان نیز تغییر صورت داد وقسمتی ازجنبه های منفی‌آن ازبین رفت ، مخصوصاً در قرن سوم‌وچهارم چون کشورهای‌مستقلی‌درآسیای میانه‌بوجودآمد افکارعرفانی بعقل و علم نزدیك شد ، چنانکه جنید بغدادی میگوید « چهل‌سال ریاضت کشیدم تادانستم‌کار بریاضت نیست .» ودیگری گویند « سی‌سال بیاسبانی دل همت گماشتم تادانستم که راه نه‌اینست » درقرن پنجم دراثرحمله‌ترکان سلجوقی ورواج بازار دین وتعرض شدید**اشاعره** که‌مردمی‌خشك‌وظاهربین بودند ، بازار عقل‌ومنطق کساد گشت‌ودرقرن‌ششم«شمشیرملانماها برنده‌تر

شد وبطور علانیه وآشکارا بافلسفه ومنطق و عرفان مخالفت آغاز شد ، خواندن مقاولات اینطایفه از طرف مقامات دینی ممنوع شد ... هرقلمی که بخدمت دین کمر نمی بست شکسته میگردید ازعلوم آنقدر که بکاردین میآمد استفاده میشد حساب براتاحدی که میتوان موضوع ارث رادریافت فرامیگرفتند . علمای دین وفقها برفلاسفه رد می‌نوشته (1)» در نتیجه این احوال عده‌ای از صاحبنظران بجمع عرفا پیوستند و درد نهان خود را بلباس عرفان و با اصطلاحات تازه بیان کردند ازقرن هفتم ببعد دراثر حمله مغول ومصائبی که از این رهگذر بمردم ایران وارد شد خواه و ناخواه بازار تفکرات عرفانی نضج گرفت ولی ازطرفی خشونت خوارزمشاهیان به پیشرفت کاراین طایفه میدان نمیداد بااینحال درقرن هفتم باظهور شمس تبریزی و ملای رومی عرفان در میدان تازه‌ای قدم گذاشت ولی دراین دوره نیز بازار فلسفه وتفکر منطقی سخت کاسد است ازقرن دهم ببعد که صفویان زمام امور را بدست میگیرند بیش از پیش بازار تعصب رواج میگیرد وازاین دوره ببعد در عالم عرفان افکار بدیعی بچشم نمیخورد **ایوانف** محقق شوروی ضمن بحث درباره تصوف مینویسد « **انگلس** دراثر خود بنام جنك دهقانی درآلمان بوصف فرقه‌های رهبانی میپردازد و میگوید که گاهی این جمعیت های صوفی مآب درباطن بارژیم فئودالیته مبارزه میکردند ، این حمله انگلس را میتوان درباره تصوف قرون وسطی درآسیا نیز تعمیم داد دراوایل امراهل تصوف غالباً درراس نهضتهای پیشه‌وران وصنعتگران علیه فئودالها قرار گرفتند ولی پس از چندی صوفیگری و درویشیسم بصورت اسلحه‌ای برای تحمیق توده‌های مظلوم درآمد ، صوفیسم چنان جریان ایدئولوژیك وسیعی بود که درتحت لوای آن ممکن بود هر نظریه‌ای را تبلیغ کرد ، بهمین مناسبت عده‌ای از شمرا خود را صوفی میخواندند تادر پناه آن بتوانند کلیه عقاید آزادیخواهانه ونظریات باطنی خودرا اظهار کنند ، اثراین افکار درآثار جلال‌الدین بلخی ومعاصر اوسعدی شیرازی بطورمحسوس بچشم میخورد .»

غفوراف دانشمند شوروی مینویسد : « تصوف «صوفیسم» ازکلمه صوف که بمعنی لباس پشمین است مشتق شده است ، پیروان تصوف این لباس ناراحت را برتن میکردند د باتحمل مشقات گوناگون بسیر و سلوك میپرداختند ، ازقرن ۱۱ میلادی ببعد جماعت صوفیه مانند بسیاری دیگر از

(1) مبارزات منفی در ایران بعداز اسلام از ص. گوهرین

فرق اسلامی مورد تعقیب قرار گرفتند بااینحال نهضت صوفیسم بعلت سازگاری محیط درمدتی کوتاه وسعت گرفت ودرایران ، سوریه ، مصروآسیای میانه عدهٔ زیادی طرفدار پیدا کرد ، **تصوف یکچندازنارضایتی توده‌های مردم وصنعتگران شهری حکایت میکرد** ، ودربین این طبقات طرفدارانی پیدا کرده بود ، چه این طبقه ازاسلام انتظار داشتند که بدوران بدبختی و محرومیت ایشان پایان دهد ، ولی همینکه انتظارات آنان بحقیقت نپیوست تمایلات عرفانی درآنان قوت گرفت ، اختلاف این جماعت باقرمطیان دراین است که **قرمطیان** مبارزه **مثبت** میکردند وحال آنکه جماعت متصوفه از راه مبارزه **منفی** با مخالفین خود جنك میکردند . » اهل تصوف با از خودگذشتگی بمردم خشك ومتعصب زمان حمله میکردند جنك ۷۲ ملت و مبارزات دینی را بچشم استهزا مینگریستند ومیگفتند ما در پی « حالیم» وبقال وقیل کاری نداریم . بطور خلاصه جنبش قرمطیان وآراء اهل تصوف جملگی از عدم رضایت مردم حکایت میکنند بعضی از افراد **این جماعت عزلت گزینی** یا کدامنی وازخودگذشتگی راحقیقت زندگی میشمردند وبااین روش بی‌پایگی عمل روحانیون متعصب را آشکار میکردند بهمین علت پیشوایان دین بطرز بیرحمانه‌ای علیه صوفیان قیام کردند وازآزار وتعقیب این جماعت خودداری نکردند چنانکه حسین بن منصورحلاج را که میگفت « من خدا هستم » بدار آویختند و از زجر وحبس جمعی دیگر فروگذار نکردند . غفوراف مینویسد : اهل تصوف بعدها ناچار عقب نشینی کردند و مردم را باطاعت ازاحکام دین ودولت فراخواندند بهمین علت پس ازچندی مبارزه دین ودولت بیشتر متوجه جنبش اسمعیلیه و سایر جریانات ضد مذهبی میشود ، ایدئولوژی صوفیسم اسلام را انکار نمیکند ، بلکه میکوشد مذاهب قبل از اسلام را بااسلام آشتی دهد صوفیسم درحقیقت معجونی است ازمکاتب مختلف فلسفی ، بطوریکه درافکار این جماعت آثار عقاید برهمن‌ها ، بودائی‌ها ، راهبین ، نسطوریان ، مسلمانان زاهدو گوشه نشین وتا حدی ازافکار فرقه اسمعیلیه می‌توان یافت ، اهل تصوف برای اجرای نیات خود ودرك حقیقت از نوعی **سمبولیسم و ناتورالیسم** تبعیت میکنند ومیگویند طالبان حقیقت برای درك الوهیت بایدمراحل مختلفی را طی کنند ، دردوران قدرت غزنویان بعلت رواج تعصب وزهدفروشی صوفیسم رونقی نداشت ولی در دوره قدرت

سلاجقه بازار اهل تصوف تا حدی رونق گرفت و دامنه آن از خراسان بماوراء النهر و نقاط دیگر راه یافت ازسال ۹۶۷ تا ۱۰۴۹ میلادی در میان پیروان این مکتب مردانی نظیر شیخ ابوالحسن خرقانی ابوالقاسم قشیری وشیخ ابوسعید ابوالخیر ظهور کردند ومقام تصوف را بیش از پیش بالا بردند قشیری در نیشابور در رساله خود مبانی صوفیسم را توضیح داد و شیخ ابوسعید ابوالخیر بابسط صوفیسم وایجادخانقاه به بحث‌های مذهبی و فلسفی میپرداخت دیگراز پیشوایان این راه امام غزالی است. (۱۰۵۸ - ۱۱۱۱ میلادی) که توسط نظام‌الملك برای تدریس به بغداد گسیل میشود وپس از چندی بمکتب اهل تصوف می پیوندد وبسیرو سیاحت مشغول میشود وبالاخره پس ازآنکه به الهیات توجه کرد بسختی باشکاکین وراسیونالیستها وامثال بوعلی سینا بمبارزه پرداخت .

غزالی سعی کرد صوفیسم را بیشتر بجانب اسلام وایدآلیسم متوجه سازد وجنبه‌های مترقی وانقلابی آنرا ازبین ببرد .

باگذشت زمان صوفیسم بکمك دین درآمد وچون سلاح توانائی بنفع هیئت حاکمه به تحمیق وفریب توده‌های بیخبر مشغول شد ، ازاین تاریخ صوفیسم که وقتی جنبه ضدمذهبی وضد خرافی داشت جنبه‌های نوع دوستانهٔ خودرا ازدست میدهد ومورد حمایت جدی دین ودولت قرار میگیرد .

صوفیسم در قرن اول پیدایش خود ، وقتی که تعصب خشك و زهد دروغین، عالم اسلام را فراگرفته بودتنهامکتبی بود که مطالب عقلی وفلسفی را پیش میکشید ودرآراء این جماعت آثار مبارزه با استبداد سلاطین و فئودالها و حمایت از توده مردم بخصوص صنعتگران دیده میشد ، چون صوفیهای این دوره بهیچ اصل مسلمی « دگم » پابند نبودند میتوانستند نظریات خودرا هرطور بخواهند بیان کنند وبفکرخود اجازه پرواز وجولان دهند . دراین دوره ما درآثار اهل تصوف ، عناصر فلسفه کلاسیك یونان و انعکاسی ازمکاتب ماتریالیستی قدیم را مشاهده میکنیم .

افکار پانتئیسم ، بعضی ازاهل تصوف را بتفکر ماتریالیستی نزدیك میکرد بطوریکه زحمت رامورد ستایش قرارمیدادند وبرای طبقه کشاورزان احترام قائل بودند ، اینها کسانی بودند که با روح انتقام جویانه‌ای با

فئودالیسم مبارزه میکردند ، غیراز این دسته عده‌ای دیگر از اهل تصوف نام صوفیگری را وسیله‌ای برای نمایاندن افکار بشردوستانه خود قرار میدادند وبا عشق وشور عجیبی درطبیعت وافکاربشری فرو میرفتند، افکار تصوفی تاثیری عمیق درادبیات وشعرفارسی باقی گذاشت، بهمین مناسبت باید شعرای صوفی را ازشعرای معمولی تفکیك کرد زیرا شعرای معمولی اگر بطور استثنائی بعالم تصوف توجهی کرده‌اند برای آن بود که آراء اهل تصوف در آن ایام خریدار داشته و مورد توجه صاحبنظران بوده است .

مشهورترین شعرای صوفی مسلك عبارتند از بابا کوهی ، ابوالمجد سنائی و شیخ فریدالدین عطار ومولوی که با اشعار شیوای خود کوشش کرده‌اند ماهیت فئودالیسم عصر خود را مجسم سازند این دسته برخلاف شعرای درباری از وصف اصحاب قدرت خودداری کرده و بازبانی ساده و دلنشین به تسخیر افکار وتجلیل معنویات خلق پرداخته‌اند ، بعضی ازشعرای این مکتب بخصوص سنائی میکوشد تا درآثارخودآرمانها وتمایلات باطنی مردم را منعکس سازد .

گردلفسکی نویسنده تاریخ سلاجقه مینویسد : دراویش قلندرها و صوفیها پس ازآنکه باطبقات حاکمه وسلاطین ازدر دوستی درآمدند مورد مهر و عنایت آنان قرار گرفتند واز موقوفات و بذل و بخششهای آنان برخوردار شدند بطوریکه افلاکی متذکر شده دولت بهریك از دراویش روزانه نیم دینار که وجه قابل توجهی بود میپرداخت شیخ شهاب الدین سهروردی که درسال ۱۱۹۰ میلادی بقتل رسیده نزد قیلیچ ارسلان دوم قدرت واعتبار زیادی داشت و کتاب پرتونامه خودرا به غیاث‌الدین پسر قیلیچ تقدیم کرد، اینشخص «رقص سماع» را خیلی دوست داشت، بهمین مناسبت موقعیکه سفیرخلیفه وشهاب‌الدین سهروردی ومریدان او وارد دربارشدند صوفیان بیاخاسته شروع برقص گردند و رقص وسماع آنان بسیارموردتوجه مهمانان قرار گرفت .

دراین دوره عده‌ای از دراویش و(ابدال) بدهات اطراف مخصوصاً بین‌راکه آمد ورفت میکردند وآنان را بوحدت ویگانگی میخواندند

وراه ورسم شهرنشینی وتمدن رابمردم آموختند، و کشاورزان‌وصنعتگران مایوس و غارت‌شده مقدم‌آنان راگرامی میداشتند ، بعضی‌ازفرق دراویش ازجمله «عشاق» بمقررات مذهبی توجهی نمیکردند چنانکه درروز عاشورا باموزیك وآلات‌موسیقی درشهر حرکت‌میکردند ودولت بآنها نظرخوشی نداشت جمعی دیگر از دراویش به‌کارهای خارق‌العاده میپرداختند واز‌راه شعبده بازی و کارهائی نظیر خوردن مار و بدهن‌گرفتن آهن گداخته توجه مردم را بخود جلب میکردند.

مراحل تصوف

کسانی که در عالم تصوف قدم میگذارند برای سیر درمراحل ترقی‌و کمال باید سه‌مرحله‌اساسی که عبارت از مرحله **شریعت** ، **طریقت وحقیقت** است طی‌نمایند در مرحله نخست سالك باید احکام شرع را بکاربندد واز اداء نماز وروزه وحج وغیره غفلت‌نورزد تابکمال مطلوب‌برسد .

شیخ شبستری میگوید :

ولی تا ناقصی زنهارزنهار　　قوانین شریعت را نگهدار

پس‌ازطی‌این مرحله که مرحله‌تربیتی است سالك طریقت بایدمراحل ومقاماتی‌را طی کند که عبارتند از توبه ، ورع ، زهد ، فقر، صبر، توکل ورضا اهل تصوف معتقدند ضمن طی این‌مقامات سالك روح وفکرخودرا آماده میکند وبا تحمل مشقات واز راه ورزش ذهنی واخلاقی«حالات»و کیفیاتی در اوپدیدار میشود که اهم‌آنها عبارتند ازحال مراقبت حال‌قرب، حال‌محبت(عشق) حال‌خوف حال‌رجا ، حال‌شوق ، حال انس، حال اطمینان حال مشاهده ، حال‌یقین پس‌ازطی این مراحل ومقامات سالك بمرحله‌نهائی یعنی بمرحله«حقیقت» میرسد دراین‌مرحله صوفی ازانجام تکالیف‌شرعی و عرفی فارغ است وبه‌اجرای دستورات دین توجهی‌ندارد .

ضمن مطالعهٔ کتب اهل‌تصوف انسان با تشکیلات و اجتماعات و راه ورسم واصطلاحات‌خاص آنان ازقبیل خلوت ، ریاضت، مراقبت، سماع ، رقص ، خرقه ، مرقع ، زاویه وجد ، حال ، قبض و بسط و غیره آشنا میشود ،برای‌آنکه خوانندگان بهتر باصول عقاید و افکار و طرز مبارزه این جماعت آشنا شوند قسمتی‌ازگفته‌های دلنشین صوفیان راکه‌ازبهترین نمونه‌های نثر ونظم فارسی است دراینجا نقل‌میکنیم .

در کتاب اسرارالتوحید مینویسد «... روزی‌بعداز

بی‌اعتنائی به‌احکام

دعوت‌سماع(یعنی‌آواز)میکردندوشیخ‌مارا‌حالتی پدیده آمده بود، وجمله جمع‌درآن حالت‌بودند ، موذن بانك نمازپیشین گفت ، **وشیخ‌همچنان‌درحال‌بود** وجمع‌در وجد بودند ورقص‌میکردند ونعره میزدند و درمیان آن حالت امام محمد قاینی گفت‌**نمازشیخ** ما گفت که **مادر نمازیم**وهمچنان دررقص بودند..» درجای دیگر مینویسد :

«.. شیخ‌مارا پرسیدند که‌مردان اودر**مسجد**باشند گفت‌درخرابات‌هم باشند.» ـ شیخ ابوسعیدابوالخیرمردی‌صوفی‌وآزاده‌بود وبه‌احکام‌دین‌توجه نداشت وهمواره میگفت«خدایت‌آزاد آفریده تونیز آزادباش» بهمین‌علت روحانیون زمان زبان به‌تکفیر اوگشودند و گفتند « ... تفسیر و اخبار نمیگوید وپیوسته دعوتها با تکلف میکند و سماع میفرماید وجوانان‌رقص میکنند ولوزینه‌وگوزینه ومرغان بریان و فواکه(میوه‌ها) الوان‌میخورند ومیگوید من‌زاهدم ، این نه‌سیرت زاهدان ونه‌شعار صوفیان است، و خلق بیکبار روی بوی‌نهاده‌اند وگمراه میگردند..»

همچنین‌در کتاب‌تذکرةالاولیا نیز حکایات زیادی‌است که ازبی‌اعتنائی این جماعت به‌اصول و احکام دین حکایت میکند: ازجمله «نقلست که کسی گفتش ترا هیچ‌حاجت هست بمن شیخ «مقصود ابوتراب نخشبی‌است) گفت مرا بتو و مثل تو حاجت بود که **مرا بخدا حاجت نیست** یعنی در مقام رضاام ، راضی را باحاجت چکار .» ـ «یکی گفت چرا شب‌نماز نمیکنی ، گفت مرا فراغت نمازنیست، من گردملکوت‌میگردم ، وهر کجاافتاده‌است دست اومیگیرم، یعنی‌کار دراندرون‌خودمیکنم. « از بایزید بسطامی »

« نقل‌است که یکی با(بشر) مشورت کرد که دوهزاردرم دارم‌حلال، میخواهم که بحج‌شوم . گفت توبتماشا میروی، اگر برای رضای‌خدامیروی برو وام کسی بگذار ... که آن راحت که بدل مسلمانی رسد . ازصد حج اسلام پسندیده‌تر . گفت رغبت حج بیشتر می‌بینم . گفت ازآنکه این‌مالها نه‌از وجه نیکو بدست‌آورده‌ای تا بناوجوه خرج‌نکنی قرارنگیری .»

چنانکه گفتیم بسیاری از پیشوایان تصوف بمبانی مذهبی پایند

نبودند . چنانکه بعضی از آنها دعوی خدائی کردند و جان برسراینکار گذاشتند .

بایزید بسطامی میگوید: «سی‌سال خدای‌تعالی آئینه من‌بود اکنون من آئینهٔ‌خود هستم یعنی‌آنچه بودم دیگر نیستم ... من‌میگویم‌آئینه‌خودهستم زیرا خداست که بتوسط زبان من‌حرف میزند . »

منصورحلاج نیز اناالحق میگفت . ولی چنانکه دکتر ارانی نوشته مراد او ازانا الحق گفتن حقیقة ادعای‌خدائی نبود . بلکه قیام علیه قدرت واهمیت مخصوص‌خدا بود.

حلاج گفت:« میانهٔ من وتو(خدا) فقط یك من فاصله است که موجب عذابم‌میشود. »روزی که میخواستند اورا بدارآویزند چنین گفت :

«این بندگان تو که درینجا برای کشتن من گردآمده‌اند واین‌عمل را موافق مذهب وارادهٔ توگمان میکنند. آنها را ببخش و برآنها رحم کن . زیرا اگر توآنچه بمن فاش‌نمودی. برآنها نیز آشکارمیساختی‌آنچه اکنون میکنند نمیکردند واگرتوآنچه را که ازآنها مخفی نموده‌ای‌ازمن نیز پنهان میداشتی بدست این‌عده گرفتار نمیشدم» .

«نقل‌است که درویشی‌ازوپرسید که عشق‌چیست گفت امروز بینی و فردابینی وپس‌فردا بینی . آنروز بکشتند ـ و دیگرروزش بسوختندوسوم روزش بیادبردادند . یعنی عشق‌اینست... نماز شام بود که سرش ببریدند درمیان سربریدن تبسمی کرد وجان بداد ومردمان خروش کردند ...

ناگفته نماند که‌دربین کتب اهل‌تصوف جسته‌جسته بحکایاتی‌برمیخوریم که خارق‌عادت واغراق‌آمیزاست .

با یزید بسطامی گفت « مثل من چون دریاست که آنرا نه عمق پیداست نه اول نه آخر پیداست و یکی از وی سئوال کرد که عرش چیست ، گفت منم وگفت کرسی چیست گفت منم گفت روح وقلم چیست گفت منم.»

«نقل است که روزی جوانی بیامد و در پای عبدالله افتاد و زار زار بگریست و گفت گناهی کرده‌ام از شرم نمیتوانم گفت ، عبداله گفت بگوی‌تا چه کرده‌ای ، گفت زنا کرده‌ام ، گفت ترسیدم که مگر غیبت کرده‌ای .»

« ازعبداله مبارك »

«... وگفت الهی درجمله مال وملك من جز گلیمی کهنه نیست با اینهمه اگر کسی ازمن بخواهد اگرچه محتاجم ازو باز ندارم تورا چندین هزار رحمت است‌وچندین درمانده رحمت ازایشان دریغ داشتن‌چون‌بود »

«یحیی معاذ رازی»

«نقل‌است که شبی که نمازهمیکردآوازی شنود که‌هان(بوالحسنو) خواهی که آنچه از تومیدانم باخلق بگویم سنگسارت کنند ، شیخ گفت ای‌بارخدایا ، خواهی تاآنچه ازرحمت تومیدانم واز کرم تو می‌بینم‌باخلق بگویم‌تادیگرهیچکس‌سجودت‌نکندآوازآمد نه‌ازتوبه‌ازمن.» « خرقانی »

« وگفت من نگویم که دوزخ و بهشت نیست ، من گویم که دوزخ وبهشت را بنزدیك من جای‌نیست زیرا که هردوآفریده است وآنجا که منم آفریده را جا نیست . « خرقانی »

ازمنصور حلاج « نقلست که درشبانه روزی در زندان هزار رکعت نماز کردی گفتند که میگوئی من‌حقم‌نماز کرامیکنی، گفت **مادانیم‌قدرما**»

وازمنصور حلاج«نقلست که درزندان ۳۰۰ کس بودند ، چون‌شب درآمد گفت ای‌زندانیان شما راخلاص دهم ، گفتند چرا خود را نمیدهی ، گفت ما دربند خداوندیم وپاس سلامت میداریم ، اگرخواهیم بیك‌اشاره همه بندها بگشائیم، پس‌بانگشت اشارت کرد همه بندها فروریخت ، ایشان گفتند اکنون کجا رویم که درزندان بسته است اشاره کرد رخنه‌ها پدید آمد، گفت‌اکنون سرخویش گیرید، گفتند تونمی‌آئی گفت ما رابا اوسری است که جز برسردار نمیتوان گفت ...»

آثار تصوف وعرفان پس‌ازچندی دراشعاروآثار ادبی نفوذ کرد ، ازجمله نظامی درافسانه‌های یوسف و زلیخا ، لیلی ومجنون ، و سنائی غزنوی‌درکتاب‌حدیقة‌الحقایق، وشیخ فریدالدین‌عطار درمنطق‌الطیردقایق عرفانی را درلباس شعرمجسم کردند ، درکتاب‌اخیر ما با یکدسته مرغ روبرومیشویم که درجستجوی‌سیمرغ‌مرموز درحرکتند ازاین مرغان‌پس‌از عبورازهفت‌وادی طلب، عشق، معرفت ، تجرد ، اتحاد، تحیروفنا فقط سی مرغ رنده می‌ماند که آنها هم دریافته بودند که سیمرغ مطلوب چیزی‌جز آن سیمرغ نیست، درحکایت‌دیگر شیخ عطار میگوید :

آن‌زمان کز خودرهائی باشدم بیخودی عین خدائی باشدم

چنانکه گفتیم صوفیان حقیقی باهر نوع تعصب وخشکی ظاهری مخالف بودند وجنك ۷۲ ملت و مبارزات مذهبی را بادیده تاسف می‌نگریستند ، شیخ عطار میگوید:

ای گرفتار تعصب مانده‌ای — دائما دربغض ودرحب مانده‌ای
گر تولاف ازعقل وازلب میزنی — پس چرا دم از تعصب میزنی

مولانا جلال‌الدین رومی که ازبزرگترین شعرای صوفی مسلك است، در دفتر دوم مثنوی ضمن توضیح مناجات یك شبان نشان میدهد که مردم بی‌خبر حقیقت را برحسب میزان شعور واندیشه خود طلب میکنند مثلا شبان عهد موسی خطاب بخدا میگوید:

تو کجائی تاشوم من چاکرت — چارقت دوزم زنم شانه سرت
ورتورا بیمارئی آید به پیش — من تورا غمخوار باشم همچوخویش
گربه بینم خانه‌ات را من‌دوام — روغن وشربت بیارم صبح‌وشام

درجای دیگر میگوید :

آنها که طلبکارخدائید ، خدائید — بیرون زشما نیست شمائیدشمائید
چیزی که نکردید گم‌ازبهرچه‌جوئید ، — وندر طلب گم نشده بهرچرائید
اسمیدو حروفید و کلامید و کتابید — جبریل امینیدو رسولان سمائید

وگاه دراشعارش آثار تحیر وسرگردانی دیده‌میشود :

روزها فکر من این‌است وهمه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
بچه کار آمده‌ام آمدنم بهر چه بود
بکجا میروم آخر بنمائی وطنم
مانده‌ام‌شخت عجب کزچه‌سبب‌ساخت مرا
یا چه‌بوده‌است مراد وی از این سوختنم

• • •

چه‌تدبیر ای‌مسلمانان که‌من‌خودرا نمیدانم
نه ترسا و یهودیم نه گبرم نه مسلمانم
نه شرقیم نه غربیم نه بریم نه بحریم
نه ارکان طبیعیم نه از افلاك گردانم

نه‌از خاکم نه‌از بادم نه‌ازآبم نه ازآتش
نه‌ازعرشم نه‌از فرشم نه‌از کونم‌نه‌ازکانم

درآثار حافظ واغلب صوفیان ازروحانیون ریاکار، مفتی، زاهد ، محتسب ومرشد به‌بدی یادشده‌است :

مبارزه با زهد فروشی

ز رهم میفکن ای‌شیخ بدانه های تسبیح
که چومرغ زیرك افتد نفتد بهیچ دامی

• • •

حافظ‌امی‌خور ورندی کن‌وخوش‌باش‌ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

• • •

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمترمیکنند

یکی از خصوصیات بعضی‌از اهل‌تصوف‌بی‌اعتنائی باصحاب پول وزور وتوجه مخصوص بفقر و بلند همتی است « نقلست که چون حاتم به‌بغداد آمد خلیفه را خبردادند که زاهد خراسان آمده است

بی‌اعتنائی به اصحاب‌قدرت

اورا طلب کرد. چون حاتم از دردرآمد خلیفه راگفت یا زاهد، خلیفه گفت من زاهد نیم که همه‌دنیا زیرفرمان منست، زاهد توئی ، حاتم گفت نی .... **زاهد تو باشی نه من که بدنیا و عقبی سرفرود نمی‌آورم** چگونه زاهد باشم » . « ازخاتم اصم »

« نقلست که روزی‌جماعتی ازمشایخ نشسته بودند ابراهیم‌قصدصحبت ایشان کرد ، گفتند که برو که هنوز ازتو گنده پادشاهی میآید، باآن کردار اورا این گویند تا دیگران را چه گویند(توضیح آنکه ابراهیم ازپادشاهی دست کشید وبه تصوف گرائید .)

« نقلست که ازفقرسئوال کردند خاموش‌شد ، پس‌بیرون‌رفت‌وبازآمد گفتند چه‌حال بود، گفت‌چهاردانك سیم‌داشتم شرمم آمد که ازفقرسخن گویم آنرا صدقه کردم. »

« **نوری** گفت پیری‌دیدم ضعیف وبی قوت که به‌تازیانه میزدند و او

صبرمیکرد پس بزندان بردند، من پیش او رفتم و گفتم تو چنین ضعیف و بی‌قوت چگونه صبر کردی برآن تازیانه گفت ای فرزند بهمت بلامیتوان کشید نه بجسم . » « ازابوالحسن نوری»

در صبر وشکیبائیـ « نقلست که یك روز درمنبرسخن میگفت کژدمی چندبار او را زخم زد ، آخر گفتند چرا او را دفع نکردی گفت شرم‌داشتم چون درصبرسخن‌میگفتم. » « از سری‌سقطی»

« یکی‌ازبزرگان گفت بنزد«بشر» بودم سرمائی‌بودسخت‌اورا دیدم برهنه‌میلرزید گفتم یا **بانصر** درچنین‌وقت‌جامه‌زیادت کنندتوبیرون کرده‌ای گفت درویشان را یاد کردم ، مالِ نداشتم که با ایشان مواسات کنم‌خواستم که بتن کنم . » « بشرحافی »

درعشق ومحبتـ « وگفت اگردوزخ‌مرا بخشندهرگزهیچ‌عاشق را نسوزم ، از بهرآنکه عشق‌خود اورا صدبار سوخته است.»

«از یحیی‌معاذ رازی»

جامی گوید :

درکون ومکان هیچ نبینم جزعشق — پیداو نهان هیچ نبینم جز عشق
حاشا که ز سر عشق غافل مانم — چون‌دردوجهان‌هیچ نبینم‌جزعشق

حافظ گوید :

طفیل هستی عشقند آدمی و پری
ارادتی بنما تا سعادتی ببری

• • •

هرآنکسی که دراین حلقه نیست زنده بعشق
برونمرده بفتوی من نماز کنید

• • •

خیره‌آن‌دیده که آبش‌نبرد گریهٔ عشق
تیره‌آن دل که در او شمع‌محبت‌نبود

ملای‌رومی گوید :

گر عشق نبودی وغم‌عشق نبودی — چندین‌سخن نغز که گفی که‌شنودی

احمدبن عاصم انطاکی میگوید « یکی از اوپرسید که تو مشتاق خدائی گفت نه گفت چرا ، گفت‌بجهة آنکه شوق به‌غایب بود اما چون غایب‌حاضر بود کجا شوق‌بود. »

سماع ورقص

اهل تصوف برخلاف‌نظر متشرعین و فقهای‌زمان خودگاه بسماع و رقص مشغول میشدند و ببیاری آهنگهای‌موسیقی وآواز ورقص درخود شور و هیجانی ایجاد میکردند و کف‌زنان وپایکوبان نعره‌میزدند.

سعدی‌شیرازی میگوید :

جهان‌پرسماع است ومستی وشور — ولیکن چه بیند درآئینه کور
نبینی شتر بر سماع عرب — که‌چونش برقص اندرآردطرب
شتررا چوشور وطرب درسراست — اگر آدمی را نباشد خر است

ونیز شیخ سعدالدین حموی گوید :

دل وقت سماع بوی دلدار برد — جان را به‌سرا پردهٔ اسرار برد
این‌زمزمه‌مرکبی‌است‌مرروح‌ترا — بردارد و خوش بعالم یار برد

چون شیخ‌صلاح‌الدین زرکوب که خلیفهٔ ملای رومی بود درگذشت وصیت کرد که آئین عزا در جنازه او بعمل نیاید و او را با ساز و سماع بخاك سپارند .

«مولانا بیامد وسرمبارك راباز کرده ونعره‌هامیزد وشورهامیکرد وفرمود تا نقاره زنان بشارت‌آوردند و از نفیرخلقان قیامت برخاسته‌بود وهشت‌جوق گویندگان درپیش جنازه میرفتند جنازه شیخ را اصحاب‌گران برگرفته بودند و خداوندگار تا تربت بهاء ولد چرخ زنان و سماع کنان میرفت ودرجوار سلطان‌العلما بهاءولد بعظمت‌تمام دفن کردند ...»

فرزند مولانا جلال‌الدین‌رومی موسوم بسلطان‌ولد درولدنامه‌راجع باین‌وصیت شیخ‌صلاح‌الدین زرکوب میگوید: •

شیخ فرمود در جنازه من — دهل آرید وکوس با دهزن
سوی گویم برید رقص کنان — خوش‌وشادان‌ومست‌ودست‌افشان
تا بدانند کاولیای خدا — شاد و خندان روند سوی لقا
اینچنین‌مرك‌باسماع‌خوشست — چون‌رفیقش‌نگارخوب‌کش‌است

ملای رومی میگوید:

هر که را جامه ز عشقی چاك شد
او ز حرص و عیب کلی پاك شد
شادباش ای عشق‌خوش سودای ما
ای طبیب جمله علتهای ما
جسم خاك از عشق بر افلاك شد
کوه در رقص آمد و چالاك شد

شیخ‌عطار درشرح‌حال ابوالحسن نوری نوشته :

«نقل‌است که چون غلام‌خلیل بدشمنی این‌طایفه برخاست وپیش‌خلیفه گفت که جماعتی پدیدآمده‌اند که سرود میگویند ورقص‌میکنند و کفریات میگویند وهمه‌روز تماشا میکنند ودوسردابها میروندپنهان‌وسخت‌میگویند این قومی‌اند از زنادقه اگرامیرالمؤمنین فرمان‌دهد بکشتن ایشان مذهب زنادقه متلاشی شود ... خلیفه درحال فرمود تا ایشان را حاضر کردند و ایشان ابوحمزه وارقام وشبلی ونوری و جنید بودند . پس‌خلیفه فرمود تا ایشان را بقتل‌آرند سیاف‌قصد کشتن(ارقام) کرد . نوری بجست وخود را درپیش‌انداخت بصدق و بجای ارقام بنشست و گفت **اول مرا بقتل‌آر طرب‌کنان وخندان** سیاف گفت ای‌جوانمرد وقت تونیست‌وشمشیرچیزی نیست که بدان شتابزدگی کنند. نوری گفت بنای‌طریقت من برایثاراست و من‌اصحاب را برایثار میدارم و عزیزترین چیزها در دنیا زندگی است . میخواهم تا این نفسی‌چنددر کار این‌برادران کنم تاعمرنیز ایثار کرده‌باشم. **باآنکه یك‌نفس دردنیا نزدیك من دوست‌ترازهزارسال‌آخرت ...** چون‌این سخن‌بشنیدند ازوی،درخدمت‌خلیفه عرض کردند. خلیفه‌را ازانصاف وقدم صدق‌او تعجب‌آمد.»

عده‌ای ازاهل‌تصوف باظاهرسازی وتظاهر بزهدوریا مخالف‌بودند چنانکه «نقل‌است که جنید جامه برسم علما پوشیدی اصحاب گفتند ای‌پیر طریقت چه‌باشد اگر برای‌خاطر اصحاب **مرقع**درپوشی . گفت‌اگربدانمی که بمرقع کاری برآمدی ازآهن وآتش لباس‌سازمی و درپوشمی ... »

« نقل‌است که مردی‌آمدگفت که خواهم که خرقه پوشم . شیخ گفت ما را مسئله است اگرآنرا جواب‌دهی شایسته خرقه‌باشی : گفت اگر مرد چادر زنی درسر گیرد زن‌شود ؟ گفت نه گفت اگرزنی‌جامه مردی هم درپوشد

هرگز مردشود؟ گفت نه . گفت تونیز اگر درین راه مردنئی بدین‌مرقع پوشیدن مرد نگردی . « از ابوالحسن خرقانی »

« نقلست که گفت عز درویشی‌خویش را پنهان‌دار، پس گفت‌درویشی درماه رمضان ، یکی توانگر بخانه برد و درخانه وی بجزنانی خشك‌نبود توانگر بازگشت‌صره(کیسه) زر بدوفرستاد درویش آن‌زر را بازفرستاد و گفت این‌سزای‌آنکس‌است که سرخویش باچون توئی‌آشکار کند ما این درویشی بهردوجهان‌نفروشیم،» «از احمدحضرویه»

چنانکه گفتیم ، پس‌ازحمله مغول دراثر جنگهای دائمی فئودالها و تحمیل مالیاتهای‌گوناگون ، مردم بیش از پیش بعالم عرفان‌و در منجلاب افکار خرافی فرورفتند ، بهمین مناسبت پس‌از حمله مغول جنبه‌های منفی تصوف‌بیش‌ازپیش بچشم میخورد، دکتر ارانی مینویسد: پس‌ازآنکه‌صفویه تاج وتخت ایران را در دست میگیرند ، از ترس آنکه مبادا سلسله‌های دیگرعرفا رقیب‌آنها شوند بدانها فشارمیآورند «سلاسل‌تصوف هر کدام اجاق، خانقاه ، قطب وآداب مخصوص داشتند.. اگر بخواهیم‌اقسام‌ریاضیات از قبیل حبس‌نفس ، ومجردشدن ومحدودکردن غذا مدت۴۰روزوغیره... را شرح‌دهیم موضوع پرطولانی میشود چنانکه واضح‌است تمام‌اینهاآدابی هستند که بامحیط دهقانی فقیر ، بیصنعت و مایوس قرون وسطی وفق کامل‌دارند .

بتدریج یك‌سلسله عادات‌جدید، که لازمهٔ حتمی‌عرفان نیست‌تحت‌تاثیر سایر عوامل محیط ، مانند استعمال‌چرس، بنك ، دوغ وحدت ، در خانقاه معمول میشود .. بیعلاقگی بنظافت این راه‌پیمایان طریقت‌عشق و پرستش کنندگان زیبائی را ... بحالت درویشانی که دیده‌اید درمیآورد ... بوق من‌تشاء ، تبرزین و کشکول گدائی وسایل مادی این دسته را تشکیل میدهد... ازاینجا ببعد دیگر نباید برای عرفان ایران و شرق استقلال و اختصاص قائل شد چه‌تمام شعب تمدن اروپائی و افکار مادی آن دارد در ایران نفوذ میکند وازاین‌ببعد مقدرات افکار وعقاید درایران بادنیا توام خواهد بود میتوان‌پیش‌بینی کرد عرفان فعلی اروپا که درحال‌احتضاراست وبا عوض‌شدن اوضاع‌مادی دنیا معدوم خواهدشد ، مدت کوتاهی بعنوان

ارمغان‌غرب‌بایران‌نفوذ کند وصوفی‌مآبهای ایرانی‌مذتی عرفان‌شرق‌و غرب رابهم‌مربوط کنند،ولی‌چون‌دیگر دنیا باین حرفها میدان‌نمیدهدمقلدومرجع تقلید هردو باهم نابود خواهند شد...» (عرفان واصول مادی)

چون‌افکار وآراء عرفانی قرنهاست که پایه‌تفکر قشروسیعی‌ازمردم ایران را تشکیل میدهد برای‌روشن کردن تحولات و انقلاباتی که در آن پیدا شده ، اندکی بتفصیل‌پرداختیم .

معتقدات‌مذهبی

پس‌از انتشارآئین اسلام چنانکه یادآور شدیم در مناسبات اقتصادی طبقات مختلف اجتماع تغییری حاصل نشد، اسلام و مقررات‌آن باآنکه ظاهراً از برابری ومساوات سخن میگفت عملا از منافع اشراف و طبقات برگزیده اجتماع حمایت میکرد وطبقه عظیم محرومین اجتماع مخصوصا کشاورزان ازدین اسلام طرفی نمی‌بستند، گوئی طبق مقررات‌دین، خدا حافظ ومدافع اشراف و مالکین است وفقرا وزحمتکشان جز کار و زحمت حقی ندارند همین‌جریان سبب گردید که غیراز بعضی‌از مردم شهرنشین وطبقات متوسط الحال و عده‌ای از افراد طبقات ممتاز اکثریت مردم باحکام دین بی‌اعتنا شدند و تمایلات درویشی و روح مبارزه منفی درآنان قوت گرفت طبقات محروم همواره درانتظار تکیه گاهی بودند تا شاید بیاری آن از فشار فئودالهای خون آشام بکاهند و بزندگی سخت و رقت‌بار خویش سر و سامانی دهند، بهمین‌علت‌است که پس‌از ظهور اسلام همینکه طبقات‌محروم دریافتند که اسلام‌عملا بنفع‌آنان قدمی برنمیدارد درکلیه جنبشهای‌اعتراضی خواه مثبت وخواه منفی بطورموثر شرکت‌کردند و چنانکه گفتیم مبارزه با اعراب‌وتحصیل استقلال ایران بقیمت مبارزات دلاورانه کشاورزان و سایر طبقات ناراضی انجام گرفت و بعدها در جنبش قرامطه و اسمعیلیه طبقات‌محروم‌آسیای‌میانه بطور موثر شرکت داشتند ودرراه‌بدست‌آوردن یك‌تکیه گاه قوی کوشش وتلاش فراوان بخرج‌دادند وچون درتمام‌مراحل سرانجام باشکست مواجه شدند ، خواه وناخواه زمینه برای رشد تصوف وایدآلیسم فراهم شد ، ازاین دوره ببعد عده‌ای بنام سادات ، دراویش ، بابا ، وشیخ برای‌پراکندن تخم تصوف بجانب‌دهات روانه میشوند وزخم درون کشاورزان غارت‌شده را باتبلیغات عرفانی خودتسکین میدهند .

غالبا مللی که بزورشمشیر بدین اسلام گرویده بودند ، پس‌ازآنکه دورهٔ‌فشارسپری میشد مجدداً باحیاء آداب و سنن قدیم میپرداختند پس‌از آنکه در دورهٔ سلاجقه آئین‌اسلام بطور رسمی درآسیای صغیر نفوذ کرد بسیاری ازمقررات‌آن تحت‌تاثیر شرایط محیط تغییر کرداین‌بطوطه‌درباره تدفین‌اموات میگوید « هنگام تدفین مادر ابراهیم پسرش باسربازحرکت میکرد ، سایر امرا وغلامان جامه‌ها را پشت ورو برتن کرده‌بودند وعلما و روحانیون نیز بعضی عمامه سفید وبرخی دستمالهای سیاه (که علامت عزاداری‌است) بسرپیچیده بودند ، مراسم تدفین از وضع مسلمانی بکلی منحرف‌شده بودند، بعضی‌از مردم دفن‌اموات را باموزیك انجام میدادند.. فاصله بین‌مسیحیت واسلام(درآسیای‌صغیر) درحال ازبین‌رفتن‌بودومعتقدات باهم مخلوط شده بود، حتی فقهای دو مذهب آداب یکدیگر را تقلید میکردند ، درتاریخ وداستانهای قهرمانی دیده میشود که مسلمانان خودرا با لباس‌مسیحی‌آراسته‌اند ، سلاجقه بطور رسمی سنی مذهب‌بودند ،**قادی** درآن‌ایام‌وظیفهٔ شیخ‌الاسلام‌را ایفا مینمود ومالکیت را امری‌الهی‌میدانست اوضمن‌انجام فعالیتهای‌مذهبی بکارهای عرفانی واداری نیزرسیدگی‌میکرد وگاه نقش قاضی‌القضاة را انجام میداد ، بعضی‌از سلاطین سلجوقی سخت متعصب بودند وبرخی ازآنها بمسائل مذهبی توجهی نداشتندمعمولاسلاطین از فئودالهای بزرك میخواستند که بقرآن قسم‌بخورند وتعهدنمایند که‌علیه منافع‌آنان قدمی‌برندارند .

درعراق‌کار اختلاف بین‌پیروان مکتب ابوحنیفه ومذهب شافعی‌بالا گرفت ودامنه این اختلاف به‌آسیای صغیر کشیده شد، بهمین‌علت‌علاءالدین کیقباد اول برای راضی نگهداشتن مردم مراسم هر دو مذهب را انجام میداد .

وضعیت بحرانی‌آسیای میانه سبب گردید که بسیاری از دانشمندان و علما که درجستجوی محیط آرامی بودند بدربار سلاجقه نزدیك شوند ، بخصوص که درقرن ۱۳ و۱۴ علوم اسلامی و ادبیات فارسی دربین‌سلاجقه خریدارداشت وبسیاری از علما نظیر نجم‌الدین کبری و نجم‌الدین رازی موطن‌خود را ترك گفته بدربار سلاجقه رومی‌آوردند درقرن۱۳ از برکت وجود جلال‌الدین‌رومی و صدرالدین قنیوی ،قونیه‌یك کانون‌علم و فرهنك

تبدیل شده بود بطوریکه صاحبنظران قرون بعد همواره دوران مشعشع فرهنگی قونیه را بخاطر میآوردند وبا خود میگفتند ، کجا هستند امثال جلال‌الدین مولوی ، افسوس و هزار افسوس که دیگراثری ازاین‌مردان عالیقدرنیست !

درمدارس ومساجد علوم‌دینی تدریس میشد مدارس‌آسیای‌صغیرغالباً بدست ایرانیان اداره میشد، دراین دوره یکی‌ازاعمال خیر مذهبی ساختن «زاویه» بود که برای توقف مسافرین و جهانگردان مفید بود در قونیه مردم فقیری که ازاماکن متبرکه یا از سوریه ، مصر، عراق و یاخراسان میآمدند یك دست لباس وصددینار پول به‌آنها میدادند و هنگام مراجعت ۳۰۰ درم بهریك ازآنها تسلیم میشد ،**مجالس ترحیم**درآن دوره معمول بود، پس‌ازمرك سلطان‌غیاث‌الدین کیخسرو اول مجلس ترحیم باشکوهی برقرار شد و در غالب شهر های مملکت بین فقرا پول و غذا تقسیم کردند .

بطوریکه ابن‌بی‌بی مینویسد پس‌از تسخیر شهرها و ممالك خارجی شمایل مسیح ونمازخانه ، جای‌خود را بمحراب ومنبر میداد ومعمولاعده‌ای از ملاها و روحانیون برای تبلیغ آئین اسلام به این شهرها گسیل‌میشدند درمواردیکه مسیحیان جزیه و خراجی بمسلمانان میدادند سلاطین و امرا ازنظر منافع اقتصادی اصراری در تغییر مذهب مسیحیان نشان نمیدادند سلاطین بااینکه بصورت‌ظاهر طرفدار دین‌بودند درمعنی هدفی جز تامین منافع شخصی وحفظ حقوق فئودالها نداشتند روحانیون نیز چون جملگی درفکر جمع‌آوری مال و بدست‌آوردن موقوفات بودند درتمام مراحل با طبقه حاکمه هم‌آواز و همصدا بودند ، معمولا بعضی‌ازفئودالهای دیندار؛ پس‌ازغارت وچپاول هستی دهاقین وشهرنشینان، پنج‌یك اموال غارت شده را بمبارزین راه دین وخادمین اسلام یعنی بسادات و فقرای دعاگو تسلیم میکردند واین‌جماعت ولگرد وبیکاره پس‌از اخذ صدقات شب و روزبقاء عمر این جنایت‌کاران را از درگاه خدا مسئلت میکردند درتمام دوره بعد ازاسلام غارتگری فئودالهای ستمگر، و رنج و محنت دهقانان وصنعتگران کوچك‌شهری امری معمولی وطبیعی بود، غالبا امرا و سلاطین بخداشناسی ورعایت اصول دین تظاهر میکردند ولی دربس‌پرده از هوای دل پیروی

میکردند وبعیش و عشرت می‌پرداختند افلاکی‌مورخ مینویسد«پسرعلیشیر کرمانی عده‌ای از دراویش ومبلغین مذهبی را باآغوش باز می‌پذیرد و آنها را بقرائت قرآن میگمارد ولی‌خودنهانی با کنیزکان زیبا بعیش و خوشگذرانی مشغول‌میشود .

درآسیای صغیر درعهدسلاجقه مشایخ واصحاب‌تصوف‌زندگی‌خوشی داشتند ، حتی درقصرسلاطین بروی آنها بازبود واین‌عناصر دوش‌بدوش، علماء ، قضاة ومفتی‌ها درمجالس‌جشن شرکت میکردند، درشهر اماسیه سلطان‌مسعود درسال ۱۲۵۰ یك‌خانقاه بنا نهاد ـ سادات چون اولاد پیغمبر بودند مورد توجه مخصوص سلاطین و فئودالها قرار میگرفتند در تاریخ اسامی سیدآباد و«ملك‌السادات» گاه بچشم‌میخورد ، ابن‌بطوطه ازخانه بزرگی بنام«دارالسیاده» نام میبرد که شبیه بمدرسه بود ودرآنجا فقط از اولاد پیغمبر پذیرائی میشد ، بکسانی که دردارالسیاده زندگی میکردند رختخواب، خوراك وشمع داده‌میشد وهنگام مسافرت مایحتاج ایشان‌تامین میگردید، قشرهای‌پائین‌اجتماع دین‌درستی‌نداشتند، تغییرمذهب‌درنظرمردم کارمهمی نبود ، درآسیای‌صغیر هروقت قدرت بدست مسلمین میافتاد مردم مسلمان میشدند وهمینکه مخالفین برسرکار میآمد مردم بسادگی اسلام را ازدست میدادند ودین‌جدید را قبول میکردند دراین منطقه تعصب مذهبی بقدری کم بود که مسیحیان با مسلمین ازدواج و معاشرت داشتند و گاه مسیحیان برای‌آنکه بتوانند دردستگاه حکومت نفوذ کنند بقبول اسلام رضایت میدادند، هرمالك مسیحی که بدین اسلام میگروید اساس مالکیت اوتثبیت میشدوبخوبی‌وآزادی میتوانست کشاورزان را مورد استثمارشدید قراردهد در دوره جلال‌الدین رومی داشتن زن ولله یونانی بسیار معمول بود چنانکه جلال‌الدین رومی و سلطان ولدزن مسیحی داشتند ، درقونیه یك‌صومعه یونانی بود باسم«افلاطون» که ملای رومی بمتولی آن علاقه فراوان داشت ویکبار چهل‌روز تمام بااو بسربرد، پسرجلال‌الدین سلطان ولدوامیرعارف نوه‌اش با کمال‌میل به‌این صومعه میرفتند و با کسانی که تارك‌دنیا بودند سخن‌میگفتند ، نزدیکی با یونانیها سبب‌شد که بسیاری‌از خصوصیات فرهنگی و حتی بعضی از نظریات خرافی آنان دربین مسلمین اشاعه یابد .

افلاکی مورخ مینویسد « مسیحیان بجن بحری معتقد بودندومیگفتند هرساله‌این‌جن یکی را میرباید و بقعردریا میبرد، بهمین‌علت‌زن‌جلال‌الدین همواره باوتوصیه‌میکرد که مواظب‌خودباشدولی‌ملای‌رومی باین‌اندیشه‌های خرافی میخندید وبرای‌آنکه بطلان این فکر را ثابت کند یکبار با عبا و عمامه خود را به‌آب‌انداخت ولحظه‌ای زیرآب‌رفت تا کبری‌خاتون عیالش به‌بطلان این‌افکارپی‌بردوبی‌جهة‌اورااازرودخانه ودریا نترساند ... » (۱)

www.adabestanekave.com

(۱) بعضی‌از مطالب این‌کتاب ماخوذ ازکتاب سلاجقه آسیای صغیر نوشته گردلفسکی محقق شوروی است‌که از کتابخانه فاضل‌محترم آقای کریم‌کشاورز اصل روسی آن اخذ وبه‌همت آقای علی اصغر چارلاقی ترجمه‌گردید.

نظری بوضع اقتصادی ایران
وبعضی از کشورهای آسیای میانه
بعد از اسلام

چنانکه گفتیم « درعهدباستان بین روم ویونان و سکنه حدود بحر احمر ودریای مدیترانه با ممالک‌شرق‌نزدیک و کشور کهنسال‌چین‌مناسبات اقتصادی برقراربود . وبوسیله‌کاروانهای شتر و ارابه‌های محکم امتعه و کالاهائی نظیر ، ابریشم ، مخمل ، جواهرات ، اسلحه و مواد معطره بین ممالک شرق وغرب مبادله‌میشد، این‌مناسبات اقتصادی گاهی دراثرمداخلات کشورهائی که واسطه شرق وغرب بودند (نظیرایران) دچار وقفه‌ورکود میشد ، و گاه دراثر تعرض‌دزدان و از بین رفتن مال‌التجاره‌بازرگانان، روابط اقتصادی بین‌دوقاره روبه‌سستی میرفت.

جاده‌های تجاری شرق وغرب درآن‌دوره ازایران ، بلخ، کاشغر و بین‌النهرین میگذشت...

در دوره قرون وسطی فعالیت اقتصادی خاور و باختر دچار رکود شد، دراین‌دوره فئودالها و سایر طبقات ممتاز احتیاجات اقتصادی خود را درداخل تامین میکردند و تجارت نقش مهمی در سیستم اقتصاد فئودالی بازی نمیکرد.

علاوه‌براین تجارت‌شرق و غرب دراثر ظهورجنگها وروی‌کارآمدن سلسله‌های‌جدید بادشواریهای‌تازه‌ای مواجه‌شد بهمین‌مناسبت‌تجارت‌ابریشم تاحد زیادی کم شده بود ، دراین ایام سیستم فئودالی و نفوذ پاپها اساس

علم وفرهنك را درغرب متزلزل کرد. مدافعین متعصب مسیحیت آثاردستی وقلمی پیشینیان را میسوزاندند وچه بسا از کتب گرانبهای کتابخانه عظیم اسکندریه که بدست مامورین مذهبی برای دادن دعا یا مقاصد دیگر از بین‌رفت. سرگرم شدن اروپائیان بجنگهای فئودالی سبب گردید که راههای تجاری قدیم وفکر بازرگانی بین‌شرق و غرب رو بفراموشی رود. تنهادر این ایام درناحیه بیزانس جنبش قابل‌ملاحظه‌ای دیده میشدولی در اروپای غربی هیچگونه فکر تجاری وجود نداشت.

درایامی که مناسبات تجاری بین شرق وغرب بصفر تنزل کرده بود چینی‌ها درصدد بودند مناسبات اقتصادی‌جدیدی با ممالك آسیای مرکزی و هندوستان مستقر سازند و مامورین سیاسی و اقتصادی اینممالك غالباً درآمد ورفت بودند.

بهمینجهت شهرها و آبادیهای تازه‌ای بوجودآمد. مذهب بودائی دراثرهمین آمدورفتهاازطریق هندوستان بچین راه‌یافت‌درقرن دهم‌یکنفر نماینده مذهب بودائی عازم چین گردید.

پس از استقرار حکومت عربی چینی‌ها بار دیگر بفکر افتادندکه مناسبات اقتصادی دیرین را با ممالك آسیای میانه تجدید کنند. دیری نگذشت که تلاش چینی‌ها بثمررسید ومناسبات تازه‌ای بین چین باممالك اسلامی بوجودآمد وازراه خشکی ودریاآمد ورفت کشتیها و کاروانهای تجارتی‌شروع‌شد. دربنادرچین‌مناطق مسلمان‌نشین بوجودآمد. مسافرین وجغرافی دانهای عرب وایرانی مطالب جالبی راجع بجاده‌ها و فعالیتهای اقتصادی ایندوران نوشته‌اند.

جنگهای صلیبی باب جدیدی درمناسبات اقتصادی‌بین اروپاباممالك شرقی مخصوصاًچین‌افتتاح نمود درایندوره فئودالهای اروپاباشام، فلسطین مصروبیزانس‌قدم‌نهادند تابااستفاده ازمنابع‌ثروت این کشورهابیش ازپیش خودرا غنی‌سازند دراثراین برخوردهافئودالهای اروپاازملل شرق‌استفاده های‌مادی‌ومعنوی‌فراوان کسب کردندوازخرمن‌فرهنك‌وتمدن‌دیرین‌اینممالك خوشه‌ها چیدند وازمناطق شرقی کالاهائی نظیرفلفل، دارچین، میخك، جوز وبطورکلی تمام ادویه‌جات مورداحتیاج راصادرمیکردند وازاینمواد برای حفظ غذاازعفونت استفاده مینمودند همچنین عطریانی ازقبیل‌عود و عنبر وغیره از هندوستان صادر میشد در نظر اروپائیان محروم و غارت شده

تمدن مشرق بسیارباشکوه می‌نمود ومردم اروپا بآبادیها، آداب و سنن و قصور عالی شرق بدیدهٔ اعجاب مینگریستند. در حالیکه امروز وضع معکوس است یعنی مداخلات استعماری اروپائیان نمیگذارد ملل شرق‌در راه تمدن جدید قدم‌گذارند. استقرار مناسبات اقتصادی در ایندوره سبب شد که همراه باکالاهای مختلف لغات‌عربی، یونانی وشامی‌درزبان‌وادبیات غرب رسوخ کند وخصوصیات تمدن شرق توسط بازرگانان وسایر طبقات دربین اروپائیان راه یابد.

دردورهٔ جنگهای صلیبی مبارزه ورقابت بین بندرژن وونیز منتهی بجنگهای خونینی‌شد. هریك ازاین‌دوبندربرای بدست‌آوردن راه‌تجارتی شرق بریکدیگرسبقت میگرفتند. درنتیجه‌این‌جنگها، حاکمیت‌درمدیترانه وبدست‌آوردن کلنی‌ها وجاده‌های مهم تجارتی گاه نصب ژن و زمانی نصیب‌ونیز میشد. درجنك چهارم صلیبی که بسال ۱۲۰۴ میلادی به وقوع پیوست قسطنطنیه بتحریك ونیزیها مورد نهب وغادت واقعشد وصلیبیون بجای اینکه بامسلمانان دست و پنجه نرم کنند بغارت قسطنطنیه مشغول شدند. چنانکه یکنفر ناظر فرانسوی مینویسد:

« . . چنان غارت عظیمی بوقوع پیوست که محاسبهٔ میزان غنائم ممکن نیست. طلا ونقره وسنگهای قیمتی، گلدانها وظروف طلا ونقره پارچه‌های نخی وابریشمی وبالاخره ازهرچیرزیبائی مهاجمین سهمی‌بدست آوردند. بموجب قرارداد قبلی ونیزیها نیمی‌ازغنایم را تصاحب میکردند وبابت کشتیها وساز وبرك و وسائل تعرضی نیزمبلغ کلانی از صلیبیون می‌گرفتند.

مبارزاتی که درطول زمان بین دوجمهوری ونیز وژن درگرفته فقط برای بدست‌آوردن قدرت‌اقتصادی درسراسر مدیترانه و بمنظور کنترل جاده‌هائی تجارتی بطرف مشرق بوده‌است آنها میکوشیدند تابا دردست داشتن جاده‌ها ووسائل‌کافی تجارت‌گندم، غلام، ماهی، عسل وغیره را بخود انحصاردهند وازراه بازرگانی فروش شراب وپشم و عطریات سود کلانی تحصیل کنند حوزه نفوذ اقتصادی بازرگانان ونیزی و ژنی‌تاکیف وولگا وآسیای مرکزی ادامه داشت (۱)».

ماخوذ ازمقدمه‌آقای کوئین محقق شوروی برکتاب مسافرت‌مارکوپولو

توسعهٔ اقتصادیات وتجارت ازدوره سامانیان تا حمله مغول

« دردوران حکومت سامانیان چون ماوراءالنهر تقریبا صدسال از هجوم خارجیان درامان بود اقتصادیات مملکت درمجرای طبیعی خودرشد وتکامل یافت وخرابیهائیکه براثر جنگها وحکومتهای تحمیلی عرب ایجاد شده بودبرطرف گردید . درباغهای مرو . موکاری ، پنبه کاری وتهیه نوغان ابریشم معمول شد وبتدریج توسعه یافت این جریان برشد صنایع کمك کرد وتولیدپارچه‌های نخی وابریشمی بطورقابل ملاحظه‌ای فزونی گرفت بطوریکه مصنوعات ایندوره نسبت بادوار قبل بهتر بود . گله داری نیز اهمیت بسیاری حاصل نمود، مخصوصاً پرورش گوسفندان، اسب وشترهای دو کوهانه معمول شد در منطقه زرفشان و کاشغر دریا، گندم و جو ذرت و برنج و سایر محصولات زراعتی کاشته میشد ، در سمرقند و بخارا وشهرسبز وسایر نقاط نه فقط منسوجات ظریف و نازك تهیه میشدبلکه پارچه‌های ضخیم نیزمیبافتند که مورد احتیاج اهالی کوچ نشین بود ، منسوجات نخی در ناحیه وزار نزدیك سمرقند تولیدمیشد ونیز پارچه‌هائیکه درنزدیکی بخارا میبافتند شهرت زیادی داشت . مصنوعات کاغذی کارخانجات کوچك سمرقند نه فقط درماوراءالنهر بلکه درسراسرجهان اسلامی شهرت داشت وبازار کاغذهای پاپیروس وروغنی راشکست داده بود .

شهرهائیکه در نزدیکی اراضی ایلات کوچ نشین واقع شده بودند مانند اورگنج وچاچ چرمهای خشن وضخیم پارچه‌های کتانی ضخیم وسایر کالا های مورد نیاز کوچ نشینان را تولید میکردند .

درفرقان، آهن ، قلع ، نقره ، جیوه ، مس ، سرب ، خاك نسوز ، نوشادر ودرناحیه‌خجند، استخراج نقره بمقدارزیادصورت میگرفت درشهرهای فرغانه اسلحه ووسایل کشاورزی و ظروف مسی ساخته میشد جغرافی نویس عرب این حوقل مینویسددرحوالی استرفشان ، دومحل وجود داشت که ازآنجاآهن استخراج میشد ، ذخایر این معادن بقدری زیادبود که نه فقط نیازمندیهای فرقان راتأمین میکرد بلکه مصنوعات فلزی این

حدود بخراسان وعراق هم حمل میشد .

مولف مجهول کتاب « حدودالعالم » حکایت میکند که در مارسمند بازارمکاره‌ای تشکیل میشدوازآنجا کالاهای گوناگون باطراف حمل میگردید ازآنجمله آهنرا بنقاط مختلف میبردند .

استخری مولف عرب می گوید که درناحیه اسبره معادن ذغال سنك فراوان وجوددارد ومینویسد « کوه سیاهی وجوددارد که مانندذغال درخت میسوزد » همان مولف خاطرنشان میکند که درقرن دهم ، زمان بنی عباس درآسیای میانه درامورنظامی ازنفت بطور وسیعی استفاده میشد وهنگام محاصره شهرها ازبمب‌های آتشزائیکه ازنفت تهیه میشد استفاده میکردند در مناطق کوهستانی زرفشان کوهی بود که ازآنجا طلا ، نقره ، آهن، کات کبود استخراج میکردند . در نواحی دروازه روشن و بدخشان نیز معادن نقره وطلاوغیره استخراج میشد .

نوع کالاهای تجارتی

رشد و توسعه کشت وزرع ، وسعت یافتن شهرها و ترقی صناعت باعث شکفتگی تجارت داخلی و خارجی گردید. کوچ نشینان ببازارهای ماوراءالنهر گله میآوردند . چرم خام وپشم وغیره را با نان ، پارچه واسلحه مبادله میکردند درآندوره تجارت غلام نیزرونق داشت برده‌ها راایلات کوچ نشین ببازاربردگان میآوردند.

خصوصیات صنعتی نواحی مختلف آسیای میانه درقرن دهم توسط مولف عرب «المقدسی» توضیح وبیان شده است .

« آنچه که مربوط بامتعه هست : از ترمز . صابون ، ادویه‌جات و گیاههای داروئی ، از بخارا ، منسوجات نازك ، قالیچه‌های نمازی ، قالی ، منسوجات برای پوشاندن سطح اطاق، چراغهای مسی، پارچه‌های طبرستانی افسار ودهنه و سایر لوازم مهار اسب و منسوجات مصری، مواد چربی، پشم گوسفند ، روغن برای مالیدن بسروغیره صادرمیشد ازناحیه (کرمینه) رومیزی و سفره وازدبوسیه منسوجات قواره‌ای صادر میشده است سپس مقدسی مینویسد :

« دربغداد ازسلطانی شنیدم که میگفت این پارچه‌ها ساخت خراسان است ، ازشهر ربن‌جن . پارچه‌های پشمی وقالیچه‌های نمازی، ظروف قلع، چرم ، پارچه‌های ضخیم وگوگرد وازخوارزم . خز ، پوست سمور وروباه وسایر حیوانات کوچك نظیرخرگوش وبزصادرمیشد ونیزشمع وتیرو کمان

و کلاههای بلند و سریشم ماهی، روغن کرچك، چرم اسب، عسل، گردو مرغ شاهین ، شمشیر ، نیزه ، گوسفند ، قالیچه ، انگور، کشمش ، بادام ، پارچه‌های پشمی ، رواناز ، قفل، گاوآهن » که فقط اشخاص قوی‌البنیه میتوانستند آنرابحرکت درآورند » پنیر ، ماهی وقایق صادرمیشد .

از سمرقند : منسوجات ، ادوات نقره ، دیگهای مسی ، اقسام روسری ، رکاب ، دهنه ، کمربند و افزار های مختلف و البسه پشمی صادرمیشد ، ازبنیاکنت منسوجات ترکمنستانی : ازچاچ زینهای بلند ، از چرم‌اسب ، روسری ، دستمال وچرم (که ترکها می‌آوردند وآنجادباغی میشد) عبا ، قالیچه های نمازی ، گندم ، گاوآهن ، سوزن ، کاغذ های مخطط ، قیچی ، وازسمرقند پارچه‌های خوب ومنسوجات قرمزرنك کتان ابریشم ، گردو وازناحیه فرقان واسفنجاب غلامان ترك پارچه‌های سفید ووسائل جنگی ومس وآهن وازطراز پشم‌بز وازترکستان اسب ، گاونر وازختلان اسب وگاوصادر میشده‌است ضمناً دراینده‌وره گوشت و خربوزه بخارا شهرت داشته وگاوآهن های خوارزم وظروف چاچ وکاغذ سمرقند موردتوجه مشتریان بوده‌است » .

دراینده‌وره تجارت ماوراءالنهر باشرق و غرب توسعه فراوان پیدا کرد مخصوصاً روابط بازرگانی باآسیای نزدیك رونق یافت .

درنوع کالاهای تجارتی ماوراءالنهر با سایرنقاط تغییراتی پیداشد اگردرزمان خلافت بنی‌عباس کالاهائیکه بماوراءالنهر میآمد عبارت بود ازاشیاء تجملی پارچه‌های گران قیمت ظروف برنزی ونقره‌ای ، شیشه و سنگهای قیمتی واسلحه‌های گرانبها واز این قبیل در دوره سامانیان برخلاف، کالاهائی دیده میشود که مورداحتیاج عمومی‌است . راه‌کاروانرو بین‌خاور- نزدیك وچین ازماوراءالنهر میگذشت . اینراه ازسواحل کشورهای کنار دریای‌مدیترانه شروع‌میشدوازبغداد وهمدان‌ونیشابور، مرو وآمل‌میگذشت وببخارا می‌آمدوازآنجا ازسمرقند وچاچ وطراز وساحل‌جنوبی عیسی کلا عبور کرده بمغولستان و چین میرسد مهمترین کالاهائیکه از چین میآمد « ابریشم » بودتجارت ماوراءالنهروخراسان باکشورپادشاهی بلغارستان رونق داشت ، مورخ عرب ابن‌فضلان که درسال ۹۲۰ بعنوان منشی‌سفارت خلیفه مقتدر « ۹۳۲ - ۹۰۸ » بکشورپادشاهی بلغارقسمت‌ولگافرستاده شده‌بود ، بطورمفصل راه‌تجاری را که بآسیای میانه‌واروپای جنوب‌شرقی

مربوط میشد شرح داده‌است ، قبلاراه تجاری ازبغدادوایران‌بپادشاهی‌بلغار ازراه قفقاز وخزر عبورمیکرد امادراوایل قرن دهم یعنی در زمان خلافت مقتدر روابط خلیفه باپادشاه خزرتیره‌شد وراههای تجارتی ازماوراءالنهر عبور کرد ، ابن‌فضلان سپس مینویسد که راههای تجارتی‌ازبخارا تاجیحون وآموردریا کشیده شده وازآنجا باعبور ازآب بناحیه خیوه میرفتند که مرکز خوارزم جنوبی بود سپس بناحیه اورگنج وازآنجا ازراه زمدجان وغیره‌بکشور پادشاهی‌بلغارمیرسیدند باینترتیب‌راه تجاری‌ازناحیه خوارزم میگذشت ودرساحل چپ ولگاامتداد مییافت . دربین راه کاروانسراهائی برای استراحت شبانه پیش بینی شده بود که درآنجا بازرگانان استراحت می کردند ، ازسکه‌هائی که در نواحی روسیه تاساحل دریای بالتیك ضمن حفریات بدست‌آمده معلوم میشود که دردوره سامانیان تجارت باروسیه‌هم جریان داشته : این‌نکته جالب توجه‌است که درناحیه مسکو درا وایل قرن نوزده در محلی که اکنون‌کاخ شوراها بناشده . مسکوکی‌مربوط بدورهٔ طاهریان بدست‌آمده‌است. کاروانها گاهی اوقات‌بسیاربزرك بودبطوریکه ابن‌فضلان مینویسد درکاروانی که او وسفیر خلیفه مقتدررامشایعت میکرد پنجهزار نفرمسافر بود .

ممکنست که ترکیب کاروانها گاهی باین‌عظمت بود ولی‌بطورمعمول هر کاروان ازصدوپنجاه تادویست شترواسب‌داشته‌است . باکاروانها نه‌فقط تجار بلکه صنعتگران. سفراء، استادکاران، دانشمندان، نقاشان، سیاحان وغیره مسافرت میکرده‌اند .

در اینموارد کاروانها عظمت خاصی داشتند و بوسیله قوای مسلح حفاظت میشدند (۱) .»

بطورکلی تمام‌مدارك تاریخی ازرشد صنعت و تجارت ماوراءالنهر دردوره سامانیان حکایت‌می کند « . . . . متاع سمرقند وبخارا ازیك- طرف بداخله ایران وشهرهای بزرك‌آن پراکنده میگشت وازآنجابعراق وآسیای‌صغیرمیرفت‌وازسوی‌دیگردرچین‌وهندوستان‌رواج‌یافت‌وحتی‌فرانسی دردست است که ازراه مغرب دریای خزر بممالك شمالی اروپا نیز میرفته است چه‌مقدار کثیری درم مسکوك ایران را در روسیه وسوئد یافته‌اند که

(۱) - تاریخ تاجیکستان

بیشتر آنها از درهمهای سکهٔ سامانیان است که در بخارا وسمرقند و چاچ و بلخ واندرآب و نیشابور سکه‌زده‌اند واین خود دلیل است که درمیان شهرهای ماوراءالنهر و ممالك شمال شرقی اروپا روابط تجاری درمیان بوده . » (۱)

شهرها و رشد تمدن

«قرن‌هشتم برای‌ساکنین‌شهری‌ماوراءالنهردورهٔ دشواری بود...

نرشخی درتاریخ بخارا حکایت میکند که پس‌از فتح بخارا در هفتصد و نه اعراب با ضبط نصف خانه‌های شهر عده‌ای از ساکنین خانه‌ها را مجبور به‌تخلیه مساکن خود کردند وباین‌ترتیب‌قسمتی‌ازبخارا بدست نمایندگان عرب‌افتاد اکثراملاك عربها در نزدیکی دروازه کهند واقع‌شد . زیرا این ناحیه مستحکمترین قسمت بخارا بود. ازمیان طوایفی که دربخارا مستقر شدند طایفهٔ بنی‌سعد وبنی‌اسد شهرت‌داشتند و دودروازه بخارا بنام این دوطایفه‌مشهوربود.

فتح اعراب‌بآبادانی شهرها لطمه‌وارد کرد ولی درتغییرمنظره‌عمومی بلاد و توسعه شهرها نقش‌مهمی ایفاء نمود. ضمیمه‌شدن آسیای‌میانه‌بحوزه قدرت‌خلفا سبب گردید که روابط تجاری بین‌آسیای نزدیك و ماوراءالنهر توسعه یابد و این موضوع تاثیرزیادی درتوسعه شهرها داشت. شهرهای ماوراءالنهر کم‌کم بشهرهای نوع‌فئودال تبدیل میشدند . این‌تغییرات در دوجهت صورت میگرفت یا قسمتهای داخلی شهرتغییر صورت میداد و یا اینکه یك‌شهر قدیمی اهمیت‌خودرا از دست‌میداد ودرخارج آن‌شهر جدیه فئودالی ایجاد میشد .

نظیر این‌تغییرات درسمرقند ومروبوجودآمده بود درآنجاشهرهای قدیمی اهمیت خودرا ازدست‌داد وشهرهای فئودالی جای آنها راگرفت . درست‌است که شهر سمرقند هنوز مدت‌زیادی مرکزاداری بود ولی‌تجارت وصنعت درمنطقه نوساز رونق داشت درآغاز قرن هشتم قسمت اساسی شهر دربین دروازهٔ کوشك و ریگستان واقع‌شده بود . درمروهم درقرن هشتم شهرجدید نوع فئودال بوجودآمد(توضیح‌آنکه درشرق پس‌ازتبدیل مختصات بردگی بفئودالیسم در وضع عمومی شهرها تغییراتی رخ میدهد،

(۱)ـ ماخوذ ازتتبعات آقای سعید نفیسی(احوال واشعار رودکی)

باین‌معنی که شهرهای دوره بردگی مرکز صنعتگران و تجار بود وچون دستگاه سیاسی‌هم درشهر وجودداشت مرکزیت بیش‌ازدوره فئودالیته‌بود ولی‌پس‌از استقرار رژیم فئودالیزم تمام ارباب حرف و صنایع گرداگرد مراکز فئودالی متمرکز گردیدند ولی باید بخاطرداشت که این تغییر در همه‌جا یکسان صورت‌نگرفته ودردورهٔ فئودالیزم هم بعضی‌از شهرها مانند دوره بردگی مرکزصنعت وتجارت‌بود » « از تاریخ تاجیکستان »

مشخصات شهرها

«درشهرها وبلاد بعداز اسلام چندقسمت مشخص‌بچشم میخورد یکی قسمت ارك که محل قصور سلاطین و امرای وقت‌بود وبنام‌کهندژ» خوانده میشد وبابرجها و دیوارهای قطور ازسایر نقاط مشخص میشد دوم قسمتی‌که مسکن توده مردم بود وبعنوان شهرستان نامیده میشد سوم قسمتی‌که بازارها و عمارات نوبنیاد در آن قرارگرفته بودکه به‌اسم «ربض» معروف بود ، شهرستان وربض نیزبرای حفاظت از حملات احتمالی فئودالها بوسیله دیوارهای عظیم و برج و باروها حفاظت میشد، دروازهای شهر غالبا از چوب ضخیم یا آهن ساخته میشد تعداد دروازه هرشهر برحسب جمعیت وموقعیت اقتصادی و نظامی کم یا زیاد بود مثلا اسبنجاب دارای چهار دووازه و بنکت ۱۲ دروازه داشت ، هر دروازه‌ای به جاده‌ای که بیکی‌از شهرهای‌آباد منتهی میگردید مربوط بوه وهمیشه درنزدیکی دروازه‌ها عده‌ای بدیده‌بانی و مواظبت شهر مشغول بودند کلیه مسافرین و کاروانهای تجاری قبل‌از بسته‌شدن‌دروازه بایدوارد شهرشوند والاپس‌از بسته‌شدن دروازه چاره‌ای جزاطراق دربیرون شهرنداشتند، خانه‌ها معمولا گلی‌بود، اطاق بعضی ازخانه‌ها با درچوبی نیز مجهز بود آجر وگچ بیشتر درمنزل طبقات مرفه بکار میرفت هرکوچه و خیابان نام مخصوص بخود داشت نظیر بازار عطاران کوی عاشقان و غیره ، شهرهائی‌که از وسط آنها یك یا چند نهر یا رودخانه عبورمیکرد معمولا آباد وپاکیزه بود برعکس شهرهای‌کم‌آب ، اغلب کثیف و آلوده بنظر میرسید، یکفته ابن‌حوقل بیش‌از دویست‌شهر درماوراءالنهر وجود داشته ولی صاحب کتاب حدودالعالم به۱۷۱ شهر دراین ناحیه اشاره کرده است‌که بعضی‌از آنها ازجهة‌صنعت و تجارت اهمیت فراوان داشته است مثلا بازرگانان وتجار شهرنیشابوردرمهمانسراها وکاروانسراها وبازارها به‌دادوستد مشغول بودند بعضی ازبازارها وسراها بدسته‌های مختلف پیشه‌وران تعلق داشت و بنام آنها خوانده میشد مثل رسته کلاهدوزان و رسته کفشگران و رسته خزفروشان , ورسته ریسندگان ورسته وبازاری‌که درآن‌طناب‌تهیه میکردند..»

ابن‌حوقل درمورد ماوراءالنهر مینویسد «ماوراءالنهر یکی از ثروتمندترین و بزرگترین ودلگشاترین و باطراوت‌ترین اقلیم‌های جهانست... وفور نعمت در این سرزمین بحدیست که درمقابل چندین قحطی که برای نقاط دیگر پیش میآید، مردمان آن فقط یکبار دچار قحطی میشوند واگر سرما یا گرما ویا آفات دیگر بغیر این غلات آنان نزند، ذخائرشان بحدی‌است که میتوانند خود را تا بدست آمدن محصول دیگر نگاهدارند و ازنقاط دیگر مساعدت و کمک نخواهند ... وسائل ارتباط در ماوراءالنهر زیاد است، بهمین علت چارپای زیادی از قبیل قاطر، شتر و الاغ وگوسفندان واحشام دیگر... درآنجا وجود دارد ... و نیز پارچه‌ها ولباسهای پشمی وابریشمی وکرباسی وغیره بی‌اندازه زیاد دربازارهای آنجا دیده میشود درماوراءالنهر معادن آهن بیش از حد احتیاج وجود دارد که مازاد آنرا ازآنجا بخارج حمل میکنند و معادن طلا ونقره و جیوهٔ این سرزمین درتمام بلاد اسلامی نظیر ندارد... کاغذی دارند که از لحاظ موغوبی و فراوانی مانند ندارد... هرکس بقدر قوه خود و مکنت خویش درپذیرائی ازمهمان و خدمتگزاری باوجهد میکند... درعهدما درسایر بلاد اسلامی توانگران و ثروتمندان مال خودرا صرف عیش وعشرتهای بی‌جا وکارهای ناشایست میکنندولی ثروتمندان ماوراءالنهر مال خویش را صرف ساختن کاروانسراها وراهها ورباطات وموقوفات وبستن پلها وسایر امورخیریه می‌نمایند. هیچ شهر و گذرگاه ودهکده‌ای نمیتوان یافت که درآن کاروانسراهائی برای نزول مسافرین نداشته باشد.. درسراسرمرز اسلام ناحیه‌ای چنگ آورتر از مردمان ماوراءالنهر نیست....»

تلخیص و نقل ازکتاب حجةالحق نوشته آقای گوهرین

ناصرخسرو درسفرنامه خود مینویسد «... آنچه من درعرب وعجم دیدم از عدل و امن بچهار موضع دیدم یکی نواحیت دشت در ایام لشکرخان، دوم بدیلمستان درزمان امیر امیران جستان‌بن ابراهیم، سوم درایام المستنصر بالله امیرالمومنین چهارم بطبس درایام امیرابوالحسن گیلکی بن‌محمد و چنانکه بگشتم بایمنی این‌چهار موضع ندیدم ونشنیدم.»

ناصرخسرو درسفرنامه خود کمابیش وضع اجتماعی آنروزگار را تصویر میکند، مظالم حکام ومامورین مالیه، عسرت وتنگدستی توده‌مردم ظلم وستمگری مالکین و فئودالها. قحط و غلا وجنگها دائمی فئودالها برای غارت دهات وشهرستانها ازخلال این‌سفرنامه و سایر آثار تاریخی آندوران بچشم میخورد، ناصرخسرو ظاهراً تحت‌تاثیر تعصبات شخصی از امنیت مصر به‌نیکی یاد میکند «.. امن و فراغت اهل مصر بدان حد بود

که دکانهای بزازان وصرافان و جوهریان را در نبستندی الادامی بروی کشیدندی و کس نیارستی بچیزی دست بردن.» در جای دیگر گوید «...اهل‌مصر هرچه فروشند راست گویند واگر کسی بمشتری دروغ گوید اورا برشتری نشانده زنگی بدست او دهند تا در شهر میگردد و زنگ میجنباند و منادی میکند که من خلاف گفتم وملامت می‌بینم وهر که‌دروغ گوید سزای او ملامت‌باشد ...»

«دراین دوره دربعضی ازشهرها نظیرخوارزم دراطراف قصر شاه عده‌ای ازفئودالها درکاخ خود میآرمیدند و دهقانان که درشمار اشراف بودند با لباسهای مخصوص خود حقوق و اختیاراتی داشتند و رتق و فتق امورباانظرآنهاصورت میگرفت. درقصری که‌در کشورتاجیکستان پیداشده عمارت دوطبقه دیده میشودواز آثاری که بدست‌آمده می‌توان بحدودصناعت آن دوره پی‌برد. باستانشناسان از روی‌آثاری که کشف کرده‌اند اینطور استنباط میکنند که این‌دوره، دوره قبل‌از فئودالیزم است، از نظر وسعت این‌شهر ازشهرهای دوره فئودالیته کوچکتر است. درشهر بناهای‌سنگی محکمی وجود دارد. این خانه‌ها درحقیقت بصورت قلعه ساخته شده‌اند و مقر اشراف، دهقانان و تجار ثروتمند بوده است. در شهرهای دوره فئودالیته معابد، برج وقلعه و دروازه نیز دیده میشود و سراسر شهر بوسیله دیوار احاطه شده است. صنعتگران در داخل خانه‌های کوچك زندگی میکنند و کارگاههای آنها در مجاور خانهٔ مسکونی آنان قرار گرفته است. غیراز مردم آزاد، غلامان نیززندگی میکنندخادمین‌خانه‌های اعیان و اشراف درعداد غلامان قرار دارند در خارج از شهر در اراضی زراعت و فعالیتهای اقتصادی توسعهٔ کافی پیدا نکرد درمیان کشاورزان افراد نیمه‌مستقل که تابع دهقانان هستند دیده میشوند.

دربخارا زندگی سیاسی واقتصادی درداخل شهر متمرکز بود در آنجا بازار و رسته‌های صنعتگران بوجودآمدند و کاروانسراهائی ساخته شد بطوریکه نرشخی میگوید: در دوره طاهریان در بخارا منسوجات زیادی بافته میشد ممکن است که این منسوجات با نیروی‌کار غلامان‌تهیه‌و آماده میشده. محصولات‌این‌کارگاهها بمراکز خلافت وشهرهای دوردست

خاور نزدیك حمل میگردید ، همزمان با تغییرات داخلی شهرستان بخارا توسعه شهرهای دیگر نیز صورت میگرفته . درآغاز قرن‌هشتم توسعه شهر بخارا درسه‌جهت بود .

ازجنوب تا دروازهٔ عطار که درآنجا بازار ومهمانخانه بوجودآمد. درجنوب باختری وخاوری نیز بازار اصناف وصنعتگران تشکیل شد . در اواسط قرن نهم بروسعت بخارا افزوده‌شد و درفاصلهٔ سال(۸۵۰-۸۴۹) مجدداً دورآنرا حصار کشیدند. این‌شهر یازده دروازه داشت . در دوره سامانیان ظواهر تمدن شهری‌آراسته‌ترشد . بناهای تازه وبزرگی برای اشراف و مراکز ادارات و تجارتخانه‌ها ساخته شد. دربخارا در اطراف ارك وقصر شاهی عمارات زیبائی بناکردید که دیوانها و مراکز سیاسی دراطراف‌آن قرار داشتند. دراثر انتقال فعالیتهای اقتصادی باین شهر ، بخارا بیك‌شهر فئودال تبدیل گردید . دراین‌شهر کوچه‌های‌مخصوصی برای صنعتگران مختلف ایجاد گردید . کارگران‌ضمن کار درکارگاهها کالاهای تهیه شده را میفروختند . بازار مرکز کسب و کار صنعتگران بود بهمین علت درقرن دهم فعالیتهای تجاری‌دربازار صورت‌میگرفت وشهرها، قیافهٔ قبل‌از فئودالیته خودرا ازدست‌داده بودند .

رشد فرهنك و تمدن در قرن دهم

درقرن‌دهم تمدن‌آسیای‌میانه بطورخارق‌العاده‌ای اوج گرفت و از بسیاری جهات از تمدن اروپائی آن‌زمان کاملتر وجالبتر بود، دانشمندان، شعرا نقاشان وسایر هنرمندان ازتمام نقاط خلافت‌عرب بماوراءالنهر میرفتند، و درشهرهای‌ماوراءالنهر وخراسان ساکن میشدند زیرا درآنجا برای‌رشد علم وهنر زمینهٔ‌مساعدی فراهم بود، اهل‌علم تشویق میشدند بین بخارا ، سمرقند مرو و اورگنج مناسبات‌فرهنگی برقرارشدوبخارا پایتخت حکومت سامانیان‌تبدیل‌بمرکز علمی گردید، دربازار کتابفروشان بخارا بهترین کتب زمان وجود داشت، مثلا بزرگترین دانشمند وقت ابوعلی سینا که در مطالعات متافیزیکی ارسطو با مشکلی روبروشده بود دربازار بخارا موفق‌شد کتاب دانشمند وفیلسوف شهیر شرق فارابی را پیدا کند این کتاب اورا در درك‌نظریات ارسطو کمك فراوان نمود، دربخارا کتابخانه دولتی نیز وجود داشت که

ابوعلی‌سینا پس از معالجه نوح‌بن منصور سامانی اجازه یافت که از آن استفاده کند و دربارهٔ این‌کتابخانه در شرح حال خود چنین مینویسد«من بخانه‌ای واردشدم که اطاقهای فراوانی داشت درهراطاق صندوقهائی پر از کتاب وجود داشت، کتابها رویهم‌چیده شده بود. دریك‌اطاق کتابهای عربی و ادبی وشعری‌بود، دراطاق‌دیگر کتابهای شرعی وفقه وباین‌ترتیب درهراطاقی کتابهای مربوط بیك‌رشته از علوم وجود داشت ، من‌صورت کتابهای مولفین‌قدیم را مطالعه کردم وآن کتابهائیکه موردنیازم بود مطالعه کردم . درآنجا کتابهائی دیدم که اسم آنها را بسیاری از مردم نمیدانند من هیچگاه باچنین گنجینه علمی نفیسی قبلا مواجه نشده بودم و بعدازآن تاریخ‌نیز چنان کتابخانه‌ای ندیدم .»

دربارهٔ‌صنعت‌ساختمانی‌آسیای‌میانه، درفاصلهٔ‌قرن‌هشتم ودهم‌مجسمه‌ها و ابنیه‌ای‌که بیادگار مانده نمایندهٔ پایه هنر در آن دوره میباشد مثلا ستونهائیکه ازآجر ابلق درساختمان کاروانسرای ترمز دیده‌شده‌میتوانند نمونه‌ای برای صحت این‌نظرباشند. این‌ساختمانهائیکه بطور مربع ساخته شده شبیه بقلعه‌ایست که دیوارهای بلند و برجهای بزرگی درگوشه های آن تعبیه شده واین برجها با محوطه داخلی‌ساختمان ارتباطی ندارد چند ساختمانی که درمرو وجوددارند بی‌شباهت بساختمان ترمز نمیباشند ، در اطراف این ساختمانها برج و مناره‌هم ساخته میشد ، بطوریکه از منابع خطی و کتابها استنباط میشود . درشهرها مقابر و مساجدی با مناره‌های بلند میساختند . مثلا مقبره‌ای از سامانیان درقرن نهم در بخارا باقی مانده در ناحیه تاجیکستان نیز بناهای چوبی که یادگار آن دوره است هنوز باقیست.

دردوره غزنویان چنانکه گفتیم‌ممالك وسیعی بچنك‌محمودافتاد ولی ایجاد چنین دولت وسیعی باعث‌رشد فرهنك وتجارت و بهبود حال‌توده‌های زحمتکش نگردید.

لشکر کشیهای محمود برای او واطرافیانش منبع‌عایدی بزرگی‌بود ولی برای سکنه شهرها ودهات ومردم رنجبر، آمدورفت قشون وتحمیل مالیاتهای‌گوناگون نتیجه‌ای جز فقروپریشانی نداشت .

مختصات اجتماعی شهرها درعصر سلاجقه

طبق‌نظر گردلفسکی شهرها در این دوره یك مرکز جنگی و تجاری است و برای تقویت‌سیستم فئودالی سودمنـد است و در خصوصیات آن در شرق در طـی قرون تغییر محسوسی رخ نداده است.

ازخارج شهرها بی‌شکوه نیست ودرداخل نیز ، ساختمانهای زیبا و مجللی برای زندگی اشراف بچشم میخورد ولی هرقدر ازمرکزشهردور شویم ، آثار انحطاط اقتصادی و وضع نامطلوب اکثریت مردم آشکار میشود ، معمولا قصر فئودالها در بالای تپه یا کوه سنگی قرار دارد تا فئودال بوسیله دیده‌بانهای خودبتواندمناطق مجاوررا مورد بازرسی‌قرار دهد ، قصرفئودال معمولا حیاط وسیعی دارد که دراطراف آن بستگان و متعلقان اوسکونت دارند وبزندگی یکنواخت وغم‌انگیزخود دراین محیط محدود ادامه میدهند وهمیشه‌ازبیم غضب‌احتمالی فئودال دررنج‌واضطراب بسرمیبرند ، بطوریکه ابن بطوطه مینویسد : « مسجد ، مدرسه ، حجره، حمام واینگونه ساختمانها یکی ازضروریات شهرهای مسلمان نشینی است که‌اغلب ازپولهائی که‌فئودالها از طریق غارتگری بچنك‌آورده‌اند این قبیل ابنیه بنام « موسسهٔ خیریه » ساخته میشود ـ برای مردم شهرنشین « ده » کلمه وحشتناکی است زیراسکنهٔ کوچ نشین دهات بعلل‌اقتصادی‌و برای تهیه وسائل زندگی گاه وبیگاه بشهرها حمله ور میشوند و هستی مردم‌رابیغما می‌برند ، شهرهای‌آسیائی مظهرتمدن فئودالی است وبوسیله دیواری ازدهات مجزی میشود ، ابوالفداء مینویسد درنیمه‌اول قرن ١٤در اطراف شهر « کاستامن » هزارچادرنشین ترکمن‌زندگی میکردند،شبها دروازه‌های شهربسته میشد ، واگرمسافری میرسید ناگزیز بود شب پای دیوارشهر بخوابد، هنگام‌صبح‌قراولان ومأمورین‌دروازه مسافررابازجوئی میکردند ودر صورتیکه باوبدگمان نبودند اجازه ورود میدادند .

رئیس‌قلعه یارئیس‌شهرهرصبح‌باگروه‌جنگی‌خودازشهرخارج میشدو نواحی اطراف‌رامورد بازرسی قرارمیداد ، پس‌ازآن اهالی باخیال‌راحت گله‌های‌خودرا برای چرابخارج‌شهرمیبردند؛ شهرهامعمولامرکزفعالیتهای صنعتی و تجاری است ، **دروازه شهر** برای حفظ حیات مردم از حملات خارجی تعبیه میشد ، غالب شهرهای ایران قرنها دروازه داشت و هنگام

خطربسته میشد ، هرمحله بوسیله دیواری ازمحله دیگر مجزی میشد مردم غیرمسلمان ، یهودیها ، ارامنه‌وسایرفرق هریك محلی‌مخصوص بخوددارند شهرهاچه ازنظرمذهبی وچه‌ازنظر پیشه‌وشغل بمناطق‌مختلف تقسیم‌میشوند در آسیای صغیر روزهای جمعه که تعطیل عمومی بود دروازه شهر بسته میشد تامردم باخیال فارغ بعبادت مشغول‌شوند هریك ازمحلات نیز دارای دروازه‌ای بود ، یکی ازتجارمیگوید :

درآسیای صغیرتجار درناحیه‌ای سکونت دارند واین منطقه بوسیله دیوار ودروازه از سایر نقاط مجزاست جمعه‌ها وشبها دروازه شهر بسته‌میشود خارج‌ازشهر مزارع وچمنزارهاقراردارند، گاه‌سرحد بین‌شهر وده بوسیله باغات ازبین‌میرود، شهرهای بزرك دراینـدوره بیش‌ازصدهزار نفرسکنه داشت ، غالبا درشهرها برای‌جلوگیری از خطرات احتمالی استحکاماتی بوجود می‌آوردند ، این بطوطه درسال‌سی‌ام قرن١٤ پس ازسقوط‌حکومت سلاجقه مینویسد « قونیه شهر بزرگی‌است ، خوب ساخته شده ، فراوانی آب ، چشمه ، وباغات‌برزیبائی‌آن‌افزوده است ، کوچه‌های وسیع‌وبازار- های زیبادارد هرصنف ورسته محل بخصوصی دارند یعنی مثلا زرگرها ، بزازها وصحافها هریك‌محلی بنام‌خوددارند » وبازرگانان دریك اتحادیهٔ شبیه بکورپراسیون مجتمع میشدند وهریك کالای معینی رابمعرض فروش میگذاشتند وتجارت رادرانحصار خودداشتند . بعضی از تجار برای جلب محبت مردم مدرسه و موسسه خیریه بنا میکردند ، داد وستد در محلهای مخصوصی صورت می گرفت مثلابرای فروش غلامان میدان مخصوصی بود

بروکیر Broukier مینویسد: که‌دردمشق‌غلامان و کنیزان‌راروی سکوها می‌نشاندند واز کنیزان فقط صورت ودستها نمایان بود اسبها را برای فروش می گردانیدند ، مراقبت شهرها بامحتسب بود ازآثاری کـه باقیمانده معلوم میشود که بعضی ازثروتمندان مدارس ، دروازه‌ها عمارات بزرك ومساجد راباسم خود میساختند ، درغالب‌بلاد فئودالها ، واطرافیان آنها یعنی دانشمندان ، روحانیون ، دراویش ، مستخدمین دیوانها از راه اختلاس ورشوه وضع مادی مناسبی‌برای خودتامین میکردند ، در شهرها میکده‌های مخصوصی نیز وجود داشت وگاه تجار ، ثروتمندان ، علما و صاحبنظران برای‌تفریح خاطر بآنجا میرفتند و بایاران خود بحال‌وسرور میپرداختند .

جلال‌الدین رومی ضمن توصیف شهر قونیه خطاب بفرزند خود ـ بهاءالدین سلطان ولد میگوید نگاه کن و ببین چندهزارخانه وقصر بامراء درباریان ، اشراف بازرگانان تعلق دارد ، خانه صنعتگران بلنداست‌ولی خانه تجاراز آن‌بلندتراست وخانه امراازخانه‌تجار مرتفع‌تر وقصورسلاطین ازتمام قصور صدبارزیباتر وپرارزشتراست فئودالها واصحاب قدرت‌غیراز اموال غیرمنقول‌اموال‌منقول‌زیبائی نیز گردآوری میکردند، بین‌فئودالهای صاحب‌قدرت ودهقانان‌محروم گروه‌صنعتگران‌شهری‌قراردارند که‌ازفشار اقتصادی‌فئودالهاآزادند ، اینگروه‌متزلزل‌برای حفظ‌موقعیت اجتماعی‌خود در پی تکیه‌گاهی میگردند وگاه صنف ورسته‌ای تشکیل داده و از منافع خوددفاع می کنند ، ازبرکت‌کار مداوم اینهاهنر وصنعت رونق میگیرد و برزیبائی و جمعیت شهرها افزود میشود ـ در دهات فئودالها حاصل کار کشاورزان رامیگیرند وباخود بشهر میآورند ، درشهرها تجارنیز موقعیت مهمی دارند این طبقه باموافقت‌فئودالها بدون هیچ‌قیدوشرطی ازراه‌احتکار وگرانفروشی بغارت مردم‌مشغولند، بازرگانان ازبیم‌عصیان‌وغارت، اموال خودرا درکاروانسرا ها حفظ و نگاهداری می کنند ، تجار ضمن اینکه جیب‌خودرااز گرانفروشی‌پرمی کردند، بارفت‌وآمدبممالك‌وشهرهای‌مختلف اطلاعات اجتماعی وفرهنگی مختلفی را باخود منتقل‌می کنند وضمن گفتگو بامردم‌آنهارا باخصوصیات‌اجتماعی کشورهای‌همجوارآگاه‌میسازندوباینترتیب طبقه بازرگانان درآندوره نقش موثری درانتقال‌تمدن وآداب وسنن‌اقوام مختلف ایفامی کردند ، بعلت کمی‌ونقص وسائل‌حمل‌ونقل بمجرد خشکسالی آثارقحطی آشکار میشد ولی در سالهائیکه بارندگی فراوان میشد بیم قحطی نمیرفت .

هزینه زندگی

الکسراقی‌مینویسد بعلت جنك قیمت اجناس گران شد وبهای یکمن انگور تا ده‌درم ترقی کرد . افلاکی درآثارخودآماری ازهزینه‌زندگی بدست‌میدهد ازجمله مینویسد که‌درزمان جلال‌الدین رومی‌نان تافتون یك‌آقچا قیمت‌داشته و ۱۲۰ آقچامعادل‌یك درم‌سلطانی بود نصف یکنان برای‌سیر کردن یك‌آدم معمولی کافی‌بود بطوریکه‌غالباً شمس تبریزی نیمی ازنان خودرا بفقرامیداد در قرن ۱٤ که این بطوطه بسیاحت مشغول بود . با اینکه نسبت بسابق هزینه‌زندگی ترقی کرده بود

او میگوید که در مملکت ارزانی است زیرا اوتوانست از ده‌نفر باچهاردهدرم بگرمی پذیرائی نماید او برای انجام‌مهمانی خوددودرم نان‌خرید ودهدرم برای خرید کباب بره و دو درم هم برای تهیه عسل وحلوا مصرف کرد وباینترتیب میهمانی‌را برگزار کرد .

فقط فقرابادقت حساب پول‌خودرا داشتند ، برای‌طبقه بالای اجتماع پول‌ارزشی نداشت ومعمولا ازراه‌جنك ، خراج وجریمه پول از ده بجانب شهرسرازیرمیشد ، این پولهامعمولا از دهقانان و سایرطبقات زحمتکش گرفته‌میشد ، پس‌ازجنك وپیروزی غارت شروع میشد وگاه پس از غارت وسیله‌ای برای انتقال اموال غارت شده موجود نبود .

مثلا پس‌از حمله‌ای که به حوزه قدرت یکی از پادشاهان، «لئون دوم» صورت گرفت آنقدر غنیمت بچنك‌آوردند که از قیصری دوبست **کانلی** که نوعی ازوسائل نقلیه بودبرای‌حمل‌آنها خواستند اینوسیله نقلیه که‌بیشباهت بگاری نیست توانست که ۱۲۰ هزارکیلو اموال غارت‌شده رانقل کند پس ازآنکه اموال غارت‌شده میرسید قیمت‌کالاها تنزل می کرد ولی همیشه‌از ارزانی قیمت فئودالها استفاده میکردند زیراآنها پول فراوان داشتند و میتوانستند هرچه بخواهند بخرند دردوره ارزانی یك‌غلام زیبای خارجی رابه ۵۰ آقچا که معادل قیمت یك گاو معمولی است میفروختند معمولا سلاطین وامراء وارباب قدرت میهمانی های‌مفصلی برپامیکردند،بطوریکه هرروز درمطبخ آنها صدگوسفند طبخ میشد در سر سفره ظروف طلائی حکاکی شده نیز دیده میشد ، گاه بشعرا هزاران سکه طلا بعنوان صله میپرداختند ، مورخین نمونه‌های زیادی از بخشایش سلاطین و امراء وفئودالهای متنفذمحلی ذکرمیکنند ، غالباًعطایای‌شاه بفئودالها هنگامی که اوبتخت می‌نشست، میهمانی میداد یاازسفر بازمیگشت باردیگر بخود سلطان برمیگشت دراین‌موارد سکه‌های طلارا بجانب اورها می کردند ، سنگهای قیمتی راارباب پول وزور بقیمتهای گران تهیه میکردند از جمله زن سلطان‌غیاث‌الدین «گرجی‌خاتون» بابت یك‌سنك‌قیمتی ۱۸۰ هزاردرم پرداخت »

«از تاریخ سلاجقه آسیای صغیر اثر گردلفسکی»

مناظری از اوضاع اقتصادی

برای آنکه خوانندگان بیشتر بااوضاع اقتصادی ایران بعد از اسلام آشنا شوند و بخصوصیات زندگی کشاورزان، پیشه‌وران و بازرگانان آن دوره واقف گردند بنقل قسمتی از کتاب قابوسنامه که آئینه‌ای از اوضاع اجتماعی آن ایام است مبادرت میکنیم.

درفصل چهل وسوم از این کتاب درآئین دهقانی و پیشه‌وری چنین مینویسد :

« بدان ای‌پسر که اگر دهقان‌باشی‌شناسنده وقت‌باش وهرچیزی که خواهی کشت‌نگذار که ازوقت‌خویش بگذرد، اگر ده روزپیش‌ازوقت‌کاری بهتر، که یك‌روزپس‌ازوقت‌کاری‌وآلت‌وجفت‌گاوساخته‌دارو گاوان نیك‌خر وبعلف‌نیکودارو باید که جفتی گاو خوب همیشه زیادتی درگله تو باشد تا اگر گاوی‌راعلتی‌رسد تودروقت ازکارفرونمانی‌و کشت‌توازوقت‌درنگذرد. چون‌وقت‌درودن و کشتن باشد پیوسته اززمین شکافتن غافل مباش‌وتدبیر کشت‌سال دیگر امسال میکن وهمیشه کشت درزمینی کن که خویشتن‌پوش (یعنی سودمند باشد) ... وچنان کن که دائم بعمارت کردن مشغول باشی تا ازدهقانی برخوری، واگرپیشه‌ورباشی ازجملهٔ پیشه‌وران بازار، درهرپیشه که باشی زودکار و ستوده‌کار باش، تا خریدار بسیار باشد وکار به از آن‌کن که همنشینان‌تو کنند وبکم‌مایه (یعنی‌اندك) سود قناعت کن، تابیك‌بازده، بازده کنی... پس‌خریدار مگریزان بمکاس(چانه‌زدن) ولجاج بسیار، تا در پیشه‌وری مرزوق(روزی‌یافته) باشی وبیشتر مردم ستد وداد با تو کنند، تا چیزی همی‌فروشی با خرّیدار بجان و دوست و برادر و باخدای سخن گوی ودرتواضع کردن مقصرمباش که بلطف ولطیفی ازتو چیزی‌بخرند و بنحسی وترش‌روئی وسفیهی مقصود بحاصل نشود و چون‌چنین کنی بسیار خریدارباشی ناچاره محسود دیگر پیشه‌واران گردی و در بازار معروفتر ومشهورتر ازجمله پیشه‌وران باشی، اما راست گفتن عادت کن، خاصه بر خریده واز بخل بپرهیز ولیکن تصرف نگاهدار و بر فرو دست‌تر ببخشای... وبا زنان و کودکان درمعامله فزونی مجوی واز غریبان بیشی مخواه و با شرمگین بسیار مکاس مکن و مستحق را نیکو دار... و با لشگریان مخالطت نکن ... و سنك و ترازو راست‌دار و با عیال

خود دودل ودو کیسه مباش و با همبازان خود خیانت مکن و صناعتی که کنی ازبهر کارشناس وناکارشناس، کاریکسان کن‌ومتقی‌باش. اگردستگاهت بود قرض‌دادن بغنیمت‌دار وسوگند بدروغ‌مخور ونه‌براست و ازرباخوردن دورباش وسخت‌معامله مباش و اگر بدرویشی وامی دادی چون‌دانستی که بیطاقت است پیوسته تقاضا مکن و پیوسته تقاضا مباش . نیك‌دل باش تا نیك‌بین‌باشی . تا حق‌تعالی برکسب وکار توبرکت‌بخشد و هرپیشه‌ور که براین‌جمله‌باشد جوانمردتر ازهمه جوانمردان باشد ...»

همچنین درباب سی‌ودوم تحت‌عنوان (اندرتجارت کردن) مطالب جالبی ازطرزتجارت وبازرگانی‌آن‌ایام ذکرشده است :

« ای‌پسر بدان‌وآگاه‌باش . هرچند بازرگانی پیشه‌ای نیست که‌آنرا صناعتی مطلق توان گفت ولکن چون‌بحقیقت بنگری رسوم‌آن چون رسوم پیشه‌وران‌است‌وزیرکان گویند که: **اصل** بازرگانی‌بر **جهل** نهاده‌اند و **فرع** آن‌بر **عقل** چنانکه گفته‌اند: «لولاالجهال‌لهلك‌الرجال» یعنی‌اگرنه‌بیخردانندی (یعنی‌اگرجهال نمیبودند) جهان تباه شدی ومقصودم ازین سخن آنست که هرکه بطمع افزونی از شرق به‌غرب رود و بکوه و دریا جان و تن وخواسته درمخاطره نهد ، ازدزد وصعلوك(راهزن) و حیوان مردم‌خوار و ناایمنی راه باك‌ندارد و ازبهرمردمان غرب نعمت‌شرق بایشان رساند و بمردمان مشرق نعمت مغرب‌برساند تا چاره آبادانی جهان بود و این جز ببازرگانی نباشد وچنین کارهای مخاطره(خطرناك) آنکس کند که چشم خرددوخته باشد وبازرگان دوگونه است وهردو مخاطره است‌یکی‌معامله ویکی‌مسافره . معامله مقیمان را بود که مطاع کاسب بطمع افزونی‌بخرند واین مخاطره برمال بود ودلیر و پیش‌بین مردی باید که او را دل دهد تاچیز کاسب بخرد برامید افزونی... باید که بازرگان دلیرباشد و بی‌باك وبادلیری باید که با امانت ودیانت باشد وازبهر سود خویش‌زیان‌مردمان نخواهد وبطمع سود خویش سرزنش‌خلق نجوید ومعامله باآنکس کند که زبردست اوبود واگر بابزرگتر ازخود کند باکسی کند که دیانت وامانت ومروت دارد وازمردم‌فریبنده بپرهیزد وبامردمی که درمتاع بصارت‌ندارد معامله نکند تا از در کوب ایمن بود وبامردم تنك بضاعت و سفیه معامله

نکند و اگر بکند طمع از سود ببرد تا دوستی تباه نگردد . چه بسیار دوستی بسبب اندك مایه سود ، زیان تباه‌شدن است و برطمع بیشی به‌نسیه معاملت نکند ... و تا از سود مال بتوان خورد ازمایه نباید خوردن که **بزرگترین زیانی بازرگان را ازمایه خوردن است** ... وتمامترین دیانتی آنستکه برخرید دروغ نگوید که کافر ومسلمان را برخریده دروغ گفتن نا پسند بود... باید که بیع ناکرده هیچ‌چیز ازدست‌ندهدودرمعامله شرم ندارد.

وضع اقتصادیات درعهد سلاجقه

آقای گردلفسکی محقق شوروی وضع تجاری و اقتصادی عصرسلاجقه را بدین نحو بیان میکند : « موقعی که دولت شهر یا ناحیه‌ای را فتح‌میکرد مقداری غنائم جنگی‌وآذوقه وکالا بدست‌میآورد درآن دوره معمول بود که مناطق فئودال نشین بسرزمینهای همسایه که دارای تمدن بهتری‌بودند حمله میکردندومحصولات‌آنان‌را به‌یغما میبردند و این محصولات یغما شده را با کالاهای مورد نیـاز خود بزور مبادله میکردند این‌مبادله اجباری مدتها ادامه‌داشت.

پس‌ازآنکه دردوره سلاجقه مبادله بین‌شهر وده معمول‌شد وصنعت ترقی کرد تجارت نیز رونق‌تازه‌ای بهم‌رسانید و بازارهائی بوجود آمد که تجاروظیفه‌ای‌جز آوردن کالانداشتند .

در دوره سلاجقه سعی میشد که شاهراهها و مراکز اصلی تجارت بین‌المللی بدست‌دولت‌افتد، درنتیجه تماس باملل مسیحی اوضاع اقتصادی وفکری‌مردم تاحدی‌تغییر کرد و روش‌اقتصادی دولت عوض‌شد . سلاجقه کوشش میکردند تاتجاررا‌ازممالك‌خارجه‌جلب کنند وسعی‌میکردندازاین راه‌برای‌خود منبع‌عایدی‌ایجاد کنند. بموضوعات‌مذهبی توجه نداشتندهدف آنها این بود که فعالیت اقتصادی تجار بدون مانعی صورت پذیرد . در آسیای صغیر چون صنعتگران محلی چندان ماهر نبودند فکر تجارت با کشورهای مجاور قوت گرفت دراین دوره از سوریه ومصر منسوجات، از بغداد ابریشم واطلس وارد میشد . گیاههای دارویی و مخصوصاً ابریشم بسیار مورد توجه بود ازآسیای‌میانه سنگهای قیمتی صادرمیشد درشیراز

وگرجستان قالی ودرقفقاز وآسیای‌صغیر اسبهای عربی و مجاری ارزش زیادی داشتند.

درقرن پانزده ازآسیای‌میانه شالهای کشمیری و شمشیرهای مرصع خراسانی واز روسیه از راه دشتهای قبچاق خزو کتان حمل‌میشد ، یکی‌از مورخین موقعی که از نظراقتصادی روابط بین فئودال و تاجر را معین میکند میگوید که تاجربزمین وآب احتیاج نداشته ودرحقیقت زر و نقره زمین وآب تاجر بوده است .

اهمیت تجار

دراین‌دوره تجار بهرجا که میرفتند چون مهمان عزیزی پذیرائی میشدند. اشخاص متمکن بآنهـا پول میدادند تا از کالاهای آنها استفاده کنند.

یکی از مورخین میگوید بدون تاجر ، تهیـه تجملات زندگی امکان‌پذیر نیست، ولی فئودالها بعلت‌خودخواهی وقدرت فراوانی که داشتند متوقع بودند که تجار بآنها احترام زیادی بگذارند وتجارهم انتظار داشتند که فئودالها برای‌آنها احترام‌زیادی قائل شوند و میگفتند ما هستیم که در اکناف دنیا نام شمارا به‌نیکی یا بدی معروف میکنیم . تجارسعی‌میکردند حتی بنقاط دوردست ودشوار برای انباشتن جیب خود مسافرت کنند و از ممالك مختلف امتعه و کالاهای مورداحتیاج را بدست‌آورند . ضمن این فعالیت اقتصادی تجار ازبسیاری ازخصوصیات نظامی ، سیاسی واجتماعی مردم آن کشورها باخبر شده پس‌ازمراجعت برای هم‌میهنان اطلاعات‌جدید خودرابیان میکردند. باین‌ترتیب جهانگردان‌آن‌دوره‌نقش‌موثری‌در بیداری افکار وباز کردن چشم وگوش مردم داشتند وغالباً همین بازرگانان‌سبب انتقال بسیاری ازآثار تمدن و فرهنك کشوری بکشور دیگر میشدند علم جغرافیا بهمت همین بازرگانان درشرق اهمیتی کسب نمود، چون تجار ، جهاندیده بودند مردم از آنها بعنوان یك مصاحب با اطـلاع استفاده می کردند .

ابن‌بطوطه جهانگردی که در دنیای قرون‌وسطی‌مسافرت کرده‌مینویسد،درآسیای صغیر شخصیتهای مهم دور تجار حلقه میزدند و از آنها راجع بوضع اجتماعی کشورهای همجوار کسب اطلاع میکردند و به تجار هدیه‌وغلام تقدیم مینمودند .

درآن‌دوره تجار «پست» زنده بودند و از اوضاع بلاد، صحاری، آبها وخشکیها برای‌مردم توضیحاتی میدادند مثلا تجاری که از مغولستان به‌قونیه برگشتند دربارهٔ خان‌غازان مطالب جالبی ذکر کردند.

نقش‌سیاسی تجار

غالبا تجار این‌دوره بدون هدف و ساده‌مسافرت نمیکردند وگاه ازطرف‌دولتهای‌خودماموریتهای اکتشافی بدانها داده میشد، بعضی اوقات این مامورین‌ازطرف دولتها وسلاطین اعتبارنامه‌ای‌هم بهمراه داشتند که‌حاکی ازمقام ومأموریت‌آنها بود.

سفراءگاه ازطرف‌دولتها پذیرائی گرمی میشدند چنانکه وقتی‌سفیر مغول بآسیای صغیر می‌آمد رئیس‌دولت باو خلعت وانعام داد و باین‌ترتیب کم کم تجار ونمایندگان مصونیت قضائی پیدا کردند. اهمیت بازرگانان بحدی‌بود که سلاطین سلاجقه‌گاه آنان را بدربارخود میخواندند، تجارت ثروت ودرآمد فئودالها را نیز بالامیبرد، اهمیت تجارت ایجاب میکرد که گاه برای حفظ راههای کاروان‌رو جنگی پدیدآید راه تجارت از قونیه بشرق کشیده‌میشد. درراههای کاروان‌رودرفواصل‌معینی کاروانسرامیساختند

ابن بطوطه در آسیای صغیر از تجار خارجی سخن میگوید، تجار ایتالیائی دراین‌ایام دربنادر جنوبی نظیر انطاکیه فعالیت‌داشتند، دراین شهرهای بندری انبارهای عظیمی برای‌حفظ و نگهداری کالاها منظور شده بود جمهوری‌ونیز دراقتصادآسیای‌صغیر موثر بود، درآسیای صغیر دومنطقه نفوذ اقتصادی مشخص‌بچشم میخورد، یکی منطقه‌نفوذبازرگانان آسیای‌صغیر ودیگری منطقه نفوذ تجار دریای مدیترانه که قدرت تحرک آنان بیشتر بود، بطوریکه پس‌از چندی دریای سیاه تحت‌نفوذ ایتالیائی‌ها درآمد درآن ایام تجارت خز، کتان و غلام ارزش زیادی داشت ... راه طرابوزان به‌ایران از قرن سیزدهم افتتاح گردید واین اولین راه نفوذ اروپائیان به آسیا گردید، از ارزروم کاروانهای تجاری بطرف ایران سرازیرمیشد، ونیز، باروم‌شرقی تجارت‌داشت، درسال ۱۲۲۰ بازرگانان ونیز باسلاجقه قراردادی بستندوحقوق ومزایائی برای‌هم‌قائل‌شدند، دولت امنیت شخصی ومالی بازرگانان‌را تضمین میکند، هرگاه بین‌بازرگانان

اختلاف‌شخصی‌ظهورمیکرد دولت مداخله نمیکرد وخودتجارمعمولاموضوع را حل میکردند، ولی‌هرگاه‌کار اختلاف بالامیگرفت و جرمی رخ میداد محاکم شرع‌بدعوی‌رسیدگی میکردند.

دراین‌دوره نه‌تنها دولت بلکه‌فئودالها باتجارت نظر مساعدی‌داشتند ومیل داشتند که دولت بیش‌از دو درصد حقوق گمرکی نگیرد، یکی از سلاطین سلاجقه‌آسیای صغیر(عزالدین کیکاوس) اختیارخرید وفروش‌جوش شیرین را به‌دونفر تاجر واگذار کرد، بطوریکه‌روبروك مورخ‌نوشته‌قیمت جوش‌شیرین دراثراین‌اقدام بالارفت وسه‌برابر سابق‌شد.

مقام‌بازرگانان

منافع‌اقتصادی بازرگانان موردنظر دولت بود، هرکس به‌تجارآزاری میرسانید یا توهین میکرد بکیفر عمل خود میرسید، شاه اموال غارت شده بازرگانان را یا ازخزانه‌دولت ویاازراه غنائم‌جنگی‌جبران میکردورضایت تاجررا جلب مینمود.

این‌روش دولت برای‌آن بود که مقام دولت درخارج از مرزها بالا رود و کشور به‌ناامنی‌وبی‌ترتیبی مشهورنشود.

راههای‌تجاری

بازرگانان برای‌تامین مال وجان خویش یکجا جمع‌شده باهم حرکت میکردند و برای اینکه کارشان نظم‌گیرد اتحادیه‌ای تشکیل میدادند و مسافرینی که برای‌زیارت‌مکه یاسایراماکن متبرکه‌حرکت‌میکردند بحال اجتماع راه می‌افتادند، دزدان وراهزنان همیشه مراقب بودند تا مسافرین بی‌احتیاط را دستگیر واموالشان را بغارت برند درمناطق دور دست گاه یك‌ایل بکاردزدی مشغول میشدند، دولتها فقط راههای بزرك تجاری را حفظ میکردند، درداخل کشور اغلب مردم تامین مالی وجانی نداشتند و همواره بیم‌داشتند که مبادا ازداخل یاخارج مورد غارت ودستبرد اشرار قرارگیرند، برای امنیت راه‌ها، کاروانسرامیساختند تا تجار و مسافرین درآنجا اقامت کنند ودرموقع خطر به‌آنجا پناه برند.

راه‌شاهی‌بطوریکه‌هردوت‌نوشته‌ازشوش‌بدریای‌مدیترانه کشیده‌میشد این‌راه‌یك‌معبر نمونه تجاری‌بود که‌بعدها ازروی آن راههای‌تجاری‌دیگری

احداث‌شد. معمولا کاروانسراها را بفاصله یک‌روز راه‌میساختند واین‌حساب ازحرکت ۹ ساعته باشترناشی‌شده بود.

اهمیت کاروانسرا

کاروانسراها بدست سلاطین یا فئودالها ساخته میشدچه‌آنان بطورمستقیم یا غیرمستقیم‌ازاستقرار راه‌های بازرگانی استفاده میکردندگاه‌دربالای درکاروانسرا نام بانی‌آن نوشته میشد ، بطوریکه ابوالفداء نوشته در راه سیواس و قیصری.۲٤ کاروانسرا وجود داشت یکی‌از کاروانسراهای مهم این‌دوره کاروانسرای سلطان‌خان است که ازاطراف بوسیله ۲٤ برج احاطه شده بود و ازلحاظ نظامی و اقتصادی اهمیت داشت وغالباً کاروانهائی مرکب‌ازصدها شتر باخیال راحت از این راه حرکت میکردند ، در این کاروانسراها اسلحه ووسائل دفاعی‌لازم گردآوری میشد تادرموقع لزوم مورداستفاده قرارگیرد .

کاروانسراهای شهری بمنزله مهمانخانه‌های امروزبود گاه دراین مهمانخانه‌ها رقاصه‌ها میرقصیدند ومردم را مشغول میکردند کاروانسراها چنانکه اشاره‌شد روی‌نظر خیرخواهانه ساخته‌نمیشد بلکه‌امراء وفئودالها برای گرفتن عوارض و دوشیدن تجاردست بساختن کاروانسرا میزدندتجار غالباً کالای‌خود را درکاروانسراهای اول میفروختند تا درطی‌راه مجبور به‌دادن عوارض گوناگون نشوند .

بازرگانان تحت‌الحفظ وبامراقبت مامورین مسلح‌حرکت‌میکردند، دردوره مغول چنانکه خواهیم دید راههای تجاری رونق‌یافت ولی پس از پایان دولت تاتار، کشور بمناطق‌نفوذفئودالها تقسیم‌شد وبازرگانان ضمن عبورمجبور بودند بفئودالها و واسال‌ها حقوق‌راه داری بپردازند.

سکه

درآن‌دوره بوسیله سکه و پول‌تجارت محدودی انجام میشد، همینکه تجار مقداری سکه‌ازطریق خرید وفروش بدست‌می‌آوردند ، آنهارا بصورت «گنج» درزمین مدفون‌میکردند، گنجهائی که‌درقفقاز بدست آمده غالباً یادگار دوره سلاجقه است هر وقت خطری ظاهر میشد مردم بی درنك پولهای‌خودرا زیرخاك مخفی‌میکردند، یکی‌ازمحققین آذربایجان شوروی درباره تاریخچه گنجینه‌ها تتبعات سودمندی کرده و نشان‌میدهد که درآن

دوره راههای تجاری بین قفقاز وآسیای صغیر و ایتالیا کاملا برقرار بوده است .

مصرف امتعه خارجی

کالاهای تجاری در این دوره بیشتر برای تجمل اشراف حمل ونقل میشد و توده مردم‌قدرت‌خرید امتعه خارجی‌را در خود نمیدیدند ، درقرن ۱۳ دوران رواج بازارتجارت در آسیای میانه است ازهندوستان شالهای کشمیری و پارچه‌های ابریشمی و غیره صادر میشد ، پس از سپری شدن‌قدرت سلاجقه وخوارزمشاهیان و استقرار حکومت مغول‌وضع اقتصادی مردم خراب‌شد، قیمت کالاها فزونی گرفت وقدرت خرید نقصان‌یافت.

سنگهای قیمتی(نظیرفیروزه) وجواهرات بیشتر موردتوجه خانها وامرای بزرك بود ، پارچه‌های اعلای خارجی هم بعلت‌گرانی فقط بدرد اشراف میخورد و توده مردم نمیتوانستند ازآنها استفاده کنند .

کتابهای خطی و آثار منظوم و منثور توسط اشخاص با ذوق خریداری میشد، بااینکه استنساخ وتحریر کتب بسیارمشکل ودشوار بود ، معذلك قیمت کتب استنساخ شده ارزان‌بود .

ابوحاتم که ۵۰سال تمام درنیشابور بکارمنشی گری ودبیری اشتغال داشته میگوید « این‌کارکارنفرین شده‌ای است که پول نان و کفن‌هم‌ازآن درنمی‌آید ارزش نویسنده‌ومطلب موردتوجه نبودآنچه اهمیت‌وقیمت‌داشت کاغذودفتربود یك‌صفحه کاغذدودرهم ارزش‌داشت.

مولوی افلاکی درخاطرات‌خود میگوید برای‌تحریر کتاب «حقیقت تاریخ صوفیگری» سلیمان نیشابوری، چهل دفتر مصرف‌شد ، کاغذ سفید برای تحریر جزو واردات بود وابتدا ازچین که مرکز اصلی‌کاغذ درآن ایام بودصادر میشد ، علاوه‌براین ازآسیای‌میانه وسمرقندپارچه‌های‌کاغذی تولید وصادرمیشد .

درکشورهای نظیرمصر چون‌حمل ونقل‌کالاهای مختلف ازراه دریا صورت میگرفت ، قیمت‌اجناس‌ارزانتر بود هرقدر راههای‌ارتباطی کشوری دشوار تر بود قیمت کالا های خارجی درآن گرانتر میشد .

سیستم‌سکه‌های این‌دوره‌یادگارعصرخلفای‌عباسی‌است وآثاری‌ازآن درشهرهای ارزنجان وقونیه دیده شده در ابتدا سکه‌های مسی و درسال

۱۱۸۵ سکه‌های نقره‌ای باسم **دینار** رواج‌یافته‌است و بعدها سکه‌هائی بنام درم وسلطانی رایج گردیده است دراین دوره سکه‌های طلائی در دست اشراف دیده میشد ، خانها ومالکین بزرك مسیحی خراج مملکتی را با پول‌طلامیفروختند،ارزش‌سکه‌درآن‌دوره یکسان‌نبودو باتغییروضع‌اقتصادی وسیاسی کشور ارتباط تام‌داشت .

نقش صرافان

ازمختصات این‌دوره یکی‌اینستکه‌عمل‌بانك‌بوسیله « صراف » انجام میگرفت یعنی‌صرافها سکه‌های طلا را خورد میکردند ، درباره طرز کارصرافها در قرن ۱۱ ناصرخسرو چنین مینویسد « اینهاآدمهای ربا خواری‌بودند که هم ضامن‌میخواستند وهم‌ربح و چون پول دست آنها بود قیمت کالا ها را پائین وبالامیبردند.

ناصرخسرو درمذمت رباخواران میگوید :

رباخواره ز اهل‌نار باشد — کجا ازخلد برخوردار باشد
بودباهرعزیزاهل‌رباخوار — شرف‌داردبسی‌سك بر رباخوار
زمین‌وچرخ باعار ندازوی — خدا و خلق بیزارند از وی

وغالبا همین‌ها درشرق مالیات نقاط مختلف را پیش‌خریدمیکردند تجارت درعین‌اینکه حوائج نقودالها را تامین‌میکرد برای دولت‌نیزعایدی سرشاری داشت، مخصوصا تجارت‌خارجی منبع عایدات دولتی بود وکلیه بازرگانانی که بشهر میآمدند ویا ازراههای دولت‌سلجوقی کالای خودرا عبور میدادند مکلف بپرداخت عوارض‌گمرکی بودند، علاوه‌براین ازامتعه داخلی ومحصولات کشاورزی نیز باج وعوارض گرفته میشد» . غیر ازاخذ عوارض ومالیاتهای گوناگون عامل دیگری که بگرانی کالاها مخصوصاً امتعهٔ خارجی کمك‌زیاد میکرد کندی و کمی وسائل حمل ونقل و زیادی نرخ‌ربح بود واین‌مسئله ازاعتبارات‌وبروات تجاری که ازآن دوره‌بیادگار مانده استنباط میشود ، اگر بازرگانی در شهر قسطنطنیه مبلغی قرض میکرد که اصفهان بپردازدناچاربود درحدودصدی نود وپنج سود آن را کارسازی کند بااین‌روش خواه‌وناخواه قیمت کالاها سنگین‌میشدواستفاده ازآن جز برای ثروتمندان امکان‌پذیر نبود .

www.adabestanekave.com

رشد و توسعه علوم و ادبیات فارسی

زبان‌فارسی

زبان مردم این سرزمین مانند سایر نمودهای اجتماعی وفرهنگی درطی تاریخ دستخوش تغییر وتحول شده است درعصر باستانی یعنی دردوره هخامنشی در کشور پارس که مرکز آن استخر بود مردم **بزبان فارسی**یا پارسی سخن‌میگفتند و خط آنها **میخی** بودکه از چپ براست نوشته میشد.

دردوره ساسانیان مردم مدائن و بسیاری‌از سکنه خراسان ومشرق ایران بزبان **فارسی‌دری** سخن میگفتند ، این زبان زبان‌رسمی‌ودرباری بود و بعداز اسلام شعرای زبردستی نظیر رودکی و فردوسی بدان شعر سروده‌اند خط دوره ساسانی **خط پهلوی** بود که ازراست بچپ نوشته میشد .. دیگر **فارسی‌پهلوی** ، این‌زبان در دوره اشکانی درقسمت شمال ایران معمول بوده ودرعصرساسانی درجنوب کشور بدان تکلم میکردند راجع بزبان فارسی پهلوی ازطرف‌ابن‌مقفع وسایرمحققین مطالعات‌زیادی بعمل‌آمده که این کتاب گنجایش ذکر آنهارا ندارد .

نثرفارسی بعداز اسلام

« زبان‌ملی ایران بعدازاسلام همان لهجه‌هائی‌بود که پیش‌از اسلام درولایات وروستاها متداول‌بود و تفاوتی نکرده بود و معلوم نیست که ازطرف ولات عرب سختگیریهائی درتغییرزبان مردم‌بعمل آمده باشد ... تنها چیزیکه بود ، بالطبیعه و از لحاظ احتیاجی که مردم

بدولت وکارمندان دولت بمردم‌دارند، درضمن اداره کردن امور ، لغاتی که تازیان نداشتند ازایرانیان اخذ میکردند وبعضی از لغات خود را به ایرانیان میدادند واین‌مبادله دربادی‌امر چنانکه خواهیم‌دید کاملا طبیعی و بیطرفانه ومتساوی صورت میگرفت و میتوان گفت سوای لغات دینی ... مانند ذکاة وحج‌وجهاد ... وغیره که چیزعمده‌ای نبود ... لغاتی که تازیان برای‌رفع حاجت اداری وادبی خود ازایرانیان گرفتند بمراتب‌زیادتر‌ازآن بود که بمردم ایران دادند... اماآنچه جای‌انکار نیست آنستکه‌زبان‌پهلوی وخط مزبور ... **بدوسبب** روبزوال رفت یکی بدان سبب که خط وزبان مزبور بمراتب ازخط و زبان تازی **مشکلتر** و میدان لغات و اصطلاحات آن **تنگتر** بود ودیگرآنکه زبان وخط عربی‌صد سال بعد ازفتح‌تازیان ، بواسطه ترجمه‌هائی که از کتب علمی سریانی ، یونانی ، هندی و ایرانی بعمل‌آمد ونیز بسبب‌آنکه **زبان دولتی**ودرباری‌بود قوت گرفته... زیادتر رفع احتیاج مینمود. بنابراین بالطبع هرایرانی که میخواست بزبان‌علمی یا ادبی سخن گوید ودر کشور ایران یا اسلام معروف‌شود ... و بامردم زندگی کند ناچار ازروی میل‌وبخواهش‌طبع وبحکم عقل وهمچنین‌ازنظر کثرت اشتهار وانتشارزبان‌عرب ، بدان‌زبان مینوشت ومیگفت ... اسنادی دردست داریم که بعضی‌ازفضلا کتابی بزبان‌عربی نوشته‌اند و بعد باصرار اهالی یك‌شهر یا بامر امیر یا پادشاهی کتاب خودرا بزبان فارسی‌ترجمه کرده‌اند وبالعکس.

« ازجلد اول سبك‌شناسی بقلم‌ملك‌الشعراء بهار. »

به‌این‌ترتیب بعلل وجهاتی که یاد کردیم خط و زبان‌پهلوی در راه زوال‌افتاد ولی تا قرن‌پنجم وششم‌هجری بکلی ازبین‌نرفت وشاید تا قریب بهجوم مغول واوایل قرن هفتم خط وزبان پهلوی درایران خوانندگان و و نویسندگانی داشته است ، پس‌از حمله ایلغار مغول زردشتیان خراسان و سایر بلاد یا ازدم تیغ گذشتند یا بحکم اضطرار بهندوستان و یزد و کرمان گریختند.

بالنتیجه پس‌ازحمله عرب ادبیات‌**مزدیسنا** یکباره نیست ونابود شد وآثاری ازآن بوسیله مهاجرین و فراریان بهندوستان منتقل گردید ، و چنانکه میدانیم امروزفراگرفتن ادبیات مزدیسنا برای‌علاقمندان‌نیز کاری اهت دشوار .

تاثیر شعوبیه در احیاء علوم و ادبیات فارسی

بااینکه اسلام اصولا بابرتری‌ملی ونژادی مخالف بوده ، همینکه حکومت بدست بنی‌امیه‌افتاد فخرفروشی وپست‌شمردن ملل زیردست . آغازشد ، و بدستور معاویه اخبار واحادیثی درباره بزرگی و مقام قبایل عرب جعل و کلیه حقوق و آزادیهای بشریرا از ملل تابع سلب کردند ودرنتیجه اینعمل وتحمیل مالیاتهای گزاف ملل‌اسلامی اعم ازایرانی، رومی، هندی، ترکی ، قبطی وسریانی که هریك سوابق‌تاریخی وتمدنی بمراتب درخشانتر ازاعراب‌داشتند ، درنهان وآشکارا علیه‌خلافت وحکومت اعراب بمبارزه برخاستند وبنی‌عباس ازشهامت ایرانیان بسرای پیشرفت‌کارخود استفاده ها کردند ولی از همان عهد مبارزه بین شعوبیه یعنی هواخواهان «عجم» بامخالفین که هواداران قیادت « عرب » بودند شدت گرفت وهریك ازطرفین‌برای‌بکرسی نشاندن حرف‌خود بانتشار کتب وآثاری‌دست زدند ومخصوصاملل‌غیرعرب درترجمه کتب پهلوی ، هندی‌و یونانی ونشاندادن جنبه‌های عالی تمدن‌باستانی خودسعی بلیغ بکاربردند ترجمه‌های ابن مقفع و مجلدات تاریخ طبری ومسعودی و سیرالملوك و عیون‌الاخبار وغرراخبار ملوك‌الفرس ثعالبی وغیره محصول فعالیتی‌استکه شعوبیه برای اثبات حقانیت خود بکار بردند کوشش شعوبیه در راه‌احیاء سنن باستانی و پایان دادن بحکومت جابره اعراب تا عصر طاهریان ، صفاریان و سامانیان بقوت خودباقی بود واین جنبش باحیاء زبان‌فارسی وبوجودآمدن شاهنامه فردوسی کمکی بسزانمود، لیکن‌دیالمه ومخصوصاً ترکان‌غزنوی وسلجوقی برای‌تثبیت موقعیت‌خود ازدین وزبان عرب‌حمایت کردند ، چنانکه محمود غزنوی نشرشاهنامه فردوسی واحیاء افتخارات و سنن‌ملی ایرانیان‌رابمصلحت خودندید وبه بهانه‌های مختلف بافردوسی از دردشمنی وعهدشکنی درآمد وبدینترتیب ازدوره سامانیان ببعد مخالفین بمحو کتب وآثارشعوبیه پرداختند وبانواع وسائل برای اجرای‌مقصودخود متشبث شدند .

نظم ونثر فارسی

نظم ونثرفارسی درقرن نهم‌میلادی رو بترقی نهاد « ۲۶۱ - ۳۸۹ هجری » ولی قبل‌از این تاریخ نیز ازگویندگان ایرانی آثاری دردست است از جمله این بیت‌را به **ابوحفص سغدی** نسبت مدهند .

آهوی کوهی دردشت چگونه دودا
او ندارد یار بی‌یار چگـونه بودا

وقصیده‌ای که بمطلع زیر آغاز میشود ازآن **عباس مروزی** میدانند ومیگویند درمدح مأمون سروده است .

ای رسانیده بدولت فرق خودبر فرقدین
گسترانیده بجود و فضل در عالم یدین

سپس میگوید :

کس بدینمنوال پیش ازمن چنین بیتی نگفت
مرزبان فارسی راهست بااین نوع بین

ازمعروفترین شعرای طاهریان حنظله بادغیسی است که دردوران حکومت عبدالله ابن طاهر درنیشابور میزیسته میگویند احمدبن عبدالله خجستانی پس از شنیدن اینشعر :

مهتری گربکام شیردراست　　شوخطر کن زکام شیر بجوی
یابزرگی وعزونعمت وجاه　　یا چو مردانت مرك رویاروی

بخودآمد وباهمت وپشتکار ازخربندگی بامات رسید . پس ازآنکه یعقوب اولین حکومت مستقل ایرانی راتأسیس کرد ، زبان فارسی رانشویق نمود وبشعرا وگویندگانی که بزبان عربی شعرمی گفتند . وچیزمینوشتند روی خوش نشان نداد واین تدبیر بپیشرفت زبان وادبیات فارسی کمك کرد ازجمله شعرای اینده‌وره ابوسلیك گرگانی است که درعصرعمرولیث میزیسته واین قطعه باومنسوب است :

خون خود را گر بریزی بر زمین
به که آب روی ریزی در کنار
بت پرستیدن بـه از مردم پرست
پند گیر و کاربند و گوش دار

پس از صفاریان ، سامانیان که خودرااز نژادبهرام چوبین می‌شناختند بقدرت خودافزودند ودولتی بزرك پدیدآوردند ، دراینجریان جمعی ازایرانیان مطلع که ازگذشته‌ها وسوابق تاریخـی اجدادخود باخبربودند برای مبارزه باحکومت خلفا وزنده کردن نام ایران واحیاء آثارباستانی بکارو کوشش‌های عملی مشغول شدند که ازآنجمله احمدبن سهیل، سیمجوردواتی و خانواده‌اش ابومنصور محمدبن عبدالرزاق طوسی ، آل محتاج وآل فریغون رامی‌توان

نام برد ، بطورکلی سامانیان باهل علم وادب احترام می گذاشتند « یکی از آئین دربارسامانیان آنبود که دانشمندان را بزمین بوس خویش روانمیداشتند وایشان رامجالس شبانه بودودرماه رمضان فراهم می کردند ودرحضور پادشاه دانشمندان مناظره می کردند وپادشاه خوددر مناظره رامیکشود وپرسش می کرد ودانشمندان که بودند باوی سخن می گفتند وراه دانش میپوئیدند و ایشان را گرایش بمذهب بوحنیفه بوده و با زیردستان خوش گشاد روی ومهربان بودند ووزرای ایشان بکارهامیرسیدندوچون کسیرا برمی آوردند باخودبخوان می نشاندند وازسفرا پرسش ازمهمات می کردند وهر کس در بخارا درفقه وعفاف برتر ازدیگران بودوی رابرمی کشیدند وازاورأی میجستند وکارها بقبول اومیکردند»(۱)

ملك الشعراء بهاردر کتاب سبك شناسی خود نثرفارسی را درادوار مختلف باین نحو تقسیم‌بندی می کند :

۱ ـ « دوره سامانی، نثرفارسی ساده‌وموجز وبی‌صنعت‌ومرسل «یعنی‌روان» بودولغات‌فارسی برلغات عربی‌میچربیده است‌ونمونهٔ کامل‌آن تاریخ بلعمی وحدودالعالم‌است .

۲ ـ دوره‌غزنوی وسلجوقی‌اول ؛ که نثرعربی درنثر فارسی اثـر کرده جمله‌ها طولانی‌شد ولغات عربی روبریادی گذاشت نمونه‌آن تاریخ بیهقی وکلیه‌دمنه است .

۳ ـ دردوره سلجوقی دوم وخوارزمیان ـ موازنه وسجع‌وتکلفات وصنایع‌بدیعیه درنثرزیاد شده‌است نمونه آن مقامات حمیدی ومرزبان ـ نامه است .

٤ـ دردوره‌صنعتی تکلفات بدیعی زیادتر گردیده ولغات‌عربی‌مشکل واصطلاحات علمی‌نیز فزونی گرفت ونثررامشکل وفهم‌آنرا دشوار ساخت نمو : نفثة المصدورزیدی ـ التوسل الـی الترسل بهاء الـدین و نثرلباب‌الالباب ... »

۵ ـ دوره‌بازگشت ادبی ـ تقلیدازنثر زیبای گلستان سعدی‌ونثر خوارزمی ونثرتاریخ بیهقی رواج گرفت ونمونه‌آن منشات قائم‌مقام ونشاط وناسخ‌التواریخ سپهروم‌ولفات هدایت ونامه‌دانشوران است .

۱ـ المقدسی. نقل ازکتاب احوال و اشعار رودکی از آقای سعید نفیسی

۶ ـ دردوره ساده‌نویسی ـ نثرساده وفصیح رواج گرفت ونمونه آن‌رساله‌های ملکم‌وترجمه حاج‌بابای‌اصفهانی و کتاب‌احمد طالبوف‌و کتاب ابراهیم‌بیك وافسانه‌های کنت وسه‌تفنگدار ترجمه محمدطاهر میرزاوسایر کتب‌ایندوره‌است که مقالات‌جراید مهم‌فارسی ازآنجمله‌است .»

اکنون که ازاین‌تقسیم فارغ‌شدیم ، علوم وادبیات فارسی‌را ازدوره سامانیان تاحمله‌مغول موردمطالعه قرارمیدهیم :

دردوره سامانیان وضع‌عمومی برای‌رشد وتوسعه‌ادبیات فارسی کاملا آماده و مساعد بود در این دوره نه‌تنها ادبیات فارسی بلکه ادبیات عرب نیز درراه کمال پیش رفت وگلهای رنگینی در بوستان ادبیاب فارسی شکفته شده کتاب عجایب البلدان نوشته ابوالمؤید، کتاب شاهنامه ابومنصوری وشاهنامه منظوم مسعودی مروزی واز همه مهمترمقدمات تنظیم شاهنامه فردوسی دراین‌عصرفراهم شده‌است.

علاوه براین ترجمه تاریخ طبری توسط محمد بلعمی وزیر منصوربن‌نوح وتألیف کتاب‌الابنیه فی‌حقایق‌الادویه توسط‌امام موفق‌الدین هروی‌و کتاب حدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب درسال ۳۷۳ بوسیله نویسنده مجهولی درگوزگانان صورت گرفت . ولی‌این جنبش‌درخشان نه تنهادرقرون بعد ادامه‌نیافت بلکه‌بسیاری ازآثارگرانبهای ایندوره که محصول تلاش‌شعوبیه بود ، درقرون‌بعد دستخوش زوال ونیستی گردید وچنانکه گفتیم‌ترکان غزنوی وسلجوقی مخصوصاً سلطان‌محمود بااحیاءسنن وافتخارات دیرین ایرانیان‌روی موافق‌نشان نداد وبسیاری ازمورخین‌وعلماآثاروافکار خود رابزبان عربی‌نوشتند که ازآنجمله‌آثارعلمی بوعلی‌سینا ، محمد زکریا ، ابوریحان بیرونی و تاریخ عتبی رامیتوان نام‌برد ، بااینحال در ایندوره رشته‌نگارش کتب فارسی‌بکلی پاره‌نشد وکتبی نظیرتاریخ بیهقی ، تاریخ گردیزی ، تاریخ‌سیستان ، قابوسنامه ، التفهیم ، کشف‌المحجوب و غیره بزبان‌فارسی منتشرشد ، دردوره خارزمیان بار دیگرادبیات فارسی‌مورد توجه‌قرارگرفت‌واینوضع تاحمله‌مغول‌ادامه‌یافت ، پس از ایلغارمغول وسقوط کامل‌دولت عرب‌زبان وادبیات آنهاروبفراموشی رفت‌وزمینه رشد و توسعه ادبیات‌فارسی دردربارمراغه‌وسلطانیه فراهم گردید .

ازایندوره کتبی‌نظیرجهانگشای‌جوینی‌تاریخ وصاف جامع‌التواریخ وکتب‌علمی زیادی نظیررسالات خواجه نصیرالدین وبابا افضل بیادگار مانده‌است . درنواحی نیمه‌مستقل‌نیزمردانی نظیرسعدی شیرازی وزرکوب

بانتشارآثارفصیح‌فارسی مشغول‌شدندواین‌جنبش دردوره‌تیموریان وادوار بعدادامه یافت .

دوره سامانیان چنانکه اشاره‌شد یکی از درخشانترین ایام ادبیات کلاسیك فارسی‌است که دراینـدوره ماوراءالنهر گهواره رشد ادبیات بود وبسیاری ازنمونه‌های دلنشین‌شعروادب فارسی‌ازاین‌سرزمین بدیگرمناطق ایران‌بسط یافته‌است .

سلاطین سامانی برای‌پراکندن نام‌خویش باطراف واکناف شعراو اهل‌علم رابخودجلب می کردند ، ازطرف دیگرحس شهرت‌طلبی و احتیاج بزندگی مادی‌شعراونویسندگان را وادار می کرد که بدربار و مراکز قدرت‌نزدیك‌شوند و درپناه‌حمایت سلاطین،زندگی خود را باعزت و جاه سپری‌سازند .

اقسام شعرفارسی

اوزان گوناگون‌شعرازروزگارقدیم درایران‌وجود داشته، مخصوصا دردوره‌صفاریان وسامانیان‌وسمت واهمیت زیادپیدا کرده است

مجموع اشعارفارسی‌ازشش‌نوع بیرون‌نیست‌بیت ، دوبیت ، رباعی غزل ، قصیده ، قطعه ، مثنوی . غزل‌معمولااز۷ یا۹ یا۱۱ بیت‌تجاوز نمی کند وغالبامربوط بعشق ، شکایت از اوضاع ، وگاهی فلسفه وتصوف است .

قصیده مختص بمدح یاهجو یامرثیه‌یاشکایت شاعریامفاخره است

مثنوی تك بیتهائی است‌بیك وزن که درهریك قافیه‌عوض میشود و خاص داستانها ازرزم‌وعشق یاحکایات فلسفی وعرفانی‌است .

شعرفارسی ازچهارسبك بیرون‌نیست .

۱ ـ سبك‌خراسانی یاترکستانی نظیراشعار رودکی وشهیدبلخی ،

۲ ـ سبك‌عراقی نظیرآثارکمال‌الدین اسمعیل اصفهانی ، سعدی و حافظ . ۳ـسبك‌هندی‌مانند اشعارصائب تبریزی ۴ـ بازگشت ادبی وشیوه‌های آزاد نظیرآثار آذر بیگدلی ، هاتف،قاآنی ، سروش اصفهانی .

بزرگترین‌شعرا و گویندگان بعدازاسلام

یکی‌ازشعرا ومتفکرین این‌ایام ابوالحسن شهید ـ بلخی است که در شعر و فلسفه مهارت داشته و در آثار او نکات دقیق اجتماعی منعکس‌است چنانکه می گوید :

اگرغم راچوآتش دودبودی　　جهان‌تاریك بودی‌جاودانه
دراین گیتی‌سراسر گربگردی　　**خردمندی‌نیابی‌شادمانه**

ونیزمی گوید :

دانش‌وخواسته‌است نرگس‌وگل　　کـه بیکجای نشکفند بهم
هر که رادانش است خواسته نیست　　هر که را خواسته است دانش کم

رودکی سمرقندی ـ ابوعبدالله جعفرابن محمدرودکی نخستین شاعربزرك‌ایرانست که مراتب‌استادی‌اومورد قبول‌اکثرشعرای‌آندورانست عنصری که استاد قصیده بود درباره اومی گوید .

غزل رودکی‌وار نیکوبود　　غزلهای‌من رودکی‌وارنیست
اگرچه بکوشم بباریك‌وهم　　بدین‌پرده اندرمرا بارنیست

رودکی دراواخرقرن نهم‌میلادی درناحیه پنجکند در یك خانواده دهقانی بدنیاآمد ، دردوره جوانی‌ازبرکت‌صدای‌دلنواز ومهارتی که درفن موسیقی‌داشت موردتوجه‌قرارگرفت .

رودکی چنك برگرفت ونواخت　　باده‌انداز کو سرود انداخت

نصردوم ووزیراوبلعمی برای‌اینمرد هنرمند احترامی تمام‌قائل‌بودند عده‌ای‌ازشعرای ایندوره درپناه‌حمایت وتحت‌تعلیمات اونام‌ونشان‌وشخصیت واعتباری کسب کردند ، رودکی که خوددهقان زاده‌بود باقرامطه و آراء ونظریات‌آنان روی‌موافق نشان‌میداد ، بهمین‌علت پس‌ازآنکه دوست و حامی‌او بلعمی ازمقام‌وزارت معزول گردید وجیهانی‌بجای اونشست‌دشمنان موقع رامغتنم شمرده اورا ازدربار راندند ، شهیدی سمرقندی دروصف او می گوید :

گرسری باید بعالم کس به نیکوشاعری
رودکی رابرسر آن شاعران زیبد سری
شعراورا من‌شمردم سیزده ره صد هزار
هم‌فزون‌آید اگر چونانکه باید بشمری

اکنون ازآثارفراوان رودکی بیش‌از هزاروپانصد بیت باقی نیست که درمیان‌آنها قصائد وغزلیات واشعاری ازکلیله ودمنه او بچشم‌میخورد رودکی یك غزلسرای معمولی ودرباری نبود، چـه درآثـار او توصیف طبیعت

جنبه‌های نشاط‌انگیز زندگی بطوری‌جالب‌بیان شده‌است دراشعارش‌آثار رئالیسم ونظریات عمیق فلسفی نیز مشاهده میشود .

روی بمحراب نمودن چه‌سود　　دل بیخارا و بتان طراز
ایـزد مـا وسوسه عـاشقی　　از تو پذیرد نپذیرد نماز

ازاشعار توصیفی اونیزچند بیت ذکر می کنیم :

مرا بسود وفرو ریخت هرچه دندان بود
نبود دندان لا بل　　چراغ تابان بود
سپید سیم‌زده بود و درو مرجان بود
ستاره سحری قطره هـای باران بود
همیشه شاد ، ندانستمی که غم چه بود
دلم نشاط و طرب را همیشه میدان بود
بسا دلا که بسان حریر کرده بشعر
ازآن‌سپس که به کردار سنك‌وسندان‌بود
کنون زمانه دگرگشت و من دگرگشتم
عصا بیار کـه وقت عصا و انبان‌بود

دقیقی

ابومنصور محمدبن احمد دقیقی ، پس از رودکی بزرگترین شاعر عصرسامانیـان است ، ایشمرد زندگی ادبی‌خودرا نزد، یکی ازامرای چغانیان شروع کرد ولی بعدها کارش بالاگرفت تاجائیکه اورا به بخارا احضار کردند ودرمیان شعرای دربار سامانی مقام وموقعیت مهمی احراز کرد ، دردوره سامانیان حماسه‌های ملی و آشناساختن مردم به‌افتخارات نیاکان موردنظر بود، بهمین‌مناسبت دقیقی بااستفاده ازمنابع پهلوی وگفته‌های موبدان، بامرنوح‌بن‌منصور به‌این کار دست‌زد و قسمتی ازگذشته باستانی را برشته نظم کشید ولی قبل از اینکه اینکار را بپایان رساند درجوانی بدست‌غلام ترکی کشته شد.

اشعار شاهنامه دقیقی را از هزار تا بیست‌هزار نوشته‌اند ولی‌آنچه ازگفته‌های دقیقی که عیناً درشاهنامه فردوسی منعکس‌شده از هزار بیت نمیگذرد ، دقیقی دراین‌هزار بیت ازداستان گشتاسب مخصوصاً از ظهور زردشت باعلاقه واحترام تمام‌سخن‌گفته تاجائی که عده‌ای او را زردشتی خوانده‌اند واینموضوع ازگفته‌های اونیز مستفاد میشود :

دقیقی چار خصلت برگزیده است — بگیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنك و ناله چنگ — می چون رنك و دین زردهشتی

از قصاید او :

زدوچیز گیرند مرمملکت‌را — یکی ارغوانی یکی زعفرانی
یکی زر نام ملك بر نبشته — دگر آهن آب داده یمانی
دوچیزاست کورابه‌بنداندرآرد — یکی تیغ‌هندی یکی زرکانی
بشمشیر باید گرفتن‌مراورا — بدینار بستنش پای ار توانی
کرابخت‌ودیناروشمشیرباشد — نبایدش تن سرویشت کیانی
خردباید آنجاوجودوشجاعت — فلك کی‌دهد مملکت‌رایگانی

فردوسی‌طوسی

ابوالقاسم فردوسی طوسی در حدود سال ۳۳۰ (۹۳٤ یا ۹۳۵ میلادی) درطوس‌متولدشده‌است ازدوران کودکی فردوسی اطلاعی در دست‌نیست بحدس میتوان گفت که شاعر بزرك‌ما دریك خانواده متوسط‌الحالی نشوو نما یافته وپدراو توانسته است درشرایط‌آنروز فرزندش را بخوبی تحت تعلیم وتربیت قراردهد ، فردوسی بزبانهای دری، عربی و پهلوی بخوبی آشنا بود ودر۳۵سالگی به‌بخارا وچنه‌نقطه دیگر مسافرت کرد و برای تکمیل شاهنامه ابومنصور و تهیه مدارك‌کافی مربوط بگذشته ملل ایران صرف‌وقت وبذل کوشش نمود وازاطلاعات دهقانان وفلکلورهای‌زمان‌خود برای انجام مقصود استفاده کرد وپس‌ازگردآوری اسناد به‌نظم شاهنامه مشغول‌شد وبا زنده کردن تاریخ وداستانهای ملی‌ایران روح‌تازه‌ای‌بزبان فارسی بخشید .

منظورفردوسی ازنظم شاهنامه

هنگامیکه‌فردوسی‌دست‌به‌اینکار بزرك‌زدحکومت سامانیان در کمال قدرت بود « این شایعه که فردوسی شاهنامه را باشارهٔ محمود و بامید شصت‌هزار دینار او بنظم‌آورده بهیچ‌وجه صحیح نیست زیرا که :

فردوسی درآغاز شاهنامه تصریح میکند که چون از کار دقیقی و پرداختن اوبنظم داستانهای کهن و کشته‌شدنش آگاه میگردد خود درپی اینکار می‌افتد ولی تامدتی‌موضوع را پنهان‌نگاه میداشته است:

زمانه سراسر پرازجنك‌بود — بجویندگان برجهان تنك بود
براین گونه یکچندبگذاشتم — سخن را نهفته همی داشتم
ندیدم کسی کش‌سزاوار بود — بگفتار این مر مرا یار بود

سپس میگوید یکی ازدوستان‌نامه‌پهلوی یعنی اصل‌خدای‌نامه‌را نزد من‌آورد ومرا بگفتن‌آن‌تشویق کرد.

بشهرم یکی مهربان دوست‌بود — تو گفتی که‌بامن بیك‌پوست‌بود
مرا گفت‌خوب‌آمد این رای تو — به نیکی خرامد مگر پای تو
نوشته من این نامه پهلوی — بنزد تو آرم مگـر بغنوی
گشاده زبان و جوانیت هست — سخن گفتن پهلوانیت هست

... سپس فردوسی یاریها واصرار ابومنصوربن محمد را در اتمام نظم شاهنامه بیان‌میکند:

مرا گفت کاین‌نامه شهریار — اگر گفته آمد بشاهان‌سپار

... پس‌ازآنکه قسمت‌مهمی‌ازشاهنامه گفته میشود...محمودبپادشاهی میرسد . فردوسی شاهنامه را بنام‌اومیکند وبنزد اومیبرد... درسال۳۷۱ نظم شاهنامه آغاز گردید وسی‌وپنج‌سال طول کشید باین حساب شاهنامه درسال٤۰٦ بپایان رسیده است .

کنون‌عمر نزدیك‌هشتاد شد — امیدم بیکباره بر باد شد
سرآمد کنون قصهٔ یزدگرد — بماه‌سپندار مذروز ارد(۱)
ز هجرت‌شده پنج‌هشتاد بار — که گفتم‌من‌این نامهٔ‌شاهوار

... حالا با توجه‌باینکه سلطان محمود درسال۳۸۹ بپادشاهی‌نشسته است، بخوبی روشن میگردد که فردوسی تقریباً ۱۸سال پیش از سلطنت محمود بنظم شاهنـامه آغاز کرده و انگیزه‌ای جز زر و سیم وی داشته است .

نلدکه درتایید این مطلب میگوید:

الف- «نمیتوان گفت او (یعنی‌محمود) درحقیقت قوه فهم و ادراك افکارشاعرانه را داشته است.

ب ـ حماسه ملی‌ایران مخالف‌منافع ترك‌ها بود که روبقدرت‌بودند وشاهنامه که عبارت ازمدح وتمجید کیش کهن ایران است منافی با مرام

۱- ارد یعنی بیست‌وپنجم هرماه است .

وعقیدهٔ محمود متعصب بود.»

آقای سعید نفیسی در مقاله‌ای که در شماره پنجم سال چهارم مجله پیام نو درباره فردوسی نوشته‌اند بند الف را تایید کرد و در این باره توضیح بیشتری داده‌اند «فردوسی طرفدار شعوبیه و باقرب احتمال شیعه و بنزدیک‌ترین حدس اسمعیلی بود، وازطرف دیگر میدانم که محمود حنفی بسیار متعصب بود... ومحال است با کسی مانند فردوسی کمترین رابطه را بهم زده باشد چنانکه میدانیم درصدد آزار ابن‌سینا و ابوالریحان بیرونی که نه‌تنها بزرگترین دانشمندان زمان او بوده‌اند بلکه بزرگترین علمای اسلام بشمار میروند برآمده و هردو را دنبال کرده وایشان از دست او از این شهر به آن شهر میگریخته‌اند زیرا که اتفاقاً ابن‌سینا و ابوالریحان هم اسمعیلی وهواخواه شعوبیه بوده‌اند.»

پس نتیجه میگیریم که فردوسی نظم شاهنامه را .. بخاطر یک هدف مقدس یعنی زنده کردن داستانهای ملی ایران ومقاومت در برابر قوم مهاجم آغاز کرده وبپایان رسانیده است.

بسی رنج بردم بدین سال سی — عجم زنده کردم بدین پارسی
پی افکندم از نظم کاخی بلند — که از باد وباران نیابد گزند

وقتی فردوسی از زبان رستم پور هرمزدشاه از شکست ایرانیان یاد میکند، دلدادگی او بآئین باستان و تنفر وی از تعصبات مذهبی و نفرت فراوانش از ستمگران تازی بخوبی آشکار میشود.

چو بخت عرب بر عجم تیره شد — همی تخت ساسانیان تیره شد
دگرگونه شد چرخ گردون بچهر — از آزادگان پاك ببرید مهر
بایرانیان زار و گریان شدم — ز ساسانیان نیز بریان شدم
کزین پس شکست آید از تازیان — ستاره نگردد مگر برزیان
چو با تخت منبر برابر شود — همه نام بوبکر و عمر شود
تبه گردد این رنجهای دراز — فرازی نشیب آید شیبی فراز
ز پیمان بگردند و از راستی — همه کارشان کژی و کاستی
ربایدهمی این از آن آن ازین — ز نفرین ندانند باز آفرین
نهانی بتر زاشکارا شود — دل مردمان سنك خارا شود
شود بنده بی‌هنر شهریار — نژاد و بزرگی نیاید بکار

بسگیتی نماند کسی را وفا — روان و زبانها شود پر جفا
ازایران و ازترك و ازتازیان — نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه‌ترك و نه‌تازی بود — سخنها بکردار بازی بود
بریزند خون از پی خواسته — شود روزگار بد آراسته
زبان کسان از پی‌سود خویش — بجویند ودین اندر آرند پیش

همچنین درنامه‌ای که اززبان رستم‌پور هرمزدشاه بسعد وقاص نوشته دروصف اعراب میگوید:

زشیر شترخوردن وسوسمار — عرب رابجائی رسیده است کار
که تاج کیانی کند آرزو — تفو برتو ای چرخ گردون تفو
شمارا بدیده درون شرم نیست — ز راه خرد مهر و آزرم نیست
بدین چهر واینمهر واین راه وخوی — همی تخت وتاج آیدت آرزوی

سپس فردوسی ازوعد ووعیدهای سعدوقاص یادمی کند.

سرنامه بنوشت نام خدای — محمد رسولش بحق رهنمای
زجنی سخن گفت و زآدمی — ز گفتار پیغمبر هاشمی
زتوحید وقرآن ووعد ووعید — ز تهدید و از رسمهای جدید
زفطرآن و ازآتش وزمهریر — زفردوس وجوی می وجوی شیر
زکافور وازمشك و ماء معین — ز شهد بهشت و می انگبین
که گرشاه بپذیرد این دین راست — دوعالم بشادی وشاهی وراست
شفیع گناهش محمد بود — تنش چون گلاب مصعد بود
همه تخت وتاج وهمه جشن و سور — نیارزد بدیدار یك موی حور

بطوریکه ازفحوای این اشعار برمی آید وچنانکه نلدکه مستشرق شهیر متذکر شده، فردوسی تعصب مذهبی نداشته درافسانه‌ای که ازمأخذ اسلامی اقتباس شده وراجع بزیارت اسکندر از کعبه است اظهارمی کند که خدای زمین وزمان احتیاجی بجاومکان ندارد... میگوید که برای پیشینیان ما آتش فقط برای تعیین سمت نیایش بود همانطور که برای عربها سنك سمت پرستش است، دراین مورد بهیچوجه احترام مخصوص نسبت باسلام ابراز نداشته‌است (۱)

خدای جهان را نباشد نیاز — بجای خور وخواب وآرام و ناز

بسیاری ازشعرا مانند نظامی خواسته‌اند ازفردوسی تقلید کنند ولی

(۱) حماسه ملی ایران نوشته تئودور نلدکه ترجمه بزرك علوی

چون آثارشان بر پایه داستانهای ملی استوار نبوده، مقبول طبع مردم نیفتاده است سعدی باتمام مقامی که درشعر و ادبیات فارسی دارد، وقتیکه خواست در میدان حماسه هنرنمائی کند بناتوانی وشکست خوداعتراف کرد و گفت :

شبی زیب فکرت همی‌سوختم — چراغ بلاغت بیافروختم
پراکنده گوئی حدیثم شنید — جز احسنت گوئی طریقی ندید
که‌فکرش بلیغ‌است ورایش بلند — ولی دررهزهد وطامات و پند
نه‌درخشت و کوپال و گرز و گران — که‌این‌شیوه‌ختم‌است بردیگران

« شاهنامه فقط وصف شاهان نیست بلکه درحقیقت

چند نکته در باره خود شاهنامه

وصف‌ملت‌ایران‌است. قهرمان اصلی‌شاهنامه‌شاهان نیستند بلکه رستم‌است که فقط زوربازوی او مورد نظر نیست بلکه پاکدلی ، انسان دوستی ، ایران پرستی ، بزرك منشی ، بلندنظری او صفات عالیه ایران باستان را مجسم می کند ، ازشاهنامه یك‌مصرع بمایادمیدهندوآن اینست : چه‌فرمان‌یزدان چه فرمان شاه ، ولی در شاهنامه خیلی چیز های دیگر هست ، در آنجا بزرگان ایران دارای شخصیت‌اند ، دروغ نمیگویند ، سرشکستگی ببار نمی‌آورند ، فرمان بیدادگرانه‌ای را نمی‌پذیرند . . مادراینجا برای‌نشان دادن اخلاقی که‌شاهنامه معرف‌آنست چندمثال می‌آوریم » (۱) هنگامیکه کاوس‌بارستم بدرشتی‌سخن‌میگویدرستم که‌مظهرملت ایران‌است سرتسلیم فرودنمی‌آورد وکاری می کند که‌کاوس ازدرپوزش‌ومعذرت‌خواهی درآید.

تهمتن بر آشفت با شهریار — که‌چندین‌مدارآتش اندر کنار
من‌آن رستم زال نام آورم — که‌ازچون توشه خم‌نگیردسرم
چوخشم‌آورم شاه‌کاوس کیست — چرادهت یازدبمن طوس کیست
چرادارم ازخشم‌کاوس باك — چه‌کاوس پیشم چه یکمشت‌خاك

پس‌ازآنکه بزرگان کاوس رااز کرده نادم مبینند بار دیگر رستم رانزدکاوس میبرند اینبارشاه چنین میگوید .

چه‌آزرده گشتی توای پیلتن — پشیمان‌شدم‌خاکم اندردهن

درجای دیگرفردوسی مقاومت رستم‌را درمقابل اسفندیار وشخصیت اخلاقی‌اورا روشن می کند.

۱ــدرباره فردوسی از : آقای احمد قاسمی

جهاندیده گفت این‌نه جای‌منست — بجائی نشینم که رای منست
زمین را همه سربسر گشته‌ام — بسی شاه بیدادگر کشته‌ام
نیاکانت را پادشاهی ز ماست — وگرنه کسی‌نام‌ایشان‌نخواست
من از کودکی تا شدستم کهن — بدین‌گونه از کس نبردم سخن
که گوید برو دست رستم ببند — نبندد مرا دست چرخ بلند
مرا سرنهان گرشود زیر سنك — ازآن به که نامم برآید بننك

کاوه‌آهنگر

پس‌ازآنکه چهلمین فرزندکاوه رابرای قربانی‌نزد ضحاك بردند، اینشاه بیدادگر از عاقبت کار خود اندیشید وبرآن شد سندی حاکی‌از عدالت خواهی خود بدست اعوان ظالم خویش تنظیم کند ولی فریاد داد خواهی کاوه امان نداد .

خروشید وزددست برسر زشاه — که شاهامنم کاوهٔ داد خواه
ز تو بر من آمد ستم بیشتر — زندهر زمان بر دلم نیشتر
شهامن چه کردم یکی بازگوی — وگر بیگناهم بهانه مجوی
یکی بی زبان مرد آهنگرم — ز شاه آتش آید همی برسرم
تو شاهی وگر اژدها پیکری — بباید بر این داستان داوری
اگرنیست کشوربشاهی‌تراست — چرا رنج وسختی‌همه بهرماست
بفرمود پس کاوه را پادشاه — که باشد بدان‌محضراندر گواه
چوبرخواند کاوه‌همان‌محضرش — بدان سوی‌محضر بکرد اوسرش

خروشیدکای‌پایمردان‌دیو

بریده دل از مهر کیهان خدیو
خروشید برجست لرزان زجای — به هرگز براندیشم از پادشاه
ازآن چرم کاهنگران پشت‌پای — بپوشند هنگام زخم درای
همان کاوه‌آن برسر نیزه کرد — همانگه ز بازار برخاست گرد
خروشان همی‌رفت نیزه‌بدست — که ای نامداران یزدان پرست
بپوئید کاین مهتراهریمن‌است — جهان آفرین‌را بدل دشمن‌است
ازآنپس‌هرآنکس که بگرفت گاه — به شاهی بسر برنهادی کلاه

برآن بی‌بها چرم آهنگران | بسر آویختی نو بنوگوهران
ز دیبای پرمایه و پرنیان | برآنگونه گشت اختر کاویان
که‌اندرشب تیره‌خورشیدبود | جهان را ازاو دل پرامید بود

دراشعار فردوسی جسته جسته به تعلیمات اجتماعی و اقتصادی نیز برمیخوریم .

صلح دوستی فردوسی

زدلها همه کینه بیرون کنید
بمهراندرون کشورافسون کنید
ز خون‌ریختن دست باید کشید
سر بیگناهان نباید برید

همه ز آشتی کام مردم رواست | که تابودبادآنکه‌اوجنگ‌خواست

ایران دوستی :

چوایران نباشد تن‌من مباد | بدین‌بوم وبر، زنده‌یکتن‌مباد
ز بهربروبوم وفرزندخویش | زن‌و کودک‌خردوپیوندخویش
همه‌سربسر تن بکشتن‌دهیم | ازآن‌به که کشور بدشمن‌دهیم
جهانجوی‌اگر کشته‌آیدبنام | به‌از زنده دشمن بدوشادکام

اندرزهای مختلف

دگر گفت روشن‌روان آنکسی | که کوتاه گوید بمعنی بسی
کسی‌را که مغزش بود با شتاب | فراوان سخن باشد ودیریاب (۱)
هنرجوی و تیمار بیشی مخور | که گیتی‌سپنجست‌ومابرگذر (۲)
همه روشنی مردم از راستیست | ز تاری کژی بیاید گریست
دل هر کسی بنده آرزوست | وزوهر کسی‌بادگرگونه‌خوست
بنا یافت(۳)رنجه‌مکن‌خویشتن | که‌تیمار(٤)جان‌باشد ورنج‌تن
ز نیرو بود مرد را راستی | ز سستی دروغ آید و کاستی
زدانش چوجان تو رامایه‌نیست | به ازخامشی هیچ پیرایه نیست
هزینه چنان کن که بایدت کرد | نباید فشاند و نیساید فشرد

* * *

خرد افسر شهریاران بود | خرد زیور نامداران بود
خرد رنجهٔ جاودانی شناس | خرد مایهٔ زندگانی شناس

(۱) تفهم (۲) موقت (۳) نایاب (٤) غصه

خرد رهنمای‌و خرددلگشای | خرد دست‌گیردبهردوسرای
ازوشادمانی‌و زومردمیست | ازویت فزونی‌وزویت کمیست

* * *

چنین گفت رستم خداوند رخش | که‌گرنام‌خواهی‌درم‌را به‌بخش
نه‌چندان که بی‌چیز گردی‌زچیز | جهان ننك دارد ز بی‌چیز نیز
بپوش و بنوش وبه‌بخش و بده | برای دگر روز چیزی بنه

فردوسی دراثر جاویدان‌خود شاهنامه همواره نیکی، نیکوکاری و قهرمانی راستوده وبازشتی وبیدادگری جنك وستیز کرده‌استاوبامهارت بسیار مبارزه پیروزمندانه‌ملت را تحت‌فرمان کاوه‌آهنگر باضحاك بیدادگر بصورت‌خوبی مجسم میکند، فردوسی ضمن‌توصیف رستم وسایر قهرمانان شاهنامه ، راه مبارزات بعدی‌ملت‌را درراه حفظ استقلال وآزادی نشان میدهد. فردوسی درسن ٦٥سالگی پس‌از ۳۰ یا۳٥سال‌کار مداوم وظیفه مقدسی را که بعهده‌گرفته‌بودبپایان رسانید.

شاهنامه دارای ۱۲۰هزار بیت‌است که در٤۰۰هجری(۹۹۹میلادی) پایان یافته است ، دراینموقع دولت‌سامانی منقرض‌شده وازحامیان حقیقی شاعر کسی زنده نبود .

محمودغزنوی چنانکه اشاره‌شد ، بدین‌گنجینه‌گرانبها خوشبین‌نبود زیرا دراین‌منظومه برای‌خودخطرسیاسی بزرگی احساس میکرد زیرا در شاهنامه ازمبارزه‌ملت‌برضد تورانیان و ترکها سخن رفته واز جنبشهای ملی ایران علیه اعراب متجاوز به‌نیکی یادشده بود ، بهمین‌مناسبت‌نه‌تنها محمود بلکه دستگاه خلافت نیز بااین اثرجاوید نظر موافق نداشت‌بهمین مناسبت محمودفرمان میدهد فردوسی را بزیرپای‌پیل اندازند.

مرا بیم‌دادی که درپای‌پیل | تنت‌را بسازم چو دریای‌نیل

سالهای‌آخر عمرفردوسی‌بافقر وتنگدستی سپری‌شد ودرسال۱۰۲۰ میلادی درطوس درگذشت ، روحانیون مسلمان فردوسی را بعلت تنظیم شاهنامه وحمله‌ای که به‌اعراب متجاوز کرده بود کافر شمردند واز دفن او درقبرستان مسلمانان‌خودداری کردند ناچارجسد این مرد بزرك را در باغ

خودش بخاك سپردند، اما شاعر نامی ما جاویدان بودن‌خودرا پیش گوئی کرده بود.

نمیرم ازاین‌پس که من زنده‌ام که تخم سخن‌را پراکنده‌ام

« اگر ما نسبت بزمان خودمان همانقدر مترقی بودیم که فردوسی نسبت بزمان‌خودش مترقی بود، اگر باندازه فردوسی ملت‌ایران را دوست میداشتیم، اگر باندازه فردوسی درخدمت ملت بودیم، ایران ما امروز دستخوش بیدادگران خودی‌وبیگانه نبود، ضحاك‌ستم بامهزار اژدها بجان ملت ایران نمی‌افتادوسلاله امپریالیسم برما چیره‌نمیشد.»(۱)

زندگی علمی و ادبی درعصر غزنویان

« انقراض‌حکومت سامانیان، افتادن ماوراءالنهر دردست فراختائیان، فتح‌خراسان توسط غزنویان وسایر تغییرات سیاسی که دراواخر قرن‌دهم‌روی داد نمیتوانست در زندگی علمی و ادبی آنزمان بی‌تاثیر باشد.

ازبین‌رفتن جنگهای مداوم، وپیوستن سراسر خراسان، چغانیان، ختالیان، افغانستان وقسمتی‌از ایران کنونی وناحیه‌شمالی هندوستان‌بحوزه قدرت‌غزنویان، شرایط بالنسبه مساعدی برای‌رشد وتوسعه علوم وادبیات فراهم نمود، بایدبخاطرداشت که فئودالهای بزرك وحکام نواحی هیچگاه شعرا وارباب‌علم را برای‌خدمت‌بعالم فرهنك بشری دورخودجمع نمیکردند بلکه تنها هدف‌آنان، شهرت طلبی و بالابردن مقام و منزلت دربار خود بود، چنانکه اشاره‌شد این‌راه ورسم ازعهدسامانیان‌آغاز شد وسلاطین‌این سلسله برای رقابت باقدرت‌خلفا برشکوه وحشمت دربارخود افزودند، و محمود غزنوی باپیروی ازروش‌آنان دانشمندان وشعرای‌معروف‌رابدربار خود فراخواند، دردوره غزنویان روابط بین بغداد و آسیای میانه توسعه می‌یابد، محمودغزنوی که خودرا مسلمان متعصبی نشان‌میداد، سعی میکرد بیش‌ازپیش لطف‌خلیفه را بخودجلب کند وبافرستادن هدایا و اعزام سفرا مقام واهمیت‌خود را بالابرد، دردوره محمودزبان‌عربی رایج گردید وپس ازآنکه حس‌میمندی بوزارت رسید برخلاف اسفراینی دستورداد مکاتبات بزبان عربی انجام‌گیرد، محمود بزبان‌عربی آشنائی نداشت ولی چنانکه تاریخ بیهقی میگوید، پسران‌اومحمد ومسعود بزبان‌عربی دلبستگی‌داشتند

۱ــ درباره‌فردوسی از آقای‌احمد آقاسی

ومایل بودند که درمجالس جشن باشعار وآثارعربی گوش‌دهند.

دربارغزنویان مرکزشعرا و اهل‌ادب‌بود بطوریکه دربعضی منابع ذکرشده، در دربار محمود بیش‌از ۴۰۰ شاعر جمع‌شده بودند که کار آنها مدح محمود وتوصیف لشکرکشیهای او بود، محمود برخلاف توده ایرانی بمنظومه‌های قهرمانی واحیاء افتخارات دیرین ایران‌علاقه‌ای‌نداشت وبجرأت‌میتوان گفت که اگردرعصرسامانیان مقدمات وشرایط‌بوجودآمدن شاهنامه فراهم نشده بود، این اثر بزرك تاریخی اساساً بوجود نمیآمد و زبان‌فارسی وادبیات‌جهانی ازاین اثرگرانبها بی‌نصیب می‌ماند، در دوره محمود مقام‌تازه‌ای که همان رتبه‌ملك‌الشعرائی‌است بوجودمیآید، ابوالقاسم عنصری که یکی‌از غزلسرایان بنام است بلقب ملك‌الشعرائی رسید ه این شاعر زبردست درسال۳۵۰ه یعنی درسال ۶۰ قرن‌دهم‌میلادی دربلخ تولد یافت وپس‌ازخاتمه تحصیلات بدربار غزنویان راه یافت، عنصری درغالب لشکرکشیهای محمود شرکت میکرد وبسیاری ازقصایدوغزلیات خود را بشرح فتوحات محمود اختصاص میداد، هنرمندی عنصری درشعر وادبیات بپایه‌ای است که منوچهری که خود از استادان بود، در وصف او خطاب بشمع‌میگوید: « از تاریخ تاجیکستان »

توهمی تابی ومن برتو همی خوانم بمهر
هر شبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن
اوستاد استادان زمانه عنصری
عنصرش بیعیب و دل بیغش ودینش بیفتن
شعراو چون طبع اوهم بی‌تکلف‌هم‌بدیع
طبع او چون شعر اوهم باملاحت هم‌حسن

منابع ادبی سه کتاب را که بشکل مثنوی تنظیم شده از جمله مثنوی (وامق وعذرا) را باو نسبت میدهند ولی از این آثار اکنون چیزی در دست نیست.

عنصری پس‌از یك‌عمر طولانی وتربیت‌عده‌ای شاعر درباری‌درسال ۱۰۳۹ درگذشت درآثار او بندرت تعلیمات اخلاقی واجتماعی‌دیده‌میشود.

دلی که رامش جوید نیابد آن دانش
سری که بالش جوید نیابد او افسر

ز زود خفتن و از دیر برخاستن هرگز
نه ملك یابد مرد و نه بر ملوك ظفر
کسیکه برتو مزور کند حدیث کسان
دهان آنکس پرخاك باد و خاکستر
کسیکه مایه ندارد سخن چه خواهد گفت
چگونه پرد مرغی که بسته دارد پر

فرخی سیستانی

ازشعرای خوش طبع و توانای دربار سلطان محمود است که از برکت مدیحه سرائی وتملق گوئی قسمت اعظم عمر خود را در شعر سازی و عشق بازی بسر برده است .

مرا دلیست گروگان عشق چندین جای
عجبتر از دل من دل نیافریده خدای
دلم یکی و در اوعاشقی گروه گروه
تو درجهان چودل من دلی دگر بنمای

دیوان فرخی نزدیك ده هزار بیت است، وقصاید وغزلیات اودروصف زیبائیهای طبیعت بسیارجالب ودلنشین است.

بدین خرمی جهان بدین تازگی بهار
بدین روشنی شراب بدین نیکوئی نگار
یکی چون بهشت عدن یکی چون هوای دوست
یکی چون گلاب بلخ یکی چون بت بهار
زمین از سرشك ابر ، هوا ازنسیم گل
درخت از جمال برك سر که ژاله زار
یکی چون پرند سبز یکی چون عبیر خوش
یکی چون عروس خوب یکی چون رخان یار
یکی بر کنار گل یکی در میان بید
یکی زیر شاخ سرو یکی بر سر چنار

وفات شاعر درسال ٤٢٩(١٠٣٩ میلادی) اتفاق افتاده است .

منوچهری

ابوالنجم احمد منوچهری ازشعرای دربار غزنویان است در اشعار او نفوذ زبان عرب و آشنائی بمختصات زندگی آن قوم کاملا منعکس است.

چنانکه خود گوید «من بسی دیوان شعر تازیان دارم بیر» در بعضی ازاشعار منوچهری بطور رئالیستی مناظرطبیعت واحساسات زنده مردم نمایان شده غالب اشعاراوموزون وجالب است :

روزی بس خرم است می گیر از بامداد
هیچ بهانه نماند ایزد کام تو داد
نهز چه خواهی دگر خوش بخوروخوش بزی
اندوه فردا مبر گیتی خوابست و باد

منوچهری نوعی جدید ازشعر یعنی «مسمطات» را بوجودآورد وی دانشمند وطبیب هم بود ومقام علمی او کمترازمقام ادبیش نبوده است.

منوچهری دریکی ازاشعارخود ضمن راز ونیاز باشمع حال کسی را نشان میدهد که ازبرای راحت دیگران سروجان خود را نثارمیکند.

تو مرا مانی بعینه من تو را مانم درست
دشمن خویشیم هر دو دوستدار انجمن
خویشتن سوزیم هردو برمراد دوستان
دوستان در راحتند ازما وما اندرحزن
هردو گریانیم وهردوزرد وهردودرگداز
هردو سوزانیم وهردوفرد و هردومتحن
آنچه من بر دل نهادم برسرت بینم همی
آنچه تو برسر نهادی دردلم دارد وطن
راز دار من توئی همواره یار من توئی
غمگسار من توئی من آن تو تو آن من

ادبیات فارسی دردوره سلاجقه و خوارزمشاهیان

«حکومت سلاجقه وخوارزمشاهیان که ازنیمه دوم قرن ١١ میلادی تا آغاز قرن ١٣ ادامه یافته است درتاریخ فرهنگی ملل آسیای میانه دارای اهمیت خاصی است، درنتیجه انقراض حکومت غزنویان وحدت ماوراءالنهر وخراسان تامین شدوسراسر این منطقه تحت قدرت سلاجقه قرار گرفت و مقدمات ایجاد فعالیت فرهنگی درنیشابور ، مرو، بلخ وهرات وغیره فراهم گردید ، دراین دوره افراد برجسته ای نظیر اسدی طوسی ، ناصرخسرو عمرخیام ، فخرالدین گرگانی

انوری، صابر ترمذی، ظهیرفارابی‌وغیره‌ازمیان‌ایرانیان برخاستند، درمیان شعرا ونویسندگان این‌دوره آثار ناصرخسرو وعمرخیام انعکاسی است از افکار وتمایلات‌مردم، درحالیکه درآثار سایرین بیشتر خصوصیات زندگی شاه وسایر درباریان دیده‌میشود.

ابونصراسدی طوسی

ازشعرای قرن‌پنجم هجری و از کسانی است که بمنظور طبع آزمائی و احیاء قسمتی از تاریخ باستان منظومه گرشاسب‌نامه را در نه هزار بیت ساخته است.

برآمد همی بیتها نه هزار — دوسال اندرو برده شدروزگار

گرشاسب‌نامه یکی‌از حکایاتی است که ازقهرمانی‌ها و شجاعتهای گرشاسب که ازابوموید بلخی وفردوسی نیز راجع بآن‌مطالبی گفته‌اند ، اند کی بتفصیل سخن گفته‌است.

بشهنـامه فردوسی نغز گوی — که‌ازپیش گویندگان‌برد گوی
بسی‌یاد رزم یلان کرده بود — ازاین‌داستان یاد ناورده بود
من اکنون ز طبعم بهار آورم — مرین شاخ نو را ببار آورم

اسدی اول کسی است که درادبیات فارسی شکل مناظره را بوجود آورده است ازقصاید اومناظرهٔ شب وروز، آسمان وزمین ، مغ‌ومسلمان تیرو کمان اهمیت‌خاصی دارد علاوه‌براین فرهنگ‌اسدی که ازآثار ۸۰شاعر قطعاتی درآن موجود است اهمیت‌بسیار دارد در این فرهنگ اشعاری از کلیله‌دمنه منظوم رودکی نیزدیده میشود

ناصر خسرو

یکی از شعرا و صاحب نظران بزرگ این دوره حکیم ناصرخسرو قبادیانی است که در قبادیان از حوالی بلخ تولد یافته‌است.

این‌مرد ازآغاز جوانی به تحصیل علوم و تحقیق درادیان و عقاید مختلف مشغول‌شد چنانکه خودگوید:

بهر نوعی که بشنیدم ز دانش — نشستم بر در او من مجـاور
نماندازهیچگون‌دانش که‌من‌زان — نکردم استفادت بیش و کمتر

ناصرخسرو یکچند در دربارسلجوقی خدمت دیوانی قبول کرد و سپس راه‌سفرپیش گرفت و دردوران‌جوانی‌هندوستان، ترکستان‌وافغانستان

را گردش کرد وبعد در کشورهای‌آسیای‌میانه ومصر بسیروسیاحت‌پرداخت منظور او ازاین مسافرت‌ها تحقیق دروضع عمومی مردم ومطالعه‌درادیان ومذاهب مختلف بوده است ، اودرطی ۷ سال در شهرهای حجاز ترکیه سوریه ومصر بتحقیق وتفرس پرداخت وبالاخره درمصر با اسمعیلیان‌آشنا شد وباافکار وآراء ایشان روی‌موافق نشان داد و پس از چندی یکی از طرفداران‌جدی این‌جماعت‌شد وپس‌از مراجعت از سفر، دربلخ وسایر بلاد آشکارابه‌تبلیغ عقایداسماعیلی‌پرداخت. اوتنهابه‌عقل واستدلال توجه نداشت‌بلکه مردی حزبی و تشکیلاتی بود. چنانکه یکی از دشمنان او دربیان‌الادیان‌نوشته، «بسیارکس ازاهل طبرستان از راه برفته وآن مذهب بگرفتند که موسوم بمذهب **ناصریه‌است**» ودرجای دیگرمی‌گوید «الناصریه، اصحاب ناصرخسرو واو ملعونی عظیم‌بوده‌است وصاحب‌تصانیف...خلق‌راازراه ببردوآن‌طریقت‌ازآنجابرخاست.»

پس‌از چندی فقهای متعصب سنی بجنك او برخاستند و امرا وحکام درصدد دستگیری وتعقیب اوبرآمدند ناچار راه‌فرارپیش گرفت وقسمتی‌از عمرگرانمایه خودرا درغربت وسختی سپری نمود.

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا — گوئی‌زبون نیافت‌زگیتی مگرمرا
درحال‌خویشتن چوهمی‌ژرف‌بنگرم — صفرا همی برآید ز اندیه بسرمرا
گویم چرا نشانه تیر زمانه کرد — چرخ بلند جاهل بیدادگر مرا
گربرقیاس فضل بگشتی‌مدار دهر — جز بر مقر ماه نبودی مقر مرا
نی‌نی که‌چرخ ودهر ندانندقدرفضل — این گفته بود گاه جوانی پدر مرا

پس‌از جهانگردی ناصرخسرو کتابی‌که ازنظر تاریخی وجغرافیائی ارزش‌فراوان‌دارد به‌اسم سفرنامه برشته‌تحریردرآورد ، علاوه براین کتبی چنددرباره‌اسماعیلیه نوشت‌غیراز کتاب(زادالمسافرین) ووجه‌دین که‌ارزش فلسفی دارد کتاب‌خوان‌اخوان، دلیل‌المتحیرین، روشنائی‌نامه وسعادت‌نامه و دیوان اشعـار او معروف است خود درباره تنوع و کثرت آثارش میگوید :

منگر بدین ضعیف تنم زانکه درسخن
زین چرخ پر ستاره فزونست اثر مرا

برای آنکه به‌اوضاع اجتماعی آن‌ایام ومصائب ومشکلاتی که‌این‌حکیم

تحمل کرده واقف‌شویم سطری‌چند ازسفرنامه اورا نقل‌میکنیم :

«امیر بصره پسر (باکالیجار دیلمی) بود... چون بآنجا رسیدم از برهنگی و عاجزی بدیوانگان مانده بودیم وسه‌ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم وخواستم که در گرمابه‌روم باشد که گرم شویم که هوا سرد وجامه نبود ومن وبرادرم هریك بلنگی کهنه پوشیده بودیم وپلاس‌پاره‌ای درپشت بسته ازسرما... خرجینکی بود که کتاب در آن مینهادم بفروختم و از بهای آن درمکی چند درکاغذی کردم که بگرمابه‌بان‌دهم ، تا باشد که ما را درنگی زیادت‌تر درگرمابه بگذارد... چون آن درمکها پیش او نهادم درما نگریست پنداشت که ما دیوانه‌ایم... نگذاشت که ما در گرمابه بدر رویم . ازآنجا باخجالت بیرون‌آمدیم وبشتاب برفتیم کودکان بردر گرمابه بازی میکردند پنداشتند که ما دیوانگانیم ، دربی ما افتادند و سنك می‌انداختند وبانك میکردند ، ما بگوشه باز شدیم و بتعجب درکار دنیا مینگریستیم ...»

بعد ناصر خسرو میگوید بکمك یکی از دوستان بوزیر دانشمندی معرفی شدم و بیاری او وضعم بهبود یافت، بعد روزی مجدداً بآن گرمابه رفتیم « چندانکه ما درحمام‌شدیم.. خدمت کردند وبوقتی که بیرون‌آمدیم هرکه‌درمسلخ گرمابه بود همه‌برپای‌خاستند ونمی‌نشستند تاما جامه‌پوشیدیم وبیرون‌آمدیم ، ودرآن میانه حمامی بیاران ... میگوید، این‌جوانانند که فلان‌روز ایشان‌را درحمام نگذاشتیم‌وگمان بردند که ما زبان ایشان‌ندانیم من‌بزبان تازی گفتم راست میگوئی ما آنیم که پلاس پاره‌ها درپشت بسته بودیم، آنمرد خجل شد وعذرها خواست و این هر دو حال در مدت ۲۰ روز بود ...»

ناصرخسرو برخلاف شعرای هم‌عصرخود بجای‌توصیف می ومعشوق وباغ‌وچمن مردم‌رابفراگرفتن علم‌وحکمت ترغیب می کند .

پندم چه دهی نخست خودرا — محکم کمری زپند در بند
پند از حکما بگیر زیراك — حکمت پدراست و پند فرزند
کاری کمه ز من پسند ناید — بامن مکن آنچنان و میسند
جزراست مگوی گاه وبیگاه — تا حاجت نایدت به سوگند
گنداست‌دروغ ازآن‌حذر کن — تاپاك شود دهانت از گند

از نام بد ارهمی بترسی — بسا یسار بسد از بنه میپوند

درجای دیگر درمذمت شاعران درباری میگوید :

اگرشاعری‌را تو پیشه گرفتی — بکی‌نیز بگرفت خنیاگری را
صفت چند گوئی زشمشاد ولاله — رخ چون‌مه و زلفك عنبری را
بعلم‌وبه گوهر کنی مدحت‌آنرا — که‌مایه‌است‌مرجهل‌وبدگوهری‌را
بنظم اندرآری‌دروغ وطمع‌را — دروغ‌است سرمایه مرکافری‌را
من‌آنم که درپای‌خوکان نریزم — مر این قیمتی در لفظ دری را

ناصرخسرو درباره مردم زحمتکش ودهقانان‌خیلی باگرمی‌وصمیمیت سخن میگوید :

به از صانع بگیتی مقبلی نیست — ز کسب دست بهتر حاصلی نیست
بروزاندر بی‌سامان خویش‌است — چوشب‌درخانه‌شدسلطان‌خویش‌است
خوردبیش‌و کم‌آن‌مایه که‌خواهد — بروز افزاید‌آنچ از شب بماند
بری ازسبلت هردون و هرخس — تن‌آسوده ز بیم و منت کس
به بازو حاصل آرد قوت فرزند — خوردخوش‌باعیال‌وخویش‌وپیوند
رسدصدبرکت از کسب‌حلالش — بیفزاید خدا در کسب و مالش
چوشب شدخفت‌ایمن درشب‌تار — چو روز آید رود بازاز پی‌کار
ز کسب دست نبود هیچ کاری — به از کسبت نباشد هیچ کاری
سرصانع‌بگردون‌بس‌فرازاست — سلاطین‌را به‌صناعان نیاز است
به از صناع‌عالم دیهقانست — که‌وحش‌وطیرراراحت‌رسانست
زصانع رایگان نفعی نخیزد — ز دهقان عاقبت چیزی بریزد
جهان راخرمی ازدیهقانست — ازو که زرع گاهی بوستانست
ازاین‌به‌بابنی‌آدم‌چه کارست — کزآدم‌درجهان این‌یادگارست
براحت‌رازق هرماروموزند — همان گر آدمی وگر ستورند
اگردهقان‌چنان باشد که‌باید — سبك‌گوی از ملائك در رباید
اگر جویای قحط نان‌نباشد — کسی را پایه دهقان نباشد
بکاراندر همه مردان کارند — عرق ریزندوقوت خلق کارند

کلیدرزق‌وقسمت سخت‌درمشت — چراغ دلفروزی در ده انگشت
بدنیا عاقلانه تخم کشتند — بعقبی در گل باغ بهشتند

ناصرخسرو در کتاب (سعادتنامه) بمذمت امرا وسلاطین و درباریان می‌پردازد .

چه ناخوبست دیدارزرگان — شدن چون یوسف اندر چنگ‌گرگان

درجای دیگر گوید :

چومن پادشاه تن‌خویش گشتم — اگر چند لشکر ندارم امیرم
چکاراست پیش امیرم چودانم — که‌گر میر پیشم نخواند نمیرم
حقیراست‌اگرازدشیراست‌زی‌من — امیری که من دردل‌او اسیرم
به‌نزدیك‌من‌نیست‌جزریگ‌وشورة — اگرنزداو من نه‌مشك‌وعبیرم
بگاه درشتی درشتم چوسوهان — بهنگام نرمی ، بنرمی حریرم

بازدروصف خود گوید :

درکارخویش‌عاجزودرمانده نیستم — فضل‌مرابجمله‌مقرندخاص‌وعام
لیکن مرا بگرسنگی صبرخوشترست — بریافتن‌زدست‌فرومایگان‌طعام

بعضی گویند ناصرخسرو بروزحشر معتقد نبود ، واحکام ظاهری‌دین رابچیزی نمی گرفته واین‌قطعه‌را ازاومیدانند .

مردکی را بدشت‌گرگ درید — زوبخوردند گرکس وزاغان
این یکی رید برسر کهسار — وآندگر رید بر سر چاهان
اینچنین کس‌بحشرزنده‌شود — تیز بسر ریش مردك نادان

ناصرخسرو دراشعارخود نه‌فقط بمسائل فلسفی‌ومذهبی میپردازدبلکه یك‌سلسله افکارمترقی وتربیتی رامطرح‌میکند، دراشعار او گاه‌افکارمادی نیزدیده میشود چنانکه خطاب‌بخدا میگوید :

بار خدایا اگر زروی خدائی — طینت‌انسان همه‌جمیل‌سرشتی
چهرهٔ‌رومی وصورت حبشی‌را — مایه‌خوبی چه‌بودوعلت‌زشتی
ازچه‌سعیداوفتادوازچه‌شقی‌شد — زاهدمحرابی‌و کشیش کنشتی

نعمت‌منعم چراست دریا دریا — محنت‌مفلس‌چراست کشتی کشتی

چنانکه اشاره‌شد ناصر خسرو پس از بازگشت بوطن شروع بتبلیغ عقاید خود نمود و دیری نگذشت که در اثر تهدید ، بدگوئی و نفرین و طعن‌ولعن مخالفین مجبوربآوارگی گردید ، ولی‌چون این‌مصائب رادرراه مقصود معینی‌تحمل می کرد ، چندان برای‌او دشوار نبود ، کار دشمنی با ناصر خسرو بجائی رسید که خلیفه بغداد ، خان ترك ، امیر خراسان و ترك وتازی دشمن سرسخت‌او بودند ومخصوصاً فقهای سنی و هواخواهان خلیفه بغداد وی را رافضی و قرمطی و معتزلی میشمردند و ریختن خون اوراجایزمیدانستندناصرخسروجسته‌جسته دردیوان‌خودبوضع ناگوارخویش اشاره می کند .

جمله گشتند بیزار و نفور از صحبتم
همزبان و همنشین و همزمین و هم نسب
کس نخواند نامه من کس نگوید نام من
جاهل ازتقصیر خویش وعالم ازبیم شعب

ودرباره کسانی که فتوای قتل‌اورا میدادند میگوید :

بدین محمد ترا کشتن من — کجا شد حلال ای لعین محمد

درجای دیگر بمقام علمی وفلسفی خود اشاره می‌کند،

رنجیت نبود تـا گمانت — آن بود که من چو تو حمارم
ازدور نگه کنی سوی‌من — گوئی کـه یکی گزنده مارم

وی خطاب بمخالفین خودگوید،

نام‌نهی اهل‌علم وحکمت را — رافضی و قرمطی و معتزلی
علم‌وعمل‌مذهب‌منست‌وتومی — علم نجوئی کـه گاو بیعملی

ناصرخسرو بعلت ثباتی که درنظریات خودداشت تاپایان عمرازتعقیب دشمنان در امان نبود وفات او در سال ٤٨١ هجری « ٨٨٠ » میلادی اتفاق افتاده است .

نفوذ تصوف در ادبیات فارسی

چنانکه قبلامتذکر شدیم‌درقرن پنجم وششم هجری باقتضای محیط اقتصادی و اجتماعی ایران افکار صوفیانه درنظم ونثرفارسی راه یافت وماضمن‌بحث درپیرامون «مبارزات منفی درایران» علل ظهور این افکار ونمونه‌ای‌چنداز آثار منظوم ومنثور اینده‌سته ازشعرا وگویندگان فارسی رابرای‌اطلاع خوانندگان ذکر کردیم . یکی ازشعرای این‌طریقت باباطاهرعریان است که‌بادوبیتهای شیرین و موثرخود دردل توده مردم نفوذ کرده وبسیاری ازلغات محلی رابطرزی دلنشین در ادبیات خود وارد کرده است .

اگردل دلبر و دلبر کدومه — وگر دلبر دلودلرا چونومه
دل و دلبربهم آمیته و نیم — ندونم دل که ودلبر کدومه
خوشاآنون که‌باازسرندونند — میان‌شعله خشك وتر ندونند
کنشت و کعبه وبتخانه‌ودیر — سرائی خالی ازدلبر ندونند
دلی دیرم خریدار محبت — کزو گرمست بازار محبت
لباسی بافتم بر قامت دل — ز پود محنت و تار محبت

دیگراز کسانیکه درلباس‌تصوف‌بابسیاری ازرسوم وسنت‌های‌مذهبی واجتماعی عصر خود مبارزه کرده **شیخ ابوسعیدابوالخیر** است که گفته ها و کار های او توسط نوه‌اش محمد بن منور در کتاب اسرارالتوحید جمع‌آوری شده‌است دراین کتاب راجع بملاقات بوعلی‌سینا باشیخ ابوسعید چنین مینویسد :

«خواجه بوعلی‌باشیخ‌درخانه‌شدودرخانه فراز کردند(یعنی‌بستند)وسه شبانه‌روزبایکدیگربودند بخلوت ،وسخن‌می گفتند که کس ندانست... بعداز سه‌شبانه روز خواجه بوعلی برفت ، شاگردان ازخواجه بوعلی پرسیدند که شیخ‌راچگونه یافتی گفت هرچه‌من میدانم او میبیند ، و متصوفه و مریدان شیخ چون بنزدیك شیخ درآمدند ازشیخ سوال کردند که ای‌شیخ بوعلی‌را چون یافتی گفت هرچه مامیبینیم اومیداند» .

نمونه‌هائی ازعقاید وافکار اینمرد را در قسمت تصوف ذکر کردیم وفاتش در مهنه از توابع خراسان بسال ٤٤٠ هجری اتفاق افتاد وطبق وصیتش هنگام مرك بجای قرآن این دوبیت رادرپیش تابوتش خواندند .

بهتر از این در جهان همه چه بود کار — دوست بسر دوست رفت یسار بریار
آنهمه اندوه بسود و اینهمه شادی — آن همه گفتار بود و اینهمه کردار

معاصر نظام‌الملك‌وشیخ ابوسعیدبود.وبسال٣٩٦در هرات تولدیافته وقسمت اعظم عمرخودرا درایران گذرانیده و آثار منظوم و منثور متعددی از خود بیادگار گذاشته است : ازگفته های او: چنان‌زی که‌بتنا ارزی و چنان میر که بدعاارزی-چون‌پیش بزرگی درآئی‌همه گوش باش چون اوسخن گوید تو خاموش باش .

درراه خدا دو کعبه آمد حاصل — یك کعبه صورت است یك کعبه دل
تـا بتوانی زیارت دلها کـن — کافزون زهزار کعبه آمد یك دل

درباب‌العشق چنین مینویسد :

عشق‌درد نیست ولی بدردآرد ، بلانیست ولیکن بلابرسر مردآرد ، هرچند مایهٔ راحتست، پیرایهٔ‌آفتست، محبت محب را سوزد نه‌محبوب را و عشق‌طالب‌را سوزد نه‌مطلوب‌را .

درجای دیگر گوید: «اگر بسته عشقی خلاصی مجوی، که‌عشق‌آتش سوزانست وبحری بیکران است ، هم‌جانست وهم جانرا جانست ، وقصه‌ای بی‌پایان است و درد بی‌درمانست ، عقل در ادراك وی حیرانست و دل در دریافت وی ناتوانست، وعشق قربانست، نهان کننده‌عیانست، وعیان کننده نهانست .»

اگر برهوا پری‌مگسی باشی، واگر بر آب‌روی‌خسی باشی‌دل بدست‌آر تاکسی باشی! بااینهمه انصاری از تعصب و خودخواهی پیراسته نبود.

سنائی

دیگر ازشعرای نامی این دوره‌سنائی است که در نواسط قرن پنجم هجری متولد شده ، سنائی از شعرائی است که با تودهٔ مردم وافکاروآرزو های خلق نزدیك شده وگاه در اشعارخود تمایلات وآرمانهای‌خلق‌را منعکس ساخته ومردم‌را بکار وکوشش دعوت‌کرده است.

براین منگر که ذوفنون‌آید مرد — درعهدووفا نگر که‌چون‌آیدمرد
ازعهده عهد اگربرون‌آید مرد — ازهرچه گمان بری‌فزون‌آیدمرد

...

از بی کارت آفریدستند — جامه خلقت بریدستند
ملك وملك از کجا بدست آری — چون مهی شصت روز بیکاری

...

دانشت هست کار بستن تو — خنجرت هست صفت شکستن تو
علم باکار سودمند بود — علم بی‌کار پای بند بود

سنائی برای علم وحکمت مقام ومنزلتی بزرگ قائل است.

نخواهم لاجرم نعمت نه دردنیا نه درجنت
همیگویم بهرساعت چه درسرا چه درضرا
که یارب مرسنائی را سنائی ده تو درحکمت
چنان کزوی برشك آید روان بوعلی سینا

درجای دیگر میگوید :

چوعلم آموختی ازحرص آنگه ترس کاندرشب
چودزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا

عطار ازعرفا وشعرای بزرگ است که آثار زیادی

شیخ فریدالدین عطار ازخود بیادگار گذاشته وبعضی گویند بعدد سور قرآن یعنی ۱۱۴ کتاب ورساله درنظم و نثر برشته تحریر درآورده که ازآنجمله جزسی کتاب ننوشته‌اند که مهمترین آنها الهی‌نامه اسرارنامه، مصیبت‌نامه ومنطق‌الطیراست این مردفعال وپرکارضمن طبابت وداروسازی به تتبع وتحقیق مشغول بوده‌است چنانکه خودمیگوید :

بدارو خانه پانصد شخص بودند — که در هرروز نبضم می نمودند
میان آنهمه گفت و شنیدم — سخن را به ازاین روئی ندیدم

عطار دردوران زندگی خود زبان بمدح کسی نگشود.

بعمر خویش مدح کس نگفتم — دری ازبهر دنیا من نسفتم

مهمترین اثراین دانشمند تذکرة‌الاولیاست که بزبانی شیرین و ساده مقام عرفا وخصوصیات اخلاقی آنان را بیان کرده است . منتخبی از آثار اورا دربخش تصوف ذکر کردیم .

نظامی بسال ۵۳۵ هجری درشهر گنجه متولدشده

حکیم نظامی است وی درشمارشعرا وگویندگانی است که کمتر جانب تملق وچاپلوسی گرفته و بیشتر عمرخود را

درگوشه انزوا ، در راه تحقیق ومطالعه سپری کرده است .

چونتوان راستی را درج کردن — دروغی را چه باید خرج کردن
وگر گوئی سخن راقدر کم گشت — کسی کوراستگو شدمحتشم گشت

بیشتر شهرت نظامی بخمسه یا پنج گنج اوست که در حدود ۲۸ هزار بیت دارد وعبارتند ازمخزن‌الاسرار ، خسروشیرین ولیلی ومجنون ، هفت‌پیکر واسکندرنامه .

نظامی درداستان‌سرائی مهارت فراوان دارد ودرغالب آثاراونکته‌های تاریخی واندرزهای اخلاقی میتوان یافت.

اگرچه آفت عمر انتظار است — چوسر باوصل دارد سهل کاراست
چه خوشترزانکه بعد ازانتظاری — بامیدی رسد امیدواری

...

باآنکه سخن بلطف آبست — کم گفتن هرسخن صوابست
آب ارچه همه زلال خیزد — از خوردن پر ملال خیزد
کم گوی وگزیده گوی چون در — تا زاندك تو شود جهان پر
لاف ازسخن چو درتوان زد — آن خشت بود که پرتوان زد
یکدسته گل دماغ پرور — از صد خرمن گیاه بهتر

ازلیلی ومجنون :

تاچند چو یخ فسرده بودن — درآب چوموش مرده بودن
چون گل بگزار نرم خوئی — بگذر چو بنفشه ازدوروئی
جائی باشد که خار باید — دیوانگئی بکار باید
کردی خرکی بکعبه گم کرد — در کعبه دویدواشتلم کرد(۱)
کاین بادیه رارهی درازاست — گم گشتن خرزمن چه رازاست؟
این گفت وچو گفت بازپس دید — خردید وچودید خر، بخندید
گفتا خرم از میانه گم بود — و ایافتنش باشتلم بود
گراشتلمی نمیزد آن کرد — خر میشد و بار نیز میبرد
این ده که حصار بیهشانست — انقطاع ده زبون کشانست
بی شیر دلی بسر نیاید — وز گاو دلان هنر نیاید

(۱) داد و بیداد

...

پائین طلب خسان چه باشی
دست‌خوش‌ناکسان‌چه‌باشی؟
گردن‌چه‌نهی‌بهر قضائی
راضی‌چه‌شوی‌بهر جفائی؟
چون کوه بلند پشتنی کن
با نرم جهان درشتنی کن
چون سوسن اگرحریر بافی
دردی‌خوری اززمین صافی
خواری‌خلل‌درونی‌آرد
بیدادکشی زبونی آرد
میباش چوخار حربه‌بردوش
تاخرمن گل کشی درآغوش
نهروشکن‌است‌حیف(۱)وبیداد
ازحیف بمیرد آدمیزاد(۲)

www.adabestanekave.com

(۱) ظلم (۲) دربخش ادبیات نیزاسلوب‌تحقیق‌آقای غفوراف وقسمتی از تتبعات ایشان مورد استفاده مؤلف قرار گرفته است.

رشدعلوم‌وافکار

درفاصله میان غروب تمدن یونانی وطلوع تمدن جدید ایرانیان وسایرملل آسیای میانه مشعل فروزان علم را در دست گرفتند

پس‌ازآنکه چراغ‌فرهنك وتمدن یونانی خاموش شد ، درطی قرون وسطی درمیان اروپائیان سیمای درخشانی درعلم وفرهنك بظهور نرسید با پیدایش‌تمدن اسلامی‌مقدمات انتقال وتکمیل‌فرهنگ یونانی‌بدست ایرانیان و سایرملل اسلامی فراهم گردید ودیری نگذشت که درایران ، ماوراءالنهر بین‌النهرین ، شام ، آندلس درنتیجه تلفیق تمدن شرق بـا هلینیسم یونان فرهنك تازه‌ای بظهوررسید که بعدها دراروپای‌ظلمانی مورد استفاده‌اهل تحقیق قرار گرفت .

بنابراین‌برخلاف تصور بیخبران تمدن‌اسلامی‌محصول فکرقوم عرب نیست بلکه‌این تمدن‌نتیجه وحاصل‌تمدنهای ایرانی ، یونانی ، چینی ،رومی سریانی ، مصری ، هندی ،کلدانی‌وعبری است که درطی‌پنج‌قرن چهره‌های درخشانی درزمینه‌های گوناگون معرفت بوجودآورد : و علوم نظری و عملی راتاحد زیادی تکامل بخشید .

نباید فراموش کرد که فرهنك در این‌ایام فرهنگی ملی و توده‌ای نبوده است بگفته لنین و استالین « فرهنك ملی در جوامعی که طبقه استثمارگر حاکم است ، فرهنك همان طبقه حاکم ، یعنی فرهنك ملاکان روحانیون ، وبورژوازی است » درعصرتمدن اسلامی « درفلسفه دماغهای متفکری مانند الکندی وفارابی وزکریـای رازی وبوعلی سینا و ابن رشد وغزالی ودرعلوم طبیعی فرزانگانی‌مانند ابن‌هیثم وجابربن حیان و رازی ظهور کردند .

... درایام خلافت مأمون بغداد ، یك مرکز بزرك علمی بـا تعدادی

مدارس ودانشکده و مجامع بحث و تحقیق مبدل شد ، اکثرخلفا رشد و ترویج علوم راتشویق می کردند.

جالب‌توجه‌است که یکی ازشرایط‌صلح‌بابیزانس‌تعهدتحویل نسخه‌ای ازیکی از کتب برجسته یونانی بود .

دربغداد دسته فعالی‌ازمترجمین ونساخان پدیدشدند که آثارافلاطون ارسطو،سقراط جالینوس واقلیدس، ارشمیدس‌وبطلمیوس‌را ترجمه‌میکردند ونشر میدادند . درقرن سوم‌هجری درآندوشهر بخصوص درقرطبه مرکز دیگری برای علم‌وفرهنك ایجادشد .

. . . تجارت باهندیها وخرید وفروش بندگان سغدی‌راهی برای‌نفوذ فرهنك‌هندی گشود . ریاضیات، الهیات صرف‌ونحووقصص وحکایات هندی نفوذیافت وماسیماهای‌معروفی ازهندیان مانند صالح‌بن بهلوطبیب‌معروف را درردیف دانشمندانی‌ازملل دیگرمشاهده می کنیم ...

.... درنتیجه همین اکتسابات ازفرهنگهای گوناگون علوم وفرهنك رونق گرفت درحالیکه قرون وسطای اروپا در ظلمت غرقه بود . انگلس میگوید . . « اعراب موجد کسراعشار ومقدمات جبروسیستم کنونی‌حساب و کیمیا هستند . قرون وسطای مسیحیان چیزی از خـود بـه یادگار نگذاشته است . »

ولی در آلیاژ تمدن و فرهنك، نقش ایرانیان نقش بسیار بزرگی است . « اعراب درایران چیزی را کـه قدرت سلطنت و کین شاهزادگان ازمیان نبرده‌بود یعنی‌استعداد روح‌ایرانیرا یافتند.

ایرانیان سهم عظیم در بنای فرهنك اسلامی دارند و بدون اغراق بزرگترین سیماها رادرغالب رشته‌های معرفت بوجودآوردند . ملت‌ایران که در زیر یوغ استبداد وحشیانه پادشاهان و آزادان و مؤبدان مختنق شده‌بود درآزادی نسبی ووارستگی محدودی که اسلام برایش ایجادنمود محیط مساعدی یافت تادهای خودراآشکارسازد . در مدتی کوتاه چندان عناصر برجسته ازمیان مردم ایران برخاستند که مایه‌اعجاب است در قرون متمادی‌تمدن‌هخامنشی‌واشکانی‌وساسانی‌ما به‌نظایراین‌استعدادهای‌شگرف وجامع برخورد نمی کنیم ـ **ابن خلدون** مورخ معروف توجه میدهد که اغلب دانشمندان ویامروجین دانش‌ایرانی بوده‌اند و درعقلیات و نقلیات اشتهاراعراب کمتر بود واگراز میان اعراب عالمی پدید آمده نسبت او

بایرانیان میرسید ویااینکه پرورش وتهذیب ایرانیرا پذیرفته بود.

ابن خلدون می‌نویسد « سیبویه که بعلم‌نحو اشتهارداشت وهمچنین ابوعلی فارسی‌وزجاج و کسان دیگرتمام ایرانی بوده‌اند .

زبان عربی رانیك‌آموخته وبرای‌آن قواعدواصولی وضع کرده‌اند وهمچنین راویان حدیث اغلب ایرانی بودند ، هیچ کس بحفظ علم و جمع وتدوین وتألیف مانند ایرانیان اهتمام‌نکرده ، مصداق حدیث اگرعلم در پروین باشد دست پارسیان بدان خواهد رسید کاملا تطبیق شده است .

« پرتواسلام جلددوم »

ایرانیان در همه زمینه ها حتی در زمینه های مربوط بدین اسلام و زبان‌عرب که‌خاص‌عرب‌بوداز‌ملت‌فاتح‌در گذشتند.ابوحنیفه‌امام‌حنفیان‌وپیشوای بزرك‌دینی‌وحمادروایه کسی که‌معلقات‌را ثبت وضبط کرده‌بشاربن بردشاعر معروف غزلسرا که روح‌پرنشاط اوعلی‌رغم دیدگان کورش بغدادرابرقص درآورده بود و سیبویه و فراء علمای معروف نحو وابو عبیده معمربن المثنی لغوی وابوالعتاهیه شاعر و زاهد که سخن شورانگیزش بلهوسان وباده گساران‌را بجانب ورع وپارسائی‌می کشانید وابن‌قتیبه دینوری‌مورخ وروزبه ابن مقفع ادیب ونویسنده و فیلسوف و مترجم وحسن‌ابن سهیل و بلاذری ومحمدبن جهم برمکی مترجمین معروف همه ازایرانیان‌بوده‌اند.

ایرانیان نه‌تنها درزمینه علوم بلکه درزمینه سیاست و لشکر کشی نیزشخصیت‌واستعداد بی‌نظیری ازخودنشان‌داده‌اند. نوبختی‌ها وبرمکیان و وزراء بنی‌العباس درسیاست و ابو مسلم وافشین و طاهر سپهسالاران جیوش اسلامی درامر محاربه ولشکر کشی قریحه‌عالی خودراظاهرساختند بهمین‌جهت ملت مغلوب ایران علماً وعملا برملت فاتح درعرض‌دوقرن‌غلبه کامل یافت .

تماشای هیجان بی‌نظیری که درمیان ایرانیان پنج قرن اولیه اسلام درکلیه عرصه‌ها پدید شده بود شخص را متحیر میکند و نشان میدهد که نیاکان ما دارای استعدادخلاقه بزرگی بودند وسهم‌آنها درفرهنك جهان سهم کلانی است هجومها ، غلبه فئودالها تسلط ایدئولوژیهای منحط و ورشکست و بالاخره سلطه امپریالیزم چنان ملت ما را دگرگون ساخته

که بسختی میتوان بین جامعه دل‌مرده که در کشوری ویران و عقب افتاده باقیمانده باآن جامعه سرزنده وخلاق قیاس کرد . **راه احراز مقام برجسته در فرهنك نوین، اصرار درافتخارات گذشته ونگاه به‌قهقرا نیست** کار ومبارزه راز کامیابی‌های اجتماعی و فرهنگی پدران ماست . امروز نیزباید کار و مبارزه رازکامیابی ما قرارگیرد. ما باید مترقی‌ترین‌عناصر فرهنك زمان‌خود را کسب کنیم، همانطور که نیاکان ما مترقی‌ترین‌فرهنك زمان خودرا کسب کردند مابایدفرهنك زمان‌خودرا باکار و مبارزه خود غنی‌تر سازیم همانطور که نیاکان ما چنین کردند . روان آنها بما الهام میدهد که مانند **بابکها** درمبارزه برضدظلم دلیر ومانند **ابن‌مقفعها** در اندوختن فرهنك ودانش وپیروی‌از عقل ومبارزه با خرافات پرکاروجسور باشیم... ودنبال کنندهٔ راه کسانی باشیم که مانند مقنع در تنور سوختند یا مانند بابك خرم دین بند ازبندشان جدا شد .»(۱)

پیشرفت علوم

موفقیتهای علمی ازدوره سامانیان بیعد کمتر از موفقیتهای ادبی نبود بااین‌تفاوت که آثار علمی دراین دوره نیزمانند گذشته بیشتر بزبان عربی نوشته میشد، یعنی همانطور که قرنهادر اروپا زبان‌لاتین زبان‌علمی‌بوددر کشورهای‌اسلامی‌نیززبان‌عربی‌زبان‌بین‌المللی‌علمی‌بشمارمیرفت‌زیرااستفاده اززبان محلی برای‌نوشتن آثارعلمی سبب‌میشد که‌حدوداًانتشارتالیف‌مولف محدودگردد، بهمین‌مناسبت برای‌اینکه‌آثار علمی درحوزه وسیعتری‌مورد استفاده قرارگیردوجهان اسلامی ازآن استفاده نماید مولفین‌سعی‌داشتند که آثار خودرا بزبان‌عربی‌منتشر کنند، تعداد دانشمندان رشته‌های‌مختلف دراین‌دوره زیاد است که ازآنجمله ابن‌قتیبه ، دینوری ، حمزه اصفهانی، طبری، فقیه‌همدانی، ابن‌بابویه، زکریای‌رازی ، اسحاق موصلی، ابومعشر بلخی، ابوعلی مسکویه ، ابوعلی‌سینا ، ابوریحان‌بیرونی ، ابوالفضل‌بیهقی نظام‌الملك مولف سیاستنامه ، امیر کیکاوس مولف قابوسنامه ، غزالی ، نظامی عروضی ، ابوالمعالی مترجم کلیله دمنه ، شیخ طبرسی ، امام فخر رازی ، زمخشری وعده‌ای دیگر را میتوان نام برد وما از این جمع به‌بیان آثارعلمی چندتن اکتفا میکنیم.

(۱) پیدایش فرهنگ درتمدن اسلامی، احسان طبری (نقل وتلخیص)

رشد علوم تجربی در ایران

محمدزکریای رازی

رازی درسال ۸۵٤ میلادی (۲٤۰هجری) دررری متولد شد وبطوریکه سلیمان بن حسان میگوید « در اوان‌جوانی عود مینواخته وآواز میخوانده پس از آنکه خط عذارش دمید ... بسوی فلسفه وطب و کیمیا شتافت تاآنکه پیشوای این‌دانش گردید.» ولی بعضی‌دیگر ازمورخین را عقیده براینستکه رازی درکودکی وجوانی بفراگرفتن‌علم مشغول‌بود. وبرخلاف‌میل پدر از تجارت دوری گزیده وبکسب‌علم‌پرداخت ابتدا درکیمیا وسحر مطالعاتی نمود ، سپس بفراگرفتن رشته‌طب مشغول شد ودرسال ۸۹٤ میلادی برای‌مراجعت کرد و بمعالجه بیماران مشغول‌شد وبالاخره بیمارستانی تحت ریاست خود تاسیس کرد ، در این بیمارستان هنگام معاینه بیماران ، نخست شاگردان مبتدی بمعاینه بیماران مشغول می‌شدند و سپس شاگردانی‌که سابقه‌بیشتری داشتندبمعاینه می‌پرداختند وچنانکه آنها نیز از تشخیص عاجز می‌شدند، رازی خود بمعاینه بیمار می‌پرداخت و در حضور شاگردان در باره وضع عمومی بیمار و مرض او بحث و گفتگو میکرد .

به‌این‌ترتیب میتوان گفت رازی نخستین کسی است که با سبکی‌جدید بمعالجه بیماران وآموزش علم‌طب همت گماشته است .

پس‌از مدتی کار و کوشش رازی به‌بغداد که محیط مناسبتری‌برای تکمیل علم بودمراجعت کرد و باردیگر به افاده علم ودانش مشغول‌شد و ریاست بیمارستان بغداد را قبول کرد .

دراین بیمارستان برای هریك از بیماریها بخش مخصوصی وجود داشت بیماران امراض داخلی ، خارجی ، چشم شکسته‌بند وغیره هر یك بقسمت مربوطه رجوع میکردند وپزشکانی که درآن‌رشته تخصص بیشتری داشتند بمعالجه مشغول میشدند .

رازی از برکت تبحر و کفایتی که‌در رشته طب‌داشت موردنظرخلفا وشخصیتهای بزرگ زمان قرارگرفت وهرکس به‌بیماری سختی مبتلا میشد

نزد او میشتافت ، رازی مردی خوشخو و ملایم بود و بافقرا و بینوایان بچشم عطوفت ومهربانی مینگریست وباکوشش بسیار برای‌سلامتی آنها صرف‌وقت‌میکرد وباآنکه میتوانست ازموقعیت‌خود برای کسب‌مال ومقام استفاده کند. ازتحصیل‌علم و کمك‌به‌بینوایان غافل نبود .

اکتشافات علمی رازی

در ایامی که زکریای رازی بتجسس اکسیر اعظم اشتغال داشت با کتشافات‌علمی بزرگی توفیق‌یافت که تنها همین کشفیات برای جاوید ماندن نام این مرد کافی است،ازجمله موادی که بهمت او کشف‌شده الکل‌واسید سولفوریك « جوهر گوگرد » میباشد ، رازی‌الکل راازتقطیر موادقندی ونشاسته پیدا کرد وبااین اکتشافات فصل‌جدیدی درتاریخ طب ودواسازی گشوده شد ـ جوهر گوگرد رانیز از تجزیه سولفات دوفر « زاج‌سبز » پیدا کرد .

رازی برای‌آنکه بتواند بتحقیقات‌عملی‌ادامه‌دهد ناچارآلات‌وادواتی اختراع کرد که ازآنجمله‌قرع وانبیقهائی که اوبرای فعل وانفعالات‌شیمیائی تهیه کرده است قابل ذکراست ومیگویند رازی گفته است که **تجربه‌بهتر وبیشتر ازعلم**انسان‌را بحقایق امورآشنامی کند .

مقام علمی او

اغلب محققین ودانشوران بمقام وارزش علمی رازی اشاره کرده‌اند ازجمله بوعلی سینا ازتبحروتخصص رازی سخن می گوید وازخرمن دانش‌اوخوشه‌چینی میکند ، این جملات منسوب برازی است .

هرگاه طبیب عالم و مریض مطیع باشد درنك بیماری کم میشود در ابتدای بیماری تاقوه و نیروی بیمار از بین نرفته است باید بسرعت بمعالجه پرداخت .

رازی دانشمند ومحققی مادی بودومیتوان وی را ازنخستین کسانی دانست که خودرا ازظلمات عقاید خرافی رهاساخته وقدم درمیدان عمل و ومشاهده وتجربه گذاشته وازبرکت فعالیت‌مداومی که بخرج داده. دراین راه موفقیتهای بزرگی کسب کرده است .

یکی از کتب اومربوط بمرض آبله و سرخجه است که از سال ۱۴۹۸ تا ۱۸۶۶ چهل مرتبه بزبانهای گوناگون چاپ شده

دراین کتاب ایندومرض باوضوح تمام‌بیان وتشریح شده‌است « آبله با تب

طولانی ، احساس درد درپشت ، خارش دربینی ولرزدرخواب آغازمیشود علائم‌اصلی آن‌احساس‌درد باتب، قرمزی‌شدید درگونه‌هاوچشمان‌واحساس فشار در بدن است ، دردگلو وسینه ، سختی تنفس ، سرفه، خشکی دهان، غلظت بزاق ، گرفتگی صدا ، حس درد وفشار درسر، از علائم آنست .

دلبستگی رازی بامـود تجربی وتحقیقی، و بیزاری او از روش تخیلی اطباء همعصر خـود سبب‌گردیدکـه مردم فشری و متعصب طبیب نمایان، زبـان بطعن اوبگشایند ، ازجمله کعبی‌درباره اوچنین گفت ـ توادعای کیمیاگری کردی درحالیکه نتوانستی ۱۰دینار کابین‌زنت رادرمحضر قاضی‌بپردازی تومدعی طبابت‌هستی درحالیکه نتوانستی‌چشمانت رامعالجه کنی تا کورشد تومدعی ستاره شناسی‌ونجوم هستی وحال‌آنکه ازبدبختیها وگرفتاریهائی که‌دچارشدی بیخبربودی .

تألیفات‌وآثار رازی

آثارومصنفات‌رازی‌رااز۲۳۸ تا۱۳۸ کتاب ورساله نوشته‌اند، ازجمله‌ابن‌الندیم۱۶۸وابوریحان‌بیرونی ۱۸٤ کتاب ورساله باونسبت میدهند ، چون اکثر آثار زکریای رازی بزبان عـربی نوشته شده ، اروپائیان بغلط‌اورابپزشك‌عرب خوانده‌اند ، امروزازآثار گرانبهای‌رازی بیش از ۳۰ جلد باقی نمانده وآنها هم در کتابخانه های معروف جهـان پراکنده است .

مهمترین وگرانبهاترین آثارراازی کتاب (الحاوی) و (منصوری) است ، کتاب الحاوی در حقیقت یك دایرة المعارف طبی است کـه ثمرهٔ آزمایشهای شخصی‌اوست غیرازاین دواثررازی راجع بموضوعات کوچك ومختصر رسالات‌متعددی منتشر کرده ومسائل‌مختلف راباوضوح وسادگی بیان کرده است ـ کتاب الحاوی بنابگفته « ابن ابی اصیبعه » بزرگترین کتب طبی‌است که‌درآن‌جمیع بیماربها باذکرعقیده‌متقدمین ومتاخرین‌بیان وتوضیح شده‌است .

درنسخه خطی جلد چهارم و پنجم الحاوی که در سال ۵۷۱ هجری تحریر یافته در پیرامون امراض معده ، اسهال ، صفرا ، اسهال اطفال ، قولنجها ، ضمادها ، خفقانهای معدی ، امزجه مختلفه بحث کرده وراجع‌به درمان هربیماری باذکر عقیده دانشمندان سلف مطالب جالبی بیان شده است ، ودرجلد ششم این کتاب دراطراف بیماری کبد ، طحال ، امعاء ،

دیابت ، سنگها ، بیماریهای تناسلی ، مثانه ، کلیه ، مفاصل ، بواسیر ، بیماریهای مقعد، نقرس ، جرب ، عرق‌النساء ، دملها ، زخمها ، نبض ها ، صداع ، بیماریهای دماغ ، چشم ، اقسام تبها ، هواها ، شهرها ، سرطان و بیماریهای رحم سخن گفته است ، دراین کتاب مآخذ تحقیق و آراء اطباء قدیم نظیر بقراط ، وجالینوس مورد مطالعه وانتقاد قرار گرفته است.

دیگراز آثار نفیس رازی کتاب‌الفصول است که در مقدمه آن‌چنین نوشته‌است « چون کتاب فصول بقراط را ازحیث عدم نظم و تفصیل برای طالبین علم‌مشکل دیدم برآن‌شدم که به‌آن نظم‌ونسقی داده وبصورت کتاب مقدماتی برای دانشجویان رشته طب درآورم ... » این کتاب دارای ۲۹ فصل‌است که اهم فصول‌آن عبارتست از ترکیب انسان ، مزاج واقسام‌آن هواها و اقسام آن ، آب و برف و یخ ، ورزش وخواص آن ، حمام و خواص‌آن ، خواب و بیداری ، احتیاج بغذا وبهترین‌طرزتغذیهٔ ، داروهای مسهله، شراب، جماع‌ونزدیکی، ترکیب‌داروها، بیماریهاوعلل‌آن، نبض ، تنفس، بحران‌وغیره، رازی‌دربکی ازآثارخود میگوید که دربعضی موارد پرهیز زیاد و امساك درغذا نه تنها موجب بهبود حال نمیشود بلکه سبب ضعف تدریجی مریض خواهد گردید ، طبیب باید حتی‌الامکان برای بیمار غذائی‌راکه طالب‌است تجویز کند .

اسلوب کار رازی

رازی اولین کسی است که درهزار واندسال پیش بگزارش حال‌بیماران توجه داشته‌است و این اسلوب چنانکه‌میدانیم امروزدربیمارستانهامعمول است . طبق این روش سابقه ناخوشی بیمارامراض خانوادگی او ، علل واسباب مربوط ببیماری اومورد نظرقرار میگیرد ، رازی‌دربکی ازآثارخود مینویسد ، عبدالله‌بن سواد بحمله‌های تبی‌هرروزه وگاهی یك درمیان مبتلابوده واین حملات از کمی و زیادی ادرار شروع میگردید، چنین تصورکردم‌که... ممکن است بیمار زخمی در کلیه داشته باشد پس‌ازچندی چرك وفساد ازمجرای ادرارش خارج شد ، بدین‌مناسبت ببیمار گفتم تب تودیگر عود نخواهد کرد وچنین‌شد . . . **اطباء اسلامی چهار اثرمهم درطب ازخود بیادگارگذاشتند . نخست‌آنکه‌طب مشوش وپراکنده یونانی‌رامرتب کردند.** دوم‌آنکه طب راازصورت نظری بیرون‌آورده وطب عملی راایجاد کردند

سوم‌آنکه علم‌الامراض راتوسعه‌داده . وبسیاری ازبیماریها که تا آنزمان ازآن اطلاع نداشتند درعالم طب وارد کردند ، چهارم‌آنکه اثر داروهارا درطب ازنظر وظایف‌الاعضاء واردساختند .

رازی کسی‌است که‌دررأس‌اطباءعالم‌اسلام‌درهریك‌ازاین‌چهارموضوع قدم بسیاربزرك برداشته است . (۱)

رازی دررشته‌های دیگر علم وادب وحکمت نیزتتبع و تحقیق کرده وراجع‌بمسائل فلسفی ومفهوم‌زمان ومکان نیزآراء مادی جالبی ذکر کرده که قسمتی ازآن درصفحه ۹ جلددوم اینکتاب ذکرشده‌است ، علاوه‌براین در شیمی وتجزیه وترکیب ادویه وعناصر، استادی ومهارت زیادی بخرج داده است .

ابو ریحان بیرونی

بیرونی‌یکی ازفضلا ودانشمندان بزرك‌جهان است وی‌درسال ۳۶۲ دربیرون «حوالی خوارزم» تولدیافت ، قسمت‌اول‌عمرش درمحیط خوارزم‌سپری شد ، بعلت‌فضل‌و کمالی که‌داشت‌موردتوجه‌مأمون‌بن مأمون خوارزمشاه‌قرار گرفت سپس بخدمت شمس‌المعالی قابوس رسید و کتاب گرانبها ونفیس – الاثارالباقیه عن‌القرون‌الخالیه رابنام او تألیف کرده است علاقه و محبت قابوس به‌اینمردمحقق ودانشمند بحدی بود که‌میخواست درکاخ خودمحلی برای‌سکونت اوتعیین کند ولی‌بیرونی نپذیرفت و زندگی‌آزاد را برقیود درباری ترجیح داد ، درهمین‌ایام‌محمود غزنوی برای کسب شهرت‌بدعوت دانشمندان می‌پردازد ولی چون مردی متعصب وحنفی بوداهل‌علم به‌این پیشنهاد رغبت نشان ندادند. آقای سعید نفیسی دراین باره می‌نویسند «... بیشتر دانشمندان آن‌زمان خراسان، ازآنجمله ابن‌سینا وابوریحان بیرونی از شعوبیه بوده‌اند ومحمود بواسطه تعصب خشکی که داشت هریك ازاین نواحی راکه میگرفت ، درصدد تضییق برین‌گونه دانشمندان برمی‌آید ، چنانکه درصدد برآمد ابن سینا و ابوسهل مسیحی دانشمند معروف ریاضی را از دربار ابوالعباس مامون خوارزمشاه بغزنین نزد خود ببرد وچون ابن‌سینا وابوسهل ازاو اطمینان نداشتندنرفتند وازترس اوآواره شدند وابونصر

(۱) قسمت اعظم مطالب مربوط به رازی از کتاب آقای دکتر محمود نجم آبادی نقل و تلخیص شده است

عراق وابوالخیرخمار وابوالریحان بدربار اورفتند . دلبستگی فوق‌العاده ابوالریحان بمسائل عملی کاملامعلوم میکرد که وی دعوت محمود را بدان جهة پذیرفته است که بهندوستان که در آنزمان یکی از مرکزهای دانش جهان بود نزدیکتر شود ، چنانکه‌می‌بینیم چندبار بامحمود بهندوستان رفته ودرعلوم هندی مخصوصاً ریاضیات ونجوم و تاریخ درآنجا مطالعه دقیق کرده است وزبان سنسکریت‌را فراگرفته‌است وی نخستین کسی‌است که اطلاعات بسیاردرست وجالبی دربارهٔ هندوستان درمیان مسلمانان انتشارداده است چنانکه کتاب معروف‌اودرباره هند هنوزمعتبراست‌وسندیت داردو باآخرین تحقیقاتی که‌دانشمندان‌جدیددرباره‌هندوستان کرده‌اندوفق‌میدهد،درسفرهای چند که ابوالریحان بهند کرده بادانشمندان‌آن سرزمین مصاحبت داشته و اطلاعات خود را درباره آن کشور از سرچشمه گرفته است ، از تألیفات ابوالریحان پیداست که گذشته اززبان سنسکریت زبانهای عبری‌وسریانی را هم می‌دانسته است و این احاطه بزبانهای مختلف و وسعت اطلاع، در هیچیك ازدانشمندان کشورهای اسلامی جمع نشده‌است ... دیگراز شواهد دلبستگی وشور اینمردبزرك‌درکارهای علمی اینستکه درتراجم‌او نوشته‌اند که درسال ، جزدر روزهای جشن نوروز ومهرگان روزی ازنگریستن‌به کتاب واندیشه کردن‌ونوشتن و گفتگو کردن درمسائل‌علمی فارغ نمینشست دانشمندان زمانه‌همه‌وی‌رابزرك میداشتند چنانکه ابونصر منصوربن‌علی‌بن عراق دانشمند معروف آنزمان ۱۲ کتاب وابوسهل عیسی‌بن یحیی‌مسیحی ۱۲ کتاب دیگربنام وی پرداخته‌اند .

شوروعشق ابوالریحان برای فراگرفتن‌مطالب علمی باندازه‌ایست که یاقوت درمعجم‌الادبا می گوید ابوالحسن علی‌بن عیسی ولوالجی فقیه گفته‌است که من دردم‌مرك‌بدیدار ابوالریحان رفتم وچون‌مرادید مسئله‌ای درفقه ازمن پرسید ، گفتم دراینحال چه ضرورت دارد . گفت اگرمن از اینجهان‌بروم اینرابدانم بهترازاینستکه‌ندانسته‌ازجهان بروم‌من‌آنمسئله را برای اوبیان کردم واویاد گرفت وچون‌ازنزد او بیرون رفتم در راه بانك گریهٔ خانواده‌اش را شنیدم‌که برمرگ اومی‌گریستند...»

بیرونی در رشته‌های مختلف علوم عصر خود دست داشته مخصوصاً در ریاضیات ، نجوم ، حکمت ، تاریخ ، جغرافیا و طب و ادبیات آثاری گرانبها ازخود بیادگار گذاشته ۱۱۳ کتاب ورساله باو نسبت‌میدهند که

ازآنجمله جزمعدودی باقی نیست ، از کتب گرانبهای تاریخی او کتاب « آثارالباقیه عن‌القرون‌الخالیه» است که دردربار قابوس تالیف کرد. و اطلاعات سودمندی ازمبداء تاریخ‌ملل و عقاید وافکارآنها بدست‌میدهد .

دیگراز شاهکارهای بیرونی «تحقیق‌ماللهند من‌مقولة مقبولةفی‌العقل اومرذوله» میباشد که‌بنام کتاب **الهند** خوانده میشود دراین کتاب مدارك و اسناد زیادی درباره روایات وعقاید هنود میتوان یافت ، دیگر کتاب «قانون‌المسعودی فی‌الهیئة والنجوم»است که سلطان مسعود پس‌از تالیف آن یکبارفیل پول نقره‌بخانه اوفرستادولی‌دانشمند ازپذیرفتن‌آن‌خودداری کرد وبخزانه اوپس فرستاد .

در کتاب الجماهر فی‌معرفةالجواهر بیرونی تحقیقات جالبی درباره احجار و خواص آنها بعمل آورده است، علاوه براین درمسائل طبیعی ، حیوانات ، نباتات وجمادات نیز مطالب جالبی نوشته است علاوه برآنچه گفته شد تعداد کثیری، کتب ورسالات دیگر به‌این مردمحقق و دانشمند منسوب‌است که احصاوشمارش‌آنها ازحوصله این کتاب‌خارج‌است .

چنانکه دیدیم‌تالیفات اینمردبزرك به‌اقتضای‌زمان بیشتر بزبان‌تازی است تنها کتاب (التفهیم‌لاوایل صناعت‌التنجیم) را خوداو ازعربی‌بفارسی درآورده است ومابرای‌آنکه طرزنگارش وحدوداطلاعات علمی آنزمان را بدست‌دهیم چندجمله ازآنرا نقل‌میکنیم :

باب‌سیم ـ حالهاوآسمان وزمین ـ فلك چیست؟ جسمیست‌چون گوی گردنده اندرجای‌خویش واندرمیان اوچیزهاست که حرکت‌ایشان بسرشت خویش‌بخلاف‌حرکت فلکست ، وما اندرمیان اوییم واورا فلك‌نام کرده‌اند ازبهرحرکت او که گرد است... وفیلسوفان او را « اثیر » نام همی کنند فلك یکیست یا بیشتر؟ فلك‌ها هشت گوی‌اند یك‌بردیگر پیچیده همچون پیچیدن توبهای پیاز وفروترین فلکها آنست که بما نزدیکتراست و ماه اندراو همی‌رود وهمی‌برآید وفرودآید تنها بی‌هنباز... کره‌دوم ... عطارد است وسوم‌آن زهره‌است، و چهارم‌آن آفتاب است و پنجم‌آن مریخ و ششم‌آن مشتری وهفتم‌آن زحل- این گویهای **هفت‌ستاره روندهاند** ... **ستارگان بیابانی** را **ثابته** خوانند ایشان‌را (یعنی ایستاده...)»

نوروزچیست ؟ نخستین‌روزاست ازفروردین ماه و زینجهة روز نو

نام کردند، زیرا که پیشانی سال نو است وآنچ از پس اوست ازاین پنج روز همه جشنهاست .. »

مهرگان چیست؟ شانزدهم روزاست ازمهرماه ونامش مهر، واندرین روز **افریدون** ظفریافت بر.. ضحاك وبکوه دماوند بازداشت. وروزها که پس مهرگان است همه جشن اند بر کردار آنچ از پس نوروز بود و ششم آن **مهرگان بزرك** بود و ورام روزنام است وبدین دانندش.

شیخ الرئیس ابوعلی سینا

ابوعلی سینا یکی از دانشمندان بزرك جهان است در سال ۳۷۰ هجری (۹۸۰) میلادی در حوالی بخارا متولد شدوازعنفوان جوانی بکسب علم اشتغال داشت، میگویند در ۱۰ سالگی قرآن ، اصول دین ادبیات، نحو، صرف، معانی وبیان را میدانسته ونزد یکنفر بقال بخارائی علم حساب راآموخته ودر ۱۸ سالگی کلیه علوم معموله عصرخود مخصوصاً رشته طب را فراگرفته وآثارفکری اقلیدس، المجسطی وبطلمیوس رامورد مطالعه قرار داده بود.

بعدها بمطالعه آثار متافیزیکی قدما (مابعدالطبیعه) سرگرم میشود وبقول خودش چهل بار کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را میخواند ولی مطالب آنرا درك نمیکند تا روزی بحکم تصادف کتابی دراغراض مابعدالطبیعه ازمولفات ابونصر فارابی بدستش می افتد و بامطالعه آن بدرك گفته های ارسطو توفیق می یابد .

پس ازآنکه بوعلی باموفقیت بیماری نوح بن منصورسامانی رامعالجه کرد، بکتبخانه کتب سامانیان دست یافت .

با اینکه سلطان محمود اورا بدربار خود دعوت کرد، وی از پذیرفتن این دعوت امتناع نمود، زیرا چنانکه اشاره کردیم محمود سنی متعصبی بود وبوعلی مذهب تشیع داشت ومانند پدروبرادرخویش بطایفه اسماعیلیه که از پیروان خلفای مصر بودند علاقه ودلبستگی داشت .

ابوعلی سینا بالاخره دراثر تهدید سلطان محمود بخارا راترك گفت ودوره آوارگی وسرگردانی او شروع شد ، دراینمدت بوعلی به خوارزم ابیورد، گرگان ، ری، قزوین ، همدان، واصفهان مسافرت کرد وهرجا که قدم میگذاشت شاگرد دانشمند ووفادارش ابوعبیدجرجانی نیز وارد میشد

وتادم مرك استادخودرا ترك نگفت ، دراین دوره بوعلی ازتحقیق ومطالعه غافل نبود وفعالیت های فرهنگی اودراین دوره قابل توجه است.

ابوعلی سینا چندی وزارت شمس الدوله دیلمی را داشته ، بعد بگناه داشتن رابطه با والی اصفهان (پسرشمس الدوله) اورا درقلعه ای محبوس کرد، بوعلی درهمانجا کتاب **منطق** خودرا بنام« **کتاب الشفا** » تمام کرد، این کتاب که یك دایرةالمعارف فلسفی است مورد علاقه متعصبین و کهنه پرستان زمان نبود ، بایددر نظرداشت که دراین ایام آراء ونظریات فلسفی چندان خریدار نداشت وفقها واصحاب دین بااین افکار وناشرین آنها بدیده بغض وعداوت مینگریستند وفلسفه را کفر وفیلسوف را کافر میخواندند ، بااینکه ابن سینا بفلسفه اولی (متافیزیك) علاقه داشته معذلك در بعضی از آثار او روح طغیان ومخالفت باعقاید وافکار قدما دیده میشود، ابن سینا باندازه رازی به تجربه و مطالعات عملی توجه نداشت ، معذلك کتاب قانون او تا حدود سنه ۱۶۵۰ در بعضی از دانشگاههای اروپا تدریس می شد .

مبنای طب ابن سینا مانند سایراطبای آنعصر طب جالینوس وابقراط وطب هندی است .

قانون شامل ۵ قسمت است : ۱ـ کلیات ۲ـ ادویه مفرده ۳ـ امراض مخصوصه اعضاء ٤ـ امراض عموی بدن ۵ـ ادویه مرکبه ، علاوه براین ۲۲ جلد رساله دیگر درزمینه های مختلف برشته تحریر درآورده که از آنجمله است، ادویه قلبیه ، رساله در قولنج ، حواشی قانون ، قوانین و معالجات طبیه ، کتاب مختصری درنبض، رساله کاسنی وغیره

مبارزه باتعصب

ابن سینا برخلاف ابن رشد اندلسی حکمت طبیعی ارسطو ، وفلسفه مشائی اورا وحی منزل نمیداند وباصراحت میگوید : « **تعصب درعلم وفلسفه مانند هر تعصبی نشانهٔ خامی وبیمایگی است ، و همیشه بضرر حقیقت تمام میشود وشان خردمندان نیست**»

غزالی درشمار متعصبینی است که بمخالفت با آراء و افکار فلسفی ابن سینا برخاسته وآثار این دانشمند و گفته های ارسطو را بباد انتقاد گرفته است.

چون دراین ایام براثر انتشارآثار ارسطو وسایر متفکرین‌یونانی عده‌ای درباره‌صحت ادیان ومذاهب‌مشکوك شده‌بودند ، جمعی‌ازروحانیون بسردستگی غزالی برای نجات دین وجلب‌محبت اهل کلام ، بجنك بافلسفه قیام نمودند ، ابن طفیل فیلسوف اندلسی معتقد است که « مبارزه غزالی علیه فلسفه برای جلب‌نظر اصحاب دین بوده وگرنه غزالی شخصا مردی صاحب‌نظر بود وپس‌ازآنکه هیچ‌مذهبی اورا قانع نکرد راه انکار پیش گرفت و چون انکار صرف هم اورا راضی نکرد لاجرم بزهد و درویشی توسل‌جست ومیخواست بلکه درسماع درویشان گریبان‌خودرا ازدست‌عقل واستدلال مزاحم خلاص کند »

برخلاف غزالی ابن‌سینا عقل و استدلال را وسیله کشف مجهولات میشمارد و بعقیده بعضی‌ها وی‌قبل از **دکارت** بمبارزه با فلسفه ارسطو و منطق اسکولاستیك برخاسته وبرخلاف کسانی که علت هرحادثه را اراده خدا میدانند وی باوجود نقص علم درآن‌دوره نظریات مادی‌جالبی اظهار کرده است، ازجمله اوپیدایش کوه‌ها را به‌دوعلت اساسی منسوب‌میدانست که یکی زمین‌لرزه‌ودیگری سیلاب است ، درنتیجه سیلاب زمینهای نرم شسته‌شده ازبین‌میرود وقسمتهای سخت باقی‌میماند سپس بوعلی برای‌اثبات نظریه‌خود میگوید مویداینکه بعضی‌از کوه‌ها درنتیجه سیلاب‌های سخت پدیدآمده‌اند اینستکه درروی‌آنهاآثارحیوانات‌بحری دیده‌میشود .

این نظریات‌دردوره‌ای که‌علوم‌تجربی‌مراحل‌ابتدائی‌خودرا طی‌میکرد بسیار جالب وقابل دقت است . میگویند ابن‌سینا ۱۲۰ رساله و کتاب در زمینه‌های مختلف فلسفی وعلمی برشته تحریر درآورده که مهمترین‌آنها کتاب‌الشفا ، نجات‌واشارات ودانش‌نامه علائی‌میباشد .

آقای **پاولفسکی** عضوآکادمی علوم شوروی طی مقاله جالبی مقام علمی این مرد را بیان میکند ازجمله مینویسد : قرنها قبل از ظهور علم **میکرب‌شناسی**، بوعلی‌اعلام کرد که بیماریها ممکن‌است بوسیله حیوانات کوچك نامرئی که در آب وجود دارد باشخاص سرایت کند ، بعضی از پیشنهادات طبی ابن‌سینا هنوز ارزش خود را از دست‌نداده .. وی منکر تاثیرحرکت ستارگان دراحوال انسانها بود وبسعد ونحس کواکب‌عقیده نداشت بوعلی بدون‌اینکه وجودخدا را انکار کند «قدرت‌مطلق» او را

محدود مینمود وتحولات وانقلابات طبیعی را محصول اراده‌الهی‌نمیدانست بلکه نتیجه قوانین معینی‌میشمرد .

ابن‌سینا از کسانیست که فلسفه مشائین را بخوبی درك کرده و در مقام تفهیم مطالب‌آن بعامه مردم برآمده‌است، بهمین علت مورد بغض و نفرت اصحاب‌دین قرار گرفته است .

مبارزه با تعبد و تقلید

چیزیکه ابن‌سینا را از سایر متفکرین عصرخود متمایز میسازد این‌است که وی اهل تعبد و تقلید نبود وچنانکه خودگفته است، درمطالبی که‌مورد اختلاف اهل بحث بود.. همواره تعصب ، هوای نفس وعادت وانس را کنارگذاشته وبمخالفت باآراء سخیف و غیرمعقول برخاسته است ، بااینکه او ارسطو را برجسته‌ترین افراد حکمت مشائین میداند معتقداست کسانی که بعدازارسطو درمیدان علم قدم میگذارند باید خطاهای اورا اصلاح کنند.

سپس‌ابن‌سینا میگوید که **بعضی چنان سرگرم میراث علمی گذشتگانند که فرصت‌مراجعه بعقل‌خود ندارند** واگر فرصتی‌بدست آورند حاضر نیستند که اشتباهات و لغزشهای آنان را اصلاح وجبران نمایند، اینها مردم بی‌ذوق و کم‌فهمی‌هستند زیرا که تحقیق وانتقادبرآثار گذشتگان رابدعت میدانندومخالفت باافکارمتقدمین را کفروضلال‌میشمرند باین‌ترتیب می‌بینیم که درقرن چهارم وپنجم هجری که مطابق باقرن ۱۰و ۱۱ میلادی است درایران دانشمندان ومتفکرینی پیدا شده‌اند که برخلاف علمای غرب وپیروان منطق اسکولاستیك بجای تعبد وتقلید ، خوددرمقام اعلام نظریات جالبی برآمده وحکومت عقل را برنظریات متفکرین‌قدیم ترجیح‌داده‌اند .

چنانکه اشاره کردیم بوعلی‌سینا بتمام رشته‌های علوم زمان خود واقف بود و درحقیقت دائرة المعارف عصر محسوب میشد ، اوبزرگترین طبیب ، بهترین فیلسوف و حیوان شناس و زمین شناس زمان خود بود و در منطق ، شعر و موسیقی و سایر رشته های علمی عصر وارد بود . بهمین مناسبت در تاریخ تمدن و فرهنك جهانی مقام بزرگی احراز کرده است وآثارش ازقرن ۱۲ تا اواسط قرن۱۷ چندین‌بار بزبان‌لاتینی

وسایرزبانهاطبع ومورد استفاده‌دانشگاهها واهل‌علم قرار گرفت. ابوعلی سینا به اقتضای زمان مجبور بود که یك ارتباطی بین افکارمادی خود با نظریات جامد مذهبی برقرار کند ، بهمین علت گاه در آثار وافکار او با اختلاف وتضاد مواجه میشویم بااینحال طرزتفکر ونحوه تحقیق او نمونه مترقی ترین افکارعلمی شرق در آن ایام است او برخلاف دگم اسلام که به‌ایجاد عالم عقیده دارد دنیا را ابدی‌میداند و برخلاف اصحاب دین بزندگی ابدی‌روح معتقد نیست.

همین‌نظریات بدیع‌سبب گردید جمعی اوراکافر خواندند چنانکه‌خود او دریکی ازرباعیاتش به‌اینمعنی اشاره‌میکند .

کفر چومنی گزاف و آسان نبود　　محکمتر از ایمان من ایمان نبود
دردهر چومن یکی و آنهم کافر　　پس در همه دهر یك‌مسلمان نبود

در رباعی‌دیگر خطاب بمردم‌جاهل وپرمدعا میگوید :

با این دو سه نادان که چنان میدانند
از جهل که دانای جهان آنانند
خر باش که این جماعت از فرط خری
هر گو نه‌خراست کافرش می‌خوانند

اینك نمونه‌ای ازآثار علمی این‌مرد دانشمندرا بدست‌میدهیم:

نمونه آثار

ابوعلی سینا درمقدمه دانشنامه مینویسد:«...باید مرخادمان مجلس وی‌را کتابی تصنیف کنم‌بپارسی دری که اندر وی اصلها و نکتهاء پنج علم از علماء حکمت پیشینگان گردآورم بغایت مختصری، یکی: علم منطق که وی علم ترازوست ودوم علم طبیعیات که علم‌آن‌چیزهاست که بحس بشاید دید واندرجنبش و گردشند وسوم علم هیئات و نهاد عالم وحال صورت‌و جنبش‌آسمانها و ستارگان چنانکه بازنموده‌اند ... چهارم علم‌موسیقی و بازنمودن سبب ساز وناسازی‌آوازهاونهادن لحنها وپنجم علم‌آنچه بیرون ازطبیعت است...»

در کتاب قراضهٔ طبیعیات مینویسد «وچون اندز مجلس شریف ... حدیث‌طبیعیات و کتب ارسطاطالیس‌اندرین‌باب همی‌رفت بفرمود این‌خادم‌را تا کتابی کند اندرمسائل‌طبیعی برطریق‌سوال وجواب بپارسی‌تافایدهٔ‌آن‌عام

باشد این‌خادم‌آن‌مثال‌را امتثال کرد وقصد کرد تاازآنچ‌دیگران بگفته‌اند اندرین کتاب‌نیارد مگرچیزی که‌آن‌رامقدمه سازدمسئله‌دیگررا وبابرسبیل اتفاق‌اندرافتد واین کتاب را موسوم کردم بقراضه‌طبیعیات»

مرگ بوعلی

سرگردانی دائمی ، گذراندن قسمتی از زندگی درزندان، بیخوابی شبها ، اشتغال‌بکارهای دولتی و علمی وشهوت‌رانی زیاد سبب گردید که این دانشمندنامی بقولی‌در۵۷سالگی بدرودحیات‌گوید

ازقعر گل سیاه تا اوج زحل　　کردم همه مشکلات گیتی‌راحل
بیرون‌جستم زقید هرمکروحیل　　هربندگشاده‌شد مگر بنداجل

عمرخیام

«اطلاعات ما درباره زندگی خیام بسیار کم و ناقص است وهیچ‌دلیل قاطعی در دست نیست که خیام منجم و دانشمندیکه در تهیه تقویم نجومی شرکت داشته همان‌خیامی است که رباعیات گفته است ... درزندگی خیام فقط این‌حادثه توسط مورخین به‌ثبت رسیده که درسال ٤٦٧ هجری بامر ملکشاه سلجوقی‌با ۸ نفر منجم دیگرمامور اصلاح‌تقویم شده... به‌تصدیق دانشمندان تقویمی که خیام و همکاران او ترتیب داده‌اند از تقویم مشهور به‌تقویم گرگوری که پاپی‌بهمین‌نام درسال۱۵۸۳ میلادی ترتیب‌داد کاملتر است وتقویم جلالی یکی‌ازکاملترین تقویمهای‌جهان میباشد.

خیام با علوم زمان خود از قبیل هیئت و نجوم وفقه و اصول و فنون فصاحت وبلاغت ، فلسفه ، طب وغیره‌آشنائی داشته..» (۱)مهمترین آثارخیام‌رساله‌ای است درجبرومقابله که توسط یکنفرآلمانی بچاپ‌رسیده و«رساله فی‌شرح مااشکل من‌مصادرات کتاب اقلیدس» که بهمت دکتر ارانی‌فقید درسال ۱۳۱۲ درتهران بچاپ رسیده است.

« درمقدمه‌جبرومقابله» خیام اشاره‌ای بوضع‌زندگی‌خودوهم‌عصران خودمیکند که ازلحاظ اهمیت عیناً نقل‌میکنیم : ما شاهدبودیم که اهل‌علم منقرض‌شده بدسته‌ای که عده‌شان کم ومحنتشان زیادبود منحصر گردیدند و این‌عده مختصر درطول زندگانی سخت‌خود همتشان را صرف تحقیقات و اکتشافات علمی نمودند ولی اغلب دانشمندان زمان ما حق را با باطل

(۱) خیام شاعر ازآقای بزرك‌علوی

میپوشانند ، از حد تزویر وظاهرسازی تجاوز نمیکنند، آن‌مقدار معرفتی را نیز که دارند برای اغراض پست مادی بکار میبرند و اگر شخصی را طالب حق و ایثار کننده صدق وساعی در رد باطل و ترك تزویر ببینند تمسخر واستخفاف میکنند.

این‌اظهارات‌میتواند... دلیل‌قاطعی برنارضایتی‌شاعر ازاوضاع‌سیاسی واجتماعی باشد..» قدیمترین کتابی که ازخیام نامی‌برده کتاب چهارمقاله ، نظامی عروضی‌است که معاصر و شاگرد او بود ، معذلك از رباعیات خیام سخنی نگفته‌است، درحال‌حاضر قریب‌سه‌هزار رباعی دردست است که‌معلوم نیست کدام‌یك ازآنها اثرطبع خیام‌است.

خیام بعلت‌افکارتندی که اظهار کرده همواره موردطعن روحانیون‌و دشمنان قرار گرفته است چنانکه نجم‌الدین رازی درباره اومیگوید : « یکی‌ازفضلا که بنزد نابینایان بفضل وحکمت و کیاست معروف ومشهور است وآن عمرخیام است ازغایت حیرت وضلالت این بیت میگوید:

دردایره‌ای‌کامدن و رفتن ماست
آن را نه بدایت نه‌نهایت پیداست
کس‌می‌نزند دمی‌دراین عالم راست
کین‌آمدن از کجا ورفتن بکجاست

درجای دیگر اورا سرگشته غافل وگم‌گشته عاطل میگوید و این رباعی‌را از افکار اوبعنوان نمونه میآورد.

دارنده چو ترکیب طبایع آراست
باز ازچه‌سبب فکندش‌اندر کم‌وکاست
گرزشت‌آمد این‌صور عیب کراست
ورنیك آمد ، خرابی از بهر چراست

این‌نکته مهم نیست که آیاخیام شیعه بوده ویاسنی ، حنفی بوده و یارافضی ، برای مامسلم است که گوینده این بیت «فارغ‌بودن ز کفرودین دین منست » ماورای این جدالهای کودکانه بوده‌است ، برای ما این نکته مهم‌است که آیاخیام باسیاست وروش مملکت داری طبقه‌حاکمه دوره‌خود مخالف‌بوده یاموافق ، آیاممکنست تصور کرد که شاعری که آنقدرقدرت بیان داشته وبااین شدت بمفاسد مردمان‌دوره خودتاخته درقبال این‌حوادث

عظیمی که درقرن او رخ میداد بیطرف مانده‌باشد ، چطور میشود باور کرد شاعری باین آزاد فکری که دلیرانه با خرافات و تعصبات ابلهانه جنگیده درحوادثی باین بزرگی « نظیرجنبش اسمعیلیه وحسن صباح» که پشت‌خلفای بغدادرا میلرزانیده‌است وتخت‌ها راسرنگون وتاج‌ها را برباد میداده ، بیطرف مانده باشد ، کسیکه بنظرمن اولین‌بارمتوجه این‌نکته شده صادق هدایت‌است که درمقدمه « ترانه‌های خیام چنین مینویسد:اگر بواسطه اختلاف زیادتاریخ ، مانمیتوانیم بحکایت مشهور، سه‌رفیق‌دبستانی باور نکنیم که‌نظام‌الملك باخیام‌وحسن‌صباح باهم‌رابطه داشته‌اند ، ولی‌هیچ استبعادی ندارد که خیام وحسن صباح باهم‌رابطه داشته‌اند زیرا که بچه‌یك عهدبوده‌اند وهردوتقریبا دریك‌سنه ۵۱۷ ـ ۵۱۸ مرده‌اند .

. . درسال ۶۴۹ ابن‌قفطی ... درباره خیام اینطور قضاوت می کند . . . باطن آن اشعار برای شریعت مارهای گزنده و سلسله زنجیرهای ضلال بود ... » (۱)

قدیمترین نسخه‌ای که‌ازآثارخیام‌موردتوافق‌دانشمندان‌خیام‌شناس‌است نسخه‌ایست که‌دارای۱۵۸ رباعی است که‌درسال ۸۶۵ نوشته‌شده هرقدراز عصر زندگی خیام دور می‌شویم برتعداد رباعی های منسوب به خیام افزوده میشود .

خیام بانظریات تردیدآمیزی‌که درمسائل دینی و دنیائی آبرازکرده بند شك وتردید دردلهاکاشته وقدم بزرگی درراه جنگ باعقاید خشك وقشری عصر خود برداشته ومردم‌را بتحقیق ومطالعه درماهیت جهان دعوت‌کرده است.

گویند بهشت و حور عین خواهد بود
آنجامی و شیر و انگبین خواهد بود
گرما می و معشوق پرستیم روا است
چون عاقبت کار همین خواهد بود

خیام‌بازهدفروشان وریاکاران‌بسختی‌مبارزه کرده وخطاب‌بروحانیون ریاکارعهد خودمی گوید .

ای صاحب فتوی زتو پرکارتریم — بااینهمه‌مستی ازتوهشیارتریم
توخون کسان‌خوری‌وماخون‌رزان — انصاف‌بده کدام‌خونخوارتریم

• • •

گر آمدنم بمن بدی نامدمی — ورنیز شدن بمن‌بدی کی شدمی

۱ـ خیام شاعر از آقای بزرك علوی

به‌زان‌نبدی که اندرین‌دیرخراب نه آمدمی نه شدمی نه بدمی

• • •

گر بر فلکم‌دست بدی چون یزدان
برداشتمی من این فلک را زمیان
از نو فلک دگر چنان ساختمی
کازاده به کام دل رسیدی آسان

« امروز (۱) ماچه نتیجه‌ای میتوانیم ازخیام بگیریم ... آیا تمام آنچه خیام گفته میتواند سرمشق زندگی ما باشد نه ، آنچه در نهصد سال پیش راهنما وانقلابی بود ، البته امروز نمیتواند دارای همان اهمیت باشد . . . آنهائیکه میخواهند فلسفه خیام راآخرین مرحله تکامل بشر بدانند مانند کسانیکه خیام‌را متشرع ومذهبی قلمداد میکنند یاخود گمراهند و یا اینکه میخواهند بشریت رافریب دهند » .

مرادخیام از شراب چیزی جز عصاره انگور نیست وی دربعضی از آثارش مردم‌را بشادمانی دعوت می کند .

ایام‌زمانه از کسی‌داردننك کودرغم ایام نشیندلتنك
وبرای ریشه کن کردن غم‌واندوه، میگساری راتجویزمیکند.
من بی‌می ناب زیستن نتوانم بی باده کشید بار تن نتوانم
من بنده‌آن‌دمم که‌ساقی گوید یك‌جام دگر بگیر ومن نتوانم

این رباعی رانیز بعضی بخیام نسبت میدهند .

ازمن بر مصطفی رسانید سلام وانگاه بگوئید به اعزاز تمام
کای سیدهاشمی چرا دوغ‌ترش درشرع حلالست ومی‌ناب‌حرام

سال تولد ووفات خیام‌بطوردقیق معلوم‌نیست بعضی تولد اورا بسال ۱۰٤۰ میلادی ووفاتش راسال ۱۱۲۳ میدانند .

نظامی عروضی می گوید خیام گفته بود « گورمن در موضعی باشد که‌هر بهاری بادشمال برمن گل افشان‌میکند . » سپس نظامی میگوید پس‌از ۲۳ سال‌توسط راهنمائی بمدفن اورفتم .

« . . . درپائین دیوارباغی خاك اودیدم نهاده ودرختان امرود و زردآلو سرازآن باغ بیرون کرده وچندان برك وشکوفه برخاك اوریخته بود که اودرزیر گل نهان‌شده‌بود ومرایادآمدآنحکایت که درشهر بلخ‌ازاو شنیده بودم . . . »

« پایان‌جلد سوم »

۱ ــ خیام‌شاعر از آقای بزرك علوی

گزیده‌یی از منابع این کتاب

ماتریالیسم تاریخی	ترجمه فارسی
نقش شخصیت در تاریخ	اثر پلخانف ترجمه فارسی
تاریخ قرون قدیمه و قرون‌وسطا	اثر البرماله و ژول ایزاك ترجمه عبدالحسین هژیر
ماتریالیسم دیالکتیك	ترجمه دکتر تقی ارانی
رساله‌جامعه وجامعه‌شناسی	از احسان طبری
عرفان و اصول‌مادی	از دکترتقی ارانی
دولت وانقلاب	از لنین (ترجمه‌فارسی)
حیات مردان نامی	از پلوتارك ترجمه‌مهندس‌مشایخی
تاریخ ایران باستان	مشیرالدوله جلد اول ودوم
تاریخ تاجیکستان	از غفور اف ترجمه علی‌اصغرچارلاقی‌و لئون بوداغیان
تاریخ سیستان	مؤلف مجهول بتصحیح‌ملك‌الشعرای بهار
ایران اقتصادی	از رحیم‌زاده صفوی
مبانی حقوق	از دکتر موسی جوان جلد اول
تمدن قدیم	از فوستل دوکولانژ ترجمه‌نصرالله‌فلسفی
تاریخ علوم	از پیرروسو ترجمه حسن‌صفاری
تاریخ مالکیت	ازفلیسین شاله ترجمه فخری فاطمی
حکمت سقراط‌بقلم افلاطون	ترجمه محمدعلی فروغی
ارسطو	از آندره‌کرسون ترجمه کاظم عمادی
ماتریالیسم و ایدآلیسم	اثر جان لوئیس ترجمه داود نوروزی
تاریخ صنایع و اختراعات	ازپیر روسو ترجمه حسن‌صفاری
تاریخ آزادی فکر	ترجمه حمید نیر نوری
تاریخ تمدن	ویل‌دورانت کتاب دوم‌بخش دوم‌ترجمه‌مجتبائی
سیر حکمت در اروپا	گردآوری محمدعلی فروغی در سه‌جلد

تاریخ مختصر ادیان بزرگ	فلیسین شاله ترجمه دکتر خدایارمحبی
عهد عتیق (تورات)	سفرپیدایش (بخش اول)
عهد جدید	انجیل متی (متن فارسی)
سیاست نامه	نظام‌الملك
قابوسنامه	عنصرالمعالی
تاریخ اسلام وعرب	ازگوستاولوبون ترجمه فخر داعی
تاریخ فلسفه در اسلام	دی‌بور (ترجمه‌فارسی)
سلاجقهٔ آسیای صغیر	کردلفسکی ترجمه علی اصغرچارلاقی (قبل از انتشار)
خاندان نوبختی	اقبال آشتیانی متن فارسی
تبصرةالعوام	از حسن رازی باهتمام عباس‌اقبال‌آشتیانی
تاریخ بیهقی	از ابوالفضل بیهقی‌باهتمام‌دکترفیاض ودکترغنی
ملل ونحل شهرستانی	ترجمه جلالی نائینی
منشاء خانواده ودولت	از انگلس ترجمه فارسی
جامعه را بشناسید	از احمد قاسمی
تاریخ علم‌کلام	از علامه شبلی پاکستانی ترجمه فخرداعی
شکنجه وامید	از احسان طبری
سبك شناسی	ملك‌الشعرای بهار جلد اول
علم‌الروح	از دکتر تقی ارانی
فلاسفه بزرگ	آندره‌کرسون ترجمه‌کاظم عمادی
مقامات حمیدی	قاضی حمیدالدین
نویسندگان‌دایرةالمعارف یا انسیکلوپدیستها	ترجمه وتلخیص ازلغتنامه بزرگ فرانسوی
حجةالحق	از صادق‌گوهرین
تاریخ بخارا	از نرشخی
احوال وآثار رودکی	از سعید نفیسی
سفرنامه ابن فضلان	ترجمه ابوالفضل طباطبائی
۸ مقاله تاریخی	از نصرالله فلسفی
قرمطیان	از مقدمه جلد دوم تاریخ بیهقی بقلم‌سعید نفیسی و ادیب‌نیشابوری
التوسل الی‌الترسل	اثر بهاء الدین (متن فارسی)
درباره فردوسی	سعیدنفیسی مجله پیام‌نو،سال چهارم‌شماره‌پنجم

تاریخ طب در ایران	از دکتر محمود نجم آبادی متن فارسی
خیام شاعر	از بزرگ علوی

همچنین از کتاب المثالب‌ابوعبیده از علمای عرب، تاریخ ابن‌خلکان، تاریخ یعقوبی، تاریخ‌گردیزی، عقدالفرید، الفهرست ابن‌ندیم، کتاب‌حدودالعالم (مؤلف‌مجهول) و آثار اصطخری و مقدسی و مقالات پراکنده شادروان احمد قاسمی واستاد احسان طبری درمجله هردم و سایرمجلات استفاده شده‌است.

www.adabestanekave.com

بها : ۳۹۰ ریال